بسم الله الرحمن الرحیم

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قال رسول الله صلی الله علیه و آله:

«إنّي تارِكٌ فيكُمُ الثَّقَلَيْن كِتابَ اللهِ وَعِتْرَتي أهْلَ بَيْتي.»

اصول کافی، شیخ کلینی (متوفی ۳۲۹ ق)، ۲۹۴/۱

مسند احمد بن حنبل (متوفی ۲۴۱ ق)، ۱۴/۳، ۳۶۷،۳۶/۴

منابع فقه شیعه

ترجمهٔ

جامع أحاديث الشيعة

حضرت آية الله العظمی سیّد حسین بروجردی

جلد ۲۳

معاملات (۱)

قرارداد، بیع، دین و قرض، رهن، حجر، ضمان، کفالت، حواله، صلح، شرکت، مضاربه، مزارعه، مساقات، زمین و احیاء موات، لقطه، ودیعه

مترجمان

احمد اسماعیل‌تبار، سید احمدرضا حسینی و محمدحسین مهوری

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

سرشناسه: بروجردی، حسین، ۱۲۵۳ ـ ۱۳۴۰
عنوان قراردادی: جامع احادیث الشیعه. فارسی. برگزیده.
عنوان و نام پدیدآور: منابع فقه شیعه: ترجمهٔ جامع احادیث الشیعه حضرت آیة الله العظمی سید حسین بروجردی رحمه الله جلد ۲۳ معاملات (۱) / مترجمان: احمد اسماعیل تبار، سیّد احمدرضا حسینی و محمدحسین مهوری.
مشخصات نشر: تهران، فرهنگ سبز، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۱۲۱۵ ص.
شابک: ۱۵۰۰۰۰ ریال: دوره ۴ ـ ۴۵ ـ ۹۹۰۶ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸ : ۷ ـ ۶۰ ـ ۹۹۰۶ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۱۶۹] ـ ۱۱۷۷.
موضوع: احادیث شیعه.
موضوع: احادیث احکام.
موضوع: معاملات (فقه) ‐‐ احادیث.
شناسه افزوده: اسماعیل تبار، احمد ۱۳۴۳ ـ ، مترجم.
شناسه افزوده: حسینی، سیّد احمدرضا، ۱۳۴۲ ـ ، مترجم.
شناسه افزوده: مهوری، محمدحسین، ۱۳۴۰ ـ ، مترجم.
رده‌بندی کنگره: ۲۰۴۲۱۱۶۱۳۸۸ج ۴ب/۹/BP۱۳۶.
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۴۱۸۴۷

نام کتاب: منابع فقه شیعه
نام نویسنده: حضرت آیت‌الله العظمی سیّد حسین بروجردی
مترجمان: احمد اسماعیل‌تبار، سیّد احمدرضا حسینی و محمدحسین مهوری
صفحه‌آرا: علی قربانی
نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۸
شمارگان: ۱۵۰۰
ناشر: انتشارات فرهنگ سبز
چاپ و صحافی: هنر سرزمین سبز
شابک دوره: ۴-۴۵-۹۹۰۶-۹۶۴-۹۷۸
شابک: ۷-۶۰-۹۹۰۶-۹۶۴-۹۷۸
قیمت: ۱۵۰۰۰۰ریال

حق چاپ محفوظ است

نشانی: صندوق پستی ۲۷۵۱ ـ ۱۵۸۱۵
تلفن و دورنگار: ۳_۸۸۵۰۳۹۸۱

سخن ناشر

نشر فرهنگ جهت باورسازی مردم در جوامع انسانی ضرورت انکارناپذیری دارد. سیّال بودن فهم انسان همواره در جریان تاریخ، همراه با تکمیل معارف قدیمی و فرا گرفتن مفاهیم جدید جاری است و هرگز معارف انسانی و دستاوردهای نوین آن در حوزۀ علوم ریاضی، تجربی و علوم انسانی متوقف نیست. مهم‌ترین بخش معارف انسان‌ها به مفاهیم بایدها و نبایدها برمی‌گردد، مفاهیمی که اعتباری هستند و به اعتبار کنندۀ این مفاهیم بستگی دارند. مسلمانان بایدها ونبایدها را به کلام خدای بزرگ و سخنان پیامبرﷺ و جانشینان او مربوط می‌دانند و شیعیان جانشینان پیامبرﷺ را خاندان معصومﷺ آن فرستادۀ الهی می‌دانند.

انتشارات فرهنگ سبز سعی دارد با ترجمۀ کلام امامان شیعه که جانشینان معصوم آن رسول الهی هستند، قدمی در جهت نشر فرهنگ اسلام بر پایۀ اندیشه‌های اهل بیتﷺ بردارد. تبلیغ و ترویج فرهنگ اسلام از طریق نشر آموزه‌های پیامبر اسلامﷺ و جانشینان معصومش به منظور مواد اندیشه و تحلیل فکری مردم از وظایف انتشارات است. امید آن که نشر فرهنگ سبز در انجام این وظیفه موفق و مقبول باشد. در پایان از دست‌اندرکاران نشر فرهنگ سبز آقایان حاج هرمز شجاعی مهر و حاج محمدرضا دارابی و برادران احمد و مهدی اسماعیل تبار نهایت سپاس و امتنان را داریم. باشد که خداوند بزرگ به دعای پیامبرﷺ و خانواده‌اش جزای خیر در دنیا و آخرت به آنها عنایت فرماید.

انتشارات فرهنگ سبز

اعداد و نشانه‌های اختصاری

کا	الکافی
فقیه	من لایحضره الفقیه
یب	التهذیب
صا	الاستبصار
ئل	وسائل الشیعه
ک	مستدرک الوسائل
الدعائم	دعائم الاسلام
المعانی	معانی الاخبار
البصائر	بصائر الدرجات
م	مترجم
خ	نسخه (کتاب) خطی
ظ	ظاهراً
مجمع	مجمع‌البیان
آت	مرآت العقول
خ‌ل	نسخه بدل
ط	طبع
ج	جلد
ن	نگاه کنید ـ علامتی است که بعد از حدیثی که نیاز به توضیح دارد گذاشته می‌شود.
معلق ـ الی‌هنا	حذف آن قسمت از سند لاحق که با حدیث سابق مشترک است.
بهذا الاسناد	عدم تکرار سند روایت لاحق در صورتی که با روایت سابق بطور کلی یا در صدر سند مشترک باشد
صحـ	صحیح است
۳۲٤۳۸	شماره تعداد احادیث روایت شده از جلد اول
(۱)	شماره مربوط به روایت هر باب
۱	شماره مربوط به تعداد روایات در این جلد

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مقدمه

بعد از شناخت کسب‌های حرام و خارج ساختن آنها از فعالیت اقتصادی مسلمانان به حقوق مدنی و اقتصادی و تجاری بر پایه منابع فقه شیعه جهت تنظیم روابط مالی می‌رسیم. مال چیست؟ شخص کیست؟ براساس چه تأسیسی، تصرف در اموال مشروع است؟ اسباب تملک و تعهّد چیست؟ چه عواملی موجب محجوریت انسان در تصرف مالی می‌شود؟

چگونه انسان بر زمین مالک می‌شود؟ رابطه انسان با مالی که پیدا کرده است چگونه تعریف می‌شود؟ تاسیس شرکت مبتنی بر چه اصولی است؟ توسعه تجارت و بازرگانی چگونه با سرمایه دیگری تعریف می‌شود؟ قانونمندی فقهی چه نقشی در توسعه کشاورزی دارد؟ پاسخ به این دست از پرسش‌ها در مجلد بیست و سوم و بیست و چهارم منابع فقه شیعه داده می‌شود. روایات این دو کتاب به معامله (قرارداد) و عقود معین و اسباب تعهدهای مالی و تنظیم روابط مالی اختصاص دارد.

فقه و روابط مالی

رابطه شخص با مال در فقه به طور کلی براساس سبب واقعه فقهی یا عمل فقهی یا جمع آن دو تحقّق پیدا می‌کند. واقعه فقهی عبارتست از هر پدیده خارج نفس انسان که فقه درباره آن احکامی دارد و عمل فقهی عبارتست از عمل جوانحی (فعل نفس) که فقه درباره آن احکامی دارد.

فعل نفس یا نیت یا قصد همان اراده است که آثار فقهی از احکام تکلیفی یا وضعی بر

آن مترتب می‌شود. اسباب تملک و راه‌های نقل و انتقال اموال و املاک و اسباب تعهد مالی از همین واقعه فقهی یا عمل فقهی یا هر دوی آنها به طور مشترک است. احیاء زمین به همراه قصد تملک سبب تملک آن زمین می‌شود. عمل فقهی عقد بیع موجب نقل مبیع از بایع به مشتری و ثمن از مشتری به بایع می‌شود و تلف مال غیر، سبب تعهد مالی به او می‌شود. در همه این موارد واقعه فقهی یا عمل فقهی یا هر دوی آنها نقش دارد تا احکام فقهی مترتب شود. عمل فقهی که همان نیّت یا قصد است از فعل نفس (اراده) است امّا انفعال نفس (رضایت یا عدم رضایت) واقعه‌ای است که از نظر فقهی در ترتّب حکم شرعی مهم و موثر است بنابراین علم فقه بر اساس واقعه که پدیده است یا فعل نفس که انشاء و ایجاد یک معنی است یا هر دوی آنها احکام معاملات را مترتب می‌سازد.

حقایق شرعی و غیر شرعی در معاملات

شناخت حقایق که در نفس مکلف از انفعال نفسانی یا فعل نفسانی به وقوع می‌پیوندد یا اینکه در جهان خارج نفس مکلف مانند غصب، تلف، افلاس، امتزاج، پیدا کردن و... تحقق پیدا می‌کنند، جهت فهم متعلق احکام فقهی بسیار ضروری است. ماهیت‌شناسی واقعه فقهی و عمل فقهی به دو طریق ممکن است اول آن دسته از وقایع و اعمالی که در شرع اسلام تعریف شده‌اند و براساس تعریف شرع، احکام فقهی مترتب می‌شود. دوم دسته دیگر از وقایع و اعمالی که در غیر شرع از وقایع تجربی و اعتبارهای عرفی تعریف شده است.

اصطلاح‌های شرعی به ویژه حدود آنها را باید از کتاب و سنت در منابع فقه شیعه تعریف کرد و اصطلاح‌های عرفی مانند بیع، وزنی یا عددی بودن کالا و...را باید از عرف شناخت. اعتبارهای عرفی دو اثر عینی دارد اول اینکه مردم آن جامعه بدان اعتبار اعتقاد دارند و دوم اینکه آن اعتبار را عمل می‌کنند. اعتبارهای عرفی حسب زمان و مکان تغییر می‌کند گاهی در زمان واحد یک کالا در منطقه‌ای وزنی و در منطقه‌ای دیگر شمارشی است و گاهی یک کالا در یک منطقه در طول زمان از وزنی بودن به شمارشی تغییر می‌کند.

دو عنصر زمان و مکان در تعریف‌های عرف از حقایق مورد تعلق احکام فقهی نقش مهمی دارند بنابراین درک فقیه از عنصر زمان و مکان در فهم حقایق موجب فتاوی تازه و

بدیع می‌شود.

اما تعریف اصطلاح‌های تجربی و طبیعی را باید از تجربه یا علوم طبیعی درک کرد زیرا حقیقت یک واقعه و پدیده تنها با شناخت علمی آن امکان دارد.

بنابراین درک متعلق احکام شرعی در امور معاملات در سه زمینه شرعی، عرفی و طبیعی قابل تقسیم و تعریف است.

ماهیت‌شناسی عمل فقهی

قرارداد و عقود معین

شماری از عقود با عنوان معین در فقه شناخته شده‌اند عناوین بیع، قرض، ضمان، اجاره، وکالت و... از این دست عقود هستند اما تعابیری مانند عقود، عهود، معامله، معاوضه و... در آیات الاحکام و روایات ابواب معاملات به چشم می‌خورد که اختصاص به هیچ یک از عقود معین ندارد و مختصات عقد معینی را ندارد بلکه یک عقد یا معامله یا معاوضه است بنابراین قرارداد فراتر از هر عقدی حتی عقد بیع است و قواعد عمومی به عنوان یک مبحث مستقل از هر عقدی باید مورد بحث قرار گیرد تا مباحث مشترک آن در تمام عقود به طور یکسان منطبق شود مباحثی مانند ایجاب و قبول عقد و فضولی بودن عقد و تنجیز و تعلیق قرار داد، ویژگی‌های طرفین قرارداد، اختیار و اضطرار و اکراه و... اختصاص به عقد خاصی ندارد بلکه عقد یا قرارداد به عنوان یک عمل فقهی که دو طرف دارد فارغ از اینکه بیع یا هر عقد معین دیگری باشد قابلیت طرح بحث مستقلی دارد تا تمام مباحث مشترک معاملات در قواعد عمومی قرارداد بحث شود و در مبحث هر عقد معینی ماهیت و شرایط و آثار خاص آن عقد مورد مطالعه قرار گیرد.

مباحث عقد

ماهیت‌شناسی و شرایط انعقاد عقد به همراه آثار و انحلال عقد دو فصل اصلی را تشکیل می‌دهد که در فصل اول به شناخت ماهیت از تملیکی یا عهدی یا اذنی بودن و سپس معاوضی یا غیر معاوضی بودن و سرانجام ضمانی یا امانی بودن عقد و شناخت

شرایط عقد پرداخته می‌شود.

شرایط انعقاد عقد به لحاظ صیغه عقد و متعاقدین و عوضین و زمان و مکان و... بخش وسیعی از مباحث فقه معاملات و اقسام و مسائل آنها را به خود اختصاص می دهد.

در فصل دوم به شناخت آثار و احکام و اقسام و انحلال عقد پرداخته می‌شود مباحث خیارات و اثرهای عقد از تملیک یا تعهد یا اذن در تصرف و... زیر مجموعه مباحث فصل دوم است. استخراج و استنباط احکام فقهی در دو فصل پیش گفته منطبق بر دیدگاه اهل بیت علیهم السلام در نقل سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها با رجوع به منابع فقه شیعه ممکن است گرچه شماری از تعاریف در شناختن ماهیت عقود از عرف گرفته می‌شود و عرف گزاره اعتباری خود که خواست عقلا است در خصوص ماهیت عقود بیان می‌کند اما بسیاری از شرایط عقد و آثار آن از گزاره‌های اعتباری شرعی گرفته می‌شود و یا اینکه شرع گزاره‌های عرفی را تأیید می‌کند و منعی نسبت به آنها ندارد.

فقه معاملات و اقتصاد جامعه

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

دانش اقتصاد از دو دسته گزاره هستها، نیستها و گزاره بایدها، نبایدها بهره می‌برد. گزاره‌های هست و نیست‌های مربوط به علم اقتصاد بیانگر شرایط اقتصادی جامعه است و گزاره‌های باید و نباید اقتصاد مربوط به تصمیم‌گیری اقتصادی است که با گزاره‌های اعتباری فقه معاملات مرتبط است. فقه معاملات یا حقوق اقتصادی جهت تنظیم روابط مالی به اشخاص حقیقی و حقوقی می‌پردازد که کارها و کالاهای مجاز را برای فعالیت اقتصادی در سه حلقه تولید، خدمات و مصرف تعیین می‌کند.

ساختار اقتصادی همانند ساختار هرم سیاسی بر پایه گزاره‌های باید و نباید فقه اهل بیت علیهم السلام در مکتب شیعه ترسیم می‌شود، گزاره‌هایی که خطوط قرمز را تعیین می‌کنند و دانشمندان هر علم در حدود مجاز فقهی به طراحی می‌پردازند تا بهترین ساختار و روش اقتصادی را بر اساس مکتب فقه اهل بیت به جهان ارائه کنند.

بی تردید بدون گزاره‌های اعتباری در حوزه تعامل‌های اقتصادی ترسیم ساختار

اقتصادی در حوزه مالکیت خصوصی و تصدی عمومی (بیت المال) ممکن نیست و در نتیجه افق چشم انداز اقتصادی هرگز روشن نخواهد شد مگر آنکه با نگاه عالمانه فقهی سهم تصدی حکومت اسلامی را بر بیت المال و سهم تملک بخش خصوصی را بر املاک و اموال در حوزه فعالیت‌های اقتصادی تعریف و ترسیم کنیم. فقه معاملات روابط اقتصادی را تنظیم و در نهایت ساختار اقتصادی را بر پایه تعریف تملک و تصدی تعیین می‌کند و علم اقتصاد قلمرو تولید کالاها و ارائه خدمات را به گونه‌ای تعریف می‌کند که فقه آن را حرام نداند بنابراین قلمرو تولید، خدمات و مصرف به قلمرویی محدود می‌شود که فقه آن را مجاز می‌شمارد.

استناد به کتاب و سنت در معاملات

قانونمندی فقهی در حوزه معاملات جهت فعالیت اقتصادی در حلقه تولید و خدمات و مصرف، مبتنی بر آیات الاحکام کتاب خدا و سنت رسول خداﷺ است و تمام موارد که به سیره عقلا استناد می‌شود ضروری است که به رویه و روش پیامبراسلامﷺ ارجاع داده شود تا نهی یا منعی از آن حضرت طی بیست و سه سال نبوت یا از اوصیاء معصوم آن حضرت طی دویست و پنجاه سال امامت وارد نشده باشد که در این صورت آن سیره عقلا با ارجاع به سنت رسول خداﷺ، حجت است و برای مسلمانان مسئولیت آفرین است. اما اساس قانونمندی روابط اقتصادی در حوزه بازرگانی و تجارت و تولید بر پایه حکم الهی نهی از تصرف به باطل و حرام است و تصرف حلال با اراده و تراضی طرفین معامله بعد از رعایت نمودن اراده الهی در خودداری از ارتکاب کسب‌های حرام استوار است. اراده الهی که علاوه بر آیات الاحکام از طریق سنت رسول خداﷺ نیز بیان شده است شرایط و آثار معاملات را در حوزه فعالیت‌های اقتصادی تبیین می‌نماید و هر شرط یا اثر فقهی باید مستند به دو منبع اصلی فقه یعنی کتاب خدا یا سنت رسول خداﷺ باشد. در منابع فقه شیعه علاوه بر کتاب خدا با سنت رسول خداﷺ که طی چهارده قرن در آثار فقها و محدثین شیعه جمع آوری شده است آشنا می‌شوید این آثار که براساس سال‌های تجمیع و تدوین آنها مرتب شده‌اند حکایتگر سنت رسول خداﷺ هستند و عمده این روایات در

قرن دوم هجری، سال‌های امامت امام محمد باقر ﷺ و امام جعفر صادق ﷺ در حوزه درس فقه مدینة الرسول ﷺ بیان شده است. در آغاز منابع فقه شیعه جلد ۲۳ ترجمه جامع احادیث الشیعه با شرح حال مختصر تدوین کنندگان آن آثار عظیم در طول تاریخ تا پایان قرن چهاردهم هجری قمری آشنا می‌شویم.

منابع و مأخذ جامع احادیث الشیعه جلد ۲۳

قرن اول

۱ـ *قرآن کریم*

قرن دوم

۲ـ *فقه‌الرضا*. منسوب به امام رضا ﷺ. (؟ ـ ؟)

قرن سوم

۳ـ *تفسیر العسکری*. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری ﷺ. (۲۳۲ ـ ۲۶۰ ق)

۴ـ *المحاسن*. احمد بن محمد بن خالد برقی. (؟ ـ ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

۵ـ *النوادر*. احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری قمی. (؟ ـ متوفی در عصر غیبت صغری)

قرن چهارم

۶ـ *تفسیر العیاشی*. ابی نصر محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی. (؟ ـ حدود ۳۲۰ ق)

۷ـ *تفسیر القمی*. ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی. (؟ ـ ۳۲۹ ق)

۸ـ *الکافی*. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. (؟ ـ ۳۲۹ ق)

۹ـ *رجال الکشی*. ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشّی. (؟ ـ حدود ۳۴۰ ق)

۱۰ـ *دعائم الاسلام*. نعمان بن محمد تمیمی. (۲۵۹ ـ ۳۶۳ ق)

۱۱ـ *من لایحضره الفقیه*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۱۲ـ *عیون اخبار الرضا*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۱۳ـ *المقنع*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۱۴ـ *الامالی*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۱۵ـ *الخصال*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۱۶ـ *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۱۷ـ *علل الشرائع*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۱۸ـ *الاختصاص*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۱۹ـ *معانی الاخبار*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۲۰ـ *الهدایة*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۲۱ـ *مصادقة الاخوان*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۲۲ـ *التوحید*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۲۳ـ *فضائل الاشهر الثلاثه*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۲۴ـ *کمال الدین و تمام النعمة*. شیخ صدوق. (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۲۵ـ *قرب الاسناد*. عبدالله بن جعفر حمیری. (؟ ـ ؟)

۲۶ـ *تحف العقول*. ابن شعبه. (؟ ـ ؟)

۲۷ـ *الجعفریات*. محمد بن محمد اشعث. (؟ ـ ؟)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۲۸ـ *الغایات*. جعفر بن احمد بن علی قمی. (؟ ـ ؟)

۲۹ـ *الغیبة*. ابو عبدالله کاتب نعمانی. (؟ ـ ؟)

۳۰ـ *التفسیر*. فرات بن ابراهیم کوفی. (؟ ـ ؟)

قرن پنجم

۳۱ـ *نهج البلاغه*. سید رضی محمد بن حسین موسوی. (۳۵۹ ـ ۴۰۶ ق)

۳۲ـ *المجازات النبویة*. سید رضی محمد بن حسین موسوی. (۳۵۹ ـ ۴۰۶ ق)

۳۳ـ *الامالی*. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶ ـ ۴۱۳ ق)

۳۴ـ *الارشاد*. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶ ـ ۴۱۳ ق)

۳۵ـ *المقنعة*. محمد بن محمد بن نعمان مفید. (۳۳۶ ـ ۴۱۳ ق)

۳۶ـ *التهذیب*. شیخ طوسی. (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)

۳۷ـ *الاستبصار*. شیخ طوسی. (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)

۳۸ـ *الامالی*. شیخ طوسی. (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)

۳۹ـ *الغیبة*. شیخ طوسی. (۳۸۵ـ ۴۶۰ ق)

قرن ششم

۴۰ـ *مجمع البیان*. فضل بن حسن طبرسی. (حدود ۴۶۹ ـ ۵۴۸ ق)

۴۱ـ *مکارم الاخلاق*. حسن بن فضل طبرسی. (؟ ـ ۵۴۸ ق)

۴۲ـ *غرر الحکم و درر الکلم*. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی. (۵۱۰ ـ ۵۵۰ ق)

۴۳ـ *مناقب آل ابیطالب*. رشیدالدین ابو جعفر محمد بن علی بن شهرآشوب. (۴۸۹ـ ۵۸۸ ق)

۴۴ـ *السرائر*. محمد بن ادریس. (۵۴۳ ـ ۵۹۸ ق)

۴۵ـ *الاحتجاج*. احمد بن علی طبرسی. (؟ ـ؟)

قرن هفتم

۴۶ـ *مشکاة الانوار فی غرر الاخبار*. ابوالفضل علی طبرسی. (؟ ـ اوایل قرن هفتم)

۴۷ـ *تنبیه الخواطر*. ورام بن ابی فراس. (؟ ـ ۶۰۵ ق)

۴۸ـ *بشارة المصطفی لشیعة المرتضی*. عمادالدین طبری. (؟ ـ زنده در ۶۹۸ ق)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قرن هشتم

۴۹ـ *مختلف الشیعه فی احکام الشریعه*. علامه حلّی. (۶۴۸ ـ ۷۲۶ ق)

قرن نهم

۵۰ـ *عدة الداعی و نجاح الساعی*. ابن فهد حلی. (۷۵۷ ـ ۸۴۱ ق)

۵۱ـ *ارشاد القلوب*. حسن بن ابی الحسن دیلمی. (؟ ـ ۸۴۱ ق)

قرن دهم

۵۲ـ *عوالی اللئالی*. محمد بن علی بن ابراهیم احسائی معروف به ابن ابی جمهور. (حدود ۸۴۰ ـ زنده در ۹۰۲ ق)

قرن یازدهم

۵۳ـ *الوافی*. محمد محسن فیض کاشانی. (۱۰۰۷ ـ ۱۰۹۱ ق)

قرن دوازدهم

۵۴ـ *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*. محمد بن حسن بن محمد حر عاملی.

(۱۰۳۳ ـ ۱۱۰٤ ق)

۵۵ـ *بحارالانوار*. محمدباقر مجلسی. (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ ق)

قرن چهاردهم

۵٦ـ *مستدرک الوسائل*. میرزا حسین نوری طبرسی. (۱۲۵٤ ـ ۱۳۲۰ ق)

تدوین کنندگان جامع احادیث الشیعه جلد ۲۳

آشنایی با مؤلفان و تدوین‌کنندگان منابع فقه شیعه بـه لحـاظ اهـمیت روایـی آن مـنابع ضروری است. شناخت کامل نویسندگان و شرح حال راویان روایات که میزان اعتبار و توثیق سند کتاب و روایت را تأیید می‌کند، در این مختصر نمی‌گنجد اما به طـور اجـمال و به قدر امکان با مؤلفان منابع دست‌اول فقه شیعه از قرن سوم تا قرن چهاردهم هـجری آشنا می‌شویم.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قرن سوم

۱ـ برقی (؟ ـ ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

ابو جعفر احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی. عالم و مـحدث شیعه، اصالتاً کوفی بود و نیاکانش در آن دیار زندگی می‌کردند و چون یوسف بـن عـلی ـ والی عراق ـ محمد بن علی جد اعلای برقی را که از هواداران زید بن علی بن حسین علیه‌السلام بود، دستگیر و به شهادت رساند، به ناچار عبدالرحمن و پسرش خالد به ایران گریختند و در برقه رود قم (ظاهراً رودخانه بیرقون) جایگیر شدند.

از زادروز وی اطلاعی در دست نیست اما احتمالاً در قم زاده شده است. وی عصر چند تن از ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام را درک کرده و از ایشان حدیث آورده است.

شیخ طوسی وی را در شمار یاران امام جواد و هادی علیهما‌السلام قرار داده؛ بنابراین مـی‌توان گفت نخستین اساتید وی، ایشان بودند.

چون از احادیث مرسل و ضعیف روایت می‌کرد، چندی مورد طعن فقها قرار گرفت که

یکی از آنها شیخ، رییس و فقیه قم احمد بن عیسی بود که وی را از قم راند و پس از مدتی پشیمان شد و پوزش خواست و وی را بازگرداند.

شاگردانی که در محضرش بودند: محمد بن حسن صفار، علی بن حسین سعدآبادی، محمد بن جعفر بن بطه، علی بن ابراهیم قمی، سعد بن عبدالله اشعری و...

وی تألیفات بسیاری داشته که بیشتر آن‌ها را نیز به المحاسن نامگذاری می‌کرده و در حقیقت مجموعه‌ای از علوم قرآنی، حدیث و فقه بوده و گزاف نیست که آن را دایرة المعارف بدانیم که تنها یک سوم آن باقی مانده است.

برقی در قم درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱ـ المحاسن

۲ـ الرجال

۲ـ عبدالله اشعری قمی (؟ـ متوفی در عصر غیبت صغری)

ابو جعفر احمد بن محمد بن عیسی بن عبدالله اشعری قمی. از راویان بزرگ شیعه در قرن سوم هجری و از یاران ائمه می‌باشد. او در شهر قم به دنیا آمد. از نوجوانی زیر نظر پدر خود محمد بن عیسی اشعری به فراگیری علوم و معارف اسلامی پرداخت. او خدمت امام رضا، امام جواد و امام هادی علیهم‌السلام نیز رسیده بود و روایات فراوانی از ائمه طهار علیهم‌السلام نقل کرده است. شیخ طوسی وی را محدث ثقه نامیده است. از جمله شاگردان وی می‌توان به محمد بن حسن صفار، سعد بن عبدالله، علی بن ابراهیم، داود بن کوره، احمد بن ادریس، محمد بن حسن بن ولید و... اشاره کرد.

از تاریخ وفات وی دقیقاً اطلاعی در دست نیست لیکن ایشان در سال ۲۷٤ ق در قید حیات بوده‌اند.

از تألیفات وی:

۱ـ النوادر

۲ ـ التوحید

۳ ـ فضل النبی

٤ ـ المتعه

۵ ـ الناسخ و المنسوخ

٦ ـ طب الکبیر

۷ ـ طب الصغیر

۸ ـ المکاسب

۹ ـ الاظله و...

قرن چهارم

۳ـ محمد بن مسعود عیاشی (؟ ـ حدود ۳۲۰ ق)

ابو نصر محمد بن مسعود بن محمد بن عیاشی سلَمی سمرقندی کوفی معروف به عیاشی، از بزرگان فقهای شیعهٔ امامیه و نظریه پردازان اندیشور اسلامی. یگانهٔ روزگار خود در علومِ گوناگون، فاضل، مفسر، محدث و ادیب بود.

وی در ۲٦۰ ق به عراق وارد شد و در آغاز از اهل سنت بود اما با مطالعهٔ دقیق بر فقه جعفری به تشیع روی آورد و از سر آمدان روزگار خود شد و تمام دارایی خود را صرف و وقف تشیع کرد.

محمد علی مدرس تبریزی صاحب ریحانة الادب درباره وی می‌گوید: «عیاشی در علم، فضل، ادب، تبحر و تنوع علمی، یکتای زمان خود بوده است.»

عیاشی همدورهٔ شیخ کلینی بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب از وی به یادگار مانده است. در رجال، تفسیر، طب، نجوم، قیافه‌شناسی و... دست داشت و کتاب نگاشت. تلاش وی به حدی بود که گروهی وی را استاد کلینی، عالم بزرگ شیعه دانسته‌اند. کشیّ از شاگردان وی بود. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱ ـ کتاب التفسیر

۲ ـ کتاب معاریض الشعر

۳ ـ الدعوات

٤ ـ کتاب محاسن الاخلاق

۵ ـ الانبیاء و الائمه‌ علیهم‌السلام و...

۴ ـ علی بن ابراهیم قمی (؟ ـ ۳۲۹ ق)

شیخ ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی مشهور به شیخ اقدم از بزرگان و موثقین حدیث و فقه، از مفسران بزرگ شیعه در قرن سوم و چهارم هجری. او فرزند ابراهیم بن هاشم قمی از علما و مشایخ بزرگ شیعه است و زمان دو امام معصوم (امام هادی و امام حسن عسکری علیهما‌السلام) را درک کرده است. وی تا سال ۳۰۷ ق زنده بود. محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم روایت کرده است. وی اولین کسی است که احادیث کوفیین را در قم رواج داد. او در اواسط عمر و یا به نقل بعضی‌ها در اواخر عمر نابینا شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ التفسیر

۲ ـ الناسخ و المنسوخ

۳ ـ قرب الاسناد

٤ ـ الشرائع

۵ ـ الحیض

٦ ـ التوحید و الشرک

۷ ـ المغازی

۸ ـ الانبیاء و...

۵ـ شیخ کلینی (؟ ـ ۳۲۹ ق)

ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی. فقیه، محدث بزرگ شیعه، یکی از مؤلّفان کتب اربعه.

وی در دهی از کلین (فشافویه) در ۳۸کیلومتری ری و در خانه‌ای روشن به نور محبت و معرفت اهل بیت علیهم السلام زاده شد. پدر وی یعقوب بن اسحاق، آموزش فرزند خود کلینی را از همان دوران کودکی برعهده گرفت و به علم و عمل آراست. آرامگاه پدر وی در روستای کلین ـ نزدیک حسن آباد شهرری ـ مدتهاست که زیارتگاه شیعیان است.

دایی وی علّان که خود محدث و دانشمند بزرگی بود، پس از پدر استادی کلینی را بر عهده گرفت و در تربیت وی نقش بسزایی داشت. علّان در سفر حج و در راه زیارت خانهٔ خدا به شهادت رسید. پس از گذراندن نوجوانی، کلینی برای کسب دانش به ری رهسپار شد و آنجا با اندیشه‌ها و نظرات فرقه‌هایی چون اسماعیلیه و مذاهبی چون شافعی، حنفی و شیعی مستقیما آشنا شد. در آنجا بود که ضمن تحصیل پی برد حرکت‌هایی، تشیع را از مسیر خود منحرف کرده و درمان آن را بازگشت به فرموده‌های مبارک اهل بیت علیهم السلام دانست. این شروعی بود برای ثبت و ضبط احادیث حضرات معصومین علیهم السلام که در این راستا ابوالحسن محمد بن اسدی کوفی نخستین استاد او در فراگیری احادیث بود.

دورهٔ کلینی را باید «دورهٔ حدیث» نامید؛ زیرا آغازگر جنبشی برای یافتن، شنیدن و نگاشتن احادیث و روایات شده بود.

وی برای گردآوری احادیث و روایات به قم رهسپار شد و در محضر استاد بافضل و دانش احمد بن محمد بن عیسی اشعری و پس از آن شاگرد امام حسن عسکری علیه السلام، احمد بن ادریس قمی معروف به «معلم» شاگردی کرد و استاد گرانقدر عبدالله بن جعفر حمیری صاحب قرب الاسناد را نیز درک کرد و بهره برد و از آنجا به کوفه رفت و آنجا نیز

به کسب دانش پرداخت.

وی در امانت، عدالت، تقوا، فضیلت و حفظ و ضبط احادیث آنچنان سرآمد روزگار خود شد که شیعه و سنی در اخذ فتوا به وی مراجعه می‌کردند و به اندازه‌ای مورد وثوق هر دو مذهب بود که «ثقة الاسلام» و «شیخ المشایخ» لقب گرفت.

کلینی نخستین محدثی است که در میان امامیه به گردآوری و نظم و ترتیب احادیث شیعه پرداخت. پیش از اقدام وی، تنها اصول اربعمأه وجود داشت و شیعه بدان‌ها رجوع می‌کردند که با اثر خود، کافی (اصول، فروع و روضه) نقش و ردپای شیعه را زیباتر و استوارتر کرد.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، ابن ابی رافع، احمد بن احمد کاتب کوفی، جعفر بن محمد قولویه قمی، محمد بن ابراهیم نعمانی معروف به ابن زینب و... بودند.

وی در سال «تناثر نجوم» سالی که ستارگان فرو ریخت، درگذشت. دانشمند نامی بغداد ابوقیراط بر جنازهٔ این محدث بزرگ شیعه نماز گزارد و در «باب کوفه» بغداد به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ کافی

۲ ـ کتاب رجال

۳ ـ رد بر قرامطه

٤ ـ رسائل ائمه علیهم‌السلام

٥ ـ تعبیر الرؤیا (تفسیر الرؤیا)

۶ـ کشی (؟ ـ حدود ۳۴۰ ق)

ابوعمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشیّ، فقیه، رجالی و عالم بزرگ شیعه.

انتساب کشیّ به منطقهٔ «کش» از نواحی سمرقند برمی‌گردد. نجاشی وی را ثقه و مورد اعتماد می‌داند و می‌گوید: «از ضعفا بسیار روایت کرده است.» وی از ملازمان عیاشی بود.

در خانهٔ عیاشی که کشتزار اهل دانش بود، فارغ‌التحصیل شد. کشیّ، آگاه به اخبار و رجال و بسیار گرانمایه و از دوستان صمیمی شیخ کلینی بود و تقریبا استادان و شاگردان آن دو بزرگوار یکی بودند.

اساتید وی محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی، محمد بن قولویه قمی، ابواسحاق ابراهیم بن نصیر کشی (برادرش) و... بودند.

شاگردانی که در نزد وی آموختند، جعفر بن محمد بن قولویه قمی صاحب کتاب کامل الزیارات، هارون بن موسی تلعکبری، ابواحمد حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی بودند.

از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱ ـ الرجال یا معرفة الناقلین عن الائمة الصادقین

۷ ـ نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ ق)

ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور بن احمد بن حیون تمیمی مغربی. دانشمند بزرگ اسماعیلیه.

در مغرب زاده شد. در آغاز، پیرو مذهب مالکی بود ولی تغییر مذهب داد و شیعهٔ اسماعیلیه شد. او از بنیانگذاران مذهب اسماعیلیه و قانونگذار آن بود. به بسیاری از خلفای فاطمی خدمت کرد (المهدی بالله، القائم بامرالله، المنصور بالله) و در دوران فخرالدین خلیفهٔ چهارم به مقام قاضی‌القضات و داعی‌الدعات رسید. مؤلفان شیعه به او ابوحنیفهٔ شیعی می‌گویند.

از تألیفات وی:

۱ ـ دعائم الاسلام

۲ ـ شرح الاخبار

۳ ـ اساس التاویل

٤ ـ افتتاح الدعوه

٥ ـ مفاتیح النعمه

٦ ـ الایضاح

۷ ـ الینبوع

۸ ـ المجالس و المسائرات

۸ ـ شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق. فقیه گرانقدر و محدث دانشور بزرگ شیعه و از دنباله‌روان شیخ کلینی.

وی در خانواده‌ای اهل تقوا و دانش در قم زاده شد. پدر وی، علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به ابن بابویه، از برجسته‌ترین علما و فقهای بزرگ زمان خود بود و شیخ صدوق نخست در دامان پر مهر پدر کسب فیض کرد. شیخ صدوق به خراسان و بغداد سفر کرد و پایان زندگانی خود را در ری گذراند. شیخ طوسی دربارهٔ وی می‌گوید: «وی دانشمندی جلیل‌القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کاملا آگاه و در سلسلهٔ احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می‌آمد. بین بزرگان قم از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات مانند نداشت و در حدود سیصد اثر از خود به جای گذاشته است».

استادانی که شیخ صدوق در نزد آنها کسب فیض کرد، عبارتند از: پدرش ابن بابویه، حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی ﷺ، ابومحمد قاسم بن محمد استرآبادی، محمد بن حسن بن احمد بن ولید و...

شاگردان وی نیز برادرش حسین بن علی بن موسی بن بابویه قمی، شیخ مفید، ابن غضائری، شیخ ابوالبرکات، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزاز و... بودند.

خاکجای شیخ صدوق ـ این عالم بزرگ شیعه ـ در ری، زیارتگاه عام و خاص است.

از تألیفات وی:

۱ ـ من لا یحضره الفقیه (دومین کتاب از کتب اربعهٔ حدیث شیعه)

۲ ـ مدینة العلم

۳ ـ کمال الدین و تمام النعمه

٤ ـ الخصال

۵ ـ التوحید

٦ ـ الامالی

۷ ـ المقنع فی الفقه و...

۹ ـ محمد بن محمد اشعث (؟ ـ ؟)

ابوعلی محمد بن محمد اشعث کوفی، راوی ثقهٔ شیعه.

وی در کوفه شهر شیعیان، دوستداران خاندان حضرت علی ﷺ و راویان بزرگ شیعه زاده شد. به مصر رفت و در محضر موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر ﷺ شاگردی کرد و در همانجا بود که به نگاشتن روایات از طریق موسی بن اسماعیل و نیاکان پاک آن بزرگواران پرداخت.

نجاشی در رجال می‌گوید: «وی کتابی در احکام حج دارد»؛ که تاکنون یافته نشده است. مرحوم حاجی نوری در خاتمه مستدرک نقل می‌کند که تلعکبری می‌گوید: «پدرم از ابوعلی محمد بن محمد اشعث برای من در سال ۳۱۳ ق اجازه گرفته بود.»

تألیف وی:

۱ ـ الجعفریات (الاشعثیات).

۱۰ ـ عبدالله بن جعفر حمیری (؟ ـ ؟)

ابوالعباس عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمی، راوی و فقیه برجستهٔ شیعه در قرن چهارم هجری.

نجاشی درباره ایشان معتقد است: «وی بزرگِ علمای قم و شخصیت برجسته آنها که

در سال ۲۹۰ و اندی از قم به شهر کوفه رفتند. بزرگان علمای کوفه از حمیری اخبار و روایات ائمه را زیاد شنیده‌اند و کتاب‌های زیادی تصنیف کردند.» شیخ طوسی در رجال ایشان را از اصحاب امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام می‌داند.

وی با این بزرگواران نامه‌نگاری داشت و پس از ایشان از طریق محمد بن عثمان عمری با امام عصر (عج) مرتبط بود.

درباره رحلت و محل دفن او اطلاع دقیقی در دست نیست اما به نظر می‌رسد وی در قم از دنیا رفته و در کنار بارگاه حضرت معصومه علیها السلام مدفون شده باشد.

از تألیفات وی:

۱ ـ قرب الاسناد

۲ ـ العظمة و التوحید

۳ ـ الامامة

٤ ـ الاستطاعة و المعرفة

٥ ـ الطب

٦ ـ فضل العرب

۷ ـ مسائل ابی محمد و توقیعات

۸ ـ کتاب الدلائل

۹ ـ الغیبة و الحیرة

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۱ ـ ابن شعبه (؟ ـ ؟)

ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، معروف به ابن شعبه، محدث، فقیه، رجالی و از شیوخ بزرگ علمای امامیه.

وی در حران ـ یکی از روستاهای اطراف شهر حلب در سوریه ـ زاده شد. در حلب که یکی از شهرهای بزرگ و مهم علمی شام بود، پرآوازه و از چهره‌های درخشان جهان اسلام

به ویژه تشیع شد.

استاد وی ابوعلی محمد بن همام بغدادی و از مهم‌ترین شاگردان وی که از پرفروغ‌ترین ستاره‌های جهان تشیع گردید، شیخ مفید بود.

علامه مجلسی دربارهٔ وی می‌گوید: «کتاب ایشان ـ تحف العقول ـ بهترین شاهد بر فضل و دانش و عظمت شأن ایشان می‌باشد».

خاکجای وی آشکار نیست.

از تألیفات وی:

۱ ـ تحف العقول عن آل الرسول

۲ ـ التمحیص

۱۲ ـ فرات بن ابراهیم کوفی (؟ ـ؟)

ابو القاسم فرات بن ابراهیم کوفی. فاضل، اندیشمند، کارشناس در علوم اجتماعی و فرهنگی، از راویان حدیث و شخصیت‌های دوران غیبت صغری و همروزگار ثقة‌الاسلام شیخ کلینی. در کوفه زاده شد و شاید به همین دلیل نام او را «فرات» گذاشتند.

وی از شخصیت‌های زیدی مذهب یا دست کم علاقه‌مند به آنها بود.

برخی از مشایخ وی در روایت تفسیرش عبارتند از: حسین بن سعید اهوازی، جعفر بن محمد بن مالک فزاری و عبید بن کثیر عامری.

وی از اصحاب امام رضا ﷺ بوده است و محدثانی چون محمد بن حسن حرّ عاملی، مجلسی و آیت الله خوئی وی و تفسیرش را معتمد دانسته‌اند.

تألیف وی:

۱ ـ تفسیر فرات

۱۳ ـ ابو عبدالله کاتب نعمانی (؟ ـ؟)

ابو عبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی معروف به ابن زینب در عصر غیبت

صغری زندگی می‌کرد. او شاگرد مرحوم کلینی مؤلف کافی در بغداد بود. وی اولین کسی است که درباره غیبت کتاب نوشته است. نجاشی او را شیخی از علمای شیعه و شریف و جلیل‌القدر و صاحب عقیده صحیح و دارای روایات زیاد معرفی می‌کند.

از آثار مهم او کتاب تفسیر قرآن معروف به تفسیر نعمانی است. در این تفسیر انواع آیات و اقسام آنها تا شصت نوع با ذکر مثال‌ها بیان شده است. در این کتاب به طریق خبر واحد و مستند از حضرت علی ﷺ نقل شده است.

نعمانی بعد از بغداد به شام رفت و در آنجا چشم از جهان فروبست. تاریخ دقیق ولادت و فوت او معلوم نیست.

از تألیفات وی:

۱ ـ التفسیر

۲ ـ الغیبة

۳ ـ الفرائض

۴ ـ الرّدّ علی الاسماعیلیة

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۴ ـ جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ ـ ؟)

ابو محمد جعفر بن احمد بن علی قمی، مشهور به ابن رازی ایلاقی. محدث، فقیه شیعی در قرن چهارم هجری. از زاد روز وی اطلاعی در دست نیست. از آنجا که دیر زمانی در ری جایگیر شده به ابن رازی معروف است.

هم‌عصر شیخ صدوق و صاحب بن عباد بود و از هر دوی آن بزرگان روایت کرده و شیخ صدوق نیز از وی.

وی نویسندهٔ پرکاری بود و نزدیک به ۲۲۰ کتاب نگاشته که متأسفانه تنها برخی از آنها امروز در دسترس است.

اکثر رجال‌نویسان وی را به فضل و دانش ستوده و ثقهٔ تمام دانسته‌اند.

از زمان درگذشت و خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱ ـ الاعمال المانعه من دخول الجنه (مانعات)

۲ ـ ادب الامام و المأموم

۳ ـ المسلسلات الاخبار

٤ ـ الغایات

٥ ـ العروس

٦ ـ جامع الاحادیث النبویه

قرن پنجم

۱۵ ـ سید رضی (۳۵۹ ـ ۴۰۶ ق)

ابوالحسن محمد بن حسین موسوی معروف به سید رضی و شریف رضی، از بزرگان علمای شیعه، بلغا، شاعران نامدار و اشراف بغداد.

در بغداد زاده شد. نسب او از پدر به امام موسی کاظم علیه‌السلام و از طرف مادر به امام زین‌العابدین علیه‌السلام می‌رسد. در زمان پدر خود ابواحمد، نقابت طالبیان بغداد، سرپرستی همهٔ آنان، قضاوت در مظالم و امیری حاجیان را در حالی که هفده سال بیش‌تر نداشت، بر عهده گرفت.

چندی بهاءالدوله بویه وی را به عنوان جانشین خود در بغداد برگزید و لقب «الشریف الجلیل» را به وی خلعت داد. چندی پس از آن، لقب «الرضی ذوالحسبین» و پس از آن «الشریف الاجل» را به وی پیشکش کرد.

روزگار سید رضی با فرمانروایی آل بویه و مقارن با دورهٔ سوم خلافت عباسیان است که به این دوره از لحاظ تاریخی ـ فرهنگی «عصر زرین» می‌گویند و از جهت تاریخ ادبیات عرب، عصر شاعران سه‌گانه: متنبی، سید رضی و ابوالعلاء معری است. به سید

رضی لقب «اشعر الطالبیین» یعنی شاعرترین طالبیان نیز داده‌اند.

استادانی که وی در علوم گوناگون آن روزگار نزدشان شاگردی کرد و بهره‌ها برد، عبارتند از: ابواسحاق ابراهیم بن احمد طبری فقیه مالکی، ابوعلی فارسی نحوی، قاضی سیرافی، ابوالحسن قاضی عبدالجبار معتزلی، ابویحیی عبدالرحیم فارقی خطیب مصری مشهور به ابن نباته، شیخ مفید و...

وی بسیار بذل‌الجود و باتقوا بود. به سپاس دانش‌اندوزی‌اش جهت پرداخت زکات دانش خود، مدرسه‌ای نزدیک خانهٔ خود در کوی کرخ بغداد تأسیس کرد و آن را «دارالعلم» نامید که افزون بر تالارهای تدریس، سخنرانی و جلسات، اتاق‌هایی برای زندگی دانشجویان فراهم آمده بود و کتابخانهٔ بزرگی داشت که ارزشمندترین و بهترین منابع و مراجع عربی و اسلامی در آن نگهداری می‌شد و شخصاً خود مدیریت آن را بر عهده داشت.

شاگردان نام‌آوری که در نزد وی آموختند، از جمله: فقیه عالیقدر ابوزید کبایکی، ابو عبدالله شیخ محمد حلوانی، ابوعبدالله شیخ جعفر دوریستی، ابوالحسن بندار قاضی و ... بودند.

وی در محلهٔ کرخ بغداد در سن ٤٧ سالگی در سرای خود درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد. به قولی، برادر مهتر وی سید مرتضی چندی بعد وی را به کاظمین و در جوار نیای شریفش امام موسی کاظم ﷺ به خاک سپرد.

از تألیفات وی:

١ ـ نهج البلاغه

٢ ـ تلخیص البیان فی مجازات القرآن

٣ ـ مجازات الآثار النبویة

٤ ـ حقایق التاویل فی متشابه التنزیل

۵ ـ خصائص الائمة

٦ ـ دیوان اشعار

۱۶ ـ شیخ مفید (۳۳۶ ـ ۴۱۳ ق)

محمد بن محمد بن نعمان، معروف به شیخ مفید. عالم، فقیه، متکلم و محدث نامی شیعه. وی در حوالی بغداد زاده شد. پس از بلوغ و رشد فکری رهسپار بغداد شد و در آنجا در محضر استادان بنام و دانشمندان بزرگ آن روزگار از جمله شیخ صدوق، ابوغالب زراری، ابن جنید اسکافی و... به آموختن دانش، کلام، فقه و اصول پرداخت. ابن ندیم در الفهرست از وی به عنوان «ابن المعلم» یاد می‌کند. سرآمد شاگردان وی سید مرتضی، سید رضی، شیخ طوسی، نجاشی، ابوالفتح کراجکی و... بودند. شیخ طوسی درباره وی می‌گوید: «وی از متکلمان امامیه است. در روزگار خود، ریاست و مرجعیت شیعه به او ختم می‌گردد. حافظهٔ خوب و ذهنی دقیق داشت. در پاسخ به پرسش‌ها، حاضر جواب بود. بیش از ۲۰۰ جلد کتاب خرد و کلان دارد».

ابن حجر عسقلانی نیز می‌گوید: «وی بسیار عابد، زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت بر علم و دانش داشت». عماد حنبلی (یکی از دانشمندان اهل سنت) می‌گوید: «بزرگی از بزرگان امامیه و رییس بخش فقه و کلام و مباحثه بود. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. وی صدقهٔ فراوان می‌داد».

استادانی که وی در محضر آنها درس آموخت، عبارتند از: ابن قولویه قمی (ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه قمی)، شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و...

شیخ مفید پس از ۷۵ سال عمر مفید، در بغداد و در حرم مطهر امام جواد ﷺ نزدیک قبر استادش ابن قولویه قمی به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ المقنعة

۲ ـ الفرائض الشرعیة

۳ ـ الامالی

٤ ـ الارشاد و...

۱۷ ـ شیخ طوسی (۳۸۵ ـ ۴۶۰ ق)

ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، معروف به «شیخ الطایفه». فقیه، اصولی، محدث، مفسر، متکلم و عالم الرجال بسیار درخشان و بزرگ جهان اسلام به ویژه تشیع. وی در خراسان زاده شد. خاندان شیخ تا چند نسل همه از علما و فقها بوده‌اند. در ۲۳ سالگی به بغداد کوچ کرد و تا پایان عمر در عراق ماند و پس از استادش سید مرتضی علم الهدی، ریاست علمی و فتوایی شیعه به او منتقل شد.

شیخ بزرگوار مدت پنج سال نزد استاد نحریر شیخ مفید شاگردی کرد و چند سالی هم در نزد سید مرتضی درس آموخت. به علت آشوب و هرج و مرج آن روزگار بغداد، وی از آنجا کوچ و به نجف اشرف رهسپار شد و در آنجا جای گرفت و خود حسن اتفاقی شد تا در آنجا حوزهٔ علمیهٔ نجف را بنیان گذارد.

پس از درگذشت سید مرتضی علم‌الهدی، رهبری و پرچمداری شیعه به وی رسید و آن‌چنان آوازهٔ علم، ورع و زهد و تقوای وی در دور و نزدیک پیچیده شده بود که القائم بامرالله خلیفهٔ عباسی با همکاری آل بویه از وی برای تدریس کلام در مرکز خلافت دعوت کردند که با فروپاشی آل بویه، وی از آنجا به نجف اشرف عزیمت کرد و تا پایان عمر خود در همانجا بود و در همان خاک پاک، دفن شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ الاستبصار

۲ ـ تهذیب الاحکام

۳ ـ النهایه

٤ ـ المبسوط

۵ ـ الخلاف

٦ ـ التبیان و...

قرن ششم

۱۸ ـ فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ ـ ۵۴۸ ق)

امام سعید ابوالفضل بن حسن طبرسی. مفسر، فقیه، محدث، عالم به حساب، جبر، مقابله و نحو. ملقب به امین الدین یا امین‌الاسلام.

گویند وی در مشهد سناباد طوس متوطن بوده است. در ۵۲۳ ق در سبزوار جایگیر شد و به تعلیم و تصنیف پرداخت. از جمله شاگردان وی می‌توان به حسن بن فضل طبرسی (پسرش)، ابن شهرآشوب، شیخ منتجب الدین، قطب الدین راوندی، شاذان بن جبرئیل قمی و... اشاره کرد. وی از شیخ ابوعلی پسر شیخ طوسی و شیخ عبدالجبار، قاضی رازی که در ری فقیه امامیه بوده، روایت نموده و صحیفة الرضا ﷺ از جمله مرویات اوست.

فرزند وی (حسن بن فضل طبرسی) و فرزند زادگانش همگی از اکابر روزگار و فقهای بزرگوار بودند. وی در سبزوار درگذشت و پیکر پاکش را به مشهد مقدس منتقل کردند و در جوار حرم حضرت ثامن‌الائمه ﷺ به خاک سپردند.

از تألیفات وی:

۱ ـ مجمع البیان (تفسیر سترگ شیعی)

۲ ـ الوسیط (یا تفسیر جوامع الجامع)

۳ ـ الآداب الدینیة للخزانة المعینیة

٤ ـ تفسیر الکافی الشافی

۵ ـ نثر اللئالی

٦ ـ اسرار الامامه

۷ ـ اعلام الوری باعلام الهدی و...

۱۹ ـ حسن بن فضل طبرسی (؟ ـ ۵۴۸ ق)

ابو نصر رضی الدین حسن بن فضل طبرسی، عالم اخلاق و فقیه وارستهٔ شیعه در قرن ششم هجری. پدرش فضل بن حسن صاحب کتاب مستطاب تفسیر مجمع البیان و فرزندش علی بن حسن طبرسی صاحب متمم کتاب مشکاة الانوار فی غرر الاخبار.

از تألیفات وی:

۱ ـ مکارم الاخلاق

۲۰ ـ عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰ ـ ۵۵۰ ق)

عالم بزرگ شیعه و محدث والامقام، در شهر آمُد منطقه‌ای در دیار بکر ـ حوالی رود دجله و فرات ـ زاده شد. تسلط بسیاری بر علوم اسلامی داشت. شاگرد ممتاز و شهرهٔ او، محدث بزرگوار جهان تشیع ابن شهر آشوب بود.

از تألیفات وی:

۱ ـ غرر الحکم و درر الکلم

۲ ـ الحکم و الاحکام من کلام سید الانام

۲۱ ـ ابن شهر آشوب (۴۸۹ ـ ۵۸۸ ق)

رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی، فقیه، مفسر و محدث بزرگ شیعه.

وی در خطهٔ زیبای مازندران زاده شد. او در دوره‌ای زندگی می‌کرد که در بلاد اسلامی علم شکوفا و دانش رونق چشمگیری گرفته بود.

صلاح الدین خلیل صفدی صاحب الوافی بالوفیات دربارهٔ وی چنین می‌گوید: «وی یکی از بزرگان شیعه است که بیشتر قرآن را در هشت سالگی حفظ کرد و در اصول شیعه به حد اعلای خود رسید به طوری که از شهرهای مختلف برای درک محضر او به بغداد هجرت می‌کردند... وی زیبارو، راست‌گفتار، خوش‌مشرب، با علم گسترده و بسیار اهل

خشوع، عبادت و شب زنده دار بود و همیشه با طهارت و وضو به سر می‌برد».

از جمله نام‌آورترین اساتیدی که وی در نزد آنها شاگردی کرده است، می‌توان: جارالله زمخشری، ابوعبدالله نطنزی مؤلف کتاب الخصائص العلویه، سید عبدالواحد آمدی، شیخ طبرسی صاحب احتجاج، قطب راوندی، فضل بن حسن طبرسی، شیخ ابوالفتوح رازی و... را نام برد.

وی در حالی که ۹۹ سال از زندگانی پربارش را سپری کرده بود، در شهر حلب سوریه به جانان پیوست و پیکرش را در کنار کوه جوشن به خاک سپردند.

از تألیفات وی:

۱ ـ مناقب آل ابی طالب علیهم‌السلام

۲ ـ مثالب النواصب

۳ ـ المخزون المکنون فی عیون الفنون

٤ ـ المائدة العائدة (الفائدة)

۵ ـ المثال فی الامثال و...

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۲۲ ـ محمد بن ادریس (۵۴۳ ـ ۵۹۸ ق)

ابو عبداللّه محمد بن احمد ادریس عجلی حلّی، از فحول علما و فقهای شیعه.

وی در شهر حلّه زاده شد. شیخ طوسی، نیای مادری وی به شمار می‌آید. وی به حریت فکر معروف است.

ابن داود در رجال خود می‌گوید: «ابن ادریس، پیشوای فقهای حلّه، متقن در علوم و دارای تصنیفات بسیار است».

شهید اول نیز او را با عبارات: شیخ، امام، علامه، شیخ العلماء، رییس مذهب ستوده است.

استادان وی که در محضرشان آموخت، عبارتند از: دایی وی (ابن علی طوسی)، شیخ عماد محمد بن ابی القاسم طبری، حسن بن رطبه سواری و...

شاگردانش: شیخ نجیب الدین بن نما حلّی، شمس الدین فخار بن معد موسوی و...

ابن ادریس ـ عالم بزرگوار جهان تشیع ـ در شهر حلّه جان به جان آفرین تسلیم کرد و در همانجا به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی

۲ ـ کتاب التعلیقات

۳ ـ خلاصة الاستدلال و...

۲۳ ـ احمد بن علی طبرسی (؟ ـ ؟)

ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی. عالم، فاضل، فقیه، متکلم و نسابهٔ بزرگ شیعه در قرن ششم هجری.

منسوب به طبریش (معرب تفرش) منطقه‌ای نزدیک قم. استاد وی ابوجعفر مهدی بن ابی حرب حسینی و شاگردان وی شیخ منتجب الدین و ابن شهرآشوب مازندرانی بودند.

از تألیفات وی:

۱ ـ الاحتجاج علی اهل اللجاج

۲ ـ تاریخ الائمه علیهم السلام

۳ ـ فضائل الزهراء علیها السلام

۴ ـ مفاخر الطالبیة

۵ ـ الکافی فی الفقه

قرن هفتم

۲۴ ـ ابوالفضل علی طبرسی (؟ - اوایل قرن هفتم)

علی بن حسن بن فضل، فقیه جلیل و محدث نبیل علی بن حسن بن فضل بن حسن طبرسی نواده پسری فضل بن حسن صاحب مجمع البیان (متوفی ۵۴۸ ق) از دانشمندان و

فاضلان عصر خویش به شمار می‌رفته است. وی در ادامه و تکمیل اثر پدرش (حسن طبرسی متوفی ۵٤۸ ق) متممی بر کتاب مکارم الاخلاق نوشته و آن را «مشکاة الانوار فی غرر الاخبار» نام نهاده است. صاحب ریاض العلماء از وی با عنوان ثقة الاسلام یاد کرده است. وی از سید سعید جلال الدین ابی علی بن حمزه موسوی روایت می‌کند.

سال فوت او همانند پدرش حسن طبرسی معلوم نیست ولی به نظر می‌رسد او در پایان قرن ششم هجری یا نیمه اول قرن هفتم هجری چشم از جهان فروبسته باشد. بنابراین خانواده طبرسی از مفسران و محدثان شیعه از نیمه دوم قرن پنجم تا نیمه اول قرن هفتم هجری هستند که پدربزرگ، فضل بن حسن بن فضل بن طبرسی صاحب مجمع البیان و پدر، حسن بن فضل بن حسن بن فضل طبرسی صاحب مکارم الاخلاق و پسر، علی بن حسن بن فضل بن حسن بن فضل طبرسی صاحب مشکاة الانوار فی غرر الاخبار است.

از تألیفات وی:

۱ ـ مشکاة الانوار فی غرر الاخبار

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۲۵ـ ورام بن ابی فراس (؟ ـ ۶۰۵ ق)

عالم و فقیه بزرگ شیعه در قرن ششم و هفتم هجری.

در شهر حلّه زاده شد. وی نیای مادری سید رضی‌الدین بن طاووس و از نسل مالک اشتر نخعی است. خاندان ورام از فقهای جلیل القدر بودند. در آغاز مانند خاندان خود، شغل نظامی داشت اما از آن کناره گرفت و به زهد و تقوی پرداخت و در گروه فقیهان بنام قرار گرفت. وی در همان شهر حلّه، چشم از جهان فرو بست.

از تألیفات وی:

۱ ـ تنبیه الخواطر و نزهة النواظر

۲ ـ مسالة فی المواسعة و المضایقة

۲۶ ـ عمادالدین طبری (؟ ـ زنده در ۶۹۸ق)

ابوجعفر محمد بن علی بن محمد بن علی طبری آملی کجی، ملقب به عمادالدین، عالم، رجالی و محدث بنام شیعی قرن هفتم هجری.

استادش شیخ ابوعلی بن شیخ طوسی بود و شاذان بن جبرئیل و قطب راوندی از وی روایت کردند.

بیش از این از زندگانی وی چیزی یافته نشد.

از تألیفات وی:

۱ ـ بشارة المصطفی لشیعة المرتضی

۲ ـ الزهد و التقوی

۳ ـ الفرج فی الاوقات والمخرج بالبینات

قرن هشتم

۲۷ ـ علامه حلّی (۶۴۸ ـ ۷۲۶ق)

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، فاضل، عالم، فقیه محدث متکلم، ماهر، جلیل‌القدر در شهر حلّه به دنیا آمد. او در یک خانواده علمی و روحانی متولد شد. ادبیات عرب و علوم مقدماتی و متداول عصر را در نزد پدر دانشمندش و سایر علمای بزرگ آن منطقه همچون محقق حلّی (دایی وی)، یحیی بن سعید (پسر عموی مادرش)، سید احمد بن طاووس، ابن میثم بحرانی و... آموخت. هنوز به بلوغ نرسیده بود که از تحصیل علوم مقدماتی فراغت یافت و به مقام عالی اجتهاد نائل آمد. در زمان رشد وی، ایران در آتش بیداد دودمان چنگیزخان مغول می‌سوخت.

وی در فقه، اصول، کلام، منطق، فلسفه، رجال و... کتاب نوشته است. در حدود صد کتاب از آثار ایشان شناخته شده است. از جمله اساتید وی خواجه نصیرالدین طوسی، محقق حلی، شیخ سدیدالدین یوسف (پدر وی) و... و از جمله شاگردان ایشان فرزند

بزرگوارش فخرالدین محمد، قطب‌الدین رازی، شارح شمسیه، سید احمد بن ابراهیم بن زهره و... بودند.

سرانجام پس از عمری تلاش و کوشش در راه احیای شریعت، وی در یازدهم یا بیست و یکم محرم فوت کرد. آرامگاه او در نجف اشرف و در بارگاه ملکوتی امیرالمؤمنین علی ﷺ قرار دارد.

از تألیفات وی:

۱ـ مختلف الشیعه

۲ـ تذکرة الفقهاء

۳ـ منتهی المطلب

٤ـ المدارک

۵ـ تبصرة المتعلمین

٦ـ شرح التجرید و...

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قرن نهم

۲۸ـ ابن فهد حلّی (۷۵۷ـ ۸۴۱ق)

جمال الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد اسدی حلّی، فقیه و عالم امامیه، جامع کمالات ظاهری و باطنی.

وی در شهر حلّه زاده شد. در علوم گوناگون از جمله تاریخ، کلام، علوم غریبه و... دست داشت و تألیفاتی دارد.

آنچه این عالم امامیه را از دیگر علما و فقها متمایز می‌کند، مشرب عرفانی، سیر و سلوک و زهد و تقوای اوست و در میان جمیع علما و فقها نیز بدین خاطر مشهور است.

صاحب روضات الجنات دربارهٔ وی می‌نویسد: «عالم عارف پر از اسرار، کاشف اسرار فضائل... بی‌نیاز از توصیف و تعریف می‌باشد. وی جامع معقول و منقول، فروع و اصول

ظاهری و باطنی و علم و عمل است».

وی در مناظره و بحث، تسلط و اشرافی به کمال داشت. در بحثی و با حضور حاکم عراق دربارهٔ امامت و ولایت، علمای اهل سنت را مجاب و بر آنها چیره شد؛ به نحوی که حاکم عراق مذهب تشیع را اختیار کرد و خطبه‌های خود را به نام امیرالمؤمنین علی و فرزندان پاک ایشان علیهم السلام می‌خواند. استادانی که ابن فهد حلّی در نزد آنها شاگردی کرد و آموخت، عبارتند از: شهید اول، فخرالمحققین، فاضل مقداد سیوری، شیخ علی بن خازن فقیه حائری و....

از جمله شاگردانی که در محضر وی درس آموختند: شیخ علی بن هلال جزائری، فقیه نامی شیعه ابن العشره کروانی عاملی، محمد نور بخش و...

ابن فهد پس از عمری مجاهده و مطالعه، در ۸٤ سالگی در کربلای معلّی درگذشت و خاکجای وی کنار خیمه‌گاه قرار دارد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

از تألیفات وی:

۱ ـ آداب الداعی

۲ ـ استخراج الحوادث

۳ ـ اسرار الصلاة

٤ ـ التحصین فی صفات العارفین

٥ ـ عدة الداعی و نجاح الساعی و...

۲۹ ـ حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ ـ ۸۴۱ ق)

ابو محمد حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی فقیه، محدث، عالم به عرفان در قرن نهم هجری. علمای بزرگ و همچنین صاحبان بحارالانوار و وسائل‌الشیعه از وی به عنوان موثق و معتمد یاد می‌کنند و از کتاب‌هایش بهره می‌برند.

از تألیفات وی:

۱ ـ ارشاد القلوب الی الصواب

۲ ـ اعلام الدین فی صفات المومنین

۳ ـ غرر الاخبار و درر الآثار

٤ ـ الاربعون حدیثاً

قرن دهم

۳۰ ـ ابن ابی جمهور أحسائی (حدود ۸۴۰ ـ زنده در ۹۰۲ ق)

ابوجعفر محمد بن زیدالدین ابی الحسن علی بن حسام‌الدین بن ابی جمهور. عالم، فقیه، محدث، متکلم و عارف بزرگ شیعه.

وی در احساء واقع در عربستان شرقی در کنار خلیج‌فارس زاده شد و در همانجا به تحصیل علوم شرعی و ادبی پرداخت. پدر و نیای بزرگ وی ابراهیم، از علمای بزرگ احساء بودند و در چنین فضایی ابی جمهور پرورش یافت؛ پس می‌توان گفت نخستین استاد وی پدرش بود.

وی که گام‌های نخستین علوم را پشت سر گذاشته بود، برآن شد تا برای رسیدن به کمال سفر کند؛ به همین خاطر به عراق رفت و در نجف جایگیر شد و در نزد بزرگی چون، شیخ عبدالکریم فتال نیشابوری شاگردی کرد و درس آموخت. پس از چندی به خانهٔ خدا رهسپار شد و حج گزارد و چندی در احساء ماند و سپس به کربلای معلّی رفت و از آنجا به نجف اشرف بازگشت. پس از چندی به قصد زیارت ثامن‌الائمه به مشهد مقدس روانه شد و پس از ورود، سید محسن رضوی که از فضلای بزرگوار مشهد بود به پیشواز وی رفت و در خانهٔ خود مهمانش کرد و این زمانی بود که سید محسن رضوی در نزد چنین استادی زانوی ادب بر زمین زد و شاگردی کرد.

ابن ابی جمهور به چیره‌دستی در مناظره معروف است و در یکی از همین مناظرات میان خود و یک عالم اهل سنت هراتی بود که طی سه جلسه سرانجام عالم هراتی شکست خورد و به درخواست شاگردان ابی جمهور، کتابی به نام مناظرة بین الغروی و الهروی که همه مربوط به همین مناظره بود، نگاشته شد.

ابن ابی جمهور پس از پانزده سال ماندن در مشهد مقدس، سفر دوم خود به خانهٔ خدا را آغاز کرد و پس از گزاردن حج به نجف اشرف رفت و دو سال در آنجا بود و سپس به مشهد مقدس بازگشت و تا پایان روزگار خود در آنجا ماند و زندگی کرد.

استادانی که وی در نزد آنها آموخت، پدر بزرگوارش شیخ زین‌الدین علی احسائی، سید شمس‌الدین محمد موسوی احسائی، شیخ حسن بن عبدالکریم فتال غروی و شیخ علی بن هلال جزائری بودند.

شاگردانش نیز سیدمحسن رضوی، شیخ ربیعه جزائری، سید شرف‌الدین طالقانی، شیخ علی کرکی معروف به محقّق ثانی و... بودند.

چون ابن ابی جمهور در محبت اهل بیت افراط کرد و می‌کوشید تا میان عرفان، فلسفه و کلام را آشتی دهد و هماهنگی ایجاد کند، در میان گروهی از علما و فقها جنجال‌برانگیز شده است! به هر روی در این که وی عالمی است عارف و شیعه، شک نیست. از خاکجای وی اطلاعی در دست نیست.

از تألیفات وی:

۱ ـ عوالی اللئالی [= غوالی اللئالی]

۲ ـ الاقطاب الفقهیة والوظایف الدینیة علی مذهب الامامیة

۳ ـ درر اللئالی

٤ ـ زاد المسافرین فی اصول الدین

٥ ـ المجلی و...

قرن یازدهم

۳۱ ـ محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷ ـ ۱۰۹۱ ق)

محمد بن مرتضی مشهور به ملامحسن و ملقب به فیض در یکی از معروف‌ترین خاندان‌های علم، عرفان و ادب در کاشان به دنیا آمد. پدرش رضی‌الدین شاه مرتضی فقیه متکلم، مفسر و ادیب در کاشان حوزه تدریس داشته است. وی مقدمات را در زادگاه خود

فرا گرفت. بیست ساله بود که با برادر بزرگش عبدالغفور برای ادامه تحصیل به اصفهان رهسپار شد و در محضر علمای نامور زمان از قبیل علامه محمد تقی مجلسی، شیخ بهایی، میرداماد، میرفندرسکی و ملاصدرای شیرازی زانوی ادب زد و به کسب علم پرداخت.

در زمانی که ملاصدرا از شیراز به قم مهاجرت کرده و در کهک قم اقامت داشته و ریاضت و علم باطن را شروع کرده بود، ملامحسن و ملا عبدالرزاق لاهیجی به سویش شتافته و مدت هشت سال مونس تنهایی او بودند. در این دوران ملاصدرا دو دختر فاضل و عالم خود را به دو شاگردش تزویج کرد و آن دو شاگرد و داماد را به «فیض» و «فیاض» لقب داد.

از جمله مشایخ وی پدرش شاه مرتضی، سید ماجد بحرانی، صدر الدین شیرازی، میر محمدباقر داماد، بهاءالدین عاملی، محمد صالح مازندرانی و... و از جمله شاگردان وی پسرش علم الهدی، سید نعمت‌الله جزایری، قاضی سعید قمی و... بودند.

وی در ۲۲ ربیع‌الثانی و در ۸٤ سالگی دارفانی را وداع گفت و در زمینی که بعدها به قبرستان فیض معروف شد، مدفون گردید. مدفن او در کاشان در مقبره‌ای به نام کرامت یا کرامات واقع است.

از تألیفات وی:

۱ ـ الوافی

۲ ـ تفسیر الصافی

۳ ـ تفسیر الاصفی

٤ ـ اصول المعارف

۵ ـ المحجة البیضاء

٦ ـ مفاتیح الشرائع و...

قرن دوازدهم

۳۲ ـ حرّ عاملی (۱۰۳۳ ـ ۱۱۰۴ ق)

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حسین، معروف به شیخ حرّ عاملی و ملقب به شیخ‌الاسلام، فقیه، محدث، ادیب، شاعر، ثقه و عالم بزرگ شیعه.

وی در روستای مشغره در منطقهٔ جبل عامل لبنان چشم به جهان گشود. منطقهٔ جبل عامل به دست مبارک ابوذر غفاری شیعه شد و با جان و دل، محبت اهل بیت علیهم‌السلام را پذیرا گشت.

حرّ عاملی از نوادگان حر بن یزید ریاحی یار جانباز حسین بن علی علیه‌السلام است و خانوادهٔ او همه از بزرگان علم و معرفت شیعه بودند. وی سفرهای متعددی به عتبات عالیات کرد و پس از آن به زیارت ثامن‌الائمه حضرت رضا علیه‌السلام مشرف شد و چندی در آنجا جای گرفت و ماندگار شد.

از آنجا به خانهٔ خدا و عتبات عالیات رفت و سپس به اصفهان رهسپار شد و به دیدار علامه مجلسی رسید و هر دو به یکدیگر اجازهٔ روایت دادند و علمای آن شهر ترتیب دیدار وی را با شاه سلیمان صفوی دادند و شاه با شیخ حر عاملی و نفوذ، جذبه و تأثیر وی در نزد علمای شیعه آشنا شد و چنین شد که وقتی به مشهد مقدس بازگشت، از سوی شاه ایران به قاضی القضاتی منصوب و پس از چندی از علمای بزرگ آن دیار گشت.

شیخ حر عاملی از اندک کسانی است که در سرودن شعر برای حضرات معصومین علیهم‌السلام با چیرگی و توانایی شگفت‌انگیز، از دیگران پیشی گرفته است و چکامه‌های (=قصاید) وی در ستایش آن بزرگواران بسیار است و بیست هزار بیت را شامل می‌شود.

استادانی راکه وی در نزدشان شاگردی کرد، عبارتند از: پدر بزرگوارش حسن بن علی، عمویش شیخ محمد بن علی، نیای مادری‌اش شیخ عبدالسلام بن محمد حر، دایی پدرش شیخ علی بن محمود عاملی که همه از روستای مشغر بودند؛ شیخ زین‌الدین صاحب معالم و فرزند شهید ثانی، شیخ حسین ظهیری در روستای جبع و در دیگر نقاط مثل: سید میرزا جزایری نجفی، آقا حسین خوانساری، سید هاشم توبلی بحرانی و...

وی شاگردان بسیاری را نیز پرورش داد که برخی از آنها عبارتند از: شیخ مصطفی بن

عبدالواحد بن سیار حویز، شیخ محمدرضا و حسن فرزندان شیخ مصطفی، مولی محمدتقی دهخوارقانی قزوینی و...

شیخ حر عاملی در ۷۲ سالگی و در جوار حضرت امام رضا ﷺ در کنار مدرسهٔ میرزا جعفر به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

۱ ـ تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة که شامل احادیث کتب اربعه و سایر کتاب‌های روائی که منابع آن به ۱۸۰ کتاب می‌رسد.

۲ ـ الفصول المهمه فی اصول الائمه که شامل قواعد کلی اصول دین، اصول فقه، فروع فقه و اصول علم طب می‌باشد.

۳ ـ دیوان شعر و ...

۳۳ ـ مجلسی ثانی (۱۰۳۷ ـ ۱۱۱۱ ق)

محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود، معروف به مجلسی ثانی، فقیه، محدث، رجالی و عالم عقلی بزرگ شیعه.

خاندان وی همگی از بزرگان علم و فضل بودند. پدر بزرگ وی، عالم نامدار ابونعیم اصفهانی صاحب حلیة الاولیاء و پدر وی، محمد تقی مجلسی معروف بـه مـجلسی اول، صاحب اجتهاد و کرامات بودند و محمدباقر مجلسی، در چنین فضایی پرورش یـافت و آموزش دید.

علامه مجلسی، در علوم مختلف اسلامی همچون تفسیر، اصول و درایت، علوم عقلی مانند فلسفه، منطق، ریاضیات، طب، نجوم، ادبیات و... سرآمد و چیره‌دست بود.

وی همپای مدارج علمی به مدارج معنوی و کمالات روحی نیز پرداخت و آن را ملاک معرفت دانست. اساتید وی پدرش مجلسی اول و آقا حسین خوانساری و مشایخ نقل وی مولانا محمد صالح مازندرانی، فیض کاشانی، سید علی‌خان مدنی و شیخ حر عـاملی

بودند. شاگردانی هم که در نزد وی درس گرفتند و آموختند، از جمله: سید نعمت الله جزائری، کمره‌ای اصفهانی، ماخوری بحرانی، محمد باقر بیابانکی و... بودند.

مجلسی لقب «علامه» را از بزرگانی چون وحید بهبهانی، علامه بحرالعلوم و شیخ اعظم انصاری دریافت کرد و از سوی شاه سلیمان صفوی به شیخ‌الاسلام اصفهان منصوب شد که بالاترین منصب دینی و اجرایی در آن روزگار بود و وی شخصاً و مستقیماً اهتمام به ادارهٔ امور شرعی مسلمانان می‌کرد.

٦٦ اثر از وی به یادگار مانده است که ۱۳ اثر به عربی و ۵۳ اثر آن به فارسی است. این عالم جلیل القدر در مسجد عتیق اصفهان پس از ۷٤ سال عمر پربار، به خاک سپرده شد.

از تألیفات وی:

١ ـ بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمة الاطهار عليهم‌السلام

٢ ـ مرآت العقول

٣ ـ حق اليقين

٤ ـ زاد المعاد

٥ ـ عين الحياة و...

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قرن چهاردهم

۳۴ ـ محدث نوری (۱۲۵۴ ـ ۱۳۲۰ ق)

میرزا حسین بن محمد تقی نوری طبرسی. محدث، رجالی بزرگ و فقیه شیعی.

وی در روستای یالو از روستاهای اطراف شهرستان نور زاده شد. هشت سال بیشتر نداشت که سایهٔ پدر بزرگوارش که از علمای آن سامان بود، از سرش برچیده شد. در همان کودکی به آموختن فقه نزد استاد جلیل‌القدر محمدعلی محلاتی می‌رفت. در دورهٔ جوانی به تهران رهسپار شد تا از علمای بزرگ آنجا مستفیض شود و این شد که در درس عالم نحریر، شیخ عبدالرحیم بروجردی حاضر شد و بهره‌ها برد و دختر همان استاد را نیز به ازدواج خود درآورد. در نوزده سالگی بود که به عراق سفر

کرد و برای کسب دانش چهار سال در حوزهٔ علمیهٔ نجف اشرف ماند و آموخت و سپس به ایران بازگشت اما بیش از یک سال در آنجا نماند و دوباره به عراق برگشت و در کربلای معلّی نزد شیخ عبدالحسین تهرانی شاگردی کرد و به دنبال وی دو سال نیز در کاظمین ماند.

در بیست و هشت سالگی به سفر حج و زیارت مدینه مشرف شد و پس از آن به نجف اشرف برگشت و در درس دانشمند فرزانه شیخ مرتضی انصاری حاضر شد و دیری نپایید که آن عالم به دیار باقی شتافت و وی نیز به مشهد مقدس رهسپار شد و دو سال بعد باز به عراق بازگشت و در همان موقع استاد بزرگ خود شیخ عبدالحسین تهرانی را نیز از دست داد؛ همان که به وی اجازهٔ روایت داده بود.

محدث نوری از سرشناس‌ترین چهره‌های علمی شیعی است که اخبار و روایات گوناگون راگردآورد و احادیث مختلف را هماهنگ ساخت و آثار پراکنده را سامان بخشید.

ایشان شاگرد برجسته‌ای (شیخ آقابزرگ طهرانی) را به جهان شیعه شناساند که آقا بزرگ طهرانی در الذریعهٔ خود، وی را «شیخنا» معرفی می‌کند.

از تألیفات وی:

۱ ـ مستدرک الوسائل

۲ ـ نفس الرحمان

۳ ـ دارالسلام

٤ ـ جنّة المأوی و ...

۳۵ ـ حاج سید حسین بروجردی (۱۲۹۲ ـ ۱۳۸۰ ق)

آیت الله حاج سید حسین طباطبایی بروجردی، از اعاظم علما و مراجع بزرگ شیعه.

وی در یکی از خاندان‌های با اصل و نسب شیعه در شهر بروجرد زاده شد. پدر و نیاکان وی همه از علمای بنام بروجرد بودند و برخی از آنان مقام والای مرجعیت و رهبری

مذهبی را برعهده داشتند؛ از جمله: علامه سیدمهدی بحرالعلوم طباطبایی، علامه سید علی طباطبایی مؤلف ریاض المسائل و فرزند او سید محمد مجاهد، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی مؤلف العروة الوثقی و سید محسن طباطبایی حکیم.

بروجردی در فضایی از علم و تقوا پرورش یافت. هفت سالش بود که به مکتب فرستاده شد و قرائت قرآن، ادبیات و منطق را فرا گرفت. به هجده سالگی که رسید، برای کسب دانش به اصفهان که مرکز مهم علمی آن دوره بود، رهسپار شد و در حوزهٔ درسی استادان بزرگ آن سامان درس آموخت؛ از جمله: میرزا ابوالمعالی کلباسی، سید محمد باقر درچه‌ای، میرزا محمد تقی مدرس، آخوند ملا محمد کاشانی و جهانگیر خان قشقایی.

در طی ده سال جایگیر شدن در اصفهان و شاگردی کردن و آموختن، سرانجام در ۲۸ سالگی از سوی سه تن استاد، اجازهٔ اجتهاد برایش صادر شد. از آن تاریخ بود که به تدریس فقه و اصول، همت گماشت و جمعی از فضلا در جلسات درس وی حاضر شدند.

پس از مدتی کوتاه به نجف اشرف رفت و به درس اساطین علم آنجا همچون آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، شیخ الشریعهٔ اصفهانی و سید محمد کاظم طباطبایی یزدی حضور یافت و چیزی نگذشت که در حوزهٔ نجف اشرف و در میان استادان و طلاب، آوازه‌اش پیچید.

پس از هشت سال پربار در نجف اشرف به اصرار پدر بزرگوار خود حاج سید علی به شهر و دیار خود بروجرد برگشت و ماندنش سی و شش سال به درازا کشید و در این دوران خدمات بسیار ارزنده‌ای انجام داد که از جملهٔ آن: تشکیل کلاس‌های درس و جمع‌آوری طلاب فاضل، تنظیم حاشیه‌ای بر العروة الوثقی اثر مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، مبارزهٔ منطقی و جدی علیه فرقه ضالّهٔ بهایی و ریشه‌کن کردن آنها از آن خطه بود.

بروجردی دیدی گسترده نسبت به جهان آن روز خود داشت و پیوسته برای گسترش اندیشه‌های ناب امامیه کوشش بی‌دریغ می‌کرد و موکداً طلاب را تشویق به آموختن زبان دیگر و ترجمهٔ آثار اندیشمندان خارجی می‌کرد و نمایندگان متبحر و مبرزی را برای

تبلیغ شیعه به کشورهای مسلمان‌نشین غیر شیعی گسیل می‌داشت که از آن جمله اعـزام شیخ محمدتقی قمی به مصر و شناساندن درست مذهب شیعه به علمای اهـل سـنت آن سامان بود و همین امر هم باعث شد تا شیخ محمد شلتوت رییس دانشگاه الازهر مصر، فتوایی مبنی بر صحت پیروی از مذهب شیعه صادر نماید و روی همین اصل، کتاب‌هایی از آثار بنام شیعه در مصر منتشر شد و تأثیر بسیاری بر علما و استادان آنجا گذاشت طوری که آنان روش معتدل‌تری را در پیش گرفتند. یکـی از کـارنامه‌های درخشـان مـرحـوم بروجردی که ارزش بسیار والایی دارد، احیاء، تصحیح و پانوشت بر کتاب‌های عـلمای پیشین بود که با تلاشی بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر به سرانجامی نیک رسید که آن کتب به قرار زیر است:

الخلاف، تألیف شیخ الطائفه طوسی؛ جامع الرواة، تألیف شیخ محمد بن علی اردبیلی حـائری؛ قرب الاسناد، تألیـف عـبدالله بن جـعفر حـمیری؛ الجعفریات (الاشعثیات)، منسوب به اسماعیل فرزند امام موسی کـاظم علیه‌السلام؛ چـند جـلد از مفتاح الکرامة، تألیـف سید جواد عاملی؛ منتقی الجمان فی الاحادیث الصحاح و الحسان، تألیف شیخ حسن بن زین الدین عاملی.

وی پژوهنده‌ای سختکوش بود و در احوال راویان حدیث، شناخت طبقات و تـعداد روات هر یک از آنان، تحقیقات شایان توجهی کرد که از آن جمله، مجردات اوست بر کتب ارزشمند تشیع: تجرید اسانید الکافی (این کتاب به همت حاج میرزا مهدی صادقی ـ یکی از شاگردان وی ـ در ۷۱٤ صفحه به چاپ رسیده است)؛ تجرید اسانید الفقیه؛ تجرید اسانید الامالی؛ تجرید اسانید الخصال؛ تجرید اسانید التهذیب؛ تجرید اسانید الفهرست؛ تجرید اسانید رجال النجاشی.

مرحوم بروجردی حواشی و تعلیقه‌هایی نیز بر آثار مهم در فقه و اصول نگـاشت کـه عبارتند از: حاشیة علی العروة الوثقی؛ حاشیة علی خلاف الشیخ الطوسی؛ حاشیة الکفایة الاصول (استاد وی آخوند خراسانی).

مرحوم بروجردی به جز کسب دانش و تعلیم آن، خدمت به مردم را افضل کارهای خود می‌دانست به نحوی که پیش از رفتنش از این سرای خاکی، برای خود باقیات‌الصالحات به جای گذاشت:

تأسیس مسجد اعظم قم در کنار آستانهٔ حضرت معصومه، کتابخانهٔ مسجد اعظم، مدرسهٔ علمیهٔ نجف که یکی از نزدیک‌ترین مدارس به حرم مطهر حضرت امیرالمومنین است، حسینیه و حمام سامرا، مسجد هامبورگ آلمان، بازسازی و مرمت چندین مدرسه، مسجد و کتابخانه در شهرها و کشورهای مختلف، بیمارستان نکویی قم و... . آیت الله بروجردی در سن ۸۸ سالگی در شهر قم، چشم از جهان فرو بست.

بزرگ‌ترین و ماندگارترین اثر مرحوم بروجردی کتاب مستطاب ۳۱ جلدی جامع احادیث الشیعه است که به ترتیب ابواب فقه و در مجلدات جداگانه توسط شاگردان مستعد وی که هر کدام استادی تمام هستند، به پایان رسیده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

تشکر و اعتذار

این بضاعت اندک بندهٔ کمترین است که خود را وام‌دار علوم اهل بیت می‌دانم و در این جهاد علمی و مساعی جمیل، لازم می‌دانم از فضلا و سروران عزیزم حضرت حجة الاسلام والمسلمین سید احمد رضا حسینی که در امر ویراستاری و نظارت علمی بنده را یاری کردند و حضرت حجة الاسلام و المسلمین محمد حسین مهوری که در ترجمهٔ این مجلد سعی بلیغ مبذول داشتند، نهایت سپاس و تشکر را کنم. همچنین از حجت‌الاسلام والمسلمین نظرعلی حسین‌آبادی که در پژوهش و ویراستاری ادبی همکار بودند و آقای علی قربانی که تایپ و صفحه‌آرایی و سرکار خانم گلناز غریب‌زاده که تدوین و تطبیق مطالب این مجلد را انجام دادند، بسیار سپاسگزارم. بر خود لازم می‌دانم از همهٔ محدثان و فقیهانی که در تدوین این اثر جاودان شیعی، حضرت آیة الله العظمی سیدحسین بروجردی را طی سال‌ها ممارست و مجاهدت علمی یاری کردند یاد و تقدیر نمایم، به ویژه حضرت

آیة الله حاج شیخ اسماعیل معزی ملایری که در ادامه و استمرار این حرکت فرهنگی مقاوم و نستوه به تعب نفس فراوان، کار را به اتمام رساندند که سرانجام در سن ۸۳ سالگی در ماه شوال سال ۱٤۲۹ هجری قمری در شهر قم با عمری تلاش خستگی‌ناپذیر در ترویج معارف اهل بیت پیامبر ﷺ دیده از دنیا فروبسته و به رحمت ایزدی پیوستند. اجر و پاداش همهٔ عزیزان را به دعای حضرت بقیة اللّه الاعظم روحی له الفداء از آستان ربوبی حضرت عالمیان مسالت دارم و امید دارم آن خورشید پنهان ولایت و هدایت، تلاش همهٔ عزیزان را به دیدهٔ منت، قبول فرمایند.

در پایان، از استادان عالی‌مقام علوم اسلامی و فرزانگان حوزه‌های علمیه و فرهیختگان دانشگاه‌ها تقاضا دارم با دیدهٔ عفو و ارشاد، خطاها و نقص‌ها را تذکر دهند تا در چاپ‌های بعدی از تذکرهای عزیزان منتفع شویم و عذر این کمترین را در ضعف و قصور ارائه بهتر آثار جاودان اهل بیت پیامبر اسلام ﷺ پذیرا باشند؛ چراکه ان الهدیة علی قدر مهدیها.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

احمد اسماعیل تبار

به تاریخ ۱۳۸۸

ربیع الثانی ۱۴۳۰ قمری

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

منابع و مآخذ تحقیق

۱ . ***اختیار معرفة الرجال*** معروف به ***رجال الکشّی***. ابی جعفر محمد بن حسن بن علی طوسی، دانشگاه مشهد، ایران، ۱۳۴۸ ش.

۲ . ***اعیان الشیعه***. امین، علامه سید محسن، دارالتعارف المطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.

۳ . ***الغدیر***. امینی، احمد، مطبعة الحیدری، ۱۳۹۶ ق.

۴ . ***تتمه المنتهی***. قمی، شیخ عباس، انتشارات مؤمنین، چاپ اول، قم، ۱۳۸۰ ش.

۵ . ***تنقیح المقال فی علم الرجال***. مامقانی، عبدالله، مؤسسة آل البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۲۴ق.

۶ . ***جامع الرواة***. اردبیلی غروی حائری، محمد بن علی، مکتبة آیة الله العظمی مرعشی نجفی، ایران، ۱۴۰۳ ق.

۷ . ***خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال***. علّامه حلّی، نشر الفقاهة، ایران، ۱۴۱۷ ق.

۸ . ***دانشنامهٔ جهان اسلام***. زیر نظر حداد عادل. بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ ش.

۹ . ***دایرة المعارف بزرگ اسلامی***. مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱ ش.

۱۰ . ***دایرة المعارف تشیع***. نشر شهید سعید محبی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۱ . ***دایرة المعارف مصاحب***. مصاحب، غلامحسین، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۱۲ . ***الذریعه الی تصانیف الشیعه*** . طهرانی، آقا بزرگ، دار الاضواء، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق.

۱۳ . ***رجال السیّد بحر العلوم*** معروف به ***الفوائد الرجالیّة***. بحرالعلوم طباطبائی،سید محمد مهدی، مکتبة الصادق، ایران، ۱۳۶۳ ش.

۱۴ . ***رجال النجاشی***. نجاشی، ابوالعبّاس احمد بن علی بن احمد بن عباس، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۸ ق.

۱۵ . *رياض العلماء وحياض الفضلاء*. افندی اصبهانی، میرزا عبدالله، مطبعه خیّام، ایران، ۱۴۰۱ ق.

۱۶ . *رياض المحدّثين*. محمّد علی بن حسین نائینی، مکتبة آیةالله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۳۸۱ش / ۱۴۲۳ ق/ ۲۰۰۳م.

۱۷ . **ریحانة الادب**. مدرس تبریزی، محمدعلی، انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۷۴ ش.

۱۸ . *السيرة النبوية*. ابن هشام، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۱۹ . *الفتوح اعثم کوفی*. اعثم کوفی، احمد بن علی، مترجم مستوفی هروی، محمد بن احمد، مصحح طباطبایی مجد، غلامرضا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۲۰ . **فرهنگ‌نامهٔ دهخدا**. دهخدا، علی‌اکبر، موسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.

۲۱ . **فرهنگ‌نامهٔ معین**. معین، محمد، انتشارات امیرکبیر، چاپ هجدهم، تهران، ۱۳۸۰ ش.

۲۲ . *فهرست کتب الشيعة واصولهم*. شیخ طوسی، مکتبة المحقق الطباطبائی، قم، ۱۴۲۰ ق.

۲۳ . *قاموس الرجال*. تستری، محمدتقی، مؤسسه نشر اسلامی، ایران، ۱۴۱۰ ق.

۲۴ . *مجمع الرجال*. علی القهپائی، مؤسسهٔ مطبوعاتی اسماعیلیان، ایران، بی‌تا.

۲۵ . *معجم المؤلفين*. کحاله، عمر رضا، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۲۶ . *معجم رجال الحديث*. موسوی خویی، ابوالقاسم، نشر آثارالشیعه، قم، ۱۴۰۹ ق.

۲۷ . *معجم مؤلّفی الشيعة*. علی فاضل قائنی نجفی، وزارت ارشاد اسلامی، ایران، ۱۴۰۵ ق.

۲۸ . *موسوعة العظماء الشيعة*. حکیمی، محمد، موسسة الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۸ ق.

۲۹ . *نقد الرجال*. حسینی تفریشی، مصطفی، انتشارات آل المصطفی، ایران، بی‌تا.

كتاب المعايش

والمكاسب والمعاملات والتّجارات

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

کتاب شغل‌ها، کسب‌ها، داد و ستدها،

تجارت‌ها، صنعت‌ها، مناصب دولتی

و آنچه مناسب با آن‌هاست

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب البيع وشروطه
وأحكامه وأقسامه وما يناسبه

(١)

باب انّه لا بيع إلّا عن ملك عدا ما استثني

١ ٢٢٤٣٨ (١) **تهذيب** ١٣٠/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عليّ بن رئاب وعبدالله بن جبلة عن **إسحاق** بن عمّار عن عبد صالح عليه السلام قال سألته عن رجل في يده دار ليست له ولم تزل في يده ويد آبائه من قبله قد اعلمه من مضى من آبائه انّها ليست لهم ولا يدرون لمن هي فيبيعها ويأخذ ثمنها قال ما أحبّ أن يبيع ما ليس له قلت فإنّه ليس يعرف صاحبها ولا يدرى لمن هي ولا أظنّه يجيء لها ربّ أبدا قال ما أحبّ أن يبيع ما ليس له قلت فيبيع سكناها أو مكانها فى يده فيقول لصاحبه أبيعك سكناى وتكون في يدك كما هي في يدي قال نعم يبيعها على هذا.

٢ ٢٢٤٣٩ (٢) **العوالى** ٢٤٧/٢: وقال صلى الله عليه وآله لا بيع إلّا فيما تملك.

٣ ٢٢٤٤٠ (٣) **العوالى** ٢٠٥/٣: وروى **عمر** بن شبيب[١] عن أبيه عن جدّه عن النّبيّ صلى الله عليه وآله انّه قال لا طلاق إلّا فيما تملكه ولا عتق إلّا فيما تملكه ولا بيع إلّا فيما تملكه.

٤ ٢٢٤٤١ (٤) **الإحتجاج للطبرسى** ٣٠٨/٢: كتاب آخر لمحمّد بن عبدالله الحميرى الى صاحب الزمان عليه السلام فى جواب مسائله الّتي سأله عنها، وسأل أنّ لبعض إخواننا ممّن نعرفه ضيعة جديدة بجنب ضيعة خراب للسلطان فيها حصّة وأكرته ربّما زرعوا (وتنازعوا في ـ خ) حدودها وتؤذيهم عمّال السلطان ويتعرّضون في الكلّ من غلّات ضيعته وليس لها قيمة لخرابها وإنّما هي بائرة منذ عشرين سنة وهو يتحرّج[٢] من شرائها لأنّه يقال انّ هذه الحصّة

---

١. عمرو بن شعيب ـ ك.
٢. يتجرّح ـ خ.

فصل سوم: قرارداد و عقد بیع

بخش اول

باب‌های انعقاد، شرایط و اقسام بیع

باب ۱

اشتراط ملکیت در بیع مگر در موارد استثنا

۱ (۱) اسحاق بن عمّار از بندهٔ صالح خدا امام موسی بن جعفر؊ نقل می‌کند که از آن حضرت پرسیدم: «اگر کسی در خانه‌ای ساکن باشد و پیش از او پدران و نیاکان او در آن خانه ساکن بوده و همگی به فرزندان خود اطلاع داده‌اند که مالک این خانه نمی‌باشند و مالک آن را نمی‌شناسند، آیا این کسی که الآن خانه را متصرف است، می‌تواند خانه را بفروشد و بهای آن را دریافت کند؟

امام؊ فرمود: من دوست نمی‌دارم مؤمن چیزی را بفروشد که مالک آن نیست.

من گفتم: با آن‌که صاحب خانه را نمی‌شناسد و نام و نشان او را نمی‌داند و تصور نمی‌کند مالکی برای خانه پیدا شود، نمی‌تواند خانه را بفروشد؟

امام؊ فرمود: من دوست نمی‌دارم مؤمن خانه‌ای را بفروشد که مالک آن نیست.

من گفتم: آیا می‌تواند حق سکنای خود را به دیگران بفروشد و بگوید: من حق سکونت خود را به تو می‌فروشم ولی باید این خانه را به صورت عاریه و امانت تصرف کنی، آن‌چنان که در تصرف من بوده است؟

امام موسی بن جعفر؊ پاسخ داد: بلی، با این شرط می‌تواند حق سکنای خود را بفروشد.»

۲ (۲) در کتاب العوالی آمده است که: «پیامبر اکرم ﷺ فرمود: خرید و فروشی نیست مگر در آنچه مالک آن هستی.»

۳ (۳) عمر بن شبیب از پدرش از نیایش نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «طلاق، عتق و خرید و فروش واقع نمی‌شود مگر در آنچه مالک آن هستی.»

۴ (۴) محمد بن عبدالله حمیری در نامه‌ای از امام زمان(عج) سؤال کرد: «یکی از برادران ما در کنار مزرعهٔ مخروبه‌ای از حاکم، مزرعهٔ جدیدی دارد. تعدادی آن مزرعه را از وی اجاره کرده‌اند و او در آنجا بهره و سهم دارد. مزرعهٔ حاکم از بیست سال پیش تاکنون بدون کشت رها شده و مخروبهٔ آن ارزشی ندارد

من هٰذه الضيعة كانت قبضت عن الوقف قديماً للسّلطان فإن جاز شراؤها من السّلطان وكان ذٰلك صلاحاً له[1] وعمارة لضيعته وانّه يزرع هٰذه الحصّة من القرية البائرة بفضل ماء ضيعته العامرة وينحسم عنه[2] طمع أولياء السّلطان وإن لم يجز ذٰلك عمل بما تأمره به إن شاء الله تعالىٰ فأجاب الضيعة لا يجوز ابتياعها إلّا من مالكها أو بامره أو رضاء منه[3].

۵ ٣٢٤٤٢ (۵) **الدعائم ۵۹/۲**: عن عليّ صلوات الله عليه انّه سئل عن رجل كان عاملاً للسّلطان فهلك فأخذ بعض ولده لما كان على أبيه فانطلق الولد فباع داراً من تركة أبيه وادّىٰ ثمنها الى السلطان وسائر ورثة الأب حضور للبيع لم يبيعوا هل عليهم في ذٰلك شيء قال ﷺ إن كان إنّما أصاب تلك الدّار من عمله ذٰلك وغُرّم ثمنها في العمل فهو عليهم جميعاً وإن لم يكن ذٰلك فلمن لم يبع من الورثة القيام بحقّه ولا يجوز أخذ مال المسلم بغير طيب نفس منه.

۶ ٣٢٤٤٣ (۶) **كافي ۲۲۸/۵**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و أحمد بن محمّد جميعاً عن **تهذيب ۳۷۴/۶**، **۱۳۲/۷**: (الحسن ـ يب ج ۷) ابن محبوب (عن أبي أيّوب كا يب ج ۶) عن **أبي بصير** قال سألت أحدهما ﷺ عن شراء الخيانة والسرقة فقال لا إلّا أن يكون قد اختلط معه غيره فأمّا السرقة بعينها فلا إلّا أن تكون من متاع السّلطان فلا بأس بذٰلك.

۷ ٣٢٤٤٤ (۷) **تهذيب ۳۳۷/۶**: محمّد بن عليّ بن محبوب عن العبّاس عن الحسن **تهذيب ۱۳۲/۷**: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن **سماعة** قال سألته عن شراء الخيانة والسرقة فقال إذا عرفت انّه كذٰلك فلا إلّا أن يكون شيئاً اشتريته من العامل[4] **فقيه ۱۴۳/۳**: وسأله سماعة عن شراء الخيانة (وذكر مثله).

۸ ٣٢٤٤۵ (۸) **فقيه ۹/۴**، **أمالي الصّدوق ۳۵۰**: (وفي حديث المناهي عن رسول الله ﷺ) قال ومن اشترى خيانة وهو يعلم فهو كالّذي خانها.

۹ ٣٢٤٤۶ (۹) **كافي ۲۲۸/۵**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب ۳۷۴/۶** و **۱۳۱/۷**: الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن القاسم بن سليمان عن **جرّاح** (المدائني ـ كا يب ج ۶) عن أبي عبدالله ﷺ قال لا يصلح شراء السّرقة والخيانة إذا عرفت.

۱. من السلطان كان ذلك صوناً (صواباً ـ خ ل) وصلاحاً له ـ نل. ۲. عن طمع ـ نل.
۳. رضى منه ـ نل. ۴. تشتريه من العمّال ـ يب ج ۷ ـ فقيه.

ولی با این حال مأموران حکومت با کارکنان مزرعهٔ برادر ما بر سر محدودهٔ آن به اختلاف می‌پردازند، آنها را اذیت می‌کنند و به همهٔ غلات‌شان دست‌درازی می‌کنند. خرید آن مزرعه از حاکم، منافع بسیاری برای برادر ما به دنبال دارد؛ زیرا سبب آبادانی مزرعهٔ وی می‌شود و می‌تواند آن را با مازاد آب مزرعهٔ خودش کشت کند. افزون بر آن، دندان طمع کارگزاران حاکم از آنجا کنده می‌شود. با این حال برادر ما برای خرید مزرعهٔ حاکم از خود تمایل نشان نمی‌دهد؛ زیرا گفته می‌شود: این قسمت از این مزرعه در گذشته وقف بوده است که به دست حاکم افتاده است.

بر اساس آنچه گفته شد، آیا خریدن مزرعهٔ حاکم جایز است؟ در صورتی که خریدن آن جایز باشد و برای برادر ما منافع زیادی دارد که به آن اشاره شد و اگر خرید آن جایز نباشد به دستور شما عمل خواهد کرد ـ ان شاء الله.

امام‌ؑ در پاسخ وی مرقوم فرمود: خرید مزرعه جایز نیست مگر با اجازه از مالک آن یا به دستور او یا با رضایت وی.»

۵ (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امیر مؤمنان‌ؑ سؤال شد: «یکی از کارگزاران حاکم درگذشت و یکی از فرزندانش را در برابر بدهی پدرش مؤاخذه کردند. او نیز خانه‌ای از ترکهٔ پدرش را فروخت و پولش را به حاکم داد و وارثان دیگر با این‌که حاضر بودند، نفروختند. آیا در این خانه بر آنان چیزی است؟ [آیا این خانه از سهم آنان نیز خارج می‌شود]؟

امام‌ؑ در پاسخ فرمود: اگر آن مرد آن خانه را از راه کارکردن برای حکومت به دست آورده و در همان راه نیز آن را بدهکار شده است، بر همهٔ آنان خواهد بود و در غیر این صورت هر یک از وارثان که آن را نفروخته‌اند می‌توانند برای گرفتن حق خویش اقدام کنند و گرفتن مال مسلمان بدون رضایت خاطرش جایز نیست.»

۶ (۶) ابن محبوب از ابی‌بصیر نقل می‌کند که: «از امام باقرؑ یا امام صادقؑ پرسیدم: آیا خرید مالی که از راه خیانت و سرقت به دست آمده، جایز است؟

امام‌ؑ فرمود: جایز نیست مگر آن‌که با مال دیگری مخلوط شده باشد. ولی خرید عین مال سرقت جایز نیست مگر آن‌که از اموال سلطان باشد که در این صورت اشکالی ندارد.»

۷ (۷) سماعه روایت می‌کند که از امام باقرؑ یا امام صادقؑ پرسیدم: «آیا انسان می‌تواند مالی را که از راه خیانت یا دزدی به دست آمده است خریداری کند؟ امام‌ؑ فرمود: اگر می‌دانی که مال از راه خیانت یا سرقت به دست آمده است، خریداری آن جایز نیست مگر آن‌که از والی ستمگر خریداری کند.»

۸ (۸) در کتاب من لا یحضره الفقیه و امالی شیخ صدوقؒ آمده است که پیامبر اکرمؐ فرمود: «کسی که مالی را خریداری کند که می‌داند از راه خیانت به دست آمده است، مانند همان فردی است که خیانت کرده است.»

۹ (۹) جرّاح از امام صادقؑ نقل می‌کند که فرمود: «خرید و فروش کالایی که از راه سرقت و خیانت به دست آمده است، روا نیست.»

۱۰ ۲۲۴۴۷ (۱۰) **الدعائم** ۲/ ۲۰: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه سئل عن شراء الشيء من الرّجل الّذى يعلم انّه يخون أو يسرق أو يظلم قال لا بأس بالشّراء منه مالم يعلم أنّ المشترىٰ خيانة أو ظلم أو سرقة فان علم فأنّ ذٰلك لا يحلّ بيعه ولا شراؤه ومن اشترى شيئاً من السّحت لم يعذره الله لأنّه اشترى ما لا يحلّ له.

۱۱ ۲۲۴۴۸ (۱۱) **قرب الإسناد** ۲۶۷: عبدالله بن الحسن العلويّ عن جدّه **على بن جعفر** عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل سرق جارية ثمّ باعها يحلّ فرجها لمن اشتراها قال إذا انبأهم انّها سرقة فلا يحلّ وإن لم يعلم فلا بأس.

۱۲ ۲۲۴۴۹ (۱۲) **تهذيب** ۶/ ۳۷۴: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۵/ ۲۲۹: الحسين بن محمّد عن النّهدىّ عن **ابن أبى نجران** عن بعض أصحابه عن أبى عبدالله عليه السلام قال من اشترى سرقة وهو يعلم فقد شرك فى عارها وإثمها.

۱۳ ۲۲۴۵۰ (۱۳) **كافى** ۵/ ۲۲۹: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۷/ ۱۳۲: أحمد بن محمّد عن الحسن بن علىّ عن علىّ بن عقبة عن الحسين بن موسى عن بريد و**محمّد بن مسلم** عن أبى عبدالله عليه السلام قال من اشترى طعام قوم وهم له كارهون قصّ لهم من لحمه يوم القيامة.

۱۴ ۲۲۴۵۱ (۱۴) **كافى** ۵/ ۳۱۳، **تهذيب** ۷/ ۲۲۶: علىّ بن إبراهيم (عن أبيه ـ كا) عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبى عبدالله عليه السلام قال سمعته يقول كلّ شيء هو لك حلال حتّى تعلم انّه حرام بعينه فتدعه من قبل نفسك وذٰلك مثل الثوب يكون (عليك ـ يب) قد اشتريته وهو سرقة أو المملوك عندك ولعلّه حرّ قد باع نفسه أو خدع فبيع أو قهر أو امرأة تحتك وهى اختك أو رضيعتك والأشياء كلّها على هٰذا حتّى يستبين لك غير ذٰلك أو تقوم به البيّنة. **وتقدّم** فى أحاديث باب (۸۶) حكم الشراء من أرض الخراج من أبواب الجهاد ج ۱۶ ما يناسب ذلك. **وفى** أحاديث باب (۳) تحريم بيع الخمر وباب (۱۲) تحريم بيع الميتة من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ ما يدلّ على عدم جواز بيع ما ليس بملك. **ويأتى** فى أحاديث باب (۳) انّ من باع ما يملك وما لا يملك صحّ البيع فيما يملك وباب (۴) أحكام الشراء من غير المالك ما يدلّ على ذٰلك. **وفى** رواية محمّد بن القاسم (۴۷) من باب (۷) وجوب أداء الأمانة الى البرّ والفاجر من أبواب الوديعة ج ۲۳ قوله ليمنعها اشدّ المنع فإنّها باعته مالم تملكه. **وفى** غير

۱۰ (۱۰) از امام جعفر صادق؛ سؤال شد که: «آیا خرید کالا از فردی که می‌دانیم خیانت یا سرقت یا ظلم می‌کند، جایز است؟ امام؛ فرمود: در صورتی که معلوم نباشد مال خریداری شده از راه خیانت یا ظلم یا سرقت به دست آمده است، خرید کالا از او اشکالی ندارد ولی اگر معلوم باشد که آن کالا را از راه خیانت یا ظلم یا سرقت به دست آورده است، خرید و فروش جایز نیست. کسی که مال حرامی را خریداری کند، خداوند عذر او را نمی‌پذیرد؛ زیرا مالی را خریداری کرده که برای او حلال نبوده است.»

۱۱ (۱۱) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر؛ نقل می‌کند که از آن حضرت پرسیدم: «مردی کنیزی را ربوده و آن را فروخته است. آیا کسی که کنیز را می‌خرد، می‌تواند با او نزدیکی کند؟ امام؛ فرمود: اگر خبر دهد که آن کنیز ربوده شده است، نزدیکی با او برای خریدار جایز نیست، ولی اگر معلوم نباشد اشکالی ندارد.»

۱۲ (۱۲) ابن ابی نجران از بعضی از اصحابش از امام صادق؛ نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «کسی که مالی را که می‌داند سرقتی است خریداری کند، در ننگ و گناه آن شریک است.»

۱۳ (۱۳) محمد بن مسلم از امام صادق؛ نقل می‌کند که فرمود: «کسی که از گروهی طعام خریداری کند در حالی که آنان رضایت ندارند، در روز قیامت مقداری از گوشت بدن او چیده خواهد شد.»

۱۴ (۱۴) مسعدة بن صدقه از امام صادق؛ روایت می‌کند که: «شنیدم آن حضرت می‌گوید: هر چیزی برای تو حلال است مگر آن‌که علم به حرمت آن پیدا کنی. در این صورت آن را ترک کن ـ مانند لباسی که آن را خریده‌ای ـ در حالی که احتمال دارد سرقتی باشد یا عبدی در اختیار توست ولی احتمال می‌دهی آزاد باشد و خود را فروخته یا خدعه زده و فروخته شده یا قهر کرده است یا زنی در اختیار توست و احتمال می‌دهی خواهرت یا دختر رضاعی تو باشد. همهٔ اشیا به همین صورت هستند مگر آن‌که خلاف آن برای تو آشکار شود یا بیّنه بر آن اقامه گردد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتاد و ششم از باب‌های جهاد، روایاتی مناسب این باب هست.

و در روایات باب سوم حرمت خرید و فروش خمر و باب دوازدهم حرمت خرید و فروش مردار از باب‌های کسب‌های روا و ناروا روایاتی ذکر شد که دلالت بر عدم جواز خرید و فروش کالایی که ملک انسان نیست، داشتند.

می‌آید:

و در روایات باب سوم و چهارم همین بخش، روایاتی به همین مضمون خواهد آمد.

و در روایت چهل و هفتم از باب هفتم از باب‌های ودیعه این گفته که: «امام؛ از فروش امانت منع می‌کند؛ زیرا انسان مالی را فروخته است که مالک آن نیست.»

واحد من أحاديث باب (١) انّ من أحيىٰ أرضاً مواتاً فهي له من ابواب إحياء الموات ج ٢٣ ما يدلّ علىٰ ذلك.

(٢)

باب انّ من وجد عنده السّرقة فهو غارم إذا لم يأت بالشهود على بايعها

١٥ ٢٢٤٥٢ (١) **تهذيب ٣٧٤/٦**: محمّد بن يعقوب عن **كافي ٢٢٩/٥**، **تهذيب ١٣١/٧**: عليّ بن إبراهيم عن صالح بن السندي عن جعفر بن بشير **تهذيب ٢٣٧/٧**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن جعفر بن بشير عن الحسين ابن أبي العلا عن **أبي عمر**[١] **السرّاج** عن أبي عبدالله عليه السلام في الرجل توجد عنده السّرقة قال هو غارم إذا لم يأت على بائعها بشهود[٢].

(٣)

باب انّ من باع ما يملك ومالايملك صحّ البيع فيما يملك خاصّة

١٦ ٢٢٤٥٣ (١) **كافي ٤٠٢/٧**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ٢٧٦/٦**: محمّد بن الحسن (الصفّار ـ يب) انّه كتب[٣] إلى أبي محمّد عليه السلام في رجل باع ضيعته من رجل آخر وهي قطاع أرضين ولم يعرف الحدود في وقت ما أشهده وقال إذا ما أتوك بالحدود فاشهد بها (هل ـ كا) يجوز له ذلك أو[٤] لا يجوز له أن يشهد فوقّع عليه السلام نعم (يجوز ـ كا) والحمد لله وكتبت[٥] إليه (في ـ يب خ) رجل كانت له قطاع أرضين فحضره الخروج إلىٰ مكّة والقرية على مراحل من منزله ولم يؤت[٦] بحدود أرضه وعرّف حدود القرية الأربعة فقال للشهود اشهدوا انّي قد بعت من فلان (يعني المشتري ـ يب ١٥٠: فقيه) جميع القرية الّتي حدّ منها (كذا ـ كا يب ٢٧٦ ـ فقيه) والثاني والثالث والرابع وإنّما له[٧] في هذه القرية قطاع أرضين فهل يصلح للمشتري ذلك

---

١. أبي عمرو ـ يب ٣٧٤ ـ ١٣١ ـ أبي عمّار ـ يب ٢٣٧.
٢. شهوداً ـ يب ٣٧٤ ـ ١٣١.
٣. قال كتبت ـ يب ٢٧٦.
٤. أم ـ خ يب.
٥. كتب ـ كا.
٦. ولم يكن له من المقام ما يأتي ـ يب ١٥٠ ـ فقيه.
٧. انّ ماله ـ يب ٢٧٦.

و در برخی از روایات باب یکم از باب‌های احیاء موات روایاتی وجود دارد که بر همین مطلب دلالت دارد.

باب ۲

مسؤولیت خریدار مال سرقتی چنان‌چه شاهدی بر خریدش اقامه نکند

(۱) ابو عمر سراج از امام صادق ؑ سؤال کرد: «نزد شخصی، مال سرقتی یافت شد. امام فرمود: ۱۵
اگر بر فروشندهٔ آن گواه نیاورد، مسؤول آن است.»

باب ۳

هر کسی ملک خود و ملک دیگری را بفروشد، بیع در ملک وی صحیح است

(۱) محمد بن حسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری ؑ سؤال کرد: «شخصی مزرعهٔ خود ۱۶
را که از زمین‌های واگذارشدهٔ حکومت است به دیگری فروخت و در زمان شاهد گرفتن بر معامله، حدود آن را نمی‌دانست. از این رو به خریدار گفت: وقتی حدود آن را برای تو آوردند، بر آن شاهد بگیر! آیا این معامله صحیح است یا نه؟

امام ؑ در جواب مرقوم فرمود: آری و سپاس ویژهٔ خداوند است!

و به امام ؑ نوشت: شخصی مالک زمین‌های واگذار شده از سوی حکومت است. آن زمین چند مرحله از محل سکونتش دور است و محدودهٔ آن زمین برایش نیامده است و تنها محدودهٔ قریه را می‌داند. از سوی دیگر، وی تصمیم به حرکت برای حج دارد و می‌خواهد آن زمین را بفروشد. از این‌رو در وقت معامله به گواهان می‌گوید: شاهد باشید که من تمام قریه‌ای را که حدود چهارگانه‌اش از این قرار است به این شخص فروختم. آیا این معامله جایز است با این‌که فروشنده مالک بخشی از آن قریه است و با این حال به تمام آن برای مشتری اقرار می‌کند؟

امام ؑ در پاسخ مرقوم فرمود: فروختن غیر ملک جایز نیست و لازم است از فروشنده چیزی خریداری شود که مالک آن است.

وإنّما له بعض هذه القرية وقد أقرّ له بكلّها فوقّع ﷺ لا يجوز بيع ما ليس يملك[۱] وقد وجب الشراء على البايع[۲] على ما يملك وكتب[۳] (و ـ يب ۲۷۶) هل يجوز للشاهد الذي أشهد (ه ـ كا) بجميع هذه القرية أن يشهد بحدود قطاع الأرض[۴] الّتي له فيها إذا تعرف حدود هذه القطاع بقوم[۵] من أهل هذه القرية إذا كانوا عدولاً فوقّع ﷺ نعم يشهدون على شيء مفهوم معروف (إن شاء الله ـ يب) وكتب[۶] (إليه ـ يب) رجل قال لرجل[۷] اشهد انّ جميع الدّار الّتي (له[۸] ـ كا) في موضع كذا وكذا بحدودها كلّها لفلان (بن فلان ـ كا) وجميع ماله في الدار من المتاع (هل يصلح للمشتري ما في الدّار من المتاع[۹]) أيّ شيء هو فوقّع ﷺ يصلح له ما أحاط الشراء بجميع ذلك إن شاء الله. **تهذيب ۱۵۰/۷، فقيه ۱۵۳/۳**: كتب محمّد بن الحسن الصفار إلى أبي محمّد الحسن بن عليّ ﷺ في رجل قال لرجلين اشهدا أنّ جميع (هذه ـ يب) الدار الّتي (له ـ فقيه) في موضع كذا وكذا بجميع[۱۰] حدودها كلّها لفلان بن فلان وجميع ماله في الدار من المتاع والبيّنة لا تعرف المتاع أيّ شيءٍ هو فوقّع ﷺ يصلح إذا أحاط الشراء بجميع ذلك إن شاء الله وكتب إليه في رجل كانت له وذكر مثله إلى قوله على ما يملك.

تهذيب ۱۵۱/۷، فقيه ۱۵۳/۳: وكتب محمّد بن الحسن الصفّار ﷺ إلى أبي محمّد الحسن بن عليّ ﷺ في رجل أشهده[۱۱] (رجل على ـ يب) انّه قد باع ضيعة من رجل آخر وهي قطاع أرضين ولم يعرف الحدود في وقت ما أشهده وقال إذا أتوك بالحدود فاشهد بها هل يجوز له ذلك أو لا يجوز (له ـ فقيه) أن يشهد فوقّع ﷺ نعم يجوز والحمد لله.

وكتب اليه هل يجوز أن يشهد على الحدود إذا جاء قوم آخرون من أهل (تلك ـ فقيه) القرية ليشهدوا له[۱۲] انّ حدود هذه الضيعة[۱۳] الّتي باعها الرجل هي هذه فهل يجوز لهذا الشاهد الذي أشهده بالضيعة ولم يسمّ الحدود بأن[۱۴] يشهد بالحدود بقول هؤلاء الذين

---

۱. يملك ـ يب خ.
۲. من البايع ـ يب ۱۵۰ ـ فقيه.
۳. كتبت ـ يب ۲۷۶.
۴. الأرضين ـ يب ۲۷۶.
۵. من قوم ـ يب ۲۷۶.
۶. كتبت ـ يب ۲۷۶.
۷. لرجلين اشهدا ـ يب ۱۵۰ فقيه.
۸. لي ـ يب ۲۷۶.
۹. والبيّنة لا تعرف المتاع ـ يب ۱۵۰ فقيه.
۱۰. بحدودها ـ فقيه.
۱۱. يشهده ـ فقيه.
۱۲. فشهدوا ـ فقيه.
۱۳. القرية ـ فقيه.
۱۴. ان ـ فقيه.

و نوشت: آیا برای گواهی که بر همهٔ قریه شاهد گرفته شده است، جایز است که بر بخش‌های آن شهادت دهد، در صورتی که حدود آن را به وسیلهٔ گروهی از افراد عادل آن قریه بشناسد؟

امام فرمود: آری، بر چیزی که فهمیده و شناخته شده است، شهادت می‌دهند ـ ان شاء الله.

و نوشت: شخصی به دیگری می‌گوید: گواهی می‌دهم که همهٔ خانه‌ای که در فلان محل قرار دارد با تمام حدودش و تمام کالای درون آن متعلق به فلانی است. (آیا کالای درون خانه متعلق به مشتری است) چه چیزی بر او است؟

امام در پاسخ مرقوم فرمود: برای اوست هر آنچه خریدار به آن احاطه دارد ـ ان شاء الله.

دو نفر گواهی می‌دهند که همهٔ خانهٔ فلان محل با تمامی محدوده‌اش و همهٔ کالای درون آن متعلق به فلانی است در حالی که بیّنه نمی‌داند چه کالایی درون خانه است.

امام در پاسخ مرقوم فرمود: در صورتی که خرید همهٔ آن را شامل شود، جایز است.»

و در روایت دیگری آمده است که محمد بن حسن صفار به امام حسن عسکری نوشت: «شخصی، دیگری را گواه می‌گیرد که مزرعهٔ خود را به فلان کس فروخته است و آن از زمین‌های واگذار شدهٔ حکومتی است ولی محدودهٔ آن زمین را در زمان شاهد گرفتن نمی‌داند و به او می‌گوید: هر وقت محدودهٔ آن را به تو خبر دادند به آن شهادت بده. آیا این کار برای او جایز است یا جایز نیست؟

امام در پاسخ مرقوم فرمود: آری؛ جایز است و ستایش مخصوص خداوند است.

و نوشت: در صورتی که گروهی از اهل قریه برای او شهادت دهند که محدودهٔ زمینی که فلان مرد فروخته است کجاست، آیا برای او جایز است به محدودهٔ زمینی گواهی دهند؟ آیا جایز است برای آن شاهدانی که آنان را بر زمین شاهد گرفته و حدود آن را برای آن‌ها معین نکرده است، براساس سخن آن گروه که آن زمین را می‌شناسد و برای آن‌ها شهادت می‌دهند، به حدود زمین گواهی دهند یا جایز نیست شهادت دهند؟ در حالی که فروشنده به آنها گفته است وقتی به محدودهٔ زمین آگاه شدید به آن گواهی دهید.

عرفوا هذه الضيعة وشهدوا له أم لا يجوز لهم أن يشهدوا وقد قال لهم البايع اشهدوا بالحدود إذا أتوكم بها فوقّع ؑ لا يشهد إلّا على صاحب الشيء وبقوله (إن شاء الله ـ فقيه).

۱۷ ۲۲٤٥٤ (۲) مستدرك ۱۳/ ۲۳۰: الشيخ الطوسى فى النهاية عن أبى محمّد العسكرى ؑ انّه كتب إليه رجل كانت له قطاع أرضين فى قرية وأشهد الشهود انّه قد باع هٰذه القرية بجميع حدودها فهل يصلح ذٰلك أم لا فوقّع لا يجوز بيع مالا يملك وقد وجب الشراء من البايع على ما يملك. وتقدّم فى أحاديث باب (۱) انّه لا بيع إلّا عن ملك ما يدلّ على ذٰلك.

(٤)

باب أحكام الشراء من غير المالك مع عدم إجازته

۱۸ ۲۲٤٥٥ (۱) أمالى الطّوسى ٦٩٧: حدّثنا الشيخ أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علىّ بن الحسن الطوسى ؒ قال أخبرنا الحسين بن عبيدالله بن إبراهيم قال حدّثنا أبو محمّد هارون بن موسى التّلعكبرى قال حدّثنا محمّد بن همام بن سهل قال حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميرى عن محمّد بن خالد الطّيالسى الخزّاز عن رزيق قال كنت عند أبى عبدالله ؑ يوماً إذ دخل عليه رجلان من أهل الكوفة من أصحابنا فقال أبو عبدالله ؑ تعرفهما قلت نعم هما من مواليك فقال نعم والحمد لله الّذى جعل أجلّة موالىّ بالعراق.

فقال له أحد الرّجلين جعلت فداك انّه كان علىّ مال لرجل ينسب الىٰ بنى عمّار الصّيارف بالكوفة وله بذٰلك ذكر حقّ وشهود فأخذ المال ولم استرجع منه الذكر بالحقّ ولا كتبت عليه كتاباً ولا أخذت منه براءة وذٰلك لأنّى وثقت به وقلت له مزّق الذكر بالحقّ الّذى عندك فمات وتهاون بذٰلك ولم يمزّقه وأعقب هٰذا أن طالبنى بالمال (ورّاثه ـ خ) وحاكمونى وأخرجوا بذٰلك الذكر بالحقّ وأقاموا العدول فشهدوا عند الحاكم فأخذت بالمال وكان المال كثيراً فتواريت عن الحاكم فباع علىّ قاضى الكوفة معيشة لى وقبض القوم المال وهٰذا رجل من إخواننا ابتلى بشراء معيشتى من القاضى.

ثمّ انّ ورثة الميّت اقرّوا انّ المال كان أبوهم قد قبضه وقد سألوه أن يردّ علىّ معيشتى ويعطونه فى انجم معلومة فقال انّى أحبّ أن تسأل أبا عبدالله عن هٰذا فقال الرجل جعلنى الله

امامؑ در پاسخ مرقوم فرمود: شهادت ندهد مگر علیه صاحب آن چیز و براساس گفته‌اش ـ ان شاءالله.»

۱۷ (۲) مرحوم شیخ طوسیؒ در کتاب النهایه روایت می‌کند: «شخصی که مالک زمین‌های واگذاری حاکم در قریه‌ای بود و شاهد گرفته بود که همهٔ آن قریه را فروخته است، به امام حسن عسکریؑ نوشت که آیا این کار جایز است یا نه؟

امامؑ در پاسخ مرقوم فرمود: فروختن غیر ملک جایز نیست و لازم است کالایی از فروشنده خریده شود که ملک اوست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم، مطالبی مناسب با این بحث هست.

باب ۴
احکام خرید از غیر مالک در صورت عدم اجازهٔ مالک

۱۸ (۱) رزیق گوید: «روزی نزد امام صادقؑ بودم که دو نفر از شیعیان کوفه وارد شدند. امام صادقؑ به من فرمود: آیا این‌ها را می‌شناسی؟

گفتم: آری! آن‌ها از دوستداران شما هستند!

امامؑ فرمود: آری و سپاس خداوندی را که بزرگان دوستان مرا در عراق قرار داد.

آن‌گاه یکی از آن دو نفر گفت: فدایت شوم! من در کوفه به شخصی از بنی عمار صیارف، مالی بدهکار بودم و او در برابر طلب خود نوشته و شاهد داشت تا این‌که مال را از من گرفت و من از اعتمادی که به وی داشتم به او گفتم: نوشتهٔ مرا پاره کن و نه آن نوشته را از وی گرفتم و نه نوشتهٔ دیگری مبنی بر پرداخت بدهی خود از وی درخواست نمودم. ولی او در پاره کردن رسید من سهل‌انگاری کرد تا مُرد. آن‌گاه فرزندان وی بر اساس نوشته از من شکایت کردند و گواهان عادل نیز نزد قاضی به آن گواهی دادند. قاضی مرا به آن مال مؤاخذه کرد و چون مبلغ آن زیاد بود، متواری شدم. قاضی کوفه نیز زمین مرا فروخت و پولش را به آنان پرداخت نمود. این مرد که از شیعیان است، از قاضی زمین مرا خرید. پس از آن وارثان میت اعتراف کردند که پدرشان طلب خود را از من گرفته بود و از این مرد خواستند تا مزرعهٔ مرا به من بازگرداند و آنان در زمان معین پولش را به وی تحویل دهند ولی این مرد گفت: من دوست دارم در این باره از امام صادقؑ بپرسم!

فداك كيف أصنع فقال له تصنع أن ترجع بمالك على الورثة وتردّ المعيشة الى صاحبها وتخرج يدك عنها قال فإذا أنا فعلت ذلك له أن يطالبني بغير هذا.

قال له نعم له أن يأخذ منك ما أخذت من الغلّة من ثمر الثمار[1] وكلّ ما كان مرسوماً في المعيشة يوم اشتريتها يجب أن تردّ كلّ ذلك إلّا ما كان من زرع زرعته أنت فإنّ للمزارع إمّا قيمة الزرع وإمّا أن يصبر عليك الى وقت حصاد الزرع فلو[2] لم يفعل كان ذلك له وردّ عليك القيمة وكان الزرع له.

قلت جعلت فداك فإن كان هذا قد أحدث فيها بناءً أو غرس قال له قيمة ذلك أو يكون ذلك المحدث بعينه يقلعه ويأخذه قلت جعلت فداك أرأيت إن كان فيها غرس أو بناء فقلع الغرس وهدم البناء فقال يردّ ذلك الى ما كان أو يغرم القيمة لصاحب الأرض فإذا ردّ جميع ما أخذ من غلّاتها الى صاحبها وردّ البناء والغرس وكلّ محدث الى ما كان أو ردّ القيمة كذلك يجب على صاحب الأرض أن يردّ عليه كلّ ما خرج عنه في إصلاح المعيشة من قيمة غرس أو بناء أو نفقة في مصلحة المعيشة ودفع النوائب عنها كلّ ذلك فهو مردود إليه.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۹ ۳۲۴۵۶ (۲) **الدعائم** ۵۹/۲: عن عليّ صلوات الله عليه انّه قضىٰ في وليدة باعها ابن سيدّها (و أبوه غائب ـ ك) فانكر البيع فقضى أن يأخذ وليدة ويؤدّي[3] الثمن الولد البايع.

(۵)

باب جواز بيع الوليّ مال اليتيم وجواريه مع المصلحة وجواز الشّراء منه

۲۰ ۳۲۴۵۷ (۱) **كافي** ۲۰۸/۵ و ۶۷/۷: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۲۳۹/۹: سهل بن زياد عن **تهذيب** ۶۸/۷، **فقيه** ۱۶۱/۴: (الحسن ـ يب ۶۸ فقيه) ابن محبوب عن (عليّ ـ يب ۲۳۹ فقيه) ابن رئاب قال سألت أبا الحسن (موسى ـ كا ۲۰۸ يب ۶۸ فقيه) ﷺ عن رجل بيني وبينه قرابة مات وترك أولاداً صغاراً وترك مماليك (له ـ كا ۶۷ يب ۲۳۹ فقيه) غلماناً

---

۱. ثمن الثمار ـ خ. ۲. فإن ـ ظ. ۳. يردّ ـ خ.

در این هنگام شخص دیگر شروع به سخن کرد و گفت: فدایت شوم! چه کنم؟

امام﵇ فرمود: مال خود را از وارثان میت درخواست کن و مزرعه را به صاحبش بازگردان و دست از آن بردار!

آن مرد گفت: در صورتی که مزرعه را به وی تحویل دهم آیا او می‌تواند چیز دیگری از من درخواست کند؟

امام﵇ فرمود: آری! او حق دارد تمام محصولات کشت خودش و آنچه هنگام خرید تو در آنجا بوده، ازتو بگیرد و تو باید همهٔ آن‌ها را به وی بپردازی مگر آنچه خود کشت کرده‌ای که یا باید قیمت آن به تو پرداخت شود یا تا هنگام برداشت آن به تو مهلت دهد ولی می‌تواند به تو مهلت ندهد و قیمت آن را به تو بپردازد و کشت، مال خودش باشد.

رزیق گفت: فدایت شوم! اگر این مرد در زمین درخت کاشته یا ساختمان ساخته باشد؟

امام﵇ فرمود: یا قیمت آن را می‌گیرد یا آنچه احداث کرده، از جا می‌کَنَد و برمی‌دارد.

گفتم: فدایت شوم! اگر در آن زمین ساختمان یا درختی بوده است و این مرد ساختمان را خراب کرده یا درخت را کنده باشد. در این صورت چه باید بکند؟

امام﵇ فرمود: آن را به صورت نخست بازمی‌گرداند یا قیمت آن را به صاحب زمین می‌پردازد، وقتی که همهٔ غلاتی را که از زمین برداشت نمود به صاحبش بازگرداند و ساختمان و درخت و هر تغییری را به حالت نخست بازگرداند یا قیمتش را پرداخت نمود، بر صاحب زمین واجب است تمام اموالی را که برای اصلاح زمین هزینه کرده به او بپردازد؛ همانند قیمت درخت یا ساختمان و هزینه‌های اصلاح مزرعه و دفع آفات از آن همه به وی پرداخت می‌شود.»

۱۹ (۲) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «شخصی دختر بچه کنیزی از پدرش را فروخت و پدرش معامله را نپذیرفت. علی﵇ در این باره حکم کرد که کنیزک به صاحبش تحویل شود و فروشنده پول دریافتی را بازگرداند.»

باب ۵

خرید و فروش اموال یتیم توسط ولیّ

۲۰ (۱) ابن رئاب گوید: «از امام موسی بن جعفر﵉ سؤال کردم: یکی از خویشاوندان من بدون وصیت درگذشت و از خود کودکان صغیر و تعدادی کنیز و غلام بر جای گذاشت. نظرتان دربارهٔ خریدن کنیزهای آنان و صاحب فرزند شدن از آن کنیزان و فروش آن‌ها چیست؟

وجواری ولم یوص فماتری فیمن یشتری منهم الجاریة یتّخذها[١] امّ ولد وماتری فی بیعهم (قال ـ کا یب) فقال إن کان لهم ولیّ یقوم بأمرهم باع علیهم ونظر[٢] لهم (و ـ کا ٢٠٨) کان مأجوراً فیهم قلت فماتری فیمن یشتری منهم الجاریة فیتّخذها امّ ولد قال لا بأس بذٰلك إذا باع علیهم[٣] القیّم لهم الناظر (لهم ـ کا ٢٠٨ یب ٦٨) فیما یصلحهم فلیس[٤] لهم أن یرجعوا فیما[٥] صنع القیّم لهم (و ـ یب ٢٣٩) الناظر [لهم ـ کا ٢٨٠] فیما یصلحهم. ویأتی فی أحادیث الباب التّالی وباب (٧٥) ماورد فی من یتولّی قسمة أموال من مات بلا وصیّة من أبواب الوصیّة ج ٢٤ وباب (٥١) انّ الولایة علی الصغیر ذکراً کان أو اُنثیٰ لأبیه وجدّه من قِبَل الأب من أبواب التّزویج ج ٢٥ ما یدلّ علی ذٰلك.

(٦)

باب انّ الأیتام إذا لم یکن لهم وصیّ ولا ولیّ جاز أن یبیع مالهم ورقیقهم بعض العدول مع المصلحة وجاز الشّراء منه

٢١ ٢٢٤٥٨ (١) **کافی ٦٦/٧**: محمّد بن یحیی وغیره عن تهذیب ٢٣٩/٩: أحمد بن محمّد بن عیسی عن إسماعیل بن سعد (الأشعریّ ـ کا) قال سألت الرضا ؑ عن رجل مات بغیر وصیّة وترك أولاداً ذکراناً [واناثاً ـ کا] وغلماناً صغاراً و[٦] ترك جواری وممالیك هل یستقیم أن تباع الجواری قال نعم وعن الرجل یصحب الرجل فی سفر (ه ـ کا) فیحدث به حدث الموت ولا یدرك الوصیة کیف یصنع بمتاعه وله أولاد صغار وکبار أیجوز أن یدفع متاعه ودوابّه الی ولده الکبار[٧] أو الی القاضی فإن کان فی بلدة لیس فیها قاض کیف یصنع وإن[٨] کان دفع المال الی (وُلْدِه ـ کا) الأکابر ولم یعلم (به ـ کا) فذهب ولم یقدر[٩] علیٰ ردّه کیف یصنع.

قال إذا أدرك الصغار وطلبوا فلم یجد[١٠] بدّاً من إخراجه إلّا أن یکون بأمر السلطان وعن الرجل یموت بغیر وصیّة وله ورثة صغار وکبار أیحلّ شراء خدمه ومتاعه من غیر أن یتولّی

---

١. فیتّخذها ـ یب ٢٣٩ فقیه. ٢. وینظر ـ یب ٦٨. ٣. إذا أنفذ ذلك ـ کا ٦٧.
٤. ولیس ـ یب ٢٣٩ ـ کا ٦٧ فقیه. ٥. عقا ـ فقیه. ٦. أو ـ یب.
٧. الأکابر ـ یب. ٨. فإن کان دفع المتاع ـ یب. ٩. فلا یقدر ـ یب.
١٠. لم یجد ـ یب.

امام﷣ فرمود: اگر فرزندان وی سرپرستی دارند که به کارشان رسیدگی کند، با رعایت مصلحت آنان برای‌شان می‌فروشد و از ثواب و پاداش بهره‌مند خواهد شد.

گفتم: نظرتان دربارهٔ خرید کنیز از آنان و صاحب فرزند شدن از آن چیست؟

امام﷣ فرمود: اگر سرپرستی که مصلحت آنان را در نظر می‌گیرد برای‌شان بفروشد، آنان حق ندارند معاملات سرپرست خیرخواه خویش را فسخ نمایند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب هفتاد و پنجم از باب‌های وصیت و باب پنجاه و یکم از باب‌های ازدواج، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۶

خرید و فروش اموال یتیمان توسط مؤمنان عادل در صورت عدم وصی و ولیّ بر یتیم

۲۱ (۱) اسماعیل بن سعد اشعری گوید: «به امام رضا﷣ گفتم: مردی بدون وصیت می‌میرد و از خود دختران و پسران خردسال و کنیزانی بر جای می‌گذارد آیا می‌توان کنیزهای آنان را فروخت؟

امام﷣ فرمود: آری!

و سؤال کردم: در مسافرت، همسفر شخصی بدون وصیت می‌میرد و فرزندان بزرگ و کوچکی از خود بر جای می‌گذارد. با اموالش چه باید بکند؟ آیا می‌تواند حیوانات و اجناسش را به فرزندان بزرگش یا به قاضی تحویل دهد؟ و اگر در شهری است که قاضی وجود ندارد، چه باید کند؟ و اگر اموالش را به فرزندان بزرگش تحویل دهد و بر آن شاهد نگیرد (یا از حکم آن ناآگاه باشد) و آنان مال را بخورند و او قدرت بر بازگرداندن مال نداشته باشد، چه باید بکند؟

امام﷣ فرمود: پس از بلوغ فرزندان خردسال و درخواست اموال، چاره‌ای جز تحویل اموال نیست مگر آن‌که به دستور حاکم باشد.

و سؤال کردم: شخصی بدون وصیت می‌میرد و وارثان کوچک و بزرگی از خود بر جای می‌گذارد آیا خریدن بردگان و اجناس‌شان بدون آن‌که قاضی عهده‌دار فروش آن‌ها باشد، جایز است؟

القاضي بيع ذلك فان تولّاه قاض قد تراضوا به ولم يستأمره[1] الخليفة أيطيب الشراء منه أم لا فقال إذا كان الأكابر من ولده معه فى البيع فلا بأس به إذا رضى الورثة (بالبيع ـ كا) وقام عدل فى ذلك.

۲۲ ۲۲٤٥۹ (۲) كافى ۲۰۹/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل قال مات رجل من أصحابنا ولم يوص فرفع أمره الى قاضى الكوفة فصيّر عبدالحميد (بن سالم ـ يب) القيّم بماله وكان الرّجل[2] خلّف ورثة صغاراً ومتاعاً وجوارى فباع عبدالحميد المتاع فلمّا أراد بيع الجوارى ضعف قلبه فى بيعهنّ إذ[3] لم يكن الميّت صيّر إليه الوصيّة[4] وكان قيامه فيها[5] بأمر القاضى لِأنّهنّ فروج قال (محمّد ـ يب) فذكرت ذلك لأبى جعفر عليه السلام وقلت له[6] يموت الرجل من اصحابنا ولا يوصى[7] الى أحد ويخلّف[8] جوارى فيقيم القاضى رجلاً منّا ليبيعهنّ[9] أو قال يقوم بذلك رجل منّا فيضعف قلبه لأنّهن فروج فماترى فى ذلك (قال ـ كا) فقال إذا كان القيّم (به ـ كا) مثلك ومثل عبد الحميد فلا بأس. تهذيب ۲٤۰/۹: أحمد بن محمّد بن عيسى عن العبّاس بن معروف عن علىّ بن مهزيار عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع قال إنّ رجلاً من أصحابنا مات ولم يوص فرفع أمره (وذكره مثله). ويأتى فى أحاديث باب (۷۵) ماورد في من يتولّىٰ قسمة أموال من مات بلا وصيّة من أبواب الوصايا ج ۲٤ ما يدلّ علىٰ ذلك فراجع.

(۷)

باب انّ لمالك الأرض أن يحمى المراعى لحاجته ويبيعها ولايجوز ذلك فى الأراضى المشتركة بين المسلمين

۲۳ ۲۲٤٦۰ (۱) كافى ۲۷٦/۵: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۱٤۱/۷: أحمد بن محمّد (وسهل بن زياد ـ كا) عن أحمد بن محمّد ابن أبى نصر عن فقيه ۱۵٦/۳: إدريس بن زيد عن

---

۱. ولم يستعمله ـ يب. ۲. وكان رجلاً ـ يب. ۳. و ـ يب.
٤. وصيّته ـ يب. ۵. بها ـ يب. ٦. فقلت جعلت فداك ـ يب.
۷. فلا يوصى ـ يب. ۸. وخلّف ـ يب. ۹. لبيعهنّ ـ يب.

اگر یک قاضی با رضایت آنان و بدون نصب خلیفه عهده‌دار آن شود، آیا خریدن از وی جایز است؟

امام فرمود: هر گاه فرزندان بزرگش در فروش با او باشند، اشکالی ندارد؛ در صورتی که وارثان راضی به فروش باشند و شخص عادلی اقدام به این کار نماید.»

۲۲ (۲) محمد بن اسماعیل گوید: «یکی از شیعیان بدون وصیت درگذشت و از خود فرزندان خردسال و اجناس و کنیزانی برجای گذاشت. ماجرای او را نزد قاضی کوفه مطرح کردند و عبدالحمید بن سالم سرپرست اموالش شد. وی اجناس را فروخت ولی وقتی نوبت کنیزان شد، اراده‌اش دربارهٔ فروش آن‌ها سست شد چرا که میت به وی وصیت نکرده بود و او به دستور قاضی به این کار اقدام می‌کرد و مسألهٔ ناموس مطرح بود. من این ماجرا را با امام باقر در میان گذاشتم و به وی گفتم: یکی از شیعیان بدون وصیت می‌میرد و از خود تعدادی کنیز بر جای می‌گذارد. قاضی یکی از شیعیان را سرپرست اموالش می‌کند تا آن‌ها را بفروشد ولی وی در فروش کنیزان به دلیل مسألهٔ ناموسی اراده‌اش سست می‌شود. در این باره چه می‌فرمایید؟

امام فرمود: وقتی سرپرست مانند تو و عبدالحمید باشد، اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتاد و پنجم از باب‌های وصیت، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۷
جواز حصار چراگاه‌ها
و فروش آن‌ها به غیر از زمین‌های بیت المال

۲۳ (۱) ادریس بن زید گوید: «به امام موسی بن جعفر گفتم: قربانت شوم! ما مزرعه‌ای داریم که در محدودهٔ آن چراگاهی است. یکی از ما که دارای گوسفند و شتر است، نیاز به آن چراگاه دارد. آیا می‌تواند برای استفادهٔ خود از بهره‌برداری دیگران از آن چراگاه جلوگیری کند؟

أبى الحسن عليه السلام قال (سألته و ـ كا يب) قلت جعلت فداك إنّ لنا ضياعاً ولها حدود[1] (و ـ كا فقيه) فيها مراعى وللرّجل[2] منّا غنم وإبل (و ـ كا) يحتاج[3] الى تلك المراعى لإبله وغنمه أيحلّ له أن يحمى المراعى لحاجته إليها فقال إذا كانت الأرض أرضه فله أن يحمى ويصيّر ذلك الى ما يحتاج إليه (قال ـ كا يب) وقلت[4] له الرجل يبيع المراعى[5] فقال إذا كانت الأرض أرضه فلا بأس.

۲۴ ۳۲۴۶۱ (۲) **فقيه ۱۵۰/۳**: قضى رسول الله صلى الله عليه وآله فى أهل البوادى أن لا يمنعوا فضل ماء ولا يبيعوا فضل الكلاء.

۲۵ ۳۲۴۶۲ (۳) **كافى ۲۷۶/۵**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس عن بعض أصحابنا عن أبى عبدالله عليه السلام قال سألته عن الرجل المسلم تكون له الضيعة فيها جبل[6] ممّا يباع يأتيه أخوه المسلم وله غنم قد إحتاج الى جبل يحلّ له أن يبيعه الجبل كما يبيع من غيره أو يمنعه من الجبل أن طلبه بغير ثمن وكيف حاله فيه وما يأخذه قال لا يجوز له بيع جبله من أخيه لأنّ الجبل ليس جبله إنّما يجوز له البيع من غير المسلم.

۲۶ ۳۲۴۶۳ (۴) **الدعائم ۲۰/۲**: عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه نهىٰ عن بيع الماء والكلاء والنّار.

۲۷ ۳۲۴۶۴ (۵) **الجعفريّات ۱۷۲**: بإسناده عن علىّ بن أبى طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله خمس لا يحلّ منعهنّ الماء والملح والكلاء والنّار والعلم وفضل العلم خير من فضل العبادة وكمال الدين الورع. **ولاحظ** أحاديث الباب التّالى فإنّها يناسب المقام. **ويأتى** فى أحاديث باب (۵) انّ المسلمين شركاء فى الماء والنّار والكلاء من كتاب إحياء الموات ج ۲۳ ما يناسب ذلك.

---

۱. ولها الدولاب ـ فقيه. ۲. ولرجل ـ يب.
۳. فيحتاج ـ فقيه. ۴. فقلت ـ يب.
۵. المرعى ـ فقيه.
۶. فى حاشية الكافى هكذا ـ فى بعض النسخ [حِلّ] فى المواضع وهو بالكسر قصب الزرع.

امام﵇ فرمود: اگر زمین ملک اوست می‌تواند دیگران را از آن بازدارد و در نیاز خود به کار گیرد؟

و به امام﵇ گفتم: شخصی چراگاه‌ها را می‌فروشد؟

امام﵇ فرمود: اگر زمین ملک اوست، اشکال ندارد.»

۲۴ (۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم﵌ دربارهٔ بیابان‌گردان حکم کرد که از مازاد آب جلوگیری نکنند و مازاد چراگاه را نفروشند.»

۲۵ (۳) یونس از برخی شیعیان روایت می‌کند که از امام صادق﵇ سؤال شد: «شخص مسلمانی مزرعه‌ای دارد که در آن کوهی[1] واقع شده است که خرید و فروش می‌شود. برادر مسلمان دامدارش که نیاز به کوه دارد، نزد او می‌آید. آیا برای وی جایز است کوه را به او بفروشد همان‌گونه که به دیگران می‌فروشد و اگر مجانی از وی خواست، از او بازدارد؟ مزرعه‌دار و آنچه در این مورد می‌گیرد چه حکمی دارد؟

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

امام﵇ فرمود: فروختن کوهش به برادر مسلمانش جایز نیست چون کوه متعلق به او نیست و تنها فروش آن به غیر مسلمانان جایز است.»

۲۶ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم﵌ از فروختن آب و چراگاه و آتش نهی کرد.»

۲۷ (۵) در کتاب جعفریات از علی﵇ روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم﵌ فرمود: جلوگیری از پنج چیز جایز نیست: آب، نمک، چراگاه، آتش و دانش. و برتری دانش، بهتر از برتری عبادت است و کامل‌کنندهٔ دین، ورع و پرهیز از گناه است.»

ارجاعات

می‌آید:

روایات باب بعدی را بنگر که با این بحث مناسب است.

و در روایات باب پنجم از باب‌های احیاء موات، مناسب با این بحث خواهد آمد.

---

۱. در متن حدیث واژهٔ «جبل» آمده است که به معنای کوه است و در برخی نسخه‌ها به جای آن «جلّ» آمده است که به معنای علف‌های باقیمانده در زمین پس از برداشت محصول است. یقیناً «جل» درست است!

(٨)

باب جواز بيع الماء إذا كان ملكاً للبايع واستحباب بذله للمسلم تبرّعاً

٢٨ ٢٢٤٦٥ (١) **تهذيب** ١٣٩/٧، **استبصار** ١٠٦/٣: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ٢٧٧/٥: أبى علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان عن **سعيد الأعرج** عن أبى عبدالله ﷺ قال سألته عن الرّجل يكون له الشّرب مع قوم فى قناة فيها شركاء فيستغنى بعضهم عن شربه أيبيع شربه[١] قال نعم إن شاء باعه بورق وإن شاء (باعه ـ كا صا فقيه) بكيل حنطة. **فقيه** ١٤٩/٣: روى عن سعيد بن يسار قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يكون له شرب مع القوم فى قناتهم وهم فيه شركاء (وذكر مثله).

٢٩ ٢٢٤٦٦ (٢) **نوادر ابن عيسى** ١٦٦: **محمّد بن مسلم** ـ قال سألت أبا جعفر ﷺ عن الرجل يكون له السرب[٢] فى شراكة ايحلّ له بيعه قال له بيعه بورق أو بشعير أو بحنطة أو بما شاء.

٣٠ ٢٢٤٦٧ (٣) **تهذيب** ١٣٩/٧، **استبصار** ١٠٧/٣: الحسين بن سعيد عن فضالة والقاسم بن محمّد عن **عبدالله الكاهلى** قال سأل رجل أبا عبدالله ﷺ وأنا عنده عن قناة بين قوم لكلّ رجل منهم شرب معلوم فاستغنى رجل منهم عن شربه أيبيعه بحنطة أو شعير قال يبيعه بما شاء هٰذا ممّا ليس فيه شىء.

٣١ ٢٢٤٦٨ (٤) **المقنع** ١٣٢: لا بأس ببيع الماء.

٣٢ ٢٢٤٦٩ (٥) **قرب الإسناد** ٢٦٢: عبدالله بن الحسن العلوى عن جدّه **علىّ بن جعفر** عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن قوم كانت بينهم قناة ماء لكلّ إنسان منهم شرب معلوم فباع أحدهم شربه بدراهم أو بطعام هل يصلح ذلك قال نعم لا بأس.

٣٣ ٢٢٤٧٠ (٦) **مناقب ابن شهر آشوب** ١٤٣/٤: روى أبو مخنف عن **الجلودى** انّه لما قتل الحسين ﷺ كان على بن الحسين نائماً فجعل رجل يدافع عنه كلّ من أراد به سوءاً وأُصيب الحسين ﷺ وعليه دين بضعة وسبعون ألف دينار فاهتمّ على بن الحسين بدين أبيه حتّى

---

١. أيبيعه ـ فقيه. ٢. الشرب ـ ك.

باب ۸

جواز فروش آبی که ملک بایع است

(۱) سعید اعرج گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: گروهی در آب یک قنات با هم شریک ۲۸
هستند. یکی از آنان از سهم آب خویش بی‌نیاز می‌شود، آیا می‌تواند آن را بفروشد؟

امام ﷺ فرمود: آری! اگر بخواهد در برابر درهم [پول] بفروشد و اگر بخواهد در برابر پیمانهٔ گندم بفروشد.»

(۲) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ پرسید: «شخصی آب شراکتی دارد، آیا می‌تواند آن را بفروشد؟ ۲۹
امام ﷺ فرمود: می‌تواند آن را در برابر درهم یا جو یا گندم یا هر چه بخواهد، بفروشد.»

(۳) عبدالله کاهلی گوید: «شخصی در حضور من از امام صادق ﷺ دربارهٔ قناتی سؤال کرد که ۳۰
گروهی در آن شریک هستند و هر یک سهم معینی از آن دارند. یکی از آنان از سهم آب خویش بی‌نیاز می‌شود، آیا می‌تواند آن را در برابر گندم یا جو بفروشد؟

امام ﷺ فرمود: در برابر هر چه می‌خواهد، بفروشد. این از چیزهایی است که هیچ اشکالی ندارد.»

(۴) در کتاب المقنع آمده است: «فروختن آب، اشکال ندارد!» ۳۱

(۵) علی بن جعفر از برادرش امام کاظم ﷺ سؤال کرد: «گروهی در یک قنات آب با هم شریک ۳۲
هستند و هر یک سهم آب معینی دارند. یکی از آنان سهم خویش را در برابر درهم یا گندم می‌فروشد، آیا این کار جایز است؟

امام ﷺ فرمود: آری، اشکال ندارد!»

(۶) ابومخنف از جلودی روایت می‌کند که: «هنگام شهادت امام حسین ﷺ، امام سجاد ﷺ ۳۳
خواب بود و شخصی در برابر کسانی که قصد آسیب رساندن به امام سجاد ﷺ را داشتند، از وی دفاع می‌کرد. امام حسین ﷺ در حالی به شهادت رسید که بیش از هفتاد هزار دینار بدهکار بود.

امام سجاد ﷺ پس از شهادت پدر، تمام تلاش و همت خود را در پرداخت بدهی وی به کار گرفت؛

امتنع من الطعام والشراب والنوم في أكثر أيّامه ولياليه فأتاه آت في المنام فقال لا تهتمّ بدين أبيك فقد قضاه الله عنه بمال بَجْنِسْ فقال عليّ والله ما أعرف في أموال أبي مال يقال له بَجْنِسْ فلمّا كان من اللّيلة الثانية رأى مثل ذلك فسأل عنه أهله فقالت له امرأة من أهله كان لأبيك عبد رومي يقال له بَجْنِسْ استنبط له عيناً بذي خشب فسأل عن ذلك فأخبر به فما مضت بعد ذلك إلّا أيّام قلائل حتّى أرسل الوليد بن عتبه ابن أبي سفيان الىٰ عليّ بن الحسين يقول له انّه قد ذكرت لي عين لأبيك بذي خشب تعرف بِبَجْنِس فإذا أحببت بيعها ابتعتها منك قال عليّ بن الحسين خذها بدين الحسين وذكره له قال قد أخذتها فاستثنى منها سقي ليلة السبت لسكينة.

۳٤ ۲۲٤۷۱ (۷) **كافي ۲۷۷/۵، تهذيب ۱٤۰/۷، استبصار ۱۰۷/۳**: محمّد بن يحيى عن عبدالله بن محمّد عن عليّ بن الحكم وحميد بن زياد عن الحسن (بن محمّد ـ يب صا) بن سماعة (عن جعفر بن سماعة ـ كا) جميعاً عن أبان (عن أبي بصير ـ يب صا) عن أبي عبدالله عليه السلام قال نهىٰ رسول الله صلى الله عليه وآله عن (بيع ـ يب) النطاف والأربعاء قال والأربعاء ان يسنّى[1] مسنّاة فيحمل[2] الماء فيستقي[3] به الأرض ثمّ يستغني عنه فقال لا تبعه[4] ولكن اَعِره جارك والنطاف أن يكون له الشرب فيستغني عنه فيقول لا تبعه (ولكن ـ كا) اَعِره أخاك أو جارك.

۳۵ ۲۲٤۷۲ (۸) **الجعفريّات ۱۲**: بإسناده عن **عليّ** عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من باع فضل الماء منعه الله فضله يوم القيامة.

۳٦ ۲۲٤۷۳ (۹) **الدعائم ۱۷/۲**: عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه قال ثلاثة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة ولا يزكّيهم ولهم عذاب أليم رجل بايع اماماً فإن أعطاه شيئاً من الدّنيا وفىٰ له وإن لم يعطه لم يف له ورجل له ماء على ظهر الطريق يمنعه سابلة الطريق ورجل حلف بعد العصر لقد أعطى بسلعته كذا وكذا فأخذها الآخر بقوله مصدّقاً له وهو كاذب.

---

۱. أن تسنى ـ يب صا. ۲. فتحمل ـ يب. ۳. وتسقي ـ يب صا.

٤. ثم تستغني عنه قال فلا تبعه ـ يب.

به طوری که در بیشتر شب‌ها و روزها از خوردن و آشامیدن و خوابیدن خودداری می‌کرد. تا این‌که شخصی به خواب امام﴿ع﴾ آمد و به وی گفت: ناراحت بدهی پدرت نباش؛ خداوند آن را با مال بَجْنِس پرداخت کرد. امام﴿ع﴾ پس از بیدار شدن با خود گفت: به خدا سوگند! من در میان اموال پدرم مالی به نام بَجْنِس نمی‌شناسم! شب دوم نیز وقتی همان خواب را دید، از خانواده‌اش دربارهٔ آن سؤال کرد. یکی از زنان خاندانش گفت: پدرت برده‌ای رومی به نام بَجْنِس داشت که چشمه‌ای در ذوخشب جاری ساخت. امام﴿ع﴾ سراغ آنجا را گرفت تا آن را یافت. از این ماجرا بیش از چند روز نگذشت که ولید بن عتبه بن ابی سفیان به امام سجاد﴿ع﴾ پیام فرستاد و گفت: نزد من دربارهٔ چشمه‌ای از پدرت در ذوخشب معروف به بَجْنِس سخن به میان آمده است. هر گاه مایل به فروش آن باشی، آن را از تو می‌خرم!

امام﴿ع﴾ فرمود: آن را ـ به استثنای آبیاری شب شنبه برای سکینه ـ در برابر بدهی پدرم بـه تـو می‌فروشم و مبلغ بدهی امام حسین﴿ع﴾ را بیان کرد، ولید نیز پذیرفت.»

۳۴ (۷) ابان (از ابوبصیر) از امام صادق﴿ع﴾ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم﴿ص﴾ از فروختن نطاف و اربعا نهی کرد. امام﴿ع﴾ فرمود: اربعا این است که به وسیلهٔ جدولی، آب نهر را برداری و زمین خود را آبیاری نمایی. سپس از آن بی‌نیاز شوی. پس فرمود: آن را نفروش بلکه به همسایه‌ات عاریه بده.

نطاف این است که چشمه‌ای داشته باشد و از آن بی‌نیاز شود. پس پیامبر اکرم﴿ص﴾ می‌فرماید: آن را نفروش بلکه به برادرت یا همسایه‌ات عاریه بده.»

۳۵ (۸) در کتاب جعفریات از علی﴿ع﴾ روایت می‌شود که پیامبر اکرم﴿ص﴾ فرمود: «هر کس مازاد آب را بفروشد، خداوند بخشش را از وی در قیامت بازمی‌دارد.»

۳۶ (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم﴿ص﴾ فـرمود: «روز قـیامت خـداونـد بـه سه گروه [با مهربانی] نگاه نمی‌کند و آنان را پاک نمی‌گرداند و برای‌شان عـذاب دردنـاکـی است: کسی که با پیشوایی بیعت کند، آن‌گاه اگر چیزی از دنیا را به او بـبخشد بـه بـیعتش وفـا مـی‌کند و اگر چیزی به وی نبخشید به بیعتش وفا نمی‌کند و کسی که در مسیر مـردم آب دارد و رهگـذران را از آن بازمی‌دارد و کسی که پس از عـصر بـه دروغ سـوگند یـاد کـند کـه کـالایش را فـلان مـبلغ خریده‌اند [یا کالایش را به فلان مبلغ خریده است] و دیگری او را تصدیق کند و به اعـتماد سـخن وی آن را بخرد.»

(۹)

باب تحريم تملّك الطّريق وشرائه إلّا أن يكون ملكاً للبايع خاصّة

۳۷ ۳۲۴۷۴ (۱) **تهذيب** ۱۲۹/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن ابن رباط عن ابن مسكان عن **أبى العبّاس** البقباق عن أبى عبدالله ﷺ قال قلت له الطّريق الواسع هل يؤخذ منه شيء إذا لم يضرّ بالطريق قال لا.

۳۸ ۳۲۴۷۵ (۲) **تهذيب** ۱۳۰/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن الميثمى عن معاوية بن وهب عن **الحسن** بن عليّ الأحمريّ عن أبى جعفر ﷺ قال قلت له انّ الىٰ جانب داري عرصة بين حيطان لست أعرفها لأحد فادخلها فى داري قال اما انّه من أخذ شبراً من الأرض بغير حقّ أتى به يوم القيامة فى عنقه من سبع أرضين.

۳۹ ۳۲۴۷٦ (۳) **تهذيب** ۱۳۰/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبدالله بن جبلة وجعفر بن محمّد بن عبّاس[1] عن علا عن **محمّد** بن مسلم عن أحدهما ﷺ قال سألته عن رجل اشترى داراً فيها زيادة من الطريق قال إن كان ذٰلك فيما اشترى فلا بأس. **تهذيب** ٦٦/۷: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن محمّد بن مسلم عن أبى جعفر ﷺ مثله.

٤۰ ۳۲۴۷۷ (٤) **تهذيب** ۱۳۱/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر وصالح بن خالد عن أبى جميلة عن **عبدالله** ابن أبى اميّة انّه سأل أبا عبدالله ﷺ عن دار يشتريها يكون فيها زيادة من الطّريق قال إن كان ذٰلك دخل عليه فيما حدّد له فلا بأس به.

٤۱ ۳۲۴۷۸ (٥) **تهذيب** ۱۳۰/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن الكاهلى عن **منصور** بن حازم عن أبى عبدالله ﷺ قال قلت دار بين قوم اقتسموها وتركوا بينهم ساحة فيها ممرّهم فجاء رجل فاشترى نصيب بعضهم أله ذٰلك قال نعم ولٰكن يسدّ بابه وهو يفتح باباً الى الطريق أو ينزل من فوق البيت فإذا أراد شريكهم أن يبيع منقل قدميه فانّهم أحقّ به وإن أراد يجيء حتّى يقعد على الباب المسدود الّذى باعه لم يكن لهم أن يمنعوه.

---

۱. عبّاش (عباس ـ خ ل) ـ يب ط ق.

باب ۹

حرمت تملک راه و خرید و فروش آن،

مگر این‌که ملک اختصاصی بایع باشد

۳۷ (۱) ابوالعباس بقباق به امام صادق‌ؑ گفت: «جاده وسیع است. آیا می‌توان بخشی از آن را گرفت به طوری که به آن زیان نزند؟

امامؑ فرمود: نه!»

۳۸ (۲) حسن بن علی احمری از امام باقرؑ سؤال کرد: «در کنار خانهٔ من ـ میان دو دیوار ـ میدانی است که نمی‌دانم متعلق به کسی باشد! آیا می‌توانم آن را در خانه‌ام داخل کنم؟

امامؑ فرمود: آگاه باش که هر کس یک وجب زمین به‌ناحق بگیرد، روز قیامت در حالی محشور می‌شود که آن قسمت تا زمین‌های هفتگانه به گردنش آویخته است.»

۳۹ (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقرؑ یا امام صادقؑ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که خانه‌ای خریده که بخشی از راه در آن است. امامؑ فرمود: اگر آن داخل خانه‌ای است که خریده، اشکال ندارد!»

۴۰ (۴) عبدالله ابن ابی امیه به امام صادقؑ گفت: «خانه‌ای خریده‌ام که بخشی از جاده در آن است. امامؑ فرمود: اگر آن قسمت داخل در آنچه برایش مشخص کرده‌اند هست، اشکال ندارد.»

۴۱ (۵) منصور بن حازم گوید: «به امام صادقؑ گفتم: چند نفر که با هم در خانه‌ای شریک بودند، آن را تقسیم کردند و در وسط، فضایی را برای رفت و آمد بازگذاشتند. شخصی سهم یکی از آنان را خرید. آیا این معامله صحیح است.

امامؑ فرمود: آری ولی درِ خود را ببندد و درِ دیگری به طرف راه باز کند یا از روی بام رفت و آمد کند و هر گاه شریک آنان بخواهد محل رفت و آمد خود را بفروشد، آنان به آن سزاوارترند و اگر بیاید و پشت درِ بسته‌ای که فروخته بنشیند، آنان نمی‌توانند او را از این کار بازدارند.»

٤٢ ٣٢٤٧٩ (٦) **الدعائم** ٢/٥٠٠: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن قوم اقتسموا داراً لها طريق فجعل الطّريق فى حقّ أحدهم وجعل لمن يبقى أن يمرّ برجله فيه قال لا بأس بذلك ولا بأس بأن يشترى الرجل ممرّه فى دار رجل أو فى أرضه دون سائرها.

(١٠)

باب جواز شراء الذّهب بترابه من المعدن

٤٣ ٣٢٤٨٠ (١) **تهذيب** ٣٨٦/٦: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن الحسن عن عمرو بن سعيد عن **مصدّق** قال سألت أباالحسن ﷺ عن شراء الذّهب بترابه من المعدن قال لا بأس به.

(١١)

باب اشتراط البلوغ والعقل والرشد فى جواز البيع والشراء

قال الله تعالىٰ فى سورة النّساء (٤): ٥، ٦: ﴿وَلَا تُؤْتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ ٱلَّتِى جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمْ قِيَـٰمًا وَٱرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَٱكْسُوهُمْ وَقُولُوا۟ لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۞ وَٱبْتَلُوا۟ ٱلْيَتَـٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُوا۟ ٱلنِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَٱدْفَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ﴾ الآية.

٤٤ ٣٢٤٨١ (١) **كافى** ٦٨/٧: (محمّد بن يحيى ـ معلّق) عن **تهذيب** ١٨٣/٩: أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن عيسى عن **فقيه** ١٦٣/٤: منصور (بن حازم ـ فقيه) عن **هشام** (بن سالم ـ يب) عن أبى عبدالله ﷺ قال انقطاع يتم اليتيم الإحتلام[١] وهو اشدّه وإن احتلم ولم يؤنس منه رشد (ه ـ فقيه) وكان سفيهاً أو ضعيفاً فليمسك عنه وليّه ماله.

٤٥ ٣٢٤٨٢ (٢) **الدعائم** ٦٦/٢: عن جعفر بن محمد ﷺ انّه قال فى وليّ اليتيم إذا قرأ القرآن واحتلم واونس منه الرشد دفع اليه ماله وإن احتلم ولم يكن له عقل يوثق به لم يدفع إليه وانفق منه بالمعروف عليه.

---

١. بالإحتلام ـ كا.

۴۲ (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق‌ﷺ سؤال شد: «خانهٔ مشترکی ـ که راهی دارد ـ تقسیم می‌شود و آن راه در حق یکی از آنان قرار می‌گیرد و به دیگران حق عبور از آن داده می‌شود.

امامﷺ فرمود: این کار اشکال ندارد و مسأله‌ای نیست انسان تنها راه گذر خویش را که در خانه یا زمین دیگری است، بدون سایر قسمت‌ها بخرد.»

باب ۱۰

جواز خرید خاک طلای معدن

۴۳ (۱) مصدّق گوید: «از امام موسی بن جعفرﷺ دربارهٔ خریدن طلای مخلوط با خاک معدن سؤال کردم. امامﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۱۱

شرط بلوغ، عقل و رشد متعاقدین در عقد بیع

خداوند متعال می‌فرماید:

اموال‌تان را ـ که خداوند زندگی‌تان را بر اساس آن استوار نموده ـ به سفیهان ندهید و به آنان از آن خوراک و پوشاک دهید و با آن‌ها به نیکی سخن گویید. یتیمان را بیازمایید، تا وقتی به مرحلهٔ ازدواج رسیدند، پس اگر احساس کردید که رشد یافته‌اند، اموال‌شان را به ایشان تحویل دهید[1].

۴۴ (۱) هشام بن سالم از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «یتیمی کودک با احتلام پایان می‌پذیرد و آن نیرومندی است و اگر محتلم شد ولی رشد فکری از او مشاهده نشد، وی سفیه یا ضعیف است و سرپرستش باید اموال او را نگه دارد.»

۴۵ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هر گاه کودک یتیم قرآن را آموخت و محتلم شد و رشد فکری در وی مشاهده شد، سرپرستش اموالش را به او تحویل می‌دهد و اگر محتلم شد ولی عقل قابل اعتمادی نداشت، اموالش را به وی تحویل نمی‌دهد و به طور پسندیده او را تأمین می‌کند.»

---

۱. نساء ٤/٦ ـ ٥.

۴۶ ۳۲۴۸۳ (۳) **الجعفريّات** ۱۴۶: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه انّ عليّاً ﷺ سئل ما حدّ السّكران الّذى يجب عليه الحدّ فقال السّكران عندنا الّذى لايعرف ثوبه من ثياب غيره ولا يعرف سماء من أرض ولا أُختاً من زوجة قال جعفر بن محمد ﷺ يعنى انّ هذا لا يجوز بيعه ولا شراؤه ولا طلاقه ولا عتاقه.

۴۷ ۳۲۴۸۴ (۴) **تفسير عليّ بن إبراهيم** ۱۳۱/۱: فى رواية **أبى الجارود** عن أبى جعفر ﷺ فى قوله ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ فالسّفهاء النّساء والولد إذا علم الرجل انّ امرأته سفيهة مفسدة وولده سفيه مفسد لا ينبغى له أن يسلّط واحداً منهما على ماله الّذى جعله الله له (قياماً).

۴۸ ۳۲۴۸۵ (۵) **مستدرك** ۲۴۱/۱۳: المولى الأجلّ الأردبيليّ فى حديقة الشّيعة نقلاً عن قرب الإسناد لعليّ بن بابويه عن عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن **أبى هاشم** الجعفرى قال سئل أبومحمّد العسكرى[۱] ﷺ عن المجنون فقال صلوات الله وسلامه عليه إن كان مؤذياً فهو فى حكم السباع وإلّا ففى حكم الانعام.

وتقدّم فى رواية حمزة (۲) من باب (۱۲) اشتراط التّكليف بالبلوغ من أبواب المقدّمات ج ۱ قوله ﷺ الجارية إذا تزوّجت ودخل بها ولها تسع سنين ذهب عنها اليتم ودفع إليها مالها وجاز أمرها فى الشّراء والبيع والغلام لا يجوز أمره فى الشراء والبيع ولا يخرج من اليتم حتّى يبلغ خمس عشرة سنة وفى كثير من أحاديث هذا الباب ما يدلّ علىٰ انّه إذا بلغ جاز أمره فلاحظ. **وفى** رواية السكونى (۱) من باب (۵۷) ماورد من النهى عن كسب الإماء من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ قوله ﷺ ونهى ﷺ من كسب الغلام الصغير الّذى لايحسن صناعة بيده فإنّه إن لم يجد سرق. **ويأتى** فى أحاديث باب (۱) ثبوت الحجر عن التّصرف فى المال على الصغير فى كتاب الحجر ج ۲۳ وباب (۶۴) عدم جواز دفع الوصيّ مال اليتيم إليه قبل البلوغ من أبواب الوصيّة ج ۲۴ وباب (۷۳) حكم وصيّة من لم يبلغ ما يدلّ علىٰ ذلك. **ولاحظ** باب (۲۰) حكم طلاق الصّبى من أبواب الطّلاق ج ۲۷.

---

۱. سئل عن أبى محمّد العسكرى ـ خ.

۴۶ (۳) در کتاب جعفریات از امام صادق‌ﷺ از پدرش‌ﷺ از جدش‌ﷺ روایت می‌شود که: «از امیر مؤمنان‌ﷺ سؤال شد: مستی که باید دربارهٔ او حدّ اجرا شود، چگونه است؟

امامﷺ فرمود: از نظر ما کسی مست است که لباسش را از لباس دیگران نمی‌شناسد، آسمان و زمین را از یکدیگر تشخیص نمی‌دهد و خواهر و همسر برای او تفاوت نمی‌کند.

امام صادقﷺ فرمود: مقصود این است که چنین کسی خرید و فروش، طلاق و آزاد کردنش صحیح نیست.»

۴۷ (۴) ابوجارود از امام باقرﷺ روایت می‌کند که در تفسیر این سخن خداوند: «و اموال‌تان را به سفیهان ندهید»، فرمود: «سفیهان زنان و فرزندان هستند. هر گاه شخصی بداند که همسر و فرزندش سفیه و تباه‌کننده است، شایسته نیست که یکی از آنان را بر مال خود مسلط گرداند که خداوند زندگی او را بر آن استوار کرده است.»

۴۸ (۵) ابوهاشم جعفری گوید: «از امام حسن عسکریﷺ دربارهٔ دیوانه سؤال شد. امامﷺ فرمود: اگر آزار رسان است، در حکم درندگان است و در غیر این صورت همانند چهارپایان است.»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایت دوم از باب دوازدهم از باب‌های مقدمات فرموده معصومﷺ که: «دختر نه ساله‌ای که ازدواج کند و با او آمیزش شود، یتیمی‌اش پایان می‌یابد و اموالش به او تحویل داده می‌شود و خرید و فروشش صحیح است. ولی خرید و فروش پسر صحیح نیست و از یتیمی خارج نمی‌شود تا به پانزده سالگی برسد.»

و در بسیاری از روایات آن باب آمده است که پس از بلوغ، کارهایش صحیح است.

در روایت یکم از باب پنجاه و هفتم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا فرموده امام ﷺ که: «پیامبر اکرمﷺ از کسب و درآمد پسر نابالغی که به خوبی از عهده کاری برنمی‌آید، نهی کرد؛ چرا که اگر آن را به دست نیاورد، سرقت می‌کند.»

می‌آید:

و در روایات باب یکم از کتاب حجر و باب شصت و چهارم و هفتاد و سوم از باب‌های وصیت، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و روایات باب بیستم از باب‌های طلاق را نیز بنگر.

(۱۲)

باب انّه لایصلح بیع المکیل والموزون والمعدود مجازفة

قال الله تعالی فی سورة یوسف (۱۲): ۶۳: ﴿فَأَرْسِلْ مَعَنَآ أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾.

۴۹ (۱) **کافی** ۱۹۳/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر **تهذیب** ۱۲۲/۷، ۲۲۴۸۶
استبصار ۱۰۲/۳: الحسین بن سعید عن ابن أبی عمیر عن حمّاد (بن عثمان ـ یب صا) عن **فقیه** ۱۴۱/۳: **الحلبیّ** عن أبی عبدالله ﷺ قال ما کان من طعام سمّیت فیه کیلاً فلا یصلح (بیعه ـ فقیه) مجازفة (و ـ یب) هٰذا ممّا یکره من بیع الطعام.

۵۰ (۲) **تهذیب** ۱۲۲/۷، **استبصار** ۱۰۲/۳: الحسین بن سعید عن صفوان عن **فقیه** ۲۲۴۸۷
۱۴۳/۳: ابن مسکان عن **الحلبی** قال قال أبو عبدالله ﷺ ما کان من طعام سمّیت فیه کیلاً فلا یصلح مجازفة.

۵۱ (۳) **کافی** ۱۷۹/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن حمّاد عن **الحلبی** ۲۲۴۸۸
تهذیب ۳۶/۷: الحسین بن سعید عن صفوان عن **فقیه** ۱۳۱/۳: ابن مسکان عن الحلبی عن أبی عبدالله ﷺ (انّه قال ـ یب فقیه) فی رجل[۱] اشتری من رجل طعاماً عدلاً بکیل معلوم ثم[۲] انّ صاحبه قال للمشتری ابتع منّی هٰذا العدل الآخر بغیر کیل فانّ فیه (مثل ـ کا یب) ما فی الآخر الّذی ابتعته[۳] قال لا یصلح إلّا بکیل[۴] (و ـ کا یب) قال (و ـ یب فقیه) ما کان من طعام سمّیت فیه کیلاً فانّه لا یصلح مجازفة هٰذا ما[۵] یکره من بیع الطعام.

۵۲ (۴) **الدعائم** ۳۴/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال من اشتری طعاماً فأراد ۲۲۴۸۹
بیعه فلا یبیعه حتّی یکیله أو یزنه إن کان ممّا یکال أو یوزن فإن ولّاه فلا بأس بالتولیة قبل الکیل والوزن ولا بأس ببیع سائر السّلع قبل أن تقبض وقبل أن ینقد ثمنها إن اشتری رجل طعاماً فذکر البائع انّه قد اکتاله فصدّقه المشتری وأخذه بکیله فلا بأس بذلك.

---

۱. فی الرجل ـ یب. ۲. و ـ یب فقیه. ۳. ابتعت ـ یب.
۴. ان بکیل ـ کا. ۵. ممّا ـ یب فقیه.

باب ۱۲

عدم جواز بیع مکیل، موزون و معدود بدون اندازه و شمارش

خداوند متعال می‌فرماید:

برادرمان را همراه ما روانه ساز تا پیمانه بگیریم و ما نگهدار وی هستیم[1].

۴۹ (۱) حلبی از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «آن مواد خوراکی که پیمانه‌ای در آن قرار گرفته، معاملهٔ آن به طور گزاف جایز نیست و آن از معاملات ناپسند مواد خوراکی است.»

۵۰ (۲) حلبی از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «آن مواد خوراکی که در آن پیمانه‌ای قرار گرفته، معامله‌اش به طور گزاف جایز نیست.»

۵۱ (۳) حلبی روایت می‌کند که از امام صادق‌ؑ سؤال شد: «شخصی یک لنگه بار شتری از مواد خوراکی را با پیمانه کردن می‌خرد. فروشنده می‌گوید: لنگهٔ دیگر به همان اندازه است. آن را بدون پیمانه کردن از من بخر. آیا این کار جایز است؟

امام‌ؑ فرمود: جایز نیست مگر با پیمانه کردن.

و فرمود: آن مواد خوراکی که پیمانه‌ای بر آن معین شده است، معاملهٔ آن به طور گزاف جایز نیست. این از معاملات ناپسند مواد خوراکی است.»

۵۲ (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق‌ؑ روایت می‌شود که فرمود: «هر کس مواد خوراکی بخرد و بخواهد آن را بفروشد، اگر از اجناس پیمانه‌ای و وزن‌کردنی است، پس بدون پیمانه یا وزن کردن نفروشد ولی اگر آن را به قیمت خرید بفروشد، جایز است پیش از پیمانه و وزن کردن، بفروشد.

و فروختن کالاهای دیگر پیش از تحویل و پرداخت پول آن اشکال ندارد و اگر شخصی مواد خوراکی بخرد و فروشنده بگوید آن را پیمانه کرده است و مشتری سخن او را بپذیرد و به همان پیمانه بگیرد، اشکال ندارد.»

---

۱ ـ یوسف ۶۳/۱۲.

۵۳ (۵) **كافى** ۱۹۳/۵: حميد بن زياد عن **تهذيب** ۱۲۳/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة ۳۲۴۹۰
عمّن ذكره عن أبان بن عثمان **تهذيب** ۱۲۲/۷: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن أبان عن عبدالرّحمٰن بن أبى عبدالله قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرجل يشترى بيعاً فيه كيل أو وزن يعيّره[۱] ثمّ يأخذ (ه ـ كا يب ۱۲۳) على نحو ما فيه قال لا بأس (به ـ كا يب ۱۲۲).

۵۴ (۶) **الدعائم** ۵۹/۲: عن جعفر بن محمّد[۲] عليه السلام انّه سئل عن رجلين باع كلّ واحد منهما ۳۲۴۹۱
حصّته من دار بحصّة لصاحبها من دار أُخرى قال ذٰلك جائز إذا علما جميعاً ما باعاه واشترياه فإن لم يعلماه أو لم يعلمه أحدهما فالبيع باطل. **ويأتى** فى أحاديث الباب التالى وما يتلوه وباب (۱۴) حرمة بخس المكيال وباب (۱۵) انّ صاحب الجوز إذا لا يستطع عدّه فله أن يكيله بمكيال وباب (۵۲) حكم فضول المكائيل والموازين ما يناسب ذٰلك.

(۱۳)

باب جواز الشّراء بكيل البايع إذا صدّقه المشترى إلّا أنّه لايبيعه حتّى يكيله وجواز البيع بالكيل الّذى اشتراه إذا شهد المشترى الكيل

۵۵ (۱) **تهذيب** ۳۷/۷: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن محمّد بن حمران قال ۳۲۴۹۲
قلت لأبى عبدالله عليه السلام اشترينا طعاماً فزعم صاحبه انّه كاله فصدّقناه وأخذناه بكيله فقال لا بأس فقلت أيجوز أن أبيعه كما اشتريته بغير كيل قال لا أمّا أنت فلا تبعه حتّىٰ تكيله.

۵۶ (۲) **كافى** ۱۷۹/۵: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان بن يحيى **تهذيب** ۳۲۴۹۳
۳۸/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن اسحاق بن عمّار عن **أبى العطارد** قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام اشترى الطعام فأضع فى أوّله وأربح فى آخره فأسأل صاحبى أن يحطّ عنّى فى كلّ كرّ كذا وكذا فقال هٰذا لا خير فيه ولٰكن يحطّ عنك جملة قلت فإن حطّ عنّى أكثر ممّا وضعت قال لا بأس (به ـ كا) قالت فاخرج الكرّ والكرّين فيقول الرجل أعطنيه بكيلك فقال إذا ائتمنك فليس به بأس[۳].

---

۱. أى يقايسه. ۲. عن أبى جعفر ـ ك. ۳. فلا بأس ـ يب.

۵۳ (۵) عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق ﷷ سؤال کرد: «شخصی کالایی را با وزن و پیمانهٔ معلوم می‌خرد و آن را معیار قرار می‌دهد و چیزهای دیگر را با آن می‌سنجد.

امام ﷷ فرمود: اشکال ندارد.»

۵۴ (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷷ سؤال شد: «دو نفر هر یک سهم خود را از خانه‌ای با سهم دیگری معامله می‌کنند.

امام ﷷ فرمود: هرگاه بدانند که چه چیزی می‌خرند و می‌فروشند، جایز است ولی اگر هر دو یا یکی از آنان ندانند، معامله باطل است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب پس از آن و باب چهاردهم، پانزدهم و پنجاه و دوم، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۳

جواز خرید با پیمانهٔ بایع آن‌گاه که مشتری آن را تأیید کند...

۵۵ (۱) محمد بن حمران گوید: «به امام صادق ﷷ گفتم: مقداری مواد خوراکی می‌خریم. فروشنده می‌گوید آن را پیمانه کرده است و ما سخن وی را می‌پذیریم و بر اساس همان معامله می‌کنیم.

امام ﷷ فرمود: اشکال ندارد.

آن‌گاه گفتم: آیا می‌توانم همان‌گونه که آن را خریده‌ام بدون پیمانه کردن بفروشم؟

امام ﷷ فرمود: نه، تو بدون پیمانه کردن آن را نفروش!»

۵۶ (۲) ابوعطارد گوید: «به امام صادق ﷷ گفتم: مقداری گندم می‌خرم و در فروختن آن ابتدا زیان می‌کنم و در پایان سود می‌برم. از این رو از فروشنده درخواست می‌کنم که در هر کرّ، فلان مقدار به من تخفیف دهد.

امام ﷷ فرمود: در این کار خیری نیست! بلکه از او بخواه در مجموع به تو تخفیف دهد.

گفتم: اگر بیش از آنچه زیان کرده‌ام به من تخفیف داد؟

امام فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: یک یا دو کرّ آن را جدا می‌کنم و مشتری می‌گوید بر اساس پیمانهٔ خود به من بفروش.

امام ﷷ فرمود: هرگاه به تو اطمینان داشته باشد، اشکال ندارد.»

۵۷ ۲۲۴۹۴ (۳) **کافی ۱۷۸/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن **سماعة** قال سألته عن شراء الطعام ممّا[1] يكال (أ ـ كا) ويوزن هل يصلح شراه[2] بغير كيل ولا وزن فقال أمّا أن تأتى رجلاً فى طعام قد اكتيل أو وزن فيشترى[3] منه مرابحة فلا بأس ان (أنت ـ كا) اشتريته ولم تكله أو تزنه إذاكان المشترى الأوّل قد أخذه بكيل او وزن فقلت (له ـ يب) عند البيع انّى أربحك فيه كذا وكذا وقد رضيت بكيلك أو[4] وزنك فلا بأس. **تهذيب ۳۷/۷**: الحسن بن محبوب عن زرعة عن محمّد بن سماعة[5] قال سألته (وذكر مثله).

۵۸ ۲۲۴۹۵ (۴) **فقيه ۱۳۱/۳**: سأل **عبدالرّحمان** ابن أبى عبدالله أبا عبدالله ﷺ فى الرجل يشترى الطعام اشتريه منه بكيله واصدّقه قال لا بأس ولكن لا تبعه حتّى تكيله.

۵۹ ۲۲۴۹۶ (۵) **کافی ۱۹۵/۵، تهذيب ۱۲۵/۷**: علىّ بن إبراهيم (عن أبيه ـ يب) عن ابن فضّال عن **ابن بكير** عن رجل من أصحابنا قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل يشترى الجصّ فيكيل بعضه ويأخذ البقيّة بغير كيل فقال إمّا أن يأخذ كلّه بتصديقه وإمّا أن يكيله كلّه.

۶۰ ۲۲۴۹۷ (۶) **کافي ۱۹۴/۵**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان عن أبي سعيد **تهذيب ۱۲۲/۷، استبصار ۱۰۲/۳**: الحسين بن سعيد عن سوار عن أبي سعيد المكاري عن **فقيه ۱۴۲/۳**: **عبدالملك** بن عمرو[6] قال قلت لأبي عبدالله ﷺ أشتري ماة راوية[7] من زيت[8] فأعرض[9] راوية و[10] اثنتين فأزنهما[11] ثمّ آخذ سائره[12] على قدر ذلك فقال[13] لا بأس.

۶۱ ۲۲۴۹۸ (۷) **کافي ۱۷۹/۵، تهذيب ۳۸/۷**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبي سعيد المكاري عن **عبدالملك** بن عمرو قال قلت لأبي عبدالله ﷺ أشترى الطعام فأكتاله ومعي من قد شهد الكيل وإنّما اكتلته[14] لنفسي فيقول بِعْنيه فأبيعه إيّاه بذلك الكيل الّذى كلته[15] قال لا بأس.

---

۱. وما ـ يب.
۲. شراؤه ـ يب.
۳. تشترى ـ يب.
۴. و ـ يب.
۵. عن زرعة بن محمّد عن سماعة ـ ئل.
۶. عمر ـ فقيه.
۷. الراوية: المزادة من ثلثة جلود فيها الماء ـ المنجد.
۸. زيتاً ـ يب صا.
۹. فأعترض ـ يب صا وأعترض ـ فقيه.
۱۰. أو ـ يب صا فقيه.
۱۱. فأتزنهما ـ يب فقيه.
۱۲. سائرها ـ خ.
۱۳. قال ـ كا.
۱۴. أكيله ـ يب.
۱۵. اكتلته ـ يب.

۵۷ (۳) سماعه گوید: «از امام سؤال کردم که: آیا خرید مواد خوراکی پیمانه‌ای و وزنی را می‌توان بدون پیمانه و وزن کردن خرید؟ امام فرمود: اگر نزد کسی بروی و مواد خوراکی پیمانه شده را بدون پیمانه کردن به صورت مرابحه خریداری کنی، اشکال ندارد. در صورتی که خریدار اول [فروشنده] آن را با پیمانه گرفته باشد و هنگام معامله به وی بگویی من فلان مقدار به تو سود می‌دهم و به پیمانهٔ تو راضی هستم، اشکال ندارد.»

۵۸ (۴) عبدالرحمان ابن ابی عبدالله گوید: «به امام صادق گفتم: با تأیید فروشنده و بر اساس پیمانهٔ او مواد خوراکی می‌خرم.

امام فرمود: اشکال ندارد ولی بدون پیمودن نفروش!»

۵۹ (۵) ابن بکیر با واسطه روایت می‌کند که از امام صادق سؤال شد: «شخصی در خرید گچ مقداری از آن را پیمانه می‌کند و بقیه را بدون پیمانه تحویل می‌گیرد.

امام فرمود: یا همهٔ آن را براساس سخن فروشنده بگیرد یا همهٔ آن را پیمانه کند.»

۶۰ (۶) عبدالملک بن عمرو گوید: «به امام صادق گفتم: صد مشک روغن زیتون می‌خرم. از میان آن‌ها یکی دو تا را انتخاب و پیمانه می‌کنم و بقیه را به همان اندازه تحویل می‌گیرم.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

۶۱ (۷) عبدالملک بن عمرو گوید: «به امام صادق گفتم: مواد خوراکی را پیمانه می‌کنم و می‌خرم، آن‌گاه کسی که شاهد پیمانه کردن من بود، بر اساس همان پیمانه از من می‌خرد. امام فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب پیشین این گفته که: «و اگر شخصی مواد خوراکی را که فروشنده آن را پیمانه کرده است بر اساس اعتماد به سخن وی بخرد، اشکال ندارد.»

وتقدّم في رواية الدعائم (٤) من الباب المتقدّم قوله وإن اشترى رجل طعاماً فذكر البايع انّه قد اكتاله فصدّقه المشتري وأخذه بكيله فلا بأس بذلك. ويأتي في رواية الخالد (٥) من باب (٤١) حكم بيع المبيع قبل قبضه قوله أشترى الطعام من الرجل ثمّ أبيعه من رجل آخر قبل أن أكتاله فأقول ابعث وكيلك حتّى يشهد كيله إذا قبضته قال لا بأس.

(١٤)

باب حرمة بخس المكيال والميزان
وحكم البيع بمكيال مجهول أو بغير مكيال البلد

قال الله تعالى في سورة الانعام (٦): ١٥٢: ﴿وَأَوْفُواْ ٱلْكَيْلَ وَٱلْمِيزَانَ بِٱلْقِسْطِ﴾.

الاعراف (٧): ٨٥: ﴿فَأَوْفُواْ ٱلْكَيْلَ وَٱلْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشْيَآءَهُمْ﴾.

الاسراء (١٧): ٣٥: ﴿وَأَوْفُوا ٱلْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُواْ بِٱلْقِسْطَاسِ ٱلْمُسْتَقِيمِ﴾.

المطفّفين (٨٣): ١، ٢، ٣، ٤، ٥: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ ۞ ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكْتَالُواْ عَلَى ٱلنَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ۞ وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ۞ أَلَا يَظُنُّ أُوْلَـٰٓئِكَ أَنَّهُم مَّبْعُوثُونَ ۞ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ﴾.

٦٢ (١) كافي ١٨٤/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن خالد البرقي عن
٣٢٤٩٩ سعد بن سعد عن أبي الحسن ﷺ قال سألته عن قوم يصغّرون القفيزان[١] يبيعون بها قال اولئك الّذين يبخسون الناس أشياءهم.

٦٣ (٢) تفسير عليّ بن إبراهيم ٤١٠/٢: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾ الّذين يبخسون المكيال
٣٢٥٠٠ والميزان. وفي رواية أبي الجارود عن أبي جعفر ﷺ قال نزلت على نبيّ الله ﷺ حين قدم المدينة وهم يومئذ أسوء النّاس كيلاً فاحسنوا الكيل وامّا الويل فبلغنا ـ والله أعلم ـ انّها بئر في جهنّم.

٦٤ (٣) الإختصاص ١٣٦: محمّد بن أبي عاتكة الدمشقيّ قال حدّثني الوليد بن سلمة
٣٢٥٠١ الأزدي عن عبدالرّحمٰن القرشي عن حذيفة بن اليمان قال كنّا مع رسول الله ﷺ إذ قال إنّ الله تبارك وتعالى مسخ من بني آدم اثنى عشر جزءاً فمسخ منهم القردة والخنازير

---

١. والظاهر انّ الصحيح القفزان بضم القاف جمع القفيز.

می‌آید:

در روایت پنجم از باب چهل و یکم این گفته که: «به امام گفت: مقداری گندم می‌خرم و پیش از تحویل گرفتن به دیگری می‌فروشم. آن‌گاه به خریدار می‌گویم: وکیل خود را روانه کن تا هنگام تحویل گرفتن من شاهد پیمانه کردن آن باشد.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۱۴
حرمت کم‌فروشی با پیمانه و ترازو

خداوند تعالی می‌فرماید:

پیمانه و وزن را به عدالت بپردازید.[۱]

پیمانه و وزن را به طور کامل بپردازید و از اجناس مردم کم نگذارید.[۲]

هنگام پیمودن، پیمانه را کامل بپردازید و با ترازوی درست وزن کنید.[۳]

وای بر کم‌فروشان! کسانی که هنگام تحویل از مردم، پیمانه را کامل می‌گیرند و هنگام پیمودن و وزن کردن برای مردم به آنان زیان می‌زنند. آیا آنان گمان نمی‌کنند که برای روز بزرگی برانگیخته خواهند شد؟[۴]

۶۲ (۱) سعد بن سعد گوید: «از امام کاظم ﷺ دربارهٔ کسانی سؤال کردم که ابزار اندازه‌گیری طول خود را کوتاه می‌کنند و با آن می‌فروشند. امام ﷺ فرمود: آنان کسانی هستند که اجناس مردم را کم می‌گذارند.»

۶۳ (۲) در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: ویل للمطففین آمده است: «کسانی که در پیمانه و وزن کم می‌گذارند.»

و در حدیث ابوجارود از امام باقر ﷺ آمده است که فرمود: «این آیه پس از ورود پیامبر ﷺ به مدینه بر وی نازل شد. مردم مدینه در آن زمان بدترین مردم از نظر پیمانه کردن بودند، از آن پس آن را به خوبی انجام دادند.»

و «ویل» بر اساس آنچه به ما رسیده، چاهی در دوزخ است، خداوند داناتر است.

۶۴ (۳) حذیفة بن یمان گوید: «در کنار پیامبر اکرم ﷺ بودیم که فرمود: خداوند تبارک و تعالی از فرزندان آدم، دوازده گروه را مسخ کرد. پس آنان را به بوزینه، خوک، سهیل، زهره، عقرب، فیل،

---

۱. انعام ۱۵۲/۶ ۲. اعراف ۸۵/۷ ۳. اسراء ۳۵/۱۷
۴. مطففین ۸۳/۵ ـ ۱

والسهيل والزهرة والعقرب والفيل والجرّى وهو سمك لا يؤكل والدعموص والدبّ والضبّ والعنكبوت والقنفذ قال حذيفة بأبى أنت وأمّى يا رسول الله ﷺ فسرّ لنا هٰذا كيف مسخوا.

قال نعم امّا القردة فمسخوا لأنّهم اصطادوا الحيتان فى السّبت على عهد داود النّبىّ ﷺ وامّا الخنازير فمسخوا لأنّهم كفروا بالمائدة الّتى نزلت من السّماء على عيسى بن مريم ﷺ وامّا السهيل فمسخ لأنّه كان رجلاً عشّاراً فمرّ به عابد من عبّاد ذٰلك الزّمان فقال العشّار دُلّنى على إسم الله الّذى يمشى به على الماء ويصعد به الى السماء فدلّه على ذٰلك فقال العشّار قد ينبغى لمن عرف هٰذا الإسم أن لا يكون فى الأرض بل يصعد به الى السماء فمسخه الله وجعله آية للعالمين وأمّا الزهرة فمسخت لأنّها هى المرأة الّتى افتتنت هاروت وماروت الملكين وأمّا العقرب فمسخ لأنّه كان رجلاً نمّاماً يسعى بين النّاس بالنّميمة ويغرى بينهم العداوة وأمّا الفيل فإنّه كان رجلاً جميلاً فمسخ لأنّه كان تنكح البهائم البقر والغنم شهوة من دون النّساء وأمّا الجرّى فمسخ لأنّه كان رجلاً من التّجّار وكان يبخس النّاس بالمكيال والميزان وأمّا الدّعموص[۱] فمسخ لأنّه كان رجلاً إذا حضر النّساء لم يغتسل من الجنابة ويترك الصلاة فجعل الله قراره فى الماء الى يوم القيامة من جزعه على البرد وأمّا الدّبّ[۲] فمسخ لأنّه كان رجلاً يقطع الطريق لا يرحم غنيّاً ولا فقيراً إلّا سلبه وأمّا الضبّ فمسخ لأنّه كان رجلاً من الأعراب وكانت خيمته على ظهر الطريق وكان إذا مرّت القافلة يقول له يا عبدالله كيف نأخذ الطريق الى كذا وكذا فإن أراد القوم المشرق ردّهم الى المغرب وإن أرادوا المغرب ردّهم الى المشرق وتركهم يهيمون لم يرشدهم الى سبيل الخير وأمّا العنكبوت فمسخت لأنّها كانت خائنة للبعل وكانت تمكّن فرجها سواه وامّا القنفذ فإنّه كان رجلاً من صناديد العرب فمسخ لأنّه كان إذا نزل به الضيف ردّ الباب فى وجهه ويقول لجاريته أُخرجى الى الضيف فقولى له انّ مولاى غائب عن المنزل فيبيت الضيف بالباب جوعاً ويبيت أهل البيت شبّاعاً مخصبين[۳].

---

۱. دودة سوداء تكون فى الغدران ـ المنجد. ۲. حيوان من السباع.
۳. خصب المكان: كثر فيه العشب والخير فهو خصب وخصيب ومخصب ومخصاب ـ اللسان.

مارماهی ـ نوعی ماهی حرام‌گوشت ـ کرم سیاه آبزی، خرس، سوسمار، عنکبوت و جوجه‌تیغی درآورد.

حذیفه گفت: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا ﷺ! برای ما بیان کن که چگونه مسخ شدند؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بسیار خوب! به این دلیل به بوزینه تبدیل شدند که در زمان داود روز شنبه ماهی صید می‌کردند.

و به این دلیل به خوک تبدیل شدند که به غذایی که از آسمان بر عیسی فروآمد، کافر شدند.

سهیل، یکی از مأموران مالیاتی بود که با یکی از عابدان زمان خود دیدار کرد و به وی گفت: مرا به آن نام خدا راهنمایی کن که به وسیلهٔ آن بر روی آب می‌توان راه و به آسمان بالا رفت. آن عابد به وی آموخت. شخص مالیات‌گیر با خود گفت: شایسته نیست کسی که این نام را می‌داند در زمین باشد، بلکه باید به آسمان برود. خداوند نیز اورا مسخ کرد و نشانه‌ای بر جهانیان قرار داد.

زهره، زنی بود که دو فرشته ـ هاروت و ماروت ـ را فریفت و به این دلیل مسخ شد.

عقرب، مرد سخن‌چینی بود که در میان مردم سخن‌چینی می‌کرد و آنان را دشمن یکدیگر می‌نمود و به همین خاطر به عقرب تبدیل شد.

فیل، مرد زیبایی بود که به جای آمیزش با زنان با حیواناتی نظیر گاو و گوسفند آمیزش می‌کرد.

مارماهی، تاجری بود که در پیمانه و وزن برای مردم کم می‌گذاشت و به این دلیل مسخ شد.

کرم سیاه آبزی، مردی بود که پس از آمیزش با زنان، از ترس سرما غسل جنابت نمی‌کرد و نمازش را ترک می‌کرد. از این رو خداوند تا روز قیامت، جایگاه آن را در آب قرار داد.

خرس، مردی راهزن بود که به ثروتمند و فقیر رحم نمی‌کرد، مگر آن‌که وی را برهنه می‌کرد. به این دلیل به خرس تبدیل شد.

سوسمار، یکی از اعراب بیابانگرد بود که در کنار جاده چادر داشت و هر گاه کاروانی از آنجا می‌گذشتند و از او سؤال می‌کردند، اگر مسیرشان به طرف مشرق بود، آنان را به مغرب راهنمایی می‌کرد و اگر مسیرشان به طرف مغرب بود، آنان را به سمت مشرق راهنمایی می‌کرد و آنان را حیران و سرگردان می‌نمود و به راه صحیح راهنمایی نمی‌کرد.

عنکبوت، زنی بود که به شوهرش خیانت می‌کرد و دیگران را به خود راه می‌داد؛ به همین خاطر مسخ شد.

جوجه‌تیغی، یکی از بزرگان عرب بود و به این دلیل مسخ شد که هر گاه مهمانی به وی می‌رسید، در را به رویش می‌بست و به کنیزش می‌گفت که به وی بگوید: صاحبم خانه نیست. از این رو مهمان گرسنه، پشت در خانه شب را سپری می‌کرد و اهل خانه سیر و راحت و آسوده شب را می‌گذراندند.»

۶۵ ۳۲۵۰۲ (٤) **قرب الإسناد** ٥٧: حدّثنی السندی بن محمّد قال حدّثنی **صفوان** بن مهران الجمّال قال قال أبوعبدالله ﷺ قال رسول اللهﷺ انّ فیکم خصلتین هلك فیهما من قبلکم أمـم مـن الأمم قالوا وما هما یا رسول الله قال المکیال والمیزان.

۶۶ ۳۲۵۰۳ (٥) **تفسیر علیّ بن إبراهیم** ٤١٠/٢: حدّثنا سعید بن محمّد قال حدّثنا بکر بن سهل عن عبدالغنیّ بن سعید عن موسیٰ بن عبد الرّحمٰن عن ابن جریح عن عطاء عن **ابن عبّاس** فی قوله تعالی ﴿ٱلَّذِينَ إِذَا ٱكْتَالُوا۟ عَلَى ٱلنَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ﴾ قال کانوا إذا اشتروا یستوفون بکیل راجح وإذا باعوا یبخسون[1] المکیال والمـیزان وکـان هـذا فـیهم وانتهوا قال علی بن إبراهیم فی قوله الّذینَ اِذَا اکْتالُوا لِأنْفُسِهِم عَلَی النّاس یَسْتَوفُونَ * وَإذا کالُوهُمْ اَوْ وَزَنُوهُمْ یُخْسِرُون فقال الله ﴿أَلَا يَظُنُّ أُو۟لَـٰٓئِكَ﴾ أی ألا یعلمون انّهم یحاسبون علی ذلك یوم القیامة.

۶۷ ۳۲۵۰٤ (٦) **مستدرك** ٢٣٣/١٣: السّیّد **فضل الله الراوندی** فـی نـوادره بـإسناده الصّحیح الی موسی بن جعفر عن آبائهﷺ قال قال رسول اللهﷺ إذا طـفّفت امّـتی مکـیالها ومـیزانـها واختانوا وخفروا الذّمّة[2] وطلبوا بعمل الآخرة الدّنیا فعند ذلك یزکّون أنفسهم ویتورّع منهم.
الدعائم ٢٩/٢: عن رسول اللهﷺ مثله إلّا انّ فیه لا یزکّون أنفسهم واسقط قوله ویتورّع منهم.

۶۸ ۳۲۵۰۵ (٧) **مستدرك** ٢٣٥/١٣: **القطب الرّاوندیّ** فی دعواته عن النبیّﷺ انّه قال خـمس أن أدرکتموها فتعوّذوا بالله منهنّ لم تظهر الفاحشة فی قوم قطّ [حتّی] یعلنوها إلّا ظهر فـیهم الطّاعون والأوجاع الّتی لم تکن فی أسلافهم الّذین مضوا ولم ینقصوا المکیال والمیزان إلّا أخذوا بالسنین[3] وشدّة المؤنة وجور السلطان ولم‌یمنعوا الزکاة إلّا منعوا القطر من السـماء ولو لا البهائم لم یمطروا ولم ینقضوا عهد الله وعهد رسولهﷺ إلّا سلّط الله علیهم عـدوّهم وأخذوا بعض ما فی أیدیهم ولم یحکموا بغیر ما أنزل الله سبحانه إلّا جعل بأسهم بینهم.

۶۹ ۳۲۵۰۶ (٨) **العوالی** ١٨٧/١: وقالﷺ لأهل الکیل والوزن انکم ولّیتم أمرین هلك فیهما الأمم السّالفة قبلکم.

---

١. أی ینقصون ـ یبخسوا ـ خ. ٢. أی نقضوها. ٣. أی القحط والجدب ـ المنجد.

۶۵ (۴) صفوان بن مهران جمّال از امام صادقؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «در میان شما دو چیز است که در ارتباط با آن دو، امت‌هایی پیش از شما هلاک شدند!

گفتند: ای رسول خداﷺ! آن دو چیست؟

پیامبر اکرمﷺ فرمود: پیمانه و ترازو!»

۶۶ (۵) در تفسیر آیهٔ: «کسانی که وقتی از مردم پیمانه می‌گیرند، آن را پر می‌کنند و هر گاه برای مردم می‌پیمایند یا وزن می‌کنند، زیان می‌زنند.»

از ابن عباس روایت شده که گفت: «آنان هر گاه می‌خریدند، با پیمانهٔ برتر تحویل می‌گرفتند و هر گاه می‌فروختند، در پیمانه و وزن کم می‌گذاشتند و این روش آنان بود تا از آن دست برداشتند.»

علی بن ابراهیم در تفسیر آیه می‌گوید: «کسانی که هر گاه برای خود از مردم پیمانه می‌گرفتند به طور کامل تحویل می‌گرفتند و هر گاه به مردم پیمانه می‌دادند یا برای‌شان وزن می‌کردند، کم می‌گذاشتند. پس خداوند فرمود: آیا آنان گمان نمی‌کنند؟ یعنی آیا نمی‌دانند که روز قیامت علیه آنان محاسبه می‌شود.»

۶۷ (۶) سید فضل الله راوندی در کتاب نوادرش با سند صحیح از امام موسی بن جعفرؑ از پدرانش روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هر گاه امت من در پیمانه و وزن کم‌فروشی کنند و به یکدیگر خیانت و پیمان‌شکنی و با عمل آخرت دنیاطلبی نمایند، در این هنگام خود تعریف می‌کنند و دیگران از آنان پرهیز می‌نمایند.»

در کتاب دعائم الاسلام نیز این حدیث از پیامبر اکرمﷺ روایت شده؛ با این تفاوت که پایان آن، این‌چنین است: «در این هنگام خود را پاک نمی‌کنند.»

۶۸ (۷) قطب راوندی در کتاب الدعوات از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پنج چیز است که اگر به آن رسیدید، از آن‌ها به خداوند پناه ببرید: گناه و کارهای ناپسند هرگز در میان قومی رایج و آشکار نمی‌شود مگر آن‌که طاعون و دردهای بی‌سابقه در میان‌شان شایع و آشکار می‌شود؛ در پیمانه و وزن کم نمی‌گذارند مگر آن‌که به قحطی و هزینه‌های سنگین و ستم حکومت گرفتار می‌شوند و از زکات جلوگیری نمی‌کنند مگر آن‌که بارش باران از آنان بازداشته می‌شود و اگر حیوانات نبودند، باران نمی‌بارید؛ پیمان خداوند و پیامبرشﷺ را نمی‌شکنند مگر آن‌که خداوند دشمنان‌شان را بر آنان مسلط می‌کند و بخشی از آنچه در اختیار دارند از آنان می‌گیرد و به غیر آنچه خدا فرستاده، حکم نمی‌کنند مگر آن‌که نیروهای‌شان علیه یکدیگر مصرف می‌شود.»

۶۹ (۸) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبرﷺ به اهل پیمانه و وزن می‌فرمود: شما به دو کاری مشغول شدید که امت‌های پیش از شما در ارتباط با آن‌ها نابود شدند.»

۷۰ (۹) الدّعائم ۵۳۸/۲: عن علیّ صلوات الله علیه انّه کان یمشی فی الأسواق وبیده دِرّة ۲۲۵۰۷
یضرب بها من وجد من مطفّف أو غاش فی تجارة المسلمین قال الأصبغ قلت له یوماً أنا اکفیك هٰذا یا أمیرالمؤمنین واجلس فی بیتك قال ما نصحتنی یا أصبغ وکان یرکب بغلة رسول الله ﷺ الشهباء ویطوف فی الأسواق سوقاً سوقاً فأتی یوماً طاق اللحّامین فقال یا معشر القصّابین لا تعجّلوا الأنفُسَ قبل أن تُزهق وإیّاکم والنّفخ فی اللّحم ثمّ أتی الی التّمارین فقال اظهروا من ردیء بیعکم ما تُظهرون من جیّده ثمّ أتی السّماکین فقال لا تبیعوا الا طیّباً وإیّاکم وما طفا[1] ثمّ أتی الکناسة وفیها من أنواع التّجارة من نخّاس وقمّاط[2] وبایع إبل وصیرفیّ وبزّاز وخیّاط فنادی بأعلیٰ صوت یا معشر التجّار انّ أسواقکم هٰذه تحضرها الأیمان فشوبوا أیمانکم بالصّدقة وکفّوا عن الحلف فانّ الله تبارك وتعالیٰ لا یقدّس من حلف بإسمه کاذباً.

۷۱ (۱۰) أمالی ابن الطّوسی ۴۰۳: أخبرنا الشیخ الأجلّ الإمام المفید أبو علیّ الحسن بن ۲۲۵۰۸
محمّد الطّوسی ﷺ قال حدّثنی والدی ﷺ قال أخبرنا ابن حمویه قال حدّثنا أبو الحسین قال حدّثنا أبو خلیفة قال حدّثنا أبو الولید وأبو کثیر جمیعاً عن شعبة قال أخبرنی الحکم عن الحسن بن مسلم عن ابن عبّاس قال ما ظهر البغی فی قوم قطّ إلّا ظهر فیهم الموتان ولا ظهر البخس فی المیزان إلّا ظهر فیهم الخسران والفقر قال أبو خلیفة عن أبی کثیر إلّا ابتلوا بالسنة[3] ولا ظهر نقض العهد فی قوم إلّا ادیل[4] علیهم عدوّهم.

۷۲ (۱۱) کافی ۱۸۴/۵، تهذیب ۴۰/۷: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن ۲۲۵۰۹
فقیه ۱۳۰/۳: حمّاد عن الحلبی عن أبی عبدالله ﷺ قال لا یصلح للرّجل أن یبیع بصاع غیر صاع المصر.

---

۱. الطافی من السمك: هو الّذی یموت فی الماء فیعلو ویظهر ـ المنجد.

۲. القماط من یصنع القمط للصبیان. القماط جمع قمط: الحبل یقمط به. خرقة عریضة تلف علی الصغیر إذا شدّ فی المهد ـ المنجد.

۳. أی القحط والجدب ـ المنجد.

۴. الأدالة: الغلبة ـ اللسان.

۷۰ (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «علی‌ تازیانه به دست در بازارها گردش می‌کرد و کم‌فروشان و خیانتکاران در معامله با مسلمانان را با آن می‌زد. اصبغ بن نباته گوید: یک روز به امام گفتم: ای امیر مؤمنان! من این کار را به جای شما انجام می‌دهم. شما در خانه بنشینید!

امام فرمود: تو برای من خیرخواهی نکردی؛ ای اصبغ!

امیر مؤمنان بر شهبا ـ قاطر پیامبر اکرم ـ سوار می‌شد و در تک‌تک بازارها گردش می‌کرد. یک روز به بازار گوشت‌فروشان رفت و فرمود: ای گروه قصابان! در گرفتن جان حیوانات پیش از آن‌که خود آن‌ها جان دهند، شتاب نکنید و بپرهیزید از دمیدن در گوشت!

سپس به بازار خرمافروشان رفت و فرمود: جنس نامرغوب را آشکار کنید، آن‌گونه که جنس مرغوب را آشکار می‌کنید.

آن‌گاه به بازار ماهی‌فروشان رفت و فرمود: جز ماهی پاک و حلال را نفروشید و از آنچه در آب می‌میرد و بر روی آب می‌آید بپرهیزید!

سپس به کناسه رفت. در آنجا انواع تجارت از برده‌فروشی، گهواره‌سازی، شترفروشی، صرافی، پارچه‌فروشی و دوزندگی وجود داشت. امام با صدای بلند ندا داد: ای گروه تاجران! در این بازارهای‌تان سوگند یاد می‌شود، پس سوگندهای‌تان را با صدقه در هم آمیزید و از سوگند دست بردارید زیرا خداوند کسی را که به نامش سوگند دروغ یاد کند، پاک نمی‌گرداند.»

۷۱ (۱۰) ابن عباس گوید: «هرگز ظلم و ستم در میان قومی آشکار و شایع نشد مگر آن‌که دو گونه مرگ در میان آنان پدیدار گردید و کم‌فروشی در میزان رایج نشد مگر آن‌که زیان و تنگدستی آشکار گردید.»

ابوخلیفه از ابوکثیر نقل می‌کند که گفت: «کم‌فروشی در میزان آشکار نگردید مگر آن‌که به قحطی و خشکسالی گرفتار شدند و پیمان‌شکنی در میان قومی رواج نیافت مگر آن‌که دشمنان‌شان بر آنان پیروز گردیدند.»

۷۲ (۱۱) حلبی از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «برای انسان جایز نیست که با صاعی [=پیمانه] غیر از صاع آن شهر معامله کند.»

٧٣ (١٢) **كافى ١٨٤/٥**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ٤٠/٧**: أحمد بن محمّد عن بعض ٢٢٥١٠
أصحابه عن أبان عن **محمّد الحلبى** عن أبى عبدالله ﷺ قال لا يحلّ للرّجل أن يبيع بصاع سوى صاع (أهل ـ كا) المصر فانّ الرّجل يستأجر الجمّال[١] فيكيل له بمدّ بيته لعلّه يكون أصغر من مدّ السوق ولو قال هٰذا أصغر من مدّ السوق لم يأخذ به ولكنّه يحمل[٢] ذٰلك ويجعل[٣] فى أمانته وقال لا يصلح إلّا مدّ واحد[٤] والأمناء[٥] بهٰذه المنزلة.

٧٤ (١٣) **تفسير علىّ بن إبراهيم ١٩/٢**: وقوله ـ وَأَوْفُوا الكَيْلَ إذا كِلْتُمْ وَزِنُوا بالْقِسْطاسِ ٢٢٥١١
المستقيم أى بالسّواء. **وفى** رواية **أبى الجارود** عن أبى جعفر ﷺ قال القسطاس المستقيم فهو الميزان الّذى له لسان.

٧٥ (١٤) **الدعائم ٤٣/٢**: عن رسول الله ﷺ انّه نهى عن بيع الطعام بالطّعام جزافاً. ٢٢٥١٢

٧٦ (١٥) **كافى ٣٢/٢**: بالإسناد المتقدّم فى باب (٢١) دعائم الإسلام من أبواب المقدّمات ج ١ ٢٢٥١٣
عن **محمّد بن سالم** عن أبى جعفر ﷺ (فى حديث طويل) وأنزل فى الكيل ويل للمطفّفين ولم يجعل الويل لأحد حتّى يسمّيه كافراً قال الله ﷻ ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِن مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾.

وتقدّم فى رواية أحمد بن محمّد(٨) من باب (٥) استحباب مشاورة الله تعالى من أبواب الاستخارة ج ٨ قوله ﷺ ولا ترض للنّاس إلّا ما ترضاه لنفسك وأعط الحقّ وخذه. **وفى** رواية الأعمش (١١) وابن شاذان (١٣) من باب (١١) بيان الكباير من أبواب جهاد النّفس ج ١٦ قوله ﷺ وهى أى الكبائر الشرك بالله (الى أن قال) والبخس فى الميزان والمكيال.

وفى رواية أبى حمزة (٢٢) من باب (١٢) جملة من الخصال المحرّمة قوله ﷺ وإذا طفّف المكيال والميزان أخذهم الله بالسنين والنقص. **وفى** رواية ابى القاسم (٢٣) مثله إلّا أنّ فيه والنقص من الأنفس والأموال والثمرات. **وفى** رواية أبان (٢٩) قوله ﷺ ولم ينقصوا المكيال والميزان إلّا أخذوا بالسّنين وشدّة المؤنة وجور السلطان. **وفى** رواية حمران (٣٣) قوله ﷺ

---

١. الحمّال ـ يب. ٢. يحمله ـ يب. ٣. ويجعله ـ يب.
٤. مدّاً واحداً ـ يب.
٥. والأمنان ـ يب ـ المَنا: الكيل أو الميزان الّذى يوزن به والمكيال الّذى يكيلون به السّمن وغيره وهو أفصح من المنّ والجمع أمْناء ـ اللسان.

(۱۲) محمد حلبی از امام صادق؈ روایت می‌کند که فرمود: «برای انسان جایز نیست که با صاعی ۷۳
[=پیمانه‌ای] غیر از صاع شهر معامله کند. همانا شخصی شترداری را کرایه می‌کند و کرایهٔ او را با مدّ
[= معیار] خانه خودش پیمانه می‌کند تا شاید از مدّ بازار کوچک‌تر باشد و اگر بگوید: این از مدّ بازار
کوچک‌تر است، آن را نخواهد گرفت ولی آن را حمل می‌کند و در امانت او قرار می‌دهد.

و فرمود: جز یک مدّ [=معیار] واحد جایز نیست و مَنّ‌ها نیز همین گونه است.»

(۱۳) علی بن ابراهیم در تفسیر آیه: «و آن‌گاه که می‌پیمایید، پیمانه را به طور کامل بپردازید و با ۷۴
میزان مستقیم وزن کنید.» می‌گوید: «یعنی میزان مساوی.»

و در حدیث ابوجارود از امام باقر؈ آمده است: «میزان مستقیم، ترازویی است که زبانه دارد.»

(۱۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ مواد خوراکی با مواد ۷۵
خوراکی به طور گزاف نهی کرد.»

(۱۵) محمد بن سالم از امام باقر؈ روایت می‌کند که: «در بخشی از یک حدیث طولانی فرمود: ۷۶
و دربارهٔ پیمانه، خداوند آیهٔ: وای بر کم‌فروشان را نازل کرد و خداوند «ویل» را برای
کسی قرار نمی‌دهد تا این‌که او را کافر بنامد. خداوند می‌فرماید: پس وای بر کافران از حضور
در روزی بزرگ.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب پنجم از باب‌های استخاره فرموده امام معصوم؈ که: «برای مردم نپسند مگر آنچه برای خود می‌پسندی و حق را بده و حق را بگیر.»

و در روایت یازدهم و سیزدهم از باب یازدهم از باب‌های مبارزه با نفس فرموده امام؈ که: «گناهان کبیره، شریک قرار دادن برای خدا... و کم دادن در وزن و پیمانه است.»

و در روایت بیست و دوم از باب دوازدهم فرموده امام ؈ که: «و هنگامی که در پیمانه و وزن کم گذاشته شود، خداوند آنان را به قحطی و کاستی گرفتار می‌کند.»

در روایت بیست و سوم همانند سخن پیشین آمده است؛ با این تفاوت که پایان آن این‌گونه است: «... و در کاستی در بدن‌ها و اموال و محصولات گرفتار می‌کند.»

و در روایت بیست و نهم فرموده معصوم؈ که: «و در پیمانه و وزن کم نگذاشتند مگر آن‌که به قحطی و سختی و زیادی هزینه و ستم حکومت مجازات شدند.»

ورأيت الرجل معيشته من بخس المكيال والميزان وقوله ﷺ ورأيت الرجل إذا مرّ بـه يـوم ولم يكسب فيه الذنب العظيم من فجور أو بخس مكيال أو ميزان أو غشيان حرام أو شرب مسكر كئيباً حزيناً. **وفـي** رواية مغوية (۳۷) قوله يرحمك الله أخبرنا بهٰذه الخصال لنعرف ذهاب دنيانا وإقبال آخرتنا قال نعم إذا استغنى رجالكم برجالكم (الى أن قـال) وطـفّفت المكيال الخ.

وفى باب (۱۲) انّه لا يصلح بيع المكيل والموزون مجازفة من أبواب البـيع ج ۲۲ مـا يناسب ذٰلك. **ويأتي** في رواية الأصبغ (۱) من باب (۱) جملة ممّا يستحبّ للتاجر من أبواب ما يستحبّ له ج ۲۳ قوله ﷺ التاجر فاجر والفاجر في النّار إلّا من أخذ الحقّ واعطى الحقّ. **وفي** أحاديث باب (۱۱) استحباب الإعطاء راجحاً والأخذ ناقصاً ما يناسب ذٰلك.

وفي رواية فقيه (۱) من باب (۳٦) كراهة دخول السوق أوّلاً والخروج آخراً قوله ﷺ شرّ بقاع الأرض الأسواق فبين مطفّف في قفيز أو طايش في ميزان أو سارق فـي ذرع. **وفـي** رواية الأصبغ (٤۹) من باب (۱) تحريم أخذ الرّبا من أبوابه ج ۲۳ قوله ﷺ يأتي على النّاس زمان ترتفع فيه الفاحشة (الى أن قال) ويطفّف في المكائيل والموازين.

(۱۵)

باب انّ صاحب الجوز إذا لايستطيع عدّه فله أن يكيله بمكيال فيعدّ ما فيه ثمّ يكيل ما بقي على حساب ذٰلك

۷۷ ۲۲٥۱٤ (۱) **كافي** ۱۹۳/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن **فقيه** ۱٤۰/۳: حمّاد عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله ﷺ انّه سئل عن الجوز لا يستطيع ان يعدّ (ه ـ يب فقيه) فـيكال بمكيال فيعدّ[۱] ما فيه ثمّ يكال ما بقي على حساب ذٰلك (من ـ كا فقيه) العدد فقال لا بأس به. **تهذيب** ۱۲۲/۷: الحسين بن سعيد عن محمّد ابن أبي عمير عن سفيان بن صالح وحمّاد بن عثمان عن الحلبي عن هشام بن سالم وعلي بن النعمان عن ابن مسكان جميعاً عـن أبـي عبدالله ﷺ (مثله).

---

۱. ثمّ يعد ـ يب فقيه.

و در روایت سی و سوم فرموده امام﷣ که: «... و مشاهده کردی که درآمد انسان از کم دادن در پیمانه و وزن است... و مشاهده کردی که هر گاه یک روز بر انسان بگذرد و در آن روز گناه بزرگی همانند فجور یا کم دادن پیمانه و وزن یا انجام حرام یا شرابخواری انجام نداده باشد، ناراحت و غمگین است.»

و در روایت سی و هفتم این گفته که: «خداوند تو را رحمت کند! ما را از این کارها آگاه کن، تا نابودی دنیا و روی آوردن آخرت‌مان را بشناسیم، امام﷣ فرمود: بسیار خوب! هنگامی که مردان‌تان به مردان بسنده می‌کنند... و پیمانه کم داده می‌شود.»

و در روایات باب دوازدهم از باب‌های خرید و فروش مناسب با این بحث گذشت.

می‌آید:

و در روایت یکم از باب یکم از باب‌های مستحبات تاجر فرموده امام﷣ که: «تاجر تبهکار است و تبهکار در آتش است مگر آن کس که حق بگیرد و حق بدهد.»

و در روایات باب یازدهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت یکم از باب سی و ششم فرموده امام معصوم﷣ که: «بدترین مکان‌های زمین، بازارهاست؛ زیرا برخی در پیمانه کم می‌گذارند یا وزن را سبک می‌کنند یا در ذرع کم می‌دهند.»

و در روایت چهل و نهم از باب یکم از باب‌های ربا فرموده امام﷣ که: «زمانی بر مردم خواهد آمد که کارهای ناپسند برداشته می‌شود... در پیمانه‌ها و وزن‌ها کم گذاشته می‌شود.»

باب ۱۵

پیمانه کردن گردو برای فروش

(۱) حلبی گوید: «از امام صادق﷣ سؤال شد: گردو را نمی‌توان شمارش کرد. آیا می‌توان یک ۷۷
پیمانه از آن را شمرد و بقیه را بر اساس آن محاسبه نمود؟

امام﷣ فرمود: اشکال ندارد!»

(۱۶)

باب جواز بيع اللّبن فى الضّرع إذا ضمّ إليه شىء معلوم

۷۸ ۲۲۵۱۵ (۱) **كافى ۱۹۴/۵**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب ۱۲۳/۷**، **استبصار ۱۰۴/۳**: الحسين بن سعيد عن أخيه الحسن عن زرعة عن **سماعة** قال سألته عن اللّبن يشترى وهو فى الضرع[۱] قال لا إلّا أن يحلب (لك ـ كا فقيه) (منه ـ فقيه) سكرجة[۲] فيقول اشترمنّى[۳] هذا اللبن الذى فى السُكُرّجة وما فى ضروعها[۴] بثمن مسمّى فان لم يكن فى الضروع[۵] شىء كان ما فى السكرجة. **فقيه ۱۴۱/۳**: وسأله (يعنى أبا عبدالله ؏) سماعة عن اللبن (وذكر مثله).

۷۹ ۲۲۵۱۶ (۲) **الدعائم ۲۳/۲**: عن علىّ صلوات الله عليه انّه سئل عن بيع السمك فى الآجام واللبن فى الضروع والصوف على ظهر الغنم قال هٰذا كلّه لا يجوز لأنّه مجهول غير معروف يقلّ ويكثر وهو غَرَر.

۸۰ ۲۲۵۱۷ (۳) وقال جعفر بن محمد ؏ إذا كان فى الأجمة أو الحظيرة سمك مجتمع يوصل إليه بغير صيد أو كان مع اللبن الذى فى الضرع لبن حليب أو غيره فالبيع جائز فإن كان لا يوصل الى السّمك إلّا بالصّيد فالبيع باطل.

۸۱ ۲۲۵۱۸ (۴) **تهذيب ۱۲۲/۷**، **استبصار ۱۰۳/۳**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ۱۹۳/۵**: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى عن **عيص**[۶] بن القاسم قال سألت أبا عبدالله ؏ عن رجل له نعم[۷] يبيع ألبانها بغير كيل قال نعم حتّى ينقطع أو شىء منها. ويأتى فى أحاديث الباب التّالى ما يناسب ذٰلك.

---

۱. الضروع ـ فقيه.
۲. أن يحلب الى سُكُرّجة ـ يب صا ـ السكرّجة الصحفة الّتى يوضع فيها الأكل (فارسية) ـ المنجد ـ إناء صغير يؤكل فيه ـ النّهاية.
۳. اشترى منك ـ يب صا. اشترى مثل هٰذا اللبن ـ فقيه.
۴. فى ضرعها ـ صا.
۵. فى الضرع ـ صا.
۶. العيص ـ يب.
۷. غنم ـ صا.

باب ۱۶

جواز فروش شیر در پستان با ضمیمهٔ معلوم [بطلان بیع مجهول]

۷۸ (۱) سماعه گوید: «از امام ﷺ دربارهٔ خریدن شیر در پستان سؤال کردم. امام فرمود: صحیح نیست، مگر آن‌که مقداری از آن را در ظرفی بدوشد و بگوید: این شیر موجود در این ظرف را با شیر موجود در پستان از من به مبلغ معینی بخر! در این صورت اگر در پستان شیری نباشد، مورد معامله شیر موجود در ظرف خواهد بود.»

۷۹ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امیر مؤمنان ﷺ دربارهٔ فروختن ماهی آبگیرها، شیر در پستان و پشم چیده نشدهٔ گوسفندان سؤال شد. امام ﷺ فرمود: تمام این معاملات جایز نیست؛ چرا که مجهول و ناشناخته است، کم و زیاد می‌شود و آن گول‌زننده است.»

۸۰ (۳) در همان کتاب از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هر گاه در برکه و آبگیر ماهی‌های انباشته‌ای باشد که بدون صید کردن بتوان به آن‌ها دست یافت یا همراه شیر در پستان، مقداری شیر دوشیده شده یا چیز دیگری باشد، معاملهٔ آن جایز است ولی اگر بدون صید کردن نمی‌توان به ماهی دست یافت، معامله باطل است.»

۸۱ (۴) عیص بن قاسم گوید: «از امام صادق ﷺ پرسیدم: مردی دارای گوسفندانی است و شیر آنها را بدون پیمانه کردن می‌فروشد. [آیا صحیح است؟] حضرت فرمود: بله، در صورتی که تمام یا بخشی از آن دوشیده شده باشد.»

(۱۷)

باب حكم إعطاء البقر والغنم بالضّريبة

۸۲ ۲۲۵۱۹ (۱) **كافي ۲۲٤/۵**: عليّ عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبي المغرا[۱] **تهذيب ۱۲۷/۷**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبدالله بن جبلة عن أبي المغرا عن **إبراهيم بن ميمون** انّه[۲] سأل أبا عبدالله ﷺ (وأنا حاضر ـ يب) فقال يعطى[۳] الراعي الغنم بالجبل يرعاها وله أصوافها وألبانها ويعطينا[۴] (الراعي ـ يب) لكلّ شاة دراهم[۵] فقال ليس بذلك بأس فقلت انّ[۶] أهل المسجد يقولون لا (يجوز ـ كا) لأنّ منها ما ليس له صوف ولا لبن فقال أبو عبدالله ﷺ وهل يطيبه إلّا ذاك[۷] يذهب بعضه[۸] ويبقى بعض.

۸۳ ۲۲۵۲۰ (۲) **كافي ۲۲۳/۵**، **تهذيب ۱۲۷/۷**، **استبصار ۱۰۳/۳**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **الحلبي** عن أبي عبدالله ﷺ في الرّجل يكون له الغنم يعطيها بضريبة سمناً[۹] شيئاً معلوماً أو دراهم معلومة من[۱۰] كلّ شاة كذا وكذا قال لا بأس بالدراهم ولست أحبّ أن يكون بالسّمن.

۸٤ ۲۲۵۲۱ (۳) **كافي ۲۲٤/۵**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن **تهذيب ۱۲۷/۷**، **استبصار ۱۰۳/۳**: (الحسن ـ صا) ابن محبوب عن **عبدالله بن سنان** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل دفع إلى رجل غنمه بسمن ودراهم معلومة لكلّ شاة كذا وكذا في كلّ شهر قال لا بأس بالدّراهم فأمّا السّمن فما أحبّ ذاك[۱۱] إلّا أن تكون حوالب[۱۲] فلا بأس.

۸۵ ۲۲۵۲۲ (٤) **كافي ۲۲٤/۵**: حميد بن زياد عن **تهذيب ۱۲۷/۷**، **استبصار ۱۰۳/۳**: الحسن بن محمد بن سماعة عن بعض أصحابه (عن أبان ـ كا) عن **مدرك** (بن ـ كا صا) **الهزهاز** عن أبي عبدالله ﷺ في الرجل يكون له الغنم فيعطيها بضريبة شيئاً معلوماً[۱۳] من الصوف أو[۱٤]

---

۱. أبي المعزا ـ يب.
۲. انّ إبراهيم بن أبي المثنى ـ يب.
۳. نعطى ـ يب.
٤. ويعطيني ـ يب.
۵. درهماً ـ يب.
٦. قلت فإنّ ـ يب.
۷. إلّا ذلك ـ يب.
۸. بعض ـ يب.
۹. سنة ـ خ.
۱۰. في ـ صا.
۱۱. فلا أحبّ ذلك ـ يب صا.
۱۲. ناقة حلوب أي ذات لبن يحلب ـ مجمع.
۱۳. شيء معلوم ـ يب صا.
۱٤. و ـ يب صا.

باب ۱۷
حکم قرارداد گاو و گوسفندداری

۸۲ (۱) ابومغرا گوید: «ابراهیم بن میمون در حضور من از امام صادق؈ پرسید: گوسفندان‌مان را به چوپان واگذار می‌کنیم تا آن‌ها را در کوه بچراند و پشم و شیر آن‌ها مال او باشد و در برابر هر گوسفند چند درهم به ما بدهد. [آیا این کار اشکال دارد؟]

امام؈ فرمود: اشکال ندارد!

ابراهیم گفت: اهل مسجد می‌گویند: این کار جایز نیست چون برخی گوسفندان نه شیر دارند و نه پشم!

امام؈ فرمود: وی با وجود این حالت راضی شده است، بعضی از دست می‌رود و برخی می‌ماند.»

۸۳ (۲) حلبی از امام صادق؈ روایت می‌کند که: «دربارهٔ شخصی که گوسفندانش را در برابر مقداری معین روغن یا تعدادی درهم ـ در برابر هر گوسفند فلان مقدار ـ به چوپان واگذار می‌کند، سؤال کردم امام؈ فرمود: در برابر درهم اشکال ندارد ولی من در برابر روغن دوست ندارم.»

۸۴ (۳) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق؈ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که گوسفندانش را در برابر روغن و تعداد معینی درهم واگذار می‌کند؛ هر گوسفند در هر ماه مقدار معینی روغن و درهم، امام؈ فرمود: در برابر درهم اشکال ندارد ولی در برابر روغن را من دوست ندارم مگر آن‌که گوسفندان وی شیرده باشند که در این صورت اشکال ندارد!»

۸۵ (۴) مدرک بن هزهاز گوید: «به امام صادق؈ گفتم: شخصی گوسفندانش را در مقابل مقدار معینی از پشم یا روغن یا درهم به چوپان واگذار می‌کند. امام؈ فرمود: درهم اشکال ندارد. ولی روغن برای وی ناخوشایند بود.»

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «ناخوشایندی امام؈ در خصوص عوض دادن گوسفندداری به روغن تنها در صورتی است که گوسفندان شیرده نباشند.»

السمن أو الدراهم قال لا بأس بالدراهم وكره السمن (قال الشيخ انّما كره ضريبتها بالسمن إذا لم تكن حوالب).

۸٦ ۲۲٥۲۳ (٥) كافي ١٩١/٥: حميد بن زياد عن تهذيب ١٢١/٧: الحسن بن محمّد (بن سماعة ـ يب) عن جعفر بن سماعة عن أبان بن عثمان عن إسماعيل بن الفضل قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل قال له رجل[1] ادفع إليّ غنمك وإبلك تكون معي فإذا ولدت أبدلت لك إن شئت إناثها بذكورها أو ذكورها بإناثها فقال إنّ ذلك فعل مكروه إلّا أن يبدلها بعد ما تولد ويعزلها[2]. تهذيب قال وسألته عن الرجل يدفع إلى الرجل بقراً وغنماً على أن يدفع إليه كلّ سنة من ألبانها وأولادها كذا وكذا قال (كلّ ـ يب) ذلك مكروه. استبصار ١٠٤/٣: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر بن سماعة عن أبان بن عثمان عن إسماعيل بن الفضل قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يدفع إلى الرجل (وذكر مثله) قال في صا فالوجه في كراهية ذلك هو انّه عيّن له على أن يعطيه من ألبانها وأولادها ولو لم يعيّن ذلك لكان جايزاً وجرىٰ ذلك مجرى من استأجر أرضاً بشيء من الطعام الّذي يكون فيها فإنّ ذلك لا يجوز وإن جاز أن يستأجرها بطعام لا يعيّنه. ولاحظ الباب التالي.

(١٨)

باب حكم بيع ما في بطون الأنعام وجعله ثمناً وما في الأصلاب

۸۷ ۲۲٥۲٤ (١) كافي ١٩٤/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ٤٥/٧ ـ ١٢٣، فقيه ١٤٦/٣: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن إبراهيم الكرخي قال قلت لأبي عبدالله ﷺ ما تقول في رجل اشترى من رجل أصواف مأة نعجة وما في بطونها من حمل بكذا وكذا (درهماً ـ كا فقيه يب ١٢٣) قال لا بأس بذلك إن لم يكن في بطونها حمل كان رأس ماله في الصوف.

۸۸ ۲۲٥۲٥ (٢) المعاني ٢٧٨: بإسناده المتقدّم في باب (٥) انّه لا قراءة في الرّكوع ج ٥: عن القاسم بن سلام بأسانيد متّصلة إلى النبيّ ﷺ انّه نهى ﷺ عن المجر وهو أن يباع البعير أو

---

١. عن رجل قال لرجل ـ كا. ٢. ويعزلها ـ كا.

(۵) اسماعیل بن فضل گوید: «به امام صادق گفتم: شخصی به دیگری می‌گوید: گوسفندان و ۸۶
شترانت را برای چرانیدن به من واگذار کن و در برابر آن، بچه‌های‌شان را برای تو عوض می‌کنم ـ ماده‌ها را با نر یا نرها را با ماده ـ هرطور که بخواهی.

امام فرمود: این کار ناپسندی است مگر آن‌که پس از تولد عوض کند و آن‌ها را جدا نماید.»

در حدیث دیگری می‌گوید: «به امام صادق گفتم: شخصی گاو و گوسفندانش را به چوپانی واگذار می‌کند تا هر سال از شیر و بچه‌های آن‌ها فلان مقدار به وی تحویل دهد.

امام فرمود: همهٔ این‌ها ناپسند است.»

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «دلیل مکروه بودن آن این است که برای وی معین کرده که از شیر و بچه‌های آن‌ها به او بدهد و اگر چنین قراری نگذارد، جایز است. این قرارداد همانند آن است که شخصی زمینی را در برابر مقداری از محصولات آن اجاره کند که جایز نیست ولی جایز است که آن را در برابر مقداری مواد خوراکی به طور مطلق اجاره کند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۸

حکم فروش جنین و نطفهٔ حیوانات

(۱) ابراهیم کرخی گوید: «به امام صادق گفتم: نظرتان دربارهٔ شخصی که پشم صد میش و ۸۷
آنچه در شکم آنهاست و غیره در برابر فلان مقدار درهم می‌خرد، چیست؟

امام فرمود: اشکال ندارد! اگر در شکم آن‌ها حملی نبود، سرمایه‌اش در برابر پشم خواهد بود!»

(۲) قاسم بن سلام با اسناد پیوسته روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم از «مجر» نهی کرد و آن ۸۸
معاملهٔ شتر یا چیز دیگری است در برابر آنچه در شکم ماده‌شتر است. و از «ملاقیح» و «مضامین» نهی کرد.

غيره بما في بطن الناقة ـ ويقال منه أمجرت فى البيع إمجاراً ـ ونهىﷺ عن الملاقيح والمضامين فالملاقيح ما فى البطون وهى الأجنّة ـ والواحدة منها ملقوحة ـ وأمّا المضامين فمّما فى أصلاب الفحول وكانوا يبيعون الجنين فى بطن النّاقة وما يضرب الفحل فى عامه أو فى أعوام ونهى ﷺ عن بيع حبل الحبلة ومعناه ولد ذٰلك الجنين الذى فى بطن الناقة وقال غيره هو نتاج النّتاج وذٰلك غرر.

۸۹ ۲۲۵۲۶ (۳) **الدعائم** ۲۱/۲: عن رسول اللهﷺ انّه نهى عن بيع المضامين والملاقيح فامّا المضامين فهى ما فى أصلاب الفحول وكانوا يبيعون ما يضرب الفحل عاماً وأعواماً ومرّة ومرّتين ونحو ذٰلك والملاقيح هى الأجنّة فى بطون اُمّهاتا وكانوا يتبايعونها قبل أن تنتج.

۹۰ ۲۲۵۲۷ (٤) **وعنه** ﷺ انّه نهى عن بيع حبل الحبلة. وقد اختلف فى معنى ذٰلك فقال قوم هو بيع كانت الجاهلية يتبايعونه يبيع الرجل منه الجزور بثمن مؤخّر ويكون الأجل بين المتبايعين الى أن تنتج النّاقة ثم ينتج نتاجها وقال آخرون هو أن يباع النّتاج قبل أن ينتج وكلا البيعين فاسد لا يجوز.

۹۱ ۲۲۵۲۸ (٥) **العوالى** ۱۳۳/۱: وفى الحديث انّهﷺ نهى عن بيع حبل الحبلة وكان بيعاً يبتاعه أهل الجاهليّة كان يبتاع الرجل الجزور الى أن تنتج النّاقة ثمّ ينتج الّذى فى بطنها فنهاهم النّبىّﷺ عن ذٰلك.

۹۲ ۲۲۵۲۹ (٦) **كافى** ۱۹۱/٥: تهذيب ۱۲۱/۷: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن **محمّد** بن قيس عن أبى جعفر ﷺ قال لا يبيع[۱] راحلة[۲] عاجلاً[۳] بعشرة ملاقيح من أولاد جمل[٤] فى[٥] قابل.

---

۱. لا تبع ـ يب.

۲. الراحلة من الابل: ما كان منها صالحاً لأن يرحل والتاء للمبالغة جمعه رواحل ـ الملاقيح: الأمّهات الواحدة ملقوحة ما فى بطونها من الأجنّة.

۳. عاجلة ـ يب.

٤. حمل ـ يب.

٥. من ـ يب.

ملاقیح، جنین‌های موجود در شکم‌هاست و مفرد آن «ملقوحه» است.

مضامین، معاملهٔ نطفه‌های موجود در پشت حیوانات نر است. آنان جنین را در شکم ماده‌شتر و نوزادانی که از حیوان نر در آن سال یا چند سال بوجود می‌آمد، می‌فروختند.

و از معاملهٔ «حبل الحبله» نهی کرد.

و معنای آن معاملهٔ بچهٔ جنین موجود در شکم ماده‌شتر بود و دیگران می‌گویند: آن معاملهٔ بچه‌هایِ بچه شتر است و آن معامله، غرری است.»

۸۹ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ مضامین و ملاقیح نهی کرد.

مضامین، معاملهٔ نطفه‌های موجود در پشت حیوانات نر است. اعراب، نوزادان حاصل از جفت‌گیری حیوان نر را در یک سال یا چند سال، یک یا دو مرتبه و بیشتر می‌فروختند.

ملاقیح، جنین‌های موجود در شکم مادران‌شان است. اعراب آن‌ها را پیش از تولد می‌فروختند.»

۹۰ (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ «حبل الحبله» نهی کرد.

در معنای این معامله اختلاف است. گروهی می‌گویند: در جاهلیت شتر گوشتی را نسیه می‌خریدند و سررسید آن را بچه‌دارشدن شتر ماده قرار می‌دادند و به این معامله «حبل الحبله» می‌گفتند.

و برخی دیگر می‌گویند: آن معاملهٔ بچه‌های شتر ماده است، پیش از آن‌که متولد شوند.

هر دو صورت این معامله باطل است.»

۹۱ (۵) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ «حبل الحبله» نهی کرد و آن خریدن شتر گوشتی تا بچه‌دارشدن شتر ماده و بچه‌دارشدن جنین آن بود. پس پیامبر اکرمﷺ آنان را از این کار بازداشت.»

۹۲ (۶) محمد بن قیس از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «یک شتر باربر را نقداً در برابر ده جنین شتری در آینده نمی‌فروشد (نفروش).»

(۱۹)

باب عدم جواز بيع الآبق منفرداً وجواز بيعه منضماً الى معلوم

۹۳ ۲۲۵۳۰ (۱) كافى ۲۰۹/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۶۹/۷: أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال سألته عن الرجل يشترى العبد وهو آبق من[1] أهله فقال لا يصلح (له ـ يب ۱۲٤ فقيه) إلّا أن يشترى معه شيئاً آخر فيقول[2] اشترى منك هٰذا الشيء وعبدك بكذا وكذا فإن لم يقدر على العبد كان (ثمنه[3] ـ كا ـ يب ۶۹) الذى نقد (ه ـ يب ۱۲٤ فقيه) فى الشيء[4]. تهذيب ۱۲٤/۷: الحسين بن سعيد عن الحسن عن فقيه ۱٤۲/۳: زرعة عن سماعة عن أبى عبدالله عليه السلام فى الرجل يشترى العبد (وذكر مثله).

۹٤ ۲۲۵۳۱ (۲) كافى ۱۹٤/۵، تهذيب ۱۲٤/۷: أحمد بن محمّد عن (الحسن ـ يب) بن محبوب عن رفاعة النخّاس قال سألت أباالحسن (يعنى ـ يب) موسى (بن جعفر ـ يب) عليه السلام قلت له (أ ـ كا) يصلح لى أن أشترى من القوم الجارية الآبقة وأعطيهم الثّمن وأطلبها أنا قال لا يصلح شراؤها إلّا أن تشترى منهم معها شيئاً ثوباً أو متاعاً فتقول لهم اشترى منكم جاريتكم فلانة وهٰذا المتاع بكذا وكذا درهماً فإنّ ذٰلك جائز.

۹۵ ۲۲۵۳۲ (۳) الدعائم ۲۲/۲: عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّه نهى عن بيع العبد الآبق والبعير الشارد.

۹۶ ۲۲۵۳۳ (٤) الدعائم ۲۳/۲: وقال علىّ عليه السلام لا يجوز بيع العبد الآبق ولا الدّابّة الضّالّة يعنى قبل أن يقدر عليهما وقال جعفر بن محمد عليه السلام إذا كان مع ذٰلك شيء حاضر جاز بيعه يقع البيع على الحاضر. وتقدّم فى باب (۱۶) جواز بيع اللّبن فى الضرع والباب المتقدّم ما يناسب ذٰلك. ولاحظ الباب التالى.

---

۱. عن ـ يب ۱۲٤ ـ فقيه. ۲. ويقول ـ يب ۱۲٤ ـ فقيه. ۳. الثمن ـ فقيه.
٤. فيما اشترى منه ـ يب ۱۲٤ فقيه.

باب ۱۹[1]

۹۳

۹۴

۹۵

۹۶

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. این باب به دلیل اینکه مربوط به بردگان بود ترجمه نشد.

(۲۰)

باب أنّه لايجوز بيع ما يضرب الصيّاد بشبكته ولا ما فى الآجام من القصب والسمك والطير مع الجهالة إلّا أن يضمّ الى معلوم وحكم بيع المجهولات وما لايقدر عليه

۹۷ ۳۲۵۳٤ (۱) **كافى** ۱۹٤/۵: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۱۲٤/۷: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن الأصمّ عن مسمع عن أبى عبدالله ؑ (قال ـ كا) إنّ أمير المؤمنين صلوات الله عليه نهى أن يشترى شبكة الصيّاد يقول اضرب بشبكتك[۱] فما خرج فهو (لى ـ يب) من مالى بكذا وكذا.

۹۸ ۳۲۵۳۵ (۲) **كافى** ۱۹٤/۵: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن **تهذيب** ۱۲٤/۷: سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد ابن أبى نصر عن بعض أصحابه عن أبى عبدالله ؑ قال إذا كانت أجمة ليس فيه قصب أخرج شىء من السمك فيباع وما فى الأجمة.

۹۹ ۳۲۵۳٦ (۳) **تهذيب** ۱۲٦/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن معاوية بن عمّار عن أبى عبدالله ؑ قال لا بأس بأن يشترى الآجام إذا كان فيها قصب.

۱۰۰ ۳۲۵۳۷ (٤) **تهذيب** ۱۲٦/۷: عنه عن بعض أصحابنا عن زكريّا عن رجل عن أبى بصير عن أبى عبدالله ؑ فى شراء الأجمة ليس فيها قصب إنّما هى ماء قال يصيد كفّاً من سمك يقول اشترى منك هٰذا السمك وما فى هٰذه الأجمة بكذا وكذا.

۱۰۱ ۳۲۵۳۸ (۵) **كافى** ۱۹۵/۵: محمّد بن يحيى عن عبدالله بن محمّد عن علىّ بن الحكم وحميد بن زياد عن **تهذيب** ۱۲۵/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد (جميعاً ـ كا) عن أبان بن عثمان عن إسماعيل بن الفضل الهاشمى عن أبى عبدالله ؑ فى الرجل يتقبّل بجزية رؤوس الرجال وبخراج النّخل والآجام والطّير وهو لا يدرى لعلّه لا يكون من هٰذا شىء أبداً أو يكون قال إذا علم من ذٰلك شيئاً واحداً انّه قد أدرك فاشتره وتقبّل به[۲]. **فقيه** ۱٤۱/۳: روى أبان عن إسماعيل بن الفضل عن أبى عبدالله ؑ قال سألته عن الرجل يتقبّل خراج الرجال وجزية رؤوسهم وخراج النخل والشجر والآجام والمصائد والسمك والطير وهو

---

۱. شبكتك ـ يب. ۲. منه ـ يب.

باب ۲۰
حکم بیع مجهولات و غیر مقدور و تسلیم

۹۷ (۱) مسمع از امام صادق؈ روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان؈ از خریدن آنچه در تور صیاد می‌افتد، نهی کرد. به این صورت که بگوید، تورت را بینداز. پس هر آنچه بیرون آمد در برابر فلان مقدار از اموال من، متعلق به من باشد.»

۹۸ (۲) احمد بن محمد بن ابی نصر با واسطه از امام صادق؈ روایت می‌کند که فرمود: «هر گاه در تالابی نی وجود نداشته باشد، مقداری ماهی گرفته می‌شود و با ماهی‌های موجود در آن فروخته می‌شود.»

۹۹ (۳) معاویة بن عمار از امام صادق؈ روایت می‌کند که فرمود: «خریدن تالاب در صورتی که در آن نی باشد، اشکال ندارد.»

۱۰۰ (۴) ابوبصیر دربارهٔ خریدن برکه‌ای که در آن نی نیست و فقط آب است، روایت می‌کند که امام صادق؈ فرمود: «مشتی ماهی صید می‌کند و می‌گوید: این ماهی‌ها را همراه آنچه در برکه است، در برابر فلان مبلغ از تو می‌خرم!»

۱۰۱ (۵) اسماعیل بن فضل هاشمی گوید: «از امام صادق؈ سؤال کردم: شخصی جزیهٔ مردم و مالیات نخل‌ها و آبگیرها و پرندگان را در برابر مبلغی می‌پذیرد؛ در حالی که نمی‌داند چیزی از آن‌ها وجود دارد یا نه. [آیا این کار جایز است؟]

امام؈ فرمود: اگر بداند که از میان آن‌ها به یک چیز دست یافته شده، آن را خریداری کن و بپذیر.»

و با سند دیگری اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادق؈ سؤال کردم:

لا يدرى لعلّ هٰذا لا يكون أبداً أو يكون أيشتريه أو فى أىّ زمان يشتريه يتقبّل منه فقال إذا علمت أنّ من ذٰلك شيئاً واحداً قد أدرك فاشتره وتقبّل به.

۱۰۲ ۲۲۵۳۹ (۶) **كافى** ۲۲۳/۵: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن **تهذيب** ۷۹/۷: أحمد بن محمّد عن ابن أبى عمير عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج عن **منهال القصّاب** قال قلت لأبى عبدالله ﷺ اشترى الغنم أو يشترى الغنم جماعة ثمّ تدخل داراً ثمّ يقوم رجل على الباب فيعدّ واحداً واثنين وثلاثة وأربعة وخمسة[۱] ثمّ يخرج السهم قال لا يصلح[۲] هٰذا إنّما يصلح السهام إذا عدلت القسمة.

۱۰۳ ۲۲۵۴۰ (۷) **كافى** ۲۲۳/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و**تهذيب** ۷۹/۷: أحمد بن محمّد عن **فقيه** ۱۴۶/۳: الحسن بن محبوب عن **زيد الشّحام** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل يشترى[۳] سهام القصّابين (من ـ كا يب) قبل أن يخرج السّهم فقال (لا يشترى شيئاً حتّى يعلم (مِنْ ـ كا) أين يخرج السّهم ـ كا يب) فإن اشترى شيئاً[۴] فهو بالخيار إذا خرج.

۱۰۴ ۲۲۵۴۱ (۸) **الدعائم** ۵۷/۲: عن علىّ (صلع) انّ رجلين اختصما إليه فقال أحدهما بعت هٰذا قواصر[۵] واستثنيت خمساً منهنّ لم اعلمهنّ فى وقت البيع وبعض القواصر أفضل من بعض قال علىّ (ص) البيع فاسد لأنّ الإستثناء وقع على شىء مجهول.

۱۰۵ ۲۲۵۴۲ (۹) **كافى** ۲۲۳/۵: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۸۱/۷: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ كا) عن معاوية بن حكيم عن **محمّد** بن حباب[۶] الجلّاب عن أبى الحسن (الرّضا ـ يب) ﷺ قال سألته عن الرجل يشترى مأة شاة على أن يبدّل[۷] منها كذا وكذا قال لا يجوز.

۱۰۶ ۲۲۵۴۳ (۱۰) **فقيه** ۴/۴، **أمالى الصّدوق** ۳۴۶: فى حديث مناهى النّبىّ ﷺ بالإسناد المتقدّم ونهى عن بيع وسلف ونهى عن بيعين فى بيع ونهى عن بيع ما ليس عندك ونهى عن بيع ما لم يضمن. **الدّعائم** ۳۳/۲: عن رسول الله ﷺ انّه نهىٰ عن بيع وسلف[۸].

---

۱. خمساً ـ يب. ۲. لا يصحّ ـ يب. ۳. اشترى ـ يب.

۴. سهماً ـ فقيه. ۵. وعاء من قصب يجعل فيه تمر ونحوه ـ المنجد.

۶. حنّان ـ يب. ۷. يردّ ـ يب.

۸. فى الدعائم وقد اختلف فى معنى هٰذا النّهى فقال قوم هوان يقول الرجل للرجل آخذ سلعتك بكذا وكذا على ان تسلفنى كذا وكذا وقال آخرون هوان يقرضه قرضاً ثمّ يبايعه على ذلك وكلا الوجهين فاسد لأنّ منفعة السلف غير معلومة فصار الثّمن فى ذٰلك مجهولاً.

شخصی خراج مردم و جزیهٔ آنان و مالیات نخل و درختان و آبگیرها و وسایل شکار و ماهی و پرنده را از حاکم در برابر مبلغی عهده‌دار می‌شود؛ در حالی که نمی‌داند شاید از این‌ها چیزی وجود نداشته باشد. آیا آن را بخرد و در چه زمانی بخرد و عهده‌دار آن شود؟

امام فرمود: هر گاه بدانی که تنها به یکی از آن‌ها دست یافته شده، بخر و عهده‌دار شو.»

۱۰۲ (۶) منهال قصاب گوید: «به امام صادق گفتم: من گوسفند می‌خرم یا گروهی گوسفند می‌خرند [و برای تقسیم آن‌ها] شخصی در کنار درِ خانه‌ای می‌ایستد و گوسفندان را وارد خانه می‌کنند و آن شخص می‌شمارد: یک، دو، سه، چهار و پنج. آن‌گاه نام یکی از شریکان را بیرون می‌آورند. نام هر کس بیرون آمد، آن‌ها متعلق به اوست!

امام فرمود: این کار شایسته (جایز) نیست. هنگامی این کار برای [تعیین] سهم‌ها شایسته است که تقسیم عادلانه باشد.»

۱۰۳ (۷) زید شحام گوید: «از امام صادق دربارهٔ شخصی سؤال کردم که سهم قصابان را پیش از تقسیم می‌خرد. امام فرمود: (چیزی را نخرد تا وقتی که بداند آن سهم از کجا سر در می‌آورد). پس اگر چیزی را خرید، هنگام بیرون آمدن آن خیار دارد.»

۱۰۴ (۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «دو نفر نزد علی از یکدیگر شکایت کردند. یکی از آنان گفت: من تمام این سبدها را بجز پنج تای آن‌ها را خریدم که آن پنج تا هنگام معامله مشخص نبود و برخی از سبدها بهتر از سبدهای دیگر است.

علی فرمود: این معامله باطل است؛ چون استثناء به چیز مجهولی تعلق گرفته است.»

۱۰۵ (۹) محمد بن حباب گوید: «از امام رضا دربارهٔ شخصی سؤال کردم که صد گوسفند می‌خرد به این شرط که تعدادی از آن‌ها را عوض کند (بازگرداند). امام فرمود: جایز نیست.»

۱۰۶ (۱۰) در حدیث نهی‌های پیامبر آمده که: «آن حضرت از معامله‌ای که همراه با یک معاملهٔ سلفی دیگر با هم انجام بگیرد نهی کرده و از دو معامله در یک معامله [که چیزی را به کسی نسیه به قیمتی بفروشی و در همانجا از او به قیمت کمتری نقد بخری و این دو معامله را یک‌جا و با یک قصد و نیّت و یک عقد انجام دهی] نیز نهی کرده است و هم‌چنین از فروختن چیزی که مالک آن نیستی نهی کرده است.

و از فروختن چیزی که ضامن آن نیست، نهی کرد؛ [به این‌که هنوز آن را تحویل نگرفته و در ضمانت فروشنده است].»

در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم از فروختن یک جنس با دو نرخ ـ یکی نقد و دیگری نسیه ـ در یک معامله نهی کرد.»

۱۰۷ (۱۱) **المعانی ۲۷۸**: بإسناده المتقدّم فی باب (۵) انّه لا قرائة فی الرّكوع ج ۵: عن **القاسم بن سلام** بأسانيد متّصلة الى النّبیّ ﷺ انّه نهی ﷺ عن المنابذة والملامسة وبيع الحصاة ففی كلّ واحدة منها قولان امّا المنابذة فيقال إنّها أن يقول الرجل لصاحبه انبذ الیّ الثوب أو غيره من المتاع أو أنبذه إليك وقد وجب البيع بكذا وكذا ويقال إنّما هو أن يقول الرجل إذا نبذت الحصاة فقد وجب البيع وهو معنی قوله انّه نهی عن بيع الحصاة والملامسة أن تقول إذا لمست ثوبی أو لمست ثوبك فقد وجب البيع بكذا وكذا ويقال بل هو أن يلمس المتاع من وراء الثّوب ولا ينظر إليه فيقع البيع علی ذلك وهذه بيوع كان أهل الجاهليّة يتبايعونها فنهی رسول اللهﷺ عنها لانّها غرر كلّها.
۲۲۵۴۴

۱۰۸ (۱۲) **تهذيب ۳۸۶/۶**: محمّد بن علیّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن يحيی عن **غياث** بن إبراهيم عن جعفر عن أبيه عن علیّ ﷺ انّه كرّه بيع صكّ[1] الورق حتّی يقبض.
۲۲۵۴۵

۱۰۹ (۱۳) **الدعائم ۲۳/۲**: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه كرّه عن بيع الصك عن الرجل بكذا وكذا درهماً.
۲۲۵۴۶

۱۱۰ (۱۴) **الدعائم ۲۱/۲**: عن رسول اللهﷺ انّه نهی عن بيع الملامسة والمنابذة وطرح الحصی. فامّا الملامسة فقد اختلف فی معناها وقال قوم هو بيع الثوب مدروجاً يلمس باليد ولاينشر ولا يری داخله وقال آخرون هو الثوب يقول البائع أبيعك هذا الثوب علی أنّ نظرك إليه اللّمس بيدك ولا خيار لك إذا نظرت إليه وقال آخرون هو أن يقول إذا لمست ثوبی فقد وجب البيع بينی وبينك وقال آخرون هو أن يلمس المتاع من وراء ستر وكلّ هذه المعانی قريب بعضها من بعض وإذا وقع البيع عليها فسد واختلفوا أيضاً فی المنابذة فقال قوم هی أن ينبذ الرجل الثوب الی رجل وينبذ إليه الآخر ثوباً يقول هذا بهذا من غير تقليب ولا نظر وقال آخرون هو أن ينظر الرجل الی الثّوب فی يد الرجل مطويّاً فيقول اشتری هذا منك فإذا نبذته الیّ فقد تمّ البيع بيننا ولا خيار لواحد وقال قوم المنابذة وطرح الحصی بمعنی واحد وهو بيع كانوا يتبايعونه فی الجاهليّة يجعلون عقد البيع بينهم طرح حصاة يرمون بها من غير لفظ من بائع ولا مشتر ينعقد به البيع وكلّ هذه الوجوه من البيوع الفاسدة.
۲۲۵۴۷

---

۱. الصاكّ الكتاب فارسی معرّب قال أبو منصور والصك الّذی يكتب للعهدة معرّب أصله جك ـ اللسان.

۱۰۷ (۱۱) قاسم بن سلام با سندهای پیوسته روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ از منابذه و ملامسه و بیع‌الحصاة نهی کرد. دربارهٔ هر یک از این‌ها دو نظر وجود دارد:

دربارهٔ منابذه گفته می‌شود که آن به این صورت است که شخصی به دیگری می‌گوید: لباس یا کالای دیگری را به سوی من بینداز یا من به سوی تو می‌اندازم و معامله به فلان مبلغ تمام می‌شود.

و نیز گفته می‌شود که آن به این صورت است که شخصی به دیگری می‌گوید: هنگامی که سنگریزه را انداختم، به تحقیق معامله لازم می‌شود و این معنا با بیع حصاه سازگار است که پیامبرﷺ از آن نهی کرد.

ملامسه به این صورت است که می‌گویی: وقتی لباسم را لمس کردم یا لباست را لمس کردی، معامله در برابر فلان مبلغ لازم می‌شود و گفته می‌شود که آن به این صورت است که بدون نگاه کردن از روی لباس چیزی را لمس می‌کند و معامله بر همان واقع می‌شود و این معاملات در زمان جاهلیت متداول بود، سپس پیامبر اکرمﷺ از آن‌ها جلوگیری کرد؛ چون همهٔ آن‌ها فریب دهنده است.»

۱۰۸ (۱۲) غیاث بن ابراهیم از امام صادقؑ از پدرشؑ روایت می‌کند که: «علیؑ فروش برگهٔ حواله[1] (کالابرگ) را ناپسند می‌شمرد تا این‌که وصول شود.»

۱۰۹ (۱۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام صادقؑ فروش کالابرگ را به فلان مبلغ درهم ناپسند می‌شمرد.»

۱۱۰ (۱۴) در همان کتاب روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از بیع ملامسه و منابذه و انداختن سنگریزه نهی کرد.

در معنای ملامسه اختلاف است؛ گروهی می‌گویند: آن معاملهٔ پارچه و لباس پیچیده شده است که بدون بازکردن آن و مشاهدهٔ داخلش با دست لمس و معامله می‌شود.

برخی دیگر می‌گویند: آن به این صورت است که فروشنده می‌گوید: این لباس را به تو می‌فروشم به این شرط که لمس کردن آن به جای مشاهدهٔ آن باشد و اختیار بر هم زدن آن را نداشته باشی.

گروه سوم می‌گویند: آن به این صورت است که فروشنده می‌گوید: وقتی لباسم را لمس کردم، معاملهٔ میان من و تو لازم می‌شود.

دستهٔ چهارم می‌گویند: آن لمس کردن کالا از روی مانع است.

همهٔ این معنا به یکدیگر نزدیک است و معامله به هر یک از این صورت‌ها باطل است.

در معنای منابذه نیز اختلاف است؛ گروهی می‌گویند: آن به این صورت است که شخصی به سوی دیگری لباسی را پرتاب می‌کند و شخص دوم بدون نگاه و زیر و رو کردن آن، لباس دیگری به سوی وی پرتاب می‌کند و می‌گوید: این در مقابل آن.

برخی می‌گویند: آن به این صورت است که شخصی لباس پیچیده‌شده‌ای را در دست دیگری می‌بیند و می‌گوید: این را به فلان مبلغ از تو خریدم، وقتی به سوی من پرتاب کردی معامله میان ما تمام می‌شود و کسی اختیار بر هم زدن آن را ندارد.

گروه سوم می‌گویند: منابذه و سنگریزه انداختن به یک معنی است و آن معامله‌ای است در زمان جاهلیت که بدون سخن گفتن و تنها با پرتاب سنگریزه از سوی فروشنده و خریدار، معامله انجام می‌گرفت و همهٔ این گونه معامله‌ها باطل است.»

---

۱. حاکمان، نوشته‌هایی دربارهٔ ارزاق مردم به آنان می‌دادند و آنان با ارائهٔ آن‌ها جنس مورد نظر را تحویل می‌گرفتند.

وتقدّم فى أحاديث باب (٦٥) حرمة بيع الغنائم قبل القسمة من أبواب الجهاد ج ١٦ ما يناسب ذلك وكذا فى أحاديث باب (١٢) انّه لا يصلح بيع المكيل والموزون والمعدود مجازفة من أبواب البيع ج ٢٣. وفى رواية الدعائم (٢) من باب (١٦) حكم بيع اللبن فى الضّرع ما يناسب المقام. ويأتى فى رواية العيون (٤) من باب (٤٠) حكم بيع المضطرّ والرّبح عليه من أبواب ما يستحبّ للتّاجر ج ٢٣ قوله ﷺ ونهى ﷺ عن بيع الغرر. وفى رواية أبى مخلّد (٣) من باب (٣) اشتراط كون وجود المُسْلَم فيه غالباً عند حلول الأجل من أبواب السّلف ج ٢٣ ما يناسب ذلك.

(٢١)

باب جواز شراء التّبن بنسبة مقدار الطّعام وبيعه قبل أن يكال الطّعام

١١١ ٢٢٥٤٨ (١) كافى ٥/١٨٠، تهذيب ٧/٤٠: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن جميل (بن درّاج ـ يب) قال قلت لأبى عبدالله ﷺ اشترى رجل تبن بيدر[١] (قبل أن يداس تبن ـ يب ١٢٥ فقيه ١٤٢) كلّ كرّ[٢] بشىء معلوم فيقبض[٣] التبن ويبيعه[٤] قبل أن يكال[٥] الطعام قال لا بأس (به ـ كا فقيه ١٤٢). فقيه ٣/١٣٢: سأل جميل (أبا عبدالله ﷺ) عمّن اشترى تبن بيدر (وذكر مثله). تهذيب ٧/١٢٥: الحسين بن سعيد عن صفوان عن فقيه ٣/١٤٢: جميل عن زرارة قال سألت أبا جعفر ﷺ عن رجل اشترى (وذكر مثله).

(٢٢)

باب اشتراط كون المبيع طلقاً وحكم بيع الوقف

ويأتى في أحاديث باب (٨) حكم بيع الوقف من أبواب الوقوف ج ٢٤ ما يدلّ على ذلك.

---

١. البيدر: الموضع الذى يداس فيه الطّعام ـ اللسان.
٢. كلّ بيدر ـ يب ١٢٥.
٣. يأخذ ـ يب ١٢٥ ـ فيأخذ ـ فقيه ١٤٢.
٤. فيبيعه ـ فقيه ١٣٢.
٥. يكتال ـ يب ٤٠ ـ فقيه ١٣٢.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب شصت و پنجم از باب‌های جهاد و روایات باب دوازدهم از باب‌های خرید و فروش و روایت دوم از باب شانزدهم مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

در روایت چهارم از باب چهلم از باب‌های مستحبات تاجر فرموده امام ﷺ که: «پیامبر اکرم ﷺ از معاملهٔ فریبنده نهی کرد.»

و در روایت سوم از باب سوم از باب‌های سلف مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۲۱
جواز خرید کاه

(۱) جمیل بن دراج گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی کاه خرمنی را (پیش از کوبیدن آن) هر کرّ آن را به مبلغ معینی می‌خرد. آن‌گاه کاه را پیش از پیمانه کردن گندم، تحویل می‌گیرد و می‌فروشد. امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.» ۱۱۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲۲
شرط طلق بودن مبیع

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب هشتم از باب‌های وقوف، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

(۲۳)

باب اشتراط تقدير الثّمن وحكم من اشترى جارية بحكمه فوطئها فأبىٰ أن يقبل مالكها

۱۱۲ ۲۲۵۴۹ (۱) **كافي ۲۰۹/۵**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً عن **تهذيب ۶۹/۷**: الحسن بن محبوب عن **رفاعة النّخاس** قال سألت أبا عبدالله عليه السلام فقلت ساومت رجلاً بجارية (له ـ كا) فباعنيها بحكمي فقبضتها (منه ـ كا يب) على ذلك ثمّ بعثت إليه بألف درهم وقلت (له ـ كا فقيه) هٰذه الألف[۱] (على ـ فقيه) حكمي عليك فأبىٰ أن يقبلها منّي وقد كنت مسستها قبل أن أبعث إليه بألف درهم[۲] (قال ـ كا) فقال أرى أن تقوّم الجارية بقيمة[۳] عادلة فإن كان ثمنها[۴] أكثر ممّا بعثت (به ـ فقيه) إليه كان عليك أن تردّ إليه[۵] ما نقص من القيمة وإن كانت قيمتها[۶] أقلّ ممّا بعثت (به ـ كا فقيه) إليه فهو له (قال ـ كا يب) فقلت أرأيت إن أصبت[۷] بها عيباً بعد ما مسستها قال ليس لك تردّها ولك أن تأخذ قيمة ما بين الصحّة والعيب (منه ـ فقيه). **فقيه ۱۴۵/۳**: روى الحسن بن محبوب عن رفاعة النخّاس قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام ساومت رجلاً (وذكر مثله).

۱۱۳ ۲۲۵۵۰ (۲) **الدّعائم ۵۷/۲**: عن جعفر بن محمّد (صلع) أنّه سئل عن رجل اشترى جارية من رجل علىٰ حكمه يعنى حكم المشترى فدفع إليه مالاً فلم يقبله البايع فقال المشترى قد حكمتنى وهٰذا حكمى فقال عليه السلام إن كان الّذى حكم به هو قيمتها فعلى البايع التّسليم وإن كان دون ذٰلك فعلى المشترى أن يكمل له القيمة.

۱۱۴ ۲۲۵۵۱ (۳) **الدّعائم ۵۰/۲**: روينا عن جعفر بن محمد عليه السلام عن أبيه عن آبائه انّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال من باع بيعاً الىٰ أجل لا يعرف أو بشيء لا يعرف فليس بيعه ببيع. **ويأتى فى أحاديث باب (۵۰) حكم شراء السّلعة بدينار غير الدّرهم من أبواب البيع ج ۲۲ ما يمكن أن يستفاد منه ذٰلك.**

---

۱. هٰذه ألف درهم ـ يب فقيه.
۲. الألف درهم ـ يب ـ بالثّمن ـ فقيه.
۳. قيمة ـ يب فقيه.
۴. قيمتها ـ يب.
۵. عليه ـ فقيه.
۶. كان ثمنها ـ فقيه.
۷. قلت جعلت فداك فإن وجدت بها عيباً ـ فقيه.

باب ۲۳
شروط معین بودن ثمن

(۱) رفاعه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که به امام عرض کردم: «با مردی درباره کنیز به معامله گفتگو کردم و به او گفتم: کنیز را به قیمتی که من حکم می‌کنم به من بفروش. بر همین اساس کنیز را قبض کردم سپس برای فروشنده هزار درهم فرستادم و به او گفتم: این هزار درهم حکم من بر تو درباره ثمن جاریه است. فروشنده از قبول ثمن من خودداری کرد در حالیکه من با کنیز قبل از آنکه ثمن را برای فروشنده بفرستم ارتباط برقرار کردم. امام فرمود: معتقدم کنیز را به قیمت مناسب برسانید اگر قیمت کنیز بیش از آن ثمنی بود که تو برای فروشنده فرستادی بر تو لازم است که الباقی را به فروشنده رد کنی و اگر قیمت کنیز کمتر از آن ثمنی بود که تو برای فروشنده فرستادی زائد متعلق به فروشنده است. رفاعه می‌پرسد: اگر من در کنیز بعد از ارتباط با او متوجه عیبی شدم چه حکمی دارد؟ امام فرمود: تو نمی‌توانی کنیز را به فروشنده رد کنی بلکه تو می‌توانی (ارش) تفاوت قیمت مابین قیمت صحیح و معیوب را بگیری.» ۱۱۲

(۲) از امام صادق ﷺ پرسیده شد: «مردی کنیزی از دیگری بنا براینکه تعیین ثمن به حکم او باشد می‌خرد سپس مالی را به فروشنده پرداخت می‌کند ولی فروشنده آن را نمی‌پذیرد. مشتری خطاب به فروشنده می‌گوید: من حکم کردم و این مقدار را از ثمن رأی و حکم من است. امام فرمود: اگر مبلغی که مشتری بدان حکم کرد برابر قیمت کنیز در بازار باشد بر فروشنده است که تسلیم حکم مشتری شود ولی اگر کمتر از قیمت بازار است بر مشتری است که قیمت ناقص رأی خودش را کامل کند و به فروشنده بپردازد.» ۱۱۳

(۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از پدرش از نیاکانش ﷺ روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هر کس کالایی را تا مدت نامعین یا قیمت نامشخص بفروشد معاملهٔ او صحیح نخواهد بود.» ۱۱۴

ارجاعات

می‌آید:

از روایات باب پنجاه از باب‌های خرید و فروش، این مطلب را می‌توان استفاده کرد.

(۲٤)

باب جواز بيع شىء مقدّر من جملة معلومة متساوية الأجزاء وحكم تلف بعضها وكيفيّة الإيجاب والقبول وحكم الأخرس والأعجم فى العقود

۱۱٥ (۱) **تهذيب ۱۲٦/۷**: الحسن بن محبوب عن علىّ بن رئاب عن بريد بن معاوية عن أبى ۲۲٥٥۲
عبدالله ﷺ فى رجل اشترى من رجل عشرة آلاف طُنّ قصب فى أنبار بعضه من أجسمة واحدة والأنبار فيه ثلاثون ألف طُنّ[۱] فقال البائع قد بعتك من هٰذا القصب عشرة آلاف طُنّ فقال المشترى قد قبلت واشتريت ورضيت فأعطاه من ثمنه ألف درهم ووكّل المشترى من يقبضه فأصبحوا وقد وقع النّار فى القصب فاحترق منه عشرون ألف طنّ وبقى عشرة آلاف طنّ فقال العشرة آلاف طنّ الّتى بقيت هى للمشترى والعشرون الّتى احترقت من مال البايع.
وتقدّم فى أحاديث باب (۲٥) انّ تلبية الأخرس وتشهّدة تحريك لسانه من أبواب القرائة ج ٥ ما يدلّ علىٰ ذيل الباب.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۲٥)

باب أنّه يجوز أن يطرح لظروف السّمن والزّيت ما يحتمل الزّيادة والنّقصان لا ما يحتمل الزّيادة دون النّقصان إلّا مع التراضى

۱۱٦ (۱) **تهذيب ۱۲۸/۷**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبدالله بن جبلة عن علىّ ابن أبى ۲۲٥٥۳
حمزة قال سمعت معمّر الزّيّات يسأل أبا عبدالله ﷺ فقال جعلت فداك انّى رجل أبيع الزّيت يأتينى من الشّام فآخذ لنفسى ممّا أبيع قال ما أحبّ لك ذٰلك قال انّى لست أنقص نفسى شيئاً ممّا أبيع قال بعه من غيرك ولا تأخذ منه شيئاً أرأيت لو أنّ الرجل قال لك لا أنقصك رطلاً من دينار كيف كنت تصنع لا تقربه قال له جعلت فداك فإنّه يطرح ظروف السّمن والزّيت لكلّ ظرف كذا وكذا رطلاً فربّما زاد وربّما نقص قال إذا كان ذٰلك عن تراض منكم فلا بأس.

---

۱. الطّنّ: الحزمة من الحطب والقصب ـ اللّسان.

باب ۲۴
کیفیت ایجاب و قبول بیع

۱۱۵ (۱) برید بن معاویه گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی از دیگری ده هزار دسته نی از انباری که در آن سی هزار دسته نی از یک نیزار وجود دارد، می‌خرد و فروشنده می‌گوید: از این نی‌ها ده هزار دسته به تو فروختم و مشتری می‌گوید: پذیرفتم و خریدم و راضی شدم. آن‌گاه هزار درهم از قیمت آن می‌پردازد و شخصی را می‌گمارد تا آن‌ها را تحویل بگیرد. هنگام صبح مشاهده می‌کنند که آتش در آن افتاده و بیست هزار دسته از آن سوخته و ده هزار دسته باقی مانده است.

امام ﷺ فرمود: ده هزار دسته‌ای که باقی مانده مال مشتری است و بیست هزار دسته‌ای که سوخته از مال فروشنده است.»

ارجاعات

گذشت:

روایات باب بیست و پنجم از باب‌های قرائت، بر چگونگی معامله کردن شخص گنگ دلالت می‌کند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲۵
ارزش‌گذاری بر ظرف‌های روغن
با رضایت طرفین، هنگام فروش آن

۱۱۶ (۱) علی بن ابی حمزه گوید: «شنیدم که معمرزیّات به امام صادق ﷺ می‌گفت: فدایت شوم! من مردی روغن زیتون فروش هستم. از شام برای من روغن زیتون می‌آید تا من آن را بفروشم و من مقداری از آن را که می‌فروشم، برای مصرف خودم برمی‌دارم.

امام ﷺ فرمود: من این کار را برای تو دوست ندارم.

معمر گفت: من از مبلغی که به دیگران می‌فروشم کم نمی‌کنم.

امام ﷺ فرمود: به غیر خودت بفروش و از آن چیزی برندار! به من بگو که اگر به تو بگوید هر رطل آن را به تو کم‌تر از یک دینار نمی‌فروشم، چه کار خواهی کرد؟ به آن نزدیک نشو!

معمر گفت: فدایت شوم! برای هر ظرف روغن زیتون و روغن، فلان مقدار کاسته می‌شود و این مقدار گاهی زیادتر است و گاهی کم‌تر.

امام ﷺ فرمود: هر گاه بارضایت شما انجام شود، اشکال ندارد.»

۱۱۷ ۲۲۵۵٤ (۲) **کافی** ۱۸۳/٥: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۴۰/۷: أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل عن حنّان **تهذيب** ۱۲۸/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن **حنّان** قال كنت جالساً عند أبي عبدالله ﷺ فقال له معمّر الزّيّات انّا نشترى الزّيت في زقاقة[1] فيحسب[2] لنا نقصان فيه[3] لمكان الزقاق[4] فقال (أبو عبدالله ﷺ ـ يب ۱۲۸) إن كان يزيد وينقص فلا بأس وإن كان يزيد ولا ينقص فلا تقربه.

۱۱۸ ۲۲۵۵٥ (۳) **قرب الإسناد** ۲٦۱: عبدالله بن الحسن العلوى عن جدّه **عليّ** بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن الرجل يشترى المتاع وزناً في النّاسية والجواليق[5] فيقول ادفع للنّاسية رطلاً أو أقل أو أكثر من ذلك أيحلّ ذلك البيع قال إذا لم يعلم وزن الناسية والجواليق فلا بأس إذا تراضيا.

(۲٦)

باب انّه يجوز للمشترى أن يذوق ما يذاق قبل أن يشترى ويكره أن يذوق مالايريد شرائه ويكره شراء مالم يره

۱۱۹ ۲۲۵٥٦ (۱) **تهذيب** ۲۳۰/۷: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي جعفر عن داود بن إسحاق الحذّاء عن **محمّد** بن العيص قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل يشترى ما يذاق أيذوقه قبل أن يشترى[6] قال نعم فليذقه ولا يذوقنّ ما لا يشترى[7] **المحاسن** ٤٥٠: البرقى قال حدّثنى أبو سليمان[8] الحذّاء عن محمّد بن فيض قال سألت أبا عبدالله ﷺ (وذكر مثله).

۱۲۰ ۲۲۵٥۷ (۲) **تهذيب** ۹/۷: أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن سنان عن يونس بن يعقوب عن **عبدالأعلى** بن أعين قال قال نبّئت عن أبي جعفر ﷺ انّه يكره شراء مالم ير.

---

۱. بازقاقه ـ يب ٤٠ ـ فى ازقاقه ـ يب ۱۲۸.
۲. فيحتسب ـ يب ٤٠ ـ ويحسب ـ يب ۱۲۸.
۳. منه ـ يب ٤٠.
٤. الازقاق ـ يب (الزقاق جمع الزقّ: جلد يجزّ ولا ينتف ويستعمل لحمل الماء ـ المنجد).
٥. الجوالق ـ ئل. الجوالق وعاء من الأوعية ـ اللسان.
٦. أن يشتريه ـ محاسن.
۷. لايشتريه ـ محاسن.
۸. أبو سليمان (سليم ـ خ ل) ـ ئل.

۱۱۷ (۲) حنان گوید: «نزد امام صادق‌ؑ نشسته بودم که معمر زیّات به امامؑ گفت: ما روغن زیتون را در مشک‌هایی می‌خریم و برای ظرف آن مقداری کم می‌کنند.

امامؑ فرمود: اگر آن مقدار گاهی زیاد و گاهی کم می‌آید، اشکال ندارد و اگر همواره زیاد است و کم نمی‌آید، به آن نزدیک نشو.»

۱۱۸ (۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفرؑ سؤال کردم: شخصی کالایی را با ظرف بر اساس وزن می‌خرد و می‌گوید: برای ظرف آن یک رطل یا کم‌تر یا بیشتر کم کن! آیا این معامله صحیح است؟

امامؑ فرمود: اگر وزن ظرف را نمی‌داند، در صورت رضایت دو طرف اشکال ندارد.»

باب ۲۶

جواز چشیدن مشتری کالای چشیدنی را

۱۱۹ (۱) محمد بن عیص گوید: «از امامؑ سؤال کردم: مردی چیز چشیدنی را می‌خرد، آیا پیش از خریدن می‌تواند آن را بچشد؟

امامؑ فرمود: آری، آن را بچشد و چیزی را که نمی‌خواهد بخرد، هرگز نچشد.»

۱۲۰ (۲) عبدالاعلی بن اعین گوید: «از امام باقرؑ به من خبر رسید که آن حضرت خریدن کالایی را بدون مشاهده، خوش ندارد.»

۱۲۱ ۲۲۵۵۸ (۲) **كـافى ۱۵٤/۵**: عدّة من اصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن سنان عن يونس بن يعقوب عن **عبدالأعلى** بن أعين قال قال نبّئت عن أبى جعفر ﷺ انّه كرّه بيعين أطرح وخذ على غير تقليب[1] وشراء مالم ير. **كافى ۱۵۳/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن عبدالرّحمٰن بن حمّاد عن محمّد بن سنان قال نبّئت عن أبى جعفر ﷺ (وذكر مثله). **الخصال ٤٦**: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ﷺ قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن أحمد ابن أبي عبدالله عن عبدالرّحمٰن بن حمّاد عن محمّد بن سنان مسنداً إلى أبي جعفر ﷺ انّه كرّه (وذكر نحوه).

(۲۷)

باب حكم بيع سمن الجواميس وشرائه

۱۲۲ ۲۲۵۵۹ (۱) **تهذيب ۱۲۸/۷**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صالح بن خالد عن **عبدالحميد** بن مفضّل السّمّان قال سألت عبداً صالحاً ﷺ عن سمن الجواميس فقال لا تشتره ولا تبعه.

قال محمّد بن الحسن هذا الخبر موافق لمذهب الواقفة لأنّهم يعتقدون أنّ لحم الجواميس حرام فأجروا السّمن مجراه وذلك باطل عندنا لا يلتفت إليه.

(۲۸)

باب انّ عبد الكافر إذا أسلم يباع من المسلمين ويدفع ثمنه إلى صاحبه

۱۲۳ ۲۲۵٦۰ (۱) **كافي ٤۳۲/۷، تهذيب ۲۸۷/٦**: محمّد بن يحيى رفعه عن حمّاد بن عيسى عن أبى عبدالله ﷺ انّ أميرالمؤمنين ﷺ أتى بعبد لذمّيّ قد أسلم فقال اذهبوا فبيعوه من المسلمين وادفعوا ثمنه إلى صاحبه ولا تقرّوه عنده. **وسـائل ۳۸۰/۱۷**: محمّد بن الحسن فى النهاية عن حمّاد بن عيسى عن أبي عبدالله ﷺ مثله إلّا أنّ فيها أتى بعبد ذمّيّ. **مستدرك ۲٤۷/۱۳**: **فقه الرضا** ﷺ ـ أبي عن جعفر عن أبيه انّ عليّاً ﷺ أتى بعبد ذمّيٍّ قد أسلم (وذكر نحوه).

---

۱. أى من غير اختبار ودقّة.

(۳) عبدالاعلی بن اعین گوید: «از امام باقرؑ به من خبر رسید که آن حضرت دوگونه معامله را ۱۲۱
ناپسند می‌شمرد: بینداز و بدون بررسی بگیر و خریدن جنس دیده نشده.»

باب ۲۷
حکم فروش روغن گاومیش

(۱) عبدالحمید بن مفضّل سمّان ـ روغن فروش ـ گوید: «از امام موسی بن جعفرؑ دربارهٔ روغن ۱۲۲
گاومیش سؤال کردم. امامؑ فرمود: آن را خرید و فروش نکن!»

مرحوم شیخ طوسیؒ می‌فرماید: «این حدیث با مذهب واقفیه موافق است؛ زیرا آنان معتقدند که گوشت گاومیش حرام است، از این رو روغن آن را نیز به آن ملحق نموده‌اند و این نزد ما باطل و غیر قابل توجه است.[1]»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. باب ۲۸ به دلیل اینکه مربوط به بردگان بود ترجمه نشد.

(٢٩)

باب جواز بيع النّسيئة بتأخير الثّمن سنة أو سنتين وحكم كون الأجل ثلاث سنين فصاعداً وانّه إذا لم يعيّنا أجلاً فالثّمن نقد

١٢٤ ٢٢٥٦١ (١) كافي ٢٠٧/٥ : عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن **أحمد** بن محمّد قال قلت لأبى الحسن ﷺ انّى أُريد الخروج الى بعض الجبل فقال ما للنّاس بدٌّ من أن يضطربوا سنتهم هٰذه فقلت له جعلت فداك انّا إذا بعناهم بنسيئة كان أكثر للرّبح قال فبعهم بتأخير سنة قلت بتأخير سنتين قال نعم قلت بتأخير ثلاث قال لا. **قرب الإسناد** ٣٧٢: أحمد بن محمّد عن أحمد بن محمّد ابن أبى نصر (عن الرّضا ﷺ) قال في حديث قلت جعلت فداك انّ الكوفة قد تبّت بى والمعاش بها ضيّق وإنّما كان معاشنا ببغداد وهٰذا الجبل قد فتح على النّاس منه باب رزق فقال إن أردت الخروج فاخرج فانّها سنة مضطربة وليس للنّاس بدّ من معايشهم فلا تدع الطّلب فقلت له جعلت فداك انّهم قوم ملاء ونحن نحتمل التأخير فنبايعهم بتأخير سنة. قال بعهم قلت سنتين قال بعهم قلت ثلاث سنين قال لا يكون لك شيء أكثر من ثلاث سنين.

١٢٥ ٢٢٥٦٢ (٢) **مستدرك** ٣١٢/١٣: **القطب الرّاوندى** فى لبّ اللّباب عن علىّ بن أبى طالب ﷺ انّه خرج ذات يوم معه خمسة دراهم فاقسم عليه فقير فدفعها إليه فلمّا مضى فإذا بإعرابى علىٰ جمل فقال له اشتر هٰذا الجمل قال ليس معى ثمنه قال اشتر نسيئة فاشتراه بمأة درهم ثمّ أتاه إنسان فاشتراه منه بمأة وخمسين درهماً نقداً فدفع الى البايع مأة وجاء بالخمسين الى داره فسألته فاطمة ﷺ فقال اتّجرت مع الله فأعطيته واحداً وأعطانى مكانه عشرة.

١٢٦ ٢٢٥٦٣ (٣) **الدعائم** ٣٤/٢: عن علىّ ﷺ انّه باع بعيراً بالربذة بأربعة أبعرة مضمونة وباع جملاً له يدعىٰ عصيفيراً[١] بعشرين بعيراً الىٰ أجل.

١٢٧ ٢٢٥٦٤ (٤) **العوالى** ٢٢١/١: روى **ابن عبّاس** قال قال رسول الله ﷺ لا تتبايعوا الى الحصاد ولا الى الدياس[٢] ولٰكن الى شهر معلوم.

---

١. عصيفراً ـ خ ل.

٢. الدياس هو إستعمال الدوابّ في دوس أكداس سنابل الحنطة وغيرها لتفصل الحبّ عن التبن ـ اللسان.

باب ۲۹

جواز بیع نسیه

۱۲۴ (۱) احمد بن محمد گوید: «به امام موسی بن جعفر؈ گفتم: من تصمیم گرفته‌ام بـه بـرخـی مـناطق کوهستانی مسافرت کنم. امام؈ فرمود: مردم چاره‌ای ندارند که در این سال مسافرت کنند.

گفتم: فدایت شوم! اگر ما نسیه بفروشیم، سود بیشتری می‌بریم! امام؈ فرمود: به آن‌ها تا زمان یکسال بفروش! گفتم: تا دو سال چطور؟ امام؈ فرمود: آری! گفتم: تا سه سال چطور؟ امام؈ فرمود: نه!»

احمد بن محمد ابن‌ابی‌نصر در بخشی از یک حدیث می‌گوید: «به امام رضا؈ گفتم: فدایت شوم! کوفه مرا نابود کرده است و ما از نظر معیشت در فشار هستیم و روزی ما در بغداد است و این کوه در روزی را بر مردم گشوده است!

امام؈ فرمود: اگر قصد مسافرت به آنجا را داری، برو! زیرا سال سخت و پرآشوبی است و مردم از معاش خود راه گریزی ندارند، پس طلب روزی را رها نکن!

گفتم: فدایت شوم! آن‌ها گروهی توانگر و خوشگذران هستند و ما می‌توانیم صبر کنیم. آیا اجناس‌مان را به مدت یکسال به آن‌ها بفروشیم؟

امام؈ فرمود: به آنان بفروش!

گفتم: تا دو سال چطور؟

امام؈ فرمود: به آنان بفروش!

گفتم: سه سال چطور؟

امام؈ فرمود: برای تو چیزی بیش از سه سال نیست!»

۱۲۵ (۲) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که: «امیر مؤمنان؈ روزی با پنج درهم از خانه بیرون آمد. نیازمندی به وی برخورد کرد و امام؈ پنج درهم را به وی داد و به راه خود ادامه داد تا به عرب بیابانگردی سوار بر شتر برخورد نمود. مرد عرب به امام؈ گفت: این شتر را از من بخر!

امام؈ فرمود: پول آن را ندارم!

مرد عرب گفت: نسیه بخر!

علی؈ شتر را به صد درهم خرید. پس از آن شخص دیگری با امام؈ برخورد کرد و شتر را صد و پنجاه درهم نقد خرید. امام؈ صد درهم از آن را به صاحب شتر پرداخت و با پنجاه درهم به خانه آمد. فاطمه؈ از وی دربارهٔ آن پول سؤال کرد. امام؈ فرمود: با خدا معامله کردم. من یکی دادم و خداوند به جای آن ده تا به من داد!»

۱۲۶ (۳) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «علی؈ در ربذه یک شتر را با چهار شتر با ضمانت معامله کرد و شتری به نام عصیفیر را در برابر بیست شتر نسیهٔ مدت‌دار فروخت.»

۱۲۷ (۴) در کتاب العوالی از ابن عباس روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم؈ فرمود: تا زمان درو و خرمن‌کوب معامله نکنید بلکه تا ماه معلوم.»

١٢٨ ٢٢٥٦٥ (٥) **الدعائم** ٢/٥٠: روينا عن جعفر بن محمّد عليه‌السلام عن أبيه عن آبائه انّ رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله قال من باع بيعاً الىٰ أجل لا يعرف أو بشيء لا يعرف فليس بيعه ببيع. **ويأتى** في أحاديث الباب التّالى وما يتلوه ما يناسب ذٰلك فراجع. **وفى** رواية خالد (٢) من باب (٤٠) انّ للمشترى أن يبيع المتاع بربح قبل أن يؤدّى ثمنه قوله عليه‌السلام ليس معى ثمنها قال فانّى أنظرك به الى القبض قال عليه‌السلام بكم يا اعرابى قال بمأة درهم قال علىّ عليه‌السلام خذها يا حسن. **وفى** رواية عمّار (١٤) من باب (١) ثبوت خيار المجلس من أبواب الخيار ج ٢٣ قوله عليه‌السلام والثمن إذا لم يكونا اشترطا فهو نقد.

(٣٠)

باب أنّ من باع شيئاً نسيئة وغير نسيئة جاز أن يشتريه من صاحبه حالاً بزيادة ونقيصة إذا لم يشترط ذلك

١٢٩ ٢٢٥٦٦ (١) **كافى** ٥/٢٠٨، **تهذيب** ٧/٤٧: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن إسماعيل عن منصور بن يونس عن شعيب الحدّاد. **فقيه** ٣/١٣٤: عن بشّار بن يسار قال سألت ابا عبدالله عليه‌السلام عن رجل[١] يبيع المتاع بنسأ فيشتريه[٢] من صاحبه الّذى يبيعه منه قال نعم لا بأس به فقلت له اشترى متاعى فقال ليس هو متاعك ولا بقرك ولا غنمك كا يب ـ أبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان عن شعيب[٣] الحدّاد عن بشّار بن يسار عن أبى عبدالله عليه‌السلام مثله.

١٣٠ ٢٢٥٦٧ (٢) **كافى** ٥/٢٠٢: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن أبى عمير عن حفص بن سوقة عن الحسين بن المنذر قال قلت لأبى عبدالله عليه‌السلام يجيئنى الرّجل فيطلب العينة فأشترى له المتاع مرابحة ثمّ أبيعه إيّاه ثمّ اشتريه منه مكانى قال فقال إذا كان بالخيار[٤] إن شاء باع وإن شاء لم يبع وكنت أنت (أيضاً ـ كا) بالخيار إن شئت اشتريت وإن شئت لم تشتر فلا بأس قال قلت فإنّ أهل المسجد يزعمون انّ هذا فاسد ويقولون إن جاء به بعد (أربعة ـ يب) أشهر صلح (قال ـ يب) فقال إنّ هٰذا تقديم وتأخير فلا بأس (بـه ـ كـا). **تهذيب** ٧/٥١:

---

١. عن الرجل ـ يب فقيه. ٢. نسيئاً ايشتريه ـ فقيه. ٣. صفوان بن شعيب ـ يب خ.
٤. له الخيار ـ يب.

۱۲۸ (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از پدرش از نیاکانش روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هر کس کالایی را تا مدت نامشخص یا به قیمت نامعلوم بفروشد، معامله‌اش معامله نیست!»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات دو باب بعدی، مناسب با این بحث خواهد آمد.

در روایت دوم از باب چهلم فرموده امام ﷺ که: «من پول آن را همراه ندارم!

مرد عرب گفت: من تا وقتی به دست آوری به تو مهلت می‌دهم!

علی ﷺ فرمود: به چه مبلغی ای مرد عرب؟

اعرابی گفت: به صد درهم!

علی ﷺ فرمود: آن را بگیر، ای حسن!»

در روایت چهاردهم از باب یکم از باب‌های خیار فرموده معصوم ﷺ که: «هرگاه خریدار و فروشنده با هم شرط نکنند، قیمت آن نقد است.»

باب ۳۰
جواز خرید همان کالای فروخته شدهٔ نقدی یا نسیه‌ای

۱۲۹ (۱) بشار بن یسار گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: مردی کالایی را نسیه می‌فروشد. آیا می‌تواند همان را از خریدار دوباره بخرد؟

امام ﷺ فرمود: آری! اشکال ندارد.

گفتم: آیا کالای خودم را بخرم؟

امام ﷺ فرمود: آن کالای تو و گاو تو و گوسفند تو نیست!»

۱۳۰ (۲) حسین بن منذر گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی نزد من می‌آید و از من درخواست عینه[1] می‌کند. من کالایی را با سود برایش می‌خرم، سپس آن را به وی می‌فروشم و آن‌گاه آن را در همان جا از وی می‌خرم.

امام ﷺ فرمود: هر گاه او بخواهد بفروشد و بخواهد نفروشد، مختار است و تو نیز اگر بخواهی بخری و اگر بخواهی نخری، مختاری و اشکال ندارد.

---

۱. فروختن کالایی به دیگری و خریدن آن از وی مجدداً یا خریدن کالای مورد نیاز کسی نقداً و فروختن آن به وی به صورت نسیه ـ م.

الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حفص بن سوقة عن الحسين بن المنذر قال سألت أبا عبدالله عليه السلام فقلت يجيئني الرجل يطلب العينة فاشترى المتاع من أجله ثمّ أبيعه ايّاه (وذكر مثله).

۱۳۱ ۲۲۵٦۸ (۳) **قرب الإسناد ۲٦۷**: عبدالله بن الحسن العلوى عن جدّه **عليّ** بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليهما السلام قال سألته عن رجل باع ثوباً بعشرة دراهم الى أجلٍ ثمّ اشتراه بخمسة دراهم أيحلّ قال إذا لم يشترط ورضيا فلا بأس.

۱۳۲ ۲۲۵٦۹ (٤) **وسائل ۱۸/٤۳**: ورواه عليّ بن جعفر في كتابه إلّا أنّه قال بعشرة دراهم الى أجلٍ ثمّ اشتراه بخمسة دراهم بنقد.

۱۳۳ ۲۲۵۷۰ (٥) **تهذيب ۷/۱۹**: محمّد بن الحسن الصفّار عن محمّد بن الحسين ابن أبي الخطّاب عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة عن **يونس** الشيباني قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام الرجل يبيع البيع والبايع يعلم انّه لا يسوي والمشترى يعلم انّه لا يسوى إلّا انّه يعلم انّه سيرجع فيه فيشتريه منه قال فقال يا يونس انّ رسول الله صلى الله عليه وآله قال لجابر بن عبدالله كيف أنت إذا ظهر الجور وأورثتم الذلّ قال فقال له جابر لا أبقيت الى ذلك الزمان ومتى يكون ذلك بأبى أنت وامّى قال إذا ظهر الرّبا يا يونس وهذا الرّبا وإن لم تشتره منه ردّه عليك قال قلت نعم قال فقال لا تقربنّه فلا تقربنّه.

۱۳٤ ۲۲۵۷۱ (٦) **فقيه ۳/۱۸۲**: روى **يونس** بن عبدالرّحمن عن غير واحد عن أبي عبدالله عليه السلام في الرجل يبايع الرجل على الشيء فقال لا بأس إذا كان أصل الشيء حلالاً. **ويأتي في** أحاديث باب (٤۲) انّه يجوز لمن عليه الدّين أن يتعيّن من صاحبه ما يناسب ذلك.

(۳۱)

باب حكم من باع سلعته بثمن حالاً وبأزيد منه مؤجّلاً

۱۳٥ ۲۲۵۷۲ (۱) **تهذيب ۷/٥۳**: أحمد بن محمّد عن البرقى عن النوفليّ عن **السّكوني** عن جعفر عن أبيه عن آبائه عليهم السلام انّ عليّاً عليه السلام قضى فى رجل باع بيعاً واشترط شرطين بالنقد كذا وبالنسيئة كذا فأخذ المتاع على ذلك الشرط فقال هو بأقلّ الثّمنين وأبعد الأجلين يقول ليس له إلّا أقلّ النقدين الى الأجل الّذى أجّله بنسيئة.

گفتم: اهل مسجد می‌پندارند این معامله باطل است و می‌گویند اگر خریدار پس از (چهار) ماه آن را به تو فروخت، جایز است. امام ﷺ فرمود: این تنها زودتر و دیرتر است [و موجب تفاوت در ماهیت آن نمی‌شود] اشکال ندارد.»

۱۳۱ (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که لباسی را نسیه به ده درهم می‌فروشد، سپس آن را پنج درهم می‌خرد. آیا این کار جایز است؟ امام ﷺ فرمود: هر گاه شرط نکند و هر دو راضی باشند، اشکال ندارد.»

۱۳۲ (۴) علی بن جعفر حدیث پیشین را با اندکی تفاوت در کتاب خود نیز آورده است.

۱۳۳ (۵) یونس شیبانی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی کالایی را به قیمتی می‌فروشد و فروشنده و خریدار هر دو می‌دانند که آن کالا ارزش آن قیمت را ندارد؛ با این حال انجام چنین معامله‌ای به این دلیل است که فروشنده می‌داند که به زودی آن را از خریدار خواهد خرید. امام ﷺ فرمود: ای یونس! همانا پیامبر اکرم ﷺ به جابر فرمود: چگونه خواهی بود هنگامی که ستم فراگیر و آشکار شود و ذلت و خواری برای‌تان بر جای ماند؟

جابر گفت: ای کاش در چنین زمانی زنده نباشم! پدر و مادرم فدایت! چه وقت آن زمان فرا خواهد رسید؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هنگامی که رباخواری فراگیر و آشکار شود.

آن‌گاه امام ﷺ فرمود: ای یونس! و این رباست و آیا اگر از آن نخری به تو بازمی‌گرداند؟ گفتم: آری! امام ﷺ فرمود: هرگز به آن نزدیک نشو! هرگز به آن نزدیک نشو!»

۱۳۴ (۶) یونس بن عبدالرحمن از گروهی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که با دیگری چیزی را می‌فروشند،[1] فرمود: «هر گاه اصل آن چیز حلال باشد، اشکالی ندارد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب چهل و دوم مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳۱

حکم فروش نقدی کالا به یک مبلغ و فروش نسیهٔ آن به مبلغ بیشتر

۱۳۵ (۱) سکونی از امام صادق ﷺ از پدرش از پدرانش ﷺ روایت می‌کند که: «شخصی در زمان امیر مؤمنان ﷺ کالایی را با دو شرط فروخت، نقد به فلان قیمت و نسیه به قیمت دیگری و خریدار کالا را به آن شرط گرفت. علی ﷺ در این باره فرمود: آن معامله با قیمت کم‌تر و مدت طولانی‌تر واقع می‌شود یعنی می‌فرماید: برای فروشنده نیست مگر قیمت کم‌تر و مدتی که برای نسیه معین کرده است.»

---

۱. در متن حدیث «یبایع» آمده است که به معنای بیعت است و بر این اساس معنای حدیث این می‌شود که شخصی با دیگری بر انجام کاری بیعت می‌کند....

۱۳۶ ۲۲۵۷۲ (۲) **تهذيب ۷/٤۷**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ۵/۲۰۶**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن **فقيه ۳/۱۷۹**: **محمّد** بن قيس عن أبى جعفر ﷺ قال قال أميرالمؤمنين ﷺ من باع سلعة فقال[۱] انّ ثمنها كذا وكذا يداً بيد و ثمنها كذا وكذا نظرة فخذها بأىّ ثمن شئت و جعل[۲] صفقتها واحدة (فقال ـ فقيه) فليس[۳] له إلّا أقلّهما وإن كانت نظرة ـ كا يب قال و قال ﷺ من ساوم بثمنين احدهما عاجلاً و الآخر نظرة فليسمّ أحدهما قبل الصفقة.

۱۳۷ ۲۲۵۷٤ (۳) **مستدرك ۱۳/۳۱۲**: ابن **أبى جمهور** فى درر اللئالى عن النّبىّ ﷺ انّه قال لا تحلّ صفقتان فى واحدة.

۱۳۸ ۲۲۵۷۵ (٤) **تهذيب ۷/۲۳۱**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن الحسن بن على بن فضّال عن عمرو بن سعيد عن مصدّق بن صدقة عن عمّار عن أبى عبدالله ﷺ قال بعث رسول الله ﷺ رجلاً من أصحابه والياً فقال له إنّى بعثتك الى أهل الله ـ يعنى أهل مكّة ـ فانههم[٤] عن بيع مالم يقبض وعن شرطين فى بيع وعن ربح مالم يضمن.

۱۳۹ ۲۲۵۷٦ (۵) **الدعائم ۲/۳۲**: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه انّ رسول الله صلّى الله عليه وعلى آله الطّيبين الطاهرين انّه نهى عن شرطين فى بيع واحد[۵].

۱٤۰ ۲۲۵۷۷ (٦) **تهذيب ۷/۲۳۰**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن علىّ بن أسباط عن سليمان بن صالح عن أبى عبدالله ﷺ قال نهى رسول الله ﷺ عن سلف وبيع وعن بيعين فى بيع وعن بيع ما ليس عندك وعن ربح ما لم يضمن.

---

۱. وقال ـ يب. ۲. واجعل ـ يب فقيه. ۳. ليس ـ فقيه.

٤. وأمره أن ينهاهم ـ خ.

۵. قال فى الدعائم ـ وقد اختلف فى تأويل ذلك فقال قوم هو أن يقول البائع أبيعك بالنقد بكذا وابالنسيئة بكذا ويعقد البيع على هذا وقال آخرون هو أن يبيع السلعة بدينار على انّ الدينار إذا حلّ أجله أخذ به دراهم مسماة وقال آخرون هو أن يبيع منه السلعة على أن يبيعه هو أخرى وقال آخرون فى ذلك وجوهاً قريبة المعانى من هذا وهذه الوجوه كلّها البيع فيها فاسد لا يجوز إلّا أن يفترق المتبائعان على شرط واحد فامّا ان عقد البيع على شرطين فذلك المنهىّ عنه وهو أيضاً من باب بيعتين فى بيعة وقد نهى عن ذلك.

۱۳۶ (۲) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که امیر مؤمنان ﷺ فرمود: «هر کس کالایی را بفروشد و بگوید: بهای آن نقداً فلان مبلغ و با مهلت فلان مبلغ است و آن را یک معامله قرار دهد، آن را به هر قیمتی [از آن دو قیمت] که خواستی بگیر، آن‌گاه تنها حداقل آن دو قیمت بر عهدهٔ فروشنده است، هر چند با مهلت و نسیه باشد.

و فرمود: هر کس کالایی را با دو بها یکی نقد و دیگری نسیه برای فروش عرضه کند، باید پیش از دست دادن و قطعی شدن معامله یکی را مشخص نماید.»

۱۳۷ (۳) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «دو معامله در یکی جایز نیست.»

۱۳۸ (۴) عمار از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم ﷺ یکی از یارانش را به عنوان حاکم اعزام کرد و فرمود: من تو را به سوی اهل خدا ـ یعنی اهل مکه ـ می‌فرستم، آن‌ها را از فروختن آنچه تحویل نگرفته‌اند و از دو شرط [دو بها] در یک معامله و از سود بردن از آنچه ضامن آن نیستند، بازدار.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۳۹ (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از نیاکانش ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ از دو شرط [ذکر دو بها یکی نقد و دیگری نسیه] در یک معامله نهی کرد.

۱۴۰ (۶) سلیمان بن صالح از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم ﷺ از فروش نقد و نسیه در یک معامله و از دو معامله [نسیه با دو مدت] در یک معامله و از فروختن آنچه مالک آن نیستی و از سود بردن در آنچه ضامن آن نیستی، نهی کرد.»

(٣٢)

باب حكم من أمر الغير أن يشترى له بنقد ويزيده فوق ذلك نظرة

١٤١ ٢٢٥٧٨ (١) **تهذيب** ٤٧/٧: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ٢٠٨/٥: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن **محمّد** بن قيس عن أبى جعفر عليه السلام قال قضى أميرالمؤمنين (علىّ ـ كا) عليه السلام فى رجل أمره نفر ليبتاع[1] لهم بعيراً بنقد[2] ويزيدونه فوق ذلك نظرة فابتاع لهم بعيراً ومعه بعضهم فمنعه أن يأخذ منهم فوق ورقه نظرة. **فقيه** ١٨٠/٣: قال أبو جعفر عليه السلام فى رجل أمره نفر (وذكر مثله).

١٤٢ ٢٢٥٧٩ (٢) **تهذيب** ٤٨/٧: الحسين بن سعيد عن يوسف بن عقيل عن **محمّد** بن قيس عن أبى جعفر عليه السلام قال منع أميرالمؤمنين عليه السلام الثلاثة تكون صفقتهم واحدة يقول احدهم لصاحبه اشتر هٰذا من صاحبه وأنا أزيدك نظرة يجعلون صفقتهم واحدة قال فلا يعطيه إلّا مثل ورقه الّذى نقد نظرة قال ومن وجب له البيع قبل أن يلزم صاحبه فليبع بعد ماشاء.

(٣٣)

باب جواز تعجيل الحقّ بنقص منه وعدم جواز تأجيله بزيادة فيه

١٤٣ ٢٢٥٨٠ (١) **كافى** ٢١١/٥: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان عن زرارة عن أبى عبدالله عليه السلام قال سألته عن رجل اشترى جارية بثمن مسمّى ثمّ باعها فربح فيها قبل أن ينقد صاحبها الّذى (هى[3] ـ كا) له فأتاه[4] صاحبها يتقاضاه (ولم ينقد ماله ـ كا يب) فقال صاحب الجارية للذين باعهم اكفونى غريمى هٰذا والذى ربحت عليكم فهو لكم قال لابأس. **تهذيب** ٦٨/٧: الحسين بن سعيد عن ابن فضّال عن أبان عن زرارة وصفوان عن ابن مسكان عن محمّد الحلبى وابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبى

---

١. أن يبتاع ـ يب فقيه. ٢. بورق ـ فقيه. ٣. كانت ـ فقيه.
٤. فأتى ـ يب فقيه.

باب ۳۲

حکم کسی که به دیگری دستور می‌دهد تا جنسی را نقداً بخرد و او از آن شخص بیشتر از آن مبلغ نسیه‌ای همان جنس را می‌گیرد

۱۴۱ (۱) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «گروهی از شخصی خواستند که شتری را برای آنان به طور نقد بخرد و آنان با مهلت بیشتر به او بپردازند. او نیز به همراهی یکی از آنان شتری خرید. امیرمؤمنان ﷺ او را از گرفتن بیش از بهایی که پرداخته است، بازداشت.»

۱۴۲ (۲) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان ﷺ از این‌که سه نفر یک معامله را انجام دهند، جلوگیری کرد؛ به این صورت که شخصی به دیگری می‌گوید: این کالا را از شخص سوم بخر و من با مهلت بیشتر پول آن را به تو می‌پردازم که هر سه شخص یک معامله را منعقد کنند. علی ﷺ فرمود: بیش از بهایی که به طور نقد پرداخته، با مهلت به او نپردازد.

و فرمود: هر کس معامله‌اش لازم و تمام شود ـ پیش از آن که برای دیگری معامله را تمام کند ـ می‌تواند آن را به هر مقدار که بخواهد، بفروشد.»

باب ۳۳

جواز کوتاه کردن مدت دیْن و کاستن آن و عدم جواز طولانی کردن مدت دیْن با افزایش آن

۱۴۳ (۱) زراره گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که کنیزی را به مبلغ مشخصی می‌خرد و پیش از پرداخت بهایش آن را با سود می‌فروشد. آن‌گاه صاحب اول کنیز، پول خود را درخواست می‌کند و آن شخص به خریداران کنیز می‌گوید: بدهی مرا به این شخص بپردازید و آنچه از شما سود برده‌ام، مال خودتان. امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد!»

عن أبي عبدالله عليه السلام جميعاً انّهما سألاه عن رجل اشترى جارية (وذكر مثله). **فقيه ۱۳۸/۳**: روى الحلبي عن أبي عبدالله عليه السلام انّه سئل عن رجل اشترى جارية (وذكر مثله).

۱۴۴ ۲۲۵۸۱ (۲) **الدعائم ۶۲/۲**: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه سئل عن الرجل يكون له على الرجل الدّين الى أجل مسمّىً فيأتي غريمه فيقول عجّل لي كذا وكذا واضع عنك بقيّته أو امدّ لك في الأجل قال لا بأس به إن هو لم‌يزدد على رأس ماله ولا بأس أن يحطّ الرجل ديناً له الى أجل ويأخذ مكانه.

(۳۴)

باب انّه يجوز أن يبيع ما ليس عنده حالّاً إذا كان يوجد

۱۴۵ ۲۲۵۸۲ (۱) **تهذيب ۴۹/۷**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن إسحاق بن عمّار عن **عبدالرّحمٰن** بن الحجّاج قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرّجل يشتري الطّعام من الرّجل ليس عنده فيشتري منه حالّاً قال ليس به بأس[۱] (قال ـ فقيه) قلت انّهم يفسدونه عندنا قال وأيّ[۲] شيء يقولون في السّلم قلت لا يرون به[۳] بأساً يقولون هذا الى أجل فإذا كان الى غير أجل وليس (هو ـ فقيه) عند صاحبه فلا يصلح فقال إذا لم يكن أجل كان أجود[۴] ثمّ قال لا بأس بان[۵] يشتري (الرجل ـ فقيه) الطّعام وليس هو عند صاحبه (حالّاً و ـ خ) الى أجل[۶] فقال لا يسمّى له أجلاً إلّا أن يكون بيعاً لا يوجد مثل العنب والبطّيخ وشبهه في غير زمانه فلا ينبغي شراء ذلك حالّاً. **فقيه ۱۷۹/۳**: وسأل أبا عبدالله عليه السلام عبدالرّحمٰن بن الحجّاج عن الرّجل يشتري (وذكر مثله). **وسائل ۴۷/۱۸**: ورواه الكليني عن محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد مثله.

۱۴۶ ۲۲۵۸۳ (۲) **كافي ۲۰۰/۵**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن **عبدالرّحمٰن** بن الحجّاج قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام الرجل يجيئني يطلب المتاع فأقاوله على الربح ثمّ أشتريه فأبيعه منه فقال أليس إن شاء أخذ وإن شاء ترك قلت بلىٰ قال لا بأس به قلت فإنّ من

---

۱. لا بأس به ـ فقيه. ۲. فأيّ ـ فقيه. ۳. فيه ـ فقيه.
۴. كان أحق به ـ فقيه. ۵. أن ـ فقيه. ۶. الى أجل وحالّاً لا يسمّى ـ فقيه.

۱۴۴ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادقؑ دربارهٔ شخصی سؤال شد که تا سررسید معین از دیگری مالی طلبکار است. آن‌گاه نزد بدهکار می‌رود و می‌گوید: فلان مبلغ به من نقد بپرداز و بقیه را به تو می‌بخشم یا برای تو بر مدت آن می‌افزایم. امامؑ فرمود: اشکال ندارد اگر بر طلبش نیفزاید و اشکال ندارد که شخصی از طلب مدت‌دار خود بکاهد و آن را نقد تحویل بگیرد.»

باب ۳۴

جواز فروش کالایی که نزد بایع نیست

۱۴۵ (۱) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که از کسی که گندم ندارد، آن را بدون مدت می‌خرد. امامؑ فرمود: اشکال ندارد!

گفتم: آنان [اهل سنت] نزد ما آن را باطل می‌دانند.

امامؑ فرمود: دربارهٔ پیش‌خرید چه می‌گویند؟

گفتم: آن را بی‌اشکال می‌دانند، می‌گویند: آن مدت‌دار است، ولی اگر بدون مدت شد و آن جنس نزد فروشنده حاضر نبود، جایز نیست!

امامؑ فرمود: وقتی بدون مدت باشد، بهتر است. سپس امامؑ فرمود: اشکال ندارد که شخصی گندم (بدون مدت) و با مدت بخرد و فروشنده آن را نداشته باشد.

و فرمود: برای معامله مدت ذکر نمی‌کند مگر آن‌که کالایی باشد که یافت نمی‌شود؛ مثل انگور و خربزه و مانند آن در غیر فصل خودش. پس خریدن آن بدون مدت شایسته نیست.»

۱۴۶ (۲) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «به امام صادقؑ گفتم: شخصی نزد من می‌آید و کالایی را درخواست می‌کند و من بر سر سود آن با وی گفتگو می‌کنم، سپس آن را می‌خرم و به او می‌فروشم. امامؑ فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر بخواهد آن را بگیرد و اگر نخواست، رها کند؟

گفتم: آری!

امامؑ فرمود: اشکالی ندارد!

عندنا يفسده قال ولِمَ قلت باع ما ليس عنده قال فما يقول في السّلم قد باع صاحبه ما ليس عنده قلت بلىٰ قال فإنّما صلح من اَجْلِ اَنّهم يسمّونه سلماً انّ أبي كان يقول لا بأس ببيع كلّ متاع كنت تجده في الوقت الّذي بعته فيه.

۱۴۷ ۳۲۵۸۴ (۳) تهذيب ۴۴/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر بن سماعة وصالح بن خالد عن أبي جميلة عن زيد الشحّام عن أبي عبدالله ﷺ في رجل اشترى من رجل مأة منٍّ صُفراً[1] وليس عند الرجل شيء منه قال لا بأس به إذا أوفاه دون الّذى اشترط له.

۱۴۸ ۳۲۵۸۵ (۴) فقيه ۱۷۹/۳: سأل أبا عبدالله ﷺ أبو الصّباح الكناني عن رجل اشترى من رجل مأة منّ صُفر بكذا وكذا وليس عنده ما اشترى منه فقال لا بأس إذا أوفاه الوزن الّذي اشترط عليه.

وتقدّم في رواية سليمان بن صالح (۶) من باب (۳۱) حكم من باع سلعته بثمن حالاًّ وبأزيد منه مؤجّلاً قوله نهى رسول اللهﷺ عن سلف وبيع وعن بيعين في بيع وعن بيع ما ليس عندك. ويأتي في أحاديث باب (۱) انّه لا بأس بالسّلم إذا ذكر الجنس ووصف بالطول والعرض أو الكيل والوزن من أبوابه ج ۲۳ وباب (۳) اشتراط كون وجود المسلم فيه غالباً عند حلول الأجل وإن كان معدوماً عند العقد ما يناسب ذلك.

(۳۵)

باب انّه يجوز للرّجل أن يساوم على ما ليس عنده ويشتريه فيبيعه بربح وغيره نقداً ونسيئة

۱۴۹ ۳۲۵۸۶ (۱) كافى ۲۰۱/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ۴۹/۷: الحسين بن سعيد عن النضر (بن سويد ـ كا) عن (عبدالله ـ كا) ابن سنان عن أبى عبدالله ﷺ قال لا بأس بأن تبيع الرّجل المتاع ليس عندك تساومه ثمّ تشترى له نحو الذى طلب ثمّ توجبه على نفسك ثمّ تبيعه منه بعد.

---

۱. الصُّفر: النحاس الجيّد ـ اللسان.

گفتم: فقهای اهل سنت آن را باطل می‌دانند!

امام ﷺ فرمود: به چه دلیل؟

گفتم: او چیزی را که نداشته، فروخته است!

امام ﷺ فرمود: دربارهٔ سَلَم - پیش‌فروش - که فروشنده آنچه نداشته فروخته است، چه می‌گویند؟

گفتم: آری! آن را صحیح می‌دانند.

امام ﷺ فرمود: تنها به این دلیل جایز است که آن‌ها آن را سَلَم - پیش فروش - می‌نامند. پدرم پیوسته می‌فرمود: فروختن هر کالایی که در زمان فروش می‌توانی آن را بیابی، اشکال ندارد.»

۱۴۷ (۳) زید شحام گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی صد من مس خالص از دیگری می‌خرد که چیزی از آن نزد فروشنده موجود نیست. امام ﷺ فرمود: هر گاه آن را در زمانی که قرار گذاشته تحویل دهد، اشکال ندارد.»

۱۴۸ (۴) ابوالصباح کنانی از امام صادق ﷺ سؤال کرد: «شخصی صد من مس خالص از دیگری به فلان مبلغ می‌خرد و چیزی از آن نزد فروشنده موجود نیست.

امام ﷺ فرمود: هر گاه مقداری را که قرار گذاشته‌اند به خریدار تحویل دهد، اشکال ندارد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب سی و یکم از باب‌های خرید و فروش این گفته که: «پیامبر اکرم ﷺ از فروختن نقد و نسیه در یک معامله و از انجام دو معامله [با دو مدت] در یک معامله و از فروختن آنچه مالک نیستی، نهی کرد.»

می‌آید:

و در روایات باب یکم و سوم از باب‌های سَلَم، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳۵

جواز بیع مساومه [= چانه‌زنی برای بالا بردن قیمت]

۱۴۹ (۱) عبدالله بن سنان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «اشکال ندارد کالایی را که نداری به دیگری بفروشی به این صورت که نخست با او دربارهٔ معاملهٔ آن چانه‌زنی، سپس آنچه او می‌خواهد بخری و معامله را بر خود لازم و حتمی گردانی و آن‌گاه کالا را به وی بفروشی!»

١٥٠ ٢٢٥٨٧ (٢) تهذيب ٤٩/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن سنان قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يأتيني يريد منّي طعاماً أو بيعاً نسيئاً وليس عندي أيصلح أن أبيعه إيّاه وأقطع له سعره ثمّ اشتريه من مكان آخر فأدفعه إليه قال لا بأس به.

١٥١ ٢٢٥٨٨ (٣) تهذيب ٥١/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان عن عبد الحميد بن سعد قال قلت لأبي الحسن ﷺ انّا نعالج هٰذه العينة وربّما جاءنا الرجل يطلب البيع ليس هو عندنا فنساومه ونقاطعه على سعره قبل أن نشتريه ثمّ نشترى المتاع فنبيعه إيّاه بذٰلك السعر الذي نقاطعه عليه لا نزيد شيئاً ولا ننقصه قال لا بأس.

١٥٢ ٢٢٥٨٩ (٤) كافى ٢٠١/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير تهذيب ٥٠/٧: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن يحيي بن الحجّاج عن خالد بن نجيح[١] قال قلت لأبي عبدالله ﷺ الرجل يجيء فيقول اشتر هٰذا الثوب وأربحك كذا وكذا فقال أليس إن شاء أخذ وإن شاء ترك قلت بلى قال لا بأس به إنّما يحلّل[٢] الكلام ويحرّم الكلام.

١٥٣ ٢٢٥٩٠ (٥) تهذيب ٥١/٧: الحسين بن سعيد عن حمّاد عن حريز وصفوان عن العلا جميعاً عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال سألته عن رجل أتاه رجل فقال ابتع لي متاعاً لعلّي أشتريه منك بنقد أو بنسيئة فابتاعه الرجل من أجله قال ليس به بأس إنّما يشتريه منه بعد ما يملكه.

١٥٤ ٢٢٥٩١ (٦) تهذيب ٥١/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان عن عبد الرّحمٰن بن الحجّاج قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن العينة فقلت يأتيني الرجل فيقول اشتر المتاع واربح فيه كذا وكذا أراوضه[٣] على الشيء من الربح فنتراضى به ثمّ انطلق فاشترى المتاع من أجله لولا مكانه لم أرده ثمّ آتيه به فأبيعه قال ما أرى بهٰذا بأساً لو هلك منه المتاع قبل أن تبيعه إيّاه كان من مالك وهٰذا عليك بالخيار إن شاء اشتراه منك بعد ما تأتيه وإن شاء ردّه فلست أرىٰ به بأساً.

---

١. عن خالد بن الحجّاج ـ يب.　٢. يحلّ ـ يب.　٣. أرضيه ـ خ.

۱۵۰ (۲) ابن سنان گوید: «از امام صادقؑ سؤال کردم: شخصی نزد من می‌آید و خرید گندم یا کالای دیگری را به طور نسیه درخواست می‌کند و آن جنس نزد من موجود نیست. آیا جایز است به او بفروشم و قیمت آن را تمام کنم و سپس آن را از جای دیگری بخرم و به او تحویل دهم؟

امامؑ فرمود: اشکال ندارد!»

۱۵۱ (۳) عبدالحمید بن سعد گوید: «به امام موسی بن جعفرؑ گفتم: ما با این‌گونه معامله سر و کار داریم که شخصی نزد ما می‌آید و کالایی را درخواست می‌کند که نزد ما موجود نیست و ما پیش از خرید آن بر سر معاملهٔ آن با وی چانه می‌زنیم و قیمت آن را تمام می‌کنیم سپس کالا را می‌خریم و به همان قیمت بدون کم و زیاد به او می‌فروشیم. امامؑ فرمود: اشکال ندارد!»

۱۵۲ (۴) خالد بن نجیح گوید: «به امام صادقؑ گفتم: شخصی نزد من می‌آید و می‌گوید: این لباس را بخر و فلان مبلغ به تو سود می‌دهم!

امامؑ فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر بخواهد، می‌گیرد و اگر نخواست، نمی‌گیرد؟

گفتم: آری!

امامؑ فرمود: اشکال ندارد! همانا سخن گفتن حلال و سخن گفتن حرام می‌کند.»

۱۵۳ (۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقرؑ سؤال کردم: شخصی نزد فروشنده‌ای می‌رود و می‌گوید: فلان کالا را برای من بخر؛ باشد که نقد یا نسیهٔ آن را از تو بخرم! او نیز کالا را برای وی می‌خرد.

امامؑ فرمود: اشکالی ندارد؛ همانا وی پس از آن‌که فروشنده مالک کالا شده است، آن را از او می‌خرد.»

۱۵۴ (۶) عبدالرحمن بن حجاج گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ معاملهٔ «عینه» سؤال کردم و گفتم: شخصی نزد من می‌آید و می‌گوید: فلان کالا را برای من بخر و فلان مبلغ سود ببر. بر سر سود با او چانه می‌زنم تا او را به مبلغی راضی می‌کنم. سپس آن جنس را برای او می‌خرم که اگر درخواست وی نبود، آن را نمی‌خریدم. سپس جنس را نزد او می‌برم و به وی می‌فروشم.

امامؑ فرمود: من در این اشکالی نمی‌بینم! اگر آن جنس پیش از فروختن به او نابود شود، از مال تو خواهد بود و او در مورد تو اختیار دارد. اگر بخواهد، پس از رفتن نزد او از تو می‌خرد و اگر نخواهد، آن را باز می‌گرداند؛ بنابراین من در آن مشکلی نمی‌بینم!»

۱۵۵ ۲۲۵۹۲ (۷) **کافی ۲۰۰/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن **تهذیب ۵۰/۷**: الحسین بن سعید عن فضالة (بن أیّوب ـ کا) عن **معاویة** بن عمّار قال قلت لأبی عبدالله ﷺ یجیئنی الرجل یطلب المتاع[1] الحریر ولیس عندی منه شیء فیقاولنی (علیه ـ یب) واقاوله فی الربح والأجل حتّی نجتمع[2] علی شیء ثمّ اذهب فاشتری له (الحریر ـ کا یب) وأدعوه[3] إلیه فقال أرأیت إن وجد بیعاً هو أحبّ إلیه ممّا عندك أیستطیع أن ینصرف إلیه ویدعك أو وجدت أنت ذلك اتستطیع أن تنصرف عنه وتدعه قلت نعم قال لا بأس. **فقیه ۱۷۹/۳**: روی معاویة بن عمّار عن أبی عبدالله ﷺ قال قلت یجیئنی الرجل (وذکر مثله).

۱۵۶ ۲۲۵۹۳ (۸) **کافی ۱۹۸/۵**: محمّد بن یحیی عن **تهذیب ۵۸/۷**: أحمد بن محمّد عن محمّد بن عیسی عن **یحیی** بن الحجّاج قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل قال لی اشتر (لی ـ کا) هٰذا الثوب وهٰذه الدّابّة ویعیّنها[4] (و ـ کا) أربحك فیها کذا وکذا قال لا بأس بذٰلك (قال ـ کا) لیشتریها[5] ولا تواجبه البیع قبل أن یستوجبها أو تشتریها.

۱۵۷ ۲۲۵۹۴ (۹) **الدعائم ۶۲/۲**: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن الرّجل یقول للرجل ابتع لی متاعاً حتّیٰ اشتریه منك بنسیئة فابتاع له من أجل ذلك قال لا بأس إنّما یشتری منه بعد ما یملکه قیل له فإن أتاه یرید طعاماً أو بیعاً بنسیئة أیصلح أن یقطع سعره معه ثمّ یشتریه من مکان آخر قال لا بأس بذٰلك.

۱۵۸ ۲۲۵۹۵ (۱۰) **تهذیب ۵۰/۷**: الحسین بن سعید عن صفوان عن **منصور** بن حازم عن أبی عبدالله ﷺ فی رجل أمر رجلاً یشتری له متاعاً فیشتریه منه قال لا بأس بذٰلك إنّما البیع بعد ما یشتریه.

۱۵۹ ۲۲۵۹۶ (۱۱) **تهذیب ۵۲/۷**: الحسین بن سعید عن صفوان عن **منصور** بن حازم قال قلت لأبی عبدالله ﷺ الرجل یرید أن یتعیّن من رجل عینة فیقول له الرجل انا أبصر بحاجتی منك فأعطنی حتّی اشتری فیأخذ الدراهم فیشتری حاجته ثمّ یجیء بها الی الرجل الّذی له المال فیدفعها إلیه فقال ألیس إن شاء اشتری وإن شاء ترك وإن شاء البایع باعه وإن شاء لم یبع قلت نعم قال لا بأس.

---

۱. البیع ـ یب ـ بیع ـ فقیه خ ل یب.
۲. یجتمع ـ کا.
۳. فادعوه ـ یب.
۴. بعینها ـ یب.
۵. اشترها ـ یب.

۱۵۵ (۷) معاویة بن عمار گوید: «به امام صادق گفتم: شخصی نزد من می‌آید و درخواست پارچهٔ حریر از من می‌کند که چیزی از آن نزد من موجود نیست. پس دربارهٔ سررسید و سود آن با هم گفتگو می‌کنیم تا به توافق می‌رسیم. سپس حریر را می‌خرم و او را فرامی‌خوانم.

امام فرمود: به من بگو که اگر کالایی بهتر از آنچه تو داری بیابد، آیا می‌تواند تو را رها کند و به سوی آن برود یا اگر تو خریدار بهتری یافتی، می‌توانی به سوی او بروی و شخص اول را ترک کنی؟

گفتم: آری!

امام فرمود: اشکال ندارد!»

۱۵۶ (۸) یحیی بن حجاج گوید: «از امام صادق سؤال کردم: شخصی لباس و اسبی را مشخص می‌کند و به من می‌گوید: این را برای من بخر و فلان مبلغ به تو سود می‌دهم.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۵۷ (۹) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «از امام صادق سؤال شد: شخصی به دیگری می‌گوید: فلان کالا را برای من بخر تا من نسیه از تو بخرم. او نیز برای وی می‌خرد.

امام فرمود: اشکال ندارد، همانا پس از آن‌که فروشنده مالک آن شده است، آن را از وی می‌خرد!

به امام گفته شد: اگر شخصی نزد دیگری بیاید و از او خرید گندم یا کالای دیگری را به طور نسیه درخواست کند، آیا جایز است قیمت را با او تمام کند و سپس از جای دیگری بخرد؟

امام فرمود: این کار اشکالی ندارد!»

۱۵۸ (۱۰) منصور بن حازم از امام صادق روایت می‌کند که‌ایشان دربارهٔ شخصی که از دیگری می‌خواهد کالایی برای او بخرد و آن‌گاه از وی می‌خرد، فرمود:« این کار اشکال ندارد چرا که معاملهٔ آنان پس از خریدن فروشنده انجام می‌گیرد.»

۱۵۹ (۱۱) منصور بن حازم گوید: «به امام صادق گفتم: شخصی می‌خواهد با دیگری به صورت «عینه» معامله کند. به او می‌گوید: من از تو به نیازمندی‌های خودم آگاه‌ترم به من پول بده تا خرید کنم. پس، از او درهم می‌گیرد و نیازهای خود را می‌خرد. سپس آن‌ها را نزد صاحب پول می‌آورد و به او می‌دهد.

امام فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر بخواهد، می‌خرد و اگر نخواهد، نمی‌خرد و اگر فروشنده بخواهد، می‌فروشد و اگر نخواهد، نمی‌فروشد؟

گفتم: آری!

امام فرمود: اشکال ندارد!»

۱۶۰ ۲۲۵۹۷ (۱۲) **كافي ۵/۲۰۳**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ۷/۵۲**: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن سيف بن عميرة عن **منصور** بن حازم قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل طلب من رجل ثوباً بعينة فقال ليس عندي وهٰذه دراهم فخذها فاشتر بها (ثوباً ـ يب) فاخذها واشترى ثوباً كما يريد ثمّ جاء به ليشتريه[۱] منه فقال أليس إن ذهب الثوب فمن مال الذي أعطاه الدراهم قلت بلى فقال إن شاء اشترى وإن شاء لم يشتر (ه ـ كا) قال فقال لا بأس به.

۱۶۱ ۲۲۵۹۸ (۱۳) **كافي ۵/۲۰۳**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن علي بن الحكم عن **إسماعيل** بن عبدالخالق قال سألت أبا الحسن ﷺ عن العينة وقلت انّ عامة تجّارنا اليوم يعطون العينة فأقصّ عليك كيف تعمل قال هات قلت يأتينا الرجل المساوم يريد المال فيساومنا وليس عندنا متاع فيقول أربحك ده يازده وأقول أنا ده دوازده فلا نزال نتراوض حتّى نتراوض على أمر فإذا فرغنا قلت له أيّ متاع أحبّ إليك أن أشترى لك فيقول الحرير لأنّه لانجد شيئاً أقلّ وضيعة منه فاذهب وقد قاولته من غير مبايعة فقال أليس إن شئت لم تعطه وإن شاء لم يأخذ منك قلت بلىٰ قال فأذهب فاشترى له ذٰلك الحرير وأماكس بقدر جهدى ثمّ اجئى به الى بيتى فأُبايعه فربّما ازددت عليه القليل على المقاولة وربّما أعطيته على ما قاولته وربّما تعاسرنا فلم يكن شيء[۲] فإذا اشترى منّى لم يجد أحداً أغلى به من الّذى اشتريته منه فيبيعه منه فيجيء ذٰلك فيأخذ الدراهم فيدفعها إليه وربّما جاء ليحيله عليّ فقال لا تدفعها إلّا إلىٰ صاحب الحرير قلت وربّما لم يتّفق بيني وبينه البيع به وأطلب[۳] إليه فيقبله[۴] منّي فقال أو ليس إن شاء لم يفعل وإن شئت أنت لم تردّ قلت بلىٰ لو انّه هلك فمِنْ مالي قال لا بأس بهذا إذا أنت لم تعدّ هذا فلا بأس به.

---

۱. ايشتريه ـ يب.

۲. قوله (فلم يكن شيء) أى لا يتحقّق البيع بيني وبينه. وقوله: (ولم يجد أحداً أغلى به) أى لا يجد أحداً يشترى منه أغلى وأكثر من البايع الأوّل الّذى باعني فيبيعه منه ثمّ يجيء البايع فيأخذ الثمن منه ويعطيه المشترى الّذى اشترى منّي ـ وقوله (لا تدفعها) أى لا تقبل الحوالة ولعلّه على الكراهة ـ وقوله (اطلب إليه) أى ألتمس من البايع الّذى باعني المتاع أن يقبل متاعه ويفسخ البيع ـ وقوله (إذا أنت لم تعد البيع) أى لم يتجاوز هذا الشرط إن شاء لم يفعل ولو شئت لم ترد ـ من عدا يعدو (آت).

۳. فأطلب إليه ـ خ.

۴. ليقبله ـ خ.

۱۶۰ (۱۲) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق ؑ سؤال کردم: شخصی از دیگری درخواست خرید لباسی را به صورت «عینه» می‌کند. فروشنده می‌گوید: آن نزد من موجود نیست. این درهم‌ها را بگیر و آن را بخر. وی درهم‌ها را می‌گیرد و لباسی را که می‌خواهد، می‌خرد. سپس آن را نزد صاحب پول می‌آورد تا آن را از وی بخرد.

امام ؑ فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر لباس از میان برود، از مال صاحب پول خواهد بود؟

گفتم: آری!

امام ؑ فرمود: اگر بخواهد، بخرد و اگر نخواهد، نخرد؛ اشکال ندارد.»

۱۶۱ (۱۳) اسماعیل بن عبدالخالق گوید: «از امام موسی بن جعفر ؑ دربارهٔ «عینه» سؤال کردم و گفتم: بیشتر تاجران ما «عینه» می‌دهند. من برای شما توضیح می‌دهم که چگونه عمل می‌کنند.

امام ؑ فرمود: بگو!

گفتم: شخصی چانه‌زن که به دنبال کالایی است، نزد ما می‌آید ، در حالی که کالای درخواستی وی نزد ما موجود نیست. پس با ما دربارهٔ آن چانه می‌زند و می‌گوید ده ـ یازده به تو سود می‌دهم و من می‌گوییم: ده ـ دوازده. به همین صورت با یکدیگر چانه می‌زنیم تا با هم به توافق برسیم. آن‌گاه به وی می‌گوییم: چه کالایی می‌خواهی برایت بخرم؟ می‌گوید: حریر؛ چون حریر کم‌ترین زیان را دارد. پس با همین گفتگو بدون آن‌که معامله‌ای انجام پذیرد به دنبال خرید کالا می‌روم.

امام ؑ فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر نخواستی، به او ندهی و اگر او نخواهد، از تو نگیرد؟

گفتم: آری! پس می‌روم و برای وی آن حریر را می‌خرم و به اندازهٔ توانم قیمت آن را می‌شکنم، آن‌گاه او را به خانهٔ خود می‌آورم و با وی معامله می‌کنم. گاهی بر مبلغ توافقی پیشین اندکی می‌افزایم و گاهی با همان مبلغ با وی معامله می‌کنم و زمانی سخت‌گیری می‌کنیم و معامله‌ای سر نمی‌گیرد. وقتی از من خرید، هیچ‌کس آن را از وی و از کسی که به من فروخته، گران‌تر نمی‌خرد، از این رو به او می‌فروشد. او نیز نزد من می‌آید و درهم‌ها را می‌گیرد و به خریدار می‌دهد و گاهی نیز می‌آید و خریدار را به من حواله می‌کند.

امام ؑ فرمود: پول را جز به صاحب حریر به کسی نده!

گفتم: و گاهی میان من و او معامله‌ای سر نمی‌گیرد. پس، از صاحب حریر درخواست می‌کنم و او از من می‌پذیرد.

امام ؑ فرمود: آیا این‌گونه نیست که اگر نخواهد، نمی‌پذیرد و اگر تو نخواهی، پس نمی‌دهی؟

گفتم: آری! اگر آن نابود شود، از مال من رفته است.

امام ؑ فرمود: اشکالی ندارد!»

۱۶۲ ۳۲۵۹۹ (۱٤) **تهذيب** ۵۰/۷: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن **عبدالرحمٰن** ابن أبي عبدالله قال سألت أبا عبدالله ؑ عن الرّجل يأتيني يطلب منّي بيعاً وليس عندى ما يريد أن أبايعه به إلى السّنة أيصلح لي أن أعده حتّى أشترى متاعاً فأبيعه منه قال نعم.

۱۶۳ ۳۲۶۰۰ (۱۵) **كافي** ۱۹۹/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن صفوان **تهذيب** ٤۹/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن موسى بن بكر عن **حديد** (بن حكيم الأزدي ـ كا) قال قلت لأبي عبدالله ؑ يجيئني[۱] الرجل يطلب منّى المتاع بعشرة آلاف (درهم ـ كا) أو أقلّ أو أكثر وليس عندي إلّا بألف درهم[۲] فأستعير (ه ـ يب) من جارى وآخذ[۳] مِن ذا و (مِن ـ يب) ذا فأبيعه (منه[٤] ـ كا) ثمّ أشتريه منه[۵] أو آمر من يشتريه فأردّه على أصحابه قال لا بأس به.

۱۶٤ ۳۲۶۰۱ (۱۶) **نوادر أحمد بن محمّد** ۱۶۳: وقيل لأبي عبدالله ؑ الرّجل يطلب من الرّجل متاعاً بعشرة آلاف درهم وليس عنده إلّا بمقدار ألف درهم فيأخذ من جيرانه ومعامليه ثمّ شراءً أو عارية ويوفّيه ثمّ يشتريه منه أو ممّن يشتريه منه فيردّه على أصحابه قال لا بأس.

وتقدّم في أحاديث باب (۳۰) انّ من باع شيئاً نسيئة وغير نسيئة جاز أن يشتريه من صاحبه حالاً **وباب** (۳٤) انّه يجوز أن يبيع ما ليس عنده حالاً ما يناسب ذلك. **وفي** رواية عمّار (٤) من باب (۳۱) حكم من باع سلعته بثمن حالاً وبأزيد منه مؤجّلاً قولهﷺ فانّههم عن بيع مالم يقبض وعن شرطين فى بيع وعن ربح مالم يضمن.

(۳۶)

باب جواز بيع المرابحة

۱۶۵ ۳۲۶۰۲ (۱) **تهذيب** ۵۵/۷: الحسين بن سعيد عن النّضربن سويد وفضالة عن موسى بن بكر عن عليّ بن سعيد قال سئل أبو عبدالله ؑ عن رجل يبتاع ثوباً فيطلب منه مرابحة ترى ببيع المرابحة بأساً إذا صدق فى المرابحة وسمّى ربحاً دانقين أو نصف درهم فقال لا بأس وسئل

---

۱. يجيء ـ يب. ۲. ألف درهم ـ يب. ۳. فأخذ ـ يب.

٤. أي من الرجل الذي يطلب منّي المتاع.

۵. أي من ذلك الثمن أو من جنس ذلك المتاع ـ آت.

۱۶۲ (۱۴) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «به امام صادقؑ گفتم: شخصی نزد من می‌آید و از من معاملهٔ نسیه‌ای تا یک سال را درخواست می‌کند ولی کالایی که وی می‌خواهد نزد من موجود نیست. آیا جایز است به وی وعده بدهم تا آن جنس را بخرم و به او بفروشم؟

امامؑ فرمود: آری!»

۱۶۳ (۱۵) حدید بن حکیم ازدی گوید: «به امام صادقؑ گفتم: شخصی نزد من می‌آید و ده هزار درهم - یا کم‌تر یا بیش‌تر - کالایی را درخواست می‌کند و من بیش از هزار درهم از آن را ندارم؛ از این رو از همسایه‌اش و طرف‌های معامله‌اش قرض می‌کنم و به او می‌فروشم. آن‌گاه از او می‌خرم[1] یا به کسی می‌گویم برایم بخرد و به صاحبانش تحویل می‌دهم.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۴ (۱۶) در کتاب نوادر احمد بن محمد آمده است که: «به امام صادقؑ گفته شد: شخصی از فروشنده‌ای ده هزار درهم کالا درخواست می‌کند ولی او بیش از هزار درهم از آن کالا را ندارد از این رو از همسایه‌ها و طرف‌های معامله‌اش می‌خرد یا عاریه می‌گیرد و به آن شخص می‌فروشد، سپس از وی یا از خریداران او می‌خرد و به صاحبانش تحویل می‌دهد.

امامؑ فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایات باب سی‌ام و سی و چهارم از باب‌های خرید و فروش، مطالبی مناسب با این بحث هست.

و در روایت چهارم از باب سی و یکم فرموده پیامبر اکرمﷺ که: «آنان را از فروختن جنس تحویل نگرفته و از دو شرط [دو نرخ] در یک معامله و از سود بردن از کالایی که ضمانت آن به عهده‌اش نیست، باز دارد.»

باب ۳۶

جواز بیع مرابحه[2]

۱۶۵ (۱) علی بن سعید گوید: «از امام صادقؑ سؤال شد: شخصی هنگام خرید، لباسی از فروشنده می‌خواهد که به صورت مرابحه با او معامله کند. آیا در بیع مرابحه اشکالی می‌بینی اگر راست بگوید و دو ششم یا نصف درهم سود تعیین کند؟

امامؑ فرمود: اشکال ندارد!

---

۱. مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید: «یعنی یا آن پول یا از آن جنس می‌خرم.» ولی این توضیح خلاف ظاهر حدیث است و ظاهر آن این است که از خریدار مجدداً می‌خرد که یکی از انواع عینه است و حدیث نوادر آن را تأیید می‌کند.

۲. بیع مرابحه به این صورت است که فروشنده قیمت خرید جنس را می‌گوید و با توافق مشتری درصدی سود از او دریافت می‌کند.

عن رجل ابتاع جماعة فيطلب منه مرابحة من أجل انّى ابتعته جماعة فيقولون كيف قوّمت فيقول قومت هٰذا بكذا وهٰذا بكذا قال لا بأس به قلت فانّهم يزيدونه على ماقوّم قال إلّا أن يزيدوه على ما قوّم.

١٦٦ ٢٢٦٠٣ (٢) **قرب الإسناد ٢٦٦**: عبدالله بن الحسن العلوى عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن رجل يبيع السلعة ويشترط أنّ له نصفها ثمّ يبيعها مرابحة أيحلّ ذٰلك قال لا بأس. **وسائل ٦٠/١٨**: ورواه علي بن جعفر في كتابه.

١٦٧ ٢٢٦٠٤ (٣) **تهذيب ٢٣٨/٧**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن فضّال عن **عبدالله** بن بكير عن بعض أصحابنا قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يبيع البيع بأكثر ممّا يشترى قال جائز. **وتقدّم** فى رواية سماعة (٣) من باب (١٣) جواز الشراء بكيل البايع إذا صدّقه المشترى قوله ﷺ امّا أن تأتى رجلاً فى طعام قد اكتيل أو وزن تشترى منه مرابحة فلا بأس. **ويأتى** فى أحاديث الباب التالى وما يتلوه وباب (٣٩) استحباب اختيار بيع المساومة على غيره ما يدلّ على ذٰلك. **وفى** رواية منصور (١٥) من باب (٤١) حكم بيع المبيع قبل قبضه قوله أله أن يبيعه مرابحة قبل أن يقبضه ويأخذ ربحه قال ﷺ لا بأس بذٰلك مالم يكن فيه كيل ولا وزن. **ولاحظ** باب (٤٩) انّ من اشترى المتاع صفقة لا يجوز لها بيع بعضها مرابحة وباب (٥١) لزوم ذكر صرف الدراهم فى بيع المرابحة فانّه يناسب ذٰلك.

(٣٧)

باب جواز بيع الأمة مرابحة وإن وطأها

١٦٨ ٢٢٦٠٥ (١) **وسائل ٦١/١٨**: **عليّ** بن جعفر فى كتابه عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن الرجل يشترى الجارية فيقع عليها أيصلح له أن يبيعها مرابحة قال لا بأس. **الدعائم ٥٠/٢**: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن الرجل يشترى الجارية (وذكر نحوه).

و سؤال شد: شخصی کالاهای مختلف را به صورت عمده و یکجا می‌خرد، به همین دلیل از وی می‌خواهند تا به صورت مرابحه معامله کند [چون خرید عمده ارزان‌تر است]. آن‌گاه خریداران به وی می‌گویند: چگونه بر روی کالاهای مختلف قیمت‌گذاری می‌کنی؟ و او می‌گوید: این را فلان مبلغ قیمت‌گذاری می‌کنم و آن را فلان مبلغ و...

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد!

گفتم: آنان بر قیمت او می‌افزایند!

امام ﷺ فرمود: مگر در صورتی که بر مبلغ او بیفزایند!»

(۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی نصف کالایی را به صورت مرابحه می‌فروشد، آیا این کار جایز است؟ ۱۶۶

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

(۳) عبدالله بن بکیر از بعضی از شیعیان روایت می‌کند که: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که کالایی را بیش از قیمت خرید می‌فروشد. امام ﷺ فرمود: جایز است.» ۱۶۷

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب سیزدهم فرموده معصوم ﷺ که: «در صورتی که نزد شخصی بروی که مواد خوراکی را پیمانه و وزن کرده و از وی به صورت مرابحه بخری، اشکال ندارد.»

می‌آید:

و در روایات دو باب بعدی و باب سی و نهم مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت پانزدهم از باب چهل و یکم این گفته که: «از امام ﷺ سؤال می‌کند: آیا پیش از تحویل گرفتن می‌تواند آن را به صورت مرابحه بفروشد و سود آن را دریافت کند؟

امام ﷺ فرمود: این کار اشکال ندارد تا وقتی که پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نباشد.»

و باب چهل و نهم و پنجاه و یکم را نیز بنگر، که با این بحث مناسب است.[1]

---

۱. باب ۳۷ به دلیل بحث از بردگان ترجمه نشد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳۸)

باب انّ من اشترى المتاع الى أجل فباعه مرابحة كان للمشترى من الأجل مثل ماله

۱۶۹ ۲۲۶۰۶ (۱) **كافى ۱۹۸/۵**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان **تهذيب ۵۶/۷**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن أيّوب بن راشد **فقيه ۱۳۴/۳**: عن ميسّر بيّاع الزطّى[1] قال قلت لأبى عبدالله ﷺ انّا نشترى المتاع بنظرة فيجىء[2] الرجل فيقول بكم تقوّم عليك فأقول (تقوّم ـ فقيه) بكذا وكذا فأبيعه بربح فقال إذا بعته مرابحة كان له من النظرة مثل مالك قال فاسترجعت وقلت هلكنا فقال ممّ[3] فقلت (لأنّ ـ كا فقيه) ما فى الأرض ثوب (إلّا ـ كا) (أبيعه مرابحة يشترى[4] منّى ولو وضعت من رأس المال حتّى أقول ـ كا فقيه) (يقوّم ـ يب فقيه) بكذا وكذا قال فلمّا رأى ماشقّ علىّ قال أفلا افتح لك باباً يكون لك فيه فرج (منه ـ يب) (قلت بلى قال ـ فقيه) قل قام علىّ بكذا وكذا وأبيعك بزيادة كذا وكذا[5] ولا تقل بربح.

۱۷۰ ۲۲۶۰۷ (۲) **تهذيب ۴۷/۷**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ۲۰۸/۵**: على (بن إبراهيم ـ يب) عن أبيه (ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً ـ كا) عن ابن أبى عمير عن هشام بن الحكم عن أبى عبدالله ﷺ فى رجل[6] يشترى المتاع الىٰ أجلٍ قال ليس له أن يبيعه مرابحة إلّا الى الأجل الّذى اشتراه إليه وإن باعه مرابحة فلم يخبره[7] كان للّذى اشتراه من الأجل مثل ذلك.

۱۷۱ ۲۲۶۰۸ (۳) **الدعائم ۴۹/۲**: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال من اشترى متاعاً بنظرة فليس له ان يبيعه مرابحة إلّا أن يبيّن فإن كتم بطل البيع إلّا أن يرضى المشترى أو يكون له من النظرة مثل ما للبائع.

۱۷۲ ۲۲۶۰۹ (۴) **تهذيب ۵۹/۷**: الحسن بن محبوب عن **أبى محمّد** الوابشي قال سمعت رجلاً يسأل أبا عبدالله ﷺ عن رجل اشترى من رجل متاعاً بتأخير الىٰ سنة ثمّ باعه من رجل آخر مرابحة أله أن يأخذ منه ثمنه حالاً والربح قال ليس عليه إلّا مثل الّذى اشترى إن كان نقد شيئاً فله مثل ما نقد وإن لم يكن نقد شيئاً آخر فالمال عليه الى الأجل الّذى اشتراه إليه قلت له فإن كان الّذى اشتراه منه ليس بملىّ مثله قال فليستوثق من حقّه الى الأجل الّذى اشتراه.

---

۱. الزطّ جيل أسود من السند اليهم تنسب الثياب الزطّيّة ـ اللسان.
۲. نظرة فيجيئنى ـ يب.
۳. ممّا ـ يب فقيه.
۴. فيشترى ـ فقيه.
۵. وأبيعك بكذا وكذا ـ فقيه.
۶. فى الرّجل ـ يب.
۷. ولم يخبره ـ يب.

باب ۳۸

مدت زمان خرید مدت‌دار، برای مشتری در بیع مرابحه‌ای

۱۶۹ (۱) میسّر گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: ما اجناس را نسیه و مدت‌دار می‌خریم. آن‌گاه شخصی نزد من می‌آید و می‌پرسد: این کالا برای تو چقدر تمام شده است؟

و من می‌گویم: به فلان مبلغ. سپس آن را با مقداری سود به او می‌فروشم.

امام‌ؑ فرمود: هر گاه آن را به صورت مرابحه به او بفروشی، به همان اندازه که تو برای پرداخت پول آن مهلت داری، خریدار نیز مهلت دارد.

با شنیدن این سخن امام‌ؑ گفتم: انا لله و انا الیه راجعون! نابود شدیم!

امام‌ؑ پرسید: به چه دلیل؟

گفتم: بر روی زمین هر پارچه و لباسی را به صورت مرابحه بفروشم، از من می‌خرند حتی اگر قیمت آن از قیمت خرید نیز کاسته شده باشد.

وقتی امام‌ؑ مشکل مرا دانست، فرمود: آیا نمی‌خواهی دری را بر روی تو باز کنم که گشایشت در آن باشد؟

گفتم: آری!

امام‌ؑ فرمود: بگو: فلان مبلغ بر من تمام شده است و من با فلان مقدار افزوده به تو می‌فروشم و نگو با فلان مقدار سود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۷۰ (۲) هشام بن حکم از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که امام دربارهٔ شخصی که کالایی را مدت‌دار خریده است، فرمود: او نمی‌تواند به صورت مرابحه بفروشد مگر تا همان مدتی که آن را خریده است و اگر به صورت مرابحه بفروشد و به او نگوید، برای خریدار به همان اندازه مهلت هست.»

۱۷۱ (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق‌ؑ روایت می‌شود که فرمود: «هر کس کالایی را مدت‌دار بخرد، نمی‌تواند آن را به صورت مرابحه بفروشد؛ مگر آن‌که آن را بیان کند و اگر آن را پوشیده نگه داشت، معامله باطل است؛ مگر در صورتی که خریدار راضی شود یا به اندازهٔ فروشنده برای وی مهلت باشد.»

۱۷۲ (۴) ابومحمد وابشی گوید: «شنیدم شخصی از امام صادق‌ؑ سؤال کرد: شخصی کالایی را نسیه به مدت یکسال خرید و سپس به صورت مرابحه به دیگری فروخت. آیا می‌تواند قیمت و سود آن را به صورت نقد دریافت کند؟

امام‌ؑ فرمود: او تنها به همان صورتی که خریده، حق دارد. اگر نقداً چیزی پرداخت کرده به اندازه آن را می‌تواند نقد بگیرد و اگر نقداً چیزی نپرداخته، تا همان سررسید خرید باید صبر کند.

گفتم: اگر خریدار وی مانند خودش از پشتوانهٔ مالی برخوردار نباشد؟

امام‌ؑ فرمود: باید برای حق خویش تا سررسید خریدش وثیقه بگیرد.»

(٣٩)

باب استحباب اختیار بیع المساومة علی غیرها وکراهة نسبة الرّبح الی المال وجواز حمل مایلحق المتاع من المؤنة فی ثمنه وبیعه مرابحة

١٧٣ ٢٢٦١٠ (١) **کافی ١٩٧/٥**: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن حمّاد عن الحلبیّ عن أبی عبدالله ﷺ **تهذیب ٥٤/٧**: الحسین بن سعید عن صفوان عن ابن مسکان عن محمّد الحلبی ومحمّد ابن أبی عمیر عن حمّاد عن عبیدالله الحلبی جمیعاً عن أبی عبدالله ﷺ **فقیه ١٣٥/٣**: روی عبید الله بن علیّ الحلبیّ ومحمّد الحلبیّ عن أبی عبدالله ﷺ قال قدم لأبی [1] ﷺ متاع من مصر فصنع طعاماً ودعا له التجّار فقالوا (انّا ـ کا) نأخذه (منک ـ کا یب) بده دوازده فقال (لهم أبی [2] ـ کا) وکم یکون ذلک فقالوا فی (کلّ ـ یب فقیه) عشرة آلاف الفین فقال (لهم أبی ـ کا) انّی أبیعکم هذا المتاع باثنی عشر ألفاً (فباعهم مساومة ـ کا). **الدّعائم ٤٩/٢**: روینا عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال قدم لأبی رضوان الله علیه متاع من مصر فصنع طعاماً وجمع التّجار فقالوا نأخذه منک بده دوازده فقال لهم أبیعکم هذا المتاع باثنی عشر ألفاً وکان شراؤه عشرة آلاف.

١٧٤ ٢٢٦١١ (٢) **کافی ١٩٧/٥**: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن **تهذیب ٥٥/٧**: الحسین بن سعید عن النّضر بن سوید عن القاسم بن سلیمان عن جرّاح المدائنی قال قال أبو عبدالله ﷺ انّی لأکره [3] بیع ده یازده وده دوازده ولکن أبیعک بکذا وکذا.

١٧٥ ٢٢٦١٢ (٣) **کافی ١٩٧/٥**: الحسین بن محمّد عن معلّی بن محمّد عن الحسن بن علیّ عن أبان بن عثمان **تهذیب ٥٤/٧**: الحسین بن سعید عن فضالة عن أبان عن محمّد قال قال أبو عبدالله ﷺ انّی أکره بیع عشرة باحدی [4] عشره وعشرة باثنی عشرة ونحو ذلک من البیع ولکن أبیعک بکذا وکذا مساومة قال وأتانی متاع من مصر فکرهت أن أبیعه کذلک وعظم علیّ فبعته مساومة.

---

١. لأبی عبدالله ـ یب فقیه. ٢. لهم أبو عبدالله ﷺ ـ یب ـ فقیه. ٣. أکره ـ یب.
٤. بیع عشرة أحد عشر وعشرة اثنی عشر ـ یب.

باب ۳۹

استحباب بیع مساومه

(۱) عبیدالله بن علی حلبی و محمد حلبی هر دو از امام صادق ؑ روایت می‌کنند که فرمود: «از ۱۷۳
مصر برای پدرم کالایی آمد. با آن مواد خوراکی ساخت و تاجران را برای خرید آن کالا فرا خواند. آنان گفتند: ما آن را به ده ـ دوازده می‌خریم. پدرم پرسید: و آن چه مقدار است؟

آنان گفتند: در هر ده هزار، دو هزار.

پدرم به آنان گفت: من این کالا را به دوازده هزار می‌فروشم.

پس با گفتگو درباره قیمت فروش به آنان فروخت.»

در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ؑ روایت می‌شود که فرمود: «کالایی از مصر برای پدرم آمد. وی مواد خوراکی با آن ساخت و بازرگانان را فراخواند. آنان گفتند: آن را به ده ـ دوازده از تو می‌گیریم!

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

پدرم به آنان فرمود: من این کالا را به دوازده هزار به شما می‌فروشم! و قیمت خرید آن ده هزار بود.»

(۲) جرّاح مدائنی از امام صادق ؑ روایت می‌کند که ایشان فرمود: «من بیع ده – یازده و ده ـ ۱۷۴
دوازده را ناپسند می‌شمارم و اینگونه با تو بیع می‌کنم.»

(۳) ابان از محمد روایت می‌کند که امام صادق ؑ فرمود: «فروختن ده به یازده و ده به ۱۷۵
دوازده و معاملات همانند آن، برای من ناخوشایند است. بلکه به فلان مبلغ بدون بیان قیمت خرید می‌فروشم. آن‌گاه فرمود: از مصر کالایی برای من آمد و دوست نداشتم آن را به این صورت بفروشم و بر من سنگین بود از این رو با گفتگو درباره قیمت فروش، آن را به مشتری فروختم.»

۱۷۶ ۲۲۶۱۳ (٤) **كافى ٢٠٤/٥**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **حنّان** بن سدير قال كنت عند أبى عبدالله ﷺ فقال له جعفر بن حنّان ما تقول فى العينة فى رجل يبايع رجلاً فيقول له أبايعك بده دوازده وبده يازده فقال أبو عبدالله ﷺ هٰذا فاسد ولٰكن يقول أربح عليك فى جميع الدراهم كذا وكذا ويساومه على هٰذا فليس به بأس وقال أساومه وليس عندى متاع قال لا بأس.

۱۷۷ ۲۲۶۱٤ (٥) **تهذيب ٥٤/٧**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن فضالة عن **العلاء** قال قلت لأبى عبدالله ﷺ الرجل يريد أن يبيع البيع فيقول أبيعك بده دوازده أو ده يازده فقال لا بأس إنّما هٰذا المراوضة[1] فإذا جمع البيع جعله جملة واحدة. **قرب الإسناد ٢٩**: محمّد بن خالد الطيالسى عن العلا (نحوه).

۱۷۸ ۲۲۶۱٥ (٦) **الدعائم ٤٩/٢**: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه رخّص فى أن يحمل أجرة القصّار والكرىّ وما يلحق المتاع من مؤنة فى ثمنه ويبيعه مرابحة[2].

(٤٠)
باب انّ للمشترى أن يبيع المتاع بربح قبل أن يؤدّى ثمنه

۱۷۹ ۲۲۶۱٦ (١) **كافى ١٧٧/٥**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن إبراهيم **الكرخى** قال سألت أبا عبدالله ﷺ قلت له انّى كنت بعت رجلاً نخلاً كذا وكذا نخلة بكذا وكذا درهماً والنّخل فيه ثمر فانطلق الّذى اشتراه منّى فباعه من رجل آخر بربح ولم يكن نقدنى ولا قبضه منّى قال فقال لا بأس بذٰلك أليس قد كان ضمن لك الثّمن قلت نعم قال فالرّبح له.

۱۸۰ ۲۲۶۱۷ (٢) **أمالى الصّدوق ٣٨٠**: حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانى قال حدّثنا عمر بن سهل بن إسمعيل الدينورى قال حدّثنا زيد بن اسماعيل الصائغ قال حدّثنا معاوية بن هشام عن سفيان عن عبدالملك بن عمير عن **خالد** بن ربعى (فى حديث طويل) قال فمضى علىّ ﷺ بباب رجل يستقرض منه شيئاً فلقيه أعرابىّ ومعه ناقة فقال يا على اشتر منّى هٰذه الناقة قال ليس معي ثمنها قال فانّى انظرك به الى القبض قال بكم يا أعرابى قال بمائة درهم

---
١. إنّما هو البيع ـ قرب الإسناد. ٢. يعنى إذا بيّن ذٰلك ـ الدعائم.

۱۷۶ (۴) حنان بن سدیر گوید: «نزد امام صادق ؈ بودم که جعفر بن حنان به امام؈ گفت: دربارهٔ «عینه» چه می‌گویی؟ دربارهٔ شخصی که با دیگری معامله می‌کند و به وی می‌گوید: به ده ـ دوازده و ده ـ یازده به تو می‌فروشم؟

امام؈ فرمود: این باطل است بلکه باید بگوید: در همهٔ درهم‌ها [قیمت آن] فلان مبلغ به تو سود می‌دهم و بر آن مبلغ با وی معامله کند. این اشکالی ندارد.

جعفر گفت: با او بر سر معامله چانه می‌زنم در حالی که جنس نزد من موجود نیست!

امام؈ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۷۷ (۵) علاء گوید: «به امام صادق؈ گفتم: شخصی می‌خواهد کالایی را بفروشد. پس می‌گوید: «آن را به ده ـ دوازده یا ده ـ یازده می‌فروشم.

امام؈ فرمود: اشکال ندارد، همانا این چانه‌زنی پیش از معامله است. پس وقتی تصمیم به معامله گرفت، آن را به صورت یک جمله قرار می‌دهد.»

۱۷۸ (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام صادق؈ اجازه فرمود مزد شستشوی کالا و کرایهٔ حمل و نقل و دیگر هزینه‌های کالا به بهای آن افزوده و به صورت مرابحه معامله شود.»

باب ۴۰

جواز فروش مشتری مبیع را قبل از پرداخت ثمن آن

۱۷۹ (۱) ابراهیم کرخی گوید: «به امام صادق؈ گفتم: من خرمای فلان تعداد نخل را به فلان مبلغ درهم می‌فروشم. خریدار، پیش‌پرداخت پول آن به من و تحویل خرمای آن‌ها را با سود می‌فروشد.

امام؈ فرمود: این کار اشکال ندارد. مگر بهای آن را برای تو به عهده نگرفته است؟

گفتم: آری!

امام؈ فرمود: پس سود برای اوست!»

۱۸۰ (۲) خالد بن ربعی در بخشی از یک حدیث بلند می‌گوید: «... آن‌گاه امیر مؤمنان؈ برای گرفتن وام به سوی خانهٔ شخصی حرکت کرد. در میان راه با عرب بیابانگردی برخورد کرد. مرد عرب که ماده‌شتری همراه داشت، با دیدن علی؈ به وی گفت: ای علی؈! این شتر را از من بخر!

علی؈ گفت: من پول ندارم!

مرد عرب گفت: من تا به دست آوردن آن به تو مهلت می‌دهم!

امام؈ پرسید: ای مرد عرب! آن را به چه قیمتی می‌فروشی؟

مرد عرب گفت: به یکصد درهم!

قال عليّ ﷺ خذها يا حسن فاخذها فمضى عليّ ﷺ.

فلقيه أعرابى آخر المثال واحد والثياب مختلفة فقال يا عليّ تبيع الناقة قال عليّ ﷺ وما تصنع بها قال أغزو عليها أوّل غزوة يغزوها ابن عمّك قال إن قبلتها فهى لك بلا ثمن قال معى ثمنها وبالثّمن أشتريها فبكم اشتريتها قال بمائة درهم قال الأعرابى فلك سبعون ومائة درهم قال على ﷺ خذ السبعين والمائة وسلّم الناقة المائة للأعرابى الّذى باعنا الناقة والسبعون لنا نبتاع بها شيئاً فاخذ الحسن ﷺ الدّراهم وسلّم النّاقة الخبر. **وتقدم فى باب** (٣٥) انّه يجوز للرجل أن يساوم على ماليس عنده ما يناسب الباب فلاحظ. **ويأتى فى** رواية الدعائم (١٩) من الباب التالى قوله ﷺ لا بأس ببيع سائر السّلع قبل أن ينقد ثمنها. **وفى** أحاديث باب (٩) انّه لا بأس للمشترى أن يبيع الثمرة قبل قبضها وقبل دفع ثمنها من أبواب بيع الثمار ج ٢٣ ما يناسب ذلك.

(٤١)

باب حكم بيع المبيع قبل قبضه

١٨١ ٢٢٦١٨ (١) **كافى** ١٧٩/٥: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان بن عثمان **تهذيب** ٣٧/٧: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد وفضالة عن أبان عن **عبدالرّحمٰن** بن أبى عبدالله قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل عليه كرّ من طعام فاشترى كرّاً من رجل (آخر ـ يب) فقال للرجل انطلق فاستوف كرّك[١] قال لا بأس به. **فقيه** ١٢٩/٣: روى عبد الرّحمٰن بن أبى عبدالله عن أبى عبدالله ﷺ قال سألته عن رجل (وذكر مثله).

١٨٢ ٢٢٦١٩ (٢) **كافى** ١٧٩/٥: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ٣٦/٧: أحمد بن محمّد عن عليّ بن حديد عن **جميل** بن درّاج عن أبى عبدالله ﷺ فى الرّجل يشترى الطّعام ثمّ يبيعه قبل أن يقبضه قال لا بأس ويوكّل الرجل المشترى منه بقبضه وكيله قال لا بأس (بذلك ـ كا).

---

١. حقّك ـ فقيه.

علی﷣ به امام حسن﷣ فرمود: ای حسن! آن را تحویل بگیر!

امام حسن﷣ شتر را گرفت و علی﷣ به راه افتاد. آن‌گاه عرب بیابانگرد دیگری با همان قیافه و لباس متفاوت با امام﷣ برخورد کرد و به وی گفت: ای علی! آیا این شتر را می‌فروشی؟

علی﷣ فرمود: با آن چه کار می‌کنی؟

مرد عرب گفت: در نخستین نبردی که برای پسر عمویت رخ می‌دهد، با این شتر خواهم جنگید.

علی﷣ فرمود: اگر بپذیری، این شتر به رایگان مال تو!

مرد عرب گفت: من پول آن را دارم و آن را در برابر پول می‌خرم. آن را به چه مبلغی خریده‌ای؟

علی﷣ گفت: به صد درهم.

مرد عرب گفت: صد و هفتاد درهم مال تو.

علی﷣ به امام حسن﷣ فرمود: صد و هفتاد درهم را بگیر و شتر را تحویل بده. صد درهم از این پول مال فروشندهٔ شتر و هفتاد درهم مال ما تا با آن چیزی بخریم.

امام حسن﷣ درهم را گرفت و شتر را تحویل داد... .»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و پنجم، مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

در روایت نوزدهم از باب بعدی فرموده امام﷣ که: «فروش دیگر کالاها پیش از پرداخت بهای آن‌ها اشکال ندارد.»

و در روایات باب نهم از باب‌های معاملهٔ میوه‌ها، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴۱

حکم بیع مبیع قبل از قبض آن

۱۸۱ (۱) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «به امام صادق﷣ گفتم: شخصی یک کرّ گندم بدهکار است. یک کرّ گندم از فرد دیگری می‌خرد و به طلبکار می‌گوید: بیا گندم خود را تحویل بگیر. امام﷣ فرمود: اشکالی ندارد.»

۱۸۲ (۲) جمیل بن دراج گوید: «از امام صادق﷣ سؤال کردم: شخصی مواد خوراکی می‌خرد و پیش از تحویل، آن را می‌فروشد. امام﷣ فرمود: اشکال ندارد.

و گفتم: و آن مرد [که گندم را پیش از قبض آن فروخته] کسی را که از او [این گندم را] خریده، برای تحویل گرفتن و پیمانه کردن آن گندم وکیل می‌کند.

امام﷣ فرمود: اشکالی در آن نیست.»

۱۸۳ ۲۲۶۲۰ (۳) قرب الإسناد ۲۶٦: عبدالله بن الحسن العلويّ عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل باع بيعاً الى أجل فجاء الأجل والمبيع[1] عند صاحبه فأتاه البايع فقال بعني الّذي اشتريت منّي وحطّ عنّي كذا وكذا واقاصّك[2] بمالي عليك أيحلّ ذلك قال إذا تراضيا فلا بأس.

۱۸٤ ۲۲۶۲۱ (٤) وفيه ۲۶٦: بهذا الإسناد قال سألته عن رجل كان له على رجل آخر عشرة دراهم فقال اشتر لي ثوباً فبعه واقبض ثمنه فما وضعت فهو عليّ أيحلّ ذلك قال إذا تراضيا فلا بأس.

۱۸٥ ۲۲۶۲۲ (٥) تهذيب ۳۹/۷: الحسين بن سعيد عن ابن مسكان فقيه ۱۳۱/۳: عن (خالد ـ فقيه) ابن الحجّاج الكرخي قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام اشترى الطعام[3] الى أجل مسمّى فيطلبه التجّار (منّي ـ فقيه) بعد ما اشتريته قبل أن أقبضه قال لا بأس أن تبيع إلى أجل كما اشتريت[4] وليس لك أن تدفع قبل[5] أن تقبض قلت فإذا قبضته جعلت فداك فلي أن أدفعه بكيله قال لا بأس بذلك إذا رضوا وقال عليه السلام كلّ طعام اشتريته في[6] بيدر أو طسوج[7] فأتى الله عزّوجلّ عليه فليس للمشتري إلّا رأس ماله ومن[8] اشترى من طعام موصوف ولم يسمّ فيه قرية ولا موضعاً فعلى صاحبه أن يؤدّيه (فقيه: قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام أشترى الطعام من الرجل ثمّ أبيعه من رجل آخر قبل أن أكتاله فأقول ابعث وكيلك حتّى يشهد كيله إذا قبضته قال لا بأس).

۱۸٦ ۲۲۶۲۳ (٦) الدعائم ۲٥/۲: عن أبي جعفر عليه السلام انّه قال لا بأس على مشتري الثمرة أن يبيعها قبل أن يقبضها وليس هذا مثل الطعام الّذي يكال ولا هو من باب النّهي عن بيع ما لم يقبض.

۱۸۷ ۲۲۶۲٤ (۷) كافي ۲۰۰/٥: (عدّة من أصحابنا عن ـ معلّق) أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن أبي حمزة عن أبي جعفر عليه السلام قال سألته عن رجل اشترى متاعاً ليس فيه كيل ولا وزن أيبيعه قبل أن يقبضه قال لا بأس.

---

۱. والبيع ـ خ. ۲. قاص الرجل بما كان له قبله: حبس عنه مثله.
۳. طعاماً ـ فقيه. ٤. اشتريته ـ فقيه. ٥. أن تدفع أو تقبض ـ فقيه ـ خ.
٦. من ـ فقيه. ۷. الطسوج: الناحية. ۸. وما ـ فقيه.

۱۸۳ (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر سؤال کردم: شخصی کالایی را نسیه می‌فروشد. سررسید آن فرا می‌رسد و هنوز آن کالا نزد خریدار است. فروشنده نزد خریدار می‌رود و می‌گوید: جنسی را که از من خریدی به مبلغی کم‌تر به خودم بفروش و قیمت خود را از بدهی‌ات کم کن. آیا این کار جایز است؟

امام فرمود: هر گاه هر دو راضی باشند، اشکال ندارد!»

۱۸۴ (۴) و نیز گوید: «از امام سؤال کردم: شخصی که از دیگری ده درهم طلبکار است به وی می‌گوید: [با پولی که از تو طلبکار هستم] لباسی [نسیه] برای من بخر. آن‌گاه آن را [نقد] بفروش و پولش را تحویل بگیر. آنچه زیان کردی بر عهدهٔ من. آیا این کار جایز است؟

امام فرمود: هر گاه هر دو راضی باشند، اشکال ندارد!»

۱۸۵ (۵) خالد بن حجاج کرخی گوید: «به امام صادق گفتم: مقداری گندم را تا وقت مشخص پیش‌خرید می‌کنم. پس از خرید و پیش از تحویل، بازرگانان از من، خرید آن را درخواست می‌کنند.

امام فرمود: اشکالی ندارد که آن را تا زمانی که خریده‌ای بفروشی و تو نمی‌توانی آن را پیش از تحویل گرفتن، تحویل دهی!

گفتم: فدایت شوم! پس از تحویل گرفتن آیا می‌توانم بر اساس همان پیمانه کردن تحویل دهم؟

امام فرمود: این کار اشکالی ندارد؛ در صورتی که خریداران راضی شوند.

و فرمود: هر طعامی که از خرمنگاه یا مکانی خریدی و به وسیلهٔ حوادث طبیعی نابود شد، سرمایهٔ مشتری محفوظ است و هر کس طعامی را با بیان ویژگی‌هایش بخرد و معین نکند که از محل و قریهٔ خاصی باشد، فروشنده باید آن را تحویل دهد.

به امام صادق گفتم: از شخصی طعامی می‌خرم و پیش از تحویل آن به دیگری می‌فروشم. آن‌گاه به خریدار می‌گویم: وکیل خود را روانه کن تا شاهد پیمانه کردن آن، هنگام تحویل من باشد.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۸۶ (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر روایت می‌شود که فرمود: «اشکال ندارد که خریدار میوه را پیش از تحویل گرفتن آن بفروشد و آن مثل گندم نیست که پیمانه می‌شود و از موارد نهی از فروش پیش از تحویل نیست.»

۱۸۷ (۷) ابوحمزه گوید: «از امام باقر سؤال کردم: شخصی کالایی را می‌خرد که بدون پیمانه و وزن‌کردن معامله می‌شود. آیا پیش از تحویل آن را بفروشد؟

امام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۸۸ ۲۲۶۲۵ (۸) **تهذيب ۵۵/۷**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن **فقيه ۱۲۶/۳**: ابن مسكان عن **الحلبي** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن قوم اشتروا بزّاً[۱] فاشتركوا فيه جميعاً ولم يقسّموه[۲] أيصلح لأحد منهم بيع بزّه قبل أن يقبضه قال لا بأس به وقال انّ هذا ليس بمنزلة الطعام لأنّ الطعام يكال.

۱۸۹ ۲۲۶۲۶ (۹) **كافي ۱۷۸/۵**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبي **تهذيب ۳۶/۷**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان وفضالة بن أيّوب عن ابان جميعاً عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله ﷺ (انّه ـ كا) قال في الرجل يبتاع الطّعام ثمّ يبيعه قبل أن يكال[۳] قال لا يصلح له ذٰلك **تهذيب ۳۶/۷**: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن عبدالرحمٰن ابن أبي عبدالله وأبي صالح عن أبي عبدالله ﷺ مثل ذٰلك وقال لا تبعه حتّى تكيله.

۱۹۰ ۲۲۶۲۷ (۱۰) **قرب الإسناد ۲۶۷**: عبدالله بن الحسن العلويّ عن جدّه **عليّ** بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن رجل اشترىٰ مبيعاً كيلاً أو وزناً هل يصلح بيعه مرابحة قال إذا تراضيا البيّعان فلا بأس فإن سمّى كيلاً أو وزناً فلا يصلح بيعه حتّى يكيله أو يزنه.

۱۹۱ ۲۲۶۲۸ (۱۱) **تهذيب ۳۶/۷**: سأل **عليّ** بن جعفر أخاه موسى بن جعفر ﷺ عن الرجل يشترى الطعام أيصلح بيعه قبل أن يقبضه قال إذا ربح لم يصلح حتّى يقبض وإن كان يولّيه فلا بأس وسأله عن الرّجل يشترى الطعام أيحلّ له أن يولّى منه قبل أن يقبضه قال إذا لم يربح عليه شيء فلا بأس فإن ربح فلا يصلح حتّى يقبضه.

۱۹۲ ۲۲۶۲۹ (۱۲) **وسائل ۶۷/۱۸**: ورواه عليّ بن جعفر في كتابه **قرب الإسناد ۲۶۵**: عبدالله بن الحسن العلويّ عن جدّه **عليّ** بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن رجل اشترى طعاماً أيصلح له أن يولّي منه قبل أن يقبضه قال إذا ربح فلا يصلح حتّى يقبضه وإن كان يولّي منه فلا بأس.

---

۱. البزّ: الثياب وقيل ضرب من الثّياب وقيل البزّ من الثياب أمتعة البزّاز وقيل البزّ متاع البيت من الثياب خاصّة ـ اللسان.
۲. ولم يقتسموه ـ فقيه.
۳. ان يكتاله ـ يب.

۱۸۸ (۸) حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: گروهی به طور مشترک لباسی را می‌خرند و آن را تقسیم نکرده‌اند. آیا یکی از آنان می‌تواند سهم خود را پیش از تحویل گرفتن بفروشد؟

امام ﷺ فرمود: اشکالی ندارد و فرمود: آن مثل مواد خوراکی نیست زیرا مواد خوراکی پیمانه‌ای است.»

۱۸۹ (۹) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که مواد خوراکی می‌خرد و پیش از پیمانه نمودنش آن را می‌فروشد، فرمود: «این کار برای وی شایسته نیست.»

عبدالرحمن بن ابی عبدالله و ابوصالح نیز این حدیث را روایت کرده‌اند و در پایان آن امام صادق ﷺ فرمود: «آن را نفروش تا پیمانه کنی.»

۱۹۰ (۱۰) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی کالایی را با پیمانه یا وزن می‌خرد. آیا فروش آن به صورت مرابحه شایسته است؟

امام ﷺ فرمود: هرگاه فروشنده و خریدار راضی باشند، اشکال ندارد و اگر پیمانه و وزن آن را مشخص کرده‌اند، فروش آن پیش از پیمانه و وزن کردن شایسته نیست.»

۱۹۱ (۱۱) و نیز علی بن جعفر از برادرش پرسید: «شخصی گندم می‌خرد، آیا فروش آن پیش از تحویل گرفتن شایسته است؟

امام ﷺ فرمود: هرگاه در معامله سود ببرد، فروش پیش از تحویل شایسته نیست ولی اگر به همان صورت خرید و با قیمت آن بفروشد، اشکال ندارد!

و همچنین سؤال کرد که: آیا فروش مواد خوراکی به قیمت خرید پیش از تحویل جایز است؟

امام ﷺ فرمود: اگر سودی دریافت نکند، اشکال ندارد و اگر سود دریافت کند، فروش آن پیش از تحویل شایسته نیست.»

۱۹۲ (۱۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی مواد خوراکی می‌خرد. آیا شایسته است پیش از تحویل آن را به قیمت خرید بفروشد؟

امام ﷺ فرمود: هر گاه سود دریافت کند، پیش از تحویل گرفتن فروش آن شایسته نیست و اگر به همان صورت خرید و با قیمت آن بفروشد، اشکال ندارد!»

۱۹۳ ۲۲۶۳۰ (۱۳) **تهذيب ۳۷/۷**: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن عليّ عن **أبي بصير** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل اشترى طعاماً ثمّ باعه قبل أن يكيله قال لا يعجبني أن يبيع كيلاً أو وزناً قبل أن يكيله أو يزنه إلّا أن يولّيه كما اشتراه فلا بأس أن يولّيه كما اشتراه إذا لم يربح فيه أو يضع وما كان من شيء عنده ليس بكيل ولا وزن فلا بأس أن يبيعه قبل أن يقبضه.

۱۹٤ ۲۲۶۳۱ (۱٤) **تهذيب ۳۵/۷**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن **فقيه ۱۲۹/۳**: **منصور بن حازم** عن أبي عبدالله ﷺ قال إذا اشتريت متاعاً فيه كيل أو وزن فلا تبعه حتّى تقبضه إلّا أن تولّيه فإن لم يكن فيه كيل أو وزن فبعه (يعني انّه يوكّل المشتري بقبضه ـ فقيه).

۱۹۵ ۲۲۶۳۲ (۱۵) **تهذيب ۵۶/۷**: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن **فقيه ۱۳۶/۳**: **أبان عن منصور** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل اشترى بيعاً ليس فيه كيل ولا وزن أله أن يبيعه مرابحة قبل أن يقبضه ويأخذ ربحه فقال لا بأس بذلك مالم يكن (فيه ـ فقيه) كيل ولا وزن فإن هو قبضه فهو أبرأ لنفسه.

۱۹۶ ۲۲۶۳۳ (۱۶) **تهذيب ۳۵/۷**: الحسين بن سعيد عن عليّ بن النعمان عن **معاوية بن وهب** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يبيع البيع قبل أن يقبضه فقال مالم يكن كيل أو وزن فلا تبعه حتّى تكيله أو تزنه إلّا ان يولّيه الذي قام عليه.

۱۹۷ ۲۲۶۳٤ (۱۷) **تهذيب ۳۷/۷**: الحسين بن سعيد عن النضربن سويد عن عاصم بن حميد عن **محمّد بن قيس** عن أبي جعفر ﷺ قال قال أميرالمؤمنين ﷺ من احتكر طعاماً أو علفاً أو ابتاعه بغير حكرة فأراد أن يبيعه فلا يبيعه[1] حتّى يقبضه ويكتاله.

۱۹۸ ۲۲۶۳۵ (۱۸) **أمالي ابن الشيخ ۳۹۹**: أخبرنا الشيخ الأجلّ الإمام المفيد أبو عليّ الحسن بن محمّد الطوسي ﷺ قال حدّثني والدي ﷺ قال أخبرنا (ابن ـ خ) حمويه قال أخبرنا الهزاني قال أخبرنا أبو خليفة قال حدّثنا مسدّد بن سرهد[2] قال حدّثنا أبو الأحوص قال حدّثنا عبدالعزيز بن رفيع[3] عن عطاء ابن أبي رباح عن حزام بن حكيم بن حزام [عن أبيه] قال ابتعت طعاماً من طعام الصدقة فأربحت فيه قبل أن أقبضه فأردت بيعه فسألت النبيّ ﷺ فقال لا تبعه حتّىٰ تقبضه.

---

۱. فلا يبعه ـ ئل. ۲. شرهد ـ ئل خ ـ مسرهد ـ خ ئل. ۳. رقبة ـ ئل خ.

۱۹۳ (۱۳) ابوبصیر گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی مواد خوراکی می‌خرد و پیش از پیمانه کردن آن را می‌فروشد. امام فرمود: من خوش ندارم جنس پیمانه‌ای و وزن کردنی را پیش از پیمانه و وزن کردن بفروشد! مگر آن‌که به همان صورت خرید بفروشد که اشکال ندارد بدون سود یا با زیان بفروشد و اجناسی که بدون پیمانه و وزن معامله می‌شوند، فروش آن‌ها پیش از قبض اشکال ندارد.»

۱۹۴ (۱۴) منصور بن حازم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه کالای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی را خریدی، پیش از تحویل گرفتن آن را نفروش، مگر آن‌که به قیمت خرید بفروشی و اگر با پیمانه و وزن معامله نمی‌شود، آن را بفروش (یعنی او خریدار را در تحویل آن وکیل نماید).»

۱۹۵ (۱۵) منصور گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی جنسی را که بدون پیمانه و وزن معامله می‌شود، می‌خرد. آیا بدون پیمانه و وزن کردن پیش از قبض می‌تواند آن را به صورت مرابحه بفروشد و سودش را دریافت کند؟

امام ﷺ فرمود: در صورتی که با پیمانه و وزن معامله نمی‌شود این کار اشکال ندارد ولی اگر آن را قبض کند، از بدهی است.»

۱۹۶ (۱۶) معاویة بن وهب گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی پیش از قبض کردن کالا آن را می‌فروشد.

امام ﷺ فرمود: پیش از پیمانه و وزن کردن آن را نفروش تا آن را پیمانه و وزن کنی، مگر آن‌که به قیمت خرید بفروشد.»

۱۹۷ (۱۷) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که امیر مؤمنان ﷺ فرمود: «هر کس مواد غذایی یا علوفه را انبار کند یا بدون انبار کردن بخرد و بخواهد آن‌ها را بفروشد، پس نفروشد تا تحویل بگیرد و پیمانه کند.»

۱۹۸ (۱۸) حزام بن حکیم بن حزام از پدرش نقل می‌کند که گفت: «مقداری مواد غذایی از مواد غذایی زکات خریدم و خواستم پیش از تحویل، آن‌ها را با سود بفروشم. پس، از پیامبر اکرم ﷺ در این باره سؤال کردم. آن حضرت فرمود: نفروش تا آن‌که قبض کنی.»

۱۹۹ ۲۲۶۳۶ (۱۹) **الدعائم ۳۴/۲**: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه قال من اشترى طعاماً فأراد بيعه فلا يبعه حتّى يكيله أو يزنه إن كان ممّا يكال أو يوزن فإن ولّاه فلا بأس بالتّولية[۱] قبل الكيل والوزن ولا بأس ببيع سائر السّلع قبل أن تقبض وقبل أن ينقد ثمنها وإن اشترى رجل طعاماً فذكر البائع انّه قد اكتاله فصدّقه المشتري وأخذه بكيله فلا بأس بذلك.

۲۰۰ ۲۲۶۳۷ (۲۰) **العوالي ۱۴۱/۱**: من اشترى طعاماً فلا يبيعه حتّى يقبضه.

۲۰۱ ۲۲۶۳۸ (۲۱) **المقنع ۱۲۳**: ولا يجوز أن تشتري الطّعام ثمّ تبيعه قبل أن تكتاله وما لم يكن فيه كيل ولا وزن فلا بأس أن تبيعه قبل أن تقبضه وروى لا بأس أن يشترى الرجل الطعام ثمّ يبيعه قبل أن يقبضه ويوكّل المشتري بقبضه.

۲۰۲ ۲۲۶۳۹ (۲۲) **تهذيب ۳۶/۷**: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن **سماعة** قال سألته عن الرّجل يبيع الطّعام أو الثّمرة وقد كان اشتراها ولم يقبضها قال لا حتّى يقبضها إلّا أن يكون معه قوم يشاركهم فيخرجه بعضهم من نصيبه من شركته بربح أو يولّيه بعضهم فلا بأس.

۲۰۳ ۲۲۶۴۰ (۲۳) **تهذيب ۳۸۶/۶**: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن يحيى عن **غياث** بن إبراهيم عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام انّه كره بيع صكّ الورق حتّى يقبض.

۲۰۴ ۲۲۶۴۱ (۲۴) **كافى ۱۸۰/۵**، **تهذيب ۳۸/۷**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان **فقيه ۱۳۰/۳**: عن ابن مسكان عن **إسحاق المدائني** قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن القوم يدخلون السفينة يشترون الطعام فيتساومون بها ثمّ يشترى[۲] رجل منهم فيتسائلونه[۳] فيعطيهم[۴] ما يريدون من الطّعام فيكون صاحب الطّعام هو الّذي يدفعه اليهم ويقبض الثمن قال لا بأس ما أراهم إلّا (و ـ كا فقيه) قد شركوه[۵] فقلت أن (جاء ـ يب) صاحب الطعام يدعو كيّالاً[۶] فيكيله لنا ولنا اجراء[۷] فيعيّرونه[۸] فيزيد وينقص قال لا بأس مالم يكن شيء كثير غلط.

---

۱. التّولية في البيع: أن تشتري سلعة بثمن معلوم ثمّ توليها رجلاً آخر بذلك الثّمن ـ اللسان.
۲. فيستلمونها ثمّ يشتريها ـ يب. فيساومون منه ثمّ يشتريه ـ فقيه.
۳. فيسألونه ـ يب فقيه.
۴. ان يعطيهم ـ يب.
۵. شاركوه ـ فقيه.
۶. الكيّال ـ فقيه.
۷. ولنا آخر ـ يب.
۸. فيعيّره ـ يب فيعتبرونه ـ فقيه.

۱۹۹ (۱۹) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هر کس برای فروش، مواد خوراکی بخرد، پس اگر از اجناسی است که با پیمانه و وزن معامله می‌شود، پیش از پیمانه و وزن کردن آن را نفروشد و اگر به قیمت خرید بفروشد ـ پیش از پیمانه و وزن کردن ـ اشکال ندارد و فروختن کالاهای دیگر پیش از تحویل گرفتن و پیش از پرداخت بهای آن اشکال ندارد.

و اگر شخصی مواد خوراکی بخرد و فروشنده بگوید آن را پیمانه کرده است و خریدار او را تصدیق کند و به همان پیمانه کردن بگیرد، اشکالی در آن نیست.»

۲۰۰ (۲۰) در کتاب العوالی آمده است: «هر کس مواد خوراکی بخرد، آن را پیش از تحویل گرفتن نفروشد.»

۲۰۱ (۲۱) در کتاب المقنع آمده است: «جایز نیست مواد خوراکی بخری و سپس پیش از تحویل گرفتن آن با پیمانه آن را بفروشی و اجناسی که با پیمانه و وزن معامله نمی‌شود، اشکال ندارد که پیش از تحویل، آن‌ها را بفروشی و روایت شده که اشکال ندارد شخصی مواد خوراکی بخرد سپس پیش از تحویل آن را بفروشد و خریدار را در تحویل آن وکیل نماید.»

۲۰۲ (۲۲) سماعه گوید: «از امامﷺ سؤال کردم: شخصی مواد خوراکی و میوه را می‌خرد و پیش از تحویل می‌فروشد.

امامﷺ فرمود: نه! تا این‌که آن را تحویل بگیرد. مگر آن‌که گروهی به طور مشترک کالایی را بخرند. آن‌گاه برخی از آن‌ها سهم یکی از خود را با سود بخرد یا او سهم خود را بدون سود بفروشد که در این صورت اشکال ندارد.»

۲۰۳ (۲۳) غیاث بن ابراهیم از امام صادقﷺ از پدرش روایت می‌کند که: «امیر مؤمنانﷺ فروش برگهٔ حواله [کالابرگ] را پیش از تحویل جنس ناپسند می‌شمرد.»

۲۰۴ (۲۴) اسحاق مداینی گوید: «از امام صادقﷺ سؤال کردم: گروهی برای خرید مواد غذایی وارد کشتی می‌شوند و به گفتگو می‌پردازند. سرانجام یکی از آن‌ها همهٔ بار کشتی را می‌خرد. دیگران از وی درخواست خرید می‌کنند و او نیز به هر کدام هر چه می‌خواهند، می‌دهد. آن‌گاه صاحب مواد خوراکی، اجناس را به هر یک از آن‌ها تحویل می‌دهد و پولش را دریافت می‌کند.

امامﷺ فرمود: اشکال ندارد. آن‌ها را نمی‌بینم مگر آن‌که با خریدار شریک شده‌اند.

گفتم: صاحب مواد خوراکی پیمانه کننده‌ای را فرامی‌خواند و برای ما پیمانه می‌کند، در حالی که ما خود کارگرانی داریم که در پیمانه کردن به او ایراد می‌گیرند و او کم و زیاد پیمانه می‌کند.

امامﷺ فرمود: تا وقتی بسیار اشتباه نباشد، اشکال ندارد.»

۲۰۵ ۲۲٦٤۲ (۲٥) الدعائم ۲/۳۲: عن رسول الله ﷺ انّه نهى عن ربح مالم يقبض. وتقدّم في أحاديث باب (۳٤) انّه يجوز أن يبيع ما ليس عنده حالاً وباب (۳٥) انّه يجوز للرّجل أن يساوم على ما ليس عنده ما يناسب ذلك. ويأتي في أحاديث باب (۹) انّه لا بأس للمشتري أن يبيع الثّمرة بربح قبل قبضها من أبواب بيع الثمار ج ۲۳ ما يدلّ على ذلك.

(٤۲)

باب انّه يجوز لمن عليه الدّين أن يتعيّن من صاحبه ويقضيه على كراهيّة وان يضمن عنه غريمه ويقضيه

۲۰٦ ۲۲٦٤۳ (۱) كافي ٥/۲۰٤: (محمّد بن يحيى عن ـ معلّق) تهذيب ٦/۱۹٦: أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير عن عليّ بن إسماعيل (عن عمّار ـ يب) عن أبي بكر الحضرمي قال قلت لأبي عبدالله ؑ يكون لي على الرجل الدراهم فيقول (لي ـ كا) بعني شيئاً[۱] (حتّى ـ يب) اقضيك فأبيعه المتاع[۲] ثمّ اشتريه منه واقبض مالي قال لا بأس.

۲۰۷ ۲۲٦٤٤ (۲) كافي ٥/۲۰٤: (محمّد بن يحيى ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن سيف بن عميرة تهذيب ۷/٤۸، استبصار ۳/۷۹: الحسين بن سعيد عن فضالة عن سيف بن عميرة عن أبي بكر الحضرمي قال قلت لأبي عبدالله ؑ رجل يعيّن[۳] ثمّ حلّ دينه فلم يجد ما يقضي أيتعيّن من صاحبه الّذي عيّنه ويقضيه قال نعم.

۲۰۸ ۲۲٦٤٥ (۳) كافي ٥/۲۰٥: أبوعليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان بن يحيى عن هارون بن خارجة قال قلت لأبي عبدالله ؑ عيّنت رجلاً عينة (فحلّت عليه ـ فقيه) فقلت له اقضني فقال ليس عندي فعيّني[٤] حتّى اقضيك قال عيّنه حتّى يقضيك. فقيه ۳/۱۸۳: روى عن صفوان الجمّال قال قلت لأبي عبدالله ؑ (وذكر مثله).

---

۱. متاعاً ـ يب. ۲. فأبيعه ايّاه ـ يب. ۳. تعيّن ـ يب صا.
٤. تعيّني ـ كا ط جديد.

(۲۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از سود بردن بر کالایی که تحویل نگرفته، نهی کرد.» ۲۰۵

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و چهارم و سی و پنجم، مناسب با این بحث هست

می‌آید:

و در روایات باب نهم از باب‌های فروش میوه‌ها، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴۲

جواز تعیین دین بدهکار و پرداخت آن

(۱) ابوبکر حضرمی گوید: «به امام صادقؑ گفتم: من از شخصی مقداری درهم طلبکارم. او می‌گوید: چیزی به من بفروش تا طلبت را بپردازم. پس کالایی [به صورت نسیه] به او می‌فروشم، سپس آن را از او [با قیمت کم‌تر] می‌خرم و طلبم را دریافت می‌کنم. ۲۰۶

امامؑ فرمود: اشکال ندارد.»

(۲) ابوبکر حضرمی گوید: «به امام صادقؑ گفتم: شخصی با دیگری به صورت عینه معامله می‌کند. سپس زمان پرداخت بدهی‌اش فرامی‌رسد و او قدرت بر پرداخت ندارد. آیا جایز است با همان شخص بار دیگر به صورت عینه معامله کند و به این صورت بدهی‌اش را بپردازد؟ ۲۰۷

امامؑ فرمود: آری!»

(۳) هارون بن خارجه گوید: «به امام صادقؑ گفتم: با شخصی به صورت عینه معامله کردم و سررسید بدهی‌اش فرارسید. به او گفتم: بدهی‌ات را پرداخت کن. او گفت: چیزی ندارم. بار دیگر به صورت عینه با من معامله کن تا به تو بپردازم. ۲۰۸

امامؑ فرمود: با او به صورت عینه معامله کن تا به تو بپردازد.»

۲۰۹ ۲۲۶۴۶ (٤) **تهذيب** ٤٨/٧، **استبصار** ٧٩/٣: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان عن **ليث المرادي** عن أبي عبدالله عليه السلام قال سأله رجل زميل لعمر بن حنظلة عن رجل[١] تعيّن عينة[٢] الى أجل فإذا جاء الأجل تقاضاه فيقول لا والله ما عندي ولكن عيّنّي ايضاً حتّى اقضيك قال لا بأس ببيعه.

۲۱۰ ۲۲۶۴۷ (٥) **الدعائم** ٦٢/٢: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام انّه سئل عن القوم يبتاعون بالعينة فإذا اتّفقوا ادخلوا بينهم بيعاً قال ولِمَ ذلك قال يكرهون الحرام قال من أراد الحلال فلا بأس ولو انّ رجلاً واطأ امرأة على فجور حتّى اتفقا ثمّ بدالهما فتناكحا نكاحاً صحيحاً كان ذلك جائزاً.

۲۱۱ ۲۲۶۴۸ (٦) **تهذيب** ٥٣/٧، **استبصار** ٨٠/٣: محمّد بن أحمد بن يحيى عن الحسن بن عليّ عن العبّاس بن عامر عن أبان عن **عبد الرّحمٰن** بن أبي عبدالله عن أبي عبدالله عليه السلام انّه قال لا تقبض ممّا تعيّن يقول لا تعيّنه ثمّ تقبضه ممّا لك عليه (قال الشيخ هذا الخبر محمول على ضرب من الكراهة لانّا قد بيّنا جواز ان يأخذ الإنسان ممّا عيّنه).

۲۱۲ ۲۲۶۴۹ (٧) **كافى** ٢٠٥/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن عبدالله بن المغيرة عن **عبدالله بن سنان** عن أبي عبدالله عليه السلام قال سألته عن رجل[٣] لي عليه مال وهو معسر فاشترى بيعاً من رجل الى أجل على أن اضمن (ذلك ـ كا) عنه للرجل ويقضيني[٤] الّذي عليه[٥] قال لا بأس. **تهذيب** ٥٠/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام (مثله).

۲۱۳ ۲۲۶۵۰ (٨) **تهذيب** ٤٩/٧، **استبصار** ٨٠/٣: الحسين بن سعيد عن صفوان عن اسحاق بن عمّار **فقيه** ١٨٣/٣: عن بكّار بن **أبي بكر** عن أبي عبدالله عليه السلام في رجل يكون له على الرجل المال فإذا حلّ (له ـ صا) قال له بعني متاعاً حتّى أبيعه فأقضي[٦] (الدَّين ـ صا) الّذي لك عليّ قال لا بأس (به ـ فقيه).

---

١. من الرجل ـ صا.

٢. العينة: السلف ـ اللسان: الأزهري يقال عيّن التاجر يعيّن تعييناً وعينة وهي الإسم وذلك إذا باع من رجل سلعة بثمن معلوم الى أجل معلوم ثمّ اشتراها منه بأقلّ من الثمن الّذي باعها به ـ اللسان (ونقل في لسان العرب عن ابن عبّاس حديثاً في معنى العينة فلا حظ).

٣. عن الرجل ـ يب.

٤. أن يقضي ـ يب.

٥. لي ـ يب.

٦. واقضي ـ صا واقضيك ـ فقيه.

(۴) لیث مرادی روایت می‌کند که: «یکی از دوستان عمر بن حنظله از امام صادق؈ سؤال کرد: ۲۰۹
شخصی با دیگری معاملهٔ عینه انجام می‌دهد. وقتی زمان پرداخت بدهی‌اش فرامی‌رسد، طلبکار از او درخواست پرداخت آن را می‌نماید. شخص بدهکار می‌گوید: به خدا سوگند چیزی ندارم! بار دیگر با من به صورت عینه معامله کن تا آن را به تو پرداخت کنم.

امام؈ فرمود: معاملهٔ او اشکال ندارد.»

(۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق؈ سؤال شد: «گروهی با یکدیگر به ۲۱۰
صورت «عینه» معامله می‌کنند - وقتی با هم توافق کردند، در میان خود معامله انجام می‌دهند - امام؈ پرسید: برای چه این کار را می‌کنند؟ گفته شد: حرام را ناپسند می‌شمارند.

امام؈ فرمود: هر کس خواستار حلال است، اشکال ندارد حتی اگر شخصی با زنی زنا کند و سپس تصمیم به ازدواج بگیرند و به طور صحیح با هم ازدواج کند، عمل آنان حلال است.»

(۶) عبدالرحمن بن ابی عبدالله از امام صادق؈ روایت می‌کند که فرمود: «آنچه به صورت عینه ۲۱۱
فروختی، تحویل نگیر. امام؈ می‌فرماید: با او معاملهٔ عینه انجام نده و سپس آنچه از وی طلبکار هستی، از او تحویل بگیر.[1]»

مرحوم شیخ طوسی؈ می‌فرماید: «این حدیث بر نوعی کراهت حمل می‌شود زیرا ما گفتیم که جایز است انسان آنچه به صورت عینه فروخته، تحویل بگیرد.»

(۷) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق؈ سؤال کردم: من از شخصی طلبکارم و او تنگدست ۲۱۲
است؛ از این رو کالایی را از شخصی به صورت نسیه می‌خرد. بنا بر این‌که من ضامن وی شوم و بدهی‌اش را به من پرداخت کند.

امام؈ فرمود: اشکال ندارد.»

(۸) بکار بن ابوبکر گوید: «از امام صادق؈ سؤال کردم: شخصی از دیگری طلبکار است. هنگام ۲۱۳
سررسید، بدهکار می‌گوید: کالایی [نسیه] به من بفروش تا آن را بفروشم و بدهی‌ات را پرداخت کنم.

امام؈ فرمود: اشکال ندارد.»

---

۱. وقتی انسان از راه معاملهٔ عینه از دیگری طلبکار است، اگر جنسی را که به او می‌فروشد بار دیگر بخرد، قیمت آن از بدهی وی کم می‌شود.

۲۱۴ ۲۲٦٥١ (۹) تهذيب ٤٨/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن منصور بن حازم قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يكون له على الرّجل طعام أو بقر أو غنم أو غير ذلك فأتى المطلوب الطّالب ليبتاع منه شيئاً قال لا يبيعه نسيأً فأمّا نقداً فليبعه بما شاء.

۲۱۵ ۲۲٦٥۲ (۱۰) تهذيب ۲۰۲/٦: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى تهذيب ۱۲۷/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان عن إسحاق بن عمّار عن معمّر الزّيّات قال قلت لأبي عبدالله ﷺ يجيئني الرجل فيقول اقرضني دنانير حتّى أشترى بها زيتاً فأبيعك قال لا بأس.

وتقدّم في أحاديث باب (۳٥) انّه يجوز للرّجل أن يساوم على ما ليس عنده ما يناسب ذلك. وكذا في أحاديث الباب المتقدّم خصوصاً رواية عليّ بن جعفر (۳).

(٤۳)

باب جواز بيع الشىء بأضعاف قيمته واشتراط قرض أو تأجيل دين

۲۱٦ ۲۲٦٥۳ (۱) كافي ۲۰٥/٥: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٥۲/۷: أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير عن محمّد بن إسحاق بن عمّار قال قلت لأبي الحسن ﷺ يكون لي على الرجل دراهم فيقول (لي - يب) اخّرني بها وأنا أربحك فأبيعه جبّة تقوّم عليّ بألف درهم بعشرة آلاف درهم أو قال بعشرين ألفاً واؤخّره بالمال قال لا بأس.

۲۱۷ ۲۲٦٥٤ (۲) كافي ۲۰٥/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحديد عن محمّد بن إسحاق بن عمّار قال قلت لأبي الحسن ﷺ ان سلسبيل[۱] طلبت منّي مأة ألف درهم على أن تربحني عشرة آلاف فاقرضتها تسعين الفاً وأبيعها ثوباً وَشياً[۲] تقوّم على بألف درهم بعشرة آلاف درهم قال لا بأس. وفي رواية أخرى أن لا بأس به أعطها مأة ألف وبعها الثوب بعشرة آلاف واكتب عليها كتابين.

---

۱. اسم امرأة. ۲. الوشي من الثياب معروف.

۲۱۴ (۹) منصور بن حازم گوید: «از امام صادقؑ سؤال کردم: شخصی از دیگری گندم یا گاو یا گوسفند یا کالای دیگری طلبکار است. بدهکار نزد طلبکار می‌آید تا از وی چیزی خریداری کند.

امام فرمود: نسیه به او نفروشد ولی نقد هر چه می‌خواهد به او بفروشد.»

۲۱۵ (۱۰) معمر زیّات گوید: «به امام صادقؑ گفتم: شخصی نزد من می‌آید و به من می‌گوید: چند دینار به من قرض بده تا با آن روغن زیتون بخرم و به تو بفروشم.

امامؑ فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و پنجم و باب پیشین به ویژه روایت سوم مناسب با این بحث هست.

باب ۴۳

جواز فروش کالا به چند برابر قیمت

۲۱۶ (۱) محمد بن اسحاق بن عمار گوید: «به امام کاظمؑ گفتم: از شخصی مقداری درهم طلبکارم. او به من می‌گوید: به من مهلت بده و من به تو سود می‌دهم. من جبّه‌ای که هزار درهم برای من تمام شده به ده هزار درهم یا بیست هزار درهم به او می‌فروشم و طلبم را به عقب می‌اندازم.

امامؑ فرمود: اشکال ندارد.»

۲۱۷ (۲) محمد بن اسحاق بن عمار گوید: «به امام کاظمؑ گفتم: زنی به نام سلسبیل، صد هزار درهم از من درخواست وام کرد، بنابر این‌که ده هزار درهم به من سود بدهد. من نود هزار درهم به او وام دادم و لباس وشی را که هزار درهم برای من تمام شده بود، به ده هزار درهم به او فروختم.

امامؑ فرمود: اشکال ندارد.»

و در حدیث دیگری آمده است که امامؑ فرمود: «این کار اشکالی ندارد. یکصد هزار درهم به او بده و لباس را به ده هزار درهم به او بفروش و دو نوشتهٔ جداگانه علیه او بنویس.»

۲۱۸ ۲۲۶۵۵ (۳) **كافى ۲۰۵/۵، تهذيب ۵۳/۷**: أبو عليّ الأشعريّ عن الحسن بن عليّ بن عبدالله عن عمّه محمّد بن عبدالله **فقيه ۱۸۳/۳**: عن **محمّد** بن اسحاق بن عمّار قال قلت للرّضا ﷺ الرجل يكون له المال قد حلّ[1] على صاحبه يبيعه لؤلؤة تسوى مأة درهم بألف درهم ويؤخّر عنه[2] المال الىٰ وقت قال لا بأس (به ـ يب) قد أمرني أبي ﷺ ففعلت ذلك وزعم[3] انّه سأل أبا الحسن (موسى[4] ـ يب) ﷺ عنها[5] فقال (له ـ فقيه ـ كا) مثل ذٰلك.

۲۱۹ ۲۲۶۵۶ (۴) **كافى ۳۱۶/۵**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن هارون بن مسلم عن **مسعدة بن صدقة** عن أبي عبدالله ﷺ قال سأل رجل له مال على رجل من قبل عينة عيّنها ايّاه فلمّا حلّ عليه المال لم يكن عنده ما يعطيه فأراد أن يقلّب عليه ويربح أيبيعه لؤلؤاً وغير ذٰلك ما يسوى مأة درهم بألف درهم ويؤخّره قال لا بأس بذٰلك قد فعل ذٰلك أبي ﷺ وأمرني أن أفعل ذٰلك في شيء كان عليه.

۲۲۰ ۲۲۶۵۷ (۵) **كافى ۲۰۶/۵**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ۵۲/۷**: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن **عبدالملك** بن عتبة قال سألته عن الرجل اريد[6] ان اعيّنه المال و[7] يكون لي عليه مال قبل ذٰلك فيطلب منّي مالاً أزيده على مالي الّذي لي عليه أيستقيم أن أزيده مالاً وأبيعه لؤلؤة تساوى[8] مأة درهم بألف درهم فأقول (له ـ يب) أبيعك هٰذه اللؤلؤة بألف درهم على أن اؤخّرك بثمنها وبمالي عليك كذا وكذا شهراً قال لا بأس.

۲۲۱ ۲۲۶۵۸ (۶) **فقه الرضا** ﷺ **۲۵۷**: اروى انّه سئل عن رجل له دين قد وجب فيقول اخّرني به[9] وأنا اربحك فيبيعه حبّة لؤلؤ تقوّم بألف درهم بعشرة آلاف درهم أو بعشرين ألف فقال لا بأس وروى في خبر آخر بمثله لا بأس وقد أمرني أبي ﷺ ففعلت مثل هٰذا.

۲۲۲ ۲۲۶۵۹ (۷) **فقه الرضا** ﷺ **۲۵۹**: ولو باع ثوباً يسوى عشرة دراهم بعشرين درهماً أو خاتماً ما يسوى درهماً بعشر مادام عليه فص[10] لا يكون شيئاً فليس بالرّبا.

---

۱. فيدخل ـ فقيه. ۲. عليه ـ فقيه.
۳. وروى محمّد بن أسحاق بن عمّار ـ فقيه. ۴. موسى بن جعفر ـ فقيه.
۵. عن ذٰلك ـ فقيه. ۶. يريد ـ يب. ۷. او ـ يب.
۸. تسوى ـ يب. ۹. ويقول اسئلك ديناً آخر به ـ ك.
۱۰. الفص بتثليث الفاء ما يركب في الخاتم من الحجارة الكريمة.

۲۱۸ (۳) محمد بن اسحاق بن عمار گوید: «به امام رضا گفتم: شخصی از دیگری پول طلب دارد که سررسید آن فرارسیده است. از این رو مرواریدی که صد درهم ارزش دارد به هزار درهم به او می‌فروشد و طلب خود را به تأخیر می‌اندازد.

امام فرمود: اشکال ندارد. من نیز به دستور پدرم این کار را انجام داده‌ام.»

محمد بن اسحاق معتقد است که از امام کاظم نیز این مسأله را پرسیده و آن حضرت به همین صورت پاسخ داده است.

۲۱۹ (۴) مسعدة بن صدقه گوید: «شخصی از امام صادق سؤال کرد: من سر معاملهٔ «عینه» از فردی پول طلب دارم و او هنگام سررسید، قدرت پرداخت آن را ندارد. پس می‌خواهد بدهی‌اش را به تأخیر بیندازم و او به من سود دهد. آیا مروارید یا چیز دیگری که صد درهم ارزش دارد به هزار درهم به او بفروشم و سررسید وامش را به تأخیر بیندازم؟

امام فرمود: اشکال ندارد. پدرم این‌گونه انجام داد و به من نیز دستور داد دربارهٔ بدهی‌اش به همین صورت عمل کنم.»

۲۲۰ (۵) عبدالملک بن عتبه گوید: «از امام سؤال کردم: از شخصی مالی طلبکارم و می‌خواهم پول دیگری به صورت عینه به او بدهم. آیا جایز است پولی به او بدهم و مرواریدی که ارزش آن صد درهم است به هزار درهم به او بفروشم؟ و به او بگویم: این مروارید را به هزار درهم به تو می‌فروشم به این شرط که بهای آن و بدهی‌ات را چند ماه به تأخیر اندازم.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

۲۲۱ (۶) در کتاب فقه الرضا روایت می‌شود که از امام صادق سؤال شد: «شخصی پولی طلبکار است که سررسید آن فرارسیده است. بدهکار می‌گوید: به من مهلت بده تا به تو سود بدهم. از این رو طلبکار دانه مرواریدی به ارزش هزار درهم را به ده هزار درهم یا بیست هزار درهم به او می‌فروشد.

امام فرمود: اشکال ندارد!»

در حدیث دیگری مانند آن روایت شده و در پایان آن، این سخن از امام افزوده شده است: «و به تحقیق پدرم به من دستور داد، مثل این معامله را انجام دادم.»

۲۲۲ (۷) در همان کتاب آمده است: «اگر لباس ده درهمی را به بیست درهم بفروشد یا انگشتری را که یک درهم ارزش ندارد ـ تا وقتی نگین بی‌ارزشی روی آن است ـ به ده درهم بفروشد، ربا نخواهد بود.»

۲۲۳ ۳۲٦٦۰ (۸) **تهذیب ۳۳: ٤٥/۷**: محمّد بن أحمد بن یحیی عن إبراهیم بن إسحاق عن **محمّد** بن سلیمان الدیلمی عن أبیه عن رجل کتب الی العبد الصالح ﷺ یسأله انّی أعامل قوماً أبیعهم الدقیق أربح علیهم فی القفیز درهمین الی أجل معلوم وانّهم یسئلونی أن اعطیهم عن نصف الدقیق دراهم فهل لی من حیلة لا[۱] ادخل فی الحرام فکتب ﷺ إلیه اقرضهم الدراهم قرضاً وازدد علیهم فی نصف القفیز بقدر ما کنت تربح علیهم.

(٤٤)

باب حکم من اشتری طعاماً فتغیّر سعره قبل أن یقبضه أو دفع طعاماً ونحوه عن اجرة أو دین فتغیّر سعره

۲۲٤ ۳۲٦٦۱ (۱) **فقیه ۱۲۹/۳**: روی عبدالله بن مسکان عن **الحلبی** عن أبی عبدالله ﷺ انّه قال فی رجل ابتاع من رجل طعاماً بدراهم فأخذ نصفه ثمّ جاءه بعد ذٰلك وقد ارتفع الطعام أو نقص فقال إن کان یوم ابتاعه ساعره بکذا وکذا فهو ذاك وإن لم یکن ساعره فإنّما له سعر یومه.

۲۲٥ ۳۲٦٦۲ (۲) **کافی ۱۸۱/٥، تهذیب ۳٤/۷**: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن حمّاد عن **الحلبیّ** عن أبی عبدالله ﷺ فی رجل ابتاع من رجل طعاماً بدراهم فأخذ نصفه وترك نصفه ثمّ جاء بعد ذٰلك وقد ارتفع الطعام أو نقص قال إن کان یوم ابتاعه ساعره انّ له کذا وکذا فإنّما له سعره وإن کان إنما أخذ بعضاً وترك بعضاً ولم یسمّ سعراً فإنّما له سعر یومه الّذی یأخذ فیه ما کان.

۲۲٦ ۳۲٦٦۳ (۳) **المقنع ۱۲۳**: سئل أبو عبدالله ﷺ عن رجل ابتاع وذکر (نحوه الی قوله سعر یومه ثمّ قال) وإن اشتری رجل طعاماً فتغیّر سعره قبل أن یقبضه فإنّ له السّعر الّذی اشتراه به.

۲۲۷ ۳۲٦٦٤ (٤) **کافی ۱۸۱/٥، تهذیب ۳٤/۷**: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن **جمیل** عن أبی عبدالله ﷺ فی رجل اشتری طعاماً کلّ کرّ بشیء معلوم فارتفع (الطعام ـ کا) أو نقص وقد اکتال بعضه فأبی صاحب الطعام أن یسلّم له ما بقی وقال إنّما لك ماقبضت فقال إن کان یوم اشتراه ساعره علی انّه له فله ما بقی وإن کان إنّما اشتراه ولم یشترط ذٰلك فانّ له بقدر ما نقد.

---

۱. ان لا ـ یب ۳۳.

(۸) محمد بن سلیمان دیلمی گوید: «شخصی به امام کاظم ﷺ نامه نوشت و از او سؤال کرد: من به گروهی آرد به صورت نسیه می‌فروشم و در هر قفیز تا سررسید معین دو درهم سود می‌برم و آنان از من درخواست می‌کنند که از نصف آرد مقداری درهم به آن‌ها بدهم. آیا چاره‌ای هست که من در حرام نیفتم؟ ۲۲۳

امام ﷺ در پاسخ نوشت: به آن‌ها مقداری درهم قرض بده و در قیمت نصف قفیز به مقدار سودت از آن‌ها بیفزا.»

باب ۴۴

حکم خرید طعامی که قبل از قبض، قیمت آن تغییر کرد

(۱) حلبی گوید: «شخصی مقداری مواد خوراکی از دیگری خرید و نصف آن را تحویل گرفت. وقتی برای تحویل نصف دوم آن آمد، قیمت آن افزایش یا کاهش یافته بود. امام صادق ﷺ در این باره فرمود: اگر در روز خرید با فروشنده بر سر نرخ توافق کرده‌اند، پس نرخ همان است و اگر بر سر نرخ با هم توافق نکرده‌اند، نرخ روز بر عهدهٔ اوست!» ۲۲۴

(۲) حلبی گوید: «شخصی مقداری مواد خوراکی خرید و نصف آن را تحویل گرفت، پس از مدتی برای تحویل نصف دیگر آمد ولی نرخ، افزایش یا کاهش یافته بود. امام صادق ﷺ در این باره فرمود: اگر در روز خرید بر سر نرخ با هم توافق کرده‌اند، همانا همان نرخ برای وی محفوظ است و اگر بدون تعیین نرخ بخشی را تحویل گرفته و بخشی را گذاشته است، نرخ روزی که باقیمانده را در آن تحویل می‌گیرد، به عهدهٔ اوست.» ۲۲۵

(۳) در کتاب المقنع حدیث پیش روایت شده و در پایان آن این جمله از امام ﷺ افزوده شده است: «و اگر کسی مواد خوراکی بخرد و پیش از تحویل نرخش تغییر کند، برای وی نرخ خرید محفوظ است.» ۲۲۶

(۴) جمیل گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: شخصی مقداری مواد خوراکی ـ هر کرّ به نرخ معینی ـ خریداری می‌کند و بخشی از آن را تحویل می‌گیرد. سپس قیمت، کاهش یا افزایش می‌یابد و فروشنده از تحویل بقیه خودداری می‌کند و می‌گوید: تو تنها همان را که تحویل گرفتی، حق داشتی. ۲۲۷

امام ﷺ فرمود: اگر در روز خرید بر سر نرخ آن توافق کرده‌اند، بقیهٔ آن مالِ خریدار است و اگر بدون شرط کردن قیمت تنها خریده است، به اندازه‌ای که پول پرداخت کرده حق دارد.»

۲۲۸ (۵) **کافی ۱۸۱/۵: محمّد** بن یحیی قال کتب محمّد بن الحسن الی أبی محمّد ﷺ رجل
۲۲۶۶۵ استأجر أجیراً یعمل له بناءاً أو غیره وجعل یعطیه طعاماً و[1] قطناً و[2] غیر ذلك ثمّ تغیّر الطعام والقطن من سعره الّذی کان أعطاه الی نقصان أو زیادة أیحتسب[3] له بسعر یوم أعطاه أو بسعر یوم حاسبه فوقّع ﷺ یحتسب[4] له بسعر یوم شارطه (فیه ـ کا) إن شاء الله وأجاب (أیضاً ـ یب) ﷺ فی المال یحلّ علی الرجل فیعطی به طعاماً عند محلّه ولم یقاطعه ثمّ تغیّر السعر فوقّع ﷺ له سعر[5] یوم اعطاه الطعام. **تهذیب ۳۵/۷**: محمّد بن الحسن الصفّار قال کتبت الی أبی محمّد ﷺ رجل استأجر (وذکر مثله).

۲۲۹ (۶) **تهذیب ۱۹۶/۶: محمّد** بن الحسن الصفّار قال کتبت إلیه فی رجل کان له علی
۲۲۶۶۶ رجل مال فلمّا حلّ علیه المال أعطاه بها طعاماً أو قطناً أو زعفراناً ولم یقاطعه علی السّعر فلمّا کان بعد شهرین أو ثلاثة ارتفع الزعفران والطعام والقطن أو نقص بأیّ السعرین یحسبه قال لصاحب الدَّین سعر یومه الّذی أعطاه وحلّ ما له علیه أو السعر الثانی بعد شهرین أو ثلاثة یوم حاسبه فوقّع ﷺ لیس له إلّا علی حسب سعر وقت ما دفع إلیه الطعام إن شاء الله قال و کتبت إلیه الرجل استأجر أجیراً لیعمل له بناءاً أو غیره من الأعمال وجعل یعطیه طعاماً أو قطناً أو غیرهما ثمّ یتغیّر الطعام والقطن عن سعره الّذی کان أعطاه الی نقصان أو زیادة أیحسب له بسعره یوم أعطاه أو بسعره یوم حاسبه فوقع ﷺ یحتسبه بسعر یوم شارطه فیه إن شاء الله.

۲۳۰ (۷) **تهذیب ۳۹/۷**: الحسین بن سعید عن صفوان بن یحیی عن **فقیه ۱۲۹/۳**:
۲۲۶۶۷ اسحاق بن عمّار عن **أبی العطارد** قال قلت لأبی عبدالله ﷺ اشتری طعاماً[6] فیتغیّر سعره قبل أن أقبضه قال انّی لأحبّ أن تفی[7] له کما انّه إن[8] کان فیه فضل أخذته[9].

۲۳۱ (۸) **فقه الرضا** ﷺ ۲۵۸ وکلّ بیع[10] بالنسیئة سعر یومه مالم ینقص.
۲۲۶۶۸

---

۱. أو ـ یب.
۲. أو ـ یب.
۳. ایحسب ـ یب.
۴. یحسب ـ یب.
۵. بسعر ـ یب.
۶. رجل یشتری الطعام فیتغیّر سعره قبل أن یقبضه ـ فقیه.
۷. أن یفی ـ فقیه.
۸. لو ـ فقیه.
۹. أخذه ـ فقیه.
۱۰. وکلّ ما یباع ـ ك.

۲۲۸ (۵) محمد بن حسن نامه‌ای به این مضمون به امام حسن عسکری؛ نوشت: «شخصی کسی را اجیر می‌کند تا ساختمانی برای او بسازد یا کار دیگری انجام دهد و شروع می‌کند مواد خوراکی و پنبه و اجناس دیگر به او بدهد. سپس مواد خوراکی و پنبه، افزایش یا کاهش نرخ پیدا می‌کند. آیا آن را به قیمت روزی که تحویل داده حساب کند یا به قیمت روز حسابرسی؟

امام؛ در پاسخ مرقوم فرمود: آن را به قیمت روزی که با او قرارداد بسته محاسبه می‌کند ـ ان شاء الله.

و سؤال کرد: سررسید بدهی شخصی فرامی‌رسد و بدهکار مقداری گندم در برابر آن می‌پردازد و با وی قطعی نمی‌کند سپس نرخ تغییر می‌کند.

امام؛ در پاسخ مرقوم فرمود: نرخ روزی که گندم را تحویل داده برای او محاسبه می‌شود.»

۲۲۹ (۶) محمد بن حسن صفار گوید: «نامه‌ای به این مضمون به امام؛ نوشتم: شخصی از دیگری مالی طلب دارد. هنگام سررسید، بدهکار در برابر آن گندم یا پنبه یا زعفران می‌پردازد و نرخ آن را قطعی نمی‌کند. پس از دو سه ماه قیمت زعفران و گندم و پنبه افزایش یا کاهش می‌یابد. به کدام یک از دو نرخ با او محاسبه کند؟

امام؛ فرمود: او تنها بر اساس قیمت روز پرداخت گندم حق دارد ـ ان شاء الله.

و به امام؛ نوشتم: شخصی فردی را بر ساختن ساختمان یا کار دیگری اجیر می‌کند و به او گندم یا پنبه یا اجناس دیگری می‌دهد. سپس نرخ گندم و پنبه افزایش یا کاهش می‌یابد. آیا آن را به نرخ روز تحویل محاسبه کند یا به نرخ روز حسابرسی؟

امام؛ در پاسخ مرقوم فرمود: به قیمت روزی که با وی قرارداد بسته، محاسبه کند ـ ان شاء الله.»

۲۳۰ (۷) ابوعطارد گوید: «به امام صادق؛ گفتم: مقداری گندم می‌خرم و پیش از تحویل گرفتن، قیمت آن تغییر می‌کند.

امام؛ فرمود: من دوست دارم به طور کامل به وی بپردازی؛ همان‌گونه که اگر در آن افزوده‌ای بود، آن را می‌گرفتی.»

۲۳۱ (۸) در کتاب فقه الرضا آمده است: «در هر معاملهٔ نسیه، قیمت روز معامله معتبر است تا وقتی که قیمت کاهش نیافته است.»

(٤٥)

باب أنّ الرجل إذا قال لآخر بع هذا بكذا وكذا وما ازددت عليه فهو لك فلا بأس به ولكن لايبيعه مرابحة

۲۳۲ ۲۲٦٦۹ (۱) كافي ١٩٥/٥ : عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن حمّاد بن عيسى عن حريز تهذيب ٥٤/٧ : الحسين بن سعيد عن صفوان عن العلا بن رزين وحمّاد بن عيسى عن حريز جميعاً عن محمّد بن مسلم عن أبي عبدالله ﷺ انّا قال في رجل قال لرجل بع ثوبي (هذا ـ يب) بعشرة دراهم فما فضل فهو لك فقال ليس به بأس.

۲۳۳ ۲۲٦۷۰ (۲) تهذيب ٥٤/٧ : الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن جميل بن درّاج عن زرارة قال قلت لأبي عبدالله ﷺ رجل يعطى المتاع فيقال ما ازددت على كذا وكذا فهو لك فقال لا بأس.

۲۳٤ ۲۲٦۷۱ (۳) تهذيب ٢٣٥/٧ : الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن محمّد بن حمران عن زرارة عن أبي جعفر ﷺ قال سألته عن الرجل يعطى المتاع فيقل له ما ازددت على كذا وكذا فهو لك قال لا بأس به. الدعائم ٧٥/٢ : عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن الرجل يدفع اليه المتاع فيقال له بعه فما زدت (وذكر مثله).

۲۳٥ ۲۲٦۷۲ (٤) كافي ١٩٥/٥ : محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل عن محمّد بن الفضيل عن أبي الصباح الكناني عن أبي عبدالله ﷺ في رجل يحمل المتاع لأهل السوق وقد قوّموه[1] عليه قيمة فيقولون[2] بع فما ازددت فلك قال لا بأس بذلك ولكن لا يبيعهم مرابحة. تهذيب ٥٤/٧ : الحسين بن سعيد عن محمّد بن الفضيل عن أبي الصباح الكناني وعمر بن عيسىٰ عن سماعة جميعاً عن أبي عبدالله ﷺ انّه سئل عن الرجل يحمل المتاع (وذكر مثله). فقيه ١٣٥/٣ : روى أبوالصباح الكناني وسماعة عن أبي عبدالله ﷺ وذكر مثله ما في يب.

وتقدّم في حديث المناهي (۱۰) من باب (۲۰) انّه لا يجوز بيع ما يضرب الصيّاد بشبكته من أبواب البيع وشروطه ج ۲۲ قوله ونهى ﷺ عن بيع مالم يضمن. وفي رواية عمّار (٤) من باب (۳۱) حكم من باع سلعته بثمن حالاً قوله فانههم عن ربح مالم يضمن. وفي رواية سليمان (٦) قوله نهى ﷺ عن ربح مالم يضمن.

---

۱. وقد قوّموا ـ يب فقيه. ۲. ويقولون ـ يب.

باب ۴۵

نمایندگی در فروش کالای مالک

(۱) محمد بن مسلم از امام صادق روایت می‌کند که: «دربارهٔ شخصی که به دیگری گفت: این ۲۳۲
لباس را ده درهم بفروش و مازاد آن مالِ خودت. فرمود: اشکالی ندارد!»

(۲) زراره گوید: «به امام صادق گفتم: به شخصی کالایی برای فروش داده و به وی گفته ۲۳۳
می‌شود: افزون بر فلان مبلغ برای خودت.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

(۳) زراره گوید: «از امام باقر سؤال کردم: به شخصی کالایی برای فروش داده و به وی گفته ۲۳۴
می‌شود: افزون بر فلان مبلغ برای خودت.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

در کتاب دعائم الاسلام، این حدیث از امام صادق روایت شده است.

(۴) ابوالصباح کنانی گوید: «به امام صادق گفتم: اهل بازار، کالاهای خود را نزد شخصی ۲۳۵
می‌گذارند و برای وی نرخی معین می‌کنند و می‌گویند: هر چه بیشتر فروختی، مال خودت.

امام فرمود: این کار اشکال ندارد ولی به صورت مرابحه نفروشد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب بیستم از باب‌های خرید و فروش و شرایط آن، این گفته که: «پیامبر اکرم از فروختن چیزی که در ضمانت انسان نیست، نهی کرد.»

در روایت چهارم از باب سی و یکم این گفته که: «آنان را از فروختن چیزی که در ضمانت آنان نیست، نهی کن.»

و در روایت ششم این گفته که: «پیامبر از سود جنسی که در ضمانت انسان نیست، نهی کرد.»

(٤٦)

باب عدم ثبوت الضمان على المأمور أو الّذى يبيع للقوم بالأجر إلّا مع التّفريط أو شرط الضّمان أو طيبة نفسه

۲۳۶ (١) كافى ٣١٤/٥: محمّد بن جعفر أبو العبّاس الكوفى عن محمّد بن عيسى بن عبيد وتهذيب ٢٢٥/٧: على بن إبراهيم (جميعاً ـ كا) عن علىّ بن محمّد القاسانى قال كتبت إليه يعنى أبا الحسن (الثالث ـ كا) ﷺ وأنا بالمدينة سنة إحدىٰ وثلاثين ومأتين جعلت فداك رجل أمر رجلاً يشترى (له ـ كا) متاعاً أو غير ذٰلك فاشتراه فسرق منه أو قطع عليه الطريق من مال من ذهب المتاع (أ ـ يب) من مال الآمر أو من مال المأمور فكتب سلام الله عليه من مال الآمر.
۲۲۶۷۳

۲۳۷ (٢) تهذيب ١٥٧/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن حسين بن هاشم وعلىّ بن رباط وصفوان بن يحيى تهذيب ٢٢١/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان عن يعقوب بن شعيب عن أبى عبدالله ﷺ قال سألته[1] عن الرجل يبيع للقوم بالأجر (و ـ يب ٢٢١) عليه ضمان مالهم قال إذا طابت نفسه بذٰلك انّما أخاف[2] أن يغرموه أكثر ممّا يصيب عليهم فإذا طابت نفسه فلا بأس.
۲۲۶۷۴

(٤٧)

باب جواز أخذ السّمسار والدلّال الأجرة على البيع والشراء

۲۳۸ (١) كافى ١٩٦/٥: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد وسهل بن زياد عن تهذيب ٥٧: ١٥٦/٧، فقيه ١٣٧/٣: (الحسن ـ يب ١٥٦ فقيه) ابن محبوب عن أبى ولّاد عن أبى عبدالله ﷺ وغيره عن أبى جعفر ﷺ قال لا بأس بأجر السّمسار (والدلّال ـ يب ١٥٦) إنّما (هو ـ فقيه ـ يب ١٥٦) يشترى للنّاس يوماً بعد يوم بشىء مسمّىً[3] إنّما هو بمنزلة الأُجراء[4].
۲۲۶۷۵

---

١. قال سألت أبا عبدالله ﷺ ـ يب ٢٢١.
٢. إنّما أكره من أجل أنّى أخشى ـ يب ٢٢١.
٣. معلوم ـ يب ١٥٦.
٤. مثل الأجير ـ يب ١٥٦ ـ فقيه.

باب ۴۶

امین بودن نماینده

۲۳۶ (۱) علی بن محمد قاسانی گوید: «در سال ۲۳۱ ق، از مدینه به امام هادی ﷺ نوشتم: فدایت شوم! شخصی به دیگری دستور می‌دهد کالا یا چیز دیگری بخرد. وقتی جنس را می‌خرد، از او سرقت می‌شود یا راهزن آن را می‌رباید. آن کالا از مال چه کسی می‌رود؛ از مال دستور دهنده یا از مال خریدار؟

امام ﷺ نوشت: از مال دستور دهنده!»

۲۳۷ (۲) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی در برابر اجرت برای دیگران می‌فروشد و ضمانت اموال آنان را بر عهده می‌گیرد [آیا این کار صحیح است]؟

امام ﷺ فرمود: هر گاه با رضایت خاطر این کار را انجام دهد [برای او لازم است] ولی من از این بیمناکم که بیش از آنچه به دست می‌آورد، بدهکار شود. با این حال هر گاه با رضایت خاطر این کار را انجام دهد، اشکال ندارد.»

باب ۴۷

جواز اجرت سمسار و دلّال

۲۳۸ (۱) ابوولّاد از امام صادق و دیگران از امام باقر ﷺ روایت می‌کنند که فرمودند: «اجرت سمسار و دلّال اشکال ندارد؛ زیرا او با قیمت معین، روز به روز برای مردم خرید می‌کند. همانا او همانند اجیر است.»

۲۳۹ ۲۲۶۷۶ (۲) **کافی** ۱۹٦/٥: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان بن عثمان **تهذيب** ٥٦/٧: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن **عبدالرّحمٰن** بن أبي عبدالله قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن السّمسار يشتري بالأجر فيدفع إليه الورق ويشترط عليه انّك (ان ـ كا) تأتي بما تشتري[1] (فما شئت أخذته ـ يب فقيه) فما[2] شئت تركته فيذهب فيشتري ثمّ يأتي بالمتاع[3] فيقول خذ ما رضيت ودع ما كرهت قال لا بأس. **فقيه** ١٣٧/٣: قال (عبدالرّحمٰن بن أبي عبدالله) وسألته (أي أبا عبدالله ﷺ) عن السمسار (وذكر مثله).

۲٤۰ ۲۲٦٧٧ (۳) **نوادر أحمد بن محمّد** ١٦٣: عن أبي جعفر ﷺ انّه سئل عن السمسار يشتري للرجل بأجر فيقول له خذ ما شئت واترك ما شئت قال لابأس.

۲٤۱ ۲۲٦٧٨ (٤) **تهذيب** ١٥٧/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن **عبدالرّحمٰن** بن الحجّاج عن العبد الصالح ﷺ قال سألته عن رجل يقول للرّجل اشتري منك هٰذا الطعام وغيره على أن تجعل لي فيه ربحاً أو تجعل لي فيه شيئاً على أن أشتري منك فكره ذلك. **فقيه** ١٣٤/٣: روى عن **عبدالرحمٰن** بن الحجّاج قال سألت أبا الحسن ﷺ عن الرجل يقول له الرجل أشتري منك المتاع على أن تجعل لي في كلّ ثوب أشتريه منك كذا وكذا وإنّما يشتري للنّاس ويقول اجعل لي ربحاً على أن أشتري منك فكرهه.

۲٤۲ ۲۲٦٧٩ (٥) **تهذيب** ٥٦/٧: الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن **فقيه** ١٣٤/٣: عاصم بن حميد عن **أبي بصير** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يقول للرّجل ابتع لي[4] متاعاً والربح بيني وبينك فقال لا بأس (به ـ فقيه).

۲٤۳ ۲۲٦٨۰ (٦) **كافي** ٢٨٥/٥: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ١٥٦/٧: أحمد بن محمّد عن **الحسين** بن بشّار[5] عن أبي الحسن ﷺ في الرجل[6] يدلّ على الدور والضياع ويأخذ عليه الأجر قال هذه أجرة لا بأس بها.

۲٤٤ ۲۲٦٨١ (٧) **الدعائم** ٧٥/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّ رجلاً سأله عن الرجل يأتيه فيسأله أن يشتري له الأرض أو الدار أو الغلام أو الدابّة أو ما أشبه ذلك ويجعل له جعلاً قال فلا بأس بذلك.

---

١. انّك ما تشتري ـ فقيه. ٢. وما ـ يب ـ فقيه. ٣. المبتاع ـ يب.
٤. أبتاع لك ـ فقيه. ٥. يسار ـ يب ط جديد. ٦. في رجل ـ يب.

۲۳۹ (۲) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: سمسار در برابر مزد خرید می‌کند به این صورت که فهرستی برای خرید به وی داده و با او قرار گذاشته می‌شود که از آنچه خریدی، هر چه بخواهم، برمی‌دارم و هر چه بخواهم، رها می‌کنم. او نیز اجناسی را که خریده می‌آورد و می‌گوید هر چه را می‌خواهی، بردار و آنچه دوست نداری، رها کن.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۲۴۰ (۳) در کتاب نوادر احمد بن محمدآمده است: «از امام باقر ﷺ سؤال شد: سمسار در برابر مزد برای انسان خرید می‌کند و می‌گوید: هر چه می‌خواهی، بردار و هر چه نمی‌خواهی، رها کن! امام فرمود: اشکال ندارد.»

۲۴۱ (۴) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی به فروشنده‌ای می‌گوید: من این مواد خوراکی و اجناس دیگر را از تو می‌خرم به این شرط که سودی در آن برای من قرار دهی یا چیزی به من دهی که از تو خرید کنم.

امام ﷺ آن را ناپسند شمرد.

عبدالرحمان بن حجاج گوید: از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی که برای دیگران خرید می‌کند به فروشنده می‌گوید: من به این شرط از تو خرید می‌کنم که در هر لباسی که از تو می‌خرم، فلان مبلغ به من بدهی و می‌گوید: برای این‌که از تو خرید کنم، سودی برای من قرار ده.

امام ﷺ آن را ناپسند شمرد.»

۲۴۲ (۵) ابوبصیر گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی به دیگری می‌گوید: کالایی را برای من بخر [و بفروش] هر چه سود بردیم، میان یکدیگر تقسیم می‌کنیم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد!»

۲۴۳ (۶) حسین بن بشار از امام کاظم ﷺ روایت می‌کند که: «دربارهٔ دلّال خانه و زمین که برای کارش مزد می‌گیرد، فرمود: این اجرت است و اشکالی ندارد!»

۲۴۴ (۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «شخصی از امام صادق ﷺ سؤال کرد: فردی از دیگری می‌خواهد برایش زمین یا خانه یا برده یا چهارپا یا مانند آن بخرد و برای او اجرتی قرار می‌دهد.

امام ﷺ فرمود: این کار اشکال ندارد.»

۲۴۵ (۸) **كافي ۵/۲۸۵**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ۷/۱۵۶**: أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير عن بعض أصحابنا من أصحاب الرقيق قال اشتريت لأبي عبدالله عليه السلام جارية فناولني أربعة دنانير فأبيت فقال لتأخذنّ فأخذتها وقال[۱] لا تأخذ من البايع. ۲۲۶۸۲

وتقدّم في رواية عبدالله بن سنان (٤) من باب (٦٢) جواز أخذ الجعل على معالجة الدّواء وعلى شراء الأشياء من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ ما يدلّ على ذلك. وفي رواية يعقوب (۲) من باب (٤٦) عدم ثبوت الضمان على المأمور من أبواب البيع وشروطه ج ۲۲ ما يناسب ذلك. ويأتي في باب (۱) جواز الجعالة على تعليم العمل من أبوابها ج ۲٤ ما يناسب الباب.

(٤٨)
باب أنّه لايجوز للدّلال أن يبيع أمتعة مختلفة لأقوام شتّى صفقة واحدة

۲٤٦ (۱) **تهذيب ۷/۱۵۷**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن حسين بن هاشم وعلي بن رباط وصفوان بن يحيى عن يعقوب بن شعيب (عن أبي عبدالله عليه السلام) قال سألته عن الرجل يبيع للقوم الشيء يحمل إليه هذه الجملة وهذه الجملتين وهذه الثلاثة وبعضها أفضل من بعض فيأتيه الرجل فيقول بعنيها جملة فقال ما يعجبني. ۲۲۶۸۳

۲٤۷ (۲) **تهذيب ۷/۲۳٤**: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن يعقوب بن شعيب قال سألته عن رجل يبيع للقوم جميعاً يحمل إليه الحملة لهذا ولهذا الإثنين ولهذا الثلاثة وبعضها أفضل من بعض فيأتيه الرجل فيقول بعنيها جميعاً فقال لا يعجبني. ۲۲۶۸٤

---

۱. فقال ـ يب.

(۸) ابن ابی عمیر از یکی از برده‌فروشان روایت می‌کند که می‌گوید: «کنیزی برای امام صادق ﷺ خریدم و آن حضرت چهار دینار به من داد. من از گرفتن آن خودداری کردم. امام ﷺ فرمود: حتماً باید آن را بگیری؛ از این رو آن را گرفتم. آن‌گاه امام ﷺ فرمود: از فروشنده چیزی نگیر!» ۲۴۵

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب شصت و دوم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا و روایت دوم از باب چهل و ششم از باب‌های بیع و شرایط آن مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

در روایات باب یکم از باب‌های جعاله مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۴۸

عدم جواز فروش کالاهای متعدد توسط دلّال در یک بیع

(۱) یعقوب بن شعیب گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی برای دیگران اجناس شان را می‌فروشد و هر کس جنسی برای فروش نزد او می‌آورد که از نظر کیفیت یکسان نیستند. آن گاه فردی خرید همهٔ آن‌ها را با هم درخواست می‌کند. ۲۴۶

امام ﷺ فرمود: من از این معامله خوشم نمی‌آید.»

(۲) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام ﷺ سؤال کردم: شخصی برای دیگران اجناس شان را می‌فروشد و هر کس یک کالا یا بیشتر برای فروش نزد وی می‌گذارد که از نظر کیفیت یکسان نیستند. آن گاه فردی خرید همهٔ آن‌ها را با هم درخواست می‌کند. ۲۴۷

امام ﷺ فرمود: من از این معامله خوشم نمی‌آید.»

(۴۹)

باب انّ من اشترى المتاع صفقة لايجوز له بيع بعضها مرابحة وإن قوّمه حتّى يبيّن للمشتري وحكم من اشترى العدل من الثياب فيريد المشتري شراء خياره

۲۴۸ ۲۲۶۸۵ (۱) **تهذيب** ۵۵/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان وفضالة عن **فقيه** ۱۳۶/۳: العلاء عن **محمّد** بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام في الرجل يشتري المتاع جميعاً بثمن ثمّ يقوّم كلّ ثوب بما يسوى حتّى يقع على رأس ماله (أ ـ يب) يبيعه مرابحة ثوباً ثوباً قال لا حتّى يبيّن له (انّه ـ فقيه) إنّما قوّمه (يب قال وسألته عن الرجل يشتري المتاع جميعاً أيبيعه مرابحة ثوباً ثوباً قال لا حتّى يبيّن له انّما قوّمه).

۲۴۹ ۲۲۶۸۶ (۲) **كافي** ۱۹۷/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن علي بن الحكم عن محمّد بن أسلم عن **أبي حمزة** عن أبي جعفر عليه السلام قال سألته عن الرجل يشتري المتاع جميعاً بالثمن ثمّ يقوّم كلّ ثوب بما يسوى حتّى يقع على رأس ماله جميعاً أيبيعه مرابحة قال لا حتّى يبيّن له إنّما قوّمه.

۲۵۰ ۲۲۶۸۷ (۳) **الدعائم** ۴۹/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه سئل عن الرجل يشتري المتاع الكثير ثمّ يقوّم كلّ ثوب منه بقيمة ما اشتراه هل له أن يبيعه مرابحة بتلك القيمة قال لا إلّا أن يبيّن للمشتري انّه قوّمه.

۲۵۱ ۲۲۶۸۸ (۴) **كافي** ۱۹۶/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس عن **معاوية** بن عمّار قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرجل يشتري الجراب[۱] الهروي والقوهي[۲] فيشتري الرجل منه عشرة أثواب فيشترط عليه خياره كلّ ثوب بربح خمسة أو أقلّ أو أكثر فقال ما أحبّ هٰذا البيع أرأيت إن لم يجد خياراً غير خمسة أثواب ووجد البقيّة سواء قال له إسماعيل ابنه انّهم قد اشترطوا عليه أن يأخذ منهم عشرة فردّد عليه مراراً فقال أبو عبدالله عليه السلام انّما اشترط عليه أن يأخذ خيارها أرأيت إن لم يكن إلّا خمسة أثواب ووجد البقيّة سواء وقال ما أحبّ هٰذا وكرهه لموضع الغبن.

---

۱. الجراب وعاء من جلد ـ المنجد.

۲. القوهي: ضرب من الثياب بيض فارسي. الازهري: الثياب القوهية معروفة منسوبة الى قوهستان.

باب ۴۹

عدم جواز بیع مرابحه‌ای بخشی از کالای خریداری شده

۲۴۸ (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی مجموعه‌ای از لباس را به قیمتی می‌خرد. آن گاه قیمت کلّ را بر اساس ارزش هر کدام میان آن‌ها تقسیم می‌کند. آیا جایز است تک‌تک آن‌ها را به صورت مرابحه بفروشد؟

امام ﷺ فرمود: نه، تا این‌که به خریدار بگوید خودش بر آن قیمت نهاده است.

و سؤال کردم: شخصی مجموعه‌ای از کالا را می‌خرد. آیا هر یک از لباس‌ها را می‌تواند به صورت مرابحه بفروشد؟

امام ﷺ فرمود: نه، تا این‌که به خریدار بگوید خودش بر آن قیمت نهاده است.»

۲۴۹ (۲) ابوحمزه گوید: «از امام باقر ﷺ سؤال کردم: شخصی مجموعه‌ای از لباس را به مبلغی می‌خرد، سپس بر هر لباس قیمتی می‌گذارد؛ به طوری که مجموع آن‌ها با قیمت پرداختی برابر شود. آیا می‌تواند هر کدام را به صورت مرابحه بفروشد؟

امام ﷺ فرمود: نه، تا این‌که اعلام کند خودش بر آن قیمت گذاشته است.»

۲۵۰ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی لباس‌های بسیار می‌خرد، سپس براساس قیمت کل بر هر لباس قیمت می‌گذارد. آیا می‌تواند آن را به همان قیمت به صورت مرابحه بفروشد؟

امام ﷺ فرمود: نه مگر این‌که به خریدار اعلام کند که خودش بر آن نرخ گذاشته است.»

۲۵۱ (۴) معاویة بن عمار گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی لباس‌های هراتی و قوهی می‌خرد. فردی ده لباس از آن‌ها را به شرط آن‌که از دیگر لباس‌ها مرغوب‌تر باشد، با سود پنج یا کم‌تر یا بیشتر می‌خرد.

امام ﷺ فرمود: من این معامله را دوست ندارم، به من بگو که اگر تنها پنج لباس مرغوب بیابد و بقیه یکسان باشد [چه خواهد کرد؟]

اسماعیل فرزند امام صادق ﷺ گفت: آنان با او شرط کرده‌اند که ده لباس بردارد، پس به صورت مکرر لباس‌ها را بر او عرضه می‌کنند [تا ده لباس را انتخاب کند].

امام ﷺ فرمود: همانا او شرط کرده است که بهترین آن‌ها را انتخاب کند. به من بگو که اگر تنها پنج لباس بهتر باشد و بقیه مثل هم باشند [چه باید کرد] من این معامله را دوست ندارم.

امام ﷺ این معامله را به دلیل فریبندگی و غبن آن، ناپسند دانست.»

۲۵۲ ۲۲۶۸۹ (۵) **تهذيب ۵۷/۷**: الحسين بن سعيد عن عليّ بن النعمان عن **فقيه ۱۳۵/۳**: ابن مسكان عن عيسى ابن أبي منصور قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن القوم يشترون الجراب الهروى (أو الكروى ـ فقيه) أو المروزى أو القوهى فيشترى الرجل منهم عشرة أثواب (و ـ يب) يشترط عليه خياره كلّ ثوب (بربح ـ يب) خمسة دراهم (أو ـ فقيه) أقلّ أو أكثر فقال ما أحبّ هٰذا البيع أرأيت إن لم تجد[1] فيه خياراً غير خمسة أثواب ووجدت[2] بقيّته سواء فقال له إسماعيل ابنه انّهم قد اشترطوا عليه أن يأخذوا منه عشرة أثواب فردّ عليه مراراً (فقال ـ فقيه) أبو عبدالله ﷺ إنّما اشترط عليهم أن يأخذ خيارها أرأيت إن لم يجد إلّا خمسة ووجد ـ فقيه) بقيّة سواء ثمّ قال ما أحبّ هٰذا البيع.

۲۵۳ ۲۲۶۹۰ (۶) **كافى ۱۹۹/۵**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ۵۸/۷**: سهل بن زياد عن عليّ بن أسباط عن **أسباط** بن سالم قال قلت لأبى عبدالله ﷺ انّا نشترى العدل فيه مأة ثوب (خيار وشرار دستشمار ـ كا) فيجيئنا الرجل فيأخذ من العدل تسعين[3] ثوباً بربح درهم درهم فينبغى لنا أن نبيع الباقى على مثل ما بعنا فقال لا إلّا أن يشترى الثوب وحده.

وتقدّم في رواية عليّ بن سعيد (۱) من باب (۳۶) جواز بيع المرابحة ما يدلّ على ذٰلك.

(۵۰)

باب أن شراء السّلعة بدينار غير درهم الى أجل يوجب فساد البيع ولٰكن شرائها بدينار إلّا الثّلث أو الرّبع لا بأس به

۲۵۴ ۲۲۶۹۱ (۱) **كافى ۱۹۶/۵، تهذيب ۵۸/۷**: محمّد بن يحيى (العطّار ـ يب) عن بعض أصحابه عن الحسين بن الحسن[4] عن حمّاد (عن الحلبى[5] ـ يب) عن أبي عبدالله ﷺ قال يكره أن يشترى الثوب بدينار غير درهم لأنّه لا يدرى كم الدّينار من الدرهم[6].

---

۱. يجد ـ فقيه. ۲. ووجد ـ فقيه. ۳. سبعين ـ يب.
٤. الحسن بن الحسين ـ يب. ۵. عن حمّاد (عن الحلبى خ ل يب ط ق).
٦. كم الدرهم من الدينار ـ يب.

(۵) عیسی بن ابی منصور گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: گروهی لباس‌های هراتی یا کروی یا مروی یا قوهی می‌خرند. شخصی ده لباس از بهترین آن‌ها را با سود پنج درهم یا کم‌تر یا بیشتر می‌خرد. ۲۵۲

امام ﷺ فرمود: من این معامله را دوست ندارم. به من بگو که اگر تنها پنج لباس بهتر از بقیه یافتی و لباس‌های دیگر همه یکسان بودند [چه می‌کردی؟]

اسماعیل فرزند امام صادق ﷺ گفت: آن‌ها با او شرط کرده‌اند که ده لباس انتخاب کند، پس لباس را مکرر بر او عرضه می‌کنند [تا ده لباس را انتخاب کند]

امام ﷺ فرمود: همانا او شرط کرده است که بهترین آن‌ها را انتخاب کند. به من بگو که اگر بیشتر از پنج لباسِ بهتر نیافت و لباس‌های دیگر یکسان بودند [چه باید انجام دهد؟].

سپس فرمود: من این معامله را دوست ندارم.»

(۶) اسباط بن سالم گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: ما یک عدل لباس شامل صد لباس مرغوب و نامرغوب می‌خریم. شخصی می‌آید و نود (هفتاد) لباس را با سود یک درهم در هر درهم می‌خرد. آیا برای ما سزاوار است که بقیه را نیز همین گونه بفروشیم؟ ۲۵۳

امام ﷺ فرمود: نه مگر این‌که یک لباس را به تنهایی [به طور معین] بخرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سی و ششم، مناسب با این بحث هست.

باب ۵۰

فساد خرید کالا به دیناری که یک درهم از آن استثنا شود

(۱) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خریدن لباس به یک دینار به استثنای یک درهم ناپسند است؛ چون نسبت دینار به درهم معلوم نیست.» ۲۵۴

٢٥٥ ٢٢٦٩٢ (٢) **تهذيب** ١١٦/٧: **محمّد** بن أحمد بن يحيى عن أبي عبدالله عن الحسين بن الحسن الضرير عن حمّاد بن ميسر عن جعفر عن أبيه عليه السلام انّه كرّه أن يشتري الثوب بدينار غير درهم لأنّه لا يدرى كم الدينار من الدرهم.

٢٥٦ ٢٢٦٩٣ (٣) **تهذيب** ١١٦/٧: محمّد بن أحمد بن يحيى عن عليّ عن أبي جعفر عن أبيه عن وهب عن جعفر عن أبيه عليه السلام انّه كرّه أن يشتري الرجل بدينار إلّا درهماً وإلّا درهمين نسيئة ولٰكن يجعل ذٰلك بدينار إلّا ثلثاً وإلّا ربعاً وإلّا سدساً أو شيئاً يكون جزءاً من الدينار.

٢٥٧ ٢٢٦٩٤ (٤) **تهذيب** ١١٦/٧: محمّد بن أحمد بن يحيى عن بنان بن محمّد عن أبيه[1] عن ابن المغيرة عن **السكوني** عن جعفر عن أبيه عن عليّ عليه السلام في الرجل يشتري السلعة بدينار غير درهم الى أجل قال فاسد فلعلّ الدّينار يصير بدرهم.

وتقدّم في أحاديث باب (١٢) انّه لا يصلح بيع المكيل والموزون والمعدود مجازفة ما يدلّ على لزوم العلم بقدر المبيع. وفي باب (٢٣) اشتراط تقدير الثمن ما يدلّ على ذٰلك ولا حظ باب (٢٥) انّه يجوز أن يطرح لظروف السمن والزيت ما يحتمل الزيادة والنقصان.

(٥١)

باب لزوم ذكر صرف الدّراهم في بيع المرابحة

٢٥٨ ٢٢٦٩٥ (١) **تهذيب** ٥٨/٧: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ١٩٨/٥: الحسين بن محمّد عن محمّد بن أحمد[2] النهدي عن محمّد بن خالد عن **إسماعيل** بن عبدالخالق قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام انّا نبعث الدراهم[3] لها صرف[4] الى الأهواز فيشترى لنا بها المتاع ثمّ نلبث[5] فإذا باعه وضع عليه صرفها[6] فإذا بعناه كان علينا أن نذكر له صرف الدراهم في المرابحة يجزئنا عن ذٰلك فقال لا بل إذا كان المرابحة فأخبره بذٰلك وإن كانت مساومة فلا بأس.

---

١. سقط عن ط جديد ـ عن أبيه. ٢. أحمد بن محمّد ـ يب. ٣. بالدراهم ـ كا.

٤. الصرف: فضل الدرهم على الدرهم والدينار على الدينار لأنّ كلّ واحد منهما يصرف عن قيمة صاحبه. والصرف بيع الذهب بالفضّة ـ اللسان. ٥. يكتب ـ يب. ٦. صرف ـ يب.

۲۵۵ (۲) حماد بن میسر از امام صادقﷺ روایت می‌کند که: «امام باقرﷺ خریدن لباس را به یک دینار به استثنای یک درهم، ناپسند می‌شمرد؛ چون نسبت دینار به درهم معلوم نیست.»

۲۵۶ (۳) وهب از امام صادقﷺ روایت می‌کند که: «پدرش امام باقرﷺ خریدن به یک دینار به استثنای یک درهم یا دو درهم را به طور نسیه ناپسند می‌شمرد بلکه آن را به صورت دیناری به استثنای یک سوم و یک چهارم و یک ششم و دیگر اجزای دینار قرار می‌داد.»

۲۵۷ (۴) سکونی از امام صادقﷺ از پدرشﷺ از امیر مؤمنانﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ خرید کالا به یک دینار به استثنای یک درهم به صورت نسیه فرمود:«این معامله باطل است؛ زیرا شاید دینار با درهم برابر شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم و بیست و سوم و بیست و پنجم، مطالبی مناسب با این بحث هست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۵۱

لزوم بیان نوع درهم در بیع مرابحه

۲۵۸ (۱) اسماعیل بن عبدالخالق گوید: «به امام صادقﷺ گفتم: ما تعدادی درهم برای خرید کالا به اهواز می‌فرستیم که آن‌ها با هم متفاوت و برخی برتر از برخی دیگر است. پس از آن‌که با آن‌ها برای ما کالایی خرید، صبر می‌کنیم (نوشته می‌شود). هنگام فروش، نوع درهمی که با آن کالا خریداری شده، روی آن نصب می‌شود. در معامله به صورت مرابحه باید نوع درهم بیان شود. آیا نصب آن نوشته بر روی کالا ما را از بیان نوع درهم بی‌نیاز می‌کند؟

امامﷺ فرمود: نه، بلکه هر گاه به صورت مرابحه معامله شود، خریدار را از آن باخبر کن و اگر بدون ذکر قیمت خرید معامله می‌شود، اشکال ندارد.»

۲۵۹ ۲۲۶۹۶ (۲) تهذيب ۵۹/۷: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن إسماعيل بن عبدالخالق قال سألته فقلت انّا نبعث الدراهم الى الأهواز لها صرف فيشترى لنا بها متاع ثمّ نكتب روز نامجة يوضع عليه صرف الدّراهم فإذا بعنا فعلينا أن نذكر صرف الدراهم فى المرابحة ويجزينا عن ذٰلك قال إذاكان مرابحة فأخبره بذٰلك وإن كان مساومة فلا بأس.

(۵۲)

باب حكم فضول المكاييل والموازين

۲۶۰ ۲۲۶۹۷ (۱) تهذيب ۴۰/۷: محمّد بن يعقوب عن كافى ۱۸۲/۵: على بن إبراهيم عن أبيه عن فقيه ۱۳۲/۳: ابن أبى عمير عن على[۱] بن عطيّة قال سألت أبا عبدالله ﷺ قلت انّا نشترى الطعام من السفن ثمّ نكيله فيزيد (قال ـ يب فقيه) (فقال لى ـ كا يب) وربّما نقص عليكم قلت نعم قال فإذا نقص يردّون عليكم قلت لا قال لا بأس.

۲۶۱ ۲۲۶۹۸ (۲) تهذيب ۴۰/۷: محمّد بن يعقوب عن كافى ۱۸۲/۵: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبى عمير فقيه ۱۳۱/۳: عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن فضول الكيل والموازين فقال إذا لم يكن تعدّياً فلا بأس.

۲۶۲ ۲۲۶۹۹ (۳) تهذيب ۱۲۵/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن فضول موازين اللّحم والقتّ[۲] ونحو ذٰلك فأخبرته انّهم يشترون عندنا الوزنات بعشرة واللّحم الأرطال بالدّراهم ولا يتّزن إلّا راجحاً وذٰلك الرجحان ليس له وقت يعرف فقال إذاكان ذٰلك بيع أهل البلد فانظر من ذٰلك الوسط فلا تعدّه.

۲۶۳ ۲۲۷۰۰ (۴) الدعائم ۳۱/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن الرجل يشترى الطعام ممّا يكال أو يوزن فيجد فيه زيادة على كيله أو وزنه الّذى أخذه به قال إن كانت تلك الزيادة ممّا يتغابن النّاس بمثله فلا بأس بها وإن تفاحشت عن ذٰلك فلا خير فيها ويردّها لأنّها قد تكون غلطاً أو تجانفاً[۳] ممّن استوفى له.

---

۱. الحسن ـ فقيه.

۲. القتّ بفتح القاف ومشدّدة فوقانيّة وهى الرّطب من علف الدّوابّ أو يابسه ـ مجمع.

۳. الجنف الميل والعدول عن الحق. جنف أى ظلم ـ مجمع.

۲۵۹ (۲) اسماعیل بن عبدالخالق گوید: «به امام صادقؑ گفتم: ما مقداری درهم به اهواز می‌فرستیم که با هم متفاوت است و با آن‌ها جنس می‌خریم. سپس نوع درهمی را که با آن جنس خریداری شده می‌نویسیم و بر روی آن نصب می‌کنیم، در فروختن به صورت مرابحه ما باید نوع درهم را برای خریدار بیان کنیم. آیا نصب نوشته بر روی اجناس، ما را از بیان نوع درهم بی‌نیاز می‌کند؟

امامؑ فرمود: هر گاه به صورت مرابحه معامله کردی، آن را برای خریدار بیان کن و اگر بدون ذکر قیمت معامله کرد، اشکال ندارد.»

باب ۵۲

حکم زیاده بر پیمانه و وزن

۲۶۰ (۱) علی بن عطیه گوید: «به امام صادقؑ گفتم: ما از کشتی مواد خوراکی می‌خریم، سپس آن را پیمانه می‌کنیم و مقداری اضافه می‌آید.

امامؑ فرمود: آیا گاهی نیز کم می‌آید؟

گفتم: آری!

امامؑ فرمود: هر گاه کم بیاید، آن را به شما می‌دهند؟

گفتم: نه!

امامؑ فرمود: اشکال ندارد.»

۲۶۱ (۲) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ زیادی‌های پیمانه و ترازو سؤال کردم. امامؑ فرمود: اگر از حدّ معمول بیشتر نیست، اشکال ندارد.»

۲۶۲ (۳) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ زیادی وزن گوشت، علوفه و کالاهای دیگر سؤال کردم و به امامؑ گفتم: آنان چند وزنه را به ده درهم و چند رطل گوشت را به چند درهم می‌خرند و همواره بیشتر وزن می‌کنند و برای آن زیادی مقدار مشخصی نیست که بتوان آن را شناخت.

امامؑ فرمود: هرگاه شیوهٔ معاملهٔ اهل شهر این‌گونه است، حدّ وسط را بگیر و از آن تجاوز نکن.»

۲۶۳ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادقؑ سؤال شد: «شخصی مواد خوراکی که با پیمانه و وزن معامله می‌شود، می‌خرد و آن را بیشتر از پیمانه و وزنی که خریده می‌یابد.

امامؑ فرمود: اگر زیادی به مقداری است که مردم از آن چشم‌پوشی می‌کنند، اشکال ندارد. ولی اگر با آن اختلاف زیادی دارد، در آن خیری نیست و بازمی‌گرداند؛ زیرا گاهی اشتباه یا ظلم از سوی کسی است که برایش تحویل گرفته است.»

۲۶٤ ۲۲۷۰۱ (٥) كافي ١٨٢/٥: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن عليّ بن الحكم عن العلاء بن رزين عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلت له انّي أمُرّ على الرجل فيعرض عليّ الطعام فيقول قد أصبت طعاماً من حاجتك فأقول له اخرجه أربحك في الكرّ كذا وكذا فإذا أخرجه نظرت إليه فإن كان من حاجتي أخذته وإن لم يكن من حاجتي تركته قال هٰذه المراوضة[1] لا بأس بها قلت فأقول له اعزل منه خمسين كرّاً أو أقلّ أو أكثر بكيله فيزيد وينقص وأكثر ذٰلك ما يزيد لمن هي قال هي لك ثمّ قال عليه السلام انّي بعثت معتّباً أو سلاماً فابتاع لنا طعاماً فزاد علينا بدينارين فَقُتْنا به عيالنا بمكيال قد عرفناه فقلت له قد عرفت صاحبه قال نعم فرددنا عليه فقلت رحمك الله تفتيني بانّ الزيادة لي وأنت تردّها قد علمت انّ ذٰلك كان له قال نعم إنّما ذٰلك غلط الناس لأنّ الذي ابتعنا به إنّما كان ذٰلك بثمانية دراهم[2] او تسعة ثمّ قال ولٰكنّي اعدّ عليه الكيل.

۲٦٥ ۲۲۷۰۲ (٦) تهذيب ١١٠/٧: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن عليّ بن إسماعيل عن إسحاق بن عمّار وغيره عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلت له آخذ الدراهم من الرجل فأزنها ثمّ أفرّقها فيبقى[3] في يدي منها (فضل ـ فقيه) فقال أليس تحرّى الوفاء فقلت بل فقال لا بأس. فقيه ١٢٣/٣: روى عن اسحاق بن عمّار قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام آخذ الدراهم (وذكر مثله). وتقدّم في رواية اسحاق المدائني (٢٤) من باب (٤١) حكم بيع المبيع قبل قبضه مايدلّ على ذٰلك.

(٥٣)

باب انّه لايجوز العَرَبون إلّا أن يكون نقداً من الثمن

۲٦٦ ۲۲۷۰۳ (١) كافي ٢٣٣/٥: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٢٣٤/٧: أحمد بن أبي عبدالله عن أبيه عن وهب عن أبي عبدالله عليه السلام قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول لايجوز (بيع ـ يب) العَربون[4] إلّا أن يكون نقداً من الثمن. فقيه ١٢٣/٣: روى وهب بن وهب عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليهما السلام

---

١. تراوض الرجلان في البيع والشراء تجاذبا وهو ما يجرى بين المتبايعين من الزيادة والنقصان كأن كل واحد منهما يروض صاحبه ـ المنجد. ٢. في بعض النسخ دنانير. ٣. ويفضل ـ فقيه.

٤. والعربون بفتح العين والراء ماعقد عليه البيع والعُربون كعصفور لغة فيه وفي التحرير العربون أن تدفع بعض الثمن على انّه إن أخذ السلعة احتسبه من الثمن وإلّا كان للبائع ـ مجمع ـ وفي الحديث انّه نهى بيع العربان، هو أن يشتري السلعة ويدفع الى صاحبها شيئاً على انّه إن أمضى البيع حسب من الثمن وإن لم يمض البيع كان لصاحب السلعة ولم يرتجعه المشتري ـ اللسان.

۲۶۴ (۵) علاء بن رزین گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: من با شخصی دیدار می‌کنم که گندم، برای فروش بر من عرضه می‌کند و می‌گوید: گندمی که می‌خواستی به دست آوردم! به او می‌گویم: آن‌ها را بیاور و در کرّ فلان مبلغ به تو سود می‌دهم. وقتی گندم را می‌آورد، اگر مایل بودم آن را می‌گیرم و اگر به دردم نخورد، آن را رها می‌کنم.

امام ﷺ فرمود: این گفتگوی پیش از معامله است، اشکال ندارد.

گفتم: به او می‌گویم: پنجاه کرّ یا کم‌تر و بیشتر از آن را جدا کن. وقتی آن را تحویل می‌دهد مقداری کم یا زیاد می‌آید و بیشتر زیاد می‌آید. آن مقدار از آنِ کیست؟

امام ﷺ فرمود: مال توست! آن‌گاه امام ﷺ فرمود: من معتّب یا سلام را روانه می‌کنم تا گندم بخرد. پس به اندازهٔ دو دینار از آن زیاد می‌آید و ما با پیمانه‌ای که می‌شناسیم، آن را غذای خانواده‌مان قرار می‌دهیم.

گفتم: صاحب آن را می‌شناسی؟

امام ﷺ فرمود: آری و آن را به صاحبش باز می‌گردانیم!

گفتم: خداوند تو را رحمت کند. به من فتوا می‌دهی که مقداری زیادی مال من است و تو آن را بازمی‌گردانی. پس من فهمیدم که آن، مال فروشنده است!

امام ﷺ فرمود: آری! آن از اشتباهات مردم است؛ زیرا ما به اندازهٔ هشت یا نه درهم خریده‌ایم. سپس فرمود: ولی من پیمانهٔ آن را حساب می‌کنم.»

۲۶۵ (۶) اسحاق بن عمار و دیگران گویند: «به امام صادق ﷺ گفتیم: از شخصی درهم را به صورت وزن تحویل می‌گیرم و پس از شمارش آن را بیشتر از تعداد حق خود می‌یابم. امام ﷺ فرمود: آیا دقیق وزن نکرده است؟

گفتم: بله!

امام فرمود: اشکال ندارد!»

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و چهارم از باب چهل و یکم مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۵۳

حکم عَرَبون[1] [= پیش‌پرداخت] در بیع

۲۶۶ (۱) وهب از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که امیر مؤمنان ﷺ همواره می‌فرمود: «عَرَبون [پرداخت چیزی به فروشنده] جایز نیست مگر آن‌که به عنوان پرداخت بهای کالا باشد.»

---

۱. عَرَبون به این معناست که خریدار چیزی به فروشنده می‌دهد که اگر معامله انجام شود، آن از بهای کالا به شمار آید و اگر معامله به هم خورد، خریدار آن را پس نگیرد و در مقابل استفاده‌ای باشد که از کالا برده است.

انّ عليّاً ﷺ كان يقول لا يجوز (وذكر مثله). **قرب الإسناد** ۱۴۹: السّندى بن محمّد البزّاز قال حدّثنا أبوالبخترى عن جعفر عن أبيه انّ عليّ بن أبى طالب كان يقول (وذكر مثله).

(۵۴)

باب انّ من ابتاع الأرض بحدودها وما اغلق عليها بابها فله جميع مافيها

۲۶۷ (۱) **تهذيب** ۱۳۸/۷: كتب محمّد بن الحسن الصفّار الى أبى محمّد ﷺ فى رجل اشترى من رجل ارضاً بحدودها الأربعة وفيها زرع ونخل وغيرهما من الشجر ولم يذكر النخل ولا الزرع ولا الشجر فى كتابه وذكر فيه انّه قد اشتراها بجميع حقوقها الداخلة فيها والخارجة منها أيدخل الزرع والنخل والأشجار فى حقوق الأرض أم لا فوقّع ﷺ إذا ابتاع الأرض بحدودها وما اغلق عليه بابها فله جميع ما فيها إن شاء الله. **تهذيب** ۱۵۵/۷: محمّد بن الحسن الصفّار قال كتبت الى أبى محمّد ﷺ فى رجل اشترى (وذكر مثله).
۲۲۷۰۴

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(۵۵)

باب أنّ من اشترىٰ بيتاً فى دار بجميع حقوقه هل يدخل الأعلى والأسفل أم لا

۲۶۸ (۱) **تهذيب** ۱۵۰/۷، **فقيه** ۱۵۳/۳: كتب محمّد بن الحسن الصفّار (ﷺ ـ فقيه) الى أبى محمّد الحسن بن على ﷺ فى رجل اشترىٰ من رجل بيتاً فى داره[۱] بجميع حقوقه وفوقه بيت آخر هل يدخل البيت الأعلى فى حقوق البيت الأسفل أم لا فوقّع ﷺ ليس له إلّا ما اشتراه باسمه وموضعه إن شاء الله.
۲۲۷۰۵

۲۶۹ (۲) **تهذيب** ۱۵۰/۷: وكتب (محمّد بن الحسن الصفّار) إليه (أى الى أبى محمّد الحسن بن عليّ ﷺ) فى رجل اشترى حجرة أو مسكناً فى دار بجميع حقوقها وفوقها بيوت ومسكن آخر يدخل البيوت الأعلىٰ والمسكن الأعلىٰ فى حقوق هٰذه الحجرة والمسكن الأسفل الّذى اشتراه أم لا فوقّع ﷺ ليس له من ذٰلك إلّا الحقّ الّذى اشتراه إن شاء الله.
۲۲۷۰۶

---

۱. فى دار له ـ فقيه.

باب ۵۴

حکم بیع زمین و آنچه در آن است

۲۶۷ (۱) محمد بن حسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری؈ سؤال کرد: «شخصی از دیگری زمینی را با حدود چهارگانه‌اش خرید. در آن، زمین زراعت، درخت خرما و درختان دیگر وجود دارد که در قرارداد آن‌ها نامی از آن به میان نیامده است بلکه در قرارداد آن آمده است که خریدار آن، زمین را با همهٔ حقوقی که در داخل و خارج آن است، خریده است. آیا زراعت و درخت خرما و دیگر درختان در حقوق زمین داخل است یا نه؟

امام؈ در پاسخ مرقوم فرمود: وقتی زمین را با تمام حدودش و هر آنچه درش بر روی آن بسته می‌شود بخرد، هر چه داخل آن است، مالِ خریدار است ـ ان شاء الله.»

باب ۵۵

حکم خرید سقف و کف منزل

۲۶۸ (۱) محمد بن حسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری؈ پرسید: «شخصی یک اتاق از خانهٔ دیگری را با همهٔ حقوقش می‌خرد. بالای آن اتاق، اتاق دیگری است. آیا اتاق بالا، در حقوق اتاق پایین داخل می‌شود یا نه؟

امام؈ در پاسخ مرقوم فرمود: غیر از آنچه با نام خریده است و محل آن، چیز دیگری برای او نیست ـ ان شاء الله»

۲۶۹ (۲) محمد بن حسن صفار در نامه‌ای از امام حسن عسکری؈ سؤال کرد: «شخصی اتاق یا محل سکونتی را از خانه‌ای با تمام حقوقش می‌خرد. آیا اتاق و محل سکونت روی آن از حقوق اتاق و محل سکونت پایین به شمار می‌آید، یا نه؟

امام؈ در پاسخ مرقوم فرمود: غیر از حقی که از آن خریده است، چیز دیگری برای او نیست ـ ان شاء الله.»

(۵۶)

باب أنّ ثمرة النّخل للّذى أبرّها إلّا أن يشترط المبتاع

۲۷۰ ۲۲۷۰۷ (۱) **تهذيب** ۸۷/۷: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۱۷۸/۵: (محمّد بن يحيى عن ـ كا) محمّد بن الحسين عن محمّد بن عبدالله بن هلال عن عقبة بن خالد عن أبى عبدالله ؑ قال قضى رسول اللهﷺ انّ ثمر النخل للّذى أبرّها[۱] إلّا أن يشترط المبتاع.

۲۷۱ ۲۲۷۰۸ (۲) **كافى** ۱۷۷/۵: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۸۷/۷: أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن يحيى عن غياث بن إبراهيم عن أبى عبدالله ؑ قال قال أميرالمؤمنين صلوات الله عليه من باع نخلاً قد أبّره فثمرته للبايع[۲] الا أن يشترط المبتاع ثمّ قال على ؑ[۳] قضى (به ـ كا) رسول اللهﷺ (بذلك ـ يب). **الدعائم** ۲۷/۲: عن علىّ ؑ من باع نخلاً وذكر نحوه الى قوله المبتاع. **العوالى** ۱۳۴/۱: وقالﷺ من ابتاع نخلاً (وذكر نحوه الى قوله المبتاع ثمّ قال) ومن ابتاع عبداً وله مال فماله للبايع إلّا أن يشترطه المبتاع.

۲۷۲ ۲۲۷۰۹ (۳) **كافى** ۱۷۷/۵: حميد بن زياد عن **تهذيب** ۸۷/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان بن عثمان عن يحيى ابن أبى العلاء قال قال أبو عبدالله ؑ من باع نخلاً قد لقح فالثمرة للبايع إلّا أن يشترط المبتاع قضى رسول اللهﷺ بذلك.

(۵۷)

باب انّ من باع بستاناً واستثنى نخلة أو نخلات فله المدخل إليها والمخرج منها ومدى جرائدها

۲۷۳ ۲۲۷۱۰ (۱) **تهذيب** ۹۰/۷: محمّد بن الحسن قال كتبت إليه ؑ فى رجل باع بستاناً له فيه شجر وكرم فاستثنى شجرة منها هل له ممرّ الى البستان الى موضع شجرته الّتى استثناها وكم لهذه الشجرة الّتى استثناها من الأرض الّتى حولها بقدر اغصانها أو بقدر موضعها التى هى نابتة فيه فوقّع ؑ فله من ذلك على حسب ما باع وامسك فلا يتعدّى الحقّ فى ذلك إن شاء الله.

---

۱. أى لقّحها ـ اللسان. ۲. فثمره للّذى باع ـ يب. ۳. ثمّ قال إنّ علياً ؑ قال ـ يب.

باب ۵۶

مالکیت محصول خرما

۲۷۰ (۱) عقبة بن خالد از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ حکم کرد که میوهٔ درخت خرما [در معاملهٔ آن] متعلق به تلقیح‌کننده است مگر آن‌که خریدار شرط کند.»

۲۷۱ (۲) غیاث بن ابراهیم از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که امیر مؤمنان‌ؑ فرمود: «هر کس درخت خرمایی را بفروشد که آن را تلقیح کرده است، میوه‌اش متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار شرط کند. سپس علی‌ؑ فرمود: پیامبر اکرمﷺ این‌گونه حکم کرد.»

در کتاب العوالی روایت می شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هر کس درخت خرمایی را بفروشد که آن را تلقیح کرده، میوهٔ آن متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار شرط کند و هر کس برده‌ای را بخرد که مالی دارد، مال وی متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار آن را شرط کند.»

۲۷۲ (۳) یحیی بن ابی علاء از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «هر کس درخت خرمایی را بفروشد که آن را تلقیح کرده، میوهٔ آن متعلق به فروشنده است مگر آن‌که خریدار شرط کند. پیامبر اکرمﷺ این‌گونه حکم کرد.»

باب ۵۷

حکم فروش باغ و استثناء چند درخت

۲۷۳ (۱) محمد بن حسن صفار در نامه‌ای از امام‌ؑ [حسن عسکری] سؤال کرد: «شخصی باغی که در آن درخت و درخت انگور وجود دارد، می‌فروشد و از آن باغ یک درخت را برای خود نگه می‌دارد. آیا راه گذر به درخت از آن باغ متعلق به اوست؟ و چه مقدار از زمین متعلق به آن درخت است؟ آیا به اندازهٔ شاخه‌های آن یا به اندازه‌ای که در آن روییده است؟

امام‌ؑ در پاسخ مرقوم فرمود: به هر گونه که باغ را فروخته و درخت را برای خود نگه داشته، حقّ دارد؛ پس، از حق خود در آن تجاوز نکند ـ ان شاء الله.»

۲۷۴ ۲۲۷۱۱ (۲) کافی ۲۹۵/۵، تهذیب ۱۴۴/۷: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن النوفلیّ عن السکونی عن أبی عبدالله ﷺ قال قضی النّبیّ ﷺ فی رجل باع نخلاً[۱] واستثنی[۲] (علیه ـ کا یب) نخلة فقضی له (رسول الله ﷺ ـ کا یب) بالمدخل إلیها والمخرج (منها ـ یب فقیه) ومدی[۳] جرائدها. فقیه ۵۷/۳: روی اسماعیل بن مسلم عن الصادق جعفر بن محمّد ﷺ عن أبیه عن آبائه ﷺ قال (وذکر مثله). ویأتی فی روایة عقبة (۱) من باب (۹) انّ حریم النخلة الممرّ إلیها من أبواب إحیاء الموات ج ۲۳ قوله ﷺ انّ لکلّ نخلة من اولئك من الأرض مبلغ جریدة من جرائدها حتّیٰ (حین ـ خ) یُعْدِها.

(۵۸)

باب حکم اختلاف البایع والمشتری فی قدر الثّمن

۲۷۵ ۲۲۷۱۲ (۱) کافی ۱۷۴/۵: عدّة من أصحابنا عن تهذیب ۲۶/۷: سهل بن زیاد عن أحمد بن محمّد ابن أبی نصر تهذیب ۲۳۰/۷: محمّد بن أحمد بن یحیی عن معاویة بن حکیم عن أحمد بن محمّد ابن أبی نصر عن بعض أصحابه[۴] عن أبی عبدالله ﷺ فی الرجل یبیع الشیء فیقول المشتری هو بکذا وکذا بأقلّ ممّا[۵] قال البایع (قال ـ یب ۲۳۰) قال القول قول البایع مع یمینه إذا کان الشیء قائماً بعینه. فقیه ۱۷۱/۳: قال الصّادق ﷺ فی الرجل (وذکر مثله). ویأتی فی روایة الحسین بن عمر (۷) من باب (۱) ثبوت خیار المجلس من أبواب الخیار ج ۲۳ قوله ﷺ فان اختلفا فالقول قول ربّ السلعة.

---

۱. نخلة ـ فقیه. ۲. فاستثنی ـ یب.
۳. المدی: الغایة والمنتهی ـ المنجد.
۴. عن رجل ـ یب ۲۳۰. ۵. ما ـ کا.

(۲) سکونی از امام صادق﵇ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نخلستانی را فروخت و یک نخل را برای خود نگه داشت. پیامبر اکرمﷺ راه ورود و خروج و به اندازهٔ شاخه‌های آن درخت را برای او حکم کرد [و قرار داد].» ۲۷۴

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب نهم از باب‌های احیاء موات فرموده پیامبرﷺ که: «برای هر درخت خرمایی از آن‌ها به اندازه‌ای از زمین است که یکی از شاخه‌هایش در بلندترین حالت به آن برسد.»

باب ۵۸
حکم اختلاف بایع و مشتری در مقدار ثمن

(۱) احمد بن محمد بن أبی نصر با واسطه از امام صادق﵇ دربارهٔ اختلاف خریدار و فروشنده بر سر قیمت فرمود: «سخن فروشنده همراه با سوگند وی پذیرفته است، هر گاه کالا به همان صورت موجود باشد.» ۲۷۵

ارجاعات

می‌آید:

در روایت هفتم از باب یکم از باب‌های خیار فرموده امام﵇ که: «پس اگر با هم اختلاف نمودند، سخن صاحب کالا پذیرفته است.»

(۵۹)

باب حكم ما إذا اختلف المتبايعان في دفع الثمن

۲۷۶ ۲۲۷۱۳ (۱) **الدعائم** ۵۵/۲ : روينا عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن الرجل يبتاع من الرجل المأكول أو الثوب وأشباه ذٰلك ممّا لا يكتب النّاس فيه الوثائق ويقبض المشترى ويزعم انّه دفع إليه الثمن وينكر البايع القبض فقال ﷺ القول في هٰذا قول المشترى مع يمينه إذا كان الشيء في يديه وإن لم يخرج من يد البايع فالقول قوله وعليه اليمين انّه ما قبض ثمنه إلّا أن يكون عند المشتري بيّنة بالدفع وإن كان المبيع ممّا يكتب الناس في مثله الوثائق ويتشاهدون فيه كالحيوان والرباع واشباه ذٰلك واختلفا في الثمن فقال المشترى قد نقدتك وقال البائع لم تنقدني وقد قبض المشترى المبيع أو لم يقبضه فعلى المشترى البيّنة بأنّه قد دفع كما ادّعى وعلى البايع اليمين بأنّه ماقبض كما انكر قيل له فان كانت السعلة بأيديهما معاً لم يبن بها المشترى ولم‌تفارق البائع قال القول قول البائع مع يمينه وعلى المشترى البيّنة فيما ادّعاه من دفع الثمن.

(۶۰)

باب حكم الإقالة بوضيعة من الثمن

۲۷۷ ۲۲۷۱۴ (۱) **كافي** ۱۹۵/۵ : عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد بن عثمان عن **الحلبي** عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن رجل اشترىٰ ثوباً ولم يشترط على صاحبه شيئاً فكرهه ثمّ ردّه على صاحبه فأبىٰ أن يقبله إلّا بوضيعة قال لا يصلح (له ـ كا فقيه) أن يأخذه[1] بوضيعة فان جهل فأخذه وباعه[2] بأكثر من ثمنه ردّ على صاحبه الأوّل ما زاد. **تهذيب** ۵۶/۷ : الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن **فقيه** ۱۳۷/۳ : حمّاد عن **الحلبيّ** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل اشترى ثوباً ثمّ ردّه (وذكر مثله).

ويأتي في باب (۲۷) استحباب اقالة النادم من أبواب ما يستحبّ للتاجر ج ۲۳ ما يناسب ذلك.

---

۱. الّا أن يأخذه ـ يب ـ فقيه ط جديد.

۲. فباعه ـ يب فقيه.

باب ۵۹

حکم اختلاف بایع و مشتری در پرداخت ثمن

۲۷۶ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام ﷺ سؤال شد: «شخصی خوراک و پوشاک و اجناسی مانند آن را ـ که مردم دربارهٔ آن قرارداد نمی‌نویسند ـ می‌خرد و جنس را تحویل می‌گیرد. مشتری معتقد است که بهای آن را پرداخته و فروشنده منکر گرفتن آن است. امام ﷺ فرمود: اگر جنس در دست مشتری است، سخن او همراه با سوگندش پذیرفته است. ولی اگر جنس از دست فروشنده خارج نشده است، سخن فروشنده پذیرفته می‌شود و باید سوگند یاد کند که بهای آن را دریافت نکرده است، مگر آن‌که خریدار بیّنه بر پرداخت داشته باشد.

و اگر کالا از اجناسی است که مردم دربارهٔ امثال آن وثیقه می‌نویسند و شاهد می‌گیرند؛ مانند حیوان و شتر و نظیر آن و فروشنده و خریدار در پرداخت قیمت آن اختلاف کنند و خریدار بگوید: به تو پرداخت کردم! و فروشنده بگوید: پرداخت نکردی! چه خریدار جنس را تحویل گرفته باشد یا تحویل نگرفته باشد، باید برای پرداخت آن بیّنه بیاورد آن‌گونه که ادعا می‌کند و فروشنده باید بر تحویل نگرفتن سوگند یاد کند، همان‌گونه که انکار می‌کند.

به امام ﷺ گفته شد: اگر کالا در دست هر دوی آن‌هاست و هنوز مشتری تسلط کامل نیافته و فروشنده نیز جدا نشده است؟

امام ﷺ فرمود: سخن فروشنده همراه با سوگندش پذیرفته است و خریدار باید بیّنه برای ادعای خود در مورد پرداخت قیمت بیاورد.»

باب ۶۰

حکم اقاله با کم کردن ثمن

۲۷۷ (۱) حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی بدون هیچ شرطی با فروشنده لباسی می‌خرد ولی از آن خوشش نمی‌آید. از این رو آن را نزد فروشنده بازمی‌گرداند و او نیز از پذیرفتن آن خودداری می‌کند مگر با کاهش قیمت.

امام ﷺ فرمود: شایسته نیست آن را با کاهش قیمت پس بگیرد. اگر از این مسأله بی‌خبر بود و آن را گرفت و به قیمت بیشتری فروخت، مازاد بر آن را باید به خریدار نخست بازگرداند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بیست و هفتم از باب‌های مستحبات تاجر، مناسب با این بحث خواهد آمد.

(٦١)

باب أنّ من قال لأحد اشترلي متاعاً بكذا وكذا ليس له أن يشتري لنفسه ثمّ يبيعه إيّاه بربح ولايعلمه

۲۷۸ ۲۲۷۱٥ (۱) **تهذيب ۷/۲۲۸**: الصفّار عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن عليّ بن سليمان قال قلت الرجل يأتيني فيقول لي اشتر لي ثوباً بدينار وأقلّ وأكثر فأشتري له بالثّمن الذي يقول ثمّ أقول له هذا الثوب بكذا وكذا بأكثر من الّذى اشتريته ولا أعلمه انّي ربحت عليه وقد شرطت على صاحبه أن ينقد بالّذي وإلّا أردّ به عليه فهل يجوز الشرط والربح أو يطيب لي شيء ان أربح عليه إذاكنت استوجبته من صاحبه فكتب لا يطيب لك شيء من هذا فلا تفعله.

(٦٢)

باب أنّ من نقد عن المشترى الثّمن جاز له الشراء منه بربح

۲۷۹ ۲۲۷۱٦ (۱) **تهذيب ۷/۱۰٦**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن **فقيه ۳/۱۸٤**: ابن مسكان عن **الحلبي** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجلين من الصيارفة ابتاعا ورقا بدنانير فقال أحدهما لصاحبه انقد عنّي وهو موسر لو شاء إن ينقد نقد فنقد[1] عنه ثمّ بداله أن يشترى نصيب صاحبه بربح أيصلح قال لا بأس (به ـ فقيه).

(٦٣)

باب حكم اشتراط المشترى على أنْ لايكون عليه الوضيعة

۲۸۰ ۲۲۷۱۷ (۱) **تهذيب ۷/٥۹، استبصار ۳/۸٤**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن **عبدالملك** بن عتبة قال سألت أبا الحسن موسى ﷺ عن الرجل أبتاع منه طعاماً أو أبتاع منه متاعاً على أن ليس عليّ منه وضيعة هل يستقيم هذا وكيف يستقيم وجه ذلك[2] قال لا ينبغي (قال الشيخ فى صا فالوجه فيه أن نحمله على ضرب من الكراهية دون الحظر). ويأتى فى أحاديث باب (٦) ثبوت خيار الشرط من أبواب الخيار ج ۲۳ ما يناسب ذلك.

---

۱. فينقد ـ فقيه.　　۲. وحدّ ذلك ـ صا.

باب ۶۱

عدم جواز خرید نمایندهٔ خرید، برای خودش

۲۷۸ (۱) علی بن سلیمان گوید: «به امام ﷺ نوشتم: شخصی به من می‌گوید: برای من لباسی به یک دینار یا کم‌تر یا بیشتر بخر. من نیز به همان قیمت، لباس را می‌خرم ولی قیمت خرید را به او بیشتر می‌گویم و از این‌که در این معامله من سود می‌برم، او را آگاه نمی‌کنم و با او شرط می‌کنم که آن مبلغ را بپردازد؛ در غیر این صورت آن را بازمی‌گردانم. آیا شرط و سود، جایز یا چیزی از آن برای من حلال است؟ و آیا در صورتی که معامله را با فروشنده قطعی و لازم کنم، برای من حلال است که از آن سود ببرم؟

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: هیچ یک از این کارها برای تو حلال نیست، پس آن را انجام نده!»

باب ۶۲

جواز خرید از مشتری برای کسی که از طرف مشتری پرداخت کرده‌است

۲۷۹ (۱) حلبی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: دو نفر صراف مقداری درهم را به دینار می‌خرند. یکی از آنان ـ با آن‌که توانگر است و اگر بخواهد می‌تواند سهم خود را بپردازد ـ به دیگری می‌گوید: از جانب من نیز بپرداز. او نیز آن را می‌پردازد. سپس کسی که سهم رفیقش را پرداخته، تصمیم می‌گیرد آن را با سود از وی بخرد. آیا این کار جایز است؟

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۶۳

حکم شرط کردن مشتری به این‌که زیان متوجه او نباشد

۲۸۰ (۱) عبدالملک بن عتبه گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: مواد خوراکی یا کالای دیگری را از شخصی با این شرط می‌خرم که زیان آن بر من نباشد. آیا این معامله صحیح و راه آن چگونه است؟

امام ﷺ فرمود: شایسته نیست.»

مرحوم شیخ طوسی ﵀ می‌فرماید: «توجیه این حدیث این است که آن را بر نوعی کراهت حمل کنیم نه حرمت.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب ششم از باب‌های خیار، مناسب با این بحث خواهد آمد.

(٦٤)

باب انّ من شرط نقداً خاصّاً فله شرطه
وإلّا انصرف الى نقد البلد

۲۸۱ ۲۲۷۱۸ (۱) تهذيب ۲۲۹/۷: الصفّار عن محمّد بن عيسى عن أبى على بن راشد قال سألته قلت جعلت فداك رجل اشترى متاعاً بألف درهم او نحو ذٰلك ولم يسمّ الدراهم وضحاً[1] ولا غير ذٰلك قال فقال إن شرط عليك فله شرطه وإلّا فله دراهم الناس الّتى تجوز بينهم قال وإنّما أردت بذٰلك معرفة مايجب علىّ فى المهر لانّهم قالوا لا نأخذ إلّا وضحاً وإنّما تزوّجت على دراهم مسمّاة ولم نقل وضحاً ولا غير ذٰلك.

(٦٥)

باب انّه يجوز للبايع أن يرشو وكيل المشترى حتّى لايظلمه
ولايجوز أن يرشوه ليأخذ أقلّ من الشرط

۲۸۲ ۲۲۷۱۹ (۱) تهذيب ۲۳۵/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن إسماعيل ابن أبى سمال عن محمّد بن أبى حمزة عن حكم بن حكيم[2] الصيرفى قال سمعت أبا عبدالله[3] عليه السلام وسأله حفص الأعور فقال انّ السلطان يشترون منّا القِرَب[4] والإداوة فيوكّلون الوكيل حتّى يستوفيه منّا فنرشوه حتّى لا يظلمنا فقال لا بأس ماتصلح به مالك ثمّ سكت ساعة ثمّ قال أرأيت إذا أنت رشوته يأخذ أقلّ من الشرط قال نعم قال فسدت رشوتك.

---

۱. الوضح: الدراهم الصحيح ـ اللسان.
۲. حكيم بن حكم ـ خ ل.
۳. أبا الحسن ـ خ ل.
٤. القرب جمع القربة بالكسر ما يستقى به الماء ـ مجمع. الأداوة: المطهرة ـ اللسان.

باب ۶۴
انصراف معامله به پول رایج مگر در صورت شرط

۲۸۱ (۱) علی بن راشد گوید: «به امام گفتم: فدایت شوم! شخصی مقداری مواد خوراکی را به هزار درهم و مانند آن می‌خرد و نوع درهم را معین نمی‌کند که درهم صحیح باشد یا درهم دیگری.

امام فرمود: اگر [نوع خاصی از درهم] را شرط کرده است، باید به همان شرط عمل کند و در غیر این صورت درهم‌های رایج میان مردم بر عهدهٔ اوست.

علی بن راشد می‌گوید: با این پرسش می‌خواستم بدانم در پرداخت مهریه، چه وظیفه‌ای دارم! چون آنان می‌گویند: غیر از درهم صحیح نمی‌گیریم و همانا من بنا بر درهم‌های رایج ازدواج کرده‌ام و نه نامی از درهم صحیح به میان آورده‌ام و نه درهم‌های دیگر.»

باب ۶۵
جواز پرداخت رشوه به وکیل مشتری برای جلوگیری از ظلم

۲۸۲ (۱) حکم بن حکیم صیرفی گوید: «شنیدم که حفص اعور از امام صادق سؤال کرد: حاکم از ما مشک و آفتابه می‌خرد و شخصی را برای تحویل گرفتن اجناس وکیل می‌کند. ما به وی رشوه می‌دهیم تا به ما ستم نکند.

امام فرمود: آنچه به وسیلهٔ آن به اموالت سامان بخشی، اشکال ندارد. سپس امام مدتی سکوت کرد و گفت: به من بگو: اگر به او رشوه دهی، کم‌تر از قرارداد دریافت می‌کند؟

حفص گفت: آری!

امام فرمود: رشوه‌ات فاسد است.»

(٦٦)

باب انّه لايجوز على مسلم غلط فى بيع

٢٨٣ (١) **الدعائم** ٥٦/٢: عن عليّ ؑ انّه قال لا يجوز على مسلم غلط فى بيع. ويأتى فى
٢٢٧٢٠
رواية الدعائم (٦) من باب (١١) حرمة غبن المؤمن خصوصاً المسترسل من ابواب الخيار
ج ٢٣ قوله باع رجل من رجل سلعة ثمّ ادّعى أنّه غلط فى ثمنها وقال نظرت فى
برمانجي (بارنامجاتى ـ خ) فرأيت فوتاً من الثمن وغبناً بيّناً قال ؑ ينظر فى حال
السلعة الخ فلاحظ.

(٦٧)

باب انّه إذا اشترى رجلان سلعة فذهبا أن يأتيا بالثمن فأتى به أحدهما كاملاً هل له أن يقبض السلعة أم لا

٢٨٤ (١) **الدعائم** ٥٩/٢: عن عليّ صلوات الله عليه انّه سئل عن رجلين اشتريا
٢٢٧٢١
سلعة من رجل وذهبا ليأتياه بالثمن فأتاه أحدهما به قال له أن يقبض السلعة إذا
دفع الثمن كاملاً فان جاء بعد ذلك صاحبه يطلبه فليس له ذلك إلّا أن يدفع الى شريكه
نصف الذى أدّاه.

(٦٨)

باب انّ من اشترى شيئاً بدينار فنقد فيه دراهم فله أن يبيعه مرابحة على الدينار وكذا العكس

٢٨٥ (١) **الدعائم** ٥٠/٢: عن جعفر بن محمد ؑ انّه قال من اشترى ثوباً بدينار فنقد فيه
٢٢٧٢٢
دراهم فله أن يبيعه مرابحة على أن شراءه دينار وكذلك إن اشتراه بالدراهم فنقد فيه ديناراً
فله أن يبيعه مرابحة على الدراهم الّتى اشتراه بها.

باب ۶۶
عدم جواز اشتباه در فروش

۲۸۳ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام علی﷣ فرمود: «برای مسلمان، اشتباه در فروش جایز نیست.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت ششم از باب یازدهم از باب‌های خیار این سخن که: «به امام﷣ گفته می‌شود: شخصی، کالایی به دیگری فروخت. آن‌گاه ادعا کرد که در قیمت آن اشتباه کرده است و گفت: به دفتر خود مراجعه کردم، دیدم مقداری از بهای آن را در نظر نگرفته و به مقدار زیادی زیان دیده‌ام.

امام فرمود: در کیفیت کالا دقت می‌کند... .»

باب ۶۷
حکم خرید کالا توسط دو نفر و آوردن پول کالا توسط یکی از آن دو

۲۸۴ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امیر مؤمنان﷣ سؤال شد: «دو نفر کالایی را می‌خرند و برای آوردن پول آن می‌روند. آن‌گاه یکی از آن دو با پول می‌آید.

امام﷣ فرمود: هر گاه بهای آن را به طور کامل پرداخت کند، می‌تواند کالا را تحویل بگیرد و اگر پس از آن شریک وی آن را درخواست کند، تنها در صورتی حق دارد که نیمی از بهای آن را به شریک خود پرداخت کند.»

باب ۶۸
حکم بیع مرابحه‌ای جنسی که به دینار خریداری شده و به درهم پرداخت شود و بالعکس

۲۸۵ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق﷣ روایت می‌شود که فرمود: «هر کس لباسی را به دینار بخرد و درهم بپردازد، می‌تواند آن را به صورت مرابحه بر خرید به دینار معامله کند و همچنین اگر به درهم بخرد و دینار بپردازد، می‌تواند به صورت مرابحه بر خرید به درهم آن را معامله کند.»

(٦٩)

باب ماورد فی بیع المال بلا شیء

۲۸۶ ۲۲۷۲۳ (١) الإختصاص ١٩٠: عن محمّد بن عبید عن سماعة قال سأل رجل أبا حنیفة عن الشیء وعن لا شیء وعن الّذی لا یقبل الله غیره فأخبر[1] عن الشیء وعجز عن لا شیء فقال اذهب بهذه البغلة الی امام الرافضة فبعها منه بلاشیء واقبض الثمن فأخذ بعذارها[2] وأتی بها أبا عبدالله ﷺ فقال له أبو عبدالله ﷺ استأمر أبا حنیفة فی بیع هٰذه البغلة قال قد أمرنی ببیعها قال بکم قال بلاشیء قال له ما تقول قال الحقّ أقول فقال قد اشتریتها منك بلا شیء قال وامر غلامه أن یدخله المربط قال فبقی محمّد بن الحسن ساعة ینتظر الثمن فلمّا أبطأه الثمن قال جعلت فداك الثمن قال المیعاد إذا کان الغداة فرجع الی أبی حنیفة فأخبره فسرّ بذلك فرضیه منه فلمّا کان من الغد وافی أبو حنیفة فقال أبو عبدالله ﷺ جئت لتقبض ثمن البغلة لا شیء قال نعم ولاشیء ثمنها قال نعم فرکب أبوعبدالله ﷺ البغلة ورکب أبو حنیفة بعض الدّوابّ فتصحّرا جمیعاً فلمّا ارتفع النهار نظر أبو عبدالله ﷺ الی السراب یجری قد ارتفع کأنّه الماء الجاری فقال أبوعبدالله ﷺ یا أبا حنیفة ما ذا عند المیل[3] کأنّه یجری قال ذاك الماء یا ابن رسول الله فلمّا وافیا المیل وجداه امامهما فتباعد فقال أبوعبدالله ﷺ اقبض ثمن البغلة قال الله تعالی کَسَرابٍ بِقیعَةٍ یَحْسَبُهُ الظَمْآن ماءً حَتّیٰ إذا جاءه لَمْ یَجِدْهُ شَیئاً ووجد الله عنده قال فخرج أبو حنیفة الی أصحابه کئیباً[4] حزیناً فقالوا له مالك یا أبا حنیفة قال ذهبت البغلة هدراً وکان قد اعطی بالبغلة عشرة آلاف درهم.

---

١. فی بعض النسخ [فأخرج الشیء].
٢. العذارج عذر ما سال من اللجام علی خد الفرس ـ المنجد.
٣. والمیل من الأرض قدر منتهی مد البصر ـ اللسان.
٤. الکآبة سوء الحال والإنکسار من الحزن ـ اللسان.

باب ۶۹

حکم بیع مال به عوض هیچ

۲۸۶ (۱) سماعه گوید: «محمد بن حسن از ابوحنیفه دربارهٔ «شیء» و «لاشیء» و آنچه خداوند غیر آن را نمی‌پذیرد، سؤال کرد. ابوحنیفه «شیء» را توضیح داد ولی در پاسخ به «لاشیء» درماند و گفت: با این قاطر به سوی پیشوای رافضیان حرکت کن و آن را به وی به «لاشیء» بفروش و بهایش را دریافت کن. محمد افسار قاطر را گرفت و نزد امام صادق﵇ آمد.

امام صادق﵇ به او فرمود: از ابوحنیفه دستور فروش این قاطر را بگیر!

محمد گفت: ابوحنیفه دستور فروش آن را به من صادر کرده است.

امام﵇ پرسید: به چه مبلغی؟

محمد گفت: به «لا شیء».

امام﵇ فرمود: چه می‌گویی؟

محمد گفت: حقیقت را می‌گویم.

امام﵇ فرمود: آن را به «لاشیء» از تو خریدم و به غلامش دستور داد آن را به اصطبل ببرد.

محمد بن حسن مدتی منتظر بهای قاطر ماند، وقتی طول کشید به امام گفت: فدایت شوم! بهایش کو؟

امام﵇ فرمود: وعدهٔ ما فردا صبح!

محمد به سوی ابوحنیفه بازگشت و ماجرا را برای وی بازگو کرد. ابوحنیفه از این خبر خوشحال شد و از او اظهار رضایت کرد. صبح فردا ابوحنیفه نزد امام﵇ رفت. امام صادق﵇ به وی فرمود: آمده‌ای تا «لا شیء» ـ بهای قاطر ـ را دریافت کنی؟

ابوحنیفه گفت: آری! و بهای آن لاشیء است.

امام﵇ فرمود: آری!

آن‌گاه امام﵇ سوار بر قاطر شد و ابوحنیفه نیز سوار مرکب دیگری شد و با هم به صحرا رفتند. وقتی روز بالا آمد، امام﵇ به سراب نگریست که همانند آب جاری بالا آمده بود. آن‌گاه به ابوحنیفه گفت: ای ابوحنیفه! در آن دوردست چه چیزی هست که گویا جریان دارد؟

ابوحنیفه گفت: ای فرزند رسول خداﷺ! آن آب است.

با هم به سوی آن رفتند، وقتی به آنجا رسیدند باز هم سراب را برابر خود در دوردست دیدند. امام﵇ فرمود: بهای قاطر را دریافت کن! خداوند تعالی می‌فرماید: «همانند سرابی در بیابان هموار که تشنه آن را آب می‌پندارد تا این‌که نزد آن می‌رود، آن را چیزی نمی‌یابد و خداوند را نزد آن می‌یابد...».

از آنجا ابوحنیفه ناراحت و غمگین نزد یارانش رفت. به وی گفتند: ای ابوحنیفه! تو را چه شده است؟

ابوحنیفه گفت: قاطری ـ که ده هزار درهم پول برایش پرداخته بودم ـ بیهوده از چنگم رفت.»

(۷۰)

باب انّ من اشترى الظّهر ولم يشترط الأحلاس والأقتاب فله الظّهر مجرّدة منها

۲۸۷ ۲۲۷۲٤ (۱) مستدرك ۳۲٤/۱۳: القاضى نعمان المصرى صاحب الدعائم فى كتاب شرح الأخبار عن عمر بن حمّاد القتادة باسناده عن أنس قال كنت مع عمر بمنىً إذ أقبل اعرابى ومعه ظَهر فقال لى عمر سَلْهُ هلّا يبيع الظهر[1] فقمت إليه فسئلته فقال نعم فقام اليه فاشترى منه اربعة عشر بعيراً ثمّ قال يا أنيس الحق هذا الظّهر فقال الأعرابى جرّدها من أحلاسها واقتابها[2] فقال انّ ما اشتريتها بأحلاسها وأقتابها فاستحكما عليّاً ﷺ فقال كنت اشترطت عليه اقتابها وأحلاسها فقال عمر لا قال فجرّدها له فإنّما لك الإبل فقال عمر يا أنس جرّدها وادفع اقتابها وأحلاسها الى الأعرابى والحقها بالظّهر ففعلت.

---

۱. الظّهر الإبل الّتى يحمل عليه ويركب ـ اللسان.

۲. الحلس: كلّ شىء ولى ظهر البعير والدابّة تحت الرّجل والقتب والسرج ـ اللسان. القتب: الرحل ـ المنجد.

باب ۷۰

حکم بیع مرکبی که شرط وسایل و زین آن نشده باشد

(۱) انس گوید: «در منی همراه عمر بودم که عرب بیابانگردی به آنجا آمد و تعدادی شتر بارکش ۲۸۷
و سواری همراه خویش داشت. عمر به من گفت: از وی بپرس که آیا آن‌ها را نمی‌فروشد؟

من نزد وی رفتم و از او سؤال کردم. آن مرد برای فروش شترانش اعلام آمادگی کرد.

آن‌گاه عمر نزد وی آمد و چهارده شتر از وی خرید. سپس به من گفت: ای انس! شتران را تحویل بگیر!

مرد عرب گفت: روانداز و رحل آن را بگذار و شتران را به صورت برهنه تحویل بگیر!

عمر گفت: من آن‌ها را با روانداز و رحل‌شان خریدم.

در این باره، میان آنان نزاع در گرفت و علی‌ﷺ را به قضاوت میان خود فراخواندند.

امامﷺ به عمر گفت: آیا تو روانداز و رحل آن‌ها را در معامله شرط کردی؟

عمر گفت: نه!

علیﷺ فرمود: پس آن‌ها را از هر چه دارند جدا کن، تنها شتران متعلق به تو هستند!

عمر گفت: ای انس! شتران را برهنه کن و روانداز و رحل آن‌ها را به مرد عرب تحویل بده و آن‌ها را به دیگر شتران‌مان ملحق کن!»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب ما يستحبّ للتّاجر

وما يجب أو يحرم عليه وما يكره له

(١)

باب جملة ممّا يستحبّ للتّاجر أو يجب عليه
وجملة ممّا يكره له أو يحرم عليه

٢٨٨ ٢٢٩٣٩ (١) **كافي ١٥٠/٥**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ٦/٧**: أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن أبي الجارود[1] عن **فقيه ١٢١/٣**: **الأصبغ** بن نباتة قال سمعت أمير المؤمنين ؈[2] يقول على المنبر يا معشر التّجّار الفقه ثمّ المتجر الفقه ثمّ المتجر (الفقه ثمّ المتجر ـ كا) واللّه للرّبا في هٰذه الأمّة (دبيب[3] ـ يب ـ فقيه) أخفى من دبيب النمل على الصفا شوبوا أيمانكم[4] بالصّدق[5] التّاجر فاجر والفاجر في النّار إلّا من أخذ الحقّ وأعطى الحقّ. **فقيه ١٢١/٣**: وقال رسول اللّه ﷺ التّاجر فاجر (وذكر مثله).

٢٨٩ ٢٢٩٤٠ (٢) **الدعائم ١٦/٢**: عن عليّ ؈ انّ رجلاً قال له يا أمير المؤمنين انّي أُريد التّجارة قال أفقهتَ في دين اللّه قال يكون بعض ذلك قال ويحك الفقه ثمّ المتجر فإنّه من باع واشترى ولم يسأل عن حرام ولا حلال ارتطم[6] في الرّبا ثمّ ارتطم.

---

١. أبي جرير ـ يب. ٢. عليّاً ـ فقيه.
٣. دبّ الجيش دبيباً سار سيراً ليّناً ومنه دبيب النمل ـ مجمع. الصفا: العريض من الحجارة الأملس ـ اللسان.
٤. أموالكم ـ فقيه. ٥. بالصّدقة ـ يب ـ فقيه. ٦. أي وقع فيه.

بخش دوم: باب‌های واجبات،

مستحبات، محرمات و مکروهات تاجر در تجارت

باب ۱

بعضی از احکام واجب، مستحب، حرام و مکروه تاجر

۲۸۸ (۱) اصبغ بن نباته گوید: «از امیر مؤمنان ﷺ شنیدم که بر فراز منبر می‌فرمود: ای گروه تاجران! نخست آگاهی دقیق از احکام و سپس تجارت! نخست آگاهی دقیق از احکام و سپس تجارت! نخست آگاهی دقیق از احکام و سپس تجارت! به خدا سوگند! ربا در میان این امت، به یقین پنهان‌تر از حرکت مورچه بر روی سنگ سخت است. سوگندهای‌تان را باراستی درهم آمیزید! تاجر، تبهکار است و تبهکار در آتش است مگر کسی که حقّ بگیرد و حق بدهد.»

بخش پایانی این حدیث از پیامبر اکرم ﷺ نیز روایت شده است.

۲۸۹ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت شده است که: «شخصی به امیرمؤمنان گفت: تصمیم به تجارت گرفته‌ام!

امام ﷺ پرسید: آیا [احکام] دین خدا را با دقت درک کرده‌ای؟

گفت: بخشی از آن را!

امام ﷺ فرمود: وای بر تو! آگاهی دقیق از احکام و سپس تجارت؛ چرا که هرکس خرید و فروش کند و از حرام و حلال نپرسد، در ربا فرو می‌رود و سپس فرو می‌رود.»

۲۹۰ ۲۲۹۴۱ (۳) **العوالی ۲۰۱/۳**: وقال النّبیّﷺ الفقه ثمّ المتجر فمن اتّجر بغیر فقه فقد ارتطم فی الرّبا ثمّ ارتطم.

۲۹۱ ۲۲۹۴۲ (٤) **کافی ١٥٤/٥**: محمّد بن یحییٰ عن **تهذیب ٥/٧**: أحمد بن محمّد عن محمّد بن یحییٰ عن طلحة بن زید عن أبی عبد اللّه ﷺ قال **فقیه ١٢٠/٣**: قال أمیر المؤمنین صلوات اللّه علیه من اتّجر بغیر علم ارتطم فی الرّبا ثمّ ارتطم قال وکان أمیرالمؤمنین ﷺ یقول لا یقعدنّ فی السوق إلّا من یعقل الشراء والبیع **المقنعة ۹۱**: وجاءت الروایة عن أمیرالمؤمنین ﷺ انّه کان یقول من اتّجر (وذکر مثله إلی قوله ثمّ ارتطم).

۲۹۲ ۲۲۹٤۳ (٥) **الغرر ٦٥۳**: **نهج البلاغة ١٢٨٣**: وقال ﷺ من اتّجر بغیر فقه فقد ارتطم فی الرّبا.

۲۹۳ ۲۲۹٤٤ (٦) **فقه الرضا** ﷺ **۲٥۰**: روی انّ من اتّجر بغیر علم ولا فقه ارتطم فی الرّبا ارتطاماً.

۲۹٤ ۲۲۹٤٥ (٧) **العوالی ۲۰۲/۳**: وقال ﷺ من اتّجر بغیر فقه تورّط فی الشبهات.

۲۹٥ ۲۲۹٤٦ (٨) **المقنعة ۹۱**: قال الصّادق ﷺ من أراد التّجارة فلیتفقّه فی دینه لیعلم بذلك ما یحلّ له ممّا یحرم علیه ومن لم یتفقّه فی دینه ثمّ اتّجر تورّط فی الشّبهات.

۲۹٦ ۲۲۹٤٧ (۹) **الدعائم ١٦/٢**: عن رسول اللّهﷺ انّه مرّ بالتّجار وکانوا یومئذ یسمّون السماسرة فقال لهم اما انّی لا أسمّیکم السماسرة ولکن أسمّیکم التّجّار والتّاجر فاجر والفاجر فی النار فَغَلّقوا أبوابهم وامسکوا عن التّجارة فخرج رسول اللّهﷺ من غد فقال أین الناس قیل یا رسول اللّه سمعوا ما قلت بالأمس فأمسکوا قال وأنا أقوله الیوم إلّا من أخذ الحقّ وأعطاه.
العوالی ۲۰۳/۳: روی فی الحدیث انّهﷺ مرّ بالتّجّار (وذکر نحوه).

۲۹٧ ۲۲۹٤۸ (١٠) **مستدرك ۲٥١/١٣**: الشیخ أبوالفتوح فی تفسیره عن قیس ابن أبی غرزة[١] الغفّاری قال کنّا نسمّیٰ فی المدینة فی عهد رسول اللّهﷺ سمساراً وجاء الرّسولﷺ وسمّانا بإسم أحسن منه وقال یا معشر التّجّار هذا البیع یحضره اللّغو والکذب والیمین فشوبوه بالصّدقة.

۲۹۸ ۲۲۹٤۹ (١١) **مستدرك ٢٤٩/١٣**: الشیخ أبوالفتوح فی تفسیره عن عبید بن رفاعة قال قال رسول اللّهﷺ یا معشر التّجّار أنتم فجّار إلّا من اتّقیٰ وبرّ وصدق وقال بالمال هکذا وهکذا.

١. أبی غریرة ـ ك ط ق ـ أبی عزیرة ـ خ.

۲۹۰ (۳) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «نخست آگاهی دقیق [از احکام] و سپس تجارت! پس هرکس بدون دانش عمیق [به احکام] تجارت کند، حتماً در ربا فرو می‌رود و سپس فرو می‌رود.»

۲۹۱ (۴) طلحه بن زید از امام صادقؑ روایت می‌کند که امیر مؤمنانؑ فرمود: «هرکس بدون آگاهی تجارت کند، در ربا فرو می‌رود و سپس فرو می‌رود.

و نیز پیوسته می‌فرمود: کسی که خرید و فروش را درک نمی‌کند، نباید در بازار بنشیند!»

۲۹۲ (۵) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم و نهج البلاغه از امیرمؤمنان روایت شده که فرمود: «هرکس بدون آگاهی دقیق [از احکام] تجارت کند، حتماً در گرداب ربا می‌افتد.»

۲۹۳ (۶) در کتاب فقه الرضا روایت می‌شود که: «هرکس بدون آگاهی و درک عمیق احکام تجارت کند، به شدت در ربا فرو می‌رود.»

۲۹۴ (۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «هرکس بدون آگاهی عمیق به احکام تجارت کند، در شبهات فرو می‌افتد.»

۲۹۵ (۸) در کتاب المقنعه از امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس تصمیم به تجارت دارد، باید دینش را عمیقاً بفهمد تا به این وسیله حلال را از حرام باز شناسد و هرکس در دین به آگاهی عمیق نرسد و تجارت کند، در شبهات فرو می‌افتد.»

۲۹۶ (۹) در کتاب دعائم الاسلام آمده است که: «در زمان پیامبرﷺ تاجران سماسره نامیده می‌شدند. یک روز پیامبر اکرمﷺ بر تاجران گذشت و به آنان فرمود: بدانید که من شما را سماسره نمی‌نامم بلکه شما را تاجر می‌نامم و تاجر تبهکار است و تبهکار در آتش.

آنان درهای مغازه‌های‌شان را بستند و دست از تجارت کشیدند. روز بعد پیامبر اکرمﷺ بیرون آمد و پرسید: آنان کجا هستند؟

گفته شد: ای رسول خداﷺ، دیروز وقتی سخنان شما را شنیدند، دست از تجارت کشیدند! پیامبرﷺ فرمود: من امروز نیز همان را می‌گویم [ولی اضافه می‌کنم]: مگر کسی که حق بگیرد و حق بدهد.»

۲۹۷ (۱۰) قیس بن ابی غرزه غفاری گوید: «ما در مدینه در زمان پیامبرﷺ سمسار نامیده می‌شدیم و پیامبرﷺ آمد و ما را به نام زیباتری نامید و فرمود: ای گروه تاجران! در خرید و فروش، سخنان بیهوده و دروغ و سوگند پیش می‌آید، پس آن را با صدقه در هم آمیزید.»

۲۹۸ (۱۱) عبید بن رفاعه از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «ای گروه تاجران! شما تبهکارید؛ مگر کسی که تقوا پیشه کند و نیکی نماید و راست بگوید و بگوید این مال این‌گونه و این‌گونه است.»

۲۹۹ ۲۲۹۵۰ (۱۲) **فقه الرضا**ﷺ ۲۵۲: واستعمل فی تجارتك مكارم الأخلاق والأفعال الجميلة للدين والدّنيا.

۳۰۰ ۲۲۹۵۱ (۱۳) **مستدرك** ۲۴۹/۱۳ :القطب الرّاوندي في لبّ اللّباب قال قال النبيّﷺ التّاجر فاجر إلّا من أخذ الحقّ وأعطى الحقّ.

۳۰۱ ۲۲۹۵۲ (۱٤) **الدعائم** ۱۷/۲: عن رسول اللّهﷺ انّه قال بعثنی ربّی رحمة ولم يجعلنی تاجراً ولا زرّاعاً[۱] إنّ شرّ[۲] هذه الأمّة التّجّار والزرّاعون[۳] إلّا من شحّ[٤] **العوالی** ۲۰۳/۳: وقالﷺ بعثنی (وذكر نحوه).

۳۰۲ ۲۲۹۵۳ (۱۵) **مستدرك** ۲۵۱/۱۳: **جعفر** بن أحمد القمیّ فی كتاب الغايات عن رسول اللّهﷺ قال شرار النّاس الزّارعون والتّجّار إلّا من شحّ منهم على دينه وقالﷺ شرّ النّاس التّجار الخَوَنة.

۳۰۳ ۲۲۹۵٤ (۱٦) **كافی** ۱۵۱/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن **تهذيب** ٦/۷: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن عمرو ابن أبی المقدام عن **جابر** عن أبی جعفرﷺ قال **فقيه** ۲۲۰/۳: كان أميرالمؤمنين[۵]ﷺ بالكوفة (عندكم ـ كا ـ يب) يغتدی كلّ (يومٍ ـ كا ـ يب) بكرة (من القصر ـ كا يب) فيطوف[٦] فی أسواق الكوفة سوقاً سوقاً ومعه الدِّرَّة[۷] على عاتقه وكان لها طرفان وكانت تسمّى السّبيبة (قال ـ فقيه) فيقف على أهل كلّ سوق فينادی[۸] يا معشر التّجّار (اتّقوا اللّهﷻ فإذا سمعوا صوتهﷺ ألقوا ما بأيديهم[۹] وأرعوا[۱۰] إليه بقلوبهم وسمعوا بآذانهم فيقولﷺ ـ كا ـ يب) قدّموا الإستخارة وتبرّكوا بالسهولة واقتربوا من المبتاعين[۱۱] وتزيّنوا بالحلم (وتناهوا عن اليمين وجانبوا الكذب[۱۲] ـ كا ـ يب ـ أمالی المفيد) وتجافوا عن الظّلم وأنصفوا المظلومين

---

۱. زارعاً ـ عوالی. ۲. شرار ـ خ. ۳. والزّارعون ـ عوالی.
٤. أی كان حريصاً على حفظ دينه. ۵. علیّﷺ ـ فقيه. ٦. يطوف ـ يب.
۷. الدِّرَّة: السَّوْطُ يضرب به ـ المنجد.
۸. فيناديهم ـ فقيه ـ فينادی فيهم ـ أمالی المفيد. ۹. فی أيديهم ـ يب.
۱۰. أی استمعوا إليه. ۱۱. المتبايعين ـ يب.
۱۲. وتناهوا عن الكذب واليمين ـ أمالی الصّدوق.

۲۹۹ (۱۲) در کتاب فقه الرضا آمده است که: «و در تجارت خویش، صفات پسندیدهٔ اخلاقی و رفتار زیبای دین و دنیا را به کار گیر.»

۳۰۰ (۱۳) قطب راوندی در کتاب لب اللباب از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «تاجر، تبهکار است مگر کسی که حق بگیرد و حق بدهد.»

۳۰۱ (۱۴) در کتاب دعائم الاسلام از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «پروردگارم مرا برای مهربانی و رحمت برانگیخت و مرا تاجر و کشاورز قرار نداد. بدترین این امت تاجران و کشاورزان هستند مگر کسی که بر حفظ دینش حریص باشد.»

۳۰۲ (۱۵) جعفر بن احمد قمی در کتاب الغایات از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «بدترین مردم، کشاورزان و تاجران هستند مگر آن هایی که به شدت بر حفظ دین‌شان حریص باشند و فرمود: بدترین مردم، تاجران خیانتکار هستند.»

۳۰۳ (۱۶) جابر از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «امیرمؤمنانؑ در کوفه هر روز صبح زود به بازار می‌رفت. او تازیانه‌ای دو سر به نام سبیبه روی شانه می‌گذاشت و در تک تک بازارهای کوفه گردش می‌کرد و به هر بازاری که می‌رسید، بر سر اهل آن می‌ایستاد و آن‌گاه ندا می‌داد: ای گروه تاجران (از خدایﷻ پروا کنید! بازاریان با شنیدن صدای امامؑ هر چه در دست داشتند، کنار می‌گذاشتند و با قلب به وی روی می‌آوردند و با گوش‌هایشان سخنانش را می‌شنیدند. امامؑ می‌فرمود): پیش از هر کار، از خدا درخواست خیر و نیکی کنید و با سهل و آسان‌گیری، برکت جویید و به مشتریان نزدیک شوید و با بردباری آراسته گردید (و یکدیگر را از سوگند بازدارید و از دروغ دوری کنید)

ولا تقربوا الرّبا وأوفوا الكيل والميزان ﴿وَلَا تَبْخَسُواْ ٱلنَّاسَ أَشْيَآءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْاْ فِى ٱلْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ (قال ـ فقيه أمالي المفيد) فيطوف عليه السلام في جميع أسواق الكوفة[1] ثمّ يرجع فيقعد للنّاس. **أمالي الصّدوق** ۴۰۲: حدّثنا أبي قال حدّثنا سعد بن عبدالله قال حدّثنا إبراهيم بن هاشم عن عبد الرّحمن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن **محمّد** بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال كان عليّ عليه السلام كلّ بكرة يطوف في أسواق الكوفة (وذكر نحو ما في فقيه وأسقط قوله ثمّ يرجع فيقعد للنّاس) وزاد قوله: فيقول هذا ثمّ يقول ـ تفنى اللّذاذة ممّن نال صفوتها ـ من الحرام ويبقى الإثم والعار ـ تبقى عواقب سوء في مغبّتها[2] ـ لا خير في لذّة من بعدها النّار.

۳۰۴ (۱۷) **أمالي المفيد** ۱۹۷: حدّثنا الشيخ الجليل المفيد أبو عبدالله محمّد بن محمّد بن
۲۲۹۵۵ النّعمان الحارثي قال حدّثني أحمد بن محمّد عن أبيه محمّد بن الحسن بن الوليد القميّ عن محمّد بن الحسن الصفّار عن العبّاس بن معروف عن عليّ بن مهزيار عن الحسن بن محبوب عن عمرو ابن أبي المقدام [عن **جابر**] عن أبي جعفر محمّد بن عليّ الباقر عليه السلام قال كان أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام عندكم بالكوفة يغتدي [في] كلّ يوم من القصر فيطوف (وذكر نحو ما في فقيه وزاد) قال وكان إذا نظروا إليه قد أقبل إليهم [و] قال «يا معشر النّاس» أمسكوا أيديهم واصغوا إليه بآذانهم ورمقوه[3] بأعينهم حتّى يفرغ عليه السلام من كلامه فإذا فرغ قالوا السمع والطاعة يا أمير المؤمنين.

۳۰۵ (۱۸) **كافي** ۱۵۰/۵: **تهذيب** ۶/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النوفليّ عن **السّكونيّ**
۲۲۹۵۶ عن أبي عبدالله عليه السلام قال **فقيه** ۱۲۰/۳: قال رسول الله صلى الله عليه وآله من باع واشترى فليحفظ خمس خصال وإلّا فلا يشترينّ ولا يبيعنّ[4] الرّبا والحلف وكتمان العيب[5] والحمد[6] إذا باع والذّمّ إذا اشترى. **الخصال** ۲۸۶: حدّثنا أبي رضي الله عنه قال حدّثنا سعد بن عبدالله قال حدّثني إبراهيم بن هاشم

---

۱. في جميع الأسواق بالكوفة ـ يب.
۲. المغبّة: عاقبة الشيء ـ المنجد.
۳. رمقه: أطال النظر إليه.
۴. فلا يشتر ولا يبع ـ يب.
۵. العيوب ـ فقيه.
۶. والمدح ـ فقيه ـ خصال.

و از ظلم و ستم دست بشویید و با ستمدیدگان به انصاف رفتار کنید و به ربا نزدیک نشوید و پیمانه و ترازو را به طور کامل رعایت کنید. (و از اجناس مردم کم نگذارید و در زمین تباهی و فساد نکنید!) امام ﷺ در همهٔ بازارهای کوفه می‌گشت، آن‌گاه بازمی‌گشت و برای رسیدگی به کارهای مردم می‌نشست.»

این حدیث در امالی صدوق بدون جملهٔ آخر روایت شده و در پایان آن، این جملات افزوده شده است: «آن‌گاه امام ﷺ در ادامهٔ سخنانش این اشعار را می‌خواند:

هرکس از راه حرام حتی اگر به لذات خالص دست یابد/ آنها از بین خواهد رفت و گناه و ننگ آن باقی خواهد ماند

نتیجهٔ کارهای بد در پایان باقی خواهد ماند/ و در لذتی که پس از آن آتش است، خیری نیست.»

۳۰۴ (۱۷) جابر از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان علی ﷺ نزد شما در کوفه هر روز صبح از قصر بیرون می‌آمد و به گردش می‌پرداخت.» ادامهٔ این حدیث همانند حدیث پیشین است تا آنجا که می‌فرماید: «وقتی بازاریان امام ﷺ را می‌دیدند که به سوی‌شان می‌آید و می‌گوید: ای مردم! همه دست از کار می‌کشیدند و به وی گوش می‌سپردند و چشم می‌دوختند تا سخنانش پایان یابد و پس از سخنان امام ﷺ می‌گفتند: شنیدیم و پیروی خواهیم کرد، ای امیرمؤمنان!»

۳۰۵ (۱۸) سکونی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس خرید و فروش می‌کند، پنج کار را باید رعایت کند و در غیر این صورت حتماً حتماً دست از خرید و فروش بردارد؛ ربا، سوگند، پوشاندن عیب، ستودن کالا هنگام فروش و نکوهش آن هنگام خرید.»

عن النّوفلي عن السّكونيّ عن أبي عبداللّه عن أبيه عن آبائه عن عليّ ﷺ قال قال رسول اللّهﷺ من باع واشترى فليجتنب خمس خصال (وذكر مثله). **فقه الرّضا** ﷺ ۲۵۰: روى أنّ من باع أو اشترى وذكر نحوه. **المقنع** ۱۲۲: إذا اتّجرت فاجتنب خمسة أشياء وذكر نحوه إلّا أنّ فيه الكذب (بدل الرّبا). **الهداية** ۸۰: نحوه.

۳۰۶ ۲۲۹۵۷ (۱۹) **كافي** ۱۵۳/۵: محمّد بن يحيى عن **أحمد** بن محمّد بن عيسى رفع الحديث قال كان أبو اُمامة صاحب رسول اللّهﷺ يقول سمعت رسول اللّهﷺ يقول أربع من كنّ فيه فقد طاب مكسبه إذا اشترى لم يعب وإذا باع لم يحمد ولا يدلّس وفيما بين ذلك لا يحلف.

۳۰۷ ۲۲۹۵۸ (۲۰) **فقيه** ۱۲۱/۳: قال رسول اللّهﷺ يا معشر التّجار ارفعوا رؤوسكم فقد وضح لكم الطّريق تبعثون يوم القيامة فجّاراً إلّا من صدق حديثه.

۳۰۸ ۲۲۹۵۹ (۲۱) **فقيه** ۱۲۱/۳: قال ﷺ يا معشر التّجّار شوبوا[۱] أموالكم بالصّدقة تكفّر عنكم ذنوبكم[۲] وأيمانكم الّتى تحلفون فيها تطيب لكم تجارتكم.

۳۰۹ ۲۲۹۶۰ (۲۲) **مستدرك** ۲۵۰/۱۳: إبراهيم بن محمّد الثقفي في كتاب الغارات عن عبداللّه بن أبي شيبة عن جعفر بن عون عن مسعر عن أبي حجارة (ابن جحادة صح) عن **أبي سعيد** قال كان عليّ ﷺ يأتي السوق فيقول يا أهل السوق إتّقوا اللّه وإيّاكم والحلف فإنّه ينفق السلعة ويمحق البركة فإنّ التّاجر فاجر إلّا من أخذ الحقّ وأعطاه السلام عليكم ثمّ يمكث الأيّام ثمّ يأتي فيقول مثل مقالته فكان إذا جاء قالوا قد جاء المرد شكنبة. فكان يرجع إلى اسرته[۳] فيقول إذا جئت قالوا قد جاء المرد شكنبة فما يعنون بذلك قيل له يقولون قد جاء عظيم البطن فيقول أسفله طعام وأعلاه علم.

۳۱۰ ۲۲۹۶۱ (۲۳) **العوالي** ۱۸۸/۱: وقالﷺ لا تستقبلوا السوق ولا تحلفوا ولا ينفق بعضكم لبعض.

۳۱۱ ۲۲۹۶۲ (۲۴) **ثواب الأعمال** ۱۶۲: **الخصال** ۸۰: (حدّثنا ـ الخصال) أبي ﷺ قال حدّثنا[۴] عبداللّه بن جعفر الحميري عن إبراهيم بن مهزيار عن أخيه عليّ بن مهزيار عن فضالة بن أيّوب عن سليمان بن درستويه عن **عجلان** عن أبي عبداللّه ﷺ قال ثلاثة يدخلهم اللّه الجنّة

---

۱. صونوا ـ خ ل ط ق. شوبوا: شاب الشيء: خلطه. ۲. سيّآتكم ـ خ ل.
۳. سرّته ـ خ. ۴. حدّثني ـ الثواب.

همین روایت در خصال و فقه الرضا آمده است و در کتاب المقنع این حدیث با اندک تفاوتی به جای «ربا»، «دروغ» آمده است.

(۱۹) ابو امامه گوید: «از پیامبر اکرمﷺ شنیدم که می‌فرمود: چهار چیز در هر که باشد کسب و ۳۰۶
درآمدش پاک و حلال است: هنگام خرید عیب نگیرد، هنگام فروش نستاید، عیب کالایش را نپوشاند و در این میان سوگند نخورد.»

(۲۰) در کتاب من لا یحضره الفقیه از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «ای گروه تاجران! ۳۰۷
سرهای‌تان را بالا آورید. به تحقیق، راه برای‌تان روشن است. در روز قیامت تبهکار محشور می‌شوید مگر کسی که گفتارش راست باشد.»

(۲۱) در همان کتاب از امامؑ روایت می‌شود که فرمود: «ای گروه تاجران! اموال‌تان را با صدقه ۳۰۸
درهم آمیزید تا گناهان‌تان و سوگندهایی را که یاد می‌کنید، بر شما بپوشاند و تجارت‌تان را برای شما پاک گرداند.»

(۲۲) ابو سعید گوید: «علیؑ همواره به بازار می‌آمد و می‌فرمود: ای اهل بازار! تقوای الهی پیشه ۳۰۹
کنید و از سوگند بپرهیزید! چرا که آن کالا را کساد می‌کند و برکت را می‌بَرَد. همانا تاجر تبهکار است مگر کسی که حق بگیرد و حق بدهد والسلام علیکم.

آن‌گاه پس از گذشت چند روز دوباره به بازار می‌آمد و همان سخنان را تکرار می‌کرد. پس هروقت امامؑ به بازار می‌آمد، می‌گفتند: مرد شکنبه آمد. وقتی امامؑ به سوی خانه بازمی‌گشت، می‌فرمود: وقتی من آمدم، گفتند: مرد شکنبه آمد. مقصودشان از این جمله چیست؟ گفته شد: می‌گویند مرد شکم گنده آمد!

امامؑ می‌فرمود: پایین آن غذاست و بالای آن علم!»

(۲۳) در کتاب العوالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «به استقبال بازار نروید [زود برای ۳۱۰
گرفتن جا برای بساط کردن به بازار نروید] و سوگند نخورید و بعضی از شما کالای بعضی دیگر را انفاق و کساد نکند.»

(۲۴) عجلان از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «سه گروهند که خداوند آنان را بدون ۳۱۱
حسابرسی وارد بهشت می‌کند و سه گروه را خداوند بدون حسابرسی داخل دوزخ می‌کند. کسانی که خداوند آنان را بدون حسابرسی به بهشت می‌برد: پیشوای دادگستر، تاجر راستگو و درستکار و پیرمردی که عمرش را در راه پیروی از خدا سپری کند، هستند و سه گروهی را که خداوند بدون حسابرسی به دوزخ می‌برد: پیشوای ستمگر، تاجر بسیار دروغگو و پیرمرد زناکار هستند.»

بغير حساب (وثلاثة يدخلهم اللّه النّار بغير حساب فأمّا الّذين يدخلهم اللّـه الجنّة بـغير حساب ـ خصال) فإمام[1] عادل وتاجر صدوق وشيخ أفنى عمره فـى طـاعة اللّـه ﷻ (وأمّـا الثّلاثة الّذين يدخلهم اللّه النّار بغير حساب فإمام جائر وتاجر كذوب وشيخ زانٍ ـ الخصال).

وتقدّم فى رواية أحمد بن محمّد (٨) من باب (٥) استحباب مشاورة اللّه مـن أبـواب الإستخارة ج ٨ قوله يا ابن رسول اللّه إنّى عزمت على الخروج للتّجارة وإنّى آليت عـلى نفسى أن لا أخرج حتّى ألقاك وأستشيرك وأسالك الدّعاء لى قال فدعا له وقال عليه الصّلوه والسّلام عليك بصدق اللّسان فى حديثك ولا تكتم عيباً يكـون فـى تـجارتك ولا تـغبن المسترسل[2] فإنّ غبْنَه رباً ولا ترض للنّاس إلّا ما ترضاه لنفسك وأعط الحقّ وخذه ولا تحف ولا تَجُرْ فإنّ التّاجر الصدوق مع السَّفَرة الكرام البررة يوم القيامة واجتنب الحلف فإنّ اليمين الفاجرة تورث صاحبها النّار والتّاجر فاجر إلّا من اعطى الحقّ وأخذه وإذا عـزمت عـلى السّفر أو حاجة مهمّة فأكثر الدّعاء والاستخارة إلخ.

(٢)

باب ماورد فى أنّ اللّه تعالى مَنّ على النّاس بنعمة الكتابة والقلم والحساب

قال اللّه تبارك وتعالى فى سورة العلق (٩٦): ٣، ٤، ٥: ﴿ٱقْرَأْ وَرَبُّكَ ٱلْأَكْرَمُ ۝ ٱلَّذِى عَلَّمَ بِٱلْقَلَمِ ۝ عَلَّمَ ٱلْإِنسَـٰنَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾.

٣١٢ ٢٢٩٦٣ (١) كافى ١٥٥/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن أحمد بن أبى عبداللّه عن رجل عن جميل عن أبى عبداللّه ؈ قال سمعته يقول منّ اللّه ﷻ على النّاس برّهم وفاجرهم بالكتاب والحساب ولو لا ذلك لتغالطوا.

٣١٣ ٢٢٩٦٤ (٢) تفسير علىّ بن إبراهيم ٤٣٠/٢: ﴿ٱقْرَأْ وَرَبُّكَ ٱلْأَكْرَمُ ۝ ٱلَّذِى عَلَّمَ بِٱلْقَلَمِ﴾ ـ قـال علّم الإنسان الكتابة الّتى بها تتمّ أمور الدّنيا فى مشارق الأرض ومغاربها.

---

١. إمام ـ الثواب.

٢. أى الّذى يطمئنّ إليك ويثق بك ويصدّقك فيما تحدّثه.

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشت از باب پنج از باب‌های استخاره این گفته که: «ای فرزند رسول خدا ﷺ! من [احمد بن محمّد] تصمیم به مسافرت برای تجارت گرفته و با خود پیمان بسته‌ام که حرکت نکنم مگر آن‌که پیش از آن با شما دیدار کنم، مشورت بخواهم و درخواست دعا نمایم!

امام ﷺ برای وی دعا کرد و فرمود: بر تو باد به راستگویی در گفتار! عیب کالایت را نپوشان و اعتماد کننده به خود را فریب نده؛ زیرا فریب او رباست. آنچه برای خود می‌پسندی، برای دیگران بپسند و حقّ بده و حقّ بگیر و ظلم و ستم نکن؛ زیرا تاجر راستگو و درستکار، روز قیامت با سفیران بزرگوار و نیکوکار است و از سوگند دوری کن؛ چرا که سوگند دروغ، برای صاحبش آتش به ارمغان می‌آورد و تاجر، تبهکار است مگر آن‌که حقّ دهد و حقّ بگیرد و هنگامی که تصمیم به مسافرت یا کار مهمی گرفتی، بسیار دعا کرده و از خداوند درخواست خیر و نیکی کن...»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲
امتنان الهی به نعمت نوشتن و قلم و حساب

خداوند تعالی می‌فرماید:

> بخوان که پروردگارت بزرگوارتر است. آن کس که به قلم آموخت به انسان. آموخت آنچه نمی‌دانست.[1]

۳۱۲ (۱) جمیل از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند بر مردم ـ نیکوکار و تبهکار ـ به نوشتن و حسابگری منت نهاد و اگر چنین نبود، به غلط و اشتباه می‌افتادند.»

۳۱۳ (۲) در تفسیر علی بن ابراهیم در توضیح این آیه: «بخوان که پروردگارت بزرگوارتر است. آن‌که به قلم آموخت» آمده است: «نوشتن را به انسان آموخت که به وسیلهٔ آن، کارهای دنیا در مشرق و مغرب زمین سامان یابد.»

---

۱. علق ۹۶ / ۵_۳

۳۱۴ ۲۲۹۶۵ (۳) **مستدرك** ۲۵۸/۱۳: الشيخ أبو الفتوح الرّازى فى تفسيره عن عبداللّه بن عمر ما معناه انّه قال قلت لرسول اللّهﷺ لا يمكن إلّا أن أكتب ما أسمعه منك من الأحاديث لئلّا أنساه فقال لا بأس أكتب فإنّ اللّه علّم بالقلم قال والقلم من اللّه نعمة عظيمة ولولا القلم لم يستقم الملك والدّين ولم يكن عيش صالح.

۳۱۵ ۲۲۹۶۶ (٤) **مستدرك** ۲۵۸/۱۳: توحيد المفضّل برواية محمّد بن سنان عنه عن الصّادق ﷺ قال قال تأمّل يا مفضّل ما أنعم اللّه تقدّست أسماؤه من هذا النّطق الّذى يعبّر به عمّا فى ضميره إلى أن قال وكذلك الكتابة الّتى بها تقيّد أخبار الماضين للباقين وأخبار الباقين للآتين وبها تخلد الكتب فى العلوم والآداب وغيرها وبها يحفظ الإنسان ذكر ما يجرى بينه وبين غيره من المعاملات والحساب ولولاه لا نقطع أخبار بعض الأزمنة عن بعض وأخبار الغائبين عن أوطانهم ودرست العلوم وضاعت الآداب وعظم ما يدخل على النّاس من الخلل فى أمورهم ومعاملاتهم وما يحتاجون الى النّظر فيه من أمر دينهم وما روى لهم ممّا لايسعهم جهله ولعلّك تظنّ انّها ممّا يخلص إليه بالحيلة والفطنة وليست ممّا أعطيه الإنسان من خلقه وطباعه ـ إلى أن قال ـ فاصل ذلك فطرة البارى جلّ وعزّ وما تفضّل به على خلقه فمن شكر أثيب ومن كفر فإنّ اللّه غنىّ عن العالمين.

۳۱۶ ۲۲۹۶۷ (٥) **الخصال** ۳۱۰: حدّثنا محمّد بن علىّ ماجيلويه ﷺ قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار قال حدّثنى سهل بن زياد الآدمى عن يعقوب بن يزيد عن محمّد بن إبراهيم النوفلىّ رفعه إلى جعفر بن محمّد انّه ذكر عن آبائهﷺ انّ أمير المؤمنين ﷺ كتب إلى عمّاله ادقّوا أقلامكم وقاربوا بين سطوركم واحذفوا عنّى فضولكم واقصدوا قصد المعانى وإيّاكم والإكثار فإنّ أموال المسلمين لا تحتمل الإضرار.

۳۱۷ ۲۲۹۶۸ (٦) **نهج البلاغة** ۱۲۲٦: وقال ﷺ لكاتبه عبيد اللّه بن أبى رافع ألق[۱] دواتك وأطل جلفة قلمك[۲] وفرّج بين السطور وقرمط[۳] بين الحروف فإنّ ذلك أجدر بصباحة الخطّ.

---

۱. لاق الدواة: لزق المداد لصوفها ـ اللسان.
۲. جلفة القلم: سنانه ـ مجمع.
۳. القرمطة فى الخطّ: دقّة الكتابة وتدانى الحروف ـ اللسان.

۳۱۴ (۳) عبدالله بن عمر به پیامبرﷺ گفت: «برای آن‌که روایات شما را فراموش نکنم، چاره‌ای جز نوشتن ندارم.

پیامبرﷺ فرمود: اشکال ندارد؛ بنویس! زیرا خداوند به قلم آموخت.

و فرمود: قلم، نعمت بزرگی از جانب خداست و اگر قلم نبود، فرمانروایی و دین پا برجا نبود و زندگی شایسته‌ای وجود نداشت.»

۳۱۵ (۴) مفضل از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «بیندیش ای مفضل! خداوندی ـ که نام هایش پاک است ـ به وسیلهٔ گفتن، چه نعمت بزرگی به انسان داد که با آن نهان خود را آشکار می‌کند... و به همین صورت نوشتن، که با آن اخبار گذشتگان را برای نسل امروز و اخبار آنان را برای آیندگان به بند می‌کشد و نگه می‌دارد و به وسیلهٔ آن، کتاب‌های علوم گوناگون و آداب و غیر آن جاودانه می‌شود و به وسیلهٔ آن، انسان، معاملات و حساب‌های خود را با دیگران حفظ می‌کند. اگر نوشتن نبود، اخبار زمان‌های گوناگون به هم نمی‌رسید و کسانی که در غربت بسر می‌برند، از وطن خویش بی‌خبر بودند. علوم، نابود و آداب ضایع می‌شد و در کارها و معاملات و امور دینی نیازمند دقت و احادیث ضروری انسان، شکاف و خلل بزرگی ایجاد می‌شد و شاید گمان کنی که انسان با چاره اندیشی و زیرکی به این راه حلّ رسیده نه این‌که در خلقت و سرشت وی به ودیعه گذاشته شده است [درحالی که این گونه نیست] تا این که امامؑ فرمود: اصل و ریشه آن، آفرینش خداوند وتفضّل و بخششی است که به مخلوقات خویش عنایت فرموده است. پس هرکس سپاسگزاری کند، پاداش می‌گیرد و هرکس ناسپاسی کند، به درستی که خداوند از جهانیان بی‌نیاز است.»

۳۱۶ (۵) محمد بن ابراهیم نوفلی با واسطه از امام صادقؑ از پدرانشؑ روایت می‌کند که امیرالمؤمنینؑ به کارگزارانش نوشت: «قلم‌هایتان را نازک و سطرها را به هم نزدیک کنید و کلمات و تعارفات زاید را نسبت به من حذف و تنها معانی را قصد کنید و از زیاده روی بپرهیزید زیرا اموال مسلمانان، زیان را تحمل نمی‌کند.»

۳۱۷ (۶) در نهج البلاغه آمده است که امیرمؤمنانؑ به نویسنده‌اش عبید الله بن ابی رافع فرمود: «دواتت را لیقه گذاری کن و نوک قلم را بلند گیر و میان سطرها فاصله بینداز و حروف را نزدیک به هم بنویس زیرا این روش برای زیبایی و خوانایی خط بهتر است.»

۳۱۸ ۲۲۹٦۹ (۷) مستدرك ۲۵۹/۱۳: السّيوطى فى طبقات النحاة وجماعة آخرون فى ترجمة محمّد بن يعقوب صاحب القاموس انّه سئل بالرّوم عن قول على بن أبى طالب عليه السلام لكاتبه الصق روانفك[1] بالجبوب[2] وخذ المزبر[3] بشناترك[4] واجعل حندورتيك[5] إلى قيهلى[6] حتّى لا أنغي نغية[7] إلّا أودعتها حماطة جلجلانك[8] ما معناه فقال الزق عضرطتك بالصّلّة[9] وخذ المصطر[10] بأباخسك[11] واجعل حجمتيك إلى أثعبان[12] حتّى لا أنبس نبسة[13] إلّا وعيتها فى لمظة[14] رباطك[15]. وتقدّم فى رواية إسحاق (۳) من باب (۳۳) كراهة الأجرة على تعليم القرآن مع الشرط من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ قوله عليه السلام مُرْه إذا دفع إليه الغلام أن يقول لأهله إنّى إنّما أعلّمه الكتاب والحساب وأتّجر عليه بتعليم القرآن حتّى يطيب له كسبه. ويأتى فى أحاديث باب (٦١) ماورد فى أنّ الولد يترك أن يلعب سبع سنين من أبواب أحكام الأولاد ج ۲٦ ما يناسب ذلك.

(۳)

باب استحباب كتابة كتاب عند التّعامل والتّداين

قال اللّه تعالى في سورة البقرة (۲): ۲۸۲ و ۲۸۳: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيۡنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمّٗى فَٱكۡتُبُوهُۚ وَلۡيَكۡتُب بَّيۡنَكُمۡ كَاتِبُۢ بِٱلۡعَدۡلِۚ وَلَا يَأۡبَ كَاتِبٌ أَن يَكۡتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ ٱللَّهُۚ فَلۡيَكۡتُبۡ وَلۡيُمۡلِلِ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ وَلۡيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ وَلَا يَبۡخَسۡ مِنۡهُ شَيۡـٔٗاۚ فَإِن كَانَ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ سَفِيهًا أَوۡ ضَعِيفًا أَوۡ لَا يَسۡتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلۡيُمۡلِلۡ وَلِيُّهُۥ بِٱلۡعَدۡلِۚ وَٱسۡتَشۡهِدُواْ شَهِيدَيۡنِ مِن رِّجَالِكُمۡۖ فَإِن لَّمۡ يَكُونَا رَجُلَيۡنِ فَرَجُلٞ وَٱمۡرَأَتَانِ مِمَّن تَرۡضَوۡنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ أَن تَضِلَّ

---

۱. الروانف جمع الرانفة: أسفل الألية الّذى يلى الأرض عند القعود ـ المنجد.
۲. الجبوب: وجه الأرض. ۳. المزبر: القلم ـ اللسان. ٤. شناتر: الأصابع ـ اللسان.
۵. الحندورة: الحدقة ـ اللسان. ٦. القيهل: الطلعة والوجه.
۷. نغى إلىّ نغية إذا ألقى إليك كلمة ـ اللسان. ۸. أى سواد قلبك ـ المنجد.
۹. أى استك بالأرض. ۱۰. المصطر: القلم. ۱۱. الأباخس: الأصابع.
۱۲. أى الوجه ـ اللسان. ۱۳. النبسة: أقلّ الكلام ـ اللسان.
۱٤. اللمظة النكتة السوداء في القلب ـ المنجد. ۱۵. الرباط: الفؤاد ـ اللسان.

(۷) سیوطی در کتاب طبقات النحاة و گروهی دیگر در شرح حال محمد بن یعقوب نویسندهٔ کتاب القاموس آورده‌اند که: «در روم از وی دربارهٔ معنی این سخن علی‌بن ابیطالب﵇ سوال شد که به نویسندهٔ خود فرمود: نشیمنگاه خود را محکم به زمین بچسبان و قلم را با انگشتانت بگیر و چشمانت را بدوز تا هر کلمه‌ای را که به تو گفتم در سویدای قلبت جای دهی.» ۳۱۸

محمد بن یعقوب با الفاظ دیگری آن را توضیح داد.

ارجاعات

گذشت:

در روایت سه از باب سی و سه فرموده معصوم﵇ که: «به او دستور بده که وقتی کودک را به وی تحویل دادند، به خانواده‌اش بگوید: به درستی که من نوشتن و حساب را به وی می‌آموزم و با تعلیم قرآن به وی، تجارت [با خدا] می‌کنم تا درآمدش پاک و حلال باشد.»

می‌آید:

در روایات باب شصت و یک از باب‌های احکام فرزند، آنچه مناسب با این موضوع است خواهد آمد.

باب ۳
استحباب نوشتن قرارداد وام

خداوند تعالی می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آوردید، هرگاه تا سر رسید معین به یکدیگر وام دادید آن را بنویسید و باید نویسندهٔ عادلی میان شما بنویسد و هیچ نویسنده‌ای از نوشتن خودداری نکند، همان‌گونه که خداوند به وی آموخت. پس باید بنویسد و بدهکار باید املا کند و باید بدهکار از پروردگارش پروا کند و چیزی از آن نکاهد و اگر بدهکار، سفیه یا ضعیف یا ناتوان از املاست، پس سرپرست او باید به عدالت، بدهی او را دیکته کند.

و دو نفر از مردان‌تان را گواه گیرید. پس اگر دو مرد نبودند، آن‌گاه مردی با دو زن از گواهانی که از ایشان رضایت دارید؛ برای این‌که اگر یکی از آن دو زن فراموش کرد، دیگری به وی یادآوری کند و هنگامی که گواهان فراخوانده شدند، نباید خودداری کنند و از نوشتن بدهی تا سررسیدش ـ کوچک باشد یا بزرگ ـ خسته نشوید. این نزد خدا به عدالت نزدیک‌تر و برای شهادت استوارتر و به تردید نکردن نزدیک‌تر است مگر آن‌که معاملهٔ نقدی باشد که میان خود دست به دست می‌کنید. پس بر شما باکی نیست که آن را ننویسید و هرگاه معامله کردید، گواه بگیرید.

إِحْدَىٰهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَىٰهُمَا ٱلْأُخْرَىٰ وَلَا يَأْبَ ٱلشُّهَدَآءُ إِذَا مَا دُعُوا۟ وَلَا تَسْـَٔمُوٓا۟ أَن تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰٓ أَجَلِهِۦ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِندَ ٱللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَـٰدَةِ وَأَدْنَىٰٓ أَلَّا تَرْتَابُوٓا۟ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَـٰرَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوٓا۟ إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَآرَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِن تَفْعَلُوا۟ فَإِنَّهُۥ فُسُوقٌۢ بِكُمْ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ ٱللَّهُ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴿﴾ وَإِن كُنتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا۟ كَاتِبًا فَرِهَـٰنٌ مَّقْبُوضَةٌ﴾ الآية.

۳۱۹ (۱) **كافى ۳۷۹/۷**: أبو عليّ الأشعريّ عن عيسى بن أيّوب عن **عليّ بن مهزيار** عمّن ۲۲۹۷۰
ذكره عن أبى عبداللّه ﷺ قال لمّا عرض على آدم ولده نظر إلى داود فاعجبه فزاده خمسين سنة من عمره قال ونزل عليه جبرئيل وميكائيل فكتب عليه ملك الموت صكّاً بالخمسين سنة فلمّا حضرته الوفاة أنزل عليه ملك الموت فقال آدم قد بقى من عمرى خمسون سنة قال فأين الخمسون الّتى جعلتها لابنك داود قال فإمّا أن يكون نسيها أو أنكرها فنزل عليه جبرئيل وميكائيل ﷺ فشهدا عليه وقبضه ملك الموت فقال أبو عبداللّه كان أوّل صكّ[۱] كتب فى الدّنيا.

۳۲۰ (۲) **كافى ۳۷۸/۷**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن أبيه عن خلف بن ۲۲۹۷۱
حمّاد عن **عبداللّه بن سنان** قال لمّا قدم أبو عبداللّه ﷺ على أبى العبّاس وهو بالحيرة خرج يوماً يريد عيسى بن موسى فاستقبله بين الحيرة والكوفة ومعه ابن شبرمة القاضى فقال له إلى أين يا أبا عبداللّه فقال أردتك فقال قد قصّر اللّه خطوك قال فمضى معه فقال له ابن شبرمة ما تقول يا أبا عبداللّه فى شىء سألنى عنه الأمير فلم يكن عندى فيه شىء فقال وما هو قال سألنى عن أوّل كتاب كتب فى الأرض قال نعم انّ اللّه ﷻ عرض على آدم ﷺ ذرّيّته عرض العين فى صور الذرّ نبيّاً فنبيّاً وملكاً فملكاً ومؤمناً فمؤمناً وكافراً فكافراً فلمّا انتهى الى داود ﷺ قال من هذا الّذى نبّأته وكرّمته وقصّرت عمره قال فأوحى اللّه ﷻ إليه هذا ابنك داود عمره أربعون سنة وانّى قد كتبت الآجال وقسمت الأرزاق وأنا أمحو ما أشاء وأثبت وعندى أمّ الكتاب فإن جعلت له شيئاً من عمرك ألحقت له قال يا ربّ قد جعلت

---

۱. الصكّ: الكتاب الّذى يكتب للعهدة معرّب أصله چک.

و هیچ نویسنده و گواهی نباید در تنگنا و فشار قرار گیرد و اگر چنین کنید، شما از اطاعت خدا خارج شده‌اید و تقوای الهی پیشه کنید و خداوند به شما می‌آموزد و خداوند به هر چیزی آگاه است.

و اگر در مسافرت بودید و نویسنده‌ای نیافتید، پس وثیقه‌ای دریافت شده [قرار دهید][1].

۳۱۹ (۱) علی بن مهزیار از شخصی که نام برد، از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که فرزندان آدم ﷺ را به وی نشان می‌دادند، نگاهش به داود ﷺ افتاد و از او بسیار خوشش آمد. از این رو پنجاه سال از عمر خویش را به او بخشید و جبرئیل و میکائیل فرود آمدند و فرشتهٔ مرگ سندی در این باره نوشت. وقتی مرگ آدم ﷺ فرا رسید، فرشتهٔ مرگ فرود آمد. آدم ﷺ گفت: هنوز پنجاه سال از عمر من باقی است.

فرشتهٔ مرگ گفت: پس آن پنجاه سالی که به فرزندت داود ﷺ بخشیدی، چه؟ ملک الموت می‌گوید: یا آن را فراموش کرده بود یا انکار می‌کرد. از این رو جبرئیل و میکائیل فرود آمدند و به زیان آدم ﷺ گواهی دادند و فرشتهٔ مرگ جان آدم ﷺ را گرفت.

امام صادق ﷺ می‌فرماید: این نخستین سندی (چکی) بود که در دنیا نوشته شد.»

۳۲۰ (۲) عبدالله بن سنان گوید: «هنگامی که امام صادق ﷺ در حیره، نزد ابوعباس رفت، یک روز برای دیدن عیسی بن موسی از منزل خارج شد. در راه حیره و کوفه با عیسی بن موسی به همراهی ابن شبرمهٔ قاضی برخورد کرد. عیسی گفت: ای ابوعبدالله! به کجا می‌رفتی؟

امام ﷺ فرمود: به دیدار تو می‌آمدم!

عیسی گفت: راهت نزدیک شد. آن‌گاه با هم حرکت کردند. ابن شبرمه به امام گفت: امیر از من سوالی کرد که من در پاسخ آن ماندم. شما دربارهٔ آن چه می‌گویید؟ امام ﷺ فرمود: آن چیست؟ ابن شبرمه گفت: از من دربارهٔ نخستین نوشته‌ای که در زمین نوشته شد، سوال کرده است. امام ﷺ فرمود: آری! خداوند نسل آدم ﷺ را به وی نشان داد و او آنها را به صورت موجوداتی کوچک‌تر از مورچه با ویژگی‌هایشان مشاهده کرد. پیامبر را به صورت پیامبر، پادشاه را به صورت پادشاه، مؤمن را به صورت مؤمن و کافر را به صورت کافر. وقتی به داود ﷺ رسید، آدم ﷺ گفت: این کیست که آن را پیامبر قرار دادی و در نظرم شریف و بزرگوار و با این حال عمرش کوتاه است؟

خداوند ﷻ به آدم ﷺ وحی کرد: این فرزندت داود ﷺ است که عمرش چهل سال است و همانا من مدت زمان هر چیز را می‌نویسم و روزی‌ها را تقسیم می‌کنم و من هر چه را بخواهم، محو و ثابت می‌کنم و نزد من ام الکتاب است. پس اگر چیزی از عمر خود را برای وقتی قرار دهی، بر عمر او می‌افزایم. آدم ﷺ گفت: پروردگارا! شصت سال از عمر خود را برای وی قرار می‌دهم تا عمرش یکصد سال کامل شود!

خداوند به جبرئیل و میکائیل و ملک الموت فرمود: نوشته‌ای علیه آدم ﷺ بر این مطلب بنویسید؛ زیرا وی به زودی فراموش خواهد کرد! پس آنان نوشته‌ای علیه آدم ﷺ نوشتند و با بال‌هایشان و گِل علّیین آن را مهر کردند.

وقتی وفات آدم ﷺ فرا رسید، فرشتهٔ مرگ نزد وی آمد. آدم ﷺ گفت: ای فرشتهٔ مرگ، برای چه منظور آمده‌ای؟

---

۱. بقره ۲ / ۲۸۳ ـ ۲۸۲

له من عمري ستّين سنة تمام المأة قال فقال اللّه ﷺ لجبرئيل وميكائيل وملك الموت اكتبوا عليه كتاباً فإنّه سينسى قال فكتبوا عليه كتاباً وختموه بأجنحتهم من طينة علّيين قال فلمّا حضرت آدم الوفاة أتاه ملك الموت فقال آدم يا ملك الموت ما جاء بك قال جئت لأقبض روحك قال قد بقي من عمري ستّون سنة فقال إنّك جعلتها لابنك داود قال ونزل عليه جبرئيل وأخرج له الكتاب فقال أبو عبداللّه ﷺ فمِن أجل ذلك إذا خرج الصكّ على المديون ذلّ المديون فقبض روحه.

۳۲۱ ۳۲۹۷۲ (۳) العلل ۵۵۳: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل ﷺ قال حدّثنا عبداللّه بن جعفر الحميريّ عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن محبوب عن مالك بن عطيّة عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر الباقر ﷺ قال إنّ اللّه تعالى عرض على آدم أسماء الأنبياء وأعمارهم قال فمرّ آدم بإسم داود النبيّ فإذا عمره في العالم أربعون سنة فقال آدم ﷺ يا ربّ ما أقلّ عمر داود وما أكثر عمري يا ربّ ان أنا زدت داود من عمري ثلاثين سنة أثبت ذلك له قال يا آدم نعم قال فإنّي قد زدته من عمري ثلاثين سنة فانفذ ذلك له واثبتها له عندك واطرحها من عمري قال أبوجعفر ﷺ فأثبت اللّه تعالى لداود في عمره ثلاثين سنة وكانت له عند اللّه مثبتة فلذلك قول اللّه تعالى ﴿يَمْحُواْ ٱللَّهُ مَا يَشَآءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُۥٓ أُمُّ ٱلْكِتَـٰبِ﴾ قال فمحا اللّه ما كان عنده مثبتاً لآدم وأثبت لداود ما لم يكن عنده مثبتاً قال فمضى عمر آدم فهبط عليه ملك‌الموت لقبض روحه فقال له آدم يا ملك‌الموت إنّه قد بقي من عمري ثلاثون سنة فقال له ملك‌الموت يا آدم ألم تجعلها لابنك داود النبيّ وطرحتها من عمرك حين عرض عليك أسماء الأنبياء من ذرّيّتك وعرضت عليك أعمارهم وأنت يومئذ بوادي الدخياء[۱] قال فقال آدم ما أذكر هذا قال فقال له ملك الموت يا آدم لا تجحد ألم تسأل اللّه تعالى أن يثبتها لداود ويمحوها من عمرك فأثبتها لداود في الزّبور ومحاها من عمرك في الذّكر قال آدم حتّى أعلم ذلك قال أبو جعفر وكان آدم صادقاً لم يذكر ولم يجحد فمن ذلك اليوم أمر اللّه تبارك وتعالى العباد أن يكتبوا بينهم إذا تداينوا وتعاملوا إلى أجل مسمّى لنسيان آدم وجحوده ما جعل على نفسه.

---

۱. الدخياء: المظلمة.

گفت: برای گرفتن جانت آمده‌ام!

آدم‌ﷺ گفت: شصت سال از عمر من مانده است!

و جبرئیل فرود آمد و آن نوشته را به آدم‌ﷺ نشان داد.

امام‌ﷺ فرمود: به همین دلیل وقتی نوشته و مدرک به بدهکار نشان داده می‌شود، وی درمانده (تسلیم) شده و جانش گرفته می‌شود.»[1]

(۲) ابو حمزه ثمالی از امام باقرﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند نام‌های پیامبران و مدت زندگانی آنان را به آدم‌ﷺ نشان داد. وقتی وی به نام داودﷺ رسید و مشاهده کرد زندگانی‌اش در این جهان چهل سال است، گفت: پروردگارا، چقدر عمر داودﷺ کوتاه است و چقدر عمر من بلند! پروردگارا اگر من سی سال از عمر خود بر داودﷺ بیفزایم، آن را برای وی ثبت می‌کنی؟ ۳۲۱

خداوند فرمود: آری، ای آدم!

آدم گفت: من سی سال از عمرم را به عمر داودﷺ افزودم. آن را برای وی گذار و نزد خود ثبت کن و از عمر من بردار!

امام باقرﷺ می‌فرمایند: خداوند سی سال عمر افزوده برای داودﷺ ثبت کرد و نزد خدا ثابت و استوار گردید و این سخن خداوند در ارتباط با همین ماجراست: «خداوند آنچه را بخواهد، محو و اثبات می‌کند و ام الکتاب نزد اوست.»

پس خداوند آنچه برای آدم ثابت بود، محو کرد و برای داودﷺ اثبات کرد آنچه نزد وی ثابت نبود.

آن‌گاه زندگانی آدم به پایان رسید و فرشتهٔ مرگ برای گرفتن جان وی فرود آمد. آدم به وی گفت: ای ملک الموت! سی سال از عمر من باقی مانده است.

فرشتهٔ مرگ گفت: ای آدم! وقتی نام فرزندان پیامبرت و مدت زندگانی آنان به تو نشان داده شد، مگر سی سال از عمر خود را برنداشتی و به فرزندت داودﷺ بخشیدی؟ و تو آن روز در وادی «دخیاء» بودی!

آدم گفت: به یاد نمی‌آورم!

عزرائیل گفت: ای آدم، انکار نکن. مگر از خداوند درخواست نکردی که برای داودﷺ ثابت و از عمر تو محو کند؟ پس خداوند در زبور برای داودﷺ اثبات و در ذکر، از عمر تو محو کرد. آدم گفت: تا این‌که آن را بدانم.

امام باقرﷺ فرمود: آدم راست می‌گفت. به یاد نداشت و انکار نمی‌کرد. پس از آن روز خداوند تبارک و تعالی به بندگان دستور داد هنگامی که به یکدیگر وام می‌دهند یا تا سررسید معینی معامله می‌کنند، بنویسند. به خاطر فراموش نمودن آدم و انکارش آنچه به زیان خود قرار داده بود.»

---

۱. مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید: «در این ماجرا دو اشکال وجود دارد:

اول: اختلاف در مقدار عمری که آدم‌ﷺ به داود بخشید که در برخی روایات شصت سال و در بعضی چهل سال و در پاره‌ای پنجاه سال آمده است.

دوم: مخالفت با اصول شیعه و امکان فراموشی برای پیامبران است و اگر بگوییم آدم‌ﷺ آن را فراموش نکرده بود و آگاهانه آن را انکار می‌کرد، اشکال بزرگ‌تری به وجود خواهد آمد....

بعید نیست که این ماجرا بر تقیه حمل شود به دلیل آن‌که در میان اهل سنت مشهور است و ترمذی و دیگران نقل کرده‌اند.»

مرآت العقول ۲۴ / ۲۱۷ _ ۲۱۸

۳۲۲ (۴) **تفسير العيّاشي** ۲۱۸/۲: عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر ﷺ قال إنّ اللّه تبارك
۲۲۹۷۳ وتعالى أهبط إلى الأرض ظللاً من الملائكة على آدم وهو بوادٍ يقال له الروحاء وهو وادٍ بين الطائف ومكّة [قال فمسح على ظهر آدم] ثمّ صرخ بذرّيّته وهم ذرّ قال فخرجوا كما يخرج النمل من كورها[1] فاجتمعوا على شفير الوادي فقال اللّه لآدم انظر ماذا ترى فقال آدم ذرّاً كثيراً على شفير الوادي[2] فقال اللّه يا آدم هؤلاء ذرّيّتك أخرجتهم من ظهرك لآخذ عليهم الميثاق لي بالرّبوبيّة ولمحمّد بالنّبوّة كما أخذت عليهم في السماء قال آدم يا ربّ وكيف وسعتهم ظهري قال اللّه يا آدم بلطف صنعي ونافذ قدرتي قال آدم يا ربّ فما تريد منهم في الميثاق قال اللّه أن لا يشركوا بي شيئاً قال آدم فمن أطاعك منهم يا ربّ فما جزاؤه قال اللّه أسكنه جنّتي قال آدم فمن عصاك فما جزاؤه قال أسكنه ناري قال آدم يا ربّ لقد عدلت فيهم وليعصينّك أكثرهم إن لم تعصمهم قال أبو جعفر ﷺ ثمّ عرض اللّه على آدم أسماء الأنبياء وأعمارهم قال فمرّ آدم بإسم داود النّبيّ ﷺ وذكر نحوه. **ويأتي في رواية يحيى (۷) من باب (۴۹)** تجربة الأشياء وملازمة ما فيه الرّبح من أبواب ما يستحبّ للتّاجر ج ۲۳ قوله ﷺ فإذا كان لك على رجل حقّ فقل له فليكتب وكتب فلان إلخ.

(۴)

باب أنّ من سبق إلى مكان من السوق فهو أحقّ به إلى اللّيل وأنّ عليّاً ﷺ كرّه أن يأخذ من سوق المسلمين أجرا

۳۲۳ (۱) **كافي** ۱۵۵/۵: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۹/۷: أحمد بن محمّد عن محمّد بن
۲۲۹۷۴ يحيى عن طلحة بن زيد عن أبي عبداللّه ﷺ قال **فقيه** ۱۲۴/۳: قال أميرالمؤمنين ﷺ سوق المسلمين كمسجدهم فمن سبق إلى مكان **فهو** أحقّ به إلى اللّيل (كا يب ـ وكان لا يأخذ على بيوت السوق الكراء[3].) **جامع الأحاديث** ۸۷: حدّثنا أحمد بن عليّ عن محمّد بن الحسن عن محمّد بن الحسن الصّفّار عن إبراهيم بن هاشم عن النّوفلي عن السّكوني عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه ﷺ قال قال رسول اللّه ﷺ سوق المسلمين (وذكر مثل ما في فقيه).

---

۱. أي من بيتها. ۲. أي ناحيته من أعلاه. ۳. كرى ـ يب.

۳۲۲ (۴) ابو حمزه ثمالی از امام باقر﵇ روایت می‌کند که فرمود: «آدم﵇ در وادی‌ای به نام روحاء ـ میان طائف و مکه ـ بود که خداوند گروه‌هایی از فرشتگان را بر وی فرستاد. (آن‌گاه پشت آدم را دست کشید) و نسل او را ـ که به صورت موجوداتی کوچک‌تر از مورچه بودند ـ فراخواند. آنان بیرون آمدند همان‌گونه که مورچه‌ها از سوراخ‌شان بیرون می‌آیند.

آن‌گاه بر لب وادی جمع شدند. خداوند به آدم فرمود: بنگر چه می‌بینی؟

آدم گفت: مورچه‌های فراوانی بر لب وادی!

خداوند فرمود: ای آدم! اینها نسل تو هستند. آنها را از پشت تو خارج کردم تا بر ربوبیت خویش و نبوت محمدﷺ از آنان پیمان بگیرم همان‌گونه که در آسمان از آنان پیمان گرفتم!

آدم گفت: پروردگارا! چگونه آنان در پشت من جای گرفتند؟

خداوند فرمود: ای آدم! به خاطر آفرینش دقیق، لطیف و قدرت با نفوذ من!

آدم گفت: پروردگارا! در پیمان از آنها چه می‌خواهی؟

خداوند فرمود: این‌که برای من چیزی را شریک قرار ندهند!

آدم گفت: هر یک از آنان از تو پیروی کند، پاداشش چیست؟

خداوند فرمود: او را در بهشت خود ساکن می‌کنم!

آدم گفت: کیفر هرکس از فرمانت سرپیچی کند، چیست؟

خداوند فرمود: در آتش خود او را ساکن می‌کنم!

آدم گفت: پروردگارا! در میان آنان به عدالت رفتار کردی و اگر آنان را حفظ نکنی بیشتر آنان از تو نافرمانی می‌کنند.

امام باقر﵇ در ادامه فرمود: سپس نام پیامبران و مدت زندگی‌شان را به آدم نشان داد. وقتی آدم به نام داود﵇ رسید...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

ارجاعات

می‌آید:

در روایت هفتم از باب چهل و نهم از باب‌های مستحبات تاجر، فرمودهٔ امام معصوم﵇ که: «هرگاه حقی برعهدهٔ کسی داشتی، به او بگو: باید بنویسی و فلانی بنویسد...»

باب ۴

حق اولویت نسبت به محل کسب در بازار و...

۳۲۳ (۱) طلحة بن زید از امام صادق﵇ روایت می‌کند که امیرمؤمنان﵇ فرمود: «بازار مسلمانان مانند مسجد آنان است. پس هرکس پیش از دیگران محلی را تصرف کرد، تا شب سزاوارتر به آنجاست.»

البحار ۳۸۲/۸۳: أصل من أُصول أصحابنا عن أحمد بن عليّ عن محمّد بن الحسن عن محمّد بن الحسن الصّفّار عن إبراهيم بن هاشم عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله (وذكر مثل ما في فقيه).

۳۲۴ ۲۲۹۷۵ (۲) **الدعائم** ۱۸/۲: عن **عليّ** عليه السلام انّه قال سوق المسلمين كمسجدهم الرّجل أحقّ بمكانه حتّى يقوم منه أو تغيب الشّمس.

۳۲۵ ۲۲۹۷۶ (۳) **كافى** ۱۵۵/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن **ابن أبي عمير** عن بعض أصحابنا عن أبي عبداللّه عليه السلام قال سوق المسلمين كمسجدهم يعنى إذا سبق إلى سوق كان له مثل المسجد.

۳۲۶ ۲۲۹۷۷ (۴) **تهذيب** ۳۸۳/۶: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي جعفر عن أبيه عن **وهب** عن جعفر عن أبيه عليهما السلام عن عليّ عليه السلام انّه كرّه أن يأخذ من سوق المسلمين أجراً.

وتقدّم فى أحاديث باب (۵۲) أنّ من سبق إلى مسجد أو مكان يرجى فيه الفضل فهو أحقّ به من أبواب المساجد ج ۴: ما يدلّ على ذلك. ويأتى فى أحاديث باب (۶) إستحباب ذكر اللّه فى الأسواق من أبواب ما يستحبّ للتّاجر ج ۲۳، وباب (۷) إستحباب التكبير ثلاثاً عند الشّراء ما يدلّ على ذلك.

(۵)

باب استحباب الدّعاء بالمأثور عند دخول السّوق

۳۲۷ ۲۲۹۷۸ (۱) **كافى** ۱۵۵/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل عن **حنان** عن أبيه قال قال لى أبو جعفر عليه السلام يا أباالفضل أمالك (فى السوق ـ فقيه) مكان تقعد فيه فتعامل[۱] النّاس قال قلت بلى قال (إعلم انّه ـ فقيه) ما من رجل (مؤمن ـ كا) يروح أو[۲] يغدو إلى مجلسه أو سوقه[۳] فيقول حين يضع رجله فى السوق: اللّهمّ إنّى أسألك (من ـ كا) خيرها وخير أهلها (وأعوذ بك من شرّها وشرّ أهلها ـ فقيه) إلاّ وكّل اللّه عزّ وجلّ به من يحفظه

---

۱. تعامل ـ فقيه. ۲. و ـ فقيه. ۳. وسوقه ـ فقيه.

(وعلی‌﴿ع﴾ برای دکان‌های بازار اجاره نمی‌گرفت.)

بخش نخست این حدیث از پیامبر اکرم‌﴿ص﴾ نیز روایت شده است.

۳۲۴ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از علی‌﴿ع﴾ روایت می‌شود که فرمود: «بازار مسلمانان همانند مسجد آنان است. هرکس سزاوارتر به مکان خویش است تا زمانی که از آنجا برخیزد یا خورشید غروب کند.»

۳۲۵ (۳) ابن ابی عمیر از یکی از شیعیان از امام صادق‌﴿ع﴾ روایت می‌کند که فرمود: «بازار مسلمانان همانند مسجدشان است. مقصود امام‌﴿ع﴾ این است که هرکس پیش از دیگران محلی را تصرف کند، آن محل مختص به اوست؛ مثل مسجد.»

۳۲۶ (۴) وهب از امام صادق‌﴿ع﴾ از پدرش‌﴿ع﴾ روایت می‌کند که فرمود: «علی‌﴿ع﴾ دوست نداشت که از بازار مسلمانان اجرتی دریافت کند!»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجاه و دوم از باب‌های مساجد، مطالبی گذشت که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب ششم و هفتم از باب‌های مستحبات تاجر نیز مطالبی مناسب این بحث خواهد آمد.

باب ۵

استحباب دعا هنگام ورود به بازار

۳۲۷ (۱) حنان از پدرش روایت می‌کند که امام باقر‌﴿ع﴾ به من فرمود: «ای ابوالفضل! آیا در بازار جایی را داری که در آنجا بنشینی و با مردم معامله کنی؟

گفتم: آری!

امام‌﴿ع﴾ فرمود: (بدان) هیچ مومنی نیست که هر روز صبح، هنگام رفتن به محل کار و هر شب هنگام بازگشت از آن این دعا را بخواند: خداوندا! من خیر بازار و خیر اهل آن را از تو می‌خواهم (و از شرّ آن و شرّ اهلش به تو پناه می‌برم)؛ مگر آن‌که خداوند‌﴿ج﴾ فرشته‌ای را وکیل گرداند که او و اموالش را حفظ کند تا به خانه‌اش برگردد و به وی می‌گوید: به تحقیق، تو را از شرّ بازار و شرّ اهلش در این روز پناه دادم (و خیر آن و خیر اهلش را امروز روزی تو کردم.)

ويحفظ عليه حتّى يرجع إلى منزله فيقول له قد أجرت[1] من شرّها وشرّ أهلها يومك هذا (بإذن اللّه ﷺ وقد رزقت خيرها وخير أهلها في يومك هذا ـ كا) فإذا جلس مجلسه[2] قال حين يجلس ـ أشهد أن لا إله إلا اللّه وحده لا شريك له وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله ـ (صلّى اللّه عليه و آله ـ فقيه) اللّهمّ إنّي أسألك من فضلك حلالاً طيّباً وأعوذ بك من أن أظلِم أو أُظلَم وأعوذ بك من صفقة خاسرة ويمين كاذبة ـ فإذا قال ذلك قال له الملك الموكّل به أبشر فما في سوقك اليوم أحد أوفر منك حظّاً[3] (قد تعجّلت الحسنات ومحيت عنك السّيّئات ـ كا) وسيأتيك ما[4] قسم اللّه لك موفّراً حلالاً طيّباً مباركاً فيه.

فقيه ۱۲٤/۳: روى عبداللّه بن حمّاد الأنصاري عن سدير قال قال أبو جعفر ﷺ يا أبا الفضل (وذكر مثله).

۳۲۸ ۲۲۹۷۹ (۲) كافي ۱٥٦/٥: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۹/۷: أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن معاوية بن عمّار عن أبي عبد اللّه ﷺ قال إذا دخلت سوقك فقل اللّهمّ إنّي أسألك من خيرها وخير أهلها وأعوذ بك من شرّها وشرّ أهلها اللّهمّ إنّي أعوذ بك من أن أظلِم أو أُضلَم أو أبغي أو يبغى عليّ أو أعتدي أو يُعتدى عليّ اللّهمّ إنّي أعوذ بك من شرّ إبليس وجنوده وشرّ فسقة العرب والعجم وحسبي اللّه (الّذي ـ يب) لا إله إلّا هو عليه توكّلت وهو ربّ العرش العظيم.

۳۲۹ ۲۲۹۸۰ (۳) المحاسن ٤۰: البرقي عن عليّ بن الحكم عن فقيه ۱۲٤/۳: عاصم بن حميد عن أبي بصير عن أبي عبداللّه ﷺ قال من دخل سوقاً أو مسجد جماعة[5] فقال مرّة واحدة ـ أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شريك له واللّه أكبر كبيراً والحمد للّه كثيراً وسبحان اللّه بكرة وأصيلاً ولا حول ولا قوّة إلّا باللّه العليّ العظيم وصلّى اللّه على محمّد وآله (وأهل بيته ـ محاسن) عدلت (له ـ فقيه) حجّة مبرورة.

---

۱. قد أجرتك ـ فقيه.
۲. مكانه حين يجلس فيقول ـ فقيه.
۳. نصيباً منك ـ فقيه.
٤. وسيأتيك بما ـ فقيه.
٥. سوق جماعة أو مسجد أهل نصب ـ محاسن.

هنگام نشستن در جای خود می‌گوید: گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست، تنهاست و شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمدﷺ بنده و فرستادهٔ خداست (خداوندا! بر او و خاندانش درود بفرست). خداوندا! همانا من روزی حلال و پاکت را از تو درخواست می‌کنم و به تو پناه می‌برم از این‌که ستم کنم یا مورد ستم قرار گیرم و به تو پناه می‌برم از معاملهٔ زیانبار و سوگند دروغ.

وقتی این دعا را بخواند، فرشتهٔ موکل او می‌گوید: بشارت بر تو! امروز در بازار کسی بهره‌مندتر از تو نیست! (نیکی‌ها به سویت می‌شتابند و گناهان از تو محو می‌شوند) و به زودی آنچه خداوند برایت معین کرده ـ به‌طور کامل، حلال، پاک و بابرکت ـ به دست خواهی آورد.»

۳۲۸ (۲) معاویة بن عمار از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «هنگام ورود به بازار، این دعا را بخوان: خدایا! من خیر بازار و خیر اهلش را از تو درخواست می‌کنم و از شرّ آن و شرّ اهلش به تو پناه می‌برم. خدایا! من به تو پناه می‌برم از این‌که ظلم کنم یا مورد ظلم قرار گیرم یا ستم کنم یا مورد ستم قرار گیرم یا به حقوق دیگران تجاوز کنم یا به حقوقم تجاوز شود.

خدایا! من به تو پناه می‌برم از شرّ ابلیس و لشکریانش و از شرّ فاسقان عرب و عجم و خداوند مرا بس است (که) خدایی جز او نیست. بر او توکل می‌کنم و او پروردگار عرش بزرگ است.»

۳۲۹ (۳) ابو بصیر از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس هنگام ورود به بازار یا مسجد ـ محل اجتماع مردم ـ یک مرتبه این دعا را بخواند، برای وی برابر حج پسندیده‌ای است: گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست، یکتاست و شریکی ندارد و خداوند بزرگ و بزرگ‌ترین است و ستایش فراوان برای خداست و هر صبح و شام خداوند را به پاکی و پیراستگی از عیب‌ها یاد می‌کنم و هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر به وسیلهٔ خداوند بلند مرتبه و بزرگ. خداوندا! بر محمدﷺ و خاندانش درود بفرست.»

۳۳۰ ۲۲۹۸۱ (٤) المحاسن ٤٠: البرقي عن عليّ بن الحكم وعلى بن حديد جميعاً عن سيف بن عميرة عن سعد الخفّاف عن أبي جعفر ﷺ قال من دخل السوق فنظر إلى حلوها ومرّها وحامضها فليقل أشهد أنْ لا إلهَ إلاّ اللّه وحده لا شريك له وأنّ محمّداً عبده ورسوله اللّهمّ إنّي أسألك من فضلك وأستجير بك من الظلم والغرم والمأثم.

۳۳۱ ۲۲۹۸۲ (٥) أمالي ابن الشيخ ١٤٥: أخبرنا الشيخ المفيد أبو عليّ الحسن بن محمّد الطّوسيّ ﷺ قال أخبرنا الشيخ السعيد الوالد أبو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ الطّوسيّ ﷺ قال أخبرنا محمّد بن محمّد قال أخبرني محمّد بن عمر الجعابيّ قال حدّثنا أبو العبّاس أحمد بن محمّد بن سعيد الهمداني قال حدّثنا عبداللّه (عبيد ـ خ) بن أحمد بن مستورد قال حدّثنا عبداللّه بن يحيى قال حدّثنا محمّد بن عثمان بن زيد بن بكّار بن الوليد الجهني قال سمعت أبا عبداللّه جعفر بن محمّد ﷺ يقول من دخل سوقاً فقال ـ أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وأنّ محمّداً عبده ورسوله اللّهمّ إنّي أعوذ بك من الظلم والمأثم والمغرم كتب اللّه له من الحسنات عدد من فيها من فصيح واعجم.

۳۳۲ ۲۲۹۸۳ (٦) مستدرك ٢٦٣/١٣: إبراهيم بن محمّد الثقفي في كتاب الغارات عن عبداللّه بن أبي شيبة عن أبي معاوية عن عبدالرّحمن بن إسحاق عن النّعمان بن سعد عن عليّ ﷺ قال كان يخرج إلى السوق ومعه الدرّة فيقول إنّي أعوذ بك من الفسوق ومن شرّ هذا السوق.

۳۳۳ ۲۲۹۸٤ (٧) مستدرك ٢٦٥/١٣: القطب الرّاوندي في كتاب لبّ اللّباب عن النّبيّ ﷺ انّه كان إذا دخل السّوق يقول اللّهمّ إنّي أسألك من خير هذا السوق وأعوذ بك من الكفر والفسوق.

۳۳٤ ۲۲۹۸٥ (٨) مستدرك ٢٦٣/١٣: عبداللّه بن يحيى الكاهلي في كتابه عن بعض أصحابنا عن أبي عبداللّه ﷺ قال إذا دخلت السّوق فقل لا إله إلاّ اللّه عدد ما ينطقون تبارك اللّه أحسن الخالقين ثلاث مرّات سبحان اللّه عدد ما يلغون (يبعون ـ خ) سبحان اللّه عدد ما ينطقون سبحان اللّه عدد ما يسومون تبارك اللّه ربّ العالمين.

۳۳٥ ۲۲۹۸٦ (٩) الخصال ٦٣٤: بإسناده المتقدّم عن عليّ ﷺ (في حديث الأربعمأة) إذا اشتريتم ما تحتاجون إليه من السّوق فقولوا حين تدخلون الأسواق أشهد أن لا إله إلاّ اللّه وحده لا شريك له وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله صلّى اللّه عليه وآله اللّهمّ إنّي أعوذ بك من صفقة خاسرة ويمين فاجرة وأعوذ بك من بوار الأيّم.[1]

١. البوار: الكساد ـ أيّم: الّتي لازوج لها وهي مع ذلك لا يرغب فيها أحد ـ اللسان.

۳۳۰ (۴) سعد خفّاف از امام باقر‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس به بازار رود و تلخ و شیرین و ترشی آن را بنگرد، پس باید بگوید: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست، یگانه است و شریکی ندارد و گواهی می‌دهم محمد‌ﷺ بنده و فرستادهٔ اوست. خدایا! من از فضل و بخشش تو درخواست می‌کنم و از ظلم، زیان و گناهان به تو پناه می‌برم.»

۳۳۱ (۵) زید بن بکّار بن ولید جهنی از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس هنگام ورود به بازار این دعا را بخواند، خداوند به تعداد افراد موجود در بازار ـ از عرب و عجم ـ برای وی حسنه و نیکی ثبت می‌کند: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست و این‌که محمد‌ﷺ بنده و فرستادهٔ اوست. خدایا! همانا من از ظلم، گناهان و زیان به تو پناه می‌برم.»

۳۳۲ (۶) نعمان بن سعد گوید: «علی‌ؑ با تازیانه‌ای به بازار می‌رفت و می‌فرمود: به تو پناه می‌برم از شرّ فسوق و از شرّ این بازار.»

۳۳۳ (۷) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر‌ﷺ روایت می‌کند که هنگام ورود به بازار می‌فرمود: «خدایا! من خیر این بازار را از تو درخواست می‌کنم و از کفر و فسوق به تو پناه می‌برم.»

۳۳۴ (۸) عبدالله بن یحیی کاهلی با واسطه از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «هنگام ورود به بازار بگو: معبودی نیست جز خدای یگانه به تعداد سخنگویان. آفرین بر خدا، بهترین آفرینندگان. آن‌گاه سه مرتبه بگو: خداوند را تسبیح می‌گویم به تعداد بیهوده‌گویان (معامله کنندگان). خداوند را تسبیح می‌گویم به تعداد سخنگویان. خداوند را تسبیح می‌گویم به تعداد معامله‌گران. آفرین بر خدا پروردگار جهانیان!»

۳۳۵ (۹) در کتاب الخصال از علی‌ؑ روایت می‌شود که (در بخشی از حدیث چهارصدگانه) فرمود: «هنگام ورود به بازار برای خرید مایحتاج خویش بگویید: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، یکتاست و شریک ندارد و گواهی می‌دهم که محمد‌ﷺ بنده و فرستادهٔ خداست ـ که خداوند بر او و خاندانش درود فرستد ـ خدایا! به تو پناه می‌برم از معاملهٔ زیانبار و سوگند دروغ و به تو پناه می‌برم از کسادی کار زنان بی‌سرپرست.»

۳۳۶ (۱۰) **فقه الرّضا** ﷺ ۳۹۸: فإذا دخلت سوقاً من أسواق المسلمين فقل لا إله إلّا اللّه وحده
۲۲۹۸۷ لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حيّ لا يموت بيده الخير وهو على كلّ شيء قدير وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله اللّهمّ ارزقني من خيرها وخير أهلها.

۳۳۷ (۱۱) **البحار** ۱۰۳/۹۳: من خطّ **الشهيد** روّح اللّه روحه حرز للمسافر والمتّجر إذا
۲۲۹۸۸ دخل حانوته أوّل النّهار يقرء الإخلاص إحدى وعشرين مرّة ثمّ يقول اللّهمّ يا واحد يا أحد يا من ليس كمثله أحد أسألك بفضل قل هو اللّه أحد أن تبارك لي فيما رزقتني وأن تكفيني شرّ كلّ أحد.

۳۳۸ (۱۲) **المكارم** ۲۵۶: إذا أردت أن تغدو في حاجتك وقد طلعت الشمس وذهبت حمرتها
۲۲۹۸۹ فصلّ ركعتين بالحمد وقل هو اللّه أحد وقل يا أيّها الكافرون فإذا سلّمت فقل اللّهمّ إنّي غدوت ألتمس من فضلك كما أمرتني فارزقني من فضلك رزقاً حسناً واسعاً حلالاً طيّباً وأعطني فيما رزقتني العافية غدوت بحول اللّه وقوّته غدوت بغير حول منّي ولا قوّة ولكن بحولك وقوّتك وابرأ إليك من الحول والقوّة اللّهمّ إنّي أسألك بركة هذا اليوم فبارك لي في جميع أموري يا أرحم الرّاحمين وصلّى اللّه على محمّد وآله الطّيّبين فإذا انتهيت الى السّوق فقل أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت ويحيي وهو حيّ لا يموت بيده الخير وهو على كلّ شيء قدير وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله اللّهمّ إنّي أسألك خيرها وخير أهلها وأعوذ بك من شرّها ومن شرّ أهلها اللّهمّ إنّي أعوذ بك من أن أبغي أو يُبغي عليّ أو أن أظلِم أو أُظلَم أو أعتدي أو يُعتدى عليّ وأعوذ بك من إبليس وجنوده وفَسَقة العرب والعجم حسبي اللّه لا إله الّا هو عليه توكّلت وهو ربّ العرش العظيم وإذا أردت أن تشتري شيئاً فقل يا حيّ يا قيّوم يا دائم يا رؤوف يا رحيم أسألك بعونك وقدرتك و ما أحاط به علمك أن تقسم لي من التّجارة اليوم أعظمها رزقاً وأوسعها فضلاً وخيرها لي عاقبة وإذااشتريت دابّة أو رأساً[۱] فقل اللّهمّ ارزقني أطولها حياة وأكثرها منفعة وخيرها عاقبة روى ذلك عن الصّادق ﷺ.

---

۱. يطلق على الحيوان ذاته وأكثر هذا الإستعمال في المواشي ـ المنجد.

۳۳۶ (۱۰) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هنگام ورود به بازاری از بازار مسلمانان بگو: معبودی جز خدا نیست، یکتاست و شریک ندارد، فرمانروایی برای اوست. ستایش مخصوص اوست. زنده می‌کند و می‌میراند و او زنده‌ای است که نمی‌میرد. خیر به دست اوست و او بر هر چیزی تواناست و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستادهٔ اوست. خدایا! از خیر بازار و خیر اهلش روزی من گردان.»

۳۳۷ (۱۱) به خط مرحوم شهید؛ این حرز برای مسافر و تاجر نقل شده است: «کاسب در اول روز هنگام ورود به مغازه‌اش بیست و یک مرتبه سوره اخلاص تلاوت کند. سپس بگوید: خدایا! ای یگانه، ای بی‌همتا، ای کسی که احدی مثل او نیست، به فضیلت قل هو اللّه احد از تو می‌خواهم که به روزی‌ام برکت دهی و شرّ همه را از من برطرف کنی.»

۳۳۸ (۱۲) در کتاب مکارم الاخلاق از امام صادق؛ روایت می‌شود که فرمود: «پس از طلوع آفتاب و برطرف شدن سرخی آن، که تصمیم به سرکار رفتن گرفتی، دو رکعت نماز با حمد و سورهٔ قل هو الله احد و سورهٔ قل یا ایها الکافرون بجا آور و پس از پایان نماز بگو: خدایا! من صبحگاهان به جستجوی فضل و روزی تو - آن‌گونه که دستور دادی - بیرون می‌روم، پس، از فضل خویش روزی پسندیده، فراوان، حلال و پاک به من عنایت کن و در آنچه به من روزی می‌دهی، به من عافیت ده. با نیرو و قدرت خدا، صبحگاهان خارج می‌شوم. صبح بدون قدرت و نیرو از خود بلکه با قدرت و نیروی تو خارج می‌شوم و از نیرو و قدرت خویش به سوی تو بیزاری می‌جویم.

خدایا! من برکت این روز را از تو می‌خواهم، پس در همه کارهایم به من برکت ده؛ ای مهربان‌ترین مهربانان! و درود خداوند بر محمد؛ و خاندان پاکش باد.

هنگام رسیدن به بازار بگو: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، یکتاست و شریکی ندارد، فرمانروایی برای اوست و ستایش مخصوص اوست. زنده می‌کند و می‌میراند و می‌میراند و زنده می‌کند و او زنده‌ای است که مرگ ندارد. همه خیر و خوبی در اختیار اوست و او بر هر چیز تواناست و گواهی می‌دهم که محمد؛ بنده و فرستادهٔ اوست. خدایا! من خیر بازار و خیر اهل بازار را از تو می‌خواهم و از شرّ آن و شرّ اهلش به تو پناه می‌برم! خدایا به تو پناه می‌برم از ستم کردن و مورد ستم قرار گرفتن یا ظلم کردن یا مظلوم شدن یا تجاوز کردن یا مورد تجاوز قرار گرفتن و از ابلیس و لشکریانش و فاسقان عرب و عجم به تو پناه می‌برم.

خداوند مرا بس است، خدایی جز او نیست، تنها بر او توکل نمودم و او پروردگار عرش بزرگ است.

و هنگام خریدن چیزی، بگو: ای زنده! ای همه چیز به او پایدار! ای جاودان! ای رؤوف! ای مهربان، از تو می‌خواهم به یاری و قدرتت و آنچه را دانشت فراگرفته، امروز پر سودترین، بهترین و نیکو فرجام‌ترین تجارت را نصیب من کنی.

و هنگام خرید اسب یا حیوان بگو: خداوندا! بلند عمرترین، پرسودترین و نیکو فرجام‌ترین آنها را روزی من بفرما.

۳۳۹ ۲۲۹۹۰ (۱۳) مستدرك ۲۶۵/۱۳: القطب الرّاونديّ في كتاب لبّ اللّباب عن النّبيّ ﷺ انّه قال من قال حين دخول السّوق بسم اللّه غفر له.

(٦)

باب استحباب ذكر اللّه
في الأسواق خصوصاً التّسبيح والشّهادتين

۳۴۰ ۲۲۹۹۱ (۱) فقيه ۱۲۵/۳: قال الصّادق ﷺ من ذكر اللّه عزّ وجلّ في الأسواق غفر له بعدد أهلها.

۳۴۱ ۲۲۹۹۲ (۲) فقيه ۱۲۵/۳: روى أنّ من ذكر اللّه ﷻ في الأسواق غفر اللّه له بعدد ما فيها من فصيح وأعجم والفصيح ما يتكلّم والأعجم ما لا يتكلّم.

۳۴۲ ۲۲۹۹۳ (۳) عدّة الدّاعي ۲۴۲: عن النّبيّ ﷺ من ذكر اللّه في السوق مخلصاً عند غفلة النّاس وشغلهم بما هم فيه كتب اللّه له ألف حسنة ويغفر اللّه له يوم القيامة مغفرة لم تخطر على قلب بشر.

۳۴۳ ۲۲۹۹۴ (٤) الخصال ٦۱٤: بإسناده المتقدّم في باب (۱) فضل الصّلاة ج ٤ عن أمير المؤمنين ﷺ (في حديث الأربعمأة) اكثروا ذكر اللّه ﷻ إذا دخلتم الأسواق عند اشتغال النّاس فإنّه كفّارة للذّنوب وزيادة في الحسنات ولا تكتبوا في الغافلين.

۳۴۴ ۲۲۹۹۵ (٥) العيون ۳۱/۲: بإسناده المتقدّم في باب (۲۲) حرمة الزّكاة المفروضة على من انتسب إلى هاشم بأبيه من أبواب من يستحقّ الزّكاة ج ۹، عن داود بن سليمان الفرّاء عن عليّ بن موسى الرّضا عن آبائه ﷺ قال قال رسول اللّه ﷺ من قال حين يدخل السّوق سبحان اللّه والحمد للّه ولا إله إلّا اللّه وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت (ويميت ويحيي خ) وهو حيّ لا يموت بيده الخير وهو على كلّ شيء قدير أعطى من الأجر عدد ما خلق اللّه تعالى إلى يوم القيامة. مستدرك ۲٦٦/۱۳: صحيفة الرّضا ﷺ بإسناده عن آبائه ﷺ (مثله.)

۳۳۹ (۱۲) قطب راوندی در کتاب لب اللباب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمود: «هرکس هنگام ورود به بازار بسم الله بگوید، گناهانش آمرزیده می‌شود.»

باب ۶

استحباب تسبیح خدا و شهادتین در بازار

۳۴۰ (۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «هرکس در بازار خداوند را یاد کند، به تعداد اهل بازار از گناهانش آمرزیده می‌شود.»

۳۴۱ (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که: «هر کس در بازار خدا را یاد کند، به تعداد چیزهایی که در بازارند خواه به چیزهایی که می‌توانند تکلم کنند، خواه نمی‌توانند از گناهانش آمرزیده می‌شود.»

۳۴۲ (۳) در کتاب عدة الداعی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌شود که فرمود: «هرکس در بازار هنگام غفلت مردم و اشتغال آنان به کارهای‌شان با اخلاص خدا را یاد کند، خداوند هزار حسنه برایش ثبت می‌کند و روز قیامت به گونه‌ای او را می‌آمرزد که هیچ‌کس فکرش را نکرده بود.»

۳۴۳ (۴) در کتاب الخصال از امیرمؤمنان علیه السلام روایت می‌شود که: «(در بخشی از حدیث چهارصدگانه) فرمود: پس از ورود به بازار هنگام سرگرم بودن مردم، بسیار خدا را یاد کنید؛ چراکه این کار پوشانندهٔ گناهان و افزایندهٔ حسنات و سبب به شمار نیامدن از بی‌خبران است.»

۳۴۴ (۵) داود بن سلیمان فرّا [پوستین ساز] از امام رضا علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس هنگام ورود به بازار بگوید: خداوند پاک و پیراسته است و ستایش مخصوص خداست و معبودی جز او نیست، یکتاست، شریکی ندارد، فرمانروایی برای اوست و ستایش ویژهٔ اوست، زنده می‌کند و می‌میراند (و می‌میراند و زنده می‌کند) و او زنده‌ای است که مرگ ندارد. همهٔ خوبی‌ها در خیار اوست و او بر هر چیز تواناست به تعداد آفریده‌های خدا، تا روز قیامت به گویندهٔ این ذکر پاداش عنایت می‌شود.»

۳۴۵ (۶) أمالی الصّدوق ۴۸۶: حدّثنا علیّ بن أحمد بن عبداللّه بن أحمد ابن أبی عبداللّه
۲۲۹۹۶ البرقی قال حدّثنی أبی عن جدّه أحمد ابن أبی عبداللّه عن أبی عون سليمان بن مقبل المدنیّ عن محمّد ابن أبی عمیر عن سعد ابن أبی خلف (اللزام ـ أمالی) عن أبی عبیدة (الحذّاء ـ محاسن) قال قال أبو عبد اللّه (الصّادق ـ أمالی) ﷺ من قال فی السّوق أشهد أن لا إله إلّا اللّه وحده لا شريك له وأشهد أنّ محمّداً عبده ورسوله كتب اللّه له ألف ألف حسنة.
المحاسن ۴۰: البرقیّ عن أبی أیّوب المدائنی عن ابن أبی عمير (مثله).

۳۴۶ (۷) مستدرک ۲۶۶/۱۳: ابن أبی جمهور فی درر اللّئالی عن النّبیّ ﷺ أنّه قال من دخل
۲۲۹۹۷ السّوق فقال لا إله إلّا اللّه وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كلّ شیء قدير كتب اللّه له ألف ألف حسنة ومحا عنه ألف سيّئة وحطّ[۱] عنه ألف ألف خطيئة. وتقدّم فی أحاديث باب (۱) ما ورد من الأمر بذكر اللّه تعالى فی كلّ حال من أبواب الذّكر ج ۱۹ ما يدلّ على ذلك. وكذا فی أحاديث باب (۵) إستحباب الدّعاء عند دخول السّوق من أبواب ما يستحبّ للتّاجر ج ۱۳. ويأتی فی أحاديث الباب التّالی ما يناسب ذلك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۷)

باب استحباب التكبير ثلاثاً عند الشّراء وماورد من الدّعاء

۳۴۷ (۱) كافی ۱۵۶/۵: تهذيب ۹/۷: علیّ بن إبراهيم عن أبيه عن حمّاد عن حريز عن أبی
۲۲۹۹۸ عبداللّه ﷺ قال إذا اشتريت شيئاً من متاع أو غيره فكبّر ثمّ قل ـ اللّهمّ إنّی اشتريته ألتمس فيه من فضلك (فصلّ على محمّد وآل محمّد اللّهمّ ـ كا) فاجعل (لی ـ كا فقيه) فيه فضلاً اللّهمّ إنّی اشتريته ألتمس فيه (من ـ كا فقيه) رزقك ([اللّهمّ] ـ كا) فاجعل لی فيه رزقاً ثمّ أعد (على ـ يب) كلّ واحدة (منها ـ فقيه) ثلاث مرّات.

۳۴۸ (۲) فقيه ۱۲۵/۳: روى العلاء عن محمّد بن مسلم قال قال أحدهما ﷺ إذا اشتريت
۲۲۹۹۹ متاعاً فكبّر اللّه ثلاثاً ثمّ قل اللّهمّ إنّی اشتريته ألتمس فيه من خيرك فاجعل لی فيه خيراً اللّهمّ إنّی وذكر مثله وزاد وكان الرّضا ﷺ يكتب على المتاع بركة لنا.

---

۱. أی نزل وهبط ـ المنجد.

۳۴۵ (۶) ابو عبیده حذّاء از امام صادق؈ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس در بازار بگوید: گواهی می‌دهم که معبودی جز خدا نیست، یکتاست، شریکی ندارد و گواهی می‌دهم که محمدﷺ بنده و فرستادهٔ خداست، خداوند برای گویندهٔ آن هزار هزار حسنه می‌نویسد.»

۳۴۶ (۷) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هر که در بازار بگوید: معبودی جز خدا نیست، یکتاست، شریکی ندارد، فرمانروایی برای اوست و ستایش مخصوص اوست و او بر هر چیز تواناست، خداوند برای گویندهٔ آن هزار هزار حسنه می‌نویسد و هزار هزار گناه از او محو می‌کند و هزار هزار خطا از او می‌زداید.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از باب‌های ذکر و در روایات باب پنجم از باب‌های مستحبات تاجر، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

در روایات باب بعدی، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۷

استحباب دعا هنگام خرید

۳۴۷ (۱) حریز از امام صادق؈ روایت می‌کند که فرمود: «پس از خرید چیزی، تکبیر بگو و آن‌گاه این دعا را سه مرتبه بخوان: خدایا! من آن را خریدم تا از فضل و بخشش تو در آن بهره‌مند شوم (پس بر محمدﷺ و خاندانش درود بفرست. خدایا!) برای من در آن بخشش قرار ده.

خدایا! من آن را خریدم تا از روزی تو در آن بهره‌مند شوم [خدایا!] برای من در آن روزی قرار ده.»

۳۴۸ (۲) محمد بن مسلم از امام باقر؈ یا امام صادق؈ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه جنسی خریدی، سه مرتبه تکبیر بگو و سپس بخوان: خدایا! من آن را خریدم تا از خیر تو در آن بهره‌مند شوم، پس برای من در آن خیر قرار ده...» ادامهٔ این حدیث همانند حدیث پیشین است و در پایان، این جمله افزوده شده است: «و امام رضا؈ بر روی کالا می‌نوشت: این برای ما برکت است!»

٣٤٩ ٢٢٠٠٠ (٣) **فقه الرّضا** ﷺ ٣٩٩: فإذا اشتريت متاعاً أو سلعة أو جارية أو دابّة فقل اللّـهمّ إنّى اشتريته ألتمس فيه من رزقك فاجعل لى فيه رزقاً اللّهمّ إنّى ألتمس فيه فضلك فاجعل لى فيه فضلاً اللّهمّ إنّى ألتمس فيه من خيرك وبركتك وسعة رزقك فاجعل لى فيه رزقاً واسعاً وربحاً طيّباً هنيئاً مريئاً[١] تقولها ثلاث مرّات (إلى أن قال ص ٤٠٠) وإذا أصبت بمال فقل اللّهمّ انّى عبدك وابن عبدك وابن أمتك وفى قبضتك ناصيتى بيدك تحكم (فىّ ـك) ما تشاء وتفعل ما تريد اللّهمّ فلك الحمد على حسن قضائك وبلائك اللّهمّ هو مـالك ورزقك وأنـا خوّلتنى حين رزقتنى اللّهمّ فألهمنى شكرك فيه والصّبر عليه حين أصبت وأخذت اللّـهمّ أنت أعطيت وأنت أصبت اللّهمّ لا تحرمنى ثوابه ولا تنسنى من خلفه[٢] فى دنياى وآخرتى إنّك على كلّ شىء قدير اللّهمّ انا لك وبك وإليك ومنك لا أملك لنفسى ضرّاً ولا نفعاً.

٣٥٠ ٢٢٠٠١ (٤) **كافى** ١٥٧/٥: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد وسهل بن زياد عن **تـهذيب** ٩/٧: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن **معاوية** بن عمّار عن أبى عبداللّه ﷺ قال إذا أردت أن تشترى شيئاً فقل يا حىّ يا قيّوم يا دائم يا رؤوف يا رحيم أسألك بعزّتك وقدرتك وما أحاط به علمك أن تقسم لى من التّجارة اليوم أعظمها رزقاً وأوسعها فضلاً وخيرها عاقبة فإنّه لا خير فيما لا عاقبة له قال وقال أبو عبد اللّه ﷺ إذا اشتريت دابّة أو رأساً فقل اللّهمّ أقدر لى[٣] أطولها حياة وأكثرها منفعة وخيرها عاقبة.

٣٥١ ٢٢٠٠٢ (٥) **كافى** ١٥٧/٧: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن **معاوية** بن عمّار عن أبى عبداللّه ﷺ قال إذا اشتريت دابّة فقل اللّهمّ إن كانت عظيمة البركة فاضلة المنفعة ميمونة النّاصية فيسّر لى شراءها وإن كانت غير ذلك فاصرفنى عنها إلى الّذى هو خير لى منها فإنّك تعلم ولا أعلم وتقدر ولا أقدر وأنت علّام الغيوب تقول ذلك ثلاث مرّات.

٣٥٢ ٢٢٠٠٣ (٦) **فقيه** ١٢٥/٣: روى **عمر بن إبراهـيم** عن أبى الحسن ﷺ قال من اشترى دابّة فليقم من جانبها الأيسر ويأخذ ناصيتها بيده اليمنى ويقرأ على رأسها فاتحة الكتاب وقل هو اللّه أحد والمعوّذتين وآخر الحشر وآخر بنى إسرائيل ـ قل أدعوا اللّه أو أدعوا الرّحمن ـ وآية الكرسىّ فإنّ ذلك أمان تلك الدّابّة من الآفات.

---

١. مرء الطّعام فلاناً أى طاب له ونفعه. ٢. من حفظه ـ خ ل. ٣. ارزقنى ـ يب.

۳۴۹ (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هرگاه متاع یا کالا یا کنیز یا حیوانی خریدی، سه مرتبه بگو: خدایا! من به جستجوی روزی‌ات آن را خریدم، خدایا! من به جستجوی بخشش تو آن را خریدم، برای من در آن روزی قرار ده. بخششت را در آن برای من قرار ده. خدایا! من به جستجوی خیر و برکت و روزی فراوانت آن را خریدم، برای من در آن، روزی فراوان و سود پاک، گوارا و لذت بخش قرار ده...

هرگاه مالی به تو رسید، بگو: خدایا! همانا من بندهٔ تو، فرزند بندهٔ تو، فرزند کنیز تو هستم. اختیارم در دست توست. هر چه بخواهی، دربارهٔ من حکم می‌کنی و هر چه بخواهی، انجام می‌دهی. خدایا! تو را سپاس بر تقدیر و نعمت‌های پسندیده‌ات.

خدایا! این مال تو و رزق توست و من بندهٔ تو هستم که هنگام روزی دادن به من، به من بخشیدی. خدایا! پس سپاسگزاری از آن و پایداری بر آن را هنگامی که مصیبتی وارد کردی و آن را از من گرفتی، خدایا تو خود آن را به من ارزانی داشتی و خود، همه را از من گرفتی. خدایا! تو بخشیدی و تو رساندی. خدایا! مرا از پاداش آن محروم نساز و از جایگزین کردن آن در دنیا و آخرت مرا به دست فراموشی مسپار؛ چرا که تو بر هر چیز توانایی. خدایا! من برای تو، به وسیلهٔ تو، به سوی تو و از تو هستم و اختیار هیچ سود و زیانی را برای خود ندارم.»

۳۵۰ (۴) معاویة بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه خواستی چیزی بخری، بگو: ای زنده، ای همه‌چیز به او پایدار، ای جاودان، ای مهربان، ای رحیم! به شکست ناپذیری‌ات، نیرومندی‌ات و آنچه را دانشت فرا گرفته، از تو می‌خواهم که امروز پرروزی‌ترین، پربخشش‌ترین و نیک‌فرجام‌ترین تجارت را نصیب من گردانی؛ چرا که در آنچه انجامی ندارد، خیری نیست.

و نیز فرمود: هرگاه اسب یا حیوانی خریدی، بگو: خدایا! بلندعمرترین، پرسودترین و نیک‌فرجام‌ترین آنها را برای من مقدّر گردان.»

۳۵۱ (۵) معاویة بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هنگام خرید حیوان، سه مرتبه بگو: خدایا! اگر این حیوان دارای برکت فراوان، سود زیاد و پیشانی مبارک است، خرید آن را بر من آسان گردان و در غیر این صورت، مرا از آن دور کن به سوی حیوانی که برای من بهتر از این است؛ زیرا تو می‌دانی و من نمی‌دانم و تو می‌توانی و من نمی‌توانم و تو از پوشیده‌ها بسیار آگاه هستی.»

۳۵۲ (۶) عمر بن ابراهیم از امام کاظم علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «هرکس حیوانی خرید، در طرف چپ آن بایستد و با دست راست موی پیشانی‌اش را بگیرد و سورهٔ حمد و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و پایان سورهٔ حشر و بنی اسرائیل ـ قل اُدعوا الله یا اُدعوا الرحمن ـ و آیة الکرسی را بر سر آن بخواند؛ زیرا این، ایمنی‌بخش آن حیوان از آفات است.»

۳۵۳ ۲۲۰۰٤ (۷) **كافى ۱۵۷/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ثعلبة بن ميمون عن **هذيل** عن أبى‌عبداللّه ﷺ قال إذا اشتريت جارية فقل اللّهمّ إنّى أستشيرك وأستخيرك.

۳۵٤ ۲۲۰۰۵ (۸) **فقيه ۱۲٦/۳**: روى ابن فضّال عن **ثعلبة** بن ميمون عن أبى عبداللّه ﷺ مثله (وزاد) وإذا اشتريت دابّة أو رأساً فقل اللّهمّ قدّر لى أطولهنّ حياة وأكثرهنّ منفعة وخيرهنّ عاقبة.

(۸)

باب استحباب كتابة ماورد
فى أن يكتب على المتاع أو يجعل فيه

۳۵۵ ۲۲۰۰٦ (۱) **مستدرك ۲۹۲/۱۳**: **زيد** الزرّاد فى أصله قال سمعت أبا عبداللّه ﷺ يقول اكتب على المتاع بركة لنا فإنّه لا يزال البركة فيه والنّماء.

۳۵٦ ۲۲۰۰۷ (۲) **مستدرك ۲۹۳/۱۳**: **وعنه** قال سمعته ﷺ يقول إذا أحرزت متاعاً فاقرأ آية الكرسيّ واكتبه وَضَعْهُ فى وسطه واكتب ﴿وَجَعَلْنَا مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾ لا ضيعة على ما حفظ اللّه ﴿فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُلْ حَسْبِيَ ٱللَّهُ لَآ إِلَـٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ﴾ فإنّك تكون قد أحرزته ولا يوصل إليه بسوء إن شاء اللّه.
فقه الرّضا ﷺ ٤۰۰: وإذا أردت أن تحرز متاعك فاقرء آية الكرسيّ (وذكر نحوه).

۳۵۷ ۲۲۰۰۸ (۳) **مستدرك ۲۹۳/۱۳**: **زيد** النّرسى فى أصله عن أبى عبداللّه ﷺ قال إذا أحرزت متاعاً فقل اللّهمّ إنّى أستودعك يا من لا يضيع وديعته وأستحرسكه فاحفظه عليّ واحرسه لي بعينك الّتي لا تنام وبِرُكْنِكَ الّذي لا يرام[۱] وبعزّك الّذي لا يذلّ وبسلطانك القاهر الغالب لكلّ شيء.

۳۵۸ ۲۲۰۰۹ (٤) **مستدرك ۲۹۵/۱۳**: السيّد **هبة اللّه** الراونديّ فى مجموع الرائق فى خواصّ سورة الحِجر ومن حملها كثر كسبه ولا يعدل أحد عن معاملته ورغبوا فى البيع منه والشّراء، وصرّح الشّهيد فى مجموعته أنّ ما ذكر من خواصّ القرآن مرويّ عن الصّادق ﷺ.

وتقدّم فى رواية ابن مسلم (۲) من الباب المتقدّم قوله وكان الرضا ﷺ يكتب على المتاع بركة لنا.

---

۱. أي لا يزال.

۳۵۳ (۷) هذیل از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه کنیزی خریدی، بگو: خدایا! همانا من از تو مشورت می‌خواهم و درخواست خیر می‌کنم!»

۳۵۴ (۸) ثعلبة بن میمون از امام صادق﷣ حدیث پیشین را روایت می‌کند و در ادامه، این سخن را از امام﷣ می‌افزاید: «و هرگاه اسب یا حیوانی خریدی، بگو: خدایا! بلند عمرترین، پرسودترین و نیک فرجام‌ترین آنها را برای من مقدر کن.»

باب ۸

استحباب دعا برای حفاظت از کالا

۳۵۵ (۱) زید زرّاد از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «بر روی کالا بنویس: این برکتی برای ماست! پس همواره در آن برکت و افزایش خواهد بود.»

۳۵۶ (۲) و نیز زید زرّاد از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه کالایی را بخواهی حفظ کنی، آیة الکرسی را بخوان و آن را بنویس و در وسط آن بگذار و بنویس: و در برابر آنان سدی و پشت سرشان سدی قرار دادیم و بر آنان پوششی قرار دادیم، پس آنان نمی‌بینند. آنچه خداوند حفظ کند، تباه نمی‌شود. پس اگر برگشتند، بگو: خداوند برای من کافی است، معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش بزرگ است.

پس تو حتماً آن را حفظ کرده‌ای و ان‌شاءالله آسیبی به آن نخواهد رسید.»

۳۵۷ (۳) زید نرسی از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه بخواهی کالایی را حفظ کنی، بگو: خدایا! من آن را نزد تو به ودیعه می‌گذارم، ای کسی که ودیعه‌اش را تباه نمی‌سازد و نگهبانی از آن را از تو درخواست می‌کنم، پس آن را برای من حفظ کن و از آن پاسداری کن؛ با چشمان همیشه بیدارت، با قدرت و نیروی زوال ناپذیرت، با عزّت جاودانه‌ات و با قدرت غالب و قاهرت بر هر چیز.»

۳۵۸ (۴) سید هبة الله راوندی در کتاب مجموع الرائق دربارهٔ آثار سورهٔ حجر گوید: «هرکس سورهٔ حجر را همراه داشته باشد [آن را حفظ کند و به کار بندد]، در آمدش زیاد می‌شود و کسی از معامله با وی دست بر نمی‌دارد و همه در خرید و فروش با او رغبت می‌کنند.»

مرحوم شهید﷫ در مجموعهٔ خود تصریح کرده که: «آنچه وی دربارهٔ آثار سوره‌ها ذکر کرده است، از امام صادق﷣ روایت شده است.»

(۹)

باب استحباب الإحسان في البيع والسّماح

۳۵۹ ۲۳۰۱۰ (۱) كافي ۱۵۲/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفلي عن السّكونيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال قال رسول اللّهﷺ السّماحة من الرّباح قال ذلك لرجل يوصيه ومعه سلعة يبيعها. فقيه ۱۲۲/۳: قال عليّ ﷺ سمعت رسول اللّهﷺ يقول السّماح وجه من الرّباح قال ﷺ ذلك لرجل (وذكر مثله).

۳۶۰ ۲۳۰۱۱ (۲) فقيه ۱۲۱/۳: روى إسماعيل بن مسلم عن أبي عبد اللّه ﷺ عن أبيه ﷺ قال أنزل اللّه تعالى على بعض أنبيائهﷺ للكريم فكارم وللسمح فسامح[1] وعند الشكس فالتو[2]. وتقدّم في رواية الحسين بن زيد (۱۲) من باب (۴۵) تحريم الغشّ من أبواب ما يكتسب به قوله ﷺ ج ۲۲ إذا بعت فاحسنى ولا تغشّى فإنّه أتقى وأبقى للمال. ويأتي في أحاديث الباب التّالي ومايتلوه وباب (۱۴) كراهة الرّبح على المؤمن ما يناسب ذلك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۰)

باب استحباب كون الإنسان سهل البيع والشّراء والقضاء والإقتضاء

۳۶۱ ۲۳۰۱۲ (۱) تهذيب ۱۸/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر عن الحسن بن أيّوب عن حنّان عن أبيه عن أبي عبداللّه ﷺ قال سمعته يقول قال رسول اللّهﷺ بارك اللّه على سهل البيع سهل الشّراء سهل القضاء سهل الإقتضاء. فقيه ۱۲۲/۳: قال رسول اللّهﷺ انّ اللّه تبارك وتعالى يحبّ العبد يكون سهل البيع (وذكر مثله).

۳۶۲ ۲۳۰۱۳ (۲) الخصال ۱۹۸: حدّثنا أبونصر محمّد بن أحمد بن تميم السرخسي الفقيه بسرخس قال حدّثنا أبو الوليد محمّد بن إدريس الشّامي قال حدّثنا الحسن بن محمّد الزّعفرانيّ قال حدّثنا عبدالوهّاب بن عطاء قال حدّثنا إسرائيل بن يونس عن زيد بن عطاء بن سائب

---

۱. وللشحيح فشاحح ـ خ ل. ۲. أي عند سيّء الخلق اتعطف.

باب ۹

استحباب نیکی در معامله و گذشت از سود

۳۵۹ (۱) سکونی از امام صادق﵇ روایت می‌کند که فرمود: «در زمان پیامبرﷺ شخصی کالایی برای فروش همراه داشت. آن حضرت به وی سفارش کرد و فرمود: بخشندگی و آسان‌گیری [در معامله] از سود و ربح است.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه از علی﵇ روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «بخشندگی و آسان‌گیری [در معامله] خود نوعی سود و ربح است.» پیامبر اکرمﷺ این جمله را به مردی فرمود که... ادامهٔ این حدیث همانند حدیث پیشین است.

۳۶۰ (۲) اسماعیل بن مسلم از امام صادق﵇ از پدرش﵇ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند به یکی از پیامبرانش وحی کرد؛ در برابر انسان بزرگوار، بزرگواری کن و برای بخشنده، بخشندگی کن و در برابر بخیل و بد، اخلاق نرم داشته و ملایم باش.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوازدهم از باب چهل و پنجم فرمودهٔ معصوم﵇ که: «هنگام فروش، نیکی کن و خیانت و نیرنگ نکن؛ زیرا در این صورت تقوا بیشتر رعایت می‌شود و مال پایدارتر می‌ماند.»

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب چهاردهم مناسب با این بحث، مطالبی خواهد آمد.

باب ۱۰

استحباب آسان‌گیری در خرید و فروش و پرداخت و دریافت

۳۶۱ (۱) حنان از پدرش از امام صادق﵇ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «خداوند به شخص آسان‌فروش و آسان‌بخر و آسان بده و آسان‌بگیر برکت می‌دهد.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی بندهٔ آسان‌فروش، آسان‌بخَر، آسان‌بده و آسان‌بگیر را دوست دارد.»

۳۶۲ (۲) جابر بن عبدالله از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند شخصی از شما را بیامرزد که آسان‌گیر باشد. هنگام فروش هنگام خرید، هنگام پرداخت و هنگام دریافت آسان‌گیر باشد.»

عن محمّد بن المنكدر عن جابر بن عبداللّه قال قال رسول اللّه ﷺ غفر اللّه ﷻ لرجل كان من قبلكم كان سهلاً إذا باع سهلاً إذا اشترى سهلاً إذا قضى سهلاً إذا اقتضى.

٣٦٣ ٢٣٠١٤ (٢) **جامع الأحاديث** ٨٢: حدّثنا محمّد بن عبداللّه قال حدّثنا محمّد بن محمّد بن الأشعث عن موسى بن إسماعيل بن موسى بن جعفر عن أبيه عن آبائه ﷺ قال قال رسول اللّه ﷺ رحم اللّه عبداً سمحاً قاضياً وسمحاً مقتضياً.

وتقدّم في رواية جابر (١٦) من باب (١) جملة ممّا يستحبّ للتّاجر من أبواب ما يستحبّ له ج ٢٣ قوله ﷺ وتبرّكوا بالسّهولة.

(١١)

باب استحباب الإعطاء راجحاً والأخذ ناقصاً ووجوب الوفاء في الكيل والوزن

٣٦٤ ٢٣٠١٥ (١) **كافي** ١٥٢/٥: **تهذيب** ٧/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن **السّكونيّ** عن أبي عبداللّه ﷺ قال مرّ أميرالمؤمنين ﷺ على جاريةٍ قد اشترت لحماً من قصّاب وهي تقول زدني فقال (له ـ كا فقيه) أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه زدها فإنّه أعظم للبركة. **فقيه** ١٢٢/٣: مرّ عليّ ﷺ (وذكر مثله).

٣٦٥ ٢٣٠١٦ (٢) **كافي** ١٥٩/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ١١/٧: أحمد بن محمّد بن خالد عن ابن فضّال عن ابن بكير عن **فقيه** ١٢٣/٣: **حمّاد** بن بشير عن أبي عبداللّه ﷺ قال لا يكون الوفاء حتّى يميل الميزان[١].

٣٦٦ ٢٣٠١٧ (٣) **كافي** ١٦٠/٥: **تهذيب** ١١/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن **تهذيب** ١١٠/٧: **ابن أبي عمير** عن غير واحد عن أبي عبداللّه ﷺ (انّه ـ يب ١١٠) قال لا يكون الوفاء حتّى يرجّح ـ **فقيه** ١٢٣/٣: وفي خبر آخر لا يكون الوفاء حتّى يرجّح.

---

١. اللّسان ـ فقيه.

۳۶۳ (۴) موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر از پدرش از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرم فرمود: «خداوند رحمت کند بنده‌ای را که آسان می‌دهد و آسان می‌گیرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت شانزدهم از باب یکم از باب‌های مستحبات تاجر فرموده معصوم که: «و به آسان‌گیری، تبرک جویید.»

باب ۱۱

استحباب افزون دادن و کم گرفتن

۳۶۴ (۱) سکونی از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان از کنیزی گذشت که در حال خریدن گوشت از قصاب بود و مرتب می‌گفت: بر آن بیفزا. علی به قصاب فرمود: برایش بیفزا؛ زیرا آن سبب افزایش برکت است.»

۳۶۵ (۲) حماد بن بشیر از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «حق دیگران به طور کامل پرداخت نخواهد شد تا این‌که ترازو از حال تعادل منحرف شود.»

۳۶۶ (۳) ابن ابی عمیر از گروهی از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «حق دیگران به طور کامل پرداخت نخواهد شد تا این‌که ترجیح داده شود.»

٣٦٧ ٢٣٠١٨ (٤) **كافى ١٥٩/٥**: (عدّة من أصحابنا معلّق) عن **تهذيب ١٢/٧**: أحمد بن محمّد (بن خالد ـ كا) عن يعقوب بن يزيد عن محمّد بن مرازم عن رجل عن **إسحاق** بن عمّار قال قال من أخذ الميزان (بيده ـ كا فقيه) فنوى أن يأخذ لنفسه وافياً لم يأخذ إلّا راجحاً ومن أعطى فنوى أن يعطى سواء لم يعط إلّا ناقصاً. **فقيه ١٢٣/٣**: روى **إسحاق** بن عمّار عن أبى عبداللّه ﷺ قال من أخذ الميزان (وذكر مثله).

٣٦٨ ٢٣٠١٩ (٥) **العوالى ٢٢٤/١**: وقال ﷺ للوازن زِنْ وارجح.

٣٦٩ ٢٣٠٢٠ (٦) **كافى ١٥٩/٥**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن **تهذيب ١١/٧**: أحمد بن محمّد بن خالد عن الحجّال عن عبيد بن إسحاق قال قلت لأبى عبداللّه ﷺ إنّى صاحب نخل فخبّرنى[1] بحدّ أنتهى إليه[2] من الوفاء فقال أبو عبداللّه ﷺ اِنْوِ الوفاء فإن أتى على يدك[3] وقد نويت الوفاء (نقصان ـ كا) كنت من أهل الوفاء وإن نويت النقصان ثمّ أوفيت كنت من أهل النّقصان. **وتقدّم** فى رواية أحمد بن محمّد (٨) من باب (٥) إستحباب مشاورة اللّه من أبواب الإستخارة ج ٨ قوله ﷺ أعط الحقّ وخذه وقوله ﷺ التّاجر فاجر إلّا من أعطى الحقّ وأخذه. **وفى** أحاديث باب (١٤) تحريم البخس بالمكيال من أبواب البيع وشروطه ج ٢٢ ما يدلّ على بعض المقصود. **وفى** رواية الأصبغ (١) من باب (١) جملة ممّا يستحبّ للتّاجر من أبواب ما يستحبّ له ج ٢٣ قوله ﷺ التّاجر فاجر والفاجر فى النّار إلّا من أخذ الحقّ وأعطى الحقّ. **ويأتى** فى رواية الحنّاط (١) من باب (٤٤) انّ مَن لم يحسن أن يكيل لاينبغى له أن يكيل قوله قلت له رجل من نيّته الوفاء وهو إذا كال لم يحسن أن يكيل قال فما يقول الّذين حوله قلت يقولون لا يوفى قال هذا ممّن لا ينبغى له أن يكيل.

(١٢)

باب جواز سؤال المشترى البايع الزيادة بعد التوفية

٣٧٠ ٢٣٠٢١ (١) **الدعائم ٣١/٢**: عن علىّ ﷺ انّه رخّص للمشترى سؤال البائع الزّيادة بعد أن يوفّيه فإن شاء فعل وإن شاء لم يفعل. **وتقدّم** فى رواية السّكونىّ (١) من الباب المتقدّم قولها للقصّاب زدنى فقال أمير المؤمنين ﷺ زدها فإنّه أعظم للبركة.

---

١. خبّرنى ـ يب. ٢. فيه ـ كا. ٣. بيديك ـ يب ـ يدك خ ل.

۳۶۷ (۴) اسحاق بن عمار از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «ترازودار اگر بخواهد برای خودش به‌طور کامل بگیرد، حتماً بیشتر خواهد گرفت و اگر بخواهد حق دیگران را یکسان دهد، حتماً کمتر خواهد داد.»

۳۶۸ (۵) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ به ترازودار فرمود: «وزن کن و بیفزا!»

۳۶۹ (۶) عبید بن اسحاق گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: من نخل دارم [برای فروش خرما]؛ مرا از حدّ پرداخت حق دیگران آگاه کن!

امام ﷺ فرمود: تصمیم به پرداخت حق دیگران به طور کامل داشته باش، در این صورت اگر [به طور تصادفی] از دستت کاهشی صادر شد، از اهل وفا خواهی بود و اگر تصمیم به کم‌فروشی گرفتی، آن‌گاه [به طور تصادفی] کامل پرداخت نمودی، از کم‌فروشان خواهی بود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشت از باب پنج از باب‌های استخاره فرموده امام معصوم ﷺ که: «حق بده و حق بگیر و تاجر، تبهکار است مگر کسی که حق بدهد و حق بگیرد.»

و در روایات باب چهارده از باب‌های شرایط خرید و فروش، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

در روایت یکم از باب یکم از باب‌های مستحبات تاجر فرموده معصوم ﷺ که: «تاجر تبهکار است و تبهکار در آتش است مگر تاجری که حق بگیرد و حق بدهد.»

در روایت یک از باب چهل و چهار این گفته که: «شخصی تصمیم به پرداخت حق دیگران دارد؛ ولی به خوبی پیمانه نمی‌کند. امام ﷺ فرمود: کسانی که اطرافش هستند، چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند به طور کامل پرداخت نمی‌کند. امام ﷺ فرمود: او از کسانی است که کیل کردن برایش سزاوار نیست.»

باب ۱۲

جواز درخواست افزوده از سوی مشتری

۳۷۰ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پس از پرداخت حق خریدار از سوی فروشنده، امیرمؤمنان ﷺ به خریدار اجازه داد که درخواست افزایش کند. آن‌گاه اگر فروشنده خواست، بیفزاید و اگر نخواست، نیفزاید.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پیشین این گفته که: «کنیز از قصاب تقاضای افزایش می‌کرد و علی ﷺ به قصاب فرمود: برایش بیفزا؛ زیرا آن بر برکت می‌افزاید.»

(١٣)

باب ماورد فى أنّ الرّجل إذا قال للرّجل هلمّ أحسن بيعك يحرم عليه الرّبح وعدم جواز غبن المؤمن خصوصاً المسترسل

٣٧١ ٢٢٠٢٢ (١) **كافى ١٥٢/٥**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ٧/٧**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عبد الرّحمن بن أبى نجران عن علىّ بن عبدالرّحيم عن رجل عن أبى عبداللّه عليه السلام قال سمعته يقول إذا قال الرّجل للرّجل هلمّ أحسن بيعك يحرم[1] عليه الرّبح. **فقيه ١٧٣/٣**: قال (الصّادق) عليه السلام إذا قال الرّجل (وذكر مثله). وتقدّم فى رواية أحمد بن محمّد (٨) من باب (٥) إستحباب مشاورة اللّه تعالى من أبواب الإستخارة ج ٨ قوله عليه السلام ولا تغبن المسترسل فإنّ غبنه لايحلّ. ويأتى فى أحاديث باب (١١) حرمة غبن المؤمن من أبواب الخيار ج ٢٣ ما يدلّ على عدم جواز الغبن فلاحظ.

(١٤)

باب كراهة الرّبح على المؤمن إلّا أن يشترى للتّجارة أو بأكثر من مأة درهم وإستحباب تقليل الرّبح والإقتصار على قوت يوم وعدم تحريم الرّبح ولو على المضطرّ

٣٧٢ ٢٢٠٢٣ (١) **تهذيب ٧/٧**: **استبصار ٦٩/٣**: محمّد بن يعقوب عن **كافى ١٥٤/٥**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة عن سليمان بن صالح (و ـ كا يب) **أبى شبل** عن أبى عبداللّه عليه السلام قال ربح المؤمن على المؤمن ربا إلّا أن يشترى بأكثر من مأة درهم فاربح عليه قوت يومك أو يشتريه للتّجارة فاربحوا عليهم وارفقوا بهم.

٣٧٣ ٢٢٠٢٤ (٢) **فقه الرّضا** عليه السلام **٢٥١**: روى ربح المؤمن على أخيه رباً إلّا أن يشترى منه شيئاً بأكثر من مأة درهم فيربح فيه قوت يومه أو يشترى متاعاً للتّجارة فيربح عليه ربحاً خفيفاً.

---

١. فقد حرم ـ فقيه.

باب ۱۳

عدم جواز فریب دادن مؤمن در معامله و وعده به نیکی و احسان

۳۷۱ (۱) علی بن عبدالرحیم از شخصی از امام صادق﵇ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی به دیگری بگوید: بیا تا در فروش به تو نیکی کنم، برای وی سود، حرام است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب پنجم از باب‌های استخاره فرموده معصوم﵇ که: «و اعتماد کننده به خود را فریب نده؛ زیرا فریب او حلال نیست.»

می‌آید:

و در روایات باب یازدهم از باب‌های خیار، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند؛ ملاحظه کنید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۴

کراهت سود بردن از مؤمن مگر اینکه برای تجارت بخرد و...

۳۷۲ (۱) ابی شبل از امام صادق﵇ روایت می‌کند که فرمود: «سود بردن مؤمن از مؤمن رباست، مگر آن‌که کسی بیشتر از صد درهم خرید کند که در این صورت به اندازهٔ خوراک یک روز خود ازوی سود بگیرد، یا این‌که کسی برای تجارت بخرد؛ در این صورت از آنان سود بگیرید و با آنان مهربانی و مدارا کنید.»

۳۷۳ (۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «روایت شده سود بردن مؤمن از برادرش رباست مگر این‌که بیش از صد درهم از وی خرید کند؛ پس به اندازهٔ غذای روزش از وی سود می‌برد، یا کالایی را برای تجارت از وی بخرد، پس از وی سود اندکی می‌برد.»

٣٧٤ ٢٢٠٢٥ (٣) **المحاسن** ١٠١: البرقي عن محمّد بن علي عن محمّد بن سنان عن فرات بن أحنف عن أبي عبدالله ﷺ قال ربح المؤمن على المؤمن رباً. **ثواب الأعمال** ٢٨٥: أبي ﷺ قال حدّثني محمّد بن أبي القاسم عن محمّد بن علي الكوفيّ مثله سنداً ومتناً.

٣٧٥ ٢٢٠٢٦ (٤) **تهذيب** ٧/٧: **استبصار** ٧٠/٣: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ١٥٤/٥: أحمد[1] بن محمّد عن صالح ابن أبي حمّاد عن محمّد بن سنان عن حذيفة بن منصور عن ميسر[2] قال قلت لأبي عبدالله[3] انّ عامّة من يأتيني من إخواني فحدّلي من معاملتهم مالا أجوزه إلى غيره فقال إن ولّيت[4] أخاك فحسن وإلّا فبع بيع البصير المداقّ.

٣٧٦ ٢٢٠٢٧ (٥) **مستدرك** ٢٤٥/١٣: أبو جعفر محمّد بن عليّ الطّوسي في ثاقب المناقب عن عروة بن جعد البارقي قال قدم جلب[5] فأعطاني النّبيّ ﷺ ديناراً فقال اشتر بها شاةً فاشتريت شاتين بدينار فلحقني رجل فبعت أحدهما منه بدينار ثمّ أتيت النّبيّ ﷺ بشاة ودينار فردّه عليّ وقال بارك اللّه لك في صفقة يمينك ولقد كنت أقوم بالكناسة أو قال بالكوفة فأربح في اليوم أربعين ألفاً.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

ويأتي في أحاديث باب (٢٦) كراهة تحالف التّجّار على أن لا ينقصوا متاعهم من ربح الدّينار ديناراً من أبواب ما يستحبّ للتاجر ج ٢٣ **وباب** (٣٨) حكم بيع المضطرّ **وباب** (٤٧) ماورد في إجبار المحتكر على بيع مااحتكره ما يناسب ذلك.

(١٥)

باب كراهة التّفرقة بين المماكس وغيره واستحباب التّسوية بين المبتاعين

٣٧٧ ٢٢٠٢٨ (١) **تهذيب** ٨/٧: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ١٥٢/٥: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن بعض أصحابنا عن أبان عن عامر بن جذاعة عن أبي عبدالله ﷺ انّه قال في رجل

---

١. علي ـ يب صا. ٢. قيس ـ يب.. ٣. لأبي جعفر ـ يب صا.

٤. التولية أن تبيع بالثّمن الّذي اشتريت من غير زيادة.

٥. الجلب ما جلب من خيل وإبل ومتاع الى الأسواق للبيع ـ اللسان.

۳۷۴ (۳) فرات بن احنف از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «سود بردن مؤمن از مؤمن رباست.»

۳۷۵ (۴) منصور بن میسر گوید: «به امام صادقؑ گفتم: همهٔ کسانی که از من خرید می‌کنند، از برادرانم هستند. برای معامله با آنان، مرزی برای من تعیین کن که از آن مرز فراتر نروم.

امامؑ فرمود: اگر به قیمت خرید به برادرت بفروشی، نیکوست؛ در غیر این‌صورت همانند شخص آگاه و دقیق بفروش!»

۳۷۶ (۵) عروة بن جعد بارقی گوید: «هنگامی که بازار مال فروشان برقرار شد، پیامبر اکرمﷺ یک دینار به من داد و فرمود: با آن یک گوسفند بخر. من با آن یک دینار دو گوسفند خریدم. آن‌گاه مردی به من رسید و من یکی از گوسفندان را یک دینار به او فروختم و با یک دینار و یک گوسفند نزد پیامبرﷺ بازگشتم. پیامبر اکرمﷺ یک دینار را به من داد و فرمود: خداوند به دست دادنت در هنگام معامله [به خرید و فروشت] برکت دهد!

پس از دعای پیامبر اکرمﷺ درکناسه (یاکوفه) می‌ایستادم و در یک روز چهل هزار سود می‌بردم.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بیست و شش، سی و هشت و چهل و هفت از باب‌های مستحبات تاجر مناسب با این باب خواهد آمد.

باب ۱۵

استحباب برخورد یکسان با همهٔ مشتریان

۳۷۷ (۱) عامر بن جذاعه گوید: «از امام صادقؑ سوال شد: فروشنده‌ای برای کالای خود نرخی مشخص می‌کند و هر یک از مشتریان که سکوت کند، به همان قیمت به وی می‌فروشد و هرکس با وی

عنده بيع فسعّره[١] سعراً معلوماً فمن سكت عنه ممّن يشتري منه باعه بذلك السّعر ومن ماكسه وأبى[٢] أن يبتاع منه زاده قال لو كان يزيد الرّجلين والثّلاثة لم يكن بذلك بأس فأمّا أن يفعله بمن[٣] أبى عليه وكايسه[٤] ويمنعه ممّن لم يفعل[٥] (ذلك ـ كا) فلا يعجبني إلّا أن يبيعه بيعاً واحداً.

(١٦)

باب ماورد فى أنّ صاحب السّلعة أحقّ بالسّوم
وماورد من النّهى عن السّوم ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشّمس

٣٧٨ ٢٢٠٢٩ (١) **كافى** ١٥٢/٥: **تهذيب** ٨/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفلي عن السّكونيّ عن أبي عبداللّه ﷺ قال قال رسول اللّهﷺ صاحب السّلعة أحقّ بالسّوم[٦].

٣٧٩ ٢٢٠٣٠ (٢) **جامع الأحاديث** ٩٤: حدّثنا الحسن بن حمزة العلوى قال حدّثنا عليّ بن محمّد ابن أبي القاسم عن أبيه عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن الصّادق عن أبيه عن آبائهﷺ عن رسول اللّهﷺ مثله. **فقيه** ١٢٢/٣: عن عليّ ﷺ مثله.

٣٨٠ ٢٢٠٣١ (٣) **كافى** ١٥٢/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ٨/٧: أحمد بن محمّد بن خالد عن عليّ بن أسباط رفعه قال **فقيه** ١٢٢/٣: نهى (رسول اللّه ـ كا يب)ﷺ عن السّوم ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشّمس.

(١٧)

باب إستحباب البيع فى أوّل السّوق
وعند حصول الرّبح وكراهة ردّه

٣٨١ ٢٢٠٣٢ (١) **فقيه** ١٢٢/٣: وقال عليّ ﷺ مرّ النّبيّﷺ على رجل ومعه سِلْعَةٌ يريد بيعها فقال عليك بأوّل السّوق.

١. وسعّره ـ يب. ٢. فأبى ـ يب. ٣. لمن ـ يب.
٤. كايسه فى البيع أى غالبه. ٥. من لا يفعل ـ يب.
٦. سام السلعة: عرضها وذكر ثمنها ـ سام المشتري السّلعة: طلب بيعها أو ثمنها ـ المنجد.

چانه زَند و حاضر نشود به آن نرخ از وی خرید کند، بر مقدار جنس می‌افزاید. امام ﷺ فرمود: اگر برای دو سه نفر بیفزاید، اشکال ندارد ولی اگر نسبت به هرکس که از خرید خودداری کند و با وی چانه زَند این گونه رفتار کند و هر کسی که چنین نکند به وی تخفیف ندهد، پس من از این کار خوشم نمی‌آید مگر آن‌که همهٔ کالایش را به صورت یک جا بفروشد.»

باب ۱۶

تقدم صاحب کالا در نرخ گذاری و...

۳۷۸ (۱) سکونی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «صاحب کالا به نرخ گذاری سزاوارتر است.»

۳۷۹ (۲) مسعدة بن صدقه از امام صادق ﷺ از پدرش از نیاکانش ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ، نظیر حدیث پیشین را روایت کرده است.

۳۸۰ (۳) علی بن اسباط با واسطه روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم ﷺ از عرضهٔ کالا برای فروش پس از طلوع فجر تا طلوع خورشید نهی کرد.»

باب ۱۷

استحباب فروش در ابتدای بازار و...

۳۸۱ (۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه از علی ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ به شخصی که تصمیم به فروش کالایی داشت، فرمود: «بر تو باد به ابتدای بازار!»

۳۸۲ (۲) کافی ۳۰۸/۵: محمّد بن یحیی عن موسی بن جعفر البغدادی عن عبید اللّه بن عبداللّه عن واصل بن سلیمان عن عبداللّه بن سنان عن أبی عبداللّه ﷺ قال کان للنّبیّ ﷺ خلیط فی الجاهلیّة فلمّا بعث ﷺ لقیه خلیطه فقال للنّبیّ ﷺ جزاك اللّه من خلیط خیراً فقد کنت تواتی[1] ولا تماری فقال له النّبیّ ﷺ وأنت فجزاك اللّه من خلیط خیراً فإنّك لم تکن تردّ ربحاً ولا تمسك ضرساً. (وقوله لا تمسك ضرساً تلویح إلی السّخاء أی انّك لم تکن تبخل فی إختیار ما هو خیر لك فکیف صرت بخیلاً علی اختیار ما أنا علیه ـ مجلسی ﷺ).
۲۲۰۲۳

۳۸۳ (۳) کافی ۱۵۳/۵: (عدّة من أصحابنا عن ـ معلّق) أحمد (بن محمّد بن خالد) عن علیّ بن أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعریّ عن عبداللّه بن سعید الدغشی تهذیب ۸/۷: أحمد بن علیّ بن أحمد[2] عن إسحاق بن سعید الأشعریّ عن عبداللّه بن سعید الدغشی قال کنت علی باب شهاب بن عبد ربّه فخرج غلام شهاب فقال إنّی أرید أن أسأل هاشم الصیدنانی[3] عن حدیث السّلعة والبضاعة قال فأتیت هاشماً[4] فسألته عن الحدیث فقال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن البضاعة والسّلعة فقال نعم ما من أحد یکون عنده سلعة أو بضاعة إلّا قیّض اللّه[5] ﷻ (له ـ یب) من یربحه فإن قبل وإلّا صرفه إلی غیره وذلك أنّه ردّ (بذلك ـ یب) علی اللّه ﷻ.
۲۲۰۲۴

(۱۸)

باب استحباب مبادرة التّاجر إلی الصّلاة فی أوّل وقتها وکراهة اشتغاله بالتّجارة عنها

قال اللّه تعالی فی سورة النّور (۲۴): ۳۷: ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَـٰرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ وَإِقَامِ ٱلصَّلَوٰةِ وَإِيتَآءِ ٱلزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ ٱلْقُلُوبُ وَٱلْأَبْصَـٰرُ﴾.

الجمعة (۶۲): ۹، ۱۰، ۱۱: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِذَا نُودِىَ لِلصَّلَوٰةِ مِن يَوْمِ ٱلْجُمُعَةِ فَٱسْعَوْا۟

---

۱. أی توافق.
۲. أحمد بن محمّد بن خالد عن علیّ بن أحمد ـ ئل.
۳. هشام الصیدلانی ـ یب.
۴. هشاماً ـ یب.
۵. أی هیّأ وسبّب له.

۳۸۲ (۲) عبدالله بن سنان از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ در زمان جاهلیت دوستی داشت. وقتی به پیامبری مبعوث گردید، روزی او را دید. آن شخص به پیامبرﷺ گفت: خداوند از جانب دوست به تو پاداش خیر دهد؛ چرا که تو موافق و سازگار بودی و جدال نمی‌کردی!

پیامبرﷺ به او فرمود: و خداوند به تو نیز از جانب دوست پاداش خیر دهد. چرا که تو هیچ سودی را باز نمی‌گرداندی و هیچ دندانی رانگه نمی‌داشتی!»

علامه مجلسی در توضیح این جمله: «هیچ دندانی را نگه نمی‌داشتی»، مـی‌فرماید: «اشـاره‌ای است به بخشندگی؛ یعنی تو در انتخاب آنچه به سود تو بود، بخیل نبودی، پس چگونه بر پذیرش دعوت من بخل بورزی؟»

۳۸۳ (۳) عبدالله بن سعید دغشی گوید: «نزدیک در خانهٔ شهاب بن عبد ربّه بودم. غلام شهاب بیرون آمد. به وی گفتم: من می‌خواهم حدیث کالا و سرمایه را از هاشم صیدنانی بپرسم...

نزد هاشم رفتم و از وی دربارهٔ حدیث پرسیدم. هاشم گفت: از امام صادقؑ دربارهٔ کالا و سرمایه سوال کردم! امامؑ فرمود: آری! هیچ‌کس سرمایه و کالایی ندارد، مگر آن‌که خداوند شخصی را مقدر می‌کند که به او سود رساند. پس اگر پذیرفت [که به آن رسیده است]؛ در غیر این صورت خداوند آن شخص را نزد دیگری می‌فرستد؛ زیرا وی با این کار خود، با خواست خداوند مخالفت کرده است.»

باب ۱۸

استحباب نماز اول وقت برای تاجر و...

خداوند تعالی می‌فرماید:

مردانی که هیچ تجارت و خرید و فروشی آنان را از یاد خدا و بر پاداشتن نماز و پرداخت زکات باز نمی‌دارد. آنان از روزی بیمناکند که دل‌ها و چشم‌ها در آن دگرگون می‌شوند.[۱]

ای کسانی که ایمان آوردید! هنگامی که در روز جمعه برای نماز ندا داده می‌شود، به سوی خدا بشتابید و داد و ستد را رها کنید! زیرا آن برای شما بهتر است، اگر می‌دانستید. پس هنگام پایان یافتن نماز در زمین پراکنده شوید و از روزی خدا بجویید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

---

۱. نور ۲۴ / ۳۷

إِلَىٰ ذِكْرِ ٱللَّهِ وَذَرُواْ ٱلْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ۞ فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِى ٱلْأَرْضِ وَٱبْتَغُواْ مِن فَضْلِ ٱللَّهِ وَٱذْكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۞ وَإِذَا رَأَوْاْ تِجَـٰرَةً أَوْ لَهْوًا ٱنفَضُّوٓاْ إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَآئِمًا قُلْ مَا عِندَ ٱللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ ٱللَّهْوِ وَمِنَ ٱلتِّجَـٰرَةِ وَٱللَّهُ خَيْرُ ٱلرَّٰزِقِينَ﴾.

(هذه الآيات وإن وردت في صلوة الجمعة إلّا أنّه يستفاد منها انّ الصّلوة مطلقاً خير من التّجارة فيستحبّ تقديمها عليها).

۳۸٤ ۲۳۰۲۵ (۱) **كافي ۱٥٤/٥**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن **الحسين** بن بشّار عن رجل رفعه في قول اللّه ﷻ ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَـٰرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ﴾ قال هم التّجّار الّذين لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر اللّه ﷻ إذا دخل مواقيت الصّلاة ادّوا إلى اللّه حقّه فيها.

۳۸٥ ۲۳۰۲٦ (۲) **فقه الرّضا** ؏ ۲٥۱: وإذا كنت في تجارتك وحضرت الصّلاة فلا يشغلك عنها متجرك فإنّ اللّه وصف قوماً ومدحهم فقال ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَـٰرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ﴾ وكان هؤلاء القوم يتّجرون فإذا حضرت الصّلاة تركوا تجارتهم وقاموا الى صلاتهم وكانوا أعظم أجراً ممّن لايتّجر ويصلّي.

۳۸٦ ۲۳۰۲۷ (۳) **تنبيه الخواطر ٤۳**: جاء في تفسير قوله تعالى ﴿لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَـٰرَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ ٱللَّهِ﴾ انّهم كانوا حدّادين وخرّازين فكان أحدهم إذا رفع المطرقة[۱] او غرز[۲] الاشفى[۳] فيسمع الأذان لم يخرج الاشفى من المغرز ولم يضرب بالمطرقة ورمى بها وقام إلى الصّلاة.

۳۸۷ ۲۳۰۲۸ (٤) **مستدرك ۲٥۷/۱۳: القطب الرّاوندي** في لبّ اللّباب عن النّبيّ ﷺ انّه جاءت إليه امرأة بشيء فقالت هاك هذا حلال من كسب يدي قال ﷺ إذا كان الإذان وفي يدك فضل تقولين حتّى أفرغ منه ثمّ أتوضّأ وأُصلّي قالت نعم قال فليس كما قلت.

۳۸۸ ۲۳۰۲۹ (٥) **كافي ۳۱۲/٥**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن هشام بن سالم عن **أبي بصير** قال سمعت أبا جعفر ؏ يقول كان على عهد

---

۱. المطرقة: آلة من الحديد ونحوه يضرب به الحديد ونحوه ـ المنجد.

۲. غرز الابرة في الشيء: أدخله فيه ـ المنجد.

۳. الأشفى: المثقب والمخرز.

و آنان هنگام مشاهدهٔ تجارت یا سرگرمی به سوی آن شتافتند و تو را در حال ایستاده رها کردند. بگو: آنچه نزد خداست، بهتر از سرگرمی و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است.[1]

هرچند این آیات دربارهٔ نماز جمعه وارد شده است ولی از آنها استفاده می‌شود که نماز به طور مطلق بهتر از تجارت است، پس مقدم داشتن نماز بر آن، مستحب است.

۳۸۴ (۱) در تفسیر آیه: «مردانی که هیچ تجارت و داد و ستدی آنان را از یاد خدا و... باز نمی‌دارد»، حسین بن بشّار از شخصی روایت می‌کند که امام﷣ فرمود: «آنان تاجرانی هستند که تجارت و داد و ستد آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد. هنگامی که وقت نماز فرا رسید، حق خداوند را در آن می‌پردازند.»

۳۸۵ (۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هنگام تجارت هرگاه وقت نماز فرا رسید، تجارت، تو را از نماز باز ندارد، زیرا خداوند گروهی را توصیف و ستایش نمود و فرمود: مردانی که نه تجارت و نه داد و ستد آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد. آنان تاجرانی بودند که هنگام فرا رسیدن زمان نماز، تجارت را رها می‌کردند و به نماز می‌ایستادند. پاداش آنان بیش از کسانی است که نماز می‌خوانند و تجارت نمی‌کنند.»

۳۸۶ (۳) در تفسیر آیه: «مردانی که نه تجارت و نه داد و ستد آنان را از یاد خدا بازنمی‌دارد،» در کتاب تنبیه الخواطر آمده است: «آنان آهنگر و چرم دوزانی بودند که هرگاه یکی از آنان پتک آهنگری را بالا می‌برد یا سوزن را در سوراخ چرم فرو می‌کرد و صدای اذان را می‌شنید، سوزن را بیرون نمی‌آورد و پتک را فرود نمی‌آورد بلکه آن را رها می‌کرد و به نماز می‌ایستاد.»

۳۸۷ (۴) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که: «در زمان پیامبرﷺ زنی مقداری کالا نزد آن حضرت آورد و گفت: بفرمایید! این حلال است و از دست رنجم است.

پیامبرﷺ فرمود: اگر کار نیمه تمامی هنگام اذان در اختیار داشته باشی، آیا نمی‌گویی: این کار تمام شود، تا وضو بگیرم و نماز بخوانم؟

آن زن گفت: آری!

پیامبرﷺ فرمود: پس آن‌گونه که می‌گویی، نیست.»

۳۸۸ (۵) ابو بصیر از امام باقر﷣ روایت می‌کند که فرمود: «در زمان پیامبر اکرمﷺ مؤمن تنگدست بسیار نیازمندی از اهل صفه به نام سعد بود که همهٔ نمازهایش را ـ بدون استثنا ـ همراه پیامبرﷺ بجا می‌آورد. پیامبر اکرمﷺ با مشاهدهٔ تهیدستی و غریبی او، دلش به حال وی می‌سوخت و می‌فرمود: ای سعد! اگر چیزی به دستم رسید، تو را بی‌نیاز خواهم کرد!

مدتی گذشت و چیزی به دست پیامبرﷺ نرسید. این وضعیت بر اندوه وی نسبت به سعد افزود. خداوند سبحان با آگاهی از اندوه پیامبرﷺ نسبت به سعد، جبرئیل را با دو درهم بر پیامبرﷺ فرستاد و به آن حضرت گفت: ای محمد! همانا خداوند از اندوه تو برای سعد آگاه است. آیا دوست داری او را بی‌نیاز کنی؟

---

۱. جمعه ۶۲ / ۱۱ـ۹

رسول اللّه‌ﷺ مؤمن فقير شديد الحاجة من أهل الصّفّة وكان ملازماً لرسول اللّه‌ﷺ عند مواقيت الصّلاة كلّها لا يفقده في شيء منها وكان رسول اللّه‌ﷺ يرقّ له وينظر إلى حاجته وغربته فيقول ياسعد لو قد جائني شيء لأغنيتك قال فأبطأ ذلك على رسول اللّه‌ﷺ فاشتدّ غمّ رسول اللّه‌ﷺ لسعد فعلم اللّه سبحانه مادخل على رسول اللّه من غمّه لسعد فأهبط عليه جبرئيل ﷺ ومعه درهمان فقال له يا محمّد إنّ اللّه قد علم ما قد دخلك من الغمّ لسعد أفتحبّ أن تغنيه فقال نعم فقال له فهاك هذين الدرهمين فأعطهما إيّاه ومُرْه أن يتّجر بهما قال فأخذ رسول اللّه‌ﷺ ثمّ خرج إلى صلاة الظّهر وسعد قائم على باب حجرات رسول اللّه‌ﷺ ينتظره فلمّا رآه رسول اللّه‌ﷺ قال ياسعد أتحسن التّجارة فقال له سعد واللّه ما أصبحت أملك مالاً أتّجر به فأعطاه النّبيّﷺ الدرهمين وقال له اتّجر بهما وتصرف لرزق اللّه فأخذهما سعد ومضى مع النّبيّﷺ حتّى صلّى معه الظّهر والعصر فقال له النّبيّﷺ قم فاطلب الرّزق فقد كنت بحالك مغتمّاً يا سعد قال فأقبل سعد لايشترى بدرهم شيئاً إلّا باعه بدرهمين ولا يشترى شيئاً بدرهمين إلّاباعه بأربعة دراهم فأقبلت الدّنيا على سعد فكثر متاعه وماله وعظمت تجارته فاتّخذ على باب المسجد موضعاً وجلس فيه فجمع تجارته إليه وكان رسول اللّه‌ﷺ إذا أقام بلال للصّلاة يخرج وسعد مشغول بالدّنيا لم يتطّهر ولم يتهيّأ كما كان يفعل قبل أن يتشاغل بالدّنيا فكان النّبيّﷺ يقول يا سعد شغلتك الدّنيا عن الصّلاة فكان يقول ما أصنع اضيع مالى هذا رجل قد بعته فأُريد أن أستوفي منه وهذا رجل قد اشتريت منه فأُريد أن أوفّيه قال فدخل رسول اللّه‌ﷺ من أمر سعد غمّ أشدّ من غمّه بفقره فهبط عليه جبرئيل ﷺ فقال يا محمّد انّ اللّه قد علم غمّك بسعد فايّما أحبّ إليك حاله الأولى أو حاله هذه فقال له النّبيّﷺ يا جبرئيل بل حاله الأُولى قد أذهبت دنياه بآخرته فقال له جبرئيل ﷺ انّ حبّ الدّنيا والأموال فتنة ومشغلة عن الآخرة قل لسعد يردّ عليك الدرهمين اللّذين دفعتهما إليه فإنّ أمره سيصير إلى الحالة الّتى كان عليها أوّلاً قال فخرج النّبيّﷺ فمرّ بسعد فقال له يا سعد أما تريد أن تردّ عليّ الدرهمين اللّذين أعطيتكهما فقال سعد بلى ومأتين فقال له لست أُريد منك يا سعد إلّا الدّرهمين فأعطاه سعد درهمين قال فأدبرت الدّنيا على سعد حتّى ذهب ماكان جمع وعاد إلى حاله الّتى كان عليها.

پیامبرﷺ فرمود: آری!

جبرئیل گفت: این دو درهم را بگیر، به سعد ببخش و به او دستور بده با آنها تجارت کند.

پیامبرﷺ آن دو درهم را گرفت و برای نماز ظهر بیرون آمد. سعد نزدیک درِ خانهٔ پیامبرﷺ منتظر وی بود. پیامبرﷺ با مشاهدهٔ سعد فرمود: ای سعد! آیا می‌توانی خوب تجارت کنی؟ سعد گفت: به خدا سوگند! تا کنون مالی نداشته‌ام که با آن تجارت کنم!

پیامبر اکرمﷺ دو درهم را به وی داد و فرمود: با این دو درهم تجارت و روزی خدا را به سوی خود جذب کن!

سعد دو درهم را گرفت و نماز ظهر و عصر را همراه پیامبرﷺ بجا آورد. پس از نماز عصر، پیامبرﷺ به وی فرمود: ای سعد! در جستجوی روزی به پاخیز، که من نسبت به تو اندوهگینم!

سعد وارد بازار شد. هر چه را به یک درهم می‌خرید به دو درهم می‌فروخت و هر چه را به دو درهم می‌خرید به چهار درهم می‌فروخت. به این صورت دنیا به سعد روی آورد، مال و ثروتش زیاد شد و تجارتش بالا گرفت. وی نزدیک مسجد جایی را گرفت و در آنجا مشغول تجارت گردید. وقتی بلال اذان می‌گفت، پیامبرﷺ برای نماز بیرون می‌آمد؛ ولی سعد بر خلاف گذشته مشغول دنیا بود و هنوز وضو نگرفته بود و آمادهٔ نماز نشده بود. پیامبر اکرمﷺ به وی فرمود: ای سعد! دنیا تو را از نماز بازداشت.

سعد می‌گفت: چه کنم؟ آیا مالم را تباه کنم؟ به این یکی جنس فروخته‌ام و می‌خواهم پولش را بگیرم و از آن یکی جنس خریده‌ام و می‌خواهم پولش را به وی بپردازم.

مشاهدهٔ وضعیت سعد برای پیامبرﷺ اندوهبارتر از مشاهدهٔ تنگدستی و فقر وی در گذشته بود. از این رو جبرئیل بر پیامبرﷺ فرود آمد و گفت: ای محمدﷺ! خداوند از اندوه تو نسبت به سعد آگاه است. وضعیت گذشتهٔ وی برای تو محبوب‌تر است یا وضع کنونی او؟

پیامبرﷺ فرمود: ای جبرئیل! بلکه وضع گذشته وی برای من محبوب‌تر است! دنیای سعد آخرتش را بر باد داد!

جبرئیل گفت: همانا دوستی دنیا و اموال، فریبنده و باعث فراموشی آخرت است. به سعد بگو: دو درهمی را که به وی دادی به تو بازگرداند؛ چرا که کارش را به سرعت به وضعیت گذشته بازمی‌گرداند.

وقتی پیامبرﷺ بیرون رفت و با سعد دیدار کرد، به وی گفت: ای سعد! آیا نمی‌خواهی دو درهمی را که به تو دادم به من بازگردانی؟

سعد گفت: آری؛ بلکه به جای آن دو درهم، دویست درهم می‌دهم!

پیامبرﷺ فرمود: ای سعد! من فقط آن دو درهم را می‌خواهم!

سعد دو درهم به پیامبرﷺ داد. پس از آن دنیا از سعد روی گرداند تا همهٔ اموالش از دست رفت و به همان وضعیت پیشین بازگشت.»

٣٨٩ ٢٢٠٤٠ (٦) **مستدرك ٢٥٦/١٣** : الشيخ أبو الفتوح الرّازى فى تفسيره عن **أبى أُمامة الباهلى** فى حديث طويل اختصرناه انّه قال انّ ثعلبة بن حاطب الأنصارى أتى رسول اللّهﷺ فقال يا رسول اللّه أُدع اللّه أن يرزقنى مالاً فقال الرّسولﷺ ويحك يا ثعلبة اذهب واقنع بما عندك فإنّ الشّاكر أحسن ممّن له مال كثير لا يشكره فذهب ورجع بعد أيّام وقال يارسول اللّه أُدع اللّه تعالى أن يعطيني مالاً فقال الرّسولﷺ أليس لك بى أُسوة فإنّى بعزّة عرش اللّه لو شئت لصارت جبال الأرض لى ذهباً وفضّة فذهب ثمّ رجع فقال يا رسول اللّه سل اللّه تعالى أن يعطينى مالاً فإنّى أؤدّى حقّ اللّه واؤدّى حقوقاً وأصل به الرّحم فقال الرّسولﷺ اللّهمّ اعط ثعلبة مالاً وكان لثعلبة غنيمات فبارك اللّه فيها حتّى تتزايد كما تزايد النّمل فلمّا كثر ماله كان يتعاهده بنفسه وكان قبله يصلّى الصّلوات الخمس فى المسجد مع الرّسولﷺ فبنى مكاناً خارج المدينة لأغنامه فصار يصلّى الظّهر والعصر مع الرّسولﷺ وصلوة الصّبح والمغرب والعشاء فى ذلك المكان ثمّ زادت الأغنام فخرج الى دار كبير بعيد عن المدينة فبنى مكاناً فذهب منه الصّلوات الخمس والصلوة فى المسجد والجماعة والإقتداء بالرّسولﷺ وكان يأتى المسجد يوم الجمعة لصلاة الجمعة فلمّا كثر ماله ذهب منه صلاة الجمعة فكان يسأل عن أحوال المدينة ممّن يمرّ عليه فقال الرّسولﷺ ما صنع ثعلبة قالوا يا رسول اللّه انّ له أغناماً لا يسعها وادٍ فذهب الى الوادى الفلانىّ وبنى فيه منزلاً وأقام فيه فقال الرّسولﷺ يا ويح ثعلبة يا ويح ثعلبة ثلاثاً الخبر طويل وفيه سوء عاقبته وامتناعه من الزّكاة. **وتقدّم** فى أحاديث باب (٢) انّ لكلّ صلوة وقتين واوّلهما افضلهما من أبواب المواقيت ج ٤ ما يدلّ على ذلك. **وفى** رواية روح (٣٥) من باب (٢٣) استحباب إختيار التّجارة من أسباب الرّزق من أبواب طلب الرّزق ج ٢٢ قولهﷺ كانوا أصحاب التّجارة فإذا حضرت الصّلوة تركوا التّجارة وانطلقوا الى الصّلوة وهم أعظم أجراً ممّن لم يتّجر. **وفى** رواية سدير (١٠) من باب (٥٤) كراهة الصّرف من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قولهﷺ خذ سواء وأعط سواء فإذا حضرت الصّلوة فدع مابيدك وانهض إلى الصّلوة.

۳۸۹ (۶) ابوالفتوح رازی در تفسیر خود از ابو امامه باهلی حدیث طولانی روایت کرد که خلاصهٔ آن چنین است: «روزی ثعلبه فرزند حاطب انصاری نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خداﷺ! در پیشگاه خدا برای من دعا کن تا مالی به من عنایت فرماید!

پیامبرﷺ فرمود: ای ثعلبه، وای برتو! برو و به آنچه داری قناعت کن! چرا که انسان سپاسگزار بهتر از انسان ثروتمند ناسپاس است.

ثعلبه رفت و پس از چند روز بازگشت و گفت: ای رسول خداﷺ از خدا بخواه که مالی به من عطا کند!

پیامبرﷺ فرمود: آیا من الگوی تو نیستم؟ به عزت عرش خداوند سوگند! که اگر من می‌خواستم، کوه‌های زمین برایم طلا و نقره می‌گردید!

ثعلبه رفت، سپس برای بار سوم بازگشت و گفت: ای رسول خداﷺ، از خدا بخواه که مالی به من دهد؛ چرا که در این صورت من حق خدا و حقوق دیگران را پرداخت خواهم کرد و به خویشاوندانم نیکی خواهم نمود!

پیامبرﷺ فرمود: خدایا! به ثعلبه مال فراوانی عنایت کن!

ثعلبه تعداد اندکی گوسفند داشت. با دعای پیامبرﷺ خداوند به آنها برکت داد و همانند مورچه شروع به زیاد شدن کردند. ثعلبه پیش از افزایش اموالش، نمازهای پنجگانه را همراه پیامبر اکرمﷺ در مسجد آن حضرت بجا می‌آورد. با افزایش گوسفندان ثعلبه، وی ناچار شد محلی خارج از مدینه برای آنها بسازد و چون شخصاً کارهای گوسفندانش را انجام می‌داد، از آن پس در نماز ظهر و عصر پیامبرﷺ شرکت می‌کرد و نماز صبح و مغرب و عشا را در همان محل بجا می‌آورد.

سپس با افزایش گوسفندانش از آنجا به خانهٔ بزرگتری در خارج مدینه منتقل شد و از آن پس در هیچ یک از نمازهای جماعت پیامبرﷺ شرکت نمی‌کرد و تنها در نماز جمعه شرکت می‌کرد. با افزایش اموالش، از نماز جمعه نیز محروم گردید و از رهگذران از حوادث مدینه سوال می‌کرد.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: ثعلبه چه کرد؟

گفتند: ای رسول خداﷺ! وی به قدری گوسفند دارد که هیچ یک از دره‌ها گنجایش آنها را ندارد؛ از این رو به فلان دره رفته، در آنجا منزلی ساخته و اقامت کرده است!

پیامبرﷺ سه مرتبه فرمود: افسوس بر ثعلبه!

این حدیث طولانی است و در آن از بدفرجامی و عدم پرداخت زکات از سوی وی سخن به میان آمده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوم از باب‌های اوقات نماز، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

در روایت سی و پنجم از باب بیست و سوم از باب‌های طلب روزی فرمودهٔ امام معصومﷺ که: «آنان تاجر بودند، پس هنگام نماز تجارت را رها می‌کردند و به سوی نماز می‌رفتند. پاداش آنان بزرگ‌تر از پاداش کسی است که تجارت نکند.»

(۱۹)

باب استحباب شراء الجيّد وبيعه وكراهة شراء الرّديء وبيعه

۳۹۰ ۲۳۰۴۱ (۱) كافي ۲۰۲/۵: محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن يعقوب بن يزيد عن الوشّاء[۱] عن عاصم بن حميد قال قال لي أبو عبد اللّه ﷺ أيّ شيء تعالج قلت أبيع الطّعام فقال لي اشتر الجيّد وبع الجيّد فانّ الجيّد إذا بعته قيل له بارك اللّه فيك وفيمن باعك.

۳۹۱ ۲۳۰۴۲ (۲) كافي ۲۰۱/۵: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن بعض أصحابنا عن مروك بن عبيد **الخصال** ٤٦: حدّثنا أبي ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبداللّه عن يعقوب بن يزيد عن مروك بن عبيد عمّن ذكره عن أبي عبداللّه ﷺ انّه قال في الجيّد دعوتان وفي الرديّ دعوتان يقال لصاحب الجيّد بارك اللّه فيك وفيمن باعك ويقال لصاحب الرّديّ لا بارك اللّه فيك ولا فيمن باعك.

(۲۰)

باب أنّ من ضاق عليه المعاش فليشتر صغاراً وليبع كباراً وأنّ من اعيته الحيلة فليعالج الكرسف

۳۹۲ ۲۳۰۴۳ (۱) كافي ۳۱۱/۵: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن عيسى عن أبي محمّد الغفاري عن عبداللّه بن إبراهيم عمّن حدّثه عن أبي عبداللّه ﷺ قال قال رسول اللّه ﷺ من أعيته القدرة فليربّ صغيراً زعم محمّد بن عيسى أنّ الغفاري من ولد أبي ذرّ ﷺ.

۳۹۳ ۲۳۰٤٤ (۲) كافي ۳۰۵/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن المثنّى عن أبي عبداللّه ﷺ قال من ضاق عليه المعاش ـ أو قال الرّزق ـ فليشتر صغاراً وليبع كباراً.

۳۹٤ ۲۳۰٤٥ (۳) كافي ۳۰۵/۵: وروى عنه انّه قال ﷺ من أعيته[۲] الحيلة فليعالج الكرسف[۳].

---

۱. عنتر الوشّاء ط ق. عليّ الوشّاء خ ل ط ق.

۲. أعيته أي أعجزته ـ المنجد.

۳. الكرسف: القطن.

و در روایت دهم از باب پنجاه و چهارم فرموده معصوم ﷺ که: «یکسان بگیر ویکسان بده و هنگام نماز آنچه در دست داری رها کن و به نماز بایست.»

باب ۱۹

استحباب خرید و فروش جنس مرغوب
و کراهت خرید و فروش جنس نامرغوب

۳۹۰ (۱) عاصم بن حمید گوید: «امام صادق ﷺ به من گفت: به چه کاری مشغولی؟ گفتم: مواد خوراکی می‌فروشم!

امام ﷺ فرمود: جنس مرغوب خرید و فروش کن؛ زیرا وقتی جنس مرغوب بفروشی به آن گفته می‌شود: خداوند به تو و به فروشنده‌ات برکت دهد!»

۳۹۱ (۲) مروک بن عبید از شخصی که وی را نام برد از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در جنس مرغوب دو دعا و در جنس نامرغوب دو دعاست. به صاحب جنس مرغوب گفته می‌شود: خداوند به تو و فروشنده‌ات برکت دهد و به صاحب جنس نامرغوب گفته می‌شود: خداوند به تو و به فروشنده‌ات برکت ندهد.»

باب ۲۰

راه‌گریز از تنگدستی

۳۹۲ (۱) عبدالله بن ابراهیم با واسطه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس تقدیر و راه چاره اندیشی بر او بسته شده است به پرورش [حیوان و گیاه] کوچک روی آورد.»

۳۹۳ (۲) هشام بن مثنّی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس زندگی (یا روزی) بر او سخت گردد، پس [حیوان و گیاه] کوچک بخرد و آنان را بزرگ کند و بفروشد.»

۳۹۴ (۳) در کتاب کافی از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس راه چاره‌اندیشی بر او بسته شده، به پنبه روی آورد.»

(۲۱)

باب ماورد فی أنّ شراء الحنطة ينفی الفقر وشراء الدقيق والخبز ينشیء الفقر وأنّ من أحصی الخبز يحصی عليه

۳۹۵ ۲۳۰۴۶ (۱) **كافی ۱٦٦/٥**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن نصر بن إسحاق الكوفی عن عبّاد بن حبيب قال سمعت أبا عبداللّه ﷺ يقول شراء الحنطة ينفی الفقر وشراء الدقيق ينشیء الفقر وشراء الخبز محق قال قلت (له ـ كـا) (لِمَ ـ يب) أبـقاك اللّـه فمن لم يقدر علی شراء الحنطة قال ذاك[۱] لمن يقدر ولا يفعل. **تهذيب ۱٦۲/۷**: أحمد بـن محمّد عن النّضر بن إسحاق الكوفی عن عائذ بن جندب قال سمعت جعفر بن مـحمّدﷺ يقول (وذكر مثله).

۳۹٦ ۲۳۰٤۷ (۲) **تهذيب ۱٦۲/۷**: محمّد بن أحمد بن يحيی عن محمّد بن عيسی عن درست عـن إبراهيم عن أبی الحسن ﷺ قال من اشتری الحنطة زاد ماله ومن اشتری الدّقيق ذهب نصف ماله ومن اشتری الخبز ذهب ماله.

۳۹۷ ۲۳۰٤۸ (۳) **كافی ۱٦۷/٥**: محمّد بن يحيی عن سلمة بن الخطّاب **تهذيب ۱٦۲/۷**: محمّد بن أحمد بن يحيی عن سلمة عن عليّ بن المنذر الزّبّال عـن **محمّد** بـن الفـضيل عـن أبـي عبداللّه ﷺ قال إذا كان عندك درهم فاشتر به الحنطة فإنّ المحق في الدّقيق.

۳۹۸ ۲۳۰٤۹ (٤) **كافی ۱٦۷/٥**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن محمّد بن عـليّ عن عبداللّه بن جبلة **تهذيب ۱٦۳/۷**: محمّد بن أحمد بن يحيی عن محمّد بن الحسين عن عبداللّه بن جبلة عن **فقيه ۱۷۰/۳**: (**أبی الصّباح** ـ كا ـ فقيه) الكنانی قال قال (لی ـ كا) أبو عبداللّه ﷺ يا أبا الصبّاح شراء الدّقيق ذلّ وشراء الحنطة عزّ وشراء الخبز فقال فقر فنعوذ[۲] باللّه من الفقر (يب ـ فقيه ـ وقال ﷺ دخل رسول اللّهﷺ علی عائشة وهی تحصی الخبز يا عائشة[۳] لا تحصی[٤] (الخبز ـ يب) فيحصی عليك).

ولاحظ الباب التّالی.

---

۱. ذلك ـ يب.
۲. وأعوذ ـ يب ـ فتعوّذوا ـ فقيه فنعوّذ ـ خ فقيه.
۳. يا حميراء ـ فقيه.
٤. لا تحصين ـ فقيه.

باب ۲۱
حکم خرید و فروش گندم، آرد و نان

۳۹۵ (۱) عبّاد بن حبیب از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «خرید گندم، فقر را از بین می‌برد و خرید آرد، تنگدستی می‌آورد و خرید نان، نابود کننده است. عبّاد گفت: خداوند تو را پایدار گرداند! هرکس قدرت بر خرید گندم ندارد، چه کند؟

امام﷣ فرمود: آن دربارهٔ کسی است که قدرت دارد و انجام نمی‌دهد.»

۳۹۶ (۲) ابراهیم از امام موسی بن جعفر﷣ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس گندم بخرد، مالش زیاد می‌شود و هرکس آرد بخرد، نصف مالش نابود می‌شود و هرکس نان بخرد، مالش از دست می‌رود.»

۳۹۷ (۳) محمد بن فضیل از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه یک درهم داشتی، با آن گندم بخر؛ چرا که نابودی در آرد است.»

۳۹۸ (۴) ابوالصباح کنانی گوید: «امام صادق﷣ به من فرمود: ای ابوالصباح! خرید آرد، ذلت است، خرید گندم، عزت است و خرید نان، فقر است. پس پناه می‌بریم به خدا از فقر!

و فرمود: پیامبر اکرمﷺ نزد عایشه رفت. وی در حال شمارش نان بود. پیامبرﷺ به او فرمود: نان را شمارش نکن که به حسابت گذاشته می‌شود.»

ارجاعات

می‌آید:

باب بعدی را بنگر.

(۲۲)

باب ماورد فی أنّ رسول‌اللّهﷺ استحبّ تجارة البزّ وكرّه تجارة الحنطة

۳۹۹ ۲۳۰۵۰ (۱) الدّعائم ۱۶/۲: عن رسول اللّهﷺ انّه استحبّ تجارة البزّ[۱] وكرّه تجارة الحنطة وذلك لما فيها من الحكرة المضرّة بالمسلمين فإن لم يكن ذلك فليس التّجارة بها محرّمة[۲].

۴۰۰ ۲۳۰۵۱ (۲) العوالی ۲۴۳/۲: وقال النّبیّﷺ لأن تلقى اللّه سارقاً خير من أن تلقاه حنّاطاً. ولاحظ الباب المتقدّم.

(۲۳)

باب استحباب المماكسة والتّحفّظ من الغبن وكراهة المماكسة فی شراء حوائج الحجّ والأكفان

۴۰۱ ۲۳۰۵۲ (۱) فقیه ۱۲۲/۳: قال أبو جعفرؑ ماكس المشتری[۳] فإنّه أطيب للنّفس وان أعطى الجزيل فإنّ المغبون فی بيعه وشرائه غير محمود ولا مأجور.

۴۰۲ ۲۳۰۵۳ (۲) العيون ۴۸/۲: بإسناده المتقدّم فی باب (۲۲) حرمة الزّكاة المفروضة على من انتسب الی هاشم بأبيه من أبواب من يستحقّ الزّكاة ج ۹: عن داود بن سليمان الفرّاء عن علیّ بن موسى الرّضاؑ عن آبائهؑ قال قال رسول اللّهﷺ المغبون لا[۴] محمود ولا مأجور. الخصال ۶۲۱: بإسناده المتقدّم فی باب (۱) فضل الصّلاة ج ۴ عن أبی بصير ومحمّد بن مسلم عن أبی عبداللّه عن آبائه عن أمير المؤمنينؑ (فی حديث الأربعمأة) (مثله). مستدرك ۲۸۵/۱۳: صحيفة الرّضاؑ بإسناده عن آبائه عن رسول اللّهﷺ مثله.

---

۱. البزّ جمع بزوز: السّلاح ـ الثّياب من الكتّان أو القطن.

۲. والظّاهر انّ التعليل من كلام صاحب الدّعائم.

۳. ماكس: استحطّ الثّمن واستنقصه إيّاه ـ المنجد.

۴. غير ـ خصال.

باب ۲۲

استحباب تجارت پارچه و کراهت تجارت گندم

(۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت شده که: «پیامبر اکرمﷺ تجارت پارچه و اسلحه را دوست ۳۹۹
داشت و تجارت گندم را ناپسند می‌شمرد؛ زیرا در آن احتکار است که به مسلمانان زیان می‌رساند و اگر احتکار در آن نباشد، تجارت آن حرام نیست.»

(۲) در کتاب العوالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «دزد باشی و با خدا دیدار کنی ۴۰۰
بهتر از آن است که گندم‌فروش باشی و با او دیدار کنی!»

ارجاعات

گذشت:

باب پیشین را بنگر.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲۳

استحباب چانه زدن و فریب نخوردن

(۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام باقرؑ روایت می‌شود که فرمود: «با خریدار چانه بزن؛ ۴۰۱
زیرا آن دلپذیرتر است، هرچند مبلغ زیادی پرداخت کند. همانا فریب خورده در خرید و فروش، نه ستایش می‌گردد و نه پاداش می‌گیرد.»

(۲) داود بن سلیمان فرّا از امام رضاؑ از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «متضرّر ۴۰۲
در معامله نه ستایش می‌شود و نه ثواب می‌برد.»

این حدیث از امیر مؤمنان نیز روایت شده است.

۴۰۳ ۲۳۰۵۴ (۳) **فقيه ۱۲۳/۳**: وكان **علىّ بن الحسين** زين العابدين ﷺ يقول لقهرمانه إذا أردت أن تشترى لى من حوائج الحجّ شيئاً فاشتر ولا تماكس، روى ذلك زياد القندى عن عبدالله بن سنان عن أبى عبدالله ﷺ. **وتقدّم فى أحاديث باب** (۸) استحباب إجادة الأكفان من أبواب تحنيط الميّت ج ۳ و باب (۱۰) جواز المماكسة فى شراء الأضاحى من أبواب الهدى ج ۱۴ ما يدلّ على ذلك.

(۲۴)

باب كراهة الإستحطاط بعد الصفقة وكراهة قبول الوضيعة

۴۰۴ ۲۳۰۵۵ (۱) **كافى ۲۸۶/۵**: **تهذيب ۲۳۳/۷**: **استبصار ۷۳/۳**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير **تهذيب ۸۰/۷**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن أبى عمير عن إبراهيم (بن أبى زياد ـ يب ۸۰) الكرخى. **فقيه ۱۴۵/۳**: روى الحسن بن محبوب عن **إبراهيم بن زياد الكرخى** (عن أبى عبدالله ﷺ ـ يب ۲۳۳ صا) قال اشتريت لأبى عبدالله ﷺ جارية فلمّا ذهبت أنقدهم (الدّراهم ـ كا) قلت أستحطّهم قال لا إنّ رسول اللّه ﷺ نهى عن الإستحطاط بعد الصفقة. حمله الشيخ على الكراهة.

۴۰۵ ۲۳۰۵۶ (۲) **كافى ۲۸۶/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن بعض أصحابنا عن معاوية بن عمّار **تهذيب ۸۰/۷**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن أبى عمير عن معاوية بن عمّار عن **زيد الشّحام** قال أتيت أبا عبدالله ﷺ[۱] بجارية أعرضها (عليه ـ يب فقيه) فجعل يساومنى و(أنا ـ يب فقيه) أساومه ثمّ بعتها إيّاه فضمّ[۲] على يدى فقلت جعلت فداك إنّما ساومتك لأنظر المساومة (أ ـ يب) تنبغى أو لا تنبغى فقلت قد حططت عنك عشرة دنانير فقال هيهات الا كان هذا قبل الضمّة[۳] أما بلغك قول النّبىّ ﷺ[۴] ـ الوضيعة بعد الضمّة[۵] حرام. **فقيه ۱۴۷/۳**: روى عن زيد الشّحام قال أتيت أبا جعفر محمّد بن علىّ ﷺ بجارية (وذكر مثله).

---

۱. جعفر بن محمّد ﷺ ـ يب. ۲. فضمن ـ يب فقيه وقبض خ كا. ۳. قبل الضمنة يب ـ فقيه.
۴. قول (أبى ـ يب) رسول اللّه ـ يب فقيه.
۵. بعد الضمنة ـ يب فقيه ـ الصفقة ـ خ كا.

۴۰۳ (۲) عبدالله بن سنان از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «امام سجاد﷣ به مسئول خرید خویش مرتب می‌گفت: هرگاه خواستی چیزی از نیازهای حج را برای من بخری، چانه نزن.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم از باب‌های حنوط میت و باب دهم از باب‌های قربانی مطالبی مناسب با این باب هست.

باب ۲۴

کراهت چانه زدن پس از معامله و پذیرفتن تخفیف

۴۰۴ (۱) ابراهیم بن ابی‌زیاد کرخی گوید: «برای امام صادق﷣ کنیزی خریدم. وقتی خواستم برای پرداخت پول آن بروم، از امام پرسیدم: آیا با آنان چانه بزنم؟ امام﷣ فرمود: نه! همانا پیامبر اکرمﷺ از چانه زدن پس از معامله نهی کرد.»

مرحوم شیخ طوسی﵀ این حدیث را بر کراهت حمل کرده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۴۰۵ (۲) زید شحّام گوید: «کنیزی را نزد امام صادق﷣ آوردم تا برای فروش به وی عرضه کنم. من و امام﷣ با یکدیگر بر سر قیمت آن به چانه‌زنی پرداختیم تا بر سر قیمتی توافق کردیم. من کنیز را به امام﷣ فروختم، امام نیز دستم را به نشانهٔ انجام معامله فشرد. در این هنگام به امام﷣ گفتم: فدایت گردم! تنها به این انگیزه با شما به چانه‌زنی پرداختم تا ببینم چانه زدن رواست یا ناروا. از قیمت آن ده دینار به شما تخفیف دادم!

امام﷣ فرمود: محال است که بپذیرم مگر در صورتی که آن، پیش از دست دادن بود. آیا این سخن پیامبرﷺ به تو نرسیده است که فرمود: تخفیف پس از فشردن دست حرام است؟»

۴۰۶ ۲۳۰۵۷ (۳) **البحار** ۳۳۱/۴۰: كشف المناقب عن **أبى مطر** عن أمير المؤمنين ﷺ فى حديث قال ثمّ أتى ﷺ دار الفرات وهو سوق الكرابيس فقال يا شيخ أحسن بيعى فى قميصى بثلاثة دراهم فلمّا عرفه لم يشتر منه شيئاً ثمّ أتى آخر فلمّا عرفه لم يشتر منه شيئاً فأتى غلاماً حدثاً فاشترى منه قميصاً بثلاثة دراهم ولبسه ما بين الرسغين[1] إلى الكعبين[2] (إلى أن قال) فجاء أبو الغلام صاحب الثوب فقيل يا فلان قد باع ابنك اليوم من أمير المؤمنين قميصاً بثلاثة دراهم قال أفلا أخذت منه درهمين فأخذ أبوه (منه ـ خ) درهماً وجاء به إلى أميرالمؤمنين ﷺ وهو جالس على باب الرحبة ومعه المسلمون فقال أمسك هذا الدرهم يا أميرالمؤمنين قال ما شأن هذا الدرهم قال كان ثمن قميصك درهمين فقال باعنى برضاى وأخذت برضاه.

۴۰۷ ۲۳۰۵۸ (۴) **تهذيب** ۲۳۳/۷: **استبصار** ۷۳/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان بن يحيى عن معلّى (بن صا) أبى عثمان عن معلّى بن خنيس عن أبى عبدالله ﷺ قال سألته عن الرّجل يشترى المتاع ثمّ يستوضع قال لا بأس به وأمرنى فكلّمت له رجلاً فى ذلك.

۴۰۸ ۲۳۰۵۹ (۵) **تهذيب** ۲۳۳/۷: **استبصار** ۷۴/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر عن يونس بن يعقوب عن أبى عبدالله ﷺ قال قلت له الرّجل يستوهب من الرّجل الشىء بعد ما يشترى فيهب له أيصلح له قال نعم ـ حملها الشّيخ وما قبلها على رفع الحَظْر فى ذلك.

۴۰۹ ۲۳۰۶۰ (۶) **فقيه** ۱۴۶/۳: روى عن **يونس بن يعقوب** قال قلت لأبى عبدالله ﷺ الرّجل يشترى من الرّجل البيع فيستوهبه بعد الشّراء من غير أن يحمله على الكره قال لا بأس به. وتقدّم فى رواية الأصبغ (۸) من باب (۱۲) استحباب التواضع فى الملابس من أبواب أحكام الملابس ج۲۱ قوله فجاء أبو الغلام فقال انّ ابنى لم يعرفك وهذان درهمان ربحهما فقال ما كنت لأفعل قد ماكست وماكسنى واتّفقنا على رضى. وفى رواية الأصبغ (۱۰) نحوه. وفى رواية أبى العطارد (۲) من باب (۱۳) جواز الشّراء على تصديق البايع فى الكيل من أبواب البيع ج۲۲ ما يدلّ على الباب. ويأتى فى رواية ابن ميمون (۶) من باب (۱۶) انّ من تقبّل العمل

---

۱. أى المفصل بين الساق والقدم. ۲. أى العظمان الناشزان من جانبى القدم.

(۳) ابو مطر در حدیث بلندی گوید: «... آن‌گاه امیر مؤمنان ﷺ به دارالفرات ـ بازار کرباس فروشان ـ آمد و به یکی از فروشندگان فرمود: ای پیر مرد! پیراهنی به سه درهم به طور پسندیده و زیبا به من بفروش ولی پیش از انجام معامله پیرمرد امام ﷺ را شناخت. وقتی امام شناخته شد، از وی چیزی نخرید و به سراغ دیگری رفت؛ ولی او نیز امام ﷺ را شناخت و علی ﷺ بدون این‌که از وی چیزی بخرد، نزد جوان نورسته‌ای رفت، پیراهنی به سه درهم از وی خرید و بر تن کرد. آستین‌های آن پیراهن تا مچ دست و بلندی آن تا روی پای امام ﷺ بود... ۴۰۶

وقتی پدر آن جوان آمد، به وی گفته شد: امروز فرزندت پیراهنی به سه درهم به امیرمؤمنان ﷺ فروخت. وی به فرزندش گفت: چرا از وی دو درهم نگرفتی؟ آن‌گاه یک درهم برداشت و به سوی امیر مؤمنان ﷺ حرکت کرد. امام ﷺ در کنار در رحبه نشسته بود و مسلمانان در اطرافش بودند. پدر آن جوان به امام ﷺ گفت: ای امیر مؤمنان! این یک درهم را بگیر!

امام ﷺ پرسید: جریان این یک درهم چیست؟

مرد گفت: بهای پیراهنت دو درهم بیش نیست!

امام ﷺ فرمود: او با رضایت من فروخت و من با رضایت وی از او گرفتم.»

(۴) معلی بن خنیس گوید: «به امام ﷺ گفتم: شخصی کالایی می‌خرد و آن‌گاه درخواست تخفیف می‌کند. ۴۰۷

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.

و به من دستور داد تا دربارهٔ کاهش قیمت برای وی با مردی سخن بگویم.»

(۵) یونس بن یعقوب از امام صادق ﷺ پرسید: «شخصی پس از خریدن چیزی از فروشنده درخواست تخفیف می‌کند و فروشنده مبلغی به وی می‌بخشد، آیا برای وی حلال است؟ ۴۰۸

امام ﷺ فرمود: آری.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ این حدیث و حدیث پیشین را دلیل حرام نبودن آن گرفته است.

(۶) یونس بن یعقوب به امام صادق ﷺ گفت: «شخصی کالایی می‌خرد و پس از خرید از فروشنده درخواست تخفیف می‌کند، بدون آن‌که او را به این کار مجبور کند. ۴۰۹

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشت از باب دوازده از باب‌های احکام پوشاک این گفته که: «... پدر جوان آمد و گفت: فرزندم تو را نشناخت و این دو درهم را سود برد.

امام ﷺ فرمود: من چنین کاری نخواهم کرد. من و او با یکدیگر بر سر قیمت چانه زدیم و با رضایت با هم توافق کردیم.»

و در روایت دهم مانند آن.

و در روایت دوم از باب سیزدهم از باب‌های خرید و فروش مطالبی است که بر این باب دلالت می‌کند.

بأجرة معلومة هل له أن يسلّمه الى غيره بربح فيه أم لا من أبواب الإجارة ج ۲٤ قوله قلت لأبى عبدالله ﷺ انّى أتقبّل العمل فيه الصياغة وفيه النقش فأشارط النقّاس على شرط فإذا بلغ الحساب بينى وبينه استوضعته من الشّرط قال فبطيب نفس منه قلت نعم قال لا بأس. وفى رواية أبى الأكراد (۷) نحوه.

(۲۵)

باب كراهة الحلف على البيع والشّراء صادقاً وتحريمه كاذباً

٤١٠ ۲۳۰٦۱ (۱) **كافى** ١٦٢/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ١٣/٧: أحمد بن محمّد بن خالد عن محمّد بن عيسى عن عبيد الله (بن عبدالله ـ يب) الدهقان عن درست بن أبى منصور عن إبراهيم بن عبدالحميد عن أبى الحسن (موسى ـ كا) ﷺ قال ثلاثة لا ينظر الله تعالى إليهم (يوم القيامة ـ كا) أحدهم رجل اتّخذ الله ﷻ بضاعة لا يشترى إلّا بيمين ولا يبيع إلّا بيمين.

٤١١ ۲۳۰٦۲ (۲) **تفسير العيّاشى** ۱۷۹: عن سلمان قال ثلاثة لا ينظر الله إليهم يوم القيامة الأشمط[1] الزّانى ورجل مفلس مرخٍ مختال ورجل اتّخذ يمينه بضاعة فلا يشترى إلا بيمين ولا يبيع إلّا بيمين.

٤١٢ ۲۳۰٦۳ (۳) **فقيه** ۹۷/۳: قال رسول اللهﷺ ويل لتجّار أمّتى من لا والله وبلىٰ والله وويل لصنّاع أمّتى من اليوم والغد.

٤١٣ ۲۳۰٦٤ (٤) **العوالى** ۲٦۳: وقالﷺ أربعة يبغضهم الله تعالى البيّاع الحلّاف والفقير المختال والشيخ الزّانى والإمام الجائر.

٤١٤ ۲۳۰٦٥ (٥) **أمالى الصّدوق** ۳۹۰: حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس قال حدّثنا أبى قال حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبى الخطّاب عن حمّاد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن أبى عبدالله جعفر بن محمّد الصّادق ﷺ قال إنّ الله تبارك وتعالى ليبغض المنفق سلعته بالأيمان. **المحاسن** ۱۱۹: وفى رواية الحسين بن المختار عن أبى عبدالله ﷺ قال إنّ الله (وذكر مثله).

---

۱. الأشمط: الّذى خالط بياض رأسه سواده.

می‌آید:

در روایت ششم از باب شانزدهم از باب‌های اجاره این گفته که: «به امام صادق ﷺ گفته شد: من کاری را می‌پذیرم که در آن ریخته‌گری و ایجاد نقش هست. با نقاش قرارداد می‌بندم و هنگام حساب از وی می‌خواهم که از مبلغ قرارداد به من تخفیف دهد.

امام ﷺ فرمود: آیا او این کار را با رضایت کامل انجام می‌دهد؟

گفتم: آری.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد»

و در روایت هفتم مانند آن.

باب ۲۵

کراهت سوگند راست در خرید و فروش و حرمت سوگند دروغ

۴۱۰ (۱) ابراهیم بن عبدالحمید از امام کاظم روایت می‌کند که فرمود: «خداوند روز قیامت به سه گروه نظر [رحمت] نمی‌افکند: یکی از آنها شخصی است که خداوند را سرمایهٔ خویش قرار دهد بدون سوگند نخرد و بدون سوگند نفروشد.»

۴۱۱ (۲) در تفسیر عیاشی از سلمان روایت می‌شود که می‌گفت: «خداوند روز قیامت به سه گروه [از روی رحمت] نگاه نمی‌کند: پیرمرد زناکار، انسان ورشکستهٔ بی‌تفاوتِ متکبر و کسی که سوگند را سرمایهٔ خود قرار دهد؛ بدون سوگند نخرد و بدون سوگند نفروشد.»

۴۱۲ (۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «وای بر تاجران امت من از «لا والله» و «بلی والله» وای بر سازندگان و صنعتگران امت من از امروز و فرداکردن!»

۴۱۳ (۴) در کتاب العوالی از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «چهار گروه را خداوند دشمن می‌دارد: فروشندهٔ بسیار سوگند خور، نیازمند مغرور و خود پسند، پیرمرد زناکار و پیشوای ستمگر.»

۴۱۴ (۵) حسین بن مختار از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند دشمن کسی است که کالایش را با سوگند ردّ می‌کند.»

۴۱۵ ۲۳۰۶۶ (۶) **المحاسن ۲۹۵**: البرقي عن يحيي بن إبراهيم بن أبي البلاد عن **حسين** بن المختار قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول إنّ اللّه يبغض ثلاثة ثاني عطفه[1] والمسبل إزاره والمنفق سلعته بالأيمان وفي حديث آخر المسبل[2] إزاره خيلاء. **مكارم الأخلاق ۱۱۰**: عن أبي عبدالله ﷺ قال إنّ اللّه يبغض الثّاني عطفه (وذكر مثله إلى قوله بالأيمان).

۴۱۶ ۲۳۰۶۷ (۷) **ثواب الأعمال ۲۶۴**: حدّثني محمّد بن موسى بن المتوكّل ﷺ قال حدّثني عليّ بن الحسين السعدآبادي عن أحمد بن أبي عبدالله عن منصور بن العبّاس عن سعيد بن جناح عن **حسين** بن مختار عن أبي عبدالله ﷺ قال ثلاثة لا ينظر اللّه ﷻ إليهم ثاني عطفه ومسبل إزاره خيلاء والمنفق سلعته بالأيمان انّ الكبرياء للّه ربّ العالمين.

۴۱۷ ۲۳۰۶۸ (۸) **الخصال ۱۸۴**: أخبرني الخليل بن أحمد قال أخبرنا ابن خزيمة قال حدّثنا أبو موسى قال حدّثنا عبدالرّحمن قال حدّثنا سفيان عن الأعمش عن سليمان بن مسهر عن خرشة بن الحرّ عن **أبي ذرّ** عن النّبيّ ﷺ قال ثلاثة لا يكلّمهم اللّه المنّان الّذي لا يعطي شيئاً إلّا بمنّة والمسبل إزاره والمنفق سلعته بالحلف الفاجر.

۴۱۸ ۲۳۰۶۹ (۹) **تفسير العيّاشي ۱۷۹**: عن **أبي ذرّ** عن النّبيّ ﷺ انّه قال ثلاثة لا يكلّمهم اللّه يوم القيامة ولا يزكّيهم ولهم عذابٌ أليم قلت من هم خابوا وخسروا قال المسبل (ازاره خيلاء ـ خ ئل) والمنّان والمنفق سلعته بالحلف الكاذب أعادها ثلاثاً.

۴۱۹ ۲۳۰۷۰ (۱۰) **كافي ۱۶۲/۵**: محمّد بن يحيي عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن الحسن زعلان عن أبي إسماعيل رفعه عن أمير المؤمنين ﷺ انّه كان يقول إيّاكم والحلف فإنّه ينفق السلعة ويمحق البركة. **تهذيب ۱۳/۷**: روى عن أبي عبدالله ﷺ انّه كان يقول (وذكر مثله).

۴۲۰ ۲۳۰۷۱ (۱۱) **مستدرك ۲۷۰/۱۳**: إبراهيم بن محمّد الثّقفيّ في كتاب الغارات عن عبدالله بن بلج البصري عن أبي بكر بن عيّاش عن أبي حصين[3] عن مختار التّمّار **[عن أبي مطر]** وكان رجلاً من أهل البصرة قال كنت أبيت في مسجد الكوفة وأبول في الرحبة[4] وآكل الخبز

---

۱. أي لاوياً عنقه متكبّراً معرضاً. ۲. أي الذي يطول ثوبه ويرسله إلى الأرض إذا مشى وإنّما يفعل ذلك كبراً.
۳. أبي حصيرة ـ خ.
۴. أي الأرض الواسعة ومن الدّار ساحتها ومن الوادي مسيل مائه فيه من جانبيه.

(۶) حسین بن مختار از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند با سه گروه دشمن است: کسی که از روی تکبر گردنش را بپیچد، کسی که لباسش بر زمین کشیده می‌شود و کسی که کالایش را با سوگند ردّ کند.» ۴۱۵

در حدیث دیگری آمده است: «کسی که لباسش را از روی خود پسندی بر زمین می‌کشد.»

(۷) حسین بن مختار از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند به سه گروه [با مهربانی] نگاه نمی‌کند: کسی که گردنش را می‌پیچد، کسی که از روی تکبر لباسش را بر زمین می‌کشد و کسی که کالایش را با سوگند ردّ می‌کند. همانا بزرگی، از آنِ پروردگار جهانیان است.» ۴۱۶

(۸) ابوذر از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند با سه گروه سخن نمی‌گوید: بسیار منت‌گزار ـ کسی که جز با منت نهادن چیزی را نمی‌بخشد ـ کسی که لباسش را بر زمین می‌کشد و کسی که با سوگند دروغ، کالایش را ردّ می‌کند.» ۴۱۷

(۹) ابوذر از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند روز قیامت با سه گروه سخن نمی‌گوید، آنان را پاک نمی‌گرداند و برایشان عذاب دردناکی است. ۴۱۸

ابوذر گفت: آنان چه کسانی هستند که زیانکار و بدبخت‌اند؟

پیامبر اکرمﷺ فرمود: کسی که لباسش را از روی تکبر بر زمین می‌کشد، بسیار منت‌گزار و کسی که با سوگند دروغ، کالایش را ردّ می‌کند.» پیامبر اکرمﷺ آن را سه مرتبه تکرار کرد.

(۱۰) ابو اسماعیل با واسطه از امیر مؤمنان﷣ روایت می‌کند که پیوسته می‌فرمود: «از سوگند بپرهیزید؛ چرا که کالا را تباه می‌کند و برکت را از میان می‌برد.» ۴۱۹

این حدیث از امام صادق﷣ نیز روایت شده است.

(۱۱) ابو مطر ـ که اهل بصره بود ـ گوید: «[وقتی در کوفه بودم]، شب‌ها را در مسجد کوفه می‌خوابیدم، در رحبه [زمین گسترده‌ای که در آن حوالی بود]قضای حاجت می‌کردم و در بازار سبزی‌فروش‌ها غذا می‌خوردم. یک روز وقتی به سوی یکی از بازارها می‌رفتم، ناگهان صدایی شنیدم که به من می‌گفت: ای مرد! لباست را بالا بگیر؛ چرا که در این صورت لباس ماندگارتر می‌شود و با پرهیزگاری برای پروردگار مناسب‌تر است. ۴۲۰

بزق[1] البقال فخرجت ذات يوم أُريد بعض أسواقها فإذا بصوت بى فقال يا هذا ارفع ازارك فإنّه أبقىٰ لثوبك وأتقىٰ لربّك قلت من هذا فقيل لى هذا أمير المؤمنين علىّ بن أبى طالب عليه السلام فخرجت أتبعه وهو متوجّه الى سوق الإبل فلمّا أتاها وقف فى وسط السّوق فقال يا معشر التّجار إيّاكم واليمين الفاجرة فإنّها تنفق السّلعة وتمحق البركة الخبر. **البحار** ۴۰/۳۳۱: عن كشف المناقب عن **أبى مطر** قال خرجت من المسجد فإذا رجل ينادى من خلفى ارفع إزارك فإنّه أبقى لثوبك وأتقى لك وخذ من رأسك إن كنت مسلماً فمشيت من خلفه وهو مؤتزر بإزار ومرتد برداء ومعه الدّرّة كأنّه أعرابىّ بدوىّ فقلت من هذا فقال لى رجل أراك غريباً بهذا البلد قلت أجل رجل من أهل البصرة قال هذا علىّ أمير المؤمنين (صلوات اللّه عليه) حتّى انتهى إلى دار بنى معيط وهو سوق الإبل فقال بيعوا ولا تحلفوا فإنّ اليمين ينفق السّلعة ويمحق البركة الخبر.

۴۲۱ ۲۳۰۷۲ (۱۲) **كافى** ۵/۱۶۲: أبو علىّ الأشعرىّ عن الحسن بن علىّ الكوفى عن عبيس بن هشام عن أبان بن تغلب عن **أبى حمزة** رفعه قال قام أمير المؤمنين عليه السلام على دار ابن أبى معيط وكان يقام فيها الإبل فقال يا معاشر السماسرة[2] اقلّوا الأيمان فإنّها منفقة للسّلعة ممحقة للرّبح.

۴۲۲ ۲۳۰۷۳ (۱۳) **مكارم الأخلاق** ۱۱۰: عن أبى عبداللّه عن أبيه عليهما السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله ثلاثة لا يكلّمهم اللّه ولا يزكّيهم ولهم عذاب أليم المرخى ذيله من العظمة والمزكّى سلعته بالكذب ورجل استقبلك بنور صدره [فيوارى] وقلبه ممتلئ غشّاً. **تفسير العيّاشىّ** ۱/۱۷۹: عن السّكونىّ عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليهما السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله ثلاثة لا ينظر اللّه إليهم يوم القيامة (وذكر مثله إلّا أنّ فيه بودّ صدره).

---

۱. بزق البقال أى بسوقه.

۲. السمسار: الّذى يبيع البزّ للنّاس ـ السمسار فارسية معرّبه والجمع السماسرة وفى الحديث انّ النّبىّ صلى الله عليه وآله سمّاهم التّجار بعد ما كانوا يعرفون بالسماسرة والمصدر السمسرة وهو ان يتوكّل الرّجل من الحاضرة للبادية فيبيع لهم ما يجلبونه ـ اللسان.

سوال کردم: این کیست؟

گفته شد: او امیر مؤمنان علی بن ابیطالب است. به دنبال حضرت به راه افتادم. امام به طرف بازار شتر فروشان در حرکت بود. وقتی به آنجا رسید، در وسط بازار ایستاد و فرمود: ای گروه تاجران! از سوگند دروغ بپرهیزید؛ زیرا آن کالا را تباه می‌کند و برکت را نابود می‌سازد...»

بحار الانوار از کتاب کشف المناقب آورده است که ابو مطر گفت: «از مسجد بیرون آمدم. ناگهان شخصی از پشت سرم ندا داد: لباست را بالا بگیر؛ زیرا در این صورت لباست ماندگارتر و خودت پرهیزگارتر خواهی بود و اگر مسلمان هستی، سرت را پایین بگیر.

وقتی نگاه کردم، مردی را دیدم که لنگی به کمر بسته و ردایی بر دوش انداخته و تازیانه‌ای به دست دارد. گویا یکی از اعراب بیابانگرد است. به دنبال او راه افتادم و از شخصی پرسیدم: این کیست؟

آن مرد گفت: می‌بینم در این شهر غریب هستی!

گفتم: آری! مردی از اهل بصره هستم.

آن مرد گفت: او علی، امیر مؤمنان است.

امام رفت تا به خانهٔ بنی معیط ـ بازار شتر فروشان ـ رسید و در آنجا فرمود: معامله کنید و سوگند نخورید چرا که سوگند کالا را تباه می‌کند و برکت را می‌برد...»

۴۲۱ (۱۲) ابو حمزه با واسطه گزارش می‌کند که امیر مؤمنان در کنار خانهٔ فرزند ابو معیط ـ بازار شترفروشان ـ ایستاد و فرمود: «ای گروه سمساران! سوگند را کاهش دهید؛ چرا که کالا را تباه و سود را نابود می‌کند.»

۴۲۲ (۱۳) در کتاب مکارم الاخلاق از امام صادق از پدرش روایت می‌شود که پیامبر اکرم فرمود: «خداوند با سه گروه سخن نمی‌گوید، آنان را پاک نمی‌گرداند و برای‌شان عذاب دردناکی است: کسی که از روی خود بزرگ بینی لباسش را بر زمین کشد، کسی که به دروغ کالایش را بستاید و کسی که خود را در برابر تو با سینهٔ پاک و روشن جلوه دهد، در حالی که دلش پر از اندیشهٔ خیانت و نیرنگ به توست.»

این حدیث با سند دیگری نیز گزارش شده است؛ با این تفاوت که جملهٔ پایانی آن چنین است: «کسی که خود را در برابر تو با سینهٔ پر از محبت و دوستی... »

۴۲۳ (۱٤) الجعفريّات ۲۳۸: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب ﷺ انّه ركب بغلة رسول اللّه ﷺ
۲۳۰۷٤ الشهباء بالكوفة فأتى سوقاً سوقاً فأتى طاق اللّحّامين فقال بأعلىٰ صوته يا معشر القصّابين لا تنخعوا[1] ولا تعجلوا الأنفس حتّى تزهق وإيّاكم والنفخ في اللّحم للبيع فإنّي سمعت رسول اللّه ﷺ ينهى عن ذلك ثمّ أتى التّمارين فقال اظهروا من رديء بيعكم ما تظهرون من جيّده ثمّ أتى السّماكين فقال لا تبيعون إلّا طيّباً وإيّاكم وما طفا ثمّ أتى الكناسة فإذا فيها أنواع التّجارة من نخّاس ومن صايغ ومن قمّاط ومن بايع ابر (ابل ـ خ) ومن صيرفيٍّ ومن حنّاطٍ ومن بزّاز فنادى بأعلى صوته انّ اسواقكم هذه يحضرها الأيمان فشوبوا أيمانكم بالصّدقة وكفّوا عن الحلف فإنّ اللّه ﷻ لا يقدّس من حلف بإسمه كاذباً. وفيه ٥٨: بإسناده عن عليّ بن الحسين عن أبيه انّ عليّاً ﷺ مرّ بالسّوق فنادى بأعلىٰ صوته انّ أسواقكم (وذكر نحوه إلّا أنّه أسقط قوله وكفّوا عن الحلف). الدّعائم ۲/۹٤: عن عليّ ﷺ أنّه وقف بالكناسة وقال يا معشر التّجّار إنّ أسواقكم هذه تحضرها الأيمان (وذكر مثله). وتقدّم في رواية أحمد بن محمّد (۸) من باب (٥) استحباب مشاورة اللّه تعالى من أبواب الإستخارة ج۸ قوله ﷺ فإنّ التّاجر الصّدوق مع السّفرة الكرام البررة يوم القيامة واجتنب الحلف فإنّ اليمين الفاجرة تورث صاحبها النّار. وفي رواية الدّعائم (۱۰) من باب (۸) جواز بيع الماء من أبواب البيع وشروطه ج۲۲ قوله ﷺ ثلثة لا ينظر اللّه إليهم رجل حلف بعد العصر لقد أعطى بسلعته كذا وكذا فأخذها الآخر بقوله وهو كاذب.

وفي رواية جابر (۱٦) من باب (۱) جملة ممّا يستحبّ للتّاجر من أبوابه ج۲۳ قوله ﷺ يا معشر التّجّار اتّقوا اللّه ﷻ (إلى أن قال) وتناهوا عن اليمين وجانبوا الكذب. وفي رواية السّكونيّ (۱۸) قوله ﷺ من باع واشترى فليحفظ خمس خصال وإلّا فلا يشترينّ ولا يبيعنّ الرّبا والحلف. وفي رواية أبي أمامة (۱۹) قوله أربع من كنّ فيه فقد طاب مكسبه (إلى أن قال) وفيما بين ذلك لا يحلف. وفي رواية فقيه (۲۰) قوله ﷺ يا معشر التّجّار تبعثون

۱. أي لا تقطعوا رقبتها وتفصلوها قبل أن تسكن حركتها ـ النخاع خيط أبيض يكون داخل عظم الرّقبة ويكون ممتدّاً إلى الصّلب.

(۱۴) در کتاب جعفریات گزارش می‌شود که: «علی ﷺ در کوفه سوار بر شهبا ـ مرکب پیامبر اکرم ﷺ ـ شد و به تک تک بازارها سر زد تا به بازار قصابان رسید. در آنجا با صدای بلند فرمود: ای گروه قصابان! در سر بریدن پیش از باز ایستادن حیوان از حرکت، سر را جدا نکنید و در گرفتن جان حیوان شتاب نکنید تا روح از بدنش جدا شود و از دمیدن در گوشت برای فروش بپرهیزید؛ چرا که من خود از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که از این کار نهی می‌کرد. ۴۲۳

آن‌گاه به بازار خرما فروشان رفت و فرمود: همان‌گونه که اجناس مرغوب را ظاهر و آشکار می‌کنید، بخش نامرغوب آن را نیز آشکار کنید.

آن‌گاه به بازار ماهی فروشان آمد و فرمود: جز ماهی‌های پاک و پاکیزه را نفروشید و از ماهی‌هایی که در آب می‌میرند، دوری کنید.

سپس به کناسه آمد که در آنجا تجارت‌های گوناگون از قبیل مسگری، زرگری، گهواره‌سازی، دوزندگی، (شتر فروشی)، صرافی، گندم‌فروشی و پارچه‌فروشی وجود داشت. آن‌گاه با صدای بلند ندا داد: «در بازارهایتان سوگند جریان می‌یابد، پس سوگندهای‌تان را با راستی در هم آمیزید و از قسم خوردن خودداری کنید؛ چرا که خداوند کسی را که به نام او سوگند دروغ یاد می‌کند، پاک نمی‌گرداند»

بخش پایانی این حدیث با اندکی تفاوت با سندهای دیگری نیز گزارش شده است.

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایت هشتم از باب پنجم از باب‌های استخاره فرموده معصوم ﷺ که: «به راستی تاجر راستگو و درستکار، روز قیامت با سفیران بزرگوار و نیکوکار خواهد بود و از سوگند دوری کن؛ چرا که سوگند دروغ، برای صاحبش آتش بر جای می‌گذارد.»

و در روایت دهم از باب هشتم از باب‌های شرایط خرید و فروش فرموده معصوم ﷺ که: «خداوند به سه گروه نگاه نمی‌کند؛ کسی که بعد از عصر به دروغ سوگند یاد کند، که کالایش به فلان مبلغ خریداری شده (یا فلان مبلغ آن را خریده است) و دیگری به اعتماد سخن وی آن را بخرد.»

و در روایت شانزدهم از باب یکم از باب‌های مستحبات تاجر فرموده معصوم ﷺ که: «ای گروه تاجران! تقوای الهی پیشه کنید... واز سوگند دست بردارید و از دروغ دوری کنید.»

در روایت هجدهم فرموده معصوم ﷺ که: «هرکس خرید و فروش کند، باید پنج چیز را رعایت کند، در غیر این صورت هرگز نخرد و نفروشد؛ دو مورد از آنها ربا و سوگند است.»

و در روایت نوزدهم این گفته که: «چهار خصلت در هرکس باشد، درآمدش پاک و حلال می‌گردد... و در این میان سوگند نخورد.»

و در روایت بیستم فرموده پیامبر ﷺ که: «ای گروه تاجران! در روز قیامت تبهکار محشور می‌شوید مگر کسی که گفتارش راست باشد.»

يوم القيامة فجّاراً إلّا من صدق حديثه وفي رواية فقيه (۲۱) قوله ﷺ يا معشر التجّار شوبوا أيمانكم التي تحلفون فيها تطيب لكم تجارتكم. وفي رواية أبي سعيد (۲۲) قوله ﷺ وإيّاكم والحلف فإنّه ينفق السّلعة ويمحق البركة. وفي رواية العوالي (۲۳) قوله ﷺ لا تستقبلوا السّوق ولا تحلفوا.

ويأتي في رواية أبي هريرة (۸) من باب (۵) انّ المسلمين شركاء في الماء والنّار من أبواب إحياء الموات ج ۲۳ قوله ﷺ ثلاثة لا يكلّمهم اللّه يوم القيامة (إلى أن قال) ورجل بايع رجلاً بسلعته بعد العصر فحلف باللّه ﷻ لقد أعطى بها كذا وكذا فصدّقه فأخذها ولم يعط فيها ما قال. وفي أحاديث باب (۱) كراهة الحلف صادقاً وحرمته كاذباً من أبواب الأيمان ج ۲٤ ما يناسب ذلك. وفي رواية ابن سنان (۱) من باب (۵) حكم حديث النّفس بالزّنا من أبواب النّكاح المحرّم ج ۲۵ قوله ﷺ أنا آمركم أن لا تحلفوا باللّه كاذبين ولا صادقين.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(۲٦)
باب كراهة تحالف التجّار
وتعاقدهم على أن لاينقصوا متاعهم
من ربح الدّينار ديناراً واشتراكهم على أن لا يبيعوا متاعهم
إلّا بما احبّوا وجواز اشتراء المتاع وانتظار استقباله بعد ما أدبر
ولا بأس بربح الدرهم درهماً أو أكثر إن شاء اللّه تعالى من دون تحالف

٤٢٤ ۲۳۰۷۵ (۱) تهذيب ۱۲/۷ : محمّد بن يعقوب عن كافي ۱٦۱/۵ : أبي عليّ الأشعري عن محمّد بن عبد الجبّار عن أحمد بن النّضر عن أبي جعفر الفزاريّ قال دعا أبو عبداللّه ﷺ مولىً له يقال له مصادف فأعطاه ألف دينار وقال له تجهّز حتّى تخرج إلى مصر فإنّ عيالي قد كثروا قال فتجهّز [۱] بمتاع وخرج مع التّجّار (إلى مصر ـ كا) فلمّا دنوا من مصر استقبلتهم قافلة خارجة من مصر فسألوا (هم ـ كا) عن المتاع الّذي معهم ما حاله في المدينة وكان متاع

---

۱. فجهّزه ـ يب.

و در روایت بیست و یکم فرموده معصومﷺ که: «ای گروه تاجران! سوگندهایی را که یاد می‌کنید، با صدقه درهم آمیزید تا تجارت‌تان پاک و حلال شود.»

و در روایت بیست و دوم فرموده معصومﷺ که: «از سوگند بپرهیزید، چرا که آن کالا را کساد می‌کند و برکت را می‌برد.»

و در روایت بیست و سوم فرموده پیامبر ﷺ که: «با شتاب [برای گرفتن جای بساط] به بازار نروید و سوگند یاد نکنید.»

می‌آید:

و در روایت هشتم از باب پنجم از باب‌های احیاء موات فرموده پیامبر اکرم‌ﷺ که: «خداوند روز قیامت با سه گروه سخن نمی‌گوید... و مردی که پس از عصر کالایش را بفروشد و به دروغ به خداوند سوگند یاد کند که آن را به فلان مبلغ خریده است و مشتری او را تصدیق کند و از او بخرد در حالی که در برابر آن، آن مبلغ را نپرداخته است.»

و در روایات باب یکم از باب‌های کراهت سوگند، مناسب با این، خواهد آمد.

و در روایت یکم از باب پنجم از باب‌های نکاح محرّم فرموده معصومﷺ که: «من به شما دستور می‌دهم که سوگند راست و دروغ یاد نکنید.»

باب ۲۶

کراهت هم‌پیمان شدن تاجران برای کاهش ندادن قیمت‌ها

(۱) ابو جعفر فزاری گوید: «امام صادقﷺ یکی از دوستدارانش ـ به نام مصادف ـ را فراخواند، هزار دینار به وی داد و فرمود: برای مسافرت به مصر [برای تجارت] آماده شو، که نان‌خوران من زیاد شده‌اند. مصادف کالایی آماده کرد و همراه تاجران به سوی مصر حرکت کرد. نزدیک مصر با قافله‌ای که از آنجا بازمی‌گشت، برخورد کردند و دربارهٔ وضعیت کالایشان در مصر سوال کردند. آنان گفتند: این کالا اصلا در مصر یافت نمی‌شود. ۴۲۴

آنان نیز با یکدیگر هم‌قسم شدند و پیمان بستند که به کمتر از دوبرابر قیمت خرید، کالایشان را نفروشند. آنها کالایشان را فروختند، پول آن را گرفتند و به سوی مدینه حرکت کردند. پس از رسیدن به مدینه، مصادف همراه دو کیسه هزار دیناری نزد امام صادق ﷺ رفت و گفت: فدایت شوم! این سرمایه و این هم سود آن.

امامﷺ فرمود: این سود بسیار است، با آن کالا چه کردید؟

العامّة فأخبروهم انّه ليس بمصر منه شيء فتحالفوا وتعاقدوا على أن لا ينقصوا متاعهم من ربح الدّينار ديناراً فلما قبضوا أموالهم (و ـ كا) انصرفوا إلى المدينة فدخل مصادف على أبى عبداللّه ﷺ ومعه كيسان فى كلّ واحد ألف دينار فقال جعلت فداك هذا رأس المال وهذا الآخر ربح فقال ﷺ انّ هذا الرّبح كثير ولكن ما صنعته فى المتاع[1] فحدّثه كيف صنعوا وكيف تحالفوا فقال سبحان اللّه تحلفون على قوم مسلمين ألّا تبيعوهم إلّا ربح الدّينار[2] ديناراً ثمّ أخذ (أحد ـ كا) الكيسين[3] فقال[4] هذا رأس مالى ولا حاجة لنا فى هذا الرّبح ثمّ قال يا مصادف مجادلة[5] السيوف أهون من طلب الحلال.

٤٢٥ (۲) **تهذيب** ۱٦۱/۷: الحسين بن سعيد عن **فقيه** ۱٦۹/۳: النّضر (بن سويد ـ يب) عن **عبداللّه بن سليمان**[6] عن أبى عبداللّه ﷺ أنّه قال فى تجّار قدموا أرضاً (و ـ فقيه) اشتركوا على أن لا يبيعوا بيعهم إلّا بما أحبّوا قال لا بأس بذلك.
۲۳۰۷٦

٤٢٦ (۳) **تفسير العسكرىّ** ﷺ ۳۲۲: وقال موسى بن جعفر ﷺ وقد حضره فقير مؤمن يسأله
۲۳۰۷۷
سدّ فاقته فضحك فى وجهه وقال أسألك مسألة فإن أصبتها أعطيتك عشرة أضعاف ما طلبت وإن لم تصبها أعطيتك ما طلبت وقد كان طلب منه مائة درهم يجعلها فى بضاعة يتعيّش بها فقال الرّجل سل فقال موسى ﷺ لو جعل إليك التمنّى لنفسك فى الدّنيا ماذا كنت تتمنّىٰ قال كنت أتمنّىٰ أن أرزق التّقيّة فى دينى وقضاء حقوق إخوانى قال فما بالك لم تسأل الولاية لنا أهل البيت قال ذاك قد أعطيته وهذا لم أعطه فأنا أشكر على ما أعطيت وأسأل ربّى ﷻ ما منعت فقال أحسنت أعطوه ألفى درهم وقال اصرفها فى كذا يعنى العفص[7] فانّه متاع يابس وسيقبل بعدما أدبر فانتظر به سنة واختلف إلى دارنا وخذ الاجراء فى كلّ يوم ففعل فلمّا تمّت له سنة فإذا قد زاد فى ثمن العفص للواحد خمسة عشر فباع ما كان اشترى بألفى درهم بثلاثين ألف درهم. وتقدّم فى رواية أحمد بن الحسن (۱) من باب (۹) انّ المال إذا

---

۱. ما صنعتم بالمتاع ـ يب. ۲. لا تبيعونهم إلّا بربح الدّينار ـ يب.
۳. الكيس ـ يب. ٤. ثم قال ـ يب. ٥. مجالدة ـ يب.
٦. سنان ـ فقيه.
۷. والعفص: حمل شجرة البلوط وهو دواء قابض مجفّف يقال له بالفارسية مازو.

مصادف ماجرای هم‌پیمان شدن تاجران را شرح داد. امام﷣ فرمود: سبحان الله! به زیان گروهی از مسلمانان هم‌پیمان می‌شوید که به کمتر از دو برابر قیمت خرید به آنها نفروشید؟ آن‌گاه امام﷣ یکی از کیسه‌ها را برداشت و فرمود: این سرمایهٔ من. ما نیازی به این سود نداریم. آن‌گاه فرمود: نبرد با شمشیر، آسان‌تر از طلب حلال است.»

۴۲۵ (۲) عبدالله بن سلیمان از امام صادق﷣ دربارهٔ تاجرانی که به سرزمینی رفتند و با هم قرار گذاشتند که هرگونه بخواهند، کالای‌شان را بفروشند، روایت می‌کند که امام فرمود: این کار اشکال ندارد.»

۴۲۶ (۳) در تفسیر امام حسن عسکری﷣ آمده است: «نیازمندی نزد امام موسی بن جعفر ﷣ آمد و از وی درخواست صد درهم کمک کرد تا آن را سرمایهٔ کار خود قرار دهد و با آن زندگی کند. امام﷣ در مقابل او خندید و فرمود: از تو مسئله‌ای می‌پرسم. اگر پاسخ صحیح دادی، ده برابر درخواستت به تو می‌دهم و اگر پاسخ درست ندادی به اندازه درخواستت به تو می‌دهم. آن مرد گفت: بپرس. امام کاظم فرمود: اگر آرزوی تو در دنیا برآورده باشد، چه آرزویی خواهی کرد؟

آن مرد گفت: آرزو می‌کنم که در دینم به من تقیه عنایت شود و نیاز برادرانم را برآورده سازم.

امام﷣ فرمود: چرا درخواست ولایت ما اهل بیت را نکردی؟

آن مرد گفت: آن به من بخشیده شده و آنچه گفتم به من داده نشده است؛ پس آنچه به من عنایت شده است، شکرش را بجا می‌آورم و از پروردگارم درخواست چیزهایی را می‌کنم که از آن محروم هستم!

امام﷣ فرمود: آفرین بر تو! آن‌گاه دستور داد دو هزار درهم به وی دادند و فرمود: در فلان کالا ـ یعنی بلوط و مازو ـ مصرف کن؛ زیرا آن جنس خشکی است و پس از کسادی، بازار آن دوباره رونق می‌یابد. یک سال منتظر بمان و به خانهٔ ما رفت‌وآمد کن و در هر روز برای آن کار، کارگران را به خدمت بگیر.

او این کار را انجام داد. پس از یک سال، قیمت هر درهم بلوط به پانزده درهم رسید و آنچه به دو هزار درهم خریده بود به سی هزار درهم فروخت.»

خیف علیه یستحبّ أن یتصدّق به علی ضعفاء المسلمین من أبواب ما یتأکّد استحبابه من الحقوق فی المال ج ۹ قوله فمضوا سالمین وتصدّقوا بالثّلث وبورک لهم فی تجاراتهم فربحوا للدّرهم عشرة فقالوا ما أعظم برکة الصّادق ﷺ. وفی روایة أبی بصیر (۵) من باب (۱۸) استحباب مبادرة التّاجر إلی الصّلوة فی أوّل وقتها من أبواب ما یستحبّ للتّاجر ج ۲۳ قوله ﷺ فأقبل سعد لا یشتری بالدّرهم إلّا باعه بدرهمین ولا یشتری شیئاً بدرهمین إلّا باعه بأربعة دراهم ولاحظ باب (۴۷) ماورد فی إجبار المحتکر علی بیع ما احتکره فإنّ له مناسبة بالمقام.

(۲۷)

باب استحباب اقالة النّادم

۴۲۷ ۲۳۰۷۸ (۱) **کافی** ۱۵۳/۵: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد عن محمّد بن علیّ عن یزید بن إسحاق **تهذیب** ۸/۷: أحمد بن محمّد بن عیسی عن یزید بن إسحاق عن هارون بن حمزة (عن أبی حمزة ـ کا) عن أبی عبداللّه ﷺ قال أیّما عبد (مسلم ـ یب) أقال مسلماً (ندامة ـ فقیه) فی بیع[۱] أقاله اللّه تعالی عثرته یوم القیامة. **فقیه** ۱۲۲/۳: قال الصّادق ﷺ أیّما مسلم أقال (وذکر مثله). **مصادقة الإخوان** ۷۲: عن أبی عبداللّه ﷺ مثله. **المقنع** ۹۸: قال (أبو عبداللّه ﷺ) أیّما مسلم وذکر نحوه.

۴۲۸ ۲۳۰۷۹ (۲) **تهذیب** ۵/۷: محمّد بن یعقوب عن **کافی** ۱۵۱/۵: علیّ بن إبراهیم عن علیّ بن محمّد القاسانی عن علیّ بن أسباط عن عبداللّه بن القاسم الجعفریّ عن بعض أهل بیته (قال ـ یب) قال انّ رسول اللّهﷺ لم یأذن لحکیم بن حزام بالتّجارة[۲] حتّی ضمن له إقالة النّادم وانظار المعسر وأخذ الحقّ وافیاً و[۳] غیر وافٍ.

۴۲۹ ۲۳۰۸۰ (۳) **تهذیب** ۵۹/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان عن ابن مسکان عن هذیل بن صدقة الطّحّان قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرّجل یشتری المتاع أو الثّوب فینطلق به إلی منزله ولم ینقد شیئاً فیبدو له فیردّه هل ینبغی ذلک له قال لا إلّا أن تطیب نفس صاحبه.

---

۱. فی البیع ـ فقیه.   ۲. فی تجارة ـ یب.   ۳. أو ـ یب.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب نهم از باب‌های استحباب حقوق این گفته که: «آنان به سلامت رفتند و یک‌سوم صدقه را دادند و در تجارت‌شان برکت داده شد؛ به طوری که در یک درهم ده درهم سود بردند، چه پر برکت است امام صادق‌ؑ!»

و در روایت پنج از باب هجدهم از باب‌های مستحبات تاجر فرموده معصومؑ که: «سعد هر چه را به یک درهم می‌خرید به دو درهم می‌فروخت و هر چه را دو درهم می‌خرید به چهار درهم می‌فروخت.»

و روایات باب چهل و هفتم را ملاحظه کن که مناسب با این مقام است.

باب ۲۷

استحباب پذیرش اقالهٔ فرد پشیمان

(۱) ابو حمزه از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «اگر هر بندهٔ مسلمانی با برهم زدن معاملهٔ مسلمانی پشیمانی او را بزداید، خداوند روز قیامت گناهانش را می‌زداید.» ۴۲۷

(۲) عبدالله بن قاسم جعفری از یکی از افراد خاندانش روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمؐ به حکیم بن حزام اجازهٔ تجارت نداد تا این‌که وی برای پیامبرؐ ضمانت کرد که معاملهٔ فرد پشیمان را برهم زَنَد، به تنگدست مهلت دهد و حق را کامل و ناقص دریافت کند.» ۴۲۸

(۳) هذیل بن صدقهٔ طحّان گوید: «از امامؑ سوال کردم: شخصی کالایی یا لباسی می‌خرد و بدون پرداخت پول آن، به منزل می‌رود؛ ولی پس از رسیدن به منزل نظرش تغییر می‌کند و آن را بازمی‌گرداند آیا این کار برای وی جایز است؟ ۴۲۹

امامؑ فرمود: نه، مگر این‌که طرف معامله با رضایت کامل آن را پس بگیرد.»

وتقدّم في رواية أبان (٤) من باب (٢٣) إعادة سلام رسول اللّهﷺ على عليّ من أبواب العِشرة ج ٢٠ قوله ﷺ انّ رسول اللّهﷺ قد كرّه هذا يريد غيره فأقلنا فيه فردّ عليّ الدّراهم. ويأتي في رواية سماعة (٤٨) من باب (٢) بدوّ التّزويج وفضله من أبواب التّزويج ج ٢٥ قوله ﷺ أربعة ينظر اللّه إليهم يوم القيامة من أقال نادماً.

(٢٨)

باب ماورد في أنّ من سعادة المرء أن يكون متجره في بلده

٤٣٠ ٢٢٠٨١ (١) **كافي** ٢٥٧/٥: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن **ابن مسكان** عن بعض أصحابه قال **فقيه** ٩٩/٣: قال عليّ بن الحسين ﷺ انّ من سعادة المرء أن يكون مَتْجَرُه في بلده[١] ويكون خلطاؤه صالحين ويكون له وُلْدٌ[٢] يستعين بهم. **الخصال** ١٥٩: حدّثنا أبي ﷺ قال حدّثنا عليّ بن الحسين السعدآبادي عن أحمد بن محمّد بن خالد البرقيّ عن عثمان بن عيسى عن عبداللّه بن مسكان يرفعه إلى عليّ بن الحسين ﷺ (مثله).

٤٣١ ٢٢٠٨٢ (٢) **كافي** ٢٥٨/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن إبراهيم بن عبدالحميد عن عثمان بن عيسى عن **ابن مسكان** عن بعض أصحابنا عن عليّ بن الحسين ﷺ قال من سعادة المرء (وذكر مثله وزاد) ومن شقاء المرء أن تكون عنده امرأة معجب بها وهي تخونه.

٤٣٢ ٢٢٠٨٣ (٣) **كافي** ٢٥٨/٥: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن **تهذيب** ٢٣٦/٧: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحسين (التيميّ ـ كا) عن جعفر بن بكر[٣] عن عبداللّه ابن أبي سهل عن **عبداللّه**[٤] بن عبدالكريم قال قال أبو عبداللّه ﷺ ثلاثة من السّعادة الزّوجة المؤاتية[٥] والأولاد البارّون والرّجل يرزق معيشته ببلده يغدو إلى أهله[٦] ويروح.

٤٣٣ ٢٢٠٨٤ (٤) **أمالي ابن الشّيخ** ٣٠٣: عن أبيه قال أخبرنا الشّيخ أبو عبداللّه الحسين بن عبيد اللّه الغضائري عن أبي محمّد هارون بن موسى التّلعكبري قال حدّثنا محمّد بن همّام قال حدّثنا

---

١. بلاده ـ فقيه ـ خصال. ٢. أولاد ـ فقيه. ٣. بكير ـ خ ل ـ يب.
٤. عن حمّاد عن عبدالكريم ـ يب. ٥. المواتية أي المطاوعة والموافقة ـ مجمع.
٦. يغدو إليه ـ يب خ ل.

ارجاعات

گذشت:

درروایت چهارم از باب بیست و سوم از باب‌های معاشرت فرموده معصوم ﷺ که: «پیامبر ﷺ این را دوست ندارد و چیز دیگری می‌خواهد. پس معاملهٔ ما را برهم زن و درهم‌ها را به من بازگردان!»

می‌آید:

در روایت چهل و هشتم از باب دوم از باب‌های ازدواج، فرموده امام معصوم ﷺ که: «خداوند روز قیامت به چهار گروه [با مهربانی] نگاه می‌کند: کسی که معاملهٔ شخص پشیمانی را بر هم زند.»

باب ۲۸
برتری تجارت در شهر محل سکونت

۴۳۰ (۱) ابن مسکان از برخی دوستانش روایت می‌کند که امام سجاد ﷺ فرمود: «از سعادت شخص این است که محل تجارتش در شهرش باشد و همنشینانش صالح باشند و فرزندانی داشته باشد که از آنان یاری بخواهد.»

۴۳۱ (۲) ابن مسکان از برخی شیعیان از امام سجاد ﷺ نظیر حدیث پیشین را روایت کرده است و در ادامهٔ آن می‌افزاید: «و از بدبختی مرد این است که از همسرش خوشش بیاید ولی همسرش به وی خیانت کند.»

۴۳۲ (۳) عبدالله بن عبدالکریم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «سه چیز از سعادت انسان است: همسر موافق و مطیع، فرزندان نیکوکار و قرار داشتن محل کار وی در شهرش که صبحگاهان و شامگاهان نزد خانواده‌اش برود.»

۴۳۳ (۴) داود ﷺ از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «سه چیز از سعادت انسان است: همسر موافق، فرزند نیکوکار و شغلی که صبح به دنبال آن برود و شب نزد خانواده‌اش باز گردد.»

عليّ بن الحسين الهمداني قال حدّثنا أبو عبدالله محمّد بن خالد البرقي عن أبي قتادة عن داود قال قال لي أبو عبدالله عليه السلام ثلاثة هنّ من السّعادة الزّوجة المؤاتية والولد البارّ والرّجل يرزق معيشة يغدو على إصلاحها ويروح إلى عياله.

٤٣٤ ۲۳۰۸٥ (٥) مستدرك ۲۹۲/۱۳: جعفر بن أحمد القمّيّ في كتاب الغايات عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه قال من سعادة المرء أن يكون متجره في بلده و يكون له أولاد يستعين بهم و خلطاء صالحون ومنزل واسع وامرأة حسناء إذا نظر إليها سرّ بها وإذا غاب عنها حفظته في نفسها.

٤٣٥ ۲۳۰۸٦ (٦) الجعفريّات ١٩٤: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله من سعادة المرء الخلطاء الصّالحون والولد البارّ والزّوجة المؤاتية وأن يرزق معيشته في بلدته.

٤٣٦ ۲۳۰۸۷ (٧) الدّعائم ۱۹٥/۲: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام انّه قال خمسة من السّعادة الزّوجة الصّالحة والبنون الأبرار والخلطاء الصّالحون ورزق المرء في بلده والحبّ لآل محمّد صلى الله عليه وآله.

٤٣٧ ۲۳۰۸۸ (٨) مستدرك ۱۸۹/۱۳: القطب الرّاوندي في دعواته عن ربيعة بن كعب عن النّبيّ صلى الله عليه وآله انّه قال سمعته يقول من أعطى خمساً لم يكن له عذر في ترك عمل الآخرة إلى أن قال ومعيشته في بلده.

٤٣٨ ۲۳۰۸۹ (٩) كافي ۳۱۰/٥: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ثعلبة عن عبدالحميد بن عوّاض الطّائي قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام انّي اتّخذت رحاً[1] فيها مجلسي ويجلس إليّ فيها أصحابي فقال ذاك رفق الله عزّ وجلّ.

(۲۹)

باب كراهة ركوب البحر للتّجارة

٤٣٩ ۲۳۰۹۰ (١) كافي ۲٥٦/٥: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۳۸۸/٦: أحمد بن محمّد بن خالد عن ابن أبي نجران عن العلاء عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام انّهما كرّها ركوب البحر للتّجارة.

---

١. الرّحا: الطّاحون ـ المنجد ـ والرّحى القطعة من الأرض تستدير وترفع على ما حولها ـ مجمع.

۴۳۴ (۵) جعفر بن احمد قمی در کتاب الغایات از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «از خوشبختی انسان این است که محل کارش در شهرش باشد، فرزندانی داشته باشد که از آنان کمک بگیرد، همنشینان صالح، خانهٔ بزرگ و همسر زیبایی داشته باشد که نگاه کردن به وی شادمانش گرداند و در نبودش خود را حفظ کند.»

۴۳۵ (۶) در کتاب جعفریات از علیؑ روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «از خوشبختی انسان، بهره‌مندی از همنشینان صالح، فرزند نیکوکار، همسر موافق و معاش و روزی در شهر است.»

۴۳۶ (۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمود: «پنج چیز از خوشبختی است: همسر شایسته، پسران نیکوکار، همنشینان صالح، قرار گرفتن روزی وی در شهرش و دوستی آل محمدﷺ.»

۴۳۷ (۸) ربیعة بن کعب از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس از پنج چیز بهره‌مند باشد، عذر و بهانه‌ای برای وی در ترک کار آخرت باقی نمی‌ماند... و قرار گرفتن محل روزی وی در شهرش.»

۴۳۸ (۹) عبدالحمید بن عوّاض طایی به امام صادقؑ گفت: «من آسیابی گرفتم که محل نشستن من و محل دیدار با دوستانم آنجاست. امامؑ فرمود: آن از مهربانی خداوند است.»

باب ۲۹

کراهت تجارت دریایی

۴۳۹ (۱) محمد بن مسلم گوید: «امام باقر و امام صادقؑ دریانوردی را برای تجارت ناپسند می‌شمردند.»

۴۴۰ ۲۳۰۹۱ (۲) **تهذیب** ۳۸۰/۶: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبداللّه بن جبلة ومحمّد بن العبّاس عن علا عن **محمّد بن مسلم** عن أبی جعفر ﷺ انّه کرّه رکوب البحر للتّجارة.

۴۴۱ ۲۳۰۹۲ (۳) **تهذیب** ۳۸۱/۶: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبد اللّه بن جبلة عن ابن بکیر عن **عبید** عن أبی عبداللّه ﷺ قال کان أبی ﷺ یکره رکوب البحر[1] للتّجارة. **فقیه** ۲۹۳/۱: روی **محمّد بن مسلم** عن أحدهما ﷺ مثله.

۴۴۲ ۲۳۰۹۳ (۴) **کافی** ۲۵۷/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبی عبداللّه عن أبیه عن حمّاد **تهذیب** ۳۸۸/۶: علیّ عن أبیه عن حمّاد عن حریز عن **محمّد بن مسلم** عن أبی جعفر ﷺ انّه قال فی رکوب البحر للتّجارة یغرّر الرّجل بدینه.[2]

۴۴۳ ۲۳۰۹۴ (۵) **کافی** ۲۵۷/۵: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن أبی عبداللّه عن أبیه عن صفوان **تهذیب** ۳۸۸/۶: علیّ عن أبیه عن صفوان عن معلّی أبی عثمان عن **معلّی** بن خنیس قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرّجل یسافر فیرکب البحر فقال إنّ أبی ﷺ کان یقول إنّه یضرّ بدینك هو ذا النّاس یصیبون أرزاقهم ومعیشتهم.

۴۴۴ ۲۳۰۹۵ (۶) **تهذیب** ۳۸۰/۶: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان بن یحیی عن معلّی ـ أبی عثمان عن **معلّی** بن خنیس عن أبی عبداللّه ﷺ قال سألته عن الرّجل یسافر فیرکب البحر قال یکره رکوب البحر للتّجارة انّ أبی کان یقول إنّك تضرّ بصلاتك هو ذا النّاس یجدون أرزاقهم ومعائشهم.

۴۴۵ ۲۳۰۹۶ (۷) **کافی** ۲۵۶/۵: علیّ بن إبراهیم رفعه قال قال علیّ ﷺ ما أجمل فی الطلب من رکب البحر للتّجارة.

۴۴۶ ۲۳۰۹۷ (۸) **الهدایة** ۸۰: قال الصّادق ﷺ ما أجمل فی الطّلب من رکب البحر.

۴۴۷ ۲۳۰۹۸ (۹) **کافی** ۲۵۶/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن **علیّ** بن أسباط قال کنت حملت معی متاعاً إلی مکّة فبار[3] علیّ فدخلت به المدینة علی أبی الحسن الرّضا ﷺ وقلت له أنّی حملت متاعاً قد بار علیّ وقد عزمت علی أن أصیر إلی مصر فارکب برّاً أو بحراً فقال مصر

---

۱. الرّکوب فی البحر ـ فقیه. ۲. أی یجعل دینه معرضاً للهلاکة. ۳. قد بار: أی کسد.

(۲) محمد بن مسلم گوید: «امام باقرؑ دریانوردی را برای تجارت ناپسند می‌شمرد.» ۴۴۰

(۳) عبید از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «پدرم دریانوردی را برای تجارت ناپسند می‌دانست.» ۴۴۱

(۴) محمد بن مسلم از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «انسان در تجارت دریایی دینش را به خطر می‌اندازد.» ۴۴۲

(۵) معلی بن خنیس گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مسافرت دریایی سوال کردم. امامؑ بیان داشت: پدرم پیوسته می‌فرمود: آن به دین تو آسیب می‌رساند و مردم به نیازمندی‌ها و زندگی‌شان می‌رسند.» ۴۴۳

(۶) معلی بن خنیس گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مسافرت دریایی سوال کردم. امامؑ فرمود: مسافرت دریایی برای تجارت ناپسند است. پدرم پیوسته می‌فرمود: تو به نماز خود زیان می‌زنی و این مردم به نیازمندی‌ها و معاش‌شان می‌رسند.» ۴۴۴

(۷) علی بن ابراهیم با واسطه از امیرمؤمنانؑ روایت می‌کند که فرمود: «در طلب روزی، کسی که به تجارت دریایی پرداخت پسندیده عمل نکرده است.» ۴۴۵

(۸) در کتاب الهدایه از امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمود: «در طلب روزی، کسی که از راه دریا به مسافرت پرداخت پسندیده عمل نکرده است.» ۴۴۶

(۹) علی بن اسباط گوید: «کالایی را برای فروش به مکه بردم ولی بازار آن جنس در مکه کساد بود. از این رو آن را به مدینه منتقل کردم. آن‌گاه نزد امام رضاؑ رفتم و به وی گفتم: من جنسی آورده‌ام که بازارش کساد است و تصمیم گرفتم آن را به مصر ببرم. از راه خشکی به آنجا مسافرت کنم یا از راه دریا؟ ۴۴۷

الحتوف[1] یقیض لها أقصر النّاس اعماراً وقال رسول اللّهﷺ ما أجمل فی الطّلب من رکب البحر ثمّ قال لی لا علیك ان تأتی قبر رسول اللّهﷺ فتصلّی عنده رکعتین فتستخیر اللّه مأة مرّة فما عزم لك عملت به فإن رکبت الظّهر فقل اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی سَخَّرَ لَنا هذا وَما کُنّا لَهُ مُقْرِنینَ وَإنّا إلی رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ وإن رکبت البحر فإذا صرت فی السّفینة فقل بِسمِ اللّهِ مَجْریها وَمُرْسیها اِنَّ رَبّی لَغَفُورٌ رَحیمٌ فإذا هاجت علیك الأمواج فاتّكِ علی یسارك وأوم إلی الموجة بیمینك وقل ـ قرّی بقرار اللّه واسکنی بسکینة اللّه ولا حول ولا قوّة إلّا باللّه العلیّ العظیم ـ قال علیّ بن أسباط فرکبت البحر فکانت الموجة ترتفع فأقول ما قال فتتقشّع[2] کأنّها لم تکن. قال علیّ بن أسباط وسألته فقلت جعلت فداك ما السّکینة قال ریح من الجنّة لها وجه کوجه الإنسان أطیب رائحةً من المسك وهی الّتی أنزلها اللّه علی رسول اللّهﷺ بحُنَین فهزم المشرکین.

(۳۰)

باب کراهة التّجارة فی أرض لایصلّی فیها إلّا علی الثّلج

٤٤٨ (۱) کافی ۲۵۷/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبی عبد اللّه عن محمّد بن علیّ عن
۲۲۰۹۹ عبدالرّحمن ابن أبی هاشم عن حسین بن أبی العلاء عن أبی عبداللّهؑ انّ رجلاً أتی أبا جعفرؑ فقال انّا نتّجر إلی هذه الجبال فنأتی منها علی أمکنة لانقدر أن نصلّی إلّا علی الثّلج فقال ألا تکون مثل فلان یرضی بالدّون ولا یطلب تجارة لا یستطیع أن یصلّی إلّا علی الثّلج.

٤٤٩ (۲) تهذیب ۳۸۱/٦: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زیاد عن حسین ابن أبی
۲۲۱۰۰ العلا عن أبی عبداللّهؑ انّ رجلاً أتی أبا جعفرؑ فقال أصلحك اللّه انّا نتّجر إلی هذه الجبال فنأتی فیها أمکنة لانقدر نصلّی إلّا علی الثّلج قال أفلا ترضی أن تکون مثل فلان یرضی بالدّون ثمّ قال لا تطلب التّجارة فی أرض لاتستطیع أن تصلّی إلّا علی الثّلج. وتقدّم فی روایة المشکاة (٤) من باب (۱۸) انّه لا یسجد علی السبخة من أبواب السّجود ج ۵ قوله إنّا نتّجر

---

۱. الحتوف: الهلاك ـ یقیض أی یقدر ـ القاموس.

۲. تقشّع: أی تفرّق وزال.

امامﷺ فرمود: مصرِ مرگ! کوتاه عمرترین مردم نصیب آن سرزمین می‌شوند و پیامبر اکرمﷺ فرمود: در طلب روزی، کسی که از راه دریا به مسافرت پرداخت، پسندیده عمل نکرده است.

آن‌گاه امامﷺ به من فرمود: خطری تو را تهدید نمی‌کند، نزد قبر پیامبرﷺ برو، آنجا دو رکعت نماز بجا آور، آن‌گاه صد مرتبه از خداوند درخواست خیر کن، پس آنچه خداوند برایت مقرر داشت، به آن عمل کن. اگر با حیوانات مسافرت کردی، بگو: سپاس مخصوص خداوندی است، که این [کاروان] را تسخیر ما کرد و این‌گونه نبود که ما بتوانیم آن را گِرد آوریم و حتماً ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم.

و اگر با دریا مسافرت کردی، پس از ورود به کشتی بگو: حرکت کردن و ایستادن آن با نام خداست. همانا پروردگار من حتماً آمرزنده‌ی مهربان است. پس هرگاه امواج، تو را به اضطراب واداشت، بر دست چپت تکیه کن و با دست راست به موج اشاره کن و بگو: آرام گیر، به آرامش خدا و ساکن شو به سکینهٔ خدا و هیچ قدرت و نیرویی نیست مگر به وسیلهٔ خداوند بلند مرتبهٔ بزرگ.»

علی بن اسباط گوید: به امام گفتم: فدایت شوم! سکینه چیست؟ امامﷺ فرمود: بادی از بهشت که چهره‌ای همانند چهره انسان دارد و از مشک خوشبوتر است و آن همان چیزی است که خداوند در حُنین بر پیامبر اکرمﷺ فرو فرستاد و مشرکان را شکست داد.

وی می‌گوید: از راه دریا مسافرت کردم. هرگاه موج بالا می‌آمد، سخنان امامﷺ را می‌گفتم، پس موج از هم می‌پاشید و نابود می‌شد؛ به طوری که گویا موجی در کار نبوده است.»

باب ۳۰

کراهت تجارت در سرزمینی که در آن روی برف نماز به‌جا آورده می‌شود

۲۴۸ (۱) حسین بن ابی العلاء از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد امام باقرﷺ آمد و گفت: ما به سمت این کوه‌ها تجارت می‌کنیم و در آنجا به جاهایی می‌رویم که نمازمان را باید فقط روی برف و یخ بجا آوریم.

امامﷺ فرمود: چرا مثل فلانی نیستی که به کمتر راضی می‌شود و به دنبال تجارتی نمی‌رود که نتواند نمازهایش را روی غیر برف بخواند؟»

۲۴۹ (۲) حسین بن ابی العلاء از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد امام باقرﷺ آمد و گفت: خداوند کارهایت را سامان بخشد! ما به سمت این کوه‌ها تجارت می‌کنیم و در آنجا به جاهایی می‌رویم که نمی‌توانیم نمازمان را روی غیر برف بجا آوریم.

امامﷺ فرمود: چرا راضی نیستی مثل فلانی باشی، که به کمتر راضی می‌شود؟

آن‌گاه امامﷺ فرمود: به دنبال تجارت در سرزمینی نرو که در آن نمی‌توانی بر روی غیر برف نماز بجا آوری.»

إلى هذه الجبال فنأتى أمكنة لا نستطيع أن نصلّى إلّا على الثّلج قال ﷺ ألا تكون مثل فلان يعنى رجلاً عنده يرضى بالدّون ولا يطلب التّجارة إلى أرض لا يستطيع أن يصلّى إلّا على الثّلج.
ولاحظ ساير أحاديث الباب فإنّها تدلّ على عدم جواز السّجدة على الثّلج إلّا عند الضرورة.

(۳۱)

باب ماورد فى أنّ من أخرج ماله فى طاعة اللّه ﷻ أصابه من حلال وإذا أخرجه فى معصية اللّه أصابه من حرام فيستحبّ اجتناب معاملته

۴۵۰ ۲۳۱۰۱ (۱) **كافى ۳۱۱/۵**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن علىّ عن علىّ بن أسباط عمّن حدّثه عن **جهم بن حميد** الرّواسى قال قال أبو عبداللّه ﷺ إذا رأيت الرّجل يخرج من ماله فى طاعة اللّه ﷻ فاعلم انّه أصابه من حلال وإذا أخرجه فى معصية اللّه فاعلم انّه أصابه من حرام.

۴۵۱ ۲۳۱۰۲ (۲) **كافى ۳۱۱/۵**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن **أحمد بن محمّد** بن عيسى عمّن حدّثه عن أبى عبداللّه ﷺ قال قلت الرّجل يخرج ثمّ يقدم علينا وقد أفاد[1] المال الكثير فلاندرى اكتسبه من حلال أو حرام فقال إذا كان ذلك فانظر فى أىّ وجه يخرج نفقاته فإن كان ينفق فيما لا ينبغى ممّا يأثم عليه فهو حرام.

(۳۲)

باب كراهة معاملة المحارف ومن لم ينشأ فى الخير

۴۵۲ ۲۳۱۰۳ (۱) **كافى ۱۵۷/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب ۱۱/۷**: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن **العبّاس** بن الوليد بن صبيح عن أبيه قال قال (لى ـ كا) أبو عبداللّه ﷺ لا تشتر من محارف[2] فانّ صفقته[3] لا بركة فيها.

---

۱. أفاد المال: اكتسبه ـ المنجد. ۲. المحارف: المحروم المنقوص الحظّ ـ المنجد.
۳. حرفته ـ يب.

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب هجدهم از باب‌های سجود این گفته که: «به امام گفته شد: ما به طرف این کوه‌ها تجارت می‌کنیم و به جاهایی می‌رویم که نمی‌توانیم روی غیر برف نماز بخوانیم. امام فرمود: چرا مثل فلانی نیستی (مقصود امام یکی از حاضران در مجلس بود) به کمتر راضی می‌شود و به دنبال تجارت به سرزمینی نمی‌رود که نتواند روی غیر برف نماز بخواند.»

سایر روایات باب را نیز بنگر؛ چرا که بر عدم جواز سجده بر روی برف در غیر حالت ناچاری دلالت می‌کند.

باب ۳۱
حکم مالی که در راه حلال و حرام هزینه می‌شود

(۱) جهم بن حمید رواسی روایت می‌کند که امام صادق فرمود: «هنگامی که مشاهده کردی ۴۵۰
شخصی مالش را در راه اطاعت خدا هزینه می‌کند، بدان که آن را از راه حلال به دست آورده است و هرگاه در راه نافرمانی خدا مصرف می‌کند، بدان که آن را از راه حرام به دست آورده است.»

(۲) محمد بن عیسی از شخصی روایت می‌کند که از امام صادق پرسید: «شخصی به مسافرت ۴۵۱
می‌رود و پس از بازگشت، مال زیادی با خود می‌آورد. ما نمی‌دانیم که آن را از راه حرام به دست آورده است یا حلال؟

امام فرمود: وقتی وضع این‌گونه است، بنگر که آن را در چه راه‌هایی هزینه می‌کند. اگر در راه‌های ناشایست که بر وی حرام است مصرف می‌کند، آن مال، حرام است.»

باب ۳۲
کراهت معامله با انسان محروم و کم‌شانس

(۱) ولید بن صبیح گوید: «امام صادق به من فرمود: از شخص محروم کم‌شانس خرید نکن؛ ۴۵۲
چرا که معامله با او برکت ندارد.»

۴۵۳ (۲) **فقيه** ۱۰۰/۳: قال الصّادق عليه السلام للوليد بن صبيح يا وليد لا تشتر لي من محارف شيئاً فإنّ خلطته لابركة فيها. **العلل** ۵۲۶: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميريّ عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب مثله سنداً ومتناً.
۲۲۱۰۴

۴۵۴ (۳) **مستدرك** ۲۶۷/۱۳: القطب الرّاوندي في دعواته عن الصّادق عليه السلام انّه قال لاتشتروا لي من محارف فإنّ خلطته لابركة فيها ولا تخالطوا إلّا من نشأ في الخير.
۲۲۱۰۵

۴۵۵ (۴) **وسائل** ۴۱۴/۱۷: في كتاب (صفات الشّيعة) عن محمّد بن عليّ ماجيلويه عن عمّه عن محمّد بن أحمد عن سعيد بن غزوان قال قال أبو عبدالله عليه السلام المؤمن لايكون محارفاً.
۲۲۱۰۶

۴۵۶ (۵) **فقيه** ۱۰۰/۳: قال (الصّادق) عليه السلام لا تخالطوا او لا تعاملوا إلّا من نشأ في الخير. **العلل** ۵۲۶: حدّثنا محمّد بن الحسن قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن العبّاس بن معروف عن الحسن بن علی بن فضّال عن ظريف بن ناصح قال قال أبو عبدالله عليه السلام لا تخالطوا (وذكر مثله).
۲۲۱۰۷

۴۵۷ (۶) **البحار** ۸۶/۱۰۳: **أعلام الدّين** قال النّبيّ صلى الله عليه وآله لاتلتمسوا الرّزق ممّن اكتسبه من ألسنة الموازين ورؤوس المكاييل ولكن عند من فتحت عليه الدّنيا.
۲۲۱۰۸

۴۵۸ (۷) **نهج البلاغة** ۱۱۷۸: وقال عليه السلام شاركوا الّذي قد أقبل عليه الرّزق فإنّه أخلق للغنى وأجدر بإقبال الحظّ عليه.
۲۲۱۰۹

۴۵۹ (۸) **الغرر** ۱۳۵: اقبلوا على من أقبلت عليه الدّنيا فإنّه أجدر بالغنى. **وتقدّم في** رواية داود (۲) من باب (۳۸) كراهة طلب الحوائج من اللّئام من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق في المال ج ۹ قوله عليه السلام تدخل يدك في فم التّنّين إلى المرفق خيرلك من طلب الحوائج إلى من لم يكن فكان. **وفي** رواية الدّيلمي (۸) قوله عليه السلام يابنيّ إذا نزل بك كلب الزّمان وقحط الدّهر فعليك بذوي الأصول الثّابتة والفروع النّابتة من أهل الرّحمة والإيثار والشّفقة فإنّهم أقضى للحاجات وأمضى لدفع الملمّات. **وفي** أحاديث باب (۲۹) استحباب الإقتصار على معاملة من نشأ في الخير من أبواب طلب الرّزق ج ۲۲ مايناسب ذلك.
۲۲۱۱۰

(۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق ﷺ به ولید بن صبیح فرمود: «ای ولید! برای من از شخص محروم کم شانس خرید نکن؛ چرا که در معامله با او برکت نیست.» ۴۵۳

(۳) قطب راوندی در کتاب الدعوات از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «برای من از انسان محروم کم شانس خرید نکن؛ چرا که در معامله با او برکت نیست و جز با کسی که در خیر بزرگ شده، معامله نکنید.» ۴۵۴

(۴) سعید بن غزوان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مؤمن، محروم و بدبخت نیست.» ۴۵۵

(۵) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «[با کسی] آمد و شد و معامله نکنید، مگر با کسی که در خیر [رفاه]، بزرگ شده است.» ۴۵۶

(۶) در کتاب اعلام الدین از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «از نزد کسانی که از راه زبانه ترازو و سر پیمانه، روزی به دست می‌آورند، درخواست روزی نکنید، بلکه از کسانی که دنیا بر آنان گشوده شده، روزی بخواهید.» ۴۵۷

(۷) در نهج البلاغه آمده است که علی ﷺ فرمود: «با کسی که روزی به وی روی آورده، شریک شو؛ چرا که برای بی‌نیازی، سزاوارتر و برای روی آوردن بهره به وی، شایسته‌تر است.» ۴۵۸

(۸) در غرر الحکم و درر الکلم از علی ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «به کسانی روی آورید که دنیا به آنها روی آورده است؛ چرا که آن افراد برای بی‌نیازی سزاوارترند.» ۴۵۹

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب سی و هشتم از باب‌های استحباب حقوق موکّد فرموده معصوم ﷺ که: «اگر دستت را تا آرنج در دهان اژدها فرو ببری، از درخواست نیاز از تازه به دوران رسیدگان برای تو بهتر است.»

در روایت هشتم از همین باب فرموده معصوم ﷺ که: «ای فرزند عزیزم! هنگامی که گَزندگی زمانه و قحطی روزگار بر تو فرود آمد، پس به انسان‌های بهره‌مند از ریشه‌های استوار و شاخه‌های رونده ـ اهل رحمت و ایثار و مهربانی ـ روی آور؛ چرا که آنان نیازها را بیشتر برآورده می‌کنند و در برطرف کردن سختی‌ها کوشاترند.»

و در روایات باب بیست و نهم از باب‌های طلب روزی، مناسب با این باب هست.

(۳۳)

باب كراهة معاملات ذوى العاهات

٤٦٠ ٢٣١١١ (١) كافى ١٥٨/٥ : أحمد بن عبدالله عن تهذيب ١١/٧ : أحمد بن أبى عبدالله عن غير واحد من أصحابه عن علىّ بن أسباط كافى ١٥٩/٥ : عدّة من أصحابنا عن تهذيب ١٠/٧ : أحمد بن محمّد بن خالد عن عدّة من أصحابنا عن علىّ بن أسباط عن حسين بن خارجة عن ميسر بن عبدالعزيز قال قال (لى ـ كا يب ١٠) أبو عبدالله ﷺ لا تعامل ذا عاهة[١] فإنّهم أظلم شىء.

٤٦١ ٢٣١١٢ (٢) كافى ١٥٨/٥ : (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد رفعه قال فقيه ١٠٠/٣ : قال أبو عبدالله ﷺ احذروا معاملة أصحاب العاهات فإنّهم أظلم شىء. العلل ٥٢٦ : حدّثنا محمّد بن الحسن ﷺ قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار عن محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بإسناده رفعه (وذكر مثله).

(۳٤)

باب كراهة معاملة الأكراد ومخالطتهم

٤٦٢ ٢٣١١٣ (١) كافى ١٥٨/٥ : محمّد بن يحيى وغيره عن تهذيب ١١/٧ : أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ يب) عن علىّ بن الحكم عمّن حدّثه عن أبى الرّبيع الشّامى. العلل ٥٢٧ : حدّثنا محمّد بن الحسن ﷺ قال حدّثنا الحسن بن متّيل عن محمّد بن الحسين عن جعفر بن بشير عن حفص عمّن حدّثه عن أبى الرّبيع الشّامى قال سألت أبا عبدالله ﷺ فقلت انّ عندنا قوماً من الأكراد وأنّهم لايزالون يجيئون[٢] بالبيع فنخالطهم ونبايعهم فقال يا أبا الرّبيع لا تخالطوهم[٣] فانّ الأكراد حىّ من (أحياء ـ كا ـ يب) الجنّ كشف الله عنهم الغطاء فلا تخالطوهم[٤]. العلل ٥٢٧ : أبى ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحكم عمّن حدّثه عن أبى الرّبيع الشّامى قال سألت أبا عبدالله ﷺ فقلت له انّ عندنا أقواماً من الأكراد يجيئونا بالبيع ونبايعهم وذكر نحوه.

---

١. أى آفة من الوجع ـ مجمع. ٢. يجيئونا ـ علل. ٣. لاتخالطهم ـ علل.
٤. فلا تخالطهم ـ علل.

باب ۳۳

کراهت معامله با معلولان و دردمندان

(۱) میسر بن عبدالعزیز گوید: «امام صادق‌ؑ به من فرمود: با بیماران واگیردار معامله نکن؛ چرا ۴۶۰
که آنان ستمکارترین موجودات هستند.»[1]

(۲) احمد بن محمد با واسطه از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «از معامله با بیماران ۴۶۱
واگیر دار بپرهیزید؛ چراکه آنان ستمکارترین موجودات هستند.»

باب ۳۴

کراهت معامله با کردها و آمیختن با آنان

(۱) ابو ربیع شامی گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: گروهی از کردها نزد ما هستند و آنان همواره ۴۶۲
برای ما جنس می‌آورند و ما با آنان درمی‌آمیزیم و معامله می‌کنیم.

امام‌ؑ فرمود: ای ابو ربیع! با آنان در نیامیز؛ چراکه کردها طایفه‌ای از جن هستند که خداوند پرده از آنان برداشته است، پس با آنان درنیامیز.»[2]

---

۱. مرحوم علامه مجلسی در توضیح حدیث می‌فرماید: «ظلم، به اعتبار سرایت بیماری آنان است. پس واژهٔ ظلم مجازاً به کار رفته است یا این‌که آنان با آگاهی از سرایت بیماری‌شان با مردم معاشرت می‌کنند.» ملاذ الاخیار ۴۷۱/۱۰. ممکن است «ظلم» به معنای تاریکی باشد؛ یعنی آنان تاریک‌ترین موجودات هستند.

۲. این حدیث مخالف قرآن است که می‌فرماید: «ما همهٔ شما را از یک مرد و زن آفریدیم.»

٤٦٣ ٢٢١١٤ (٢) **فقيه** ١٠٠/٣: قال (الصّادق) ﷺ **لأبى الرّبيع** الشّامى لاتخالط الأكراد فإنّ الأكراد حىّ من الجنّ[١] كشف اللّه عنهم الغطاء. **ويأتى** فى رواية أبى الرّبيع (١) من باب (٢٣) كراهة شراء السودان لغير ضرورة من أبواب بيع العبيد والإماء ج ٢٣ قوله ﷺ ولا تنكحوا من الأكراد أحداً فإنّهم جنس من الجنّ كشف عنهم الغطاء.

(٣٥)

باب حكم الزّيادة وقت النّداء والدّخول فى سوم المسلم والنّجش

٤٦٤ ٢٢١١٥ (١) **كافى** ٣٠٦/٥: **تهذيب** ٢٢٧/٧: محمّد بن يحيى عن بعض أصحابنا عن منصور بن العبّاس عن الحسن بن علىّ بن يقطين عن الحسين[٢] بن ميّاح عن **فقيه** ١٧٢/٣: اميّة بن عمرو عن **الشّعيرى** عن أبى عبداللّه ﷺ قال كان أمير المؤمنين ﷺ يقول إذا نادى المنادى فليس لك أن تزيد (فإذا سكت فلك أن تزيد ـ فقيه) وإنّما يحرّم (من ـ يب) الزّيادة النّداء[٣] ويحلّها السّكوت.

٤٦٥ ٢٢١١٦ (٢) **فقيه** ٣/٤: **أمالى الصّدوق** ٣٤٥: (بالإسناد المتقدّم فى حديث مناهى النّبىّ ﷺ قال) نهى رسول اللّه ﷺ أن يدخل الرّجل فى سوم أخيه المسلم.

٤٦٦ ٢٢١١٧ (٣) **الدّعائم** ٣٤/٢: عن رسول اللّه ﷺ انّه نهى أن يساوم الرّجل على سوم أخيه ـ ومعنى النّهى فى هذا إنّما يقع إذا ركن البائع إلى البيع وإن لم يعقده فامّا مادون ذلك فلابأس بالسوم على السّوم والمزايدة فى السّلع وقد روينا عن رسول اللّه ﷺ انّه أمر ببيع أشياء فى من يزيد.

٤٦٧ ٢٢١١٨ (٤) **تنبيه الخواطر** ٤٥: أصابت انصاريّاً حاجة فأخبرها رسول اللّه ﷺ فقال آتنى بما فى منزلك ولا تحقّر شيئاً فأتاه بحلس[٤] وقدح فقال رسول اللّه ﷺ من يشتريهما فقال رجل هما علىّ بدرهم فقال من يزيد فقال رجل هما بدرهمين فقال هما لك ابتع باحدهما طعاماً

---

١. أى قبيلة من الجنّ ـ مجمع. ٢. الحسن ـ يب.
٣. وإنّما تحرم الزّيادة والنّداء يسمع ويحلّلها السّكوت ـ فقيه.
٤. الحلس: كلّ ما يوضع على ظهر الدّابّة تحت السّرج أو الرّحل ـ ما يبسط فى البيت على الأرض تحت حرّ الثياب.

(۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که به ابو ربیع شامی فرمود: «با کردها در نیامیز؛ زیرا کردها طایفه‌ای از جن هستند که خداوند پرده از آنها برداشته است.» ۴۶۳

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب بیست و سوم از باب‌های خرید و فروش برده، فرموده معصوم ﷺ که: «با احدی از کردها ازدواج نکن؛ زیرا آنان از جنس جن هستند که پرده از آنها برداشته شده است.»

باب ۳۵

حکم افزودن به قیمت در وقت ندا و وارد شدن در معامله برادر مسلمان

(۱) شعیری از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که امیرمؤمنان ﷺ پیوسته می‌فرمود: «[در مزایده] هنگام ندای منادی، حق افزایش [قیمت را] نداری. (هنگام سکوت وی می‌توانی بیفزایی) و همانا ندا، افزایش را حرام و سکوت، آن را حلال می‌کند.» ۴۶۴

(۲) در حدیث نهی‌های پیامبر ﷺ آمده است که آن حضرت از وارد شدن انسان در معاملهٔ برادر مسلمانش نهی می‌کرد. ۴۶۵

(۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم ﷺ معامله کردن انسان را ـ در حالی که برادرش در حال معاملهٔ کالایی است ـ نهی کرد و مورد نهی جایی است که فروشنده تمایل به فروش داشته باشد، هرچند هنوز معامله صورت نگرفته باشد؛ ولی در غیر این صورت وارد شدن در معاملهٔ دیگری و افزایش قیمت کالا اشکال ندارد و به تحقیق از پیامبر ﷺ برای ما روایت شده که آن حضرت به فروش اجناسی در مزایده دستور داد.» ۴۶۶

(۴) در کتاب تنبیه الخواطر آمده است: «در زمان پیامبر اکرم ﷺ یکی از انصار نیازمند شد و نیازش را با پیامبر اکرم ﷺ در میان گذاشت. آن حضرت فرمود: هر چه در خانه داری نزد من بیاور و هیچ چیز را کوچک نشمار. آن مرد زیرانداز وقدحی آورد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: چه کسی اینها را می‌خرد؟ ۴۶۷

یکی گفت: هر دو را یک درهم می‌خرم.

پیامبر ﷺ فرمود: چه کسی بر آن می‌افزاید؟

دیگری گفت: هر دو را دو درهم می‌خرم.

پیامبر ﷺ فرمود: آنها مال تو. آن‌گاه به مرد انصاری فرمود: با یک درهم برای خانواده‌ات غذا تهیه کن و با یک درهم دیگر تبری بخر.

لأهلك وابتع بالآخر فأساً فأتاه بفأس[1] فقال ﷺ من عنده نصاب[2] لهذا الفأس فقال أحدهم عندي فأخذه رسول اللّهﷺ فأثبته بيده فقال إذهب واحتطب ولا تحقّرنّ شوكاً ولا رطباً ولا يابساً ففعل ذلك خمس عشرة ليلة فأتاه وقد حسنت حاله فقالﷺ هذا خير من أن تجيء يوم القيامة وفي وجهك كدوح[3] الصّدقة.

۴۶۸ ۲۳۱۱۹ (۵) **المعاني** ۲۸۴: أخبرني أبوالحسين محمّد بن هارون الزّنجاني قال حدّثنا عليّ بن عبدالعزيز عن أبي عبيد **القاسم** بن سلام بأسانيد متّصلة إلى النّبيّﷺ في أخبار متفرّقة انّه قالﷺ لا تناجشوا ولا تدابروا معناه أن يزيد الرّجل الرّجل في ثمن السّلعة وهو لا يريد شراءها ولكن ليسمعه غيره فيزيد لزيادته والنّاجش الخائن وامّا التّدابر فالمصارمة والهجران مأخوذ من أن يولّي الرّجل صاحبه دبره ويعرض عنه بوجهه.

۴۶۹ ۲۳۱۲۰ (۶) **الدعائم** ۲/ ۳۰: عن رسول اللّهﷺ انّه نهى عن النّجش ـ والنّجش الزّيادة في السّلعة والزّائد فيها لا يريد شراءها لكن ليسمع غيره فيزيد فيها على زيادته.

۴۷۰ ۲۳۱۲۱ (۷) **العوالي** ۱۴۷: وفي الحديث انّهﷺ نهى عن النّجش.

۴۷۱ ۲۳۱۲۲ (۸) **كافي** ۵/ ۵۵۹: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن أبي عبد اللّه عن أبيه عن محمّد بن سنان عن **عبداللّه بن سنان** عن أبي عبداللّه ﷺ قال قال رسول اللّهﷺ الواشمة والموتشمة والنّاجش والمنجوش ملعونون على لسان محمّد(ﷺ). ويأتي في رواية العوالي (۸) من باب (۳۷) كراهة تلقّي الركبان قوله ﷺ لايبيع أحدكم على بيع بعض.

(۳۶)

باب كراهة دخول السّوق أوّلاً والخروج أخيراً

۴۷۲ ۲۳۱۲۳ (۱) **فقيه** ۳/ ۱۲۴: قال أميرالمؤمنين ﷺ جاء أعرابيّ من بني عامر إلى النّبيّﷺ فسأله عن شرّ بقاع الأرض وخير بقاع الأرض فقال له رسول اللّهﷺ شرّ بقاع الأرض الأسواق وهي ميدان إبليس يغدو برايته ويضع كرسيّه ويبثّ ذرّيّته فبين مطفّف في قفيز أو طايش في

۱. الفأس: آلة لقطع الخشب وغيره ـ المنجد. ۲. نصاب ككتاب: مقبض السّكّين.
۳. الكدح: الخدش ـ المنجد.

مرد انصاری به دستور پیامبرﷺ عمل کرد و تبری نزد وی آورد. پیامبرﷺ به یارانش فرمود: چه کسی دسته‌ای برای این تبر دارد؟ یکی گفت: من دارم. آن‌گاه آن را نزد پیامبرﷺ آورد. آن حضرت دسته را گرفت و با دست خود به تبر انداخت. آن‌گاه تبر را به دست وی داد و فرمود: برو و هیزم جمع کن و هیچ تیغ وتر و خشکی را کوچک نشمار. آن مرد پانزده روز هیزم‌کشی کرد، آن‌گاه نزد پیامبرﷺ آمد در حالی که وضعش بهبود یافته بود. پیامبرﷺ با مشاهدهٔ وی فرمود: این بهتر از آن است که در قیامت در حالی بیایی که در چهره‌ات خراش‌های صدقه وجود داشته باشد.»

۴۶۸ (۵) ابو عبید قاسم بن سلام با سندهای متصل به پیامبرﷺ در حدیث‌های گوناگون روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «بدون تصمیم بر خرید کالایی بر قیمت آن نیفزایید و روی برنتابید.»

معنای حدیث این است که شخصی که تصمیم خرید کالایی را ندارد، بر قیمت آن نیفزاید تا دیگران بشنوند و به خاطر افزایش او بر آن بیفزایند. ناجش به معنای خائن است و تدابر به معنای دوری کردن و پشت کردن است که از پشت کردن شخص همراهش و روی گرداندن از اوست.

۴۶۹ (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از نجش نهی کرد و نجش، افزودن بر قیمت کالاست، بدون قصد خرید تا دیگران بشنوند و به خاطر افزایش او بر آن بیفزایند.»

۴۷۰ (۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبرﷺ از افزایش قیمت کالا بدون قصد خرید، نهی کرد.»

۴۷۱ (۸) عبدالله بن سنان از امام صادقؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «خال‌کوب و خال‌کوبیده شده و افزاینده بر قیمت بدون قصد خرید و کسی که بر قیمت کالایش افزوده شده، به زبان محمدﷺ ملعون هستند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت هشتم از باب سی و هفتم از باب‌های مستحبات تاجر فرمودهٔ معصومؑ که: «در معاملهٔ یکدیگر وارد نشوید.»

باب ۳۶

کراهت زودتر از دیگران به بازار رفتن و دیرتر بازگشتن

۴۷۲ (۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه از امیرمؤمنانؑ روایت می‌شود که فرمود: «عرب بیابان‌گردی از قبیله بنی عامر نزد پیامبرﷺ آمد و از آن حضرت دربارهٔ بدترین و بهترین مکان‌های روی زمین سوال کرد. پیامبراکرمﷺ فرمود: بدترین مکان روی زمین، بازار و آن میدان ابلیس است. صبحگاهان با پرچمش به آنجا می‌آید و چهارپایهٔ خود را می‌گذارد و فرزندانش را به اطراف می‌فرستد. برخی از آنها

میزان أو سارق فی ذرع أو کاذب فی سلعة فیقول علیکم برجل مات أبوه وأبوکم حیّ فلا یزال مع ذلك أوّل داخل وآخر خارج ثمّ قال ﷺ وخیر البقاع المساجد وأحبّهم إلی اللّه ﷻ أوّلهم دخولا وآخرهم خروجاً منها (وتقدّم نحو هذا عن معانی الأخبار فی باب (۱) فضل المساجد من ابوابها. ج ٤) وتقدّم فی روایة جابر (۱) عن الأمالی من باب (۱) فضل المساجد من أبوابها ج ٤ قوله فأیّ البقاع أبغض إلی اللّه تعالی قال ﷺ الأسواق وأبغض أهلها إلیه أوّلهم دخولاً إلیها وآخرهم خروجاً منها. وفی روایة الرّاوندیّ (۲) قوله ﷺ أحبّ البقاع إلی اللّه تعالی المساجد وأبغضها إلیه الأسواق. وفی روایة خالد (۲۷) من باب (۱) طلب الرّزق من أبوابه ج ۲۲ قوله ﷺ إذا صلّیتم الصّبح فانصرفتم فبکّروا فی طلب الرّزق.

(۳۷)

باب کراهة تلقّی الرکبان وحده مادون أربعة فراسخ وکراهة شراء ما یتلقّی والأکل منه

٤٧٣ ۲۳۱۲٤ (۱) **کافی** ١٦٨/٥: عدّة من أصحابنا بن سهل بن زیاد و**تهذیب** ١٥٨/٧: أحمد بن محمّد عن (الحسن ـ یب) ابن محبوب عن مثنّی الحنّاط عن **منهال** القصّاب عن أبی عبداللّه ﷺ قال قال لا تلقّ[1] ولا تشتر ما تلقّی[2] ولا تأکل منه.

٤٧٤ ۲۳۱۲٥ (۲) **فقیه** ١٧٤/٣: روی عن **منهال** القصّاب قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن تلقّی الغنم فقال لا تلقّ ولا تشتر ما تلقّی ولا تأکل من لحم ما تلقّی.

٤٧٥ ۲۳۱۲٦ (۳) **مستدرك** ۲۸۰/۱۳: کتاب مثنّی بن الولید الحنّاط عن **منهال** القمّاط قال قلت لأبی عبداللّه ﷺ رجل یشتری الغنم من أفواه السکك[3] وممّن یتلقّاها قال لا ولا یؤکل لحم ما یلقّی.

---

۱. التلقّی: هو أن یستقبل الحضری البدوی قبل وصوله إلی البلد فربما أخبره بکساد ما معه کذباً لیشتری منه سلعته بالوکس والقیمة القلیلة ـ مجمع. ۲. یتلقّی ـ خ یب.
۳. ای الطّریق المستوی ـ الزّقاق الواسع ـ المنجد.

پیمانه را ناقص می‌دهند یا در ترازو کم می‌گذارند یا از ذرع [متر] می‌دزدند یا دربارهٔ کالا دروغ می‌گویند. شیطان می‌گوید: به کسی بپردازید که پدرش مرده است، در حالی که پدر شما زنده است. همواره شیطان با این وضع نخستین وارد شونده و آخرین خارج شونده است. آن‌گاه فرمود: بهترین مکان‌های روی زمین، مسجدها و محبوب‌ترین بندگان نزد خدا کسی است که زودتر از همه وارد مسجد شود و دیرتر از همه بیرون آید.»

از معانی الاخبار، در باب یکم از باب‌های فضیلت مساجد نظیر این روایت گذشت.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب یکم از باب‌های فضیلت مساجد این گفته که: «از امام ﷺ سوال شد: کدام محل نزد خدا مبغوض‌تر است؟ امام ﷺ فرمود: بازارها و مبغوض‌ترین اهل آن نزد خدا کسی است که زودتر از همه وارد و دیرتر از دیگران خارج شود.»

و در روایت دوم فرموده معصوم ﷺ که: «محبوب‌ترین مکان‌ها نزد خدا مساجد و مبغوض‌ترین آنها بازارهاست.»

و در روایت بیست و هفتم از باب یکم از باب‌های طلب روزی فرموده امام ﷺ که: «هنگامی که نماز صبح را بجا آوردید و بازگشتید، پس صبح زود در طلب روزی بیرون روید.»

باب ۳۷

کراهت استقبال از کاروان تجارتی

۴۷۳ (۱) منهال قصاب از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «به پیشواز کاروان نرو و جنسی را که از این راه خریداری شده، نخر و از آن نخور.»

۴۷۴ (۲) منهال قصاب گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ بیرون رفتن از شهر برای خرید گوسفند سوال کردم. امام ﷺ فرمود: برای خرید به پیشواز کاروان نرو و آنچه از این راه خریداری شده، نخر و از گوشت آن نخور.»

۴۷۵ (۳) منهال قماط گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی از ورودی راه‌ها و کسانی که به پیشواز کاروان‌ها می‌روند، گوسفند می‌خرد. امام ﷺ فرمود: نه [این کار جایز نیست] و از گوشت حیوانی که از راه پیشواز کاروان خریداری شده، نخور.»

۴۷۶ ۳۳۱۲۷ (٤) كافي ١٦٨/٥: تهذيب ١٥٨/٧: أبوعليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن أحمد بن النّضر عن عمرو بن شمر عن عروة بن عبدالله عن أبي جعفر ﷺ قال فقيه ١٧٤/٣: قال رسول اللّهﷺ لا يتلقّ أحدكم تجارة[1] خارجاً من المصر ولا يبيع حاضر لبادٍ والمسلمون[2] يرزق اللّه بعضهم من بعض.

۴۷۷ ۳۳۱۲۸ (٥) كافي ١٦٩/٥: تهذيب ١٥٨/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عبدالرّحمن بن الحجّاج عن منهال القصّاب قال قال أبو عبدالله ﷺ لا تلقّ فإنّ رسول اللّهﷺ نهى عن التّلقّي قلت وما حدّ التّلقّي قال مادون غدوة أو روحة قلت وكم[3] الغدوة والرّوحة قال أربع فراسخ قال ابن أبي عمير وما فوق ذلك فليس[4] بتلقّ.

۴۷۸ ۳۳۱۲۹ (٦) الدّعائم ٣١/٢: عن رسول اللّهﷺ أنّه نهى عن تلقّي الرّكبان قال جعفر بن محمّد ﷺ هو أن تلقى الرّكبان لتشتري السّلع منهم خارجاً من الأمصار لما يخشى في ذلك على البايع من الغبن ويقطع بالحاضرين في المصر عن الشّراء إذا خرج من يخرج لتلقّي السّلع قبل وصولها إليهم.

۴۷۹ ۳۳۱۳۰ (٧) العوالي ٢١٨/١: وفي الحديث أنّهﷺ نهى عن تلقّي الرّكبان وقال من تلقّاها فصاحبها بالخيار إذا دخل السّوق.

۴۸۰ ۳۳۱۳۱ (٨) العوالي ١٣٣/١: وقالﷺ لا يبيع أحدكم على بيع بعض ولا يخطب على خطبته ولا تلقّوا السّلع حتّى يهبط[5] السّوق.

۴۸۱ ۳۳۱۳۲ (٩) مستدرك ٢٨١/١٣: السيّد ابن زهرة في الغنية عن النّبيّﷺ انّه قال فان تلقّى متلقٍّ فصاحب السّلعة بالخيار إذا ورد (دخل ـ خ) السّوق.

۴۸۲ ۳۳۱۳۳ (١٠) كافي ١٦٨/٥: (عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد ـ معلّق) عن تهذيب ١٥٨/٧: ابن محبوب عن عبدالله بن يحيى الكاهلي عن منهال القصّاب قال قلت له ما حدّ التّلقّي قال روحة.[6]

---

١. طعاماً ـ فقيه. ٢. ذروا المسلمين ـ فقيه. ٣. فكم ـ يب.
٤. ليس ـ يب. ٥. أي يرد ويدخل.
٦. وفي الحديث التّلقّي روحة يعني تلقّي الرّكبان روحة وهي دون أربعة فراسخ ـ مجمع.

۴۷۶ (۴) عروة بن عبدالله از امام باقرؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «کسی از شما در خارج شهر به پیشواز کاروان تجارتی نرود، اهل شهر برای غریبه‌ای نفروشد و خداوند مسلمانان را به وسیلهٔ یکدیگر روزی می‌دهد.»

۴۷۷ (۵) منهال قصاب از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «برای خرید به پیشواز کاروان نرو؛ زیرا پیامبراکرمﷺ از پیشواز رفتن نهی کرد.

منهال پرسید: حدّ پیشواز از کاروان چیست؟

امامؑ فرمود: کمتر از مسیر صبح یا بعد ازظهر.

منهال گفت: مسیر صبح و بعداز ظهر چقدر است؟

امامؑ فرمود: چهار فرسخ.

ابن ابی عمیر گوید: بیش از آن، پیشواز از کاروان نیست».

۴۷۸ (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از پیشواز رفتن کاروان برای خرید نهی کرد. امام صادقؑ می‌فرماید: مقصود این است که برای خرید کالا از کاروان به بیرون شهر به پیشواز آنان برود؛ زیرا در این کار، بیم فریب و زیان بر فروشنده می‌رود و هرگاه پیش از رسیدن کاروان به شهر کسانی برای خرید کالا به بیرون روند، امکان خرید از حاضران در شهر گرفته می‌شود.»

۴۷۹ (۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از پیشواز کاروان نهی کرد و فرمود: هرکس از راه پیشواز کاروان جنسی بخرد، طرف مقابل پس از ورود به بازار، اختیار برهم زدن معامله را دارد.»

۴۸۰ (۸) در همان کتاب از پیامبرﷺ روایت می‌شود که فرمود: «در معامله و خواستگاری یکدیگر وارد نشوید و به پیشواز کالا نروید تا در بازار فرود آید.»

۴۸۱ (۹) سیدبن زهره در کتاب الغنیه از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «اگر کسی با پیشواز رفتن کاروان جنسی بخرد، صاحب کالا هنگام ورود به بازار اختیار برهم زدن معامله را دارد.»

۴۸۲ (۱۰) منهال قصاب گوید: «به امام صادقؑ گفتم: حدّ پیشواز از کاروان چیست؟ امامؑ فرمود: به اندازهٔ مسیر یک بعد از ظهر.»

۴۸۳ (۱۱) فقيه ۱۷۴/۳: روى انّ حدّ التّلقّى روحة فإذا صار إلى أربع فراسخ فهو جلب.
۲۳۱۲۴

(۳۸)

باب حكم بيع المضطرّ والرّبح عليه فى المبايعة

۴۸۴ (۱) **تهذيب** ۱۸/۷: **استبصار** ۷۲/۳: محمّد بن أحمدبن يحيى عن محمّد بن سليمان
۲۳۱۲۵
عن علىّ بن أيّوب عن **فقيه** ۱۷۶/۳: **عمر** بن يزيد بيّاع السّابرىّ قال قلت لأبى عبداللّه ﷺ جعلت فداك انّ النّاس يزعمون انّ الرّبح على المضطرّ حرام وهو من الرّبا فقال وهل رأيت أحداً اشترى غنيّاً أو فقيراً إلاّ من ضرورة يا عمر قد أحلّ اللّه البيع وحرّم الرّبا (بع ـ صا) واربح ولا ترب[1] قلت وما الرّبا قال دراهم بدراهم مثلين[2] بمثل (يب ـ صا ـ وحنطة بحنطة مثلين بمثل).

۴۸۵ (۲) **الدعائم** ۳۶/۲: عن **علىّ** ﷺ انّه سئل عن رجل أخذه السّلطان بمال ظلماً فلم يجد
۲۳۱۲۶
ما يعطيه إلاّ أن يبيع بعض ماله فاشتراه منه رجل هل يكون ذلك بيع مضطرّ قال بيعه جائز وليس هذا كبيع المضطرّ هذا له فيه النّفع لما يصرف عنه وإنّما المضطرّ الّذى يكرهه على البيع المشترى منه ويجبره عليه ويضطرّه إليه.

۴۸۶ (۳) **كافى** ۳۱۰/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد عن ابن فضّال
۲۳۱۲۷
عن **معاوية** بن وهب عن أبى عبداللّه ﷺ قال يأتى على النّاس زمان عضوض[3] يعضّ كلّ امرء على ما فى يديه[4] وينسى الفضل وقد قال اللّه ﷻ ـ ﴿وَلَا تَنسَوُاْ ٱلْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾ ـ (ثمّ ـ يب ـ صا) ينبرى[5] فى ذلك الزّمان قوم[6] يعاملون المضطرّين (اولئك ـ يب صا) هم شرار الخلق[7]. **تهذيب** ۱۸/۷: **استبصار** ۷۱/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن أحمد بن الحسن الميثمى عن معاوية بن وهب عن **أبى أيّوب**[8] عن أبى عبداللّه ﷺ (مثله) حمله الشّيخ على الّذى يضطرّه غيره إلى البيع بالجبر والإكراه فانّ ذلك لا يجوز مبايعته.

---

۱. تربه ـ خ فقيه. ۲. مثلان ـ فقيه. ۳. أى الشّديد.
۴. يده ـ يب. ۵. انبرى: اعترض ـ المنجد. ۶. أقوام يبايعون ـ يب صا.
۷. شرار النّاس ـ يب صا. ۸. أبى تراب ـ صا.

۴۸۳ (۱۱) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «حدّ پیشواز از کاروان به اندازهٔ مسیر یک بعد از ظهر است. پس وقتی به چهار فرسخ رسید، آن گرفتن کالاست.»

باب ۳۸

حکم معامله با مضطر و سود گرفتن از او

۴۸۴ (۱) عمر بن یزید ـ فروشندهٔ پارچه‌های شاپوری ـ گوید: «به امام صادق گفتم: فدایت شوم! مردم ـ اهل سنت ـ می‌پندارند سود بردن از مضطر حرام و از رباست! امام فرمود: ای عمر! آیا کسی را دیده‌ای چه توانگر باشد چه تنگدست که جز برای ناچاری خرید کند؟ خداوند معامله را حلال و ربا را حرام کرد. سود ببر و ربا نخور.

گفتم: ربا چیست؟

امام فرمود: معاملهٔ درهم به درهم، دو برابر به یک برابر (و گندم به گندم دو برابر به یک برابر).»

۴۸۵ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از علی سوال شد: «حکومت به ستم، مالی را از شخصی مطالبه می‌کند و او قدرت بر پرداخت آن ندارد، مگر با فروش برخی از وسایلش. آیا خریدن از وی از قبیل معامله با مضطر است؟

امام فرمود: معامله با وی جایز است و این مثل معامله با مضطر نیست؛ زیرا نفع وی در این معامله است و خطر حکومت را از خود دور می‌کند. همانا ناچار کسی است که مشتری او را بر فروختن اجبار و او را ناچار به آن می‌کند.»

۴۸۶ (۳) معاویة بن وهب از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «زمانی بسیار گزنده و سخت برای مردم خواهد رسید هرکس به آنچه در اختیار دارد به شدت می‌چسبد و بخشش را فراموش می‌کند، در حالی که خداوند می‌فرماید: «بخشش و رحمت را در میان خود فراموش نکنید.» سپس در آن زمان گروهی با مضطران به معامله می‌پردازند؛ آنان بدترین خلق هستند.»

مرحوم شیخ این حدیث را بر کسی حمل کرده که دیگری را با اجبار و اکراه ناچار به معامله می‌کند، پس معامله با چنین کسی جایز نیست.

۴۸۷ ۲۳۱۳۸ (۴) العیون ۴۵/۲: بإسناده المتقدّم فی باب (۲۲) حرمة الزّكاة المفروضة على من انتسب إلى هاشم بأبيه من أبواب من يستحقّ الزّكاة ج ۹ عن أحمد بن عبدالله الهروی وداود بن سليمان الفرّاء عن علیّ بن موسى الرّضا عن آبائه عن الحسين بن علیّ عليهما السلام انّه قال خطبنا أمير المؤمنين عليه السلام فقال سيأتی على النّاس زمان عضوض يعضّ المؤمن على ما فی يده ولم يؤمن[1] بذلك قال الله تعالى ﴿وَلَا تَنسَوُاْ ٱلْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ ٱللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ وسيأتی زمان يقدّم فيه الأشرار وينسى فيه الأخيار ويبايع المضطرّ وقد نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن بيع المضطرّ وعن بيع الغرر فاتّقوا الله يا أيّها النّاس واصلحوا ذات بينكم واحفظونی فی أهلی.

۴۸۸ ۲۳۱۳۹ (۵) مستدرك ۲۸۳/۱۳: صحيفة الرّضا عليه السلام بإسناده عن الحسين بن علیّ عليهما السلام قال خطبنا أمير المؤمنين عليه السلام على المنبر قال سيأتی على النّاس زمان يعضّ الموسر على ما فی يديه ولم يؤمر بذلك قال الله تعالى ﴿وَلَا تَنسَوُاْ ٱلْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾ وسيأتی على النّاس زمان يقدّم الأشرار وليسوا بأخيار ويباع المضطرّ وقد نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن بيع المضطرّ وعن بيع الغرر وعن بيع الثّمار حتّى تدرك فاتّقوا الله (وذكر نحوه).

۴۸۹ ۲۳۱۴۰ (۶) نهج البلاغة ۱۲۹۰: وقال عليه السلام يأتی على النّاس زمان عضوض يعضّ الموسر فيه على ما فی يديه ولم يؤمر بذلك قال الله سبحانه ﴿وَلَا تَنسَوُاْ ٱلْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾ تنهد فيه الأشرار وتستذلّ فيه الأخيار ويبايع المضطرّون وقد نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن بيع المضطرّين.

وتقدّم فی باب (۱۴) كراهة الرّبح على المؤمن من أبواب ما يستحبّ للتّاجر ج ۲۳ ما يناسب ذلك.

(۳۹)

باب كراهة الشّكوى من عدم الرّبح ومن الإنفاق من رأس المال

۴۹۰ ۲۳۱۴۱ (۱) كافی ۳۱۲/۵: تهذيب ۲۲۷/۷: علیّ بن إبراهيم عن أبيه عن أحمد بن النّضر عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبی جعفر عليه السلام[2] قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله يأتی على النّاس زمان

---

۱. يؤمر ـ ظ.
۲. أبی عبدالله ـ يب.

۴۸۷ (۴) احمد بن عبدالله هروی و داود بن سلیمان فرّا از امام رضا﵇ از نیاکانش از امام حسین﵇ روایت می‌کنند که فرمود: «امیر مؤمنان برای ما خطبه خواند و فرمود: به زودی زمان بسیار گزنده و سختی بر مردم خواهد آمد که مؤمن به آنچه در اختیار دارد به شدت می‌چسبد و با آن آرامش ندارد. خداوند تعالی می‌فرماید: «**بخشش و مهربانی را در میان خود فراموش نکنید! به راستی خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.**» و به زودی زمانی خواهد آمد، که در آن بدان جلو انداخته می‌شوند و خوبان فراموش می‌شوند و با مضطر معامله می‌شود و به تحقیق پیامبر اکرمﷺ از معامله با مضطر و از معاملهٔ نیرنگ و فریب نهی کرد. پس تقوا پیشه کنید، ای مردم! و میان خود صلح و آشتی برقرار کنید و حرمت و احترام مرا در ارتباط با خانواده‌ام پاس بدارید.»

۴۸۸ (۵) در صحیفة الرضا از امام حسین﵇ روایت می‌شود که فرمود: «امیر مؤمنان بر فراز منبر برای ما سخنرانی کرد و فرمود: به زودی زمانی بر مردم فرا خواهد رسید که توانگر به دارای‌اش سخت می‌چسبد در حالی که چنین دستوری به وی داده نشده است. خداوند تعالی می‌فرماید: «**و بخشش و مهربانی را در میان خود فراموش نکنید.**» و به زودی زمانی بر مردم فرا خواهد رسید که بدان جلو انداخته می‌شوند، در حالی که برگزیده نیستند و با مضطر معامله می‌شود در حالی که رسول خداﷺ از معامله با مضطر و از معامله زیان و نیرنگ و از معاملهٔ میوه‌ها پیش از رسیدن، نهی کرد، پس تقوای الهی پیشه کنید.»

۴۸۹ (۶) در نهج البلاغه آمده است که امیر مؤمنان﵇ فرمود: «بر مردم، زمان بسیار سخت و گزنده‌ای فرا خواهد رسید که توانگران به شدت به دارایی خود می‌چسبند، در حالی که چنین دستوری به آنان داده نشده است. خداوند پاک و منزه می‌فرماید: «**در میان خود بخشش و مهربانی را فراموش نکنید.**»

در آن زمان بدان، بزرگ داشته می‌شوند و خوبان، خوار و با ناچاران معامله می‌گردد در حالی که رسول خداﷺ از معامله با آنان نهی کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب چهاردهم از باب‌های مستحبات تاجر، مناسب با این باب مطالبی هست.

باب ۳۹

کراهت شکایت از سود نبردن و از سرمایه خوردن

۴۹۰ (۱) جابر از امام باقر﵇ روایت می‌کند که پیامبرﷺ فرمود: «زمانی بر مردم فرا خواهد رسید که از پروردگارشان شکایت می‌کنند!

يشكون فيه ربّهم قلت وكيف يشكون فيه ربّهم قال يقول الرّجل واللّه ما ربحت شيئاً منذ[1] كذا وكذا ولا آكل ولا أشرب إلّا من رأس مالى ويحك وهل أصل مالك[2] وذروته[3] إلّا من ربّك.

(۴۰)

باب كراهة البيع فى الظّلال

وتقدّم فى رواية هشام (۸) من باب (۴۵) تحريم الغشّ من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ قوله انّ البيع فى الظّلال غشّ وإنّ الغشّ لا يحلّ. ولاحظ باب (۹) جواز خلط المتاع الجيّد بغيره من أبواب أحكام العيوب ج ۲۳.

(۴۱)

باب انّ من أمر الغير أن يشترى له هل يجوز له أن يعطيه من عنده أم لا وأنّ من أمر الغير أن يبيع له هل يجوز له أن يشترى لنفسه أم لا

۴۹۱ ۲۳۱۴۲ (۱) **كافى** ۱۵۲/۵: **تهذيب** ۷/۷: علىّ بن إبراهيم عن أبيه (ومحمّد بن إسماعيل ـ كا) عن الفضل بن شاذان (جميعاً ـ كا) عن ابن أبى عمير عن هشام بن الحكم **تهذيب** ۳۵۲/۶: الحسين بن سعيد عن داود بن رزين عن هشام بن الحكم عن أبى عبداللّه ﷺ قال إذا قال لك الرّجل اشترلى فلاتعطه من عندك وإن كان الّذى عندك خيراً منه.

۴۹۲ ۲۳۱۴۳ (۲) **تهذيب** ۳۵۲/۶: الحسين بن سعيد عن الحسن بن علىّ عن علىّ بن النّعمان وأبى المعزا والوليد بن مدرك عن إسحاق قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرّجل يبعث إلى الرّجل يقول له ابتع لى ثوباً فيطلب له فى السّوق فيكون عنده مثل ما يجد له فى السّوق فيعطيه من عنده قال لا يقربنّ هذا ولا يدنس[4] نفسه انّ اللّه ﷻ يقول ﴿إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَٰنُ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ وإن كان عنده خيراً ممّا يجد له فى السّوق فلا يعطيه من عنده.

---

۱. من ـ يب. ۲. رأس مالك ـ يب. ۳. أى أعلاه ـ مجمع.
۴. الدنس: الوسخ. دنس عرضه: تلطّخ بمكروه أو قبيح.

جابر گفت: چگونه در آن زمان از پروردگارشان شکایت می‌کنند؟

امام﷣ فرمود: انسان می‌گوید: به خدا سوگند! از فلان زمان تا کنون هیچ سودی نبرده‌ام و تنها از سرمایه می‌خورم. ای بیچاره! مگر این‌گونه نیست که اصل مال و سود آن از پروردگارت است؟»

باب ۴۰

کراهت فروختن در سایه

ارجاعات

گذشت:

در روایت هشتم از باب چهل و پنجم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا فرموده امام﷣ که: «فروختن در سایه، خیانت و نیرنگ است و خیانت حلال نیست.»

و باب نهم از باب‌های احکام عیوب را ملاحظه کنید.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۴۱

حکم خرید و فروش وکیل از مال خود برای موکّل

۴۹۱ (۱) هشام بن حکم از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی به تو بگوید: برای من خرید کن، پس از مال خود چیزی به او نده حتی اگر مال تو بهتر باشد.»

۴۹۲ (۲) اسحاق گوید: «از امام صادق﷣ پرسیدم: شخصی به دیگری می‌گوید لباسی برای من بخر. او در بازار جستجو می‌کند و می‌بیند خودش نیز همانند اجناس موجود در بازار را دارد، از این رو از مال خودش به وی می‌دهد. امام﷣ فرمود: به این کار نزدیک نشود و خود را آلوده نکند [در معرض اتهام قرار ندهد]. خداوندﷻ می‌فرماید: «ما آن امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم؛ ولی آنها از پذیرش آن سرباز زدند و از آن ترسیدند و انسان آن را پذیرفت. به راستی که وی بسیار ستمگرِ نادان است.» حتی اگر جنس خودش بهتر از اجناس موجود در بازار باشد، از جنس خود به وی ندهد.»

۴۹۳ ۲۳۱۴۴ (۳) فقه الرّضا ﷺ ۲۵۱/۷: المقنع ۱۲۲: وإذا سألك رجل شراء ثوب فلا تعطه من عندك فإنّه[1] خيانة ولو كان الّذى عندك أجود ممّا (تجده ـ المقنع) عند غيرك.

۴۹۴ ۲۳۱۴۵ (۴) تهذيب ۱۱۴/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن زكريّا بن محمّد عن إسحاق بن عمّار قال قلت لأبي عبدالله ﷺ يجيئني الرّجل بدنانير يريد منّي دراهم فأعطيه أرخص ممّا أبيع قال اعطه أرخص ممّا تجد له.

۴۹۵ ۲۳۱۴۶ (۵) فقيه ۱۲۱/۳: روى عثمان بن عيسى عن ميسر قال قلت له يجيئني الرّجل فيقول تشترى لى فيكون ماعندى خيراً من متاع السّوق قال إن أمنت أن لا يتّهمك فأعطه من عندك وإن خفت أن يتّهمك فاشتر له من السّوق.

(۴۲)

باب انّ من جاءه الرّجل بالثّوب ليبيعه هل له أن يزيد فى قيمته أم لا

۴۹۶ ۲۳۱۴۷ (۱) تهذيب ۵۸/۷: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عبّاس بن عامر عن علىّ بن معمّر عن خالد القلانسى قال قلت لأبى عبد الله ﷺ الرّجل يجيئنى بالثّوب فأعرضه فإذا أعطيت به الشيء زدت فيه وأخذته قال لاتزده قلت ولِمَ قال أليس أنت إذا عرضته أحببت أن تعطى به أوكس من ثمنه قلت نعم قال لاتزده. ـ قال فى الوافى ـ بيان: الوكس النقصان ولعلّ المراد أنّ الرّجل يجيئنى بالثّوب فيقوّمه علىّ فأعرضه على المشترى فإذا اشتراه منّى بزيادة بعته منه وأخذت ثمنه فقال ﷺ ألست إذا أنت عرضته على المشترى أحببت أن تعطى صاحبه أنقص ممّا أخذته منه قلت نعم فقال لاتزده وذلك لأنّه نوع خيانة بالنّسبة إلى المشترى بل البايع أيضاً.

(۴۳)

باب ماورد فى انّ الحاضر لايبيع لباد

۴۹۷ ۲۳۱۴۸ (۱) كافى ۱۷۷/۵: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس قال تفسير قول النّبىّ ﷺ ـ لايبيعنّ حاضر لبادٍ ـ انّ الفواكه وجميع أصناف الغلّات إذا حملت من القرى

---

۱. فانّها ـ خ.

۴۹۳ (۳) در کتاب فقه الرضا والمقنع آمده است: «هرگاه شخصی از تو بخواهد لباسی برایش بخری از جنس خود به وی نده؛ زیرا این خیانت است، حتی اگر جنس تو مرغوب‌تر از جنس دیگران باشد.»

۴۹۴ (۴) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی دینار به من می‌دهد و درهم درخواست می‌کند. آیا ارزان‌تر از قیمتی که می‌فروشم به او بدهم؟

امام ﷺ فرمود: ارزان‌تر از قیمتی که برای وی می‌یابی به او بده.»

۴۹۵ (۵) میسر گوید: «به امام گفتم: شخصی از من می‌خواهد برایش خرید کنم و جنس خودم بهتر از اجناس بازار است. امام ﷺ فرمود: اگر مطمئنی که تو را متهم نمی‌کند، از جنس خودت به وی بده و اگر می‌ترسی تو را متهم کند، از بازار برای وی خرید کن.»

باب ۴۲

حکم فروختن جنس دیگران بیشتر از قیمت معین شده از سوی آنان

۴۹۶ (۱) خالد قلانسی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی لباسی را [برای فروش] نزد من می‌آورد. من آن را به خریدار عرضه می‌کنم و هرگاه به بیش از قیمتی که صاحبش معین کرده خریداری شود، آن را می‌فروشم و بهایش را دریافت می‌کنم. امام فرمود: بر آن نیفزا.

گفتم: چرا؟

امام ﷺ فرمود: آیا وقتی که آن را عرضه کردی، دوست نداشتی کمتر از بهایش را بپردازی. گفتم: آری. امام ﷺ فرمود: بر آن نیفزا.»

مرحوم فیض کاشانی در کتاب الوافی، در توضیح روایت می‌فرماید: «الوکس به معنای کاهش و نقصان است و شاید مقصود از حدیث این است که شخصی لباسی نزد من می‌آورد و قیمتی را برای آن معین می‌کند. پس من آن را بر خریدار عرضه می‌کنم و هرگاه بیش از آن قیمت از من خرید به وی می‌فروشم و بهایش را دریافت می‌کنم. امام ﷺ فرمود: آیا این‌گونه نیست که وقتی تو آن را به خریدار عرضه کردی دوست داری کمتر از آن را به صاحبش بپردازی؟ گفتم: آری. امام ﷺ فرمود: بر آن نیفزا. و دلیل آن این است که این کار نوعی خیانت به خریدار بلکه به فروشنده است.[1]»

باب ۴۳

حکم فروختن جنس توسط اهل شهر برای غریبه‌ها

۴۹۷ (۱) یونس در تفسیر این سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «هرگز اهل شهر برای غریبه‌ای نفروشد،»

---

۱. معنای این حدیث مبهم است و مرحوم علامه مجلسی سه احتمال برای آن ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۱۰/۵۸۵ ـ ۵۸۶.

إلى السّوق فلايجوز أن يبيع أهل السّوق لهم من النّاس ينبغي أن يبيعه حاملوه من القرى والسّواد فأمّا من يحمل من مدينة إلى مدينة فإنّه يجوز ويجري مجرى التّجارة.

۴۹۸ ۲۳۱۴۹ (۲) **أمالي ابن الشّيخ** ۳۹۶: عن أبيه قال أخبرنا ابن بشران قال أخبرنا إسماعيل بن محمّد الصّفار قال حدّثنا جعفر بن محمّد الورّاق قال حدّثنا عاصم قال حدّثنا قيس بن الرّبيع عن سفيان بن عيينة عن أبي الزّبير عن جابر قال قال رسول اللّه ﷺ لايبع حاضر لبادٍ دعوا النّاس يرزق اللّه بعضهم من بعض.

۴۹۹ ۲۳۱۵۰ (۳) **الجعفريّات** ۲۵۱: أخبرنا الشّريف أبو الحسن عليّ بن عبدالصّمد بن عبيد اللّه الهاشميّ صاحب الصّلاة بواسط قال حدّثنا أبوبكر محمّد بن عبداللّه بن محمّد بن صالح الأبهريّ الفقيه المالكي حدّثنا أحمد بن عمير قال حدّثنا إدريس قال حدّثنا أسباط قال حدّثنا العلاء بن هرون قال حدّثنا موسى بن إسحاق عن الزّهري عن سعيد بن المسيّب عن أبي هريرة قال نهى رسول اللّه ﷺ أن يبيع حاضر لبادٍ.

الدعائم ۲/ ۳۰: عن رسول اللّه ﷺ نحوه. **العوالي** ۱/ ۱۶۱: وفي الحديث أنّه ﷺ نهى وذكر مثله.

۵۰۰ ۲۳۱۵۱ (۴) **العوالي** ۲/ ۲۴۶: وقال النّبيّ ﷺ ذروا النّاس في غفلاتهم يعيش بعضهم مع بعض. وتقدّم في رواية عروة (۴) من باب (۳۷) كراهة تلقّى الرّكبان قوله لايبيع حاضر لبادٍ.

(۴۴)

باب انّ من لم يحسن أن يكيل لاينبغي له أن يكيل

۵۰۱ ۲۳۱۵۲ (۱) **كافي** ۵/ ۱۵۹: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۷/ ۱۲: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن مثنّى الحنّاط عن بعض أصحابنا عن أبي عبداللّه ؛ قال قلت له رجل من نيّته الوفاء وهو إذا كان لم يحسن أن يكيل قال فما[1] يقول الّذين حوله (قال ـ كا فقيه) قلت يقولون لايوفّى قال هذا[2] لاينبغي له أن يكيل. **فقيه** ۳/ ۱۲۳: روى ميسر بن حفص عن أبي عبداللّه ؛ (مثله).

---

۱. فقال ما ـ فقيه. ۲. هو ممّن ـ فقيه.

می‌گوید: «میوه‌ها و غلات گوناگون وقتی از روستاها به بازار آورده می‌شوند، جایز نیست اهل بازار آنها را برای صاحبان‌شان به مردم بفروشند بلکه سزاوار است خود روستاییان آن را بفروشند ولی کسی که از شهری به شهر دیگر جنس می‌برد، این کار جایز است و حکم تجارت را دارد.»

(۲) جابر از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «نباید اهل شهر برای غریبه‌ای بفروشد. ۴۹۸
بگذارید خداوند مردم را به وسیلهٔ یکدیگر روزی دهد.»

(۳) ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ از فروختن اهل شهر برای غریبه‌ای نهی کرد. ۴۹۹
این حدیث در دعائم الاسلام و العوالی نیز آمده است.

(۴) در کتاب العوالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «مردم را در بی خبری‌شان ۵۰۰
واگذارید تا با یکدیگر زندگی کنند.»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

و در روایت چهارم از باب سی و هفتم از باب‌های مستحبات تاجر این گفته که: «اهل شهر، برای غریبه‌ای نفروشد.»

باب ۴۴

عدم جواز برای پیمانه کردن کسی که به خوبی پیمانه نمی‌کند

(۱) مثنی الحنّاط از برخی شیعیان روایت می‌کند که وی به امام صادقؑ گفت: «شخصی ۵۰۱
قصد پرداخت حق دیگران را به طور کامل دارد ولی وقتی پیمانه می‌کند، به خوبی از عهدهٔ این کار بر نمی‌آید.

امامؑ فرمود: کسانی که اطرافش هستند، چه می‌گویند؟

وی گفت: می‌گویند حق دیگران را به طور کامل نپرداخت.

امامؑ فرمود: پیمانه کردن برای وی سزاوار نیست.»

(۴۵)

باب تحريم الإحتكار عند ضرورة المسلمين
وبيان مافيه الحكرة ومايناسبه

۵۰۲ ۲۳۱۵۳ (۱) **كافي** ۱۶۵/۵: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۱۵۹/۷: **استبصار** ۱۱۴/۳: سهل بن زياد عن جعفر بن محمّد الأشعريّ عن ابن **القدّاح**[۱] عن أبي عبداللّه ﷺ قال **فقيه** ۱۶۹/۳: **التوحيد** ۳۹۰: قال رسول اللّهﷺ الجالب[۲] مرزوق والمحتكر ملعون.

۵۰۳ ۲۳۱۵۴ (۲) **كافي** ۱۶۵/۵: **تهذيب** ۱۵۹/۷: **استبصار** ۱۱۴/۳: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن **السّكونيّ** عن أبي عبد اللّه ﷺ قال الحكرة[۳] في الخِصب[۴] أربعون يوماً وفي الشدّة والبلاء ثلاثة أيّام فمازاد على الأربعين (يوماً ـ كا يب فقيه) في (زمان ـ صا) الخصب فصاحبه ملعون ومازاد على[۵] ثلاثة أيّام في العسرة فصاحبه ملعون. **فقيه** ۱۶۹/۳: روى **السّكونيّ** عن جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ قال قال عليّ ﷺ الحكرة في الخصب أربعون يوماً (وذكر مثله).

۵۰۴ ۲۳۱۵۵ (۳) **الدّعائم** ۳۶/۲: **عن عليّ** ﷺ انّه قال الحكرة في الخصب أربعون يوماً وفي الشدّة والبلاء ثلاثة أيّام فما زاد فصاحبه ملعون.

۵۰۵ ۲۳۱۵۶ (۴) **وسائل** ۴۲۶/۱۷: **ورّام** ابن أبي فراس في كتابه عن النّبيّﷺ عن جبرئيل ﷺ قال اطلعت في النّار فرأيت وادياً في جهنّم يغلي فقلت يا مالك لمن هذا فقال لثلاثة المحتكرين والمدمنين الخمر والقوّادين.

۵۰۶ ۲۳۱۵۷ (۵) **مستدرك** ۲۷۳/۱۳: جعفر بن أحمد القميّ في كتاب الأعمال المانعة من الجنّة عن هشام بن عروة عن أبيه عن جدّه قال قال رسول اللّهﷺ من احتكر فوق أربعين يوماً فانّ الجنّة توجد ريحها من مسيرة خمسمأة عام وانّه لحرام عليه.

---

۱. أبي العلا ـ يب. ۲. أي الّذي يجلب الأرزاق إلى البلدان ـ مجمع.

۳. أي الإحتكار وهو جمع الطّعام وحبسه انتظاراً لغلائه.

۴. الخصب بالكسر النماء والبركة ـ والمرعى الخصب كثير العشب ـ مجمع.

۵. ومازاد في العسرة فوق ثلثة أيّام ـ فقيه.

باب ۴۵

تحریم احتکار

(۱) ابن قداح از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «بازرگان روزی داده ۵۰۲
می‌شود و احتکار کننده ملعون است.»

(۲) سکونی از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «احتکار در روزگار فراوانی چهل روز و در ۵۰۳
سختی و بلا سه روز است. پس احتکارکننده بیش از چهل روز در دوران فراوانی و بیش از سه روز در روزگار سختی ملعون است.»

(۳) در کتاب دعائم الاسلام از امیر مؤمنان‌ؑ روایت می‌شود که فرمود: «احتکار در روزگار فراوانی ۵۰۴
چهل روز و در دوران سختی و بلا سه روز است و افزون بر آن احتکار کننده ملعون است.»

(۴) ورّام بن ابی فراس در کتابش از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که جبرئیل گفت: «سری به ۵۰۵
جهنم زدم، در آنجا دره‌ای را دیدم که می‌جوشید. از مالک دوزخ پرسیدم: اینجا برای کیست؟ پاسخ داد: برای سه گروه: محتکران، کسانی که پیوسته شراب می‌نوشند و کسانی که زن و مرد زناکار را به یکدیگر می‌رسانند.»

(۵) هشام بن عروه از پدرش از جدش روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس بیش ۵۰۶
از چهل روز احتکار کند، بوی بهشت ـ که از مسیر پانصد سال شنیده می‌شود ـ بر وی حرام خواهد بود.»

۵۰۷ ۲۳۱۵۸ (۶) **مستدرك** ۲۷۵/۱۳: **أبو العبّاس** المستغفري في طبّ النّبيّ‌ﷺ قال‌ﷺ من حبس طعاماً يتربّص به الغلاء أربعين يوماً فقد برئ من اللّه وبرئ منه وقال من احتكر على المسلمين طعاماً ضربه اللّه بالجذام والإفلاس.

۵۰۸ ۲۳۱۵۹ (۷) **الغرر** ۲۳: الإحتكار شيمة الفجّار.

۵۰۹ ۲۳۱۶۰ (۸) **تهذيب** ۱۵۹/۷: **استبصار** ۱۱۴/۳: الحسين بن سعيد عن فضالة (بن أيّوب ـ يب) عن **إسماعيل** ابن أبي زياد عن أبي عبداللّه عن أبيه ﷺ قال **فقيه** ۱۶۹/۳: قال رسول اللّه‌ﷺ لايحتكر الطّعام إلّا خاطئ[1].

۵۱۰ ۲۳۱۶۱ (۹) **الدّعائم** ۳۵/۲: عن رسول اللّه‌ﷺ أنّه نهى عن الحكرة قال لايحتكر الطّعام إلّا خاطئ.

۵۱۱ ۲۳۱۶۲ (۱۰) **وفيه** ۳۵/۲: وقال عليّ ﷺ المحتكر آثم عاصٍ.

۵۱۲ ۲۳۱۶۳ (۱۱) وقال ﷺ طرق طائفةً من بني إسرائيل عذابٌ فأصبحوا وقد فقدوا أربعة أصناف من النّاس الكيّالين والمغنّين والمحتكرين للطّعام وآكلي الرّبا.

۵۱۳ ۲۳۱۶۴ (۱۲) **نهج البلاغة** ۱۰۰۸: (في عهده ﷺ إلى مالك) ثمّ استوص بالتّجّار (إلى أن قال) واعلم مع ذلك أنّ في كثير منهم ضيقاً فاحشاً وشحّاً قبيحاً واحتكاراً للمنافع وتحكّماً في البياعات وذلك باب مضرّة للعامّة وعيب على الولاة فامنع من الإحتكار فإنّ رسول اللّه‌ﷺ منع منه وليكن البيع بيعاً سمحاً بموازين عدل وأسعار لاتجحف بالفريقين من البائع والمبتاع فمن قارف حكرة بعد نهيك إيّاه فنكّل به وعاقبه في غير إسراف.

۵۱۴ ۲۳۱۶۵ (۱۳) **أمالي الشّيخ** ۶۷۶: حدّثنا الشّيخ أبو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسن الطّوسي ﷺ قال أخبرنا أبو عبداللّه أحمد بن عبدون المعروف بابن الحاشر قال أخبرنا أبو الحسن عليّ بن محمّد بن الزّبير القرشيّ قال أخبرنا عليّ بن الحسن بن فضّال قال حدّثنا العبّاس بن عامر قال حدّثنا أحمد بن رزق الغمشاني عن **أبي** مريم عن أبي جعفر ﷺ قال قال رسول اللّه‌ﷺ أيّما رجل اشترى طعاماً فكبسه[2] أربعين صباحاً يريد به غلاء المسلمين ثمّ باعه فتصدّق بثمنه لم يكن كفّارة لما صنع.

---

۱. أي المذنب ـ مجمع.
۲. تكبس الزّيت والسّمن تطلب فيه التّجارة أي تجمعه ـ مجمع.

۵۰۷ (۶) ابوالعباس مستغفری در کتاب طبّ النبیﷺ از آن حضرت روایت می‌کند که فرمود: «هرکس چهل روز مواد خوراکی را به انتظار گرانی نگهداری کند، به تحقیق از خداوند جدا و خدا نیز از وی جدا شده است و فرمود: هرکس مواد خوراکی را به زیان مسلمانان احتکار کند، خداوند او را به جذام و ورشکستگی گرفتار می‌کند.»

۵۰۸ (۷) در غررالحکم و دررالکلم از امیر مؤمنانؑ روایت می‌شود که فرمود: «احتکار، خوی و خصلت تبهکاران است.»

۵۰۹ (۸) اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادقؑ از پدرش روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «مواد خوراکی را احتکار نمی‌کند مگر خطاکار.»

۵۱۰ (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ از احتکار نهی کرد و فرمود: «مواد خوراکی را احتکار نمی‌کند، مگر خطاکار.»

۵۱۱ (۱۰) و در همان کتاب از علیؑ روایت می‌شود که فرمود: «احتکارکننده، گناهکار و نافرمان است.»

۵۱۲ (۱۱) و فرمود: «شب هنگام، عذابی به سراغ بنی‌اسرائیل آمد. هنگام صبح چهار گروه را از دست دادند: پیمانه کنندگان، آواز خوانان، احتکارکنندگان مواد خوراکی و ربا خواران.»

۵۱۳ (۱۲) در نهج البلاغه، امام علیؑ در دستورالعمل خود به مالک اشتر می‌فرماید: «سپس سفارش مرا دربارهٔ بازرگانان بپذیر.. و بدان! با همهٔ این احوال در بسیاری از آنان تنگ نظری شدید و بخل زشت و احتکار منافع و زور گویی در معاملات وجود دارد و این یکی از راه‌های زیان به توده و ننگی بر زمامداران است. پس، از احتکار جلوگیری کن؛ چرا که پیامبر اکرمﷺ از آن جلوگیری کرد و باید معامله‌ای انجام پذیرد، که آسان و بر اساس موازین عدالت و نرخ هایی خالی از اجحاف به فروشنده و خریدار باشد. پس هرکس پس از نهی تو به احتکار نزدیک شد، او را بدون زیاده روی مجازات کن.»

۵۱۴ (۱۳) ابو مریم از امام باقرؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس مواد خوراکی بخرد و با هدف گران شدن به زیان مسلمانان چهل روز آن را نگهدارد، آن‌گاه آن را بفروشد و تمام پولش را صدقه دهد، گناهش را جبران نخواهد کرد.»

۵۱۵ ۲۳۱۶۶ (۱٤) **الغرر** ۱۹: المحتكر محروم من نعمته.

۵۱۶ ۲۳۱۶۷ (۱۵) **الغرر** ۷۶: المحتكر البخيل جامع لمن لايشكره وقادم لمن لايعذره.

۵۱۷ ۲۳۱۶۸ (۱۶) **الدّعائم** ۲/۳۵: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال وكلّ حكرة تضرّ بالنّاس وتغلي السّعر عليهم فلاخير فيها.

۵۱۸ ۲۳۱۶۹ (۱۷) **كافي** ۵/۱٦۵: **تهذيب** ۷/۱٦۰: **استبصار** ۳/۱۱۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن الرّجل يحتكر الطّعام ويتربّص به هل يجوز ذلك فقال إن كان الطّعام كثيراً يسع النّاس فلابأس به وإن كان الطّعام قليلاً لايسع النّاس فإنّه يكره أن يحتكر الطّعام ويترك النّاس ليس[1] لهم طعام.

۵۱۹ ۲۳۱۷۰ (۱۸) **فقيه** ۳/۱٦۹: نهى أمير المؤمنين ﷺ عن الحكرة في الأمصار.

۵۲۰ ۲۳۱۷۱ (۱۹) **كافي** ۵/۱٦٤: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۷/۱۵۹: **استبصار** ۳/۱۱٤: أحمد بن محمّد (بن يحيى ـ يب) عن محمّد بن يحيى عن **غياث** (بن إبراهيم ـ كا صا) عن أبي عبدالله ﷺ قال (قال ـ يب) ليس الحكرة إلّا في الحنطة والشّعير والتّمر والزّبيب والسّمن (والزّيت ـ فقيه). **فقيه** ۳/۱٦۸: روى عن **غياث** بن إبراهيم عن جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ قال ليس الحكرة (وذكر مثله). **قرب الإسناد** ۱۳۵: السنديّ بن محمّد البزّاز قال حدّثني أبو البختري عن جعفر بن محمّد عن أبيه أنّ عليّاً ﷺ كان ينهى عن الحكرة في الأمصار فقال أن لا[2] حكرة إلّا في الحنطة (وذكر مثل ما في كا).

۵۲۱ ۲۳۱۷۲ (۲۰) **الدّعائم** ۲/۳۵: قال جعفر بن محمّد ﷺ ليس الحكرة إلّا في الحنطة والشّعير والزّيت والزّبيب والتّمر وكان ﷺ يشتري قوته وقوت عياله سنة[3].

۵۲۲ ۲۳۱۷۳ (۲۱) **الخصال** ۳۲۹: حدّثنا حمزة بن محمّد بن أحمد العلويّ ﷺ قال أخبرني عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن النّوفليّ عن **السّكونيّ** عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن عليّ ﷺ قال قال رسول الله ﷺ الحكرة في ستّة أشياء في الحنطة والشّعير والتّمر والزّبيب والسّمن والزّيت.

---

۱. فليس ـ يب. ۲. ليس ـ خ ل. ۳. لسنة ـ للسّنة خ ل.

۵۱۵ (۱۴) در غرر الحکم و درر الکلم روایت شده که علی‌ؑ فرمود: «احتکار کننده، از نعمت خود بی‌بهره است.»

۵۱۶ (۱۵) و نیز فرمود: «احتکارکننده بخیل برای کسی انباشته می‌کند که از وی سپاسگزاری نمی‌کند و به سوی کسی می‌رود که پوزش او را نخواهد پذیرفت.»

۵۱۷ (۱۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق‌ؑ روایت می‌شود که فرمود: «هر احتکاری که به مردم زیان رساند و قیمت را برای آنان افزایش دهد، در آن خیری نیست.»

۵۱۸ (۱۷) حلبی گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ کسی سوال کردم که مواد خوراکی را احتکار می‌کند و به انتظار می‌ماند. آیا این کار جایز است؟ امام‌ؑ فرمود: اگر مواد خوراکی زیاد و برای مردم کافی است، اشکال ندارد ولی اگر مواد خوراکی اندک و برای مردم کافی نیست، پس پسندیده نیست مواد خوراکی مردم را احتکار و مردم را بدون غذا رها کند.»

۵۱۹ (۱۸) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که: «امیر مؤمنان‌ؑ از احتکار در شهرها نهی کرد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۲۰ (۱۹) غیاث بن ابراهیم از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «احتکار، تنها در گندم، جو، خرما، کشمش و کره (و روغن) است.»

ابوالبختری از امام صادق‌ؑ از پدرش روایت می‌کند که: «علی‌ؑ در شهرها از احتکار جلوگیری می‌کرد و می‌فرمود: احتکار، تنها در گندم، جو، خرما، کشمش و کره است.»

۵۲۱ (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق‌ؑ روایت می‌شود که فرمود: «احتکار، تنها در گندم، جو، روغن، کشمش و خرماست.» و آن حضرت غذای یک سال خود و خانواده‌اش را می‌خرید.

۵۲۲ (۲۱) سکونی از امام صادق‌ؑ از پدرانش از علی‌ؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرم‌ﷺ فرمود: «احتکار در شش چیز است: گندم، جو، خرما، کشمش، کره و روغن.»

۵۲۳ ۳۲۱۷٤ (۲۲) **مستدرك ۲۷۵/۱۳**: **أبوالعبّاس** المستغفري في طبّ النّبيّ صلى الله عليه وآله قال الإحتكار في عشرة والمحتكر ملعون: البرّ والشّعير والتّمر والزّبيب والذّرّة والسّمن والعسل والجبن والجوز والزّيت.

۵۲٤ ۳۲۱۷۵ (۲۳) **أمالي المفيد ۱۱۸**: حدّثنا الشّيخ المفيد أبو عبدالله محمّد بن محمّد بن النّعمان قال أخبرني أبو نصر محمّد بن الحسين البصير المقرى قال حدّثنا أبو الحسن عليّ بن الحسن الصّيدلاني قال حدّثنا أبو المقدام أحمد بن محمّد مولى بني هاشم قال حدّثنا أبو نصر المخزومي عن **الحسن** بن أبي الحسن البصري قال لمّا قدم علينا أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام البصرة مرّ بي وأنا أتوضّأ فقال ياغلام أحسن وضوءك (إلى أن قال) فقال له رجل يا أمير المؤمنين انّه لابدّ لنا من المعاش فكيف نصنع فقال أمير المؤمنين عليه السلام انّ طلب المعاش من حلّه لايشغل عن عمل الآخرة فإن قلت لابدّ لنا من الإحتكار لم تكن معذوراً إلخ.

۵۲۵ ۳۲۱۷٦ (۲٤) **البحار ۸۷/۱۰۳**: الخصال أبي عن أحمد بن إدريس عن ابن عيسى عن عليّ بن الحكم عن الخزّاز عن **الثّمالي** قال قال أبو عبدالله عليه السلام إنّ الله عزّ وجلّ تطوّل على عباده بالحبّة فسلّط عليها القمّلة ولولا ذلك لخزنتها الملوك كما يخزنون الذّهب والفضّة.

۵۲٦ ۳۲۱۷۷ (۲۵) **المحاسن ۳۱٦**: البرقيّ عن أبيه عن هارون بن الجهم عن مفضّل بن صالح عن سعد بن طريف عن **الأصبغ** بن نباتة قال سبّ النّاس هذه الدّابّة الّتي تكون في الطّعام فقال عليّ عليه السلام لاتسبّوها فوالّذي نفسي بيده لولا هذه الدّابّة لخزنوها عندهم كما يخزنون الذّهب والفضّة.

وتقدّم في رواية هشام (۱) من باب (۱۵) انّ الله تعالى يلقي على العباد السّلوة من أبواب التّعزية ج ۳ قوله عليه السلام وألقى على هذه الحبّة الدّابّة ولولا ذلك لكنزها ملوكهم كما يكنزون الذّهب والفضّة. **وفي** رواية حمران (۳۳) من باب (۱۲) جملة من الخصال المحرّمة من أبواب جهاد النّفس ج ۱٦ قوله عليه السلام و (إذا) رأيت السّلطان يحتكر الطّعام (إلى أن قال) فكن على حذر. **وفي** رواية الجعفريّات والسّكونيّ (۱۹) من باب (۱۹) تحريم الغناء من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ قوله طرق طائفة من بني إسرائيل ليلاً عذاب فأصبحوا وقد فقدوا أربعة أصناف الطّبّالين والمغنّين والمحتكرين الطّعام الخ. **وفي** رواية إسحاق (۱) من باب (۵٤)

۵۲۳ (۲۲) ابوالعباس مستغفری در کتاب طبّ النبی از آن حضرت روایت می‌کند که فرمود: «احتکار کننده ملعون است و احتکار در ده چیز است: گندم، جو، خرما، کشمش، ذرت، کره، عسل، پنیر، گردو و روغن.»

۵۲۴ (۲۳) حسن بن ابی الحسن بصری گوید: «امیر مؤمنان به بصره آمد و در حالی که من وضو می‌گرفتم بر من گذشت و فرمود: ای جوان، نیکو وضو بگیر.

تا اینکه شخصی به او گفت: ای امیر مؤمنان! ما ناگزیر از معاش هستیم، چه کنیم؟

امام فرمود: طلب روزی از راه حلال، از کار آخرت باز نمی‌دارد. اگر بگویی: ما ناچار به احتکار هستیم، معذور نخواهی بود...»

۵۲۵ (۲۴) ثمالی از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «خداوند به بندگانش حبوبات را بخشید و شپش را بر آن مسلط کرد؛ در غیر این صورت پادشاهان آن را انبار می‌کردند، همان‌گونه که طلا و نقره را انبار می‌کنند.»

۵۲۶ (۲۵) اصبغ بن نباته گوید: «مردم به این جانوری که در مواد خوراکی است، ناسزا می‌گفتند. علی فرمود: به آن ناسزا نگویید! سوگند به کسی که جانم در اختیار اوست، اگر این جانور نبود، مواد خوراکی را انبار می‌کردند همان‌گونه که زر و سیم را انباشته می‌کنند.»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایت یکم از باب پانزدهم از باب‌های تعزیه (عزاداری) فرموده معصوم که: «...و این جانور را بر این دانه انداخت؛ در غیر این صورت پادشاهان آنان را انبار می‌کردند، همان‌گونه که زر و سیم را انبار می‌کنند.»

و در روایت سی و سوم از باب دوازدهم از باب‌های مبارزه با نفس فرموده امام که: «هنگامی که دیدی زمامداران مواد خوراکی را احتکار می‌کنند... پس بپرهیز.»

و در روایت نوزدهم از باب نوزدهم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا این گفته که: «شبانه بر گروهی از بنی‌اسرائیل عذاب فرود آمد. هنگام صبح چهار دسته در میانشان ناپدید شدند: طبل‌نوازان، آواز خوانان و احتکارکنندگان مواد خوراکی...»

و در روایت یکم از باب پنجاه و چهارم فرموده معصوم که: «.. و او را به فروشندهٔ مواد خوراکی نسپار؛ چرا که وی از احتکار سالم نمی‌ماند.»

كراهة الصّرف وبيع الأكفان قوله ﷺ ولا تسلّمه بيّاع الطّعام فإنّه لايسلم من الإحتكار. وفى رواية إبراهيم (٢) قوله ﷺ ولا تسلّمه حنّاطاً (إلى أن قال) وأمّا الحنّاط فإنّه يحتكر الطّعام على أُمّتى ولأن يلقى اللّه العبد سارقاً أحبّ إلىّ من أن يلقاه قد احتكر طعاماً أربعين يوماً. وفى رواية العسكرى ﷺ (٣) من باب (٢٦) كراهة تحالف التّجّار وتعاقدهم على أن لاينقصوا متاعهم من ربح الدّينار ديناراً من أبواب ما يستحبّ للتّاجر ج ٢٣ قوله ﷺ اصرفها فى كذا يعنى العفص فإنّه يابس وسيقبل بعد ما أدبر فانتظر به سنة واختلف إلى دارنا وخذ الاجراء فى كلّ يوم فلمّا تمّت له سنة وإذا قد زاد فى ثمن العفص للواحد خمسة عشر. ويأتى فى أحاديث الباب التّالى وما يتلوه ما يناسب ذلك.

(٤٦)

باب ماورد فى أنّ الحكرة اشتراء طعام ليس فى المصر غيره فيحتكره فإن كان فى المصر طعام أو بيّاع غيره فلا بأس

٥٢٧ ٢٣١٧٨ (١) **كافى** ١٦٤/٥: **تهذيب** ١٦٠/٧: **استبصار** ١١٥/٣: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن **الحلبىّ** عن أبى عبداللّه ﷺ قال الحكرة أن يشترى[١] طعاماً ليس فى المصر غيره فيحتكره[٢] فإن[٣] كان فى المصر طعام[٤] أو بيّاع[٥] غيره فلا بأس بأن[٦] يلتمس بسلعته[٧] الفضل قال وسألته عن الزّيت فقال إن[٨] كان عند غيرك فلابأس بامساكه.

٥٢٨ ٢٣١٧٩ (٢) **توحيد الصّدوق** ٣٨٩: حدّثنا أبى ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبداللّه عن أحمد وعبداللّه ابنى محمّد بن عيسى عن محمّد بن أبى عمير عن **فقيه** ١٦٨/٣: حمّاد (بن عثمان ـ توحيد) عن (عبداللّه بن علىّ ـ توحيد) **الحلبىّ** عن أبى عبداللّه ﷺ انّه سئل عن الحكرة فقال إنّما الحكرة أن تشترى طعاماً وليس فى المصر غيره فتحتكره فإن كان فى المصر طعام أو متاع غيره فلابأس أن تلتمس بسلعتك[٩] الفضل.

---

١. أن تشترى ـ يب. ٢. فتحكره ـ يب. ٣. فإذا ـ يب.
٤. غيره ـ خ ل ط ق كا. ٥. أو بياع ـ يب. ٦. أن ـ يب خ.
٧. لسلعته ـ خ ل. ٨. إذا ـ يب صا. ٩. لسلعتك ـ توحيد.

و در روایت دوم فرموده امام ﷺ که: «او را به گندم فروش نسپار.. و گندم فروش مواد خوراکی را به زیان امت من احتکار می‌کند و اگر بنده‌ای در حالی که دزد است با خدا دیدار کند، برای من محبوب‌تر است از این‌که با خدا دیدار کند در حالی که چهل روز طعامی را احتکار کرده است.»

و در روایت سوم از باب بیست و ششم از باب‌های مستحبات تاجر فرموده معصوم ﷺ که: «آن را در فلان کالا ـ یعنی بلوط ـ هزینه کن؛ چرا که آن کالای خشکی است و پس از آن‌که از آن روی گردانده می‌شود، بار دیگر به آن روی آورده می‌شود. یک سال به انتظار بمان و به خانهٔ ما رفت و آمد کن و هر روز کارگران را به خدمت بگیر.

وقتی یک سال گذشت، هر درهم به پانزده درهم افزایش یافت.»

می‌آید:

و در روایات باب بعدی و پس از آن، آنچه مناسب با این باب است، خواهد آمد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۴۶

حکم احتکار در صورت نبود فروشنده دیگر

۵۲۷ (۱) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «احتکار این است که مواد خوراکی را بخرد و انبار کند، در حالی که در شهر، غیر از آن نیست ولی اگر در شهر مواد خوراکی یا فروشندهٔ دیگری باشد، اشکالی ندارد که خواستار افزایش قیمت کالایش باشد.

حلبی گوید: از امام ﷺ دربارهٔ روغن زیتون سوال کردم. فرمود: اگر دیگران داشته باشند، نگهداشتن آن اشکال ندارد.»

۵۲۸ (۲) حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ احتکار سوال شد. امام ﷺ فرمود: احتکار، تنها به این است که مواد خوراکی را بخری و انبار کنی، درحالی که در شهر، غیر از آن وجود ندارد ولی اگر در شهر مواد خوراکی یا کالای دیگری باشد، اشکال ندارد که در انتظار افزایش قیمت کالای خود باشی.»

۵۲۹ ۲۲۱۸۰ (۳) **المقنع** ۱۲۵: ولا بأس أن يشترى الرّجل طعاماً فلا يبيعه يلتمس به الفضل إذا كان بالمصر طعام غيره وإذا لم يكن بالمصر طعام غيره فليس له إمساكه وعليه بيعه وهو محتكر.

۵۳۰ ۲۲۱۸۱ (٤) **كافى** ١٦٥/٥: **تهذيب** ١٦٠/٧: **استبصار** ١١٥/٣: أبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان عن **أبى الفضل** (بن ـ صا) سالم الحنّاط قال قال (لى ـ كا) أبو عبداللّه ﷺ ما عملك قلت حنّاط[1] وربّما قدمت على نفاق[2] وربّما قدمت على كساد فحبست[3] قال فما يقول من قبلك فيه قلت يقولون محتكر فقال يبيعه أحد غيرك قلت ما أبيع (أنا ـ كا فقيه) من ألف جزء جزءاً قال لا بأس إنّما كان ذلك رجل من قريش يقال له حكيم بن حزام (و ـ كا فقيه) كان إذا دخل الطّعام المدينة اشتراه كلّه فمرّ عليه النّبىّ ﷺ فقال (له ـ فقيه) يا حكيم بن حزام إيّاك أن تحتكر. **فقيه** ١٦٩/٣: روى صفوان بن يحيى عن **سلمة الحنّاط** قال قال أبو عبداللّه ﷺ (وذكر مثله). **الدّعائم** ٣٥/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال إنّما الحكرة أن تشترى طعاماً ليس فى المصر غيره فتحتكره وإن كان فى المصر طعام أو متاع غيره أو كان كثيراً يجد النّاس ما يشترون فلا بأس به وإن لم يوجد فإنّه يكره أن يحتكر وإنّما كان النّهى من رسول اللّه ﷺ عن الحكرة أنّ رجلاً من قريش يقال له حكيم بن حزام وذكر نحوه. **مستدرك** ٢٧٧/١٣: **ابن أبى جمهور** فى درر اللئالى وفى الحديث أنّ حكيم بن حزام (وذكر مثل ما فى الفقيه).

۵۳۱ ۲۲۱۸۲ (٥) **توحيد الصّدوق** ٣٨٩: حدّثنا بذلك أبى ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبداللّه عن يعقوب بن يزيد عن صفوان بن يحيى عن **سلمة الحنّاط** عن أبى عبداللّه ﷺ متى كان فى المصر طعام غير ما يشتريه الواحد من النّاس فجائز له أن يلتمس بسلعته الفضل لأنّه إذا كان فى المصر طعام غيره يسع النّاس لم يغل الطّعام لأجله وإنّما يغلو إذا اشترى الواحد من النّاس جميع ما يدخل المدينة.

۵۳۲ ۲۲۱۸۳ (٦) **مستدرك** ٢٧٦/١٣: كتاب عاصم بن حميد الحنّاط عن سالم أبى الفضيل قال قلت لأبى عبداللّه ﷺ انّى أجلب الطّعام إلى الكوفة فأحبسه رجاء ان يرجع إلى ثمنه أو أربح فيه

---

١. حنّاطاً ـ صا. ٢. أى الرّواج. ٣. فحبسته ـ فقيه.

۵۲۹ (۳) در کتاب المقنع آمده است: «اشکالی ندارد که انسان مواد خوراکی بخرد و به انگیزهٔ افزایش قیمت، آن را نفروشد در صورتی که در شهر مواد خوراکی دیگری باشد ولی هرگاه در شهر مواد خوراکی دیگری نباشد، وی حق نگهداشتن آن را ندارد و باید بفروشد و او احتکار کننده است.»

۵۳۰ (۴) ابوالفضل بن سالم حنّاط گوید: «امام صادق ﷺ به من گفت: شغلت چیست؟ گفتم: گندم فروش. گاهی بازار، رونق و رواج دارد و گاهی به کسادی بازار برخورد می‌کنم. در این حال گندم‌ها را نگه می‌دارم.

امام ﷺ فرمود: کسانی که اطراف تو هستند، دربارهٔ این کار توجه می‌گویند؟

گفتم: می‌گویند احتکارکننده است.

امام ﷺ فرمود: آیا غیر از تو کس دیگری هم گندم می‌فروشد؟

گفتم: من از هزار جزء، یک قسمت هم نمی‌فروشم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد! احتکار به این صورت است که در زمان پیامبر ﷺ شخصی از قریش به نام حکیم، هرگاه مواد خوراکی وارد مدینه می‌شد، همهٔ آن را می‌خرید. پیامبر ﷺ بر وی گذشت و فرمود: ای حکیم! بپرهیز از این‌که احتکار کنی.»

در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «احتکار، تنها به این صورت است که همهٔ مواد خوراکی شهر را بخری و انبار کنی ولی اگر در شهر مواد خوراکی یا کالای دیگری باشد یا به حدی زیاد باشد که امکان خرید برای مردم باشد، اشکالی ندارد و اگر یافت نشود، احتکار ناپسند است و همانا نهی پیامبر ﷺ از احتکار به این دلیل بود که شخصی از قریش به نام حکیم بن حزام...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۵۳۱ (۵) سلمه حنّاط ـ گندم‌فروش ـ از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه در شهر، مواد خوراکی ـ غیر از آنچه از مردم می‌خرد ـ وجود داشته باشد، برای وی جایز است که به دنبال افزایش قیمت کالایش باشد؛ زیرا هنگامی که در شهر مواد خوراکی دیگری به مقدار کافی برای مردم باشد، به خاطر کالای آن فرد، گرانی ایجاد نمی‌شود و تنها در صورتی گرانی ایجاد می‌شود که یک نفر همهٔ اجناس وارد شده به شهر را از مردم خریداری کند.»

۵۳۲ (۶) سالم ابوفضیل گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: من مواد خوراکی به کوفه می‌برم و به امید عدم زیان یا سود آن را نگه می‌دارم از این رو به من گفته می‌شود: تو احتکار کننده‌ای و احتکار جایز نیست.

فیقال أنت محتکر وانّ الحکرة لا تصلح قال فسألنی هل فی بلادك غیر هذا الطّعام قال قلت نعم کثیر قال فقال لست بمحتکر انّ المحتکر ان یشتری طعاماً لیس فی المصر غیره. وتقدّم فی الباب المتقدّم ویأتی فی الباب التّالی ما یناسب ذلك فراجع.

(۴۷)

باب ماورد فی إجبار المحتکر علی بیع ما احتکره عند ضرورة النّاس وعدم جواز التسعیر علیه

۵۳۳ ۲۲۱۸٤ (۱) **کافی ۱٦٤/٥**: محمّد عن أحمد عن محمّد بن سنان **تهذیب ۱٥۹/۷**: **استبصار ۱۱٤/۳**: محمّد بن أحمد (بن یحیی ـ صا) عن محمّد بن سنان عن حذیفة[1] بن منصور عن أبی عبداللّه ؑ قال نفد[2] الطّعام علی عهد رسول اللّهؐ فأتاه[3] المسلمون فقالوا یا رسول اللّه قد نفد[4] الطّعام ولم یبق[5] (منه ـ کا یب) شیء إلّا عند فلان فمُره یبیعه[6] النّاس قال فحمد اللّه وأثنی علیه ثمّ قال یا فلان إنّ المسلمین (قد ـ یب) ذکروا انّ الطّعام قد نفد[7] إلّا شیئاً عندك فأخرجه وبعه کیف شئت ولا تحبسه.

۵۳۴ ۲۲۱۸٥ (۲) **الدّعائم ۳٦/۲**: عن علیّ ؑ انّه کتب إلی رفاعة إنْهَ عن الحکرة فمن رکب النّهی فأوجعه ثمّ عاقبه بإظهار ما احتکر.

۵۳۵ ۲۲۱۸٦ (۳) **تهذیب ۱٦۱/۷**: **استبصار ۱۱٤/۳**: محمّد بن أحمد بن یحیی عن جعفر بن محمّد عن أبیه عن وهب عن الحسین بن عبداللّه بن ضمرة عن أبیه عن جدّه عن علیّ بن أبی طالب ؑ انّه قال رفع الحدیث إلی رسول اللّه[8]ؐ انّه مرّ بالمحتکرین فأمر بحکرتهم ان تخرج إلی بطون الأسواق وحیث تنظر الأبصار[9] إلیها فقیل لرسول اللّهؐ لو قوّمت علیهم فغضب علیهم فغضب (رسول اللّه ـ یب)ؐ حتّی عرف الغضب فی وجهه فقال انا أقوّم علیهم إنّما السّعر إلی اللّه ﷻ یرفعه إذا شاء ویخفضه إذا شاء.

---

۱. عبداللّه ـ صا. ۲. فقد ـ یب. ۳. فأتی ـ یب صا.
٤. قد فقد ـ یب صا. ٥. فلم یبق ـ یب. ٦. یبیع ـ یب ـ یبع ـ صا.
۷. قد فقد ـ یب صا. ۸. النّبیّ ـ صا. ۹. ینظر النّاس ـ فقیه.

امام ﷺ پرسید: آیا در شهر تو مواد خوراکی دیگری هست؟

گفتم: آری، بسیار هست.

امام ﷺ فرمود: تو احتکار کننده نیستی، احتکار کننده کسی است که مواد خوراکی را بخرد که در شهر غیر از آن وجود ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب پیشین آنچه مناسب این باب بود، گذشت.

می‌آید:

در باب بعدی مناسب با این باب خواهد آمد.

باب ۴۷

حکم اجبار احتکارکننده بر فروش هنگام نیاز مردم

۵۳۳ (۱) حذیفة بن منصور از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در زمان پیامبر اکرم ﷺ مواد خوراکی نایاب شد. مسلمانان نزد آن حضرت آمدند و گفتند: ای رسول خدا ﷺ! مواد خوراکی نایاب شده و جز فلانی کسی آن را ندارد. به او دستور بده به مردم بفروشد. پیامبر ﷺ حمد و ثنای خدا را بجا آورد و فرمود: ای فلانی! مسلمانان می‌گویند مواد خوراکی نایاب شده و کسی جز تو ندارد. آنها را بیرون بیاور و هر طور که می‌خواهی، بفروش و انبار نکن.»

۵۳۴ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که علی ﷺ به رفاعه نوشت: «از احتکار نهی کن، آن‌گاه هرکس با آن مخالفت کرد، او را تنبیه کن و سپس با آشکار کردن آنچه احتکار کرده، وی را مجازات کن.»

۵۳۵ (۳) ضمره از علی ﷺ روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم ﷺ بر احتکارکنندگان گذشت و دستور داد آنچه انبار کرده‌اند، به وسط بازار ـ در برابر دید همگان ـ آوردند. به آن حضرت گفته شد: ای کاش برای آنان نرخ‌گذاری می‌کردی! پیامبر اکرم ﷺ از این سخن خشمگین شد؛ به طوری که آثار خشم در چهره‌اش نمایان بود. آن‌گاه فرمود: من برای آنان نرخ‌گذاری کنم؟ قیمت تنها در اختیار خداست. هرگاه بخواهد، آن را بالا می‌برد و هرگاه بخواهد، آن را پایین می‌آورد.»

۵۳۶ ۲۳۱۸۷ (٤) توحيد الصّدوق ٣٨٨: حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ ﷺ قال حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن غياث بن إبراهيم عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه ﷺ قال فقيه ١٦٨/٣: مرّ رسول اللّه ﷺ بالمحتكرين (وذكر مثله) وزاد في التّوحيد ـ قيل لرسول اللّه[1] ﷺ لو اسعرت لنا سعراً فانّ الأسعار تزيد وتنقص فقال ﷺ ما كنت لألقى اللّه ببدعة لم يحدث لي[2] فيها شيئاً فدعوا عباد اللّه يأكل بعضهم من بعض. فقيه ١٧٠/٣: قيل للنّبيّ ﷺ لو اسعرت (وذكر مثله وزاد) وإذا استنصحتم فانصحوا.

۵۳۷ ۲۳۱۸۸ (٥) التّوحيد ٣٨٩: حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ﷺ قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار عن أيّوب بن نوح عن محمّد ابن أبي عمير عن أبي حمزة الثّمالي كافي ١٦٣/٥: محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن العبّاس بن معروف عن الحجّال عن بعض أصحابه فقيه ١٧٠/٣: عن أبي حمزة الثّمالي عن عليّ بن الحسين ﷺ قال إنّ اللّه ﷻ وكّل بالسّعر ملكاً يدبّره بأمره.

۵۳۸ ۲۳۱۸۹ (٦) التّوحيد ـ وقال أبو حمزة الثّمالي ذكر عند عليّ بن الحسين ﷺ غلاء السّعر فقال وما عليّ من غلائه ان غلا فهو عليه وان رخص فهو عليه. كافي ٨١/٥: عليّ بن محمّد بن عبداللّه القمّي عن تهذيب ٣٢١/٦: أحمد بن أبي عبداللّه عن أبيه عن إسماعيل القصير عمّن ذكره فقيه ١٧٠/٣: عن أبي حمزة الثّمالي قال ذكر عند عليّ بن الحسين (وذكر مثله).

۵۳۹ ۲۳۱۹۰ (٧) كافي ١٦٣/٥: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زياد عن يعقوب بن يزيد عمّن ذكره عن أبي عبداللّه ﷺ قال انّ اللّه ﷻ وكّل بالأسعار ملكاً يدبّرها.

۵۴۰ ۲۳۱۹۱ (٨) كافي ١٦٢/٥: بهذا الإسناد عن يعقوب بن يزيد عن محمّد بن أسلم عمّن ذكره عن أبي عبداللّه ﷺ قال انّ اللّه ﷻ وكّل بالسّعر ملكاً فلن يغلو من قلّة ولا يرخص من كثرة.

۵۴۱ ۲۳۱۹۲ (٩) كافي ١٦٣/٥: عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن عبدالرّحمن بن حمّاد عن يونس بن يعقوب عن سعد عن رجل عن أبي عبداللّه ﷺ قال لمّا صارت الأشياء ليوسف بن يعقوب ﷺ جعل الطّعام في بيوت وأمر بعض وكلائه فكان يقول بع بكذا وكذا

---

١. للنّبيّ ـ فقيه. ٢. الىّ ـ فقيه.

(۴) غیاث بن ابراهیم از امام صادق از پدرش از جدش نظیر حدیث پیشین را روایت کرده، با این تفاوت که در بخش پایانی آن آمده است: «به پیامبر اکرم گفته شد: ای کاش برای ما نرخ‌گذاری می‌کردی؛ زیرا نرخ‌ها کم و زیاد است! پیامبر فرمود: من این‌گونه نیستم در حالی که با خدا دیدار می‌کنم بدعتی گذاشته باشم. در این باره به من اجازه‌ای داده نشده است. بندگان خدا را رها کنید تا از یکدیگر روزی خورند.» ۵۳۶

در کتاب من لا یحضره الفقیه این جمله در حدیث افزوده شده است: «هرگاه از شما درخواست خیرخواهی شد، خیرخواهی کنید.»

(۵) ابو حمزه ثمالی از امام سجاد روایت می‌کند که فرمود: «خداوند فرشته‌ای را عهده‌دار نرخ‌ها کرده است که با دستور خدا آن را اداره می‌کند.» ۵۳۷

(۶) ابو حمزه ثمالی گوید: «نزد امام سجاد سخن از گرانی به میان آمد. ۵۳۸

امام فرمود: گرانی به عهدهٔ من نیست. اگر گران است به عهدهٔ اوست و اگر ارزان است به عهدهٔ اوست.»

(۷) یعقوب بن یزید از کسی که نامش را بیان کرد، از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «خداوند فرشته‌ای را عهده دار نرخ‌ها کرده است که آنها را اداره می‌کند.» ۵۳۹

(۸) محمد بن مسلم از کسی که نامش را بیان کرد، از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «خداوند فرشته‌ای را عهده‌دار قیمت‌ها کرده است. پس بر اثر کمبود، بالا نمی‌رود و بر اثر فراوانی، ارزان نمی‌شود.» ۵۴۰

(۹) سعد با واسطهٔ شخصی از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «وقتی کارها به دست یوسف افتاد، مواد خوراکی را در خانه‌ای قرار داد و به یکی از کارگزاران خود دستور داد به قیمتی بفروشد، در حالی که نرخ مشخص بود. [و یوسف دستور داده بود گران‌تر بفروشد.] وقتی فهمید که در آن روز بر قیمت افزوده است، دوست نداشت که از سخن وی گرانی به وجود آید، از این رو [روز بعد] ـ بدون آن‌که سخنی از قیمت به میان آورد ـ به کارگزار خود گفت: برو بفروش. کارگزار اندکی دور شد و نزد یوسف برگشت. یوسف گفت: برو بفروش و دوست نداشت سخن وی سبب گرانی شود. سرانجام کارگزار رفت. نخستین خریدار که آمد، کارگزار قیمت را کمتر از قیمت روز پیش گفت، ولی خریدار گفت: دست نگهدار. من به فلان مبلغ می‌خواستم. کارگزار از این سخن فهمید که نرخ را گران گفته است. سپس خریدار دیگری آمد و درخواست گندم کرد و کارگزار قیمت را از نوبت قبل کمتر گفت ۵۴۱

والسّعر قائم فلمّا علم انّه يزيد في ذلك اليوم كره أن يجرى الغلاء على لسانه فقال له اذهب فبع ولم يسمّ له سعراً فذهب الوكيل غير بعيد ثمّ رجع إليه فقال له اذهب فبع وكره أن يجرى الغلاء على لسانه فذهب الوكيل فجاء أوّل من اكتال فلمّا بلغ دون ماكان بالأمس بمكيال قال المشترى حسبك إنّما أردت بكذا وكذا فعلم الوكيل انّه قد غلا بمكيال ثمّ جاءه آخر فقال له كِلْ لى فكال فلمّا بلغ دون الّذى كال للأوّل بمكيال قال له المشترى حسبك إنّما أردت بكذا وكذا فعلم الوكيل انّه قد غلا بمكيال حتّى صار [إلى] واحد [ب]واحد.

۵۴۲ ۲۲۱۹۳ (۱۰) **تفسير العيّاشى ۱۷۹/۲**: عن حفص بن غياث عن أبى عبدالله عليه السلام قال كان سنين (سبق ـ خ) يوسف الغلاء الّذى أصاب النّاس ولم يمرّ (يتمنّ ـ خ ل) الغلاء لأحد قطّ قال فأتاه التّجار فقالوا بعنا فقال اشتروا فقالوا نأخذ كذا بكذا فقال خذوا وأمر فكالوهم فحملوا ومضوا حتّى دخلوا المدينة فلقيهم قوم تجّار فقالوا لهم كيف أخذتم فقالوا كذا بكذا واضعفوا الثّمن قال فقدموا اولئك على يوسف فقالوا بعناه فقال اشتروا كيف تأخذون قالوا بعنا كما بعت كذا بكذا فقال ما هو كما تقولون ولكن خذوا فأخذوا ثمّ مضوا حتّى دخلوا المدينة فلقيهم آخرون فقالوا كيف أخذتم فقالوا كذا بكذا واضعفوا الثّمن قال فعظّم النّاس ذلك الغلاء وقالوا اذهبوا بنا حتّى نشترى قال فذهبوا إلى يوسف فقالوا بعنا فقال اشتروا فقالوا بعنا كما بعت فقال وكيف بعت قالوا كذا بكذا فقال ماهو كذلك ولكن خُذوا قال فأخذوا ورجعوا إلى المدينة فأخبروا النّاس فقالوا فيما بينهم تعالوا حتّى نكذّب في الرّخص كما كذبنا في الغلاء قال فذهبوا إلى يوسف فقالوا له بعنا فقال اشتروا فقالوا بعنا كما بعت قال وكيف بعت قالوا كذا بكذا بالحطّ من السّعر فقال ماهو هكذا ولكن خذوا قال وذهبوا إلى المدينة فلقيهم النّاس فسألوهم بكم اشتريتم فقالوا كذا بكذا بنصف الحطّ الأوّل فقال الآخرون اذهبوا بنا حتّى نشترى فذهبوا إلى يوسف فقالوا بعنا فقال اشتروا فقالوا بعنا كما بعت فقال وكيف بعت فقالوا كذا بكذا بالحطّ من النّصف فقال ما هو كما تقولون ولكن خذوا فلم يزالوا يتكاذبون حتّى رجع السّعر إلى الأمر الأوّل كما أراد الله.

۵۴۳ ۲۲۱۹۴ (۱۱) **الدّعائم ۳۶/۲**: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه سئل عن التّسعير فقال ماسعّر أمير المؤمنين علىّ عليه السلام على أحد ولكن من نقص عن بيع النّاس قيل له بع كما يبيع النّاس وإلّا

ولی خریدار گفت: دست نگهدار، من به فلان قیمت می‌خواستم. کارگزار از این سخن فهمید که باز هم نرخ را بالا گفته است. به همین صورت ادامه داد تا به نرخ یکسانی رسید.»

۵۴۲ (۱۰) حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمود: «سال‌های نخست مسئولیت یوسف، مصادف با گرانی بود، در حالی که وی برای احدی هرگز آرزوی گرانی نمی‌کرد بلکه دلیل گرانی این بود که بازرگانان نزد یوسف آمدند و از وی درخواست خرید کردند. یوسف گفت: هر چه می‌خواهید بخرید. آنان گفتند: به فلان قیمت می‌خریم و یوسف نیز پذیرفت. آنان خریدند، بار زدند و رفتند تا وارد شهر شدند. در آنجا با گروه دیگری از بازرگانان برخورد کردند و از دستهٔ اول دربارهٔ قیمت خرید اجناس سوال کردند و آنان قیمت را دوبرابر گفتند. دستهٔ دوم نزد یوسف آمدند و درخواست خرید کردند. حضرت یوسف به آنان گفت: به هر مبلغی که می‌خواهید، بخرید. آنان گفتند: به فلان مبلغ که پیشتر فروختی، به ما نیز بفروش. یوسف گفت: آن‌گونه که شما می‌گویید نیست ولی با این حال بگیرید. آنان خرید کردند و وارد شهر شدند. در آنجا با گروه دیگری از بازرگانان برخورد کردند. آنان از قیمت خرید سوال کردند و خریداران قیمت را به آنان دوبرابر گفتند تا این‌که گرانی بر مردم فشار آورد. آنان نیز برای خرید نزد یوسف آمدند و درخواست خرید کردند. یوسف گفت: بخرید. آنان گفتند: همان‌گونه که پیشتر فروختی به ما نیز بفروش.

یوسف گفت: پیشتر چگونه فروختم؟

آنان گفتند: به فلان قیمت.

یوسف گفت: این‌گونه نیست ولی بگیرید.

آنان خریدند. وقتی وارد شهر شدند، مردم به یکدیگر گفتند: بیایید به دروغ قیمت را ارزان بگوییم، همان‌طور که به دروغ گران گفتیم.

آن‌گاه گروه دیگری نزد یوسف رفتند و درخواست خرید کردند. یوسف گفت: بخرید.

آنان گفتند: همانطور که پیشتر فروختی به ما نیز بفروش.

یوسف گفت: پیشتر چگونه فروختم؟

آنان گفتند: به فلان قیمت و از قیمت کاستند.

یوسف گفت: این‌گونه که شما می‌گویید، نیست ولی با این حال بگیرید.

آنان خرید کردند و وارد شهر شدند. در آنجا مردم از قیمت سوال کردند و آنان قیمت را به نصف قیمت خرید گفتند.

سپس گروه دیگری برای خرید نزد یوسف آمدند و درخواست خرید کردند. یوسف گفت: بخرید.

آنان گفتند: همان‌گونه که پیشتر فروختی به ما بفروش.

یوسف گفت: پیشتر چگونه فروختم؟

آنان گفتند: به فلان مبلغ و قیمت را به نصف آنچه شنیده بودند کاهش دادند.

یوسف گفت: این‌گونه نیست که می‌گویید ولی با این حال بگیرید.

به این صورت دربارهٔ قیمت به یکدیگر دروغ می‌گفتند تا این‌که قیمت به حال اول بازگشت آن‌گونه که خداوند می‌خواست.»

۵۴۳ (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق علیه السلام دربارهٔ نرخ گذاری سوال شد. امام علیه السلام

فارفع من السّوق إلّا أن يكون طعامه أطيب من طعام النّاس. وتقدّم في أحاديث باب (٤٥) تحريم الإحتكار، وباب (٤٦) ماورد في انّ الحكرة اشتراء طعام ليس في المصر غيره مايناسب الباب.

(٤٨)

باب استحباب ادّخار قوت السّنة وتقديمه على شراء العقدة واستحباب مواساة النّاس عند شدّة ضرورتهم فيأكل مثل مايأكلون

٥٤٤ ۲۳۱۹۵ (١) فقيه ١٠٢/٣: سأل معمّر بن خلّاد أباالحسن الرّضا ﷺ عن حبس الطّعام سنة فقال انا أفعله يعني (بذلك ـ فقيه ١٠٢) احراز القوت. فقيه ١٦٩/٣: روى عن معمّر بن خلّاد قال سأل رجل الرّضا ﷺ عن حبس الطّعام (وذكر مثله).

٥٤٥ ۲۳۱۹۶ (٢) كافي ٨٩/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن الحسن بن الجهم قال سمعت الرّضا ﷺ يقول انّ الإنسان إذا أدخل طعام سنته خفّ ظهره واستراح وكان أبو جعفر وأبو عبد اللّه ﷺ لا يشتريان عقدة[1] حتّى يحرزا طعام سنتهما.

٥٤٦ ۲۳۱۹۷ (٣) قرب الإسناد ٣٩٢: أحمد بن محمّد بن عيسى عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن أبي الحسن الرّضا ﷺ انّه سمعه يقول كان أبو جعفر وأبو عبداللّه ﷺ لايشتريان عقدة حتّى يدخلا طعام السّنة وقالا انّ الإنسان إذا أدخل طعام سنة خفّ ظهره واستراح.

٥٤٧ ۲۳۱۹۸ (٤) كافي ٨٩/٥: أبو عليّ الأشعري عن أبي محمّد الذّهلي عن أبي أيّوب المدائني عن عبداللّه بن عبدالرّحمن عن ابن بكير عن أبي الحسن ﷺ قال قال رسول اللّهﷺ انّ النّفس إذا أحرزت قوتها استقرّت. فقيه ١٠٢/٣: قال (الصّادق ﷺ) وقال رسول اللّهﷺ (وذكر مثله).

٥٤٨ ۲۳۱۹۹ (٥) كافي ١٦٦/٥: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ١٦٠/٧: أحمد بن محمّد بن خالد عن إسماعيل بن مهران عن حمّاد بن عثمان قال أصاب أهل المدينة غلاء وقحط حتّى أقبل الرّجل الموسر يخلّط الحنطة بالشعير ويأكله ويشتري ببعض الطّعام[2] وكان عند

---

١. العقدة الضّيعة والعقار ـ مجمع. ٢. ويشتري فينفق الطّعام ـ يب.

فرمود: «امیر مؤمنان؛ برای احدی نرخ گذاری نکرد، بلکه هرکس [در برابر پول مساوی] جنس کمتری به مردم می‌داد، به وی گفته می‌شد: همانند دیگران بفروش و در غیر این صورت از بازار بیرون برو مگر آن‌که مواد خوراکی او مرغوب‌تر از دیگران باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و پنجم و چهل و ششم، مناسب با این باب هست.

باب ۴۸

استحباب ذخیره مواد خوراکی برای یک سال

۵۴۴ (۱) معمّر بن خلّاد از امام رضا؛ دربارهٔ ذخیرهٔ مواد خوراکی برای یک سال سوال کرد. امام؛ فرمود: «من نیز این کار را انجام می‌دهم.» (مقصود امام؛ ذخیره کردن مواد خوراکی است.)

۵۴۵ (۲) حسن‌بن جهم از امام رضا؛ روایت می‌کند که فرمود: «انسان وقتی خوراک سالش را به دست آورد، پشتش سبک می‌شود و آسایش می‌یابد و امام باقر؛ و امام صادق؛ تا وقتی خوراک سال‌شان را ذخیره نمی‌کردند، مزرعه نمی‌خریدند.»

۵۴۶ (۳) احمد بن محمد بن ابی‌نصر از امام رضا؛ روایت می‌کند که فرمود: «امام باقر؛ و امام صادق؛ تا وقتی خوراک سال‌شان را ذخیره نمی‌کردند، مزرعه را نمی‌خریدند و می‌گفتند: انسان وقتی خوراک سالش را ذخیره کند، پشتش سبک می‌شود و آسایش می‌یابد»

۵۴۷ (۴) ابن بکیر از امام موسی بن جعفر؛ روایت می‌کند که پیامبر اکرم؛ فرمود: «نفس انسان هنگامی که خوراکش را به دست آورد، آرامش می‌یابد.»

۵۴۸ (۵) حماد بن عثمان گوید: «در زمان امام صادق؛ مردم مدینه گرفتار گرانی و قحطی شدند؛ به‌طوری که توانگران، گندم و جو را با هم مخلوط می‌کردند و تنها می‌توانستند بخشی از خوراک خود را تهیه کنند. امام صادق؛ مقداری گندم مرغوب داشت که در آغاز سال خریده بود. آن حضرت به

أبی عبدالله ﷺ طعام جیّد قد اشتراه اوّل السّنة فقال لبعض موالیه اشتر لنا شعیراً فأخلط[1] بهذا الطّعام أو بعه فانّا نکره[2] أن نأکل جیّدا ویأکل النّاس ردیّاً.

۵۴۹ ۲۲۲۰۰ (۶) کافی ۱۶۶/۵: تهذیب ۱۶۱/۷: محمّد بن یحیی (العطّار ـ یب) عن علیّ بن إسماعیل عن علیّ بن الحکم عن جهم ابن أبی جهمة[3] عن معتّب قال قال لی أبو عبدالله ﷺ وقد تزیّد[4] السّعر بالمدینة کم عندنا من طعام قال قلت عندنا ما یکفینا أشهر[5] کثیرة قال أخرجه وبعه قال قلت (له ـ کا) ولیس بالمدینة طعام قال بعه (قال ـ یب) فلمّا بعته قال اشتر مع النّاس یوماً بیوم وقال یا معتّب اجعل قوت عیالی نصفاً شعیراً ونصفاً حنطة فإنّ اللّه یعلم أنّی واجد أن أطعمهم الحنطة علی وجهها ولکنّی أحبّ أن یرانی اللّه ﷻ قد أحسن تقدیر المعیشة.

۵۵۰ ۲۲۲۰۱ (۷) کافی ۱۶۶/۵: علیّ بن محمّد بن بندار عن تهذیب ۱۶۱/۷: أحمد بن أبی عبدالله عن محسن[6] بن أحمد عن یونس بن یعقوب عن معتّب قال کان أبو الحسن ﷺ یأمرنا إذا أدرکت الثّمرة ان نخرجها فنبیعها ونشتری مع المسلمین یوماً بیوم.

۵۵۱ ۲۲۲۰۲ (۸) عدّة الدّاعی ۷۴: وقال ﷺ لبعض أصحابه کیف بك إذا بقیت فی قوم یجمعون [یخبئون] رزق سنتهم ویضعف الیقین فإذا أصبحت فلا تحدّث نفسك بالمساء وإذا أمسیت فلا تحدّث نفسك بالصّباح فإنّك لاتدری ما اسمك غداً. وتقدّم فی أحادیث باب (۱۳) استحباب مواساة المؤمن فی المال والإیثار علی النّفس من أبواب مایتأکّد استحبابه من الحقوق ج ۹ ما یناسب ذیل الباب. ولاحظ باب (۷۱) وجوب انصاف النّاس من أبواب جهاد النّفس ج ۱۸. وفی روایة مسعدة (۱۴) من باب (۱۷) ماورد فی جمع المال من الحلال للإنفاق علی العیال وفی الطّاعات من أبواب طلب الرّزق ج ۲۲ قوله فأمّا سلمان فکان إذا أخذ عطاءه رفع منه قوته لسنته حتّی یحضر عطاءه من قابل (إلی أن قال) فإذا هی أحرزت معیشتها اطمأنّت. وفی روایة الدّعائم (۲۰) من باب (۴۵) تحریم الإحتکار من أبواب ما یستحبّ للتاجر ج ۲۲ قوله وکان ﷺ یشتری قوته وقوت عیاله سنة.

---

۱. واخلط ـ یب. ۲. نستکره ـ یب. ۳. الجهم بن أبی الجهم ـ یب.
۴. یزید ـ یب. ۵. أشهراً ـ یب. ۶. محمّد ـ یب.

یکی از غلامانش فرمود: مقداری جو برای ما بخر و با این گندم‌ها مخلوط کن یا این گندم‌ها را بفروش؛ چرا که ما خوش نداریم غذای مرغوب بخوریم و مردم غذای نامرغوب بخورند.»

۵۴۹ (۶) معتّب گوید: «امام صادق ؑ به من فرمود: مدینه دچار گرانی شده است، ما چقدر گندم داریم؟

گفتم: ما به مقداری گندم داریم که تا ماه‌های زیادی برایمان کافی است.

امامؑ فرمود: آنها را بیرون ببر و بفروش.

گفتم: در مدینه گندم وجود ندارد.

امامؑ فرمود: آنها را بفروش.

وقتی آنها را فروختم، امامؑ فرمود: همراه مردم روز به روز بخر. آن‌گاه فرمود: ای معتّب! غذای خانوادهٔ مرا نیمی از گندم و نیمی از جو قرار بده. همانا خداوند آگاه است که من به خوبی می‌توانم به آنها نان گندم دهم ولی دوست دارم که خداوند ببیند که من به خوبی، اندازهٔ معیشت را رعایت می‌کنم.»

۵۵۰ (۷) معتّب گوید: «هنگام برداشت محصول، امام کاظمؑ به ما دستور می‌داد که آنها را بفروشیم و مانند دیگر مسلمانان به طور روزانه تهیه کنیم.»

۵۵۱ (۸) در کتاب عدة الداعی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ به یکی از یارانش فرمود: «چگونه خواهی بود، هنگامی که در میان گروهی زندگی کنی که خوراک سال‌شان را ذخیره می‌کنند و یقین، ضعیف می‌گردد؟ پس هرگاه صبح شد، در اندیشهٔ شب مباش و هرگاه شب شد، در اندیشهٔ صبح مباش؛ چرا که تو نمی‌دانی فردا نامت چیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سیزدهم از باب‌های استحباب حقوق و باب هفتاد و یکم از باب‌های مبارزه با نفس، مطالبی مناسب با این بحث هست.

و در روایت چهاردهم از باب هفدهم از باب‌های طلب روزی این گفته که: «سلمان هرگاه حقوقش را از بیت المال دریافت می‌کرد، غذای سالش را تا زمان دریافت حقوق سال آینده کنار می‌گذاشت... پس هرگاه معاش خود را به دست آورد، آرامش می‌یابد.»

و در روایت بیستم از باب چهل و پنجم از باب‌های مستحبات تاجر این گفته که: «امامؑ همواره غذای یک سال خود و خانواده‌اش را می‌خرید.»

(۴۹)

باب استحباب تجربة الأشياء وملازمة مافيه الرّبح
وما ينبغى أن يكتب من عليه حقّ

۵۵۲ ۲۲۲۰۳ (۱) **كافى** ۱۶۸/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد ابن أبى عبدالله عن عمرو بن عثمان عن محمّد بن عذافر عن **فقيه** ۱۰۴/۳: **إسحاق** بن عمّار عن أبى عبدالله عليه السلام قال شكا رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله الحرفة[1] فقال انظر بيوعاً[2] فاشترها ثمّ بعها فما ربحت فيه فالزمه.

۵۵۳ ۲۲۲۰۴ (۲) **كافى** ۱۶۸/۵: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۱۴/۷: أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن عليّ بن شجرة عن **بشير** النبّال عن أبى عبدالله عليه السلام قال رزقت إذا فى[3] شىء فالزمه.

۵۵۴ ۲۲۲۰۵ (۳) **فقيه** ۱۰۴/۳: قال الصّادق عليه السلام لبشير النبّال إذا رزقت من شيء فالزمه.

۵۵۵ ۲۲۲۰۶ (۴) **الدّعائم** ۱۵/۲: عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّ رجلاً سأله فقال يا رسول اللّه انّى لست أتوجّه فى شيء إلّا حورفت فيه فقال انظر شيئاً قد أصبت فيه مرّة فالزمه قال القرظ[4] قال فالزم القرظ.

۵۵۶ ۲۲۲۰۷ (۵) **كافى** ۱۶۸/۵: **تهذيب** ۱۴/۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن **السّكونيّ** عن أبي عبدالله عليه السلام قال إذا نظر الرّجل فى تجارة فلم ير فيها شيئاً فليتحوّل إلى غيرها.

۵۵۷ ۲۲۲۰۸ (۶) **كافى** ۳۰۵/۵: أبو عليّ الأشعريّ عن بعض أصحابنا عن إبراهيم بن عبدالحميد عن **الوليد** بن صبيح قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول من النّاس من (جعل ـ كا ۳۱۴) رزقه فى التّجارة ومنهم من (جعل ـ كا ۳۱۴) رزقه فى السّيف ومنهم من (جعل ـ كا ۳۱۴) رزقه فى لسانه. **كافى** ۳۱۴/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن يعقوب بن يزيد عن ابن اخت الوليد بن صبيح عن خاله **الوليد** عن أبى عبدالله عليه السلام قال انّ من النّاس (وذكر مثله بتقديم وتأخير).

---

۱. الحرفة: الحرمان. ۲. بيوعاً أى مبيعاً. ۳. من ـ يب.
۴. القرظ ورق السلم يدبغ به الأديم ـ مجمع.

باب ۴۹

استحباب تجربه مشاغل و انتخاب سودمند آنها

۵۵۲ (۱) اسحاق بن عمار از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی از محرومیت و کم‌شانسی خود نزد پیامبر اکرمﷺ شکایت کرد. آن حضرت فرمود: خرید و فروش با کالاهای گوناگون را امتحان کن. از هر کدام از آنها سود بردی، آن را رها نکن.»

۵۵۳ (۲) بشیر نبّال از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه از معاملهٔ کالایی سود بردی، آن را رها نکن.»

۵۵۴ (۳) در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌شود که: «امام صادقؑ به بشیر نبّال فرمود: هرگاه از معاملهٔ کالایی سود بردی، آن را رها نکن.»

۵۵۵ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که شخصی به پیامبر اکرمﷺ گفت: «ای رسول خداﷺ! من به کاری روی نمی‌آورم، مگر آن‌که در آن محروم و بی‌بهره می‌مانم.

رسول خداﷺ فرمود: ببین در چه کاری یک بار سود بردی، به همان کار بپرداز.

آن مرد گفت: دباغی.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: به دباغی بپرداز.»

۵۵۶ (۵) سکونی از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی به تجارتی پرداخت و از آن سودی نبرد، پس باید به تجارت دیگری بپردازد.»

۵۵۷ (۶) ولید بن صبیح از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «روزیِ برخی از مردم در تجارت است و روزیِ برخی دیگر در شمشیرسازی و روزی گروهی در زبان‌شان است.»

۵۵۸ ۲۲۲۰۹ (۷) **کافی** ۳۱۸/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن یعقوب بن یزید عن زکریّا الخزّاز عن **یحیی** الحذّاء قال قلت لأبی الحسن ؑ ربّما اشتریت الشّیء بحضرة أبی فأری منه ما أغتمّ به فقال تنکّبه ولاتشتر بحضرته فإذا کان لك علی رجل حقّ فقل له فلیکتب وکتب فلان بن فلان بخطّه واشهد اللّه علی نفسه وکفی باللّه شهیداً فإنّه یقضی فی حیاته أو بعد وفاته. وتقدّم فی روایة الوشّاء (۲۳) من باب (۱) وجوب الإجتناب عن الحرام من أبواب ما یکتسب به ج ۲۲ قوله ؑ حیلة الرّجل فی باب مکسبه.

(۵۰)

باب کراهة إغتیال الرّجل فی معیشته بوکس کثیر

۵۵۹ ۲۲۲۱۰ (۱) **کافی** ۲۹۳/۸: **إسماعیل** بن عبداللّه القرشیّ قال أتی إلی أبی عبداللّه ؑ رجل فقال له یابن رسول اللّه رأیت فی منامی کأنّی خارج من مدینة الکوفة فی موضع أعرفه وکأنّ شبحاً من خشب أو رجلاً منحوتاً من خشب علی فرس من خشب یلوح بسیفه وأنا [أ]شاهده فزعاً مرعوباً فقال له ؑ أنت رجل ترید اغتیال رجل فی معیشته فاتّق اللّه الّذی خلقك ثمّ یمیتك فقال الرّجل اشهد انّك قد أوتیت علماً واستنبطته من معدنه أخبرك یابن رسول اللّه عمّا [قد] فسّرت لی انّ رجلاً من جیرانی جائنی وعرض علیّ ضیعة فهممت أن أملکها بوکس[۱] کثیر لمّا عرفت انّه لیس لها طالب غیری فقال أبو عبداللّه ؑ وصاحبك یتولّانا ویبرأ من عدوّنا فقال نعم یابن رسول اللّه رجل جیّد البصیرة مستحکم الدّین وأنا تائب إلی اللّه ؑ وإلیك ممّا هممت به ونویته فأخبرنی یابن رسول اللّه لوکان ناصباً حلّ لی اغتیاله فقال أدّ الأمانة لمن ائتمنك وأراد منك النّصیحة ولو إلی قاتل الحسین ؑ. **ولاحظ** باب (۱۴) کراهة الرّبح علی المؤمن من أبواب ما یستحبّ للتّاجر ج ۲۳، وباب (۴۱) حکم من أمر الغیر أن یشتری له.

---

۱. الوکس النّقص ـ مجمع.

۵۵۸ (۷) یحیی حذّاء ـ کفاش ـ گوید: «به امام کاظم؛ گفتم: چه بسا در حضور پدرم چیزی می‌خرم و می‌بینم که پدرم ناراحت می‌شود.

امام؛ فرمود: پدرت را [هنگام معامله] از خود دور کن و در حضورش چیزی نخر و هرگاه از کسی طلبکار بودی، از او بخواه که حتماً این‌گونه بنویسد: فلانی فرزند فلانی با دست خط خود نوشت و خداوند را برخود گواه گرفت و خداوند برای گواهی کافی است. پس او حتماً آن را در حیات خود یا پس از مرگش پرداخت خواهد کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و سوم از باب یکم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، فرمودهٔ معصوم؛ که: «چاره انسان در کار و کسب اوست.»

باب ۵۰

کراهت ارزان خریدن مال دیگران

۵۵۹ (۱) اسماعیل بن عبدالله قرشی گوید: «مردی نزد امام صادق؛ آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا! درخواب دیدم که گویا بیرون شهر کوفه در جایی که می‌شناسم بودم و گویا شبح چوبی یا مردی از چوب تراشیده سوار بر اسب چوبی با شمشیرش [به من به عنوان تهدید] اشاره می‌کرد و من ترسان و هراسان او را مشاهده می‌کردم!

امام؛ فرمود: تو تصمیم بر سرقت معاش شخصی را داری، پس از خدایی که تو را آفرید و سپس می‌میراند بترس!

آن مرد گفت: گواهی می‌دهم که تو از دانش فراوانی برخورداری و این مطلب را از سرچشمه‌اش به دست آوردی. ای فرزند رسول خدا! واقعیت این تعبیر را به شما می‌گویم. یکی از همسایگانم نزد من آمد و مزرعه‌ای را برای فروش به من عرضه کرد و من چون می‌دانستم مشتری دیگری به‌جز من ندارد، تصمیم گرفتم آن را به مبلغ زیادی زیر قیمت بخرم.

امام؛ پرسید: آیا دوستت ولایت ما را دارد و از دشمنان‌مان بیزار است؟

آن مرد گفت: آری، ای فرزند رسول خدا! او مردی بابصیرت و دین‌دار است و من در پیشگاه خدا و شما از تصمیم پیشین خود توبه می‌کنم. ای فرزند رسول خدا! به من بگو که اگر از دشمنان شما بود، فریب وی برای من جایز بود؟

امام؛ فرمود: امانت را به کسی که تو را امین شمرده و از تو انتظار خیرخواهی دارد، بازگردان؛ هرچند قاتل امام حسین؛ باشد.»

ارجاعات

و باب چهاردهم و باب چهل و یکم از باب‌های مستحبات تاجر را ملاحظه کنید.

(۵۱)

باب ماورد فی رعایة ماهو أنفق للسّلعة عند البیع

۵۶۰ ۳۳۲۱۱ (۱) **کافی** ۳۱۲/۵: **تهذیب** ۲۲۷/۷: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن النّوفلی عن **السّکونیّ** عن أبی عبداللّه ﷺ قال مرّ النّبیّ ﷺ علی رجل ومعه ثوب یبیعه وکان الرّجل طویلاً والثّوب قصیراً فقال (له ـ کا) أجلس فإنّه أنفق لسلعتك.

(۵۲)

باب استحباب بیع المتاع قبل دخول مکّة

لماورد فی انّ اللّه تعالی أبی أن یجعل متجر المؤمن بمکّة

۵۶۱ ۳۳۲۱۲ (۱) **تهذیب** ۲۳۰/۷: محمّد بن أحمد بن یحیی عن الهیثم عن النهدی عن عثمان بن عیسی عن **خالد** بن نجیح الخزّاز قال قلت لأبی الحسن موسی ﷺ انّا نجلب المتاع من صنعاء نبیعه بمکّة العشرة ثلاثة عشر اثنی عشر ونجیئ به (ورعی به ـ خ) فیخرج إلینا تجّار من تجّار مکّة فیعطونا بدون ذلك الأحد عشر والعشرة ونصف ودون ذلك أفأبیعه أو أقدم مکّة قال فقال لی بعه فی الطّریق ولا تقدّم به مکّة فإنّ اللّه تعالی أبی أن یجعل مَتْجَر المؤمن بمکّة. وتقدّم فی روایة فضل بن شاذان(۲٤) ومحمّد بن سنان (۲۵) وهشام (۲٦) من باب (۲) وجوب الحجّ من أبوابه ج ۱۲ مایدلّ علی جواز التّجارة بمکّة فلاحظ.

(۵۳)

باب استحباب الاستتار بالمعیشة وکتمها

۵۶۲ ۳۳۲۱۳ (۱) **تهذیب** ۲۲۸/۷: محمّد بن یعقوب عن **کافی** ۳۰۵/۵: علیّ بن محمّد عن صالح ابن أبی حمّاد عن محمّد بن سنان عن أبی جعفر الأحول قال قال (لی ـ کا) أبو عبداللّه ﷺ ایّ شیء معاشك قال قلت غلامان لی وجملان قال فقال (لی ـ یب) إستتر بذلك من إخوانك فإنّهم إن لم یضرّوك لم ینفعوك.

باب ۵۱

استحباب پردازش کالا هنگام فروش

۵۶۰ (۱) سکونی از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ بر مردی گذشت که لباسی برای فروش در دست داشت. آن مرد قدبلند بوده و لباس کوتاهی بر تن داشت. پیامبر اکرمﷺ به وی فرمود: بنشین؛ چرا که آن به کالایت رونق می‌دهد.»

باب ۵۲

استحباب تجارت قبل از وارد شدن به مکه

۵۶۱ (۱) خالد بن نجیح خزّاز به امام موسی بن جعفرؑ گفت: «ما از صنعا جنس می‌آوریم. اگر آن را وارد مکه کنیم، ده به سیزده و دوازده می‌فروشیم و اگر بازرگانان مکه در بیرون شهر با ما معامله کنند، مبلغ کمتری می‌پردازند و ده به یازده و ده و نیم و کمتر می‌خرند. آیا اجناس خود را بیرون شهر به تاجران بفروشم یا داخل مکه شوم؟ امامؑ فرمود: در مسیر بفروش و وارد مکه نکن؛ چرا که خداوند ابا دارد که محل تجارت مؤمن را در مکه قرار دهد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و ششم از باب دوم از باب‌های وجوب حج، آنچه که بر جواز تجارت در مکه دلالت دارد؛ پس ملاحظه کنید.

باب ۵۳

استحباب مخفی کردن مال از دیگران برای معیشت

۵۶۲ (۱) ابو جعفر احول گوید: «امام صادقؑ به من فرمود: دارایی‌ات چیست؟ گفتم: دو غلام و دو شتر دارم. امامؑ فرمود: آن را از برادرانت پوشیده بدار؛ چرا که اگر به تو زیان نرسانند، سود هم نمی‌رسانند.»

(۵۴)

باب ماورد فی انّ الخیر عند حسان الوجوه

۵۶۳ ۳۲۲۱۴ (۱) **أمالی ابن الشّیخ** ۳۹۴: حدّثنا الشّیخ السّعید الإمام المفید أبو علیّ الحسن بن محمّد بن الحسن بن علیّ الطّوسی رحمه الله قال أخبرنا الشّیخ السّعید الوالد أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علیّ الطّوسیّ قال أخبرنا ابن مخلّد قال أخبرنا الخلدی قال حدّثنا القاسم بن محمّد بن حمّاد قال حدّثنا جندل بن والق قال حدّثنا أبو مالك الأنصاری عن أبی عبدالرّحمن السّدی عن داود ابن أبی هند عن أبی نضرة عن **أبی سعید** قال الإختصاص ۲۳۳: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله اطلبوا الخیر (ات ـ اختصاص) عند حسان الوجوه.

(۵۵)

باب ماورد فی انّ من باع داراً فلم یجعل ثمنها فی مثلها لم یبارک له

۵۶۴ ۳۲۲۱۵ (۱) **العوالی** ۱۰۸/۱: روی **حذیفة** قال قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله من باع داراً فلم یجعل ثمنها فی مثلها لم یبارك له فی ثمنها أوقال لم یبارك له فیها.

(۵۶)

باب ماورد فی ذمّ الخیّاط الخائن
وکیفیّة الخیاطة والتّحذیر عن السّقاطات وأنّ صاحب الثّوب أحقّ بها

۵۶۵ ۳۲۲۱۶ (۱) **تنبیه الخواطر** ۴۲: وقف علیّ علیه السلام علی خیّاط فقال یا خیّاط ثکلتك الثّواکل صلّب الخیوط ودقّق الدروز وقارب الغرز فانّی سمعت رسول اللّه صلی الله علیه و آله یقول یحشر اللّه الخیّاط الخائن وعلیه قمیص ورداء ممّا خاط وخان فیه واحذروا السّقاطات[۱] فانّ صاحب[۲] الثّوب أحقّ بها ولا تتّخذ[۳] بها الأیادی تطلب (بها ـ خ) المکافات.

---

۱. السّقطات ـ خ. ۲. فصاحب ـ خ. ۳. یتّخذها ـ خ.

باب ۵۴

خیر نزد نیکورویان است

(۱) ابو سعید از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خیر را نزد نیکورویان بجویید.» ۵۶۳

باب ۵۵

حکم فروختن خانه

(۱) حذیفه از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس خانه‌ای را بفروشد و پولش را در ۵۶۴
خرید خانهٔ دیگری مصرف نکند، برای وی برکت نخواهد داشت.»

باب ۵۶

کیفیت دوزندگی و زایده‌های پارچه

(۱) در کتاب تنبیه الخواطر آمده است که: «علیؑ نزد دوزنده‌ای ایستاد و فرمود: سوگ‌داران در ۵۶۵
سوگت نشینند! نخ‌ها را محکم و درزها را باریک و سوزن‌ها را نزدیک به هم فرو کن. همانا من از پیامبر اکرمﷺ شنیدم که فرمود: خداوند دوزندهٔ خیانت‌کار را با پیراهن و ردایی که در آن خیانت کرده، محشور می‌کند و از زایده‌های پارچه بپرهیز؛ زیرا صاحب لباس به آن سزاوارتر است و به آنها دست‌درازی نکن که موجب مکافات (مجازات) می‌شود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

أبواب الخيار

(١)

باب ثبوت خيار المجلس للبايع والمشتري مالم يفترقا وسقوطه بالإفتراق بالأبدان

٥٦٦ ٢٣٢١٧ (١) **كافى** ١٧٠/٥: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان عن العلاء عن محمّد بن مسلم عن أبي عبدالله ﷺ قال قال رسول اللّهﷺ البيّعان بالخيار حتّى يفترقا وصاحب الحيوان بالخيار ثلاثة أيّام.

٥٦٧ ٢٣٢١٨ (٢) **كافى** ١٧٠/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير **تهذيب** ٢٤/٧: الحسين بن سعيد عن محمّد ابن أبى عمير عن جميل و(ابن ـكا) بكير عن زرارة عن أبى جعفر ﷺ قال سمعته يقول قال رسول اللّهﷺ البيّعان[١] بالخيار حتّى يفترقا وصاحب الحيوان ثلاثة (أيّام ـكا) (كا ـ قلت الرّجل يشترى من الرّجل المتاع ثمّ يَدَعه عنده ويقول حتّى نأتيك بثمنه قال إن جاء فيما بينه وبين ثلاثة أيّام وإلّا فلابيع له).

٥٦٨ ٢٣٢١٩ (٣) **مستدرك** ٢٩٨/١٣: الشّيخ **أبوالفتوح** الرّازى فى تفسيره عن النّبىّﷺ انّه قال البيّعان بالخيار مالم يفترقا.

٥٦٩ ٢٣٢٢٠ (٤) **العوالى** ٢١٧: قالﷺ البيعان لكلّ واحد منهما على صاحبه الخيار مالم يفترقا. **مستدرك** ٢٩٧/١٣: **وفى** درر اللئالى وفى الحديث المشهور عن النّبىّﷺ وذكر مثله.

---

١. البائعان ـ يب.

بخش سوم: باب‌های خیار

باب ۱

خیار مجلس

۵۶۶ (۱) محمد بن مسلم از امام صادق؛ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «فروشنده و خریدار تا پیش از جدایی از یکدیگر، خیار فسخ معامله دارند و خریدار حیوان تا سه روز خیار دارد.»

۵۶۷ (۲) زراره از امام باقر؛ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «فروشنده و خریدار تا پیش از جدایی از هم خیار فسخ معامله دارند و خریدار حیوان سه روز [خیار دارد].

زراره گفت: شخصی از دیگری کالایی می‌خرد و آن را نزد فروشنده می‌گذارد و می‌گوید: نزد تو باشد تا پولش را بیاورم.

امام؛ فرمود: اگر تا سه روز آورد [حق دارد]؛ در غیر این صورت معامله‌ای برای وی وجود نخواهد داشت.»

۵۶۸ (۳) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «فروشنده و خریدار تا پیش از جدایی از هم خیار فسخ معامله دارند.»

۵۶۹ (۴) در کتاب العوالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هر یک از فروشنده و خریدار تا پیش از جدایی از هم نسبت به دیگری خیار دارند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۵۷۰ ۲۲۲۲۱ (۵) **کافی** ۱۷۰/۵: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن **تهذیب** ۲۰/۷: **استبصار** ۷۲/۳: (الحسن ـ یب ـ صا) ابن محبوب (عن جمیل ـ کا) عن **فضیل** عن أبی عبداللّه ﷺ قال قلت له ماالشّرط فی الحیوان فقال (إلی ـ کا) ثلاثة أیّام للمشتری قلت فما الشّرط فی غیر الحیوان قال البیّعان بالخیار مالم یفترقا فإذا افترقا فلا خیار بعد الرّضا منهما. **الخصال** ۱۲۷: حدّثنا أبی ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبداللّه عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن **الحسن** بن محبوب (مثل ما فی کا سنداً ومتناً).

۵۷۱ ۲۲۲۲۲ (۶) **المقنع** ۱۲۲: واعلم انّ البیّعین بالخیار مالم یفترقا فإذا افترقا فلا خیار لهما وصاحب الحیوان بالخیار ثلثة أیّام للمشتری. **فقه الرّضا** ﷺ ۲۵۳: نحوه إلی قوله فلا خیار لهما.

۵۷۲ ۲۲۲۲۳ (۷) **کافی** ۱۷۴/۵: محمّد بن یحیی عن **تهذیب** ۲۶/۷: محمّد بن أحمد (بن یحیی ـ یب) عن **الحسین** بن عمر بن یزید عن أبیه عن أبی عبداللّه ﷺ قال قال رسول اللّهﷺ إذا التّاجران صدقا (وبرّا ـ خصال) بورك لهما فاذا كذبا وخانا لم یبارك لهما وهما بالخیار مالم یفترقا فإن اختلفا فالقول قول ربّ السّلعة أو یتتاركا. **الخصال** ۴۵: حدّثنا محمّد بن موسی بن المتوكّلﷺ قال حدّثنا محمّد بن یحیی العطّار عن محمّد بن أحمد رفعه إلی الحسین بن زید بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب عن أبیه زید بن علی عن أبیه علی بن الحسین عن أبیه الحسین عن أبیه علیّ ﷺ قال قال رسول اللّهﷺ (وذكر مثله).

۵۷۳ ۲۲۲۲۴ (۸) **مستدرك** ۲۹۸/۱۳: الشّیخ **أبوالفتوح** الرّازی فی تفسیره عن النّبیّﷺ قال البیّعان بالخیار مالم یفترقا فان صدقا وبیّنا بورك لهما فی بیعهما وإن كتما وكذبا محق بركة بیعهما.

۵۷۴ ۲۲۲۲۵ (۹) **کافی** ۱۷۰/۵: **تهذیب** ۲۰/۷: **استبصار** ۷۲/۳: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن حمّاد عن **الحلبی** عن أبی عبداللّه ﷺ (قال ـ کا) قال أیّما رجل اشتری (من رجل ـ کا) بیعاً فهما[1] بالخیار حتّی یفترقا فإذا افترقا وجب البیع قال وقال أبوعبداللّه ﷺ إنّ أبی اشتری ارضاً یقال لها العریض (من رجل ـ یب صا) فابتاعها من

۱. فهو ـ یب صا.

(۵) فضیل گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: در معاملهٔ حیوان چه شرطی وجود دارد؟ ۵۷۰

امام ﷺ فرمود: تا سه روز خریدار خیار دارد.

گفتم: در غیر حیوان چه شرطی است؟

امام ﷺ فرمود: فروشنده و خریدار تا پیش از جدایی خیار فسخ دارند و وقتی با رضایت از یکدیگر جدا شدند، خیاری برای آنان نیست.»

(۶) در کتاب المقنع آمده است: «و بدان که! خریدار و فروشنده پیش از جدایی از هم خیار فسخ معامله دارند و وقتی جدا شدند، خیاری برای آنان نیست و خریدار حیوان تا سه روز خیار فسخ دارد.» ۵۷۱

بخش نخست این عبارت، در کتاب فقه الرضا نیز آمده است.

(۷) عمر بن یزید از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرگاه خریدار و فروشنده راست گویند (و نیکی کنند) به آنان برکت داده می‌شود و هنگامی که دروغ گویند و خیانت کنند، برکت به آنان داده نخواهد شد و آنان تا پیش از جدایی از هم خیار فسخ معامله دارند و اگر با هم اختلاف کردند، سخن صاحب کالا پذیرفته می‌شود یا این‌که از یکدیگر دست بردارند.» ۵۷۲

(۸) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «فروشنده و خریدار پیش از جدایی از هم خیار فسخ دارند، پس اگر هر دو راست‌گویند و حقیقت را آشکار کنند، در معامله‌شان برکت داده می‌شود و اگر کتمان کنند و دروغ گویند، برکت از معامله‌شان می‌رود.» ۵۷۳

(۹) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس جنسی (از دیگری) بخرد، آن دو تا پیش از جدایی از هم خیار دارند. پس آن‌گاه که از یکدیگر جدا شدند، معامله لازم و ثابت می‌شود. ۵۷۴

و نیز امام صادق ﷺ فرمود: پدرم از شخصی، زمینی به نام عریض خرید، وی آن زمین را به دینار خرید. آن‌گاه فرمود: نوشته‌ای به تو می‌دهم که در مقابل هر دینار ده درهم بپردازم. آن شخص نیز دینار را به درهم فروخت. سپس پدرم برخاست و من به دنبال وی روان شدم و گفتم: ای پدر جان! چرا به سرعت برخاستی؟ فرمود: خواستم معامله را لازم کنم.»

صاحبها بدنانير فقال (له ـ كا) اعطيك ورقاً بكلّ دينار عشرة دراهم فباعه بها فقام أبي فاتبعته فقلت يا أبت[1] لم قمت سريعاً قال أردت أن يجب البيع. فقيه ۱۲۷/۳: روى الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام انّه قال انّ أبي عليه السلام اشترى ارضاً يقال لها العريض فلمّا استوجبها قام فمضى فقلت له يا أبة عجّلت بالقيام فقال يا بنيّ انّي أرد أن يجب البيع.

۵۷۵ (۱۰) الدّعائم ۴۳/۲: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام انّ رسول اللّه صلى الله عليه وآله
۲۳۲۲۶ قال البيّعان بالخيار فيما تبايعاه حتّى يفترقا عن رضى.

۵۷۶ (۱۱) الدّعائم ۴۴/۲: وعن جعفر بن محمّد عليه السلام يفترقان بالأبدان من المكان الّذى عقدا
۲۳۲۲۷ فيه البيع لقد باع أبي عليه السلام أرضاً يقال لها العريض فلمّا اتّفق مع المشترى وعقد البيع قام أبي فمشى فتبعته وقلت له لِمَ قمت سريعاً قال أردت أن يجب البيع.

۵۷۷ (۱۲) تهذيب ۲۰/۷: استبصار ۷۲/۳: أحمد بن محمّد بن عيسى عن (محمّد ـ يب) ابن
۲۳۲۲۸ أبي عمير عن فقيه ۱۲۷/۳: أبي أيّوب (الخزّاز ـ يب ـ صا) عن محمّد بن مسلم قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول (انّي ـ يب صا) ابتعت أرضاً فلمّا استوجبتها قمت فمشيت خطاً ثمّ رجعت فأردت[2] أن يجب البيع (حين افترقنا ـ فقيه).

۵۷۸ (۱۳) كافى ۱۷۱/۵: عليّ عن أبيه عن ابن أبي عمير عن أبي أيّوب عن محمّد بن مسلم
۲۳۲۲۹ قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول بايعت رجلاً فلمّا بايعته قمت فمشيت خطاء ثمّ رجعت إلى مجلسي ليجب البيع حين افترقنا.

۵۷۹ (۱۴) كافى ۴۷۴/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱۹۹/۸: محمّد بن أحمد (بن يحيى ـ
۲۳۲۳۰ يب) عن أحمد بن الحسن عن عمرو بن سعيد عن مصدّق بن صدقة عن عمّار (بن موسى[3] ـ كا) عن أبي عبد اللّه عليه السلام في رجل اشترى من رجل[4] جارية بثمن مسمّى ثمّ افترقا قال وجب البيع وليس له أن يطأها وهي عند صاحبها حتّى يقبضها[5] ويعلم صاحبها والثّمن إذا لم يكونا اشترطا فهو نقد.

---

۱. يا أبه ـ يب صا. ۲. أردت ـ فقيه. ۳. السّاباطي ـ يب.
۴. من آخر ـ يب. ۵. أو ـ يب.

حلبی از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «پدرم زمینی به نام عریض خرید. وقتی معامله انجام گرفت، برخاست و حرکت کرد. من به وی گفتم: ای پدر جان! در برخاستن شتاب کردی! وی فرمود: ای فرزند عزیزم! خواستم معامله را لازم کنم.»

۵۷۵ (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ از پدرش از نیاکانش روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «فروشنده و خریدار در آنچه معامله کرده‌اند، خیار دارند تا این‌که بارضایت از یکدیگر جدا شوند.»

۵۷۶ (۱۱) در همان کتاب از امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمود: «بدن‌های‌شان از مکانی که در آن معامله کرده‌اند، جدا می‌شود. به تحقیق پدرم زمینی به نام عریض را فروخت. هنگامی که با مشتری توافق کردند و معامله انجام شد، پدرم برخاست و به راه افتاد. من به دنبال پدرم حرکت کردم و به وی گفتم: چرا با این سرعت برخاستی؟ فرمود: می‌خواستم معامله لازم شود.»

۵۷۷ (۱۲) محمد بن مسلم از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «زمینی را خریدم و وقتی معامله را پذیرفتم، برخاستم. چند قدم راه رفتم و سپس بازگشتم. می‌خواستم (با جدایی‌مان) معامله لازم و ثابت شود.»

۵۷۸ (۱۳) محمد بن مسلم از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «با شخصی معامله کردم. وقتی معامله انجام شد، برخاستم. چند قدم راه رفتم و سپس به محل نشستنم بازگشتم تا با جدایی‌مان معامله لازم شود.»

۵۷۹ (۱۴) عمار بن موسی گوید: «شخصی با قیمت معینی از دیگری کنیزی خرید. آن‌گاه از یکدیگر جدا شدند. امام صادقؑ در این باره فرمود: معامله لازم شد و تا وقتی که آن کنیز نزد فروشنده است، خریدار حق آمیزش با آن را ندارد تا تحویل بگیرد و فروشنده را در جریان گذارد و بهای آن در صورتی که فروشنده و خریدار شرط نکنند، نقد است.»

۵۸۰ (۱۵) مستدرك ۲۹۹/۱۳: ابن أبی جمهور فی درر اللّئالی عن النّبیّ ﷺ انّه قال البیّعان بالخیار مالم یفترقا أو یقول أحدهما لصاحبه اختر.
۲۲۲۲۱

۵۸۱ (۱۶) مستدرك ۲۹۸/۱۳: الشّیخ أبوالفتوح الرّازی فی تفسیره عن النّبیّ ﷺ قال البیع عن تراضٍ والخیار بعد الصّفقة ولایحل لمسلم أن یغشّ مسلماً.
۲۲۲۲۲

۵۸۲ (۱۷) تهذیب ۲۰/۷: استبصار ۷۳/۳: محمّد بن أحمد بن یحیی عن أبی جعفر عن أبیه عن غیاث بن إبراهیم عن جعفر عن أبیه عن علیّ ﷺ قال قال علیّ ﷺ إذا صفق الرّجل علی البیع فقد وجب وإن لم یفترقا (تحمل علی الصّورة الّتی کانت الصّفقة لسقوط الخیار) أو علی التّقیّة کما فی الوافی. فقه الرّضا ﷺ ۲۵۰: روی إذا صفق الرّجل (وذکر مثله). ویأتی فی روایة ابن مسلم (۷) من باب (۳) ثبوت الخیار فی الحیوان قوله ﷺ وفیما سوی ذلك (أی سوی بیع الحیوان) من بیع حتّی یفترقا. وفی روایة ابن حنظلة (۱) من باب (۱۳) حکم من اشتری ارضاً علی انّها جربان معیّنة فتقصر ما یمکن أن یستفاد منه ذلك. وفی روایة علیّ بن أسباط (۳) من باب (۱) أقسام العیوب من أبوابها ج ۲۳ قوله (الخیار) فی غیر الحیوان ان یتفرّقا.
۲۲۲۲۳

(۲)

باب ماورد فی انّ النّبیّ ﷺ إذا اشتری شیئاً قال للبایع أنت بالخیار

۵۸۳ (۱) مستدرك ۲۹۸/۱۳: القطب الرّاوندیّ فی لبّ اللّباب عن النّبیّ ﷺ انّه بایع النّاس علی النّصح لکلّ مسلم فکان إذا اشتری شیئاً قال ان [کان] الّذی أخذنا منك خیر ممّا أعطیناك فأنت بالخیار.
۲۲۲۲٤

(۳)

باب ثبوت الخیار للمشتری فی الحیوان ثلثة أیّام وسقوطه بتصرّفه واحداثه فیه وحکم الخیار فی الرّقیق

۵۸٤ (۱) تهذیب ۶۷/۷: الحسین بن سعید عن الحسن بن علیّ بن فضّال قال سمعت أبا الحسن علیّ بن موسی الرّضا ﷺ یقول صاحب الحیوان المشتری بالخیار ثلاثة أیّام.
۲۲۲۲۵

۵۸۰ (۱۵) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «معامله کنندگان خیار دارند، تا وقتی از هم جدا نشده‌اند یا یکی از آنان به دیگری نگوید: خیار با تو.»

۵۸۱ (۱۶) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «معامله با رضایت و اراده طرفین است و پس از دست دادن [انعقاد عقد]، خیار است و برای هیچ مسلمانی حلال نیست که به مسلمانی خیانت کند.»

۵۸۲ (۱۷) غیاث بن ابراهیم از امام صادقؑ از پدرشؑ روایت می‌کند که علیؑ فرمود: «هنگامی که شخصی در معامله دست داد، معامله لازم می‌شود؛ هرچند از یکدیگر جدا نشده‌اند.»

این حدیث بر صورتی که دست دادن برای سقوط خیار باشد یا بر تقیه، حمل می‌شود؛ چنانچه در الوافی آمده است.

ارجاعات

می‌آید:

در روایت هفتم از باب سوم از باب‌های خیار، فرموده معصومؑ که: «و در غیر حیوان از کالاهای دیگر تا وقتی از یکدیگر جدا شوند.»

و در روایت یکم از باب سیزدهم نیز از آن استفاده می‌شود.

و در روایت سوم از باب یکم از باب‌های خیار این گفته که: «خیار در غیر حیوان تا وقتی است که از یکدیگر جدا شوند.»

باب ۲

واگذاری خیار فسخ به طرف دیگر عقد توسط پیامبر اکرمﷺ

۵۸۳ (۱) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ در معاملات خویش برای هر مسلمانی خیرخواهی می‌کرد و هرگاه چیزی می‌خرید، می‌فرمود: آنچه ما از تو گرفتیم، بهتر از چیزی است که به تو دادیم؛ بنابراین خیار با توست.»

(اگر آنچه از تو گرفتیم بهتر از چیزی است که به تو دادیم، خیار با توست.)

باب ۳

خیار حیوان

۵۸۴ (۱) علی بن فضّال از امام رضاؑ روایت می‌کند که فرمود: «خریدار حیوان تا سه روز خیار دارد.»

٥٨٥ ٢٢٢٣٦ (٢) **المقنع** ١٢٣: صاحب الحيوان بالخيار ثلاثة أيّام للمشتري.

٥٨٦ ٢٢٢٣٧ (٣) **تهذيب** ٢٤/٧: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **فقيه** ١٢٦/٣: **الحلبيّ** عن أبي عبداللّه ﷺ قال في الحيوان كلّه شرط ثلاثة أيّام للمشتري وهو (فهو ـ فقيه) بالخيار (فيها ـ فقيه) ان اشترط أو لم يشترط (ويأتي مثله في رواية الحلبيّ من باب (٥) جواز اصطلاح الشريكين من أبواب أحكام الصّلح ـ ج ٢٣).

٥٨٧ ٢٢٢٣٨ (٤) **الدّعائم** ٤٥/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال مشتري الحيوان كلّه بالخيار فيه ثلاثة أيّام اشترط أو لم يشترط.

٥٨٨ ٢٢٢٣٩ (٥) **فقه الرّضا** ﷺ ٢٥٠: روى انّ الشّرط في الحيوان ثلاثة أيّام اشترط أم لم يشترط.

٥٨٩ ٢٢٢٤٠ (٦) **قرب الإسناد** ١٦٧: أحمد وعبداللّه ابنا محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن عليّ بن رئاب قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن رجل اشترى جارية لمن الخيار للمشتري أو البايع أو لهما كلاهما قال فقال الخيار لمن اشترى ثلاثة أيّام نظرة فإذا مضت ثلاثة أيّام فقد وجب الشّراء قلت له أرأيت ان قبّلها المشتري أو لامس قال فقال إذا قبّل أو لامس أو نظر منها على[1] ما يحرم على غيره فقد انقضى الشّرط ولزمته.

٥٩٠ ٢٢٢٤٠ (٧) **تهذيب** ٢٣/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان عن أبي أيّوب عن **محمّد** بن مسلم عن أبي عبداللّه ﷺ قال المتبايعان بالخيار ثلاثة أيّام في الحيوان وفيما سوى ذلك من بيع حتّى يفترقا.

٥٩١ ٢٢٢٤٢ (٨) **كافي** ١٦٩/٥: (عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً عن ـ معلّق) **تهذيب** ٢٤/٧: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن عليّ بن رئاب عن أبي عبداللّه ﷺ قال الشّرط في الحيوان ثلاثة أيّام للمشتري اشترط أم[2] لم يشترط فإن أحدث المشتري فيما اشترى حدثاً قبل الثّلاثة الأيّام فذلك رضى منه فلاشرط (له ـ يب) قيل له وما الحدث قال إن لامس أو قبّل أو نظر[3] منها إلى ما كان يحرم عليه قبل الشّراء.

---

١. إلى ـ خ ل. ٢. أو ـ يب. ٣. أو ينظر ـ يب.

(۲) در کتاب المقنع آمده است: «خریدار حیوان تا سه روز خیار دارد.» ۵۸۵

(۳) حلبی از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «در تمام حیوانات تا سه روز برای خریدار حق شرط است و او خیار دارد، چه شرط کند چه نکند.» ۵۸۶

(۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق‌ؑ روایت می‌شود که فرمود: «هر خریدار حیوانی تا سه روز نسبت به آن خیار دارد، ـ شرط کند یا نکند.» ۵۸۷

(۵) در کتاب فقه الرضا آمده است: «روایت شده که شرط در حیوان تا سه روز است، ـ شرط کند یا نکند.» ۵۸۸

(۶) علی بن رئاب گوید: «از امام صادق‌ؑ پرسیدم: شخصی کنیزی می‌خرد، در این باره خریدار خیار دارد یا فروشنده یا هر دو؟ ۵۸۹

امامؑ فرمود: مشتری تا سه روز برای اندیشیدن مهلت دارد و هنگامی که سه روز گذشت، خرید لازم می‌شود. به امامؑ گفتم: اگر مشتری او را ببوسد یا لمس کند، چه می‌فرمایید؟

امامؑ فرمود: هرگاه ببوسد یا لمس کند یا به جایی از بدنش که بر دیگران حرام است، نگاه کند، شرط از میان می‌رود و برای وی لازم می‌شود.»

(۷) محمد بن مسلم از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «معامله کنندگان در مورد حیوان تا سه روز خیار دارند و در کالاهای دیگر تا زمانی که از یکدیگر جدا شوند.» ۵۹۰

(۸) علی بن رئاب از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «معامله حیوان تا سه روز به نظر مشتری مشروط و معلّق است ـ شرط کند یا نکند ـ پس اگر مشتری پیش از پایان سه روز در آن تصرف کند، به آن راضی شده است و شرط او ساقط است. ۵۹۱

به امامؑ گفته شد: مقصود از تصرف چیست؟

امامؑ فرمود: لمس کردن یا بوسیدن یا نگاه کردن به جایی از بدنش که پیش از خرید حرام بود.»

۵۹۲ (۹) الدّعائم ۲/٤٥: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه قال من اشترى امة فوطئها أو قبّلها أو لمسها أو نظر منها إلى مايحرم على غيره فلاخيار له فيها وقد لزمته وكذلك ان أحدث فى شىء من الحيوان حدثاً قبل مدّةالخيار فقد لزمه أو ان عرض السّلعة للبيع.
۲۳۲٤۳

۵۹۳ (۱۰) تهذيب ۷/۷۵: محمّد بن الحسن الصفّار قال كتبت إلى أبى محمّد عليه السلام فى الرّجل اشترى من رجل دابّة فأحدث فيها حدثاً من أخذ الحافر أو نعلها أو ركب ظهرها فراسخ أله أن يردّها فى الثّلاثة أيّام الّتى له فيها الخيار بعد الحدث الّذى يحدث فيها أو الرّكوب الّذى ركبها فراسخ فوقع عليه السلام إذا أحدث فيهاحدثاً فقد وجب الشّراء إن شاء اللّه تعالى.
۲۳۲٤٤

۵۹٤ (۱۱)كافى ۵/۱۷۲: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۷/۲۵: أحمد بن محمّد عن الوشّاء عن عبداللّه بن سنان عن أبى عبداللّه عليه السلام قال عهدة البيع فى الرّقيق ثلاثة أيّام إن كان بها خبل[۱] أو برص أو نحو هذا[۲] وعهدته السّنة من الجنون فما (كان ـ يب) بعد السّنة فليس بشىء.
۲۳۲٤۵

وتقدّم فى رواية ابن مسلم (۱) من باب (۱) ثبوت خيار المجلس قوله عليه السلام وصاحب الحيوان بالخيار ثلثة أيّام. وفى رواية زرارة (۲) قوله عليه السلام وصاحب الحيوان (بالخيار) ثلثة أيّام. وفى رواية فضيل (۵) قوله ما الشّرط فى الحيوان فقال عليه السلام ثلاثة أيّام للمشترى. وفى رواية عمّار (۱٤) قوله عليه السلام فى رجل اشترى من آخر جارية بثمن مسمّى ثمّ افترقا فقال عليه السلام وجب البيع.

ويأتى فى أحاديث الباب التّالى، وباب (۵) حكم نماء الحيوان فى مدّة الخيار ما يدلّ على ذلك.

(٤)

باب أنّ العبد أو الحيوان إن تلف أو حدث فيه عيب فى الثّلاثة كان من مال البايع

۵۹۵ (۱)كافى ۵/۱۷۱: حميد بن زياد عن تهذيب ۷/۲۵: الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان بن عثمان عن عبدالرّحمان بن أبى عبداللّه قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام
۲۳۲٤٦

---

۱. الخبل: فساد الأعضاء، الفالج: قطع الأيدى والأرجل ـ المنجد. ۲. أو نحو هذه ـ يب.

۵۹۲ (۹) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس کنیزی بخرد و با او آمیزش کند یا ببوسد یا لمس کند یا به جایی از بدنش که بر دیگران حرام است، نگاه کند، در مورد آن خیار ندارد و برایش لازم می‌شود و همچنین اگر پیش از پایان زمان خیار در حیوان تصرف کند یا آن را در معرض فروش قرار دهد، آن حیوان برای وی لازم می‌شود.»

۵۹۳ (۱۰) محمد بن حسن صفار گوید: «به امام حسن عسکریؑ نوشتم: شخصی حیوانی می‌خرد و در آن تصرف می‌کند؛ مثل چیدن سُم یا تعویض نعل یا سوار شدن تا چند فرسخ. پس از این تصرفات یا سوار شدن تا چند فرسخ در مدت سه روزی که خیار دارد، آیا می‌تواند آن را پس دهد؟

امامؑ در پاسخ مرقوم فرمود: هرگاه در آن تصرفی نماید، خرید لازم می‌شود، ان‌شاءالله.»

۵۹۴ (۱۱) عبدالله بن سنان از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «برده نسبت به قطع عضو یا پیسی یا مانند آن تا سه روز و نسبت به دیوانگی تا یک سال ضمانت دارد و حوادث پس از یک سال ضمانت ندارند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب یکم از باب‌های خیار فرموده امامؑ که: «و خریدار حیوان سه روز خیار دارد.»

در روایت دوم فرموده معصومؑ که: «و صاحب حیوان سه روز خیار دارد.»

در روایت پنجم از باب‌های خیار از امامؑ سوال شد: «در معاملهٔ حیوان چه شرطی وجود دارد؟

امامؑ فرمود: سه روز برای خریدار [مشروط است.]»

و در روایت چهاردهم این گفته که: «شخصی از دیگری با قیمت معین کنیزی می‌خرد، آن‌گاه از یکدیگر جدا می‌شوند. امامؑ فرمود: معامله لازم است.»

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب پنجم مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴

ضامن بودن فروشنده برده یا حیوان تا سه روز

۵۹۵ (۱) عبدالرحمان بن ابی عبدالله از امام صادقؑ پرسید: «شخصی از دیگری کنیزی می‌خرد و پول آن را می‌پردازد. آن‌گاه کنیز پس یکی دو روز نزد خریدار می‌میرد، چه کسی ضامن آن است؟

امامؑ فرمود: بر خریدار ضمانی نیست تا شرط وی پایان یابد.»

عن رجل اشترى أمة بشرط من رجل يوماً أو يومين فماتت عنده وقد قطع الثّمن، على من يكون الضّمان فقال ليس على الّذى اشترى ضمان حتّى يمضى بشرطه[1].

۵۹۶ ۲۳۲۴۷ (۲) كافى ۱۶۹/۵: (عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً عن ـ معلّق) تهذيب ۲۴/۷: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن ابن سنان قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرّجل يشترى الدابّة أو العبد ويشترط إلى يوم أو يومين فيموت العبد أو الدابّة أو[2] يحدث فيه حدث[3]، على من ضمان ذلك فقال على البايع حتّى ينقضى الشّرط ثلاثة أيّام ويصير المبيع للمشترى (يب ـ شرط له البايع أو لم يشترط قال وإن كان بينهما شرط أيّاماً معدودة فهلك فى يد المشترى قبل أن يمضى الشّرط فهو من مال البايع).

۵۹۷ ۲۳۲۴۸ (۳) فقيه ۱۲۶/۳: قال (أبو عبدالله) عليه السلام فى رجل اشترى من رجل عبداً أو دابّة وشرط يوماً أو يومين فمات العبد أو نفقت[4] الدّابّة أو حدث فيه حدث على من الضّمان قال لا ضمان على المبتاع حتّى ينقضى الشّرط ويصير المبيع له.

۵۹۸ ۲۳۲۴۹ (۴) تهذيب ۶۷/۷: الحسين بن سعيد عن فقيه ۱۲۷/۳: (الحسن بن علىّ ـ يب) بن فضّال عن الحسن بن علىّ بن رباط عمّن رواه[5] عن أبى عبدالله عليه السلام قال إن حدث بالحيوان حدث قبل ثلاثة أيّام فهو من مال البايع (فقيه ـ ومن اشترى جارية وقال للبايع اجيئك بالثّمن فإن جاء فيما بينه وبين شهر وإلّا فلا بيع له والعهدة فيما يفسد من يومه مثل البقول والبطّيخ والفواكه يوم إلى الليل).

۵۹۹ ۲۳۲۵۰ (۵) تهذيب ۸۰/۷: محمّد بن أحمد بن يحيى عن ابن أبى إسحاق عن الحسن ابن أبى الحسن الفارسى عن عبدالله بن الحسن بن زيد بن علىّ بن الحسين عن أبيه عن جعفر بن محمّد عليهما السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله فى رجل اشترى عبداً بشرط ثلاثة أيّام فمات العبد فى الشّرط قال يستحلف بالله ما رضيه ثمّ هو برئ من الضّمان.

---

۱. شرطه ـ يب. ۲. و ـ يب. ۳. الحدث ـ يب.

۴. نفقت الدّابّة: خرجت روحها ـ المنجد. ۵. عن زرارة عمّن رواه خ ل ط ق فقيه.

۵۹۶ (۲) ابن سنان از امام صادق﷣ پرسید: «شخصی حیوان یا برده‌ای می‌خرد و یک یا دو روز شرط می‌کند. در این مدت آن می‌میرد یا عیبی در آن ایجاد می‌شود، چه کسی ضامن آن است؟

امام﷣ فرمود: فروشنده ضامن است تا سه روز شرط پایان یابد و کالا، [به صورت لازم] ملک خریدار گردد. (خواه فروشنده برای وی شرط کند یا نه) و فرمود: اگر میان معامله کنندگان تا چند روز معین شرطی وجود داشته باشد و پیش از پایان شرط در دست خریدار هلاک شود، آن، مال فروشنده خواهد بود.»

۵۹۷ (۳) در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌شود که از امام صادق﷣ سوال شد: «شخصی برده یا حیوانی می‌خرد و مدت یک یا دو روز شرط می‌کند و آن برده یا حیوان می‌میرد یا عیبی در آن ایجاد می‌شود. چه کسی ضامن اوست؟

امام﷣ فرمود: خریدار ضامن نیست تا این‌که مدت شرط پایان یابد و کالا [به طور ثابت] ملک او شود.»

۵۹۸ (۴) حسن بن علی بن رباط با واسطه از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «اگر تا پیش از سه روز برای حیوان حادثه‌ای روی دهد، از مال فروشنده خواهد بود. (هرکس کنیزی بخرد و به فروشنده بگوید: پول را می‌آورم؛ پس اگر تا یک ماه آورد [نسبت به آن حق دارد]، در غیر این صورت معامله‌ای برای وی نخواهد بود و در اجناسی مانند سبزی‌ها و خربزه که تا یک روز فاسد می‌شوند، یک روز تا شب، فروشنده عهده دار آن است.)»

۵۹۹ (۵) حسن بن زید بن علی بن حسین﷣ از پدرش از امام صادق﷣ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ شخصی که برده‌ای را با سه روز خیار خرید و آن برده در زمان خیار مُرد فرمود: «خریدار به خدا سوگند داده می‌شود که به آن راضی نبوده، آن‌گاه از ضمان آن بیرون می‌آید.»

(۵)

باب حكم نماء الحيوان فى مدّة الخيار إذا فسخ المشترى

۶۰۰ ۳۲۲۵۱ (۱) كافى ۱۷۳/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عمّن ذكره عن أبى المغرا عن **الحلبى** عن أبى عبداللّه عليه السلام في رجل اشترى شاة فامسكها ثلاثة أيّام ثمّ ردّها قال إن كان فى تلك الثّلاثة الأيّام يشرب لبنها ردّ معها ثلاثة أمداد وإن لم يكن لها لبن فليس عليه شىء. علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن **الحلبىّ** عن أبى عبداللّه عليه السلام مثله ويأتى نحوه فى ذيل رواية الحلبىّ من باب (۵) جواز إصطلاح الشّريكين من أبواب أحكام الصّلح ج ۲۳.

۶۰۱ ۳۲۲۵۲ (۲) **المعانى** ۲۸۲: بإسناده المتقدّم فى باب (۴۵) أنّه لا يصلح البناء على القبر عدا ما استثنى من أبواب الدّفن ج ۳ عن **القاسم** بن سلام بأسانيد متّصلة إلى النّبيّ صلى الله عليه وآله فى أخبار متفرّقة أنّه قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لا تُصرّوا الإبل والغنم من اشترى مصرّاة فهو بآخر النّظرين إن شاء ردّها وردّ معها صاعاً من تمر. المصرّاة يعنى النّاقة أو البقرة أو الشّاة قد صرّى اللبن فى ضرعها يعنى حبس فيه وجمع لم يحلب أيّاماً (إلى أن قال) وفى حديث آخر من اشترى محفّلة[1] فردّها فليردّ معها صاعاً وإنّما سمّيت محفّلة لأنّ اللبن حفّل فى ضرعها واجتمع وكلّ شىء كثّرته فقد حفّلته.

۶۰۲ ۳۲۲۵۳ (۳) **الدّعائم** ۳۰/۲: عن رسول اللّه صلى الله عليه وآله أنّه نهى عن التّصرية وقال من اشترى شاة مصرّاة فهى خلابة[2] فليردّها إن شاء إذا علم ويردّ معها صاعاً من تمر والتصرية ترك ذات الدّرّ أن تُحلب أيّاماً ليجتمع اللّبن فى ضرعها فيُرى غزيراً.

۶۰۳ ۳۲۲۵۴ (۴) **العوالى** ۲۱۹/۱: قال صلى الله عليه وآله من اشترى شاة مصرّاة فهو بالخيار ثلاثة أيّام إن شاء أمسكها وإن شاء ردّها وصاعاً من تمر.

۶۰۴ ۳۲۲۵۵ (۵) **العوالى** ۲۱۹/۱: وقال صلى الله عليه وآله من ابتاع محفّلة فهو بالخيار ثلاثة أيّام فإن ردّها ردّ معها لبنها أو مثل لبنها قمحاً.

---

۱. حفله: جمعه ـ حفل النّاقة: ترك حلبها أيّاماً ليجتمع اللّبن فى ضرعها. ۲. أى خديعة ـ مجمع.

باب ۵

حکم فواید حیوان در زمان خیار در صورت فسخ خریدار

۶۰۰ (۱) حلبی دربارهٔ خریدار گوسفندی که بعد از سه روز آن را پس داد، از امام صادق﵇ روایت می‌کند که فرمود: «اگر در این سه روز شیر آن را نوشیده است، سه مدّ [= سی سیر خرما] همراه آن می‌پردازد و اگر شیر نداشته، چیزی بر او نیست.»

۶۰۱ (۲) قاسم بن سلام با سندهای متصل به پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شیر را در پستان شتر و گوسفند ذخیره نکنید. هرکس حیوانی را که شیر در پستانش ذخیره شده خریداری کند، میان دو کار خیار دارد؛ اگر بخواهد، آن را با سه کیلو خرما بازمی‌گرداند.»

و در حدیث دیگری فرمود: «هرکس حیوانی را که شیر در پستانش ذخیره شده، خریداری کند و سپس بازگرداند، باید یک صاع [= سه کیلوگرم] همراه آن بپردازد.»

۶۰۲ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ از انباشتن شیر در پستان حیوان نهی کرد و فرمود: «هرکس گوسفندی را که شیر در پستانش انباشته شده خریداری کند، پس آن گوسفند فریبنده است و مشتری پس از آگاهی از این موضوع، اگر بخواهد می‌تواند آن را بازگرداند و یک صاع [= سه کیلوگرم] خرما همراه آن بپردازد.»

۶۰۳ (۴) در کتاب العوالی از پیامبراکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس گوسفندی را که شیر در پستانش انباشته شده خریداری کند، تا سه روز خیار دارد. اگر بخواهد، آن را نگه می‌دارد و اگر بخواهد، همراه یک صاع خرما باز گرداند.»

۶۰۴ (۵) در همان کتاب از امام﵇ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس حیوانی را که شیر در پستانش انباشته شده خریداری کند، تا سه روز خیار دارد. اگر آن را باز گرداند، همراه آن، شیرش یا به قیمت آن، گندم می‌پردازد.»

٦٠٥ (٦) **العوالي** ٥٧/١: روى في المصرّاة انّه من اشترى مصرّاة فهو بالخيار ثلاثة أيّام إن
٢٢٢٥٦
شاء ردّها وردّ معها صاعاً من طعام.

٦٠٦ (٧) **أمالي ابن الشيخ** ١٧٥: أخبرنا الشّيخ المفيد أبو عليّ الحسن بن محمّد بن عليّ
٢٢٢٥٧
الطّوسي ﷺ قال أخبرنا الشّيخ السّعيد الوالد أبو جعفر محمّد بن الحسن ﷺ قال أخبرنا محمّد بن محمّد قال أخبرنا أبوبكر محمّد بن عمر الجعابي قال حدّثنا الفضل بن الحباب الجمحي قال حدّثنا الحسين بن عبدالله[1] الأُبلّي قال حدّثنا أبو خالد الأسدي عن أبي بكر بن عيّاش عن صدقة بن سعيد الحنفي عن جميع بن عمير قال سمعت **عبدالله** بن عمر بن الخطّاب يقول انتهى رسول اللّه ﷺ الى العقبة فقال لايجاوزها أحد فعوّج الحكم ابن أبي العاص فمه مستهزءاً به ﷺ وقال رسول اللّه ﷺ من اشترى شاة مصرّاة فهو بالخيار فعوّج الحكم فمه فبصر به النّبيّ ﷺ فدعا عليه فصرع[2] شهرين ثمّ أفاق فأخرجه النّبيّ ﷺ عن المدينة طريداً ونفاه عنها.

(٦)

باب ثبوت خيار الشّرط بحسب ماشرط إذا لم يخالف كتاب اللّه

٦٠٧ (١) **كافي** ١٦٩/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً عن
٢٢٢٥٨
تهذيب ٢٢/٧: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن **عبدالله** بن سنان عن أبي عبدالله ﷺ قال سمعته يقول من اشترط شرطاً مخالفاً لكتاب اللّه ﷻ فلا يجوز له (ولا يجوز ـ كا) على الّذي اشترط عليه والمسلمون عند شروطهم فيما وافق كتاب اللّه ﷻ.

٦٠٨ (٢) **تهذيب** ٢٢/٧: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن **فقيه** ١٢٧/٣: (عبدالله ـ
٢٢٢٥٩
فقيه) **ابن سنان** عن أبي‌عبدالله ﷺ قال المسلمون عند شروطهم إلّا كلّ شرط خالف كتاب اللّه ﷻ فلا يجوز. **الدّعائم** ٤٤/٢: عن رسول اللّه ﷺ (مثله إلى قوله كتاب اللّه).

---

١. عبيدالله ـ خ.

٢. صرع: أصابه الصّرع ـ الصرع علّة تمنع الأعضاء النفسانيّة عن أفعالها منعاً غير تامّ وعند العامّة الصّداع الشديد ـ المنجد.

۶۰۵ (۶) در همان کتاب گفته می‌شود که: «روایت شده که هرکس حیوانی را که شیر در پستانش انباشته شده خریداری کند، تا سه روز خیار دارد. اگر بخواهد، آن را همراه یک صاع [= سه کیلوگرم] گندم بازمی‌گرداند.»

۶۰۶ (۷) عبدالله بن عمر بن خطاب گوید: «وقتی پیامبر اکرمﷺ به عقبه رسید، فرمود: هیچ‌کس از اینجا عبور نکند. حکم بن ابی العاص برای مسخره کردن پیامبرﷺ دهانش را کج کرد.

آن‌گاه پیامبر اکرمﷺ فرمود: هرکس گوسفندی را که شیر در پستانش انباشته شده خریداری کند، خیار دارد. حکم بار دیگر برای مسخره کردن پیامبرﷺ دهانش را کج کرد. این بار حضرت او را دید و به وی نفرین کرد. حکم به مدت دوماه به بیماری صرع [= تشنّج] مبتلا شد و پس از به هوش آمدن، پیامبرﷺ او را از مدینه تبعید کرد.»

باب ۶

خیار شرط

۶۰۷ (۱) عبدالله بن سنان از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس شرطی مخالف با کتاب خدا کند، آن شرط بر کسی که علیه او شرط شده، جایز نیست و مسلمانان پایبند به شرط های‌شان هستند؛ در صورتی که موافق با کتاب خدا باشد.»

۶۰۸ (۲) ابن سنان از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «مسلمانان پایبند به شرط‌های‌شان هستند، مگر هر شرطی که مخالف با کتاب خدا باشد که جایز نیست.»

۶۰۹ ۲۲۲۶۰ (۳) **الدّعائم ۵۴/۲**: روينا عن جعفر بن محمّد عن آبائه أنّ عليّاً ﷺ قال المسلمون عند شروطهم إلّا شرطاً فيه معصية.

۶۱۰ ۲۲۲۶۱ (۴) **تهذيب ۴۶۷/۷**: الصفّار عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب عن إسحاق بن عمّار عن جعفر عن أبيه ﷺ انّ عليّ بن أبي طالب ﷺ كان يقول من شرط لأمرأته شرطاً فليف لها به فانّ المسلمين عند شروطهم إلّا شرط حرّم حلالاً أو أحلّ[1] حراماً.

۶۱۱ ۲۲۲۶۲ (۵) **العوالي ۲۱۷/۳**: وقال النّبيّ ﷺ المؤمنون عند شروطهم.

۶۱۲ ۲۲۲۶۳ (۶) **الدّعائم ۵۴/۲**: قال جعفر بن محمّد ﷺ عن أبيه عن آبائه انّ عليّاً ﷺ قال من شرط ما يكره فالبيع جائز والشّرط باطل وكل شرط لايحرّم حلالاً ولا يحلّل حراماً فهو جائز.

۶۱۳ ۲۲۲۶۴ (۷) **كافي ۲۱۲/۵**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **الحلبيّ** عن أبي عبداللّه ﷺ قال سألته عن الشّرط في الإماء ألّا تباع ولا تورث ولا توهب فقال يجوز ذلك غير الميراث فإنّها تورث و[2]كلّ شرط خالف الكتاب فهو ردّ[3]. **تهذيب ۶۷/۷**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن سنان قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الشّرط (وذكر مثله) وزاد ـ قال ابن سنان وسألته عن مملوك فيه شركاء فباع أحدهم نصيبه فقال أحدهم أنا أحقّ به أله ذلك قال نعم إن كان واحداً.

۶۱۴ ۲۲۲۶۵ (۸) **الدّعائم ۵۴/۲**: عن جعفر بن محمّد ﷺ من باع جارية فشرط أن لاتباع ولا توهب ولا تورث فإنّه يجوز كلّه إلّا الميراث وكلّ شرط خالف كتاب اللّه فهو ردّ إلى كتاب اللّه ومن اشترى جارية على أن تعتق أو تتّخذ أمّ ولد فذلك جائز والشّرط له لازم.

۶۱۵ ۲۲۲۶۶ (۹) **الدّعائم ۵۴/۲**: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن رجل باع عبداً فوجد المشترى مع العبد مالاً قال المال ردّ على البايع إلّا أن يكون قد اشترطه المشترى لأنّه إنّما باع بنفسه ولم يبع ماله وإن باعه بماله وكان المال عروضاً[4] وباعه بعين فالبيع جائز كان المال ما كان وكذلك ان كان المال عيناً وباعه بعروض وإن كان المال عيناً وباعه بعين مثله لم يجز إلّا

---

۱. حلّل ـ خ ل. ۲. لأنّ ـ يب. ۳. فهو باطل ـ يب.

۴. العرض بالفتح فالسّكون المتاع وكلّ شيء فهو عرض سوء الدّراهم والدّنانير فإنّهما عين والجمع عروض وعن أبي عبيدة العروض الأمتعة الّتي لايدخلها كيل ولاوزن ولايكون حيواناً ولاعقاراً ـ مجمع.

۶۰۹ (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ از نیاکانش روایت می‌شود که امیرمؤمنانؑ فرمود: «مسلمانان پایبند به شرط های‌شان هستند مگر شرطی که در آن معصیت باشد.»

۶۱۰ (۴) اسحاق بن عمار از امام صادقؑ از پدرش روایت می‌کند که امیر مؤمنانؑ همواره می‌فرمود: «هرکس برای همسرش چیزی شرط کند، باید به آن وفا کند، زیرا مسلمانان پایبند به شرط‌های‌شان هستند، مگر شرطی که حلالی را حرام یا حرامی را حلال کند.»

۶۱۱ (۵) در کتاب العوالی از پیامبر اکرمؐ روایت می‌شود که فرمود: «مؤمنان پایبند به شرط‌های‌شان هستند.»

۶۱۲ (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ از پدرشؑ، از نیاکانشؑ روایت می‌شود که علیؑ فرمود: «هرکس کار ناپسندی را شرط کند، معامله صحیح و شرط باطل است و هر شرطی که حلالی را حرام و حرامی را حلال نکند، آن شرط جایز است.»

۶۱۳ (۷) حلبی گوید: «از امام صادقؑ سوال کردم: دربارهٔ کنیزان شرط می‌شود که فروخته، ارث برده و بخشیده نشوند.

امامؑ فرمود: آن شرط در غیر ارث صحیح است. آنها به ارث برده می‌شوند و هر شرطی که مخالف کتاب خداست، مردود است.»

این حدیث از ابن سنان نیز روایت شده و در ادامهٔ آن آمده است: «و از امامؑ دربارهٔ برده‌ای سوال کردم که چند نفر در آن شریک هستند. یکی از آنها سهم خود را می‌فروشد. یکی دیگر از شریکان می‌گوید، من به خرید آن سزاوارترم. آیا وی چنین حقی دارد؟ امامؑ فرمود: آری، اگر یک نفر باشد.»

۶۱۴ (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس کنیزی را بفروشد و شرط کند که خریدار، آن را نفروشد، نبخشد و به ارث برده نشود، همهٔ اینها صحیح است مگر میراث و هر شرط مخالف با کتاب خدا به کتاب خدا بازمی‌گردد و هرکس کنیزی را به این شرط بخرد که آزاد شود یا صاحبش او را مادر فرزند خودش قرار دهد، آن معامله صحیح و شرط لازم الوفاست.»

۶۱۵ (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادقؑ دربارهٔ شخصی سوال شد که برده‌ای را می‌فروشد. خریدار همراه برده مالی را می‌یابد. امام فرمود: مال را به فروشنده بازمی‌گرداند مگر آن‌که خریدار آن را به شرط مال خریده باشد؛ چرا که فروشنده، خود برده را فروخته و مالش را نفروخته است و اگر برده را با مالش فروخته و مال همراه برده کالا و بهای آن پول باشد، مال برده به هر مقدار که باشد، معامله صحیح است و همچنین اگر مال همراه برده پول و بهای آن جنس باشد معامله صحیح است و اگر مال همراه برده پول و بهای آن نیز پولی همانند آن باشد،

أن يكون الثّمن أكثر من المال فتكون رقبة العبد بالفاضل إلّا أن يكون المال ورقاً والبيع بتبر أو المال تبراً والبيع بورق فلابأس بالتّفاضل فيه لأنّه من نوعين.

٦١٦ ٢٢٢٦٧ (١٠) **أمالى ابن الشّيخ** ٣٩٠: حدّثنا الشّيخ السّعيد الإمام المفيد أبو علىّ الحسن بن محمّد بن الحسن بن علىّ الطّوسىّ ﷺ قال أخبرنا الشّيخ السّعيد الوالد أبو جعفر محمّد بن الحسن بن علىّ الطّوسى قال أخبرنا ابن مخلّد قال أخبرنا الخلدى قال حدّثنا عبداللّه بن أيّوب بن زاذان قال حدّثنا محمّد بن سليمان الذّهلى قال حدّثنا عبدالوارث بن سعيد قال قدمت مكّة فوجدت فيها أبا حنيفة وابن أبى ليلى وابن شبرمة فسألت أبا حنيفة فقلت ما تقول فى رجل باع بيعاً وشرط شرطاً قال البيع باطل والشّرط باطل ثمّ أتيت ابن أبى ليلى فسألته فقال البيع جائز والشّرط باطل ثمّ أتيت ابن شبرمة فسألته فقال البيع جائز والشّرط جائز فقلت سبحان اللّه ثلاثة من فقهاء أهل العراق اختلفتم علىّ فى مسئلة واحدة فأتيت أبا حنيفة فأخبرته فقال ما أدرى ما قالا حدّثنى عمرو بن شعيب عن أبيه عن جدّه انّ النّبىّ ﷺ نهى عن بيع وشرطٍ البيع باطل والشّرط باطل ثمّ أتيت ابن أبى ليلى فأخبرته فقال ما أدرى ما قالا حدّثنى هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة قالت أمرنى رسول اللّه ﷺ أن أشترى بريرة فأعتقها البيع جائز والشّرط باطل ثمّ أتيت ابن شبرمة فأخبرته فقال ما أدرى ما قالا حدّثنى مسعر بن كدام عن محارب بن دثار عن جابر بن عبداللّه قال بعث النّبىّ ﷺ ناقة شرط لى جلابها إلى المدينة اليع جائز والشّرط جائز (ورواه العلّامة فى التّذكرة باختلاف فى الألفاظ).

٦١٧ ٢٢٢٦٨ (١١) **الدّعائم** ٤٦/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه سئل عن رجل اشترى سلعة على انّ الخيار فيها لغيره لرجل غائب قد سمّاه فأقام الرّجل غائباً مدّة طويلة ثمّ قدم فردّ البيع قال يستحلف المشترى باللّه على الّذى اغتلّ من السّلعة إن كانت لها غلّة وله النّفقة الّتى أنفق فإن أبى أن يحلف قيل للّذى طلب اليمين احلف أنت على ما وصل إليه وخذه منه واعطه ما أنفق فإن أبى من اليمين ترك الشّىء بحاله لأنّه قد طال ذلك ودرس (اندرس ـ خ ل) فإن كانت السّلعة تغيّرت بزيادة أو نقصان فعلى المشترى قيمتها يوم قبضها وإن كان ذلك فى الأيّام اليسيرة فليس بشىء فالمشترى على شرطه.

معامله صحیح نیست مگر آن‌که بهای برده بیشتر از مال وی باشد تا خود برده در مقابل مازاد بهایش نسبت به مال قرار گیرد مگر آن‌که مال همراه برده درهم و بهای آن طلا باشد یا مال همراه برده طلا و بهای آن درهم باشد که در این صورت تفاوت میان آن دو اشکال ندارد؛ چون از دو نوع هستند.»

۶۱۶ (۱۰) عبدالوارث بن سعید گوید: «در مکه با ابوحنیفه و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه برخورد کردم. از ابوحنیفه سوال کردم: نظر شما دربارهٔ کسی که کالایی را می‌فروشد و در ضمن معامله چیزی را شرط می‌کند، چیست؟

ابو حنیفه گفت: معامله و شرط هر دو باطل است. سپس نزد ابن ابی لیلی رفتم و همان مسئله را از وی سوال کردم. وی گفت: معامله صحیح ولی شرط باطل است. پس از آن نزد ابن شبرمه رفتم و از وی نیز سوال کردم. او گفت: معامله و شرط هر دو صحیح است. با خود گفتم: خداوند پاک و منزه است. شما هر سه از فقیهان عراق هستید و پاسخ یک مسأله را این‌گونه متفاوت برای من بیان می‌کنید! آن‌گاه بار دیگر نزد ابوحنیفه رفتم و نظر ابن ابی لیلی و ابن شبرمه را برای وی بازگو کردم. او گفت: من نمی‌دانم چرا آنها این‌گونه فتوا دادند. عمرو بن شعیب از پدرش از جدش برای من روایت کرد که پیامبر اکرمﷺ از معامله و شرط کردن در آن نهی کرد. پس معامله و شرط هر دو باطل است. سپس بار دیگر نزد ابن ابی لیلی رفتم و ماجرا را برایش باز گو کردم. او نیز گفت: من کاری به گفتهٔ آنها ندارم. هشام بن عروة از پدرش برای من روایت کرد که عایشه گفت: پیامبر اکرمﷺ به من دستور داد بریره را بخرم، پس او را آزاد کرد. پس معامله صحیح و شرط باطل است. سپس نزد ابن شبرمه رفتم و ماجرا را برای وی بازگو کردم. او گفت: من نمی‌دانم آنها چه گفته‌اند! مسعر بن کدام از محارب بن دثار روایت می‌کند که جابر بن عبدالله گفت: من شتر ماده‌ای به پیامبرﷺ فروختم و او با من شرط کرد که شتر را به شهر مدینه [نزد او] ببرم. پس معامله و شرط، هر دو جایز است.»

۶۱۷ (۱۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادقؑ سوال شد: «شخصی کالایی را به این شرط خرید، که شخص غایبی ـ به غیر از خریدار و فروشنده ـ که از او نام برد، خیار برهم زدن معامله را داشته باشد. آن شخص پس از مدت طولانی از سفر بازگشت و معامله را بر هم زد.

امامؑ فرمود: اگر جنس خریداری شده دارای درآمدی است، خریدار بر مقداری از آن که هزینه کرده و درآمد داشته است سوگند داده می‌شود. اگر از سوگند خودداری کند، به کسی که درخواست سوگند کرده است، گفته می‌شود: تو بر آنچه او برداشت کرده، سوگند بخور و آنچه را هزینه کرده به وی بپرداز. پس اگر از سوگند خودداری کرد، آن چیز به حال خود رها می‌شود؛ زیرا آن طول کشیده و کهنه شده است.

پس اگر کالا افزایش یا کاهش یافته باشد، قیمت آن در روز تحویل برعهدهٔ اوست و اگر آن [بازگشت شخص غایب] در چند روز اندک باشد، اشکال ندارد و شرط خریدار محفوظ است.»

٦١٨ ٢٣٢٦٩ (١٢) **الجعفريّات ١٠١**: بإسناده عن عليّ ﷺ قال كلّ شرط في نكاح فالنّكاح يبطله إلّا الطّلاق وكلّ شرط في بيع [فإنّه] فاسد البيع ليس بمنزلة النّكاح. وتقدّم في رواية إسماعيل (٣) من باب (٨٦) حكم الشّراء من أرض الخراج من أبواب جهاد العدوّ ج١٦ قوله ﷺ يشارطهم فما أخذ بعد الشّرط فهو حلال. وفي رواية جميل (٤) من باب (٤٤) حكم من اشترى طعاماً فتغيّر سعره من أبواب البيع ـ ج٢٢ قوله ﷺ وإن كان إنّما اشتراه ولم يشترط ذلك فإنّ له بقدر مانقد. وفي رواية محمّد بن يحيى (٥) قوله ﷺ يحتسب له بسعر يوم شارطه فيه إنشاءالله. وفي أحاديث باب (٥٦) انّ ثمرة النّخل للذي أبّرها ما يدلّ على ذلك. وفي رواية أبي عليّ (١) من باب (٦٤) انّ من شرط نقداً فله قوله ﷺ ان شرط عليك وإلّا فله دراهم النّاس. وفي رواية عمّار (١٤) من باب (١) ثبوت خيار المجلس من أبواب الخيار ج٢٣ قوله ﷺ والثّمن إذا لم يكونا اشترطا فهو نقد. وفي أحاديث باب (٤) انّ العبد أو الحيوان إن تلف في الثّلاثة كان من مال البايع ما يناسب ذلك.

ويأتي في أحاديث الباب التّالي وباب (١٥) انّ صاحب الخيار إن أراد أن يبيع ما لَهُ فيه الخيار فليوجب البيع ما يدلّ على ذلك. وفي رواية ابن قيس (٢) من باب (١٠) حكم العهدة في الإباق من أبواب أحكام العيوب ج ٢٣ قوله ﷺ ليس في إباق العبد عهدة إلّا أن يشترط المبتاع. وفي رواية الحلبيّ (١) من باب (٥) جواز اصطلاح الشريكين من أبواب الصّلح ج ٢٣ قوله وإن كان شرطاً يخالف كتاب الله فهو ردّ إلى كتاب الله ﷻ.

وفي أحاديث باب (٦) انّ المكاتب إذا أدّى شيئاً أعتق بقدر ما أدّىٰ من أبواب المكاتبة ج ٢٤ ما يدلّ على انّ المسلمين عند شروطهم. وفي رواية سليمان (١) من باب (١١) انّ من كان له أب مملوك وكانت لأبيه امرأة مكاتبة فأعانها في مكاتبتها قوله ﷺ المسلمون عند شروطهم.

وفي أحاديث باب (٣٩) انّ من شرط لزوجته أن لا يتزوّج عليها ولا يتسرّىٰ ولا يطلّقها لم يلزم الشّرط من أبواب المهور ج٢٦ وباب (٤٠) انّ من شرط لزوجه إن تزوّج عليها أو تسرّىٰ أو هجرها فهي طالق بطل الشّرط ما يناسب ذلك. وفي رواية ابن رئاب (٤) من باب (٤٢) حكم ما لو شرط الرّجل لزوجه ان لا يخرجها من بلدها قوله ﷺ والمسلمون عند

۶۱۸ (۱۲) در کتاب جعفریات از امیرمؤمنان ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هر چه در ازدواج شرط شود، ازدواج آن را باطل می‌کند مگر طلاق و هرچه در معامله شرط شود، معامله را باطل می‌کند و مانند ازدواج نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب هشتاد و ششم از باب‌های جهاد با دشمن فرموده معصوم ﷺ که: «با آنان شرط می‌کند، آن‌گاه آنچه پس از شرط دریافت کند، حلال است.»

در روایت چهار از باب چهل و چهار از باب‌های خرید و فروش فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «و اگر بدون شرط کردن آن، کالا را خریده، پس به مقداری که پول پرداخته، برای اوست.»

و در روایت پنجم فرموده معصوم ﷺ که: «به نرخ روزی که با او قرار داد بسته و شرط کرده، برای او محاسبه می‌شود.»

در روایات باب پنجاه و ششم از باب‌های خرید و فروش، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت یک از باب شصت و چهار فرموده معصوم ﷺ که: «اگر با تو شرط کند، در غیر این صورت درهم‌های رایج در میان مردم برای اوست.»

و در روایت چهارده از باب یک از باب‌های خیار فرموده امام معصوم ﷺ که: «و هرگاه دربارهٔ قیمت شرط نکنند، آن نقد است.»

و در روایات باب چهارم از باب‌های خیار، مناسب با این باب هست.

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب پانزدهم، مطالبی خواهد آمد که مناسب با این باب است.

و در روایت دوم از باب دهم از باب‌های احکام عیوب فرمودهٔ امام ﷺ که: «فروشنده عهده‌دار فرار برده نیست مگر آن‌که خریدار شرط کند.»

و در روایت یکم از باب پنجم از باب‌های صلح این گفته که: «و اگر شرطی مخالف با کتاب خداست، پس آن به کتاب خدا بازمی‌گردد.»

و در روایات باب ششم از باب‌های مکاتبه، مطالبی است که بر لزوم پایبندی مسلمانان به شرط‌های‌شان دلالت می‌کند.

و در روایت یک از باب یازده از باب‌های مکاتبه فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «مسلمانان پایبند به شرط‌های‌شان هستند.»

و در روایات باب سی و نه و چهل از باب‌های مهریه، مناسب با این بحث خواهد آمد.

شروطهم. وفي باب (۷) انّ الطّلاق لا يقع بالحلف من أبواب الطّلاق ج۲۷ ما يدلّ على انّ الشّرط إذا كان مخالفاً لكتاب اللّه فهو باطل.

(۷)

باب جواز اشتراط البايع مدّة معيّنة يردّ فيها الثّمن ويرتجع المبيع وحكم النّماء الحاصلة فيها

۶۱۹ ۲۲۲۷۰ (۱) **كافي** ۱۷۲/۵: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن عليّ بن النّعمان عن سعيد بن يسار **تهذيب** ۲۳/۷: الحسين بن سعيد عن عليّ بن النّعمان وعثمان بن عيسى **فقيه** ۱۲۸/۳: عن **سعيد** بن يسار قال قلت لأبي عبداللّه ﷺ انّا نخالط اُناساً[۱] من أهل السّواد وغيرهم فنبيعهم ونربح عليهم العشرة اثني عشر[۲] والعشرة ثلاثة عشر ونؤخّر[۳] ذلك فيما بيننا وبينهم السّنة ونحوها ويكتب[۴] لنا الرّجل على داره أو (على ـ يب فقيه) أرضه بذلك المال الّذي فيه الفضل الّذي أخذ منّا شراء (بانّه ـ فقيه) (و ـ كا) قد باع وقبض[۵] الثّمن (منه ـ كا) فنعده إن هو جاء بالمال إلى وقت[۶] بيننا وبينه أن نردّ عليه الشّراء فإن جاء[۷] الوقت ولم يأتنا بالدّراهم فهو لنا فماترى في (ذلك ـ كا) الشّراء قال أرى انّه لك ان[۸] لم يفعل وإن جاء بالمال للوقت فردّ[۹] عليه.

۶۲۰ ۲۲۲۷۱ (۲) **تهذيب** ۲۳/۷: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان ابن عثمان عن **أبي الجارود** عن أبي جعفر ﷺ قال ان بعت رجلاً على شرط فإن أتاك بمالك وإلاّ فالبيع لك.

۶۲۱ ۲۲۲۷۲ (۳) **تهذيب** ۱۷۶/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن أحمد بن أبي بشر عن **معاوية** بن ميسرة قال سمعت أبا الجارود يسأل أبا عبداللّه ﷺ عن رجل باع داراً له من رجل وكان بينه وبين الرّجل الّذي اشترى منه الدّار حاصر[۱۰] فشرط انّك ان أتيتني بمالي ما بين ثلاث سنين

---

۱. قوماً ـ فقيه.
۲. العشرة باثني عشر والعشرة بثلاثة عشر ـ يب.
۳. ونوجب ـ يب.
۴. فيكتب الرّجل لنا بها على داره ـ فقيه.
۵. قد باعه وأخذ ـ فقيه.
۶. في وقت ـ فقيه.
۷. وإن جاء ـ يب ـ وإن جاءنا ـ فقيه.
۸. إذا ـ فقيه.
۹. فردّ ـ فقيه.
۱۰. أي جدار.

و در روایت چهارم از باب چهل و دوم از باب‌های مهریه فرمودهٔ معصوم﵇ که: «و مسلمانان پایبند به شرط‌های‌شان هستند.»

و در باب هفتم از باب‌های طلاق، مطالبی هست دالّ بر این‌که شرط مخالف با کتاب خدا باطل است.

باب ۷

شرط برگرداندن ثمن توسط فروشنده در مدت معین و پس گرفتن کالا

۶۱۹ (۱) سعید بن یسار گوید: «به امام صادق﵇ گفتم: ما با گروهی از اهل عراق و دیگران معاشرت داریم. به آنان جنس می‌فروشیم و ده به دوازده و ده به سیزده سود می‌بریم. معاملات ما با آنها یک ساله و مانند آن است. آنان کالایی که از ما خریده‌اند، می‌فروشند و پولش را نیز تحویل می‌گیرند و در برابر پولی که برای خرید کالا به ما بدهکارند، زمین و خانه‌شان را به ما واگذار می‌کنند و نوشته می‌دهند. پس ما با آنان شرط می‌کنیم که اگر پول را تا زمان مقرّر آوردند، خانه و زمین‌شان را به آنان بازگردانیم. در غیر این صورت، خانه و زمین مال ماست. نظر شما دربارهٔ این معامله چیست؟

امام﵇ فرمود: نظر من این است که اگر به قرارداد عمل نکردند، آن مال شماست و اگر پول را سر وقت آوردند، آن را به آنها بازگردانید.»

۶۲۰ (۲) ابو جارود از امام باقر﵇ روایت می‌کند که فرمود: «در صورتی که کالایی را با شرطی به کسی فروختی، اگر خریدار به شرط عمل کرد [معامله لازم می‌شود] و در غیر این صورت خیار معامله به دست توست (یا کالا متعلق به توست).»

۶۲۱ (۳) معاویة بن میسره گوید: «شنیدم که ابوجارود از امام صادق﵇ دربارهٔ مردی سوال می‌کرد که خانه‌اش را به شخصی فروخت که با وی یک دیوار فاصله دارد و خریدار با وی شرط کرد که اگر تا سه سال پول مرا آوردی، خانه متعلق به توست و فروشنده در این فاصله پول را پرداخت کرد.

امام﵇ فرمود: شرط وی برایش محفوظ است.

ابوجارود گفت: فروشنده به مدت سه سال در این مال تصرف کرده است.

فالدّار دارك فأتاه بماله قال له شرطه قال له أبو الجارود فانّ ذلك الرّجل قد أصاب في ذلك المال في ثلاث سنين قال هو ماله وقال أبو عبداللّه ؈ أرأيت لو انّ الدّار احترقت مِنْ مال مَنْ كانت تكون الدّار دار المشتري.

۶۲۲ ۳۲۲۷۳ (٤) **كافي** ١٧١/٥ : محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان **تهذيب** ٢٣/٧ : الحسين بن سعيد عن صفوان **فقيه** ١٢٨/٣ : عن **إسحاق** بن عمّار قال أخبرني[١] من سمع أبا عبداللّه ؈ (قال ـ كا) (و ـ يب) سأله رجل وأنا عنده فقال (له ـ كا) رجل مسلم احتاج إلى بيع داره فجاء[٢] إلى أخيه فقال (له ـ كا) أبيعك داري هذه وتكون لك أحبّ إليّ من أن تكون لغيرك على أن تشترط لي أن أنا جئتك بثمنها إلى سنة أن تردّ (ها ـ يب ـ فقيه) عليّ فقال لا بأس بهذا إن جاء بثمنها إلى سنة ردّها عليه قلت فإنّها[٣] كانت فيها غلّة[٤] كثيرة فأخذ الغلّة لمن تكون (الغلّة ـ فقيه) فقال (الغلّة ـ كا يب) للمشتري ألا[٥] ترى انّها لو احترقت لكانت من ماله.

۶۲۳ ۳۲۲۷٤ (٥) **الدّعائم** ٤٤/٢ : عن جعفر بن محمّد صلوات اللّه عليهما انّه سئل عن رجل باع داره على شرط انّه إن جاء بثمنها إلى سنة أن تردّ عليه قال لا بأس بهذا وهو على شرطه قيل فغلّتها لمن تكون قال للمشتري لأنّها لو احترقت لكانت من ماله.

۶۲٤ ۳۲۲۷۵ (٦) **الدّعائم** ٤٤/٢ : عن جعفر بن محمّد ؈ انّه قال في الرّجلين يتبايعان السّلعة فيشترط البايع الخيار أو المبتاع فتهلك السّلعة قبل أن يختار من كان له الخيار ما حالها قال هي من مال البايع يعني ما لم يجب البيع أو كان المشتري قد قبضها لينظر إليها ويختبرها ولم يجب[٦] البيع قيل له فإذا وجبت للمبتاع وكان لأحدهما الخيار بعد وجوب البيع ثمّ هلكت ما حالها قال هي من مال المبتاع إذ لم يختر الّذي له فيها الخيار ومعلوم انّ السّلعة إذا كانت هكذا فهي ملك للمشتري فإذا هلكت فهي من ماله.

---

١. حدّثني ـ يب. ٢. فمشى ـ كا. ٣. فإن ـ فقيه.
٤. الغلّة الدّخل الّذي يحصل من الزّرع والتّمر واللبن والإجارة والبناء ونحو ذلك ـ مجمع.
٥. أما ـ فقيه. ٦. يوجب ـ خ.

امام فرمود: آن مال اوست و فرمود: به من بگو که اگر خانه آتش می‌گرفت، از مال چه کسی بود؟ خانه از مال خریدار بود.»

۶۲۲ (۴) اسحاق بن عمار با واسطه روایت می‌کند که شخصی از امام صادق سوال کرد: «فرد مسلمانی مجبور به فروش خانه‌اش می‌شود. از این رو نزد برادرش می‌رود و می‌گوید: بیشتر دوست دارم خانه‌ام مال تو باشد تا مال دیگران. از این رو، این خانه را به تو می‌فروشم بنابر این‌که برای من شرط کنی که اگر تا مدت یک سال پول آن را آوردم، خانه را به من بازگردانی. امام فرمود: اشکال ندارد. اگر تا یک سال پول آن را آورد، خریدار، خانه را به او پس می‌دهد. گفتم: خریدار از آن خانه محصول زیادی برداشت کرده است. آن محصول متعلق به کیست؟ امام فرمود: مال خریدار است. آیا نمی‌بینی که اگر خانه سوخته بود، از مال وی بود؟»

۶۲۳ (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق سوال شد: «شخصی خانه‌اش را به این شرط می‌فروشد که اگر تا یک سال پول آن را آورد، خانه را به وی پس دهد. امام فرمود: اشکالی در این نیست و آن شرط برای وی است. گفته شد: محصول آن خانه از کیست؟ امام فرمود: متعلق به خریدار است؛ زیرا اگر خانه سوخته بود، از مال وی بود.»

۶۲۴ (۶) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق سوال شد: «دو نفر کالایی را معامله کردند و فروشنده یا خریدار شرط می‌کند که خیار برهم زدن معامله را داشته باشد. آن‌گاه پیش از برهم زدن معامله ـ از سوی صاحب خیار ـ کالا از میان می‌رود. حکم آن چیست؟

امام فرمود: آن از مال فروشنده است. مقصود امام هنگامی است که معامله قطعی نشده است یا خریدار جنس را برای نگاه و بررسی کردن گرفته و هنوز معامله‌ای انجام نشده است.

به امام گفته شد: هرگاه معامله برای خریدار قطعی و حتمی شد و یکی از آنان خیار برهم زدن معامله را پس از قطعی شدن آن داشته باشد سپس کالا نابود شود، حکم آن چیست؟

امام فرمود: هرگاه صاحب خیار، معامله رابرهم نزند، آن از مال خریدار است و روشن است که کالا در این صورت ملک خریدار است، پس هرگاه نابود شود، از مال وی خواهد بود.»

٦٢٥ ٢٢٢٧٦ (٧) العوالى ١/٥٧: روى عنهﷺ انّه قضى بأنّ الخراج بالضّمان ومعناه انّ العبد مثلاً يشتريه المشترى فيغتلّه[1] حيناً ثمّ يظهر على عيب به فيردّه بالعيب انّه لا يردّ ما صار إليه من غلّته وهو الخراج لانّه كان ضامناً له ولو مات مات من ماله.

وتقدّم في رواية ابن سنان (٢) من باب (٤) انّ العبد أو الحيوان إذا تلف أو حدث فيه عيب فى الثّلاثة كان من مال البايع من أبواب الخيار ج٢٣ قوله وإن كان بينهما شرط أيّاماً معدودةً فهلك في يد المشترى قبل أن يمضى الشّرط فهو من مال البايع. وفي أحاديث الباب المتقدّم ما يدلّ على ذلك.

(٨)

باب انّ من اشترى المتاع ولم يقبضه فان جاء بالثّمن ما بينه وبين ثلاثة أيام فالبيع له والاّ فللبايع الخيار وحكم خيار التأخير فى الجارية وخيار من اشترى المتاع وذهب به إلى منزله ولم ينقد الثمن

٦٢٦ ٢٢٢٧٧ (١) كافى ٥/١٧١: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٧/٢١: استبصار ٣/٧٧: أحمد بن محمّد عن علىّ بن حديد عن فقيه ٣/١٢٧: (جميل عن ـ كا فقيه) زرارة عن أبى جعفرﷺ قال قلت (له ـ فقيه) الرّجل يشترى من الرّجل المتاع ثمّ يَدَعُه عنده (و ـ يب) يقول حتّىٰ آتيك بثمنه قال إن جاء[2] فيما بينه وبين ثلاثة أيّام وإلاّ فلابيع له (وتقدّم مثله فى ذيل رواية زرارة (٢) من باب (١) ثبوت خيار المجلس.)

٦٢٧ ٢٢٢٧٨ (٢) كافى ٥/١٧٢: تهذيب ٧/٢١: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن الحسن بن الحسين عن صفوان (بن يحيى ـ كا) عن عبدالرّحمٰن بن الحجّاج قال اشتريت محملاً فأعطيت[3] بعض ثمنه وتركته عند صاحبه ثمّ احتبست أيّاماً ثمّ جئت إلى بايع المحمل لآخذه فقال قد بعته فضحكت ثمّ قلت لا واللّه لا أدعك أو أقاضيك فقال لى ترضى بأبى بكر بن عيّاش قلت نعم

---

١. استغلّ عبده: كلّفه أن يُغلّ عليه وأغلّ على عياله: أتاهم بالغلّة.
٢. جاءه ـ فقيه.
٣. واعطيت ـ يب.

(۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ حکم کرد که: «منافع هر چیز در برابر ضمانت آن است.» ۶۲۵

معنای حدیث این است که کسی، برده‌ای را می‌خرد و مدتی برای وی کار می‌کند و غلّه به دست می‌آورد. آن‌گاه عیبی در آن مشاهده می‌کند و به همین دلیل او را پس می‌دهد. دست‌رنج او را در این مدت نباید به فروشنده تحویل دهد؛ چرا که خریدار ضامن آن بود و اگر مرده بود، از مال وی رفته بود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب چهارم از باب‌های خیار این گفته که: «اگر میان فروشنده و خریدار تا مدت معینی شرطی وجود داشته باشد و پیش از پایان آن زمان کالا در دست خریدار نابود شود، از مال فروشنده خواهد بود.»

و در روایات باب پیشین، مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۸
خیار تاخیر ثمن

(۱) زراره گوید: «به امام باقر؈ گفتم: شخصی کالای خریداری شده را نزد فروشنده می‌گذارد و می‌گوید: اینجا باشد تا بهای آن را بیاورم. ۶۲۶

امام؈ فرمود: اگر تا سه روز بهای آن را آورد، [جنس برای اوست]. در غیر این صورت معامله‌ای برای او نخواهد بود.»

(۲) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «کجاوه‌ای خریدم. بخشی از بهای آن را پرداخت کردم و آن را نزد فروشنده گذاشتم. پس از چند روز، برای تحویل گرفتن کجاوه نزد فروشنده رفتم ولی او گفت: آن را فروختم. سخن او مرا به خنده واداشت و به وی گفتم: به خدا سوگند! رهایت نمی‌کنم تا تو را نزد قاضی ببرم. ۶۲۷

او گفت: آیا به ابوبکر بن عیاش راضی هستی؟

گفتم: آری. نزد ابوبکر رفتیم و ماجرا را برایش بازگفتیم. ابوبکر گفت: دوست داری بنا به نظر چه کسی میان‌تان قضاوت کنم؟ به نظر امامت یا دیگری؟

فأتيناه فقصصنا عليه قصّتنا فقال أبوبكر بقول من تحبّ أن أقضي بينكما (أ ـ كا) بقول صاحبك أو غيره قال قلت بقول صاحبي قال سمعته يقول من اشترى شيئاً فجاء بالثّمن (في ـ كا) ما بينه وبين ثلاثة أيّام وإلّا فلا بيع له.

۶۲۸ ۲۳۲۷۹ (۳) **تهذيب** ۷/۲۲: **استبصار** ۳/۷۸: الحسين بن سعيد عن الهيثم بن محمّد عن أبان بن عثمان عن فقيه ۳/۱۲۶: إسحاق بن عمّار عن العبد الصّالح ﷺ قال من اشترى بيعاً فمضت ثلاثة أيّام ولم يجيء فلا بيع له.

۶۲۹ ۲۳۲۸۰ (۴) **الدّعائم** ۲/۴۶: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال فيمن اشترى صفقة وذهب ليأتي بالثّمن فمضت له ثلاثة أيّام لم يأت به فلا بيع له إذا جاء يطلب إلّا أن يشاء البايع وإن جاء قبل مضيّ ثلاثة أيّام بالثّمن فله قبض ما اشتراه إذا دفع الثّمن.

۶۳۰ ۲۳۲۸۱ (۵) **تهذيب** ۷/۲۲: **استبصار** ۳/۷۸: الحسين بن سعيد عن صفوان عن عبدالرّحمن بن الحجّاج عن عليّ بن يقطين انّه سأل أبا الحسن ﷺ عن الرّجل يبيع (البيع ـ يب) ولا يقبضه صاحبه ولا يقبض الثّمن قال (فانّ ـ صا) لأجل بينهما ثلاثة أيّام فان قبض بيعه وإلّا فلا بيع بينهما.

۶۳۱ ۲۳۲۸۲ (۶) **تهذيب** ۷/۸۰: **استبصار** ۳/۷۸: محمّد بن أحمد بن يحيى عن (ابن ـ يب) أبي إسحاق عن ابن أبي عمير عن محمّد ابن أبي حمزة عن عليّ بن يقطين قال سألت أبا الحسن ﷺ عن رجل اشترى جارية وقال أجيئك بالثّمن فقال إن جاء فيما بينه وبين شهر وإلّا فلابيع له ـ حمله الشّيخ على ضرب من الإستحباب أو على اختصاص الحكم بالجواري دون ساير الأمتعة ـ **وتقدّم** نحوه في ضمن رواية الحسن بن عليّ بن رباط (۴) من باب (۴) انّ العبد أو الحيوان إن تلف أو حدث فيه عيب في الثّلاثة كان من مال البايع.

۶۳۲ ۲۳۲۸۳ (۷) **تهذيب** ۷/۵۹: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان عن ابن مسكان عن هذيل بن صدقة الطحّان قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يشتري المتاع أو الثّوب فينطلق به إلى منزله ولم ينقد شيئاً فيبدو له فيردّه هل ينبغي ذلك له قال لا إلّا أن تطيب نفس صاحبه. **ويأتي** في رواية ابن مهزيار (۱) من باب (۳) انّ من طلب الشّفعة فذهب على أن يحضر الثّمن انتظر به ثلثة أيام من أبواب الشّفعة ج ۲۴ قوله ﷺ ان كان معه بالمصر فلينتظر به ثلثة أيّام فإن أتاه بالمال وإلّا فليبع وبطلت شفعته.

گفتم: بر اساس نظر امامم. ابوبکر گفت: از وی شنیدم که می‌فرمود: هرکس چیزی بخرد و تا سه روز پول آن را بیاورد [آن چیز مال اوست]. در غیر این صورت معامله‌ای برای وی نخواهد بود.»

۶۲۸ (۳) اسحاق بن عمار از امام موسی بن جعفر ﷷ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس کالایی بخرد و تا سه روز نیاید تا آن را ببرد، معامله‌ای برایش نخواهد بود.»

۶۲۹ (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷷ دربارهٔ شخصی که پس از خرید کالا برای آوردن پول رفت و تا سه روز مراجعه نکرد، روایت می‌شود که امام ﷷ فرمود: «هنگامی که بازگشت و کالا را درخواست کرد، معامله‌ای برای وی نخواهد بود، مگر آن‌که فروشنده بخواهد و اگر پیش از گذشت سه روز پول را بیاورد، هرگاه بهای آن را پرداخت، حق تحویل جنس را دارد.»

۶۳۰ (۵) علی بن یقطین دربارهٔ شخصی از امام موسی بن جعفر ﷷ سوال کرد که: «کالایی از دیگری می‌خرد و میان آنان کالا و بهای آن ردّ و بدل نمی‌شود.

امام ﷷ فرمود: آنان تا سه روز مهلت دارند. اگر در این سه روز خریدار کالای خود را تحویل گرفت، [معامله تمام شده است]؛ در غیر این صورت معامله‌ای میان آنان نخواهد بود.»

۶۳۱ (۶) علی بن یقطین گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷷ دربارهٔ شخصی سوال کردم که کنیزی می‌خرد و می‌گوید: بهای آن را خواهم آورد.

امام ﷷ فرمود: اگر تا یک ماه بهای آن را آورد [کنیز متعلق به اوست]؛ در غیر این صورت معامله‌ای برای وی نخواهد بود.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ این حدیث را بر استحباب یا اختصاص حکم به کنیزان ـ نه کالاهای دیگر ـ حمل کرده است.

نظیر این حدیث، در روایت چهارم از باب چهارم از باب‌های خیار آمده است.

۶۳۲ (۷) هذیل بن صدقه طحّان ـ آسیابان ـ گوید: «به امام صادق ﷷ گفتم: شخصی کالا یا لباسی می‌خرد و بدون پرداخت چیزی به خانه می‌رود. در آنجا نظرش تغییر می‌کند و آن را بازمی‌گرداند، آیا چنین حقی دارد؟

امام ﷷ فرمود: نه، مگر این‌که فروشنده رضایت کامل داشته باشد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب سوم از باب‌های شفعه فرمودهٔ معصوم ﷷ که: «اگر در شهر همراه اوست، برای وی تا سه روز صبر می‌کند. اگر مال را آورد، [حق دارد]؛ در غیر این صورت باید بفروشد و حق شفعهٔ او باطل می‌شود.»

(۹)

باب انّ المبيع إذا تلف قبل القبض فهو من مال البايع

۶۳۳ ۳۲۲۸۴ (۱) تهذيب ۲۱/۷: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۷۱/۵: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين تهذيب ۲۳۰/۷: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن عبداللّه بن هلال عن عقبة بن خالد عن أبى عبداللّه ﷺ فى رجل اشترى متاعاً من رجل[۱] وأوجبه غير انّه ترك المتاع عنده ولم يقبضه (و ـ يب ۲۳۰) قال آتيك غداً إن شاء اللّه تعالى فسرق المتاع من مال من يكون قال من مال صاحب المتاع الّذى هو فى بيته حتّى يقبض المتاع ويخرجه من بيته فإذا أخرجه من بيته فالمبتاع ضامن لحقّه حتّى يردّ ماله إليه.

۶۳۴ ۳۲۲۸۵ (۲) العوالى ۲۱۲/۳: قال النّبىّ ﷺ كلّ مبيع تلف قبل قبضه فهو من مال بايعه. وتقدّم فى رواية بريد (۱) من باب (۲۴) جواز بيع شىء مقدر من جملة معلومة من أبواب البيع ج ۲۲ قوله ﷺ والعشرون الّتى احترقت من مال البايع. وفى أحاديث باب (۷) جواز اشتراط البايع مدّة معيّنة يردّ فيها الثّمن من أبواب الخيار ج ۲۳ ما يدلّ على ذلك.

(۱۰)

باب ثبوت خيار الرؤية فيما لم يرالمشترى كلّه

۶۳۵ ۳۲۲۸۶ (۱) تهذيب ۲۶/۷: محمّد بن علىّ بن محبوب عن أيّوب ابن نوح عن فقيه ۱۷۱/۳: (محمّد ـ فقيه) ابن أبى عمير عن جميل بن درّاج قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن رجل اشترى ضيعة وقد كان يدخلها ويخرج منها فلمّا أن نقد المال صار إلى الضّيعة فقلّبها[۲] ثمّ رجع فاستقال صاحبه فلم يُقِلْه فقال أبو عبداللّه ﷺ لو (انّه ـ يب) قلّب منها[۳] أو[۴] نظر (منها ـ فقيه) إلى تسعة[۵] وتسعين قطعة (منها ـ يب) ثمّ بقى منها قطعة (و ـ يب) لم يرها لكان له فى ذلك خيار الرؤية.

---

۱. من آخر ـ يب ۲۳۰.
۲. ففتّشها ـ فقيه.
۳. قلّبها ـ فقيه.
۴. و ـ فقيه.
۵. إلى تسع ـ فقيه.

باب ۹

حکم تلف کالا پیش از تحویل

۶۳۳ (۱) عقبة بن خالد از امام صادق ﷺ سوال کرد: «شخصی کالایی می‌خرد و معامله را قطعی می‌کند. آن‌گاه جنس را نزد فروشنده می‌گذارد و می‌گوید: ان‌شاءالله فردا خواهم آمد، ولی دزد آن را می‌برد. از مال چه کسی رفته است؟

امام ﷺ فرمود: از مال فروشنده که کالا نزد اوست تا این‌که آن را تحویل دهد و از خانه‌اش بیرون کند. پس هرگاه آن را از خانهٔ خود بیرون کرد، خریدار ضامن حق اوست تا بهایش را به وی تحویل دهد.»

۶۳۴ (۲) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هر کالایی که پیش از تحویل تلف شود، از مال فروشنده‌اش رفته است.»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایت یکم از باب بیست و چهارم از باب‌های خرید و فروش فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «و بیست هزاری که سوخته، از مال فروشنده است.»

در روایات باب هفتم از باب‌های خیار، مطالبی که بر این باب دلالت دارد.

باب ۱۰

خیار رؤیت

۶۳۵ (۱) جمیل بن دراج گوید: «از امام صادق ﷺ سوال کردم: شخصی کشتزاری را خرید که در آن رفت و آمد می‌کرد. پس از پرداخت بهایش، آن را زیر و رو کرد. آن‌گاه برای برهم زدن معامله، نزد فروشنده رفت ولی او حاضر به این کار نشد.

امام ﷺ فرمود: اگر نود و نه بخش آن را زیر و رو و بررسی کرده بود و تنها یک بخش آن را ندیده بود، در مورد آن برای وی خیار رؤیت ثابت است.»

٦٣٦ ٢٢٢٨٧ (٢) **كافي** ٢٢٣/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و **تهذيب** ٧٩/٧: أحمد بن محمّد عن **فقيه** ١٤٦/٣: الحسن بن محبوب عن زيد الشّحّام قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل[١] يشترى[٢] سهام القصّابين (من ـ كا يب) قبل أن يخرج السّهم فقال (لا يشترى شيئاً حتّى يعلم (من ـ كا) اين يخرج السّهم ـ كا يب) فان[٣] اشترى شيئاً[٤] فهو بالخيار إذا خرج.

(١١)

باب حرمة غبن المؤمن خصوصاً المسترسل وثبوت الخيار للمغبون

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

٦٣٧ ٢٢٢٨٨ (١) **كافي** ١٥٣/٥: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد (بن محمّد بن خالد ـ خ) عن محمّد بن عليّ عن أبي جميلة عن إسحاق بن عمّار عن أبي عبدالله ﷺ قال غبن المسترسل[٥] سحت.

٦٣٨ ٢٢٢٨٩ (٢) **جامع الأحاديث** ١٠٣: حدّثنا أحمد بن عليّ قال حدّثنا محمّد بن الحسن عن محمّد بن الحسن الصّفّار عن إبراهيم بن هاشم عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه ﷺ قال قال رسول الله ﷺ غبن المسترسل ربا.

٦٣٩ ٢٢٢٩٠ (٣) **فقيه** ١٧٣/٣: في رواية عمرو بن جميع عن أبي عبدالله ﷺ قال غبن المسترسل ربا.

٦٤٠ ٢٢٢٩١ (٤) **كافي** ١٥٣/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ٧/٧: أحمد (بن محمّد بن عيسى ـ يب) عن عثمان بن عيسى عن ميسر عن أبي عبدالله ﷺ قال غبن المؤمن حرام.

٦٤١ ٢٢٢٩٢ (٥) **فقيه** ١٧٣/٣: قال الصّادق ﷺ غبن المسترسل سحت وغبن المؤمن حرام.

---

١. عن الرّجل ـ فقيه. ٢. اشترى ـ يب. ٣. ان ـ فقيه.

٤. سهماً ـ فقيه.

٥. الإسترسال الإستيناس والطمأنينة إلى الإنسان والثقة به فيما يحدّثه ومنه الحديث أيّما مسلم استرسل إلى مسلم فغبنه فهو كذا ـ مجمع.

(۲) زید شحّام گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی سهم قصابان را پیش از مشخص شدن آن می‌خرد. ۶۳۶

امام ﷺ فرمود: (چیزی را نخرد تا این‌که بداند سهم او از کجا معین می‌شود). پس اگر چیزی را خرید، پس از مشخص شدن آن، خیار برهم زدن معامله را دارد.»

باب ۱۱

خیار غبن

(۱) اسحاق بن عمار از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «فریب دادن کسی که [تعیین قیمت را] به انسان واگذارد حرام است.» ۶۳۷

(۲) سکونی از امام صادق ﷺ از پدرش از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «فریب دادن اعتماد کننده به تو رباست.» ۶۳۸

(۳) عمرو بن جمیع از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «فریب دادن اعتماد کننده به انسان رباست.» ۶۳۹

(۴) میسر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «فریب دادن مؤمن حرام است.» ۶۴۰

(۵) درکتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «فریب دادن اعتماد کننده به انسان، ناپسند و نکوهیده و فریب دادن مؤمن، حرام است.» ۶۴۱

٦٤٢ ٢٢٢٩٣ (٦) الدّعائم ٥٦/٢: قال جعفر بن محمّدﷺ إذا باع رجل من رجل سلعة ثمّ ادّعى انّه غلط فى ثمنها وقال نظرت فى برمانجى[١] فرأيت فوتاً من الثّمن وغبناً بيّناً قال ينظر فى حال السّلعة فإن كان مثلها تباع بمثل ذلك الثّمن أو بقريبٍ منه مثل ما يتغابن النّاس بمثله فالبيع جائز وإن كان أمراً فاحشاً وغبناً بيّناً حلف البائع باللّه الّذى لا إله إلّا هو على ما ادّعاه من الغلط إن لم تكن له بيّنة ثمّ قيل للمشترى إن شئت فخذها بمبلغ الثّمن وإن شئت فدع.

وتقدّم فى أحاديث باب (١٣) ما ورد فى الرّجل إذا قال للرّجل هلمّ أحسن بيعك يحرم عليه الربح من أبواب ما يستحبّ للتّاجر ج٢٢ ما يناسب الباب.

(١٢)

بابِ ثبوت الخيار للمشترى إن وجد فى المبيع عيباً ولم يبرء منه البايع وسقوطه بالتّصرّف دون الأرش

٦٤٣ ٢٢٢٩٤ (١) كافى ٢٠٦/٥: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٦٠/٧: أحمد بن محمّد عن ابن أبى عمير عن الحسن بن عطيّة عن عمر بن يزيد قال كنت أنا وعمر بالمدينة فباع عمر جراباً[٢] (هرويّاً ـ كا) كلّ ثوب بكذا وكذا فأخذوه فاقتسموه فوجدوا ثوباً فيه عيب فردّوه فقال لهم (عمر ـ كا) أعطيكم ثمنه الّذى بعتكم به قالوا لا ولكن نأخذ مثل[٣] قيمة الثّوب فذكر عمر ذلك لأبى عبداللّه ﷺ فقال يلزمه ذلك. فقيه ١٣٦/٣: روى عن عمر بن يزيد قال بعت بالمدينة جراباً هرويّاً كلّ ثوب بكذا وكذا فأخذوه فاقتسموه ثمّ وجدوا وابثوب فيها عيباً فردّوه علىّ فقلت لهم أعطيكم ثمنه الّذى بعتكم به فقالوا لا ولكنّا نأخذ قيمته منك فذكرت ذلك لأبى عبداللّه ﷺ فقال يلزمهم ذلك.

---

١. وفى نقل المستدرك عن الدّعائم (نظرت فى بارنا مجانى) البرنامج الورقة الجامعة للحساب معرّب برنامه ـ القاموس المحيط.
٢. الجراب بالكسر وعاء من إهاب شاة.
٣. منك ـ كا.

۶۴۲ (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «هرگاه شخصی به دیگری کالایی بفروشد آن‌گاه ادعا کند که در بهای آن اشتباه کرده است و بگوید: به مدارکِ خریدم نگاه کردم و دیدم در بهای آن مبلغی از دست رفته و زیان زیادی دیده‌ام، آن کالا بررسی می‌شود، پس اگر مثل آن به مثل آن بها فروخته می‌شود یا تفاوت آن به مقداری است که معمولاً آن را تحمّل می‌کنند، پس معامله صحیح است ولی اگر تفاوت بسیار زیاد و زیان آشکار است، فروشنده ـ در صورتی که بیّنه نداشته باشد ـ به خدایی که معبودی جز او نیست، سوگند یاد می‌کند که اشتباه کرده است. سپس به خریدار گفته می‌شود یا آن را به نرخ خودش بردار و اگر نمی‌خواهی، آن را رها کن.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سیزدهم از باب‌های مستحبات تاجر، مناسب با این باب هست.

باب ۱۲

خیار عیب

۶۴۳ (۱) حسن بن عطیه گوید: «من و عمر بن یزید در مدینه بودیم. عمر کیسه‌ای لباس فروخت؛ هر لباس از آن را به مبلغی. خریداران وقتی آنها را تحویل گرفتند، دیدند یکی از آنها معیوب است. از این رو آن را باز گرداندند. عمر به آنان گفت: مبلغی که بابت آن لباس گرفته‌ام به شما بازمی‌گردانم.

آنان گفتند: نه بلکه باید مثل قیمت لباس را به ما بپردازی.

عمر این مسأله را با امام صادق ﷺ در میان گذاشت. امام ﷺ فرمود: قیمت آن برعهدهٔ عمر است.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه از عمر بن یزید گزارش می‌شود که گفت: «در مدینه تعدادی لباس هراتی فروختم؛ هر لباس را به مبلغی. وقتی خریداران آنها را تحویل گرفتند، در یکی از آنها عیبی دیدند و آن را به من باز گرداندند. به آنان گفتم: نرخ فروش لباس را به شما بازمی‌گردانم ولی آنان گفتند: نه، باید مثل قیمت آن را به ما بپردازی.

این مسأله را با امام صادق ﷺ در میان گذاشتم و امام ﷺ فرمود: باید قیمت لباس را به آنان بپردازی.»

٦٤٤ ٢٢٢٩٥ (٢) الدّعائم ٤٧/٢: عن علىّ صلوات اللّٰه عليه انّه قال إذا اشترى القوم متاعاً فقوّموه واقتسموه ثمّ أصاب بعضهم فيما صار إليه عيباً فله قيمة العيب فإن اشترى رجل سلعة فأصاب بها عيباً وقد أحدث بها حدثاً أو حدث عنده قيل له ردّ ما نقص عندك وخذ الثّمن إن شئت أو فخذ قيمة العيب.

٦٤٥ ٢٢٢٩٦ (٣) كافى ٢٠٧/٥: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن فضالة عن موسى بن بكر عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال أيّما رجل اشترى شيئاً وبه عيب أو عوار ولم يتبرّء إليه ولم يتبيّن له فأحدث فيه بعد ما قبضه شيئاً ثمّ علم بذلك العوار أو بذلك الدّاء أنّه يمضى عليه البيع ويردّ عليه بقدر ما ينقص من ذلك الدّاء والعيب من ثمن ذلك لو لم يكن به. تهذيب ٦٠/٧: الحسين بن سعيد عن موسى بن بكر عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال أيّما رجل اشترى شيئاً وبه عيب أو عور لم يتبرّء إليه ولم يبرء به واحدث فيه بعد ما قبضه شيئاً وعلم بذلك العور أو بذلك العيب انّه يمضى (وذكر مثله).

٦٤٦ ٢٢٢٩٧ (٤) كافى ٢٠٧/٥: تهذيب ٦٠/٧: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن فقيه ١٣٦/٣: جميل (بن درّاج ـ فقيه) عن بعض أصحابنا عن أحدهما عليهما السلام فى الرّجل يشترى الثّوب (من الرّجل ـ فقيه) أو المتاع (فيأخذه ـ فقيه) فيجد فيه[1] عيباً قال إن كان الشّىء[2] قائماً بعينه ردّه عليه[3] وأخذ الثّمن وإن كان الثّوب قد قطع أو خيط أو صبغ يرجع[4] بنقصان العيب.

٦٤٧ ٢٢٢٩٨ (٥) فقه الرّضا عليه السلام ٢٥٠: روى فى الرّجل يشترى المتاع فيجد به عيباً يوجب الرّد فإن كان المتاع قائماً بعينه ردّ على صاحبه وإن كان قد قطع أو خيط أو حدثت فيه حادثة رجع فيه بنقصان العيب على سبيل الأرش.

٦٤٨ ٢٢٢٩٩ (٦) الدّعائم ٤٧/٢: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام انّه قال من استوجب صفقة بعد افتراق المتبايعين فوجد فيها عيباً لم يبرء منه البايع فله الرّدّ.

---

١. به ـ فقيه. ٢. الثّوب ـ يب فقيه. ٣. على صاحبه ـ يب فقيه.
٤. وإن كان خاط الثّوب أو صبغه أو قطعه رجع ـ فقيه.

۶۴۴ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیر مؤمنان ﷺ فرمود: «هرگاه گروهی کالایی را بخرند، آن‌گاه آن را قیمت بگذارند و تقسیم کنند، سپس یکی از آنان در سهم خود عیبی مشاهده کند، قیمت عیب برای اوست. پس اگر شخصی کالایی‌بخرد و عیبی در آن مشاهده کند ـ در حالی که در آن تصرف یا نزد او تغییری کرده است ـ به وی گفته می‌شود: اگر می‌خواهی، مبلغی را که نزد تو کاهش یافته است پرداخت کن و بهای آن را دریافت کن یا قیمت معیوب را تحویل بگیر.»

۶۴۵ (۳) زراره از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه کسی کالای معیوب یا ناقصی را بخرد که فروشنده نسبت به عیب‌های آن از خود، سلب مسئولیت نکرده و نیز آن را برای خریدار بیان نکرده است و خریدار پس از تحویل کالا در آن تغییری داده باشد و سپس به عیب و کاستی آن پی برده باشد، معامله نسبت به وی لازم می‌شود و به اندازه‌ای که آن عیب سبب کاهش بهای کالا در مقایسه با جنس سالم می‌شود، به خریدار باز گردانده می‌شود.»

۶۴۶ (۴) جمیل بن دراج با واسطه از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ دربارهٔ کسی که پارچه یا کالایی را می‌خرد و در آن عیبی می‌یابد، روایت می‌کند که فرمود: «اگر آن پارچه به همان صورت باقی است، آن را به فروشنده بازمی‌گردان و بهای پرداختی را دریافت می‌کند و اگر پارچه بریده یا دوخته یا رنگ شده است، کاهش قیمتی را که عیب سبب گردیده است، دریافت می‌کند.»

۶۴۷ (۵) در کتاب فقه الرضا دربارهٔ کسی که جنسی می‌خرد و در آن عیبی می‌یابد، از امام ﷺ روایت می‌شود که: «اگر آن کالا به همان صورت باقی است به فروشنده بازگرداند و اگر بریده یا دوخته یا تغییر دیگری کرده است، کاهش قیمتی را که عیب سبب شده ـ به نسبت میان قیمت سالم و معیوب ـ دریافت می‌کند.»

۶۴۸ (۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «هرگاه خریدار پس از جدا شدن از فروشنده معامله را قطعی کند، آن‌گاه در کالا عیبی بیابد که فروشنده نسبت به آن از خود سلب مسئولیت نکرده، پس وی می‌تواند کالا را باز گرداند.»

٦٤٩ (٧) تهذيب ٦/٢٩٤: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن عبداللّه بن هلال عن عقبة بن خالد عن أبى عبداللّه ؈ انّه سئل عن رجل ابتاع ثوباً فلمّا قطعه وجد فيه خروقاً ولم يعلم بذلك حتّى قطعه كيف القضاء في ذلك قال اقبل ثوبك وإلّا فهايء[١] صاحبك بالرّضاء وخفّض له قليلاً ولا يضرّك إن شاء اللّه فإن أبى فاقبل ثوبك فهو اسلم لك أن شاء اللّه.
٢٣٣٠٠

٦٥٠ (٨) فقه الرّضا ؈ ٢٥٣: فإن خرج في السّلعة عيب وعلم المشترى فالخيار إليه إن شاء ردّ وإن شاء أخذه وردّ عليه بالقيمة أرش العيب وإن كان العيب فى بعض ماشترى وأراد أن يردّه على البايع ردّ تمامه أو ردّ عليه بالقيمة ارش العيب والقيمة أن تقوّم السّلعة صحيحة وتقوّم معيبة فيعطى المشترى مابين القيمتين. ويأتى فى أحاديث باب (٨) حكم البراءة من العيوب من أبواب أحكام العيوب ج ٢٣ مايناسب ذلك.
٢٣٣٠١

(١٣)

باب حكم من اشترى ارضاً على انّها جربان معيّنة فتقصر

٦٥١ (١) تهذيب ٧/١٥٣: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن ذبيان عن موسى بن اكيل عن داود بن الحصين عن فقيه ٣/١٥١: عمر بن حنظلة عن أبى عبداللّه ؈ فى رجل باع أرضاً على انّ فيها عشرة فاشترى المشترى (ذلك ـ فقيه) منه بحدوده ونقد الثّمن وأوقع[٢] صفقة البيع وافترقا فلمّا مسح الأرض فإذا[٣] هى خمس أجربة[٤] قال إن شاء استرجع (فضل ـ فقيه) ماله وأخذ الأرض وإن شاء ردّ البيع وأخذ ماله كلّه الّا أن يكون إلى جنب[٥] تلك الأرض له أيضاً أرضون فليوفّه[٦] ويكون البيع لازماً له و(عليه ـ يب) الوفاء له بتمام البيع فإن لم يكن له فى ذلك المكان غير الّذى باع فإن شاء المشترى أخذ الأرض واسترجع فضل ماله وإن شاء ردّ (الأرض ـ يب) وأخذ المال كلّه.
٢٣٣٠٢

---

١. أي وافق.
٢. ووقع ـ خ ل.
٣. إذا ـ فقيه.
٤. خمسة اجربة ـ فقيه.
٥. إلى حدّ ـ فقيه.
٦. فيوفّيه ـ فقيه.

۶۴۹ (۷) عقبة بن خالد گوید: «از امام صادق﷣ سوال شد: شخصی پارچه‌ای می‌خرد و پس از بریدن، در آن سوراخی می‌یابد که پیش از بریدن از آن بی‌خبر بود. قضاوت در این ماجرا چگونه است؟ امام﷣ فرمود: پارچه‌ات را بپذیر یا خریدار را راضی کن و اندکی از مبلغ که ان‌شاءالله به تو زیان نمی‌زند، برایش بکاه. پس اگر خودداری کرد، پارچه‌ات را بپذیر که آن برای تو سالم‌تر [حلال‌تر] است، ان‌شاءالله.»

۶۵۰ (۸) در کتاب فقه الرضا﷣ آمده است: «اگر کالا معیوب درآمد و خریدار دانست، پس خیار با اوست. اگر بخواهد، باز می‌گرداند و اگر بخواهد نگه می‌دارد و در این صورت تفاوت بهای سالم و معیوب را دریافت می‌کند. اگر چند کالا را با هم خریده و یکی از آنها معیوب باشد و بخواهد به فروشنده باز گرداند تمام آنها را بازمی‌گرداند یا قیمت معیوب را دریافت می‌کند و قیمت عیب این است که قیمت سالم آن کالا و معیوبش و تفاوت آن دو قیمت به خریدار پرداخت می‌شود.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب هشتم از باب‌های احکام عیوب، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۳

حکم کم آمدن زمین از متراژ مورد معامله

۶۵۱ (۱) عمر بن حنظله گوید: «شخصی زمینی را بنابر این‌که ده جریب باشد، فروخت. خریدار نیز آن را با تمام محدوده‌اش خرید. بهای آن را پرداخت، معامله واقع شد و از یکدیگر جدا شدند. وقتی خریدار زمین را متر کرد، پنج جریب بیشتر نبود. در این باره از امام صادق﷣ سوال شد و آن حضرت فرمود: اگر بخواهد، می‌تواند مازاد پولش را دریافت کند و زمین را نگه دارد و اگر بخواهد معامله را برهم می‌زند و تمام مالش را دریافت می‌کند؛ مگر آن‌که فروشنده در کنار آن زمین، زمین‌های دیگری داشته باشد که باید حق خریدار را پرداخت کند و معامله برای او لازم و قطعی است و باید به تمام معامله عمل کند و اگر در آن منطقه زمین دیگری غیر از زمین مورد معامله وجود نداشته باشد، خریدار اگر بخواهد، زمین را نگه می‌دارد و مازاد مالش را دریافت می‌کند و اگر بخواهد، زمین را برمی‌گرداند و تمام مالش را دریافت می‌کند.»

(١٤)

باب انّ من اشترى مايفسد من يوم فان جاء إلى الليل بالثّمن وإلاّ فللبايع الفسخ

٦٥٢ ۲۳۳۰۳ (١) كافى ١٧٢/٥: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٢٥/٧: استبصار ٧٨/٣: محمّد بن أحمد (بن يحيى ـ صا) عن يعقوب بن يزيد عن محمّد بن أبى حمزة أو غيره عمّن ذكره عن أبى عبداللّه أو[١] أبى الحسن عليهما السلام فى الرّجل (الّذى ـ يب ـ صا) يشترى الشىء الّذى يفسد فى[٢] يومه ويتركه حتّى يأتيه بالثّمن قال إن جاء فيما بينه وبين الليل (بالثّمن ـ كا يب) وإلاّ فلابيع له. وتقدّم فى رواية الحسن بن علىّ (٤) من باب (٤) انّ الحيوان إذا تلف أو حدث فيه عيب فى الثّلاثة كان من مال البايع من أبواب الخيار ج ٢٣ قوله والعهدة فيما يفسد من يومه مثل البقول والبطّيخ والفواكه يوم إلى اللّيل.

(١٥)

باب انّ صاحب الخيار إن أراد أن يبيع مالهُ فيه الخيار فليوجب البيع على نفسه ثمّ يبيعه

٦٥٣ ۲۳۳۰۴ (١) كافى ١٧٣/٥: تهذيب ٢٣/٧: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفلىّ عن السّكونىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام انّ أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه قضى فى رجل اشترى ثوباً بشرط إلى نصف النّهار فعرض له ربح فأراد بيعه قال ليشهد أنّه (قد ـ كا) رضيه فاستوجبه[٣] ثمّ ليبعه إن شاء فإن أقامه فى السّوق ولم يبع فقد وجب عليه.

٦٥٤ ۲۳۳۰۵ (٢) تهذيب ٢٦/٧: محمّد بن علىّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن سنان عن المفضّل بن صالح عن زيد الشحّام عن أبى عبداللّه عليه السلام قال سألته عن رجل ابتاع ثوباً من أهل السّوق لأهله وأخذه بشرط فيعطى به ربحاً فقال إن رغب فى الرّبح فليوجب على نفسه الثّوب ولايجعل فى نفسه إن ردّه عليه إن يردّه على صاحبه.

---

١. [أ] و ـ كا. ٢. من ـ يب صا. ٣. واستوجبه ـ يب.

باب ۱۴

حکم خرید اجناسی که تا یک روز فاسد می‌شود

۶۵۲ (۱) محمد بن ابی حمزه یا دیگری روایت می‌کند که شخصی از امام صادق ﷺ یا امام کاظم ﷺ سوال کرد: «شخصی کالایی را می‌خرد که تا یک روز فاسد می‌شود و آن را نزد فروشنده می‌گذارد تا بهایش را بیاورد.

امام دراین باره فرمود: اگر تا شب بهای آن را آورد [جنس متعلق به اوست]؛ در غیر این‌صورت معامله‌ای برای وی نخواهد بود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب چهارم از باب‌های خیار این گفته که: «در آنچه تا یک روز فاسد می‌شود، مثل سبزی‌ها، خربزه و میوه‌ها، فروشنده، یک روز تا شب عهده‌دار آن است.»

باب ۱۵

حکم فروش جنس توسط صاحب خیار

۶۵۳ (۱) سکونی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی به طور مشروط تا نیم روز پارچه‌ای خرید. پس معاملهٔ پرسودی برای وی پیش آمد و تصمیم به فروش آن گرفت. امیر مؤمنان ﷺ دربارهٔ وی حکم کرد و فرمود: وی باید شاهد بگیرد که به معامله راضی شده و آن را قطعی کرده است. سپس اگر می‌خواهد، آن را بفروشد. پس اگر جنس را در بازار نهاد و نفروخت، به تحقیق، معامله برای وی لازم شده است.»

۶۵۴ (۲) زید شحّام گوید: «ازامام صادق ﷺ سوال کردم: شخصی از اهل بازار پارچه‌ای برای همسرش به طور مشروط می‌خرد. معاملهٔ سودآوری برایش پیش می‌آید.

امام ﷺ فرمود: اگر مشتاق سود است، باید پارچه را برای خود لازم و غیر قابل برگشت کند و نزد خود این‌گونه بنا نگذارد که اگر خریدار پارچه را به وی باز گرداند، او نیز به فروشنده بازگرداند.»

٦٥٥ (٣) فقيه ١٣٤/٣: روى حمّاد عن الحلبيّ عن أبى عبداللّه ﷺ انّه سئل عن الرّجل يبتاع ٢٣٣٠٦
الثّوب من السّوق لأهله ويأخذه بشرط فيعطى الرّبح فى أهله قال إن رغب فى الرّبح فليوجب الثّوب على نفسه ولايجعل فى نفسه إن يردّ الثّوب على صاحبه ان ردّ عليه.

٦٥٦ (٤) الدّعائم ٤٥/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال فى الرّجل يبتاع الثّوب أو السّلعة ٢٣٣٠٧
بالخيار فيعطى به الرّبح قال إن رغب فى ذلك فليوجب البيع على نفسه فإن باع فربح طاب له الرّبح وإن لم يبع لم يجز له الرّدّ هذا إن أوجب البيع فإن طالبه البائع بالرّبح حلف له لقد أوجب البيع على نفسه قبل أن يبيع فإن لم يحلف كان الرّبح للبائع.

٦٥٧ (٥) الدّعائم ٤٥/٢: (عن جعفر بن محمّد ﷺ) انّه سئل عن الرّجل يشترى السّلعة ٢٣٣٠٨
ويشترط الخيار يعرضها للبيع ثمّ يريد ردّها فى مدّة الخيار قال إذا حلف باللّه انّه ماعرضها وهو يضمر اخذها ردّها. وتقدّم فى رواية ابن قيس (٢) من باب (٣٢) حكم من أمر الغير أن يشترى له بنقد ــ من أبواب البيع وشروطه ج ٢٢ قوله ﷺ من وجب له البيع قبل أن يلزم صاحبه فليبع بعد ماشاء. وفى أحاديث باب (٣) ثبوت الخيار فى الحيوان ثلثة أيّام من أبواب الخيار ج ٢٣ ما يناسب ذلك.

(١٦)

باب انّ من اشترى شيئاً فوهب له شىء فأراد ردّ المبيع هل يردّ معه الهبة أم لا

٦٥٨ (١) تهذيب ٢٣١/٧: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عيسى عن بشير عن ٢٣٣٠٩
حريز عن أبى بصير قال سألته عن الرّجل يشترى البيع فيوهب له الشّىء فكان الّذى اشترى لؤلؤاً فوهبت له لؤلؤة فرأى المشترى فى لؤلؤه ان يردّ أيردّ ماوهب له قال الهبة ليس فيها رجعة وقد قبضها إنّما سبيله على البيع فإن ردّ المبتاع البيع لم يردّ معه الهبة. ويأتى فى غير واحد من أحاديث أبواب الرّجوع فى الهبة فى كتاب الهبات ج ٢٤ مايناسب ذلك.

(۳) حلبی گوید: «به امام صادق ﷺ گفته شد: شخصی از بازار برای همسرش لباسی به صورت مشروط می‌خرد. وقتی به خانه می‌آید، معاملهٔ سودآوری به وی پیشنهاد می‌شود. ۶۵۵

امام ﷺ فرمود: اگر مشتاق سود است، باید معامله را بر خود قطعی و غیر قابل برگشت کند و نزد خود این‌گونه قرار نگذارد که اگر خریدار پارچه را به وی بازگرداند، او نیز به فروشنده باز گرداند.»

(۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «شخصی پارچه یا کالایی را با حق خیار خرید. آن‌گاه معامله سودآوری به وی پیشنهاد شد. امام صادق ﷺ در این‌باره فرمود: اگر مشتاق به آن سود است، باید معامله را برای خودش قطعی و غیر قابل برگشت کند؛ در این صورت اگر فروخت و سود برد، آن سود برایش حلالِ حلال است و اگر نفروخت، پس دادن آن برای وی جایز نیست و در صورت قطعی و غیر قابل برگشت کردن معامله برخودش، اگر فروشنده سود آن را از وی درخواست کرد، برای وی سوگند یاد می‌کند که پیش از فروش، معامله را برای خود قطعی کرده بود و اگر سوگند نخورد، سود متعلق به فروشنده است.» ۶۵۶

(۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سوال شد: «شخصی کالا را با حق خیار ـ برهم زدن معامله ـ می‌خرد و آن را در معرض فروش قرار می‌دهد. سپس در مدت خیار، تصمیم به بازگرداندن آن می‌گیرد. ۶۵۷

امام فرمود: هرگاه سوگند یاد کند که از عرضه کردن آن قصد نگه داشتن آن را نداشته است، می‌تواند آن را پس دهد.»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایت دوم از باب سی و دوم از باب‌های خرید و فروش فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «هرکس معامله برایش قطعی و لازم شود، پیش از آن‌که دیگری با وی به صورت قطعی معامله کرده باشد، اگر می‌خواهد، آن را بفروشد.»

در روایات باب سوم از باب‌های خیار، آنچه مناسب با این باب است، گذشت.

باب ۱۶

حکم بازگرداندن جنسی که به خریدار چیزی بخشیده شده است

(۱) ابوبصیر گوید: «از امام ﷺ سوال کردم: شخصی کالایی می‌خرد و همچنین چیزی به او بخشیده می‌شود. [به عنوان مثال] او مرواریدی می‌خرد و دانه مروارید کوچکی هم به وی بخشیده می‌شود. سپس خریدار تصمیم به بازگرداندن مروارید می‌گیرد. آیا باید بخشش را نیز با آن بازگرداند؟ ۶۵۸

امام ﷺ فرمود: در بخشش تحویل گرفته شده، بازگشتی نیست و فروشنده تنها بر کالا تسلط دارد. پس اگر خریدار کالا را بازگرداند، همراه آن بخشش را بازنمی‌گرداند.»

ارجاعات

می‌آید:

در بیشتر روایات باب‌های بازگشت در بخشش، از کتاب بخشش، مناسب با این بحث خواهد آمد.

أبواب أحكام العيوب

(١)

باب أقسام العيوب
ومايردّ منه المملوك من أحداث السّنة

٦٥٩ ٢٣٣١٠ (١) **كافي** ٢١٦/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ٦٤/٧: سهل بن زياد عن **ابن فضّال** عن أبي الحسن الرّضا ﷺ (انّه ـ كا) قال تردّ الجارية من أربع خصال (من ـ كا) الجنون والجذام والبرص والقرن (و ـ يب) الحدبة الّا انّها[١] تكون في الصّدر تدخل الظّهر وتخرج الصّدر.

٦٦٠ ٢٣٣١١ (٢) **الخصال** ٢٤٥: حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه ﷺ قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار قال حدّثني محمّد بن أحمد عن محمّد بن عيسى قال كان **ابن فضّال** يروى عن أبي الحسن الثّاني ﷺ في أربعة أشياء خيار سنة الجنون والجذام والبرص والقرن.

٦٦١ ٢٣٣١٢ (٣) **تهذيب** ٦٤/٧: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ٢١٦/٥: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن عليّ بن أسباط عن أبي الحسن الرّضا ﷺ قال سمعته يقول الخيار في الحيوان ثلاثة أيّام للمشتري وفي غير الحيوان إن يتفرّقا واحداث السّنة تردّ بعد السّنة قلت وما احداث السّنة قال الجنون والجذام والبرص والقرن فمن اشترى فحدث فيه هذه الأحداث فالحكم أن يردّ على صاحبه إلى تمام السّنة من يوم اشتراه.

---

١. لأنّها ـ يب.

بخش چهارم: باب‌های احکام عیوب

باب ۱

اقسام عیب[1]

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱. روایات ۳۳۳۱۰ تا ۳۳۳۱۸ به دلیل اینکه مربوط به بردگان بود، ترجمه نشد.

۶۶۲ ۲۳۳۱۳ (٤) الدّعائم ٤٨/٢: قال جعفر بن محمّد ﷺ يردّ المملوك من احداث السّنة من الجنون والجذام والوضح[1] والقرن إذا حدث فيها إلّا أن يشترط البائع ان لاعهدة عليه ولا عهدة في بيع برائة ولابيع ميراث ولاعهدة السّنة ولاخيار الثّلاثة الأيّام.

۶۶۳ ۲۳۳۱۴ (٥) كافي ٢١٧/٥: محمّد بن يحيى وغيره عن أحمد بن محمّد عن أبي همام قال سمعت الرّضا ﷺ يقول يردّ المملوك من أحداث السّنة من الجنون والجذام والبرص (والقرن ـ يب) فقلنا وكيف[2] يردّ من احداث السّنة قال هذا أوّل السّنة (يعني المحرّم ـ يب) فإذا اشتريت مملوكاً به شيء[3] من هذه الخصال مابينك وبين ذي الحجّة رددته على صاحبه فقال له محمّد بن عليّ فالإباق من ذلك قال ليس الإباق من ذلك إلّا أن يقيم البيّنة انّه كان آبق عنده. تهذيب ٦٤/٧: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن عبدالحميد عن محمّد بن عليّ قال سمعت الرّضا ﷺ يقول (وذكر مثله إلى قوله رددته على صاحبه).

۶۶۴ ۲۳۳۱۵ (٦) تهذيب ٦٣/٧: أحمد بن محمّد بن عيسى عن أبي همام قال سمعت الرّضا ﷺ يقول يردّ المملوك من أحداث السّنه من الجنون والجذام والبرص فإذا اشتريت مملوكاً فوجدت فيه شيئاً من هذه الخصال ما بينك وبين ذي الحجّة فردّه على صاحبه فقال له محمّد بن عليّ فأبق قال لا يردّ إلّا أن يقيم البيّنة انّه أبَقَ عنده.

۶۶۵ ۲۳۳۱۶ (٧) كافي ٢١٧/٥: وروى عن يونس أيضاً أنّ العهدة في الجنون والجذام والبرص سنة.

۶۶۶ ۲۳۳۱۷ (٨) كافي ٢١٧/٥: وروى الوشّاء أنّ العهدة في الجنون وحده إلى سنة.

۶۶۷ ۲۳۳۱۸ (٩) الدّعائم ٤٨/٢: عن عليّ ﷺ انّه قال العهدة في الرّقيق من الدّاء الأعظم[4] حول ومن مصيبة الموت ثلاثة أيّام.

۶۶۸ ۲۳۳۱۹ (١٠) تهذيب ٧٥/٥: محمّد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن محمّد بن يحيى الخزّاز عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن أبي إسحاق عن ميسر عن جابر عن الهيثم بن[5] عبدالعزيز

---

١. أي البرص.
٢. قال فقلت وكيف ـ يب.
٣. فحدث فيه من هذه الخصال ـ يب.
٤. والمراد بالداء الأعظم الجذام والوضح والقرن ـ هامش الدّعائم.
٥. عن ـ خ ل.

(۱۰) شریح گوید: «دو نفر شاکی به حضرت علیؑ مراجعه کردند. یکی از آنان گفت: این شخص، ۶۶۸
گوسفندی به من فروخته که چیزهای پلید (ته مانده) را می‌خورد.

امامؑ فرمود: ای شریح! شیر پاک و حلال بدون علوفه. شریح گوید: امامؑ آن را بازنگرداند.»

عن شريح قال أتى علياً ﷺ خصمان فقال أحدهما انّ هذا باعني شاة تأكل الذّبّان[1] فقال (يا ـ ئل) شريح لبن طيّب بغير علف قال فلم يردّها.

وتقدّم في رواية ابن سنان (١١) من باب (٣) ثبوت الخيار في الحيوان من أبواب الخيار ج ٢٣ قوله عهدة البيع في الرّقيق ثلاثة أيّام ان كان بها خبل أو برص أو نحو هذا وعهدته السّنة من الجنون. ويأتي في أحاديث الباب التّالي مايدلّ على ذلك وكذا في أحاديث باب (١) عيوب المرأة المجوّزة للفسخ من أبواب العيوب والتّدليس ـ ج ٢٦.

(٢)

باب انّ كلّ مازاد أو نقص ممّا هو في أصل الخلقة فهو عيب

٦٦٩ ٢٣٢٢٠ (١) **تهذيب** ٦٥/٧: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ٢١٥/٥: الحسين بن محمّد عن السّيّاري (قال ـ كا) قال روى عن ابن أبي ليلى انّه قدّم إليه رجل خصماً له فقال إن هذا باعني هذه الجارية فلم أجد على ركبها حين كشفتها شعراً وزعمك[2] انّه لم يكن لها قطّ قال فقال له ابن أبي ليلى انّ النّاس ليحتالون لهذا بالحيل حتّى يذهبوا[3] به فما الّذي كرهت قال أيّها القاضي ان كان عيباً فاقض لي به قال حتّى أخرج إليك فإنّي أجد أذى في بطني ثمّ (انّه ـ يب) دخل وخرج من باب آخر فأتى محمّد بن مسلم الثّقفي فقال (له ـ كا) ايّ شيء تَرْوُون عن أبي جعفر ﷺ في المرأة لايكون على ركبها[4] شعر أيكون ذلك عيباً فقال له محمّد بن مسلم امّا هذا نصّاً فلا اعرفه ولكن حدّثني أبو جعفر عن أبيه عن آبائه ﷺ عن النّبيّ ﷺ انّه قال كلّ ماكان في أصل الخلقة فزاد أو نقص فهو عيب فقال له ابن أبي ليلى حسبك ثمّ رجع إلى القوم فقضى لهم بالعيب.

٦٧٠ ٢٣٢٢١ (٢) **فقه الرّضا** ﷺ ٢٥١: وروى انّ كلّ زائدة في البدن ممّا هو في أصل الخلق[5] أو ناقص منه يوجب الرّدّ في البيع.

---

١. الذُّباب كغراب معروف وجمعه في الكثرة ذِبّان بالكسر ـ مجمع. ٢. وزعمت ـ يب.
٣. حتّى يذهب ـ يب. ٤. والرّكب بالتحريك منبت العانة. ٥. الخلقة ـ خ.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازدهم از باب سوم از باب‌های خیار مناسب آن.

می‌آید:

در روایات باب بعدی چیزی که بر آن دلالت دارد و همچنین روایات باب یکم از باب‌های عیب هاوتدلیس.

باب ۲

هر زیادی و کاستی در اصل آفرینش عیب است

۶۶۹ (۱) سیاری گوید: «شخصی مردی را نزد ابن ابی لیلی آورد و گفت: این مرد این کنیز را به من فروخته است و وقتی آن را برهنه کردم، بر شرمگاهش مویی نیافتم و می‌پندارم اصلاً مویی نداشته است. ابن ابی لیلی گفت: مردم برای از بین بردن آن چاره اندیشی می‌کنند، چه شده است که تو از این وضع ناراحتی؟ آن مرد گفت: ای قاضی! اگر آن عیب است، پس برای من به آن حکم کن.

ابن ابی لیلی گفت: من اکنون نیاز به قضای حاجت دارم، منتظر بمان تابرگردم. آن‌گاه وارد خانه شد، از درِ دیگری خارج شد، نزد محمد بن مسلم ثقفی رفت و به وی گفت: شما دربارهٔ زنی که فاقد موی زهار است، از امام باقر‌ؑ چه نقل می‌کنید، آیا این عیب به شمار می‌آید؟

محمد بن مسلم گفت: من سخن روشنی در این باره از امامؑ به خاطر ندارم ولی امام باقرؑ از پدرش از نیاکانشؑ برای من روایت کرد که پیامبر اکرمؐ فرمود: هر افزودنی و کاستی در آفرینش اصلی، عیب است. ابن ابی لیلی با شنیدن این سخن گفت: کافی است. آن‌گاه به سوی آن گروه بازگشت و برای آنان به عیب بودن آن حکم کرد.»

۶۷۰ (۲) در کتاب فقه الرضا روایت می‌شود که: «هر افزودنی و کاستی در اصل آفرینش بدن سبب برهم زدن معامله می‌شود.»

(٣)

باب انّ الجارية إذا كانت مدركة فلم تحض ومثلها تحيض فهذا عيب تردّ منه

٦٧١ ٢٢٢٤١ (١) **كافى** ٢١٣/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً عن ابن محبوب **كافى** ١٠٨/٣: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ٦٥/٧: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن مالك بن عطيّة عن داود بن فرقد قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن رجل اشترى جارية مدركة فلم تحض[1] عنده حتّى مضى[2] لها[3] ستّة أشهر وليس بها حمل[4] قال إن كان مثلها تحيض ولم يكن ذلك من كبر فهذا عيب تردّ منه. **تهذيب** ٢٠٩/٨: **فقيه** ٢٨٥/٣: الحسن بن محبوب عن مالك بن عطيّة عن داود بن فرقد عن أبي عبدالله عليه السلام قال سألته عن رجل اشترى جارية (وذكر مثله).

(٤)

باب انّ من اشترى جارية فوطأها ثمّ وجد فيها عيباً يأخذ الارش ولايردّها

٦٧٢ ٢٢٢٤١ (١) **كافى** ٢١٥/٥: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن عليّ عن أبان **تهذيب** ٦١/٧: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال كان عليّ بن الحسين عليهما السلام لا يردّ الّتي ليست بحبلىٰ إذا وطئها (و ـ كا) كان يضع (له ـ كا) من ثمنها بقدر عيبها.

٦٧٣ ٢٢٢٤١ (٢) **كافى** ٢١٤/٥: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان **تهذيب** ٦١/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن منصور بن حازم عن أبي عبدالله عليه السلام في رجل اشترى جارية فوقع عليها قال إن وجد فيها[5] عيباً فليس له أن يردّها ولكن يردّ عليه بقيمة[6] ما نقصها العيب قال قلت هذا قول عليّ عليه السلام قال نعم.

---

١. ولم تحض ـ كا ١٠٨ ـ يب ٢٠٩ ـ فقيه. ٢. حتّى يمضي ـ يب ٢٠٩.
٣. لذلك ـ كا ١٠٨. ٤. حبل ـ كا ١٠٨ ـ يب ٢٠٩ ـ فقيه. ٥. بها ـ يب.
٦. بقدر ـ يب.

٦٧٤ (٣) تهذيب ٦٠/٧: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن أبان عن عبدالرحمن بن
٢٣٣٤١
أبي عبدالله قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول أيّما رجل اشترى جارية فوقع عليها فوجد بها عيباً لم يردّها وردّ البايع عليه قيمة العيب.

٦٧٥ (٤) الدعائم ٤٨/٢: عن عليّ ﷺ انّه سئل عن الرجل يشتري الجارية (وذكر نحوه ثمّ
٢٣٣٤١
قال) قال جعفر بن محمّد ﷺ ذلك إذا لم تكن حبلىٰ فإن كانت حبلىٰ وقد وطئها ردّها وردّ نصف عشر قيمتها.

٦٧٦ (٥) فقيه ١٣٩/٣: روى محمّد بن ميسر عن أبي عبدالله ﷺ قال كان عليّ ﷺ لا يردّ الجارية
٢٣٣٤١
بعيب إذا وطئت ولكن يرجع بقيمة العيب وكان عليّ ﷺ يقول معاذ الله أن اجعل لها أجراً.

٦٧٧ (٦) تهذيب ٦١/٧: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى قال سمعت أبا عبدالله ﷺ
٢٣٣٤١
يقول قال عليّ بن الحسين ﷺ كان القضاء الأوّل في الرجل إذا اشترى الأمة فوطئها ثمّ ظهر على عيب انّ البيع لازم وله ارش العيب. قرب الإسناد ١٦: محمّد بن عيسى والحسن بن ظريف وعليّ بن إسماعيل كلّهم عن حمّاد بن عيسى قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول (وذكر نحوه).

٦٧٨ (٧) كافي ٢١٤/٥: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٦١/٧: أحمد بن محمّد عن محمّد بن
٢٣٣٤١
يحيى عن طلحة بن زيد عن أبي عبدالله ﷺ قال قضى أميرالمؤمنين ﷺ في رجل اشترى جارية فوطئها ثمّ وجد فيها عيباً قال تقوّم وهي صحيحة وتقوّم وبها[1] الدّاء ثمّ يردّ البائع على المبتاع فضل مابين الصحّة والدّاء.

٦٧٩ (٨) كافي ٢١٥/٥: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن عليّ بن الحكم عن العلاء
٢٣٣٤١
عن محمّد بن مسلم تهذيب ٦١/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان عن محمّد بن مسلم عن أحدهما ﷺ انّه سئل عن الرجل يبتاع الجارية فيقع عليها ثمّ يجد بها عيباً بعد ذلك قال لا يردّها على صاحبها ولكن تقوّم مابين العيب والصحّة فيردّ على المبتاع معاذ الله إن يجعل لها أجراً. وتقدّم في رواية رفاعة (١) من باب (٢٣) اشتراط تقدير الثمن من أبواب البيع وشروطه ج ٢٢ قوله أرأيت ان أصبت بها عيباً بعد ما مسستها قال ليس لك أن تردّها ولك أن

---

١. وفيها ـ يب.

تأخذ قيمة مابين الصحّة والعيب. **ولاحظ** باب (١٢) ثبوت الخيار للمشترى ان وجد فى المبيع عيباً ولم يبرء منه البايع وسقوط الردّ بالتصرّف من أبواب الخيار ج ٢٢. **ويأتى** فى رواية ابن سنان (١) من الباب التّالى قوله ﷺ لا تردّ الّتى ليست بحبلىٰ إذا وطئها صاحبها ويوضع عنه من ثمنها بقدر عيب إن كان فيها. **وفى** رواية عبدالملك (٣) قوله ﷺ وتردّ الحبلىٰ ويردّ معها نصف عشر قيمتها (ولاحظ سائر أحاديث الباب فإنّ لها مناسبة بالمقام).

(٥)

باب انّ من اشترى جارية فوطئها ثمّ علم أنّها كانت حبلى يردّها ويردّ معها نصف عشر قيمتها

٦٨٠ ٣٣٣٤١ (١) **كافى ٥/٢١٤**: (عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً ـ معلّق) عن **تهذيب ٧/٦١**: **استبصار ٣/٨٠**: (الحسن ـ يب صا) ابن محبوب عن ابن سنان قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل اشترى جارية (حبلىٰ ـ كا) (و ـ كا صا) لم يعلم بحبلها فوطئها قال يردّها على الّذى ابتاعها منه ويرد عليه نصف عشر قيمتها لنكاحه إيّاها (كا يب ـ وقد قال علىّ ﷺ لا تردّ الّتى ليست بحبلىٰ إذا وطئها صاحبها ويوضع عنه من ثمنها بقدر عيب إن كان فيها).

٦٨١ ٣٣٣٤١ (٢) **تهذيب ٧/٦٢**: **استبصار ٣/٨١**: أبوالمعزا عن فضيل مولى محمّد بن راشد قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل باع جارية حبلىٰ وهو لا يعلم فنكحها الّذى اشترى قال يردّها ويردّ نصف عشر قيمتها. **تهذيب ٧/٦٣**: **استبصار ٣/٨٠**: أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن بعض أصحابنا عن **سعيد بن يسار** عن أبى عبدالله ﷺ قال فى رجل باع جارية حبلىٰ (وذكر مثله) وتقدّم فى ذيل رواية الدعائم (٤) من الباب السابق نحوه.

٦٨٢ ٣٣٣٤١ (٣) **كافى ٥/٢١٤**: **تهذيب ٧/٦٢**: **استبصار ٣/٨٠**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن جميل بن صالح عن عبدالملك بن عمير [1] عن أبى عبدالله ﷺ قال لا تردّ الّتى

---

١. عمرو ـ يب صا خ كا.

ليست بحبلى إذا وطئها صاحبها وله ارش العيب وتردّ الحبلىٰ ويردّ[1] معها نصف عشر قيمتها.

۶۸۳ (٤) كـافي ٢١٤: وفي رواية أُخرى إن كانت بكراً فعشر ثمنها وإن لم تكن بكراً فـنصف
٢٣٣٤١ عشر ثمنها.

۶۸٤ (٥) فقيه ١٣٩/٣: وفي رواية عبدالملك بن عمرو عن أبي عبدالله ﷺ يردّها ويردّ نصف
٢٣٣٤١ عشر ثمنها إذا كانت حبلىٰ.

۶۸۵ (٦) تهذيب ٦٢/٧: استبصار ٨١/٣: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن جميل عن
٢٣٣٤١ عبدالملك بن عمرو عن أبي عبدالله ﷺ في الرجل يشتري الجارية وهي حبلىٰ فيطأها قال يردّها ويردّ عشر ثمنها إذا كانت حبلىٰ (قال الشيخ ﷺ يحتمل أن يكون غلطاً من الناسخ بأن يكون أسقط النصف (إلى أن قال) ولو كانت هذه الرواية مضبوطة لجاز أن تحمل على من يطأ الجارية مع العلم بأنّها حبلىٰ فحينئذ يلزمها عشر قيمتها عقوبة وإنّما يلزمه نصف العشر إذا لم يعلم بحبلها ووطئها ثمّ علم بالحبل).

۶۸۶ (٧) كافي ٢١٥/٥: حميد عن الحسن بن محمّد عن غير واحد عن أبان تهذيب ٦٢/٧:
٢٣٣٤١ استبصار ٨١/٣: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن أبان (بن عثمان ـ يب صا). فقيه ١٣٩/٣: عن عبدالرحمٰن بن أبي عبدالله (عن أبي عبدالله ﷺ ـ كا يب فقيه) (قال سألته ـ يب صا فقيه) عن الرجل يشتري الجارية فيقع عليها فيجدها حبلى قال يردّها ويردّ معها شيئاً ـ حمل الشيخ الشيء على نصف عشر الثمن للاخبار المتقدّمة.

۶۸۷ (٨) كافي ٢١٥/٥: حميد عن الحسن بن محمّد عن غير واحد عن أبان تهذيب ٦٢/٧:
٢٣٣٤١ استبصار ٨١/٣: الحسين بن سعيد عن فضّالة عن أبان عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ في الرّجل يشري الجارية الحبلىٰ فينكحها[2] وهو لا يعلم قال يردّها ويكسوها ـ قال الشيخ فالوجه في قوله ويكسوها أن نحمله على أنّه ينبغي أن يكسوها بكسوة تساوي نصف عشر ثمنها إذا رضي مولاها.

۶۸۸ (٩) فقيه ١٣٩/٣: في رواية محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ يردّها ويكسوها.
٢٣٣٤١

---

١. وتردّ ـ كا.
٢. فيقع عليها ـ يب صا.

(٦)

باب حكم من اشترى جارية وشرط البكارة ولم يجدها عذراء

٦٨٩ ٣٣٣٤١ (١) **كافي** ٢١٦/٥: **تهذيب** ٦٤/٧: **استبصار** ٨٢/٣: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس عن[1] رجل اشترى جارية على أنّها عذراء فلم يجدها عذراء قال يردّ عليه فضل القيمة إذا علم أنّه صادق.

٦٩٠ ٣٣٣٤٢ (٢) **كافي** ٢١٥/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عمّن حدّثه عن زرعة بن محمّد **تهذيب** ٦٥/٧: **استبصار** ٨٢/٣: أحمد بن محمّد عن الحسين[2] (عن الحسن ـ صا) عن زرعة عن **سماعة** قال سألت أباعبدالله[3] عليه السلام عن رجل باع جارية على أنّها بكر فلم يجدها على ذلك[4] قال لا تردّ عليه ولا يوجب[5] عليه شيء انّه[6] يكون يذهب في حال مرض أو أمر يصيبها.

وتقدّم في أحاديث باب (٦) ثبوت خيار الشّرط من أبواب الخيار ج ٢٣ ما يدلّ على ذلك **ولاحظ** الباب المتقدّم. **ويأتي** في أحاديث باب (١٥) حكم من تزوّج امرأة على أنّها بكر فظهرت ثيّباً من أبواب العيوب والتدليس ج ٢٦ ما يناسب ذلك فلاحظ.

(٧)

باب أنّ من اشترى زيتاً أو سمناً أو نحوهما فوجد فيه درديّاً لم يعلم به كان له الرّدّ أو العوض

٦٩١ ٣٣٣٤٣ (١) **كافي** ٢٢٩/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن أبي عمير وعليّ بن حديد عن جميل بن درّاج عن ميسّر عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلت له رجل اشترى زقّ[7] زيت فوجد فيه درديّاً[8] (قال ـ كا) فقال إن كان (ممّن ـ فقيه) يعلم انّ ذلك (يكون ـ فقيه) في الزّيت لم يردّه (عليه ـ فقيه) وإن لم يكن يعلم انّ ذلك (يكون ـ فقيه)

---

١. في ـ يب صا. ٢. الحسن ـ خ ل يب. ٣. سألته ـ يب صا.
٤. كذلك ـ صا ـ خ ل يب. ٥. ولا يجب ـ يب صا. ٦. لأنّه ـ يب خ ل.
٧. الزقّ: جلد يجزّ ولا ينتف ويستعمل لحمل الماء ـ المنجد.
٨. الدرديّ من الزّيت وغيره ما يبقى في أسفله ـ مجمع.

باب ۷: حکم وجود ناخالصی در روغن زیتون و روغن ۴۱۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۷[1]

حکم وجود ناخالصی در روغن زیتون و روغن

۶۹۱ (۱) میسّر گوید: «به امام صادق﷣ گفتم: شخصی، مشکی روغن زیتون می‌خرد و در آن مقداری ناخالصی می‌یابد. امام﷣ فرمود: اگر می‌دانسته که ناخالصی در روغن زیتون است، آن را باز نمی‌گرداند ولی اگر نمی‌دانسته که آن در روغن زیتون است به صاحبش برمی‌گرداند.»

---

۱. باب‌های ۳ الی ۶ به دلیل اینکه مربوط به بردگان بود، ترجمه نشد.

فى الزّيت ردّه على صاحبه[1] **وسائل ۱۱۰/۱۸**: ورواه الشّيخ بإسناده عن محمّد بن يعقوب **فقيه ۱۷۲/۳**: روى محمّد بن أبي عمير عن ميسر بن عبدالعزيز قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام رجل اشترى (وذكر مثله). **تهذيب ۶۶/۷**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن أبى عمير عن جميل بن درّاج عن ميسر قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام الرّجل يشترى زق زيت فيجد فيه درديّاً قال إن كان شيء[2] يعلم ان الدرديّ يكون فى الزّيت فليس له أن يردّه وإن لم يكن يعلم فله أن يردّه. **تهذيب ۱۲۸/۷**: ابن أبى عمير عن جميل عن ميسر قال قلت لأبى عبدالله عليه السلام رجل اشترى زق زيت فوجد فيه درديّاً قال فقال إن كان المشترى ممّن يعلم انّ الدّرديّ يكون فى الزّيت فليس له أن يردّه وإن كان ممّن لا يعلم فله أن يردّه.

۶۹۲ ۲۳۲۴۴ (۲) **تهذيب ۶۶/۷**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن أبيه عليهما السلام انّ عليّاً عليه السلام قضى فى رجل اشترى من رجل عُكّة[3] فيها سمن احتكرها حكرة[4] فوجد فيها رُبّاً[5] فخاصمه إلى علىّ عليه السلام فقال له علىّ عليه السلام لك بكيل الرُّبّ سمناً فقال له الرّجل إنّما بعته منك حكرة[6] فقال له علىّ عليه السلام إنّما اشترى منك سمناً ولم يشتر منك رُبّاً.

۶۹۳ ۲۳۲۴۵ (۳) **كافى ۲۳۰/۵**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن إبراهيم بن إسحاق الخدرى عن أبى صادق قال دخل أمير المؤمنين عليه السلام سوق التمّارين فإذا امرأة قائمة تبكى وهى تخاصم رجلاً تمّاراً فقال له مالكِ قالت يا أمير المؤمنين اشتريت من هذا تمراً بدرهم فخرج أسفله رديّاً (و ـ فقيه) ليس مثل (هذا ـ فقيه) الّذى رأيت (قال ـ كا) فقال له ردّ عليها فأبى حتّى قالها ثلاثاً[7] فأبى فعلاه بالدّرّة حتّى ردّ عليها وكان (علىّ ـ كا) صلوات الله عليه يكره أن يجلّل التّمر[8]. **فقيه ۱۷۲/۳**: دخل أمير المؤمنين عليه السلام سوق التّمّار فوجد امرأة تبكى وهى تخاصم (وذكر مثله).

---

۱. عليه ـ فقيه. ۲. المشترى ـ خ ل. ۳. العُكّة: آنية السّمن ـ مجمع.

۴. الحكرة بالضّم الإسم من الإحتكار ـ مجمع.

۵. رُبّ السّمن والزّيت ثفله الأسود ـ اللسان.

۶. أى جملة وقيل جزافاً واصل الحكرة الجمع والامساك ـ اللسان. ۷. قال له ثلاث مرّات ـ فقيه.

۸. أى يجعل في الجلّة ويباع. الجُلّة: وعاء التّمر.

۶۹۲ (۲) سکونی از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی از دیگری مشک روغن خرید و مدتی آن را در انبار گذاشت. آن‌گاه بر روی آن رویهٔ سیاهی مشاهده کرد. از این رو نزد امیر مؤمنان ﷺ از فروشنده شکایت کرد. علی ﷺ دربارهٔ او این‌گونه قضاوت کرد و فرمود: به اندازه رویهٔ آن، روغن طلبکاری.

فروشنده گفت: من آنها را با هم فروختم. علی ﷺ فرمود: او از تو روغن خرید، نه چیز دیگری که با آن مخلوط است.»

۶۹۳ (۳) ابوصادق گوید: «امیر مؤمنان ﷺ وارد بازار خرما فروشان شد. در آنجا زنی را دید که با چشم گریان از مرد خرما فروشی شکایت می‌کند.

امام ﷺ از آن زن پرسید: چرا می‌گریی؟

زن گفت: از این مرد یک درهم خرما خریدم، زیر آن، خرمای نامرغوب بود و مثل خرمایی نبود که دیده بودم.

علی ﷺ به خرما فروش فرمود: بهای خرما را به زن بازگردان. آن مرد خودداری کرد تا این‌که علی ﷺ سه مرتبه این جمله را به زبان آورد. وقتی باز هم آن مرد از بازگرداندن پول زن خودداری کرد، امام تازیانه را بالای سر خرمافروش برد تا سرانجام پول زن را پس داد.»

و فروختن خرما در ظرف برای علی ﷺ ناخوشایند بود.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و پنجم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا و باب دوازدهم از باب‌های خیار، آنچه بر این باب دلالت می‌کند.

وتقدّم في أحاديث باب (٤٥) تحريم الغشّ من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ وباب (١٢) ثبوت الخيار للمشتري إن وجد في المبيع عيباً من أبواب الخيار ج ٢٣ ما يدلّ على ذلك.

(٨)

باب حكم البرائة من العيوب
وحكم ما لو ادّعى البايع البرائة وأنكر المشتري

٦٩٤ (١) تهذيب ٦٦/٧: الصّفّار عن محمّد بن عيسى عن جعفر بن عيسى قال كتبت إلى أبي الحسن ﷺ جعلت فداك المتاع يباع فيمن يزيد فينادي عليه المنادي فإذا نادى عليه بريء من كلّ عيب فيه فإذا اشتراه المشتري ورضيه ولم يبق إلّا نقده الثّمن فربّما زهد فإذا زهد فيه ادّعى فيه عيوباً وأنّه لم يعلم بها فيقول له المنادي قد برئت منها فيقول له المشتري لم أسمع البرائة منها أيصدّق فلا يجب عليه الثّمن أم لا يصدّق فيجب عليه الثّمن فكتب ﷺ عليه الثّمن.
٢٢٣٤٦

٦٩٥ (٢) الدّعائم ٤٧/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال في الرّجل باع دابّة أو سلعة فقال برئت إليك من كلّ عيب قال لا يبرئه ذلك حتّى يخبره بالعيب الّذي تبرّأ منه ويطلعه عليه.
٢٢٣٤٧

وتقدّم في رواية زرارة (٣) من باب (١٢) ثبوت الخيار للمشتري ان وجد في المبيع عيباً من أبواب الخيار ج ٢٣ قوله ﷺ أيّما رجل اشترى شيئاً وبه عيب أو عوار لم يتبرّء إليه ولم يتبيّن له فأحدث فيه (إلى أن قال) يمضي عليه البيع ويردّ عليه بقدر ما ينقص من ذلك الدّاء. وفي رواية الدّعائم (٦) قوله ﷺ فوجد فيها عيباً لم يبرء منه البايع فله الرّدّ. ويأتي في الباب التّالي مايناسب ذلك.

(٩)

باب جواز خلط المتاع الجيّد بغيره مالم يغطّ الجيّد الرّديء
وجواز بلّه بالماء مالم يكن قصده الزّيادة

٦٩٦ (١) كافي ١٨٣/٥: تهذيب ٣٤/٧: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن عليّ بن الحكم عن العلاء عن محمّد بن مسلم عن أحدهما ﷺ أنّه سئل عن الطّعام يخلط بعضه ببعض وبعضه أجود من بعض قال إذا رئيا جميعاً فلا بأس مالم يغطّ الجيّد الرّدي.
٢٢٣٤٨

باب ۸

حکم سلب مسئولیت فروشنده از عیب

۶۹۴ (۱) جعفر بن عیسی گوید: «نامه‌ای به این مضمون به امام موسی بن جعفر﷣ نوشتم: فدایت گردم! کالایی به مزایده گذاشته می‌شود. منادی ندا می‌دهد و در هنگام ندا نسبت به همهٔ عیب‌های کالا از خود، سلب مسئولیت می‌کند. شخصی آن را می‌خرد و به آن راضی می‌شود و جز پرداخت پول چیزی نمی‌ماند که ناگهان خریدار پشیمان می‌شود و ادعای وجود عیب‌هایی در آن می‌کند که از آنها بی‌خبر بوده است. منادی می‌گوید: من از آنها سلب مسئولیت کردم و خریدار می‌گوید: من آن را نشنیدم. آیا سخن خریدار پذیرفته می‌شود و پرداخت بها بر او لازم نیست یا سخنش پذیرفته نمی‌شود و پرداخت بهای آن لازم است؟ امام﷣ در پاسخ مرقوم فرمود: پرداخت بها بر او لازم است.»

۶۹۵ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام صادق﷣ دربارهٔ فروشندهٔ حیوان و کالا که نسبت به همهٔ عیب‌های آن از خود سلب مسئولیت می‌کند، فرمود: از وی سلب مسئولیت نمی‌شود تا خریدار را از عیبی که نسبت به آن سلب مسئولیت کرده، آگاه کند و آن را به وی نشان دهد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب دوازدهم از باب‌های خیار فرمودهٔ معصوم﷣ که: «هرگاه شخصی کالایی بخرد که در آن عیب و کاستی باشد و فروشنده نسبت به آن از خود سلب مسئولیت نکند و آن را بیان نکند، آن‌گاه خریدار در آن تصرف کند... معامله بر او لازم و قطعی می‌شود و به اندازهٔ کاهش قیمت حاصل از آن عیب به وی پرداخت می‌شود.»

و در روایت ششم فرموده معصوم﷣ که: «... پس در آن عیبی بیابد که فروشنده نسبت به آن از خود سلب مسئولیت نکرده، خریدار حق بازگرداندن آن را دارد.»

می‌آید:

در باب بعدی، آنچه مناسب با آن است، خواهد آمد.

باب ۹

جواز مخلوط کردن کالای مرغوب و نامرغوب و مرطوب کردن کالا

۶۹۶ (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر﷣ یا امام صادق﷣ دربارهٔ مخلوط کردن مواد خوراکی مرغوب و نامرغوب سوال شد. امام﷣ فرمود: اگر هر دوی آنها دیده می‌شود، اشکال ندارد تا وقتی که مرغوب، نامرغوب را نپوشاند.»

۶۹۷ ۲۲۲۴۹ (۲) کافی ۱۸۳/۵: تهذیب ۳۴/۷: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن حمّاد عن الحلبیّ عن أبی عبدالله ؑ قال سألته عن الرّجل یکون عنده لَونان من طعام واحد وسِعرُهما شیء[1] وأحدهما خیر من الآخر فیخلطهما جمیعاً ثمّ یبیعهما بسعر واحد فقال لا یصلح له أن یفعل (ذلك ـ کا یب) یغشّ به المسلمین حتّی یبیّنه. فقیه ۱۲۹/۳: روی عبدالله بن مسکان عن الحلبیّ عن أبی عبدالله ؑ انّه قال فی الرّجل یکون عنده لَونان من طعام (وذکر مثله).

۶۹۸ ۲۲۲۵۰ (۳) الدّعائم ۲۸/۲: عن جعفر بن محمّد ؑ انّه سئل عن خلط الطّعام وبعضه أجود من بعض فقال هو غشّ وکرّهه.

۶۹۹ ۲۲۲۵۱ (۴) الدّعائم ۲۹/۲: عن علیّ ؑ انّه نهی الباعة أن یظهروا أفضل ما یبیعونه ویخفوا شرّه.

۷۰۰ ۲۲۲۵۲ (۵) وفیه ۴۷/۲: وقدروینا عن أهل البیت عن النّبیّ ﷺ انّه قال الدّین النّصیحة وانّه قال لایحلّ لمسلم أن یبیع من أخیه بیعاً یعلم فیه عیباً إلّا بیّنه ولا یحلّ لغیره ان علم ذلك العیب أن یکتمه عن المشتری إذا أراه اشتراه ولم یعلم به.

۷۰۱ ۲۲۲۵۳ (۶) کافی ۱۸۳/۵: (علیّ بن إبراهیم عن أبیه ـ معلّق) عن تهذیب ۳۴/۷: ابن أبی عمیر عن فقیه ۱۳۰/۳: حمّاد عن الحلبیّ قال سألت أبا عبدالله ؑ عن الرّجل یشتری طعاماً فیکون أحسن له وأنفق (له ـ کا یب) ان یبلّه من غیر ان یلتمس زیادته[2] فقال إن کان (بیعاً ـ کا یب) لایصلحه إلّا ذلك ولا ینفقه غیره من غیر أن یلتمس فیه زیادة[3] فلا بأس وإن کان إنّما یغشّ به المسلمین فلا یصلح.

۷۰۲ ۲۲۲۵۴ (۷) تهذیب ۱۳۹/۷: أحمد بن محمّد عن ابن أبی نصر عن فقیه ۱۴۳/۳: داود بن سرحان عن أبی عبدالله ؑ قال کان معی جرابان من مسك أحدهما رطب والآخر یابس فبدأت بالرّطب فبعته ثمّ أخذت الیابس أبیعه فإذا أنا لا أعطی بالیابس الثّمن الّذی یسوی ولایزیدونی علی ثمن الرّطب فسألت أبا عبدالله[4] ؑ (عن ذلك ـ فقیه) أیصلح لی أن أندیه

---

۱. وسعرهما شتّی ـ یب شیء خ ل ـ فد سعرهما شتّی ـ فقیه.
۲. فیه الزّیادة ـ یب ـ فقیه.
۳. الزّیادة ـ فقیه.
۴. فسألته ـ فقیه.

۶۹۷ (۲) حلبی گوید: «از امام صادق سوال کردم: شخصی دوگونه مواد خوراکی با دو نرخ دارد و یکی از آنها بهتر از دیگری است. آن دو را با هم مخلوط می‌کند و با یک نرخ می‌فروشد.

امام فرمود: این کار برای وی شایسته نیست. او به مسلمانان خیانت می‌کند و نیرنگ می‌زند. مگر آن‌که آن را بیان کند.»

۶۹۸ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادق دربارهٔ مخلوط کردن مواد خوراکی مرغوب و نامرغوب سوال شد. امام فرمود: آن خیانت و نیرنگ است و امام آن را ناپسند شمرد.»

۶۹۹ (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که: «امیر مؤمنان فروشندگان را از این‌که جنس برترشان را آشکار و جنس نامرغوب‌شان را بپوشانند، نهی کرد.»

۷۰۰ (۵) و در همان کتاب از اهل بیت روایت می‌شود که پیامبر اکرم فرمود: «دین، خیرخواهی است و فرمود: برای هیچ مسلمانی حلال نیست که به برادر مسلمانش کالایی را بفروشد که می‌داند در آن عیبی است مگر آن‌که آن را بیان کند و برای دیگرانی که آن عیب را می‌دانند و شاهد خرید خریدار و بی‌خبری وی از عیب هستند، پوشاندن آن عیب از وی جایز نیست.»

۷۰۱ (۶) حلبی گوید: «از امام صادق سوال کردم: شخصی مواد خوراکی می‌خرد و برای او بهتر و پر رونق‌تر است که آن را مرطوب کند، بدون آن‌که انگیزهٔ وی افزایش وزن آن باشد.

امام فرمود: اگر کالایی است که بدون این کار سامان نمی‌یابد و چیز دیگری سبب رونق آن نمی‌شود، این کار بدون انگیزهٔ افزایش وزن جایز است و اگر با این کار به مسلمانان خیانت می‌کند و نیرنگ می‌زند، جایز نیست.»

۷۰۲ (۷) داود بن سرحان گوید: «من دو ظرف مشک ـ یکی‌تر و دیگری خشک ـ داشتم. نخست ظرف‌تر را فروختم. آن‌گاه شروع به فروش خشک نمودم، ولی کسی قیمت واقعی آن را پرداخت نمی‌کرد و به اندازهٔ مشک‌تر پول پرداخت می‌کردند. از امام صادق سوال کردم که: آیا جایز است آن را مرطوب کنم؟ امام فرمود: نه، مگر در صورتی که به خریداران بگویی. من نیز آن را مرطوب کردم و سپس به خریداران گفتم. امام فرمود: هرگاه به خریداران بگویی، اشکال ندارد.»

قال لا الّا أن تعلمهم (قال ـ فقيه) فنديته ثمّ أعلمتهم (و ـ يب) قال لابأس به إذا أعلمتهم.
وتقدّم فى أحاديث باب (٤٥) تحريم الغشّ من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ وباب (١) جملة ممّا يستحبّ للتّاجر ومايكره من أبواب مايستحبّ للتّاجر ج ٢٣ مايناسب ذلك.

(١١)

باب حكم دار اشتريت وفيها زيادة من الطّريق

٧٠٣ (١) **تهذيب** ٦٦/٧ : أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن محمّد بن مسلم
٢٢٣٥٧ (عن أبى حمزة ـ ط ق) عن أبى جعفر ﷺ قال سألته عن رجل اشترى داراً وفيها زيادة من الطّريق قال إن كان ذلك فيما اشترى فلابأس.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و پنجم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا و باب یکم از باب‌های مستحبات تاجر، مطالبی مناسب با این بحث هست.

باب ۱۱

حکم خرید خانه‌ای که بخشی از راه در آن است

(۱) محمد بن مسلم (از ابوحمزه) گوید: «از امام باقر ؈ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که ۷۰۳
خانه‌ای خریده که در آن بخشی از راه داخل است. امام ؈ فرمود: اگر آن، داخلِ چیزی است که خریده، اشکال ندارد.»

أبواب الرّبا ومايناسبه

(١)

باب تحريم أخذ الرّبا وأكله ودفعه وكتابته والشهادة عليه

وثبوت الكفر والقتل باستحلاله

قال الله تعالى في سورة البقرة (٢): ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٨، ٢٧٩: ﴿ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِى يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيْطَـٰنُ مِنَ ٱلْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلْبَيْعُ مِثْلُ ٱلرِّبَوٰاْ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلْبَيْعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْ فَمَن جَآءَهُۥ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُوْلَـٰٓئِكَ أَصْحَـٰبُ ٱلنَّارِ هُمْ فِيهَا خَـٰلِدُونَ * يَمْحَقُ ٱللَّهُ ٱلرِّبَوٰاْ وَيُرْبِى ٱلصَّدَقَـٰتِ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ * إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّـٰلِحَـٰتِ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِىَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَٰلِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾.

آل عمران (٣): ١٣٠، ١٣١: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأْكُلُواْ ٱلرِّبَوٰٓاْ أَضْعَـٰفًا مُّضَـٰعَفَةً وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَٱتَّقُواْ ٱلنَّارَ ٱلَّتِىٓ أُعِدَّتْ لِلْكَـٰفِرِينَ﴾.

النّساء (٤): ١٦١: ﴿وَأَخْذِهِمُ ٱلرِّبَوٰاْ وَقَدْ نُهُواْ عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَٰلَ ٱلنَّاسِ بِٱلْبَـٰطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَـٰفِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾.

الرّوم (٣٠): ٣٩: ﴿وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَاْ فِىٓ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرْبُواْ عِندَ ٱللَّهِ﴾.

بخش پنجم: باب‌های ربا

باب ۱

حرام بودن رباخواری و ربا دادن و نوشتن و گواهی بر آن

خداوند متعال می‌فرماید:

ربا خواران برنمی‌خیزند مگر بسان کسانی که شیطان به شدت دیوانه‌شان کرده است. این به آن دلیل است که می‌گویند: معامله مانند رباست. در حالی که خداوند معامله را حلال و ربا را حرام کرده است. پس هرکس پس از دریافت اندرزی از سوی پروردگارش، از رباخواری دست بردارد، گذشته‌ها از آنِ اوست و کارش در اختیار خداست و کسانی که دست برندارند، آنان همراهان آتش هستند و در آن جاودانه‌اند.

خداوند ربا را نابود و صدقات را افزایش می‌دهد و خداوند هیچ ناسپاسِ گناهکاری را دوست ندارد.

ای کسانی که ایمان آوردید! تقوای خدا را پیشه کنید و باقی مانده‌های ربا را رها کنید، اگر مؤمن هستید. پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با خدا و پیامبر برخاسته‌اید و اگر توبه کنید، سرمایه تان متعلق به شماست؛ نه ستم می‌کنید و نه مورد ستم واقع می‌شوید.[۱]

ای کسانی که ایمان آوردید! چندین برابر ربا نخورید و تقوای الهی پیشه کنید، باشد که رستگار شوید و از آتشی که برای کافران آماده شده است، بترسید.[۲]

... و [به دلیل] رباخواری آنان در حالی که از آن بازداشته شده بودند و مال مردم خواری آنان به باطل و برای کافران آنان عذاب دردناکی آماده کردیم.[۳]

آنچه ربا می‌دهید تا با مال مردم مال خود را افزایش دهید، نزد خداوند افزایش نمی‌یابد.[۴]

---

۱. بقره ۲ / ۲۷۹ ـ ۲۷۸ ـ ۲۷۶ ـ ۲۷۵.
۲. آل عمران ۳ / ۱۳۱ ـ ۱۳۰.
۳. نساء ۴ / ۱۶۱.
۴. روم ۳۰ / ۳۹

۷۰۴ ۲۲۲۵۸ (۱) فقيه ۲۶۶/۴: الخصال ۵۸۳: بالإسناد المتقدّم عن النّبيّ ﷺ في حديث وصيّته لعليّ ﷺ يا عليّ الرّبا سبعون جزءاً فأيسرها مثل أن ينكح الرّجل أمّهُ في بيت اللّه الحرام ياعليّ درهم ربا أعظم (عند اللّه ـ فقيه) من سبعين زنية كلّها بذات محرم في بيت اللّه الحرام. تفسير عليّ بن إبراهيم ۹۳: أخبرني أبي عن ابن أبي عمير عن جميل عن أبي عبداللّه ﷺ نحوه بتقديم وتأخير. مستدرك ۳۳۱/۱۳: جامع الأخبار عن النّبيّ ﷺ مثله إلى قوله في بيت اللّه الحرام. مجمع البيان ۳۹۰/۱: روى جميل بن درّاج عن أبي عبداللّه ﷺ قال درهم ربا (وذكر مثله مافي فقيه).

۷۰۵ ۲۲۲۵۹ (۲) مجمع البيان ۳۹۰/۱: عن عليّ ﷺ قال الرّبا سبعون باباً أهونها عند اللّه كالّذي ينكح أمّه.

۷۰۶ ۲۲۲۶۰ (۳) كافي ۱۴۴/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن ابن أبي عمير تهذيب ۱۴/۷: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن فقيه ۱۷۴/۳: هشام بن سالم عن أبي عبداللّه ﷺ قال درهم ربا أشدّ (عند اللّه ـ فقيه) من سبعين زنية كلّها بذات محرم.

۷۰۷ ۲۲۲۶۱ (۴) النّوادر ۱۶۲: أحمد بن محمّد بن عيسى قال أبو جعفر درهم ربا أعظم عند اللّه من أربعين[۱] زنية وقال أبو عبداللّه ﷺ درهم رباً أعظم من عشرين زنية بذات محرم.

۷۰۸ ۲۲۲۶۲ (۵) مستدرك ۳۳۲/۱۳: القطب الرّاوندي في لبّ اللّباب قال (النّبيّ) ﷺ الدرهم من الرّبا أشدّ من ثلث وثلثين زنية كلّها بذات محرم ومن نبت لحمه من السّحت فالنّار أولى به.

۷۰۹ ۲۲۲۶۳ (۶) أمالي الصّدوق ۱۵۳: حدّثنا أحمد بن عليّ بن إبراهيم قال حدّثنا أبي عن أبيه إبراهيم بن هاشم عن حمّاد بن عيسى تهذيب ۱۴/۷: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن فقيه ۱۷۴/۳: الحسين بن المختار عن أبي بصير عن أبي عبداللّه ﷺ قال درهم ربا أشدّ[۲] (عند اللّه ﷻ ـ فقيه أمالي) من ثلاثين زنية كلّها بذات محرم مثل خالة وعمّة[۳].

۷۱۰ ۲۲۲۶۴ (۷) تهذيب ۱۵/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن سعيد بن يسار قال قال أبو عبداللّه ﷺ درهم واحد ربا أعظم عند اللّه من عشرين زنية كلّها بذات محرم.

---

۱. سبعين ـ ئل. ۲. أعظم ـ أمالي. ۳. مثل الخالة والعمّة ـ فقيه.

۷۰۴ (۱) در حدیث سفارش‌های پیامبرﷺ به علیؑ آمده است: «ای علی! ربا هفتاد بخش [درجه] است که آسان‌ترین آن همانند زنای با مادر در خانهٔ کعبه است! یا علی! یک درهم ربا نزد خدا، بزرگ‌تر از هفتاد زنای با محارم در خانهٔ کعبه است.»

۷۰۵ (۲) در تفسیر مجمع البیان از امیر مؤمنانؑ روایت می‌شود که فرمود: «ربا هفتاد درجه است که ساده‌ترین آن نزد خداوند، همانند زنای با مادر است.»

۷۰۶ (۳) هشام بن سالم از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «یک درهم ربا نزد خداوند، بدتر از هفتاد زنای با محارم است.»

۷۰۷ (۴) احمد بن محمدبن عیسی از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «یک درهم ربا نزد خداوند، بزرگ‌تر از چهل زناست.»

و امام صادقؑ فرمود: «یک درهم ربا، بزرگ‌تر از بیست زنای با محارم است.»

۷۰۸ (۵) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «یک درهم ربا، بدتر از سی و سه زنای با محارم است و هرکس گوشتش از مال حرام بروید، آتش به آن سزاوارتر است.»

۷۰۹ (۶) ابو بصیر از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «یک درهم ربا، نزد خدا بزرگ‌تر و بدتر از سی زنای با محارم همانند خاله و عمه است.»

۷۱۰ (۷) سعید بن یسار از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «یک درهم ربا نزد خدا، بزرگ‌تر از بیست زنای با محارم است.»

۷۱۱ ۲۳۲۶۵ (۸) **مکارم الأخلاق** ۴۵۲: (في حديث موعظة رسول اللّهﷺ لابن مسعود) يابن مسعود الزّاني بامّه أهون عند اللّه ممّن يدخل في ماله من الرّبا مثقال حبّة من خردل.

۷۱۲ ۲۳۲۶۶ (۹) **ثواب الأعمال** ۳۳۶: بالإسناد المتقدّم في باب (۶) تأكّد استحباب عيادة المريض ج ۳ عن أبي هريرة و**عبداللّه** بن عبّاس عن رسول اللّهﷺ (في خطبة انّه قال) من أكل الرّبا ملأ اللّه بطنه من نار جهنّم بقدر ما أكل وإن اكتسب منه مالاً لايقبل اللّه تعالى منه شيئاً من عمله ولم يزل في لعنة اللّه والملائكة ما كان عنده منه قيراط [واحد]. **مستدرك** ۳۳۲/۱۳: القطب الرّاوندىّ في لبّ اللباب قال (النّبيّ)ﷺ من أكل الرّبا (وذكر نحوه).

۷۱۳ ۲۳۲۶۷ (۱۰) **مستدرك** ۳۳۱/۱۳: القطب الرّاوندي في لبّ اللّباب عن عليّ ﷺ انّه قال خمسة أشياء تقع بخمسة أشياء ولابدّ لتلك الخمسة من النّار من اتّجر بغير علم فلابدّ له من أكل ولابدّ لآكل الرّبا من النّار.

۷۱۴ ۲۳۲۶۸ (۱۱) **مستدرك** ۳۳۳/۱۳: وعن ابن عبّاس انّ اللّه يبعث في آخر الزّمان خمسة أنواع من العذاب أوّلها حيّات ذو أجنحة ينزلن ويحملن المطفّفين من السّوق والثّاني سيول تغرق الحالفين بالكذب والثّالث تخسف بقوم الأرض وهم الّذين لايبالون من أين يأخذون من الحرام أو الحلال والرّابع تجيء ريح فتحمل قوماً وتضربهم على الجبال فيصيرون رماداً وهم الّذين يبيتون على لهوهم والخامس تجيء نار فتحرق بعض أصحاب[1] السّوق وهم آكلة الرّبا.

۷۱۵ ۲۳۲۶۹ (۱۲) **مجمع البيان** ۳۸۹/۱: عن أبي عبداللّه ﷺ قال قال رسول اللّهﷺ لمّا أُسري بي إلى السّماء رأيت أقواماً يريد أحدهم أن يقوم ولايقدر عليه من عظم بطنه فقلت من هؤلاء يا جبرائيل قال هؤلاء ﴿ٱلَّذِينَ يَأْكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِى يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيْطَٰنُ مِنَ ٱلْمَسِّ﴾ وإذا هم بسبيل آل فرعون يعرضون على النّار غدوّاً وعشيّاً يقولون ربّنا متى تقوم السّاعة.

---

۱. أهل ـ خ.

۷۱۱ (۸) در حدیث اندرزهای پیامبر اکرمﷺ به ابن مسعود آمده است: «ای ابن مسعود! زنا کننده با مادر نزد خدا آسان‌تر از کسی است که به اندازهٔ وزن دانهٔ خردلی ربا وارد مالش کند.»

۷۱۲ (۹) ابو هریره و عبدالله بن عباس روایت می‌کنند که پیامبر اکرمﷺ در بخشی از سخنرانی خود فرمود: «خداوند شکم رباخوار را به اندازه‌ای که رباخورده، از آتش دوزخ پر می‌کند و اگر از این راه درآمدی به دست آورد، خداوند تعالی هیچ عملی را از او نمی‌پذیرد و تا وقتی که قیراطی ربا نزد اوست، پیوسته در لعنت خدا و فرشتگان خواهد بود!»

۷۱۳ (۱۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که امیر مؤمنانؑ فرمود: «پنج چیز، پنج چیز را به دنبال می‌آورد که برای آنها گریزی از آتش نیست. هرکس بدون آگاهی تجارت کند، گریزی از ربا نخواهد داشت و رباخوار نیز گریزی از آتش ندارد.»

۷۱۴ (۱۱) ابن‌عباس گوید: «خداوند در آخرالزمان پنج گونه عذاب می‌فرستد. نخستین آنها مارهای بال‌داری است که فرود می‌آیند و کم فروشان را از بازار با خود می‌برند، دوم، سیل‌هایی که سوگند یادکنندگان به دروغ را غرق می‌کند، سوم، فرو بردن زمین، کسانی را که باکی ندارند که از راه حلال کسب درآمد کنند یا حرام، چهارم، بادی می‌آید و گروهی را با خود می‌برد و به کوه‌ها می‌کوبد و به خاکستر تبدیل می‌کند و آنان کسانی هستند که شب را به سرگرمی و خوش‌گذرانی سپری می‌کنند و پنجم، آتشی می‌آید و برخی از اهل بازار را می‌سوزاند و آنان رباخواران هستند.»

۷۱۵ (۱۲) در تفسیر مجمع البیان از امام صادقؑ روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هنگامی که مرا شبانه به گردش درآوردند، گروهی را مشاهده کردم که یکی از آنها قصد برخاستن داشت ولی به دلیل بزرگی شکمش توان برخاستن نداشت. گفتم: ای جبرئیل! اینها چه کسانی هستند؟ پاسخ داد: آنها رباخواران هستند که برنمی‌خیزند مگر بسان کسانی که شیطان به شدت دیوانه‌شان کرده است و همانند شیوهٔ آل فرعون، هر صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و می‌گویند: پروردگارا! چه وقت قیامت برپا می‌شود؟»

۷۱۶ ۳۳۳۷۰ (۱۳) تفسير عليّ بن إبراهيم ۹۳/۱: حدّثني أبي عن ابن أبي عمير عن هشام عن أبي عبدالله ﷺ قال قال رسول اللهﷺ لمّا أسرى بي (وذكر نحوه إلى قوله من المسّ ثمّ قال) فقام خالد بن الوليد إلى رسول اللهﷺ فقال يا رسول الله ربا أبي في ثقيف وقد أوصاني عند موته بأخذه فأنزل الله تبارك وتعالى ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَذَرُوا۟ مَا بَقِىَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓا۟ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۞ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا۟ فَأْذَنُوا۟ بِحَرْبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ﴾ قال مَنْ أَخَذَ الرِّبا وَجَبَ عليهِ القتل وكل من أربى وجب عليه القتل.

۷۱۷ ۳۳۳۷۱ (۱۴) تفسير العيّاشي ۱۵۲: عن شهاب بن عبدربّه قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول آكل الرّبوا لا يخرج من الدّنيا حتّى يَتَخَبَّطَهُ الشّيطان.

۷۱۸ ۳۳۳۷۲ (۱۵) مستدرك ۳۳۲/۱۳: القطب الرّاونديّ في لبّ اللّباب عن النّبيّﷺ انّه رأى ليلة أُسرى به رجالاً بطونهم كالبيت الطّحم[1] وهم على سابلة[2] آل فرعون فإذا أحسّوا بهم قاموا ليعتزلوا عن طريقتهم فمال بكلّ واحد منهم بطنه فيسقط حتّى يطأهم آل فرعون مقبلين ومدبرين فقلت لجبرئيل من هؤلاء قال آكلة الرّبا.

۷۱۹ ۳۳۳۷۳ (۱۶) مستدرك ۳۲۹/۱۳: القطب الرّاوندي في دعواته عن سمرة بن جندب قال كان رسول اللهﷺ ممّا يكثر أن يقول لأصحابه هل رأى [أحد] منكم رؤيا وانّه قال لنا ذات غداة انّه أتاني اللّيلة آتيان فقالا لي انطلق فانطلقت معهم فأخرجاني إلى الأرض المقدّسة فأتينا إلى رجل مضطجع ـ إلى أن قال ـ فانطلقنا فأتينا إلى نهر أحمر مثل الدّم وإذا في النّهر رجل سابح يسبح ثمّ يرجع إليه كما رجع وإذا على شاطي النّهر رجل عنده حجارة كثيرة وإذا ذلك السّابح يسبح ما يسبح ثمّ يأتي الّذي قد جمع عنده الحجارة فيفغر فاه فيلقمه حجراً فينطلق ويسبح ثمّ يرجع إليه كلّما رجع إليه فغر له فاه فألقمه حجراً فقلت لهما ما هذان قالا لي انطلق ـ إلى أن قال ـﷺ قالا وأمّا الرّجل الّذي أتيت عليه فيسبح في النّهر ويلقم الحجارة فإنّه آكل الرّبا الخبر.

۷۲۰ ۳۳۳۷۴ (۱۷) مجمع البيان ۳۹۰/۱: عن عليّ ﷺ قال إذا أراد الله بقرية هلاكاً ظهر فيهم الرّبا.

---

۱. المطحوم: المملوّ. ۲. الطريق المسلوكة ـ المنجد.

۷۱۶ (۱۳) هشام از امام صادقؑ از پیامبر اکرمﷺ همانند حدیث پیشین را روایت می‌کند و در ادامهٔ آن می‌افزاید: «پس خالد بن ولید برخاست و گفت: ای رسول خداﷺ! پدرم از ثقیف، ربا طلبکار است و هنگام مرگ به من وصیت کرده است که آن را بگیرم.

پس این آیه نازل شد: «ای کسانی که ایمان آوردید! تقوای الهی پیشه کنید و باقیمانده از ربای گذشته را رها کنید، اگر مؤمن هستید. اگر چنین نکنید، بدانید که به جنگ با خدا و پیامبرﷺ برخاسته‌اید.»

پیامبرﷺ فرمود: هرکس ربا بگیرد و ربا بدهد، کشتن وی واجب است.»

۷۱۷ (۱۴) شهاب بن عبد ربّه روایت می‌کند که امام صادقؑ فرمود: «ربا خوار از دنیا بیرون نمی‌رود تا شیطان او را دیوانه کند.»

۷۱۸ (۱۵) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که: «در شب معراج افرادی به پیامبر اکرمﷺ نشان داده شدند که شکم‌های‌شان همانند اتاق آکنده از جمعیت بود و آنان در مسیر رفت‌وآمد آل فرعون قرار داشتند. هنگامی که احساس می‌کردند آنان می‌آیند، بر می‌خاستند تا از راه آنان کنار روند اما شکم‌های‌شان آنان را منحرف می‌کرد و بر زمین می‌افتادند و آل فرعون در رفت و برگشت، آنان را پایمال می‌کردند. پیامبر اکرمﷺ از جبرئیل پرسید: اینها چه کسانی هستند؟

جبرئیل پاسخ داد: رباخواران!»

۷۱۹ (۱۶) سمرة بن جندب گوید: «پیامبر اکرمﷺ بسیار به یارانش می‌گفت: آیا کسی از شما خوابی دیده است؟ یک روز صبح به ما گفت: دیشب دو نفر نزد من آمدند و به من گفتند: حرکت کن. همراه آنان حرکت کردم. آنها مرا به سرزمین مقدس نزد شخص خوابیده‌ای بردند... آن‌گاه رفتیم تا به نهر قرمزی مثل خون رسیدیم. در آن نهر مردی شنا می‌کرد و در ساحل نهر شخص دیگری بود که در کنارش سنگ‌های فراوانی قرار داشت. مردی که در آن آب شنا می‌کرد، پس از مدتی شنا نزد آن مرد می‌آمد، دهانش را بازمی‌کرد و او سنگی در دهانش می‌گذاشت. به آن دو گفتم: این دو نفر که هستند؟ آنان گفتند: حرکت کن... و گفتند: شخصی که در آب شنا می‌کرد و سنگ در دهانش گذاشته می‌شد، وی رباخوار بود....»

۷۲۰ (۱۷) در تفسیر مجمع البیان روایت می‌شود که امیر مؤمنان فرمود: «هرگاه خداوند تصمیم به نابودی قریه‌ای بگیرد، رباخواری میان‌شان آشکار و رایج می‌شود.»

۷۲۱ ۲۲۳۷۵ (۱۸) **مستدرك** ۳۳۲/۱۳: القطب الرّاوندىّ فى لبّ اللّباب عن النّبىّﷺ انّه قال إذا ظهر الزّنا والرّبا فى قرية أذن فى هلاكها.

۷۲۲ ۲۲۳۷۶ (۱۹) **مستدرك** ۳۳۲/۱۳: وعنهﷺ قال إذا أكلت اُمّتى الرّبا كانت الزّلزلة والخسف.

۷۲۳ ۲۲۳۷۷ (۲۰) **مستدرك** ۳۳۲/۱۳: وقال (النّبىّ)ﷺ لايقبل اللّه صلاة خمسة نفر الآبق من سيّده وامرأة لايرضى عنها زوجها ومدمن الخمر والعاقّ وآكل الرّبا.

۷۲۴ ۲۲۳۷۸ (۲۱) **كافى** ۱۴۷/۵: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن أبى جميلة عن سعد بن طريف عن أبى جعفر ؈ قال أخبث المكاسب كسب الرّبا.

۷۲۵ ۲۲۳۷۹ (۲۲) **فقه الرّضا** ؈ ۲۵۶: اعلم يرحمك اللّه انّ الرّبا حرام سحت من الكبائر وممّا قد وعد اللّه عليه النّار فنعوذ باللّه منها وهو محرّم على لسان كلّ نبىّ وفى كلّ كتاب.

۷۲۶ ۲۲۳۸۰ (۲۳) **نوادر احمد** بن محمّد بن عيسى ۱۶۳: أبى قال قال أبو جعفر ؈ السّحت الرّبا.

۷۲۷ ۲۲۳۸۱ (۲۴) **فقيه** ۲۷۲/۴: من ألفاظ رسول اللّهﷺ الموجزة الّتى لم يسبق إليها شرّ المكاسب كسب الرّبا.

۷۲۸ ۲۲۳۸۲ (۲۵) **جامع الأحاديث** ۹۰: حدّثنا هارون بن موسى قال حدّثنا محمّد بن علىّ بن معمّر الكوفى عن محمّد بن الحسين بن أبى الخطّاب عن علىّ بن أسباط عن ابن فضّال عن الصّادق عن أبيه عن آبائهﷺ عن النّبىّﷺ قال شرّ الكسب الرّبا الخبر.

۷۲۹ ۲۲۳۸۳ (۲۶) **مستدرك** ۳۲۹/۱۳: السيّد فضل اللّه فى نوادره بإسناده الصّحيح عن موسى بن جعفر عن أبيه عن آبائهﷺ قال قال رسول اللّهﷺ انّ أخوف ما أتخوّف على اُمّتى من بعدى هذه المكاسب الحرام والشّهوة الخفيّة والرّبا.

۷۳۰ ۲۲۳۸۴ (۲۷) **نهج البلاغة** ۴۸۲: قال ؈ لمّا أنزل اللّه سبحانه ﴿الٓمٓ ۞ أَحَسِبَ ٱلنَّاسُ أَن يُتْرَكُوٓاْ أَن يَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ علمت أنّ الفتنة لا تنزل بنا ورسول اللّهﷺ بين أظهرنا فقلت يا رسول اللّه ما هذه الفتنة الّتى أخبرك اللّه بها فقال يا علىّ انّ اُمّتى سيفتنون من بعدى (إلى أن قال) فيستحلّون الخمر بالنّبيذ والسّحت بالهديّة والرّبا بالبيع.

۷۳۱ ۲۲۳۸۵ (۲۸) **مستدرك** ۳۳۲/۱۳: القطب الرّاوندىّ فى لبّ اللّباب قال (النّبىّ)ﷺ يأتى على النّاس زمان يستحلّ فيه الرّبا بالبيع والخمر بالنّبيذ والسّحت بالهديّة.

۷۲۱ (۱۸) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرگاه زنا و ربا در قریه‌ای آشکار و رایج شود، اجازهٔ هلاکت و نابودی آن صادر می‌شود.»

۷۲۲ (۱۹) در کتاب مستدرک الوسائل روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرگاه امت من رباخواری کنند، زلزله و فرو رفتن در زمین پدیدار می‌شود.»

۷۲۳ (۲۰) در همان کتاب روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «خداوند نماز پنج نفر را نمی‌پذیرد: بردهٔ فراری از صاحبش، زنی که شوهرش از وی ناراضی است، دایم‌الخمر، فرزند حق‌نشناس از پدر و مادر و رباخوار.»

۷۲۴ (۲۱) سعد بن طریف از امام باقر؛ روایت می‌کند که فرمود: «پلیدترین کسب و درآمد، رباخواری است.»

۷۲۵ (۲۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «بدان که خداوند تو را رحمت می‌کند، ربا حرام و پلید و از گناهان کبیره بوده و از گناهانی محسوب می‌شود که خداوند آن را به آتش تهدید کرده است، پس، از آن به خداوند پناه می‌بریم و ربا از زبان هر پیامبر و در هر کتاب آسمانی، حرام شده است.»

۷۲۶ (۲۳) احمد بن محمد بن عیسی از پدرش روایت می‌کند که امام باقر؛ فرمود: «ربا پلید و حرام است.»

۷۲۷ (۲۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «از سخنان مختصر و مفید پیامبر اکرمﷺ که پیش از آن سابقه نداشته است این است، که فرمود: بدترین کسب و درآمدها، رباخواری است.»

۷۲۸ (۲۵) ابن فضّال از امام صادق؛ از پدرش؛ از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «بدترین کسب و درآمد، رباخواری است.»

۷۲۹ (۲۶) سید فضل الله در کتاب نوادر خود از امام موسی بن جعفر؛ از پدرش؛ از پدرانش؛ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «ترسناک‌ترین چیزی که پس از خود بر امتم از آن بیمناکم، کسب‌های حرام، شهوت پنهان و پوشیده و رباخواری است.»

۷۳۰ (۲۷) امیر مؤمنان؛ در نهج البلاغه می‌فرماید: «وقتی خداوند پاک و بی‌عیب این آیه را فرو فرستاد: الف، لام، میم، آیا مردم می‌پندارند که با گفتن: «ایمان آوردیم»، رها شده‌اند و آنان آزمایش نمی‌شوند؟ با نزول این آیه، فهمیدم که تا پیامبر اکرمﷺ در میان ماست، فتنه و بلا بر ما فرود نمی‌آید. پس گفتم: ای رسول خداﷺ! این فتنه‌ای که خداوند به تو خبر داده، چیست؟ پیامبر اکرمﷺ فرمود: ای علی! امتم پس از من به زودی گرفتار فتنه و بلا می‌شوند... پس شراب را با نام نبیذ، مال حرام را با نام هدیه و ربا را با نام داد و ستد، حلال می‌شمارند.»

۷۳۱ (۲۸) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که ربا را با نام معامله، شراب را با نام نبیذ و مال حرام را با نام هدیه حلال می‌شمارند.»

۷۳۲ ۲۲۲۸۶ (۲۹) **الدّعائم ۳۷/۲:** عن رسول اللّهﷺ انّه لمّا قبل الجزية من[۱] أهل الذمّة لم يقبلها إلّا على شروط اشترطها عليهم منها آن لا يأكلوا الرّبا فمن فعل ذلك فقد برئت منه ذمّة اللّه وذمّة رسوله.

۷۳۳ ۲۲۲۸۷ (۳۰) **مستدرك ۳۴۵/۱۳:** الشيّخ أبوالفتوح الرّازى فى تفسيره فى قصّة المباهلة إلى أن ذكر صورة المصالحة الّتى كتبها النّبيّﷺ لأهل نجران وفى آخرها فمن أكل الرّبا منهم بعد عامه فذمّتى منهم بريئة.

۷۳۴ ۲۲۲۸۸ (۳۱) **مستدرك ۳۳۲/۱۳:** القطب الرّونديّ فى لبّ اللّباب ـ أتى عليّ بن أبى طالب ﷺ برجل يأكل الرّبا فقسّم ماله قسمين فجعل نصفه فى بيت المال وأحرق نصفه وسئل الصّادق ﷺ لم حرّم اللّه الرّبا فقال لئلّا يتمانع النّاس المعروف.

۷۳۵ ۲۲۲۸۹ (۳۲) **تهذيب ۱۵/۷:** الحسين بن سعيد عن عثمان بن عيسى عن **زرارة** عن أبى عبداللّه ﷺ قال قلت له انّى سمعت اللّه يقول ـ يمحق اللّه الرّبا ويربى الصّدقات ـ وقد أرى (كلّ ـ يب ۱۹) من يأكل الرّبا يربو ماله فقال أيّ[۲] محق أمحق من درهم ربا يمحق الدّين وإن[۳] تاب (منه ـ يب ۱۵ فقيه) ذهب ماله وافتقر. **تهذيب ۱۹/۷:** محمّد بن الحسن الصفّار عن محمّد بن عيسى عن **سماعة** بن مهران قال قلت لأبى عبداللّه ﷺ انّى سمعت اللّه ﷻ يقول فى كتابه يمحق اللّه الرّبا (وذكر مثله). **فقيه ۱۷۶/۳:** سأل رجل الصّادق ﷺ عن قول اللّه ﷻ يمحق اللّه الرّبا (وذكر مثله).

۷۳۶ ۲۲۲۹۰ (۳۳) **مستدرك ۳۳۳/۱۳:** على بن إبراهيم فى تفسيره فى قوله تعالى يمحق اللّه الرّبا ويربى الصّدقات قال قيل للصّادق ﷺ قد نرى الرّجل يربى وماله يكثر فقال يمحق اللّه دينه وإن كان ماله يكثر.

۷۳۷ ۲۲۲۹۱ (۳۴) **فقيه ۳۷۱/۳:** كتب عليّ بن موسى الرّضا ﷺ إلى **محمّد بن سنان** فيما كتب من جواب مسائله ـ وعلّة تحرم الرّبا لما نهى اللّه ﷻ عنه ولما فيه من فساد الأموال لأنّ الإنسان إذا اشترى الدّرهم بالدّرهمين كان ثمن الدّرهم درهماً وثمن الآخر باطلاً فبيع الرّبا

---

۱. عن ـ خ. ۲. فأيّ ـ يب ۱۹ ـ فقيه. ۳. فإن ـ فقيه.

۷۳۲ (۲۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم ﷺ تنها با شرایطی از اهل ذمّه، جزیه می‌پذیرفت. یکی از آن شرایط این است که آنان ربا نخورند و هرکس رباخواری کند، به تحقیق از پیمان خدا و پیامبرش بیرون رفته است.»

۷۳۳ (۳۰) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر خود، در بخش پایانی صلح نامهٔ پیامبر اکرم ﷺ با مسیحیان اهل نجران آورده است: «پس هر یک از آنان پس از امسال ربا بخورد، پیمان من از او برداشته شده است.»

۷۳۴ (۳۱) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که: «علی ﷺ نزد مردِ رباخواری رفت و مال او را به دو بخش تقسیم کرد. نیمی از آن را به بیت المال داد و نیم دیگر آن را سوزاند.

از امام صادق ﷺ سوال شد: چرا ربا حرام شده است؟ امام ﷺ فرمود: برای این‌که مردم از احسان و نیکی در حق یکدیگر امتناع نورزند.»

۷۳۵ (۳۲) زراره گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: خداوند متعال می‌فرماید: «خداوند ربا را می‌کاهد و صدقات را افزایش می‌دهد» و به تحقیق من مشاهده می‌کنم که همهٔ رباخواران اموال‌شان افزایش می‌یابد!

امام ﷺ فرمود: کدام نابودگری، نابودکننده‌تر از یک درهم رباست؟ دین را نابود می‌کند و اگر توبه کند، مالش از کف می‌رود و فقیر می‌شود.»

۷۳۶ (۳۳) در تفسیر این سخن خداوند که فرمود: «خداوند ربا را می‌کاهد و صدقات را افزایش می‌دهد» علی بن ابراهیم روایت می‌کند که به امام صادق ﷺ گفته شد: «ما مشاهده می‌کنیم که ربا می‌خورد و مالش افزایش می‌یابد.

امام ﷺ فرمود: خداوند دینش را نابود می‌کند، هرچند مالش زیاد شود.»

۷۳۷ (۳۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام رضا ﷺ در پاسخ به پرسش‌های محمد بن سنان نوشت: «... و دلیل حرام بودن ربا به خاطر نهی خداوند از آن است و به خاطر این است که در آن تباهی اموال است؛ زیرا هنگامی که انسان یک درهم را به دو درهم بخرد، بهای یک درهم یک درهم است و بهای درهم دیگر باطل شده است. پس خرید و فروش ربوی آن در هر حال بر خریدار و فروشنده زیان و کاستی است. پس خداوند ﷻ ربا را به دلیل تباهی اموال بر بندگان حرام کرده است، همان‌گونه که پرداخت اموال سفیه را تا هنگام رسیدن وی به مرحلهٔ رشد ممنوع کرده است؛ زیرا از تباه کردن مال توسط وی بیمناک است. پس به این دلیل است که خداوند ربا را حرام دانسته و معامله ربوی معاملهٔ یک درهم به دو درهم است و دلیل حرام کردن ربا پس از بیان کردن آن به خاطر آن است که ربا کوچک شمردن حرامی است که حرام شده است و آن پس از بیان و حرام

وشراؤه وكس على كلّ حال على المشترى وعلى البايع فحرّم اللّه ﷻ على العباد الرّبا لعلّة فساد الأموال كما حظر على السّفيه أن يدفع إليه ماله لما يتخوّف عليه من إفساده حتّى يؤنس منه رشده فلهذه العلّة حرّم اللّه ﷻ الرّبا وبيع الرّبا بيع الدّرهم بالدّرهمين وعلّة تحريم الرّبا بعد البيّنة لما فيه من الإستخفاف بالحرام المحرّم وهى كبيرة بعد البيان وتحرم اللّه ﷻ لها لم يكن ذلك منه إلّا استخفافاً بالمحرّم الحرام والإستخفاف بذلك دخول فى الكفر وعلّة تحريم الرّبا بالنسية لعلّة ذهاب المعروف وتلف الأموال ورغبة النّاس فى الرّبح وتركهم للقرض والقرض صنايع المعروف ولما فى ذلك من الفساد والظّلم وفناء الأموال. **العيون** ۹۳/۲: **العلل** ۴۸۳: بالإسناد المتقدّم فى باب (۱۶) كيفيّة الوضوء من أبوابه ج ۲ عن **محمّد بن سنان** انّ أبا الحسن علىّ بن موسى الرّضا ؑ كتب إليه فيما كتب من جواب مسائله علّة تحريم الرّبا إنّما نهى اللّه ﷻ عنه لما فيه من فساد الأموال (وذكر نحوه).

۷۳۸ (۳۵) **كافى** ۱۴۶/۵: عدّة من اصحابنا عن **تهذيب** ۱۷/۷: أحمد ابن أبى عبداللّه عن
۲۲۲۹۲ عثمان بن عيسى عن **سماعة** قال قلت لأبى عبداللّه ؑ انّى رأيت اللّه تعالى قد ذكر الرّبا فى غير آية وكرّره[۱] فقال أو تدرى لم ذاك قلت لا قال لئلّا يمتنع النّاس من اصطناع المعروف (والظّاهر انّ المراد من قوله اصطناع المعروف: القرض الحسن).

۷۳۹ (۳۶) **العلل** ۴۸۲: أخبرنى علىّ بن حاتم قال حدّثنا أبو عبد اللّه محمّد بن أحمد بن ثابت
۲۲۲۹۳ قال حدّثنا عبيد عن ابن أبي عمير عن **فقيه** ۳۷۱/۳: **هشام بن سالم** عن أبى عبداللّه ؑ (انّه ـ فقيه) قال إنّما حرّم اللّه ﷻ الرّبا كيلا يمتنعوا من صنائع[۲] المعروف.

۷۴۰ (۳۷) **كافى** ۱۴۶/۵: **تهذيب** ۱۷/۷: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن
۲۲۲۹۴ **هشام** بن سالم عن أبى عبداللّه ؑ قال إنّما حرّم اللّه ﷻ الرّبا لكيلا[۳] يمتنع النّاس مع اصطناع المعروف. **فقه الرضا** ؑ ۲۵۶: وقد أروى عن العالم ؑ انّه قال إنّما حرّم اللّه (وذكر نحوه).

---

۱. وكثره ـ يب. ۲. لئلّا تمتنعوا عن اصطناع ـ علل. ۳. لئلّا ـ يب.

کردن خداوند، گناه کبیره است و انگیزه‌ای جز کوچک شمردن به حرامی که حرام شده است ندارد و کوچک شمردن آن وارد شدن در کفر است و دلیل حرام کردن ربای در نسیه به خاطر از بین رفتن نیکی و تلف شدن اموال و رویکرد مردم به سود و روی گرداندن از قرض است. در حالی که قرض، از کارهای نیک است و به خاطر آن‌که در آن، تباهی و ظلم و نابودی اموال است.»

(۳۵) سماعه گوید: «به امام صادق گفتم: من می‌بینم که خداوند در آیات متعددی از قرآن رباخواری را ذکر کرده است. ۷۳۸

امام فرمود: آیا دلیل آن را می‌دانی؟

گفتم: نه.

امام فرمود: برای این‌که مردم از کار نیک خودداری نکنند.»

ظاهراً مقصود از کار نیک، قرض‌الحسنه است.

(۳۶) هشام بن سالم از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «خداوند رباخواری را حرام کرد تا مردم از انجام کار نیک خودداری نکنند.» ۷۳۹

(۳۷) هشام بن سالم روایت می‌کند که امام صادق فرمود: «همانا خداوند ربا را حرام کرد تا مردم از انجام کار نیک خودداری نکنند.» ۷۴۰

٧٤١ (٣٨) **العلل** ٤٨٣: أخبرني عليّ بن حاتم، قال: حدّثنا أبوالقاسم حميد، قال حدّثني عبدالله بن أحمد النهيكي عن عليّ بن الحسن الطاطري عن درست ابن أبي منصور عن **فقيه** ٣/٣٧١: محمّد بن عطيّة عن زرارة عن أبي جعفر ﷺ قال[1] إنّما حرّم اللّه ﷻ الرّبا لئلّا يذهب المعروف.
٢٣٣٩٥

٧٤٢ (٣٩) **فقيه** ٣/٣٧١: سأل هشام بن الحكم أبا عبدالله ﷺ عن علّة تحريم الرّبا فقال انّه لو كان الرّبا حلالاً لترك الناس التّجارات وما يحتاجون إليه فحرّم اللّه الرّبا ليفرّ النّاس من الحرام إلى الحلال وإلى التّجارات وإلى البيع والشّراء فيبقى[2] ذلك بينهم في القرض. **العلل** ٤٨٢: حدّثنا عليّ بن أحمدﷺ قال حدّثنا محمّد ابن أبي عبدالله قال حدّثنا محمّد ابن أبي بشر عن عليّ بن العبّاس عن عمر بن عبدالعزيز عن هشام بن الحكم قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن علّة تحريم الرّبا قال (وذكر نحوه).
٢٣٣٩٦

٧٤٣ (٤٠) **مستدرك** ١٣/٣٣٣: القطب الرّاوندي في لبّ اللباب قال (النّبيّﷺ) يأتي على النّاس زمان لا يبقى أحد إلّا أكل الرّبا فإن لم يأكله أصابه من غباره.
٢٣٣٩٧

٧٤٤ (٤١) **تهذيب** ٧/١٥: الحسين بن سعيد عن الحسين بن علوان عن عمرو بن خالد عن زيد بن علي عن آبائه عن عليّﷺ قال لعن رسول اللّهﷺ الرّبا وآكله (وموكله ـ فقيه) وبائعه ومشتريه وكاتبه وشاهديه. **فقيه** ٣/١٧٤: وقال عليّ ﷺ لعن رسول اللّهﷺ (وذكر مثله).
٢٣٣٩٨

٧٤٥ (٤٢) **الدّعائم** ٢/٣٧: روينا عن جعفر بن محمّدﷺ عن أبيه عن آبائه انّ رسول اللّهﷺ قال الفضّة بالفضّة والذّهب بالذّهب مثلاً بمثل يداً بيد فمن زاد واستزاد فقد أربى ولعن اللّه الرّبا وآكله وموكله (وذكر مثله).
٢٣٣٩٩

٧٤٦ (٤٣) **فقيه** ٤/٤: **أمالي الصّدوق** ٣٤٦: بالإسناد المتقدّم في باب (٤٥) كراهة الصّلاة عند طلوع الشّمس ج ٤ (في حديث مناهي النّبيّﷺ) ونهى عن أكل الرّبا وشهادة الزّور وكتابة الرّبا وقال ﷺ انّ اللّه ﷻ لعن آكل الرّبا وموكله وكاتبه وشاهديه.
٢٣٤٠٠

---

١. قال قال أبو جعفر ـ علل. ٢. فيفضل ـ علل.

۷۴۱ (۳۸) زراره از امام باقر﴾ع﴿ روایت می‌کند که فرمود: «همانا خداوند ربا را حرام کرد تا کار نیک از میان نرود.»

۷۴۲ (۳۹) هشام بن حکم از امام صادق﴾ع﴿ دربارهٔ دلیل حرمت ربا روایت می‌کند که فرمود: «اگر ربا حلال بود، مردم تجارت و کارهای مورد نیازشان را رها می‌کردند. پس خداوند ربا را حرام کرد تا مردم از حرام به سوی حلال، تجارت و خرید و فروش بروند و تنها آن، در قرض میان آنان باقی بماند.»

۷۴۳ (۴۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که پیامبر اکرم﴾ص﴿ فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که هیچ‌کس نیست مگر آن‌که ربا می‌خورد و اگر ربا نخورد، از غبار آن به وی می‌رسد.»

۷۴۴ (۴۱) عمرو بن خالد از زید بن علی از پدرانش﴾ع﴿ از علی﴾ع﴿ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم﴾ص﴿ ربا و رباخوار (و ربا ده)، فروشنده‌اش، خریدارش، نویسنده‌اش و شاهدانش را لعنت کرد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۷۴۵ (۴۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق﴾ع﴿ از پدرانش روایت می‌شود که پیامبر اکرم﴾ص﴿ فرمود: «نقره در برابر نقره و طلا در برابر طلا باید به یک اندازه و دست به دست [نقد] معامله شود. پس هرکس زیادی دهد و زیادی بگیرد به تحقیق ربا داده است و خداوند، ربا، رباخوار، ربا ده، فروشنده‌اش، خریدارش، نویسنده‌اش و شاهدانش را لعنت کرده است.»

۷۴۶ (۴۳) در حدیث نهی‌های پیامبر اکرم﴾ص﴿ آمده است که: «آن حضرت از رباخواری و شهادت به‌ناحق [حضور در مجالس باطل] و نوشتن ربا نهی کرد و فرمود: به راستی خداوند رباخوار، ربا ده، نویسنده‌اش و شاهدانش را لعنت کرد.»

۷۴۷ (۴۴) **مجمع البيان** ۳۹۰/۱: عن عليّ ﷺ انّه قال لعن رسول اللّهﷺ في الرّبا خمسة آكله
۲۳۴۰۱
وموكله وشاهديه وكاتبه. **مستدرك** ۳۳۶/۱۳: الشّيخ أبوالفتوح الرّازي في تفسيره عن عبداللّه بن مسعود انّه قال لعن رسول اللّهﷺ آكل الرّبا (وذكر نحوه).

۷۴۸ (۴۵) **مستدرك** ۳۳۶/۱۳: القطب الرّاونديّ في لبّ اللّباب عن النّبيﷺ انّه قال لعن اللّه
۲۳۴۰۲
آكل الرّبا وشاهديه وكاتبه إذا علموا بذلك.

۷۴۹ (۴۶) **مستدرك** ۳۳۶/۱۳: جامع الأخبار عن النّبيّﷺ انّه قال لعن اللّه عشراً آكل الرّبا
۲۳۴۰۳
وموكله وكاتبه وشاهده والمحلّل والمحلّل له والواشم والمتوشّم ومانع الزّكاة.

۷۵۰ (۴۷) **كافي** ۱۴۴/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن
۲۳۴۰۴
محمّد بن قيس عن أبي جعفر ﷺ قال قال أمير المؤمنين ﷺ آكل الرّبا وموكله وكاتبه وشاهده فيه[1] سواء. فقيه ۱۷۴/۳: قال رسول اللّهﷺ آكل الرّبا (وذكر مثله).

۷۵۱ (۴۸) **فضائل الأشهر الثّلاثة** ۹۱: حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّارﷺ قال حدّثنا
۲۳۴۰۵
سعد بن عبداللّه قال حدّثنا أبو الجوزاء المنبّه بن عبداللّه قال حدّثنا الحسين بن علوان عن عمرو بن ثابت بن هرمز الحدّاد عن سعد بن ظريف عن **الأصبغ** بن نباتة قال قال أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب ﷺ يأتي على النّاس زمان يرتفع فيه الفاحشة والتصنّع[2] وتنهتك فيه المحارم ويعلن فيه الزّنا ويستحلّ فيه أموال اليتامى ويؤكل فيه الرّبا ويطفّف في المكائيل والموازين ويستحلّ الخمر بالنبيذ والرّشوة بالهديّة والخيانة بالأمانة ويتشبّه الرّجال بالنّساء والنّساء بالرّجال ويستخفّ بحدود الصّلوة ويحجّ فيه لغير اللّه فإذا كان ذلك الزّمان انتفخت الأهلّة تارة حتّى يرى الهلال ليلتين وخفيت تارة حتّى يفطر شهر رمضان في أوّله ويصام العيد في آخره فالحذر الحذر حينئذ من أخذ اللّه على غفلة فانّ من وراء ذلك موت ذريع[3] يختطف النّاس اختطافاً حتّى انّ الرّجل ليصبح سالماً ويمسي دفيناً ويمسي حيّاً ويصبح ميّتاً فإذا كان ذلك الزّمان وجب التّقدّم في الوصيّة قبل نزول البليّة ووجب

---

۱. شاهداه في الوزر ـ فقيه. ۲. ولتصنع خ ـ ولتصنع ـ البحار.
۳. موت ذريع: سريع فاش لايكاد النّاس يتدافنون ـ اللسان.

۷۴۷ (۴۴) در تفسیر مجمع البیان از علیﷺ روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ ربا پنج نفر را لعنت کرد: ربا خوار، ربا ده، شاهدانش و نویسنده‌اش.» این حدیث از ابن مسعود نیز روایت شده است.

۷۴۸ (۴۵) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «خداوند رباخوار، دو شاهدانش و نویسنده‌اش را در صورت آگاهی آنان از آن، لعنت کرد.»

۷۴۹ (۴۶) در کتاب جامع الاخبار روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «خداوند ده نفر را لعنت کرد: رباخوار، ربا ده، نویسنده‌اش، شاهدش، محلّل (کسی که به حلال بودن ربا حکم کند) و محلَّل (کسی که برای او حکم به حلال بودن ربا صادر می‌شود)، خال‌کوب، خال‌کوب شونده و جلوگیری کننده از زکات.»

۷۵۰ (۴۷) محمد بن قیس از امام باقرﷺ روایت می‌کند که امیر مؤمنان فرمود: «ربا خوار، ربا ده، نویسنده‌اش و شاهد آن یکسان هستند.»

۷۵۱ (۴۸) اصبغ بن نباته روایت می‌کند که امیر مؤمنانﷺ فرمود: «زمانی بر مردم خواهد آمد که فحشا، کارهای ناپسند و سازش‌کاری در آن ارزش و گناهان شکسته و زنا آشکار می‌شود و اموال یتیمان حلال شمرده می‌شود و ربا خورده و در پیمانه و وزن کم گذاشته می‌شود و شراب با نام نبیذ و رشوه با نام هدیه و خیانت با نام امانت‌داری حلال شمرده می‌شود و مردان شبیه زنان و زنان شبیه مردان می‌شوند و محدودهٔ نماز سبک شمرده و برای غیر خدا حج به‌جا آورده می‌شود. هنگامی که آن زمان فرا رسد، گاهی هلال بالا می‌آید به طوری که در دو شب هلال دیده و گاهی مخفی می‌شود. به طوری که در آغاز ماه رمضان افطار و در پایان آن روز (عید) روزه گرفته می‌شود. پس در این هنگام بر حذر باشید! بر حذر باشید! از این‌که خداوند شما را در حال غفلت و بی‌خبری گرفتار عذاب کند؛ زیرا در پس آن وضع، مرگ فراگیر خواهد بود و مردم با سرعت و پی در پی ربوده می‌شوند به طوری که انسان هنگام صبح سالم و هنگام شب در زیر خاک مدفون و یا شب، زنده و صبحگاهان مرده است. وقتی آن زمان فرا رسید، واجب است پیش از نزول بلا در وصیت پیش دستی کرد و واجب است نماز در اول وقت آن ـ از بیم از دست دادن آن در پایان وقت ـ هرکس از شما به آن زمان رسید، شب را جز با طهارت سپری نکند و اگر می‌تواند در هر حالی با طهارت باشد، این کار را انجام دهد؛

تقديم الصّلوة فى أوّل وقتها خشية فوتها فى آخر وقتها فمن بلغ منكم ذلك الزّمان فلا يبيتنّ ليلة[1] إلّا على طهر وإن قدر أن لا يكون فى جميع أحواله إلّا طاهراً فليفعل فإنّه على وجل لايدرى متى يأتيه رسول اللّه لقبض روحه وقد حذّرتكم وعرّفتكم إن عرفتم ووعظتكم إن اتّعظتم فاتّقوا اللّه فى سرائركم وعلانيتكم ولا تموتنّ إلّا وأنتم مسلمون ﴿وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلَٰمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِى ٱلْأَخِرَةِ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ﴾.

۷۵۲ ۲۲۴۰۶ (۴۹) **كافى ۱۴۷/۵**: (عدّة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن **محمّد** عن ابن فضّال عن ابن بكير [عن عبيد بن زرارة] قال بلغ أبا عبداللّه ؏ عن رجل أنّه كان يأكل الرّبا ويسمّيه اللباء فقال لئن أمكنن اللّه ؏ [منه] لا ضربنّ عنقه.

۷۵۳ ۲۲۴۰۷ (۵۰) **الخصال ۱۰۱**: حدّثنا محمّد بن الحسن ؏ قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار عن محمّد بن احمد قال حدّثنى أبو عبداللّه الرّازى عن الحسن بن الحسين اللؤلؤى عن الحسين بن يوسف عن **الحسن** بن زياد العطّار قال قال أبو عبداللّه ؏ ثلاثة فى حرز اللّه ؏ إلى أن يفرغ اللّه من الحساب رجل لم يهمّ بزنا قطّ ورجل لم يشب ماله بربا قطّ ورجل لم يسع فيهما قطّ. **وتقدّم** فى رواية عبداللّه (۲۹) من باب (۱) وجوب التشهّد من أبوابه ج ۵ قوله ما معنى قول المصلّى فى تشهّده لله ما طاب وطهر وما خبث فلغيره قال ما طاب وطهر كسب الحلال من الرّزق وما خبث فالرّبا. **ولاحظ** باب (۳۰) تأكّد استحباب الصّدقة بأحبّ الأشياء من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق فى المال ج ۹ فإنّ فيه ما يدلّ على حرمة الرّبا. **وفى** رواية ابن مسلم ومنهال (۶) من باب (۱۰) عدم جواز الحجّ من المال الحرام من أبواب وجوب الحجّ ج ۱۲ قوله ؏ من أصاب المال من أربع لم يقبل منه فى أربع من أصاب مالاً من غلول أو رباً إلخ **وفى** رواية أبان (۷) قوله ؏ أربعة لا يجزن فى أربع الخيانة والغول والسّرقة والرّبا لا يجزن فى حجّ ولا عمرة ولا جهاد ولا صدقة. **وفى** رواية زرارة (۱) من باب (۷۷) شرائط الذّمّة من أبواب الجهاد ج ۱۶ قوله ؏ انّ رسول اللّه ؏ قبل الجزية من أهل الذّمّة على أن لا يأكلوا الرّبا. **وفى** رواية الدّعائم (۲) نحوه وزاد فمن فعل ذلك فقد برئت

---

۱. ليله ـ خ.

زیرا همیشه بیمناک است و نمی‌داند چه وقت فرستادهٔ خدا برای گرفتن جانش می‌آید. به تحقیق من شما را بر حذر داشتم و اگر بشناسید، آگاه کردم و اگر پند گیرید، شما را پند دادم. پس در پنهان و آشکارا از خدا بترسید و نمیرید مگر در حالی که مسلمان هستید؛ و هرکس آیینی غیر از اسلام را برگزیند، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود و در آخرت از زیانکاران است.»

۷۵۲ (۴۹) ابن بکیر (از عبید بن زراره) روایت می‌کند که به امام صادق ؑ گفته شد: «شخصی ربا می‌خورد و آن را آغوز (اولین شیر مادر) می‌نامد. امام ؑ فرمود: اگر خداوند مرا بر او مسلط کند، گردنش را می‌زنم.»

۷۵۳ (۵۰) حسن بن زیاد عطار روایت می‌کند که امام صادق ؑ فرمود: «سه گروه در پناه خداوند هستند تا او از حساب، فراغت یابد: کسی که هرگز تصمیم به زنا نگیرد، کسی که هرگز مالش را با ربا درنیامیزد و کسی که هرگز به دنبال آن دو نرود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و نهم از باب یکم از باب‌های تشهد از امام ؑ سوال شد: «معنای این سخن نمازگزار در تشهدش چیست؟ آنچه حلال و پاک است از خداست و آنچه پلید و ناپاک است از سوی غیر خداست. امام ؑ فرمود: مقصود از آنچه پاک و حلال است، روزی و درآمد حلال است و مقصود از پلید و ناپاک، رباست.»

و بنگر باب سی‌ام از باب‌های استحباب حقوق را که در آنها مطالبی بر حرمت ربا دلالت می‌کند و در روایت ششم از باب دهم از باب‌های وجوب حج فرمودهٔ معصوم ؑ که: «هرکس از چهار راه مال به دست آورد، در چهار چیز از او پذیرفته نمی‌شود. هرکس از راه خیانت یا ربا مالی به دست آورد...»

و در روایت هفتم فرمودهٔ امام ؑ که: «چهار چیز در چهار چیز پاداش داده نمی‌شود: خیانت، نیرنگ، دزدی و ربا در حج، عمره، جهاد و صدقه.»

و در روایت یکم از باب هفتاد و هفتم از باب‌های جهاد فرمودهٔ معصوم ؑ که: «پیامبر اکرم ﷺ به این شرط از اهل ذمّه، جزیه می‌پذیرفت که ربا نخورند.»

و در روایت دوم، مانند سخن پیشین آمده و در پایان آن اضافه شده: «هرکس چنین کند، حتماً از پیمان خداوند و پیامبرش ﷺ خارج شده است.»

و در بسیاری از روایات باب یازدهم از باب‌های مبارزه با نفس، مطالبی گذشت که بر گناه کبیره بودن رباخواری دلالت می‌کند.

منه ذمّة اللّه وذمّة رسوله. وفي كثير من أحاديث باب (١١) ماورد في بيان الكبائر من أبواب جهاد النّفس ج١٦ ما يدلّ على أنّ أكْلَ الرّبا من الكبائر. وفي رواية ابن عبّاس (١٢) من باب (١٢) ما ورد في جملة من الخصال المحرّمة قولهﷺ يا سلمان وعندها يظهر الرّبا ويتعاملون بالعينة والرّشى ويوضع الدّين وترفع الدّنيا وقوله ﷺ ويتعاملون بالرّشوة والرّبا ويضعون الدّين الخ. وفي رواية جامع الأخبار (١٧) قولهﷺ يأتي زمان على أمّتي أمراؤهم يكونون على الجور وتجّارهم على أكل الرّبا. وفي رواية حمران (٣٣) قوله ﷺ وكان الرّبا ظاهراً لا يعيّر وكان الزّنا تمتدح به النّساء (إلى أن قال) فكن على حذر واطلب إلى اللّه تعالى النّجاة. وفي رواية محمّد بن حمران (٣٤) قوله يابن رسول اللّه متى يخرج قائمكم (صلوات اللّه عليه) قال إذا تشبّه الرّجال بالنّساء (إلى أن قال) واستخفّ النّاس بالدّماء وارتكاب الزّنا وأكل الرّبا. وفي رواية أبي القاسم (١٢) من باب (١) ماورد في إتيان المعروف من أبواب فعل المعروف ج١٨ قوله ﷺ إنّما حرّم اللّه الرّبا لئلّا يتمانع النّاس بينهم المعروف. وفي رواية مسعدة (١٨) من باب (١٨) استحباب السّلام من أبواب العشرة ج٢٠ قوله ﷺ لاتسلّموا على اليهود (إلى أن قال) ولا على آكل الرّبا. وفي رواية البراء (٢٣) من باب (١٣٣) تحريم النّميمة قولهﷺ وامّا المنكّسون على رؤوسهم فأكَلَة الرّبا. وفي رواية أحمد (١) من باب (١) وجوب الإجتناب عن الحرام وتحريم التكسّب بأنواع المحرّمات من أبواب ما يكتسب به ج٢٢ قولهﷺ انّ أخْوَف ما أخاف على أمّتي هذه المكاسب الحرام والشّهوة الخفيّة والرّبا. وفي رواية تحف العقول (١٦) قوله ﷺ أو شيء يكون فيه وجه من وجوه الفساد نظير البيع بالرّبا وووفهذا كلّه حرام ومحرّم الخ. وفي باب (١٠) ما ورد في أنواع السّحت ما يدلّ على أنّ الرّبا من السّحت. وفي رواية الديلمي (٣٠) من باب (١٩) تحريم الغناء قولهﷺ يصبحون قردة وخنازير لاستحلالهم الحرام وأكلهم الرّبا. وفي رواية يونس (٥) من باب (٣٠) انّ من باع شيئاً نسيئة وغير نسيئة جاز أن يشتريه من صاحبه حالاً من أبواب البيع ج٢٢ قولهﷺ لجابر كيف أنت إذا ظهر الجور وأورثتم الذّلّ قال فقال له جابر لا أبقيت إلى ذلك الزّمان ومتى يكون ذلك بأبي أنت وأمّي قال إذا ظهر الرّبا الخ.

وفي رواية الأصبغ (١) من باب (١) جملة ممّا يستحبّ للتّاجر من أبواب ما يستحبّ

و در روایت دوازدهم از باب دوازدهم فرموده پیامبر اکرمﷺ که: «ای سلمان! در آن هنگام ربا آشکار ورایج می‌شود و با یکدیگر به صورت عینه و با پرداخت رشوه معامله می‌کنند و دین فرود می‌آید و دنیا رفیع می‌شود.»

و نیز فرمود: «با رشوه و ربا با یکدیگر معامله می‌کنند و دین را فرود می‌آورند.»

و در روایت هفدهم فرمودهٔ پیامبرﷺ که: «زمانی بر مردم خواهد آمد که زمامداران‌شان ستمکار و بازرگانان‌شان رباخوار هستند.»

و در روایت سی و سوم فرمودهٔ معصومؑ که: «و ربا آشکار و رایج شود که بدان عیب گرفته نشود و زنان به خاطر زنا ستایش شوند... پس بر حذر باش و از خداوند درخواست نجات کن!»

و در روایت سی و چهارم این گفته که: «ای فرزند رسول خدا! چه وقت قائم شما (عج) ظهور خواهد کرد؟ و امامؑ در پاسخ فرمود: هنگامی که مردان، خود را شبیه زنان کنند... مردم خونریزی را سبک شمارند و مرتکب زنا شوند و ربا خورده شود.»

و در روایت دوازدهم از باب یکم از باب‌های معروف، فرمودهٔ معصومؑ که: «همانا خداوند ربا را حرام کرد تا مردم در میان خود از کارهای نیک جلوگیری نکنند.»

و در روایت هجدهم از باب هجدهم از باب‌های معاشرت فرمودهٔ معصومؑ که: «بر یهودیان... و بر رباخواران سلام نکنید.»

و در روایت بیست و سوم از باب صد و سی و سوم فرمودهٔ پیامبرﷺ که: «و کسانی که چهره‌های‌شان به عقب برگشته بود، آنان رباخوارانند.»

و در روایت یکم از باب یکم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا فرمودهٔ پیامبرﷺ که: «ترسناک‌ترین چیزی که از آن بر امت خود بیمناکم، کسب‌ها و درآمدهای حرام، تمایلات مخفی و پوشیده و رباست.»

و در روایت شانزدهم فرمودهٔ امامؑ که: «یا چیزی که در آن جهتی از جهات فساد باشد؛ مانند معاملهٔ ربوی و... پس همهٔ اینها حرام و حرام شده است.»

در باب دهم مطالبی هست که دلالت می‌کند به این‌که ربا از درآمدهای پلید و حرام است.

و در روایت سی‌ام از باب نوزدهم فرموده پیامبراکرمﷺ که: «هنگام صبح به بوزینه و خوک تبدیل می‌شوند به دلیل حلال شمردن حرام و رباخواری.»

در روایت پنجم از باب سی‌ام از باب‌های خرید و فروش فرمودهٔ پیامبرﷺ که: «چگونه خواهی بود هنگامی که ستم، آشکار و فراگیر شود وذلت و خواری به ارث برید؟

للتّاجر وما يكره ج ۲۳ قوله ﷺ واللّه للرّبا فى هذه الأمّة أخفىٰ من دبيب النّمل على الصّفا. وفى رواية طلحة (٤) قوله من اتّجر بغير علم ارتطم فى الرّبا ثمّ ارتطم. وفى أحاديث باب (١٤) كراهة الرّبح على المؤمن قوله ﷺ ربح المؤمن على المؤمن ربا. وفى رواية عمر (١) من باب (٣٨) حكم بيع المضطرّ قوله ﷺ واربح ولا ترب قلت ما الرّبا قال ﷺ دراهم بدراهم مثلين بمثل.

ويأتى فى أحاديث الباب التّالى وما يتلوه وساير أبواب الرّبا ما يدلّ على ذلك. وفى باب (١) تحريم التّفاضل فى بيع الفضّة بالفضّة من أبواب الصّرف ج ۲۳ ما يدلّ على ذلك. وفى رواية غياث الدّين (١) من باب (٥٨) حرمة البنج من أبواب الأشربة ج ۲۹ قوله ﷺ آكل البنج فكأنّما هدم الكعبة سبعين مرّة (الى ان قال) وهو أبعد من رحمة اللّه من شارب الخمر وآكل الرّبا والزانى والنّمام. وفى رواية إسماعيل (٢) من باب (٤٣) الشّهادة على الجنف والرّبا من أبواب الشّهادات ج ۳۰ قوله ﷺ يبطل الشّهادة فى الرّبا. ولاحظ باب (٨) أنّ من ارتكب ما يوجب الحدّ جاهلاً بالتّحريم فلا يحدّ من أبواب الأحكام العامّة للحدود ج ۳۰ فانّ فيه ما يناسب الباب. وفى رواية أبى بصير (٣) من باب (١٦) ما ورد فى تأديب آكل لحم الخنزير والميتة والدّم والرّبا من أبواب حدّ المحارب ج ۳۱ قوله قلت آكل الرّبا بعد البيّنة قال يؤدّب فإن عاد أُدّب فإن عاد قتل. وفى رواية السّكونىّ (٤) قوله انّ عليّاً ﷺ أُتى بآكل الرّبا فاستتابه فتاب ثمّ خلّىٰ سبيله ثمّ قال يستتاب آكل الرّبا كما يستتاب من الشّرك.

(٢)

باب انّ الرّبا لا يكون إلّا فيما يكال أو يوزن ولا ينظر فيهما إلّا إلى العامّة فلا يؤخذ فيه بالخاصّة وما كيل أو وزن ممّا أصله واحد فليس لبعضه فضل على بعض

۷۵٤ ۲۳٤۰۸ (١) تهذيب ١٩/٧: الحسن بن محبوب عن علىّ بن رئاب عن زرارة عن أبى عبداللّه ﷺ قال لا يكون الرّبا إلّا فيما يكال أو يوزن. تفسير العيّاشىّ ١٥٢/١: عن زرارة قال أبوعبداللّه ﷺ لا يكون (وذكر نحوه).

جابر گفت: هرگز در چنین زمانی نباشم! آن زمان کی خواهد رسید؟ پدر و مادرم فدایت! پیامبرﷺ فرمود: هنگامی که ربا آشکار و فراگیر شود.»

و در روایت یکم از باب یکم از باب‌های مستحبات تاجر فرمودهٔ امامؑ که: «به خدا سوگند! ربا در میان این امت پنهان‌تر از حرکت مورچه بر سنگ سخت است.»

و در روایت چهارم این گفته که: «هرکس بدون آگاهی [از احکام] تجارت کند، در ربا فرو می‌رود و فرو می‌رود.»

و در روایات چهاردهم فرمودهٔ معصومؑ که: «سود بردن مؤمن از مؤمن، رباست.»

و در روایت یکم از باب سی و هشتم فرمودهٔ معصومؑ که: «سود ببر و ربا نخور. گفتم: ربا چیست؟ فرمود: معاملهٔ درهم به درهم، دو برابر به یک برابر.»

می‌آید:

در روایات باب بعدی و دیگر باب‌های ربا و باب یکم از باب‌های صرف، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

در روایت یکم از باب پنجاه و هشتم از باب‌های نوشیدنی‌ها فرمودهٔ امامؑ که: «خورندهٔ بنگ، گویا هفتاد بار خانهٔ کعبه را خراب کرده است... و او نسبت به شرابخوار، رباخوار، زناکار و سخن‌چین از رحمت خدا دورتر است.»

و در روایت دوم از باب چهل و سوم از باب‌های شهادات فرمودهٔ معصومؑ که: «شهادت دربارهٔ ربا باطل است.»

و بنگر باب هشتم از باب‌های احکام عمومی حدود را که مناسب با این بحث است.

و در روایت سوم از باب شانزدهم از باب‌های حدّ محارب این گفته که: «به امامؑ گفتم: رباخوار پس از بیان و روشن‌گری [چه حکمی دارد؟] امامؑ فرمود: ادب می‌شود، پس اگر بازگشت، ادب می‌شود و اگر بازگشت، کشته می‌شود.»

و در روایت چهارم این گفته که: «علیؑ از رباخواری گذشت و او را توبه داد. او نیز توبه کرد. آن‌گاه رهایش کرد و فرمود: رباخوار توبه داده می‌شود، همان‌گونه که از شرک توبه داده می‌شود.»

باب ۲

حکم ربا در کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی

۷۵۴ (۱) زراره از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «ربا جز در کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نیست.»

۷۵۵ (۲) **کافی** ۱۴٦/۵: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۱۷/۷: أحمد بن محمّد عن ابن فضّال ۲۳۴۰۹
عن ابن بكير **تهذيب** ۹۴/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن بكير عن **عبيد** بن زرارة قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول لا يكون الرّبا إلّا فيما يكال أو[1] يوزن **تهذيب** ۱۱۸/۷: **استبصار** ۱۰۱/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان عن ابن بكير عن **فقيه** ۱۷۵/۳: **عبيد** (بن زرارة صا ـ فقيه) عن أبي عبدالله ﷺ قال لا يكون (وذكر مثله).

۷۵٦ (۳) **الدّعائم** ۳۸/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال الرّبا في كلّ مايكال أو يوزن إذاكان ۲۳۴۱۰
فيه التّفاضل.

۷۵۷ (٤) **مجمع البيان** ۳۹۰: والمنصوص عن النّبيّ ﷺ تحريم التّفاضل في ستّة أشياء الذّهب ۲۳۴۱۱
والفضّة والحنطة والشّعير والتّمر والملح وقيل الزّبيب قال ﷺ إلّا مثلاً بمثل يداً بيد من زاد واستزاد فقد أربى.

۷۵۸ (۵) **كافي** ۱۸۹/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد عن ابن ۲۳۴۱۲
محبوب عن خالد بن جرير عن **أبي الرّبيع** الشّامي قال كرّه أبو عبدالله ﷺ قفيز لوز بقفيزين من لوز وقفيز تمر بقفيزين من تمر.

۷۵۹ (٦) **كافي** ۱۹۲/۵: عليّ بن إبراهيم عن رجاله ذكره قال الذّهب بالذّهب والفضّة بالفضّة ۲۳۴۱۳
وزناً بوزن سواء ليس لبعضه فضل على بعض وتباع الفضّة بالذّهب والذّهب بالفضّة كيف شئت يداً بيد ولا بأس بذلك ولا تحلّ النّسيئة والذّهب والفضّة يباعان بما سواهما من وزن أو كيل أو عدد أو غير ذلك يداً بيد ونسيئة جميعاً لا بأس بذلك وما كيل أو وزن ممّا أصله واحد فليس لبعضه فضل على بعض كيلاً بكيلٍ أو وزناً بوزنٍ فإذا اختلف أصل ما يكال فلا بأس به اثنان بواحد يداً بيد ويكره نسيئة [فإن اختلف أصل ما يوزن فليس به بأس اثنان بواحد يداً بيد ويكره نسيئة] وما كيل بما وزن فلا بأس به يداً بيد ونسيئة جميعاً لا بأس به وما عدّ عدداً ولم يكل ولم يوزن فلا بأس به اثنان بواحد يداً بيد ويكره نسيئة وقال إذا كان أصله واحداً وإن اختلف أصل ما يعدّ فلا بأس به اثنان بواحد يداً بيد ونسيئة جميعاً لا بأس به وما عدّ أو

---

۱. ويوزن ـ صا.

۷۵۵ (۲) عبید بن زراره از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «ربا جز در کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نیست.»

۷۵۶ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادقؑ فرمود: «ربا در هر چیزی است که پیمانه یا وزن شود و این‌که میان دو کالای مورد معامله، افزایش و کاهش باشد.»

۷۵۷ (۴) در تفسیر مجمع البیان روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ تفاوت در مقدار دو کالای مورد معامله را در شش چیز حرام کرد: طلا و نقره، گندم، جو، خرما، نمک و کشمش و نیز گفته شده است که آن حضرت فرمود: مگر هم اندازه با هم اندازه که دست به دست معامله شود. هرکس افزوده بدهد یا بگیرد به تحقیق ربا داده است.»

۷۵۸ (۵) ابو ربیع شامی گوید: «امام صادقؑ معاملهٔ یک قفیز بادام را با دو قفیز بادام و یک قفیز خرما را با دو قفیز خرما ناپسند می‌شمرد.»

۷۵۹ (۶) علی بن ابراهیم از اساتید خود روایت می‌کند که فرمود:[۱] «در معاملهٔ طلا با طلا و نقره با نقره باید وزن آنها یکسان باشد و یکی بیشتر از دیگری نباشد ولی نقره با طلا و طلا با نقره را هر گونه که بخواهی به صورت نقد معامله می‌کنی و اشکالی ندارد و نسیه جایز نیست و طلا و نقره با کالاهای دیگر ـ وزن‌کردنی یا پیمانه‌ای یا دانه‌ای یا غیر آن ـ به صورت نقد و نسیه معامله می‌شود و اشکالی ندارد و کالاهایی که با پیمانه و وزن معامله می‌شوند و به یک اصل بازمی‌گردند نباید در پیمانه و وزن، یکی بیشتر از دیگری باشد ولی هرگاه اصل کالاها پیمانه‌ای گوناگون باشد، اشکال ندارد که دو پیمانه به یک پیمانه به صورت نقد معامله شود ولی به صورت نسیه ناپسند است.

(و اگر اصل کالاها وزن‌کردنی گوناگون باشد، اشکال ندارد دو برابر در مقابل یک برابر به صورت نقد معامله شود ولی به صورت نسیه ناپسند است).

و معاملهٔ پیمانه‌ای با وزن‌کردنی به صورت نقد و نسیه اشکال ندارد و کالاهای شمردنی که بدون پیمانه و وزن معامله می‌شوند، اشکال ندارد که دو به یک به صورت نقد معامله شوند و در صورتی که اصل آنها یکی باشد، نسیهٔ آن ناپسند است و اگر اصل اجناس شمارشی متفاوت باشد، معاملهٔ دو به یک آنها به صورت نقد و نسیه اشکال ندارد و معاملهٔ شمارشی و غیر شمارشی آن به پیمانه‌ای و

---

۱. مرحوم علامه مجلسی می‌فرماید: «ظاهراً این متن فتوای علی بن ابراهیم با برخی از اسانید اوست که از احادیث استنباط کرده و این از امثال وی بعید است.» مرآت العقول ۱۹/۲۰۳.

لم يعدّ فلا بأس به بما يكال أو بما يوزن يداً بيد ونسيئة جميعاً لا بأس بذلك وما كان أصله واحداً وكان يكال أو يوزن فخرج منه شيء لايكال ولا يوزن فلا بأس به يداً بيد ويكره نسيئة وذلك انّ القطن والكتّان أصله يوزن وغزله يوزن وثيابه لا توزن فليس للقطن فضل على الغزل وأصله واحد فلا يصلح إلّا مثلاً بمثل ووزناً بوزن فإذا صنع منه الثّياب صلح يداً بيد والثّياب لا بأس الثّوبان بالثّوب وإن كان أصله واحداً يداً بيد ويكره نسيئة وإذا كان قطن وكتّان فلا بأس به اثنان بواحد يداً بيد ويكره نسيئة وإن كانت الثّياب قطناً وكتّاناً فلا بأس به اثنان بواحد يداً بيد ونسيئة كلاهما لا بأس به ولا بأس بثياب القطن والكتّان بالصّوف يداً بيد ونسيئة وما كان من حيوان فلا بأس به اثنان بواحد وإن كان أصله واحداً يداً بيد ويكره نسيئة وإذا اختلف أصل الحيوان فلا بأس اثنان بواحد يداً بيد ويكره نسيئة وإذاكان حيوان بعرض فتعجّلت الحيوان وأنسأت العرض فلا بأس به وإن تعجّلت العرض وأنسأت الحيوان فهو مكروه وإذا بعت حيواناً بحيوان أو زيادة درهم أو عرض فلا بأس ولا بأس أن تعجّل الحيوان وتنسئ الدّراهم والدّار بالدّارين وجريب أرض بجريبين لا بأس به يداً بيد ويكره نسيئة قال ولا ينظر فيما يكال ويوزن إلّا إلى العامّة ولا يؤخذ فيه بالخاصّة فإن كان قوم يكيلون اللّحم ويكيلون الجوز فلا يعتبر بهم لأنّ أصل اللحم أن يوزن وأصل الجوز أن يعدّ.

٧٦٠ ٢٣٤١٤ (٧) **كافي ٥/١٩١**: محمّد بن يحيى وغيره عن محمّد بن أحمد عن أيّوب بن نوح عن العبّاس بن عامر عن داود بن الحصين عن منصور **تهذيب ٧/١١٨**: **استبصار ٣/١٠٠**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن ابن رباط عن منصور بن حازم (عن أبي عبداللّه عليه السلام ـ يب صا) قال سألته عن الشّاة بالشّاتين والبيضة بالبيضتين قال لا بأس ما لم يكن كيلاً أو وزناً.[1] **فقيه ٣/١٧٨**: سأل داود بن الحصين أبا عبداللّه عليه السلام عن الشّاة (وذكر مثله). **فقه الرّضا عليه السلام ٢٥٨**: سئل عن الشّاة (وذكر نحوه).

٧٦١ ٢٣٤١٥ (٨) **فقيه ٣/١٧٨**: روى **الحلبيّ** عن أبي عبداللّه عليه السلام انّه قال لا بأس بمعاوضة المتاع ما لم يكن كيلاً ولا وزناً.

---

١. ما لم يكن فيه كيل ولا وزن ـ يب صا ـ ما لم يكن مكيلاً أو موزوناً ـ فقيه.

وزن‌کردنی به صورت نقد و نسیه، همهٔ آنها اشکال ندارد و کالاها پیمانه‌ای و وزن‌کردنی که اصل آنها یکی است ـ در صورتی که کالای غیر پیمانه‌ای و وزن‌کردنی از آنها تولید شود ـ معاملهٔ آن به صورت نقد اشکال ندارد و به صورت نسیه ناپسند است. مثل این‌که اصل پنبه و کتان وزن و نخ آنها نیز وزن می‌شود ولی پارچهٔ آن وزن نمی‌شود، پس پنبه بر نخی که از یک اصل هستند، افزوده‌ای ندارد و تنها به صورت هم‌اندازه و هم‌وزن معاملهٔ آنها شایسته است ولی وقتی از نخ، لباس و پارچه بافته شود، معامله آن، دو به یک به صورت نقد اشکال ندارد با این‌که اصل آنها یکی است و به صورت نسیه ناپسند است.

و معاملهٔ پنبه و کتان دو به یک به صورت نقد اشکال ندارد ولی نسیه ناپسند است و معاملهٔ پارچه و لباس پنبه‌ای و کتانی دو به یک به صورت نقد و نسیه ـ هر دو ـ اشکال ندارد و معاملهٔ لباس پنبه‌ای و کتانی با پشم به صورت نقد ونسیه اشکال ندارد و معاملهٔ حیوانات دو به یک به صورت نقد اشکال ندارد، هرچند اصل آنها یکی باشد و نسیه ناپسند است و اگر اصل حیوان متفاوت باشد، معاملهٔ دو به یک به صورت نقد اشکال ندارد و نسیهٔ آن ناپسند است.

هرگاه حیوان با کالا معامله شود و حیوان بدون مدت بوده و کالا مدت داشته باشد، معامله اشکال ندارد ولی اگر کالا بدون مدت بوده و حیوان مدت داشته باشد، معامله ناپسند است و هرگاه حیوان را به حیوان با افزودهٔ درهم یا کالا بفروشی، اشکال ندارد و اشکال ندارد حیوان بدون مدت و درهم، مدت‌دار باشد.

و معاملهٔ یک خانه به دو خانه و یک جریب زمین به دو جریب به صورت نقد اشکال ندارد ولی به صورت نسیه ناپسند است.

در تشخیص کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی به تودهٔ مردم توجه می‌شود، نه به گروه خاصی. پس اگر گروهی گوشت و گردو را پیمانه کنند، اعتباری به آنها نیست؛ زیرا اصل گوشت، وزن‌کردنی و اصل گردو، شمارشی است.»

۷۶۰ (۷) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ معاملهٔ یک گوسفند به دو گوسفند و یک تخم‌مرغ به دو تخم‌مرغ سوال کردم. امام﵇ فرمود: تا وقتی که پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نباشند، اشکال ندارد.»

۷۶۱ (۸) حلبی از امام صادق﵇ روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ کالاها تا وقتی که پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نباشند، اشکال ندارد.»

٧٦٢ (٩) كافى ١٩١/٥: محمّد بن يحيى عن عبدالله بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن أبان
٢٣٤١٦
تهذيب ١١٨/٧: استبصار ١٠٠/٣: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن أبان عن عبدالرّحمن بن أبى عبدالله قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن العبد بالعبدين والعبد بالعبد والدّراهم قال لا بأس بالحيوان كلّها يداً بيد (ونسية ـ صا). فقيه ١٧٧/٣: سأل عبدالرّحمن بن أبى عبدالله أبا عبدالله عليه السلام عن العبد (وذكر مثله).

٧٦٣ (١٠) الدّعائم ٣٤/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه رخّص من بيع الحيوان بالحيوان يداً بيد.
٢٣٤١٧

٧٦٤ (١١) قرب الإسناد ٢٦٣: عبدالله بن الحسن العلوىّ عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه
٢٣٤١٨
موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن الحيوان بالحيوان بنسية وزيادة درهم ينقد الدّرهم ويؤخّر الحيوان قال إذا تراضيا فلا بأس.

٧٦٥ (١٢) تهذيب ١٢٠/٧: استبصار ١٠١/٣: الحسين (بن سعيد ـ صا) عن الحسن عن
٢٣٤١٩
زرعة عن سماعة قال سألته عن بيع الحيوان اثنين بواحد فقال إذا سمّيت الثّمن فلا بأس. فقيه ١٧٧/٣: سأل سماعة أبا عبدالله عليه السلام عن بيع الحيوان (وذكر مثله).

٧٦٦ (١٣) كافى ١٩٠/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير ومحمّد بن إسماعيل عن
٢٣٤٢٠
الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى وابن أبى عمير تهذيب ١١٨/٧: استبصار ١٠٠/٣: الحسين بن سعيد عن صفوان وابن أبى عمير عن فقيه ١٧٧/٣: جميل (بن درّاج ـ فقيه) عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال البعير بالبعيرين والدّابّة بالدّابّتين يداً بيد ليس به بأس (فقيه وقال لا بأس بالثّوب بالثّوبين يداً بيد ونسيئة إذا وصفتهما).

٧٦٧ (١٤) كافى ١٩١/٥: أبو عليّ الأشعرىّ عن الحسن بن عليّ الكوفى عن عثمان بن عيسى
٢٣٤٢١
عن سعيد بن يسار قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن البعير بالبعيرين يداً بيد ونسيئة فقال نعم لا بأس إذا سمّيت بالأسنان جذعين أو ثنيّين[1] ثمّ أمرنى فخططت على النّسيئة. فقيه ١٧٧/٣: سأل أبا عبدالله عليه السلام سعيد بن يسار عن البعير (وذكر مثله ثمّ قال) لأنّ النّاس يقولون لا فإنّما فعل ذلك للتّقيّة.

---

١. الأسنان جذعان أو ثنيّان ـ فقيه.

۷۶۲ (۹) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق؛ دربارهٔ معاملهٔ یک برده با دو برده و یک برده با یک برده و مقداری درهم، سوال کردم. امام؛ فرمود: در همهٔ انواع حیوان به صورت نقد (و نسیه) اشکال ندارد.»

۷۶۳ (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام صادق؛ [هر گونه] معاملهٔ حیوان با حیوان را به صورت نقد اجازه می‌داد.»

۷۶۴ (۱۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم ـ امام موسی بن جعفر؛ ـ دربارهٔ معاملهٔ حیوان به حیوان و افزودهٔ درهم، سوال کردم که: درهم به صورت نقد پرداخت می‌شود و حیوان با تأخیر [این اشکال ندارد؟] امام؛ فرمود: هرگاه دو طرف راضی باشند، اشکال ندارد.»

۷۶۵ (۱۲) سماعه گوید: «از امام؛ دربارهٔ معاملهٔ دو حیوان به یک حیوان سوال کردم. امام فرمود: هرگاه بهای آن مشخص باشد، اشکال ندارد.»

۷۶۶ (۱۳) زراره از امام باقر؛ روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ یک شتر در مقابل دو شتر و یک چهارپا در برابر دو چهار پا به صورت نقد اشکال ندارد (و معاملهٔ یک لباس به دو لباس به صورت نقد و نسیه در صورت توصیف آن دو، اشکال ندارد).»

۷۶۷ (۱۴) سعید بن یسار گوید: «از امام صادق؛ دربارهٔ معاملهٔ یک شتر به دو شتر به صورت نقد و نسیه سوال کردم که: آیا جایز است؟ امام؛ فرمود: آری، هرگاه [در معاملهٔ نسیه] مقدار عمر آن دو شتر مشخص شود که پنج ساله هستند یا دو ساله، اشکال ندارد.

سپس به من دستور داد بر روی معاملهٔ نسیه خط بکشم و فرمود: برای این‌که مردم [اهل سنت] می‌گویند نه، امام؛ به خاطر تقیه این سخن را فرمود.»

۷۶۸ ۲۳۴۲۲ (۱۵) **تهذیب** ۱۱۷/۷: **استبصار** ۱۰۰/۳: الحسين بن سعيد عن صفوان عن **سعيد** بن يسار قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن البعير بالبعيرين يداً بيد ونسيئة قال لا بأس به ثمّ قال خطّ على النّسيئة.

۷۶۹ ۲۳۴۲۳ (۱۶) **المقنع** ۱۲۵: واعلم انّه لا ربا إلّا فيما يكال أو يوزن فلو انّ رجلاً باع بعيراً ببعيرين أو بقرة ببقرتين أو ثوباً بثوبين أو اشباه ذلك ممّا لم يكن فيه كيل ولا وزن لم يكن بذلك بأس.

۷۷۰ ۲۳۴۲۴ (۱۷) **الدّعائم** ۳۴/۲: عن **عليّ** ﷺ انّه باع بعيراً بالرّبذة بأربعة أبعرة مضمونة وباع جملاً له يدعى عصيفيراً بعشرين بعيراً إلى أجل.

۷۷۱ ۲۳۴۲۵ (۱۸) **الدّعائم** ۴۳/۲: عن **جعفر** بن محمّد ﷺ انّه سئل عن الحيتان بالحيتان تقسم وتباع على وجه التّحرّي بغير وزن ولا كيل واللّحم كذلك فرخّص فيه وعن القمح بالماء إلى أجل فرخّص فيه قيل فهل يصلح بغير الماء نحو الأشربة من العسل وغيره قال لا يصلح ورخّص في الدّقيق بالكعك متساوياً يداً بيد والخلّ بالخلّ كذلك وإن اختلفت أجناسه وصنوفه وكذلك عسل السّكّر بعسل النّحل.

۷۷۲ ۲۳۴۲۶ (۱۹) **تهذیب** ۱۲۰/۷: **استبصار** ۱۰۱/۳: الحسين (بن سعيد ـ صا) عن صفوان عن **ابن مسكان** عن أبي عبدالله ﷺ انّه سئل عن الرّجل يقول عاوضني بفرسي فرسك وأزيدك (قال ـ يب صا) فلايصلح[۱] (ولا يجوز ذلک ـ فقيه) ولكن[۲] يقول أعطني فرسك بكذا وكذا وأعطيك فرسي بكذا وكذا. **فقيه** ۱۸۲/۳: وإذا قال الرّجل لصاحبه عاوضني بفرسي وفرسك وأزيدك (وذكر مثله). قال الشّيخ فالوجه في هذا الخبر أن نحمله على الإستظهار والإحتياط لأنّ الأفضل والأحوط أن يقوّم كلّ واحد منهما على جهته ويكون البيع على القيمة وإن لم يكن ذلك محظوراً.

۷۷۳ ۲۳۴۲۷ (۲۰) **كافي** ۱۹۱/۵: حميد بن زياد عن **تهذیب** ۱۲۱/۷: الحسن بن محمّد (بن سماعة ـ يب صا) عن جعفر بن سماعة عن أبان بن عثمان عن إسماعيل بن الفضل قال

---

۱. لايصلح ـ صا. ۲. لكنّه ـ فقيه.

۷۶۸ (۱۵) سعید بن یسار گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ معاملهٔ یک شتر به دو شتر به صورت نقد و نسیه سوال کردم. امام﵇ فرمود: اشکال ندارد. سپس فرمود: بر روی نسیه خط بکش.»

۷۶۹ (۱۶) در کتاب المقنع آمده است: «و بدان که ربا تنها در کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی است. پس معاملهٔ یک شتر به دو شتر یا یک گاو به دو گاو یا یک لباس به دو لباس و کالاهای آن از کالاهای غیر پیمانه‌ای و وزن‌کردنی، اشکال ندارد.»

۷۷۰ (۱۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «علی﵇ در ربذه یک شتر را به چهار شتر با ضمانت فروخت و شتری به نام «عصیفیر» را به بیست شتر به صورت نسیه و مدت دار فروخت.»

۷۷۱ (۱۸) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق﵇ سوال شد: «ماهی‌ها تقسیم می‌شوند و بر اساس حدس و گمان ـ بدون پیمانه و وزن کردن ـ فروخته می‌شوند.

[آیا این جایز است؟] و امام﵇ آن را اجازه فرمود.

و اجازه فرمود گندم در برابر آب تا مدت معینی معامله شود و سوال شد: آیا معاملهٔ گندم به کالاهای دیگر مانند عسل جایز است؟ امام﵇ فرمود: شایسته نیست.

و معامله آرد را با نان به طور مساوی به صورت نقد و دست به دست اجازه فرمود و معاملهٔ سرکه را با سرکه به همین صورت اجازه فرمود ـ هر چند از اجناس و گونه‌های متفاوت باشد ـ و معاملهٔ مربا با عسل را نیز به همین صورت اجازه فرمود.»

۷۷۲ (۱۹) ابن مسکان روایت می‌کند که از امام صادق﵇ سوال شد: «شخصی به دیگری می‌گوید: اسبم را با اسب تو معامله می‌کنم و فلان مقدار اضافه می‌دهم.

امام﵇ فرمود: شایسته (و جایز) نیست. بلکه بگوید: اسبت را به فلان مبلغ به من بده و اسبم را به فلان مبلغ به تو می‌دهم.»

مرحوم شیخ طوسی﵀ می‌فرماید: «توجیه این حدیث این است که آن را بر احتیاط حمل کنیم؛ زیرا بهتر و موافق با احتیاط است که هر یک از دو اسب به طور مستقل قیمت شوند و بر اساس قیمت آنها معامله انجام شود. هرچند به آن صورت نیز ممنوع نیست.»

۷۷۳ (۲۰) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادق﵇ سوال کردم: شخصی به دیگری می‌گوید: گوسفندان و شترانت را به من بسپار. وقتی که زاییدند، بچه‌های آن را ـ هر طور که بخواهی، ماده‌ها را با نر یا نرها را با ماده ـ عوض می‌کنم.

سألت أباعبدالله ﷺ عن رجل قال لرجل[١] إدفع إليّ غنمك وإبلك تكون معي فإذا ولدت أبدلت لك إن شئت اناثها بذكورها أو ذكورها بإناثها فقال إنّ ذلك فعل مكروه إلّا أن يبدّلها بعد ما تولّد ويعرفها[٢] (يب ـ قال وسألته عن الرّجل يدفع إلى الرّجل بقراً وغنماً على أن يدفع إليه كلّ سنة من ألبانها وأولادها كذا وكذا قال (كلّ ـ يب) ذلك مكروه).

استبصار ١٠٤/٣: بهذا الإسناد قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يدفع إلى الرّجل بقراً (وذكر مثله).

وتقدّم في رواية محمّد بن قيس (٥) من باب (١٨) حكم بيع ما في بطون الأنعام من أبواب البيع ج ٢٢ قوله لايبيع راحلة عاجلاً بعشرة ملاقيح من أولاد جمل في قابل. وفي رواية عمر بن يزيد (١) من باب (٣٨) حكم بيع المضطرّ من أبواب ما يستحبّ للتّاجر ج ٢٣ قوله وما الرّبا قال ﷺ دراهم بدراهم مثلين بمثل وحنطة بحنطة مثلين بمثل. ويأتي في أحاديث الباب التّالي ومايتلوه، وباب (٥) انّه لايحرم الرّبا في المعدود من أبواب الرّبا، ج ٢٣ وباب (٦) انّ الحنطة والشّعير جنس واحد، وباب (٨) أنّه يجوز لمن كان له على آخر حنطة أن يأخذ بكيلها شعيراً، وباب (٩) حكم بيع التّمر بالرّطب، وباب (١٠) كراهة بيع اللّحم بالحيوان مايناسب الباب. وفي رواية الحلبيّ (٦) من باب (٦) انّ الحنطة والشّعير جنس واحد قوله ﷺ لابأس بمعاوضة المتاع مالم يكن كيلاً أو وزناً. وفي رواية عليّ بن جعفر (٥) من باب (١٥) عدم حرمة الرّبا بين الولد والوالد قوله رجل أعطى رجلاً مأة درهم يعمل بها على أن يعطيه خمسة دراهم أو أقلّ أو أكثر هل يحلّ ذلك قال ﷺ هذا الرّبا محضاً. وفي رواية محمّد بن عيسى (٤) من باب (١٧) حكم من أكل الرّبا وهو يرى أنّه حلال قوله ﷺ لايكون الرّبا إلّا فيما يكال أو يوزن. وفي أحاديث باب (١) تحريم التّفاضل في بيع الفضّة بالفضّة من أبواب الصّرف ج ٢٣ مايدلّ على ذلك.

---

١. عن الرّجل قال له رجل ـ يب. ٢. ويعزلها ـ يب.

امامﷺ فرمود: این کار ناپسند است مگر آن‌که پس از تولد و آگاهی از آنها عوض کند و دربارهٔ شخصی سوال کردم که: گاو و گوسفندانش را به کسی می‌سپارد، به این شرط که هر سال فلان مقدار از شیر و فرزندان آنها را به وی تحویل دهد. امامﷺ فرمود: همهٔ اینها ناپسند است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجم از باب هجدهم از باب‌های خرید و فروش این گفته که: «یک شتر باری به صورت نقدی در مقابل ده بچه‌شتر نری که هنوز زاییده نشده‌اند، فروخته نمی‌شود.»

در روایت یکم از باب سی و هشتم از باب‌های مستحبات تاجر این سوال از امامﷺ شد که: «ربا چیست؟ امامﷺ فرمود: معاملهٔ درهم به درهم و گندم به گندم، به صورت دو به یک.»

می‌آید:

در روایات باب بعدی و پس از آن و باب پنجم، ششم، هشتم، نهم و دهم از باب‌های ربا مناسب با این بحث خواهد آمد و در روایت ششم از باب ششم فرمودهٔ معصومﷺ که: «معاملهٔ کالا تا وقتی که پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نباشد، اشکال ندارد.»

و در روایت پنجم از باب پانزدهم این گفته که: «شخصی صد درهم به کسی می‌دهد تا با آن کار کند و پنج درهم یا کمتر یا بیشتر به وی بدهد. آیا این جایز است؟

امامﷺ فرمود: این ربای خالص است.»

و در روایت چهارم از باب هفدهم فرمودهٔ معصومﷺ که: «ربا تنها در کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی است.»

و در روایات باب یکم از باب‌های صرف، مطالبی است که بر این بحث دلالت می‌کند.

(۳)

باب جواز اقتراض الخبز عدداً وإعطاء الكبير بدلاً عن الصّغير وبالعكس

٧٧٤ ٢٣٤٢٨ (١) **تهذيب** ١٦٢/٧: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسن[1] عن الحكم بن مسكين عن إسحاق بن عمّار قال قلت لأبي عبدالله ﷺ أستقرض الرّغيف[2] من الجيران فنأخذ كبيراً ونعطي صغيراً ونأخذ صغيراً ونعطي كبيراً قال لابأس.

ويأتي في باب (٤) جواز استقراض الرغيف الكبير واعطاء الصغير من ابواب الدين ج ٢٣ ما يدلّ على ذلك.

(٤)

باب أنّه لابأس ببيع الثّوب بالغزل ولو متفاضلاً

٧٧٥ ٢٣٤٢٩ (١) **كافي** ١٩٠/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ١٢٠/٧: أحمد بن محمّد عن أبي عبدالله البرقي (رفعه ـ كا) عن **فقيه** ١٣٧/٣: **عبدالرّحمن** ابن أبي عبدالله قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن بيع الغزل بالثّياب المبسوطة[3] والغزل أكثر (وزناً ـ كا يب ١٢٠: فقيه) من (قدر ـ يب ١٢١) الثّياب قال لابأس (به ـ يب ١٢٠) **تهذيب** ١٢١/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر بن سماعة وأحمد بن الميثمي عن أبان بن عثمان عن عبدالرّحمن ابن أبي عبدالله عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن بيع الغزل (وذكر مثله).

(۵)

باب عدم حرمة الرّبا في المعدود والمذروع ولكن يكره

٧٧٦ ٢٣٤٣٠ (١) **تهذيب** ١١٩/٧: **استبصار** ١٠١/٣: الحسن بن محمّد بن سماعة عن ابن رباط عن ابن مسكان عن منصور بن حازم عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن البيضة بالبيضتين قال لا

---

١. الحسين ـ ط ج.
٢. في نسخة الوافي الرّقيق بدل الرّغيف (وقال) الرّقيق: الخبز الرّقيق.
٣. المنسوجة ـ يب ١٢٠ فقيه.

باب ۳

جواز قرض کردن نان کوچک و پرداخت نان بزرگ

۷۷۴ (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق؈ گفتم: من از همسایه‌هایم نان قرض می‌کنم. نان بزرگ می‌گیریم و نان کوچک می‌دهیم و نان کوچک می‌گیریم و نان بزرگ می‌دهیم.

امام؈ فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب چهارم از باب‌های بدهی آنچه بر این بحث دلالت می‌کند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۴

حکم معامله پارچه با نخ

۷۷۵ (۱) عبدالرحمن بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق؈ دربارهٔ معاملهٔ پارچه بافته شده با نخ در صورتی که نخ بیشتر باشد، سوال کردم. امام؈ فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۵

عدم حرمت ربا در کالاهای شمردنی و متری

۷۷۶ (۱) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق؈ دربارهٔ معاملهٔ یک تخم‌مرغ با دو تخم‌مرغ سوال کردم. امام؈ فرمود: اشکال ندارد و از معاملهٔ یک لباس به دو لباس سوال کردم و امام؈ فرمود:

بأس به والثّوب بالثّوبين قال لابأس به والفرس بالفرسين فقال لا بأس به ثمّ قال كلّ شيء يكال أو[1] يوزن فلا يصلح مثلين بمثل إذا كان من جنس واحد فإذا[2] كان لا يكال ولا يوزن فليس به بأس اثنان[3] بواحد.

۷۷۷ ۲۳۴۳۱ (۲) تهذيب ۱۱۹/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن ابن رباط عن جميل عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال لابأس بالثّوب بالثّوبين ـ الحسين بن سعيد عن ابن أبي نجران عن حمزة بن حمران عن محمّد بن مسلم عن أبي عبدالله عليه السلام مثل ذلك وقال إذا وصفت الطّول فيه والعرض.

۷۷۸ ۲۳۴۳۲ (۳) الدّعائم ۴۳/۲: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام انّه قال لابأس بالثّوب بالثّوبين يداً بيد ونسيئة إذا وصفه.

۷۷۹ ۲۳۴۳۳ (۴) تهذيب ۱۱۹/۷: الحسين بن سعيد عن فضالة عن فقيه ۱۷۷/۳: أبان عن سلمة عن أبي عبدالله عليه السلام عن أبيه عن عليّ[4] عليه السلام (انّه كان ـ يب) كسا النّاس بالعراق وكان في الكسوة حلّة جيّدة قال فسألها إيّاه[5] الحسين عليه السلام فأبى فقال الحسين عليه السلام أنا أعطيك مكانها حلّتين فأبى فلم يزل يعطيه حتّى بلغ (له ـ يب) خمساً فأخذها منه ثمّ أعطاه الحلّة وجعل الحلل في حجره وقال لآخذنّ خمسة بواحدة.

۷۸۰ ۲۳۴۳۴ (۵) تهذيب ۱۲۰/۷: استبصار ۱۰۱/۳: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن حريز عن محمّد بن مسلم قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الثّوبين الرديّين بالثّوب المرتفع والبعير بالبعيرين والدّابّة بالدّابّتين فقال كرّه ذلك عليّ عليه السلام فنحن نكرهه إلّا أن يختلف الصنفان قال وسألته عن الإبل والبقر والغنم أو إحداهنّ[6] في هذا الباب قال نعم نكرهه. وتقدّم في رواية عليّ بن إبراهيم (۶) من باب (۲) انّ الرّبا لا يكون إلّا فيما يكال أو يوزن قوله عليه السلام وما عدداً ولم يكل ولم يوزن فلابأس به اثنان بواحد يداً بيد ويكره نسيئة (وقوله عليه السلام) والثّياب لا بأس الثّوبان بالثّوب وإن كان أصله واحداً. وفي رواية منصور بن حازم (۷) قوله

---

۱. و ـ صا. ۲. وإذا ـ صا. ۳. اثنين ـ صا.
۴. عن أبيه أنّ عليّاً ـ فقيه. ۵. فسأله إيّاها ـ فقيه. ۶. أواحد هو ـ صا.

اشکال ندارد و از معاملهٔ یک اسب با دو اسب سوال کردم و امام﵇ فرمود: اشکال ندارد. سپس فرمود: هر جنسی که پیمانه و وزن می‌شود، معاملهٔ دو به یک آن شایسته نیست، در صورتی که از یک جنس باشند ولی هرگاه پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نباشد، معاملهٔ دو برابر آن با یک برابرش اشکال ندارد.»

۷۷۷ (۲) زراره از امام باقر﵇ روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ یک پارچه با دو پارچه اشکال ندارد.»

محمد بن مسلم این حدیث را از امام صادق﵇ روایت کرده و در پایان آن می‌افزاید: «هرگاه طول و عرض را مشخص کنی.»

۷۷۸ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق﵇ فرمود: «معاملهٔ یک لباس به دو لباس به صورت نقد و نسیه به شرط توصیف آن اشکال ندارد.»

۷۷۹ (۴) سلمه از امام صادق﵇ از پدرش﵇ روایت می‌کند که فرمود: «یک بار علی﵇ در میان مردم عراق لباس تقسیم کرد. در میان لباس‌ها حله [= دو لباس زیبای همرنگ و هم‌جنس مثل پیراهن و دامن، کت و شلوار، عبا و قبا] بسیار مرغوبی وجود داشت. امام حسین﵇ آن حله را از پدرش درخواست کرد ولی علی﵇ از دادن آن به فرزندش خودداری کرد. امام حسین﵇ گفت: به جای آن، دو حله به تو می‌دهم ولی بازهم نپذیرفت. امام حسین﵇ بر تعداد حله‌ها افزود تا به پنج حله رسید. علی﵇ آن پنج حله را از امام حسین﵇ گرفت و آن حله را به وی داد. آن‌گاه آن پنج حله را در دامنش گذاشت و فرمود: پنج حله را به یک حلّه می‌گیرم.»

۷۸۰ (۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ معاملهٔ دو لباس نامرغوب به یک لباس مرغوب و یک شتر به دو شتر و یک چهار پا به دو چهار پا سوال کردم. امام﵇ فرمود: علی﵇ آن را ناپسند شمرد، ما نیز آن را خوش نداریم مگر آن‌که از دو گونهٔ متفاوت باشند.

محمد بن مسلم گوید: از امام﵇ دربارهٔ شتر و گاو و گوسفند یا یکی از آنها در این زمینه سوال کردم. امام فرمود: آری، آن را خوش نداریم.»

سألته عن الشّاة بالشّاتين والبيضة بالبيضتين قال لابأس مالم يكن كيلاً أو وزناً. وفي أحاديث باب (۳) جواز اقتراض الخبز عدداً ما يناسب ذلك. ويأتي في أحاديث باب (٤) جواز استقراض الرغيف الكبير واعطاء الصغير من أبواب الدين ج ۲۳ ما يدلّ على ذلك.

(٦)

باب أنّ الحنطة والشّعير جنس واحد فلا يجوز التّفاضل بينهما

٧٨١ ٢٢٤٢٥ (١) **كافي ١٨٧/٥**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد عن **تهذيب ٩٦/٧**: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن هشام بن سالم عن أبي عبداللّه ﷺ قال سئل عن الرّجل يبيع الرّجل الطّعام[١] الأكرار فلا يكون عنده ما يتمّ له ما باعه فيقول له خذمنّي مكان كلّ قفيز حنطة قفيزين من شعير حتّى تستوفي[٢] ما نقص من الكيل قال لايصلح لأنّ أصل الشّعير من الحنطة ولكن يردّ عليه (من ـ يب) الدّراهم بحساب ما نقص من الكيل.

٧٨٢ ٢٢٤٢٦ (٢) **كافي ١٨٨/٥**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن **تهذيب ٩٦/٧**: أحمد بن محمّد (عن ـ يب) ابن أبي نصر عن أبان عن **عبدالرّحمن** ابن أبي عبداللّه قال قلت لأبي عبداللّه ﷺ أيجوز قفيز من حنطة بقفيزين من شعير فقال لا يجوز إلّا مثلاً بمثل ثمّ قال انّ الشعير من الحنطة.

٧٨٣ ٢٢٤٢٧ (٣) **الدّعائم ٤٢/٢**: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال الحنطة والشّعير شيء واحد لا يجوز التّفاضل بينهما.

٧٨٤ ٢٢٤٢٨ (٤) **كافي ١٨٧/٥**: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان **تهذيب ٩٥/٧**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن منصور (بن حازم ـ كا) عن **فقيه ١٧٨/٣**: **أبي بصير** (وغيره ـ كا يب) عن أبي عبداللّه ﷺ قال الحنطة والشّعير رأساً[٣] برأس لايزاد[٤] واحد منهما على الآخر.

---

١. طعاماً ـ يب. ٢. يستوفي ـ يب. ٣. رأس ـ فقيه.
٤. لايزداد ـ يب.

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب دوم از باب‌های ربا فرمودهٔ امام﷣ که: «در کالاهای شمارشی ـ که بدون پیمانه و وزن معامله می‌شوند ـ معاملهٔ دو به یک به صورت نقد اشکال ندارد و نسیهٔ آن ناپسند است. ... و معاملهٔ دو لباس به یک لباس اشکال ندارد، هرچند از یک جنس باشد.»

در روایت هفتم این گفته که: «از امام﷣ دربارهٔ معاملهٔ برّه و تخم‌مرغ به صورت یک به دو سوال شد. امام﷣ فرمود: تا وقتی که پیمانه‌ای یا وزن‌کردنی نباشد، اشکال ندارد.»

می‌آید:

روایات باب چهارم از باب‌های بدهی، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۶

حکم معامله گندم با جو

۷۸۱ (۱) هشام بن سالم گوید: «از امام صادق﷣ سوال شد: شخصی چند کرّ[1] گندم می‌فروشد ولی به آن اندازه گندم ندارد، از این رو به خریدار می‌گوید: به‌جای هر قفیز از باقیماندهٔ گندم، دو قفیز جو بگیر تا کمبود پیمانه جبران شود.

امام﷣ فرمود: شایسته نیست؛ زیرا اصل جو از گندم است، بلکه به نسبت گندم باقیمانده، درهم‌هایش را به وی بازمی‌گرداند.»

۷۸۲ (۲) عبدالرحمان بن ابی عبدالله گوید: «به امام صادق﷣ گفتم: آیا معاملهٔ یک قفیز گندم به دو قفیز جو جایز است؟

امام فرمود: جایز نیست مگر به صورت هم اندازه. سپس فرمود: اصل جو، از گندم است.»

۷۸۳ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق﷣ فرمود: «گندم و جو یک چیز هستند و کم و زیاد میان آن دو، جایز نیست.»

۷۸۴ (۴) ابو بصیر و دیگران از امام صادق﷣ روایت می‌کنند که فرمود: «گندم و جو سر به سر باید معامله شوند و یکی بر دیگری افزایش نداشته باشد.»

---

۱. هر کرّ شصت قفیز است و هر قفیز دوازده من می‌باشد. (مصباح‌الخیر)

۷۸۵ ۲۲۴۳۹ (۵) **کافی** ۱۸۷/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن حمّاد بن عثمان **تهذیب** ۹٤/۷: الحسین بن سعید عن حمّاد عن الحلبیّ عن أبی عبداللّه ؈ (قال ـ کا) قال لایباع مختومان من شعیر بمختوم من حنطة (ولا یباع ـ کا) إلّا مثلاً بمثل والتّمر مثل ذلك (وسئل عن الزّیت بالسّمن اثنین بواحد قال یداً بید لابأس به ـ یب) (قال ـ کا) وسئل عن الرّجل یشتری الحنطة فلا یجد (عند صاحبها ـ کا) إلّا شعیراً أیصلح له أن یأخذ اثنین بواحد قال لا إنّما أصلهما واحد (کا ـ وکان علیّ ؈ یعدّ الشّعیر بالحنطة).

۷۸۶ ۲۲۴۴۰ (٦) **کافی** ۱۸۹/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر **تهذیب** ۹٤/۷: **استبصار** ۹۳/۳: الحسین بن سعید عن ابن أبی عمیر عن حمّاد عن الحلبیّ عن أبی عبداللّه ؈ قال لایصلح التّمر الیابس بالرّطب من أجلِ أنّ التّمر[۱] یابس والرّطب رطب فإذا یبس نقص (قال ـ یب) کایب ولا یصلح الشّعیر بالحنطة إلّا واحداً بواحد[۲] وقال الکیل یجری مجری واحداً (قال ـ یب) ویکره قفیز لوز بقفیزین وقفیز تمر بقفیزین ولکن صاع حنطة بصاعین من تمر وصاع تمر بصاعین من زبیب (و ـ کا) إذا اختلف هذا والفاکهة الیابسة (فهو حسن وهو ـ کا) یجری[۳] (فی الطّعام والفاکهة ـ کا) مجری واحد[۴] أو[۵] قال لابأس بمعاوضة المتاع مالم یکن کیل أو وزن[٦].

۷۸۷ ۲۲۴۴۱ (۷) **تهذیب** ۹۵/۷: الحسین بن سعید عن النّضر عن عاصم بن حمید عن **محمّد** بن قیس عن أبی جعفر ؈ قال قال أمیر المؤمنین ؈ لاتبع الحنطة بالشّعیر إلّا یداً بید ولاتبع قفیزاً من حنطة بقفیزین من شعیر قال وسمعت أبا جعفر ؈ یکره وسقاً من تمر المدینة بوسقین من تمر خیبر لأنّ تمر المدینة أجودهما قال وکره أن یباع التّمر بالرّطب عاجلاً بمثل کیله إلی أجل من أَجْلِ أنّ التّمر[۷] ییبس فینقص من کیله. **فقیه** ۱۷۸/۳: روی عن **محمّد** بن قیس قال سمعت أبا جعفر ؈ یقول یکره وسقاً (وذکر مثله).

---

۱. الیابس ـ یب صا.
۲. بواحدة ـ یب.
۳. تجری ـ یب.
٤. مجری واحداً ـ یب.
۵. و ـ یب.
٦. کیلاً ولا وزناً ـ یب.
۷. الرّطب ـ فقیه.

۷۸۵ (۵) حلبی از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «دو بسته [دو صاع] جو با یک بسته [یک صاع] گندم معامله نمی‌شود و تنها به صورت هم اندازه معامله می‌شوند و خرما نیز همین حکم را دارد.

و از معاملهٔ روغن زیتون با روغن به صورت دو به یک سوال شد. امام‌ﷺ فرمود: به صورت نقد اشکال ندارد.

و سوال شد: شخصی گندم می‌خرد ولی فروشنده فقط جو دارد. آیا می‌تواند به جای گندم دو برابر جو دریافت کند؟

امام‌ﷺ فرمود: نه، اصل آن دو یکی است و علی‌ﷺ جو را از گندم به شمار می‌آورد.»

۷۸۶ (۶) حلبی از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ خرمای خشک با رطب [که خرمای تازه است] جایز نیست؛ زیرا خرما، خشک است و رطب، تر است و پس از خشک شدن، مقدارش کاهش می‌یابد و معاملهٔ جو با گندم جایز نیست مگر یک به یک و فرمود: پیمانه در همهٔ موارد، حکم وزن را دارد و معامله یک قفیز بادام با دو قفیز و یک قفیز خرما با دو قفیز ناپسند است بلکه یک صاع [= سه کیلوگرم] گندم با دو صاع خرما و یک صاع خرما با دو صاع کشمش معامله می‌شود و هرگاه میوهٔ خشک با مقابلش اختلاف داشته باشد، معامله‌اش پسندیده است و این حکم در حبوبات و میوه به صورت یکسان جاری می‌شود و فرمود: معاملهٔ کالا تا وقتی که پیمانه‌ای و وزن‌کردنی نباشد، اشکال ندارد.»

۷۸۷ (۷) محمد بن قیس از امام باقر‌ﷺ روایت می‌کند که امیر مؤمنان‌ﷺ فرمود: «گندم را با جو معامله نکن مگر به صورت نقد و یک قفیز گندم را با دو قفیز جو معامله نکن. محمد بن قیس گوید: شنیدم که امام باقر‌ﷺ معاملهٔ یک وسق [= یکصد و هشتاد کیلوگرم] از خرمای مدینه را با دو وسق خرمای خیبر ـ به خاطر مرغوبیت خرمای مدینه ـ ناپسند می‌شمرد و معاملهٔ خرمای خشک را با رطب به صورت تحویل فوری رطب و تحویل خرمای خشک در مدت معین ناپسند می‌شمرد، به خاطر این‌که رطب پس از خشک شدن، مقدارش کاهش می‌یابد.»

۷۸۸ ۲۲۴۴۲ (۸) **کافی** ۱۸۸/۵: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن عثمان بن عیسی **تهذیب** ۹۵/۷: الحسین بن سعید عن عثمان بن عیسی عن **سماعة** قال سألته عن الحنطة والشّعیر فقال إذا کانا سواء فلابأس (قال ـ کا) وسألته عن الحنطة والدقیق[1] فقال إذا کانا سواء فلابأس. **ویأتي** في روایة عليّ بن جعفر (۱) من باب (۸) أنّه یجوز لمن کان له علی آخر حنطة أن یأخذ بکیلها شعیراً قوله رجل له علی آخر حنطة أیأخذ بکیلها شعیراً أو تمراً قال ﷺ إذا رضیا فلا بأس.

(۷)

باب انّ البرّ بالسّویق والحنطة بالدّقیق ونحوهما مثلاً بمثل لابأس به

۷۸۹ ۲۲۴۴۳ (۱) **کافی** ۱۸۹/۵: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد[2] عن عليّ بن الحکم عن العلاء **تهذیب** ۹۵/۷: الحسین بن سعید عن صفوان وفضالة عن العلاء عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال قلت له ماتقول في البرّ بالسّویق فقال مثلاً بمثل لابأس به (قال ـ یب) قلت (له ـ یب) انّه یکون له ریع[3] أو یکون له فضل فقال (أ ـ کا) لیس له مؤنة قلت بلی قال هذا بذا (و ـ کا) قال إذا اختلف الشیئان فلابأس (به ـ یب) مثلین بمثل یداً بید.

۷۹۰ ۲۲۴۴۴ (۲) **الدّعائم** ۴۲/۲: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ ﷺ انّه سئل عن البرّ والسّویق قال مثلاً بمثل قیل له انّه یکون له فضل قال ألیس له مؤنة قیل بلی قال هذا بهذا.

۷۹۱ ۲۲۴۴۵ (۳) **کافی** ۱۸۹/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن الحسین بن سعید عن جمیل عن محمّد بن مسلم وزرارة عن أبي جعفر ﷺ قال الحنطة بالدّقیق مثلاً بمثل والسّویق بالسّویق مثلاً بمثل والشّعیر بالحنطة مثلاً بمثل لابأس به.

۷۹۲ ۲۲۴۴۶ (۴) **تهذیب** ۹۴/۷: الحسین بن سعید عن صفوان عن **فقیه** ۱۷۸/۳: جمیل عن زرارة عن أبي جعفر ﷺ قال الدّقیق بالحنطة والسّویق بالدّقیق مثلاً بمثل لابأس به. **الدّعائم** ۴۲/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال الدّقیق (وذکر مثله إلی قوله مثلاً بمثل).

---

۱. بالدّقیق ـ یب. ۲. عن محمّد بن الحسین ـ کا خ. ۳. ریع أي زیادة ونماء.

۷۸۸ (۸) سماعه گوید: «از امام﷣ دربارهٔ معاملهٔ گندم با جو سوال کردم. امام﷣ فرمود: در صورتی که به یک اندازه باشند، اشکال ندارد.
و دربارهٔ معامله گندم با آرد سوال کردم. امام﷣ فرمود: در صورتی که به یک اندازه باشند، اشکال ندارد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب هشتم از باب‌های ربا این سوال از امام﷣ پرسیده شد که: «شخصی از دیگری گندم طلبکار است، آیا می‌تواند به همان مقدار جو یا خرما دریافت کند؟ امام﷣ فرمود: در صورت رضایت دو طرف، اشکال ندارد.»

باب ۷

حکم معامله گندم با آرد

۷۸۹ (۱) محمد بن مسلم گوید: «به امام باقر﷣ گفتم: دربارهٔ معاملهٔ گندم با آرد چه می‌فرمایید؟
امام﷣ فرمود: به یک اندازه، اشکال ندارد.
گفتم: آرد، افزوده و اضافی دارد.[1]
امام﷣ فرمود: آیا هزینه‌ای ندارد؟
گفتم: دارد.
امام﷣ فرمود: این، در برابر آن.
و فرمود: معاملهٔ دو جنس متفاوت، دو به یک به صورت نقد، اشکال ندارد.»

۷۹۰ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام باقر﷣ دربارهٔ معاملهٔ گندم با آرد سوال شد.
امام﷣ فرمود: «مثل، در برابر مثل [معامله شود.]
گفته شد: آرد نسبت به گندم افزوده دارد.
امام﷣ فرمود: آیا هزینه ندارد؟
گفته شد: آری!
امام﷣ فرمود: این، در برابر آن.

۷۹۱ (۳) محمد بن مسلم و زراره از امام باقر﷣ روایت می‌کنند که فرمود: «معاملهٔ گندم با آرد به یک اندازه و آرد با آرد به یک اندازه و جو با گندم به یک اندازه، اشکال ندارد.»

۷۹۲ (۴) زراره از امام باقر﷣ روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ آرد با گندم و آرد با آرد به یک اندازه، اشکال ندارد.»

---

۱. وقتی گندم به آرد تبدیل می‌شود، افزایش حجم پیدا می‌کند؛ بنابراین وقتی آرد و گندم با پیمانه برابر معامله شوند، آرد کمتری در برابر گندم قرار می‌گیرد.

۷۹۳ ۲۳۴۴۷ (٥) **تهذيب ٩٥/٧**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن رجل من أصحابه عن أبى عبداللّٰه ﷺ قال الحنطة والدّقيق لابأس به رأساً برأس.

۷۹۴ ۲۳۴۴۸ (٦) **تهذيب ٩٥/٧**: الحسين بن سعيد عن القاسم عن عليّ عن أبي بصير قال سألت أبا عبداللّٰه ﷺ عن الحنطة بالشّعير والحنطة بالدّقيق فقال إذا كانا سواء فلابأس وإلّا فلا.

۷۹۵ ۲۳۴۴۹ (٧) **كافي ١٨٩/٥**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ٩٦/٧**: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن **فقيه ١٤٧/٣**: العلاء عن محمّد بن مسلم (عن أبي جعفر ﷺ[١] ـ كا) قال سألته عن الرّجل يدفع إلى الطحّان الطّعام فيقاطعه على أن يعطى صاحبه لكلّ عشرة (أرطال[٢] ـ كا) اثنى عشر[٣] دقيقاً قال لاقلت فالرّجل يدفع السمسم إلى العصّار ويضمن له لكلّ صاع أرطالاً مسمّاة قال لا.

۷۹۶ ۲۳۴۵۰ (٨) **البحار ١٢١/١٠٣**: **فقه الرضا** ﷺ وسئل (العالم ﷺ) عن حدّ الرّبا والعينة فقال كلّ ما يبايع عليه فهو حلال وكلّ مافررت (به ـ خ) من الحرام إلى الحلال فهو حلال وكلّ ما يبيع بالنّسيئة سعر يومه مالم ينقص ومثل الصّرف بالنّسيئة والدّينار بدينار وحبّة وما فوقه، وشراء الدّراهم بالدّراهم والذّهب بالذّهب المتفاضل ما بينهما فى الوزن حتّى طعام اللّين من الخبز باليابس والخبز النّقيّ بالخشكار[٤] بالفضل لايجوز فهو الرّبا الّا أنْ يكون بالسّويّ ومثله وأشباهه فكلّها ربا.

ولاحظ الباب المتقدّم فإنّه يمكن أن يستفاد منه ذلك.

(٨)

باب انّه يجوز لمن كان له على آخر حنطة أن يأخذ بكيلها شعيراً أو تمراً

۷۹۷ ۲۳۴۵۱ (١) **وسائل ١٤٢/١٨**: عليّ بن جعفر في كتابه عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن رجل له على آخر حنطة أيأخذ بكيلها شعيراً أو تمراً قال إذا رضيا فلا بأس.

---

١. أحدهما ﷺ ـ فقيه. ٢. عشرة أمنان ـ فقيه. ٣. عشرة امنان ـ فقيه.

٤. الخشكار: الرّديّ من كلّ شيء ـ اللسان.

(۵) صفوان با واسطه از امام صادق﵇ روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ گندم و آرد به صورت سر به سر، اشکال ندارد.» ۷۹۳

(۶) ابو بصیر گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ معاملهٔ گندم با جو و گندم با آرد، سوال کردم. امام فرمود: هرگاه به یک اندازه باشند، اشکال ندارد. در غیر اینصورت صحیح نیست.» ۷۹۴

(۷)محمد بن مسلم گوید: «به امام باقر﵇ گفتم: شخصی گندم تحویل آسیابان می‌دهد و با او قرار می‌گذارد که در برابر هر ده رطل [پیمانه] گندم، دوازده پیمانه آرد به او تحویل دهد. ۷۹۵

امام﵇ فرمود: نه.

گفتم: عصّار تعهد می‌کند که در مقابل هر صاع کُنجد، مقدار معینی روغن تحویل دهد.

امام﵇ فرمود: نه.»

(۸) درکتاب فقه الرضا آمده است: «از امام﵇ دربارهٔ مرز میان ربا و عینه سوال شد. امام فرمود: هرچه بر آن معامله شود، حلال است و هر چه با آن از حرام به حلال فرار کنی، حلال است و هر آنچه به صورت نسیه به قیمتِ روز ـ بدون کاهش ـ معامله شود، مثل معاملهٔ درهم و دینار به صورت نسیه و معاملهٔ دینار با دینار و یک حبه[1] تا بیشتر و معاملهٔ درهم به درهم و طلا به طلا به صورت نابرابر در وزن و حتی معاملهٔ نان خشک با نان نرم و معاملهٔ نان مرغوب با نان نامرغوب یا افزوده [همهٔ اینها] جایز نیست و رباست؛ مگر آن‌که به یک اندازه باشند و مثل این و اشباهش، همه ربا هستند.» ۷۹۶

ارجاعات

گذشت:

روایات باب پیشین را بنگر؛ چرا که می‌توان مطالبی دربارهٔ این باب از آنها برداشت کرد.

باب ۸

جواز دریافت جو یا خرما به جای گندم

(۱) علی بن جعفر گوید: «به برادرم ـ امام موسی بن جعفر﵇ ـ گفتم: شخصی از دیگری گندم طلبکار است، آیا به همان اندازه جو یا خرما به جای آن بگیرد؟ ۷۹۷

امام﵇ فرمود: در صورتی که هر دو راضی باشند، اشکال ندارد.»

---

۱. واحد وزن برابر با وزن دو جو یا یک ششم دینار و سه دهم نخود.ـم.

ولاحظ باب (٦) أنّ الحنطة والشّعير جنس واحد.

(٩)

باب حكم بيع التّمر بالرّطب والزّبيب بالعنب والكَرْم بالدُّنّ

٧٩٨ ٢٣٤٥٢ (١) تهذيب ٩٠/٧: استبصار ٩٣/٣: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر عن داود بن سرحان عن أبي‌عبدالله ﷺ قال لايصلح التّمر بالرّطب انّ الرّطب رطب والتّمر يابس فإذا يبس الرّطب نقص.

٧٩٩ ٢٣٤٥٣ (٢) تهذيب ٩٠/٧: استبصار ٩٣/٣: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبيس بن هشام عن ثابت (بن شريح ـ يب) عن داود الأبزاري عن أبي عبدالله ﷺ قال سمعته يقول لايصلح التّمر بالرّطب التّمر يابس والرّطب رطب ـ قال الشّيخ فالوجه في هذه الأخبار ضرب من الكراهيّة دون الحظر.

٨٠٠ ٢٣٤٥٤ (٣) الدّعائم ٤٢/٢: عن عليّ ﷺ انّ رسول الله ﷺ نهى عن بيع التّمر بالرّطب من أجلِ انّ الرّطب ينقص من كيله إذا يبس.

٨٠١ ٢٣٤٥٥ (٤) العوالي ٢٥٤/٢: روى عن النّبيّ ﷺ انّه سئل عن بيع الرّطب بالتّمر فقال ﷺ أينقص إذا جفّ قالوا نعم فقال فلا آذن.

٨٠٢ ٢٣٤٥٦ (٥) كافي ١٩٠/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ٩٧/٧: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن خالد (بن جرير ـ يب) عن أبي الرّبيع قال قلت لأبي عبدالله ﷺ ماترى في التّمر والبسر الأحمر مثلاً بمثل قال لابأس قلت فالبختج[١] والعصير[٢] مثلاً بمثل قال لابأس.

٨٠٣ ٢٣٤٥٧ (٦) كافي ١٩٠/٥: (عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد ـ معلّق) عن تهذيب ٩٧/٧: استبصار ٩٢/٣: (الحسن ـ يب صا) بن محبوب عن أبي أيّوب عن سماعة قال سئل أبو عبدالله ﷺ عن العنب بالزّبيب قال لايصلح إلّا مثلاً بمثل (قال والرّطب والتّمر[٣]) مثلاً بمثل ـ كافي: وفي حديث آخر بهذا الإسناد قال المختلف مثلان بمثل يداً بيد لا بأس.

---

١. البختج: العصير المطبوخ ـ اللسان. ٢. والعنب ـ يب.

٣. قلت والتّمر والزّبيب ـ كا والظّاهر انّ الصّحيح مافي يب صا.

ارجاعات

گذشت:

بنگر به باب ششم.

باب ۹

حکم معامله تمر با رطب، کشمش با انگور و آب انگور با درخت انگور

۷۹۸ (۱) داود بن سرحان از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ تمر ـ خرمای خشک ـ با رطب شایسته نیست؛ زیرا رطب، تر است و تمر، خشک است. پس وقتی که رطب خشک شود، کاهش می‌یابد.»

۷۹۹ (۲) داود ابزاری از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ تمر ـ خرمای خشک ـ با رطب شایسته نیست. تمر، خشک است و رطب تر.»

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «مقصود این احادیث، نوعی کراهت است نه حرمت.»

۸۰۰ (۳) درکتاب دعائم الاسلام از امیر مؤمنان ؑ روایت می‌شود که فرمود: «پیامبر اکرم ﷺ از معاملهٔ تمر ـ خرمای خشک ـ با رطب نهی کرد؛ به دلیل آن که رطب پس از خشک شدن، پیمانه‌اش کاهش می‌یابد.»

۸۰۱ (۴) در کتاب العوالی روایت می‌شود که از پیامبر اکرم ﷺ دربارهٔ معاملهٔ رطب با تمر سوال شد. آن حضرت فرمود: «آیا پس از خشک شدن کاهش می‌یابد؟

گفتند: آری.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: من اجازه نمی‌دهم.»

۸۰۲ (۵) ابو ربیع گوید: «به امام صادق ؑ گفتم: دربارهٔ معاملهٔ تمر ـ خرمای خشک ـ با خرمای نارس سرخ به صورت هم اندازه چه نظری دارید؟

امام ؑ فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: معاملهٔ شیرهٔ انگور با آب انگور (یا انگور) به صورت هم اندازه چطور؟

امام ؑ فرمود: اشکال ندارد.»

۸۰۳ (۶) سماعه گوید: «از امام صادق ؑ دربارهٔ معاملهٔ انگور با کشمش، سوال شد. امام ؑ فرمود: شایسته نیست مگر به صورت هم اندازه.

و فرمود: معامله رطب و تمر به صورت هم اندازه جایز است.»

(گفتم: تمر ـ خرمای خشک ـ و کشمش چطور؟ امام ؑ فرمود: به صورت هم اندازه.)

امام صادق ؑ درحدیث دیگری فرمود: «معاملهٔ کالاهای متفاوت به صورت دو به یک و نقد و دست به دست اشکال ندارد.»

۸۰۴ (۷) **الوافی ۷۹/۳**: ط ق یب ـ محمّد بن أحمد عن محمّد بن الحسین عن عبدالله بن هلال ۲۳۴۵۸
عن محمّد قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل یکون له کرم قد بلغ فیدفعه إلی أکّاره بکذا وکذا دنّاً من عصیر قال لا ـ بیان ـ الأکّار الحرّاث. **وتقدّم** فی روایة ابن قیس (۷) من باب (۶) ان الحنطة والشّعیر جنس واحد قوله وکرّه أن یباع التّمر بالرّطب عاجلاً بمثل کیله إلی أجلٍ مِنْ أجْلِ انّ الرّطب ییبس فینقص من کیله. **ویأتی** فی روایة الحلبیّ (۴) من باب (۱۲) جواز بیع المختلفین متفاضلاً قوله ﷺ فأمّا أن یخلط التّمر العتیق والبسر فلایصلح والزّبیب والعنب مثل ذلك.

(۱۰)

باب کراهة بیع اللحم بالحیوان ولایصلح اسلاف الزّیت بالسّمن

۸۰۵ (۱) **کافی ۱۹۱/۵**: محمّد بن یحیی عن **تهذیب ۱۲۰/۷**: أحمد بن محمّد عن محمّد بن ۲۳۴۵۹
یحیی[۱] عن **غیاث** بن إبراهیم عن أبی عبدالله ﷺ انّ أمیر المؤمنین ﷺ کرّه اللّحم بالحیوان. **تهذیب ۴۵/۷**: محمّد بن أحمد بن یحیی عن الحسن بن علیّ عن النّوفلیّ عن غیاث بن إبراهیم عن جعفر عن أبیه عن علیّ ﷺ انّه کرّه اللحم بالحیوان. **فقیه ۱۷۶/۳**: روی غیاث بن إبراهیم عن جعفر بن محمّد عن ابیه ﷺ انّ علیّاً ﷺ کرّه بیع اللّحم بالحیوان.

۸۰۶ (۲) **الدّعائم ۳۴/۲**: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه نهی عن بیع اللحم بالحیوان. **ویأتی** فی ۲۳۴۶۰
روایة ابن سنان (۲) من باب (۵) جواز اسلاف العروض المختلفة بعضها فی بعض من أبواب السّلف ج ۲۳ قوله رجل أسلف رجلاً زیتاً علی أن یأخذ منه سمناً قال لایصلح. **وفی** روایة أُخری قوله ﷺ لا ینبغی للرّجل اسلاف السّمن بالزّیت ولا الزّیت بالسّمن.

(۱۱)

باب جواز قضاء الدّین بأجود منه وبأزید من غیر شرط ویحلّ للقابض

قال الله تعالی فی سورة الرّوم (۳۰): ۳۹: ﴿وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَاْ فِيٓ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرْبُواْ عِندَ ٱللَّهِ﴾.

---

۱. محمّد بن علیّ ـ یب.

(۷) محمد از امام صادق‌ؑ دربارهٔ شخصی سوال کرد که: «درختان انگورش را در برابر تعداد معینی خمرهٔ آب انگور به باغبانش واگذار می‌کند. امامؑ فرمود: نه.» ۸۰۴

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفتم از باب ششم از باب‌های ربا این گفته که: «امام باقرؑ معامله تمر با رطب را به صورت تحویل فوری رطب و تحویل تمر در مدت معین ناپسند می‌شمرد، به دلیل آن‌که رطب پس از خشک شدن کاهش می‌یابد.»

می‌آید:

و در روایت چهارم از باب دوازدهم فرمودهٔ معصومؑ که: «درهم آمیختن تمر کهنه با خرمای نارس شایسته نیست و کشمش و انگور نیز به همین صورت است.»

باب ۱۰

کراهت معاملهٔ گوشت با حیوان و کره با روغن

(۱) غیاث بن ابراهیم از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنانؑ معاملهٔ گوشت با حیوان را ناپسند می‌شمرد.» ۸۰۵

(۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام صادقؑ معاملهٔ گوشت با حیوان را نهی کرد.» ۸۰۶

ارجاعات

می‌آید:

در روایت دوم از باب پنجم از باب‌های سلف این گفته که: «شخصی در مقابل گرفتن کره از دیگری به او روغن پیش‌فروش می‌کند. امامؑ فرمود: شایسته نیست.»

و در روایت دیگری، فرمودهٔ معصومؑ که: «پیش‌فروش روغن در مقابل کره و کره در برابر روغن، برای انسان شایسته نیست.»

باب ۱۱

جواز بازپرداخت قرض به صورت افزوده

خداوند تعالی می‌فرماید:

آنچه را برای سود بردن از اموال ربا می‌دهید، نزد خداوند افزایش نمی‌یابد.[1]

---

۱. روم ۳۰ / ۳۹.

۸۰۷ ۲۲۴۶۱ (۱) کافی ۵/۲۴۴: عدّة من أصحابنا عن تهذیب ۷/۱۱۲: أحمد بن محمّد (بن عیسى عن محمّد بن عیسى ـ کا) عن یحیى بن الحجّاج عن خالد بن الحجّاج قال سألته عن رجل كانت لی علیه مأة درهم عدداً قضانیها مأة درهم وزناً قال لابأس (به ـ یب) مالم یشترط قال وقال جاء الرّبا من قبل الشّروط [۱] (و ـ یب) إنّما تفسده الشّروط.

۸۰۸ ۲۲۴۶۲ (۲) کافی ۵/۲۵۳: تهذیب ۶/۲۰۱: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن حمّاد عن الحلبی عن أبی عبدالله ﷺ (قال سألته ـ کا) عن الرّجل یستقرض الدّراهم البیض عدداً ثمّ یعطی [۲] سوداً (وزناً ـ یب فقیه) وقد عرف [۳] أنّها أثقل ممّا أخذ و تطیب (بها ـ فقیه) نفسه أن یجعل له فضلها فقال لابأس به إذا لم یکن فیه [۴] شرط ولو وهبها [۵] له كلّها صلح [۶] (له ـ یب ۱۰۹). تهذیب ۷/۱۰۹: الحسین بن سعید عن ابن أبی عمیر عن حمّاد عن الحلبیّ. فقیه ۳/۱۸۰: روى ابن مسکان عن الحلبیّ قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل (وذکر مثله).

۸۰۹ ۲۲۴۶۳ (۳) کافی ۵/۲۵۴: أبو علیّ الأشعریّ عن محمّد بن عبدالجبّار ومحمّد بن إسماعیل عن الفضل بن شاذان عن صفوان عن عبدالرّحمان بن الحجّاج قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل یستقرض (من الرّجل ـ کا فقیه) الدّراهم فیردّ (علیه ـ کا فقیه) المثقال أو یستقرض المثقال فیردّ (علیه ـ کا) الدّراهم فقال إذا لم یکن شرط فلا بأس (بذلك ـ یب) وذلك [۷] هو الفضل انّ أبی ﷺ كان یستقرض الدّراهم الفسولة [۸] فیدخل علیه الدّراهم الجلال [۹] فیقول یا بنیّ ردّها على الّذی استقرضتها [۱۰] منه فأقول یا أبة انّ دراهمه كانت فسولة وهذه خیر [۱۱] منها فیقول یابنی (انّ ـ کا یب) هذا هو الفضل فأعطه [۱۲] إیّاها. تهذیب ۷/۱۱۵: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زیاد عن عبدالرّحمن بن الحجّاج عن أبی عبدالله ﷺ قال سألته عن الرّجل یستقرض (وذکر مثله). فقیه ۳/۱۸۰: سأله عبدالرّحمن بن الحجّاج عن الرّجل یستقرض (وذکر مثله).

---

۱. الشّرط ـ یب. ۲. ویقضی ـ فقیه. ۳. وقد علم ـ یب ۲۰۱.
۴. قد ـ یب ۱۰۹. ۵. لو وهب له كلّها صلح له ـ یب ۱۰۹.
۶. كان أصلح ـ یب ۲۰۱. ۷. انّ هذا ـ یب. ۸. دراهم فُسُول أی ردیئة ـ المنجد.
۹. الجیاد ـ یب ـ فتدخل من غلّته الجیاد ـ فقیه. ۱۰. استقرضنا ـ یب فقیه.
۱۱. أجود ـ فقیه. ۱۲. فأعطها إیّاه ـ یب فقیه.

۸۰۷ (۱) خالد بن حجاج گوید: «به امام ﷺ گفتم: از شخصی صد درهم به صورت شمارش طلبکار هستم و او صد درهم را به صورت وزن به من پرداخت می‌کند. امام ﷺ فرمود: تا وقتی شرط نکند، اشکال ندارد و فرمود: ربا از ناحیهٔ شرط می‌آید و شرط، آن را فاسد می‌کند.»

۸۰۸ (۲) حلبی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی درهم‌های ابیض[۱] [= سفید] با شمارش قرض می‌کند و درهم‌های اسود[۲] [= سیاه] با وزن پرداخت می‌کند و می‌داند که آنها از درهم‌هایی که گرفته است، سنگین‌تر است ولی با رضایت کامل، افزوده‌اش را به طلبکار می‌بخشد، امام ﷺ فرمود: در صورتی که شرط نکرده باشد، اشکال ندارد و اگر همهٔ آنها را به او ببخشد، جایز است.»

۸۰۹ (۳) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی از دیگری درهم قرض می‌کند و به جای آن برای هر درهم یک مثقال نقره پرداخت می‌کند یا چند مثقال نقره قرض می‌کند و به جای آن برای هر مثقال نقره، یک درهم برمی‌گرداند. امام ﷺ فرمود: هرگاه شرطی در کار نباشد، اشکال ندارد و آن تنها بخشش و افزوده است. پدرم، درهم‌های نامرغوب قرض می‌کرد. پس هرگاه درهم‌های مرغوب به دستش می‌رسید به من می‌گفت: ای فرزند عزیزم! اینها را به کسی که از او قرض کرده‌ام، پرداخت کن.

من به او می‌گفتم: پدر جان! درهم‌های او نامرغوب بود و اینها بهتر از آن هاست!

پدرم می‌گفت: پسر جان! این بخشش و افزوده است. به او پرداخت کن.»

---

۱. درهم‌هایی که حجاج سکه زد. ۲. درهم‌هایی که معاویه سکه زد.

۸۱۰ ۲۳۴۶۴ (۴) **كافي ۲۵۳/۵**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً عن **تهذيب ۲۰۰/۶**: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن خالد بن جرير عن أبي الرّبيع قال سئل أبو عبدالله ﷺ عن رجل اقرض رجلاً دراهم فردّ عليه أجود منها بطيبة نفسه وقد علم المستقرض والقارض انّه إنّما أقرضه ليعطيه أجود منها قال لا بأس إذا طابت نفس المستقرض.

۸۱۱ ۲۳۴۶۵ (۵) **الدّعائم ۶۱/۲**: عن عليّ ﷺ انّه قال من أقرض ورقاً فلا يشترط إلّا ردّ مثلها فإن قضى أجود منها فليقبل.

۸۱۲ ۲۳۴۶۶ (۶) **كافي ۲۵۴/۵**: **تهذيب ۲۰۱/۶**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان **تهذيب ۱۱۵/۷**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان عن **يعقوب** بن شعيب قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يقرض الرّجل الدّراهم الغلّة فيأخذ منه الدّراهم الطازجيّة (طيّبة بها نفسه ـ كا يب ۲۰۱ فقيه) فقال لا بأس (به ـ فقيه) وذكر ذلك عن عليّ ﷺ **فقيه ۱۸۱/۳**: سأل **يعقوب** بن شعيب أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل (وذكر مثله). **الدعائم ۶۱/۲**: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليه انّه سئل عن الرّجل (وذكر نحوه إلى قوله) لا بأس به.

۸۱۳ ۲۳۴۶۷ (۷) **كافي ۲۵۵/۵**: أبو عليّ الأشعري عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان **تهذيب ۲۰۳/۶**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن **عبدالرّحمن** بن الحجّاج قال سألت أبا الحسن ﷺ عن الرّجل يجيئني فاشترى له المتاع من النّاس واضمن عنه ثمّ يجيئني بالدّراهم فآخذها واحبسها عن صاحبها وآخذ الدّراهم الجياد وأعطي دونها فقال إذا كان يضمن فربّما اشتدّ عليه فعجل[1] قبل أن يأخذ[2] ويحبس بعد ما يأخذ فلا بأس (به ـ يب).

۸۱۴ ۲۳۴۶۸ (۸) **كافي ۲۵۴/۵**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن يونس بن يعقوب عن **أبي مريم** عن أبي عبدالله ﷺ قال انّ رسول الله ﷺ كان يكون عليه الثّنيّ فيعطي الرّباع.

---

۱. شدّد عليه بعجل ـ يب. ۲. يأخذه ـ ع كا.

۸۱۰ (۴) ابو ربیع گوید: «از امام صادق؛ سوال شد: شخصی به دیگری تعدادی درهم قرض می‌دهد و او با رضایت کامل درهم‌های بهتری پرداخت می‌کند و قرض دهنده و قرض گیرنده می‌دانند که قرض دهنده به این انگیزه قرض داده است تا بهتر از آن را دریافت کند. امام؛ فرمود: هرگاه قرض‌گیرنده رضایت کامل داشته باشد، اشکال ندارد.»

۸۱۱ (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیر مؤمنان فرمود: «هرکس درهمی قرض دهد نباید جز بازپرداخت مثل آن را شرط کند. آن‌گاه اگر قرض گیرنده بهتر از آن را پرداخت کرد، باید بپذیرد.»

۸۱۲ (۶) یعقوب بن شعیب گوید: «به امام صادق؛ گفتم: شخصی درهم‌های ناسره قرض می‌دهد و قرض گیرنده با رضایت کامل درهم‌های سره پرداخت می‌کند.

امام؛ فرمود: اشکال ندارد و آن را از علی؛ بیان کرد.»

۸۱۳ (۷) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «به امام موسی بن جعفر؛ گفتم: شخصی نزد من می‌آید و من از مردم برای وی جنس می‌خرم و ضامن او می‌شوم.وقتی او بدهی خود را به من پرداخت کرد من درهم‌های مرغوب را برمی‌دارم و به جای آنها درهم‌های نامرغوب می‌پردازم. امام؛ فرمود: هرگاه ضمانت کند به طوری که گاهی تحت فشار قرار گیرد و پیش از گرفتن بدهی آن را پرداخت کند و گاهی پس از گرفتن، آن را نگه دارد، اشکال ندارد.»

۸۱۴ (۸) ابو مریم از امام صادق؛ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه پیامبر اکرم؛ شتر دو ساله بدهکار بود، شتر چهار ساله پرداخت می‌کرد.»

۸۱۵ ۲۲۴۶۹ (۹) فقيه ۱۸۱/۳: روى شهاب بن عبد ربّه عن أبي عبداللّه ﷺ قال سمعته يقول إنّ رجلاً جاء إلى رسول اللّهﷺ يسأله فقال رسول اللّهﷺ مَنْ عنده سلف فقال بعض المسلمين عندي فقال أعطه أربعة أوساق من تمر فأعطاه ثمّ جاء إلى رسول اللّهﷺ فتقاضاه فقال يكون فأعطيك ثمّ عاد فقال يكون فأعطيك ثمّ عاد فقال يكون فأعطيك فقال أكثرتَ يا رسول اللّه فضحك وقال عند من سلف فقام رجل فقال عندي فقال كم عندك قال ما شئت فقال أعطه ثمانية أوساق فقال الرّجل إنّما لي أربعة فقال ﷺ وأربعة أيضاً. وتقدّم نحوه عن قرب الإسناد في باب (۲۳) استحباب القرض للصّدقة من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق في المال ج۹. وفي رواية ذريح المحاربي (۲) من هذا الباب ما يقرب ذلك فراجع. والمراد من قوله (مَنْ عنده سلف) من عنده قرض لأنّ السّلف كما جاء بمعنى السّلم جاء بمعنى القرض.

۸۱۶ ۲۲۴۷۰ (۱۰) تهذيب ۱۱۵/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبداللّه بن جبلة عن عبدالملك بن عتبة عن عبد صالح ﷺ قال قلت له الرّجل يأتيني يستقرض منّي الدّراهم فأوطّن نفسي على ان أؤخّره بها شهراً للّذي يتجاوز به عنّي فإنّه يأخذ منّي فضّة تبرٍ على أن يعطيني مضروبة إلّا أنّ ذلك وزناً بوزن سواء هل يستقيم هذا الّا انّي لا اسمّي له تأخيراً إنّما أشهد لها عليه فيرضى قال لا أحبّه.

۸۱۷ ۲۲۴۷۱ (۱۱) تهذيب ۹۰/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبيس بن هشام عن ثابت بن شريح عن داود الأبزاري عن أبي عبداللّه ﷺ قال (سمعته يقول ـ خ) لا يصلح أن تقرض[۱] ثمرة وتأخذ أجود منها بأرض أخرىٰ غير الّذي أقرضت منها.

۸۱۸ ۲۲۴۷۲ (۱۲) كافي ۲۵۴/۵: تهذيب ۲۰۱/۶: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبداللّه ﷺ قال إذا أقرضت الدّراهم ثمّ أتاك[۲] بخير منها فلا بأس إذا لم يكن بينكما شرط.

۸۱۹ ۲۲۴۷۳ (۱۳) الدّعائم ۴۱/۲: عن جعفر بن محمّدﷺ انّه قال لا بأس أن يقرض الرّجل الدّراهم ويأخذ أجود منها إذا لم يكن بينهما شرط.

---

۱. أن تقبض ـ خ ل. ۲. جاءك ـ يب.

۸۱۵ (۹) شهاب بن عبد ربّه از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد پیامبر اکرمﷺ آمد و از وی درخواست کمک کرد. پیامبر اکرمﷺ فرمود: نزد چه کسی مالی برای قرض دادن وجود دارد؟ یکی از مسلمانان گفت: نزد من وجود دارد.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: چهار وَسَق [= ۷۲۰ کیلوگرم] خرما به او بده.

آن شخص خرما را به وی داد و پس از مدتی نزد پیامبر اکرمﷺ آمد و خرمای خود را درخواست کرد. پیامبرﷺ فرمود: به دستم می‌رسد و به تو خواهم داد. سپس بار دیگر آمد و پیامبرﷺ فرمود: به دستم می‌رسد و به تو خواهم داد. پس از مدتی، برای بار سوم آمد و پیامبرﷺ فرمود: به دستم می‌رسد و به تو خواهم داد. آن مرد گفت: زیاد این سخن را تکرار کردی ای رسول خدا! پیامبر اکرمﷺ خندید و فرمود: چه کسی می‌تواند قرض دهد؟ یکی از مسلمانان به پاخاست و گفت: من می‌توانم.

پیامبرﷺ فرمود: چقدر داری؟

آن مرد گفت: هر چه بخواهی.

پیامبرﷺ فرمود: هشت وَسَق به او بده.

طلبکار گفت: من بیش از چهار وسق طلبکار نیستم.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: و همچنین چهار وسق.»

نظیر این حدیث در باب بیست و سوم از باب‌های استحباب حقوق هست.

و به روایت دوم از همین باب مراجعه کنید.

۸۱۶ (۱۰) عبدالملک بن عتبه گوید: «به عبد صالح [=امام معصومؑ] گفتم: شخصی نزد من می‌آید و از من تعدادی درهم قرض می‌کند. من خودم را آماده می‌کنم که یک ماه به او مهلت دهم به خاطر گذشتی که در حق من انجام می‌دهد؛ چراکه او نقره از من می‌گیرد به این شرط که هم‌وزن آن درهم مسکوک تحویل دهد. با این حال من از مهلت یک ماهه سخنی به میان نمی‌آورم و تنها بر پرداخت نقره به وی شاهد می‌گیرم و او راضی می‌شود. آیا این کار جایز است؟

امامؑ فرمود: آن را دوست ندارم.»

۸۱۷ (۱۱) داود ابزاری از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «شایسته نیست میوه‌ای را قرض دهی و در سرزمین دیگری ـ غیر از محل قرض دادن ـ بهتر از آن را دریافت کنی.»

۸۱۸ (۱۲) حلبی از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه تعدادی درهم قرض دادی و سپس بهتر از آنها را به تو پرداخت کرد، در صورتی که میان‌تان شرطی نباشد، اشکال ندارد.»

۸۱۹ (۱۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمود: «اشکال ندارد که شخصی تعدادی درهم قرض دهد و مرغوب‌تر از آنها را تحویل بگیرد، در صورتی که میان آنان شرطی نشده باشد.»

۸۲۰ (۱۴) تفسير عليّ بن إبراهيم ۱۵۹/۲ : حدّثني أبي عن القاسم بن محمّد عن سليمان بن
۲۳۴۷۴ داود المنقري عن حفص بن غياث قال قال أبوعبدالله ﷺ الرّبا رباآن احدهما حلال والآخر حرام فأمّا الحلال فهو أن يقرض الرّجل أخاه قرضاً طمعاً أن يزيده ويعوّضه بأكثر ممّا يأخذه بلاشرط بينهما فإن أعطاه أكثر ممّا أخذه على غير شرط بينهما فهو مباح له وليس له عندالله ثواب فيما أقرضه وهو قوله ـ فلا يربوا عند الله ـ وأمّا الرّبا الحرام فالرّجل يقرض قرضاً ويشترط أن يردّ أكثر ممّا أخذه فهذا هو الحرام. ويأتي في رواية عليّ بن جعفر (۵) من باب (۱۵) عدم حرمة الرّبابين الوالد والولد قوله ﷺ رجل أعطى رجلاً مائة درهم يعمل بها على أن يعطيه خمسة دراهم أو أقلّ أو أكثر هل يحلّ ذلك قال ﷺ لا، هذا الرّبا محضاً. ولاحظ باب (۲۳) جواز قبول الهديّة والصّلة ممّن عليه الدّين من أبواب الدّين ج ۲۳.

(۱۲)

باب جواز بيع المختلفين متفاضلاً ومتساوياً يداً بيد ويكره نظرة

۸۲۱ (۱) تهذيب ۹۳/۷ : محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۹۱/۵ : الحسين بن محمّد عن
۲۲۴۷۵ معلّى بن محمّد عمّن ذكره عن أبان عن محمّد عن أبي عبدالله ﷺ تهذيب ۹۳/۷ : الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان عن الحلبيّ وفضالة عن أبان عن محمّد الحلبيّ وابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ جميعاً تهذيب ۱۱۹/۷ : الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر وعليّ بن خالد عن عبدالكريم عن ابن مسكان عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال ما كان من طعام مختلف أو متاع أو شيء من الأشياء يتفاضل[۱] فلا بأس ببيعه مثلين بمثل يداً بيد فأمّا نظرة[۲] (فإنّه ـ فقيه) فلا تصلح. فقيه ۱۷۶/۳ : روى أبان عن محمّد بن عليّ الحلبيّ وحمّاد بن عثمان عن عبيد الله بن عليّ الحلبيّ قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول ما كان من طعام (وذكر مثله). تهذيب ۱۱۸/۷ : الحسن بن محمّد بن سماعة عن صالح بن خالد وعبيس بن هشام عن ثابت بن شريح عن زياد بن أبي غياث عن أبي عبدالله ﷺ قال سمعته يقول ما كان من طعام (وذكر مثله). الدّعائم ۴۲/۲ : عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليه (نحوه).

---

۱. متفاضلاً ـ خ يب. ۲. نسيئة ـ خ يب.

۸۲۰ (۱۴) حفص بن غیاث از امام صادق﷼ روایت می‌کند که فرمود: «ربا بر دو گونه است: یکی حلال است و دیگری حرام. ربای حلال این است که شخصی به انگیزهٔ افزوده به برادرش قرض دهد و قرض گیرنده بدون شرطی در میان‌شان بیش از آنچه گرفته به وی پرداخت کند. پس اگر قرض گیرنده بدون شرط بیش از آنچه گرفته به قرض دهنده پرداخت کرد، برای قرض دهنده مباح است ولی در این قرض، پاداشی نزد خدا ندارد و این مصداق سخن خداوند است: «پس نزد خدا افزایش نمی‌یابد.»

و ربای حرام این است که شخصی چیزی را قرض دهد و شرط کند که بیش از آنچه پرداخت کرده به وی بازگرداند، پس این حرام است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت پنجم از باب پانزدهم از باب‌های ربا این گفته که: «شخصی صد درهم به دیگری می‌دهد تا با آن کار کند و پنج درهم یا کمتر یا بیشتر به او بپردازد، آیا این حلال است؟

امام﷼ فرمود: نه، این ربای خالص است.»

و بنگر به باب بیست و سوم از باب‌های بدهی.

باب ۱۲

جواز معاملهٔ دو کالای متفاوت با یکدیگر

۸۲۱ (۱) حلبی از امام صادق﷼ روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ نابرابر مواد خوراکی یا کالا یا اجناس گوناگون دو به یک به صورت نقد و دست به دست اشکال ندارد ولی نسیه شایسته نیست.»

۸۲۲ ۲۲۴۷۶ (۲) **العوالى** ۲۲۱/۳ : قال النّبیّ ﷺ إذا اختلف الجنسان فبيعوا كيف شئتم.

۸۲۳ ۲۲۴۷۷ (۳) **تهذيب** ۹۵/۷ : الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن **سماعة** قال سألته عن الطّعام والتّمر والزّبيب فقال لا يصلح شیء منه اثنان بواحد إلّا أن تصرفه نوعاً إلى نوع آخر فإذا صرفته فلا بأس به اثنان بواحد وأكثر (من ذلك ـ فقيه). **فقيه** ۱۷۸/۳ : سأله (أی أبا عبدالله ؑ) سماعة عن الطّعام (وذكر مثله) إلّا أنّ فيه من نوع إلى نوع آخر.

۸۲۴ ۲۲۴۷۸ (۴) **كافی** ۱۸۸/۵ : علیّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبی عمير عن حمّاد عن الحلبیّ عن أبی عبدالله ؑ فی رجل قال لآخر بعنی ثمرة نخلك هذا الّذی فيه بقفيزين من تمر أو أقلّ من ذلك أو أكثر يسمّی ما شاء فباعه فقال لا بأس به وقال التّمر والبسر من نخلة واحدة لا بأس به فأمّا أن يخلط التّمر العتيق والبسر فلا يصلح والزّبيب والعنب مثل ذلك.

۸۲۵ ۲۲۴۷۹ (۵) **تهذيب** ۹۷/۷ : محمّد بن علیّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ۱۲۱/۷ : ابن أبی عمير عن حمّاد عن الحلبیّ قال سألت أبا عبدالله ؑ عن الزّيت بالسّمن اثنين بواحد قال يداً بيد لا بأس به وتقدّم فی ضمن رواية الحلبیّ (۶) من باب (۶) انّ الحنطة والشّعير جنس واحد فی الرّبا مثله.

۸۲۶ ۲۲۴۸۰ (۶) **قرب الإسناد** ۲۶۵ : عبدالله بن الحسن العلوی عن جدّه علیّ بن جعفر عن أخيه موسی بن جعفر ؑ قال سألته عن رجل اشتری سمناً ففضل له فضل أيحلّ له أن يأخذ مكانه رطلاً أو رطلين زيتاً قال إذا اختلفا وتراضيا فلا بأس. **وتقدّم** فی رواية الدّعائم (۱۸) من باب (۲) انّ الرّبا لا يكون إلّا فی مايكال أو يوزن ما يناسب ذلك. **وفی** رواية الحلبیّ (۶) من باب (۶) انّ الحنطة والشّعير جنس واحد ـ قوله ؑ ويكره قفيز لوز بقفيزين وقفيز تمر بقفيزين ولكن صاع حنطة بصاعين تمر وصاع تمر بصاعين زبيب. **وفی** رواية محمّد بن مسلم (۱) من باب (۷) انّ البّر بالسّويق مثلاً بمثل لا بأس به قوله ؑ إذا اختلف الشّيئان فلا بأس به مثلين بمثل يداً بيد. **وفی** رواية سماعة (۶) من باب (۹) حكم بيع التّمر بالرّطب قوله المختلف مثلان بمثل يداً بيد لا بأس. **ويأتی** فی أحاديث باب (۵) جواز إسلاف العروض المختلفة بعضها فی بعض من أبواب السّلف ج ۲۳ ما يناسب ذلك.

۸۲۲ (۲) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «دو کالای گوناگون را به هر گونه که خواستید، با هم معامله کنید.»

۸۲۳ (۳) سماعه گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ معاملهٔ حبوبات و خرما و کشمش، سوال کردم. امامؑ فرمود: معاملهٔ هیچ یک از آنها دو به یک شایسته نیست مگر آن‌که یک کالا را با کالای دیگر معامله کنی که در این صورت دو به یک و بیشتر، جایز است.»

۸۲۴ (۴) حلبی روایت می‌کند: «شخصی به دیگری می‌گوید: خرمای موجود بر این نخلت را به دو قفیز خرما یا کمتر یا بیشتر ـ مقداری که معین می‌کند ـ به من بفروش و او نیز می‌فروشد. امامؑ در این باره فرمود: اشکال ندارد.

و فرمود: معامله تمر ـ خرمای خشک ـ و خرمای نارس از یک نخل اشکال ندارد ولی در هم آمیختن تمر کهنه و خرمای نارس شایسته نیست و کشمش و انگور، همانند آن است.»

۸۲۵ (۵) حلبی گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ معاملهٔ روغن زیتون با روغن به صورت دو به یک، سوال کردم. امامؑ فرمود: دست به دست و نقد، اشکال ندارد.»

و در روایت ششم از باب ششم از باب‌های ربا مانند این روایت هست.

۸۲۶ (۶) علی بن جعفرؑ گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفرؑ سوال کردم: شخصی روغن می‌خرد و مقداری از آن نزد فروشنده باقی می‌ماند. آیا برای وی جایز است به‌جای آن یک یا دو رطل روغن تحویل بگیرد؟

امامؑ فرمود: هرگاه آن دو با هم متفاوت باشند، با رضایت خریدار و فروشنده اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هجده از باب دو از باب‌های ربا مناسب با این گذشت.

در روایت ششم از باب ششم فرمودهٔ معصومؑ که: «و معاملهٔ یک قفیز بادام با دو قفیز و یک قفیز خرما با دو قفیز ناپسند است بلکه یک صاع [= سه کیلوگرم] گندم با دو صاع خرما و یک صاع خرما با دو صاع کشمش [معامله شود].»

و در روایت یکم از باب هفتم فرمودهٔ امامؑ که: «هرگاه دو کالا متفاوت باشند، معاملهٔ دو به یک به صورت دست به دست و نقد، اشکال ندارد.»

و در روایت ششم از باب نهم این گفته که: «معاملهٔ کالاهای متفاوت دو به یک و به صورت نقد، اشکال ندارد.»

می‌آید:

و در روایات باب پنجم از باب‌های سلف، مناسب با این بحث خواهد آمد.

(۱۳)

باب عدم جواز التّفاضل فى أصناف الجنس الواحد الرّبوى

۸۲۷ ۲۲۴۸۱ (۱) **كافى** ۱۸۸/۵: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۹۷/۷: أحمد بن محمّد عن الوشّاء عن عبدالله بن سنان قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول كان علىّ صلوات الله عليه يكره أن يستبدل وسقاً من تمر خيبر بوسقين من تمر المدينة لأنّ تمر خيبر أجودهما.[۱]

۸۲۸ ۲۲۴۸۲ (۲) **تهذيب** ۹۴/۷: صفوان عن ابن مسكان عن أبى عبدالله ﷺ قال كان علىّ ﷺ يكره أن يستبدل وسقين من تمر المدينة بوسق من تمر خيبر.

۸۲۹ ۲۲۴۸۳ (۳) **كافى** ۱۸۸/۵: أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ۹۶/۷: الحسن بن محبوب عن سيف التّمّار قال قلت لأبى بصير أحبّ أن تسأل أبا عبدالله ﷺ عن رجل استبدل قوصرتين فيهما (بسر ـ كا) مطبوخ بقوصرة[۲] فيها (تمر ـ كا) مشقّق قال فسأله أبو بصير عن ذلك فقال ﷺ هذا مكروه فقال أبو بصير ولِمَ يكره فقال كان علىّ بن أبى طالب ﷺ يكره أن يستبدل وسقاً من تمر المدينة بوسقين من تمر خيبر (لأنّ تمر المدينة أدونهما[۳] ـ كا) ولم يكن علىّ ﷺ يكره الحلال. وتقدّم فى رواية علىّ (۶) من باب (۲) انّ الرّبا لا يكون إلّا فى المكيل والموزون قوله ﷺ وما كيل او وزن ممّا أصله واحد فليس لبعضه فضل على بعض كيلاً بكيل أو وزناً بوزن وقوله ﷺ فليس للقطن فضل على الغزل وأصله واحد فلا يصلح إلّا مثلاً بمثل ووزناً بوزن الخ. وفى رواية محمّد بن قيس (۷) من باب (۶) انّ الحنطة والشّعير جنس واحد فى الرّبا قوله ﷺ يكره وسقاً من تمر المدينة بوسقين من تمر خيبر لِأنّ تمر المدينة أجودهما. ويأتى فى باب (۵) لزوم التّساوى فى الجنس الواحد وزناً من أبواب الصّرف ج۲۳ ما يناسب ذلك فلاحظ.

---

۱. لأنّ تمر المدينة أدونهما ـ يب. ۲. وعاء من قصب يرفع فيه التّمر ونحوه.

۳. والظّاهر أنّ الصحيح (لأنّ تمر المدينة أجودهما) حتّى يستقيم المعنى أو تكون العبارة (يكره أن يستبدل وسقاً من تمر خيبر بوسقين من تمر المدينة فتأمّل).

باب ۱۳

عدم جواز معامله گونه‌های مختلف از یک کالا

۸۲۷ (۱) عبدالله بن سنان از امام صادق﷣ روایت می‌کند که می‌فرمود: «علی﷣ معاملهٔ یک وسق خرمای خیبر را با دو وسق خرمای مدینه به دلیل برتری خرمای خیبر (پست‌تر بودن خرمای مدینه) ناپسند می‌شمرد.»

۸۲۸ (۲) ابن مسکان از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «علی﷣ معاملهٔ دو وسق خرمای مدینه را با یک وسق خرمای خیبر، ناپسند می‌شمرد.»

۸۲۹ (۳) سیف تمار [= خرمافروش] گوید: «به ابوبصیر گفتم: دوست دارم از امام صادق﷣ دربارهٔ معاملهٔ دو طبق خرمای مطبوخ ـ نامرغوب ـ با یک طبق خرمای مشقق [= خرمایی که هسته آن جدا شده است] سوال کنی. ابو بصیر از امام﷣ پرسید و امام پاسخ داد: این ناپسند است.

ابو بصیر گفت: به چه دلیل؟

امام﷣ فرمود: علی﷣ معاملهٔ یک وسق خرمای مدینه را با دو وسق خرمای خیبر (به دلیل نامرغوب‌تر بودن خرمای مدینه)[1] ناپسند می‌شمرد و چنین نبود که علی﷣ حلال را ناپسند شمارد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب دوم فرمودهٔ معصوم﷣ که: «کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی که از یک اصل هستند، در معامله، یکی افزوده‌ای بر دیگری ندارد بلکه پیمانه در برابر پیمانه و وزن در برابر وزن.»

و نیز این امام علی﷣ سخن که: «پنبه، افزوده‌ای بر نخ ندارد در حالی که اصل آنها یکی است. پس معاملهٔ آنها شایسته نیست مگر به یک اندازه و وزن در برابر وزن.»

و در روایت هفتم از باب ششم فرمودهٔ معصوم﷣ که: «معاملهٔ یک وسق از خرمای مدینه به دو وسق از خرمای خیبر ـ به دلیل مرغوب بودن خرمای مدینه ـ ناپسند است.»

می‌آید:

در باب پنجم از باب‌های صرف، آنچه مناسب با این بحث است، ملاحظه کنید.

---

۱. ظاهراً عبارت صحیح «به دلیل مرغوب‌تر بودن خرمای مدینه است» تا معاوضه یک وسق خرمای مدینه با دو وسق خرمای خیبر معنی دهد.

(١٤)

باب جواز أكل عوض الهديّة وإن زاد عليها

۸۳۰ ۲۲٤٨٤ (۱) تهذيب ١٥/٧: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن فقيه ١٧٤/٣: إبراهيم بن عمر عن أبى عبدالله ﷺ فى قوله تعالى ـ ﴿وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَاْ فِىٓ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرْبُواْ عِندَ ٱللَّهِ﴾ ـ قال هو هديّتك إلى الرّجل تطلب منه الثّواب أفضل منها فذلك ربا يؤكل. الدعائم ٣٢٧/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ نحوه إلى قوله فذلك ربا.

۸۳۱ ۲۲٤٨٥ (۲) كافى ١٤٥/٥: تهذيب ١٧/٧: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن حمّاد بن عيسى عن إبراهيم بن عمر اليمانى عن أبى عبدالله ﷺ قال الرّبا رباآنِ ربا يؤكل وربا لا يؤكل فأمّا الّذى يؤكل فهديّتك إلى الرّجل تطلب منه الثّواب أفضل منها فذلك الرّبا الّذى يؤكل وهو قول الله ﷻ ﴿وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَاْ فِىٓ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرْبُواْ عِندَ ٱللَّهِ﴾ وأمّا الّذى لا يؤكل فهو (الرّبا ـ كا) الّذى نهى الله ﷻ عنه وأوعد عليه النّار. المقنع ١٢٥: اعلم انّ الرّبا رباآنِ (وذكر نحوه إلى قوله فلا يربو عند الله ثمّ قال) وربا لا يؤكل وهو أن يدفع الرّجل إلى الرّجل عشرة دراهم على أن يردّ عليه أكثر منها. الهداية ۸۰: والرّبا رباآنِ ربا يؤكل وربا لا يؤكل فأمّا الّذى يؤكل فهديّتك إلى الرّجل تريد الثّواب أفضل منها وأمّا الّذى لا يؤكل فهو أن يدفع الرّجل (وذكر مثل ما فى المقنع وزاد) فهو الرّبا الّذى نهى الله عنه. فقه الرّضا ﷺ ۲۵۸: اعلم أنّ الرّبا رباآنِ ربا يؤكل وربا لا يؤكل فأمّا الرّبا الّذى يؤكل فهو هديّتك إلى رجل يطلب الثّواب أفضل منه فأمّا الّذى لا يؤكل فهو ما يكال ويوزن فإذا دفع الرّجل (وذكر نحو ما فى الهداية).

۸۳۲ ۲۲٤٨٦ (۳) فقيه ١٨٢/٣: والرّبا رباآنِ رباً يؤكل ورباً لا يؤكل فأمّا الّذى يؤكل فهو هديّتك إلى رجل تريد الثّواب أفضل منها وذلك قول الله ﷻ ـ ﴿وَمَآ ءَاتَيْتُم مِّن رِّبًا لِّيَرْبُوَاْ فِىٓ أَمْوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرْبُواْ عِندَ ٱللَّهِ﴾ ـ وأمّا الّذى لا يؤكل فهو أن يدفع الرّجل إلى الرّجل عشرة دراهم على أن يردّ عليه أكثر منها فهذا الرّبا الّذى نهى الله عنه فقال ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِىَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۞ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَٰلِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ عنى الله ﷻ أن يردّ آكل الرّبا

باب ۱۴

جواز هدیه دادن به انگیزه دریافت هدیه برتر

۸۳۰ (۱) ابراهیم بن عمر از امام صادقﷺ روایت می‌کند که در تفسیر آیه: «و آنچه ربا می‌دهید تا از اموال مردم سود ببرید، نزد خداوند افزایش نمی‌یابد.»

فرمود: «مقصود از آیه، هدیه‌ای است که به انگیزهٔ دریافت هدیه برتر داده می‌شود. پس آن ربایی است که خورده می‌شود.»

این روایت در کتاب دعائم الاسلام آمده است؛ با این تفاوت که جملهٔ پایانی آن به این صورت است: «پس آن، رباست.»

۸۳۱ (۲) ابراهیم بن عمر یمانی از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «ربا بر دو گونه است: ربای حلال و ربای حرام. ربای حلال، هدیه‌ای است که به انگیزهٔ دریافت هدیهٔ برتر به کسی می‌دهی، پس آن ربای حلال است و آن مصداق این سخن خداوند است: «و آنچه ربا می‌دهید تا از اموال مردم سود ببرید، نزد خداوند افزایش نمی‌یابد.»

و ربای حرام، ربایی است که خداوندﷻ آن را نهی و تهدید به آتش کرده است.»

در کتاب المقنع این حدیث را تا پایان آیهٔ قرآن آورده است و آن را این‌گونه ادامه می‌دهد: «ربای حرام به این صورت است که شخصی به دیگری ده درهم دهد به این شرط که بیش از آن بازگرداند.»

و در کتاب الهدایه آمده است: «ربا بر دو گونه است: ربای حلال و ربای حرام. ربای حلال هدیه‌ای است که به انگیزهٔ دریافت هدیهٔ برتر به کسی می‌دهی و ربای حرام به این صورت است که شخصی ده درهم به دیگری می‌دهد به این شرط که بیش از آن به وی بازگرداند، پس آن ربایی است که خداوند از آن نهی کرده است.»

در کتاب فقه الرضا آمده است: «بدان که ربا بر دو گونه است: ربای حلال و ربای حرام. ربای حلال هدیه‌ای است که به انگیزهٔ دریافت هدیهٔ برتر به کسی می‌دهی و ربای حرام در کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی است...» ادامهٔ آن، همانند متن کتاب الهدایه است.

۸۳۲ (۳) در کتاب من لایحضره الفقیه آمده است: «ربا بر دو گونه است: ربای حلال و ربای حرام. ربای حلال هدیه‌ای است که به انگیزهٔ دریافت هدیهٔ برتر به کسی می‌دهی و آن مصداق این سخن خداوند است: «و آنچه ربا می‌دهید تا از اموال مردم سود ببرید، نزد خداوند افزایش نمی‌یابد» و ربای حرام این است که شخصی به دیگری ده درهم می‌دهد به این شرط که بیش از آن به وی بازگرداند. پس این ربایی است که خداوند از آن نهی کرده است و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آوردید، از خدا پروا کنید و باقیمانده‌های ربا را رها کنید اگر مؤمن هستید. پس اگر چنین نکنید، بدانید که به جنگ با خدا و پیامبر برخاسته‌اید و اگر توبه کنید، سرمایه‌های تان از آنِ شماست. نه ستم می‌کنید و نه مورد ستم قرار می‌گیرید.»

الفضل الّذى أخذه عن رأس ماله حتّى اللحم الّذى على بدنه ممّا حمله من الرّبا عليه أن يضعه فإذا وفق للتّوبة أدمن دخول الحمّام لينقص لحمه عن بدنه.

۸۳۳ ۲۳۴۸۷ (٤) الدّعائم ٣٢٧/٢: عن علىّ ﷺ انّه قال من السّحت الهديّة يلتمس بها مهديها ما هو أفضل منها وذلك قول اللّه تعالى ﴿وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ﴾.

(١٥)

باب عدم حرمة الرّبا بين الوالد والولد وبين السيّد والعبد والرّجل والأهل والمسلم والحربىّ مع أخذ المسلم الزّيادة وحكمه بين المسلم والذّمّىّ

۸۳۴ ۲۳۴۸۸ (١) تهذيب ١٨/٧: محمّد بن يعقوب عن كافى ١٤٧/٥: حميد بن زياد عن الخشّاب عن ابن بقّاح[1] عن معاذ بن ثابت عن عمرو بن جميع عن أبى عبداللّه ﷺ قال فقيه ١٧٦/٣: قال (أمير المؤمنين ـ كا يب) ﷺ ليس بين الرّجل و(بين ـ فقيه) ولده رباً وليس بين السيّد و(بين ـ فقيه) عبده ربا.

۸۳۵ ۲۳۴۸۹ (٢) كافى ١٤٧/٥: محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن محمّد بن عيسى عن ياسين الضرير تهذيب ١٧/٧: استبصار ٧١/٣: أحمد بن محمّد بن عيسى عن ياسين الضّرير عن حريز عن زرارة (ومحمّد بن مسلم ـ يب) عن أبى جعفر ﷺ قال ليس بين الرّجل وولده و(لا ـ يب) بينه وبين عبده ولا بينه وبين أهله رباً إنّما الرّبا فيما بينك وبين ما لا تملك قلت فالمشركون بينى وبينهم ربا قال نعم قلت فإنّهم مماليك فقال إنّك لست تملكهم إنّما تملكهم مع غيرك أنت وغيرك فيهم سواء والّذى بينك وبينهم ليس من ذلك لأنّ عبدك ليس مثل عبدك وعبد غيرك (حمل الشّيخ ﷺ المشركين فى الاستبصار على أهل الذّمّة تارة وأخرى أن يأخذوا منّا الفضل ويعطونا بالنّقصان).

۸۳۶ ۲۳۴۹۰ (٣) المقنع ١٢٦: فقه الرّضا ﷺ ٢٥٨: ليس بين الوالد وولده رباً ولا بين الزّوج والمرأة (ربا ـ فقه الرّضا) ولا بين المولى والعبد ولا بين المسلم والذّمّى.

---

١. رباح ـ يب.

مقصود خداوند این است که رباخوار آنچه را که بیش از سرمایه‌اش دریافت کرده بازگرداند حتی گوشتی که از ربا بربدنش روییده است، آن را ذوب کند. پس وقتی که موفق به توبه شد، پیوسته به حمام رود تا گوشت بدنش کاهش یابد.»

۸۳۳ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیرمؤمنان﷣ فرمود: «از مال‌های پلید، هدیه‌ای است که هدیه دهنده‌اش به وسیلهٔ آن جویای هدیهٔ برتر باشد و آن مصداق این سخن خداوند است:«و به انگیزهٔ زیاده‌طلبی، احسان نکن.»

باب ۱۵

عدم حرمت ربای پدر و فرزند، زن و شوهر و کافر و مسلمان

۸۳۴ (۱) عمرو بن جمیع از امام صادق﷣ روایت می‌کند که امیر مؤمنان﷣ فرمود: «میان پدر، فرزند، برده و مولایش ربایی نیست.»

۸۳۵ (۲) زراره و محمد بن مسلم از امام باقر﷣ روایت می‌کنند که فرمود: «میان انسان، فرزندش، برده‌اش و همسرش ربایی نیست. همانا ربا میان تو و کسانی است که اختیاردارشان نیستی.

زراره گفت: آیا میان من و مشرکان ربا هست؟

امام﷣ فرمود: آری.

زراره گفت: آنان برده و مملوک هستند.

امام﷣ فرمود: تو به تنهایی مالک آنها نیستی بلکه تو با دیگران مالک آنها هستی و تو و دیگران نسبت به آنان یکسان هستی و ربای میان تو و آنان از موارد گذشته نیست؛ زیرا بردهٔ تو همانند بردهٔ مشترک میان تو و دیگران نیست.»

مرحوم شیخ طوسی﵀ در کتاب الاستبصار یک بار مشرکان را بر اهل ذمّه حمل کرده است و بار دیگر بر این حمل کرده که از ما افزوده بگیرند و کمتر پرداخت کنند.

۸۳۶ (۳) در کتاب المقنع و فقه الرضا آمده است: «میان پدر و فرزندش، زن و شوهر، برده و مولا، مسلمان و ذمّی، ربا نیست.»

۸۳۷ (٤) فقيه ۱۷۸/۳: سأل عليّ بن جعفر أخاه موسى بن جعفر عليه السلام عن رجل أعطى عبده
۲۳٤۹۱ عشرة دراهم على أن يؤدّي العبد كلّ شهر عشرة دراهم أيحلّ ذلك قال لا بأس. (ويأتي في رواية
عليّ بن جعفر (۱۱) من باب (۸) حكم ما إذا تعذّر وجود المسلم فيه من أبواب السّلف ج ۲۳ مثله.)

۸۳۸ (٥) وسائل ۱۳۷/۱۸: عليّ بن جعفر في كتابه عن أخيه عليه السلام مثله وزاد قال وسألته عن
۲۳٤۹۲ رجل أعطى رجلاً مأة درهم يعمل بها على أن يعطيه خمسة دراهم أو أقلّ أو أكثر هل يحلّ
ذلك قال: لا، هذا الرّبا محضاً.

۸۳۹ (٦) الجعفريّات ۸۱: بإسناده عن عليّ عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله ليس بيننا وبين خدمنا
۲۳٤۹۳ رباً نأخذ منهم ألف درهم ولا نعطيهم.

۸٤۰ (۷) تهذيب ۱۸/۷: استبصار ۷۰/۳: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱٤۷/٥: حميد بن
۲۳٤۹٤ زياد عن الخشّاب عن ابن بقّاح[1] عن معاذ بن ثابت عن عمرو بن جميع عن أبي عبداللّه عليه السلام
قال قال أمير المؤمنين عليه السلام فقيه ۱۷٦/۳: قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله ليس بيننا وبين أهل حربنا رباً
(فإنّا ـ يب صا) نأخذ منهم (ألف درهم بدرهم ونأخذ منهم ـ كا يب صا) ولا نعطيهم.

۸٤۱ (۸) فقيه ۱۷٦/۳: قال الصّادق عليه السلام ليس بين المسلم وبين الذّمّيّ ربا ولا بين المرأة وبين
۲۳٤۹٥ زوجها ربا.

(۱٦)

باب ما يتخلّص به من الرّبا

۸٤۲ (۱) تهذيب ۱۱۷/۷: محمّد بن الحسن الصفّار عن السّندي بن الرّبيع قال حدّثني
۲۳٤۹٦ محمّد بن سعيد المدائني عن الحسن بن صدقة عن أبي الحسن الرّضا عليه السلام قال قلت له جعلت
فداك انّي أدخل المعادن وأبيع الجوهر بترابه بالدّنانير والدّراهم قال لا بأس به قلت وأنا
أصرف الدّراهم بالدّراهم وأصير الغلّة وضحاً[2] وأصير الوضح غلّة[3] قال إذا كان فيها دنانير
فلا بأس قال فحكيت ذلك لعمّار قال بن موسى الساباطي قال كذا قال لي أبوه ثمّ قال لي
الدّنانير أين تكون قلت لاأدري قال عمّار لي أبو عبداللّه عليه السلام تكون مع الّذي ينقص.

---

۱. ابن رباح ـ يب. ۲. أي الدّرهم الصّحيح ـ المنجد. ۳. الدّرهم المغشوش ـ مجمع.

۸۳۷ (۴) علی بن جعفر از برادرش دربارهٔ شخصی سوال کرد که: «ده درهم به برده‌اش می‌دهد به این شرط که هر ماه ده درهم پرداخت کند. آیا این حلال است؟

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

نظیر این روایت در روایت یازده از باب یازده از باب‌های سلف خواهد آمد.

۸۳۸ (۵) علی بن جعفر در کتابش نظیر حدیث پیشین را آورده و در ادامه می‌افزاید: «از امام ﷺ دربارهٔ شخصی سوال کردم که صد درهم به دیگری می‌دهد تا با آن کار کند به شرط این‌که پنج درهم یا کمتر یا بیشتر به وی دهد. آیا این حلال است؟

امام ﷺ فرمود: نه، این ربای خالص است.»

۸۳۹ (۶) در کتاب جعفریات از امیرمؤمنان ﷺ روایت می‌شود که پیامبر ﷺ فرمود: «میان ما و بردگان‌مان ربا نیست. هزار درهم از آنان می‌گیریم و به آنان پرداخت نمی‌کنیم.»

۸۴۰ (۷) عمرو بن جمیع از امام صادق ﷺ از امیر مؤمنان ﷺ روایت می‌کند که پیامبراکرم ﷺ فرمود: «میان ما و کسانی که با ما در جنگند، ربا نیست. از آنان (هزار درهم در برابر یک درهم) می‌گیریم و به آنان پرداخت نمی‌کنیم.»

۸۴۱ (۸) در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «میان مسلمان و اهل ذمّه، ربا نیست و میان زن و شوهرش، ربا نیست.»

باب ۱۶

راه‌های فرار از ربا

۸۴۲ (۱) حسن بن صدقه گوید: «به امام رضا ﷺ گفتم: فدایت شوم! من به معادن می‌روم و جواهر استخراج نشده را به درهم و دینار می‌فروشم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: من درهم را با درهم معاوضه می‌کنم. درهم سره را با درهم ناسره معاوضه می‌کنم و درهم ناخالص را با درهم خالص.

امام ﷺ فرمود: هرگاه در این میان دینار در کار باشد، اشکال ندارد. حسن بن صدقه گوید: این ماجرا را برای عمار بن موسی ساباطی بازگو کردم. وی گفت: پدرش نیز به من همین‌طور گفت. سپس گفت: دینار در کدام طرف باید باشد؟ گفتم: نمی‌دانم. عمار گفت: امام صادق ﷺ به من فرمود: در طرف کسی که کمتر می‌دهد.»

۸۴۳ (۲) تهذیب ۹۸/۷: الحسین بن سعید عن القاسم بن محمّد عن علیّ عن أبی بصیر عن
۲۳۴۹۷ أبی عبداللّه ﷺ قال سألته عن الدّراهم بالدّراهم وعن فضل ما بینهما فقال إذا کان بینهما نحاس أو ذهب فلابأس.

۸۴۴ (۳) السّرائر ۴۷۹: ومن ذلک ما استطرفناه من کتاب مسائل الرّجال ومکاتباتهم إلی
۲۳۴۹۸ مولینا أبی الحسن علیّ بن محمّد بن علیّ بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبی طالب ﷺ والأجوبة من ذلک وعنه عن طاهر قال کتبت إلیه أسأله ﷺ عن الرّجل یعطی الرّجل مالاً یبیعه به شیئاً بعشرین درهماً ثمّ یحوّل علیه الحول ولا یکون عنده فیبیعه شیئاً آخر فأجابنی ماتبایعه النّاس حلالاً ومالم یتبایعوه فربآء.

۸۴۵ (۴) الدّعائم ۳۸/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن الرّجل یستبدل الدّنانیر
۲۳۴۹۹ الشّامیّة بالکوفیّة وزناً بوزن فیقوله الصّیرفیّ لا ابدّل لک حتّی تبدلنی دراهم یوسفیّة بغلّة وزناً بوزن قال لابأس به قیل له انّ الصّیرفی إنّما یطلب فضل الیوسفیّة علی الغلّة قال إذا کان وزناً بوزن یداً بید فلابأس به قیل له فماتری فی الرّجل یشتری ألف درهم ودیناراً بألفی درهم قال لابأس بذلک إنّ أبی رضوان اللّه علیه کان أجرأ علی أهل المدینة منّی وکان یقول هذا فیقولون یا أبا جعفر هذا الفرار من الرّبا لوجاء رجل بدینار لم یعط ألف درهم فکان یقول نعم الشّیء الفرار من الحرام إلی الحلال وقال له رجل رحمک اللّه واللّه إنّک لتعلم انّک لو أخذت دیناراً والصّرف تسعة عشر فدرت المدینة کلّها علی أن تجد من یعطیک فیها عشرین لما وجدته وماهذا إلّا فرار من الرّبا قال صدقت هو فرار من باطل إلی الحقّ.

۸۴۶ (۵) البحار ۱۲۱/۱۰۳: الخرائج قال أبو هاشم أدخلت الحجّاج بن سفیان العبدی علی
۲۳۵۰۰ أبی محمّد ﷺ فسأله المبایعة قال ربّما بایعت النّاس فتوضّعتهم المواضعة إلی الأصل قال لابأس الدّینار بالدّینارین بینهما خرزة فقلت فی نفسی هذا شبه ما یفعله المربیّون فالتفت إلیّ فقال إنّما الرّبا الحرام ما قصد به الحرام فإذا جاوز حدود الرّبا وزوی عنه فلابأس الدّینار بالدّینارین یداً بید ویکره أن لا یکون بینهما شیء یوقع علیه البیع.

وتقدّم فی أحادیث باب (۴۳) انّه یجوز أن یبیع الشّیء بأضعاف قیمته واشتراط قرض أو تأجیل دین من أبواب البیع ج ۲۲، ویأتی فی أحادیث باب (۶) انّه إذا حصل التّفاضل فی

۸۴۳ (۲) ابوبصیر گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ معاملهٔ درهم به درهم که در آن افزوده‌ای است، سوال کردم. امام ﷺ فرمود: هرگاه در میان‌شان مس یا طلا باشد، اشکال ندارد.»

۸۴۴ (۳) طاهر گوید: «به امام هادی ﷺ نوشتم: شخصی مالی به دیگری می‌دهد به این صورت که جنسی را به بیست درهم به وی می‌فروشد. سپس سر رسید فرا می‌رسد و بدهکار قدرت پرداخت ندارد؛ از این رو جنس دیگری به او می‌فروشد.

امام ﷺ پاسخ داد: آنچه مردم معامله می‌کنند، حلال است و آنچه معامله نمی‌کنند، رباست.»

۸۴۵ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سوال شد: «شخصی تبدیل دینارهای شامی را به کوفی به صورت هم‌وزن درخواست می‌کند و صراف می‌گوید: من این کار را نمی‌کنم تا درهم‌های ناسره را برای من به درهم‌های یوسفی به صورت هم‌وزن مبادله کنی.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.

به امام ﷺ گفته شد: صراف، جویای برتری درهم‌های یوسفی است.

امام ﷺ فرمود: هرگاه به صورت هم‌وزن و نقد معامله شود، اشکال ندارد.

گفته شد: دربارهٔ شخصی که هزار درهم و یک دینار را به دو هزار درهم می‌خرد، چه می‌فرمایید؟

امام ﷺ فرمود: این کار اشکال ندارد. پدرم ـ که خداوند از وی خشنود باشد ـ جسارتش بر مردم مدینه از من بیشتر بود و این مطلب را می‌فرمود. آنان می‌گفتند: ای ابو جعفر! این فرار از رباست. اگر کسی یک دینار بیاورد، هزار درهم به وی پرداخت نمی‌شود.

و او همواره می‌فرمود: چه خوب چیزی است فرار از حرام به حلال!

شخصی به پدرم گفت: خداوند تو را رحمت کند! به خدا سوگند! تو خوب می‌دانی که اگر قیمت یک دینار نوزده درهم باشد و تو یک دینار رابرداری و در تمام مدینه بگردی که کسی به تو بیست درهم پرداخت کند، چنین شخصی را نخواهی یافت و این راهی جز فرار از ربا نیست.

پدرم پاسخ داد: راست می‌گویی؛ آن فرار از باطل به سوی حق است!»

۸۴۶ (۵) ابو هاشم گوید: «حجاج بن سفیان عبدی را نزد امام حسن عسکری ﷺ بردم. وی دربارهٔ معامله از امام ﷺ سوال کرد و گفت: گاهی بامردم معامله می‌کنم و یک برابر از آنها می‌کاهم.

امام ﷺ فرمود: معاملهٔ یک دینار به دو دینار که میان‌شان مهره‌ای باشد، اشکال ندارد. با خود گفتم: این مانند کاری است که رباخواران انجام می‌دهند.

امام ﷺ نگاهی به من کرد و فرمود: ربای حرام چیزی است که با آن حرام قصد شود. پس وقتی از محدودهٔ ربا بگذرد و از آن جدا شود، پس معاملهٔ دینار به صورت یک به دو و نقدی اشکال ندارد و در صورتی که در میان‌شان چیزی نباشد که معامله بر آن انجام گیرد، ناپسند است.»

الجنس الواحد وجب أن يكون مع النّاقص من غير جنسه من أبـواب الصّـرف ج ۲۳ مـا يناسب ذلك فراجع.

(۱۷)

باب حكم من أكل الرّبا وهو يرى أنّه حلال ثمّ تاب أو ورث مالاً فيه رباً

۸٤۷ ۲۲۵۰۱ (۱) **كافي ١٤٤/٥**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن عيسى عن منصور عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن الرّجل يأكل الرّبا وهو يرى أنّه له حلال قال لا يضرّه حتّى يصيبه متعمّداً فإذا أصابه متعمّداً فهو بمنزلة الّذي[۱] قال الله ﷻ **تهذيب ١٥/٧**: ابن أبي عمير عن حمّاد بن عثمان عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ انّه سئل عن الرّجل يأكل الرّبا (وذكر مثله).

۸٤۸ ۲۲۵۰۲ (۲) **وسائل ١٣١/١٨**: عليّ بن جعفر في كتابه عن أخيه موسى ﷺ قال سألته عن رجل أكل رباً لا يرى إلّا أنّه حلال قال لا يضرّه حتّى يصيبه متعمّداً فهو ربا.

۸٤۹ ۲۲۵۰۳ (۳) **كافي ١٤٥/٥**: (محمّد بن يحيى عن ـ معلّق) أحمد بن محمّد عن الوشّاء عن أبي المعزا[۲] عن الحلبيّ **تهذيب ١٦/٧**: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد (بن عثمان ـ يب) عن الحلبيّ قال **فقيه ١٧٥/٣**: قال أبو عبدالله ﷺ كلّ رباً أكله النّاس بجهالة ثمّ تابوا فإنّه يقبل منهم إذا عرف[۳] منهم التّوبة وقال ﷺ لو انّ رجلاً ورث من أبيه مالاً وقد عرف[۴] انّ في ذلك المال رباً ولكن قد اختلط في التّجارة بغيره (حلال ـ كا) كان[۵] حلالاً طيّباً فليأكله وإن عرف منه شيئاً (معزولاً ـ يب فقيه) انّه رباً فليأخذ رأس ماله وليردّ الرّبا[۶] (و (قال ﷺ ـ فقيه) أيّما رجل أفاد مالاً كثيراً قد أكثر فيه من الرّبا فجهل ذلك ثمّ عرفه بعد فأراد أن ينزعه[۷] فيما مضى فله ويدَعه فيما يستأنف ـ كا فقيه).

---

۱. بالمنزلة الّتي ـ خ. ۲. أبي المغرا ـ خ. ۳. عرفت ـ خ.
٤. وقد علم ـ فقيه. ۵. فإنّه له حلال طيّب ـ فقيه. يب. ٦. الزّيادة ـ يب.
۷. أن ينزع ذلك منه فما مضى ـ فقيه.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و سوم از باب‌های خرید و فروش، مناسب با این بحث گذشت.

می‌آید:

در روایات باب ششم از باب‌های صرف، مناسب با این بحث خواهد آمد؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۱۷

حکم رباخواری از روی ناآگاهی

۸۴۷ (۱) هشام بن سالم گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی ربا می‌خورد و آن را حلال می‌داند. امام ﷺ فرمود: به او زیان نمی‌زند تا این‌که از روی عمد این کار را انجام دهد. پس هرگاه عمداً آن کار را انجام داد به منزلهٔ کسی است که خداوند ﷻ می‌فرماید.»

۸۴۸ (۲) علی بن جعفر در کتابش می‌گوید: «از برادرم ـ امام موسی بن جعفر ﷺ ـ دربارهٔ شخصی سوال کردم که با اعتقاد به حلال بودن، ربا می‌خورد. امام ﷺ فرمود: به او زیان نمی‌رساند تا این‌که از روی عمد به آن اقدام کند. پس آن، رباست.»

۸۴۹ (۳) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس از مردم از روی ناآگاهی ربا بخورد و سپس توبه کند، در صورتی که توبه‌اش واقعیت داشته باشد، از وی پذیرفته می‌شود و فرمود: اگر شخصی مالی را از پدرش به ارث ببرد و بداند که در آن مال، ربایی است که در تجارت با مال حلال در آمیخته است، پاک و حلال خواهد بود و آن را می‌خورد و اگر بداند مال معینی رباست، باید اصل مال را از آن بردارد و مازاد را بازگرداند.

و فرمود: هرکس مال فراوانی به دست آورد که ربا در آن بسیار است و او حرمت ربا را نمی‌دانسته و پس از مدتی به آن پی برده است و تصمیم بگیرد خود را از آن وضع نجات بخشد، پس آنچه گذشته است، متعلق به اوست و در آینده آن را رها می‌کند.»

۸۵۰ (٤) **نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى** ١٦٢: أبي قال وقال أبو عبدالله ﷺ لايكون الرّبا ۲۳۵۰۴
إلّا فيما يوزن أو يكال ومن أكله جاهلاً بتحريم الله له لم يكن عليه شيء.

۸۵۱ (٥) **الهداية** ٨٠: ومن أكل الرّبا جهالة وهو لا يعلم أنّه حرام فله ما سلف ولا إثم عليه ۲۳۵۰۵
فيما لا يعلم ومن عاد فأُولئك من أصحاب النّار.

۸۵۲ (٦) **كافي** ١٤٦/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً عن ابن ۲۳۵۰۶
محبوب عن خالد بن جرير عن أبي الرّبيع الشّامي قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل أربا بجهالة ثمّ أراد أن يتركه فقال امّا مامضى فله وليتركه فيما يستقبل ثمّ قال إنّ رجلاً أتى أبا جعفر ﷺ فقال انّي قد ورثت مالاً وقد علمت انّ صاحبه كان يربو وقد سألت فقهاء أهل العراق وفقهاء أهل الحجاز فذكروا انّه لا يحلّ أكله فقال أبو جعفر ﷺ إن كنت تعرف منه شيئاً معزولاً تعرف أهله وتعرف انّه ربا فخذ رأس مالك ودع ماسواه وإن كان المال مختلطاً فكله هنيئاً مريئاً فإنّ المال مالك واجتنب ما كان يصنع صاحبك فإنّ رسول اللهﷺ قد وضع مامضى من الرّبا فمن جهله وسعه أكله فإذا عرفه حرم عليه أكله فإن أكله بعد المعرفة وجب عليه ماوجب على آكل الرّبا. **السّرائر** ٤٨٣: ومن ذلك ما استطرفناه من كتاب المشيخة تصنيف الحسن بن محبوب السّرّاد صاحب الرّضا عليه آلاف التّحيّة والثّناء وهو ثقة عند أصحابنا جليل القدر كثير الرّواية أحد الأركان الأربعة في عصره خالد بن جرير عن أبي الرّبيع قال سئل أبو عبدالله ﷺ عن رجل أكل الرّبا بجهالة ثمّ أراد أن يتركه (وذكر نحوه).

۸۵۳ (٧) **كافي** ١٤٥/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير **تهذيب** ١٦/٧: ۲۳۵۰۷
الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ قال أتى رجل أبي[1] فقال إنّي ورثت مالاً وقد علمت انّ صاحبه الّذي ورثته منه قد كان يربو[2] وقد أعرف[3] انّ فيه ربا واستيقن ذلك وليس يطيب لي حلاله لحال علمي فيه وقد سألت فقهاء أهل العراق وأهل الحجاز فقالوا لا يحلّ (لك ـ يب فقيه) أكله (من أجل مافيه ـ يب فقيه) فقال

---

١. إلى أبي عبدالله ﷺ ـ يب. ٢. يربى ـ يب فقيه. ٣. وقد عرفت ـ يب.

۸۵۰ (۴) محمد بن عیسی از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «ربا تنها در کالاهای وزن‌کردنی و پیمانه‌ای است و هر رباخواری که نداند خداوند آن را حرام کرده است، چیزی بر او نیست.»

۸۵۱ (۵) در کتاب الهدایه آمده است: «هرکس با جهل و در حالی که نمی‌داند ربا حرام است ربا خورد، آنچه گذشته، برای اوست و در آنچه نمی‌داند، گناهی ندارد و هرکس [پس از آگاهی از حرمت ربا به سوی ربا] باز گردد، همنشین آتش است.»

۸۵۲ (۶) ابو ربیع شامی گوید: «از امام صادق‌ﷺ دربارهٔ شخصی سوال کردم که از روی ناآگاهی ربا می‌دهد و سپس تصمیم به ترک آن می‌گیرد. امام‌ﷺ فرمود: آنچه گذشته، برای اوست و باید در آینده آن را رها کند. سپس امام‌ﷺ فرمود: شخصی نزد امام باقرﷺ آمد و گفت: من مالی به ارث برده‌ام و حتماً می‌دانم که صاحب آن ربا می‌داد. در این باره از فقیهان عراق و فقیهان حجاز سوال کردم. آنان گفتند که خوردن آن جایز نیست. امام باقرﷺ فرمود: اگر می‌دانی که مال معینی از آنها رباست و صاحبانش را نیز می‌شناسی پس اصل مالت را از آن بردار و باقیمانده را رها کن و اگر ربا با مال دیگری درآمیخته است پس خوش و گوارا آن را بخور؛ چرا که مال، مالِ توست و از کاری که صاحب مال انجام می‌داد دوری کن؛ زیرا پیامبر اکرمﷺ ربای گذشته را برداشت. پس هرکس به آن جاهل باشد، خوردنش برای وی جایز است و پس از آگاهی از حرمت آن، خوردنش برای وی حرام است. اگر پس از شناخت، رباخواری کند، آنچه بر رباخوار است، بر او خواهد بود.»

۸۵۳ (۷) حلبی از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد پدرم آمد و گفت: من مالی به ارث برده‌ام و می‌دانم که صاحب آن مال ربا می‌داد و می‌دانم و یقین دارم که در آن مال ربا وجود دارد. به همین دلیل به حلال آن نیز رغبتی ندارم و از فقیهان عراق و حجاز سوال کردم و آنان گفتند: خوردنش برای تو حلال نیست.

امام باقرﷺ به وی فرمود: اگر می‌دانی که مال معینی از آن رباست و صاحبش را می‌شناسی، اصل مالت را از آن بردار و بقیهٔ آن را باز گردان و اگر ربا با آن درهم آمیخته پس آن را خوش و گوارا بخور؛

(له ـ يب فقيه) أبو جعفر ﷺ إن كنت تعلم[1] بأنّ فيه مالاً معروفاً رباً وتعرف أهله فخذ رأس مالك وردّ ماسوى ذلك وإن كان مختلطاً فكله هنيئاً (مريئاً ـ كا) فإنّ المال مالك واجتنب ما كان يصنع صاحبه فإنّ رسول اللّهﷺ قد وضع ما مضى من الرّبا وحرّم (عليهم ـ كا يب) مابقي فمن جهله وسع له جهله حتّى يعرفه فإذا عرف تحريمه حرم عليه ووجبت عليه فيه العقوبة إذا ركبه كما يجب على من يأكل الرّبا. **فقيه ۱۷۵/۳**: قال (أبو عبداللّه) ﷺ أتى رجل إلى أبي جعفر ﷺ فقال إنّي ورثت مالاً (وذكر مثله).

۸۵٤ ۲۳۵۰۸ (۸) **تهذيب ۱۵/۷**: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن أبي أيّوب الخزّاز عن محمّد بن مسلم قال دخل رجل على أبي جعفر ﷺ من أهل خراسان قد عمل بالرّبا حتّى كثر ماله ثمّ انّه سأل الفقهاء فقالوا ليس يقبل منك شيء إلّا أن تردّه إلى أصحابه فجاء إلى أبي جعفر ﷺ فقصّ عليه قصّته فقال له أبو جعفر ﷺ مخرجك من كتاب اللّه ﷻ ﴿فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمۡرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ والموعظة التّوبة. **تفسير العيّاشيّ ۱۵۲/۱**: عن محمّد بن مسلم انّ رجلاً سأل أبا جعفر ﷺ وقد عمل بالرّبا حتّى كثر ماله بعد أن سأل غيره من الفقها فقالوا له ليس يقيك[2] منك شيء إلّا أن تردّه (وذكر نحوه).

۸۵۵ ۲۳۵۰۹ (۹) **تفسير العيّاشيّ ۱۵۲**: عن محمّد بن مسلم عن أبي عبداللّه ﷺ في قول اللّه ﴿فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمۡرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ﴾ ـ قال الموعظة التّوبة.

۸۵٦ ۲۳۵۱۰ (۱۰) **مجمع البيان ۳۹۰**: قال الباقر ﷺ من أدرك الإسلام وتاب ممّا كان عمله في الجاهليّة وضع اللّه عنه ماسلف.

۸۵۷ ۲۳۵۱۱ (۱۱) **نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ۱٦۱**: أبي قال انّ رجلاً أربي دهراً من الدّهر فخرج قاصداً أبا جعفر ﷺ فسأله عن ذلك فقال له مخرجك من كتاب اللّه يقول اللّه ﴿فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ﴾ والموعظة هي التّوبة فجهله بتحريمه ثمّ معرفته به فما مضى فحلال وما بقي فليحفظ[3].

---

۱. تعرف انّ ـ يب.

۲. في البحار نقلاً عن العيّاشيّ ـ يقبل.

۳. فليستحفظ ـ ئل خ.

چرا که آن مال، مالِ توست و از کارهای صاحب مال دوری کن؛ زیرا پیامبر اکرمﷺ ربای گذشته را برداشت و آینده را حرام کرد. پس هرکس نداند نادانی‌اش کار را برای او آسان می‌کند تا بداند و هنگامی که حرمت ربا را شناخت، بر او حرام می‌شود و در صورت ارتکاب آن، مجازات او لازم می‌شود به همان صورت که بر رباخوار لازم شده است.»

۸۵۴ (۸) محمد بن مسلم گوید: «شخصی از اهل خراسان از راه رباخواری اموال بسیاری به دست آورده بود. آن‌گاه از فقیهان در این باره سوال کرد و آنان گفتند: هیچ راهی نداری مگر آن‌که اموال را به صاحبان‌شان بازگردانی. این شخص نزد امام باقرؑ آمد و ماجرای خود را بازگو کرد. امامؑ به وی فرمود: راه نجات تو در این آیهٔ قرآن است: «پس هرکس موعظه‌ای از پروردگارش به او رسد و [به رباخواری] پایان دهد، پس آنچه گذشته، برای اوست و کارش در اختیار خداست.»

(مقصود از موعظه، توبه است.)

۸۵۵ (۹) در تفسیر آیهٔ: «پس هرکس موعظه‌ای از پروردگارش به او رسد و [به رباخواری] پایان دهد، پس آنچه گذشته برای اوست و کارش در اختیار خداست.» محمد بن مسلم از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «مقصود از موعظه، توبه است.»

۸۵۶ (۱۰) در تفسیر مجمع البیان روایت می‌شود که امام باقرؑ فرمود: «هرکس اسلام را درک کند و از کارهایش در زمان جاهلیت توبه کند، خداوند آنچه گذشته از او برمی دارد.»

۸۵۷ (۱۱) محمد بن عیسی گوید: «شخصی مدتی از روزگار را ربا خورد، سپس نزد امام باقرؑ رفت و از وی در این باره سوال کرد. امامؑ به وی فرمود: راه نجات تو در کتاب خداست. خداوند می‌فرماید: «پس هرکس موعظه‌ای از سوی پروردگارش به او رسد و [به رباخواری] پایان دهد، پس آنچه گذشته برای اوست.»

مقصود از موعظه، توبه است. پس در صورت ندانستن حرمت ربا و سپس آگاه شدن از آن، آنچه گذشته، بر او حلال می‌کند و از آینده باید خود را حفظ کند.»

۸۵۸ ۲۲۵۱۲ (۱۲) مجمع البيان ۳۹۲/۱: روى عن أبى جعفر الباقر ﷺ انّ الوليد بن المغيرة كان يربى فى الجاهليّة وقد بقى له بقايا على ثقيف فأراد خالد بن الوليد المطالبة بها بعد أن أسلم فنزلت الآية ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِىَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ﴾.

۸۵۹ ۲۲۵۱۳ (۱۳) المقنع ۱۲۵: وربا لايؤكل وهو أن يدفع الرّجل إلى الرّجل عشرة دراهم على أن يُردّ عليه أكثر منها وهو قول اللّه ﷻ ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِىَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ۞ فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَٰلِكُمْ﴾ يعنى أن يردّ آكل الرّبا على صاحبه الفضل الّذى أخذه عن رأس ماله وروى حتّى اللّحم الّذى على بدنه عليه أن يضعه فإذا وفق للتّوبة أدمن دخول الحمّام لينقص لحمه عن بدنه. فقه الرّضا ﷺ ۲۵۸: (نحوه). وتقدّم نحوه فى مقطوعة الصّدوق (۳) من باب (۱٤) جواز أكل عوض الهديّة وإن زاد عليها ج ۲۳. ولاحظ باب (۱۰) انّ من أصاب مالاً فلايعرف حلاله من حرامه فعليه الخمس من أبواب فرض الخمس ج ۱۰.

(۱۸)

باب ماورد فى أنّ ربا الجاهليّة موضوع

۸۶۰ ۲۲۵۱٤ (۱) العوالى ۱۳۷/۲: قال النّبىّ ﷺ الا إنّ كلّ ربا فى الجاهليّة موضوع وأوّل ربا أضعه ربا العبّاس وكلّ دم فى الجاهليّة مطلول وأوّل دم أطلّه دم ربيعة بن الحارث بن عبدالمطّلب.

(۱۹)

باب ماورد فى أنّ الوزن وزن مكّة والمكيال مكيال المدينة

۸۶۱ ۲۲۵۱۵ (۱) العوالى ۱۵٦: وقال ﷺ الوزن وزن مكّة والمكيال مكيال المدينة.

۸۵۸ (۱۲) در تفسیر مجمع البیان روایت می‌شود که امام باقرؑ فرمود: «ولید بن مغیره در جاهلیت ربا می‌داد. مقداری ربا از وی نزد قبیلهٔ ثقیف باقی مانده بود. خالد بن ولید پس از مسلمان شدن تصمیم گرفت آنها را مطالبه کند که این آیه نازل شد: «**ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید و باقیمانده‌های ربا را رها کنید.**»

۸۵۹ (۱۳) در کتاب المقنع آمده است: «.. و ربای حرام و آن به این صورت است که شخصی ده درهم به دیگری می‌دهد به این شرط که وی بیش از آن به وی پرداخت کند و آن مصداق این سخن خداوندﷻ است: «**ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید و باقیمانده‌های ربا را رها کنید، اگر مؤمن هستید. پس اگر چنین نکنید، بدانید که به جنگ با خدا و پیامبر برخاسته‌اید و اگر توبه کنید، اصل مال‌تان برای شماست.**»

یعنی رباخوار آنچه بیشتر از اصل مالش گرفته به صاحبش بازگرداند و روایت شده که حتی گوشتی که بر بدنش از ربا روییده، باید آن را ذوب کند. پس وقتی که توفیق توبه یافت، پیوسته به حمام رود تا گوشت بدنش کاهش یابد.»

ارجاعات

گذشت:

نظیر این روایت در روایت سوم از باب چهاردهم آمده است.

و بنگر به باب دهم از باب‌های وجوب خمس.

باب ۱۸

برداشته شدن ربای زمان جاهلیت

۸۶۰ (۱) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «آگاه باشید که همهٔ رباهای زمان جاهلیت برداشته شده است و نخستین ربایی را که برمی‌دارم، ربای عباس است! و تمام خون‌هایی که در زمان جاهلیت ریخته شده است، باطل و ساقط است و نخستین خونی را که ساقط می‌کنم، خون ربیعة بن حارث بن عبدالمطلب است.»

باب ۱۹

معیار وزن و پیمانه

۸۶۱ (۱) در کتاب العوالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «وزن، وزن مکه است و پیمانه، پیمانهٔ مدینه است.»

أبواب الصّرف ومايناسبه

(١)

باب تحريم التّفاضل فی بيع الفضّة بالفضّة والذّهب بالذّهب وجوازه فی بيع أحدهما بالآخر

٨٦٢ ٢٣٥١٦ (١) **تهذيب** ٩٨/٧: الحسين بن سعيد عن يوسف بن عقيل عن **محمّد** بن قيس عن أبی جعفر ﷺ قال لاتبيعوا درهمين بدرهم قال ومنع التّصريف وقال من كان عنده دراهم فسول[١] فليبعهنّ بأثمانهنّ بما شاء من المتاع.

٨٦٣ ٢٣٥١٧ (٢) **كافی** ٢٤٦/٥: أبوعلیّ الأشعریّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان عن **إسحاق** بن عمّار قال قلت لأبی عبداللّه ﷺ الدّراهم بالدّراهم والرّصاص فقال الرّصاص باطل.

٨٦٤ ٢٣٥١٨ (٣) **الدّعائم** ٣٧/٢: عن **علیّ** ﷺ انّه سئل عن الدّراهم بالدّرهمين يداً بيد قال ذلك الرّبا العجلان[٢].

٨٦٥ ٢٣٥١٩ (٤) **تهذيب** ٩٨/٧: الحسين بن سعيد عن ابن أبی عمير عن **فقيه** ١٨٣/٣: حمّاد عن **الحلبیّ** عن أبی عبداللّه ﷺ قال الفضّة بالفضّة مثلاً بمثل[٣] (والذّهب بالذّهب مثل بمثل ـ فقيه) ليس فيه زيادة ولا نقصان[٤] الزّائد والمستزيد فی النّار. **الدّعائم** ٣٧/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ نحو ما فی فقيه.

---

١. أی الردیّ من كلّ شیء. ٢. ای المسرع. ٣. مثل بمثل ـ فقيه.
٤. ولا نظرة ـ فقيه.

بخش ششم: باب‌های صرف

باب ۱

حکم معاملهٔ نقره با نقره، طلا با طلا و نقره با طلا

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۸۶۲ (۱) محمد بن قیس از امام باقر﵇ روایت می‌کند که فرمود: «دو درهم را به یک درهم، معامله نکنید.

و فرمود: افزوده گرفتن، ممنوع است!

و فرمود: هرکس درهم‌های اسقاطی دارد، پس باید آنها را به میزان ارزش‌شان به هر کالایی که می‌خواهد، بفروشد.»

۸۶۳ (۲) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق﵇ گفتم: درهم با درهم و افزودهٔ سرب معامله می‌شود. امام﵇ فرمود: سرب، باطل است.»

۸۶۴ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امیرمؤمنان﵇ دربارهٔ معاملهٔ تعدادی درهم به دو درهم به صورت نقد، سوال شد. امام﵇ فرمود: «آن ربای شتابان است.»

۸۶۵ (۴) حلبی از امام صادق﵇ روایت می‌کند که فرمود: «نقره با نقره به صورت هم اندازه و طلا با طلا به صورت هم اندازه که در آن افزوده و کاستی نیست معامله می‌شود و زیادی دهنده و زیادی گیرنده، در آتش هستند.»

۸٦٦ ۲۳۵۲۰ (٥) **تهذيب** ۹۸/۷: الحسين بن سعيد عن النّضر عن إبراهيم بن عبدالحميد عن **الوليد** بن صبيح قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول الذّهب بالذّهب والفضّة بالفضّة بينهما هو الرّبا المنكر.

۸٦۷ ۲۳۵۲۱ (٦) **تهذيب** ۹۸/۷: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن **محمّد** عن أبي جعفر ﷺ انّه قال في الورق بالورق وزناً بوزن والذّهب بالذّهب وزناً بوزن.

۸٦۸ ۲۳۵۲۲ (۷) **فقيه** ٥/٤: **أمالي الصّدوق** ۳٤۷: بالإسناد المتقدّم عن عليّ بن أبي طالب ﷺ عن النّبيّ ﷺ في حديث المناهي ونهى ﷺ عن بيع الذّهب بالذّهب زيادة إلّا وزناً بوزن.

۸٦۹ ۲۳۵۲۳ (۸) **العوالي** ۳۹۱: قال ﷺ لاتبيعوا الذّهب بالذّهب إلّا مثلاً بمثل. **وتقدّم** في رواية محمّد بن عليّ (۱۸) من باب (۱۰) أنواع السّحت من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ قوله ﷺ ونهى ﷺ عن صرف الذّهب بالذّهب بالفضّة بينهما فضل. **وفي** رواية عمر بن يزيد (۱) من باب (۳۸) حكم بيع المضطرّ من أبواب ما يستحبّ للتّاجر ج ۲۳ قوله وماالرّبا قال دراهم بدراهم مثلين بمثل وحنطة بحنطة مثلين بمثل. **وفي** رواية الدّعائم (٤۲) من باب (۱) تحريم أخذ الرّبا من أبوابه ج ۲۳ قوله ﷺ الفضّة بالفضّة والذّهب بالذّهب مثلاً بمثل يداً بيد فمن زاد واستزاد فقد أربى الخ. **ولاحظ** باب (۲) انّ الرّبا لايكون إلّا فيما يكال أو يوزن. **وفي** رواية فقه الرّضا ﷺ (۸) من باب (۷) انّ البرّ بالسّويق مثلاً بمثل لابأس به مايدلّ على ذلك فراجع. **ولاحظ** باب (۱۲) جواز بيع المختلفين متفاضلاً ومتساوياً، **وباب** (۱٦) مايتخلّص به من الرّبا فإنّه يناسب المقام. **ويأتي** في باب (٦) انّه إذا حصل التّفاضل في الجنس الواحد وجب أن يكون مع النّاقص شيء من غير جنسه من أبواب الصّرف. ج ۲۳ **وباب** (۱۱) أنّ المغشوش إذا بيع بجنسه فلابدّ من زيادة تقابل الغشّ، **وباب** (۱٦) اشتراط التّقابض في المجلس في صحّة الصّرف مايناسب ذلك.

(۲)

باب جواز بيع تراب الصّياغة من الذّهب والفضّة بهما وبالطّعام والصّدقة بثمنه وجواز شراء تراب المعادن بالدّنانير

۸۷۰ ۲۳۵۲٤ (۱) **كافي** ۲٥۰/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۱۱۱/۷: أحمد (بن محمّد ـ يب) بن أبي عبدالله عن عليّ بن حديد عن عليّ بن ميمون الصّائغ قال سألت أبا عبدالله ﷺ عمّا

(۵) ولید بن صبیح از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که می‌فرمود: «افزوده میان طلا با طلا و نقره با نقره، ربای ناپسند است.» ۸۶۶

(۶) محمد از امام باقرﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ معاملهٔ درهم به درهم فرمود: «به صورت هم‌وزن و دربارهٔ طلا به طلا نیز باید به یک وزن باشند.» ۸۶۷

(۷) در حدیث نهی‌های پیامبرﷺ، علیﷺ روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ طلا با طلا با افزوده نهی کرد مگر این‌که هم‌وزن باشند.» ۸۶۸

(۸) در کتاب العوالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «طلا را با طلا معامله نکنید مگر به یک اندازه.» ۸۶۹

ارجاعات

گذشت:

در روایت هجده از باب ده از باب‌های کسب‌های روا و ناروا فرموده معصوم ﷺ که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ طلا با طلا و نقره با نقره که میان‌شان افزوده‌ای باشد، نهی کرد.»

و در روایت یکم از باب سی و هشتم از باب‌های مستحبات تاجر این گفته که: «از امامﷺ سوال شد: ربا چیست؟

امامﷺ فرمود: معاملهٔ درهم به درهم به صورت دو به یک و گندم به گندم به صورت دو به یک.»

و در روایت چهل و دوم از باب یکم از باب‌های ربا فرمودهٔ معصومﷺ که: «نقره با نقره و طلا با طلا به یک اندازه به صورت نقد معامله می‌شوند. پس هرکس زیاده بدهد یا زیاده بگیرد به تحقیق ربا خورده است.»

باب دو از باب‌های ربا را بنگر.

و در روایت هشتم از باب هفتم از باب‌های ربا به آنچه بر این دلالت دارد مراجعه کنید.

و باب دوازده و شانزده را بنگر که مناسب با این مقام است.

می‌آید:

و در باب شش و یازده و شانزده از باب‌های صرف، مناسب با این باب خواهد آمد.

باب ۲

جواز معاملهٔ خاک ساخت طلا و نقره با خود آنها و کالاهای دیگر و معاملهٔ خاک معدن با دینار

(۱) علی بن میمون صائغ [= زرگر] گوید: «از امام صادقﷺ سوال کردم: خاکروبه‌های زرگری را می‌فروشم. با بهای آن چه کنم؟ ۸۷۰

يكنس من التّراب فأبيعه فما أصنع به قال تصدّق به فأمّا لك وأمّا لأهله (قال ـ كا) قلت فإنّ فيه ذهباً وفضّة وحديداً فبأىّ شىء أبيعه قال (قال ـ خ) بعه بطعام قلت فإن كان لى قرابة محتاج أعطيه منه قال نعم.

۸۷۱ ۲۳۵۲۵ (۲) **تهذيب ۳۸۳/۶**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن عمران عن أيّوب عن صفوان عن علىّ الصّائغ قال سألته عن تراب الصّواغين وانا نبيعه قال أما تستطيع أن تستحلّه من صاحبه قال قلت لا إذا أخبرته اتّهمنى قال بعه قلت بأىّ شىء نبيعه قال بطعام قلت فأىّ شىء أصنع به قال تصدّق به أمّا لك وأمّا لأهله قلت إن كان ذا قرابة محتاجاً فأصله قال نعم.

۸۷۲ ۲۳۵۲۶ (۳) **الدّعائم ۲۳/۲**: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال لابأس بشراء تراب المعادن بالدّنانير يداً بيد ولاخير فيه بنسيئة. وتقدّم فى رواية مصدّق بن صدقة (۱) من باب (۱۰) جواز شراء الذّهب بترابه من المعدن من أبواب البيع وشروطه ج ۲۲ قوله سألت أبا الحسن عليه السلام عن شراء الذّهب بترابه من المعدن قال لابأس به.

(۳)

باب حكم بيع الأشياء المصوغة من الذّهب والفضّة والمحلّاة بهما أو باحدهما

۸۷۳ ۲۳۵۲۷ (۱) **كافى ۲۵۱/۵**: أبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبد الجبّار ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن صفوان عن عبدالرّحمن بن الحجّاج **تهذيب ۱۱۳/۷**: **استبصار ۹۸/۳**: الحسين بن سعيد عن سعدان بن مسلم عن **عبدالرّحمن** بن الحجّاج قال سألته عن السّيوف المحلّاة فيها الفضّة تباع بالذّهب إلى أجل مسمّى فقال إنّ النّاس لم يختلفوا فى النّساء[1] انّه الرّبا إنّما اختلفوا فى اليد باليد فقلت (له ـ صا) فيبيعه[2] بدراهم بنقد فقال كان أبى يقول يكون معه عرض أحبّ إلىّ فقلت له إذا كانت الدّراهم الّتى تعطى أكثر من الفضّة الّتى فيها فقال وكيف لهم بالإحتياط[3] بذلك قلت (له ـ كا) فإنّهم يزعمون انّهم يعرفون ذلك فقال إن كانوا يعرفون ذلك فلا بأس وإلّا فإنّهم يجعلون معه العرض أحبّ إلىّ.

---

۱. النّساء: النّسيئة. ۲. فنبيعه ـ يب. ۳. بالاحاطة ـ الدّعائم.

امامؑ فرمود: آن را از جانب خودت یا از جانب صاحبانش صدقه بده.

گفتم: در آن طلا و نقره وآهن وجود دارد. به چه چیز آن را بفروشم؟

امامؑ فرمود: آن را با مواد خوراکی معامله کن.

گفتم: اگر خویشان نیازمندی داشته باشم، می‌توانم به آنها بدهم؟

امامؑ فرمود: آری.»

۸۷۱ (۲) علی صائغ [= زرگر] از امامؑ دربارهٔ خاکروبهٔ زرگران و فروش آن سوال کرد. امامؑ فرمود: «آیا نمی‌توانی از صاحبش درخواست حلالیت کنی؟

گفتم: نه؛ وقتی به او بگویم، مرا متهم می‌کند.

امامؑ فرمود: آن را بفروش.

گفتم: به چه چیز بفروشم؟

امامؑ فرمود: به مواد خوراکی بفروش.

گفتم: با بهای آن چه کنم؟

امامؑ فرمود: آن را یا از جانب خودت یا از جانب صاحبش صدقه بده.

گفتم: اگر خویشاوند نیازمندی داشته باشم، آیا به او بدهم؟

امامؑ فرمود: آری.»

۸۷۲ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادقؑ فرمود: «خریدن خاک معدن با دینار به صورت نقد اشکال ندارد و در نسیهٔ آن خیری نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب دهم از باب‌های خرید و فروش این گفته که: «درباره خریدن طلا با خاک معدنش، سوال شد. امامؑ فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۳

حکم معاملهٔ کالاهای ساخته شده از طلا و نقره

۸۷۳ (۱) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «به امامؑ گفتم: شمشیرهای آراسته به نقره تا سر رسید معینی به طلا فروخته می‌شوند.

امامؑ فرمود: مردم [اهل سنت] در نسیه آن که رباست اختلافی ندارند و تنها در معاملهٔ نقدی آن اختلاف دارند.

گفتم: آیا به صورت نقد با درهم معامله کنند؟

الدّعائم ۴۰/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه سئل عن السّيوف المحلّاة وما أشبه ذلك ممّا تخالط الفضّة فيه العروض تباع بالذّهب (وذكر نحوه).

۸۷۴ ۲۲۵۲۸ (۲) **كافى** ۲۵۰/۵: حميد بن زياد عن **تهذيب** ۱۱۴/۷: **استبصار** ۹۹/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد[1] عن أبان (بن عثمان ـ كا) عن **محمّد** (بن مسلم ـ يب) قال سئل عن السّيف المحلّى والسّيف الحديد المموّه (بالفضّة ـ يب صا) يبيعه[2] بالدّراهم قال نعم وبالذّهب[3] وقال انّه يكره أن يبيعه بنسيئة وقال إذا كان الثّمن أكثر من الفضّة فلابأس.

۸۷۵ ۲۲۵۲۹ (۳) **تهذيب** ۱۱۲/۷: **استبصار** ۹۷/۳: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن سنان عن أبى عبداللّه عليه السلام قال لابأس ببيع السّيف المحلّى بالفضّة بنسأ إذا نقد ثمن فضّته وإلّا فاجعل ثمن فضّته طعاماً ولينسئه إن شاء.

۸۷۶ ۲۲۵۳۰ (۴) **تهذيب** ۱۱۳/۷: **استبصار** ۹۹/۳: الحسن بن محمّد ابن سماعة عن جعفر عن أبيه عن إسحاق بن عمّار قال أظنّه عن **عبداللّه بن جذاعة** قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن السّيف المحلّى بالفضّة يباع بنسيئة قال ليس به بأس لأنّ فيه الحديد(ة ـ يب) والسّير[4].

۸۷۷ ۲۲۵۳۱ (۵) **كافى** ۲۵۰/۵: (عدة من أصحابنا ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ۱۱۲/۷: **استبصار** ۹۷/۳: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن شعيب العقرقوفى عن **أبى بصير** قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن بيع السّيف المحلّى بالنّقد فقال لابأس (به ـ كا) قال وسألته عن بيعه بالنّسيئة[5] فقال إذا نقد مثل ما فى فضّته فلابأس به أو ليعطى الطّعام.

۸۷۸ ۲۲۵۳۲ (۶) **تهذيب** ۱۱۳/۷: **استبصار** ۹۸/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان عن ابن مسكان عن **منصور الصّيقل** عن أبى عبداللّه عليه السلام قال سألته عن السّيف المفضّض يباع بالدّراهم فقال إذا كانت فضّته أقلّ من النّقد فلابأس وإن كانت فضّته أكثر فلا يصلح.

تهذيب ۱۱۳/۷: **استبصار** ۹۸/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان عن ابن مسكان عن **أبى بصير** قال سألته عن السّيف (وذكر مثله) إلّا أنّ فيهما وإن كانت أكثر فلايصلح.

---

۱. فضالة ـ يب صا. ۲. نبيعه ـ يب صا. ۳. فقال بع بالذّهب ـ يب صا.
۴. السّير: قدة من الجلد مستطيلة ج سيور ـ المنجد. ۵. عن بيع النّسيئة ـ صا يب.

امام﷣ فرمود: پدرم بیان داشت: اگر همراه آن کالایی ضمیمه شود، نزد من محبوب‌تر است.

گفتم: هرگاه درهم‌هایی که بابت آن پرداخت می‌شود، بیش از نقره‌ای باشد که در آن به کار رفته است.

امام﷣ فرمود: چگونه می‌توانند به این موضوع آگاه شوند؟

گفتم: معتقدند که آن را می‌دانند.

امام﷣ فرمود: اگر به آن آگاهی دارند، اشکالی ندارد. در غیر این صورت، هرگاه با آن شمشیر، کالایی را ضمیمه کنند، نزد من محبوب‌تر است.»

۸۷۴ (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام﷣ سوال شد: آیا شمشیرهای آراسته و شمشیرهای آب نقره داده شده را بادرهم معامله کند (معامله کنیم)؟

امام﷣ فرمود: آری و با طلا [نیز معامله کنید.]

و فرمود: معاملهٔ آن به صورت نسیه، ناپسند است.

و فرمود: هرگاه بهای آن بیش از نقره باشد، اشکال ندارد.»

۸۷۵ (۳) ابن سنان از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ شمشیر آراسته به نقره به طور نسیه، اشکال ندارد؛ در صورتی که بهای نقره به کار رفته در آن نقداً پرداخت شود. در غیر این صورت، بهای نقرهٔ آن را مواد خوراکی قرار بده و اگر می‌خواهد، آن را به صورت نسیه بپرداز.»

۸۷۶ (۴) عبدالله بن جذاعه گوید: «از امام صادق﷣ سوال کردم: آیا شمشیر آراسته به نقره به صورت نسیه معامله می‌شود؟

امام﷣ فرمود: اشکال ندارد؛ زیرا در آن آهن و چرم به کار رفته است.»

۸۷۷ (۵) ابو بصیر گوید: «از امام صادق﷣ دربارهٔ معاملهٔ شمشیر آراسته به صورت نقدی، سوال کردم. امام﷣ فرمود: اشکال ندارد! و نیز دربارهٔ معاملهٔ آن به صورت نسیه سوال کردم، امام﷣ فرمود: هرگاه به اندازه نقره شمشیر را به صورت نقد پرداخت کند، اشکال ندارد یااین‌که در برابر آن خوراکی دهد.»

۸۷۸ (۶) منصورصیقل گوید: «به امام صادق﷣ گفتم: آیا شمشیر آراسته به نقره با درهم معامله می‌شود؟

امام فرمود: در صورتی که نقرهٔ شمشیر کمتر از درهم باشد، اشکال ندارد و اگر نقرهٔ آن بیشتر است، شایسته نیست.»

۸۷۹ ۲۲۵۲۳ (۷) **تهذيب** ۱۱۳/۷: **استبصار** ۹۸/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر وصالح بن خالد عن جميل[1] عن منصور الصّيقل عن أبى عبدالله عليه السلام قال قلت له السّيف أشتريه وفيه الفضّة تكون الفضّة أكثر وأقلّ قال لا بأس به. (هذا خلاف مانقلناه فى الرواية السابقة عن الصّيقل وقال فى الاستبصار فالوجه فى هذه الرواية أن يكون وَهَماً من الراوى).

۸۸۰ ۲۲۵۲٤ (۸) **كافى** ۲۵۱/۵: محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن محمّد بن عيسى عن أبى محمّد الأنصارى **تهذيب** ۱۱۱/۷: أحمد بن محمّد عن أبى محمّد الأنصارى عن (عبدالله ـ كا) **ابن سنان** قال قلت لأبي عبدالله عليه السلام الرّجل يكون لي عليه الدّراهم فيعطيني المكحلة فقال الفضّة بالفضّة وماكان من كحل فهو دين عليه (حتّى ـ كا يب ۱۱۱) يردّه عليك يوم القيامة. **تهذيب** ۱۹۷/٦: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن عيسى العبيدي عن عبدالله بن إبراهيم الأنصاري عن **ابن سنان** عن أبي عبدالله عليه السلام قال قلت له الرّجل يكون لى عليه الدّراهم (وذكر مثله).

۸۸۱ ۲۲۵۲۵ (۹) **قرب الإسناد** ۲٦۲: عبدالله بن الحسن العلويّ عن جدّه **عليّ** بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن الفضّة في الخوان والقصعة والسّيف والمنطقة والسّرج واللّجام يباع بدراهم أقلّ من الفضّة أو أكثر يحلّ قال تباع الفضّة بدنانير وما سوى ذلك بدراهم. **وسائل** ۲۰۱/۱۸: ورواه عليّ بن جعفر في كتابه.

۸۸۲ ۲۲۵۲٦ (۱۰) **مستدرك** ۳۵۳/۱۳: **العلّامة الحلّى** فى التّذكرة عن عطاء بن يسار انّ معاوية باع سقاية من ذهب (أو ورق ـ خ) بأكثر من ورقها فقال أبو الدّرداء سمعت النّبيّ صلى الله عليه وآله ينهى عن مثل هذا إلّا مثلاً بمثل فقال له معوية ما أرى بهذا بأساً قال أبو الدّرداء من يعذرني من هذا أخبره عن النّبيّ صلى الله عليه وآله ويخبرني عن رأيه والله لاسكنت بأرض أنت فيها ثمّ قدم أبو الدّرداء على عمر فذكر له ذلك فكتب عمر إلى معوية أن لا تبع ذلك إلّا وزناً بوزن مثلاً بمثل.

۸۸۳ ۲۲۵۲۷ (۱۱) **فقه الرّضا** عليه السلام ۲۵۹: ولو باع ثوباً يسوى عشرة دراهم بعشرين درهماً أو خاتماً مايسوى درهم بعشر مادام عليه فصّ لايكون شيئاً فليس بالرّبا.

---

۱. وجميل ـ صا.

(۷) منصور صیقل گوید: «به امام صادقؑ گفتم: شمشیری می‌خرم که نقرهٔ آن کمتر یا بیشتر از بهای آن است. امامؑ فرمود: اشکال ندارد.» ۸۷۹

این حدیث، مخالف حدیث پیشین منصور صیقل است. مرحوم شیخ طوسیؒ در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «توجیه این حدیث این‌گونه است که اشتباهی از سوی راوی در آن انجام گرفته است.»

(۸) عبدالله بن سنان گوید: «به امام صادقؑ گفتم: من از شخصی مقداری درهم طلبکارم. او به‌جای آن یک سرمه دان نقره‌ای [پر از سرمه] به من می‌دهد. ۸۸۰

امامؑ فرمود: نقرهٔ آن در برابر نقره و به مقدار سرمه‌ای که در آن وجود دارد، از او [درهم] طلبکار هستی تا در قیامت به تو پرداخت کند.»

(۹) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفرؑ سوال کردم: آیا جایز است نقرهٔ به کار رفته در سفره، کاسه، شمشیر، کمربند، زین و افسار با درهم کمتر یا بیشتر از آن معامله شود؟ امامؑ فرمود: نقره با دینار معامله می‌شود و چیزهای دیگر آنها با درهم.» ۸۸۱

(۱۰) عطاء بن یسار گوید: «معاویه کاسهٔ زرینی را به بیش از نقرهٔ آن فروخت. ابو دردا به وی گفت: از پیامبر اکرمﷺ شنیدم که از این‌گونه معامله نهی می‌کرد مگر به صورت هم اندازه. ۸۸۲

معاویه به او گفت: من در این معامله اشکالی نمی‌بینم.

ابودردا گفت: چه کسی مرا نسبت به معاویه معذور می‌دارد؟ من از پیامبرﷺ برای او حدیث می‌گویم واو مرا از رأی خویش آگاه می‌کند. به خدا سوگند! از این پس در سرزمینی که تو در آن هستی، سکونت نخواهم کرد.

آن‌گاه ابودردا نزد عمر آمد و ماجرا را برای وی بازگو کرد. عمر به معاویه نوشت: این‌گونه معامله نکن مگر هم‌وزن را با هم‌وزن.»

(۱۱) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر لباسی که ده درهم ارزش دارد به بیست درهم بفروشد یا انگشتری که یک درهم ارزش ندارد به ده درهم بفروشد تا وقتی که نگین روی آن است، اشکالی ندارد و ربا نیست.» ۸۸۳

(٤)

باب جواز بيع الأسرب بالفضّة وإن كان فيه يسير منها

۸۸٤ (۱) **كافى ٢٤٨/٥**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن ابن أبى عمير **تهذيب ١١١/٧**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن **عبدالرّحمن** بن الحجّاج عن أبى عبداللّه ﷺ فى الأسرب يشترى بالفضّة قال إن[1] كان الغالب عليه الأسرب فلابأس (به ـ كا).
۲۳۵۳۸

۸۸۵ (۲) **كافى ٢٥١/٥**: **تهذيب ١١١/٧**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس عن **معاوية** أو[2] غيره عن أبى عبداللّه ﷺ قال سألته عن جوهر[3] الأسرب وهو إذا خلّص كان فيه فضّة أيصلح أن يسلم الرّجل فيه الدّراهم المسمّاة فقال إذا كان الغالب عليه إسم الأسرب فلابأس بذلك يعنى لايعرف إلّا بالأسرب.
۲۳۵۳۹

(٥)

باب لزوم التّساوى فى الجنس الواحد وزناً وإن كان أحد الصّنفين أجود وجواز اشتراط الصّرف فى بيع أو صرف

۸۸٦ (۱) **تهذيب ١٠٤/٧**: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن شعيب عن **أبى بصير** قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرّجل يستبدل الشّاميّة بالكوفيّة وزناً بوزن قال لابأس به.
۲۳۵٤۰

۸۸۷ (۲) **كافى ٢٤٧/٥**: أبو علىّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان **تهذيب ١٠٤/٧**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان عن **محمّد الحلبيّ** قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرّجل يستبدل الكوفيّة بالشّاميّة وزناً بوزن فيقول الصّيرفى لا أبدّل لك حتّى تبدّل لى[4] يوسفيّة بغلّة وزناً بوزن فقال لابأس (به ـ يب) فقلنا انّ الصّيرفى إنّما طلب فضل اليوسفيّة على الغلّة فقال لابأس به. (**وتقدّم** نحوه فى رواية الدّعائم (٤) من باب (١٦) ما يتخلّص به من الرّبا من أبوابه ج ٢٣).
۲۳۵٤۱

---

۱. فقال إذا ـ يب.   ۲. وغيره ـ يب.   ۳. جواهر ـ يب.

٤. حتّى تبدلنى ـ يب.

باب ۴
جواز معامله سرب با نقره

۸۸۴ (۱) عبدالرحمن بن حجاج روایت می‌کند که امام صادقﷵ دربارهٔ معاملهٔ سرب با نقره فرمود: «اگر نام سرب بر آن غلبه داشته باشد (یا بیشتر آن سرب باشد) اشکال ندارد.»

۸۸۵ (۲) معاویه یا شخص دیگری گوید: «از امام صادقﷵ دربارهٔ جواهر موجود در سرب سوال کردم ـ زیرا سرب وقتی خالص شود، در آن نقره است ـ آیا کسی می‌تواند درهم معین در برابر سرب بپردازد؟ امامﷵ فرمود: در صورتی که آن، سرب نامیده شود اشکالی ندارد.»

باب ۵
لزوم تساوی انواع مختلف درهم و دینار در معامله با یکدیگر

۸۸۶ (۱) ابو بصیر گوید: «به امام صادقﷵ گفتم: شخصی درهم شامی را با درهم کوفی به صورت هم‌وزن مبادله می‌کند. امامﷵ فرمود: اشکال ندارد.»

۸۸۷ (۲) محمد حلبی گوید: «به امام صادقﷵ گفتم: شخصی مبادلهٔ درهم کوفی با درهم شامی را به صورت هم‌وزن درخواست می‌کند. صراف می‌گوید: برای تو تبدیل نمی‌کنم تا این‌که برای من ناسره را به درهم یوسفی به صورت هم‌وزن تبدیل کنی.

امامﷵ فرمود: اشکال ندارد.

گفتیم: صراف جویای برتری درهم یوسفی نسبت به درهم ناسره است.

امامﷵ فرمود: اشکالی ندارد.»

نظیر این حدیث، در روایت چهار از باب شانزده از باب‌های ربا هست.

ارجاعات

گذشت:

و در باب سیزده از باب‌های ربا و همچنین روایات باب یک از باب‌های صرف مناسب با این آمده است.

وتقدّم فى باب (۱۳) عدم جواز التّفاضل فى أصناف الجنس الواحد الرّبوى من أبواب الرّبا ج ۲۳ ما يناسب ذلك، وكذا فى أحاديث باب (۱) تحريم التّفاضل فى بيع الفضّة بالفضّة من أبواب الصّرف ج ۲۳. ويأتى فى رواية الحلبىّ (۸) من باب (۷) من كان له على غيره دنانير جاز أن يأخذ بدلها دراهم قوله ﷺ اشترى أبى أرضاً واشترط على صاحبها أن يعطيه ورقاً كلّ دينار بعشرة دراهم.

(٦)

باب انّه إذا حصل التّفاضل فى الجنس الواحد وجب أن يكون مع النّاقص من غير جنسه وإن قلّ

۸۸۸ ۲۳۵٤۲ (۱) **تهذيب** ۱۰٦/۷: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن **الحلبىّ** عن أبى عبداللّه ﷺ قال لابأس بألف درهم ودرهم بألف درهم ودينارين إذا دخل فيها ديناران أو أقلّ أو أكثر فلابأس به.

۸۸۹ ۲۳۵٤۳ (۲) **تهذيب** ۱۰۵/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن **عبدالرّحمن** بن الحجّاج قال سألته عن الرّجل يأتى بالدّراهم إلى الصّيرفى فيقول له آخذ منك المأة بمأة وعشرة أو بمأة وخمسة حتّى يراضيه على الّذى يريد فإذا فرغ جعل مكان الدّراهم الزّيادة ديناراً أو ذهباً ثمّ قال له قد رادّدتك البيع وإنّما أبايعك على هذا لأنّ الأوّل لايصلح أو لم يقل ذلك وجعل ذهباً مكان الدّراهم فقال إذا كان إجراء البيع على الحلال فلا بأس بذلك قلت فإن جعل مكان الذّهب فلوساً فقال ماأدرى ماالفلوس.

۸۹۰ ۲۳۵٤٤ (۳) **كافى** ۲٤۷/۵: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن **تهذيب** ۱۰٤/۷: ابن أبى عمير عن **عبدالرّحمن** بن الحجّاج عن أبى عبداللّه ﷺ قال كان محمّد بن المنكدر يقول لأبى يا أبا جعفر[1] رحمك اللّه واللّه لنعلم انّك[2] لو أخذت ديناراً والصّرف بثمانية عشر فدرت المدينة (كلّها ـ يب) على أن تجد من يعطيك عشرين ماوجدته وما هذا إلّا فراراً وكان أبى يقول صدقت واللّه ولكنّه فرار من باطل إلى حقّ.

---

۱. لأبى جعفر ﷺ ـ يب. ۲. واللّه انّك لتعلم انّك ـ يب.

می‌آید:

در روایت هشتم از باب هفتم فرمودهٔ معصوم‌ﷺ که: «پدرم زمینی خرید و با فروشنده شرط کرد درهمی بپردازد که هر ده تای آن معادل یک دینار است (یا شرط کرد به‌جای هر درهم یک دینار بپردازد یا به‌جای هر دینار ده درهم بپردازد).»

باب ۶

کیفیت معاملهٔ درهم و دینار در صورت عدم تساوی

۸۸۸ (۱) حلبی از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «معاملهٔ هزار و یک درهم با هزار درهم و دو دینار اشکال ندارد. وقتی دو دینار یا کمتر یا بیشتر در معامله وارد شود، اشکال ندارد.»

۸۸۹ (۲) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «به امام گفتم: شخصی به صراف می‌گوید: صد درهم از تو می‌گیرم و صد و ده درهم یا صد و پنج درهم می‌دهم و او را بر مقداری راضی می‌کند. پس از رضایت دو طرف به‌جای درهم‌های افزوده، دینار یا طلا قرار می‌دهد و می‌گوید: معاملهٔ اول را برهم می‌زنم و به این صورت با تو معامله می‌کنم؛ چون معاملهٔ اول شایسته نبود یا بدون آن‌که این را بگوید، طلا را به‌جای درهم‌ها قرار می‌دهد.

امام‌ﷺ فرمود: هرگاه معامله بر حلال جاری شود، این کار اشکال ندارد.

گفتم: اگر به‌جای طلا فلوس قرار دهد [معامله چه حکمی دارد]؟

امام‌ﷺ فرمود: من نمی‌دانم فلوس چیست؟»

۸۹۰ (۳) عبدالرحمن بن حجاج از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «محمد بن منکدر به پدرم می‌گفت: ای ابوجعفر! خداوند تو را رحمت کند! به خدا سوگند! ما می‌دانیم که اگر ارزش یک دینار هجده درهم باشد و تو یک دینار را در همه مدینه بگردانی، تا کسی را بیابی که در برابر آن بیست درهم به تو دهد، چنین کسی را نخواهی یافت. پس این کار جز فرار از ربا نیست.

و پدرم می‌گفت: به خدا سوگند راست گفتی! ولی آن فرار از باطل به سوی حق است.»

۸۹۱ ۲۳۵۴۵ (٤) **كافى** ٢٤٦/٥: محمّد بن يحيى عن محمّدبن الحسين عن صفوان **تهذيب** ١٠٤/٧: عنه[1] عن **فقيه** ١٨٥/٣: صفوان (بن يحيى ـ فقيه) عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال سألته عن الصّرف فقلت له (إنّ ـ يب فقيه) الرّفقة ربّما عجّلت (فخرجت ـ كا يب) فلم نقدر على الدمشقيّة والبصريّة وإنّما يجوز بسابور[2] الدّمشقيّة والبصريّة (فقال وما الرّفقة فقلت القوم يترافقون ويجتمعون للخروج فإذا عجلوا فربّما لم نقدر على الدّمشقيّة والبصريّة ـ كا يب) فبعثنا بالغلّة فصرفوا ألفاً وخمسين[3] (درهم ـ خ كا) منها بألف من الدمشقيّة (والبصريّة ـ كا يب) فقال لا خير في هذا[4] أفلا تجعلون فيها[5] ذهباً لمكان زيادتها فقلت له أشترى ألف درهم وديناراً بألفى درهم فقال لا بأس (بذلك ـ كا يب) انّ أبي ﷺ كان أجرأ على أهل المدينة منّي وكان يقول[6] هذا فيقولون إنّما هذا الفرار (و ـ فقيه) لو جاء رجل بدينار لم يعط ألف درهم ولو جاء بألف درهم لم يعط ألف دينار وكان ﷺ[7] يقول (لهم ـ كا يب) نعم الشّيء الفرار من الحرام إلى الحلال. **كافى**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى وابن أبي عمير عن عبدالرّحمان بن الحجّاج مثله.

۸۹۲ ۲۳۵۴۶ (٥) **تهذيب** ١٠٦/٧: الحسين بن سعيد عن عليّ بن النّعمان عن ابن مسكان عن **إسماعيل** بن جابر عن أبي جعفر ﷺ قال سألته عن الرّجل يجيء إلى صيرفيّ ومعه دراهم يطلب أجود منها فيقاوله على دراهمه يزيده كذا وكذا بشيء قد تراضيا عليه ثمّ يعطيه بعد بدراهمه دنانير ثمّ يبيعه الدّنانير بتلك الدّراهم على ما تقاولا عليه أوّل مرّة قال أليس ذلك برضى منهما جميعاً قلت بلى قال لا بأس.

۸۹۳ ۲۳۵۴۷ (٦) **تهذيب** ١٠٥/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان وعليّ بن النّعمان وعثمان بن عيسى عن **سعيد** بن يسار عن أبي عبداللّه ﷺ قال كان أبي يبعثني بكيس فيه ألف درهم إلى رجل صرّاف من أهل العراق وأمرني أن أقول له أن يبيعها فإذا باعها أخذ ثمنها فاشترى لنا بثمنها دراهم مدنيّة.

---

١. في يب قبل هذه الرّواية الحسن بن محبوب وقيل رواية ابن محبوب الحسين بن سعيد ويحتمل قويّاً رجوع الضّمير إلى حسين بن سعيد. ٢. بنيسابور ـ فقيه ـ بيننا بورق الدّمشقيّة ـ خ ل فقيه.

٣. فصرفوا الالف والخمسين منها ـ فقيه. ٤. فيها ـ فقيه.

٥. معها ـ يب. ٦. فكان يفعل ـ فقيه. ٧. فكان ﷺ ـ يب.

۸۹۱ (۴) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «به امام گفتم: گروهی با هم توافق می‌کنند و کاروانی تشکیل می‌دهند تا برای تجارت به شاپور (یا نیشابور) مسافرت کنند. پول رایج در آن شهر درهم دمشقی یا بصری است ولی گاهی اتفاق می‌افتد کاروان در حرکت شتاب می‌کند به طوری که ما فرصت کافی برای تهیهٔ ارز مورد نیاز را نداریم. از این رو هزار و پنجاه درهم ناسره به صراف می‌دهیم و هزار درهم دمشقی یا بصری می‌گیریم.

امام فرمود: در این کار خیری نیست! چرا طلا را به جای افزودهٔ آن قرار نمی‌دهید؟ گفتم: هزار درهم و یک دینار را به دو هزار درهم می‌خرم.

امام فرمود: این کار اشکال ندارد. پدرم نسبت به مردم مدینه از من جسورتر بود و پیوسته این مطلب را می‌فرمود. مردم به وی گفتند: این فرار است. اگر شخصی یک دینار بیاورد، هزار درهم به او داده نخواهد شد و اگر هزار درهم بیاورد، هزار دینار به وی داده نخواهد شد و پدرم همواره به آنان می‌فرمود: چه خوب چیزی است فرار از حرام به حلال!»

۸۹۲ (۵) اسماعیل بن جابر گوید: «به امام باقر گفتم: شخصی تعدادی درهم نزد صراف می‌برد و از وی درخواست درهم‌های مرغوب‌تری می‌کند. آنان ابتدا بر سر مقدار درهم هایی که هر یک باید بپردازد و بگیرد با هم توافق می‌کنند. سپس صراف در مقابل درهم‌های او دینار می‌پردازد. آن‌گاه دینارها را به درهم‌هایی که می‌خواست بر اساس آنچه توافق کرده‌اند، به صراف می‌فروشد.

امام فرمود: آیا این کار با رضایت دو طرف انجام نمی‌شود؟

گفتم: آری.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

۸۹۳ (۶) سعید بن یسار روایت می‌کند که به امام صادق فرمود: «پدرم مرا با یک کیسهٔ هزار درهمی نزد صرافی از اهل عراق فرستاد و به من دستور داد که به وی بگویم آنها را بفروشد و پس از فروش با بهای آنها برای ما درهم‌های مَدَنی خریداری کند.»

۸۹۴ ۲۲۵۴۸ (۷) الدّعائم ۳۸/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام بعثني أبي عليه السلام بكيس فيه ألف درهم إلى رجل صرّاف من أهل العراق ليعطيه أفضل منها وقال لي قل له يبيعها بدنانير فإذا قبضها ودفع الدّراهم فليشتر لنا بالدّنانير الّتى قبض حاجتنا من الدّراهم. **وتقدّم** فى رواية أبى بصير (۲) من باب (۱۶) ما يتخلّص به من الرّبا من أبوابه ج ۲۳ قوله سألته عن الدّراهم بالدّراهم وعن فضل مابينهما فقال إذا كان بينهما نحاس أو ذهب فلا بأس. **ولاحظ** ساير أحاديث الباب، **وباب** (۳) حكم بيع الأشياء المصوّغة من الذّهب والفضّة والمحلّاة بهما من أبواب الصّرف ج ۲۳. **ويأتى** فى باب (۱۰) جواز إبدال درهم خالص بدرهم مغشوش واشتراط صياغة خاتم، **وباب** (۱۲) انّ الفضّة المغشوشة إذا لم يعلم قدرها لم تبع إلّا بالذّهب مايناسب ذلك فلاحظ.

(۷)

باب انّ من كان له على غيره دنانير جاز أن يأخذ بدلها دراهم وبالعكس

۸۹۵ ۲۲۵۴۹ (۱) **كافى** ۲۴۵/۵: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبداللّه عليه السلام قال سألته عن الرّجل تكون عليه دنانير قال لابأس أن يأخذ قيمتها[۱] دراهم **تهذيب** ۱۰۲/۷: **استبصار** ۹۶/۳: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان عن الحلبىّ و (ابن أبى عمير عن ـ صا) حمّاد عن **الحلبىّ** قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن الرّجل (وذكر مثله).

۸۹۶ ۲۲۵۵۰ (۲) **كافى** ۲۴۶/۵: أبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن صفوان عن ابن مسكان عن الحلبىّ **تهذيب** ۱۰۲/۷: **استبصار** ۹۶/۳: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن **الحلبىّ** عن أبى عبداللّه عليه السلام (قال سألته ـ كا) عن[۲] الرّجل يكون له الدّين دراهم معلومة إلى أجل فجاء الأجل وليس عند (الرّجل ـ كا) الّذى (حلّ ـ يب صا) عليه الدّراهم فقال (له ـ يب صا) خذ منّى دنانير بصرف اليوم قال لابأس به.

---

۱. بثمنها ـ يب صا. ۲. فى ـ يب صا.

۸۹۴ (۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق‌ؑ فرمود: «پدرم مرا با یک کیسهٔ هزار درهمی به سوی مرد صرافی از اهل عراق فرستاد تا به‌جای آنها درهم‌های برتری به پدرم دهد و به من گفت به صراف بگویم درهم‌ها را به دینار بفروشد و پس از تحویل گرفتن دینارها و پرداخت درهم‌ها با آن دینارها، درهم‌های مورد نیاز ما را خریداری کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب شانزدهم از باب‌های ربا این گفته که: «از امام‌ؑ دربارهٔ معاملهٔ درهم به درهم و افزوده در میان آنها سوال کردم. امام فرمود: در صورتی که در معامله میان آنها مس یا طلا وجود داشته باشد، اشکال ندارد.»

و بنگر سایر روایات باب را و باب سوم از باب‌های صرف.

می‌آید:

و در باب دهم و دوازدهم از باب‌های صرف، مناسب با این خواهد آمد، ملاحظه کنید.

باب ۷

حکم تبدیل دینار در ذمه به درهم و برعکس

۸۹۵ (۱) حلبی گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ شخصی که دینار طلبکار بود، سوال کردم. امام‌ؑ فرمود: اشکال ندارد به اندازهٔ قیمت آنها درهم دریافت کند.»

۸۹۶ (۲) حلبی گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: شخصی از دیگری تعداد معینی درهم تا زمان مشخصی طلب دارد. در زمان سر رسید، بدهکار درهم ندارد از این رو به طلبکار می‌گوید: به جای آن به قیمت روز از من دینار تحویل بگیر.

امام‌ؑ فرمود: اشکال ندارد.»

۸۹۷ ۲۲۵۵۱ (۳) تهذيب ۱۱۴/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صالح بن خالد وعبيس بن هشام عن ثابت بن شريح عن زياد ابن أبى غياث عن أبى عبدالله ﷺ قال سألته عن رجل كان عليه دين دراهم معلومة فجاء الأجل وليس عنده دراهم وليس عنده غير دنانير فيقول لغريمه خذ منّى دنانير بصرف اليوم قال لابأس.

۸۹۸ ۲۲۵۵۲ (٤) تهذيب ۱۰۲/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن منصور بن حازم عن أبى عبدالله ﷺ انّه سئل عن رجل اتبع[1] على آخر بدنانير ثمّ أتبعها على آخر بدنانير هل يأخذ منه دراهم بالقيمة فقال لابأس بذلك إنّما الأوّل والآخر سواء.

۸۹۹ ۲۲۵۵۳ (٥) قرب الإسناد ۲٦۲: عبدالله بن الحسن العلوىّ عن جدّه علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن رجل له على رجل دنانير فيأخذ (ها ـ خ) بسعرها ورقاً قال لا بأس.

۹۰۰ ۲۲۵۵٤ (٦) العوالى ۱۵۲: وسئل ﷺ عمّن باع بالدّنانير فأخذ عوضها دراهم أو بالدّراهم فأخذ[2] عوضها دنانير يأخذ هذه عن هذه فقال لابأس بأخذها بسعر يومها مالم يفترقا وبينهما شيء.

۹۰۱ ۲۲۵۵۵ (۷) كافى ۲٤۹/۵: تهذيب ۱۱۲/۷: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبدالله ﷺ قال أبى اشترى أرضاً واشترط على صاحبها أن يعطيه ورقاً كلّ دينار بعشرة دراهم.

۹۰۲ ۲۲۵۵٦ (۸) الدّعائم ٤۰/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه رخّص فى اقتضاء الدّراهم من الدّنانير والدّنانير بالدّراهم.

۹۰۳ ۲۲۵۵۷ (۹) الدّعائم ٤۰/۲: روى الصّادق عن أبيه عن آبائه انّ عليّاً ﷺ سئل عن ذلك فقال قد كرّه أن يقبض المسلف إلّا ما أسلف فإن تراضيا من ذلك على أمر أراد به الرّفق من أحدهما لصاحبه فلابأس إذا كان بسعر معلوم. وتقدّم فى رواية الحلبىّ (۹) من باب (۱) ثبوت خيار المجلس من أبواب الخيار ج ۲۳ قوله ﷺ فابتاعها من صاحبها بدنانير فقال له أعطيك ورقاً بكلّ دينار عشرة دراهم فباعه بها. ويأتى فى أحاديث الباب التّالى وباب (۱۸) حكم من كان له على غيره دنانير أو دراهم ثمّ تغيّر السّعر ما يناسب ذلك. وفى أحاديث باب (۱۱) انّ

---

۱. أى أحال رجلاً على آخر. ۲. فيأخذ ـ خ.

۸۹۷ (۳) زیاد بن ابی غیاث گوید: «به امام صادق گفتم: شخصی تعداد معینی درهم بدهکار است ولی در زمان سر رسید، تنها دینار در اختیار دارد؛ از این رو به طلبکار می‌گوید: به قیمت روز از من دینار تحویل بگیر.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

۸۹۸ (۴) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق سوال شد: شخصی برای گرفتن دینار به دیگری حواله داده می‌شود. او نیز طلبکار را برای گرفتن دینار به فرد سومی حواله می‌دهد. آیا می‌تواند به قیمت آن از وی درهم دریافت کند؟

امام فرمود: اشکالی در آن نیست؛ همانا اول و آخر یکسان هستند.»

۸۹۹ (۵) علی بن جعفر گوید: «از برادرم ـ امام موسی بن جعفر ـ دربارهٔ شخصی سوال کردم که از دیگری دینار طلبکار است و به‌جای آن درهم دریافت می‌کند.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

۹۰۰ (۶) در کتاب العوالی روایت می‌شود که از پیامبر اکرم سوال شد: «شخصی به دینار می‌فروشد و به‌جای آن درهم می‌گیرد یا به درهم می‌فروشد و به‌جای آن دینار دریافت می‌کند. یکی را به‌جای دیگری می‌گیرد.

پیامبر اکرم فرمود: اشکال ندارد. پیش از جدا شدن از یکدیگر و قرار گرفتن چیزی میان‌شان به نرخ روز تحویل می‌گیرد.»

۹۰۱ (۷) حلبی روایت می‌کند که امام صادق فرمود: «پدرم زمینی خرید و با فروشنده شرط کرد درهمی بپردازد که هر ده تای آن معادل یک دینار است (یا شرط کرد به‌جای هر ده درهم یک دینار بپردازد یا به‌جای هر دینار ده درهم بپردازد).»[1]

۹۰۲ (۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق۷ دریافت درهم به‌جای دینار و دینار به‌جای درهم را اجازه داد.»

۹۰۳ (۹) در همان کتاب از امام صادق از پدرش از نیاکانش روایت می‌شود که از امیر مؤمنان در این باره[دریافت درهم و دینار به‌جای یکدیگر] سوال شد. علی فرمود: این‌که قرض دهنده به‌جای آنچه قرض داده چیز دیگری را دریافت کند، ناپسند است. پس اگر در این باره بر چیزی توافق کنند که به وسیلهٔ آن یکی بخواهد کار را برای دیگری آسان کند، در صورتی که به نرخ معین باشد، اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت نه از باب یک از باب‌های خیار فرمودهٔ معصوم که: «... آن را از صاحبش به دینار خرید، آن‌گاه به وی گفت: در برابر هر دینار ده درهم به تو می‌پردازم. پس فروشنده دینار را به درهم به او فروخت.»

---

۱. برای ترجمهٔ حدیث از شرح علامه مجلسی کمک گرفته شد. ملاذ الاخیار ۱۳۶/۱۱.

من احتال بدنانير جاز أن يأخذ بدلها دراهم من أبواب الضّمان ج ۲۳ ما يدلّ على ذلك.

(۸)

باب انّ من كان له على آخر دراهم فأمره أن يحوّلها دنانير أو بالعكس وساعره فقبل صحّ

۹۰۴ ۲۳۵۵۸ (۱) **كافى ۲۴۵/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد وسهل بن زياد عن **تهذيب ۱۰۲/۷**: (الحسن ـ يب) ابن محبوب **فقيه ۱۸۶/۳**: عن إسحاق **بن عمّار** قال قلت لأبى عبدالله ﷺ يكون للرّجل عندى (من ـ فقيه) الدّراهم (الوضح ـ كا فقيه) فيلقانى فيقول (لى ـ كا) كيف سعر الوضح اليوم فأقول ((له ـ كا) كذا وكذا ـ كا يب) فيقول أليس لى عندك كذا وكذا ألف درهم وضحاً[1] فأقول بلى[2] فيقول (لى ـ كا) حوّلها إلى[3] دنانير بهذا السّعر وأثبتها لى عندك فماترى فى هذا فقال (لى ـ كا يب) إذا كنت قد استقصيت له السّعر يومئذ فلا بأس بذلك (قال ـ فقيه) فقلت انّى لم أوازنه ولم أناقده (و ـ يب) إنّما كان كلام بينى وبينه[4] فقال أليس الدّراهم من عندك والدّنانير من عندك قلت بلى قال فلا بأس (بذلك ـ كا فقيه).

۹۰۵ ۲۳۵۵۹ (۲) **كافى ۲۴۷/۵**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل عن منصور بن يونس عن إسحاق بن عمّار عن **عبيد بن زرارة** قال سألت أباعبدالله ﷺ عن الرّجل يكون لى عنده دراهم فآتيه فأقول حوّلها دنانير من غير أن أقبض شيئاً قال لا بأس قلت يكون لى عنده دنانير فآتيه فأقول حوّلها لى دراهم وأثبتها عندك ولم أقبض منه شيئاً قال لا بأس. **تهذيب ۱۰۳/۷**: الحسين بن سعيد[5] عن صفوان عن إسحاق بن عمّار عن **عبيد بن زرارة** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يكون لى عنده دراهم فآتيه فأقول خذها وأثبتها عندك ولم أقبض شيئاً قال لابأس. (والظاهر انّ المراد من هذه مايستفاد ممّا قبلها).

---

۱. وضح ـ فقيه.   ۲. نعم ـ يب فقيه.   ۳. لى ـ يب.

۴. منّى ومنه ـ يب فقيه.

۵. أورده فى يب بقوله عنه وقبله رواية عن الحسين بن محبوب وقبل رواية ابن محبوب عدّة روايات عن الحسين بن سعيد ورجوع الضّمير إلى كلّ منهما محتمل.

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب هجدهم از باب‌های صرف و باب یازدهم از باب‌های ضمان، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۸

حکم درخواست تبدیل طلب از سوی طلبکار

۹۰۴ (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: شخصی از من تعدادی درهم سالم طلبکار است. پس با من دیدار می‌کند و می‌گوید: نرخ درهم سالم امروز چند است؟

به او می‌گویم: فلان مبلغ.

طلبکار می‌گوید: مگر من، چند هزار درهم سالم از تو طلبکار نیستم؟

پاسخ می‌دهم: آری.

می‌گوید: با همین نرخ آن را به دینار تبدیل کن و آنها را نزد خود نگهدار. در این باره چه نظری دارید؟

امام‌ؑ فرمود: در صورتی که در آن روز نرخ را به طور دقیق برای وی بررسی کرده باشی، این کار اشکال ندارد.

گفتم: من درهم‌ها را برای او وزن و بررسی نکرده‌ام و تنها میان ما سخنی گذشته است.

امام‌ؑ فرمود: مگر درهم‌ها و دینارها از جانب تو نیست؟

گفتم: آری.

امام‌ؑ فرمود: این کار اشکالی ندارد.»

۹۰۵ (۲) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق‌ؑ سؤال کردم: من از شخصی مقداری درهم طلبکارم. پس نزد وی می‌روم و بدون آن‌که چیزی تحویل بگیرم، به او می‌گویم: آنها را به دینار تبدیل کن!

امام‌ؑ فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: از او دینار طلبکارم، پس نزد او می‌روم بدون آن‌که چیزی تحویل بگیرم، می‌گویم: آنها را برای من به درهم تبدیل کن و نزد خود نگهدار.

امام‌ؑ فرمود: اشکال ندارد.»

٩٠٦ ٢٣٥٦٠ (٣) تهذيب ١٠٣/٧: الحسين بن سعيد (٢) عن فضالة عن أبان بن عثمان عن عبيد بن زرارة قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يكون له عند الصّيرفي مأة دينار ويكون للصّيرفي عنده ألف درهم فيقاطعه عليها قال لابأس به.

وتقدّم في الباب المتقدّم ما يناسب ذلك فراجع.

(٩)

باب جواز إنفاق الدّراهم المحمول عليها والنّاقصة إن كانت معلومة وحكم الستوق والمزيبقة والمكحلة

٩٠٧ ٢٣٥٦١ (١) تهذيب ١٠٨/٧: استبصار ٩٦/٣: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن شعيب عن حريز عن محمّد بن مسلم قال سألته عن الدّراهم المحمول عليها[١] فقال لابأس بإنفاقها.

٩٠٨ ٢٣٥٦٢ (٢) كافي ٢٥٢/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن تهذيب ١٠٨/٧: استبصار ٩٦/٣: ابن أبي عمير عن حمّاد بن عثمان عن عمر بن يزيد عن أبي عبدالله ﷺ في إنفاق الدّراهم المحمول عليها فقال إذاكان الغالب عليها الفضّة فلابأس (بإنفاقها ـ يب صا).

٩٠٩ ٢٣٥٦٣ (٣) الدّعائم ٢٩/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن إنفاق الدّراهم المحمول عليها قال (وذكر مثله ثمّ قال) وقال في السّتوق وهو المطبّق عليه الفضّة وداخله نحاس يقطع ولا يحلّ أن ينفق وكذلك المزيبقة والمكحلة.

٩١٠ ٢٣٥٦٤ (٤) تهذيب ١٠٨/٧: استبصار ٩٦/٣: ابن أبي عمير عن الحسن بن عطيّة عن عمر بن يزيد قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن إنفاق الدّراهم المحمول عليها فقال إذا جازت الفضّة الثّلثين[٢] فلابأس.

٩١١ ٢٣٥٦٥ (٥) كافي ٢٥٣/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير تهذيب ١٠٩/٧ استبصار ٩٧/٣: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن عليّ بن رئاب قال لاأعلمه إلّا عن محمّد بن مسلم قال قلت لأبي عبدالله ﷺ الرّجل يعمل الدّراهم يحمل عليها النّحاس أو غيره ثمّ يبيعها فقال إذا (كان ـ كا) بيّن[٣] (النّاس ـ كا) ذلك فلا بأس.

---

١. المحمول عليها: المغشوشة. ٢. المثلين ـ خ يب. ٣. بيّن ـ كا خ.

۹۰۶ (۳) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق﷩ سؤال کردم: شخصی صد دینار نزد صرافی دارد و آن صراف هزار درهم از وی طلبکار است. پس آن دو آنها را با هم معامله می‌کنند.

امام﷩ فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

به باب پیشین، مناسب با این بحث مراجعه کنید.

باب ۹

حکم معامله با درهم‌های ناقص و ناخالص

۹۰۷ (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام﷩ دربارهٔ درهم‌های ناخالص و ناسره سؤال کردم. امام﷩ فرمود: خرج کردن آنها اشکالی ندارد.»

۹۰۸ (۲) عمر بن یزید دربارهٔ هزینه کردن درهم‌های ناسره از امام صادق﷩ روایت می‌کند که فرمود: «در صورتی که بیشتر آنها نقره باشد، خرج کردن‌شان اشکال ندارد.»

۹۰۹ (۳) در کتاب دعائم الاسلام پس از نقل حدیث پیشین، روایت می‌شود که: «امام صادق﷩ دربارهٔ هزینه کردن درهم ستوق ـ درهم مسی که بر روی آن لایه‌ای از نقره کشیده شده ـ فرمود: قطع شود و خرج کردن آن جایز نیست و همچنین است درهم‌های ناخالص و از رواج افتاده.»

۹۱۰ (۴) عمر بن یزید گوید: «از امام صادق﷩ دربارهٔ خرج کردن درهم‌های ناسره سؤال کردم. امام﷩ فرمود: در صورتی که بیش از دو سوم آن نقره باشد، اشکال ندارد.»

۹۱۱ (۵) محمد بن مسلم گوید: «به امام صادق﷩ گفتم: شخصی درهم می‌سازد ومس و چیزهای دیگر با آن مخلوط می‌کند و سپس می‌فروشد. امام﷩ فرمود: هرگاه آن را به مردم بگوید اشکال ندارد.»

٩١٢ ٢٣٥٦٦ (٦) تهذيب ١٠٨/٧: استبصار ٩٦/٣: ابن أبى نصر عن رجل عن فقيه ١٨٤/٣: محمّد بن مسلم عن أبى جعفر ﷺ قال جاء(ه ـ صا) رجل من (أهل ـ فقيه) سجستان فقال (له ـ يب صا) انّ عندنا دراهم يقال لها الشّاهيّة[1] تحمل على الدّرهم دانقين[2] فقال لا بأس به (إذا كان ـ يب صا) يجوز.

٩١٣ ٢٣٥٦٧ (٧) كافى ٢٥٣/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن البرقى عن الفضل أبى العبّاس قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الدّراهم المحمول عليها فقال إذا أنفقت ما يجوز بين أهل البلد فلابأس وإن أنفقت مالا يجوز بين أهل البلد فلا.

٩١٤ ٢٣٥٦٨ (٨) كافى ٢٥٣/٥: محمّد بن يحيى عمّن حدّثه عن جميل عن حريز بن عبداللّه قال كنت عند أبى عبداللّه ﷺ فدخل عليه قوم من أهل سجستان فسألوه عن الدّراهم المحمول عليها فقال لابأس إذا كان جوازاً لمصر.

٩١٥ ٢٣٥٦٩ (٩) تهذيب ١٠٩/٧: استبصار ٩٧/٣: ابن أبى عمير عن علىّ الصّيرفى عن المفضّل بن عمر الجعفى قال كنت عند أبى عبداللّه ﷺ فألقى بين يديه دراهم فألقى الىّ درهماً منها فقال ايش هذا فقلت ستوق فقال وما السّتوق فقلت طبقتين[3] فضّة وطبقة (من ـ يب) نحاس وطبقة من فضّة فقال اكسرها فإنّه لايحلّ بيع هذا ولا إنفاقه (قال الشّيخ فالوجه فى هذا الخبر انّه لا يجوز إنفاق هذه الدّراهم إلّا بعد أن يبيّن انّها كذلك لأنّه متى لم يبيّن يظنّ الآخذ لها انّها جياد).

٩١٦ ٢٣٥٧٠ (١٠) تهذيب ١١٠/٧: ابن أبى عمير عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال قلت لأبى عبداللّه ﷺ اشترى الشّىء بالدّراهم فأعطى النّاقص الحبّة والحبّتين قال لا حتّى تبيّنه ثمّ قال الّا أن يكون نحو هذه الدّراهم الأوضاحيّة[4] الّتى تكون عندنا عدداً.

٩١٧ ٢٣٥٧١ (١١) فقيه ١٤١/٣: روى عبدالرّحمن بن الحجّاج عن أبى عبداللّه ﷺ قال سألته عن الرّجل يشترى المبيع بالدّرهم وهو ينقص الحبّة ونحو ذلك أيعطيه الّذى يشترى منه ولا يعلمه انّه ينقص قال لا إلّا أن يكون مثل هذه الوضاحيّة كما يجوز عندنا عدداً.

---

١. الشّاميّة ـ فقيه خ. ٢. اثنين ـ صا. ٣. طبقة ـ خ ل.

٤. الوضح من الدّرهم أى الصّحيح منه ـ مجمع.

۹۱۲ (۶) محمد بن مسلم گوید: «شخصی از اهالی سجستان نزد امام باقر ﷺ آمد و گفت: در محل ما درهمی به نام شاهی است که دو دانگ آن ناخالص است. امام ﷺ فرمود: در صورت رواج آن، اشکال ندارد.»

۹۱۳ (۷) فضل ابوعباس گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ درهم‌های ناسره سؤال کردم. امام فرمود: هرگاه درهم‌های رایج میان اهل شهر را خرج کنی، اشکال ندارد اما اگر درهم‌های غیر رایج را مصرف کنی، جایز نیست.»

۹۱۴ (۸) حریز بن عبدالله گوید: «نزد امام صادق ﷺ بودم که گروهی از اهل سجستان وارد شدند و دربارهٔ درهم‌های ناسره سؤال کردند. امام ﷺ فرمود: در صورتی که در شهر رایج است، اشکال ندارد.»

۹۱۵ (۹) مفضل بن عمر جعفی گوید: «نزد امام صادق ﷺ بودم. تعدادی درهم در برابر خود ریخته بود. امام ﷺ یکی از آنها را به من داد و فرمود: این را بررسی کن. گفتم: ستوق است.

امام ﷺ پرسید: ستوق چیست؟

گفتم: لایه‌ای از مس که دو لایه نقره روی آن را فراگرفته است.

امام ﷺ فرمود: آن را بشکن؛ زیرا معامله و خرج کردن آن جایز نیست.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ می‌فرماید: «مقصود این حدیث آن است که خرج کردن این درهم‌ها جایز نیست. مگر پس از بیان کیفیت آنها؛ زیرا در صورت بیان نکردن، گیرنده می‌پندارد که آنها مرغوب است.»

۹۱۶ (۱۰) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: جنسی را با درهم می‌خرم و درهمی می‌پردازم که وزن آن یک یا دو حبّه[1] کم است.

امام ﷺ فرمود: جایز نیست تا این‌که برای او بیان کنی. سپس ادامه داد: مگر آن‌که همانند این درهم‌های سالمی باشد که به صورت شمارش نزد ما رواج دارد.»

۹۱۷ (۱۱) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی جنسی را با درهمی می‌خرد که یک حبّه و مانند آن کم است. آیا خریدار بدون بیان این مطلب به فروشنده می‌تواند آن درهم‌ها را به وی دهد؟

امام ﷺ فرمود: نه! مگر آن‌که مانند این درهم‌های سالم رواج داشته باشد همان‌گونه که به صورت شمارش نزد ما رواج دارد.»

---

۱. حبّه، واحد وزن برابر با وزن دو جو یا یک شصتم دینار برابر با سه دهم نخود است.

٩١٨ ٢٢٥٧٢ (١٢) **تهذيب** ١١٦/٧: محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد بن عيسى عن **جعفر** بن عيسى قال كتبت إلى أبى الحسن ﷺ ما تقول جعلت فداك فى الدّراهم الّتى اعلم انّها لاتجوز بين المسلمين إلّا بوضيعة تصير إلىّ من بعضهم بغير وضيعة لجهلى به وإنّما أخذته على أنّه جيّد أيجوز لى أن آخذه وأخرجه من يدى إليه على حدّ ما صار إلىّ من قبلهم فكتب ﷺ لايحلّ ذلك وكتبت إليه جعلت فداك هل يجوز أن وصلت إلىّ ردّه على صاحبه من غير معرفته به أو إبداله منه وهو لايدرى انّى ابدّله منه واردّه عليه فكتب ﷺ لايجوز. **وتقدّم فى** رواية زيد (١) من باب (٤) انّ الذّهب والفضّة إذا كانت مخلوطة بغيرها من أبواب زكوة النّقدين ج ٩ قوله فرأيت فيها دراهم تعمل ثُلُث فضّة وثلث مسّ وثلث رصاص وكانت تجوز عندهم وكنت أعملها وأنفقها قال فقال أبو عبداللّه ﷺ لابأس بذلك إذا كانت تجوز عندهم.

(١٠)

باب جواز إبدال درهم خالص بدرهم مغشوش واشتراط صياغة خاتم على صاحب المغشوش

٩١٩ ٢٢٥٧٣ (١) **كافى** ٢٤٩/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن إسماعيل عن محمّد بن الفضيل **تهذيب** ١١٠/٧: الحسين بن سعيد عن محمّد بن الفضيل عن **أبى الصّباح** الكنانى قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرّجل يقول للصّائغ صغ لى هذا الخاتم وأبدل لك درهماً طازجاً بدرهم غِلّة قال لا بأس. **وتقدّم فى باب** (٦) انّه إذا حصل التّفاضل فى الجنس الواحد وجب أن يكون مع النّاقص من غير جنسه مايناسب ذلك. **ولاحظ** الباب التّالى.

(١١)

باب انّ المغشوش إذا بيع بجنسه فلابدّ من زيادة تقابل الغشّ وحكم البيع بدينار غير درهم

٩٢٠ ٢٢٥٧٤ (١) **كافى** ٢٥٠/٥: محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن محمّد بن عيسى عن عثمان بن عيسى **تهذيب** ١١٤/٧: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عثمان بن عيسى عن

۹۱۸ (۱۲) جعفر بن عیسی گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ نوشتم: فدایت شوم! دربارهٔ درهم هایی که بدون کاهش قیمت در میان مسلمانان معامله نمی‌شود، نظرتان چیست؟ من ناآگاهانه تعدادی از این درهم‌ها را به خیال این‌که مرغوب است، بدون کاهش قیمت گرفته‌ام. آیا جایز است من نیز آنها را به همین صورت که گرفته‌ام، مصرف کنم؟

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: این کار جایز نیست.

به امام نوشتم: فدایت گردم! اگر چنین درهمی به دست من رسید، آیا جایز است به طوری که صاحبش متوجه نشود آن را به وی بازگردانم یا با او مبادله کنم؟

امام ﷺ مرقوم فرمود: جایز نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب چهارم از باب‌های زکات درهم و دینار این گفته که: «در آنجا مشاهده کردم که درهم‌هایی ضرب می‌شود که یک‌سوم آن نقره، یک‌سوم مس و یک‌سوم سرب است و آنها نزد خودشان رواج دارد. من نیز آن درهم‌ها را می‌ساختم و مصرف می‌کردم. امام صادق ﷺ فرمود: در صورتی که نزد آنان رواج دارد، این کار اشکال ندارد.»

باب ۱۰

جواز تبدیل درهم سره به درهم ناسره

۹۱۹ (۱) ابوالصباح کنانی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی به زرگر می‌گوید: این انگشتر را برای من بساز. در مقابل من نیز برای تو درهم سره را با درهم ناسره مبادله می‌کنم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب ششم مناسب با این بحث هست و باب بعدی را نیز بنگر.

باب ۱۱

حکم معاملهٔ درهم با نقره خالص

۹۲۰ (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام ﷺ گفتم: درهم‌های ناخالص را نزد ما می‌آورند و ما آنها را با فلوس ـ سکه‌های مسی ـ مبادله می‌کنیم.

إسحاق بن عمّار قال قلت له تجيئني الدّراهم بينها الفضل فنشتريه بالفلوس فقال لا (يجوز ـ كا) ولكن انظر فضل مابينهما فزن نحاساً وزن الفضل[1] فاجعله مع الدّراهم الجياد وخذ وزناً بوزن.

۹۲۱ ۲۲۵۷۵ (۲) تهذيب ۱۱۴/۷ : الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان عن ابن بكير فقيه ۱۸۴/۳ : عن عمر بن يزيد قال قلت لأبي عبداللّه ﷺ الدّراهم بالدّراهم مع أحدهما الرّصاص[2] وزناً بوزن فقال أعد فأعدت (عليه ـ فقيه) ثمّ قال أعد فأعدت عليه فقال لا أرى به بأساً. وتقدّم في رواية إسحاق بن عمّار (۲) من باب (۱) تحريم التّفاضل في بيع الفضّة بالفضّة والذّهب بالذّهب من أبواب الصّرف ج ۲۳ قوله قلت لأبي عبداللّه ﷺ الدّراهم بالدّراهم والرّصاص فقال الرّصاص باطل.

(۱۲)

باب انّ الفضّة المغشوشة إذا لم يعلم قدرها لم تبع إلّا بالذّهب وكذا الذّهب وانّه إذا اجتمعا أو ترابهما ولم يعلم قدر كلّ منهما لايصلح الّا بهما وحكم بيع تبر ذهب بالدّنانير

۹۲۲ ۲۲۵۷۶ (۱) كافي ۲۴۹/۵ : عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن عبداللّه بن المغيرة عن عبداللّه بن سنان قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن شراء الذّهب فيه الفضّة والزّيبق والتّراب بالدّنانير والورق فقال لا تصارفه إلّا بالورق قال وسألته عن شراء الفضّة فيها الرّصاص والورق (و ـ يب) إذا خلصت نقصت من كلّ عشرة درهمين أو ثلاثة قال لايصلح إلّا بالذّهب تهذيب ۱۰۹/۷ : الحسين بن سعيد عن صفوان والنّضر عن ابن سنان (مثله بتقديم وتأخير الّا فيه فيها الرّصاص بالورق).

۹۲۳ ۲۲۵۷۷ (۲) فقيه ۱۸۵/۳ : سأل عبداللّه بن سنان أبا عبداللّه ﷺ عن شراء الفضّة وفيها الزّيبق والرّصاص بالورق وهي إذا أذيبت نقصت من كلّ عشرة درهمان أو ثلاثة فقال لا يصلح إلّا بالذّهب.

---

۱. الفضّة ـ يب.
۲. في أحدهما رصاص ـ فقيه.

امام؛ فرمود: جایز نیست، بلکه بنگر که آنها چه مقدار ناخالصی دارد، به همان اندازه مس در کنار درهم‌های خالص قرار بده و آنها را با یکدیگر به صورت هم‌وزن معامله کن.»

۹۲۱ (۲) عمر بن یزید گوید: «به امام صادق؛ گفتم: معاملهٔ درهم با درهم به صورت هم‌وزن که در یک طرف سرب وجود دارد چه حکمی دارد؟

امام؛ فرمود: تکرار کن. من نیز تکرار کردم. سپس امام؛ بار دیگر فرمود: تکرار کن. من دوباره تکرار کردم. آن‌گاه امام؛ فرمود: اشکالی در آن نمی‌بینم.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب یکم از باب‌های صرف این گفته که: «درهم با درهم و سرب معامله می‌شود. امام؛ فرمود: سرب، باطل است.»

باب ۱۲

حکم معامله درهم و دینار ناخالص که مقدار ناخالصی آن معلوم نیست

۹۲۲ (۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق؛ دربارهٔ خرید طلای آمیخته به نقره، جیوه و خاک با دینار و درهم سؤال کردم.

امام؛ فرمود: جز با درهم مبادله نکن و دربارهٔ خرید نقرهٔ آمیخته به سرب و درهمی که پس از خالص شدن دو یا سه دهم آن کاهش می‌یابد، سؤال کردم. امام؛ فرمود: جز با طلا شایسته نیست.»

۹۲۳ (۲) عبدالله بن سنان از امام صادق؛ دربارهٔ خرید نقرهٔ آمیخته با جیوه و سرب ـ که پس از ذوب شدن دو یا سه دهم آن کاهش می‌یابد ـ با درهم سؤال کرد. امام؛ فرمود: «جز با طلا شایسته نیست.»

٩٢٤ ٢٢٥٧٨ (٣) **تهذيب ٧/١٠٩**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن عبداللّه بن سنان عن أبى عبداللّه ﷺ قال سألته عن شراء الذّهب فيه الفضّة بالذّهب قال لا يصلح إلّا بالدّنانير والورق.

٩٢٥ ٢٢٥٧٩ (٤) **كافى ٥/٢٤٩**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن عبداللّه بن يحيى[١] عن ابن مسكان عن **أبى عبداللّه** مولى عبد ربّه قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الجوهر الّذى يخرج من المعدن وفيه ذهب وفضّة وصفر جميعاً كيف نشتريه فقال تشتريه[٢] بالذّهب والفضّة جميعاً. **تهذيب ٧/١١١**: أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن عبداللّه بن بحر عن ابن مسكان عن أبى عبداللّه مولى عبد ربّه عن أبى عبداللّه ﷺ قال سألته عن الجوهر (وذكر مثله) الا أنّ فيه اشتره.

٩٢٦ ٢٢٥٨٠ (٥) **تهذيب ٧/١١٥**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر رفعه إلى معلّى بن خنيس انّه قال لأبى عبداللّه ﷺ انّى أردت أن أبيع تبر ذهب بالمدينة فلم يشتر منّى إلّا بالدّنانير فيصحّ لى أن أجعل بينهما نحاساً فقال إن كنت لابدّ فاعلاً فليكن نحاس وزناً. وتقدّم فى باب (٢). جواز بيع تراب الصّياغة من الذّهب والفضّة بهما من أبواب الصّرف ج٢٣ ما يناسب ذلك.

(١٣)

باب انّ من أمر الغير أن يصرف له جاز أن يعطيه من عنده أرخص ممّا يجد له مع الإعلام أو عدم التّهمة على كراهيّة

وتقدّم فى رواية إسحاق (٤) من باب (٤١) حكم من أمر الغير أن يشترى له من أبواب ما يستحبّ للتّاجر ج٢٣ قوله يجيئنى الرّجل بدنانير يريد منّى دراهم فأعطيه أرخص ممّا أبيع قال أعطه أرخص ممّا تجد له.

---

١. بحر ـ خ.   ٢. قال اشتره ـ يب.

۹۲۴ (۳) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ خرید طلای آمیخته به نقره با طلا سؤال کردم. امامؑ فرمود: جز با دینار و درهم شایسته نیست.»

۹۲۵ (۴) ابو عبدالله مولی عبد ربّه گوید: «از امام صادقؑ سؤال کردم: جواهراتی که از معدن استخراج می‌شود و در آن طلا، نقره و مس وجود دارد، چگونه معامله می‌شود؟

امامؑ فرمود: آنها را با طلا و نقره ـ هر دو ـ می‌خری (یا بخر).»

۹۲۶ (۵) معلی بن خنیس به امام صادقؑ گفت: «من می‌خواهم طلای ساخته نشده را در مدینه بفروشم ولی کسی آن را از من به غیر دینار نمی‌خرد. آیا جایز است مس در میان آن بگذارم؟

امامؑ فرمود: اگر ناچار به این کار هستی، باید مس آنها به یک اندازه باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب دو از باب‌های صرف، مناسب با این بحث هست.

باب ۱۳

حکم پرداخت کسی که از وی درخواست درهم در ازای دادن دینار شده است و...

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهار از باب چهل و یک از باب‌های مستحبات تاجر این گفته که: «شخصی تعدادی دینار به من می‌دهد و از من درهم می‌خواهد. من نیز ارزان‌تر از قیمت فروش خود به وی می‌دهم. امامؑ فرمود: ارزان‌تر از آنچه برایش می‌یابی به وی بده.»

(۱۴)

باب جواز اقراض الدّراهم واشتراط دفعها بأرض أخرى

۹۲۷ ۲۲۵۸۱ (۱) **كافى ۲۵۵/۵**: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبد الجبّار عن عليّ بن النّعمان عن يعقوب بن شعيب عن أبى عبداللّه ﷺ قال قلت له يسلف الرّجل الرّجل الورق على أن ينقدها إيّاه بأرض أخرى ويشترط عليه ذلك قال لا بأس. **تهذيب ۲۰۳/۶**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان عن زرارة عن أحدهما ﷺ وعليّ بن النّعمان عن يعقوب بن شعيب عن أبى عبداللّه ﷺ فى الرّجل يسلف الرّجل الورق (وذكر مثله).

۹۲۸ ۲۲۵۸۲ (۲) **تهذيب ۱۱۰/۷**: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن أبان عن عبدالرّحمن بن أبى عبداللّه قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرّجل يسلف الرّجل الدّراهم وينقدها إيّاه بأرض أُخرى (والدّراهم عدداً ـ يب) قال لا بأس. **فقيه ۱۶۵/۳**: روى أبان انّه قال فى الرّجل يسلف (وذكر مثله) الّا أنّ فيه لا بأس به.

۹۲۹ ۲۲۵۸۳ (۳) **تهذيب ۱۱۰/۷**: الحسين بن سعيد عن عليّ بن النّعمان عن ابن مسكان عن إسماعيل بن جابر عن أبى جعفر ﷺ قال قلت له ندفع إلى الرّجل الدّراهم فاشترط عليه أن يدفعها بأرض أُخرى سوداً بوزنها واشترط ذلك عليه قال لا بأس.

۹۳۰ ۲۲۵۸۴ (۴) **كافى ۲۵۶/۵**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبى عبداللّه ﷺ قال قال أميرالمؤمنين ﷺ لا بأس بأن يأخذ الرّجل الدّراهم بمكّة ويكتب لهم سفاتج أن يعطوها بالكوفة.

۹۳۱ ۲۲۵۸۵ (۵) **الدعائم ۶۲/۲**: عن جعفر محمّد ﷺ انّه رخّص فى السّفاتج وهى المال يستسلفه الرّجل بأرض ويقبضه بأرض أُخرى. وفيه عن عليّ ﷺ انّه أعطى مالاً من مدينة وأخذه بأرض أُخرى.

۹۳۲ ۲۲۵۸۶ (۶) **كافى ۲۵۶/۵**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن عليّ بن النّعمان **تهذيب ۲۰۳/۶**: الحسين بن سعيد عن عليّ بن النّعمان عن أبى الصّباح عن أبى عبداللّه ﷺ فى الرّجل يبعث بمال إلى أرض فقال الّذى يريد أن يبعث به (معه ـ يب) أقرضنيه وأنا أوفيك إذا قدمت الأرض قال لا بأس (بهذا ـ يب).

باب ۱۴

جواز قرض دادن درهم به شرط بازپرداخت در سرزمین دیگر

۹۲۷ (۱) یعقوب بن شعیب گوید: «به امام صادق گفتم: شخصی به دیگری درهم قرض می‌دهد تا در سرزمین دیگری به او پرداخت کند و این را با وی شرط می‌کند. امام فرمود: اشکال ندارد.»

۹۲۸ (۲) عبدالرحمان بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق سؤال کردم: شخصی به دیگری درهم به صورت شمارش قرض می‌دهد و او در سرزمین دیگری پرداخت می‌کند. امام فرمود: اشکال ندارد.»

۹۲۹ (۳) اسماعیل بن جابر گوید: «به امام باقر گفتم: به شخصی درهم می‌دهم و با او شرط می‌کنم که در سرزمین دیگر هم‌وزن آن درهم اسود[1] بپردازد. امام فرمود: اشکال ندارد.»

۹۳۰ (۴) سکونی از امام صادق روایت می‌کند که امیر مؤمنان فرمود: «اشکال ندارد که شخصی در مکه درهم بگیرد و برای طلبکاران سفته و حواله بنویسد که در کوفه درهم را به آنان بپردازند.»

۹۳۱ (۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام صادق سفته را اجازه فرمود و آن قرض گرفتن مالی در سرزمینی و پرداخت آن در سرزمین دیگر است و روایت می‌شود که علی مالی را در مدینه داد و در سرزمین دیگری تحویل گرفت.»

۹۳۲ (۶) ابوالصباح روایت می‌کند که: «شخصی می‌خواست توسط فرد دیگری مالی را به سرزمینی بفرستد. وی به صاحب مال گفت: آن را به من قرض بده و من پس از رسیدن به آنجا به تو می‌پردازم. امام فرمود: اشکال ندارد.»

---

۱. درهم هایی که به وسیلهٔ معاویه ضرب شد.

(۱۵)

باب انّ من كان له على غيره دراهم تنفق بين النّاس فسقطت فهل له عليه تلك الدّراهم بأعيانها أو ما ينفق اليوم

۹۳۳ ۲۳۵۸۷ (۱) **كافى ۲۵۲/۵**: علىّ بن إبراهيم عن محمّد بن عيسى عن يونس قال كتبت إلى أبى الحسن الرّضا ﷺ انّ لى على رجل ثلاثة آلاف درهم وكانت تلك الدّراهم تنفق بين النّاس تلك الأيّام وليست تنفق اليوم فلى عليه تلك الدّراهم بأعيانها أو ما ينفق (اليوم ـ كا يب) بين النّاس (قال ـ كا) فكتب ﷺ الىّ لك أن تأخذ منه ما ينفق بين النّاس كما أعطيته ما ينفق بين النّاس **تهذيب ۱۱۶/۷**: **استبصار ۱۰۰/۳**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن سهل بن زياد عن محمّد بن عيسى قال قال لى يونس كتبت إلى الرّضا ﷺ انّ لى علىٰ رجل (وذكر مثله).

۹۳۴ ۲۳۵۸۸ (۲) **المقنع ۱۲۴**: فإن استقرضت من رجل دراهم ثمّ سقطت تلك الدّراهم وتغيّرت ولا يباع بها شيء فلصاحب الدّراهم الدّراهم الّتى تجوز بين النّاس.

۹۳۵ ۲۳۵۸۹ (۳) **تهذيب ۱۱۷/۷**: **استبصار ۹۹/۳**: محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد بن عيسى عن يونس قال كتبت إلى أبى الحسن الرّضا ﷺ انّه كان لى على رجل دراهم وانّ السّلطان أسقط تلك الدّراهم وجاء[۱] بدراهم أعلى من تلك الدّراهم الاولى ولها اليوم وضيعة فأىّ شيء لى عليه (الدّراهم ـ فقيه) الاولى الّتى اسقطها السّلطان أو الدّراهم الّتى أجازها السّلطان فكتب ﷺ (لك ـ فقيه) الدّراهم الاولى. **فقيه ۱۱۸/۳**: كتب يونس بن عبدالرّحمٰن إلى الرّضا ﷺ انّه كان لى على رجل عشرة دراهم وانّ السّلطان أسقط تلك الدّراهم وجاء بدراهم أعلىٰ من تلك الدّراهم وفى تلك الدّراهم الاولى اليوم وضيعة (وذكر مثله ثمّ قال) كان شيخنا محمّد بن الحسن ﷺ يروى حديثاً فى أنّ له الدّراهم الّتى تجوز بين النّاس.

۹۳۶ ۲۳۵۹۰ (۴) **تهذيب ۱۱۷/۷**: **استبصار ۹۹/۳**: محمّد بن الحسن الصّفّار عن محمّد بن عبدالجبّار عن العبّاس عن صفوان قال سأله معاوية بن سعيد عن رجل استقرض دراهم من رجل وسقطت تلك الدّراهم أو تغيّرت ولا يباع بها شيء (أ ـ يب) لصاحب الدّراهم الدّراهم الاولى أو الجائزة الّتى تجوز بين النّاس قال فقال لصاحب الدّراهم الدّراهم الاولى.

---

۱. وجائت دراهم ـ صا.

باب ۱۵

حکم از رونق افتادن درهم‌های قرض داده شده

۹۳۳ (۱) یونس گوید: «به امام رضا؈ نوشتم: من سه هزار درهم از شخصی طلبکارم. زمانی قرض دادن آن درهم‌ها در میان مردم رواج داشت ولی اکنون از رونق افتاده است. آیا من همان درهم را از وی طلبکارم یا درهم هایی که امروز در میان مردم رایج است؟

امام؈ در پاسخ مرقوم فرمود: تو حق داری درهم‌های رایج در میان مردم را از وی بگیری؛ همان‌گونه که درهم‌های رایج در میان مردم را به وی دادی.»

۹۳۴ (۲) در کتاب المقنع آمده است: «اگر از شخصی تعدادی درهم قرض کردی، سپس آنها از رونق افتاد و اوضاع تغییر کرد و دیگر چیزی با آنها معامله نشد، پس برای صاحب آن درهم‌ها، درهم‌های رایج در میان مردم است.»

۹۳۵ (۳) یونس گوید: «به امام رضا؈ نوشتم: من از شخصی تعدادی درهم طلبکار هستم ولی حکومت، آن درهم‌ها را از رواج انداخته و درهم‌های مرغوب‌تری را جایگزین آنها کرده و امروز آنها کاهش یافته است. با این وضع من کدام درهم‌ها را از او طلبکارم؟ درهم‌های اول که حکومت آنها را از رواج انداخته یا درهم هایی راکه حکومت رایج کرده است؟

امام؈ مرقوم فرمود: درهم‌های اول مال توست.»

در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که یونس بن عبدالرحمن به امام رضا؈ نوشت: «من از شخصی ده درهم طلبکارم. حاکم، آن درهم‌ها را از رواج انداخته و درهم‌های بهتری آورده است. با این وضع، درهم‌های نخست کاهش یافته است...» ادامهٔ این حدیث، مانند حدیث پیشین است.

پس از پایان حدیث، مرحوم صدوق؈ می‌فرماید: «استاد ما محمد بن حسن؈ حدیثی روایت کرده که درهم‌های رایج در میان مردم حق اوست.»

۹۳۶ (۴) صفوان گوید: «معاویة بن سعید از امام؈ سؤال کرد: شخصی از دیگری تعدادی درهم قرض کرد. سپس آن درهم‌ها از رونق افتاد یا تغییر کرد به طوری که چیزی با آنها معامله نمی‌شود. صاحب درهم‌ها، درهم‌های اولی را طلبکار است یا درهم‌های رایج در میان مردم را؟

امام؈ فرمود: برای صاحب درهم‌ها، درهم‌های اول است.»

(۱۶)

باب اشتراط التّقابض فى المجلس فى صحّة الصّرف

۹۳۷ ۲۲۵۹۱ (۱) **کافی ۲۵۱/۵**: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی نجران عن عاصم بن حمید **تهذیب ۹۹/۷**: **استبصار ۹۳/۳**: الحسین بن سعید عن النّضر (بن سوید ـ صا) عن عاصم بن حمید عن محمّد بن قیس عن أبی جعفر ﷺ قال قال أمیر المؤمنین ﷺ لایبتاع رجل فضّة بذهب إلّا یداً بید ولایبتاع ذهباً بفضّة إلّا یداً بید. **الدّعائم ۴۱/۲**: عن علیّ صلوات اللّه علیه (نحوه).

۹۳۸ ۲۲۵۹۲ (۲) **الدّعائم ۴۱/۲**: قال جعفر بن محمّد ﷺ إذا اشتریت من رجل ذهباً بفضّة أو فضّة بذهب فلا تفارقه حتّى تتقابضا وإن وثب حائطاً فإن قال لك أرسل غلامك معی حتّى أعطیه فلا تفعل وإن کان المکان قریباً وإن أرسلت معه فتأمر من ترسله إذا حضر النّقد أن یبتدئ معه الصّرف ویکون هو الّذی یعاقده علیه وإن بقی من النّقد شیء فلاخیر فیه حتّى یکون القبض والدّفع على الکمال یداً بید وإن اشترى الرّجل ذهباً بفضّة واشتغل بغیر ذلك ثمّ أراد القبض فلیعد عقد الصّرف فی وقت القبض فیقول هذا بهذا.

۹۳۹ ۲۲۵۹۳ (۳) **العوالی ۳۹۱**: قال ﷺ لاتبیعوا الذّهب بالذّهب إلّا مثلاً بمثل وحدیث آخر إلّا یداً بید ولا تبیعوا منها شیئاً غائباً بناجز حاضر (قوله غائباً بناجز حاضر ـ أی نسیئة بنقد حاضر).

۹۴۰ ۲۲۵۹۴ (۴) **مستدرك ۳۴۹/۱۳**: ابن أبی جمهور فی درر اللّئالی عن النّبیّ ﷺ انّه قال بیعوا الذّهب بالفضّة یداً بید کیف شئتم.

۹۴۱ ۲۲۵۹۵ (۵) **تهذیب ۹۸/۷**: **استبصار ۹۳/۳**: الحسین بن سعید عن عبداللّه بن بحر عن حریز عن **محمّد** بن مسلم قال سألته عن الرّجل یبتاع الذّهب بالفضّة مثلاً بمثلین قال لا بأس به یداً بید.

۹۴۲ ۲۲۵۹۶ (۶) **تهذیب ۹۹/۷**: الحسین بن سعید عن حمّاد بن عیسى عن حریز عن **محمّد** بن مسلم عن أبی عبداللّه ﷺ قال سألته عن بیع الذّهب بالفضّة مثلین بمثل یداً بید فقال لابأس.

باب ۱۶
شرط صحت تقابض در مجلس بیع صرف

۹۳۷ (۱) محمد بن قیس از امام باقر؈ روایت می‌کند که امیرمؤمنان؈ فرمود: «هیچ‌کس نقره را با طلا نمی‌خرد مگر به صورت دست به دست و نقدی و طلا را با نقره نمی‌خرد مگر به صورت دست به دست و نقدی.»

۹۳۸ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق؈ فرمود: «هرگاه از کسی با نقره، طلا و با طلا، نقره خریدی، از او جدا نشو؛ حتی اگر بر روی دیواری رود تا این‌که هر دو قبض کنید. پس اگر به تو بگوید: غلامت را همراه من روانه کن تا به او تحویل دهم، چنین نکن؛ هرچند مکان نزدیک باشد و اگر همراه او شخصی را فرستادی به او دستور بده که هرگاه به آن رسید، ابتدا با فروشنده معامله کند و او کسی باشد که با فروشنده معامله را انجام می‌دهد و اگر از پول خریداری شده مقداری باقی ماند، در آن خیری نیست تا تحویل دادن و تحویل گرفتن به طور کامل به صورت نقدی انجام پذیرد و اگر شخصی با نقره، طلا بخرد و به کار دیگری مشغول شود، آن‌گاه بخواهد قبض کند باید در زمان تحویل، معامله را اعاده کند و بگوید: این، در مقابل این.»

۹۳۹ (۳) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «طلا را با طلا نفروشید مگر مثل به مثل.»

و در حدیث دیگر فرمود: «طلا را با طلا نفروشید مگر به صورت نقدی و چیز غایب را با چیز نقد و حاضر معامله نکنید.»

۹۴۰ (۴) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «طلا را با نقره به صورت نقدی و هر گونه که خواستید، معامله کنید.»

۹۴۱ (۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام؈ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که طلا را با نقره ـ یک به دو ـ معامله می‌کند. امام؈ فرمود: به صورت نقدی، اشکال ندارد.»

۹۴۲ (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادق؈ دربارهٔ معاملهٔ طلا با نقره به صورت دو به یک و نقدی سؤال کردم. امام؈ فرمود: اشکال ندارد.»

۹۴۳ ۲۲۵۹۷ (۷) **تهذیب ۹۹/۷** : **استبصار ۹۳/۳** : الحسين بن سعيد عن صفوان عن **منصور** بن حازم عن أبي عبدالله ﷺ قال إذا اشتريت ذهباً بفضّة أو فضّة بذهب فلا تفارقه حتّى تأخذ منه وإن نزا[1] حائطاً[2] فانز معه.

۹۴۴ ۲۲۵۹۸ (۸) **كافي ۲۴۷/۵** : عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير **تهذيب ۱۰۰/۷** : الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان عن الحلبيّ وابن أبي عمير عن حمّاد عن **الحلبيّ** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل ابتاع من رجل بدينار فأخذ[3] بنصفه بيعاً وبنصفه ورقاً قال لابأس به وسألته هل يصلح (له ـ يب) أن يأخذ بنصفه ورقاً أو بيعاً ويترك نصفه حتّى يأتي بعد فيأخذ به ورقاً أو بيعاً قال ما أحبّ أن أترك منه شيئاً حتّى آخذه جميعاً فلا يفعله.

۹۴۵ ۲۲۵۹۹ (۹) **كافي ۲۴۸/۵** : أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان **تهذيب ۱۰۳/۷** : الحسين بن سعيد عن صفوان عن **إسحاق** بن عمّار قال سألت أبا إبراهيم ﷺ عن الرّجل يأتيني بالورق فأشتريها منه بالدّنانير فأشتغل عن تعيير[4] وزنها وانتقادها وفضل[5] مابيني وبينه فيها فأعطيه الدّنانير وأقول له (انّه ـ كا) ليس بيني وبينك بيع وانّي قد نقضت الّذي بيني وبينك من البيع وورقك عندي قرض ودنانيري عندك قرض حتّى تأتيني من الغد وابايعه قال ليس به بأس (تهذيب ـ قال إسحاق وسألته عن الرّجل يبيعني الورق بالدّنانير وأتّزن منه وأزن له حتّى أفرغ فلا يكون بيني وبينه عمل الّا أنّ في ورقه نُفاية[6] وزيوفاً ومالايجوز فيقول انتقدها وردّ نُفايتها فقال ليس به بأس ولكن لاتؤخّر ذلك أكثر من يوم أو يومين فإنّما هو الصّرف قلت فإن وجدت في ورقه[7] فضلاً مقدار مافيه من النّفاية فقال هذا احتياط هذا أحبّ إليّ) أورده في الكافي بهذا الإسناد مانقلناه عن التّهذيب في ص ۲۴۶/۵.

---

۱. وإن نزا أي وإن علا.
۲. حائط ـ خ.
۳. وأخذ ـ يب.
۴. تحرير ـ يب.
۵. أفضّل ـ خ يب.
۶. النّفاية بالضمّ: الرّديّة ـ الزّيوف جمع الزّيف أي الرّدىء المردود لما فيه الغشّ.
۷. ورقة ـ كا.

۹۴۳ (۷) منصور بن حازم از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه با نقره، طلا یا با طلا، نقره خریدی، از فروشنده جدا نشو تا قبض کنی و اگر از دیواری بالا رفت تو نیز همراه او بالا برو.»

۹۴۴ (۸) حلبی گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: شخصی از دیگری نصف یک دینار را کالا می‌خرد و نصف دیگر آن را درهم. امام‌ؑ فرمود: اشکال ندارد.

و سؤال کردم: آیا شایسته است نصف آن را کالا یا درهم بخرد و نصف دیگر آن را رها کند تا بعداً درهم یا کالا بخرد؟

امام‌ؑ فرمود: دوست ندارم چیزی از آن را باقی گذارد تا این‌که همهٔ آن را بگیرد؛ پس چنین نکند.»

۹۴۵ (۹) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر‌ؑ سؤال کردم: شخصی تعدادی درهم نزد من می‌آورد و من آنها را به دینار می‌خرم ولی در این میان سرگرم کار دیگری می‌شوم و از وزن کردن و بررسی آنها و افزودهٔ میان خود و او در آنها بازمی‌مانم. از این رو دینارها را به وی می‌دهم و می‌گویم: میان من و تو معامله انجام نشد و من آن معامله‌ای را که میان‌مان صورت گرفت برهم می‌زنم. درهم‌های تو نزد من و دینارهای من نزد تو قرض باشد، تا فردا نزد من بیایی و آنها را با تو معامله کنم.

امام‌ؑ فرمود: اشکال ندارد.

و سؤال کردم: شخصی درهم در برابر دینار به من می‌فروشد. من درهم و دینارها را وزن می‌کنم و کار دیگری انجام نمی‌دهم. در میان درهم‌های وی، درهم‌های نامرغوب و ناسره به چشم می‌خورد و او به من می‌گوید: آن را بررسی کن و درهم‌های نامرغوب را به من بازگردان.

امام‌ؑ فرمود: این کار اشکال ندارد ولی این کار را بیش از یکی دو روز به تأخیر نینداز زیرا آن، معاملهٔ درهم و دینار است.

گفتم: اگر درهم‌های وی از اندازهٔ درهم ناخالص بیشتر باشد؟

امام‌ؑ فرمود: این احتیاط است و نزد من محبوب‌تر است.»

۹۴۶ (۱۰) **کافی ۲۵۲/۵**: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار ومحمّد بن إسماعيل عن
۲۳۶۰۰ الفضل بن شاذان جميعاً عن صفوان بن يحيى **تهذيب ۹۹/۷**: **استبصار ۹۴/۳**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن عبدالرّحمن بن الحجّاج قال سألته عن الرّجل يشترى من الرّجل الدّراهم بالدّنانير فيزنها وينقدها[1] ويحسب ثمنها كم (هو ـ كا صا) ديناراً ثمّ يقول أرسل غلامك معى حتّى أعطيه الدّنانير فقال ما أحبّ أن يفارقه حتّى يأخذ الدّنانير فقلت إنّما هم فى دار واحدة وأمكنتهم قريبة بعضها من بعض وهذا يشقّ عليهم فقال إذا فرغ من وزنها وانقادها[2] فليأمر الغلام الّذى يرسله أن يكون هو الّذى يبايعه ويدفع إليه الورق ويقبض منه الدّنانير حيث يدفع إليه الورق.

۹۴۷ (۱۱) **کافی ۲۵۲/۵**: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد عن غير واحد عن أبان بن
۲۳۶۰۱ عثمان **تهذيب ۹۹/۷**: الحسين بن سعيد عن القاسم عن أبان عن **عبدالرّحمن** بن أبى عبدالله عن أبى عبدالله ؑ قال سألته عن بيع الذّهب بالدّراهم فيقول أرسل رسولاً فيستوفى لك ثمنه (قال ـ يب) فيقول هات وهلمّ ويكون رسولك معه.

۹۴۸ (۱۲) **تهذيب ۱۰۰/۷**: **استبصار ۹۴/۳**: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن
۲۳۶۰۲ الحسين عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن حمّاد عن **فقيه ۱۸۳/۳**: **عمّار** السّاباطيّ عن أبي عبدالله ؑ قال قلت له الرّجل يبيع الدّراهم بالدّنانير نسيئة قال لابأس (به ـ فقيه).

۹۴۹ (۱۳) **تهذيب ۱۰۰/۷**: **استبصار ۹۴/۳**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن محمّد
۲۳۶۰۳ عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن ثعلبة (بن ميمون ـ يب خ) عن أبى الحسين[3] عن **عمّار** السّاباطيّ عن أبي عبدالله ؑ قال الدّنانير[4] بالدّراهم بثلاثين أو أربعين أو نحو ذلك نسيئة قال لابأس.

۹۵۰ (۱۴) **تهذيب ۱۰۰/۷**: **استبصار ۹۴/۳**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن احمد بن محمّد
۲۳۶۰۴ عن عليّ بن حديد عن جميل بن درّاج عن زرارة عن أبى جعفر ؑ قال لابأس أن يبيع الرّجل الدّينار نسيئة بمأة وأقلّ وأكثر.

---

۱. ينقدها ـ يب. ۲. وانتقادها ـ يب صا. ۳. عن أبى الحسن ـ يب.
۴. الدينار ـ خ يب.

۹۴۶ (۱۰) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام﷣ سؤال کردم: شخصی از دیگری درهم در برابر دینار می‌خرد. آن‌گاه آنها را وزن و بررسی می‌کند و بهای آنها را به دینار محاسبه می‌کند. سپس به فروشنده می‌گوید: غلامت را همراه من بفرست تا دینارها را به وی تحویل دهم. امام﷣ فرمود: دوست ندارم از او جدا شود تا دینارها را تحویل بگیرد.

گفتم: آنان در یک خانه و نزدیک به هم هستند و این [جدا نشدن از هم پیش از قبض] برای آنان دشوار است.

امام﷣ فرمود: پس از آن‌که از وزن کردن و بررسی آنها فراغت یافتند، به غلامی که می‌فرستد، دستور دهد با خریدار معامله کند و درهم‌ها را تحویل دهد و دینارها را پس از قبض درهم‌ها، تحویل بگیرد.»

۹۴۷ (۱۱) عبدالرحمان بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق﷣ سؤال کردم: در معاملهٔ طلا با درهم، خریدار به فروشنده می‌گوید: شخصی را روانه کن تا بهای آن را برای تو تحویل بگیرد. امام﷣ فرمود: بیاور و بیا و فرستادهٔ تو همراه اوست.»

۹۴۸ (۱۲) عمار ساباطی گوید: «به امام صادق﷣ گفتم: شخصی تعدادی درهم را به دینار به طور نسیه می‌فروشد.

امام﷣ فرمود: اشکال ندارد.»

۹۴۹ (۱۳) عمار ساباطی گوید: «به امام صادق﷣ گفتم: یک دینار به سی یا چهل درهم یا مثل آن به طور نسیه معامله می‌شود.

امام﷣ فرمود: اشکال ندارد.»

۹۵۰ (۱۴) زراره از امام باقر﷣ روایت می‌کند که فرمود: «اشکال ندارد شخصی دینار را به صد [درهم] و کمتر و بیشتر به طور نسیه معامله کند.»

۹۵۱ ۲۳۶۰۵ (۱۵) **تهذیب ۷/۱۰۰: استبصار ۳/۹۴**: أحمد بن محمّد بن عیسى عن الحسن بن عليّ الوشّاء عن ثعلبة بن میمون عن أبی الحسن[1] السّاباطيّ عن **عمّار** بن موسى السّاباطيّ قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول لابأس بأن يبيع الرّجل الدّينار بأكثر من صرف يومه نسيئة.

۹۵۲ ۲۳۶۰۶ (۱۶) **تهذیب ۷/۱۰۰: استبصار ۳/۹۵**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن الحسن بن عليّ عن عمرو بن سعيد عن مصدّق بن صدقة عن **عمّار** عن أبي عبدالله ﷺ عن الرّجل (هل ـ يب) يحلّ له أن يسلف دنانير بكذا وكذا درهماً إلى أجل (معلوم ـ يب) قال نعم لابأس وعن الرّجل يحلّ له أن يشتري دنانير بالنّسيئة قال نعم إنّما الذّهب وغيره في الشّراء والبيع سواء ـ قال محمّد بن الحسن الوجه في هذه الأخبار انّها لاتعارض ماقدّمناه من انّه لايجوز بيع الذّهب بالفضّة نسيئة متفاضلاً لأنّ تلك الأخبار كثيرة وهذه الأخبار أربعة منها الأصل فيها عمّار بن موسى السّاباطيّ وهو واحد قد ضعّفه جماعة من أهل النّقل وذكروا انّ ما ينفرد بنقله لايعمل به لأنّه كان فطحيّاً غير انّا لانطعن عليه بهذه الطّريقة لأنّه وإن كان كذلك فهو ثقة في النّقل لايطعن عليه فيه وامّا خبر زرارة فالطّريق إليه عليّ بن حديد وهو مضعّف جدّاً لايعوّل على ماينفرد بنقله وتحتمل هذه الأخبار وجهاً من التّأويل وهو أن يكون قوله ﷺ نسيئة صفة الدّنانير ولايكون حالاً للبيع فيكون تلخيص الكلام انّ من كان له على غيره دنانير نسيئة جاز أن يبيعها عليه في الحال بدراهم سعر الوقت أو أكثر من ذلك ويأخذ الثّمن عاجلاً ونحن نذكر بعد هذا مايدلّ على جواز ذلك.

۹۵۳ ۲۳۶۰۷ (۱۷) **تهذیب ۷/۱۰۱: استبصار ۳/۹۵**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن عيسى[2] عن الفضل[3] بن كثير عن محمّد بن عمرو قال كتبت إلى أبي الحسن الرّضا ﷺ انّ امرأة من أهلنا أوصت أن ندفع إليك ثلاثين ديناراً وكان لها عندي فلم يحضرني فذهبت إلى بعض الصّيارفة فقلت أسلفني دنانير على أن أعطيك ثمن كلّ دينار ستّة وعشرين درهماً فأخذت منه عشرة دنانير بمأتين وستّين درهماً وقد بعثتها (بها ـ صا) إليك فكتب ﷺ إليّ وصلت الدّنانير (قال الشّيخ فهذا الخبر ليس فيه أكثر من حكاية حال ما فعله من استسلافه الدّراهم بالدّنانير وبعثه بها إلى الرّضا ﷺ لأجل حوالة كانت حصلت عليه وانّه قبلها منه وليس فيه

---

۱. أبي الحسين ـ خ. ۲. عن محمّد بن الحسين ـ صا. ۳. عن الفضيل ـ صا.

۹۵۱ (۱۵) عمار ساباطی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «اشکال ندارد شخصی دینار را به بیش از نرخ روز به طور نسیه بفروشد.»

۹۵۲ (۱۶) عمار ساباطی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: آیا جایز است شخصی تعدادی دینار رابه فلان تعداد درهم تا سر رسید معینی پیش‌فروش کند؟

امام ﷺ فرمود: آری، اشکال ندارد.

و سؤال کردم: آیا جایز است شخصی تعدادی دینار به طور نسیه بخرد؟

امام ﷺ فرمود: آری، همانا طلا و اجناس دیگر در خرید و فروش یکسان هستند.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ می‌فرماید: «توجیه این روایات به این صورت است که آنها با احادیث عدم جواز معاملهٔ طلا و نقره به طور نسیه و متفاوت در وزن ـ که پیشتر آنها را ذکر کردیم ـ تعارض ندارد؛ زیرا آن روایات بسیار بودند و اینها چهار حدیث بیشتر نیست. راوی تعدادی از اینها، عمار بن موسی ساباطی است که واحد است و گروهی از اهل حدیث وی را تضعیف کرده‌اند و گفته‌اند: احادیثی که تنها به وسیلهٔ او نقل شود، به آنها عمل نمی‌شود. چون او فطحی است.

با این حال، ما این اشکال را بر وی نمی‌پذیریم؛ زیرا عمار هرچند فطحی است ولی در نقل حدیث مورد اعتماد است و اشکالی در این جهت به وی وارد نیست.

و در سند خبر زراره علی بن حدید قرار دارد که به شدت تضعیف شده است و به احادیثی که تنها به وسیله وی به دست ما برسد، عمل نخواهد شد.»

این روایات را به گونهٔ دیگری نیز می‌توان توجیه کرد و آن این‌که واژهٔ نسیه در سخن امام ﷺ صفت برای «الدنانیر» باشد نه حال برای «البیع» و بنابراین خلاصهٔ معنای احادیث این می‌شود: «هرکس از دیگری به طور نسیه دینار طلبکار است، می‌تواند آنها را در زمان حاضر به درهم نرخ روز یا بیشتر از آن بفروشد و بهای آن را به طور نقدی دریافت کند و ما در آینده احادیثی بر جواز این معامله ذکر خواهیم کرد.»

۹۵۳ (۱۷) محمد بن عمرو گوید: «به امام رضا ﷺ نوشتم: زنی از بستگان ما وصیت کرد که سی دینار به شما بپردازم و او این مبلغ را از من طلبکار بود ولی من دینار در اختیار نداشتم؛ از این رو نزد صرافی رفتم وبه وی گفتم: تعدادی دینار به طور نسیه ـ هر دینار به بیست و شش درهم ـ به من بفروش.

به‌این ترتیب ده دینار به‌مبلغ دویست و شصت درهم‌از وی‌گرفتم و آنها را به سوی شما می‌فرستم.

امام ﷺ مرقوم فرمود: دینارها به دست من رسید.»

انّه سأله عن جواز ذلك فسوّغه وأجاز ذلك له وإذا لم يكن فيه فلايعارض ما قدّمناه.) وتقدّم في باب (٨) أنّ من كان له على آخر دراهم فأمره أن يحوّلها دنانير من أبواب الصّرف ج ٢٣ ما يناسب الباب. ولاحظ الباب التّالي.

(١٧)

باب انّ من اشترى الدّراهم بالدّنانير ودفع إلى البايع فوق حقّه ليزن لنفسه صحّ الصّرف والقبض

٩٥٤ ٢٣٦٠٨ (١) **فقيه ٣/١٨٤**: روى ابن محبوب عن **حنان** بن سدير قال قلت لأبي عبدالله ﷺ انّه يأتيني الرّجل ومعه الدّراهم فاشتريها منه بالدّنانير ثمّ أعطيه كيساً فيه دنانير أكثر من دراهمه فأقول لك من هذه الدّنانير كذا وكذا ديناراً ثَمَنُ دراهمك فيقبض الكيس منّي ثمّ يردّه علىّ ويقول اثبتها لي عندك فقال إن كان في الكيس وفاء بثمن دراهمه فلابأس به.

٩٥٥ ٢٣٦٠٩ (٢) **السّرائر ٤٨٢**: ومن ذلك ماستطرفناه من كتاب المشيخة تصنيف الحسن بن محبوب السّرّاد صاحب الرّضا عليه آلاف التّحيّة والثّناء وهو ثقة عند أصحابنا جليل القدر كثير الرّواية أحد الأركان الأربعة في عصره قال وحدّثني هذيل بن حيّان (حنّان ـ خ ئل) الصّيرفي عن أخيه **جعفر** بن حيّان الصّيرفي قال سألت أباعبدالله ﷺ فقلت يجيئني الرّجل فيشترى منّي الدّراهم بالدّنانير فأخرج إليه بدرة فيها عشرة آلاف درهم فينظر إلى الدّراهم واقاطعه على السّعر وأقول له قد بعتك من هذه الدّراهم خمسة آلاف درهم بهذا السّعر بخمسمأة دينار فيقول قد ابتعتها منك ورضيت فيدفع الىّ كيساً فيه ستّمأة دينار فأقبضه منه ويقول لي قد وهبت لك من هذه السّتّمأة دينار خمسمأة دينار عن[١] هذه الخمس ألف درهم فأقبض الكيس ولم يوازنني ولم يناقدني الدّراهم ولم أوازنه ولم أناقده الدّنانير في ذلك المجلس ثمّ يجيئني بعد فأوازنه وأناقده قال فقال لي أليس في البدرة الّتي أخرجتها إليه الوفاء بالخمسة ألف درهم وفي الكيس الّذي دفع إليك الوفاء بخمسمأة دينار قال فقلت نعم إنّ فيها الوفاء وفضلاً قال فقال لابأس بهذا اذاً.

---

١. ثمن هذه الخمسة آلاف ـ خ ل.

مرحوم شیخ طوسی؟ح می‌فرماید: «در این حدیث بیش از کاری که راوی انجام داده بیان نشده است و آن خریدن دینار در مقابل درهم به طور نسیه و فرستادن آنها به سوی امام رضا؟ع به خاطر حواله‌ای است که به وی داده شده بود و امام رضا؟ع آن را پذیرفت و در این حدیث از جواز این کار سؤال نشده است تا امام؟ع آن را اجازه فرموده باشد و چون به این مطلب در آن اشاره نشده است، پس با روایات گذشته در تعارض نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در باب هشتم از باب‌های صرف، مناسب با این بحث آمده است و باب بعدی را نیز بنگر.

باب ۱۷

حکم پرداخت بیشتر خریدار درهم به عوض دینار به بایع درهم

۹۵۴ (۱) حنان بن سدیر گوید: «به امام صادق؟ع گفتم: شخصی با تعدادی درهم نزد من می‌آید و من آنها را از وی به دینار می‌خرم. سپس کیسه‌ای که در آن تعدادی دینار بیش از ارزش درهم‌های اوست به وی می‌دهم و می‌گویم: از این دینارها فلان تعداد، بهای درهم‌هایت است. او کیسه را از من می‌گیرد، آن‌گاه آن را به من باز می‌گرداند و می‌گوید: آنها را برای من نزد خودت نگهدار.

امام؟ع فرمود: اگر در کیسه به اندازه‌ای است که بهای درهم‌های او را تامین کند، اشکال ندارد.»

۹۵۵ (۲) جعفر بن حیّان صیرفی گوید: «به امام صادق؟ع گفتم: شخصی برای خرید درهم باتعدادی دینار نزد من می‌آید. من با او بر سر قیمت توافق می‌کنم. آن‌گاه کیسه‌ای که ده هزار درهم در آن است، بیرون می‌آورم، به وی نشان می‌دهم و می‌گویم: پنج هزار درهم از این درهم‌ها را به این نرخ به پانصد دینار به تو فروختم و او می‌گوید: از تو خریدم و راضی شدم. آن‌گاه وی کیسه‌ای حاوی ششصد دینار به من می‌دهد و می‌گوید: از این ششصد دینار، پانصد دینار آن را بابت بهای پنج هزار درهم به تو دادم.

من کیسه را می‌گیرم. نه او درهم‌ها را در حضور من وزن و بررسی می‌کند و نه من دینارها را در حضور او در آن مجلس وزن و بررسی می‌کنم، پس از آن نزد من می‌آید و من برای وی وزن می‌کنم.

امام؟ع فرمود: آیا در کیسه‌ای که به وی دادی به اندازهٔ پنج هزار درهم و در کیسه‌ای که به تو داد به اندازهٔ پانصد دینار نیست؟

گفتم: آری، در آن بیشتر وجود دارد.

امام؟ع فرمود: در این صورت، این کار اشکال ندارد.»

۹۵۶ ۲۳۶۱۰ (۳) كافى ۲۴۹/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ۱۰۵/۷: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبى المغرا عن أبى بصير قال قلت لأبى عبدالله ﷺ آتى الصّيرفى بالدّراهم أشترى منه الدّنانير فيزن لى بأكثر[۱] من حقّى ثمّ أبتاع منه مكانى بها دراهم قال ليس بها بأس ولكن لاتزن[۲] أقلّ من حقّك.

۹۵۷ ۲۳۶۱۱ (۴) كافى ۲۴۸/۵: (أبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبد الجبّار ـ معلّق) عن صفوان تهذيب ۱۰۵/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن إسحاق بن عمّار قال قلت لأبى عبدالله ﷺ الرّجل يجيئنى بالورق يبيعنيها[۳] يريد بها ورقاً عندى فهو اليقين (عندى ـ يب) انّه ليس يريد الدّنانير ليس يريد إلّا الورق ولايقوم حتّى يأخذ ورقى فأشترى منه الدّراهم بالدّنانير فلاتكون دنانيره عندى كاملة فأستقرض له من جارى فأعطيه كمال دنانيره ولعلّى لاأحرز وزنها فقال أليس يأخذ وفاء الّذى له قلت بلى قال ليس به بأس. وتقدّم فى رواية إسحاق (۹) من باب (۱۶) اشتراط التّقابض فى المجلس فى صحّة الصّرف قوله الرّجل يبيعنى الورق بالدّنانير وأتّزن منه وأزن له حتّى أفرغ فلايكون بينى وبينه عمل الخ فلاحظ.

(۱۸)

باب حكم من كان له على غيره دنانير أو دراهم ثمّ تغيّر السّعر قبل المحاسبة

۹۵۸ ۲۳۶۱۲ (۱) كافى ۲۴۵/۵: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۱۰۶/۷: أحمد بن محمّد بن عيسى عن علىّ بن الحكم عن عبدالملك بن عتبة الهاشمىّ قال سألت أبا الحسن (موسى ـ كا) ﷺ عن رجل يكون عنده دنانير لبعض خلطائه فيأخذ مكانها ورقاً فى حوائجه وهو يوم قبضت سبعة (وسبعة ـ كا) ونصف بدينار وقد يطلب صاحب المال بعض الورق وليست بحاضرة[۴] فيبتاعها له (من ـ كا) الصّيرفى بهذا السّعر ونحوه ثمّ يتغيّر السّعر قبل أن يحتسبا[۵] حتّى صارت الورق اثنى عشر درهماً بدينار فهل يصلح ذلك له وإنّما هى بالسّعر الأوّل حين

---

۱. أكثر ـ يب. ۲. لايزن لك ـ يب. ۳. يبيعها ـ خ يب.
۴. وليس بحاضرة ـ يب. ۵. يحتسبها ـ يب.

۹۵۶ (۳) ابو بصیر گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: با تعدادی درهم برای خرید دینار نزد صراف می‌روم. او بیش از حق من وزن می‌کند و تحویل می‌دهد. سپس در همان جا درهم‌ها را از وی می‌خرم. امامؑ فرمود: اشکال ندارد ولی کمتر از حقّت تحویل نگیر.»

۹۵۷ (۴) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: شخصی تعدادی درهم برای فروش نزد من می‌آورد که با درهم‌های من مبادله کند. پس من یقین دارم که او دینار نمی‌خواهد و غیر از درهم نیز چیزی نمی‌خواهد و از آنجا بر نمی‌خیزد تادرهم‌های مرا بگیرد. با این حال من درهم‌های او را با دینار می‌خرم و چون به اندازهٔ کافی دینار ندارم، از همسایه‌ام قرض می‌کنم و دینارهایش را به طور کامل تحویل می‌دهم و شاید وزن آن را احراز نکنم.

امامؑ فرمود: آیا حقش را به طور کامل دریافت نمی‌کند؟

گفتم: آری.

فرمود: اشکالی ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت نهم از باب شانزدهم از باب‌های صرف این گفته که: «شخصی درهم در برابر دینار به من می‌فروشد و من با سنجش از وی تحویل می‌گیرم و با وزن کردن به وی تحویل می‌دهم تا فارغ شوم و میان ما کار دیگری انجام نمی‌شود...»

باب ۱۸

حکم تغییر قیمت دینار یا درهم قبل از تسویه با طلبکار

۹۵۸ (۱) عبدالملک بن عتبه هاشمی گوید: «از امام موسی بن جعفرؑ سؤال کردم: شخصی از یکی از دوستانش تعدادی دینار گرفت و برای صرف در نیازهایش آنها را بـه درهـم تـبدیل کـرد. در زمـان تحویل، هر دینار معادل با هفت و هفت و نیم درهم بود. پس از مدتی، صاحب مال تعدادی درهم از وی درخواست کرد و او از صراف به همین نرخ و نزدیک آن بـرای وی درهـم خـرید ولی پـیش از محاسبه، نرخ تغییر کرد و دوازده درهم با یک دینار برابر شد. آیا برای او به این نرخ شایسته است؟ در حالی که در هنگام تحویل به نرخ نخست یعنی هفت و هفت و نیم درهم در برابر یک دینار بود.

امامؑ فرمود: در صورتی که به مقدار دینارها [به ارزش دینارها در زمان پرداخت] به وی درهم بپردازد پس معاملهٔ درهم و دینار هر گونه باشد به او زیان نمی‌رساند و اشکال ندارد.»

قبض[1] كانت سبعة وسبعة ونصف بدينار قال إذا دفع إليه الورق بقدر[2] الدّنانير فلايضرّه كيف الصّروف ولا بأس[3].

۹۵۹ ۲۳۶۱۳ (۲) تهذيب ۱۰۷/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر بن سماعة عن إبراهيم بن عبدالحميد عن عبد صالح عليه السلام قال سألته عن الرّجل يكون له عند الرّجل دنانير أو خليط له يأخذ مكانها ورقاً في حوائجه وهي يوم قبضها سبعة وسبعة ونصف بدينار وقد يطلبها الصّيرفي وليس الورق حاضراً فيبتاعها له الصّيرفيّ بهذا السّعر سبعة وسبعة ونصف ثمّ يجيء يحاسبه وقد ارتفع سعر الدّنانير وصار باثني عشر كلّ دينار هل يصلح ذلك له وإنّما هي له بالسّعر الأوّل يوم قبض منه دراهمه فلايضرّه كيف كان السّعر قال يحسبها بالسّعر الأوّل فلابأس به.

۹۶۰ ۲۳۶۱۴ (۳) تهذيب ۱۰۸/۷: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي إسحاق عن ابن أبي عمير عن يوسف بن أيّوب شريك إبراهيم بن ميمون عن أبي عبدالله عليه السلام قال في الرّجل يكون له على رجل دراهم فيعطيه دنانير ولايصارفه فتصير الدّنانير بزيادة أو نقصان قال له سعر يوم أعطاه.

۹۶۱ ۲۳۶۱۵ (۴) كافي ۲۴۸/۵: تهذيب ۱۰۷/۷: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن فقيه ۱۸۵/۳: صفوان عن إسحاق بن عمّار قال سألت أبا إبراهيم عليه السلام عن الرّجل يكون لي عليه المال فيقضيني بعضاً دنانير وبعضاً دراهم فإذا جاء يحاسبني ليوفّيني (كما ـ كا) يكون[4] قد تغيّر سعر الدّنانير أيّ السّعرين أحسب (له ـ كا يب) (سعر ـ يب) الّذي كان يوم أعطاني الدّنانير أو سعر يومي[5] (الّذي ـ كا يب) أحاسبه قال سعر يوم أعطاك الدّنانير لأنّك حبست منفعتها عنه.

۹۶۲ ۲۳۶۱۶ (۵) تهذيب ۱۰۷/۷: الحسين بن سعيد عن فضالة عن فقيه ۱۸۴/۳: أبان عن إسحاق بن عمّار قال قلت لأبي إبراهيم عليه السلام الرّجل يكون له على الرّجل الدّنانير فيأخذ منه دراهم ثمّ يتغيّر السّعر قال فهي له على السّعر الّذي أخذها منه[6] يومئذ وإن أخذ دنانير فليس له دراهم عنده فدنانيره عليه يأخذها برؤوسها متى شاء.

---

۱. يوم قبضت ـ يب. ۲. بعدد ـ يب. ۳. الصّرف فلابأس ـ يب.
۴. جاء وقد تغيّر ـ فقيه. ۵. أو سعر يوم أحاسبه ـ فقيه. ۶. عليه ـ فقيه.

۹۵۹ (۲) ابراهیم بن عبدالحمید گوید: «از امام ﷺ سؤال کردم: شخصی از دیگری یا شریکش دینار طلبکار است. به‌جای آن درهم برای صرف در نیازهایش می‌گیرد. در روز تحویل هفت و هفت و نیم درهم معادل یک دینار است ولی بدهکار خودش درهم نداشت و آنها را از صراف به همین نرخ - هفت و هفت و نیم - برایش گرفت. سپس وقتی او برای محاسبه می‌رود، قیمت دینار به دوازده درهم رسیده است. آیا بدهکار حق دارد آنها را به این نرخ محاسبه کند در حالی که وقتی آنها را از وی گرفت به نرخ اول بود و قیمت دینار هر چه باشد زیانی به بدهکار نمی‌زند؟

امام ﷺ فرمود: به نرخ اول محاسبه می‌کند و اشکال ندارد.»

۹۶۰ (۳) ابراهیم بن میمون گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی از دیگری درهم طلبکار است. بدهکار بدون این‌که با او معامله کند، دینار به وی می‌دهد. آن‌گاه نرخ دینار افزایش یا کاهش می‌یابد.

امام ﷺ فرمود: نرخ روز تحویل برای اوست.»

۹۶۱ (۴) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: من مالی از کسی طلبکار هستم و او مقداری دینار و مقداری درهم به من می‌دهد. پس وقتی برای حسابرسی و پرداخت بدهی‌اش می‌آید، نرخ دینار تغییر کرده است. به کدام نرخ برای او محاسبه کنم؛ به نرخ روز پرداخت یا نرخ روز تسویه‌حساب؟

امام ﷺ فرمود: نرخ روز پرداخت دینارها؛ زیرا تو منافع آن را از وی بازداشتی.»

۹۶۲ (۵) اسحاق بن عمار گوید: « به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: شخصی از دیگری دینار طلبکار است. از وی درهم می‌گیرد آن‌گاه نرخ تغییر می‌کند.

امام ﷺ فرمود: درهم‌ها با همان نرخی که در آن روز از وی گرفته برای اوست و اگر دینار بگیرد، از او درهم طلبکار نیست. پس دینارهایش را از او طلبکار است و هروقت بخواهد اصل آنها را تحویل می‌گیرد.»

(۱۹)

باب ثبوت ملك العوضين في الصّرف وجواز بيعه بربح وإن نقد عنه غيره وجواز اشتراط الخيار فيه

۹۶۳ ۲۳۶۱۷ (۱) **تهذيب ۱۰۶/۷**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن سنان عن أبي عبداللّه ﷺ قال سألته عن الرّجل يشترى الورق من الرّجل ويزنها ويعلم وزنها ثمّ يقول أمسكها عندك كهيئتها حتّى ارجع إليك وأنا بالخيار عليك فقال إن كان بالخيار فلابأس به ان يشتريها منه وإلّا فلا. **وتقدّم** في رواية الحلبيّ (۱) من باب (۶۲) انّ من نقد عن المشترى الثّمن جاز له الشّراء منه بربح من أبواب البيع وشروطه ج ۲۲ مايناسب ذلك. **ولاحظ** باب (۶) ثبوت خيار الشّرط من أبواب الخيار ج ۲۳ فإنّه بإطلاقه يدلّ على جواز اشتراط الخيار.

(۲۰)

باب ماورد في طرد أهل الذّمّة من الصّرف

۹۶۴ ۲۳۶۱۸ (۱) **الدّعائم ۳۷/۲**: عن رسول اللّه ﷺ انّه لمّا قبل الجزية عن أهل الذّمّة لم يقبلها إلّا على شروط اشترطها عليهم منها أن لايأكلوا الرّبا فمن فعل ذلك فقد برئت منه ذمّة اللّه وذمّة رسوله وليس استحلال الرّبا من دينهم الّذى صولحوا على أن لا يخرجوا منه بل الرّبا محرّم عليهم في شريعتهم قال اللّه جلّ ذكره ﴿فَبِظُلْمٍ مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَٰتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ كَثِيرًا ۞ وَأَخْذِهِمُ ٱلرِّبَوٰاْ وَقَدْ نُهُواْ عَنْهُ﴾ فاخبر عزّ وجلّ أنّه كان قد حرّم عليهم الرّبا وإنّما استحلّه منهم من استحلّه بمعصية اللّه وما حرّفه لهم أحبارهم ورهبانهم فاحلّوا لهم الرّبا وكذلك كتب عليّ ﷺ إلى رفاعة يأمره بطرد أهل الذّمّة من الصّرف.

باب ۱۹

جواز اشتراط خیار در صرف

(۱) ابن سنان گوید: «از امام صادق‌ﷺ سؤال کردم: شخصی تعدادی درهم می‌خرد. آنها را وزن می‌کند و پس از آگاه شدن از وزن آنها به فروشنده می‌گوید: اینها را به همین صورت نگهدار تا باز گردم و من خیار دارم. ۹۶۳

امامﷺ فرمود: اگر خیار دارد[1] پس اشکال ندارد که آنها را از وی بخرد و در غیر این صورت نه [جایز نیست].»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب شصت و دوم از باب‌های خرید و فروش مناسب با آن هست و باب ششم از باب‌های خیار را نیز بنگر؛ زیرا اطلاق آن دلالت بر جواز اشتراط خیار می‌کند.

باب ۲۰

بازداشتن اهل ذمّه از صرافی

(۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ براساس شروطی که با اهل ذمّه انجام داد از آنها جزیه را پذیرفت. یکی از آن شروط این بود که آنان ربا نخورند و هرکس رباخواری کند، از پیمان خدا و پیامبرﷺ بر کنار است و حلال شمردن ربا از آیین آنان نبود که بر عدم خروج از آن با آنها مصالحه شده بود. بلکه ربا در دین‌شان بر آنان حرام است. خداوندی که یادش باشکوه است می‌فرماید: «به دلیل ظلمی از سوی یهودیان، پاکی هایی را که بر ایشان حلال بود، بر آنان حرام کردیم و به دلیل جلوگیری بسیار آنان از راه خدا و ربا گرفتن آنها، در حالی که از آن بازداشته شده بودند...» ۹۶۴

پس خداوندﷻ خبر داد که ربا را بر آنان حرام کرده بود و کسانی از آنان که آن را حلال شمردند، تنها به خاطر نافرمانی از دستور خدا و تحریف عالمان و راهبان‌شان که ربا را حلال کردند، آن را حلال شمردند و همچنین علیﷺ به رفاعه نوشت و به وی دستور داد که اهل ذمّه را از صرافی منع کند.»

---

۱. یعنی در انجام معامله و عدم آن اختیار دارد؛ در این صورت اشکال ندارد که پس از آمدن، معامله را تمام کند.

أبواب بيع الثّمار والأصول والزّرع

(١)

باب حكم بيع الثّمار وأكل المارّة منها
وحكم بيع الرّطبة ونحوها وورق الحنّاء والتّوت وأشباه ذلك

٩٦٥ ٢٣٦١٩ (١) **تهذيب** ٨٥/٧: **استبصار** ٨٧/٣: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ١٧٥/٥: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن عليّ الوشّاء قال سألت (أبا الحسن ـ صا) الرّضا ﷺ هل يجوز بيع النّخل إذا حمل فقال لايجوز بيعه حتّى يزهو قلت ومالزّهو جعلت فداك قال يحمرّ ويصفرّ وشبه ذلك. **فقيه** ١٣٣/٣: روى عن الحسن بن عليّ بن بنت الياس قال قلت لأبي الحسن ﷺ هل يجوز وذكر مثله إلى قوله يصفرّ.

٩٦٦ ٢٣٦٢٠ (٢) **المقنع** ١٢٣: ولا يجوز بيع النّخل إذا حمّل حتّى يزهو وهو أن يحمرّ ويصفرّ ولايجوز أن يشترى النّخل قبل أن يطلع ثمره بسنة مخافة الآفة حتّى يستبين ولابأس أن يشتريه سنتين أو ثلاث سنين أو أربعة أو أكثر من ذلك وعلّة ذلك انّه إن لم يحمل في هذه السّنة حمل في قابل وإن اشتريته سنة واحدة فلاتشتره حتّى يبلغ.

٩٦٧ ٢٣٦٢١ (٣) **كافي** ١٧٦/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ٨٤/٧: **استبصار** ٨٦/٣: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد (الجوهري ـ كا يب) عن عليّ ابن أبي حمزة قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل اشترى بستاناً فيه نخل وشجر منه ما قد أطعم ومنه مالم يطعم قال لابأس (به ـ كا ـ فقيه) إذا كان فيه ماقد أطعم قال وسألته عن رجل اشترى بستاناً

بخش هفتم:

باب‌های بیع میوه‌ها، درختان و زراعت

باب ۱

حکم معاملهٔ میوه و خوردن رهگذر از آن و معاملهٔ رطب، برگ حنا، توت و مانند آن

۹۶۵ (۱) حسن بن علی وشاء گوید: «از امام رضا﷣ سؤال کردم: آیا معاملهٔ [خرمای] نخل هنگامی که بار دهد، جایز است؟

امام﷣ فرمود: معاملهٔ آن جایز نیست تا این‌که به مرحلهٔ زَهْو رسد.

گفتم: فدایت شوم! زهو چیست؟

امام﷣ فرمود: سرخ شدن و زرد شدن و مانند آن.»

حسن بن علی فرزند دختر الیاس نظیر این حدیث را بدون واژهٔ «و مانند آن» از امام کاظم﷣ روایت کرده است.

۹۶۶ (۲) در کتاب المقنع آمده است: «معاملهٔ [خرمای] نخل هنگام بار دادن جایز نیست تا این‌که به مرحلهٔ زَهْو رسد و آن سرخ شدن و زرد شدن خرما است و جایز نیست پیش از ظاهر شدن میوه ـ به دلیل بیم آفت ـ آن را تا یک سال بخرد. تا این‌که آشکار شود و اشکال ندارد آن را دو سال یا سه سال یا چهار یا بیش از آن بخرد و دلیل آن این است که اگر در این سال بار ندهد، در سال آینده بار می‌دهد و اگر آن را برای یک سال خریدی، پس نخر تا برسد.»

۹۶۷ (۳) علی بن ابی حمزه گوید: «از امام صادق﷣ سؤال کردم: شخصی [میوه] باغی را می‌خرد که در آن درخت خرما و سایر درختانِ میوه است. برخی از درختان، میوه داده و برخی هنوز میوه نداده است.

فيه نخل ليس فيه غير (ه ـ صا) بسر اخضرّ فقال لاحتّى يزهو قلت وما الزّهو قال حتّى يتلوّن. **فقيه ۱۳۳/۳**: روى القاسم بن محمّد وذكر مثله سنداً ومتناً إلى قوله فيه ما قد اطعم.

۹۶۸ ۲۳۶۲۲ (٤) **فقيه ٤/٤**: بالإسناد المتقدّم في حديث مناهي النّبيّ ﷺ قال ونهى ﷺ أن تباع الثّمار حتّى تزهو يعني تصفرّ أو تحمرّ.

۹۶۹ ۲۳۶۲۳ (٥) **معاني الأخبار ۲۷۸**: ونهى ﷺ عن بيع التّمر قبل أن يزهو وزهوه ان يحمرّ أو يصفرّ.

۹۷۰ ۲۳۶۲٤ (٦) **وفي** حديث آخر نهى النّبيّ ﷺ عن بيعه قبل أن يُشَقِّح ويقال يَشقَح والتّشقيح هو الزّهو أيضاً وهو معنى قوله حتّى تأمن العاهة والعاهة الآفة تصيبه.

۹۷۱ ۲۳۶۲٥ (٧) **قرب الإسناد ۲٦۳** ـ عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن بيع النّخل أيحلّ إذا كان زهواً قال إذا استبان البسر من الشّيص[1] حلّ بيعه وشراؤه. **وسائل ۲۱٦/۱۸**: رواه عليّ بن جعفر في كتابه.

۹۷۲ ۲۳۶۲٦ (٨) **معاني الأخبار ۲۷۸**: أخبرني أبو الحسين محمّد بن هارون الزّنجاني قال حدّثنا عليّ بن عبدالعزيز عن أبي عبيد القاسم بن سلام بأسانيد متّصلة إلى النّبيّ ﷺ في أخبار متفرّقة انّه نهى عن المخاضرة وهو أن تباع الثّمار قبل أن يبدو صلاحها وهي خضر بعد ويدخل في المخاضرة أيضاً بيع الرّطاب والبقول وأشباههما.

۹۷۳ ۲۳۶۲۷ (٩) **الدّعائم ۲٤/۲**: روينا عن جعفر بن محمّد ﷺ عن أبيه عن آبائه انّ رسول الله ﷺ نهى عن بيع الثّمرة قبل أن يبدو صلاحها قال جعفر بن محمّد صلوات الله عليه بدء صلاحها أن تزهو قيل وما الزّهو قال تتلوّن بحمرة أو بصفرة أو بسواد. روينا عن جعفر بن محمّد وعن محمّد بن عليّ وعن عليّ بن أبي طالب ﷺ انّهم رخّصوا في بيع الثّمرة إذا زهت أو زها بعضها أو كانت مع ما يجوز بيعه وإن لم يزه شيء منها سنة واحدة أو سنين بعدها لأنّ البيع حينئذ يقع على مازها أو ما جاز بيعه ممّا هو حاضر ويكون مالم يزه ومالم يظهر بعد تبعاً له وكثير من الثّمار إنّما يظهر شيء بعد شيء ويقع البيع اوّلاً على مابدأ صلاحه منه كالمقاثي

---

۱. الشّيص بالكسر والشّيصاء التمر الّذي لا يشتد نواه وقد لايكون له نوى أصلاً ـ مجمع.

امام﷣ فرمود: هرگاه در آن باغ، برخی از درختان میوه داده، اشکال ندارد و سؤال کردم: شخصی [خرمای] نخلستانی را می‌خرد که در آن غیر از خرمای سبز [نارس] وجود ندارد.

امام﷣ فرمود: نه، تا این‌که به مرحله زَهْو برسد.

گفتم: زَهو چیست؟

امام﷣ فرمود: تا این‌که رنگین شود.»

۹۶۸ (۴) در حدیث نهی‌های پیامبرﷺ آمده است که: «آن حضرت از فروش میوه پیش از زرد و سرخ شدن نهی کرد.»

۹۶۹ (۵) در کتاب معانی الاخبار روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از فروش میوه پیش از زرد و سرخ شدن نهی کرد.»

۹۷۰ (۶)در همان کتاب در حدیث دیگری روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از فروش میوه پیش از رنگین شدن، نهی کرد و این معنای سخن حضرت است که فرمود: «تا آفات را پشت سر گذارد.»

۹۷۱ (۷) علی بن جعفر گوید: «از برادرم ـ امام موسی بن جعفر﷣ ـ سؤال کردم: آیا فروش [خرمای] نخل هنگام رنگین شدن جایز است؟

امام﷣ فرمود: وقتی خرما هسته‌اش محکم شود، خرید و فروش آن جایز است.»

۹۷۲ (۸) ابو عبید ـ قاسم بن سلام ـ با اسناد متصل به پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که: «آن حضرت از مخاضره نهی کرد و آن فروش میوه پیش از آشکار شدن ماندگاری‌اش و پشت سر گذاشتن آفت‌هاست، درحالی‌که هنوز سبزاست و معاملهٔ یونجه، سبزی‌ها و مانند آن درمخاضره داخل می‌شود.»

۹۷۳ (۹) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق﷣ از پدرش﷣ از نیاکانش﷨ روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ خرما پیش از آشکار شدن ماندگاری‌اش نهی کرد.

امام صادق﷣ فرمود: آشکار شدن ماندگاری میوه به مرحلهٔ زَهْو رسیدن است.

سؤال شد: زَهْو چیست؟

امام﷣ فرمود: رنگین شدن به رنگ سرخ یا زرد یا سیاه.»

و از امام صادق﷣ و امام باقر﷣ و امیر مؤمنان﷣ روایت می‌شود که در صورت‌های زیر، فروش میوه را به مدت یک سال یا سال‌های پس از آن اجازه فرمودند: رنگین شدن آن یا رنگین شدن بخشی از آن یا همراه بودن با چیزی که معامله‌اش صحیح است، هرچند اصلاً رنگین نشده باشد؛ زیرا در این صورت معامله بر میوه‌های رنگین یا چیزی که معامله‌اش صحیح است، واقع می‌شود و میوه‌های رنگین نشده و میوه هایی که هنوز به وجود نیامده، تابع آن است.

و بسیاری از میوه‌ها به تدریج به وجود می‌آیند و نخست میوه‌هایی معامله می‌شوند که ماندگاری‌شان آشکار شده باشد؛ مانند بوته‌های خیار، خربزه و بسیاری از میوه‌ها.

والمباطخ[1] وكثير من الثّمار وقال جعفر بن محمّد صلوات اللّه عليه وليس النّهى عن بيع الثّمار قبل أن يبدو صلاحها نهى تحريم يحرم شراء ذلك وبيعه على بائعه ومشتريه ولكنّهم كانوا يشترونها كذلك على عهد رسول اللّهﷺ فربّما هلكت الثّمرة بالآفة تدخل عليها فيختصمون إلى رسول اللّهﷺ فلمّا اكثروا الخصومة فى ذلك نهاهم عن البيع حتّى تبلغ الثّمرة ولم يحرّمه ولكن فعل ذلك من أجل خصومتهم ففى هذا مادلّ على انّ عقد البيع على الثّمرة قبل أن يبدو صلاحها ليس بمحرّم على المتبايعين ولا على أحدهما ما سلما على ذلك ولم يقوما ولا أحدهما فى فسخ البيع.

۹۷۴ ۲۲۶۲۸ (۱۰) **تهذيب** ۸۵/۷: **استبصار** ۸۷/۳: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۱۷۵/۵: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبى عمير عن ربعى قال قلت لأبى عبداللّه ﷺ انّ لى نخلاً بالبصرة فأبيعه واسمّى الثّمن[2] واستثنى الكرّ من التّمر أو أكثر (أو العذق من النّخل ـ كا) قال لابأس قلت جعلت فداك بيع السّنتين[3] قال لابأس قلت جعلت فداك انّ ذا عندنا عظيم قال أما انّك إن قلت ذاك لقد كان رسول اللّهﷺ أحلّ ذلك فتظالموا[4] فقالﷺ لاتباع الثّمرة حتّى يبدو صلاحها.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۹۷۵ ۲۲۶۲۹ (۱۱) **تهذيب** ۹۱/۷: **استبصار** ۸۹/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة (عن سماعة ـ صا) عن عبداللّه بن جبلة عن علىّ بن الحارث عن بكّار عن محمّد بن شريح قال سألت أباعبداللّه ﷺ عن رجل اشترى ثمرة نخل (سنة أو ـ صا) سنتين أو ثلاثاً وليس فى الأرض غير ذلك النّخل قال لايصلح إلّا سنة ولايشتره حتّى يبين[5] صلاحه قال وبلغنى انّه قال فى ثمر الشّجر[6] لا بأس بشرائه إذا صلحت ثمرته فقيل له وما صلاح ثمرته فقال إذا عقد بعد سقوط ورده.

۹۷۶ ۲۲۶۳۰ (۱۲) **كافى** ۱۷۴/۵: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۸۶/۷: أحمد بن محمّد عن الحجّال عن ثعلبة (بن زيد ـ يب) عن بريد قال سألت أباجعفر ﷺ عن الرّطبة تباع (قطعة أو ـ كا) قطعتين أو ثلاث قطعات فقال لا بأس قال وأكثرت السّؤال عن أشباه هذه فجعل يقول

---

۱. المقاثى جمع المقثأة: موضع القثاء ـ المباطخ جمع المبطخة: موضع البطيخ.
۲. الثّمرة ـ صا. ۳. تبيع السّنتين ـ يب. ۴. فتظلّموا ـ يب ـ صا.
۵. يتبيّن ـ صا. ۶. ثمرة الشجرة ـ خ صا.

و امام صادق﷣ فرمود[1]: نهی از معاملهٔ میوه پیش از آشکار شدن ماندگاری‌اش، نهی تحریمی نیست که خرید و فروش آن بر فروشنده و خریدار حرام باشد بلکه در زمان پیامبر اکرمﷺ آن را می‌خریدند و چه بسا آفت، میوه‌ها را نابود می‌کرد. پس مردم نزد پیامبر اکرمﷺ از یکدیگر شکایت می‌کردند. وقتی در این باره نزاع زیاد شد، پیامبر اکرمﷺ آنان را از معاملهٔ میوه پیش از رسیدن نهی کرد ولی آن را حرام نکرد بلکه به دلیل نزاع مسلمانان آن را نهی کرد.»

این مطلب دلالت می‌کند که معاملهٔ میوه پیش از آشکار شدن ماندگاری‌اش بر فروشنده و خریدار یا یکی از آنان حرام نیست. در صورتی که آثار معامله را بپذیرند و هر دو یا یکی از آنان، اقدام به برهم زدن معامله نکند.

۹۷۴ (۱۰) ربعی گوید: «به امام صادق﷣ گفتم: من در بصره تعدادی درخت خرما دارم که خرمای آنها را به قیمت معین می‌فروشم و یک کرّ یا بیشتر یا یک خوشه از یک درخت را از آن استثنا می‌کنم.

امام﷣ فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: فدایت شوم! معاملهٔ میوه به مدت دو سال چگونه است؟

امام﷣ فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: فدایت شوم! این کار نزد ما زشت و ناپسند است!

امام﷣ فرمود: تو که این سخن را می‌گویی، بدان که پیامبر اکرمﷺ این معامله را حلال کرد. پس آنان از یکدیگر داد خواهی کردند. از این رو پیامبر اکرمﷺ فرمود: میوه فروخته نمی‌شود تا این‌که ماندگاری‌اش آشکار شود.»

۹۷۵ (۱۱) محمد بن شریح گوید: «از امام صادق﷣ سؤال کردم: شخصی خرمای نخل را به مدت دو یا سه سال می‌خرد، در حالی که در زمین غیر از آن نخل چیز دیگری نیست.

امام﷣ فرمود: شایسته نیست مگر به مدت یک سال و پیش از آشکار شدن ماندگاری‌اش آن را نخرد.

محمد بن شریح گوید: از امام﷣ به من رسید که فرموده بود: خریدن میوهٔ درخت هنگام شایسته شدن، اشکال ندارد.

به امام گفته شد: مقصود از شایستگی میوهٔ درخت چیست؟

امام﷣ فرمود: هنگامی که پس از افتادن شکوفه، میوه ببندد.»

۹۷۶ (۱۲) برید گوید: «از امام باقر﷣ دربارهٔ فروش یونجه پس از یک یا دو یا سه بار چیدن، سؤال کردم. امام﷣ فرمود: اشکال ندارد.

---

۱. توجه به شیوه و سبک جملات این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که آنها از فرمایش‌های امام﷣ نیست و بیشتر شبیه عبارت‌های فقهاست.

لا بأس به فقلت (له ـ کا) أصلحك اللّه (إستحياء من كثرة ما سئلته وقوله لا بأس به ـ کا) انّ من يلينا[1] يفسدون علينا هذا كلّه فقال أظنّهم سمعوا حديث رسول اللّهﷺ في النّخل ثمّ حال بيني وبينه رجل فسكت فأمرت محمّد بن مسلم أن يسأل أبا جعفرؑ عن قول رسول اللّهﷺ في النّخل فقال أبو جعفرؑ خرج رسول اللّهﷺ فسمع ضوضاء فقال ما هذا فقيل (له ـ کا) تبايع[2] النّاس في النّخل فقعد[3] النّخل العام فقالﷺ أمّا إذا فعلوا فلا تشتروا النّخل (بالنّخل ـ خ کا) العام حتّى يطلع فيه شيء ولم يحرّمه. **استبصار ۸۸/۳**: أحمد بن محمّد عن الحجّال عن ثعلبة بن زيد قال أمرت محمّد بن مسلم أن يسأل أبا جعفرؑ عن قول رسول اللّهﷺ (وذكر مثله).

۹۷۷ ۲۳۶۳۱ (۱۳) **تهذيب ۸۸/۷: استبصار ۸۵/۳**: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن هشام بن سالم وعليّ بن النّعمان عن ابن مسكان جميعاً عن **سليمان** بن خالد قال قال أبو عبداللّهؑ لاتشتر النّخل حولاً واحداً حتّى يطعم (وإن كان يطعم ـ يب[4]) وإن شئت أن تبتاعه سنتين فافعل. **تهذيب ۸۸/۷: استبصار ۸۶/۳**: عنه عن عثمان بن عيسى عن سماعة عن **أبي بصير** عن أبي عبداللّهؑ انّه قال لاتشتر النّخل حولاً واحداً حتّى يطعم وإن شئت ان تبتاعه سنتين فافعل.

۹۷۸ ۲۳۶۳۲ (۱۴) **الجعفريّات ۱۸۰**: بإسناده عن **عليّ** بن أبي طالبؑ انّه قال سمعت رسول اللّهﷺ يقول حجراً محجوراً قال أي حراماً محرّماً شرى الثّمار حتّى تطعم والنّخل حتّى تزهو والحبّة حتّى تفرك.

۹۷۹ ۲۳۶۳۳ (۱۵) **العوالي ۱۳۲/۱**: وفي الحديث انّهﷺ نهى عن بيع ثمر النّخل حتّى يأكل منه أو يؤكل وحتّى يوزن قلت (قال ـ خ ل) وما يوزن فقال رجل عنده حتّى يحرز.

۹۸۰ ۲۳۶۳۴ (۱۶) **وفيه ۱۳۴**: وفي الحديث انّهﷺ نهى عن بيع الثّمرة حتّى يبدو صلاحها للبايع والمشتري.

---

۱. من بيننا ـ يب. ۲. ابتاع ـ صا. ۳. أي لم يقم ثمره ـ ففقد ـ خ كا.
۴. هكذا في التّهذيب والظّاهر انّ الصّحيح ما في نسخة الاستبصار.

آن‌گاه پرسش‌های زیادی دربارهٔ نظیر این‌گونه مسایل از امامؑ کردم و امامؑ مرتب پاسخ می‌داد: اشکال ندارد، سرانجام از کثرت سؤال و پاسخ دادن امامؑ به این‌که: اشکال ندارد، شرمگین شدم و با حالت شرم به امامؑ گفتم: خداوند کارهایت را سامان بخشد! کسانی که بر ما حکومت می‌کنند همه این معاملات را باطل می‌دانند.

امامؑ فرمود: گمان می‌کنم آنان حدیث پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ نخل را شنیده‌اند. در این هنگام شخصی وارد شد و امامؑ سکوت کرد. من از محمد بن مسلم خواستم از امام باقرؑ حدیث پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ نخل را بپرسد. امامؑ در پاسخ وی فرمود: روزی پیامبر اکرمﷺ خارج شد و فریاد و داد و بیداد مردم را شنید. پرسید: چه خبر است؟ گفته شد: مردم خرمای نخل را معامله کرده‌اند و امسال میوه نداده است.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: وقتی معامله می‌کنید، میوهٔ نخل را برای یک سال نخرید تا در آن چیزی آشکار شود. پیامبر این را فرمود ولی آن را حرام نکرد.»

۹۷۷ (۱۳) سلیمان بن خالد روایت می‌کند که امام صادقؑ فرمود: «[خرمای] نخل را به مدت یک سال نخر تا این‌که میوه دهد[۱] و اگر بخواهی مدت دو سال آن را بخری، این کار را بکن.»

این حدیث از ابوبصیر نیز روایت شده است.

۹۷۸ (۱۴) در کتاب جعفریات از علیؑ روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «ممنوع و ممنوع شده است؛ یعنی خریدن میوه‌ها، پیش از رسیدن و خرما، پیش از رنگین شدن و حبوبات، پیش از چاق و محکم شدن، حرام و حرام شده است.»

۹۷۹ (۱۵) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ خرمای نخل نهی کرد تا این‌که از آن بخورد یا خورده شود و تا این‌که وزن شود.[۲]

گفتم (گفت): چه چیزی وزن شود؟

شخصی نزد وی بود، فرمود: تا این‌که جمع‌آوری و نگهداری شود.»

۹۸۰ (۱۶) در همان کتاب روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ میوه برای فروشنده و خریدار پیش از آشکار شدن ماندگاری‌اش نهی کرد.»

---

۱. ترجمهٔ حدیث بر اساس کتاب استبصار ذکر شد؛ ولی در کتاب تهذیب به‌جای این جمله: «هرچند میوه داده باشد» آمده است.

۲. خرما پس از چیده شدن از درخت به وسیلهٔ وزن معامله می‌شود.

۹۸۱ (۱۷) **تهذيب ۹۱/۷: استبصار ۸۸/۳**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبداللّه بن جبلة ۲۳۶۲۵
عن عليّ بن أبي حمزة عن **أبي بصير** عن أبي عبداللّه ﷺ قال سئل عن النّخل والتّمر[۱] يبتاعها الرّجل عاماً واحداً قبل أن تثمر قال لاحتّى تثمر وتأمن ثمرتها من الآفة فإذا اثمرت فابتعها أربعة أعوام إن شئت مع ذلك العام أو أكثر من ذلك أو أقلّ ـ حمله الشّيخ على الإستحباب والإحتياط.

۹۸۲ (۱۸) **تهذيب ۸۷/۷: استبصار ۸۶/۳**: الحسن بن محبوب عن خالد بن جرير **فقيه** ۲۳۶۲۶
۱۵۷/۳: عن **ابي الرّبيع** (الشّامي ـ يب صا) قال قال ابو عبداللّه ﷺ كان أبو جعفر ﷺ يقول إذا بيع الحائط (و ـ فقيه) فيه النّخل والشّجر سنة واحدة فلايباعنّ حتّى تبلغ ثمرته (ثمره ـ فقيه) وإذا بيع سنتين أو ثلاثاً فلابأس ببيعه بعد أن يكون فيه شيء من الخضرة.

۹۸۳ (۱۹) **وسائل ۲۱۶/۱۸**: **عليّ** بن جعفر في كتابه قال وسألته عن السّلم في النّخل قال ۲۳۶۲۷
لايصلح وإن اشترى منك هذا النّخل فلابأس أي كيلاً مسمّى بعينه.

۹۸۴ (۲۰) **تهذيب ۸۷/۷: استبصار ۸۶/۳**: الحسين بن سعيد عن صفوان وعليّ بن النّعمان ۲۳۶۲۸
عن **يعقوب** بن شعيب قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن شراء النّخل فقال كان أبي ﷺ يكره شراء النّخل قبل أن تطلع ثمرة السّنة ولكن سنتين والثّلاث كان (يجوّزه و ـ صا) يقول إن لم يحمل في هذه السّنة حمل في السّنة الأخرى قال يعقوب وسألته عن الرّجل يبتاع النّخل والفاكهة قبل أن تطلع فيشتري سنتين أو ثلاث سنين أو أربعاً فقال لابأس إنّما يكره شراء سنة واحدة قبل أن تطلع مخافة الآفة حتّى تستبين.

۹۸۵ (۲۱) **كافي ۱۷۸/۵**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ۸۴/۷**: أحمد بن محمّد[۲] عن أحمد بن ۲۳۶۲۹
الحسن عن عمرو بن سعيد عن مصدّق بن صدقة عن **عمّار** بن موسى عن أبي عبداللّه ﷺ قال سألته عن الكرم متى يحلّ بيعه فقال إذا عقد وصار عقوداً[۳] (يب والعقود إسم الحصرم بالنبطيّة).

---

۱. التمر ـ خ.   ۲. محمّدبن أحمد ـ كا.

۳. عروقاً ـ كا ـ وفي مجمع البحرين: وفي الحديث سألته عن الكرم متى يحلّ بيعه قال إذا عقد وصار عروقاً أي عقوداً والعقود الحصرم بالنبطية والعروق إسم الحصرم بالنبطيّة.

۹۸۱ (۱۷) ابو بصیر گوید: «از امام صادقؑ سؤال شد: شخصی پیش از بار دادن درخت، خرما و میوهٔ آن را به مدت یک سال می‌خرد.

امامؑ فرمود: نه [جایز نیست] تا این‌که میوه دهد و از آفت‌ها رهایی یابد. پس آن‌گاه که میوه داد، اگر می‌خواهی میوهٔ آن سال را با میوهٔ چهار سال دیگر یا بیش از آن یا کمتر، بخر.»

مرحوم شیخ طوسیؒ آن را بر استحباب و احتیاط حمل کرده است.

۹۸۲ (۱۸) ابو ربیع شامی از امام صادقؑ روایت می‌کند که امام باقرؑ پیوسته می‌فرمود: «هرگاه باغ میوه و خرما برای یک سال فروخته شود، پس نباید فروخته شود تا این‌که میوه‌اش برسد و هرگاه مدت دو یا سه سال فروخته شود، پس معامله‌اش در صورت وجود مقداری سبزی در آن، اشکال ندارد.»

۹۸۳ (۱۹) علی بن جعفر درکتابش گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفرؑ دربارهٔ پیش‌خرید کردن خرمای نخل سؤال کردم. امامؑ فرمود: شایسته نیست و اگر [خرمای] این نخل را به مقدار پیمانه‌های معین از تو بخرد، اشکال ندارد.»

۹۸۴ (۲۰) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ خریدن خرمای نخل سؤال کردم. امامؑ فرمود: پدرمؑ خریدن [خرمای] نخل را به مدت یک سال، پیش از آشکار شدن آن ناپسند می‌شمرد؛ ولی مدت دو یا سه سال را جایز می‌دانست و می‌فرمود: اگر در این سال بار ندهد، در سال دیگر بار می‌دهد.

و سؤال کردم: شخصی خرما و میوهٔ درخت را پیش از آشکار شدن مدت دو یا سه یا چهار سال می‌خرد.

امامؑ فرمود: اشکال ندارد. تنها خریدن یک سال پیش از آشکار شدن از بیم آفت ناپسند است، تا این‌که آشکار شود.»

۹۸۵ (۲۱) عمار بن موسی گوید: «از امام صادقؑ پرسیدم: چه وقت فروش انگور تاکستان جایز است؟ امامؑ فرمود: هرگاه دانه هایش بسته و به غوره تبدیل شود.»

۹۸۶ ۲۲۶٤۰ (۲۲) العوالی ۲۱۸/۱: فی الحدیث عن النّبیّ ﷺ انّه نهی عن بیع العنب حتّی یسودّ وعن بیع الحبّ حتّی یشتدّ وعن بیع التّمر حتّی یبیضّ.

۹۸۷ ۲۲٦٤۱ (۲۳) تهذیب ۸۵/۷: استبصار ۸۷/۳: محمّد بن یعقوب عن کافی ۱۷۵/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن فقیه ۱۳۲/۳: حمّاد (بن عثمان ـ کا) عن الحلبیّ قال سئل أبو عبداللّه ﷺ عن شراء النّخل والکرم والثّمار ثلاث سنین أو أربع سنین قال لابأس به یقول إن لم یخرج فی هذه السّنة أخرج فی قابل[1] وإن اشتریته (فی ـ کا) سنة (واحدة ـ کا ـ فقیه) فلا تشتره حتّی یبلغ (وإن اشتریته ثلاث سنین قبل أن یبلغ فلا بأس ـ کا ـ یب ـ صا) (قال ـ فقیه) وسئل عن الرّجل یشتری الثّمرة المسمّاة من أرض فتهلك[2] (ثمرة ـ کا ـ فقیه) تلك الأرض کلّها فقال قد اختصموا فی ذلك إلی رسول اللّه ﷺ فکانوا یذکرون ذلك فلمّا رآهم لایدعون الخصومة نهاهم عن ذلك البیع حتّی تبلغ الثّمرة ولم یحرّمه ولکن فعل ذلك من أجل خصومتهم. علل الشّرایع ۵۸۹: أبی ﷺ عن سعد بن عبداللّه عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن عبداللّه بن سنان عن أبی عبداللّه ﷺ قال قلت الرّجل یبیع الثّمرة المسمّاة من الأرض وذکر نحوه.

۹۸۸ ۲۲٦٤۲ (۲٤) کافی ۱۷۷/۵: عدّة من أصحابنا عن تهذیب ۸٦/۷: سهل بن زیاد عن أحمد بن محمّد ابن أبی نصر عن معاویة بن میسرة قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن بیع النّخل سنتین قال لابأس به قلت فالرّطبة یبیعها[3] هذه الجزّة وکذا وکذا جزّة بعدها قال لابأس به ثمّ قال (قد ـ کا) کان أبی یبیع الحنّاء کذا وکذا خرطة[4].

۹۸۹ ۲۲٦٤۳ (۲۵) وسائل ۲۱٦/۱۸: علیّ بن جعفر فی کتابه عن أخیه موسی بن جعفر ﷺ قال وسألته عن شراء النّخل سنتین أیحلّ قال لابأس یقول إن لم یخرج العام شیئاً أخرج القابل إنشاء اللّه.

۹۹۰ ۲۲٦٤٤ (۲٦) قرب الإسناد ۲٦۳: عبداللّه بن الحسن عن جدّه علیّ بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر ﷺ قال سألته عن رجل یسلم فی النّخل قبل أن یطلع قال لایصلح السّلم فی النّخل. وسائل ۲۱٦/۱۸: ورواه علیّ بن جعفر فی کتابه.

---

۱. یخرج من قابل ـ فقیه. ۲. فهلك ـ کا. ۳. نبیعها ـ یب.
٤. خرط الورق، قشره عن الشّجرة اجتذاباً ـ المنجد.

۹۸۶ (۲۲) در کتاب العوالي روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ انگور پیش از سیاه شدن، معاملهٔ حبوبات پیش از محکم شدن و معاملهٔ خرما پیش از سفید [روشن و شفاف] شدن، نهی کرد.»

۹۸۷ (۲۳) حلبی گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ خریدن خرمایِ نخل و انگور مو و میوه‌های دیگر به مدت سه یا چهار سال، سؤال شد. امامؑ فرمود: اشکال ندارد. اگر امسال بار نداد، سال آینده بار می‌دهد و اگر خواستی یک سال بخری، پیش از رسیدن نخر و اگر پیش از رسیدن به مدت سه سال بخری، اشکال ندارد.

از امامؑ سؤال شد: شخصی مقدار معینی از محصول زمینی را می‌خرد، آن‌گاه همهٔ‌محصولات آن زمین نابود می‌شود.

امامؑ فرمود: مسلمانان در همین مسئله نزد پیامبر اکرمﷺ از یکدیگر شکایت و پیوسته آن را بیان می‌کردند. وقتی آن حضرت مشاهده کرد که آنان دست از نزاع بر نمی‌دارند، مردم را از معاملهٔ میوه پیش از رسیدن باز داشت و آن را حرام نکرد بلکه این کار را به دلیل نزاع مسلمانان انجام داد.»

این حدیث از عبدالله بن سنان نیز روایت شده است.

۹۸۸ (۲۴) معاویة بن میسره گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ فروش خرمای نخل به مدت دو سال سؤال کردم. امامؑ فرمود: اشکالی در آن نیست.

گفتم: یونجه را برای چیدن بار اول و پس از آن چند بار چیدن می‌فروشد (می‌فروشیم).

امامؑ فرمود: اشکال ندارد. سپس فرمود: پدرم برگ‌های حنا را برای چند بار چیدن می‌فروخت.»

۹۸۹ (۲۵) علی بن جعفر در کتابش می‌گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفرؑ سؤال کردم: آیا خریدن خرمای نخل به مدت دو سال جایز است؟

امامؑ فرمود: اشکال ندارد و می‌فرماید: اگر امسال بار ندهد، سال آینده ان‌شاءالله بار خواهد داد.»

۹۹۰ (۲۶) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفرؑ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که خرمایِ نخل را پیش از شکوفه دادن پیش‌خرید می‌کند. امامؑ فرمود: پیش‌خرید کردن خرمای نخل شایسته نیست.»

٩٩١ ٢٣٦٤٥ (٢٧) **كافى ١٧٧/٥**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبداللّه ﷺ فى شراء الثّمرة قال إذا ساوت[١] شيئاً فلابأس بشرائها.

٩٩٢ ٢٣٦٤٦ (٢٨) **كافى ١٧٦/٥**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ٨٤/٧**: **استبصار ٨٦/٣**: أحمد بن محمّد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن سماعة. **فقيه ١٣٣/٣**: روى زرعة عن سماعة قال سألته عن بيع الثّمرة (و ـ صا) هل يصلح شراؤها قبل أن يخرج طلعها فقال لا إلّا أن يشترى معها (شيئاً ـ كا) (من ـ فقيه) غيرها رطبة أو بقلاً فيقول اشترى منك هذه الرّطبة وهذا النّخل وهذا الشّجر بكذا وكذا فإن لم تخرج الثّمرة كان رأس مال المشترى فى الرّطبة والبقل (كا ـ فقيه وسألته عن ورق الشّجر هل يصلح شراؤه ثلاث خرطات أو أربع خرطات فقال إذا رأيت الورق فى شجرة فاشتر منه ما شئت من خرطة).

٩٩٣ ٢٣٦٤٧ (٢٩) **تهذيب ٢٠٢/٧**: الحسين بن سعيد عن النّضر عن هشام بن سالم عن أبى عبداللّه ﷺ انّه سئل عن قرية فيها رحاً ونخيل وبستان وزرع ورطبة اشترى غلّتها قال لا بأس.

٩٩٤ ٢٣٦٤٨ (٣٠) **تهذيب ٩٠/٧**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صالح بن خالد وعبيس بن هشام عن ثابت عن عبداللّه بن أبى يعفور عن أبى عبداللّه ﷺ قال سألته عن قرية فيها أرحاء ونخل وزرع وبساتين وأرطاب اشترى غلّتها قال لابأس. **وتقدّم** فى أحاديث باب (٨) حكم أكل المارّة من الثّمار من أبواب زكوة الغلّات ج ٩ مايدلّ على بعض المقصود. **ويأتى** فى أحاديث الباب التّالى مايناسب ذلك. **ولاحظ** باب (٩) أنّه لا بأس للمشترى أن يبيع الثّمرة قبل قبضها من أبواب بيع الثّمار ج ٢٣ وباب (١٠) أنّه لايصلح إعطاء الثّمن لشراء ثمرة لم تظهر. وفى رواية السّكونىّ (٥) من باب (١٧) انّه لا قَطْعَ فى سرقة الحجارة من الرّخام ونحوها من أبواب حدّ السّرقة ج ٣٠ قولهﷺ (فيمن سرق الثّمار فى كمّه) فما أكل منه فلا شىء عليه وما حمل فيعزّر ويغرم قيمته مرّتين.

---

١. أى بلغت حدّاً يمكن الإنتفاع بها.

(۲۷) حلبی از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ خریدن میوه فرمود: «هرگاه به حدّی رسد که قابل استفاده باشد، خریدن آن اشکال ندارد.» ۹۹۱

(۲۸) سماعه گوید: «از امامﷺ پرسیدم: آیا خریدن میوهٔ درخت پیش از شکوفه دادن جایز است؟ ۹۹۲

امامﷺ فرمود: نه، مگر این‌که همراه آن چیز دیگری مانند یونجه یا سبزی بخرد و بگوید: این یونجه‌ها و خرمای این نخل و این درخت را به فلان مبلغ از تو می‌خرم. پس اگر بار نداد، اصل مال خریدار در برابر یونجه و سبزی خواهد بود.

و پرسیدم: آیا خریدن برگ درخت برای سه یا چهار بار چیدن شایسته است؟

امامﷺ فرمود: هرگاه برگ بر روی درخت دیدی به هر تعداد چیدن که خواستی، آن را بخر.»

(۲۹) هشام بن سالم گوید: «در قریه‌ای، آسیاب، درختان خرما، باغ، کشتزار و یونجه وجود دارد، آیا محصول آنجا را بخرم؟ ۹۹۳

امامﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

(۳۰) عبدالله بن ابی یعفور گوید: «از امام صادقﷺ سؤال کردم: در قریه‌ای آسیاب، درخت خرما، کشتزار، باغ و یونجه وجود دارد، آیا محصول آن را بخرم؟ ۹۹۴

امامﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم از باب‌های زکات غلّات، آنچه بر بعضی از مقصود دلالت می‌کند.

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب نهم و دهم از باب‌های فروش میوه‌ها مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت پنجم از باب هفدهم از باب‌های حد سرقت دربارهٔ شخصی که میوه‌ها را دزدید و در آستین خود مخفی کرد، این سخن پیامبر اکرمﷺ که: «هر چه میوه خورده، چیزی بر او نیست ولی به خاطر میوه‌هایی که با خود برده، تعزیر (تنبیه) شده و دو برابر قیمت آن را بدهکار می‌شود.»

(۲)

باب انّه إذا أدرك بعض البستان جاز بيع ثمرته أجمع وكذا لو أدرك بعض ثمار تلك الأرض

۹۹۵ ۲۲۶۴۹ (۱) **تهذيب** ۸۵/۷: **استبصار** ۸۷/۳: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ۱۷۵/۵: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان عن يعقوب بن شعيب قال قال أبو عبدالله ﷺ إذا كان الحائط فيه ثمار مختلفة فأدرك بعضها فلابأس ببيعه جميعاً.

۹۹۶ ۲۲۶۵۰ (۲) **تهذيب** ۹۲/۷: **استبصار** ۸۹/۳: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن الحسن بن عليّ بن فضّال عن عمرو بن سعيد عن مصدّق بن صدقة عن عمّار عن أبي عبدالله ﷺ سئل عن الفاكهة متى يحلّ بيعها قال إذا كانت فاكهة كثيرة في موضع واحد فاطعم بعضها فقد حل بيع الفاكهة كلّها فإذا كان نوعاً واحداً فلا يحلّ بيعه حتّى يطعم فإن كان أنواعاً متفرّقة فلايباع منها شيء حتّى يطعم كلّ نوع منها وحده ثمّ تباع تلك الأنواع ـ حملها الشّيخ على الإستحباب والاحتياط أو على كونها مختلفة في أماكن مختلفة.

۹۹۷ ۲۲۶۵۱ (۳) **تهذيب** ۲۰۲/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان عن محمّد الحلبيّ وابن أبي عمير عن حمّاد عن **عبيدالله الحلبيّ** عن أبي عبدالله ﷺ قال تقبل الثّمار إذا تبيّن لك بعض حملها سنة وإن شئت أكثر (و ـ خ) إن لم يتبيّن لك ثمرها فلا تستأجرها.

۹۹۸ ۲۲۶۵۲ (۴) **كافي** ۱۷۵/۵: حميد بن زياد عن ابن سماعة **تهذيب** ۸۴/۷: **استبصار** ۸۷/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد (عن أبان ـ يب ـ صا) عن **إسماعيل** بن الفضل قال سألت أباعبدالله ﷺ عن بيع الثّمرة قبل أن تدرك فقال إذا كان في تلك (الأرض ـ كا ـ يب) بيع له غلّة قد أدركت فبيع (ذلك ـ كا ـ صا) كلّه حلال. **وتقدّم** في رواية ابن أبي حمزة (۳) من الباب المتقدّم قوله رجل اشترى بستاناً فيه نخل وشجر منه ماقد أطعم ومنه ما لم يطعم قال لابأس به إذاكان فيه ماقد أطعم.

باب ۲

جواز فروش محصول باغ در صورت رسیدن بخشی از آن

۹۹۵ (۱) یعقوب بن شعیب روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود: «هرگاه در باغی میوه‌های گوناگون باشد و برخی از آن برسد، معاملهٔ همهٔ آنها بدون اشکال است.»

۹۹۶ (۲) عمار گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: فروش میوهٔ درخت چه وقت جایز است؟ امام ﷺ فرمود: هرگاه میوه‌های فراوانی در یک محل باشد و برخی از آنها برسند، معاملهٔ همه میوه‌ها جایز است ولی اگر از یک نوع باشند، معاملهٔ آن جایز نیست، تا این‌که برسند و اگر انواع گوناگون است، هیچ یک از آنها فروخته نمی‌شود تا این‌که هر نوعی از آنها جداگانه برسد، سپس فروخته می‌شوند.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ این حدیث را بر استحباب و احتیاط یا بر این‌که میوه‌های گوناگون در محل‌های متفاوت هستند، حمل کرده است.

۹۹۷ (۳) عبیدالله حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که برخی از میوه‌ها آشکار شود، مدت یک سال و اگر بخواهی بیشتر از یک سال آن را می‌خری و اگر میوه‌های آن برای تو آشکار نشد، آن را اجاره نکن.»

۹۹۸ (۴) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ فروش میوه پیش از رسیدن سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: در صورتی که در آن زمین محصول رسیده‌ای باشد، پس فروش همهٔ آنها حلال است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب پیشین این گفته که: «شخصی باغی را که در آن درخت خرما و درخت میوه است می‌خرد. برخی درختان میوه داده است و پاره‌ای هنوز میوه نداده.

امام ﷺ فرمود: در صورتی که برخی درختان میوه داده باشد، اشکال ندارد.»

(۳)

باب جواز بيع ثمرة النخل على الشجر بالتمر من غيرها وثمرة الكرم بالزّبيب من غيره

۹۹۹ ۲۲۶۵۳ (۱) **كافي ۱۷۶/۵: تهذيب ۸۹/۷: استبصار ۹۱/۳**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن **الحلبىّ** عن أبى عبدالله[۱] عليه السلام فى رجل قال لآخر بعنى ثمرة نخلك هذا الّذى فيها بقفيزين من تمر أو أقلّ أو أكثر يسمّى ماشاء فباعه فقال لا بأس به (وقال ـ كا ـ يب) (فإنّ ـ صا) التّمر والبسر من نخلة واحدة لابأس (به ـ كا) فأمّا أن يخلّط التّمر العتيق والبسر[۲] فلا يصلح والزّبيب والعنب مثل ذلك ـ قال الشيخ فالوجه فى هذا الخبر ان نحمله ونخصّه بجواز بيع العرايا وهو جمع عرية يكون لرجل نخل فى دار قوم وملكهم ويثقل عليهم دخوله عليهم فى كلّ وقت فرخّص له أن يبيع ثمرة تلك النّخلة بالتّمر منها.

۱۰۰۰ ۲۲۶۵۴ (۲) **تهذيب ۱۲۵/۷: استبصار ۱۰۲/۳**: الحسين بن سعيد عن صفوان وعلىّ بن النّعمان **فقيه ۱۴۲/۳**: عن **يعقوب** بن شعيب قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن الرّجل يكون لى عليه احمال كيل[۳] مسمّى فيبعث إلىّ بأحمال فيها[۴] أقلّ من الكيل الّذى لى عليه فآخذها مجازفة فقال لابأس.

۱۰۰۱ ۲۲۶۵۵ (۳) **تهذيب ۱۲۵/۷: فقيه ۱۴۲/۳**: قال وسألته عن الرّجل يكون له على الآخر مأة كرّ تمر[۵] وله نخل فيأتيه[۶] فيقول أعطنى نخلك هذا بما عليك فكأنّه كرهه قال وسألته عن الرّجلين (يكون ـ كا ـ فقيه) بينهما النّخل فيقول أحدهما لصاحبه (اختر ـ يب ـ فقيه) إمّا أن تأخذ هذا النّخل بكذا وكذا كيلاً مسمّى وتعطينى نصف هذا الكيل (امّا ـ كا) زاد أو نقص وإمّا أن آخذ (ه ـ كا ـ فقيه) أنا بذلك (وأردّ عليك ـ يب ۹۱) قال (نعم ـ كا) لابأس (به ـ كا ـ فقيه). **تهذيب ۹۱/۷**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن الحسن بن هشام عن يعقوب بن شعيب

---

۱. قال قال أبو عبدالله عليه السلام ـ يب صا.
۲. أو البسر ـ كا.
۳. بكيل ـ فقيه.
۴. منها ـ فقيه.
۵. تمراً ـ فقيه.
۶. سائبة ـ خ يب.

باب ۳

جواز معاملهٔ خرمای درخت با خرما و انگور با کشمش

۹۹۹ (۱) حلبی روایت می‌کند که: «امام صادق﴿ع﴾ دربارهٔ شخصی که خرمای درخت خود را به دو قفیز یا کمتر یا بیشتر ـ مقدار معینی ـ خرما می‌فروشد، فرمود: اشکال ندارد و فرمود: معاملهٔ تمر ـ خرمای خشک ـ با خرمای نارس از یک نخل اشکال ندارد ولی ضمیمه کردن خرمای قدیمی [چیده شده] و خرمای نارس [بر درخت] شایسته نیست و کشمش و انگور همین گونه است. (یا معامله کردن خرمای قدیمی با خرمای نارس [بر درخت] شایسته نیست و کشمش و انگور نیز همین گونه است).»

مرحوم شیخ طوسی﴿ره﴾ می‌فرماید: «توجیه این حدیث این است که آن را بر جواز معاملهٔ «عرایا» حمل کنیم و مخصوص آن بدانیم و آن جمع «عریه» است. معاملهٔ عریه به این صورت است که شخصی در خانه یا ملک گروهی درخت خرمایی دارد و وارد شدن وی در ملک آن گروه در هر ساعت از شبانه روز برای آنان سنگین است. پس به وی اجازه داده شده است که خرمای درختش را در برابر خرمایی از جنس همان خرمای آن درخت بفروشد.»

۱۰۰۰ (۲) یعقوب بن شعیب گوید: «به امام صادق﴿ع﴾ گفتم: من از شخصی چندین بار جنس که پیمانه آنها معلوم است، طلبکارم و او چند بار با پیمانه کمتری برای من می‌فرستد و من بدون پیمانه کردن آن را می‌پذیرم.

امام﴿ع﴾ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۰۰۱ (۳) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق﴿ع﴾ سؤال کردم: شخصی از دیگری صد کرّ خرما طلبکار است. از این رو از بدهکار درخواست می‌کند که خرمای نخلش را به‌جای خرمایی که از وی طلبکار است، به او واگذار کند.

گویا این کار برای امام﴿ع﴾ ناخوشایند بود.

می‌گوید: و از امام﴿ع﴾ سؤال کردم: دو نفر به طور شراکت یک درخت خرما دارند. یکی از آنان به دیگری می‌گوید: یا خرمای این نخل را به فلان مقدار بردار و نصف آن را به من بپرداز ـ چه کمتر از آن باشد یا بیشتر ـ یا این‌که من آن را به همان مقدار برمی‌دارم و سهم تو را می‌پردازم. امام﴿ع﴾ فرمود: آری، اشکال ندارد.

عن أبی عبدالله ؈ قال سألته عن الرّجلين يكون بينهما (وذكر مثله وفيه لابأس بـذلك). كافی ۱۹۳/۵: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان عن يعقوب بن شعيب قال سألت أبا عبدالله ؈ عن الرّجل يكون له على الآخر (وذكر مـثله). تـهذيب ۴۲/۷: الحسين بن سعيد عن علیّ بن النّعمان عن يعقوب بن شعيب قال سألت أبا عبدالله ؈ عن رجل يكون له على الآخر مأة كرّ تمراً[1] وله نخل فيأتيه فيقول أعطنی نخلك (هذا ـ فقيه) بما عليك فكأنّه كرهه قال وسألته عن الرّجل يكون له على الآخر احمال (من ـ فقيه) رطب أو تمر (فيبعث إليه فيقتضيه ثمّ يعجز الّذی له ـ يب) فيبعث إليه بـدنانير فـيقول اشـتر بـهذه واستوف بقيّة[2] الّذی لك قال لابأس إذا ائتمنه. فقيه ۱۶۴/۳: عن صفوان بـن يـحيی عـن يعقوب بن شعيب قال سألت أبا جعفر ؈ عن رجل وذكر مثله.

۱۰۰۲ ۲۲۶۵۶ (۴) تهذيب ۹۱/۷: استبصار ۹۲/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن ابن رباط عن أبی الصّباح الكنانیّ قال سمعت أبا عبدالله ؈ يقول انّ رجلاً كان له على رجل خمسة عشـر وسقاً من تمر وكان له نخل فقال له خذ مافی نخلی بتمرك فأبی أن يقبل فأتی النّبیّ ؇ فقال يا رسول الله انّ لفلان علیّ خمسة عشر وسقاً من تمر فكلّمه (أن ـ يب) يأخذ مافی نخلی بتمره فبعث النّبیّ ؇ (إليه ـ يب) فقال يا فلان خذ مافی نخله بتمرك فقال يا رسول الله لايفی وأبی أن يفعل فقال رسول الله ؇ لصاحب النّخل اجذذ نخلك فجذّه فكال[3] له خمسة عشر وسقاً فأخبرنی بعض أصحابنا عن ابن رباط ولاأعلم[4] الّا انّی (قد ـ يب) سمعته منه انّ أبا عبدالله ؈ قال انّ ربيعة الرّأی لمّا بلغه هذا عن النّبیّ ؇ قال هذا ربا قلت اشهد بالله انّه من الكاذبين قال صدقت ـ قال الشّيخ ؒ فالوجه فی هذا الخبر ان يكون النّبیّ ؇ إنّما أشار عليه أن يأخذ مافی النّخل بماله عليه على وجه الصّلح والوساطة لاعلى انّه يبتاع بذلك فلمّا رآه انّه لايُجب إلى ذلك أعطاه من عنده تبرّعاً وليس فی الخبر انّه أخذ تمر النّخل بما أعـطاه. وتقدّم فی أحاديث باب (۹) حكم بيع التّمر بالرّطب والزّبيب بالعنب من أبواب الرّبا ج ۲۳ ما يدلّ على ذلك. ولاحظ أحاديث الباب المتقدّم والباب التّالی فإنّ لها مناسبة بالمقام.

---

۱. من تمر ـ فقيه. ۲. منه ـ فقيه. ۳. فكان ـ صا.
۴. أعلمه ـ صا.

و از امام سؤال کردم: شخصی از دیگری چند بار رطب یا خرما طلبکار است. بدهکار مقداری خرما نزد وی می‌فرستد. آن‌گاه از پرداخت بقیه ناتوان می‌شود؛ از این رو تعدادی دینار به سوی طلبکار می‌فرستد و می‌گوید: با اینها خرما بخر و باقیماندهٔ طلب خود را از آن بردار.

امام فرمود: در صورتی که به وی اطمینان داشته باشد، اشکال ندارد.»

۱۰۰۲ (۴) ابوالصباح کنانی روایت می‌کند که امام صادق فرمود: «در زمان پیامبر شخصی از دیگری پانزده وَسق [= دو هزار و هفتصد کیلوگرم] خرما طلبکار بود. بدهکار درخت خرمایی داشت و به طلبکار گفت: خرمای نخل مرا در برابر خرمایت بردار! ولی طلبکار نپذیرفت. از این رو نزد پیامبر اکرم رفت و گفت: ای رسول خدا! فلان کس پانزده وَسق خرما از من طلبکار است. با او صحبت کن که خرمای درخت مرا به‌جای طلبش بپذیرد. پیامبر اکرم فرستاد و او را نزد خود فراخواند. آن‌گاه به وی فرمود: ای فلانی! خرمای درخت این شخص را به‌جای طلبت بگیر! طلبکار گفت: ای رسول خدا! آن به این مقدار نیست و نپذیرفت.

پیامبر اکرم به صاحب درخت دستور داد خرمای درختش را بچینند. او نیز آنها را چید. آن‌گاه پانزده وسق برای طلبکار پیمانه کرد.

امام صادق در ادامه فرمود: ربیعة الرای وقتی این ماجرا را دربارهٔ پیامبر اکرم شنید، گفت: این رباست.

ابوالصباح گوید: من گفتم: خداوند را گواه می‌گیرم که ربیعه از دروغگویان است. امام فرمود: راست گفتی!»

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «توجیه این حدیث آن است که پیامبر اکرم به طلبکار نصیحت کرد که خرمای نخل را به‌جای طلبش بر وجه صلح و با وساطت پیامبر بپذیرد، نه این‌که آن را در برابر طلبش خریداری کند و آن‌گاه که پیامبر اکرم مشاهده کرد وی به این پیشنهاد پاسخ مثبت نداد، داوطلبانه از مال خودش خرمای طلبکار را پرداخت کرد و در حدیث نیامده است که پیامبر اکرم خرمای نخل را در برابر آنچه پرداخت کرد، دریافت کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب نهم از باب‌های ربا، آنچه بر این باب دلالت می‌کند. همچنین روایات باب پیشین و باب بعدی را بنگر که مناسب با این مقام هست.

(۴)

باب ماورد من النّهى عن بيع المحاقلة والمزابنة والتّرخيص فى بيع العرايا وحكم بيع الزّرع بحنطة من غيره وبالورق وبيع الأرض بحنطة منها ومن غيرها

۱۰۰۳ ۲۳۶۵۷ (۱) **كافى** ۲۷۵/۵: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۱۴۳/۷: **استبصار** ۹۱/۳: أحمد بن محمّد (عن الحسين بن سعيد ـ استبصار) عن صفوان عن أبان عن عبدالرّحمن ابن أبى عبداللّه عن أبى عبداللّه ﷺ قال نهى رسول اللّهﷺ عن المحاقلة والمزابنة قلت وما هو قال أن يشترى حمل النّخل بالتّمر والزّرع بالحنطة.

۱۰۰۴ ۲۳۶۵۸ (۲) **تهذيب** ۱۴۳/۷: **استبصار** ۹۱/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر بن سماعة عن أبان عن عبدالرّحمن البصرى عن أبى عبداللّه ﷺ قال نهى رسول اللّهﷺ عن المحاقلة (والمزابنة ـ صا) فقال المحاقلة (بيع ـ صا) النّخل بالتّمر والمزابنة (بيع ـ صا) السّنبل بالحنطة (يب والنّطاف شرب الماء ليس لك إذا استغنيت عنه إن تبيعه جارك تدعه له والأربعاء المسناة[۱] تكون بين القوم فيستغنى عنها صاحبها قال يدعها لجاره ولا يبيعها إيّاه.

۱۰۰۵ ۲۳۶۵۹ (۳) **المعانى** ۲۷۷: أخبرنى أبو الحسين محمّد بن هارون الزّنجانى قال حدّثنا علىّ بن عبدالعزيز عن أبى عبيد القاسم بن سلام بأسانيد متّصلة إلى النّبىّﷺ فى أخبار متفرّقة انّه نهى عن المحاقلة والمزابنة فالمحاقلة بيع الزّرع وهو فى سنبله بالبرّ وهو مأخوذ من الحقل والحقل هو الّذى تسمّيه أهل العراق القراح ويقال فى مثل «لاتنبت البقلة إلّا الحقلة» والمزابنة بيع التّمر فى رؤوس النّخل بالتّمر.

۱۰۰۶ ۲۳۶۶۰ (۴) **العوالى** ۱۴۱: فى الحديث انّهﷺ نهى عن بيع المزابنة وهى بيع التّمر بالتّمر كيلاً وبيع العنب بالزّبيب كيلاً.

۱۰۰۷ ۲۳۶۶۱ (۵) **فقيه** ۴/۴: بالاسناد المتقدّم فى حديث مناهى النّبىّﷺ قال ونهى عن المحاقلة يعنى بيع التّمر بالرّطب والزّبيب بالعنب وما أشبه ذلك.

---

۱. المسناة: حايط يبنى على وجه الماء ويسمّى السّد ـ مجمع.

باب ۴

حکم معاملهٔ محاقله و مزابنه و عرایا و معاملهٔ کشت با گندم و زمین با گندم آن

۱۰۰۳ (۱) عبدالرحمان بن ابی عبدالله روایت می‌کند که امام صادق ؑ فرمود: «پیامبر اکرمﷺ از محاقله و مزابنه نهی کرد. عبدالرحمان گفت: مقصود از اینها چیست؟ امام ؑ فرمود: خریدن خرمای درخت با خرما و محصول زراعت با گندم.»

۱۰۰۴ (۲) عبدالرحمان بصری روایت می‌کند که امام صادق ؑ فرمود: «پیامبر اکرمﷺ از محاقله و مزابنه نهی کرد.

آن‌گاه فرمود: محاقله، معاملهٔ خرمای نخل با خرماست و مزابنه، معاملهٔ خوشه با گندم است و نطاف آب نوشیدنی است و حق نداری پس از بی‌نیازی از آن به همسایه ات بفروشی؛ آن را برای وی رها کن و اربعا سدی است که مردم در برابر آب ایجاد می‌کنند پس صاحبش از آن بی‌نیاز می‌شود. فرمود: آن را برای همسایه‌اش رها کند و به وی نفروشد.»

۱۰۰۵ (۳) ابو عبید ـ قاسم بن سلام ـ روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ محاقله و مزابنه نهی کرد. محاقله، معاملهٔ محصول در حال خوشه با گندم است و آن از «حقل» گرفته شده است. حقل ـ زراعت سبز رنگ ـ همان است که اهل عراق آن را «قراح» می‌نامند و در ضرب‌المثل آمده است: علف جز برگ و بار نرویاند.

و مزابنه، معاملهٔ خرمایِ روی درخت با خرماست.»

۱۰۰۶ (۴) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ مزابنه نهی کرد و آن معاملهٔ خرمای [درخت] در برابر خرما با پیمانه و معاملهٔ انگور [درخت] در برابر کشمش با پیمانه است.»

۱۰۰۷ (۵) در حدیث نهی‌های پیامبرﷺ آمده است که: «آن حضرت از محاقله نهی کرد یعنی معاملهٔ تمر با رطب و کشمش با انگور و مانند آن.»

۱۰۰۸ ۲۳۶۶۲ (۶) **كافى ۲۷۵/۵: تهذيب ۱۴۳/۷: استبصار ۹۱/۳**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن النّوفلىّ عن **السّكونىّ** عن أبى عبداللّه[1] ﷺ قال رخّص رسول اللّهﷺ فى العرايا بأن تشترى بخرصها تمراً وقال العرايا جمع عريّة وهى النخلة (الّتى ـ يب) تكون للرّجل فى دار رجل آخر فيجوز له أن يبيعها بخرصها تمراً ولايجوز ذلك فى غيره.

۱۰۰۹ ۲۳۶۶۳ (۷) **المعانىّ ۲۷۷**: بالإسناد المتقدّم فى الباب عن أبى عبيد القاسم بن سلام عن النّبىّﷺ انّه رخّص فى العرايا واحدها عريّة وهى النّخلة يعريها صاحبها رجلاً محتاجاً والإعراء أن يجعل له ثمرة عامها يقول رخّص لربّ النّخل أن يبتاع من تلك النّخلة من المعرا بتمر لموضع حاجته قال وكان النّبىّﷺ إذا بعث الخرّاص[2] قال خفّفوا فى الخرص فإنّ فى المال العرية[3] والوصيّة.

۱۰۱۰ ۲۳۶۶۴ (۸) **الدّعائم ۲۵/۲**: عن رسول اللّهﷺ انّه نهى عن بيع المزابنة والمزابنة أن يبيع التّمر فى رؤوس النّخل بالتّمر كيلاً ورخّص من ذلك فى العرايا قال أبو جعفر ﷺ العرايا النّخلة والنّخلتان والثلث والعشر يعطيها صاحب النّخل فيجنيها رطباً والعرايا العطايا وقد اختلف فى تفسير العرايا فقال قوم العرايا النّخلات يستثنيها الرّجل من حائطه إذا باع ثمرته فلايدخلها فى البيع ولكنّه يبقيها لنفسه فتلك الثّنايا لاتخرص عليه لأنّه قد عفى لهم عمّا يأكلون وسمّيت عرايا لأنّها اعريت من أن تباع أو تخرّص فى الصّدقة فرخّص النّبىّﷺ لأهل الحاجة والمسكنة الّذين لاورق لهم ولاذهب وهم يقدرون على التّمر أنْ يبتاعوا بتمرهم من ثمار هذه العرايا بخرصها[4] فعل ذلك بهم ترفّقاً بأهل الحاجة الّذين لايقدرون على الرّطب ولم يرخّص لهم فى أن يبتاعوا منه ما يكون للتّجارة والذّخائر وقال آخرون هى النّخلة يهب الرّجل ثمرتها للمحتاج يُعريها إيّاها فيأتى المُعْرى وهو الموهوب له إلى نخلته تلك ليجتنيها فيشقّ ذلك على المُعرى وهو الواهب لمكان أهله فى النّخل فرخّص للبايع خاصّة أن يشترى ثمرة تلك النّخلة من الموهوبة له بخرصها وقال آخرون شكى

۱. أبى جعفرﷺ ـ صا. ۲. خرص فى الأمر: حدس وقال بالظّن ـ خرص النّخلة إذا قدّر ما عليها.
۳. العرية النّخلة الّتى أكل ما عليها ـ النّخلة الّتى يعريها صاحبها غيره ليأكل ثمرها ـ يقال نخلهم عرايا أى موهوبات يعرونها النّاس لكرمهم ـ المنجد. ۴. بخرصها.

۱۰۰۸ (۶) سکونی روایت می‌کند که امام صادقؑ فرمود: «پیامبر اکرمﷺ عرایا را اجازه فرمود. به این صورت که با تخمین زدن [خرمای درخت] آن را با خرما خریداری کنی.

و فرمود: عرایا، جمع عریه است و آن این است که درخت خرمای شخصی در خانهٔ دیگری است. پس برای صاحبخانه جایز است با تخمین زدنِ خرمای درخت آن را با خرما معامله کند و این کار در سایر موارد جایز نیست.»

۱۰۰۹ (۷) ابو عبید ـ قاسم بن سلام ـ روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ معاملهٔ عرایا را اجازه فرمود. مفرد عرایا «عریه» است و آن درخت خرمایی است که صاحبش محصول آن را به شخص نیازمندی می‌بخشد و «اعراء» قرار دادن میوهٔ یک سال درخت برای کسی است. مقصود پیامبر اکرمﷺ این است که به صاحب درخت اجازه داده شده که خرمای آن نخل را به دلیل نیاز از کسی که به او بخشیده شده، با خرما خریداری کند.

پیامبر اکرمﷺ هرگاه تخمین زنندگان را می‌فرستاد، به آنان می‌فرمود: در تخمین تخفیف دهید؛ زیرا در مال، بخشش به نیازمندان و وصیت است.»

۱۰۱۰ (۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ مزابنه نهی کرد. مزابنه، معاملهٔ خرمای روی درخت با خرمای پیمانه شده است و عرایا را اجازه فرمود.

امام باقرؑ فرمود: عرایا، یک و دو و سه و ده نخل است که صاحبش آنها را می‌بخشد، پس رطب‌های آن را جمع آوری می‌کند.

و عرایا به معنای بخشش هاست و در تفسیر آن اختلاف شده است. گروهی می‌گویند: آن چند نخل است که انسان هنگام فروش خرمای باغش آنها را استثنا می‌کند و برای مصرف خودش نگه می‌دارد. پس این درختان استثنا شده در تخمین محصول [برای گرفتن زکات] به حساب نمی‌آید؛ زیرا آنچه مردم می‌خورند، به آنان بخشیده شده است و به این دلیل عرایا نامیده شده‌اند که از فروخته شدن یا تخمین زده شدن در زکات برکنارند.

نیازمندان و بیچارگان ـ که درهم و دینار ندارند و تنها خرمای خشک در اختیار دارند ـ پیامبر اکرمﷺ به آنان اجازه فرمود که با خرماهای‌شان میوهٔ این عریه‌ها را با تخمین آنها بخرند. پیامبر اکرمﷺ این کار را به دلیل مهربانی و ارفاق به نیازمندان انجام داد که توانایی برخریدن رطب ندارند و به آنان اجازه نداد که خرماهایی که برای تجارت و ذخیره کردن است به این صورت معامله شود.

وگروهی دیگر می‌گویند: عرایا، درخت خرمایی است که انسان میوه‌اش را به نیازمندان می‌بخشد و خرمای آن درخت را رها می‌کند. پس کسی که خرمای درخت به وی بخشیده شده، برای چیدن و جمع‌آوری محصول خود نزد درخت می‌آید ولی این کار برای بخشنده به دلیل حضور خانواده‌اش سخت است. پس تنها به وی اجازه داده شده که میوهٔ آن درخت را بر اساس تخمین از شخصی که به وی بخشیده است، خریداری کند.

رجال إلى رسول اللّهﷺ انّهم يحتاجون إلى الرّطب وإنّ الرّطب تأتـي ولايكـون بأيـديهم مايبتاعون به فيأكلون مع النّاس وعندهم التّمر فرخّص لهم أن يبتاعوا العرايا بخرصها من التّمر الّذي في أيديهم وقال آخرون في العرايا وجوهاً قريبة المعاني من هذه وكلّها قريب بعضها من بعض.

١٠١١ ٢٢٦٦٥ (٩) **تهذيب** ١٤٩/٧: الحسين بن سعيد عن **فقيه** ١٥١/٣: الحسن بن علـيّ (**الوشّـاء** ـ فقيه) قال سألت أبا الحسنؑ عن رجل اشترى من رجل أرضاً جرباناً معلومة بمأة كرّ على أن يعطيه من الأرض فقال حرام فقلت جعلت فداك فإن[1] اشترى منه الأرض بكيل معلوم وحنطة من غيرها قال لابأس بذلك. **كافي** ٢٦٥/٥: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد ومحمّد بن يحيى عن **تهذيب** ١٩٥/٧: أحمد بن محمّد (جميعاً ـ كا) عن **الوشّاء** قال سألت الرّضاؑ عن رجل يشتري[2] من رجل أرضاً جرباناً معلومة بمأة كرّ عـلى أن يـعطيه مـن الأرض فقال حرام قال قلت له فما تقول جعلني اللّه فداك أن أشتري مـنه الأرض بكـيل معلوم وحنطة من غيرها قال لابأس.

١٠١٢ ٢٢٦٦٦ (١٠) **كافي** ٢٧٥/٥: (عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمد ـ معلّق) **تهذيب** ١٤٣/٧: أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن **سماعة** قال سألته عن (الزّرع فقلت جعلت فداك ـ يب) رجل زرع زرعاً مسلماً كان أو معاهداً فأنفق فيه نفقة ثمّ بداله في بيعه لنقله[3] ينتقل من مكانه أو لحاجة قال يشتريه بالورق فإنّ أصله طعام.

١٠١٣ ٢٢٦٦٧ (١١) **فقيه** ١٥٢/٣: سأل سماعة أبا عبداللّه ؑ عن رجل زارع مسلماً أو معاهداً فأنفق فيه نفقة ثمّ بداله في بيعه أله ذلك قال يشتريه بالورق فإنّ أصله طعام.

١٠١٤ ٢٢٦٦٨ (١٢) **الدّعائم** ٢٧/٢: عن جعفر بن محمّد صلوات اللّه عليه انّه قال لايجوز بيع السُنبل بالحنطة ولابأس ببيع الزّرع الأخضر وَانْ سَنْبَلَ بحنطة إذاكان البيع انّما يقع على الزّرع لا على السُنْبُل وكذلك الرّطاب[4].

---

١. فإنّي ـ خ يب. ٢. الرّجل اشترى ـ يب. ٣. لنقلة ـ يب.

٤. الرّطاب مفرده الرّطبة: روضة الفصفصة مادامت خضراء: والفصفصة وهي الرّطبة من علف الدّواب ـ اللسان.

و دستهٔ سومی می‌گویند: گروهی نزد پیامبرﷺ شکایت کردند که آنان نیز به رطب نیاز دارند. رطب می‌آید و می‌رود ولی آنها چیزی در اختیار ندارند که با آن رطب تهیه کنند و مانند دیگران بخورند و آنها تنها تمر ـ خرمای خشک ـ دارند. از این رو پیامبر اکرمﷺ به آنان اجازه داد که با خرمایی که در اختیار دارند، عرایا را بر اساس تخمین بخرند.

و دیگران دربارهٔ عرایا وجوهی بیان کرده‌اند که درمعنا نزدیک به اینها هستند و همگی به یکدیگر نزدیکند.»

۱۰۱۱ (۹) حسن بن علی وشّاء گوید: «ازامام رضاؑ سؤال کردم: شخصی [محصول] چند جریب زمین را به صد کرّ می‌خرد به این شرط که آن را از همان زمین تحویل دهد.

امامؑ فرمود: حرام است.

گفتم: فدایت شوم! اگر [محصول] آن زمین را به پیمانه معین از گندم زمین دیگری بخرد[چه حکمی دارد]؟

امامؑ فرمود: اشکالی در آن نیست.»

۱۰۱۲ (۱۰) سماعه گوید: «به امامؑ گفتم: فدایت شوم! شخص مسلمان یا کافر ذمّی محصولی کشت کرده و برای آن هزینه می‌کند. سپس برای نقل مکان کردن از آن محل یا کار دیگری تصمیم به فروش آن می‌گیرد.

امامؑ فرمود: آن را با درهم می‌خرد؛ زیرا اصل آن غذا (گندم) است.»

۱۰۱۳ (۱۱) سماعه از امام صادقؑ پرسید: «شخص مسلمان یا کافر ذمی عقد مزارعه منعقد و برای آن هزینه صرف می‌کند، سپس تصمیم به فروش آن می‌گیرد. آیا چنین حقی را دارد؟

امامؑ فرمود: آن را با درهم می‌خرد؛ زیرا اصل آن گندم است.»

۱۰۱۴ (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادقؑ فرمود: «معاملهٔ خوشه با گندم جایز نیست ولی معاملهٔ کشت سبز ـ هرچند خوشه داده باشد ـ با گندم اشکال ندارد. در صورتی که معامله بر کشت انجام پذیرد نه بر خوشه و به همین گونه است یونجه.»

وتقدّم في أحاديث الباب المتقدّم مايناسب ذلك. ويأتي في رواية الحلبيّ (٤) من باب (٨) جواز بيع الزّرع قبل أن يسنبل قوله ﷺ لابأس أيضاً أن تشترى زرعاً قد سنبل وبلغ بحنطة.

(۵)

باب جواز تقبّل أحد الشّريكين بحصّة شريكه من الثّمرة والزّرع بوزن معلوم

١٠١٥ ٢٢٦٦٩ (١) **تهذيب** ١٩٣/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان وعليّ بن النّعمان عن **يعقوب** بن شعيب قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن المزارعة فقال النّفقة منك والأرض لصاحبها فما أخرج اللّه من شيء قسّم على الشّرط وكذلك قبّل رسول اللّه ﷺ خيبر أتوه فأعطاهم إيّاها على أن يعمروها على أنّ لهم نصف ما أخرجت فلمّا بلغ التّمر[١] أمر عبداللّه بن رواحة فخرّص عليهم النّخل فلمّا فرغ منه خيّرهم فقال قد خرّصنا هذا النّخل بكذا صاعاً فإن شئتم فخذوه وردّوا علينا نصف ذلك وإن شئتم أخذناه وأعطيناكم نصف ذلك فقالت اليهود بهذا قامت السّماوات والأرض.

١٠١٦ ٢٢٦٧٠ (٢) **كافى** ٢٦٦/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير **تهذيب** ١٩٣/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان عن محمّد الحلبيّ ومحمّد بن أبي عمير عن حمّاد (بن عثمان ـ يب) عن (عبيداللّه ـ يب) **الحلبيّ** (جميعاً ـ يب) عن أبي عبداللّه ﷺ[٢] أنّ أباه حدّثه أنّ رسول اللّه ﷺ أعطى خيبر بالنّصف ارضها ونخلها فلمّا أدرك الثّمرة بعث عبداللّه بن رواحة فقوّم عليهم قيمة فقال (لهم ـ كا) إمّا أن تأخذوه وتعطوني نصف الثّمن[٣] وإمّا أعطيكم نصف الثّمن[٤] وآخذه فقالوا[٥] بهذا قامت السّماوات والأرض.

---

١. التّمر ـ خ.
٢. قال أخبرني أبو عبداللّه ﷺ ـ كا.
٣. الثّمرة ـ يب.
٤. الثّمرة ـ يب.
٥. فقال ـ يب.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین، مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در روایت چهارم از باب هشتم از باب‌های معاملهٔ میوه فرمودهٔ معصوم﷣ که: «همچنین اشکال ندارد، زراعتی را بخری که خوشه داده و گندم آورده است.»

باب ۵
جواز خریدن یکی از شریکان محصول شریک دیگر را

(۱) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق﷣ دربارهٔ مزارعه سؤال کردم. امام﷣ فرمود: تو هزینهٔ کشت را می‌پردازی و زمین‌دار، زمینش را می‌دهد. آن‌گاه آنچه خداوند عنایت فرمود، بر اساس قرار داد تقسیم می‌شود. این‌گونه پیامبر اکرمﷺ خیبر را به اهلش واگذار کرد. آنان نزد پیامبرﷺ آمدند و آن حضرت خیبر را به این شرط در اختیار آنان گذاشت که آن را آباد کنند و نصف محصولش برای آنان باشد. وقتی محصول خیبر رسید، پیامبرﷺ به عبدالله بن رواحه دستور داد تا خرمای درختان را برای‌شان تخمین بزنند. عبدالله پس از تخمین خرمای خیبر، یهودیان را در انتخاب آزاد گذاشت و به آنان گفت: ما خرمای این درختان را به فلان مقدار تخمین زدیم. اگر می‌خواهید، آن را بردارید و نصف آن مقدار را به ما بپردازید و اگر بخواهید، ما آن را برمی داریم و نصف آن مقدار را به شما می‌دهیم. ۱۰۱۵

یهودیان گفتند: آسمان و زمین به این [عدالت] استوار است.»

(۲) حلبی از امام صادق﷣ روایت می‌کند که پدرش ـ امام باقر﷣ ـ به وی فرمود: «رسول خداﷺ زمین و نخلِ خیبر را به نصف [به اهلش] داد. وقتی محصول آن رسید، عبدالله بن رواحه را فرستاد. وی محصولات خیبر را قیمت‌گذاری کرد و آن‌گاه به یهودیان گفت: یا محصولات را بردارید و نصف قیمت محصول را به من بپردازید یا نصف قیمت را به شما می‌دهم و آن را بر می‌دارم. ۱۰۱۶

یهودیان گفتند: آسمان و زمین به این [عدالت] استوار است.»

۱۰۱۷ ۲۳۶۷۱ (۳) **کافي ۵/۲۶۷**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد وسهل بن زياد عن الحسن بن محبوب عن معاوية بن عمّار عن **أبي الصّباح** قال سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول انّ النّبيّ صلی الله علیه و آله لمّا افتتح خيبر تركها في أيديهم على النّصف فلمّا بلغت الثّمرة بعث عبدالله بن رواحة إليهم فخرّص عليهم فجاؤوا إلى النّبيّ صلی الله علیه و آله فقالوا له انّه قد زاد علينا فأرسل إلى عبدالله فقال ما يقول هؤلاء قال قد خرّصت عليهم بشيء فإن شاؤوا يأخذون بما خرّصنا وإن شاؤوا أخذنا فقال رجل من اليهود بهذا قامت السّماوات والأرض.

۱۰۱۸ ۲۳۶۷۲ (٤) **الجعفريّات ۸۳**: بإسناده عن عليّ عليه السلام أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله أعطى يهود خيبر على الشّطر فكان يبعث عليهم من يخرّص عليهم ويأمرهم أن يبقى لهم ما يأكلون.

۱۰۱۹ ۲۳۶۷۳ (٥) **كافي ۵/۲۸۷**: عليّ بن محمّد عن محمّد بن أحمد عن محمّد بن عيسى **تهذيب ۷/۲۰۸**: أحمد بن محمّد عن **محمّد بن عيسى** عن بعض أصحابنا[1] قال قلت لأبي الحسن عليه السلام انّ لنا أكرة فنزارعهم (فيجيئون ـ كا) ويقولون[2] لنا قد حزرنا[3] هذا الزّرع بكذا وكذا فأعطوناه ونحن نضمن لكم أن نعطيكم حصّتكم[4] على هذا الحزر قال وقد بلغ قلت نعم قال لا بأس بهذا قلت فإنّه يجيء بعد ذلك فيقول لنا انّ الحزر لم يجيء كما حزرت وقد نقص قال (لا بأس بهذا ـ يب) فإذا زاد يردّ عليكم قلت لا قال فلكم أن تأخذوه بتمام الحزر كما انّه إذا زاد كان له كذلك إذا نقص (كان عليه ـ كا).

وتقدّم في رواية يعقوب (۳) من باب (۳) جواز بيع ثمرة النّخل على الشّجر بالتّمر من غيرها قوله فيقول أحدهما لصاحبه إمّا أن تأخذ هذا النّخل بكذا وكذا كيلاً مسمّى وتعطيني نصف هذا الكيل زاد أو نقص وإمّا أن آخذه أنا بذلك وأردّ عليك قال عليه السلام نعم لا بأس به.

ويأتي في أحاديث باب (۱۰) أنّه يجوز لصاحب الأرض والشّجر أن يخرّص على العامل من أبواب الغرس والزّرع ج ۲۳ مايدلّ على ذلك.

---

۱. أصحابه ـ خ. ۲. فيقولون ـ يب.
۳. أي قد قدّرنا ـ الحزر: التقدير والخرص ـ مجمع. ٤. حصّته ـ خ يب.

۱۰۱۷ (۳) ابو الصباح از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ هنگامی که خیبر را فتح کرد، آن را بنا بر نصف به اهلش واگذار کرد. وقتی محصول آنجا رسید، عبدالله بن رواحه را به سوی آنان فرستاد. عبدالله محصول خیبر را برای آنان تخمین زد. [یهودیان که از تخمین وی ناراضی بودند] نزد پیامبرﷺ آمدند و گفتند: او مقدار محصول را به زیان ما زیادتر گفته است. پیامبر اکرمﷺ عبدالله را خواست و از وی پرسید: اینها چه می‌گویند؟

عبدالله گفت: من محصول را به این مقدار برای آنان تخمین زده‌ام. اگر مایلند به مقداری که ما تخمین زده‌ایم، آن را بپذیرند و اگر می‌خواهند، ما آن را بر می‌داریم.

یکی از یهودیان [با شنیدن این جمله] گفت: آسمان و زمین به این [عدالت] استوار است.»

۱۰۱۸ (۴) در کتاب جعفریات روایت می‌شود که امیر مؤمنان فرمود: «پیامبر اکرمﷺ سرزمین خیبر را به یهودیان در برابر بخشی از محصول آنجا واگذار کرد. سپس [هر سال] فردی را برای تخمین محصول آنجا می‌فرستاد و به آنان دستور می‌داد که مقدار خوراک یهودیان را باقی گذارند و به حساب نیاورند.»

۱۰۱۹ (۵) محمد بن عیسی از یکی از شیعیان روایت می‌کند که به امام موسی بن جعفرؑ گفت: «کشاورزانی برای ما کار می‌کنند و ما با آنها قرار داد مزارعه می‌بندیم. آنان به ما می‌گویند: ما حدس می‌زنیم که این کشت، فلان مقدار محصول می‌دهد و ما سهم شما را بر این مقدار عهده‌دار می‌شویم. ما نیز به این شرط زمین را به آنان واگذار می‌کنیم.

امامؑ پرسید: آیا به این مقدار می‌رسد؟

گفتم: آری.

امامؑ فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: در پایان می‌گوید: محصول کاهش یافت و آن مقدار به دست نیامد!

امامؑ فرمود: (اشکال ندارد.) آیا در صورتی که افزایش می‌یابد، به شما می‌پردازد؟

گفتم: نه.

امامؑ فرمود: شما حق دارید تمام آن مقدار را از وی درخواست کنید. همان‌گونه که در صورت افزایش مقدار، افزوده برای اوست، همین‌طور در صورت کاهش (به زیان اوست).»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب سوم از باب‌های معاملهٔ میوه این گفته که: «یکی از دو شریک به دیگری می‌گوید: یا خرمای این نخل را به فلان مقدار بپذیر و نصفش را به من بپرداز ـ خواه کمتر باشد یا زیادتر ـ یا من آن مقدار را می‌پذیرم و سهم تو را می‌پردازم.

امامؑ فرمود: آری، اشکال ندارد.»

می‌آید:

و در روایات باب دهم از باب‌های کشاورزی و درخت‌کاری، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

(٦)

باب جواز بيع الثّمرة واستثناء كيل منها أو وزن أو عذق

١٠٢٠ ٢٢٦٧٤ (١) **فقيه** ١٣٢/٣: روى حمّاد بن عيسى عن **ربعي** عن أبي عبداللّه ﷺ في الرّجل يبيع الثّمرة ثمّ يستثني كيلاً وتمراً قال لابأس به قال وكان مولىً له عنده جالساً فقال المولى انّه ليبيع ويستثني أو ساقاً[١] يعني أبا عبداللّه ﷺ قال فنظر إليه ولم ينكر ذلك من قوله.

١٠٢١ ٢٢٦٧٥ (٢) **الدّعائم** ٢٥/٢: عن جعفر بن محمّد صلوات اللّه عليه انّه سئل عن الرّجل يبيع الثّمرة قائمة على الشّجرة يستثني من جملتها على المشتري كيلاً منها أو وزناً معلوماً قال لا بأس به.

وتقدّم في رواية ربعي (٩) من باب (١) حكم بيع الثّمار قوله انّ لي نخلاً فأبيعه واسمّي الثّمن واستثني الكرّ من التّمر أو أكثر أو العذق من النّخل قال ﷺ لابأس.

(٧)

باب حكم من اشترى نخلاً ليقطعه للجذوع فيدعه فيحمل

١٠٢٢ ٢٢٦٧٦ (١) **تهذيب** ٩٠/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن أبي يونس عن يزيد بن إسحاق عن **هارون** بن حمزة الغنوي قال قلت لأبي عبداللّه ﷺ الرّجل يشتري النّخل ليقطعه للجذوع فيدعه فيحمل النّخل قال هو له إلّا أن يكون صاحب الأرض سقاه وقام عليه.

١٠٢٣ ٢٢٦٧٧ (٢) **كافي** ٢٩٧/٥: **تهذيب** ٢٠٦/٧: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن يزيد بن إسحاق عن **هارون** بن حمزة قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرّجل يشتري النّخل ليقطعه للجذوع فيغيب الرّجل ويَدَع النّخل كهيئته لم يقطع فيقدم الرّجل وقد حمل النّخل فقال له الحمل يصنع به ما شاء الّا أن يكون صاحب النّخل كان يسقيه ويقوم عليه. **المقنع** ١٢٤: وإن اشتريت نخلاً لتقطعه للجذوع (وذكر نحوه). **ويأتي** في رواية معاوية (١٠) من الباب التّالي قوله ﷺ فإذا كنت تشتري أصله فلا بأس بذلك أو ابتعت نخلاً فابتعت أصله ولم يكن فيه حمل لم يكن به بأس.

---

١. الأوساق جمع وسق وهو حمل بعير وهو ستّون صاعاً بصاع النبيﷺ ـ اللسان.

باب ۶

جواز فروش محصول به استثنای مقداری از آن

۱۰۲۰ (۱) ربعی روایت می‌کند که امام صادق ﷺ دربارهٔ کسی که تمام محصولش را به استثنای مقداری از آن می‌فروشد فرمود: «اشکال ندارد.

در این هنگام یکی از دوست‌داران یا غلامان امام ﷺ که نزدش نشسته بود، گفت: خود امام ﷺ نیز محصولش را می‌فروشد و چند وسق آن را استثنا می‌کند.

امام ﷺ به وی نگریست و سخنش را انکار نکرد.»

۱۰۲۱ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی میوه‌های درختانش را می‌فروشد و مقداری از آنها را با پیمانه یا وزن معین استثنا می‌کند. [آیا این کار جایز است]؟

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت نهم از باب یکم از باب‌های معاملهٔ میوه به امام ﷺ گفته شد که: «من در بصره تعدادی درخت خرما دارم. محصول آنها را به بهای معین می‌فروشم و از آن یک کرّ خرما یا بیشتر یا خرمای یک درخت را استثنا می‌کنم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۷

حکم فروش میوه توسط مشتری قبل از قبض آن

۱۰۲۲ (۱) هارون بن حمزه غنوی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی تعدادی نخل برای بریدن و استفاده از تنه‌های‌شان می‌خرد. آن‌گاه آنها را رها می‌کند و درختان بار می‌دهند.

امام ﷺ فرمود: محصول آنها مالِ اوست، مگر آن‌که صاحب زمین آنها را آبیاری و به آنها رسیدگی کرده باشد.»

۱۰۲۳ (۲) هارون بن حمزه گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: شخصی تعدادی نخل برای بریدن و استفاده از تنهٔ آنها می‌خرد. آن‌گاه مدتی از آن محل دور می‌شود و درختان را بدون آن‌که قطع کند، به حال خود وامی گذارد. پس از آن‌که می‌آید، درختان بار داده‌اند.

امام ﷺ فرمود: میوهٔ درختان مال اوست. هرکاری که می‌خواهد با آن انجام دهد. مگر آن‌که فروشندهٔ درخت‌ها، آنها را آبیاری و به آنها رسیدگی کرده باشد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت دهم از باب بعدی فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «زراعت را پیش از خوشه دادن نخر ولی هرگاه اصل آن یا اصل درخت خرمای بی‌بار را خریدی، اشکال ندارد.»

(۸)

باب جواز بيع الزّرع قبل أن يسنبل قصيلاً وجواز تركه حتّى يسنبل مع الشّرط أو الإذن وحكم بيع حصائد الحنطة والرّطاب

۱۰۲۴ ۲۲۶۷۸ (۱) **كافي ۲۷۴/۵: تهذيب ۱۴۲/۷: استبصار ۱۱۳/۳**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن حمّاد عن حريز عن بكير بن أعين قال قلت لأبي عبداللّه ﷺ أيحلّ شراء الزّرع الأخضر قال نعم لا بأس به.

۱۰۲۵ ۲۲۶۷۹ (۲) **كافي ۲۷۴/۵: تهذيب ۱۴۳/۷: استبصار ۱۱۳/۳: عنه**[۱] **عن زرارة** مثله (و ـ صا ـ كا) قال لا بأس بأن تشتري الزّرع أو القصيل[۲] أخضر ثمّ تتركه إن شئت حتّى يسنبل ثمّ تحصده وإن شئت أن تعلف دابّتك قصيلاً فلا بأس به قبل أن يسنبل فأمّا إذا سنبل فلا تعلفه[۳] رأساً[۴] فإنّه فساد.

۱۰۲۶ ۲۲۶۸۰ (۳) **تهذيب ۱۴۴/۷: استبصار ۱۱۳/۳**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن **معلّى** بن خنيس قال قلت لأبي عبداللّه ﷺ أشتري الزّرع فقال إذا كان قدر شبر.

۱۰۲۷ ۲۲۶۸۱ (۴) **كافي ۲۷۴/۵: تهذيب ۱۴۲/۷: استبصار ۱۱۲/۳**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **الحلبيّ** قال قال أبو عبداللّه ﷺ لا بأس بأن تشتري زرعاً أخضر ثمّ تتركه حتّى تحصده إن شئت أو تعلفه[۵] من قبل (أن ـ كا ـ صا) يسنبل وهو حشيش وقال لا بأس أيضاً أن تشتري زرعاً قد سنبل وبلغ بحنطة.

۱۰۲۸ ۲۲۶۸۲ (۵) **فقيه ۱۴۹/۳**: سأل **سماعة** أبا عبداللّه ﷺ عن رجل اشترى قصيلاً فلم يقصله وتركه حتّى صار شعيراً وقد كان اشترط على العلج[۶] يوم اشتراه أنّه ما يأتيه من نائبة أنّه على العلج فقال إن كان اشترط على العلج يوم اشتراه أنّه إن شاء جعله سنبلاً وإن شاء قصيلاً فله شرطه وإن لم يكن اشترط فلا ينبغي له أن يدعه حتّى يكون سنبلاً فإن فعل فإنّ عليه طسقه[۷] ونفقته وله ما يخرج منه.

---

۱. هكذا في الأصل.
۲. القصيل جمع: قصلان: الشّعير يُجزّ أخضر لعلف الدّواب.
۳. فلا تقطعه ـ صا خ ـ فلا تقلعه ـ صا خ.
۴. أي حيواناً.
۵. تقلعه ـ صا.
۶. أي من كفّار العجم ـ ولعلّ الزّرّاع كانوا يومئذ من كفّار العجم.
۷. أي خراج الأرض المقرّر عليها.

باب ۸

جواز معاملهٔ زراعت پیش از خوشه دادن

۱۰۲۴ (۱) بکیر بن اعین گوید: «به امام صادق ؈ گفتم: آیا خریدن زراعت سبز جایز است؟ امام ؈ فرمود: آری، اشکال ندارد.»

۱۰۲۵ (۲) زراره حدیث پیشین را روایت می‌کند و در ادامهٔ آن می‌افزاید، امام ؈ فرمود: «خریدن کشتزار یا علوفهٔ جو در حالی که سبز است، اشکال ندارد. سپس اگر بخواهی، می‌توانی آن را به حال خود واگذاری تا خوشه دهد. سپس دِرو کنی و اگر بخواهی، می‌توانی پیش از خوشه دادن، آنها را بچینی و به دام‌هایت بدهی. پیش از خوشه دادن، این کار اشکالی ندارد ولی پس از خوشه دادن، آن را علوفهٔ حیوان قرار نده؛ زیرا سبب تباه کردن آن است.»

۱۰۲۶ (۳) معلی بن خنیس گوید: «به امام صادق ؈ گفتم: آیا زراعت را بخرم؟
امام ؈ فرمود: وقتی به اندازهٔ یک وجب است.»

۱۰۲۷ (۴) حلبی روایت می‌کند که امام صادق ؈ فرمود: «اشکال ندارد که کشتزار را در حالی که سبز است، بخری. سپس اگر بخواهی، آن را برای دِرو کردن رها می‌کنی یا پیش از خوشه دادن در حالی که علف است، آن را علوفهٔ دام قرار می‌دهی.

و فرمود: همچنین اشکال ندارد کشتزاری را که خوشه داده و گندم آورده است بخری.»

۱۰۲۸ (۵) سماعه از امام صادق ؈ پرسید: «شخصی کشت جو را برای علوفه خرید ولی آن را نچید و رها کرد تا جو داد. در حالی که با کشاورزِ کافر غیر عربِ آن، در روز خرید شرط کرده بود که هر حادثهٔ ناگواری پیش آمد به عهدهٔ کشاورز باشد.

امام ؈ فرمود: اگر خریدار با کشاورز غیر عرب در روز خرید شرط کرده است که اگر بخواهد، آن را تبدیل به خوشهٔ جو می‌کند و اگر بخواهد، تبدیل به علوفه می‌کند، این شرط به سود وی باقی است و اگر شرط نکرده است، پس رها کردن آن تا اینکه تبدیل به خوشه شود، شایسته نیست ولی اگر چنین کرد، مالیات زمین و هزینه‌های آن برعهدهٔ او و محصول به دست آمده مال اوست.»

۱۰۲۹ ۲۲۶۸۲ (٦) **كافى ٢٧٥/٥**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن **سماعة** قال سألته عن شراء القصيل يشتريه الرّجل فلايقصله ويبدو له فى تركه حتّى يخرج سنبله شعيراً أو حنطة وقد اشتراه من أصله على أنّ مابه من خراج على العلج فقال إن كان اشترط حين اشتراه إن شاء قطعه (قصيلاً ـ فقيه) وإن شاء تركه كما هو حتّى يكون سنبلاً وإلّا فلاينبغى له أن يتركه حتّى يكون سنبلاً. عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن أبى أيّوب عن **سماعة** عن أبى عبداللّه عليه السلام نحوه وزاد فيه فإن فعل فانّ عليه طسقه ونفقته وله ما خرج منه. **تهذيب ١٤٢/٧**: **استبصار ١١٢/٣**: احمد بن محمّد (بن عيسى ـ صا) عن عثمان بن عيسى عن **سماعة** قال سألته عن شراء القصيل (وذكر مثله إلى قوله يتركه حتّى يكون سنبلاً إلّا أنّ فيه بدل قوله (على أنّ مابه من خراج على العلج) على أربابه خراج أو هو على العلج (ثمّ قال) عنه عن ابن محبوب عن (ابن ـ صا) أبى أيّوب عن سماعة عن أبى عبداللّه عليه السلام نحوه وزاد فيه فان فعل (وذكر مثله). **فقيه ١٤٨/٣**: وسأل أبو عبداللّه عليه السلام سماعة عن شراء القصيل (وذكر مثله الّا أنّ فيه بدل قوله (على انّ ما به من خراج على العلج) وما كان على أربابه من خراج فهو على العلج). **المقنع ١٣١**: سئل أبو عبداللّه عليه السلام عن شراء القصيل وذكر نحوه إلّا أنّ فيه وقد اشتراه من أصله وعلى أربابه خراج.

۱۰۳۰ ۲۲۶۸٤ (٧) **كافى ٢٧٥/٥**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ١٤٢/٧**: **استبصار ١١٣/٣**: سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر عن المثنّى الحنّاط عن زرارة عن أبى عبداللّه عليه السلام فى زرعٍ بيعَ وهو حشيش ثمّ سَنْبَلَ قال لابأس إذا قال ابتاع منك مايخرج من هذا الزّرع فإذا اشتراه وهو حشيش فإن شاء أعفاه وإن شاء تربّص به.

۱۰۳۱ ۲۲۶۸۵ (٨) **فقيه ١٤٩/٣**: روى عن عليّ ابن أبى حمزة عن **أبى بصير** عن أبى عبداللّه عليه السلام قال سألته عن الحنطة والشّعير اشترى زرعه قبل أن يسنبل وهو حشيش قال لا إلّا أن تشتريه لقصيل تعلفه الدّوابّ ثمّ تتركه إن شاء حتّى يسنبل. **المقنع ١٣٢**: لايجوز أن يشترى زرع الحنطة والشّعير قبل أن يسنبل وهو حشيش إلّا أن يشتريه للقصيل تعلفه الدّوابّ.

۱۰۳۲ ۲۲۶۸۶ (٩) **الدّعائم ٢٧/٢**: وعن جعفر بن محمّد صلوات اللّه عليهما أنّه سئل عن بيع حصائد الحنطة والرّطاب فرخّص فيه.

۱۰۲۹ (۶) سماعه گوید: «از امام ؟ سؤال کردم: شخصی زراعتی را برای علوفه می‌خرد و با فروشندهٔ کافر غیر عرب آن شرط می‌کند که همهٔ مالیات‌های آن به عهدهٔ فروشنده باشد. ولی پس از خریدن آن رانمی چیند و تصمیم می‌گیرد آن را رها کند تا خوشهٔ گندم یا جو دهد. [آیا این کار برای وی رواست]؟

امام ؟ فرمود: اگر هنگام خرید با او شرط کرده است که اگر بخواهد می‌چیند و علوفه می‌کند و اگر بخواهد آن را به حال خود رها می‌کند تا خوشه دهد [اشکال ندارد]؛ در غیر این‌صورت، برای وی شایسته نیست آن را رها کند تا خوشه دهد ولی اگر چنین کرد، مالیات زمین و هزینهٔ آن برعهدهٔ او و محصول به دست آمده برای اوست.»

این حدیث با سندهای گوناگون و اندکی تفاوت روایت شده است.

۱۰۳۰ (۷) زراره دربارهٔ زراعتی که به صورت علوفه فروخته شد و سپس خوشه داد از امام صادق ؟ روایت می‌کند که فرمود: «در صورتی که خریدار به فروشنده بگوید که آنچه از این کشت به دست می‌آید از تو خریدم، اشکال ندارد. آن‌گاه پس از آن‌که به صورت علوفه خرید، اگر بخواهد آنها را می‌چیند و اگر بخواهد به انتظار [رسیدن] آن می‌نشیند.»

۱۰۳۱ (۸) ابو بصیر گوید: «از امام صادق ؟ سؤال کردم: آیا رواست کشت گندم و جو را به صورت علوفه پیش از خوشه دادن بخرم؟

امام ؟ فرمود: نه، مگر این‌که برای علوفه دادن به دام آن را بخری. سپس اگر بخواهی آن را رها می‌کنی تا خوشه دهد.»

در کتاب المقنع آمده است: «جایز نیست کشت گندم و جو را که به صورت علف است پیش از خوشه دادن بخرد، مگر این‌که برای علوفه دادن به دام این کار را انجام دهد.»

۱۰۳۲ (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادق ؟ دربارهٔ فروش باقیماندهٔ ساقهٔ گندم پس از درو و یونجه سؤال شد. امام ؟ آن را اجازه فرمود.»

۱۰۳۳ (۱۰) **تهذیب ۱٤٤/۷ :استبصار ۱۱۳/۳** :الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زیاد
۲۲۶۸۷ عن معاویة بن عمّار قال سمعت أبا عبداللّه ﷺ یقول لا تشتر الزّرع مالم یسنبل فإذا کنت تشتری أصله فلابأس بذلك أو ابتعت نخلاً فابتعت أصله ولم یکن فیه حمل لم یکن به بأس (حمله الشّیخ ﷺ علی ضرب من الکراهة).

وتقدّم فی أحادیث الباب المتقدّم مایناسب ذلك.

(۹)

باب انّه لا بأس للمشتری أن یبیع الثّمرة قبل قبضها وقبل أن یدفع ثمنها

۱۰۳٤ (۱) **تهذیب ۸۸/۷**: الحسین بن سعید عن صفوان بن یحیی عن ابن مسکان عن
۲۲۶۸۸ محمّد الحلبیّ **فقیه ۱۳۲/۳**: روی حمّاد عن الحلبیّ عن أبی عبداللّه ﷺ قال سألته عن الرّجل یشتری الثّمرة ثمّ یبیعها قبل أن یأخذها قال لابأس به إن وجد (بها ـ فقیه) ربحاً فلیبع.

۱۰۳۵ (۲) **تهذیب ۸۹/۷**: الحسین بن سعید عن صفوان وفضالة عن العلا عن محمّد بن
۲۲۶۸۹ مسلم عن أحدهما ﷺ انّه قال فی رجل اشتری الثّمرة ثمّ یبیعها قبل أن یقبضها قال لا بأس.

۱۰۳۶ (۳) **المقنع ۱۲۳**: لابأس أن یشتری الرّجل النّخل والثّمار ثمّ یبیعه قبل أن یقبضه.
۲۲۶۹۰

۱۰۳۷ (٤) **الدّعائم ۲۵/۲**: عن أبی جعفر ﷺ انّه قال لابأس علی مشتری الثّمرة أن
۲۲۶۹۱ یبیعها قبل أن یقبضها ولیس هذا مثل الطّعام الّذی یکال ولا هو من باب النّهی عن بیع ما لم یقبض.

وتقدّم فی أحادیث باب (٤٠) انّ للمشتری أن یبیع المتاع بربح قبل أن یؤدّی ثمنه من أبواب البیع ج ۲۲ مایدلّ علی ذلك خصوصاً روایة الکرخی (۱) وکذا فی أحادیث باب (٤١) حکم بیع المبیع قبل قبضه فراجع.

۱۰۳۳ (۱۰) معاویة بن عمار از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «زراعت را پیش از خوشه دادن نخر ولی هرگاه اصل آن را خریدی، اشکال ندارد و یا هرگاه اصل درخت خرمای بی‌بار را خریدی، اشکال ندارد.»

مرحوم شیخ طوسی﵀ این حدیث را بر درجه‌ای از کراهت حمل کرده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین، مناسب با این بحث هست.

باب ۹

حکم فروش میوه پیش از تحویل و پرداخت بهای آن

۱۰۳۴ (۱) حلبی گوید: «از امام صادق﷣ سؤال کردم: شخصی میوه می‌خرد و سپس پیش از قبض آن را می‌فروشد. امام﷣ فرمود: اشکال ندارد. اگر برایش سود دارد، باید بفروشد.»

۱۰۳۵ (۲) محمد بن مسلم از امام باقر﷣ یا امام صادق﷣ روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی ـ که میوه خرید و سپس پیش از قبض، آن را فروخت ـ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۰۳۶ (۳) در کتاب المقنع آمده است: «اشکال ندارد که انسان خرمای نخل و میوه‌ها را بخرد و سپس پیش از تحویل گرفتن بفروشد.»

۱۰۳۷ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام باقر﷣ فرمود: «اشکالی بر خریدار میوه نیست که آن را پیش از قبض بفروشد و آن، مانند مواد غذایی، پیمانه‌ای نیست و از مصادیق نهی از معامله پیش از قبض به شمار نمی‌آید.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهلم از باب‌های خرید و فروش، به ویژه در روایت یکم و همچنین روایات باب چهل و یک مناسب با این بحث هست.

(١٠)

باب انّه لا يصلح إعطاء الثّمن لشراء ثمرة لم تظهر

١٠٣٨ ٢٢٦٩٢ (١) كافي ١٧٦/٥ : محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان بن يحيى تهذيب ٨٩/٧ : الحسين بن سعيد عن عليّ بن النّعمان وصفوان بن يحيى فقيه ١٣٣/٣ : عن يعقوب بن شعيب قال سألت أبا عبدالله ـ عليه السلام ـ (و ـ كا) قلت (له ـ كا) أعطي الرّجل (له ـ كا يب) الثّمرة[١] عشرين ديناراً (على أنّي ـ كا) (و ـ يب ـ فقيه) أقول له إذا قامت ثمرتك بشيء فهي لي بذلك الثّمن إن رضيت أخذت وإن كرهت تركت فقال ما[٢] تستطيع أن تعطيه ولا تشترط شيئاً قلت جعلت فداك لا يسمّي شيئاً (و ـ كا فقيه) الله يعلم من نيّته ذلك قال لا يصلح إذا كان من نيّته [ذلك ـ كا ـ خ].

(١١)

باب انّه يستحبّ لمن كان له نخلة في حائط أخيه المسلم أن يبيعها به

١٠٣٩ ٢٢٦٩٣ (١) قرب الإسناد ٣٥٥ : أحمد بن محمّد عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطيّ قال وسمعت الرّضا ـ عليه السلام ـ يقول في تفسير ﴿وَ ٱلَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ﴾ قال إنّ رجلاً من الأنصار كان لرجل في حايطه نخلة وكان يضرّ به فشكى ذلك إلى رسول الله ـ صلى الله عليه وآله ـ فدعاه فقال أعطني نخلتك بنخلة في الجنّة فأبى فبلغ ذلك رجلاً من الأنصار يكنّى أبا الدّحداح فجاء إلى صاحب النّخلة فقال بعني نخلتك بحائطي فباعه فجاء إلى رسول الله ـ صلى الله عليه وآله ـ فقال يا رسول الله قد اشتريت نخلة فلان بحائطي قال فقال له رسول الله ـ صلى الله عليه وآله ـ فلك بدلها نخلة في الجنّة فأنزل الله تبارك وتعالى على نبيّه ـ صلى الله عليه وآله ـ ﴿وَ مَا خَلَقَ ٱلذَّكَرَ وَ ٱلْأُنثَىٰٓ * إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ * فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ﴾ يعني النّخلة ﴿وَ ٱتَّقَىٰ وَ صَدَّقَ بِٱلْحُسْنَىٰ﴾ بوعد رسول الله ـ صلى الله عليه وآله ـ ﴿فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلْيُسْرَىٰ﴾ الخ.

١٠٤٠ ٢٢٦٩٤ (٢) تفسير القمّيّ ٤٢٥/٢ : قال عليّ بن إبراهيم في قوله تعالى ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَ ٱتَّقَىٰ * وَ صَدَّقَ بِٱلْحُسْنَىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلْيُسْرَىٰ﴾ قال نزلت في رجل من الأنصار كانت له نخلة في

١. الثّمن ـ فقيه. ٢. أما ـ يب ـ فقيه.

باب ۱۰

حکم پرداخت ثمن برای خرید میوه‌ای که هنوز آشکار نشده است

۱۰۳۸ (۱) یعقوب بن شعیب گوید: «به امام صادق گفتم: بیست دینار به شخصی می‌پردازم و به وی می‌گویم، هرگاه میوه‌هایت رسید، آنها به این نرخ مال من باشد. اگر راضی بودم، برمی دارم و اگر ناراضی بودم، رها می‌کنم (یا اگر راضی بودی، برمی‌دارم و اگر ناراضی بودی، رها می‌کنم).

امام فرمود: آیا نمی‌توانی به او بپردازی و با وی هیچ شرطی نکنی؟

گفتم: فدایت شوم! چیزی را قطعی نمی‌کند و تنها خداوند قصد او را می‌داند.

امام فرمود: در صورتی که چنین قصدی دارد، شایسته نیست.»

باب ۱۱

استحباب فروختن نخلی که انسان در ملک دیگری دارد به صاحب ملک

۱۰۳۹ (۱) احمد بن محمد بن ابی‌نصر بزنطی از امام رضا روایت می‌کند که در تفسیر سورة: واللیل اذا یغشی فرمود: «شخصی در زمان پیامبر در خانهٔ یکی از انصار، درخت خرمایی داشت و او از این بابت در تنگنا و فشار بود؛ از این رو در این باره به پیامبر اکرم شکایت کرد. آن حضرت صاحب درخت را نزد خویش فراخواند و به وی فرمود: درخت خرمایت را در برابر یک درخت خرما در بهشت به من واگذار کن ولی او از انجام این معامله خودداری کرد. وقتی این خبر به گوش یکی دیگر از انصار به نام ابو دحداح رسید، نزد صاحب درخت رفت و به وی گفت: درخت خرمایت را در برابر باغ من به من بفروش. صاحب درخت آن را فروخت.ابودحداح نزد پیامبر رفت و گفت: ای رسول خدا! من درخت خرمای فلانی را در برابر باغم خریدم! پیامبر اکرم فرمود: به‌جای آن برای تو یک درخت در بهشت است.»

خداوند متعال دربارهٔ این ماجرا، این آیات را بر پیامبرش فرستاد: «سوگند به آن کس که نر و ماده را آفرید. به راستی تلاش شما گوناگون است. پس آن کس که بخشید [یعنی درخت خرما را] و پرهیزگار شد و نیکوتر را تصدیق کرد، وعدهٔ رسول خدا را تصدیق نمود. پس به زودی او را برای زندگی آسان و مرفه آماده می کنیم.»

۱۰۴۰ (۲) علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش دربارهٔ این آیات: «پس آن کس که بخشید و پرهیزگار شد و زندگی نیکوتر را تصدیق کرد. پس به زودی او را برای زندگی آسان و مرفه آماده می‌کنیم» می‌گوید: «این آیات دربارهٔ یکی از انصار که درخت خرمایی در خانهٔ دیگری داشت، نازل شد. وی بدون اجازه به درختش سرکشی می‌کرد؛ صاحب‌خانه در این باره به پیامبر اکرم شکایت کرد و آن حضرت به

دار رجل آخر وكان يدخل عليه بغير إذن فشكا ذلك إلى رسول اللّهﷺ فقال رسول اللّهﷺ لصاحب النّخلة بعني نخلتك هذه بنخلة في الجنّة فقال لاأفعل فقال فبعها بحديقة في الجنّة فقال لا أفعل وانصرف فمضى إليه ابن[۱] الدّحداح واشتراها منه وأتى ابن[۲] الدّحداح إلى النّبيّﷺ وقال يا رسول اللّه خذها واجعل لي في الجنّة الحديقة الّتي قلت لهذا فلم يقبله فقال رسول اللّهﷺ لك في الجنّة حدائق وحدائق فأنزل في ذلك ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ﴾ يعني ابن[۳] الدّحداح ﴿وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُۥٓ إِذَا تَرَدَّىٰٓ﴾ يعني إذا مات ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ﴾ قال علينا أن نبيّن لهم ﴿فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ﴾ أي تتلهّب عليهم ﴿لَا يَصْلَىٰهَآ إِلَّا ٱلْأَشْقَى * ٱلَّذِى كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ﴾ يعني هذا الّذي بخل على رسول اللّهﷺ ﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلْأَتْقَى﴾ الّذي قال ابن[۴] الدّحداح قال اللّه تعالى ﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعْمَةٍ تُجْزَىٰٓ﴾ قال ليس لأحد عنداللّه يدّعي ربّه بما فعله لنفسه وإن جازاه فبفضله يفعل وهو قوله ﴿إِلَّا ٱبْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِ ٱلْأَعْلَىٰ * وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ﴾.

۱۰۴۱ (۳) تفسير الفرات ۲۳۱: ومن سورة وَاللَّيْلِ قال أبوالقاسم العلويّ حدّثنا فرات بن
۲۲۶۹۵ إبراهيم الكوفيّ معنعناً عن عليّ بن الحسينﷺ قال كان رجل موسر[۵] على عهد النّبيّﷺ في داره[۶] حديقة وله جار له صبية فكان يتساقط الرّطب من النّخلة فيبشر[۷] صبيانه[۸] فيأكلونه فيذرون[۹] الموسر فيخرج الرّطب من (جوف ـ خ) أفواه الصّبية فشكى الرّجل ذلك إلى النّبيّﷺ فأقبل وحده إلى الرّجل فقال بعني حديقتك هذه بحديقة في الجنّة فقال له الموسر لا أبيعك عاجلاً بآجل فبكى النّبيّﷺ ورجع نحو المسجد فلقى[۱۰] أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالبﷺ فقال (له ـ خ) يا رسول اللّه ما يبكيك لا أبكى اللّه عينيك فاخبره خبر الرّجل الضّعيف والحديقة فأقبل أميرالمؤمنين نحو الرّجل الموسر حتّى استخرجه من منزله وقال له بعني دارك قال الموسر بحايطك الحسيني[۱۱] فصفق عليّﷺ يده ودار إلى الضّعيف فقال له

۱. أبو الدّحداح ـ خ. ۲. أبو الدّحداح ـ خ. ۳. أبا الدّحداح ـ خ.
۴. ابوالدّحداح ـ خ. ۵. مؤمن ـ خ. ۶. في دار له ـ خ.
۷. فيتدن ـ خ. فينشدون ـ بحار. ۸. صبيته ـ بحار. ۹. فيأتي ـ خ ل.
۱۰. فلقيه ـ خ. ۱۱. الحسني ـ خ الحسنى ـ بحار.

صاحب درخت فرمود: نخلت را در برابر یک نخل در بهشت به من بفروش. وی گفت: چنین نمی‌کنم.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: آن را در برابر یک باغ در بهشت به من بفروش.

وی گفت: چنین نمی‌کنم! و رفت.

آن‌گاه ابن دحداح (ابودحداح) نزد صاحب درخت رفت و آن را از وی خرید و نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خداﷺ! این درخت را بگیر و باغی را که در بهشت به آن مرد فرمودی و نپذیرفت به من بده.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: در بهشت برای تو باغ‌هایی و باغ‌هایی است.»

پس خداوند در این باره این آیات را فرو فرستاد: «پس آن کس که بخشید و پرهیزگار شد و زندگی نیکوتر را تصدیق کرد، یعنی ابن دحداح و ثروتش هنگام مرگ او را بی‌نیاز نمی‌کند، به راستی هدایت کردن بر ماست. می‌فرماید: بر ماست که برای آنان بیان کنیم. شما را از آتشی بیم می‌دهم که بر می‌افروزد. جز انسان بدبخت در آن افکنده نمی‌شود. کسی که تکذیب کرد و روی برتافت، یعنی آن کسی که نسبت به پیامبر اکرمﷺ بخل ورزید.

و به زودی انسان پرهیزگار از آن دور نگه داشته می‌شود. [ابن دحداح را می‌گوید]. نزد هیچ‌کس نعمتی نیست که به خاطر آن پاداش داده شود. می‌فرماید: هیچ‌کس در پیشگاه خداوند حق ندارد که به خاطر آنچه برای خودش انجام داده، از پروردگارش درخواستی نماید و اگر خداوند به وی پاداش می‌دهد، به دلیل فضل و بخشش خود، این کار را می‌کند و این است معنای سخن خداوند که فرمود: مگر به خاطر طلب وجه پروردگارش که برترین است و حتماً در آینده خشنود می‌شود.»

۱۰۴۱ (۳) فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیر سورهٔ واللیل از امام سجادؑ روایت می‌کند که فرمود: «در زمان پیامبر اکرمﷺ شخص ثروتمندی در خانه‌اش باغی داشت. در همسایگی وی مرد تهیدستی زندگی می‌کرد که کودکان وی هروقت از درخت مرد توانگر خرمایی بر زمین می‌افتاد، خوشحال می‌شدند و آن را در دهان می‌گذاشتند. مرد ثروتمند به سوی آنان می‌آمد و خرما را از دهان‌شان بیرون می‌کشید. همسایهٔ مرد ثروتمند در این باره به پیامبرﷺ شکایت کرد. آن‌گاه آن حضرت به تنهایی نزد مرد ثروتمند رفت و فرمود: این باغت را در برابر یک باغ در بهشت به من بفروش.

مرد ثروتمند گفت: من مال نقد خودم را به مال نسیه تو نمی‌فروشم.

پیامبر اکرمﷺ از پاسخ وی گریان شد و به مسجد بازگشت. در آنجا با امیر مؤمنان علیؑ برخورد کرد. علیؑ عرض کرد: ای رسول خدا! چرا گریانی؟ خداوند هرگز دیدگانت را نگریاند! پیامبرﷺ ماجرای مرد ناتوان و باغ را برای وی بازگو کرد. علیؑ پس از شنیدن این ماجرا به خانه مرد ثروتمند رفت، او را به بیرون فراخواند و به او فرمود: خانه‌ات را به من بفروش.

مرد توانگر گفت: آن را در برابر باغ حسینی به تو می‌فروشم.

در[1] إلى دارك فقد ملّككها اللّه ربّ العالمين وأقبل أمير المؤمنين ﷺ ونزل جبرئيل (على النّبيّ ﷺ ـ خ) فقال له يا محمّد اقرء ﴿وَٱلَّيۡلِ إِذَا يَغۡشَىٰ﴾ إلى آخر السّورة فقام النّبيّ ﷺ وقبّل[2] بين عينيه ثمّ قال بأبي أنت وأمّي (و ـ خ) قد أنزل (اللّه ـ خ) فيك هذه السّورة كاملة.

۱۰۴۲ ۲۲۶۹۶ (٤) وفيه ٢١٣: فرات قال حدّثنا عليّ بن محمّد بن عليّ بن أبي حفص الأعشى معنعناً عن موسى بن عيسى الأنصاري قال كنت جالساً مع أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب ﷺ بعد أن صلّينا مع النّبيّ ﷺ (العصر بهفوات ـ خ) فجاء رجل إليه فقال له يا أباالحسن قد قصدتك في حاجة أريد أن تمضي معي فيها إلى صاحبها فقال له قل فقال إنّي ساكن في دار لرجل فيها نخلة وانّه يهيج الرّيح فتسقط عن ثمرها بلح[3] وبسر ورطب وتمر ويصعد الطّير فيلقى منه وأنا آكل منه ويأكل منه الصبيان من غير أن ننخسها[4] بقصبة أو نرميها بحجر فسله أن يجعلني في حلّ قال انهض بنا فنهضت معه جئنا[5] إلى الرّجل فسلّم عليه أميرالمؤمنين عليّ بن أبي طالب ﷺ فرحّب به وفرح وسّر وقال فيما جئت يا أميرالمؤمنين[6] قال جئتك في حاجة قال تقضى إنشاء اللّه قال ما هي قال هذا الرّجل ساكن في دارك[7] في موضع كذا وذكر أنّ فيها نخلة وانّه يهيج الرّيح فتسقط منها بلح وبسر ورطب وتمر ويصعد الطّير فيلقى مثل ذلك من غير حجر يرميها (به ـ خ) أو قصبة ينخسها[8] أريد أن تجعله في حلّ فتأبّى عن ذلك وسأله ثانياً وأقبل يُلحّ عليه في المسألة ويتأبّى إلى أن قال واللّه أنا[9] أضمن لك عن رسول اللّه ﷺ أن يبدلك بهذا (النّبيّ ﷺ ـ خ) حديقة في الجنّة فأبى عليه ورهقنا[10] المساء فقال له عليّ ﷺ تبيعنيها بحديقتي فلانة، فقال له نعم قال فأشهد لي عليك اللّه وموسى بن عيسى الأنصاري أنّك قد بعتها بهذه الدّار فقال نعم أشهد اللّه وموسى بن عيسى (الأنصاريّ على ـ خ) أنّي قد بعتك هذه (الحديقة بشجرها ونخلها وثمرها بهذه الدّار، أليس قد بعتني هذه ـ خ)

١. تحوّل ـ خ. ٢. فقبّل ـ خ.
٣. البلح بالتّحريك قبل البسر لأنّ أوّل التمر طلع ثمّ خلال ثمّ بلح ثمّ بسر ثمّ رطب ثمّ تمر الواحدة بلحة ـ مجمع.
٤. تبخسها ـ بحار. ٥. فجئنا ـ خ. ٦. يا أبا الحسن ـ بحار.
٧. دارلك ـ خ. ٨. ينجسها ـ خ ـ يبخسها ـ بحار. ٩. أنّي ـ خ.
١٠. أي لحقنا ـ اللّسان.

علی﷣ به نشانهٔ انجام معامله دستش را به دست مرد توانگر زد. آن‌گاه نزد مرد ناتوان رفت و به وی گفت: به سوی خانه‌ات برو. به تحقیق خداوند ـ پروردگار جهانیان ـ آن را به ملکیت تو درآورد و به سوی مسجد حرکت کرد.

از سوی دیگر جبرئیل بر پیامبرﷺ نازل شد و به وی گفت: ای محمد؛ بخوان! واللیل اذا یغشی، تا پایان سوره.

پس از نزول سوره، پیامبرﷺ از جا برخاست، پیشانی علی﷣ را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدایت! به تحقیق خداوند این سوره را به طور کامل دربارهٔ تو نازل فرمود.»

۱۰۴۲ (۴) همچنین در تفسیر فرات روایت می‌شود که موسی بن عیسی انصاری گفت: «پس از ادای نماز عصر، همراه پیامبر اکرمﷺ در کنار علی﷣ نشسته بودم که پس از مدتی شخصی نزد وی آمد و گفت: ای ابوالحسن! به خاطر کاری نزد تو آمدم و می‌خواهم برای انجام آن همراه من نزد فردی بیایی.

علی﷣ فرمود: بگو.

آن مرد گفت: من در خانهٔ شخصی زندگی می‌کنم که صاحب خانه در آن درخت خرمایی دارد. وقتی باد می‌وزد یا پرنده‌ای بر آن درخت می‌نشیند از آن درخت، خرما بر زمین می‌افتد و من و فرزندانم آنها را می‌خوریم بدون آن‌که برای انداختن خرما سنگ به آن پرتاب کنیم یا چوب به آن بزنیم. این وضع از وقتی که خرمای درخت نارس است آغاز می‌شود و تا وقتی که به رطب تبدیل شود و بخشکد، ادامه می‌یابد. بیا و از وی بخواه که مرا حلال کند.

علی﷣ به پاخاست و به من گفت: تو نیز با ما بیا. با هم حرکت کردیم تا به خانهٔ صاحب درخت رسیدیم. علی﷣ به وی سلام کرد. او نیز به وی خوش آمد گفت و از آمدن حضرت شادمان و خرسند شد. آن‌گاه به امام﷣ گفت: ای ابوالحسن! برای چه کاری به اینجا آمدید؟

علی﷣ گفت: برای کاری آمده‌ام که ـ ان‌شاءالله ـ انجام خواهی داد.

آن مرد پرسید: آن چه کاری است؟

علی﷣ فرمود: این مرد که در خانهٔ تو در فلان محل ساکن است، می‌گوید: در آن خانه خرمایی است که هنگام وزش باد و نشستن پرندگان بر آن از وقتی که خرما نارس است تا وقتی که به رطب و تمر تبدیل می‌شود، بر زمین می‌افتد، بدون این‌که این مرد به آن سنگ پرتاب کند یا چوب به آن بزند. از تو می‌خواهم که وی را از این بابت حلال کنی ولی آن مرد نپذیرفت و علی﷣ برای بار دوم خواستهٔ خود را تکرار کرد، ولی باز هم آن مرد نپذیرفت. علی﷣ مرتب درخواست خود را تکرار می‌کرد و آن مرد نمی‌پذیرفت. تا این‌که به وی فرمود: به خدا سوگند! من از جانب پیامبر اکرمﷺ برایت تضمین می‌کنم که آن حضرت به‌جای این درخت در بهشت باغی به تو عنایت کند.

الدّار بما فيها بهذه الحديقة (ولم يتوهّم انّه يفعل فقال نعم أشهد اللّه وموسى بن عيسى على أنّي قد بعتك هذه الدار بما فيها بهذه الحديقة ـ خ) فالتفت عليٌّ ﷺ إلى الرّجل فقال له قم فخذ الدّار بارك اللّه لك فيها وأنت في حلّ منها ووجبت المغرب وسمعوا أذان بلال فقاموا مبادرين حتّى صلّوا مع رسول اللّهﷺ المغرب والعشاء الآخرة ثمّ انصرفوا إلى منازلهم فلمّا أصبحوا صلّى النّبيّﷺ بهم الغداة وعقّب فهو يعقّب حتّى هبط جبرئيل ﷺ بالوحي من عنداللّه فأدار وجهه إلى أصحابه فقال من فعل منكم في ليلته هذه فعلاً قد أنزل اللّه بيانها فيكم[1] أحد يخبرني أو أخبره فقال له أميرالمؤمنين عليّ بن أبي طالب ﷺ بل أخبرنا يا رسول اللّه قال نعم هبط جبرئيل فأقرأني عن اللّه السّلام وقال لي انّ عليّاً فَعَلَ البارحة فعلة فقلت لحبيبي جبرئيل ماهي فقال اقرء يا رسول اللّه فقلت وما أقرء فقال اقرء بسم اللّه الرّحمن الرّحيم وَاللَّيْلِ إذا يَغْشَى إلى قوله وَلَسَوْفَ يَرْضى، أنت يا عليّ ألست صدّقت بالجنّة وصدّقت بالدّار على ساكنها بدل[2] الحديقة قال نعم يا رسول اللّه فقال فهذه سورة نزلت فيك وهذا لك فوثب إلى أمير المؤمنين فقبّل بين عينيه وضمّه إليه وقال له أنت أخي وأنا أخوك. ويأتي في أحاديث باب (۱۰) حكم من كانت له نخلة في حائط الغير من أبواب إحياء الموات ج ۲۳ مايناسب ذلك فلاحظ.

---

۱. فمنكم ـ خ.

۲. وبذلت ـ خ.

ولی این بار نیز نپذیرفت. کم‌کم به غروب آفتاب نزدیک شدیم که علی به وی فرمود: آیا آن خانه را در برابر فلان باغم به من می‌فروشی؟

آن مرد گفت: آری، خدا و موسی بن عیسی را بر خود گواه بگیر که تو آن باغ را در برابر این خانه به من فروختی. علی که تصور نمی‌کرد وی خانه‌اش را بفروشد گفت: آری، خدا و موسی بن عیسی را شاهد می‌گیرم که این باغ را با همهٔ درختان، نخل‌ها و میوه‌هایش در برابر این خانه به تو فروختم. آیا تو این خانه را با هر آنچه در آن است، در برابر آن باغ به من فروختی؟

آن مرد گفت: آری، خدا و موسی بن عیسی را گواه می‌گیرم که من این خانه را با هر آنچه در آن است، در برابر این باغ فروختم. آن‌گاه علی رو به شخص سائل کرد و فرمود: برخیز و خانه را تحویل بگیر. خداوند آن را برای تو مبارک گرداند و آن برای تو حلال است.

در این هنگام وقت نماز مغرب فرا رسید و صدای اذان بلال بلند شد. آنان به سوی نماز شتافتند. نماز مغرب و عشا را همراه پیامبر به‌جا آوردند و هرکس به خانهٔ خودش رفت. هنگام صبح در نماز جماعت پیامبر شرکت کردند. پس از نماز صبح، آن حضرت مشغول تعقیبات شد که ناگهان جبرئیل از جانب خدا وحی آورد. پس از پایان وحی پیامبر رو به اصحاب کرد و فرمود: چه کسی روز گذشته کاری انجام داده که خداوند دربارهٔ آن وحی فرستاده؟ آیا کسی به من خبر می‌دهد یا من به او خبر دهم؟ علی عرض کرد: بلکه شما برای ما بازگو کنید، ای رسول خدا.

پیامبر فرمود: آری، جبرئیل آمد و از جانب خدا به من سلام رساند و گفت: علی دیشب کاری انجام داده است. من از دوستم جبرئیل پرسیدم: آن چیست؟ جبرئیل گفت: بخوان، ای رسول خدا!

گفتم: چه بخوانم؟

گفت: بخوان، به نام خداوند بخشنده مهربان. سوگند به شب هنگام فراگیر شدن،... حتما تو خشنود خواهی شد. تو، ای علی!

مگر تو بهشت را تصدیق نکردی؟ و مگر آن خانه را با فروش باغت به ساکنانش صدقه ندادی؟

علی گفت: آری، ای رسول خدا.

پیامبر فرمود: پس این سوره دربارهٔ تو فرود آمد و این برای توست.

آن‌گاه پیامبر به سوی علی شتافت. او را در آغوش کشید و پیشانی‌اش را بوسید و فرمود: تو برادر منی و من برادر تو.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب دهم از باب‌های احیاء موات، مناسب با این بحث هست؛ ملاحظه کنید.

أبواب بيع العبيد والإماء

ومايناسبها

(١)

باب تحريم بيع الحرّ والحرّة وجواز بيع العبد والأمة وحكم شراء الرّقيق إذا ادّعى الحرّيّة أو أقرّ بالرّقّ أو ثبت بالبيّنة رقيّته أو بيع في الأسواق

١٠٤٣ (١) **تهذيب ٧٤/٧**: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن **العيص** بن القاسم عن
٢٢٦٩٧ أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن مملوك ادّعى انّه حرّ ولم يأت ببيّنة على ذلك أشتريه قال نعم.
فقيه ١٤٠/٣: وسأله (أبا عبدالله ﷺ) **العيص** بن القاسم عن مملوك (وذكر مثله).

١٠٤٤ (٢) **كافي ٢١١/٥**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير **تهذيب ٧٤/٧**:
٢٢٦٩٨ الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن جميل (بن درّاج ـ كا) **فقيه ١٤٠/٣**: عن **حمزة** بن حمران قال قلت لأبي عبدالله ﷺ ادخل السّوق (و ـ يب) أريد (أن ـ كا ـ فقيه) اشترى جارية فتقول (لى ـ كا) انّى حرّة فقال اشترها إلّا أن تكون لها بيّنة.

١٠٤٥ (٣) **المقنع ١٦٠**: إذا اقرّ حرّ انّه عبد أخذ بما أقرّ به.
٢٢٦٩٩

١٠٤٦ (٤) **الدّعائم ٥٢٤/٢**: عن أبي جعفر محمّد بن عليّ صلوات الله عليه انّه سئل عن
٢٢٧٠٠ جارية بنت سبع سنين تنازعها رجل وامرأة زعم الرّجل انّها أمته وزعمت المرأة انّها ابنتها قال أبو جعفر ﷺ قد قضى في هذا عليّ ﷺ قيل وما قضى به قال قال النّاس كلّهم أحرار إلّا

من أقرّ على نفسه بالملك وهو بالغ أو من قامت عليه به بيّنة فإن جاء الرّجل ببيّنة عدول يشهدون انّها مملوكته لا يعلمون انّه باع ولا وهب ولا أعتق أخذها إلّا أن تقيم المرأة البيّنة انّها ابنتها وولدتها وهى حرّة أو انّها كانت مملوكة لهذا الرّجل أو لغيره حتّى أعتقها.

١٠٤٧ ٢٢٧٠١ (٥) **مستدرك** ٣٦٩/١٣: ابن **أبى جمهور** فى درر اللّئالى عن النّبىّ ﷺ انّه قال اقرار العُقلاء على أنفسهم جائز.

وتقدّم فى رواية داود (٢) من باب (٧٩) عدم قبول توبة من أضلّ النّاس من أبواب جهاد النّفس ج ١٨ قوله ﷺ انّ اللّه ﷻ غافر كلّ ذنب إلّا من أحدث ديناً أو باع حرّاً.

ويأتى فى رواية زكريّا (٤) من باب (٣) حكم ابتياع مايسبيه الظّالم قوله ﷺ إذا أقرّوا بالعبوديّة فلابأس بشرائهم وقوله ﷺ لا تبتع حرّاً فإنّه لا يصلح. **ولاحظ** ساير أحاديث الباب. وفى أحاديث باب (٢٤) أنّ الأصل فى الإنسان الحرّيّة حتّى تثبت الرّقّيّة من أبواب العتق ج ٢٤ وباب (١) صحّة الإقرار من البالغ العاقل من أبواب الإقرار ج ٢٤ ما يناسب ذلك. **وفى** رواية السكونىّ (١٩) من باب (١٧) أنّ المهر يجب بالدخول من أبواب المهور ج ٢٦ قوله ﷺ انّ اللّه تعالى يغفر كلّ ذنب يوم القيامة الّا من باع حرّاً. **وفى** أحاديث باب (١٥) حكم من سرق حرّاً فباعه من أبواب حدّ السّرقة ج ٣٠ ما يدلّ على تحريم بيع الحرّ.

(٢)

باب جواز الشّراء من رقيق أهل الذّمّة إذا أقرّوا لهم بالرّقّ

١٠٤٨ ٢٢٧٠٢ (١) **كافى** ٢١١/٥: حميد بن زياد عن **تهذيب** ٧٠/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان عن **عبدالرّحمن** بن أبى عبداللّه قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن رقيق أهل الذّمّة اشترى منهم شيئاً فقال اشتر إذا أقرّوا لهم بالرّقّ.

١٠٤٩ ٢٢٧٠٣ (٢) **كافى** ٢١٠/٥: حميد بن زياد عن **تهذيب** ٧٠/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن **فقيه** ١٣٩/٣: أبان (بن عثمان ـ كا ـ يب) عن **أسماعيل** بن الفضل قال سألت

أبا عبدالله ﷺ عن شراء مملوك[۱] أهل الذّمّة (إذا أقرّوا لهم بذلك ـ كا ـ يب) فقال إذا أقرّوا لهم بذلك فاشتر وانكح.

وتقدّم في رواية حمّاد (۱) من باب (۲۸) انّ عبدالكافر إذا أسلم يباع من المسلمين من أبواب البيع ج ۲۲ قوله انّ أمير المؤمنين ﷺ أتى بعبد لذمّيّ قد أسلم فقال إذهبوا فبيعوه من المسلمين وادفعوا ثمنه إلى صاحبه ولاحظ أحاديث الباب المتقدّم فإنّه يمكن أن تدلّ على الباب بإطلاقها.

ويأتي في رواية زكريّا (٤) من الباب التّالي قوله ﷺ لاتبتع حرّاً فإنّه لا يصلح لك ولا من أهل الذّمّة. وفي رواية الجعفريّات (٥) قوله ﷺ ولا يشتري من رقيقهم (أي رقيق أهل الذّمّة) إلّا ما كان سبايا أو خراسانيّاً أو حبشيّاً أو زنجيّاً أو هذا النّحو.

(۳)

باب حكم ابتياع ما يسبيه الظّالم من أهل الحرب وما يسرق منهم

۱۰۵۰ ۲۲۷۰٤ (۱) كافي ۲۱۰/۵: محمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن ابن أبي عمير عن إبراهيم بن عبدالحميد عن أبي‌الحسن ﷺ في شراء الرّوميّات قال اشترهنّ وبعهنّ.

۱۰۵۱ ۲۲۷۰۵ (۲) إكمال الدّين ٤۱۷: حدّثنا محمّد بن عليّ بن حاتم النّوفليّ قال حدّثنا أبو العبّاس أحمد بن عيسى الوشّاء البغدادي قال حدّثنا أحمد بن طاهر القمّيّ قال حدّثنا أبو الحسين محمّد بن بحر[۲] الشّيباني قال وردت كربلا سنة ستّ وثمانين ومأتين وزرت قبر غريب رسول الله ﷺ (إلى أن ذكر قصّة ملاقاته مع بشر بن سليمان النّخّاس وشرائه من الأسراء مليكة بنت يشوعا بن قيصر ملك الرّوم زوجة أبي محمّد وأمّ المهدي ﷺ).

۱۰۵۲ ۲۲۷۰۶ (۳) كافي ۲۱۰/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً عن ابن محبوب. تهذيب ۱۶۲/۶: الحسن بن محبوب عن رفاعة النّخّاس قال قلت لأبي الحسن موسى ﷺ انّ القوم[۳] يغيرون على الصّقالبة[٤] (والنّوبة ـ يب) فيسرقون أولادهم من الجواري

---

۱. مملوكي ـ كا. ۲. يحيى ـ خ. ۳. الرّوم ـ كا.
٤. الصّقالبة جيل بلادهم بين بلغر وقسطنطنيّة.

والغلمان فيعمدون إلى الغلمان فيخصونهم ثمّ يبعثون (بهم ـ كا) إلى بغداد إلى التّجّار فماترى في شرائهم ونحن نعلم أنّهم مسروقون[١] (و ـ كا) إنّما أغاروا عليهم من غير حرب كانت بينهم فقال لا بأس بشرائهم إنّما أخرجوهم من الشّرك إلى دار الإسلام.

١٠٥٣ ٢٢٧٠٧ (٤) **كافي** ٢١٠/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ٧٦/٧: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ يب) عن محمّد بن سهل عن زكريّا بن آدم قال سألت الرّضا عليه السلام عن قوم من العدوّ وصالحوا ثمّ خفروا[٢] ولعلّهم انّما خفروا لأنّه لم يعدل عليهم أيصلح ان يشترى من سبيهم فقال[٣] إن كان من عدوّ قد استبان عداوتهم فاشتر منهم وإن كان قد نفروا وظلموا[٤] فلا تبتع[٥] من سبيهم قال (و ـ كا) سألته عن سبي الدّيلم (و ـ يب) يسرق بعضهم من بعض و يغير المسلمون عليهم بلا إمام أيحلّ شراؤهم قال إذا أقرّوا بالعبوديّة فلابأس بشرائهم (**كافي** ـ قال وسألته عن قوم من أهل الذّمّة أصابهم جوع فأتاه رجل بولده فقال هذا لك فأطعمه وهو لك عبد فقال لا تبتع حرّاً[٦] فإنّه لا يصلح لك ولا من أهل الذّمّة). **تهذيب** ٧٧/٧: **استبصار** ٨٣/٣: أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن سهل عن زكريّا بن آدم قال سألت الرّضا عليه السلام عن رجل من أهل الذّمّة (وذكر مثله) قال الشّيخ رحمه الله هذا الخبر مخصوص بأهل الذّمّة لأنّهم لا يستحقّون السّبي لدخولهم تحت الجزية.

١٠٥٤ ٢٢٧٠٨ (٥) **الجعفريّات** ٨١: بإسناده عن عليّ عليه السلام قال لا تشتر[٧] من عقار أهل الذّمّة ولا من أرضهم شيئاً لأنّه فيء المسلمين ولا يشرى[٨] من رقيقهم إلّا ما كان سبايا أو خراسانيّاً أو حبشيّاً أو زنجيّاً أو هذا النّحو.

وتقدّم في أحاديث باب (٨٢) حكم شراء سبي أهل الضّلال من أبواب الجهاد ج ١٦ ما يدلّ على ذلك. **ولاحظ** أحاديث الباب المتقدّم. **ويأتي** في أحاديث باب (٦) حكم من اشترى جارية سرقت من أرض الصّلح ما يناسب ذلك.

---

١. قد سرقوا ـ كا. ٢. أي نقضوا. ٣. قال ـ خ.
٤. فظلموا ـ خ. ٥. يبتاع ـ يب. ٦. لا يباع حرّ ـ يب صا.
٧. لا تشترى ـ خ. ٨. لا تشتر ـ ك.

(٤)

باب جواز الشّراء من أولاد أهل الشّرك ونسائهم دون أهل الذّمّة

١٠٥٥ ٢٢٧٠٩ (١) تهذيب ٨/٢٠٠: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن أبي عليّ بن أيّوب تهذيب ٧/٧٧: استبصار ٣/٨٣: الحسن بن عليّ الوشّاء عن (أبي ـ يب) عليّ بن أيّوب عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن عبداللّه بن بكير عن عبداللّه اللحّام قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن رجل يشترى من رجل من أهل الشّرك ابنته فيتّخذها (أمة ـ يب ج ٨) قال لا بأس.

١٠٥٦ ٢٢٧١٠ (٢) تهذيب ٧/٧٧: استبصار ٣/٨٣: الحسن بن عليّ الوشّاء عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن عبداللّه بن بكير عن عبداللّه اللحّام قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن الرّجل يشترى امرأة رجل من أهل الشّرك يتّخذها (أمّ ولد ـ يب) قال لا بأس.

وتقدّم في رواية زكريّا (٤) من الباب المتقدّم قوله عليه السلام ولا تبتع حرّاً فإنّه لا يصلح لك ولا من أهل الذّمّة.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٥)

باب جواز بيع أمّ الولد في ثمن رقبتها خاصّة مع إعسار مولاها أو موته ولا مال له سواها وانّ من اشترى جارية وشرط للبايع نصف ربحها فأحبلها فلا شيء للبايع

١٠٥٧ ٢٢٧١١ (١) تهذيب ٨/٢٣٨: محمّد بن يعقوب عن كافي ٦/١٩٢: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن عليّ عن حمّاد بن عثمان عن عمر بن يزيد عن أبي الحسن عليه السلام قال سألته عن أمّ الولد تباع في الدّين قال نعم (تباع ـ يب) في ثمن رقبتها.

١٠٥٨ ٢٢٧١٢ (٢) تهذيب ٨/٢٣٨: محمّد بن يعقوب عن كافي ٦/١٩٢: عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبي عمير عن بعض أصحابنا عن أبي بصير عن أبي عبداللّه عليه السلام في رجل اشترى جارية يطأها فولدت له (ولداً ـ كا) فمات ولدها فقال إن شاؤا باعوها في الدّين الّذي يكون على مولاها من ثمنها وإن كان لها ولد قوّمت على ولدها من نصيبه.

۱۰۵۹ ۲۲۷۱۳ (۳) تهذيب ۸۰/۷: أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن عيسى عن القصري عن خدّاش عن أبي بصير عن أبي عبدالله ﷺ في رجل اشترى جارية فوطئها فولدت له فمات قال إن شاؤا أن يبيعوها باعوها في الدّين الّذي يكون على مولاها من ثمنها وإن كان لها ولد قوّمت على ولدها من نصيبه وإن كان ولدها صغيراً ينتظر به حتّى يكبر ثمّ يجبر على قيمتها فإن مات ولدها بيعت في الميراث إن شاء الورثة.

۱۰۶۰ ۲۲۷۱۴ (٤) تهذيب ۲۳۸/۸: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۹۳/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن إبراهيم ابن أبي البلاد عن عمر بن يزيد قال قلت (لأبي عبدالله ﷺ أو قال ـ كا) لأبي إبراهيم ﷺ أسألك فقال[1] سل فقلت[2] لِمَ باع أمير المؤمنين ﷺ أمّهات الأولاد قال في فكاك رقابهنّ قلت وكيف ذلك فقال أيّما رجل اشترى جارية فأولدها ثمّ لم يؤدّ ثمنها ولم يَدَع من المال ما يؤدّى عنه أخذ ولدها منها وبيعت فأدّي ثمنها قلت فيبعن[3] فيما سوى ذلك من (أبواب ـ كا) الدَّين[4] (ووجوهه ـ كا) قال لا. فقيه ۸۳/۳: روى عمر بن يزيد عن أبي إبراهيم ﷺ قال قلت له أسألك (وذكر مثله).

۱۰۶۱ ۲۲۷۱۵ (۵) الدّعائم ۳۱٦/۲ ـ عن عليّ وأبي جعفر وأبي عبدالله صلوات الله عليهم أنّهم قالوا إذا مات الرّجل وله أمّ ولد فهي بموته حرّة لا تباع إلّا في ثمن رقبتها إن اشتراها بدين ولم يكن له مال غيرها هذا هو الثّابت عن عليّ ﷺ.

۱۰۶۲ ۲۲۷۱٦ (٦) وفيه ۳۰٦/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن رجل اشترى عبداً أو أمة بنسيئة ثمّ أعتق العبد أو أولد الأمة وأعتقها ثمّ قام عليه البائع في حال العتق بالثّمن فلم يجد عنده شيئاً فقال إن كان يوم أعتق أو أولد الجارية وقبل ذلك حين اشتراهما أو أحدهما مليّاً بالثّمن فالعتق جائز وإن كان فقيراً لا مال له فالعتق باطل ويرجع البائع فيهما.

۱۰۶۳ ۲۲۷۱۷ (۷) الجعفريّات ۹۱: بإسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن جدّه عليّ بن الحسين عن أبيه ﷺ انّ عليّاً ﷺ باع أمّ ولد في الدّين وكان سيّدها اشتراها بنسيئة فمات ولم يقبض ثمنها.

۱. قال ـ يب. ۲. قلت ـ يب. ۳. فتباع ـ فقيه.
٤. دين ـ خ.

۱۰۶۴ ۲۲۷۱۸ (۸) **تهذیب** ۲۳۷/۸: **استبصار** ۱۱/۴: محمّد بن یعقوب عن **کافی** ۱۹۱/۶: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن **فقيه** ۸۲/۳: (الحسن ـ فقيه) ابن محبوب عن عليّ بن رئاب عن زرارة عن أبي جعفر ﷺ قال سألته عن أمّ الولد قال أمة تباع وتورث وتوهب وحدّها حدّ الأمة (قال الشيخ ﷺ في (صا) هذا الخبر عامّ في جواز بيع اُمّهات الأولاد على كلّ حال وينبغي أن نخصّه بما ورد من الأخبار الّتي تضمّنت أنّها إنّما تباع في ثمن رقبتها).

۱۰۶۵ ۲۲۷۱۹ (۹) **تهذیب** ۸۲/۷: الصّفّار عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن أبي عليّ بن راشد قال قلت له انّ رجلاً قد اشترى ثلاث جوارٍ قوّم كلّ واحدة بقيمة فلمّا صاروا إلى البيع جعلهنّ بثمن فقال للبايع لك عليّ نصف الرّبح فباع جاريتين بفضل على القيمة وأحبل الثّالثة قال يجب عليه أن يعطيه نصف الرّبح فيما باع وليس عليه فيما أحبل شيء. **ويأتي في** رواية إسحاق (٤) من باب (٦) انّ من أرضعت ابن جاريته تعتقه ولا تملكه من أبواب العتق ج ۲۴ قوله قلت فيبيع الخادم وقد أرضعت ابناً له قال نعم وما أحبّ له أن يبيعها قلت فإن احتاج إلى ثمنها قال فيبيعها. **وفي** رواية أبي بصير (١) من باب (٤) انّ اُمّ الولد إذا مات ولدها قبل أبيه فهي أمة من أبواب الإستيلاد وأحكام اُمّ الولد ج ۲۴ قوله ﷺ إن شاؤا باعوها في الدّين الّذي يكون على مولاها من ثمنها.

(٦)

باب حكم من اشترى جارية سرقت من أرض الصّلح أو غيرها

۱۰۶۶ ۲۲۷۲۰ (١) **تهذیب** ۸۳/۷: الصّفّار عن محمّد بن عبدالجبّار عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع عن عليّ بن النّعمان عن مسكين السّمّان عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن رجل اشترى جارية سرقت من أرض الصّلح قال فليردّها على الّذي اشتراها منه ولا يقربها إن قدر عليه أو كان موسراً قلت جعلت فداك فإنّه قد مات و مات عقبه قال فليستسعها.

۱۰۶۷ ۲۲۷۲۱ (٢) **قرب الإسناد** ۲۶۷: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن رجل سرق جارية ثمّ باعها يحلّ فرجها لمن اشتراها قال إذا أنبأهم أنّها سرقة فلا يحلّ وإن لم يعلم فلا بأس.

ويأتى فى أحاديث باب (٣٣) تحريم الأمة المسروقة على السّارق والمشترى من أبواب نكاح العبيد ج ٢٦ وباب (٤٧) حكم من اشترى جارية من السوق فأولدها ثمّ استحقّها رجل ما يدلّ على ذلك.

(٧)

باب انّ الرّجل لا يملك من النّساء ذات محرم ويملك الذّكور ماعدا الوالد والولد وأنّ المرأة تملك من عدا الوالدين والأولاد

١٠٦٨ ٣٣٧٢٢ (١) **تهذيب** ٢٤٣/٨: **استبصار** ١٧/٤: أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن عيسى عن ابن أبى عمير عن أبان بن عثمان عن فقيه ٦٦/٣: **أبى بصير** وأبى العبّاس وعبيد (بن زرارة ـ فقيه) (كلّهم ـ يب) عن أبى عبداللّه عليه السلام قال إذا ملك الرّجل والديه أو أُخته أو عمّته أو خالته أو بنت أخيه أو بنت أُخته وذكر أهل هذه الآية من النّساء عتقوا جميعاً ويملك (الرّجل ـ فقيه) عمّه وابن أخيه (وابن أُخته ـ فقيه) والخال[١] ولا يملك أمّه من الرّضاعة ولا أُخته ولا عمّته ولا خالته (فانّهنّ ـ يب) إذا ملكهنّ عتقن قال (و ـ خ) ما يحرم من النّسب (من النّساء ـ فقيه) فانّه يحرم من الرّضاع وقال يملك الذّكور ما خلا الوالد والولد ولا يملك من النّساء ذات رحم محرّم قلت وكذلك يجرى فى الرّضاع قال نعم يجرى فى الرّضاع مثل ذلك. **تهذيب** ٢٤٣/٨: الحسن بن سماعة عن وهيب بن حفص عن **أبى بصير** عن أبى عبداللّه عليه السلام قال إذا ملك الرّجل والديه أو أُخته أو عمّته أو خالته أو ابنة أخيه وذكر أهل هذه الآية من النّساء عتقوا جميعاً ويملك عمّه وابن أخيه والخال ولا يملك أمّه من الرّضاع ولا أُخته ولا عمّته ولا خالته من الرّضاعة إذا ملكهنّ عتقن وقال يملك الذّكور ما عدا الولد والوالدين ولا يملك من النّساء ذات محرم قلنا وكذلك يجرى فى الرّضاع قال نعم وقال يحرم من الرّضاع ما يحرم من النّسب. **المقنع** ١٥٩: واعلم انّ الرّجل لا يملك أبويه ولا ولده ولا أُخته ولا ابنة أُخته ولا عمّته ولا خالته ويملك ابن أخيه وعمّه وخاله ويملك أخاه من الرّضاعة ولا يملك

---

١. وخاله ـ فقيه.

امّه من الرّضاعة ومايحرم من النّسب فإنّه يحرم من الرّضاع ولا يملك من النّساء ذات محرم ويملك الذّكور ماخلا الوالد والولد.

١٠٦٩ ٢٣٧٢٣ (٢) **تهذيب** ٨٣/٧: الصفّار عن يعقوب بن يزيد عن محمّد بن الحسن بن زياد عمّن ذكره عن **مسمع** كردين قال قلت لأبی عبداللّه ﷺ امرأة لها أُخت من الرّضاعة أتبيعها قال لا قلت فإنّها لا تجد ماتنفق عليها ولا ما تكسوها قال فإن بلغ الشّأن ذلك فنعم إذاً.

١٠٧٠ ٢٣٧٢٤ (٣) **الدّعائم** ٣٠٨/٢: عن **علیّ** وأبی جعفر وأبی عبداللّه ﷺ أنّهم قالوا من ملك ذا رحم منه مُحَرَّمٍ عليه فهو حرّ حين يملكه ولا سبيل عليه.

١٠٧١ ٢٣٧٢٥ (٤) **تهذيب** ٢٤٤/٨: الحسن بن سماعة عن صالح بن خالد عن أبی جميلة عن **أبی عتيبة** عن أبی عبداللّه ﷺ قال قلت له غلام بينی وبينه رضاع يحلّ لی بيعه قال إنّما هو مملوك إن شئت بعته وإن شئت أمسكته ولكن إذا ملك الرّجل أبويه فهما حرّان.

١٠٧٢ ٢٣٧٢٦ (٥) **كافی** ١٧٨/٦: علیّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبی عمير **تهذيب** ٢٤٣/٨: الحسين بن سعيد عن ابن أبی عمير عن حمّاد عن الحلبیّ **وابن سنان** عن أبی عبداللّه ﷺ (قال ـ كا) فی امرأة أرضعت ابن جاريتها قال تعتقه. المقنع ١٦٠: عن أبی عبداللّه ﷺ مثله.

١٠٧٣ ٢٣٧٢٧ (٦) **فقيه** ٨٠/٣: روی الحسن بن محبوب عن **سماعة** عن أبی عبداللّه ﷺ فی رجل يملك ذا رحمه هل يصلح له أن يبيعه أو يستعبده قال لا يصلح له بيعه ولا يتّخذه عبداً وهو مولاه وأخوه فی الدّين وأيّهما مات ورثه صاحبه إلّا أن يكون له وارث أقرب إليه منه (يحمل هذا علی ذی الرّحم الّذی ينعتق عليه).

ويأتی فی أحاديث باب (٥) انّ الرّجل إذا ملك أحد الآباء أو الأولاد انعتق عليه من أبواب العتق ج ٢٤ وباب (٧) انّ المرأة إذا ملكت أحداً من الآباء أو الأولاد انعتق ما يدلّ علی ذلك. **وفی** أحاديث باب (١٥) انّ المرأة إذا أرضعت مملوكها صار ولدها من أبواب ما يحرم بالنّسب والرّضاع ج ٢٥ ما يناسب ذلك.

(٨)

باب انّ الرّجل يجوز له
أن ينظر إلى محاسن أمة يريد شرائها وحكم مسّها

١٠٧٤ ٢٢٧٢٨ (١) **تهذيب** ٧٥/٧: الحسين بن سعيد عن عليّ **فقيه** ١٢/٤: روى القاسم بن محمّد الجوهري عن عليّ (بن أبي حمزة ـ فقيه) عن أبي بصير قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرّجل يعترض الأمة ليشتريها قال لابأس بأن ينظر إلى محاسنها ويمسّها مالم ينظر إلى مالا ينبغي له النّظر إليه.

١٠٧٥ ٢٢٧٢٩ (٢) **قرب الإسناد** ١٠٣: الحسن بن ظريف عن الحسين بن علوان عن جعفر عن أبيه ﷺ عن عليّ ﷺ انّه كان إذا أراد أن يبتاع الجارية يكشف عن ساقيها فينظر إليها.

١٠٧٦ ٢٢٧٣٠ (٣) **تهذيب** ٢٣٦/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن أبي جعفر عن الحرث عن عمران الجعفريّ عن أبي عبداللّه ﷺ قال لا أحبّ للرّجل أن يقلّب جارية إلّا جارية يريد شرائها.

مركز تحقيقات كامپيوتري علوم اسلامي

١٠٧٧ ٢٢٧٣١ (٤) **تهذيب** ٢٣٦/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن حبيب بن معلّى الخثعمي قال قلت لأبي عبداللّه ﷺ انّي اعترضت جواري بالمدينة فامذيت فقال امّا لمن يريد الشّراء فليس به بأس وامّا لمن لا يريد أن يشتري فانّي أكرهه.

(٩)

باب انّه يستحبّ لمن اشترى رأساً أن يغيّر اسمه
ويطعمه شيئاً حلواً ويتصدّق عنه بأربعة دراهم ويستوثق
من العهدة ويكره أن يريه ثمنه في الميزان أو يشتري شيئاً وعيباً

١٠٧٨ ٢٢٧٣٢ (١) **كافي** ٢١٢/٥: **تهذيب** ٧٠/٧: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير (عن رجل ـ يب) عن زرارة قال كنت جالساً عند أبي عبداللّه ﷺ فدخل عليه رجل ومعه ابن له فقال (له ـ كا) أبو عبداللّه ﷺ ما تجارة ابنك فقال التنخّس فقال (له ـ يب) أبو عبداللّه ﷺ

لا تشتر (ينّ ـ كا) شيناً ولا عيباً[۱] وإذا اشتريت رأساً فلاترين[۲] ثمنه في كفّة الميزان فما من رأس يرى ثمنه في كفّة الميزان فأفلح وإذا اشتريت رأساً فغيّر اسمه وأطعمه شيئاً حلواً إذا ملكته وتصدّق عنه بأربعة دراهم.

۱۰۷۹ ۲۳۷۳۳ (۲) **إكمال الدّين** ۱۶۵: حدّثنا أبي‌ؒ قال حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار وأحمد بن إدريس جميعاً عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن عليّ بن مهزيار عن أبيه عمّن ذكره عن موسى بن جعفر ؑ عن سلمان الفارسي في حديث إسلامه قال فسقطت على قدم رسول اللّهؐ أُقبّلها فقال لي يا روزبه ادخل إلى هذه المرأة وقل لها يقول لك محمّد بن عبداللّه تبيعينا هذا الغلام فدخلت فقلت لها يامولاتي إنّ محمّد بن عبداللّه يقول لك تبيعينا هذا الغلام فقالت قل له لا أبيعك إلّا بأربعمأة نخلة مأتي نخلة منها صفراء ومأتي نخلة منها حمراء قال فجئت إلى النّبيّؐ فأخبرته فقال وما أهون ماسألت ثمّ قال قم ياعليّ فاجمع هذا النّوى كلّه فجمعه وأخذه فغرسه ثمّ قال اسقه فسقاه أميرالمؤمنين فما بلغ آخره حتّى خرج النّخل ولحق بعضه بعضاً فقال لي أدخل إليها وقل لها يقول لك محمّد بن عبداللّه خذي شيئك وادفعي إلينا شيئنا قال فدخلت عليها وقلت ذلك لها فخرجت ونظرت إلى النّخل فقالت واللّه لا أبيعكه إلّا بأربعمأة نخلة كلّها صفراء قال فهبط جبرئيل ؑ فمسح جناحيه على النّخل فصار كلّه أصفر قال ثمّ قال لي قل لها انّ محمّداً يقول لك خذي شيئك وادفعي إلينا شيئنا قال فقلت لها ذلك فقالت واللّه لنخلة من هذه أحبّ إليّ من محمّد ومنك فقلت لها واللّه ليوم واحد مع محمّد أحبّ إليّ منك ومن كلّ شيء أنت فيه فاعتقني رسول اللّهؐ وسمّاني سلمان.

۱۰۸۰ ۲۳۷۳۴ (۳) **مستدرك** ۳۷۰/۱۳: **أبو العبّاس** المستغفريّ في طبّ النّبيّؐ قال قال إذا اشترى أحدكم الخادمة فليكن أوّل مايطعمها العسل فإنّه أطيب لنفسها.

۱۰۸۱ ۲۳۷۳۵ (۴) **كافي** ۲۱۲/۵: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۷۱/۷: سهل بن زياد عن إبراهيم بن عقبة عن **محمّد** بن ميسّر[۳] عن أبيه عن أبي عبداللّه ؑ قال من نظر إلى ثمنه وهو يوزن لم يفلح.

---

۱. سبياً ولا غيباً ـ يب. ۲. يرينّ ـ يب. ۳. ميسرة ـ ئل ـ قيس ـ كا ـ خ.

١٠٨٢ ٢٢٧٣٦ (٥) **كافي** ٢١٢/٥: محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن محمّد بن عبدالحميد عن **أبي جميلة** قال دخلت على أبي عبدالله ﷺ فقال لي يا شابّ أيّ شيء تعالج فقلت الرّقيق فقال اوصيك بوصيّة فاحفظها لا تشترين شيناً ولا عيباً واستوثق من العهدة.

(١٠)

باب ماورد في استبراء الأمة عند البيع والشراء

١٠٨٣ ٢٢٧٣٧ (١) **كافي** ٤٧٢/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله ﷺ قال في رجل اشترى جارية لم يكن صاحبها يطؤها أيستبرئ رحمها قال نعم قلت جارية لم تحض كيف يصنع بها قال امرها شديد غير انّه ان أتاها فلا ينزل عليها حتّى يستبين له إن كان بها حبل قلت وفي كم يستبين له قال في خمس وأربعين ليلة. **كافي** ٤٧٢: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن عثمان بن عيسى عن **سماعة** قال سألته عن رجل اشترى جارية ولم يكن لها زوج أيستبرئ رحمها قال نعم قلت فإن كانت لم تحض فقال أمرها شديد فإن هو أتاها فلا ينزل الماء حتّى يستبين أحبلى هي أم لا قلت وفي كم تستبين له قال في خمسة وأربعين يوماً. **فقيه** ٢٨٣/٣: روى العلاء عن **محمّد** بن مسلم قال سألته عن رجل اشترى جارية ولم يكن صاحبها يطأها أيستبرئ رحمها قال نعم قلت جارية لم تحض كيف يصنع بها قال أمرها شديد فإن أتاها فلا ينزل حتّى يستبين له انّها حبلى أو لا قلت له في كم يستبين له ذلك قال في خمس وأربعين ليلة. **المقنع** ١٠٦: إذا اشترى الرّجل جارية لم تحض (وذكر نحوه).

١٠٨٤ ٢٢٧٣٨ (٢) **كافي** ٤٧٢/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي **عمير** **تهذيب** ١٧٣/٨: **استبصار** ٣٥٩/٣: عليّ بن إسماعيل عن ابن أبي عمير عن **حفص** بن البختري عن أبي عبدالله ﷺ (قال ـ كا) في الرّجل يشتري الأمة من رجل فيقول انّي لم أطأها فقال إن وثق به فلابأس بأن يأتيها وقال في الرّجل يبيع الأمة من رجل فقال عليه أن يستبرئ من قبل أن يبيع.

۱۰۸۵ ۲۲۷۳۹ (۳) **کافی** ۴۷۳/۵: الحسین بن محمّد عن معلّی بن محمّد عن بعض أصحابه عن أبان بن عثمان **تهذیب** ۱۷۰/۸: **استبصار** ۳۵۸/۳: الحسین بن سعید عن القاسم عن أبان عن ربیع بن القاسم قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الجاریة الّتی تبلغ المحیض ویخاف علیها الحبل فقال یستبرئ رحمها الّذی یبیعها بخمس وأربعین لیلة والّذی یشتریها بخمس وأربعین لیلة.

۱۰۸۶ ۲۲۷۴۰ (۴) **الدّعائم** ۱۳۰/۱: عن علیّ صلوات اللّه علیه انّه قال فی الجاریة تشتری ویخاف أن تکون حبلی قال تستبرأ بخمس وأربعین لیلة.

۱۰۸۷ ۲۲۷۴۱ (۵) **کافی** ۴۷۳/۵: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن عبداللّه بن سنان **تهذیب** ۱۷۲/۸: **استبصار** ۳۵۸/۳: علیّ بن إسماعیل عن حمّاد (بن عیسی ـ یب) عن عبداللّه بن المغیرة عن **ابن سنان** قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرّجل یشتری الجاریة ولم تحض قال یعتزلها شهراً إن کانت قد مسّت[1] قلت[2] أفرأیت إن ابتاعها وهی طاهر(ة ـ یب) وزعم صاحبها انّه لم یطأها منذ طهرت فقال إن کان عندك[3] أمیناً فمسّها وقال انّ ذا الأمر شدید فإن کنت لا بدّ فاعلاً فتحفّظ لا تنزل علیها. قال الشّیخ فلا ینافی الأخبار الأوّلة لأنّ الوجه فی هذا الخبر أن تحمله علی من تحیض فی هذه المدّة حیضة لأنّ المراعی فی استبرائها بحیضة وإنّما یراعی خمسة وأربعون یوماً فیمن لا تحیض إذا کانت فی سنّ من تحیض.

۱۰۸۸ ۲۲۷۴۲ (۶) **قرب الإسناد** ۱۳۷: السّندی بن محمّد البزّاز قال حدّثنی **أبوالبختری** عن **جعفر** (بن محمّد) عن أبیه عن علیّ ﷺ انّه قال تستبرئ الأمة إذا اشتریت بحیضة وإن کانت لا تحیض فبخمسة وأربعین یوماً.

۱۰۸۹ ۲۲۷۴۳ (۷) **الدّعائم** ۱۲۹/۱: عن علیّ ﷺ عن رسول اللّهﷺ انّه قال استبراء الأمة إذا وطئها الرّجل حیضة.

۱۰۹۰ ۲۲۷۴۴ (۸) **الدّعائم** ۱۲۹/۱: عن جعفر بن محمّد صلوات اللّه علیه انّه قال الإستبراء علی البائع ومن اشتری أمة من امرأة فله إن شاء أن یطأها وإنّما یستبرئ المشتری حذراً من أن تکون غیر مستبرأة أو تکون حاملاً من غیره فینسب الولد إلیه فالإستبراء له حسن والإستبراء حیضة تجزی البائع والمشتری.

---

۱. یمسّ ـ یب.　　۲. قال ـ کا.　　۳. عدلاً ـ کا ـ خ.

١٠٩١ ٢٢٧٤٥ (٩) **فقه الرّضا** ﷺ ٢٣٣: الوجه الثّالث نكاح ملك اليمين وهو أن يبتاع الرّجل الأمة فحلال له نكاحها إذا كانت مستبرأة والإستبراء حيضة وهو على البائع فإن كان البايع ثقة وذكر انّه استبرئها جاز نكاحها من وقتها وإن لم يكن ثقة استبرئها المشتري بحيضة وإن كانت بكراً أو لإمرأة أو ممّن لم يبلغ حدّ الإدراك استغنى عن ذلك.

١٠٩٢ ٢٢٧٤٦ (١٠) **العلل** ٥٠٣: أبي ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبدالله قال حدّثنا محمّد بن الحسن عن موسى بن سعدان عن **تهذيب** ٢١٢/٨: **فقيه** ٢٨٢/٣: عبدالله بن القاسم عن **عبدالله** بن سنان قال قلت لأبي عبدالله ﷺ (اشترى ـ يب فقيه) الجارية من الرّجل المأمون فيخبرني[١] انّه لم يمسّها منذ طمثت عنده وطهرت قال ليس بجائز (لك ـ العلل) أن تأتيها حتّى تستبرئها بحيضة ولكن يجوز (لك ـ فقيه ـ العلل) مادون الفرج انّ الّذين يشترون الإماء ثمّ يأتونهنّ قبل أن يستبرؤهنّ فأُولئك الزّناة بأموالهم.

١٠٩٣ ٢٢٧٤٧ (١١) **تهذيب** ١٧٧/٨: **استبصار** ٣٦٢/٣: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن الحسن عن عمرو بن سعيد عن مصدّق بن صدقة عن **عمّار** السّاباطيّ قال قال أبو عبدالله ﷺ الإستبراء على الّذي يريد أن يبيع الجارية واجب إن كان يطأها وعلى الّذي يشتريها الإستبراء أيضاً قلت فيحلّ له أن يأتيها دون الفرج قال نعم قبل أن يستبرئها.

١٠٩٤ ٢٢٧٤٨ (١٢) **قرب الإسناد** ٢٦٤: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن الرّجل يشتري الجارية فيقع عليها أيصلح له أن يبيعها مرابحة قال لابأس.

١٠٩٥ ٢٢٧٤٩ (١٣) **كافي** ٤٧٢/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب (عن ابن أبي أيّوب ـ ئل) عن ابن بكير عن هشام بن الحرث عن **عبدالله** بن عمرو[٢] قال قلت لأبي عبدالله أو لأبي جعفر ﷺ الجارية يشتريها الرّجل وهي لم تدرك أو قد يئست من المحيض قال فقال لا بأس بأن لا يستبرئها. **الدّعائم** ١٢٩/١: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليه أنّه قال من اشترى جارية صغيرة وذكر نحوه.

---

١. فخبّرني ـ يب. ٢. عمر ـ ئل.

۱۰۹۶ ۲۲۷۵۰ (۱۴) **الدّعائم** ۱۲۹/۱: عن جعفر بن محمّد صلوات اللّه عليه أنّه قال في الرّجل يشتري الجارية ممّن يثق به فيذكر البائع انّه استبرأها فلابأس للمشتري بوطئها إذا وثق به وكذلك إذا ذكر له انّه لم يطأها وانّها مستبرأة.

۱۰۹۷ ۲۲۷۵۱ (۱۵) **كافي** ۴۷۳/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن **تهذيب** ۱۷۴/۸: **استبصار** ۳۵۹/۳: الحسين بن سعيد عن (أخيه ـ كا) الحسن عن زرعة (ابن محمّد ـ كا) عن **سماعة** (بن مهران ـ يب صا) قال سألته عن رجل اشترى جارية وهي طامث أيستبرئ رحمها بحيضة أُخرى أم تكفيه هذه الحيضة فقال لا بل تكفيه هذه الحيضة فإن استبرأها بأُخرى فلا بأس هي بمنزلة فضل.

۱۰۹۸ ۲۲۷۵۲ (۱۶) **الدّعائم** ۱۳۰/۱: عن جعفر بن محمّد صلوات اللّه عليه أنّه قال من اشترى جارية وهي حائض فله أن يطأها إذا طهرت. ويأتي في رواية ابن سنان (۱) من باب (۱۲) تحريم وطئ الأمة المشتركة على الشّريك من أبواب نكاح العبيد ج ۲۶ قوله ﷺ ليس له أن يشتريها حتّى يستبرئها. وفي أحاديث باب (۲) انّ من اشترى أمة ليس له أن يقربها قبل استبرائها وباب (۴) سقوط الإستبراء عمّن اشترى جارية صغيرة وباب (۵) انّ من اشترى جارية جاز له وطؤها بعد الاستبراء وباب (۶) سقوط استبراء الجارية إذا أخبر صاحبها انّها على طهر ولم يمسّها وباب (۳) انّ من اشترى أمة من امرأة لم يجب عليه استبراؤها وباب (۱۰) انّ استبراء الأمة حيضة وباب (۸) وجوب استبراء الأمة المسبيّة ما يناسب الباب فراجع. وفي رواية أبي بصير (۱۱) من باب (۴) سقوط الإستبراء عمّن اشترى جارية صغيرة لم تبلغ قوله قلت فيشتري الجارية الصّغيرة الّتي لم تطمث وليست بعذراء أيستبرئها قال أمرها شديد إذا كان مثلها تعلق فليستبرئها.

(۱۱)

باب عدم جواز التّفرقة بين الأطفال وأُمّهاتهم بالبيع حتّى يستغنوا إلّا مع التّراضي وحكم الإخوة

۱۰۹۹ ۲۲۷۵۳ (۱) **كافي** ۲۱۸/۵: **تهذيب** ۷۳/۷: عليّ (بن إبراهيم ـ كا) عن أبيه (ومحمّد بن إسماعيل

عن الفضل بن شاذان ـ كا) عن ابن أبي عمير **فقيه** ١٣٧/٣: عـن **مـعاوية بـن عـمّار** قـال سمعت أبا عبداللّه ﷺ يقول أتى رسول اللّهﷺ بسبي من اليمن فلمّا بـلغوا الجـحفة نـفدت نفقاتهم فباعوا جارية (من السّبي ـ كا ـ يب) كانت اُمّها معهم فـلمّا قـدموا عـلى النّبيّﷺ سمع بكاءها فقال ما هذه (البكـاء ـ كـا) فـقالوا يـا رسـول اللّـه احـتجنا إلى نـفقة فـبعنا ابنتها فبعث (رسول اللّـهﷺ ـ فـقيه) (بـثمنها ـ يب) فأتـي بـها وقـال بـيعوهما جـميعاً أو أمسكوهما جميعاً.

١١٠٠ ٢٢٧٥٤ (٢) **الدّعائم** ٦٠/٢: عن **رسول اللّهﷺ** انّ سبياً قدموا عليه من البحرين فصفّوا بين يديه فنظر إلى امرأة منهم تبكي فقال مـايبكيك قـالت كـان لي ولد بـيع فـي بـني عـبس قـال رسول اللّهﷺ ومن باعه قالت أبو اسيد الأنـصاري فـغضب رسـول اللّـهﷺ وقـال لتـركبنّ فلتجيئنّ به كما بعته فركب أبو اسيد فجاء به.

١١٠١ ٢٢٧٥٥ (٣) **وفيه** ـ عن **رسول اللّهﷺ** انّه بعث زيد بن حارثة فأصاب سبياً فيهم ضـميرة مـولى عليّ ﷺ فأمر رسول اللّهﷺ ببيعهم ثمّ خرج فرآهم يبكون فقال مالهم يبكون قالوا فرّق بينهم وهم إخوة قال لا تفرّقوا بينهم بيعوهم معاً.

١١٠٢ ٢٢٧٥٦ (٤) **كافي** ٢١٩/٥: **تهذيب** ٧٣/٧: عليّ (ابن إبراهـيم ـ كـا) عـن أبـيه (ومـحمّد بـن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً ـ كا) عن ابن أبي عمير عن **هشام بن الحكم** عن أبي عبداللّه ﷺ انّه اشتريت له جارية من الكوفة قال فذهبت لتقوم في بعض الحاجة فقالت يا اُمّاه فقال لها أبو عبداللّه ﷺ ألك اُمّ قالت نعم فأمر بها فردّت فقال ما أمنت لو حبستها أن أرى في ولدي ما أكره.

١١٠٣ ٢٢٧٥٧ (٥) **كافي** ٢١٨/٥: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ٧٣/٧: أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن **سماعة** قال (و ـ يب) سألته عن أخوين مملوكين هل يفرّق بينهما وعن[١] المرأة وولدها فقال لا هو حرام إلّا أن يريدوا ذلك. **فقيه** ١٣٧/٣: وسأل **سماعة** أبا عبداللّه ﷺ عن أخوين وذكر مثله.

---

١. وبين ـ فقيه.

۱۱۰۴ (۶) **تهذيب ۶۷/۷**: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن **ابن سنان** عن أبي عبدالله ﷺ قال لا بأس بأن يبيع الرّجل الرّقيق من السّند والسّودان والتّليد[1] والجليب والمولود من الأعراب قال ابن سنان وقال أبو عبدالله ﷺ في الرّجل يشترى الغلام أوالجارية وله أخ أو أخت (أو أب ـ كا ـ فقيه) أو امّ بمصر من الأمصار قال لا يخرجه (من مصر ـ يب ـ فقيه) إلى مصر آخر إن كان صغيراً ولا تشتره وإن كانت له أمّ فطابت نفسها ونفسه فاشتره إن شئت. **كافى ۲۱۹/۵**: محمّد عن أحمد بن محمّد عن الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن **ابن سنان** عن أبى عبدالله ﷺ انّه قال في الرّجل يشترى الغلام أو الجارية وذكر مثله. **فقيه ۱۴۰/۳**: وروى عن **ابن سنان** قال قال أبو عبدالله ﷺ في الرّجل يشترى الغلام أو الجارية وذكر مثله.
۲۲۷۵۸

۱۱۰۵ (۷) **كافى ۲۱۹/۵**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن العبّاس بن موسى عن يونس عن **عمرو** بن أبى نصر قال قلت لأبى عبدالله ﷺ الجارية الصّغيرة يشتريها الرّجل فقال إن كانت قد استغنت عن أبويها فلا بأس.
۲۲۷۵۹

۱۱۰۶ (۸) **فقه الرّضا** ﷺ ۲۵۱: روى فى الجارية الصّغيرة تشترى ويفرّق بينها وبين امّها فقال إن كانت قد استغنت عنها فلابأس.
۲۲۷۶۰

۱۱۰۷ (۹) **مستدرك ۳۷۵/۱۳**: عوالى اللّئالى عن النّبىّ ﷺ قال من فرّق بين والدة وولدها فرّق الله بينه وبين أحبّائه فى الجنّة.
۲۲۷۶۱

(۱۲)

باب حكم مالو شرط الشّريك فى جارية أو غيرها الرّبح دون الخسران

۱۱۰۸ (۱) **كافى ۲۱۲/۵**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب ۷۱/۷**: ابن محبوب عن **رفاعة** قال سألت أبا الحسن (موسى ـ كا) ﷺ عن رجل شارك (رجلاً ـ كا) في جارية له وقال إن ربحنا فيها فلك نصف الرّبح وإن كانت وضيعة[2] فليس عليك شيء فقال (لى ـ يب) لا أرى بهذا بأساً إذا طابت نفس صاحب الجارية.
۲۲۷۶۲

---

۱. التّليد: الّذى ولد ببلاد العجم ثمّ حمل صغيراً فنبت فى بلاد الإسلام ـ اللسان. ۲. الوضيعة: الخسارة ـ اللسان.

١١٠٩ (٢) **تهذيب ٨١/٧: استبصار ٨٣/٣**: الحسن بن محبوب عن خالد بن جرير عن ابى
٢٣٧٦٣ الرّبيع عن أبى عبداللّه ﷺ فى رجل شارك رجلاً فى جارية فقال له إن ربحت فلك وإن وضعت فليس عليك شيء فقال لا بأس بذلك إن كانت الجارية للقائل.

١١١٠ (٣) **تهذيب ٨١/٧: استبصار ٨٤/٣**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن علىّ بن الحكم عن
٢٣٧٦٤ عبدالملك بن عتبة قال سألت أبا الحسن موسى ﷺ عن الرّجل ابتاع منه طعاماً أو ابتاع (منه ـ يب) متاعاً على أن ليس علىّ منه وضيعة هل يستقيم هذا وكيف يستقيم وحدّ ذلك قال لا ينبغي ـ حمله الشّيخ على ضرب من الكراهة.

وتقدّم فى أحاديث باب (٦٣) حكم اشتراط المشترى على أن لا يكون عليه الوضيعة من أبواب البيع ج ٢٢ ما يناسب الباب. وفى أحاديث باب (٦) ثبوت خيار الشّرط بحسب مايشترطانه من أبواب الخيار ج ٢٣ مايدلّ على لزوم العمل بالشّرط. ويأتى فى أحاديث باب (١) انّ من شارك الرّجل فى السّلعة فالرّبح والوضيعة بينهما من أبواب الشّركة ج ٢٣ مايناسب ذلك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(١٣)

باب حكم اشتراط عدم البيع والهبة والميراث فى بيع الجارية وحكم شراء رقيق الأطفال من الثّقة النّاظر مع عدم الوصىّ

١١١١ (١) **كافى ٢١٢/٥**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن
٢٣٧٦٥ أبى عبداللّه ﷺ قال سألته عن الشّرط فى الإماء أن لا تباع ولا تورث ولا توهب فقال يجوز ذلك غير الميراث فانّها تورث (و ـ كا) (لأنّ ـ يب) كلّ شرط خالف كتاب اللّه فهو ردّ[١]. **الدّعائم ٥٤/٢**: عن جعفر بن محمّد ﷺ نحوه إلّا انّ فيه فهو ردّ إلى كتاب اللّه. **تهذيب ٦٧/٧**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن سنان قال سألت أبا عبداللّه ﷺ وذكر مثله وزاد قوله قال ابن سنان وسألته عن مملوك فيه شركاء فباع أحدهم نصيبه فقال أحدهم أنا أحقّ به أله ذلك قال نعم إن كان واحداً.

---

١. فهو باطل ـ يب.

۱۱۱۲ ۲۲۷۶۶ (۲) **تهذيب ۲۵/۷**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن حديد **تهذيب ۳۷۳/۷**: عليّ بن إسماعيل الميثميّ عن ابن أبي عمير وعليّ بن حديد عن **جميل** بن درّاج عن بعض أصحابنا عن أحدهما ﷺ في الرّجل اشترى[1] جارية وشرط لأهلها أن لا يبيع ولا يهب (ولا يورث ـ يب ۳۷۳) قال يفي بذلك إذا شرط لهم (إلّا الميراث ـ يب ۳۷۳).

وتقدّم في أحاديث باب (۶) انّ الأيتام إذا لم يكن لهم وصيّ جاز أن يبيع مالهم بعض العدول من أبواب البيع ج ۲۲ مايدلّ على ذلك. **وكذا** في أحاديث باب (۶) ثبوت خيار الشّرط بحسب ما يشترطانه من أبواب الخيار ـ ج ۲۳.

(۱۴)

باب استحباب بيع المملوك إذا طلب البيع أو كره مولاه

۱۱۱۳ ۲۲۷۶۷ (۱) **تهذيب ۷۶/۷**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن عليّ بن يقطين عن أخيه **الحسين** بن عليّ بن يقطين قال سألت أبا الحسن ﷺ عن خادم عند قوم لها وُلْدٌ قد بلغوا ووُلْدٌ لم يبلغوا تسأل الخادم مواليها بيع ولدها ويسأل الولد ذلك أيصلح أن يباعوا أو يصلح بيعهم وإن هي لم تسأل ذلك ولاهم قال إذا كره المملوك صاحبه فبيعه أحبّ إليّ.

(۱۵)

باب حكم من اشترى عبداً فدفع إليه البايع عبدين ليختار أيهما شاء فأبق أحدهما

۱۱۱۴ ۲۲۷۶۸ (۱) **كافي ۲۱۷/۵**: **تهذيب ۷۲/۷**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي حبيب **فقيه ۸۸/۳**: روى ابن أبي عمير عن أبي حبيب عن **محمّد** بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال سألته عن رجل اشترى من رجل عبداً وكان عنده عبدان فقال للمشتري اذهب بهما فاختر أيّهما[2] (شئت ـ كا يب ۷۲) وردّ الآخر وقد قبض المال فذهب بهما المشتري فأبق أحدهما من

۱. يشتري الجارية ويشترط ـ يب. ۲. أحدهما ـ فقيه ـ يب ۸۲.

عنده قال ليردّ الّذي عنده منهما ويقبض نصف الثّمن ممّا[١] أعطى من البيع ويذهب في طلب الغلام فإن وجده اختار[٢] أيّهما شاء وردّ (النّصف[٣] الّذي أخذ ـ كا يب) وإن لم يجده[٤] كان العبد بينهما نصفه للبايع ونصفه للمبتاع. **تهذيب ٨٢/٧**: الصفّار عن (عليّ بن ـ ئل) إبراهيم بن هاشم عن النّوفليّ عن السّكونيّ عن أبي عبدالله ﷺ مثله.

(١٦)

باب حكم المملوكين المأذون لهما إذا اشترى كلّ منهما صاحبه من مولاه

١١١٥ ٢٢٧٦٩ (١) **تهذيب ٧٢/٧**: **استبصار ٨٢/٣**: محمّد بن يعقوب عن **كافي ٢١٨/٥**: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن[٥] بن عليّ عن أحمد بن عائذ عن أبي سلمة[٦] عن أبي عبدالله ﷺ (قال ـ كا) في رجلين مملوكين مفوّض إليهما يشتريان ويبيعان بأموالهما فكان بينهما كلام فخرج هذا يعدو إلى مولى هذا وهذا إلى مولى هذا وهما في القوّة سواء فاشترى هذا من مولى هذا العبد وذهب هذا فاشترى (هذا ـ يب) من مولى هذا العبد الآخر فانصرفا إلى مكانهما (و ـ كا) تشبّث كلّ واحد منهما بصاحبه وقال له أنت عبدي قد اشتريتك من سيّدك قال يحكم بينهما من حيث افترقا يذرع الطّريق فأيّهما كان أقرب فهو الّذي سبق الّذي هو أبعد وإن كانا سواء فهما ردّاً على مواليهما (بأن ـ يب) جاءا سواء وافترقا سواء إلّا أن يكون أحدهما سبق صاحبه فالسّابق هو له إن شاء باع وإن شاء أمسك وليس له أن يضرّبه ـ وفي رواية أخرى إذا كانت المسافة سواء يقرع بينهما فأيّهما وقعت[٧] القرعة به كان عبده[٨]. **المقنع ١٣٤**: إذا كان لرجلين مملوكان مفوّض إليهما يشتريان بأموالهم وكان بينهما كلام فجاء هذا إلى مولى هذا وهذا إلى مولى هذا فاشترى كلّ واحد منهما الآخر فأخذ هذا بتلابيب هذا وهذا بتلابيب هذا وذكر نحوه إلى قوله أن يضرّبه.

---

١. نصف ثمن ما أعطى من البايع ـ فقيه ـ ما أعطى ـ يب ٨٢.
٢. يختار ـ يب.
٣. وردّ الآخر ـ فقيه.
٤. لم يوجد ـ كا.
٥. الحسين ـ صا.
٦. أبي خديجة ـ يب ـ صا.
٧. خرجت القرعة بإسمه ـ صا.
٨. عبداً للآخر ـ يب ـ صا.

١١١٦ ٢٢٧٧٠ (٢) **فقيه ١٠/٣**: روى أحمد بن عائذ عن **أبي سلمة** عن أبي عبداللّه ﷺ في رجلين مملوكين مفوّض إليهما و يبيعان بأموال مواليهما فكان بينهما كلام فاقتتلا فخرج هذا يعدو إلى مولى هذا وهذا إلى مولى هذا وهما في القوّة سواء فاشترى هذا من مولى هذا العبد وذهب هذا فاشترى هذا من مولاه وجاء هذا وأخذ بتلبيب هذا وأخذ هذا بتلبيب هذا وقال كلّ واحد منهما لصاحبه أنت عبدي قد اشتريتك قال يحكم بينهما من حيث افترقا فيذرع الطّريق فأيّهما كان أقرب فالّذي أخذ فيه هو الّذي سبق الّذي هو أبعد وإنا كان سواء فهما ردّ على مواليهما.

(١٧)

باب انّ العبد إذا سأل مولاه انْ يبيعه وشرط له مالاً لزمه إن كان له مال وإلّا فلا

١١١٧ ٢٢٧٧١ (١) **كافي ٢١٩/٥**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ٧٤/٧**: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن موسى بن بكر عن **الفضيل** قال قال غلام لأبي عبداللّه ﷺ انّي كنت قلت لمولاي بعني بسبعمأة درهم وأنا أعطيك ثلاثمأة درهم فقال له أبو عبداللّه ﷺ إن كان لك يوم شرطت أن تعطيه شيء فعليك أن تعطيه وإن لم يكن لك يومئذ شيء فليس عليك شيء.

١١١٨ ٢٢٧٧٢ (٢) **كافي ٢١٩/٥**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن **تهذيب ٧٤/٧**: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن **فضيل** قال قال غلام سنديّ لأبي عبداللّه ﷺ انّي قلت لمولاي بعني بسبعمأة درهم وأنا أعطيك ثلاثمأة درهم فقال له أبو عبداللّه ﷺ إن كان يوم شرطت لك مال فعليك أن تعطيه وإن لم يكن لك يومئذ مال فليس عليك شيء.

١١١٩ ٢٢٧٧٣ (٣) **تهذيب ٦٨/٧**: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **الحلبيّ** عن أبي عبداللّه ﷺ في الرّجل يبيع المملوك ويشترط عليه أن يجعل له شيئاً قال يجوز (ذلك ـ يب).
فقيه ١٣٨/٣: قال أبو عبداللّه ﷺ في الرّجل (وذكر مثله الّا أنّ فيه أن يجعل عليه). **ويأتي** في باب (٤٣) أنّ العبد إذا قال لمولاه بعني بكذا وأنا أعطيك كذا وللعبد مال لزم الشّرط من أبواب العتق ج ٢٤ مايدلّ على ذلك.

(۱۸)

باب حکم العبد المأذون له فی التّجارة إذا دفع إلیه مال لیشتری نسمة ویعتقها ویحجّ بالباقی فاشتری أباه وأعتقه ودفع إلیه الباقی لیحجّ به عن المیّت ثمّ اختصم مولاه ومولی الأب وورثة الآمر فقال کلّ واحد منهم اشتریت أباک بمالنا

۱۱۲۰ ۲۳۷۷٤ (۱) **کافی ۶۲/۷**: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن **تهذیب ۲٤۳/۹**: الحسن بن محبوب **تهذیب ۲٤۹/۸**: البزوفری عن أحمد بن إدریس عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب **تهذیب ۲۳٤/۷**: الحسین بن سعید عن ابن محبوب عن صالح بن رزین عن ابن أشیم عن أبی جعفر ﷺ فی[1] عبد (القوم ـ کا یب ج ۷ ـ ج ۸) مأذون له فی التّجارة دفع إلیه رجل ألف درهم فقال له اشتر منها[2] نسمة وأعتقها عنّی[3] وحُجّ (عنّی ـ کا یب ج ۸ ـ ج ۹) بالباقی ثمّ مات[4] صاحب الألف (درهم ـ کا ـ یب ج ۸ ـ ج ۹) فانطلق العبد فاشتری أباه فأعتقه عن المیّت ودفع إلیه الباقی یحجّ[5] (به ـ یب ج ۸) عن المیّت (فحجّ عنه ـ کا ـ یب ج ۷ ـ ج ۹) فبلغ ذلک موالی أبیه وموالیه وورثة المیّت (جمیعاً ـ یب ج ۷) فاختصموا جمیعاً فی الألف (درهم ـ کا) فقال موالی المعتِق[6] إنّما اشتریت أباک بمالنا[7] (وقال الورثة (إنّما ـ یب) اشتریت أباک بمالنا ـ کا ـ یب ج ۷ ـ ج ۹) وقال موالی العبد إنّما اشتریت أباک بمالنا فقال أبو جعفر ﷺ امّا الحجّة فقد مضت بما فیها (لا تردّ ـ کا ـ یب ج ۷ ـ ج ۹) وأمّا المعتَق فهو ردّ فی الرّقّ لموالی أبیه وأیّ الفریقین (بعد ـ یب ج ۷ ـ ج ۹) أقام[8] البیّنة انّ العبد[9] اشتری أباه من أموالهم[10] کان لهم[11] رقّاً.

---

۱. عن عبد ـ یب ج ۸.
۲. بها ـ یب ج ۷.
۳. عنه ـ یب ج ۸.
٤. ومات ـ یب ج ۸.
۵. فی الحجّ ـ کا.
۶. معتِق العبد ـ یب ج ۷.
۷. من مالنا ـ یب ج ۸.
۸. أقاموا ـ خ.
۹. أنّه ـ یب ج ۷ ـ ج ۸.
۱۰. اشتری أباه بمالهم ـ یب ج ۸.
۱۱. له ـ یب ج ۸.

(۱۹)

باب حكم مالواقرّ ببيع عبده ثمّ مات فاقرّ العبد بالعبوديّة للوارث

۱۱۲۱ ۲۳۷۷۵ (۱) تهذيب ۲۳۷/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن عبداللّه الكاهليّ قال قلت لأبي عبداللّه ﷺ كان لعمّي غلام فأبق فأتي الأنبار فخرج إليه عمّي ثمّ رجع فقلت له ما صنعت ياعمّ في غلامك فقال بعته فمكث ماشاء اللّه ثمّ انّ عمّي مات فجاء الغلام فقال أنا غلام عمّك وقد ترك عمّي أولاداً صغاراً وأنا وصيّهم فقلت له انّ عمّي أخبرني انّه باعك فقال الغلام انّ عمّك كان لك مضارّاً فكره أن يقول لك فتشمت به وأنا واللّه غلام بنيه فقال صدّق عمّك وكذّب الغلام فأخرجه ولا تقبله.

(۲۰)

باب جواز شراء المملوك وماله وحكم زيادة مال المملوك على ما اشتراه به

۱۱۲۲ ۲۳۷۷۶ (۱) كافي ۲۱۳/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۷۱/۷: أحمد بن محمّد عن عليّ بن حديد عن جميل بن درّاج عن زرارة عن أبي عبداللّه ﷺ قال قلت له الرّجل يشتري المملوك وماله قال لابأس (به ـكا ـيب) قلت فيكون مال المملوك أكثر ممّا اشتراه به قال لابأس (به ـكا ـفقيه). فقيه ۱۳۹/۳: روى عن زرارة قال قلت لأبي عبداللّه ﷺ الرّجل وذكر مثله.

(۲۱)

باب انّ المملوك يملك فاضل ضريبته وارش جنايته وما وهب له

۱۱۲۳ ۲۳۷۷۷ (۱) تهذيب ۲۲٤/۸: محمّد بن يعقوب عن كافي ۱۹۰/٦: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعليّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً عن فقيه ۷٤/۳: ابن محبوب عن عمر بن يزيد قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن رجل أراد أن يعتق مملوكاً له وقد كان مولاه يأخذ منه ضريبة

فرضها عليه في كلّ سنة ورضي بذلك (منه ـ فقيه) المولى ورضي بذلك المملوك فأصاب المملوك في تجارته مالاً سوى ما كان يعطى مولاه من الضّريبة (قال ـ يب كا) فقال إذا أدّى إلى سيّده ما كان فرض عليه فما اكتسب بعد الفريضة فهو للمملوك (قال ـ فقيه) ثمّ قال أبو عبداللّه عليه السلام أليس قد فرض اللّه عزّوجلّ على العباد فرائض فإذا أدّوها إليه لم يسألهم عمّا سواها قلت له (فماترى ـ كا) فللمملوك[1] أن يتصدّق ممّا اكتسب ويعتق بعد الفريضة الّتي (كان ـ يب ـ كا) يؤدّيها إلى سيّده قال نعم وأجر ذلك له قلت فإن أعتق مملوكاً ممّا (كان ـ فقيه) اكتسب سوى الفريضة لمن يكون ولاء المعتَق (قال ـ كا يب) فقال يذهب فيتوالى إلى من أحبّ فإذا ضمن جريرته[2] وعقله كان مولاه وورثه قلت له أليس قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله الولاء لمن أعتق (قال ـ كا ـ يب) فقال هذا سائبة لا يكون ولاؤه لعبد مثله قلت فإن ضمن العبد الّذي أعتقه جريرته وحدَثه أيلزمه ذلك ويكون مولاه ويرثه (قال ـ كا يب) فقال لا يجوز ذلك ولا يرث عبد حرّاً.

١١٢٤ ٢٢٧٧٨ (٢) الدّعائم ٣٠٧/٢: عن عليّ وأبي جعفر وأبي عبداللّه عليهم السلام أنّهم قالوا العبد لا يملك شيئاً إلّا ما ملّكه مولاه ولا يجوز أن يعتق ولا أن يتصدّق ولا يهب ممّا في يديه إلّا أن يكون المولى أباح له ذلك أو أقطعه مالاً من ماله أو أباح له ما فعله فيه أو جعل عليه ضريبة يؤدّيها إليه وأباح له ما أصاب بعد ذلك هذا معنى ما رويناه عنهم صلوات اللّه عليهم أجمعين وإن اختلف لفظهم (فيه ـ خ).

وتقدّم في رواية إسحاق (٣) من باب (٤) عدم وجوب الزّكوة في مال المملوك من أبواب من تجب عليه الزّكاة ـ ج ٩: قوله ما تقول في رجل يهب لعبده ألف درهم أو أقلّ أو أكثر فيقول حلّلني من ضربي إيّاك أو من كلّ ما كان منّي إليك (إلى أن قال) فأخذها المولى أحلال هي له فقال عليه السلام لا (فقلت له أليس العبد وماله لمولاه قال ليس هذا ذاك ثمّ قال عليه السلام قل له فليردّها عليه فإنّه لا ـ خ) يحلّ له لأنّه افتدى بها نفسه من العبد مخافة العقوبة والقصاص يوم القيامة. ولاحظ ساير أحاديث الباب.

---

١. للمملوك ـ كا.　　٢. الجريرة: الذّنب والجناية ـ المنجد.

(۲۲)

باب انّ من باع عبداً وكان له مال هل يكون ماله للبايع أو للمشترى

۱۱۲۵ ۲۲۷۷۹ (۱) **كافى ۲۱۳/۵**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً عن **تهذيب ۷۱/۷**: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن العلاء عن **محمّد بن مسلم** عن أحدهما عليهما السلام قال سألته عن رجل باع مملوكاً فوجد له مالاً قال (فقال ـ كا) المال للبايع إنّما باع نفسه إلّا أن يكون شرط عليه أنّ ما كان له من مال أو متاع فهو له.

۱۱۲۶ ۲۲۷۸۰ (۲) **فقيه ۱۳۸/۳**: روى **يحيى** ابن أبى العلا عن أبى عبداللّه عليه السلام عن أبيه عليه السلام قال من باع عبداً وكان للعبد مال فالمال للبائع إلّا أن يشترط المبتاع أمر رسول اللّه صلى الله عليه وآله بذلك. **أمالى ابن الطّوسىّ ۳۸۷**: أخبرنا الشّيخ المفيد أبو علىّ الحسن بن محمّد الطّوسىّ رحمه الله قال أخبرنا والدى رحمه الله قال أخبرنا أبو الحسن محمّد بن محمّد بن مخلّد قال أخبرنا أبو عمرو قال حدّثنا عبدالكريم بن الهيثم القطّان قال حدّثنا أبو توبة (ثوبة ـ ئل) قال حدّثنا مصعب (يعنى ابن ماهان) عن سفيان عن معمّر عن الزّهرى عن **سالم** عن أبيه قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله من باع عبداً وذكر نحوه إلى قوله المبتاع. **العوالى ۱۰۳/۱**: روى عن ابن شهاب عن **سالم** بن عبداللّه عن أبيه قال سمعت رسول اللّه صلى الله عليه وآله وذكر نحوه إلى قوله المبتاع.

۱۱۲۷ ۲۲۷۸۱ (۳) **الدّعائم ۵۴/۲**: عن **جعفر** بن محمّد عليهما السلام انّه سئل عن رجل باع عبداً فوجد المشترى مع العبد مالاً قال المال ردّ على البايع الّا أن يكون قد اشترطه المشترى لأنّه إنّما باع بنفسه ولم يبع ماله وإن باعه بماله وكان المال عروضاً وباعه بعين فالبيع جائز كان المال ماكان وكذلك إن كان المال عيناً وباعه بعروض وإن كان المال عيناً وباعه بعين مثله لم يجز الّا أن يكون الثّمن أكثر من المال فتكون رقبة العبد بالفاضل الّا أن يكون المال ورقاً والبيع بتبرا والمال تبراً والبيع بورق فلا بأس بالتّفاضل فيه لأنّه من نوعين.

۱۱۲۸ ۲۲۷۸۲ (۴) **كافى ۲۱۳/۵**: **تهذيب ۷۱/۷**: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن **فقيه ۱۳۸/۳**: جميل بن درّاج عن **زرارة** قال قلت لأبى عبداللّه عليه السلام الرّجل يشترى المملوك (وله مال ـ كا ـ يب) لمن ماله فقال إن كان علم البايع انّ له مالاً فهو للمشترى وإن لم يكن علم فهو للبايع.

١١٢٩ (٥) **فقيه** ٦٩/٣: روى جميل عن زرارة عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام في رجل أعتق
٢٣٧٨٣ عبداً له مال لمن مال العبد قال إن كان علم أنّ له مالاً تبعه ماله وإلّا فهو للمعتق وفي رجل باع مملوكاً وله مال قال إن علم مولاه الّذي باعه انّ له مالاً فالمال للمشتري وإن لم يعلم البايع فالمال للبايع. **المقنع** ١٦٠: إذا باع رجل مملوكاً وذكر نحوه. **ولاحظ** باب (٢٠) حكم مال المملوك إذا أعتق من أبواب العتق ج ٢٤ فإنّ له مناسبة بالباب.

(٢٣)

باب كراهة شراء السّودان إلّا النّوبة

١١٣٠ (١) **تهذيب** ٤٠٥/٧: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ٣٥٢/٥: عليّ بن إبراهيم عن
٢٣٧٨٤ إسماعيل بن محمّد المكّيّ عن عليّ بن الحسين عن عمرو بن عثمان عن الحسين بن خالد عمّن ذكره عن أبي الرّبيع الشّاميّ قال قال أبو عبدالله عليه السلام لاتشتر من السّودان أحداً فإن كان لابدّ فمن النّوبة فإنّهم من الّذين قال الله تعالى ﴿وَمِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَـٰرَىٰٓ أَخَذۡنَا مِيثَـٰقَهُمۡ فَنَسُواْ حَظّٗا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِۦ﴾ أما إنّهم سيذكرون ذلك الحظّ وسيخرج مع القائم عليه السلام منّا منهم عصابة[1] ولا تنكحوا من الأكراد أحداً فإنّهم جنس من الجنّ كشف الله عنهم الغطاء.

---

١. عصابة منهم ـ كا.

أبواب السّلف

(١)

باب انّه لابأس بالسّلم إذا ذكر الجنس ووصف بالطّول والعرض أو الكيل والوزن أو الأسنان وغيرها من الأوصاف والأجل المعلوم وعدم صحّته فيما لايضبط بالوصف وحكم شراء الغنم وشرط الإبدال

١١٣١ ٢٢٧٨٥ (١) **تهذيب** ٢٧/٧: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ١٩٩/٥: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن **جميل** بن درّاج عن أبى عبداللّه ﷺ قال لابأس بالسّلم فى المتاع إذا وصفت الطّول والعرض.

١١٣٢ ٢٢٧٨٦ (٢) **الدّعائم** ٥٢/٢: عن جعفر بن محمّد بن علىّ ﷺ أنّه قال لابأس بالسّلم فى المتاع إذا وصف طوله وعرضه وجنسه وكان معلوماً.

١١٣٣ ٢٢٧٨٧ (٣) **تهذيب** ٤١/٧: الحسين بن سعيد عن فضالة عن جميل بن درّاج عن **فقيه** ١٦٨/٣: زرارة عن أبى جعفر ﷺ قال لابأ بالسّلم فى (الحيوان و ـ يب) المتاع إذا وصفت الطّول والعرض وفى الحيوان إذا وصفت أسنانها.

١١٣٤ ٢٢٧٨٨ (٤) **كافى** ٢٢٠/٥: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن جميل بن درّاج عن **زرارة** عن أبى عبداللّه ﷺ قال لابأس بالسّلم فى الحيوان إذا وصفت أسنانها.

١١٣٥ ٢٢٧٨٩ (٥) **كافى** ٢٢٠/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ابن بكير عن **عبيد** بن زرارة عن أبى عبداللّه ﷺ قال لابأس بالسّلم فى الحيوان إذا سمّيت شيئاً معلوماً.

بخش نهم: باب‌های سلف

باب ۱

شرط بیان ویژگی‌های کالا و مدت آن در پیش‌فروش

۱۱۳۱ (۱) جمیل بن درّاج از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «پیش‌خرید کالا اشکالی ندارد، هرگاه طول و عرض آن توصیف شود.»

۱۱۳۲ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق‌ؑ فرمود: «پیش‌خرید کالا اشکالی ندارد، هرگاه طول و عرض و جنس آن توصیف شود و آن معلوم باشد.»

۱۱۳۳ (۳) زراره از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «پیش‌خرید حیوان و کالا اشکالی ندارد، هرگاه طول و عرض کالا و سن حیوان بیان شود.»

۱۱۳۴ (۴) زراره روایت می‌کند که امام صادق‌ؑ فرمود: «پیش‌خرید حیوان اشکال ندارد، هرگاه سن آن بیان شود.»

۱۱۳۵ (۵) عبید بن زراره از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «پیش‌خرید حیوان اشکال ندارد، در صورتی که از حیوانی با ویژگی‌های مشخص نام ببری.»

١١٣٦ (٦) **كافي ٥/٢٢٠**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ٧/٤٦**: أحمد بن محمّد عن عليّ بن
٢٢٧٩٠ الحكم عن عليّ ابن أبي حمزة **تهذيب ٧/٤٢**: الحسين بن سعيد عن القاسم عن **فقيه**
٣/١٦٦: عليّ (بن أبي حمزة ـ فقيه) عن **أبي بصير** قال سألت أباعبدالله ﷺ عن السّلم في
الحيوان قال ليس به بأس (و ـ يب ٤٢) قلت أرأيت ان أسلم في أسنان معلومة أو شيء
معلوم من الرّقيق فأعطاه دون شرطه (أ ـ خ) وفوقه بطيبة أنفس منهم فقال لا بأس به.

١١٣٧ (٧) **تهذيب ٧/٤١**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن ابن مسكان عن **الحلبيّ** عن أبي
٢٢٧٩١ عبدالله ﷺ قال لابأس بالسّلم في الحيوان إذا سمّيت الّذي تسلم فيه فوصفته فإن وفيته وإلّا
فأنت أحقّ بدراهمك.

١١٣٨ (٨) **كافي ٥/٢٢٢**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن أبي أيّوب
٢٢٧٩٢ عن **سماعة** قال سئل أبو عبدالله ﷺ عن السّلم في الحيوان فقال أسنان معلومة وأسنان
معدودة إلى أجل معلوم لابأس به.

١١٣٩ (٩) **الدّعائم ٢/٥١**: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال لابأس بالسّلم في الحيوان
٢٢٧٩٣ أسناناً معلومة إلى أجل معلوم فإن أعطاه فوق شرطه أو أخذ هو دونه منه عن تراض
منهما فلابأس.

١١٤٠ (١٠) **كافي ٥/٢٢١**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن إسماعيل بن مرّار عن يونس عن
٢٢٧٩٤ **معاوية** عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن رجل أسلم في وصفاء أسنان معلومة وغير
معلومة ثمّ يعطى دون شرطه قال إذا كان بطيبة نفس منك ومنه فلا بأس قال وسألته عن
الرّجل يسلف في الغنم الثنيّان والجذعان وغير ذلك إلى أجل مسمّى قال لابأس به
فإن لم يقدر الّذي عليه على جميع ما عليه فسئل أن يأخذ صاحب الحقّ نصف الغنم أو
ثلثها ويأخذ رأس مال ما بقي من الغنم دراهم قال لا بأس ولا يأخذ دون شرطه إلّا بطيبة
نفس صاحبه.

١١٤١ (١١) **كافي ٥/٢٢١**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **فقيه**
٢٢٧٩٥ **٣/١٦٧**: (عبيد الله بن عليّ ـ فقيه) **الحلبيّ** عن أبي عبدالله ﷺ (قال ـ كا) (و ـ فقيه) سئل
عن الرّجل يسلم في الغنم ثنيّان وجذعان وغير ذلك إلى أجل مسمّى قال لابأس إن لم يقدر

۱۱۳۶ (۶) ابو بصیر گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ خرید و فروش حیوان سؤال کردم. امام فرمود: اشکالی در آن نیست.

گفتم: اگر حیوانی را با سن مشخص یا برده معینی را پیش‌فروش کند، آن‌گاه با رضایت یکدیگر، حیوان و برده پست‌تر یا مرغوب‌تری تحویل دهد، در این باره چه نظری دارید؟

امام ﷺ فرمود: در آن اشکالی وجود ندارد.»

۱۱۳۷ (۷) حلبی از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «پیش‌خرید حیوان اشکال ندارد در صورتی که آنچه پیش‌خرید کرده‌ای مشخص و توصیف کنی، آن‌گاه اگر آن حیوان به تو تحویل داده شد [معامله تمام است]. در غیر این صورت تو به درهم هایت سزاوارتری.»

۱۱۳۸ (۸) سماعه گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ پیش‌خرید حیوان سؤال شد. امام ﷺ فرمود: با سن مشخص و تعداد دندان‌های معین و مدت معلوم اشکال ندارد.»

۱۱۳۹ (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «پیش‌خرید حیوان با سن مشخص و مدت معین اشکال ندارد. آن‌گاه اگر فروشنده، حیوان بهتری تحویل داد یا خریدار، حیوان پست‌تری گرفت با رضایت دو طرف اشکال ندارد.»

۱۱۴۰ (۱۰) معاویه گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی برده‌های نوجوانی را با سن مشخص و غیر مشخص پیش‌خرید می‌کند و سپس پست‌تر از آن را به وی تحویل می‌دهد.

امام ﷺ فرمود: در صورت رضایت دو طرف اشکال ندارد.

و سؤال کردم: شخصی گوسفندان دوساله و سه ساله و غیر آن را تا زمان مشخصی پیش‌خرید می‌کند.

امام ﷺ فرمود: اشکالی ندارد.

گفتم: اگر فروشنده نتواند همهٔ آنها را تحویل دهد و از خریدار بخواهد که نصف گوسفندان یا یک‌سوم آنها را تحویل بگیرد و به‌جای گوسفندان باقیمانده درهم‌هایی را که برای آنها پرداخته، دریافت کند؟

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد و بدون رضایت طرف مقابل غیر از آنچه شرط کرده است نمی‌گیرد.»

۱۱۴۱ (۱۱) حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: شخصی تعدادی گوسفند دوساله و سه‌ساله و غیر آن را تا زمان معینی پیش‌خرید می‌کند.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد. اگر فروشنده نتواند همهٔ آنها را تحویل دهد، خریدار نصف یا یک‌سوم یا دو سوم آنها را تحویل می‌گیرد و به‌جای باقیمانده به نسبت درهم‌های پرداختی‌اش دریافت می‌کند

الّذی علیه الغنم علی جمیع ما[1] علیه (أن ـ کا ـ فقیه) یأخذ صاحب الغنم نصفها أو ثلثها أو ثلثیها ویأخذ رأس مال ما بقی[2] من الغنم دراهم ویأخذ[3] دون شرطهم[4] ولا یأخذ[5] فوق شرطهم[6] (قال ـ فقیه) والأکسیة أیضاً مثل الحنطة والشّعیر والزّعفران والغنم. **تهذیب** ۳۲/۷: **استبصار** ۷۴/۳: الحسین بن سعید عن النّضر عن هشام بن سالم عن سلیمان بن خالد قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرّجل یسلف فی الغنم (وذکر مثله).

۱۱۴۲ ۲۲۷۹۶ (۱۲) **المقنع** ۱۲۵: ولابأس بالسّلف فی کلّ شیء من حیوان أو طعام أو غیر ذلک.

۱۱۴۳ ۲۲۷۹۷ (۱۳) **تهذیب** ۴۴/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبداللّه بن جبلة عن ابن بکیر عن أبی عبداللّه ﷺ قال لابأس بالسّلم فی الفاکهة.

۱۱۴۴ ۲۲۷۹۸ (۱۴) **عوالی اللئالی** ۲۲۰/۱: وقال ﷺ من سلف فلیسلف فی کیل معلوم ووزن معلوم.

۱۱۴۵ ۲۲۷۹۹ (۱۵) **کافی** ۱۸۵/۵: محمّد بن یحیی عن **تهذیب** ۲۹/۷: أحمد بن محمّد عن علیّ بن النّعمان عن ابن مسکان عن سلیمان بن خالد قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرّجل یسلم فی الزّرع فیأخذ بعض طعامه ویبقی بعض لایجد وفاءً فیعرض[7] علیه صاحبه رأس ماله قال یأخذه[8] فإنّه حلال قلت فإنّه یبیع ماقبض من الطّعام فیضعف قال وإن فعل فإنّه حلال (قال ـ کا) وسألته عن رجل یسلم فی غیر زرع ولا نخل قال یسمّی شیئاً إلی أجل مسمّی.

۱۱۴۶ ۲۲۸۰۰ (۱۶) **تهذیب** ۲۳۸/۷: أحمد بن محمّد بن عیسی عن محمّد بن یحیی عن غیاث عن جعفر عن أبیه ﷺ قال لابأس باستقراض الخبز ولابأس بشراء جرار الماء والرّوایا[9] ولابأس بالفلس بالفلسین (والفلّتین ـ ئل) بالفلّتین ولابأس بالسّلف فی الفلوس.

---

۱. الّذی ـ فقیه. ۲. یبقی ـ صا. ۳. ویأخذون ـ کا ـ یب صا.
۴. شروطهم ـ یب صا. ۵. ولایأخذون ـ کا ـ یب صا. ۶. شروطهم ـ یب صا.
۷. فیرد علی صاحبه ـ یب. ۸. فلیأخذه ـ یب.
۹. الرّوایا: جمع الرّاویة وهی الظّرف الّذی یحمل فیه الماء.

و خریدار پایین‌تر از قرار دادش تحویل می‌گیرد ولی برتر از آن نمی‌گیرد و پوشاک نیز مثل گندم، جو، زعفران و گوسفند است.»

نظیر این حدیث از سلیمان بن خالد از امام صادق ﷺ نیز روایت شده است.

۱۱۴۲ (۱۲) در کتاب المقنع آمده است: «پیش‌خرید هر چیزی مانند حیوان، مواد خوراکی و غیر آن اشکال ندارد.»

۱۱۴۳ (۱۳) ابن بکیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پیش‌خرید میوه اشکال ندارد.»

۱۱۴۴ (۱۴) در کتاب عوالی اللئالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس پیش‌خرید کند، پس باید با وزن و پیمانهٔ معلوم پیش‌خرید کند.»

۱۱۴۵ (۱۵) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی محصولی را پیش‌خرید می‌کند و بخشی از آن را تحویل می‌گیرد و فروشنده نمی‌تواند بقیه آن را تحویل دهد؛ از این رو به‌جای آن، اصل مال دریافتی را به خریدار پیشنهاد می‌کند.

امام ﷺ فرمود: می‌تواند آن را بگیرد؛ زیرا برایش حلال است.

گفتم: خریدار، مواد خوراکی تحویل گرفته را می‌تواند به دوبرابر قیمت بفروشد!

امام ﷺ فرمود: هرچند چنین کرده باشد، برایش حلال است.

و سؤال کردم: آیا کسی می‌تواند کالایی غیر از محصول و خرمای نخل را پیش‌خرید کند؟ امام ﷺ فرمود: کالا و مدت را مشخص می‌کند.»

۱۱۴۶ (۱۶) غیاث از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که امام باقر ﷺ فرمود: «قرض گرفتن نان اشکال ندارد و خریدن آب مشک و کوزه اشکال ندارد و معاملهٔ یک سکهٔ مسی با دو سکهٔ مسی و یک کوزه آب با دو کوزه آب اشکال ندارد[1] و پیش‌خرید سکه‌های مسی اشکال ندارد.»

---

۱. متن حدیث خالی از به‌هم‌ریختگی نیست. مرحوم علامه مجلسی از پدرش نقل می‌کند که ظاهراً متن حدیث این‌گونه است: «الفلس بالفلسین والقله بالقلتین»، ملاذ الاخیار ۴۶۳/۱۱ و بر همین اساس ترجمه شد.

۱۱۴۷ ۲۲۸۰۱ (۱۷) كافى ۱۸۴/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۲۷/۷: أحمد بن محمّد عن محمّد بن يحيى عن فقيه ۱۶۷/۳: غياث بن إبراهيم عن أبى عبداللّه ؈ [1] قال قال أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه لابأس بالسّلم كيلاً [2] معلوماً إلى أجل معلوم (و ـ يب فقيه) لايسلم إلى دياس ولا إلى حصاد.

۱۱۴۸ ۲۲۸۰۲ (۱۸) الدّعائم ۵۱/۲: عن علىّ ؈ انّه قال لاتسلم إلى حصاد ولا إلى صرام ولا إلى دياس ولكن أسلم كيلاً معلوماً إلى أجل معلوم.

۱۱۴۹ ۲۲۸۰۳ (۱۹) مستدرك ۳۸۲/۱۳: ابن أبى جمهور فى درر اللئالى عن ابن عبّاس عن النّبىّ ﷺ انّه قال من أسلف فليسلف فى كيل معلوم ووزن معلوم وأجل معلوم.

۱۱۵۰ ۲۲۸۰۴ (۲۰) الدّعائم ۵۱/۲: روينا عن جعفر بن محمّد صلوات اللّه عليه عن أبيه عن آبائه انّ رسول اللّه ﷺ قال من باع بيعاً إلى أجل لايعرف أو بشىء لايعرف فليس بيعه ببيع.

۱۱۵۱ ۲۲۸۰۵ (۲۱) فقيه ۱۶۵/۳: روى صفوان بن يحيى عن عبداللّه بن سنان قال سألت أبا عبداللّه ؈ فى الرّجل يسلم فى غير زرع ولانخل قال يسمّى كيلاً معلوماً إلى أجل معلوم قال وسألته عن السّلم فى الحيوان والطّعام ويرتهن الرّجل بماله رهناً قال نعم استوثق من مالك.

۱۱۵۲ ۲۲۸۰۶ (۲۲) كافى ۲۲۰/۵: (محمّد بن يحيى ـ معلّق) عن أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن سيف بن عميرة عن أبى مريم الأنصارى عن أبى عبداللّه ؈ انّ أباه لم يكن يرى بأساً بالسّلم فى الحيوان بشىء معلوم إلى أجل معلوم.

۱۱۵۳ ۲۲۸۰۷ (۲۳) وبالإسناد عن علىّ بن الحكم عن قتيبة الأعشى عن أبى عبداللّه ؈ فى الرّجل يسلم فى أسنان من الغنم معلومة إلى أجل معلوم فيعطى الرّباع مكان الثنىّ فقال أليس يسلم فى أسنان معلومة إلى أجل معلوم قلت بلى قال لابأس.

۱۱۵۴ ۲۲۸۰۸ (۲۴) كافى ۱۹۹/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۲۷/۷: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ يب) عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال سألته عن السّلم وهو السّلف فى الحرير والمتاع الّذى يصنع فى البلد الّذى أنت فيه قال نعم إذا كان إلى أجل معلوم.

---

۱. عن جعفر بن محمّد عن أبيه ؈ قال قال علىّ ؈ ـ فقيه.
۲. كيل معلوم ـ فقيه ـ بكيل معلوم ـ يب.

۱۱۴۷ (۱۷) غیاث بن ابراهیم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که امیر مؤمنان ﷺ فرمود: «پیش‌خرید کالا با پیمانه و مدت معین اشکال ندارد و کاه، شن و ماسه پیش‌خرید نمی‌شود.»

۱۱۴۸ (۱۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که علی ﷺ فرمود: «پیش‌خرید که زمان تحویل آن را هنگام درو یا چیدن خرما یا خرمن‌کوبی [دانه را از کاه جدا می‌کنند] قرار دهند جایز و صحیح نیست بلکه پیش‌خرید باید با پیمانهٔ مشخص تا زمان معین باشد.» (زیرا زمان در موارد قبلی دقیقاً معیّن نیست.)

۱۱۴۹ (۱۹) ابن عباس از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس پیش‌خرید می‌کند باید کالایی را با پیمانه و وزن مشخص و مدت معین پیش‌خرید کند.»

۱۱۵۰ (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از نیاکانش ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس کالایی را تا مدت نامعلوم یا در برابر بهای نامشخص بفروشد، معامله‌اش معامله نیست.»

۱۱۵۱ (۲۱) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: آیا کسی می‌تواند کالایی غیر از محصول زراعت و خرمای نخل را پیش‌خرید کند؟

امام ﷺ فرمود: پیمانه و مدت آن را مشخص می‌کند.

و سؤال کردم: آیا کسی که حیوان و غلات پیش‌خرید کرده، می‌تواند در برابر بهای پرداختی رهن بپذیرد؟

امام ﷺ فرمود: آری، در برابر مالت وثیقه بگیر.»

۱۱۵۲ (۲۲) ابو مریم انصاری از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که: «پدرش ـ امام باقر ﷺ ـ در پیش‌خرید حیوان با بهای معین و مدت مشخص، اشکالی نمی‌دید.»

۱۱۵۳ (۲۳) قتیبه اعشی گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی گوسفندانی را با سنّ معلوم تا زمان معین پیش‌خرید می‌کند. آن‌گاه به‌جای سه ساله، چهار ساله به وی تحویل داده می‌شود.

امام ﷺ فرمود: مگر گوسفندانی با سن مشخص و مدت معین پیش‌خرید نکرده است؟

گفتم: آری.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۱۵۴ (۲۴) سماعه گوید: «از امام [صادق ﷺ] سؤال کردم: آیا پیش‌خرید حریر و کالایی که در شهر شما ساخته می‌شود، جایز است؟

امام ﷺ فرمود: آری، هرگاه زمان آن مشخص باشد.»

۱۱۵۵ (۲۵) **تهذيب ۴۱/۷**: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة بن محمّد عن **سماعة** قال سألته عن السّلم وهو السّلف فى الحرير والمتاع الّذى يصنع فى البلد الّذى أنت فيه قال نعم إذا كان إلى أجل معلوم وسألته عن السّلم فى الحيوان إذا وصفته إلى أجل وعن السّلف فى الطّعام كيل معلوم إلى أجل معلوم فقال لابأس به.
۲۲۸۰۹

۱۱۵۶ (۲۶) **كافى ۱۸۵/۵: تهذيب ۲۸/۷**: أبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان عن ابن مسكان عن محمّد **الحلبىّ** قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن السّلم فى الطّعام بكيل معلوم إلى أجل معلوم قال لابأس به.
۲۲۸۱۰

۱۱۵۷ (۲۷) **وسائل ۲۱۶/۱۸**: **علىّ** بن جعفر فى كتابه عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن السّلم فى البرّ أيصلح قال إذا اشترى منك كذا وكذا فلابأس.
۲۲۸۱۱

۱۱۵۸ (۲۸) **كافى ۲۲۲/۵**: أبو علىّ الأشعرى عن بعض أصحابه عن أحمد بن النّضر **تهذيب ۴۵/۷**: أحمد بن أبى عبداللّه عن أبيه عن أحمد بن النّضر عن **فقيه ۱۶۷/۳**: عمرو بن شمر عن **جابر** عن[1] أبى جعفر ﷺ (قال سألته ـ كا ـ فقيه) عن السّلف فى اللّحم قال لاتقربنّه فإنّه يعطيك مرّة السّمين ومرّة التّاوى[2] ومرّة المهزول اشتره معاينة يداً بيد (قال ـ كا ـ فقيه) وسألته عن السّلف فى روايا الماء قال لا (تقربها[3] ـ كا) فإنّه يعطيك مرّة ناقصة ومرّة كاملة ولكن اشترها معاينة وهو أسلم لك وله.
۲۲۸۱۲

۱۱۵۹ (۲۹) **الدّعائم ۵۳/۲**: عن **جعفر** بن محمّد ﷺ انّه قال لابأس إذا حلّ الأجل ولم يجد صاحب السّلم ما أسلم إليه فيه ووجد دوابّاً أو رقيقاً أو متاعاً أن يأخذها بقيمة ذلك الّذى أسلم فيه وكذلك إن باع طعاماً بدراهم فلمّا بلغ الأجل قال ليس عندى دراهم خذ منّى طعاماً قال لابأس به إنّما له دراهم يأخذ بها ماشاء وكرّهوا السّلم فيما لايبقى كالفاكهة واللّحم وأشباه ذلك.
۲۲۸۱۳

۱۱۶۰ (۳۰) **كافى ۲۲۳/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن معاوية بن حكيم عن **محمّد** بن حبّاب الجلّاب عن أبى الحسن ﷺ قال سألته عن الرّجل يشترى مأة شاة على أن يبدّل منها كذا وكذا قال لايجوز.
۲۲۸۱۴

---

۱. قال سألت أبا جعفر ـ يب.　۲. أى الضّعيف ـ مجمع.　۳. لاتبعها ـ يب.

۱۱۵۵ (۲۵) سماعه گوید: «از امام [صادق‌ﷺ] سؤال کردم: آیا پیش‌خرید حریر و کالایی که در شهر شما ساخته می‌شود جایز است؟

امامﷺ فرمود: آری، هرگاه مدت آن مشخص باشد.

و سؤال کردم: آیا پیش‌خرید حیوانِ توصیف شده تا زمان معین و پیش‌خرید حبوبات با پیمانه و مدت مشخص جایز است؟

امامﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۱۵۶ (۲۶) محمد حلبی گوید: «از امام صادقﷺ سؤال کردم: آیا پیش‌خرید مواد خوراکی با پیمانه و مدت مشخص جایز است؟

امامﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۱۵۷ (۲۷) علی بن جعفر در کتابش گوید: «از برادرم ـ امام موسی بن جعفرﷺ ـ سؤال کردم: آیا پیش‌خرید گندم جایز است؟

امامﷺ فرمود: هرگاه فلان مقدار [مقدار معینی] از تو خریداری کند، اشکال ندارد.»

۱۱۵۸ (۲۸) جابر گوید: «از امام باقرﷺ دربارهٔ پیش‌خرید گوشت سؤال کردم. امامﷺ فرمود: به آن نزدیک نشو؛ زیرا یک بار به تو گوشت چاق می‌دهد و بار دیگر لاغر. گوشت را به صورت نقد و با مشاهده بخر.

و نیز دربارهٔ پیش‌خرید آب مشک سؤال کردم. امامﷺ فرمود: نزدیک آن نشو زیرا یک بار مشک پر به تو می‌دهد و بار دیگر ناقص بلکه با مشاهده آن را بخر که برای تو و فروشنده سالم‌تر است.»

۱۱۵۹ (۲۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادقﷺ فرمود: «در معاملهٔ پیش‌فروش، هرگاه مدت فرا رسید و خریدار مشاهده کرد که فروشنده جنس پیش‌فروش شده را در اختیار ندارد ولی چهارپا و برده و کالای دیگری دارد، اشکال ندارد که خریدار آنها را با بهایی که برای جنس پیش‌فروش پرداخته، بردارد. همچنین اگر مواد خوراکی را در برابر درهم به صورت نسیه بفروشد و هنگام سر رسید خریدار بگوید: من درهم در اختیار ندارم، از من مواد خوراکی بگیر، امام فرمود: اشکال ندارد؛ زیرا او درهم طلبکار است و به‌جای آن هر چه بخواهد، می‌تواند بگیرد و پیش‌خرید اجناسی را که باقی نمی‌ماند ـ مانند میوه، گوشت و نظیر آن ـ ناپسند شمرده‌اند.»

۱۱۶۰ (۳۰) محمد بن حباب جلّاب گوید: «از امام موسی بن جعفرﷺ سؤال کردم: شخصی صد گوسفند به این شرط می‌خرد که فروشنده آنها را به فلان مبلغ از وی خریداری کند. امامﷺ فرمود: جایز نیست.»

وتقدّم فى أحاديث باب (١٢) انّه لا يصلح بيع المكيل والموزون والمعدود مجازفة من أبواب البيع ج ٢٢ وباب (٢٣) اشتراط تقدير الثّمن وباب (٣٤) انّه يجوز أن يبيع ماليس عنده حالاً مايدلّ على بعض المقصود. وفى رواية علىّ بن جعفر (١٩) من باب (١) حكم بيع الثّمار من أبوابه ج ٢٣ قوله سألته عن السّلم فى النّخل قال لايصلح وإن اشترى منك هذا النّخل فلابأس.

ويأتى فى رواية أبى مخلّد (٣) من باب (٣) اشتراط كون وجود المسلم فيه غالباً عند حلول الأجل من أبواب السلف ج ٢٣ قوله انّى أبيع المسوك قبل أن أذبح الغنم قال ﷺ ليس به بأس ولكن أنسبها غنم أرض كذا وكذا. وفى رواية وهب (١) من باب (٥) جواز اسلاف العروض المختلفة قوله ﷺ لابأس بسلف مايوزن فيما يكال وما يكال فيما يوزن. ولاحظ باب (٧) جواز استيفاء المسلم فيه بزيادة عمّا شرط ونقصان. وفى أحاديث باب (١) حكم الرّهن والإرتهان فى بيع النّسيئة والسّلم من أبواب الرّهن ج ٢٣ مايدلّ على جواز السّلم فى الحيوان والطّعام والمتاع. وفى رواية أبى بصير (٦) من باب (٣) انّ غريم المفلس إذا وجد متاعه هل له أن يأخذه من أبواب الحجر ج ٢٣ قوله وعليه سلف لقوم فهلك وترك ألف درهم أو أكثر الخ. وفى رواية علىّ بن جعفر (١) من باب (١) انّه يجوز لصاحب الدّين طلب الكفيل من أبواب الضّمان ج ٢٣ قوله الرّجل يسلف فى الفلوس أيصلح له أن يأخذ كفيلاً قال لابأس.

(٢)

باب انّه يجوز للمشترى أن يأخذ من البايع فى كلّ يوم أو شهر جزءاً من المبيع

١١٦١ ٢٣٨١٥ (١) كافى ٢٢٢/٥: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن فقيه ١٤٥/٣: (الحسن ـ فقيه) بن محبوب عن أبى ولّاد (الحنّاط ـ كا) قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل يكون له غنم يحلبها لها ألبان كثيرة فى كلّ يوم ماتقول فى (من ـ كا) يشترى[1] (منه ـ كا) الخمسمأة

١. فى شراء ـ فقيه.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم، بیست و سوم و سی و چهارم از باب‌های خرید و فروش، مطالبی گذشت که بر برخی از مقصود دلالت می‌کند.

و در روایت نوزدهم از باب یکم از باب‌های معاملهٔ میوه این گفته که: «از امام ﷺ پرسیدم: آیا پیش‌خرید خرمای نخل جایز است؟ امام ﷺ فرمود: جایز نیست و اگر میوهٔ این درخت معین را از تو خرید، اشکال ندارد.»

می‌آید:

در روایت سوم از باب سوم از باب‌های سلف (پیش‌فروش) این گفته که: «پیش از سر بریدن گوسفندان، من پوست‌ها را می‌فروشم. امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد ولی مشخص کن که آن پوستِ گوسفند کدام سرزمین است.»

و در روایت یکم از باب پنجم فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «پیش‌خرید کالاهای پیمانه‌ای به وسیلهٔ کالاهای وزن‌کردنی و پیش‌خرید کالاهای وزن‌کردنی به وسیلهٔ کالاهای پیمانه‌ای، اشکال ندارد.»

باب هفت از باب‌های پیش‌فروش و روایات باب یک از باب‌های رهن را بنگر.

در روایت ششم از باب سوم از باب‌های حجر در پرسش از امام ﷺ این گفته که: «... وی کالاهای پیش‌فروش شده به مردم بدهکار است. پس آنها نابود می‌شود و هزار درهم یا بیشتر باقی می‌گذارد....»

و در روایت یکم از باب یکم از باب‌های ضمان این گفته که: «شخصی فلوس ـ سکه‌های مسی ـ پیش‌خرید می‌کند. آیا جایز است برای آنها کفیل بگیرد؟ امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۲
جواز تحویل گرفتن تدریجی کالا در پیش‌خرید

۱۱۶۱ (۱) ابو ولّاد گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخص دامداری هر روز شیر زیادی از گوسفندانش می‌دوشد. نظرتان در این باره چیست که پانصد رطل شیر یا بیشتر، هر صد رطل به فلان مقدار درهم از وی خریداری شود و هر روز چند رطل شیر از وی گرفته شود تا مقدار خریداری شده پایان پذیرد؟

امام ﷺ فرمود: این کار اشکالی ندارد.»

رطل (أو أكثر من ذلك، المأة رطل ـ كا) بكذا وكذا درهماً فيأخذ (منه ـ كا) فى كلّ يوم (منه ـ فقيه) أرطالاً حتّى يستوفى مايشترى منه قال لابأس بهذا ونحوه. **تهذيب ۱۲۶/۷**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن الحسن بن محبوب عن **أبى ولّاد** الحنّاط عن أبى عبداللّه ﷺ قال سألته عن رجل كانت له غنم يحتلبها فيأتيه الرّجل فيشترى الخمسمأة رطل وأكثر من ذلك، المأة رطل بكذا وكذا فيأخذ منه فى كلّ يوم مأة رطل حتّى يستوفى مااشتراه منه قال لابأس بهذا.

۱۱۶۲ (۲) **كافى ۲۲۱/۵**: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن ۲۳۸۱۶
أبان **تهذيب ۲۸/۷**: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن أبان **فقيه ۱۶۵/۳**: عن **حديد** بن حكيم قال قلت لأبى عبداللّه ﷺ الرّجل[1] يشترى الجلود من القصّاب فيعطيه كلّ يوم شيئاً معلوماً فقال لابأس.

(۳)
باب اشتراط كون وجود المسلم فيه غالباً عند حلول الأجل وإن كان معدوماً عند العقد

۱۱۶۳ (۱) **كافى ۲۰۰/۵**: (عدّة من أصحابنا عن ـ معلّق) **تهذيب ۲۷/۷**: أحمد بن محمّد (بن ۲۳۸۱۷
عيسى ـ يب) عن محمّد بن عيسى عن منصور عن هشام بن سالم عن أبى عبداللّه ﷺ قال سئل عن رجل باع بيعاً ليس عنده إلى أجل وضمن (له ـ كا ۲۰۰) البيع قال لابأس (به ـ خ) **كافى ۲۰۱/۵**: **تهذيب ۲۸/۷**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **الحلبيّ** قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن رجل باع بيعاً (وذكر مثله). **تهذيب ۴۴/۷**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر بن سماعة عن **داود** بن سرحان عن أبى عبداللّه ﷺ فى رجل باع (وذكر مثله).

---

۱. رجل اشترى ـ يب.

(۲) حدید بن حکیم گوید: «به امام صادق‌علیه السلام گفتم: شخصی تعدادی پوست از قصاب می‌خرد و ۱۱۶۲
قصاب هر روز تعداد معینی پوست به وی تحویل می‌دهد. امام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۳

وجود شرط برای کالای پیش‌فروش شده هنگام تحویل

(۱) هشام بن سالم گوید: «از امام صادق‌علیه السلام سؤال شد: شخصی کالایی را ـ که در اختیار ندارد ـ ۱۱۶۳
برای زمان معینی پیش‌فروش می‌کند و متعهد به [تحویل] آن می‌شود.

امام‌علیه السلام فرمود: اشکال ندارد.»

شبیه این حدیث از جعفر بن سماعه و داود بن سرحان نیز روایت شده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۱۶۴ ۲۲۸۱۸ (۲) **کافی ۱۸۵/۵: تهذیب ۲۸/۷**: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن عبداللّه بن المغيرة عن عبداللّه بن سنان **تهذيب ۴۱/۷**: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن **عبدالله** بن سنان قال سألت أبا عبداللّه ﷺ (عن الرّجل ـ كا يب ۲۸) أيصلح (له ـ كا يب ۲۸) أن يسلم في الطّعام عند رجل ليس عنده (زرع ولا ـ كا يب ۲۸) طعام ولا حيوان إلّا انّه إذا جاء[1] الأجل اشتراه فأوفاه[2] قال إذا ضمنه إلى أجل مسمّى فلابأس به (قال ـ يب ۴۱) قلت أرأيت ان أوفاني بعضاً وعجز[3] عن بعض أيصلح[4] (لي ـ يب ۲۸) ان آخذ بالباقي رأس مالي قال نعم ماأحسن ذلك. **فقيه ۱۶۸/۳**: روى النّضر عن **عبدالله** بن سنان عن أبي‌عبداللّه ﷺ (مثله).

۱۱۶۵ ۲۲۸۱۹ (۳) **کافی ۲۰۱/۵**: بعض أصحابنا عن **تهذيب ۲۸/۷**: عليّ بن أسباط عن **أبي مخلد السّرّاج** قال كنّا عند أبي عبداللّه ﷺ فدخل (عليه ـ كا) معتّب فقال بالباب رجلان فقال أدخلهما فدخلا فقال أحدهما انّي رجل قصّاب وإنّي أبيع المسوك[5] قبل أن أذبح الغنم قال ليس به بأس ولكن أنسبها غنم أرض كذا وكذا.

۱۱۶۶ ۲۲۸۲۰ (۴) **تهذيب ۴۴/۷**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر بن سماعة وصالح بن خالد عن أبي جميلة عن **زيد الشّحّام** عن أبي عبداللّه ﷺ في رجل اشترى من رجل مأة منّ صفراً وليس عند الرّجل شيء منه قال لابأس به إذا أوفاه دون الّذي اشترط له. **فقيه ۱۷۹/۳**: سأل أبا عبداللّه ﷺ **أبو الصّباح** الكناني عن رجل اشترى من رجل مأة منّ صفر بكذا وكذا وليس عنده ما اشترى منه فقال لا بأس إذا أوفاه الوزن الّذي اشترط عليه.

۱۱۶۷ ۲۲۸۲۱ (۵) **تهذيب ۴۹/۷**: الحسين بن سعيد عن صفوان عن إسحاق بن عمّار عن[6] **عبدالرّحمان** بن الحجّاج قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرّجل ليس عنده فيشتري[7] منه حالاً قال ليس به بأس[8] (قال ـ فقيه) قلت انّهم يفسدونه عندنا قال وأيّ شيء يقولون في السّلم قلت لايرون به بأساً يقولون هذا إلى أجل فإذا كان إلى غير أجل وليس (هو ـ فقيه)

---

۱. حلّ ـ كا. ۲. فوفّاه ـ كا. ۳. وأخّر بعضاً ـ يب ۴۱ ـ فقيه.
۴. أيجوز ـ فقيه. ۵. المسوك: مفرده المسك بفتح الميم وسكون السّين: الجلد.
۶. وعبدالرّحمان بن الحجّاج جميعاً ـ تل. ۷. ويشتري ـ خ.
۸. لابأس به ـ فقيه.

۱۱۶۴ (۲) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: آیا جایز است انسان از کسی که کشاورزی و حیوان در اختیار ندارد، غلات پیش‌خرید کند و فروشنده سر مدت آن را بخرد و تحویل دهد؟

امام ﷺ فرمود: هرگاه [تحویل] آن را تا زمان معینی تعهد کند، اشکال ندارد.

گفتم: اگر بخشی از آن را تحویل داد و از تحویل بقیه ناتوان شد، آیا جایز است در برابر آن، بهایی را ـ که پرداخته‌ام ـ بگیرم؟

امام ﷺ فرمود: آری، چه نیکوست این کار!»

۱۱۶۵ (۳) ابو مخلّد سراج گوید: «نزد امام صادق ﷺ بودم که معتّب آمد و گفت: دو نفر پشت در هستند.

امام ﷺ فرمود: آنها را داخل کن.

وقتی آنها آمدند، یکی از آنان گفت: من مرد قصابی هستم و پیش از سر بریدن گوسفندان پوست‌شان را می‌فروشم.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد؛ ولی بیان کن که آنها پوستِ گوسفند کدام سرزمین است.»

۱۱۶۶ (۴) زید شحّام روایت می‌کند که: «شخصی یکصد من مس زرد از کسی می‌خرد که چیزی از آن را در اختیار ندارد. امام صادق ﷺ در این باره فرمود: در صورتی که هنگام قرار داد به وی تحویل دهد، اشکال ندارد.»

ابوالصباح کنانی از امام صادق ﷺ پرسید: «شخصی یکصد من مس زرد به فلان مبلغ از کسی می‌خرد که آن را در اختیار ندارد. امام ﷺ فرمود: هرگاه مقداری را که با وی قرار گذاشته به طور کامل تحویل دهد، اشکال ندارد.»

۱۱۶۷ (۵) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ خرید کالا به صورت نقد از کسی که آن را در اختیار ندارد، سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد. گفتم: در شهر ما آن را باطل می‌دانند!

امام ﷺ فرمود: دربارهٔ پیش‌خرید چه می‌گویند؟

گفتم: آن را اشکال نمی‌دانند. می‌گویند: آن مدت دار است ولی در صورتی که بدون مدت باشد و فروشنده آن جنس را در اختیار نداشته باشد، جایز نیست!

عند صاحبه فلا يصلح فقال اذا لم يكن أجلٌ كان أحقّ[1] (به ـ فقيه) ثمّ قال لابأس أن يشتري (الرّجل ـ فقيه) الطّعام وليس هو عند صاحبه إلى أجل (وحالاً ـ فقيه) (فقال ـ يب) لا يسمّى له أجلاً إلّا أن يكون بيعاً لا يوجد مثل العنب والبطّيخ وشبهه في غير زمانه فلاينبغي شراء ذلك حالاً. فقيه ۱۷۹/۳: سأل أبا عبدالله عليه السلام عبدالرّحمان بن الحجّاج عن الرّجل (وذكر مثله).

۱۱۶۸ ۲۳۸۲۲ (٦) الدّعائم ٥١/٢: عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما أنّه قال في رجل أسلف رجلاً دراهم على طعام قرية معلومة لم يبدُ صلاحه قال لايصلح ذلك لأنّه لايدري هل يتمّ ذلك أو لا يتمّ ولكن يسلم إليه ولا يشترط ولابأس أن يكون عنده طعام إذا حلّ عليه اشتراه وقضاه.

(٤)

باب أنّ من لايقدر على أن يعطي جميع ما عليه من السّلم فلا بأس لصاحب الحقّ أن يأخذ مقدار مايعطيه ويأخذ رأس مال ما بقي من حقّه

۱۱۶۹ ۲۳۸۲۳ (١) كافي ١٨٦/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن تهذيب ٢٩/٧: أحمد بن محمّد (جميعاً ـ كا) عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ قال سئل أبو عبدالله عليه السلام عن رجل أسلم دراهم[2] في خمسة مخاتيم (من ـ كا) حنطة أو شعير إلى أجل مسمّى وكان الّذي عليه الحنطة أو الشّعير لايقدر على أن يقضيه جميع الّذي (له إذا ـ يب كا) حلّ فسأل[3] صاحب الحقّ أن يأخذ نصف الطّعام أو ثُلُثَه أو أقلّ من ذلك أو أكثر ويأخذ رأس مال ما بقي من الطّعام دراهم قال لابأس (به قال ـ فقيه) و(سئل عن ـ فقيه) الزّعفران يسلم فيه الرّجل دراهم في عشرين مثقالاً أو أقلّ من ذلك أو أكثر قال لابأس إن لم يقدر الّذي عليه الزّعفران أن يعطيه جميع ماله أن يأخذ نصف حقّه أو ثلثه أو ثلثيه ويأخذ رأس مال مابقي من حقّه (دراهم ـ فقيه) فقيه ١٦٦/٣: روى عبيد الله بن عليّ الحلبيّ عن أبي عبدالله عليه السلام انّه سئل عن رجل (وذكر مثله).

---

١. أجود ـ يب خ فقيه. ٢. دراهمه ـ كا. ٣. فشاء ـ فقيه.

امامﷺ فرمود: در صورتی که بدون مدت باشد، شایسته‌تر از آن است. سپس فرمود: اشکال ندارد انسان مواد خوراکی را به صورت نقدی بدون ذکر مدت از کسی بخرد که تا مدتی آن را در اختیار ندارد، مگر آن‌که جنسی همانند انگور و خربزه و امثال آن باشد که در غیر فصل خود به وجود نمی‌آید؛ پس در این صورت خرید نقدی آن سزاوار نیست.»

(۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «شخصی تعدادی درهم برای خرید محصول روستایی پرداخت که هنوز ماندگاری‌اش آشکار نشده بود. امام صادقﷺ در این باره فرمود: شایسته نیست؛ زیرا او نمی‌داند که آیا آن به دستش می‌رسد یا نه، بلکه مواد خوراکی را پیش‌خرید کند و [با فروشنده] شرط نکند [، که از آن محصول تحویل دهد]. در این صورت اشکال ندارد که اگر هنگام سر رسید فروشنده خودش مواد خوراکی نداشت، آن را بخرد و تحویل دهد.»[1] ۱۱۶۸

باب ۴

حکم فرض عدم قدرت فروشنده بر تحویل همه کالای پیش‌فروش شده

(۱) حلبی گوید: «از امام صادقﷺ سؤال شد: شخصی با درهم‌هایش پنج صاع ـ ۱۵ کیلو ـ گندم یا جو را تا زمان مشخصی پیش‌خرید می‌کند. سر موعد فروشنده نمی‌تواند تمام آنچه را که بدهکار است تحویل دهد؛ از این رو از خریدار درخواست می‌کند، نصف یا یک‌سوم ـ کم‌تر یا بیشتر ـ از آن را تحویل بگیرد و به نسبت گندم یا جوی باقیمانده، از درهم‌هایش دریافت کند. ۱۱۶۹

امامﷺ فرمود: اشکال ندارد.

و سؤال شد: شخصی با درهم، بیست مثقال زعفران ـ یا کم‌تر یا بیشتر ـ را پیش‌خرید می‌کند.

امامﷺ فرمود: اشکال ندارد. اگر فروشنده نتواند همهٔ زعفران را تحویل دهد، خریدار نصف یا یک‌سوم یا دو سوم آن را تحویل می‌گیرد و به نسبت باقیمانده، از درهم‌هایش دریافت می‌کند.»

---

۱. عبارت متن: «ولابأس ان یکون عنده طعام...» است که اشتباه است و صحیح آن «ان لایکون» است؛ چنانچه در دعائم نیز به همین صورت است.

ويأتي في أحاديث باب (٧) جواز استيفاء المسلَم فيه بزيادة عمّا شرط ونقصان وباب (٨) انّه إذا تعذّر وجود المسلَم فيه عند الحلول كان له الفسخ ما يدلّ على ذلك.

(٥)

باب جواز إسلاف العروض المختلفة بعضها في بعض على كراهيّة

١١٧٠ ٢٢٨٢٤ (١) **تهذيب** ٤٤/٧: **استبصار** ٧٩/٣: أحمد بن (محمّد بن ـ صا) أبي عبدالله عن أبيه عن **فقيه** ١٦٧/٣: وهب (بن وهب ـ فقيه) عن جعفر (بن محمّد ـ فقيه) عن أبيه عن عليّ ﷺ[١] قال لابأس بسلف مايوزن فيما يكال وما يكال فيما يوزن.

١١٧١ ٢٢٨٢٥ (٢) **تهذيب** ٤٣/٧ و ٩٧: **استبصار** ٧٩/٣: الحسن بن محبوب عن (عبدالله ـ يب ٩٧) **ابن سنان** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل أسلف رجلاً زيتاً على أن يأخذ منه سمناً قال لا يصلح.

١١٧٢ ٢٢٨٢٦ (٣) **تهذيب** ٩٧/٧: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ١٩٠/٥: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن **فقيه** ١٦٧/٣: الوشّاء عن **عبدالله** بن سنان **تهذيب** ٤٣/٧: **استبصار** ٧٩/٣: أحمد بن محمّد عن الحسن بن (عليّ بن ـ صا) بنت الياس عن **عبدالله** بن سنان قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول لا ينبغي للرّجل إسلاف السّمن بالزّيت ولا الزّيت بالسّمن.

وتقدّم في أحاديث باب (١٢) جواز بيع المختلفين متفاضلاً ومتساوياً من أبواب الرّبا ج ٢٣ مايناسب ذلك.

(٦)

باب حكم جعل مافي الذّمة ثمناً في السّلف

١١٧٣ ٢٢٨٢٧ (١) **تهذيب** ٤٣/٧: أحمد بن محمّد عن محمّد بن عيسى قال حدّثني **إسماعيل** بن عمر انّه كان له على رجل دراهم فعرض عليه الرّجل انّه يبيعه بها طعاماً إلى أجل فأمر إسماعيل من سأله فقال لابأس بذلك قال ثمّ عاد إليه إسماعيل فسأله عن ذلك وقال إنّي كنت أمرت فلاناً فسألك عنها فقلت لابأس فقال مايقول فيها من عندكم قلت يقولون فاسد قال لاتفعله فإنّي أوهمت.

---

١. عن أبيه ﷺ قال قال عليّ ﷺ ـ فقيه.

ارجاعات

می‌آید:
در روایات باب هفت و هشت مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند، هست.

باب ۵
حکم پیش‌خرید کالا به وسیله کالا

۱۱۷۰ (۱) وهب بن وهب از امام صادق‌ؑ از پدرش روایت می‌کند که علی‌ؑ فرمود: «پیش‌خرید کالاهای پیمانه‌ای با وزن‌کردنی و کالاهای وزن‌کردنی با پیمانه‌ای، اشکال ندارد.»

۱۱۷۱ (۲) ابن سنان گوید: «از امام صادق ؑ سؤال کردم: شخصی با پرداخت روغن زیتون از دیگری روغن پیش‌خرید می‌کند.

امام ؑ فرمود: شایسته نیست.»

۱۱۷۲ (۳) عبدالله بن سنان از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود: «برای انسان پیش‌خرید روغن زیتون به وسیله روغن و پیش‌خرید روغن به وسیلهٔ روغن زیتون سزاوار نیست.»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:
در روایات باب دوازدهم از باب‌های ربا، مناسب با این بحث هست.

باب ۶
حکم پیش‌خرید با ثمن قرار دادن طلب (دِیْن)

۱۱۷۳ (۱) محمد بن عیسی گوید: «اسماعیل بن عمر به من گفت که وی مقداری درهم از شخصی طلبکار بود. بدهکار به وی پیشنهاد کرد که در برابر آنها مواد خوراکی به صورت مدت‌دار به وی پیش‌فروش کند. اسماعیل از کسی درخواست کرد که در این باره از او [امام ؑ] بپرسد. او در پاسخ گفت: اشکال ندارد.

پس از آن اسماعیل، خود نزد وی [امام ؑ] رفت و در این باره از او سؤال کرد. اسماعیل به او [امام ؑ] گفت: من از فلانی خواستم که در این باره از شما بپرسد و شما در پاسخ فرمودید: اشکال ندارد.

وی [امام ؑ] فرمود: فقهای اهل سنت که نزد شما هستند، در این باره چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند باطل است.

وی [امام ؑ] گفت: انجام نده؛ زیرا من اشتباه کردم.»[۱]

---

۱. مرحوم علامه مجلسی این سخن را حمل بر تقیه کرده است. ملاذ الاخیار ۵۴۸/۱۰.

۱۱۷۴ (۲) **كافى** ۵/۱۰۰: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ۶/۱۸۹: (الحسن
۲۲۸۲۸
ـ يب) بن محبوب عن إبراهيم بن مهزم عن **طلحة** بن يزيد[1] عن أبى عبدالله ﷺ قال قال رسول الله ﷺ لايباع الدّين بالدّين.

۱۱۷۵ (۳) **قرب الإسناد** ۲۶۳: عبدالله بن الحسن العلوى عن جدّه **علىّ** بن جعفر عن أخيه
۲۲۸۲۹
موسى بن جعفر ﷺ قال سألته عن السّلم فى الدّين قال إذا قال اشتريت منك كذا وكذا بكذا فلا بأس.

(۷)

باب جواز استيفاء المسلم فيه بزيادة عمّا شرط ونقصان عنه إذا تراضيا وطابت أنفسهما وحكم بيع المتاع المسلم فيه قبل قبضه

۱۱۷۶ (۱) **كافى** ۵/۲۲۱: **تهذيب** ۷/۴۶: أحمد بن محمّد (وعلىّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً ـ
۲۲۸۳۰
كا) عن ابن أبى عمير عن أبى المغرا[2] عن **الحلبىّ** قال سئل أبو عبدالله ﷺ عن الرّجل يسلم فى وصفاء (فى ـ يب) أسنان معلومة ولون معلوم ثمّ يعطى دون شرطه أو فوقه فقال إذا كان عن طيبة نفس منك ومنه فلابأس.

۱۱۷۷ (۲) **تهذيب** ۷/۴۱: الحسين بن سعيد عن علىّ بن النّعمان عن ابن مسكان عن هشام بن
۲۲۸۳۱
سالم عن **سليمان** بن خالد قال سئل أبو عبدالله ﷺ عن رجل يسلم فى وصيف[3] أسنان معلومة (ولون معلوم ـ خ) ثمّ يعطى فوق شرطه فقال إذا كان على طيبة نفس منك ومنه فلابأس به.

۱۱۷۸ (۳) **الدّعائم** ۲/۵۱: عن **جعفر** بن محمّد ﷺ أنّه قال لابأس بالسّلم فى الحيوان أسناناً[4]
۲۲۸۳۲
معلومة إلى أجل معلوم فإن أعطاه فوق شرطه أو أخذ هو دونه منه عن تراضٍ منهما فلا بأس.

---

۱. زيد ـ يب. ۲. المعزاء ـ يب. ۳. وصف خ ـ وصفاء ـ خ.
۴. بأسنان ـ من أستان ـ خ.

۱۱۷۴ (۲) طلحة بن یزید (زید) از امام صادقؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «دِیْن به دِیْن فروخته نمی‌شود.»

۱۱۷۵ (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم ـ امام موسی بن جعفرؑ ـ دربارهٔ پیش‌خرید بدهی سؤال کردم. امامؑ فرمود: هرگاه بگوید: از تو فلان چیز را در برابر فلان چیز می‌خرم، اشکال ندارد.»

باب ۷

جواز دریافت جنس پیش‌خرید شده به صورت زیادتر یاکم‌تر و... با تراضی طرفین

۱۱۷۶ (۱) حلبی گوید: «از امام صادقؑ سؤال شد: شخصی بردگان نوجوان را با سن و رنگ پوست مشخص پیش‌خرید می‌کند. سپس بهتر یا بدتر از آنها به وی تحویل داده می‌شود.

امامؑ فرمود: در صورتی که با رضایت تو وطرف مقابل باشد، اشکال ندارد.»

۱۱۷۷ (۲) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادقؑ سؤال شد: شخصی، بردهٔ نوجوانی را با سن (و رنگ) معلوم پیش‌خرید می‌کند. سپس بهتر یا بدتر از آنچه شرط کرده به وی تحویل داده می‌شود.

امامؑ فرمود: در صورتی که با رضایت تو و طرف مقابل باشد، اشکال ندارد.»

۱۱۷۸ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امام صادقؑ فرمود: پیش‌خرید حیوان با سن و مدت معلوم اشکال ندارد، پس اگر با رضایت دو طرف فروشنده بهتر از آنچه شرط کرده تحویل داد یا خریدار بدتر از آن را گرفت، اشکال ندارد.»

١١٧٩ ٢٣٨٢٣ (٤) **كافى** ٢٤١/٦: (علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير ـ معلّق) عن بعض أصحابنا عن منصور بن العبّاس عن عمرو بن عثمان عن قتيبة الأعشى عن أبى عبداللّه عليه السلام قال رأيت عنده رجلاً يسأله فقال انّ لى أخاً فيسلف فى الغنم فى الجبال فيعطى السّنّ مكان السّنّ[1] فقال أليس بطيبة نفس من أصحابه قال بلى قال فلابأس قال فإنّه يكون له فيها الوكيل فيكون يهوديًا أو نصرانيًا فتقع فيها العارضة فيبيعها مذبوحة ويأتيه بثمنها وربّما ملّحها فيأتيه بها مملوحة قال فقال إن أتاه بثمنها فلايخالطه بماله ولايحرّكه وإن أتاه بها مملوحة فلايأكلها فإنّما هو الإسم وليس يؤمن على الإسم إلّا مسلم فقال له بعض مَنْ فى البيت فأين قول اللّه عزّوجلّ ﴿وَطَعَامُ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْكِتَٰبَ حِلٌّ لَّكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ﴾ فقال انّ أبى عليه السلام كان يقول ذلك الحبوب وما أشبهها.

١١٨٠ ٢٣٨٢٤ (٥) **كافى** ٢٢٠/٥: (محمّد بن يحيى عن ـ معلّق) **تهذيب** ٤٦/٧: أحمد بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن قتيبة الأعشى عن أبى عبداللّه عليه السلام فى الرّجل يسلم فى أسنان (من ـ كا) الغنم معلومة إلى أجل معلوم فيعطى الرّباع[2] مكان الثّنىّ فقال أليس يسلم فى أسنان معلومة إلى أجل معلوم قلت[3] بلى قال لابأس.

١١٨١ ٢٣٨٢٥ (٦) **كافى** ٢٥٤/٥: **تهذيب** ٢٠١/٦: أبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن علىّ بن النّعمان **تهذيب** ٢٠٢/٦: الحسين بن سعيد عن علىّ بن النّعمان عن **يعقوب بن شعيب** قال سألت[4] أبا عبداللّه عليه السلام عن الرّجل يكون عليه جلّة من بسر فيأخذ منه جلّة من رطب (مكانها ـ يب ٢٠٢ فقيه) وهى أقلّ منها قال لابأس قلت فيكون[5] (لى ـ كا ـ فقيه) عليه جلّة من بسر فآخذ (مكانها ـ فقيه) (منه ـ كا) جلّة من تمر وهى أكثر منها قال لابأس إذا كان (ذلك ـ يب ٢٠٢) معروفاً بينكما.

---

١. الشّىء مكان الشّىء ـ خ. ٢. جذاعاً ـ يب. ٣. قال ـ يب.

٤. قلت لأبى عبداللّه ـ يب ٢٠٢.

٥. قلت فإنّه يكون له عليه جلّة من بسرٍ فيأخذ منه جلّة من تمر ـ يب ٢٠٢ قلت فيكون عليه جلّة من بسر فيأخذ منه جلّة من تمر ـ يب ٢٠١.

۱۱۷۹ (۴) قتیبه اعشی گوید: «نزد امام صادق؈ بودم که شخصی از وی پرسید: برادر من در جبال، گوسفند پیش‌خرید می‌کند. پس به جای گوسفند با یک سن گوسفند با سن دیگری به وی تحویل داده می‌شود.

امام؈ فرمود: آیا این کار با رضایت فروشندگان انجام نمی‌شود؟

گفت: آری.

امام؈ فرمود: اشکال ندارد.

آن مرد گفت: برادرم وکلای یهودی و مسیحی دارد که آنها را برایش تحویل می‌گیرند. گاهی یکی از گوسفندان دچار عارضه می‌شود پس آن را سر می‌برد و می‌فروشد و بهایش را می‌آورد یا آن را نمک سود می‌کند و می‌آورد.

امام؈ فرمود: اگر بهای آن را آورد، آن را با مالش در نیامیزد و در آن تصرف نکند و اگر نمک سود آن را آورد، آن را نخورد؛ زیرا بردن نام خدا سبب حلیت می‌شود و اطمینان به بردن نام خدا جز از سوی مسلمان نیست.

یکی از حاضران در مجلس به امام؈ گفت: پس این سخن خداوند چه می‌شود که می‌فرماید: و طعام صاحبان کتاب برای شما حلال است و طعام شما برای آنان حلال است؟ امام؈ فرمود: پدرم می‌گفت: مقصود از آن، حبوبات و مانند آنهاست.»

۱۱۸۰ (۵) قتیبه اعشی گوید: «شخصی گوسفند با سن مشخص و تا زمان معین پیش‌خرید می‌کند. آن‌گاه به‌جای گوسفند سه ساله به وی چهار ساله تحویل داده می‌شود. امام؈ فرمود: مگر گوسفند با سن معلوم و زمان معین پیش‌خرید نکرده؟

گفتم: آری.

امام؈ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۱۸۱ (۶) یعقوب بن شعیب به امام صادق؈ گفت: «شخصی یک سبد بزرگ خرمای نارس طلبکار است. به جای آن یک سبد رطب با وزن کم‌تر دریافت می‌کند. امام؈ فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: من یک سبد خرمای نارس طلبکارم. آیا به‌جای آن یک سبد تمر ـ خرمای خشک ـ با وزن بیشتر بگیرم؟

امام؈ فرمود: در صورتی که این کار میان شما پسندیده است، اشکال ندارد.»

١١٨٢ ٢٣٨٢٦ (٧) فقيه ١٦٤/٣: روى عن صفوان بن يحيى عن يعقوب بن شعيب قال سألت أبا جعفر ﷺ عن الرّجل يسلم فى الحنطة أو التّمر مأة درهم فيأتى صاحبه حين يحلّ له الدّين فيقول واللّه ماعندى إلاّ نصف الّذي لك فخذ منّى إن شئت بنصف الّذى لك حنطة ونصفاً[١] ورقاً[٢] فقال لابأس إذا أخذ منه الورق كما أعطاه قال وسألته عن الرّجل يكون لى عليه جلّة من بسر و ذكر مثله وزاد قال و سألته عن رجل يكون له على الآخر مأة كرّ من تمر وله نخل فيأتيه فيقول أعطنى نخلك هذا بما عليك فكأنّه كرهه قال وسألته عن الرّجل يكون له على الآخر أحمال من رطب أو تمر فيبعث إليه بدنانير فيقول اشتر بهذه واستوفِ منه الّذى لك قال لابأس إذا ائتمنه. تهذيب ٣٢/٧: الحسين بن سعيد عن علىّ بن النّعمان عن يعقوب بن شعيب قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرّجل يسلف فى الحنطة والتّمر بمأة درهم فيأتى صاحبه حين يحلّ له الّذى له فيقول وذكر مثل مافى فقيه إلى قوله كما أعطاه.

وتقدّم فى أحاديث باب (٤١) حكم بيع المبيع قبل قبضه من أبواب البيع ج ٢٢ مايدلّ على ذيل الباب. وفى رواية أبى بصير (٦) من باب (١) انّه لابأس بالسّلم إذا ذكر الجنس من أبواب السّلف ج ٢٣ قوله إن أسلم فى أسنان معلومة أو شىء معلوم من الرّقيق فأعطاه دون شرطه أو فوقه بطيبة أنفس منهم فقال لا بأس به. وفى رواية معاوية (١٠) قوله ﷺ إذا كان بطيبة نفس منك ومنه فلابأس. ويأتى فى أحاديث باب (٢٤) جواز قضاء الدّين بأكثر منه من أبواب الدّين ج ٢٣ وباب (٢٥) جواز تعجيل قضاء الدّين بنقيصة منه مايدلّ على ذلك.

(٨)

باب انّه إذا تعذّر وجود المسلم فيه عند الحلول كان له الفسخ وأخذ رأس المال وله أن يأخذ بعضه ورأس مال الباقى وحكم أخذ قيمته بسعر الوقت

١١٨٣ ٢٣٨٢٧ (١) كافى ١٨٦/٥: حميد بن زياد عن تهذيب ٣٣/٧: استبصار ٧٧/٣: الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان بن عثمان عن يعقوب بن شعيب وعبيد بن زرارة

---

١. وبنصفه ـ يب.

٢. أى الدّرهم المضروبة.

۱۱۸۲ (۷) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام باقر ﷺ سؤال کردم: شخصی با صد درهم، گندم یا خرما پیش‌خرید می‌کند. هنگام سررسید، فروشنده می‌گوید: به خدا سوگند! من بیش از نصف طلب تو را در اختیار ندارم. اگر می‌خواهی نصف گندمت را بگیر و نصف دیگر را درهم دریافت کن.

امام ﷺ فرمود: هرگاه به همان نسبتی که درهم داده بگیرد، اشکال ندارد.

و سؤال کردم: من از شخصی یک سبد بزرگ خرمای نارس طلبکارم... ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

و سؤال کردم: شخصی از دیگری صد کرّ تمر ـ خرمای خشک ـ طلبکار است. بدهکار دارای درخت خرماست. از این رو طلبکار نزد وی می‌رود و می‌گوید: به جای خرمایی که از تو طلبکارم، محصول این نخل را به من واگذار کن.

گویا امام ﷺ این معامله را ناپسند دانست.

و سؤال کردم: شخصی چند بار رطب یا تمر از دیگری طلبکار است. بدهکار مقداری دینار به سوی او می‌فرستد و می‌گوید: به وسیلهٔ اینها، خرما بخر و طلب خود را بردار. امام ﷺ فرمود: در صورتی که به او اطمینان دارد، اشکال ندارد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و یکم از باب‌های خرید و فروش، مطالبی مناسب با فروش پیش از تحویل هست.

و در روایت ششم از باب یکم از باب‌های سلف (پیش‌فروش) این گفته که: «اگر برده‌ای با سن معلوم یا ویژگی‌های مشخص پیش‌خرید شود، آن‌گاه فروشنده با رضایت دو طرف بدتر یا بهتر از آنچه شرط کرده‌اند بپردازد،[آیا این کار جایز است]؟

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

و در روایت دهم فرموده معصوم ﷺ که: «هرگاه با رضایت تو و او انجام شود، اشکال ندارد.»

می‌آید:

و در روایات باب بیست و چهار و بیست و پنج از باب‌های دین، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۸

حکم نایاب شدن کالای پیش‌فروش شده هنگام تحویل

۱۱۸۳ (۱) یعقوب بن شعیب و عبید بن زراره گویند: «از امام صادق ﷺ سؤال کردیم که شخصی مقداری مواد خوراکی را به صورت نسیه تا فرا رسیدن زمانی در مقابل درهم می‌فروشد. هنگام سر رسید،

قالا سألنا أبا عبدالله ﷺ عن رجل باع طعاماً بدراهم إلى أجل فلمّا بلغ (ذلك ـ كا ـ فقيه) الأجل تقاضاه فقال ليس عندي دراهم خذ منّي طعاماً قال لابأس به إنّما له دراهم[1] يأخذ بها ماشاء. **فقيه ۱۶۶/۳**: روى أبان عن يعقوب بن شعيب قال سألت أبا عبدالله ﷺ وذكر مثله الّا أنّه اسقط قوله (إلى أجل).

۱۱۸۴ ۲۳۸۳۸ (۲) **تهذيب ۳۱/۷**: **استبصار ۷۴/۳**: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى ومحمّد بن خالد عن **فقيه ۱۶۵/۳**: **عبدالله** بن بكير قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل أسلف في شيء يسلف النّاس فيه من الثّمار فذهب زمانها[2] ولم يستوف سلفه قال فليأخذ رأس ماله أو لينظره.

۱۱۸۵ ۲۳۸۳۹ (۳) **تهذيب ۳۲/۷**: **استبصار ۷۵/۳**: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن عاصم بن حميد عن **محمّد** بن قيس عن أبي جعفر ﷺ قال قال أمير المؤمنين ﷺ من اشترى طعاماً أو علفاً (إلى أجل فلم يجد صاحبه وليس شرطه إلّا الورق فإن قال خذ منّي بسعر اليوم ورقاً فلا يأخذ إلّا شرطه طعامه أو علفه ـ يب) فإن لم يجد شرطه وأخذ ورقاً لامحالة قبل أن يأخذ شرطه فلايأخذ إلّا رأس ماله لاتَظْلِمُونَ ولاتُظْلَمُونَ.

۱۱۸۶ ۲۳۸۴۰ (۴) **الدّعائم ۵۲/۲** عن **عليّ** ﷺ انّه قال إذا أسلم الرّجل إلى الرّجل في الطّعام فلم يجده عند الأجل وقال خذ ثمناً بحساب سعر يومه فلايأخذ إلّا أن يكون رأس ماله لايزيد عليه أو يأخذ طعاماً كما شرط وكذلك الحكم في كلّ مايجري فيه السّلم.

۱۱۸۷ ۲۳۸۴۱ (۵) **تهذيب ۳۱/۷**: **استبصار ۷۶/۳**: محمّد بن يعقوب عن **كافي ۱۸۶/۵**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن **فقيه ۱۶۵/۳**: صفوان (بن يحيى ـ فقيه) عن **العيص** بن القاسم عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن رجل أسلف رجلاً دراهم بحنطة حتّى إذا حضر(ه ـ صا) الأجل لم يكن عنده طعام ووجد عنده دوابّاً ومتاعاً ورقيقاً أيحلّ له أن يأخذ من عروضه تلك بطعامه قال نعم يسمّي كذا وكذا بكذا وكذا صاعاً.

---

۱. دراهمه ـ يب ـ صا. ۲. ثمارها ـ فقيه.

فروشنده درهم هایش را مطالبه می‌کند و خریدار می‌گوید: من درهم در اختیار ندارم. به‌جای آن از من مواد خوراکی دریافت کن.

امام﷤ فرمود: اشکال ندارد. همانا او درهم طلبکار است. در برابر آنها هر چه بخواهد، می‌گیرد.»

۱۱۸۴ (۲) عبدالله بن بکیر گوید: «از امام صادق﷤ پرسیدم: شخصی میوه پیش‌خرید می‌کند و هنگام سر رسید، میوه به وی تحویل داده نمی‌شود.

امام﷤ فرمود: یا مال پرداختی‌اش را بگیرد یا به فروشنده مهلت دهد.»

۱۱۸۵ (۳) محمد بن قیس از امام باقر﷤ روایت می‌کند که امیر مؤمنان﷤ فرمود: «هرکس مواد خوراکی یا علف را تا فرا رسیدن زمانی پیش‌خرید کند و فروشنده آن را نیابد و جز درهم وجود نداشته باشد، اگر فروشنده بگوید به نرخ روز از من درهم بگیر، جز آنچه خریده ـ مواد خوراکی یا علف ـ دریافت نمی‌کند و اگر کالای خریداری شده وجود نداشت و ناچار پیش ازدریافت کالا درهم بگیرد، پس تنها اصل مالش را بگیرد. ظلم نکنید و مورد ستم قرار نگیرید.»

۱۱۸۶ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیر مؤمنان فرمود: «هرگاه شخصی از دیگری طعام پیش‌خرید کند و در سر رسید، فروشنده آن را نیابد و به خریدار بگوید بهای آن را به نرخ امروز بگیر، خریدار نمی‌گیرد مگر بهای پرداختی‌اش را بدون افزوده یا مواد خوراکی ـ آن‌گونه که قرارداد کرده ـ می‌گیرد و حکم تمام اجناس پیش‌خرید شده به همین صورت است.»

۱۱۸۷ (۵) عیص بن قاسم گوید: «از امام صادق﷤ سؤال کردم: شخصی با درهم، گندم از دیگری پیش‌خرید می‌کند. هنگام سررسید، فروشنده گندم در اختیار ندارد و دام و کالا و برده دارد. آیا برای خریدار جایز است در برابر گندمش کالاهای دیگر دریافت کند؟ امام﷤ فرمود: آری، معین می‌کند فلان کالا در برابر فلان مقدار صاع گندم.»

۱۱۸۸ ۳۳۸۴۲ (۶) کافی ۲۲۰/۵: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن عبدالرّحمن ابن أبی نجران عن عاصم بن حمید عن محمّد بن قیس **تهذیب** ۳۲/۷: **استبصار** ۷۵/۳: الحسین بن سعید عن یوسف بن عقیل عن **محمّد** بن قیس عن أبی جعفر ﷺ قال قال[۱] أمیر المؤمنین ﷺ فی رجل[۲] أعطی رجلاً ورقاً فی وصیف[۳] إلی أجل مسمّی فقال له صاحبه (بعد ـ یب ـ صا) لاأجد[۴] (لك ـ کا) وصیفاً خذ منّی قیمة وصیفك الیوم ورقاً قال (فقال ـ کا) لا یأخذ إلّا وصیفه أو ورقه الّذی أعطاه أوّل مرّة لا یزداد علیه شیئاً.

۱۱۸۹ ۳۳۸۴۳ (۷) **الدّعائم** ۵۲/۲: عن **جعفر** بن محمّد بن علیّ ﷺ انّه قال من أسلم فی طعام أو مایجوز فیه السّلم فلم یجد الّذی أسلم إلیه وفاء حقّه عند الأجل فلابأس أن یأخذ منه بعضه ویأخذ فی الباقی رأس ماله إن کان النّصف فالنّصف أو الرّبع فالرّبع أو ما کان بحسابه.

۱۱۹۰ ۳۳۸۴۴ (۸) **کافی** ۱۸۵/۵: (محمّد بن یحیی ـ معلّق) عن **تهذیب** ۳۰/۷: **استبصار** ۷۵/۳: أحمد بن محمّد عن ابن أبی عمیر عن **أبان** بن عثمان عن بعض أصحابنا عن أبی عبدالله ﷺ فی الرّجل یسلم الدّراهم فی الطّعام إلی أجل فیحلّ الطّعام فیقول لیس عندی طعام ولکن انظر ماقیمته فخذ منّی فقال لابأس بذلك.

۱۱۹۱ ۳۳۸۴۵ (۹) **کافی** ۱۸۷/۵: **تهذیب** ۳۰/۷: **استبصار** ۷۵/۳: سهل بن زیاد عن معاویة بن حکیم عن **الحسن** بن علیّ بن فضّال قال کتبت إلی أبی الحسن ﷺ الرّجل یسلفنی فی الطّعام فیجیء الوقت (و ـ کا ـ یب) لیس عندی طعام، أعطیه بقیمته دراهم فقال نعم.

۱۱۹۲ ۳۳۸۴۶ (۱۰) **الدّعائم** ۵۳/۲: عن **جعفر** بن محمّد ﷺ انّه قال لابأس إذا حلّ الأجل ولم یجد صاحب السّلم ماأسلم إلیه فیه ووجد دوابّاً أو رقیقاً أو متاعاً أن یأخذها بقیمة ذلك الّذی أسلم فیه وکذلك إن باع طعاماً بدراهم فلمّا بلغ الأجل قال لیس عندی دراهم خذ منّی طعاماً قال لابأس به إنّما له دراهم یأخذ بها ماشاء وکرّهوا السّلم فیما لا یبقی کالفاکهة واللحم وأشباه ذلك.

---

۱. فقضی ـ یب ـ صا. ۲. فیمن ـ یب صا. ۳. بوصیف ـ یب صا.
۴. نجد ـ خ کا.

۱۱۸۸ (۶) محمد بن قیس گوید: «شخصی با پرداخت درهم از دیگری برده نوجوان تا زمان معینی پیش‌خرید کرد. هنگام سررسید، فروشنده به وی گفت: من بردهٔ نوجوان نمی‌یابم. به نرخ امروز به‌جای آن از من درهم بگیر. امام باقر از امیر مؤمنان روایت می‌کند که در این باره فرمود: جز برده نوجوان یا درهم‌های پرداختی‌اش بدون افزوده، چیزی نمی‌گیرد.»

۱۱۸۹ (۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق فرمود: «هرکس مواد خوراکی یا اجناس دیگری را ـ که پیش‌خریدشان جایز است ـ پیش‌خرید کند و هنگام سر رسید از جنس پیش‌خریداری شده به اندازهٔ حقش نیابد، اشکال ندارد که بخشی از آن را تحویل بگیرد و به نسبت آنچه باقی مانده، بهای پرداختی‌اش را بازستاند. اگر نصف آن است، به اندازهٔ نصف، اگر یک‌چهارم است، به اندازهٔ یک چهارم یا هر مقدار به همان نسبت.»

۱۱۹۰ (۸) ابان بن عثمان با واسطه روایت می‌کند که: «شخصی با پرداخت درهم تا رسیدن زمانی، مواد خوراکی پیش‌خرید می‌کند. هنگام سررسید، فروشنده می‌گوید: من مواد خوراکی در اختیار ندارم. ببین قیمت آن چه مقدار است و بهایش را از من دریافت کن! امام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۱۹۱ (۹) حسن بن علی بن فضّال گوید: «به امام موسی بن جعفر نوشتم: شخصی از من مواد خوراکی پیش‌خرید می‌کند. آن‌گاه زمان آن فرا می‌رسد ـ درحالی که من طعام در اختیار ندارم ـ آیا به قیمت آن درهم به وی بپردازم؟

امام فرمود: آری.»

۱۱۹۲ (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق فرمود: «در صورتی که پیش‌فروش کننده هنگام سررسید، جنس پیش‌فروش شده را در اختیار نداشته باشد و دام یا برده یا جنس دیگری در اختیار داشته باشد، اشکال ندارد که خریدار آنها را به قیمت جنسی که پیش‌خرید کرده، بگیرد.

همچنین اگر مواد خوراکی را به صورت نسیه در برابر درهم بفروشد و هنگام سر رسید، خریدار بگوید: من درهم در اختیار ندارم، ازمن مواد خوراکی بگیر، امام فرمود: اشکال ندارد. همانا درهم مال اوست. در مقابل آن هر چه بخواهد، می‌گیرد.

و پیش‌خرید چیزهایی که باقی نمی‌ماند، مثل میوه، گوشت و مانند آن را ناپسند شمرده‌اند.»

۱۱۹۳ ۲۲۸۴۷ (۱۱) **تهذیب** ۳۰/۷: **استبصار** ۷۴/۳: محمّد بن (أحمد بن ـ صا) يحيى عن بنان بن محمّد عن موسى بن القاسم عن **عليّ** بن جعفر قال سألته عن رجل له على آخر تمر أو شعير أو حنطة (أ ـ يب) يأخذ بقيمته دراهم قال إذا قوّمه دراهم فسد لأنّ الأصل الّذى يشترى به دراهم فلايصلح دراهم بدراهم (يب ـ وسألته عن رجل أعطى عبده عشرة دراهم على أن يؤدّى العبد كلّ شهر عشرة دراهم أيحلّ ذلك قال لابأس). **قرب الإسناد** ۲۶٤: عبداللّه بن الحسن العلوى عن جدّه **عليّ** بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه‌السلام قال سألته عن رجل له على رجل آخر تمر أو خلّ أو حنطة أو شعير وذكر نحوه كما فى صا. **وسائل** ۳۰۸/۱۸: ورواه **عليّ** بن جعفر فى كتابه.

۱۱۹٤ ۲۲۸٤۸ (۱۲) **قرب الإسناد** ۲٦٤: عبداللّه بن الحسن العلويّ عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه‌السلام قال سألته عن رجل له على آخر كرّ[1] من حنطة أيأخذها بكيلها شعيراً أو تمراً قال إذا تراضيا فلابأس.

۱۱۹۵ ۲۲۸٤۹ (۱۳) **تهذيب** ٤٤/۷: الصفّار عن **عليّ** بن محمّد قال كتبت إليه رجل له على رجل تمر أو حنطة أو شعير أو قطن فلمّا تقاضاه قال خذ بمالك[2] عندي دراهم (أ ـ خ) يجوز له ذلك أم لافكتب عليه‌السلام يجوز ذلك عن تراضٍ بينهما[3] إن شاء اللّه تعالى. **تهذيب** ۲۰۵/٦: الصفّار عن محمّد بن عيسى عن **عليّ** بن محمّد وقد سمعته من عليّ قال كتبت إليه القرض يجرّ المنفعة هل يجوز أم لا فكتب عليه‌السلام يجوز ذلك وكتبت إليه رجل له على رجل تمر وذكر مثله.

وتقدّم فى رواية الحلبيّ (۷) من باب (۱) انّه لابأس بالسّلم إذا ذكر الجنس من أبوابه قوله عليه‌السلام فإن وُفيته وإلّا فأنت أحقّ بدراهمك. **وفى** رواية الحلبيّ (۱۱) قوله عليه‌السلام لابأس إن لم يقدر الّذى عليه الغنم على جميع ما عليه أن يأخذ صاحب الغنم نصفها أو ثلثها أو ثلثيها ويأخذ رأس مال مابقى من الغنم دراهم ويأخذ دون شرطهم ولايأخذ فوق شرطهم. **وفى** رواية سليمان (۱۵) قوله الرّجل يسلم فى الزّرع فيأخذ بعض طعامه ويبقى بعض

---

۱. الكرّ مكيال لأهل العراق وهو عندهم ستّون قفيزاً ـ اللسان.
۲. بقيمة مالك ـ يب ج ٦.
۳. منهما ـ يب ج ٦.

۱۱۹۳ (۱۱) علی بن جعفر گوید: «از امام ﷺ سؤال کردم: شخصی از دیگری خرما یا جو یا گندم[1] طلبکار است. آیا به قیمت آنها درهم بگیرد؟

امام ﷺ فرمود: در صورتی که آن را با درهم، قیمت [و معامله] کند، باطل است؛ زیرا آن را با درهم خریده است و درهم در برابر درهم شایسته نیست.

و سؤال کردم: شخصی ده درهم به برده‌اش می‌دهد، به این شرط که وی هر ماه ده درهم بپردازد. آیا این کار رواست؟

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۱۹۴ (۱۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم ـ امام موسی بن جعفر ﷺ ـ سؤال کردم: شخصی از دیگری یک کرّ گندم طلبکار است. آیا به همان اندازه جو یا خرما دریافت کند؟ امام ﷺ فرمود: هرگاه هر دو راضی باشند، اشکال ندارد.»

۱۱۹۵ (۱۳) علی بن محمد گوید: «به امام ﷺ نوشتم: شخصی از دیگری خرما یا گندم یا جو یا پنبه طلبکار است. وقتی آن را درخواست می‌کند، بدهکار می‌گوید: به قیمت آن، درهم بگیر. آیا این کار جایز است یا نه؟

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: با رضایت آنها جایز است ـ ان‌شاءالله.

و به امام ﷺ نوشتم: آیا جایز است قرض، سودی در پی داشته باشد یا نه؟

امام ﷺ مرقوم فرمود: آن جایز است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت هفتم از باب یکم از باب‌های سلف فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «پس اگر به تو تحویل داده شد [معامله تمام است]؛ در غیر این صورت تو به درهم هایت سزاوارتری.»

و در روایت یازدهم فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «اگر فروشنده نتواند تمام گوسفندانی را که بدهکار است بپردازد، خریدار نصف یا یک‌سوم یا دو سوم آن را تحویل گرفته و بهای پرداختی باقیمانده را باز پس می‌گیرد و پایین‌تر از قراردادشان می‌گیرد ولی بالاتر از آن نمی‌گیرد.»

و در روایت پانزده این گفته که: «شخصی محصول کشتزاری را پیش‌خرید می‌کند. آن‌گاه بخشی از محصول را تحویل می‌گیرد و قسمتی به وی تحویل داده نمی‌شود. از این رو فروشنده به جای آن، بهای پرداختی‌اش را به وی عرضه می‌کند. امام ﷺ فرمود: آن را می‌گیرد؛ زیرا آن حلال است.»

---

۱. در حدیث دیگری، سرکه نیز اضافه شده است.

لايجد وفاء فيعرض (فيردّ ـ خ ل) عليه صاحبه رأس ماله قال يأخذه فإنّه حلال. وفى رواية ابن سنان (۲) من باب (۳) اشتراط كون وجود المسلّم فيه غالباً عند حلول الأجل قوله أرأيت إن أوفانى بعضاً وعجز عن بعض أيصلح لى أن آخذ بالباقى رأس مالى قال نعم ما أحسن ذلك. وفى رواية ابن شعيب (۷) من باب (۷) جواز استيفاء المسلّم فيه بزيادة قوله فيأتى صاحبه حين يحلّ له الدّين فيقول واللّه ماعندى إلاّ نصف الّذى لك فخذ منّى إن شئت بنصف الّذى لك حنطة وبنصفه ورقاً فقال لابأس إذا أخذ منه الورق كما أعطاه.

(۹)

باب حكم من باع طعاماً أو غيره بدراهم إلى أجلٍ وأراد عند الأجل أن يأخذ بدراهمه مثل ماباع بها أو يأخذ المشترى دراهم ويشترى لنفسه

۱۱۹۶ ۲۲۸۵۰ (۱) كافى ۱۸۵/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۲۹/۷: أحمد بن محمّد (وعلىّ بن إبراهيم عن أبيه جميعاً ـ كا) عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن رجل أسلفته دراهم فى طعام فلمّا حلّ طعامى عليه بعث إلىّ بدراهم فقال اشتر لنفسك طعاماً واستوف حقّك قال أرى أن تولّى[1] ذلك غيرك (أ ـ يب) وتقوم معه حتّى تقبض الّذي لك ولاتتولّى أنت شراءه. فقيه ۱۶۴/۳: روى حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبداللّه ﷺ انّه سئل عن رجل (وذكر مثله). الدّعائم ۵۲/۲: عن جعفر بن محمّد صلوات اللّه عليهما انّه سئل عن رجل أسلفه رجل دراهم (وذكر نحوه).

۱۱۹۷ ۲۲۸۵۱ (۲) كافى ۱۸۶/۵: حميد بن زياد عن تهذيب ۳۰/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان عن عبدالرّحمان (ابن أبى عبداللّه ـ كا) قال سألت[2] أبا عبداللّه ﷺ عن رجلٍ أسلف دراهم فى طعام فحلّ الّذى له فأرسل إليه بدراهم فقال اشتر طعاماً واستوف حقّك هل ترى به بأساً قال يكون معه غيره يوفّيه ذلك.

---

۱. يولّى ـ خ.
۲. عن أبى عبداللّه ﷺ قال سألته ﷺ ـ يب.

و در روایت دوم از باب سوم این گفته که: «اگر بخشی از آن را به من تحویل داد و توان تحویل بقیه را نداشت، به من بگو که آیا شایسته است در مقابل بقیه اصل مالم را دریافت کنم؟

امام فرمود: آری، چه نیکوست آن!»

و در روایت هفتم از باب هفتم این گفته که: «... هنگام سر رسید، فروشنده می‌گوید: به خدا سوگند! من بیش از نصف بدهی تو را در اختیار ندارم. اگر می‌خواهی نصف حق خود را گندم بگیر و نصف دیگر آن را درهم. امام فرمود: در صورتی که به همان نسبتی که به وی پرداخته از او درهم بگیرد، اشکال ندارد.»

باب ۹

حکم فروختن کالا به فروشنده در مقابل طلب وی

در معاملهٔ نسیه و پرداخت پول خریدار به وی برای خریدن کالا در معاملهٔ سلف

۱۱۹۶ (۱) حلبی گوید: «از امام صادق سؤال کردم: با پرداخت درهم از شخصی مواد خوراکی پیش‌خرید کردم. هنگام سررسید، درهم‌هایم را برایم فرستاد و گفت: با آنها برای خود مواد خوراکی بخر و حقّت را بردار.

امام فرمود: نظر من این است که دیگری عهده‌دار این کار شود و تو همراهش باشی تا حقّت را تحویل بگیری و تو خریدن را به عهده نگیر.»

۱۱۹۷ (۲) عبدالرحمان بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق سؤال کردم: شخصی با پرداخت درهم مواد خوراکی می‌خرد. هنگام سر رسید فروشنده درهم‌ها را نزد او می‌فرستد و می‌گوید: با آنها مواد خوراکی بخر و حقّت را دریافت کن. آیا شما در این کار اشکالی می‌بینید؟

امام فرمود: دیگری همراه خریدار باشد و حق او را پرداخت کند.»

1198 (۳) تهذيب ۳۵/۷: استبصار ۷۷/۳: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد
22852
عن فقيه ۱۳۰/۳: عبدالصّمد بن بشير (عن أبي عبداللّه ؛ - فقيه) قال سأله محمّد بن القاسم الحنّاط فقال أصلحك اللّه أبيع الطّعام من الرّجل إلى أجل (مسمّى - يب) فأجيئ وقد تغيّر الطّعام من سعره فيقول ليس (لك - يب) عندي دراهم قال خذ منه بسعر يومه فقال أفهم أصلحك اللّه أنّه طعامي الّذي اشتراه منّي قال لا تأخذ منه حتّى يبيعه ويعطيك قال أرغم اللّه أنفي رخّص لي فرددت عليه فشدّد عليّ.

1199 (٤) تهذيب ٤٣/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن فقيه ۱۶۵/۳: منصور
22853
بن حازم قال قلت لأبي‌عبداللّه ؛ (عن - فقيه) رجل كان له على رجل دراهم من ثمن غنم اشتراها منه فأتى الطّالب (المطلوب - فقيه) يتقاضاه فقال (له - فقيه) المطلوب أبيعك هذه الغنم بدراهمك الّتي لك عندي فرضي قال لابأس بذلك.

1200 (٥) تهذيب ۳۳/۷: استبصار ۷۶/۳: محمّد بن أحمد بن يحيى عن يعقوب بن يزيد عن
22854
خالد بن الحجّاج قال سألت أبا عبداللّه ؛ عن رجل بعته طعاماً بتأخير إلى أجل مسمّى فلمّا جاء الأجل أخذته بدراهمي فقال ليس عندي دراهم ولكن عندي طعام فاشتره منّي فقال لاتشتره منه فإنّه لاخير فيه (قال الشّيخ النّهي يتوجّه إلى من يأخذ الطّعام أكثر ممّا كان قد أعطاه أو أقلّ).

1201 (٦) قرب الإسناد ۲۶۶: عبداللّه بن الحسن العلويّ عن جدّه عليّ بن جعفر
22855
عن أخيه موسى بن جعفر ؛ قال سألته عن رجل باع بيعاً إلى أجل فجاء الأجل والمبيع عند صاحبه فأتاه البايع فقال بعني الّذي اشتريت منّي وحطّ عنّي كذا وكذا وأقاصّك بمالي عليك أيحلّ ذلك قال إذا تراضيا فلابأس (وبهذا الاسناد قال) وسألته عن رجل كان له على رجل آخر عشرة دراهم فقال اشتر لي ثوباً فبعه واقبض ثمنه فما وضعت فهو عليّ أيحلّ ذلك قال إذا تراضيا فلابأس. وتقدّم في أحاديث الباب المتقدّم مايناسب ذلك.

۱۱۹۸ (۳) محمد بن قاسم حنّاط [گندم‌فروش] به امام صادق‌ؑ گفت: «خداوند کارهایت را سامان بخشد. من به صورت نسیه به شخصی گندم می‌فروشم. هنگام سر رسید در حالی که قیمت گندم تغییر کرده، نزد من گندم می‌آورد و می‌گوید: من درهم در اختیار ندارم.

امام‌ؑ فرمود: به نرخ روز از وی تحویل بگیر.

وی گفت: خداوند کارهایت را سامان بخشد. می‌فهمم که آنها همان گندم‌هایی است که از خودم خریده است.

امام‌ؑ فرمود: از وی نگیر تا آن را بفروشد و به تو پرداخت کند.

محمد بن قاسم گوید: خداوند مرا خوار و ذلیل کند. امام‌ؑ نخست به من اجازه داد، پس من بار دیگر از وی سؤال کردم و او بر من سخت گرفت.»

۱۱۹۹ (۴) منصور بن حازم گوید: «به امام صادق‌ؑ گفتم: شخصی از دیگری بابت بهای گوسفندی که به وی فروخته، درهم طلبکار است. سپس طلبکار درهم‌هایش را مطالبه می‌کند و بدهکار می‌گوید: این گوسفند را در مقابل درهم‌هایی که از من طلبکاری به تو می‌فروشم و او نیز می‌پذیرد.

امام‌ؑ فرمود: این کار اشکال ندارد.»

۱۲۰۰ (۵) خالد بن حجاج گوید: «از امام صادق‌ؑ سؤال کردم: به شخصی به صورت نسیه گندم می‌فروشم. هنگام سر رسید از وی درهم هایم را درخواست می‌کنم. او می‌گوید: من درهم در اختیار ندارم ولی گندم دارم. آنها را از من بخر.

امام‌ؑ فرمود: از وی نخر؛ زیرا خیری در آن نیست.»

مرحوم شیخ طوسی‌ؒ می‌فرماید: «نهی امام‌ؑ اختصاص به کسی دارد که بیشتر یا کم‌تر از گندمی که داده است، دریافت می‌کند.»

۱۲۰۱ (۶) علی بن جعفر گوید: «از برادرم ـ امام موسی بن جعفر‌ؑ ـ سؤال کردم: شخصی کالایی را به صورت نسیه می‌فروشد. هنگام سر رسید ـ که هنوز کالا موجود است ـ فروشنده به خریدار می‌گوید: از قیمت کالایی که از من خریدی فلان مبلغ بکاه و آن را به خودم بفروش و بهای آن را من از طلب خود کم می‌کنم. آیا این کار جایز است؟

امام‌ؑ فرمود: در صورتی که هر دو راضی باشند، اشکال ندارد.

و سؤال کردم: شخصی ده درهم از دیگری طلبکار است. بدهکار می‌گوید: لباسی برای من [به صورت نسیه] بخر و آن را بفروش و بهایش را بردار، پس آنچه زیان کردی به عهدهٔ من. آیا این کار حلال است؟

امام‌ؑ فرمود: در صورت رضایت دو طرف، اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین، مناسب با این بحث هست.

(۱۰)

باب حكم من أسلف فى طعام قرية بعينها

۱۲۰۲ ۲۲۸۵۶ (۱) **تهذيب** ۳۹/۷: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن **فقيه** ۱۳۲/۳: **جميل** (بن دراج ـ يب) عن **زرارة** قال سألت أبا جعفر ﷺ عن رجل اشترى (من ـ فقيه) طعام قريةٍ بعينها فقال لابأس إن خرج فهو له وإن لم يخرج كان ديناً عليه.

۱۲۰۳ ۲۲۸۵۷ (۲) **كافى** ۱۸۷/۵: علىّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن إسماعيل عن **تهذيب** ۳۹/۷: الفضل بن شاذان (جميعاً ـ كا) عن ابن أبى عمير عن حفص بن البخترى عن **خالد** بن الحجّاج عن أبى عبدالله ﷺ فى الرّجل يشترى طعامَ قريةٍ بعينها وإن لم يسمّ له (طعام ـ كا) قرية بعينها أعطاه من حيث شاء.

(۱۱)

باب حكم اشتراط القرض فى بيع السَلم

۱۲۰۴ ۲۲۸۵۸ (۱) **الدّعائم** ۵۳/۲: عن **جعفر** بن محمّد صلوات الله عليه أنّه سئل عن الرّجل يسلم فى بيع عشرين ديناراً على أن يقرض صاحبه عشرة دنانير أو ماأشبه ذلك قال لايصلح لأنّه قرض يجرّ منفعة.

باب ۱۰

حکم پیش خرید محصول مزرعهٔ معین

(۱) زراره گوید: «از امام باقر﵇ سؤال کردم: شخصی از گندم مزرعهٔ معینی خرید می‌کند. ۱۲۰۲
امام﵇ فرمود: اشکال ندارد. اگر محصول داد، برای خریدار است و اگر محصول نداد، آن را طلبکار است.»

(۲) خالد بن حجاج از امام صادق﵇ روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی فرمود: «می‌تواند محصول ۱۲۰۳
قریهٔ معینی را خریداری کند و اگر فروشنده قریه‌ای را معین نکرد، از هر کجا که بخواهد به وی تحویل می‌دهد.»[۱]

باب ۱۱

حکم شرط کردن وام در پیش‌فروش

(۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق﵇ سؤال شد: «شخصی کالایی را به ۱۲۰۴
بیست دینار به این شرط پیش‌خرید می‌کند که ده دینار یا در حدود آن به فروشنده وام دهد.
امام﵇ فرمود: شایسته نیست؛ زیرا آن قرضی است که نفع به دنبال دارد.»

---

۱. عبارت حدیث مبهم است؛ از این رو بر اساس توضیح علامه مجلسی﵀ حدیث ترجمه شد. ملاذ الاخیار ۵۳۵/۱۰.

أبواب الدّين والقرض

(١)

باب كراهة الدّين فإنّه شين للدّين وهمّ باللّيل وذلّ بالنّهار واستحباب العياذ منه بالله تعالى وجواز الإستدانة مع الحاجة إليها وللحجّ والتّزويج والصّدقة

١٢٠٥ ٢٢٨٥٩ (١) **فقيه ٣/١١٠**: روى السّكونيّ عن جعفر بن محمّد عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله إيّاكم والدَّين فإنّه شين لِلدّين.

١٢٠٦ ٢٢٨٦٠ (٢) **المقنع ١٢٦**: قال رسول الله صلى الله عليه وآله إيّاكم والدَّين فإنّه شين للدّين وهو همّ بالليل وذلّ بالنّهار.

١٢٠٧ ٢٢٨٦١ (٣) **فقيه ٣/١١١**: قال عليّ عليه السلام إيّاكم والدَّين فإنّه همّ باللّيل وذلّ بالنّهار. **العلل ٥٢٧**: حدّثنا محمّد بن الحسن رحمه الله قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن أحمد بن محمّد عن أبيه عن ابن المغيرة عن **السّكونيّ** عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله مثله. **مستدرك ١٣/٣٨٨**: الشّيخ أبو الفتوح في تفسيره عن أنس بن مالك عن رسول الله صلى الله عليه وآله مثله إلّا أنّ فيه مذلّة.

١٢٠٨ ٢٢٨٦٢ (٤) **كافي ٥/٩٥**: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٦/١٨٣: سهل بن زياد عن جعفر بن محمّد الأشعري عن **ابن القدّاح**[1] عن أبي عبدالله عن آبائه عن عليّ عليهم السلام قال إيّاكم والدّين

---

١. أبي القدّاح ـ يب والظّاهر انّه غلط وصحيحه ابن القدّاح.

فصل چهارم: باب‌های دین و قرض

باب ۱

حکم تکلیفی بدهکار

۱۲۰۵ (۱) سکونی از امام صادق﷣ از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «از بدهکاری بپرهیزید؛ چرا که آن ننگ دین است.»

۱۲۰۶ (۲) در کتاب المقنع آمده است: «پیامبر اکرمﷺ فرمود: از بدهکاری بپرهیزید؛ چرا که آن ننگ دین، فکر و اندوه شب و خواری روز است.»

۱۲۰۷ (۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که علی﷣ فرمود: «از بدهکاری بپرهیزید؛ چرا که آن فکر و اندوه شب و خواری روز است.»

این حدیث از سکونی از امام صادق﷣ از پدرش﷣ از پیامبر اکرمﷺ نیز روایت شده است.

۱۲۰۸ (۴) ابن قداح از امام صادق﷣ از نیاکانش روایت می‌کند که علی﷣ فرمود: «از بدهکاری بپرهیزید؛ زیرا آن در روز، ذلت و در شب فکر و اندوه است و در دنیا یا آخرت پرداخت خواهد شد.»

این حدیث با سندهای دیگری نیز روایت شده است.

فإنّه مذلّة بالنّهار ومهمّة باللّيل وقضاء في الدّنيا وقضاء فـي الآخـرة. فـقيه ۱۱۱/۳ قـال عليّ ﷺ وذكر مثله. العلل ۵۲۷: حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه قال حدّثنا عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن عبداللّه بن ميمون عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن عليّ ﷺ مثله.

۱۲۰۹ ۲۲۸۶۳ (۵) الجعفريّات ۲۴۴: بإسناده عن عليّ بن أبي طالب ﷺ انّه قال مَنْ أراد البقاء ولابقاء فليخفّف الرّداء وليباكر الغداء وليقلّل الجماع فقيل له ماالرّداء يا أمير المؤمنين قال الدّين.

۱۲۱۰ ۲۲۸۶۴ (۶) أمالي الطّوسي ۶۶۶: حدّثنا الشّيخ أبو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ بن الحسن الطّوسي ﷺ قال أخبرنا الحسين بن إبراهيم القزويني قال حدّثنا أبو عبداللّه محمّد بن وهبان قال حدّثنا أبو القاسم عليّ بن حبشي قال حدّثنا أبو الفضل العبّاس بن محمّد بن الحسين قال حدّثنا أبي عن صفوان بن يحيى وجعفر بن عيسى بن يقطين قالا حدّثنا الحسين ابن أبي غندر عن أبيه عن أبي عبداللّه ﷺ قال قال أمير المؤمنين ﷺ من أراد البقاء ولابقاء فليباكر الغداء وليخفّف الرّداء وليقلّ غشيان النّساء.

۱۲۱۱ ۲۲۸۶۵ (۷) غرر الحكم ۳۶۴: ثلاث من أعظم البلاء كثرة العائلة وغلبة الدّين ودوام المرض.

۱۲۱۲ ۲۲۸۶۶ (۸) كافي ۹۲/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بـن زيـاد عـن تـهذيب ۱۸۳/۶: فـقيه ۱۱۰/۳: (الحسن ـ يب ـ فقيه) بن محبوب عن عبدالرّحمن بن الحجّاج عن أبي عبداللّه ﷺ قال تعوّذوا[1] باللّه من غلبة الدّين وغلبة الرّجال وبوار الأيّم.

۱۲۱۳ ۲۲۸۶۷ (۹) الجعفريّات ۲۱۹: بإسناده عن عـليّ بن أبي طالب ﷺ قال كان رسول اللّه ﷺ يدعو بهذا الدّعاء اللّهمّ انّي أعوذ بك من غلبة الدّين ومن بوار الأيّم ومن الجوع فإنّه بئس الضّجيع.

۱۲۱۴ ۲۲۸۶۸ (۱۰) الخصال ۴۴: حدّثنا أبي ﷺ قال حدّثنا أحمد بن إدريس عن محمّد بن أحمد العلل ۵۲۷: حدّثنا أحمد بن محمّد عن أبيه عن محمّد بن أحمد عن يوسف بـن الحـارث عـن عبداللّه بن يزيد عن حياة بن شريح قال حدّثنا[2] سالم بن غيلان عن درّاج عن أبي الهيثم عن أبي سعيد الخدريّ قال سمعت رسول اللّه ﷺ يقول أعـوذ بـاللّه مـن الكـفر والدّيـن قـيل يارسول اللّه أيعدل الدّين بالكفر فقال ﷺ نعم.

---

۱. نعوذ ـ يب. ۲. حدّثني ـ العلل.

۱۲۰۹ (۵) در کتاب جعفریات، روایت می‌شود که علی﷡ فرمود: «هرکس ماندگاری می‌خواهد ـ در حالی که ماندگاری نیست ـ پس باید ردایش را سبک گرداند و صبح زود صبحانه بخورد و از آمیزش با زنان بکاهد.

سؤال شد: ای امیر مؤمنان! رداء چیست؟

فرمود: بدهکاری.»

۱۲۱۰ (۶) ابو غندر از امام صادق﷡ روایت می‌کند که امیر مؤمنان﷡ فرمود: «هرکس ماندگاری می‌خواهد ـ با این‌که ماندگاری وجود ندارد ـ پس باید صبح زود صبحانه بخورد و از بدهکاری بکاهد و با زنان کم آمیزش کند.»

۱۲۱۱ (۷) در کتاب غرر الحکم روایت می‌شود که امیر مؤمنان﷡ فرمود: «سه چیز از بزرگترین بلاهاست؛ نان‌خوران بسیار، زیادی بدهکاری و بیماری دائم.»

۱۲۱۲ (۸) عبدالرحمان بن حجاج از امام صادق﷡ روایت می‌کند که فرمود: «از زیادی بدهی، غلبهٔ شهوت بر مردان[1] و از ضایع شدن زنان بی‌شوهر [بر اثر نداشتن سرپرست] به خدا پناه ببرید.»

۱۲۱۳ (۹) در کتاب جعفریات روایت می‌شود که علی﷡ فرمود: «پیامبر اکرمﷺ پیوسته این دعا را می‌خواند: خدایا! من به تو پناه می‌برم از زیادی بدهی و از ضایع شدن زنان بیوه و از گرسنگی؛ به راستی که گرسنگی بد هم‌خوابه‌ای است. [حتی در بستر نیز به همراه انسان است].»

۱۲۱۴ (۱۰) ابو سعید خدری روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «از کفر و بدهکاری، به خدا پناه می‌برم!

گفته شد: ای رسول خداﷺ! آیا بدهی با کفر برابر است؟

پیامبرﷺ فرمود: آری.»

---

۱. علامه مجلسی دربارهٔ معنای این جمله حدیث، احتمالات متعددی ذکر کرده است. ملاذ الاخیار ۴۸۶/۹.

۱۲۱۵ ۲۲۸۶۹ (۱۱) **العلل ۵۲۹**: أبی ﷺ قال حدّثنا عبداللّه بن جعفر الحمیریّ عن هارون بن مسلم عن سعدان قال حدّثنا **أبوالحسن** اللّیثی عن جعفر بن محمّد عن آبائه ﷺ انّ رسول اللّه ﷺ قال ما الوجع إلّا وجع العین وما الجهد إلّا جهد الدّین.

۱۲۱۶ ۲۲۸۷۰ (۱۲) **کافی ۱۰۱/۵**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن هارون بن مسلم عن **مسعدة** بن صدقة عن أبی عبداللّه ﷺ قال قال رسول اللّه ﷺ لا وجع إلّا وجع العین ولا همّ إلّا همّ الدّین.

۱۲۱۷ ۲۲۸۷۱ (۱۳) **کافی ۱۰۱/۵**: بهذا الإسناد قال قال رسول اللّه ﷺ الدّین ربقة اللّه[۱] تعالی فی الأرض فإذا أراد أن یذلّ عبداً وضعه فی عنقه. **العلل ۵۲۹** بالإسناد المتقدّم فی الباب عن رسول اللّه ﷺ مثله إلّا أنّ فیه الدّین رایة اللّه.

۱۲۱۸ ۲۲۸۷۲ (۱۴) **العلل ۵۲۸**: حدّثنا الحسین بن أحمد عن أبیه عن محمّد بن أحمد قال حدّثنی أبو عبداللّه الرّازی عن الحسن بن علیّ بن أبی عثمان عن حفص بن غیاث عن لیث قال حدّثنی سعد عن عمر ابن أبی سلمة عن أبی هریرة عن النّبیّ ﷺ قال لاتزال نفس المؤمن معلّقة ما کان علیه الدّین.

۱۲۱۹ ۲۲۸۷۳ (۱۵) **مستدرک ۳۸۸/۱۳**: الصّحیفة الکاملة السّجّادیّة علی منشئها السّلام اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد وهب لی العافیة من دین تخلق له وجهی ویحار فیه ذهنی ویتشعّب له فکری ویطول بممارسته شغلی وأعوذبک یا ربّ من همّ الدّین وفکره وشغل الدّین وسهره فصلّ علی محمّد وآل محمّد وأعذنی منه وأستجیر بک یا ربّ من ذلّته فی الحیوة ومن تبعته بعد الوفاة الدّعاء.

۱۲۲۰ ۲۲۸۷۴ (۱۶) **العلل ۵۲۸**: حدّثنا الحسین بن أحمد عن أبیه عن محمّد بن أحمد عن **یعقوب** بن یزید عن بعض أصحابنا رفعه عن أحدهم ﷺ قال یؤتی یوم القیامة بصاحب الدّین یشکو الوحشة فإن کانت له حسنات أُخذت منه لصاحب الدّین قال وإن لم یکن له حسنات أُلقی علیه من سیّئات صاحب الدّین، إنّ علی عهد رسول اللّه ﷺ مات رجل وعلیه دیناران فأخبر النّبیّ ﷺ فأبی أن یصلّی علیه وإنّما فعل ذلک لکیلا یجترؤا علی الدّین وقال قد مات رسول اللّه ﷺ وعلیه دین وقتل علیّ ﷺ وعلیه دین ومات الحسن ﷺ وعلیه دین وقتل الحسین ﷺ وعلیه دین.

---

۱. أی حبل مستطیل فیه عری تربط فیه صغار البهم توضع فی أعناقها ـ مجمع.

۱۲۱۵ (۱۱) ابو الحسن لیثی از امام صادق؈ از نیاکانش روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «دردی جز چشم درد نیست و رنج و اندوهی جز رنج و اندوه بدهکاری نیست.»

۱۲۱۶ (۱۲) مسعدة بن صدقه از امام صادق؈ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «دردی جز چشم درد نیست و رنج و اندوهی جز رنج و اندوه بدهی نیست.»

۱۲۱۷ (۱۳) با همان سند پیشین پیامبر اکرمﷺ فرمود: «بدهی افساری است در زمین به دست خداوند. هرگاه بخواهد بنده‌ای را خوار کند، آن را به گردنش می‌اندازد.»

و در حدیث دیگری فرمود: «قرض، پرچم خداست [که نشانهٔ ذلّت است]. هرگاه بخواهد بنده‌ای را خوار کند، آن را به گردنش می‌اندازد.»

۱۲۱۸ (۱۴) ابوهریره از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «تا وقتی که مؤمن بدهکار است، پیوسته نَفْس او گرفتار است.»

۱۲۱۹ (۱۵) در صحیفهٔ سجادیه روایت شده که امام سجاد؈ فرمود: «خدایا! بر محمد و خاندانش درود فرست و مرا از بدهکاری برهان؛ که چهره‌ام را پیر و ذهنم را سرگردان و فکرم را پراکنده می‌کند و با پرداختن به آن، گرفتاری‌ام طولانی می‌شود.

و به تو پناه می‌برم ـ ای پروردگار ـ از اندوه بدهی و فکر به آن و از گرفتاری بدهی و بی خوابی آن. پس بر محمد و خاندان محمد درود بفرست و مرا از آن پناه بده.

و به تو پناه می‌برم ـ ای پروردگار ـ از خواری بدهی در زندگی و از پی آمدهای آن پس از مرگ....»

۱۲۲۰ (۱۶) یعقوب بن یزید با واسطه از معصوم؈ روایت می‌کند که فرمود: «روز رستاخیز بدهکار آورده می‌شود، در حالی که از وحشت شکایت می‌کند. پس اگر نیکی هایی دارد، برای طلبکار از وی گرفته می‌شود و اگر نیکی ندارد، از گناهان طلبکار به او داده می‌شود.

در زمان پیامبر اکرمﷺ شخصی با دو دینار بدهی در گذشت. وقتی به پیامبر اکرمﷺ خبر رسید، از نماز خواندن بر جنازهٔ وی خودداری کرد. همانا پیامبرﷺ به این دلیل این گونه رفتار کرد که مسلمانان جرأت بر بدهی نیابند.

و فرمود: [وگرنه] پیامبر اکرمﷺ رحلت فرمود در حالی که بدهکار بود و علی؈ بدهکار شهید شد، امام حسن؈ بدهکار درگذشت و امام حسین؈ بدهکار کشته شد.»

۱۲۲۱ ۲۳۸۷۵ (۱۷) **فقیه** ۱۱۱/۳: روی عن **موسی** بن بکر عن أبی الحسن الأوّل ؑ قال من طلب الرّزق من حلّه فغلب فليستقرض على اللّه ؟ وعلى رسوله ﷺ.

۱۲۲۲ ۲۳۸۷۶ (۱۸) **قرب الإسناد** ۱۱۸: الحسن بن ظريف عن **الحسين** بن علوان عن جعفر عن أبيه قال قال رسول اللّه ﷺ من طلب رزق اللّه[1] حلالاً فاعقل[2] فليستدن على اللّه وعلى رسوله ﷺ.

۱۲۲۳ ۲۳۸۷۷ (۱۹) **فقيه** ۱۱۳/۳: روی **إسماعيل** بن أبی فديك[3] عن أبی عبداللّه ؑ عن أبيه ؑ قال إنّ اللّه ؟ مع صاحب الدّين حتّى يؤدّيه مالم يأخذه ممّا يحرم عليه.

۱۲۲۴ ۲۳۸۷۸ (۲۰) **الدّعائم** ۶۰/۲: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه ؑ انّ رسول اللّه ﷺ قال انّ اللّه مع الدّائن حتّى يقضی دينه مالم يكن فيه مايكره اللّه. **أمالی ابن الطّوسی** ۳۷۲: أخبرنا الشّيخ المفيد أبو علىّ الطّوسی قرائة عليه عن شيخه قال أخبرنا الحفّار قال حدّثنا أبو القاسم الدّعبلی قال حدّثنا أبی قال حدّثنا أخی دعبل بن علىّ قال حدّثنا محمّد بن إسماعيل و**سعيد** بن سفيان الأسلمیّ عن أبی عبداللّه جعفر بن محمّد ؑ عن أبيه عن عبداللّه بن جعفر بن أبی طالب ؓ انّ رسول اللّه ﷺ قال إنّ اللّه مع الدّائن حتّى يقضی دينه مالم يكن فی أمر يكرهه اللّه.

۱۲۲۵ ۲۳۸۷۹ (۲۱) **كافی** ۹۳/۵: أحمد بن محمّد عن **حمدان** بن إبراهيم الهمدانیّ رفعه إلی بعض الصّادقين ؑ قال إنّی لأحبّ للرّجل أن يكون عليه دين ينوی قضاءه.

۱۲۲۶ ۲۳۸۸۰ (۲۲) **قرب الإسناد** ۹۱: الحسن بن ظريف عن **الحسين** بن علوان عن جعفر (بن محمّد - ئل) عن أبيه لقد قُبِضَ رسول اللّه ﷺ وانّ درعه مرهونة عند يهودیّ من يهود المدينة بعشرين صاعاً شعيراً[4] استسلفها نفقة لأهله.

۱۲۲۷ ۲۳۸۸۱ (۲۳) **مكارم الأخلاق** ۲۵: عن **ابن عبّاس** قال انّ رسول اللّه ﷺ توفّی ودرعه مرهونة عند رجل من اليهود على ثلاثين صاعاً من شعير أخذها رزقاً لعياله.

---

۱. رزقاً - خ ل. ۲. فاغفل - ئل خ. ۳. قديد - خ.
۴. من شعير - خ ل.

۱۲۲۱ (۱۷) موسی بن بکر از امام موسی بن جعفر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس از راه حلال به دنبال روزی رود ولی بدان دست نیابد، پس به حساب خدا و پیامبر ﷺ باید قرض کند.»

۱۲۲۲ (۱۸) حسین بن علوان از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود: «هرکس روزی خدا را از راه حلال جستجو کند ولی درها به رویش بسته شود (فراموش شود) پس به حساب خدا و پیامبرش ﷺ وام بگیرد.»

۱۲۲۳ (۱۹) اسماعیل بن ابی فدیک از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که امام باقر ﷺ فرمود: «تا وقتی که بدهکار از راه حرام بدهکار نشده باشد، خداوند با اوست تا بدهی‌اش را بپردازد.»

۱۲۲۴ (۲۰) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از نیاکانش ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «تا وقتی که در بدهی ناخرسندی خداوند نباشد، خدا با بدهکار است تا بدهی‌اش را بپردازد.»

محمد بن اسماعیل و سعید بن سفیان اسلمی از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از عبدالله بن جعفر روایت می‌کنند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «تا وقتی که بدهی در مورد کار ناخوشایند خداوند نباشد، خداوند با بدهکار است تا بدهی‌اش را بپردازد.»

۱۲۲۵ (۲۱) حمدان بن ابراهیم هَمْدانی با واسطه از معصوم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «به راستی من بدهکاری که تصمیم به پرداخت بدهی‌اش را دارد، دوست دارم.»

۱۲۲۶ (۲۲) حسین بن علوان از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرم ﷺ هنگامی که رحلت فرمود، زره‌اش نزد یکی از یهودیان مدینه در مقابل بیست صاع ـ ۶۰ کیلوگرم ـ جو که برای نفقهٔ خانواده‌اش قرض کرده بود، رهن بود.»

۱۲۲۷ (۲۳) ابن عباس گوید: «پیامبر اکرم ﷺ هنگامی که رحلت فرمود، زره‌اش در مقابل سی صاع ـ ۹۰ کیلوگرم ـ جو که برای خوراک خانواده‌اش قرض کرده بود، نزد یکی از یهودیان رهن بود.»

۱۲۲۸ ۲۲۸۸۲ (۲٤) أمالي الطّوسى ٦٠١: حدّثنا الشّيخ أبو جعفر محمّد بن الحسن بن عليّ الطّوسيّ قال أخبرنا جماعة عن أبى المفضّل عن محمّد بن جعفر الرزّاز أبى العبّاس القرشيّ قال حدّثنا أيّوب بن نوح بن درّاج قال حدّثنا محمّد بن سعيد بن زائدة عن أبى الجارود زياد بن المنذر عن محمّد بن عليّ وعن زيد بن عليّ كلاهما عن أبيهما عليّ بن الحسين عن أبيه الحسين بن عليّ عن أبيه عليّ بن أبي طالب قال لمّا ثقل رسول اللّه في مرضه الّذي قبض فيه (إلى أن قال) فقال يا بلال ائتنى بسوادى ائتنى بذى الفقار ودرعى ذات الفضول ائتنى بمغفرى ذي الجبين ورايتى العقاب وائتنى بالعنزة والممشوق فأتى بلال بذلك كلّه إلّا درعه كانت يومئذ مرتهنة الخبر.

۱۲۲۹ ۲۲۸۸۳ (۲٥) أمالي الصّدوق ٣٧٦: حدّثنا الحسين بن أحمد بن إدريس قال حدّثنا أبى قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى قال أخبرني محمّد بن يحيى الخزّاز قال حدّثنى موسى بن إسماعيل عن أبيه عن موسى بن جعفر عن أبيه عن آبائه عن أمير المؤمنين قال انّ يهوديّاً كان له على رسول اللّه دنانير فتقاضاه فقال له يا يهوديّ ما عندي ما أعطيك قال فإنّي لا اُفارقك يا محمّد حتّى تقضينى فقال إذاً أجلس معك (إلى أن قال اليهوديّ) أما واللّه ما فعلت بك الّذي فعلت إلّا لأنظر إلى نعتك فى التّوراة فإنّي قرأت (نعتك ـ خ) فى التّوراة محمّد بن عبداللّه مولده بمكّة ومهاجره بطيبة وليس بفضّ ولا غليظ ولاسخّاب ولا متزيّن[1] بالفحش ولا قول الخناء وأنا أشهد أن لاإله إلّا اللّه وأنّك رسول اللّه وهذا مالى فاحكم فيه بما أنزل اللّه وكان اليهوديّ كثير المال.

الجعفريّات ١٨٢: بإسناده عن عليّ نحوه.

۱۲۳۰ ۲۲۸۸٤ (٢٦) مستدرك ١٣/ ٣٩٠: الحسين بن حمدان فى الهداية عن محمّد بن إسمعيل وعليّ بن عبداللّه الحسنيان عن أبي شعيب محمّد بن نصير عن عمر بن فرات عن محمّد بن مفضّل عن المفضّل بن عمر عن الصّادق في حديث طويل فى الرّجعة ـ إلى أن قال ـ فى سياق شكاية فاطمة إلى أبيها صلوات اللّه عليه وتقصّ عليه قصّة أبى بكر إلى أن قال قالت

١. مترين ـ خ.

۱۲۲۸ (۲۴) امام باقر ﷺ و زید بن علی هر دو از پدرشان امام سجاد ﷺ، وی از پدرش امام حسین ﷺ از پدرش امیر مؤمنان ﷺ روایت می‌کنند که فرمود: «هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ در واپسین روزهای زندگانی از شدت بیماری سنگین شد... آن حضرت فرمود: ای بلال! ابزار و وسایل مرا بیاور، ذوالفقار و زره‌ام ـ ذات الفضول ـ را بیاور، کلاه‌خودم ـ ذوالجبین ـ و پرچمم ـ عقاب ـ را بیاور و نیزه و عصایم را بیاور.

بلال همهٔ اینها را آورد به‌جز زره آن حضرت را که در آن هنگام، رهن بود...»

۱۲۲۹ (۲۵) اسماعیل از موسی بن جعفر ﷺ از پدرش ﷺ از نیاکانش ﷺ روایت می‌کند که امیر مؤمنان ﷺ فرمود: «یک نفر یهودی از پیامبر اکرم ﷺ تعدادی دینار طلبکار بود و آنها را درخواست کرد. پیامبر ﷺ فرمود: ای یهودی! من چیزی در اختیار ندارم که به تو دهم.

مرد یهودی گفت: ای محمد! من از تو جدا نمی‌شوم تا به من بپردازی.

پیامبر ﷺ فرمود: پس در این هنگام من در کنارت می‌نشینم... این ماجرا ادامه می‌یابد تا آنجا که مرد یهودی گفت: آگاه باش، به خدا سوگند! رفتاری که من با تو داشتم تنها به این دلیل بود که ویژگی‌ات را در تورات مشاهده کنم؛ زیرا من در تورات خوانده‌ام، محمد بن عبدالله ولادتش در مکه و هجرتش به طیبه ـ مدینه ـ است. او بداخلاق[1] و تندخو و پرخاشگر نیست. خود را به فحش و سخن زشت نمی‌آراید (آلوده نمی‌کند) و من گواهی می‌دهم که معبودی جز خدای یکتا نیست و تو فرستادهٔ خدا هستی و این اموال من است. بر اساس دستور خدا دربارهٔ آنها عمل کن و آن مرد یهود، اموال فراوانی داشت.»

۱۲۳۰ (۲۶) مفضل بن عمر حدیث بلندی از امام صادق ﷺ دربارهٔ رجعت روایت می‌کند در بخشی از آن حدیث امام صادق ﷺ به بیان شکایت حضرت فاطمه ﷺ به پدرش و بازگو کردن ماجرای ابوبکر می‌پردازد. تا آنجا که از قول حضرت فاطمه نقل می‌کند که فرمود: «... سرگرم شدن امیرمؤمنان ﷺ به وفات پیامبر اکرم ﷺ، گرد آوردن همسرانش و دلداری دادن به آنها، جمع‌آوری قرآن و مرتب کردن آن، پرداخت بدهی پیامبر ﷺ و عمل به وعده‌هایش که آن هشتاد هزار درهم بود و برای این کار اموال نو و کهنه‌اش را فروخت و با آن بدهی‌های پیامبر اکرم ﷺ را از جانب وی پرداخت...»

---

۱. در کتاب «بفضّ» است که اشتباه است و «بفظّ» صحیح است؛ چنانچه در امالی صدوق نیز همین گونه است.

واشتغال أمير المؤمنين بوفاة رسول اللّهﷺ وضمّ أزواجه وتعزيتهم وجمع القرآن وتأليفه وقضاء دينه وانجاز عداته وهو ثمانون ألف درهم باع فيها (تليده وطارفه)[1] وقضاها عن رسول اللّهﷺ الخبر.

۱۲۳۱ (۲۷) **وسائل ۳۲۲/۱۸**: عليّ بن موسى بن طاووس في كتاب كشف المحجّة نقلاً من كتاب إبراهيم بن محمّد الأشعريّ الثّقة بإسناده عن أبي جعفر ﷺ قال قبض عليّ ﷺ وعليه دَيْنٌ ثمانمأة ألف درهم فباع الحسن ﷺ ضيعة له بخمسمأة ألف فقضاها عنه وباع ضيعة له بثلاثمأة ألف فقضاها عنه وذلك انّه لم يكن يرزأ[2] من الخمس شيئاً وكانت تنوبه نوائب.
۲۳۸۸۵

۱۲۳۲ (۲۸) **كافي ۴۴۰/۶**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال وابن محبوب عن يونس بن يعقوب عن **أبي بصير** عن أبي عبداللّه ﷺ قال إنّ أُناساً بالمدينة قالوا ليس للحسن ﷺ مال فبعث الحسن ﷺ إلى رجل بالمدينة فاستقرض منه ألف درهم وأرسل بها إلى المصدّق وقال هذه صدقة مالنا فقالوا مابعث الحسن ﷺ بهذه من تلقاء نفسه إلّا وله مال.
۲۳۸۸۶

۱۲۳۳ (۲۹) **وسائل ۳۲۲/۱۸**: عليّ بن موسى بن طاووس في كتاب كشف المحجّة نقلاً من كتاب **عبداللّه** بن بكير بإسناده عن أبي جعفر ﷺ انّ الحسين ﷺ قتل وعليه دين وإنّ عليّ بن الحسين ﷺ باع ضيعة له بثلاثمأة ألف درهم ليقضي دين الحسين ﷺ وعدات كانت عليه.
۲۳۸۸۷

۱۲۳۴ (۳۰) **كافي ۹۶/۵**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن يوسف بن السّخت عن عليّ بن محمّد بن سليمان عن الفضل بن سليمان عن **العبّاس** بن عيسى قال ضاق على عليّ بن الحسين ﷺ ضيقة فأتى مولىً له فقال له أقرضني عشرة آلاف درهم إلى ميسرة فقال لا لأنّه ليس عندي ولكن اريد وثيقة قال فشقّ له من ردائه هدبة فقال له هذه الوثيقة قال فكان مولاه كره ذلك فغضب وقال أنا أولى بالوفاء أم حاجب بن زرارة فقال أنت أولى بذلك منه فقال فكيف صار حاجب يرهن قوساً وإنّما هي خشبة على مائة حَمالة وهو كافر فيفي وأنا لا أفي بهدبة ردائي قال فأخذها الرّجل منه وأعطاه الدّراهم وجعل الهدبة في حُقٍّ
۲۳۸۸۸

---

۱. تَلَدَ المالُ كالابل والغنم: كان أو ولد في بيتك من قديم وعكسه الطارف ـ المنجد. الطّارف: المال الحديث أو المستحدث ويقابله التّالد ـ المنجد.
۲. أي لم يكن يصيب.

(۲۷) ابراهیم بن محمد اشعری از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «علیؑ با هشتصد هزار ۱۲۳۱
درهم بدهی، شهید شد و امام حسن مجتبیؑ یکی از مزارعش را به پانصد هزار درهم و مزرعهٔ دیگرش را به سیصد هزار درهم فروخت و بدهی پدرش را با آن پرداخت کرد. به دلیل آن‌که چیزی از خمس به دست علیؑ نمی‌رسید و حوادث و گرفتاری‌های زیادی برای وی پیش می‌آمد.»

(۲۸) ابو بصیر روایت می‌کند که امام صادقؑ فرمود: «گروهی از مردم مدینه گفتند: امام حسنؑ ۱۲۳۲
مال و ثروت ندارد. وی به یکی از مردم مدینه پیام فرستاد و از وی هزار درهم قرض کرد. آن‌گاه آن را برای مامور جمع‌آوری زکات فرستاد و گفت: این زکات اموال ماست.

مردم با مشاهدهٔ این وضع گفتند: امام حسنؑ این پول را از طرف خود نمی‌پردازد مگر این‌که مال داشته باشد.»

(۲۹) عبدالله بن بکیر با سند خود از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «امام حسینؑ بدهکار، ۱۲۳۳
شهید شد و امام سجادؑ یکی از مزارعش را به سیصد هزار درهم فروخت تا بدهی امام حسینؑ را بپردازد و به وعده‌هایش جامهٔ عمل بپوشاند.»

(۳۰) عباس بن عیسی گوید: «یک بار امام سجادؑ از نظر مالی در تنگنای شدیدی قرار گرفت. از ۱۲۳۴
این رو نزد یکی از دوستدارانش رفت و به وی گفت: تا زمان گشایش، ده هزار درهم به من وام بده. آن مرد گفت: نمی‌دهم. نه به این دلیل که چنین پولی را در اختیار ندارم بلکه برای آن رهن می‌خواهم.

امامؑ نخی از عبایش را کند و به وی گفت: این گرو!

این کار مورد پسند آن مرد قرار نگرفت؛ از این رو امامؑ خشمگین شد و فرمود: من به وفاداری سزاوارترم یا حاجب بن زراره؟[1]

آن مرد گفت: تو از حاجب به وفاداری سزاوارتری!

امامؑ فرمود: پس چگونه حاجب کافر کمانی را - که چوبی بیش نیست - برای صد نفر رهن می‌گذارد و به آن وفا می‌کند و من در برابر نخ عبایم وفا نکنم!

---

۱. علامه مجلسیؒ از کتاب قاموس فیروزآبادی در مادهٔ «القوس» نقل می‌کند: «قوم حاجب بن زراره بر اثر نفرین پیامبر اکرمﷺ گرفتار قحطی و خشکسالی شدند؛ از این رو حاجب نزد کسری رفت و از وی خواست که قوم او در گوشه‌ای از کشور وی زندگی کنند، تا وضع آنان سامان یابد. کسری گفت: شما اعراب آزمند و نیرنگ‌باز هستید. اگر به شما اجازه دهم، شهرهای ما را فاسد می‌کنید و به مردم حمله می‌کنید. حاجب گفت: من برای پادشاه ضمانت می‌کنم که چنین نکنند. کسری گفت: چه تضمینی وجود دارد که تو به قولت وفا کنی؟ حاجب گفت: من کمان خود را رهن می‌گذارم. اطرافیان کسری از این سخن خندیدند ولی کسری پذیرفت...» مرآت العقول ۱۹/ ۴۸ - ۴۹.

فسهّل اللّه ﷺ له المال فحمله إلى الرّجل ثمّ قال له قد أحضرتُ مالك فهات وثيقتى فقال له جعلت فداك ضيّعتها فقال إذاً لاتأخذ مالك منّى ليس مثلى من يستخفّ بذمّته قال فأخرج الرّجل الحُقّ فإذا فيه الهدبة فأعطاه علىّ بن الحسين ﷺ الدّراهم وأخذ الهدبة فرمى بها وانصرف.

۱۲۳۵ ۲۲۸۸۹ (۳۱) **كافى** ۹۴/۵: علىّ بن محمّد عن إسحاق بن محمّد النّخعىّ عن محمّد بن جمهور عن فضالة عن **موسى** بن بكر قال ما أحصى ما سمعت أبا الحسن موسى ﷺ ينشد: فإن يك يا اُمَيْمَ علىّ دين ـ فعمران بن موسى[1] يستدين.

۱۲۳۶ ۲۲۸۹۰ (۳۲) **العيون** ۸۸/۱: حدّثنا علىّ بن عبداللّه الورّاق والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام بن المكتّب وأحمد بن زياد بن جعفر الهمدانىّ والحسين بن إبراهيم بن تاتانه وأحمد بن علىّ بن إبراهيم بن هاشم ومحمّد بن علىّ (بن ـ خ) ماجيلويه ومحمّد بن موسى بن المتوكّل رضى اللّه عنهم قالوا حدّثنا علىّ بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عثمان بن عيسى عن **سفيان** بن نزار قال كنت يوماً على رأس المأمون (إلى أن قال قال هارون لموسى بن جعفر ﷺ) فهل عليك دين قال نعم قال كم قال نحو عشرة ألف[2] دينار فقال له الرّشيد يا ابن عمّ أنا أعطيك من المال ماتزوّج الذّكران والنّسوان وتقضى الدّين وتعمر الضّياع الخبر.

۱۲۳۷ ۲۲۸۹۱ (۳۳) **كافى** ۹۳/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ۱۸۳/۶: الحسين بن سعيد عن النّضر بن سويد عن يحيى الحلبىّ **فقيه** ۱۱۱/۳: عن **معاوية** بن وهب قال قلت لأبى عبداللّه ﷺ انّه ذكر لنا انّ رجلاً من الأنصار مات وعليه ديناران (ديناً ـ كا ـ فقيه) فلم يصلّ عليه النّبىّ ﷺ وقال صلّوا على صاحبكم[3] حتّى ضمنهما عنه بعض قرابته فقال أبو عبداللّه ﷺ ذلك الحقّ ثمّ قال ﷺ انّ رسول اللّه ﷺ إنّما فعل ذلك ليتّعظوا[4] وليردّ بعضهم على بعض ولئلّا يستخفّوا بالدّين وقد مات رسول اللّه ﷺ وعليه دين

---

۱. موسى بن عمران ـ خ. ۲. من عشرة آلاف ـ خ. ۳. أخيكم ـ فقيه.
۴. ليتعاطوا ـ فقيه.

پس آن مرد ده هزار درهم به امام‌ﷺ داد. نخ عبایش را گرفت و آن را در جعبه‌ای گذاشت. طولی نکشید که خداوند در وضع مالی امام سجادﷺ گشایش داد. امامﷺ درهم‌های آن مرد را نزد وی آورد و فرمود: مالت را آماده کردم. وثیقه مرا بیاور. [تا آن را به تو بپردازم] آن مرد گفت: فدایت شوم! آن را گم کردم.

امامﷺ فرمود: پس در این صورت نباید مالت را از من بگیری. کسی که عهد و پیمانش را سبک انگارد، مثل من نیست.

در این هنگام آن مرد جعبه را بیرون آورد و نخ را در میان آن یافت. آن‌گاه آن را به امام سجادﷺ تحویل داد. امام نیز درهم‌ها را به او داد، نخ را گرفت، به دور انداخت و رفت.»

(۳۱) موسی بن بکر گوید: «از امام موسی بن جعفرﷺ بارها شنیدم که این شعر را می‌خواند: ای مادر! اگر من بدهکارم، پس حضرت موسیﷺ نیز قرض می‌کرد!» ۱۲۳۵

(۳۲) سفیان بن نزار گوید: «یک روز بالای سر مامون ایستاده بودم...آن‌گاه مامون ماجرای دیدار هارون و امام موسی بن جعفرﷺ را بازگو می‌کند تا به اینجا می‌رسد که هارون به امامﷺ می‌گوید: آیا بدهی داری؟ ۱۲۳۶

امامﷺ فرمود: آری.

هارون گفت: چه مقدار؟

امامﷺ فرمود: حدود ده هزار دینار.

هارون گفت: ای عموزاده! من به قدری مال به تو می‌دهم که مردان و زنان را به ازدواج یکدیگر در آوری و بدهی‌هایت را بپردازی و مزارع را آباد کنی...»

(۳۳) معاویة بن وهب گوید: «به امام صادقﷺ گفتم: برای ما گفته شده است که در زمان پیامبر اکرمﷺ، یکی از انصار با دو دینار بدهی در گذشت. پیامبرﷺ بر جنازهٔ وی نماز نخواند و فرمود: بر دوست‌تان نماز گزارید. تا این‌که یکی از نزدیکانش بدهی او را به عهده گرفت. ۳۷

امام صادقﷺ فرمود: این ماجرا حقیقت دارد. آن‌گاه افزود: همانا پیامبر اکرمﷺ به این دلیل این گونه رفتار کرد، تا مسلمانان پند گیرند و بدهی دیگران را بپردازند و آن را سرسری نگیرند و به تحقیق پیامبر اکرمﷺ بدهکار رحلت کرد، امیر مؤمنانﷺ بدهکار شهید شد، امام حسنﷺ مدیون در گذشت و امام حسینﷺ بدهکار کشته شد.»

(وقتل أمیرالمؤمنین ﷺ وعلیه دین ـ فقیه) ومات الحسن ﷺ وعلیه دین وقتل الحسین ﷺ وعلیه دین. **العلل** ۵۹۰: حدّثنا محمّد بن الحسن ﷺ قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن إبراهیم بن هاشم عن إسماعیل بن مرّار عن یونس بن عبدالرّحمن **المحاسن** ۳۱۸: البرقیّ عن أبیه عن یونس عن **معاویة** بن وهب قال قلت لأبی عبدالله ﷺ بلغنا انّ رجلاً من الأنصار مات وعلیه دین فلم یصلّ علیه النّبیّ ﷺ وقال لاتصلّون[1] علی صاحبکم حتّی یقضی[2] عنه الدّین فقال (أبو عبدالله ﷺ ـ العلل) ذلك حقّ وذکر نحو ما فی فقیه.

۱۲۳۸ (۲۴) **کافی** ۹۵/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد وأحمد بن محمّد عن **تهذیب** ۱۸۵/۶: (الحسن ـ یب) ابن محبوب عن أبی أیّوب عن **سماعة**[3] قال قلت لأبی عبدالله الرّجل منّا یکون عنده الشّیء یتبلّغ به وعلیه دین أیطعمه[4] عیاله حتّی یأتی الله ﷻ بمیسرة[5] فیقضی دینه أو یستقرض علی ظهره فی خبث الزّمان وشدّة المکاسب أو یقبل الصّدقة قال یقضی بما عنده دینه ولا یأکل أموال النّاس إلّا وعنده ما یؤدّی إلیهم حقوقهم إن الله ﷻ یقول ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَأْكُلُوٓا۟ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَـٰطِلِ إِلَّآ أَن تَكُونَ تِجَـٰرَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ﴾ ولا یستقرض علی ظهره إلّا وعنده وفاء ولو طاف علی أبواب النّاس فردّوه باللّقمة واللّقمتین والتّمرة والتّمرتین إلّا أن یکون له ولیّ یقضی (دینه ـ کا) من بعده (و ـ یب) لیس منّا من میّت (یموت ـ یب) إلّا جعل الله ﷻ له ولیّاً یقوم فی عِدَتِه ودَینه فیقضی عِدَته ودَینه. **تفسیر العیّاشی** ۸۵ و ۲۳۶: عن سماعة قال قلت لأبی عبدالله ﷺ الرّجل یکون عنده الشّیء وذکر نحوه. فقیه ۱۱۲/۳: **سماعة** بن مهران قال قلت لأبی عبدالله ﷺ (وذکر مثله إلی قوله ﴿وَلَا تَأْكُلُوٓا۟ أَمْوَٰلَكُم بَيْنَكُم بِٱلْبَـٰطِلِ﴾. **السرائر** ۴۸۰: (من کتاب المشیخة تصنیف الحسن بن محبوب السّرّاد صاحب الرّضا ﷺ) أبو أیّوب عن **سماعة** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرّجل منّا یکون عنده الشّیء یتبلّغ[6] به وعلیه دین أیطعمه علی عیاله ۲۲۸۹۲

---

۱. لاتصلّوا ـ المحاسن. ۲. یقضی ـ المحاسن. ۳. سلمة ـ یب.
۴. أیطعم عیاله حتّی یأتیه الله ـ فقیه. ۵. بیسره ـ یب.
۶. یتبایع ـ السرایر.

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است؛ با این تفاوت که به‌جای سخن پیامبرﷺ: «بر دوست‌تان نماز گزارید» آمده است: «بر دوستتان نماز نگزارید تا بدهی‌اش پرداخت شود.»

۱۲۳۸ (۳۴) سماعه گوید: «به امام صادقؑ گفتم: یکی از ما به مقداری دارد که با قناعت می‌تواند با آن روزگار سپری کند و با این حال بدهکار است. آیا آنچه دارد، صرف غذای خانواده‌اش کند، تا خداوند در کار وی گشایش دهد و بدهی‌اش را بپردازد یا در فشار زمان و کسب و کار سخت، قرض کند یا صدقه بپذیرد؟

امامؑ فرمود: با آنچه دارد، بدهی‌اش را بپردازد و مال مردم را نخورد مگر در صورتی که چیزی در اختیار داشته باشد که با آن بتواند مال مردم را بپردازد. خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «اموال‌تان را در میان خود به باطل نخورید مگر آن‌که تجارتی با رضایت شما در میان باشد» و بار قرض بر پشت خود حمل نکند مگر آن‌که قدرت پرداخت آن را داشته باشد. هرچند مجبور شود در خانه‌های مردم گدایی کند و آنان با یک لقمه و دو لقمه و یک خرما و دو خرما او را باز گردانند، مگر در صورتی که ولی دارد که پس از وی بدهی‌اش را بپردازد و هیچ در گذشته‌ای از ما نیست مگر آن‌که خداوند برای او ولی برای انجام وعده‌ها و پرداخت بدهی‌اش قرار می‌دهد و او وعده‌هایش را به انجام می‌رساند و بدهی‌هایش را می‌پردازد.»

این حدیث با اندکی اختلاف با سندهای گوناگون روایت شده است.

در سند دیگری آمده است: «سماعه گوید: از امام صادقؑ سؤال کردم: یکی از ما به مقداری دارد که به وسیلهٔ آن با قناعت، گذران زندگی می‌کند و با این حال بدهکار نیز هست. آیا آنچه در اختیار دارد، صرف خوراک خانواده‌اش کند تا خداوند در کارش گشایشی به وجود آورد و بدهی‌اش را بپردازد یا در زمان خشکسالی و کسب و کار و بی‌رونق، بار قرض بر پشت گیرد یا با آنچه دارد بدهی‌اش را بپردازد و صدقه قبول کند؟

امامؑ فرمود: با آنچه دارد، بدهی‌اش را بپردازد و صدقه قبول کند و فرمود: و مال مردم را نخورد مگر در صورتی که چیزی در اختیار دارد که با آن حق مردم را بپردازد. خداوند بلند مرتبه می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آوردید! اموال‌تان را در میان خود به باطل نخورید.

حتّى يـأتيه اللّـه بـميسرة فـيقضى ديـنه أو يسـتقرض عـلى ظـهره فـى جـدب الزّمـان وشدّة المكاسب أو يقضى بما عنده دينه ويقبل الصّدقة قال يقضى بما عنده ديـنه ويـقبل الصّدقة وقال لا يأكل أموال النّاس إلّا وعـنده مـا يـؤدّى إليـهم حـقوقهم انّ اللّـه تـعالى يـقول ﴿يَـٰٓأَيُّـهَا ٱلَّـذِينَ ءَامَـنُواْ لَا تَأۡكُـلُوٓاْ أَمۡـوَٰلَكُـم بَـيۡنَكُم بِـٱلۡبَـٰطِلِ﴾ وَقـالَ مـا أحبُّ (إليه ـ خ) أن يستقرض إلّا وعنده وفاء بذلك إمّا فى عقده أو فى تـجارة ولو طـاف عـلى أبواب النّاس فيردّونه[1] باللّقمة واللّقمتين إلّا أن يكون له وليّ يقضى دينه عـنه مـن بـعده (وذكر نحوه).

١٢٣٩ (٣٥) فقيه ١١١/٣: روى الميثمى عن أبى موسى قال قلت لأبى عبداللّه ﷺ جعلت فداك يستقرض الرّجل ويحجّ قال نعم قلت يستقرض ويتزوّج قـال نـعم انّـه يـنتظر رزق اللّـه غدوة وعشيّة.
٢٢٨٩٣

وتقدّم فى أحاديث باب (٢٢) استحباب القرض للصّدقة من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق ـ ج ٩: ما يدلّ على ذيل الباب. وكذا فى أحـاديث بـاب (٧) وجـوب الحـجّ على المستطيع وإن كان عليه دين واستحباب الإستقراض للحجّ المندوب من أبواب وجوب الحجّ ج ١٢. وفى رواية أبى غندر (٣) من باب (٣٥) استحباب اتّخاذ النعلين مـن أبـواب أحكام الملابس ج ٢١ قوله ﷺ وخفّفوا الدّين فانّ فى خفّة الدّين زيادة العمر. وفى مرسلة فقيه (٤) قوله ﷺ من أراد البقاء ولا بقاء وليخفّف الرّداء قيل يا رسول اللّه وما خـفّة الرّداء قال ﷺ قلّة الدَّين. وفى رواية داود (٥) والدّعائم (٦) مثله إلى قوله وليخفّف الرّداء.

وفى رواية ابن بكر (١٤) من باب (١) طلب الرّزق من أبوابه ج ٢٢ قوله ﷺ فإن غـلب عليه فليستدن على اللّه ﷺ وعلى رسوله ما يقوت به عياله فإن مات ولم يقضه كـان عـلى الإمام قضاؤه. ويأتى فى رواية مناقب (٥) من باب (٧) وجوب قـضاء الدّيـن ج ٢٣ قـوله واصيب الحسين ﷺ وعليه دين بضعة وسبعون ألف دينار الخ. وفى أحـاديث بـاب (٢٠) استحباب ضمانة دين الميّت للغرماء ما يدلّ على كراهة الدّين.

---

١. فيؤدّونه ـ خ.

و فرمود: من دوست ندارم قرض کند، مگر آن‌که قرارداد یا تجارتی دارد که با آن می‌تواند بدهی مردم را بپردازد، هرچند درِ خانهٔ مردم گدایی کند و آنان با یک لقمه و دو لقمه او را بازگردانند، مگر در صورتی که ولی دارد که پس از وی بدهی‌اش را می‌پردازد...» ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

(۳۵) ابو موسی گوید: «به امام صادق گفتم: فدایت شوم! انسان قرض کند و حج گزارد؟ ۱۲۳۹

امام فرمود: آری.

گفتم: آیا قرض کند و ازدواج کند؟

امام فرمود: آری، انسان هر صبح و شام منتظر روزی خداست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و سوم از باب‌های استحباب حقوق، مطالبی هست و همچنین در روایات باب هفتم از باب‌های وجوب حج نیز در این باره مطالبی آمده است.

و در روایت سوم از باب سی و پنجم از باب‌های احکام پوشاک فرمودهٔ معصوم که: «از بدهکاری بکاهید، زیرا در کاهش بدهی، افزایش عمر است.»

و در روایت چهارم فرمودهٔ پیامبراکرم که: «هرکس ماندگاری می‌خواهد ـ با این‌که ماندگاری وجود ندارد ـ باید عبایش را سبک گرداند.

گفته شد: ای رسول خدا سبکی عبا به چیست؟

پیامبر فرمود: اندک بودنِ بدهی.»

و در روایت پنجم و ششم مانند آن.

و در روایت چهاردهم از باب یکم از باب‌های طلب روزی فرمودهٔ معصوم که: «اگر راه‌ها به روی او بسته شد، پس باید به حساب خدا و پیامبرش به اندازهٔ خوراک خانواده‌اش وام بگیرد. پس اگر مُرد و بدهی‌اش را نپرداخت، بر امام واجب است آن را بپردازد.»

می‌آید:

در روایت پنجم از باب هفتم از باب‌های بدهکاری این گفته که: «امام حسین با بیش از هفتاد هزار دینار بدهی به شهادت رسید.»

و در روایات باب بیستم، مطالبی که بر مکروه بودن بدهی دلالت می‌کند.

(۲)

باب تحريم حبس الحقوق

عن أهلها وكراهة القرض من مستحدث النعمة

۱۲٤۰ ۲۳۸۹٤ (۱) كافى ۱۰۱/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱۸۹/٦: أحمد بن محمّد عن محمّد بن سنان عن حمّاد بن أبى طلحة بيّاع السّابرىّ ومحمّد بن الفضيل (وحكم الحنّاط ـ جميعاً ـ كا) عن أبى حمزة (الثّمالى ـ يب) قال[۱] سمعت أباجعفر عليه السلام يقول من حبس مال[۲] امرء مسلم وهو قادر[۳] (على ـ كا) أن يعطيه إيّاه مخافة (انّه ـ فقيه) إن خرج ذلك الحقّ من يده[٤] أن يفتقر كان اللّه عزّ وجلّ أقدر على أن يفقره منه (على ـ كا ـ فقيه) أن يغنى (عن ـ فقيه) نفسه بحبسه ذلك الحقّ. فقيه ۱۱۲/۳: روى أبو حمزة الثّمالىّ عن أبى جعفر عليه السلام انّه قال من حبس حقّ امرئ مسلم وذكر مثله.

۱۲٤۱ ۲۳۸۹۵ (۲) الدعائم ۵٤۰/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه سئل عمّن وجب عليه الحقّ فسئل التّأخير فقال امّا الرّجل الواجد الّذى عليه الحقّ إنّما يريد بذلك المطل[۵] فلا يؤخّر وامّا الّذى يريد أن يكسر[٦] ماله ويبيع فانّه ينظر بقدر ذلك.

۱۲٤۲ ۲۳۸۹٦ (۳) وفيه ۵٤۰/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه قال من امتنع من دفع الحقّ و[۷]كان موسراً حاضراً عنده ما وجب عليه فامتنع من أدائه وأبى خصمه إلّا أن يدفع إليه حقّه فإنّه يضرب حتّى يقضيه وإن كان الّذى عليه لا يحضره إلّا فى عروض فإنّه يعطيه كفيلاً أو يحبس له إن لم يجد الكفيل إلى مقدار ما يبيع ويقضى.

وتقدّم فى أحاديث باب (۳۸) كراهة طلب الحوائج من اللّئام من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق ج ۹ ما يناسب ذيل الباب. وفى رواية حفص (۷) من هذا الباب قوله عليه السلام ألم أنهك أن تستقرض لى ممّن لم يكن له فكان. وفى رواية الأعمش (۱۱) من باب (۱۱) ماورد فى بيان الكبائر من أبواب جهاد النّفس ج۱٦ قوله عليه السلام والكبائر محرّمة وهى الشّرك باللّه (إلى أن قال) وحبس الحقوق من غير عسر. وفى رواية ابن شاذان (۱۳) نحوه.

---

۱. عن أبى جعفر عليه السلام قال ـ يب. ۲. حقّ ـ يب. ۳. يقدر ـ يب.
٤. يديه ـ يب. ۵. مطل حقّه وبحقه سوّفه بوعد الوفاء مرّة بعد أخرى.
٦. كسر متاعه: باعه ثوباً ثوباً. ۷. لو ـ خ.

باب ۲

تحریم بازداشتن حقوق دیگران و کراهت قرض کردن از تازه به دوران رسیده‌ها

۱۲۴۰ (۱) ابو حمزه ثمالی از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس با وجود قدرت بر پرداخت مال مسلمانی، آن را نپردازد، از بیم این‌که با پرداخت آن تنگدست شود، قدرت خداوند در نیازمند کردن وی بیش از قدرت اوست در بی‌نیاز کردن خود به وسیلهٔ عدم پرداخت حق دیگران.»

۱۲۴۱ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ دربارهٔ مهلت خواستن از طلبکار سؤال شد. امام ﷺ فرمود: «به بدهکارِ پولداری که می‌خواهد امروز و فردا کند مهلت داده نمی‌شود ولی بدهکاری که می‌خواهد مالش را خرد کند و بفروشد، به مقدار این کار به او مهلت داده می‌شود.»

۱۲۴۲ (۳) در همان کتاب روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «هرکس از پرداخت حق دیگران خودداری کند، در حالی که توانگرست و آنچه باید بپردازد در اختیار دارد و از پرداخت آن خودداری می‌کند ـ در صورتی که طلبکار جز با گرفتن حقش راضی نمی‌شود ـ بدهکار را می‌زنند تا آن را پرداخت کند و اگر بدهکار تنها جنس در اختیار دارد، آنها را در اختیار یک نفر کفیل می‌گذارد و اگر کفیلی نیافت، اموالش توقیف می‌شود تا زمانی که آن را بفروشد و پرداخت کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و هشتم از باب‌های استحباب حقوق، مطالبی مناسب با ذیل این باب هست و در روایت هفتم از همین باب فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «مگر تو را نهی نکردم از این‌که برای من از کسی قرض کنی که چیزی نداشته و تازه پولدار شده است.»

و در روایت یازدهم از باب یازدهم از باب‌های جهاد با نفس فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «گناهان کبیره حرام شده‌اند و آنها شرک ورزیدن به خداوند و... و عدم پرداخت حقوق دیگران بدون تنگدستی است.»

و در روایت سیزدهم مانند آن.

و در روایت شصتم از باب نود و سوم از باب‌های معاشرت فرمودهٔ امام ﷺ که: «هرکس از پرداخت حق مومنی خودداری کند، در روز قیامت خداوند او را پانصد سال روی پاهایش نگه می‌دارد تا عرق یا خونش روان شود و از جانب پروردگار ندادهنده‌ای ندا می‌دهد: این ستمگری است که حق خداوند را از وی بازداشته است و فرمود: پس به مدت چهل روز توبیخ و سپس دستور داده می‌شود به سوی آتش برده شود.»

وفي رواية يونس (٦٠) من باب (٩٣) حرمة المؤمن وحقوقه من أبواب العِشرة ج ٢٠ قوله ﷺ من حبس حقّ المؤمن أقامه اللّه ﷻ يوم القيامة خمسمائة عام على رجليه حتّى يسيل عرقه أو دمه وينادي منادٍ من عنداللّه هذا الظّالم الّذي حبس عن اللّه حقّه قال فيوبّخ أربعين يوماً ثمّ يؤمر به إلى النّار. وفي رواية المفضّل (٦٩) قوله أيّما مؤمن حبس مؤمناً عن ماله وهو محتاج إليه لم يذق واللّه من طعام الجنّة ولا يشرب من الرّحيق المختوم. ويمكن أن يستفاد من أحاديث الباب المتقدّم ما يدلّ على ذلك.

ويأتي في أحاديث باب (٨) وجوب نيّة قضاء الدّين مع العجز وباب (٩) انّ الغريم إذا طالبه غريمه يجب عليه الإيفاء وباب (١٠) انّ من كان عليه دين لغايب وجب عليه نيّة القضاء ما يناسب ذلك.

(٣)

باب حكم إقراض المؤمن وبيان ثوابه

قال اللّه تعالى في سورة البقرة (٢): ٢٤٥: ﴿مَّن ذَا ٱلَّذِى يُقْرِضُ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥٓ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَٱللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُۜطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾.

النساء (٤): ١١٤: ﴿لَّا خَيْرَ فِى كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَىٰهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَٰحٍۭ بَيْنَ ٱلنَّاسِ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ ٱبْتِغَآءَ مَرْضَاتِ ٱللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾.

المائدة (٥): ١٢: ﴿وَقَالَ ٱللَّهُ إِنِّى مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَيْتُمُ ٱلزَّكَوٰةَ وَءَامَنتُم بِرُسُلِى وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّأُكَفِّرَنَّ عَنكُمْ سَيِّـَٔاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ﴾.

الحديد (٥٧): ١١ و ١٨: ﴿مَّن ذَا ٱلَّذِى يُقْرِضُ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥ وَلَهُۥٓ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾، ﴿إِنَّ ٱلْمُصَّدِّقِينَ وَٱلْمُصَّدِّقَٰتِ وَأَقْرَضُواْ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَٰعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾.

التّغابن (٦٤): ١٧: ﴿إِن تُقْرِضُواْ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَٰعِفْهُ لَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَٱللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ﴾.

و در روایت شصت و نهم این گفته که: «هر مومنی، مؤمن دیگری را از حقش باز دارد، در حالی‌که وی بدان نیاز دارد، به خدا سوگند از غذای بهشتی نمی‌خورد و از رحیق مختوم (شراب خالص) نمی‌نوشد.»

از روایات باب پیشین نیز امکان استفادهٔ مطالبی است که بر این بحث دلالت کند.

می‌آید:

در روایات باب هشتم، نهم و دهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۳

حکم قرض دادن به مؤمن و پاداش آن

خداوند بلندمرتبه می‌فرماید:

کیست آن‌که به خداوند قرض نیکو دهد، پس خداوند آن را برای وی به تعداد فراوان دو چندان کند و خداوند محدود می‌کند و می‌گستراند و به سوی او بازگشت داده می‌شوید.[1]

در بسیاری از رازگویی‌های آنان خیری نیست، مگر آن‌که به صدقه دادن یا انجام کار نیک یا آشتی دادن میان مردم فرمان دهد و هرکس برای طلب خشنودی خداوند چنین کند، پس پاداش بزرگی به وی خواهیم داد.[2]

و خداوند گفت:

من با شما هستم در صورتی که نماز را به پا دارید و زکات بپردازید و به فرستادگان من ایمان آورید و آنها را گرامی دارید و به خداوند قرض نیکو دهید. حتماً بدی‌های شما را می‌پوشانم و حتما شما را وارد بهشت هایی می‌کنم که از زیر آنها نهرها روان است.[3]

«کیست آن‌که به خداوند قرض نیکو دهد، پس خداوند آن را برایش به چندین برابر افزایش دهد و برایش پاداش نیکویی است.[4]

به راستی مردان و زنان صدقه دهنده و قرضِ نیکو دهندگان به خداوند، برای‌شان دو چندان می‌شود و برای‌شان پاداش نیکویی است.[5]

اگر به خداوند وام نیکو دهید، برایتان آن را دو چندان می‌کند و شما را می‌آمرزد و خداوند سپاسگزارِ بردبار است.[6]

---

۱. بقره ۲ / ۲۴۵. ۲. نساء ۴ / ۱۱۴. ۳. مائده ۵ / ۱۲.
۴. حدید ۵۷ / ۱۱. ۵. حدید ۵۷ / ۱۸. ۶. تغابن ۶۴ / ۱۷.

المزّمّل (۷۳): ۲۰: ﴿وَ أَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَ ءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَ أَقْرِضُواْ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَ مَا تُقَدِّمُواْ لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَ أَعْظَمَ أَجْرًا﴾.

الماعون (۱۰۷): ۷: ﴿وَ يَمْنَعُونَ ٱلْمَاعُونَ﴾.

۱۲۴۳ ۲۲۸۹۷ (۱) **کافی** ۳۴/۴: علیّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبی عمير عن **إبراهيم بن عبدالحميد** عن أبی‌عبداللّه ﷺ فی قوله تعالی ﴿لَّا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَىٰهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ﴾ قال يعنی بالمعروف القرض. **فقيه** ۳۲/۲: قال الصّادق ﷺ فی قول اللّه ﷻ ﴿لَّا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَىٰهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَٰحٍ بَيْنَ ٱلنَّاسِ﴾ قال المعروف القرض.

۱۲۴۴ ۲۲۸۹۸ (۲) **کافی** ۳۴/۴: علیّ بن إبراهيم عن أبيه ومحمّد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن ابن أبی عمير عن حمّاد عن ربعی بن عبداللّه عن **فضيل بن يسار** قال قال أبو عبداللّه ﷺ **فقيه** ۳۲/۲: قال الصّادق ﷺ ما من مؤمن أقرض مؤمناً يلتمس به وجه اللّه ﷻ إلّا حسب (اللّه ـ كا) له أجره بحساب الصّدقة حتّی يرجع إليه ماله. **ثواب الأعمال** ۱۶۷: حدّثنی محمّد بن الحسن ﷺ قال حدّثنی محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد بن أبی عبداللّه عن أبيه عن ابن سنان عن **الفضيل** قال قال أبو عبداللّه ﷺ ما من مسلم أقرض مسلماً وذكر نحوه. **الإختصاص** ۲۷: قال الصّادق ﷺ ما من مؤمن يقرض وذكر مثله إلّا أنّه أسقط قوله حتّی يرجع إليه ماله. **كتاب المؤمن** ۵۴: عنه ﷺ مثل ما فی الإختصاص.

۱۲۴۵ ۲۲۸۹۹ (۳) **مستدرك** ۳۶۵/۱۲: كتاب جعفر بن محمّد بن شريح عن حميد بن شعيب عن **جابر بن يزيد** عن جعفر ﷺ قال سمعته يقول ما من مسلم أقرض مسلماً يطلب به وجه اللّه إلّا كان له من الأجر حسنات الصّدقة حتّی يردّه عليه.

۱۲۴۶ ۲۲۹۰۰ (۴) **کافی** ۳۳/۴: علیّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبی عمير عن منصور بن يونس عن **إسحاق بن عمّار** عن أبی عبداللّه ﷺ قال **فقيه** ۳۱/۲: قال الصّادق ﷺ مكتوب علی باب الجنّة الصّدقة بعشرة والقرض بثمانية عشر. **کافی** ـ وفی رواية أُخری بخمسة عشر.

۱۲۴۷ ۲۲۹۰۱ (۵) **فقيه** ۳۸/۲: قال رسول اللّه ﷺ الصّدقة بعشرة والقرض بثمانية عشر وصلة الاخوان بعشرين وصلة الرّحم بأربعة وعشرين. **الجعفريات** ۱۸۸: بإسناده عن **علیّ بن أبی طالب** ﷺ قال قال رسول اللّه ﷺ الصّدقة بعشرة (وذكر مثله).

و نماز را برپا دارید و زکات بپردازید و به خداوند قرض نیکو دهید و آنچه از خیر برای خود پیش فرستید، نزد خدا بهتر و با پاداشی بزرگ‌تر می‌یابید.[1]

و وسایل خانهٔ خود را از دیگران بازمی‌دارند.[2]

۱۲۴۳ (۱) ابراهیم بن عبدالحمید روایت می‌کند که امام صادق‌ؑ در تفسیر آیهٔ «در بسیاری از رازگویی‌های شما خیری نیست مگر آن‌که به صدقه یا معروف دستور دهد»، فرمود: «مقصود خداوند از «معروف»، قرض است.»

۱۲۴۴ (۲) فضیل بن یسار روایت می‌کند که امام صادق‌ؑ فرمود: «هیچ مومنی نیست که برای طلب خشنودی خداوند به مؤمن دیگر وام دهد مگر این‌که خداوند پاداش صدقه برای وی محاسبه می‌کند تا مالش به وی بازگردد.»

این حدیث، با سندهای گوناگون و اندکی اختلاف روایت شده است.

۱۲۴۵ (۳) جابر بن یزید از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «هیچ مسلمانی نیست که برای طلب خشنودی خداوند به مسلمان دیگری وام دهد مگر آن‌که حسنات صدقه پاداش وی خواهد بود تامال را به وی بازگرداند.»

۱۲۴۶ (۴) اسحاق بن عمار از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «بر درِ بهشت نوشته شده است: صدقه به ده برابر و قرض به هجده برابر. در حدیث دیگری، پانزده برابر آمده است.»

۱۲۴۷ (۵) در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌شود که پیامبر اکرمؐ فرمود: «صدقه به ده برابر و قرض به هجده برابر و نیکی به برادران به بیست برابر و نیکی به خویشان به بیست و چهار برابر.»

این حدیث از علیؑ، از پیامبر اکرمؐ نیز روایت شده است.

---

۱. مزمل ۷۳ / ۲۰.　۲. ماعون ۱۰۷ / ۷.

۱۲۴۸ ۲۳۹۰۲ (۶) **مستدرك** ۱۲/۳۶۴: الشيخ أبوالفتوح الرازي في تفسيره عن أميرالمؤمنين عليه السلام انّه قال لعبد الرّحمان بن عوف سمعت من رسول اللّه صلى الله عليه وآله انّه قال الصدقة عشرة أضعاف والقرض ثمانية عشر ضعفاً الخبر.

۱۲۴۹ ۲۳۹۰۳ (۷) **تفسير القمّي** ۲/۳۵۰: قال الصّادق عليه السلام على باب الجنّة مكتوب القرض بثمانية عشر والصّدقة بعشرة وذلك انّ القرض لا يكون إلّا لمحتاج والصّدقة ربّما وضعت في يد غير محتاج.

۱۲۵۰ ۲۳۹۰۴ (۸) **الهداية** ۴۴: قال الصّادق عليه السلام مكتوب على باب الجنّة الصّدقة بعشرة والقرض بثمانية عشر وإنّما صار القرض أفضل من الصّدقة لأنّ المستقرض لا يستقرض إلّا من حاجة وقد يطلب الصّدقة من لا يحتاج.

۱۲۵۱ ۲۳۹۰۵ (۹) **فقه الرّضا** عليه السلام ۲۵۶: روى انّ أجر القرض ثمانية عشر ضعفاً من أجر الصّدقة لأنّ القرض يصل إلى من لا يضع نفسه للصّدقة لأخذ الصّدقة.

۱۲۵۲ ۲۳۹۰۶ (۱۰) **البحار** ۹۶/۱۳۷: أربعين الشّهيد رحمه الله بإسناده إلى الصّدوق عن محمّد بن موسى عن محمّد العطّار عن أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن أبي أيّوب الخزّاز قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول لمّا نزلت هذه الآية على النّبيّ صلى الله عليه وآله ﴿مَن جَآءَ بِٱلْحَسَنَةِ فَلَهُۥ خَيْرٌ مِّنْهَا﴾ قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله اللّهمّ زدني فأنزل اللّه تعالى ﴿مَّن ذَا ٱلَّذِي يُقْرِضُ ٱللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَٰعِفَهُۥ لَهُۥٓ أَضْعَافًا كَثِيرَةً﴾ فعلم صلى الله عليه وآله انّ الكثير من اللّه تعالى لا يحصىٰ وليس له منتهى.

۱۲۵۳ ۲۳۹۰۷ (۱۱) **تفسير الإمام** عليه السلام ۸۰: (عن أمير المؤمنين عليه السلام) وأمّا القرض فقرض درهم كصدقة درهمين سمعته من رسول اللّه صلى الله عليه وآله فقال هو الصّدقة[1] على الأغنياء.

۱۲۵۴ ۲۳۹۰۸ (۱۲) **الدّعائم** ۲/۶۰: عن **رسول اللّه** صلى الله عليه وآله انّه قال من أقرض قرضاً كان له مثله صدقة فلمّا كان من الغد قال من أقرض قرضاً كان له مثله كلّ يوم صدقة وقال عليّ عليه السلام يا رسول اللّه قلت لنا أمس من أقرض قرضاً كان له مثله صدقة وقلت لنا اليوم من أقرض قرضاً كان له مثله كلّ يوم صدقة قال نعم من أقرض قرضاً كان له مثله صدقة فإن أخّره بعد محلّه كان له مثله كلّ يوم صدقة. **ويأتي** في رواية بريدة (۱۴) من باب (۱۱) انظار المعسر نحوه.

---

۱. هو على الأغنياء ـ بحار.

۱۲۴۸ (۶) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش روایت می‌کند که امیرمؤمنان ﷺ به عبدالرحمان بن عوف فرمود: «از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: صدقه به ده برابر و قرض به هجده برابر...» ادامهٔ این حدیث، مانند حدیث پیشین است.

۱۲۴۹ (۷) در تفسیر قمی روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «بر درِ بهشت نوشته شده است: قرض به هجده برابر و صدقه به ده برابر. برای این‌که قرض همواره به نیازمند داده می‌شود و صدقه گاهی در دست غیر نیازمند قرار می‌گیرد.»

۱۲۵۰ (۸) در کتاب الهدایه روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «بر درِ بهشت نوشته شده است: صدقه به ده برابر و قرض به هجده برابر و به این دلیل قرض از صدقه برتر است زیرا قرض‌کننده جز از روی نیاز قرض نمی‌کند ولی گاهی غیرنیازمند صدقه درخواست می‌کند.»

۱۲۵۱ (۹) در کتاب فقه الرضا از معصوم ﷺ روایت می‌شود که: «پاداش قرض هجده برابر پاداش صدقه است؛ زیرا قرض به کسانی می‌رسد که برای گرفتن صدقه خود را در جایگاه صدقه قرار نمی‌دهند.»

۱۲۵۲ (۱۰) ابو ایوب خزاز از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «وقتی این آیه بر پیامبر اکرم ﷺ فرود آمد: هرکس نیکی انجام دهد، برای او بهتر از آن است، پیامبر ﷺ فرمود: خدایا! برای من بیفزا. پس خداوند این آیه را نازل فرمود: کیست آن‌که قرض نیکو به خداوند دهد تا خداوند آن را برای وی به صورت فراوان دوچندان گرداند؟ پس پیامبر اکرم ﷺ دانست که فراوان، از سوی خداوند قابل شمارش نیست و حد و مرزی ندارد.»

۱۲۵۳ (۱۱) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری ﷺ روایت می‌شود که امیرمؤمنان ﷺ فرمود: «ولی قرض؛ پس یک درهم قرض همانند دو درهم صدقه است. از پیامبر اکرم ﷺ شنیدم که فرمود: قرض، صدقه دادن به ثروتمندان است.»

۱۲۵۴ (۱۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس چیزی را قرض دهد، برایش پاداش صدقه دادن به مثل آن است.

روز بعد فرمود: هرکس چیزی را قرض دهد، هر روز پاداش صدقه دادن مثل آن برای اوست.

علی ﷺ پرسید: ای رسول خدا ﷺ! دیروز به ما گفتید: هرکس چیزی را قرض دهد پاداش صدقه دادن مثل آن برایش هست و امروز می‌فرمایید: هرکس چیزی را قرض دهد، هر روز پاداش صدقه دادن مثل آن را دارد!

پیامبر ﷺ فرمود: آری، هرکس چیزی را قرض دهد، پاداش صدقه دادن مثل آن را دارد، پس اگر آن را پس از سر رسید تأخیر بیندازد، پاداش صدقه دادن مثل آن را در هر روز دارد.»

در روایت چهاردهم از باب یازدهم نظیر این روایت خواهد آمد.

۱۲۵۵ ۲۳۹۰۹ (۱۳) **کافی ۵۵۸/۳** : (عدّة من أصحابنا عن ـ معلّق) أحمد بن محمّد عن أبيه عن أحمد بن النّضر عن عمرو بن شمر عن **جابر** عن أبی جعفر ﷺ قال من أقرض رجلاً قرضاً إلى ميسرة كان ما له في زكاة وكان هو فی الصّلاة مع الملائكة حتّى يقضيه. **ثواب الأعمال ۱۶۶** : حدّثنی محمّد بن الحسن ﷺ قال حدّثنی محمّد بن الحسن الصّفّار عن أحمد ابن أبی عبدالله عن أبيه عن أحمد بن النّضر عن عمرو بن شمر عن **جابر** عن أبی عبدالله ﷺ **قال قال رسول اللّه**ﷺ من أقرض مؤمناً وذكر نحوه.

۱۲۵۶ ۲۳۹۱۰ (۱۴) **ثواب الأعمال ۱۶۷** : أبیﷺ قال حدّثنی سعد بن عبدالله قال حدّثنی الهيثم بن أبی مسروق النهدیّ عن **محمّد** بن حباب[1] القمّاط عن شيخ كان عندنا قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول لأن أقرض قرضاً أحبّ إلىّ من أن أتصدّق[2] بمثله قال وكان يقول من أقرض قرضاً فضرب له أجلاً فلم يؤت به عند ذلك الأجل فإنّ له من الثّواب فی كلّ يوم يتأخّر عن ذلك الأجل مثل صدقة دينار واحد فی كلّ يوم.

۱۲۵۷ ۲۳۹۱۱ (۱۵) **فقه الرّضا**ﷺ **۲۵۷** : روی من أقرض قرضاً وضرب له أجلاً فلم يردّ عليه عند انقضاء الأجل كان له من الثّواب فی كلّ يوم مثل صدقة دينار.

۱۲۵۸ ۲۳۹۱۲ (۱۶) **ثواب الأعمال ۱۶۷** : أبیﷺ قال حدّثنی علیّ بن إبراهيم عن أبيه عن محمّد ابن أبی عمير عن **هيثم الصّيرفیّ** وغيره عن أبی عبدالله ﷺ قال القرض الواحد بثمانية عشر وإن مات احتسب بها من الزّكاة.

۱۲۵۹ ۲۳۹۱۳ (۱۷) **مستدرك ۳۹۵/۱۳**: الشّيخ **أبوالفتوح** فی تفسيره عن رسول اللّهﷺ انّه قال رأيت مكتوباً على باب الجنّة الصّدقة بعشرة والقرض بثمانية عشر فقلت يا جبرئيل ولِمَ ذلك والّذی يتصدّق لا يريد الرّجوع والّذی يقرض يعطى لأن يرجعه فقال نعم هو كذلك ولكن ما كلّ من يأخذ الصّدقة له بها حاجة والّذی يستقرض لا يكون إلّا عن حاجة فالصّدقة قد تصل إلى غير المستحقّ والقرض لا يصل إلّا إلى المستحقّ ولذا صار القرض أفضل من الصّدقة.

---

۱. جناب ـ حبان ـ خ.　　۲. أصل ـ خ.

(۱۳) جابر روایت می‌کند که امام باقر﷣ فرمود: «هرکس چیزی را به کسی ـ تا زمان توانگری وی ـ ۱۲۵۵
قرض دهد، مالش پاداش زکات را دارد و خودش پاداش نماز با فرشتگان را خواهد داشت تا بدهکار آن را بپردازد.»

(۱۴) محمد بن حباب قماط با واسطه روایت می‌کند که امام صادق﷣ فرمود: «اگر چیزی را قرض ۱۲۵۶
دهم، برای من محبوب‌تر از این است که مثل آن را صدقه دهم و آن حضرت پیوسته می‌فرمود: هرکس چیزی را تا مدت معینی قرض دهد و هنگام سر رسید به وی پرداخت نشود، در برابر هر روز تأخیر، پاداشی همانند پاداش یک دینار صدقه در هر روز را دارد.»

(۱۵) در کتاب فقه الرضا از معصوم﷣ روایت می‌شود که: «هرکس چیزی را قرض دهد و برای آن ۱۲۵۷
مدتی، معین کند، پس هنگام سررسید به وی پرداخت نشود، در هر روز پاداشی همانند پاداش صدقهٔ یک دینار خواهد داشت.»

(۱۶) هیثم صیرفی و دیگران از امام صادق﷣ روایت می‌کنند که فرمود: «قرض به هجده برابر و ۱۲۵۸
اگر وام گیرنده بمیرد، آن را به‌جای زکات حساب کن.»

(۱۷) در تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «مشاهده کردم بر درِ ۱۲۵۹
بهشت نوشته شده است: صدقه به ده برابر و قرض به هجده برابر. پس به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل! دلیل این چیست؟ با این‌که صدقه‌دهنده پس گرفتن مالش را نمی‌خواهد ولی قرض دهنده، می‌دهد تا آن را پس بگیرد!

جبرئیل گفت: آری، همین‌گونه است ولی این‌گونه نیست که تمام صدقه‌گیران به آن نیازمند باشند در حالی که کسی جز از روی نیاز قرض نمی‌کند. پس صدقه گاهی به غیرمستحق می‌رسد و قرض تنها به مستحق می‌رسد؛ به همین دلیل قرض برتر از صدقه است.»

۱۲۶۰ (۱۸) **ثواب الأعمال** ۳۴۱: بالإسناد المتقدّم في باب (٦) عيادة المريض ج ٣ عن ۲۲۹۱٤
أبی هريرة و**عبدالله** بن عبّاس قالا خطبنا رسول اللهﷺ (إلى أن قال) ومن أقرض أخاه المسلم كان له بكلّ درهم أقرضه وزن جبل أُحد (وحرا وثبير ـ خ) وجبال رضوى وطور سيناء حسنات فإن رفق به في طلبه بعد أجله جاز[1] على الصّراط كالبرق الخاطف اللّامع بغير حساب[2] ولا عذاب ومن شكا إليه أخوه المسلم فلم يقرضه حرّم الله عليه الجنّة يوم يجزى المحسنين.

۱۲۶۱ (۱۹) **الدّعائم** ٤٨٩/٢: روينا عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليهما انّه قال القرض ۲۲۹۱٥
والعارية وقرى الضّيف من السّنّة.

۱۲۶۲ (۲۰) **كافى** ٥٥٨/٣: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال والحجّال عن ۲۲۹۱٦
ثعلبة بن ميمون عن إبراهيم بن السّندى عن يونس بن عمّار[3] قال سمعت أبا عبدالله ؑ يقول قرض المؤمن غنيمة وتعجيل أجر[4] ان أيسر قضاك وإن مات قبل ذلك احتسبت به من الزّكوة.

۱۲۶۳ (۲۱) **كافى** ٣٤/٤: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمّد بن عبدالحميد عن ۲۲۹۱۷
إبراهيم بن السّندىّ عن أبى عبدالله ؑ قال قرض المؤمن غنيمة وتعجيل خير ان أيسر أدّاه وأن مات احتسب من الزكوة. **فقيه** ٣٢/٢: قال الصادق ؑ قرض المؤمن وذكر مثله إلّا انّ فيه من زكاته. ۲۲ **فقيه** ١٠/٢: روى عن الصادق ؑ أنّه قال نعم الشيء القرض ان أيسر قضاك وان أعسر حسبته من الزكاة.

۱۲۶٤ (۲۲) **كافى** ٥٥٨/٣: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ١٠٧/٤: احمد بن محمّد عن محمّد بن ۲۲۹۱۸
عليّ عن محمّد بن فضيل عن موسى بن بكر عن ابى الحسن ؑ قال كان على صلوات الله عليه يقول قرض المال حمى الزكوة. **فقيه** ١٠/٢: وروى أنّ القرض حميّ للزكاة.

۱۲۶٥ (۲۳) **فقيه** ٩/٤: بالاسناد المتقدّم فى حديث المناهى قالﷺ ومن احتاج اليه اخوه ۲۲۹۱۹
المسلم فى قرض وهو يقدر عليه فلم يفعل حرّم الله عليه ريح الجنّة.

---

١. يعدى به على الصّراط ـ خ. ٢. عقاب ـ خ. ٣. يونس عن عمّار ـ خ.
٤. خير ـ خ.

(۱۸) ابو هریره و عبدالله بن عباس گویند: «پیامبر اکرمﷺ برای ما سخنرانی کرد... تا آنجا که ۱۲۶۰
روایت می‌کنند پیامبر اکرمﷺ فرمود: هرکس به برادر مسلمانش قرض دهد، در برابر هر درهمی که به وی قرض داده به اندازه وزن کوه اُحد (و حرا و ثبیر) و کوه‌های رضوی و طور سینا برای وی حسنه خواهد بود. آن‌گاه اگر پس از سر رسید در مطالبه آن نرمش از خود نشان دهد، به‌سان برق جهندهٔ درخشان ـ بدون محاسبه و عذاب ـ از صراط عبور می‌کند و کسی که برادر مسلمانش نزد وی شکوه کند و به او قرض ندهد، خداوند روزی که نیکوکاران را پاداش می‌دهد، بهشت را بر وی حرام می‌کند.»

(۱۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادقؑ فرمود: «قرض دادن، عاریه دادن و ۱۲۶۱
پذیرایی از مهمان، از سنت است.»

(۲۰) یونس بن عمار از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «قرض دادن به مؤمن، غنیمت و ۱۲۶۲
شتاب به سوی پاداش است. وام گیرنده اگر توانگر شد، آن را به تو می‌پردازد و اگر پیش از پرداخت درگذشت، آن را به حساب زکات می‌گذاری.»

(۲۱) ابراهیم بن سندی روایت می‌کند که امام صادقؑ فرمود: «قرض دادن به مؤمن، غنیمت و ۱۲۶۳
شتاب در کار خیر است. وام‌گیرنده اگر توانگر شد، آن را می‌پردازد و اگر درگذشت، آن را به حساب زکات بگذار.»

در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادقؑ فرمود: «چه خوب چیزی است قرض دادن! اگر وام‌گیرنده توانگر شد، به تو می‌پردازد و اگر تنگدست شد، به حساب زکات می‌گذاری.»

(۲۲) موسی بن بکر از امام موسی بن جعفرؑ روایت می‌کند که علیؑ می‌فرمود: «قرض دادن ۱۲۶۴
مال از زکات حمایت می‌کند.»[۱]

(۲۳) در حدیث نهی‌های پیامبر اکرمﷺ آمده است که آن حضرت فرمود: «هرکس برادر مسلمانش ۱۲۶۵
نیازمند وام گرفتن از او شود و او قدرت بر آن داشته باشد و انجام ندهد، خداوند بوی بهشت را بر وی حرام می‌کند.»

---

۱. این ترجمه بر اساس توضیح علامه مجلسیؒ بیان شد. ملاذ الاخیار ۲۸۲/۶ ولی شاید مناسب‌تر باشد که حدیث این گونه ترجمه شود: «قرض دادن مال، مانع تعلق زکات است.» زیرا معنای حمایت، مانع شدن از رسیدن چیزی به آن است.

۱۲۶۶ ۲۳۹۲۰ (۲۴) **الخصال** ۱۱۱ حدّثنا ابى ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبدالله قال حدّثنى احمد بن محمّد بن عيسى عن العبّاس بن معروف عن ابى همّام اسماعيل بن همّام عن محمّد بن سعيد بن غزوان عن السكونيّ عن ابي عبدالله جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن على ﷺ عن النّبىّ ﷺ قال تكلّم النار يوم القيامة ثلاثة اميراً وقارياً وذا ثروة من المال فتقول للأمير يا من وهب اللّه له سلطاناً فلم يعدل فتزدرده كما يزدرد الطيرحبّ السّمسم وتقول للقارى يا من تزيّن للنّاس وبارز اللّه بالمعاصى فتزدرده وتقول للغنىّ يا من وهب اللّه له دُنياً كثيرة واسعة فيضاً وسأله الفقير (الحقير ـ خ) اليسير قرضاً فأبى إلّا بخلاً فتزدرده.

وتقدّم فى رواية ابن مسعود (۲۸) من باب (۶) عيادة المريض من أبواب ما يتعلّق بالمرض ج ۳ قوله ﷺ بياض القلب فى اربع: عيادة المريض، اتّباع الجنائز، شراء أكفان الموتى ودفع القرض. **وفى** احاديث باب (۸) وقت اعطاء الزكاة فيما يعتبر فيه الحول من أبواب زكوة النقدين ج ۹ وباب (۱) ما ورد من الحقوق فى المال سوى الزكوة من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق ج ۹ ما يدلّ على استحباب القرض خصوصاً رواية سماعة (۵) و (۶) وابى بصير (۸).

وفى رواية عقبة (۵۰) من باب (۸۷) ما ورد فى قضاء حاجة المؤمن من أبواب العشرة ج ۲۰ قوله ﷺ القرض عندنا بثمانية عشر والصدقة بعشرة وماذا عليك اذا كنت كما تقول موسراً اعطيته فاذا كان ابّان زكاتك احتسبت بها من الزكوة يا عثمان لا تردّه فانّ ردّه عندالله عظيم الخ. **وفى** رواية ابن عبّاس (۷۴) قوله ﷺ من أقرض ملهوفاً فأحسن طلبته استأنف العمل وأعطاه اللّه بكلّ درهم ألف قنطار من الجنّة.

وفى رواية تحف العقول (۱۶) من باب (۱) وجوب الاجتناب عن الحرام من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ قوله ﷺ وأمّا الوجوه الأربع فقضاء الدين والعارية والقرض وإقراء الضيف واجبات فى السّنّة. **وفى** رواية ابن سنان (۳۴) من باب (۱) تحريم أخذ الربا من أبوابه ج ۲۳ قوله ﷺ فحرّم اللّه ﷻ على العباد الرّبا لعلّة فساد الاموال (الى ان قال) وتركهم

(۲۴) سکونی از امام صادق﷣ از پدرش﷣ از نیاکانش﷨ از علی﷣ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «روز قیامت آتش با سه کس سخن می‌گوید؛ فرمانروا، قاری قرآن و ثروتمند. به فرمانروا می‌گوید: ای کسی که خداوند به او قدرت داد و به عدالت رفتار نکرد! آن‌گاه همان‌گونه که پرنده، دانهٔ کنجدی را می‌بلعد، او را می‌بلعد و به قاری قرآن می‌گوید: ای کسی که برای مردم، خود را آراست و با انجام گناهان با خدا مبارزه کرد! آن‌گاه او را می‌بلعد و به ثروتمند می‌گوید: ای کسی که خداوند به وی دنیای فراوان و ثروت بسیار عنایت فرمود و نیازمند از او چیز اندک و کوچکی به عنوان قرض درخواست کرد و او به دلیل بخل، خودداری کرد. آن‌گاه او را می‌بلعد.» ۱۲۶۶

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و هشتم از باب ششم از باب‌های احکام بیماری فرمودهٔ پیامبراکرمﷺ که: «چهار چیز سبب سفیدی قلب می‌شود: عیادت از بیمار، تشییع جنازه، خریدن کفن مردگان و پرداخت قرض.»

و در روایات باب هشتم از باب‌های زکات طلا و نقره و باب یکم از باب‌های استحباب حقوق، مطالبی که بر استحباب قرض دلالت می‌کند، به ویژه روایت پنجم و ششم و هشتم.

در روایت پنجاه از باب هشتاد و هفت از باب‌های معاشرت فرمودهٔ معصوم﷣ که: «نزد ما قرض به هجده برابر است و صدقه به ده برابر، چه زیانی به تو می‌رسد، هرگاه ـ چنانچه می‌گویی ـ توانگر بودی به او قرض دهی و هنگامی که وقت پرداخت زکاتت فرا می‌رسد، آن را به حساب زکات بگذاری. ای عثمان! او را [دست خالی] باز نگردان که بازگرداندن او کار خطرناکی است.»

در روایت هفتاد و چهار فرمودهٔ امام معصوم﷣ که: «هرکس به فریادخواهی قرض دهد و نیکو آن را درخواست کند، از نو عمل آغاز کرده است [گناهان گذشته‌اش بخشیده شده است] و خداوند در برابر هر درهم قنطاری ـ مال فراوان ـ از بهشت به او عنایت می‌کند.»

در روایت شانزده از باب یک از باب‌های کسب‌های روا و ناروا فرمودهٔ امام﷣ که: «وجوه چهارگانه: پرداخت بدهی، عاریه، قرض دادن و پذیرایی از مهمان است. اینها از سنت‌های واجب است.»

در روایت سی و چهارم از باب یکم از باب‌های ربا فرمودهٔ امام﷣ که: «پس خداوند عزیز و باشکوه ربا را بر بندگان حرام کرد، به دلیل فاسد کردن اموال... و ترک کردن قرض و قرض، از کارهای نیک است.»

للقرض والقرض صنايع المعروف. ويأتى فى الباب التالى وما يتلوه ما يناسب ذلك.
وفى رواية ابن سنان (٨) من باب (٩) انّ الغريم إذا طالبه غريمه يجب عليه الإيفاء قوله ﷺ ألف درهم أقرضها مرّتين احبّ الىّ من أن أتصدّق بها مرّة. وفى رواية ابراهيم بن عمر (٨) من باب (١٩) جواز تزويج غير الهاشمىّ الهاشميّة والاعجمىّ العربيّة من أبواب التزويج ج ٢٥ قوله ﷺ من أقرض قرضاً فكأنّما تصدّق بشطره فأن أقرضه الثانية كان برأس المال[١].

(٤)

باب جواز استقراض الرغيف الكبير واعطاء الصّغير وبالعكس وكذا الجوز وامثالهما

١٢٦٧ ٢٣٩٢١ (١) تهذيب ١٦٢/٧: محمّد بن احمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن الحكم بن مسكين عن اسحاق بن عمّار قال قلت لابى عبدالله ﷺ أستقرض الرغيف من الجيران فنأخذ كبيراً ونعطى صغيراً أو نأخذ صغيراً ونعطى كبيراً قال لابأس.

١٢٦٨ ٢٣٩٢٢ (٢) نوادر احمد بن محمّد بن عيسى ١٦٣: عن ابى جعفر ﷺ سئل عن الخبز بعضها اكبر من بعض قال لابأس اذا أقرضته.

١٢٦٩ ٢٣٩٢٣ (٣) فقيه ١١٦/٣: روى عن الصباح بن سيّابة قال قلت لابى عبدالله ﷺ انّ عبدالله بن ابى يعفور أمرنى أن أسألك قال انّا نستقرض الخبز من الجيران فنردّ أصغر منه أو أكبر فقال ﷺ نحن نستقرض الجوز الستّين والسبعين عدداً فيكون فيه الصغيرة والكبيرة فلا بأس. وتقدّم فى رواية غياث (١٦) من باب (١) أنّه لا بأس بالسّلم اذا ذكر الجنس من أبواب السلف ج ٢٣ قوله ﷺ لا بأس باستقراض الخبز. ويأتى فى احاديث الباب التالى ما يناسب ذلك.

---

١. يعنى كأنّه بالمرّة الثانية تصدّق بشطر آخر من المال.

می‌آید:

در باب بعدی و باب پس از آن مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت هشتم از باب نهم از باب‌های بدهی فرمودهٔ پیامبرﷺ که: «هر درهم را دو بار قرض دهم، نزد من محبوب‌تر از آن است که آن را یک بار صدقه دهم.»

و در روایت هشتم از باب نوزدهم از باب‌های ازدواج فرمودهٔ پیامبر اکرمﷺ که: «هرکس مالی را قرض دهد، گویا نصف آن را قرض داده است؛ پس اگر آن را برای بار دوم قرض دهد، برابر اصل مال خواهد بود.»

باب ۴

جواز قرض گرفتن نان‌بزرگ و پرداخت نان کوچک و همین‌طور گردو و...

۱۲۶۷ (۱) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادقؑ گفتم: از همسایگانم نان قرض می‌کنم، پس نان بزرگ می‌گیرم و نان کوچک می‌دهم یا نان کوچک می‌گیرم و نان بزرگ می‌دهم.

امامؑ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۲۶۸ (۲) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی روایت می‌شود که از امام باقرؑ دربارهٔ نان سؤال شد که برخی بزرگ‌تر از برخی دیگر است. امامؑ فرمود: «اشکال ندارد، هرگاه آن را قرض دهی.»

۱۲۶۹ (۳) صباح بن سیّابه گوید: «به امام صادقؑ گفتم: عبدالله بن ابی یعفور از من خواسته که از شما بپرسم: ما از همسایگان نان قرض می‌کنیم و کوچک‌تر یا بزرگ‌تر از آن می‌پردازیم. [آیا اشکال دارد؟]

امامؑ فرمود: ما نیز شصت، هفتاد عدد گردو قرض می‌کنیم که در میان آنها کوچک و بزرگ است. اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت شانزدهم از باب یکم از باب‌های سلف فرمودهٔ معصومؑ که: «قرض کردن نان اشکال ندارد.»

می‌آید:

در روایات باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

(۵)

باب ماورد فی منع قرض الخمیر والخبز ومنع الملح والماعون واقتباس النار

قال اللّه تعالى في سورة الماعون (۱۰۷): ۷: ﴿وَ يَمْنَعُونَ ٱلْمَاعُونَ﴾.

۱۲۷۰ ۲۳۹۲۴ (۱) **تهذیب ۱۶۲/۷**: محمّد بن احمد بن یحیی عن بنان بن محمّد عن ابیه عن ابن المغیرة عن فقیه ۱۷۱/۳: السکونیّ عن جعفر (بن محمّد ـ فقیه) عن ابیه علیهما السلام قال لاتمانعوا قرض الخمیر والخبز فانّ منعه[1] یورث الفقر.

۱۲۷۱ ۲۳۹۲۵ (۲) **الجعفریّات ۱۶۱**: باسناده عن علیّ بن ابی طالب علیه السلام قال قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله لاتمانعوا قرض الخمیر فانّ منعه یورث الفقر.

۱۲۷۲ ۲۳۹۲۶ (۳) **کافی ۳۱۵/۵**: (عدّة من اصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن سعدان عن معاویة بن عمّار قال قال أبو عبداللّه علیه السلام لاتمانعوا قرض الخمیر والخبز واقتباس النّار فانّه یجلب الرزق علی اهل البیت مع ما فیه من مکارم الاخلاق.

۱۲۷۳ ۲۳۹۲۷ (۴) **کافی ۳۰۸/۵**: محمّد بن یحیی عن محمّد بن احمد عن السندی بن محمّد عن ابی البختری عن ابی عبداللّه علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام لا یحلّ منع الملح والنار.

۱۲۷۴ ۲۳۹۲۸ (۵) **الجعفریّات ۱۷۲**: باسناده عن علیّ بن ابی طالب علیه السلام قال قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله خمس لا یحلّ منعهنّ الماء والملح والکلاء والنّار والعلم وفضل العلم خیر من فضل العبادة وکمال الدّین الورع. **وتقدّم** فی روایة سماعة (۵) من باب (۱) ماورد من الحقوق فی المال سوی الزکاة من أبواب مایتأکّد استحبابه من الحقوق ـ ج ۹: قوله علیه السلام والماعون لیس من الزکاة هو المعروف تصنعه والقرض تقرضه ومتاع البیت تعیره. **وفی** روایة سماعة (۶) نحوه. **وفی** روایة ابی بصیر (۸) قوله علیه السلام ﴿وَيَمْنَعُونَ الْماعُونَ﴾ قال هو القرض یقرضه والمعروف یصطنعه ومتاع البیت یعیره. **وفی** روایة غیاث (۱۶) من باب (۱) انّه لا بأس بالسّلم اذا ذکر الجنس من أبواب السلف ج ۲۳ قوله علیه السلام لابأس باستقراض الخبز. **وفی** احادیث الباب المتقدّم مایناسب ذلك فلاحظ.

---

۱. منعهما ـ فقیه.

باب ۵

حکم قرض ندادن خمیر، نان، وسایل خانه، نمک و آتش

خداوند متعال می‌فرماید:

و وسایل خانهٔ خود را از دیگران بازمی‌دارند.[1]

۱۲۷۰ (۱) سکونی از امام صادق﷣ روایت می‌کند که امام باقر﷣ فرمود: «از قرض دادن خمیر و نان به یکدیگر دریغ نورزید؛ زیرا جلوگیری از آن سبب فقر می‌شود.»

۱۲۷۱ (۲) در کتاب جعفریات از علی﷣ روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «از قرض دادن خمیر به یکدیگر دریغ نکنید؛ زیرا جلوگیری از آن فقر را به دنبال دارد.»

۱۲۷۲ (۳) معاویة بن عمار از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «از قرض دادن خمیر و نان و پاره آتش به یکدیگر دریغ نورزید؛ زیرا این کار روزی را به سوی اهل خانه می‌کشاند، افزون بر آن، این کار از اخلاق بزرگوارانه است.»

۱۲۷۳ (۴) ابو البختری از امام صادق﷣ روایت می‌کند که امیر مؤمنان﷣ فرمود: «جلوگیری کردن از دادن نمک و آتش به دیگران حلال نیست.»

۱۲۷۴ (۵) در کتاب جعفریات از امیر مؤمنان﷣ روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «جلوگیری از پنج چیز حلال نیست: آب، نمک، چراگاه، آتش و دانش و فضیلت علم، بهتر از فضیلت عبادت است و کامل کنندهٔ دین، پارسایی است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجم از باب یکم از باب‌های استحباب حقوق فرمودهٔ امام﷣ که: «ماعون از زکات نیست. آن، کار نیکی است که انجام می‌دهی و وامی است که می‌پردازی و وسایل خانه است که عاریه می‌دهی.»

و در روایت ششم مانند آن.

و در روایت هشتم در تفسیر آیهٔ: «و ماعون را بازمی‌دارند.» این گفته که: «آن وامی است که می‌پردازد و کار نیکی است که انجام می‌دهد و وسایل خانه است که عاریه می‌دهد.»

و در روایت شانزدهم از باب یکم از باب‌های سلف فرمودهٔ امام﷣ که: «قرض گرفتن نان اشکال ندارد.»

و در روایات باب پیشین، مناسب با این بحث هست؛ ملاحظه کنید.

---

۱. ماعون ۱۰۷ / ۷.

(۶)

باب الإشهاد على الدّين وكتابته وماورد فى أنّ من أدان بغير بيّنة فلايستجاب دعاؤه بردّ ماله اليه

قال اللّه تعالى فى سورة البقرة (۲): ۲۸۲ و ۲۸۳: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيۡنٍ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗى فَٱكۡتُبُوهُۚ وَلۡيَكۡتُب بَّيۡنَكُمۡ كَاتِبُۢ بِٱلۡعَدۡلِۚ وَلَا يَأۡبَ كَاتِبٌ أَن يَكۡتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ ٱللَّهُۚ فَلۡيَكۡتُبۡ وَلۡيُمۡلِلِ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ وَلۡيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ وَلَا يَبۡخَسۡ مِنۡهُ شَيۡـٔٗاۚ فَإِن كَانَ ٱلَّذِي عَلَيۡهِ ٱلۡحَقُّ سَفِيهًا أَوۡ ضَعِيفًا أَوۡ لَا يَسۡتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلۡيُمۡلِلۡ وَلِيُّهُۥ بِٱلۡعَدۡلِۚ وَٱسۡتَشۡهِدُواْ شَهِيدَيۡنِ مِن رِّجَالِكُمۡۖ فَإِن لَّمۡ يَكُونَا رَجُلَيۡنِ فَرَجُلٞ وَٱمۡرَأَتَانِ ... * وَإِن كُنتُمۡ عَلَىٰ سَفَرٖ وَلَمۡ تَجِدُواْ كَاتِبٗا فَرِهَٰنٞ مَّقۡبُوضَةٞۖ﴾.

۱۲۷۵ ۲۲۹۲۹ (۱) **كافى ۲۹۸/۵**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ۲۳۲/۷**: احمد بن محمّد بن عيسى عن علىّ بن الحكم عن **عمران**[1] بن عاصم قال قال أبو عبداللّه ﷺ اربعة لايستجاب لهم (دعوة ـ كا) احدهم رجل يكون[2] له مال فأدانه بغير بيّنة يقول اللّه ﷻ ألم آمرك بالشهادة.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۲۷۶ ۲۲۹۳۰ (۲) **مستدرك ۴۰۱/۱۳**: تفسير الامام ﷺ عن **امير المؤمنين** ﷺ عن رسول اللّه ﷺ انّه قال ثلاثة لايستجيب اللّه لهم بل يعذّبهم ويوبّخهم ـ الى ان قال ـ والثالث رجل اوصاه اللّه تعالى بان يحتاط لِدَيْنه بشهود وكتاب فلم يفعل (ذلك ـ خ) ودفع ماله الى غير ثقة بغير وثيقة فجحده او بخسه فهو يقول اللّهمّ[3] ردّ علىّ فيقول اللّه ﷻ (يا عبدى ـ خ) قد علّمتك كيف تستوثق لمالك ليكون محفوظاً لئلّا يتعرّض للتّلف فأبيتَ وانت الآن تدعونى وقد ضيّعت مالك وأتلفته وخالفت[4] وصيّتى فلا أستجيب لك.

۱۲۷۷ ۲۲۹۳۱ (۳) **كافى ۲۹۸/۵**: عدّة من اصحابنا عن احمد بن ابى عبداللّه عن محمّد بن علىّ عن موسى بن سعدان عن عبداللّه بن القاسم عن **عبداللّه** بن سنان عن ابى عبداللّه ﷺ قال من ذهب حقّه على غير بيّنة لم يؤجر. محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن موسى بن سعدان عن عبداللّه بن القاسم عن عبداللّه بن سنان عن ابى عبداللّه ﷺ مثله.

---

۱. عمر [ان] بن أبى عاصم ـ كا. ۲. كان ـ كا. ۳. يا ربّ ـ خ.
۴. غيّرت ـ خ ل.

باب ۶
گواه گرفتن بر وام و نوشتن آن

خداوند متعال می‌فرماید:

ای کسانی که ایمان آوردید، هرگاه برای مدت معینی به یکدیگر وام دادید، آن را بنویسید و باید نویسنده‌ای میان شما به عدالت بنویسد و هیچ نویسنده‌ای از نوشتن خودداری نکند همان‌گونه که خداوند به او آموخت و باید بدهکار دیکته کند و باید از پروردگارش بترسد و چیزی از حقّ طلبکار نکاهد. پس اگر بدهکار، سفیه یا ضعیف بود یا قدرت بر دیکته کردن نداشت، باید ولی وی با رعایت عدالت دیکته کند و دو نفر از مردان‌تان را گواه بگیرد، پس اگر دو مرد در دسترس نبود، یک مرد و دو زن...

و اگر در مسافرت بودید و نویسنده‌ای نیافتید پس وثیقه‌ای بگیرید...[۱]

۱۲۷۵ (۱) عمران بن عاصم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «چهار گروه دعای‌شان مستجاب نمی‌شود، یکی از آنان صاحب مالی است که مال خود را بدون بیّنه ـ دو گواه ـ به دیگری دهد. خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: مگر به تو دستور ندادم گواه بگیری؟»

۱۲۷۶ (۲) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری ﷺ از امیر مؤمنان ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خداوند دعای سه گروه را اجابت نمی‌کند بلکه آنان را عذاب و توبیخ می‌کند... سوم کسی است که خداوند به وی دستور داده با گواه گرفتن و نوشتن دربارهٔ طلبش احتیاط کند ولی چنین نکرد و مالش را بدون وثیقه به شخص غیر مورد اعتماد داد. بدهکار نیز او را انکار کرد یا از آن کم گذاشت. پس او می‌گوید: خدایا مالم را به من بازگردان! و خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: ای بنده‌ام! من به تو آموختم که چگونه برای مالت وثیقه بگیری تا حفظ شود و در معرض تلف قرار نگیرد ولی تو از انجام آن خودداری کردی و اکنون مرا می‌خوانی، در حالی که مالت را تباه و نابود و با سفارش من مخالفت کردی. پس من دعای تو را اجابت نخواهم کرد.»

۱۲۷۷ (۳) عبدالله بن سنان روایت می‌کند که امام صادق ﷺ فرمود: «هرکس بدون بیّنه، حقش نابود شود، پاداش نمی‌گیرد.»

---

۱. بقره ۲ / ۲۸۲ و ۲۸۳.

۱۲۷۸ ۲۲۹۳۲ (٤) **الاختصاص** ۱۲۳: حدّثنا محمّد بن عليّ قال حدّثنا محمّد بن الحسن قال أخبرنا عبدالرحمان ابن اخی الأصمعیّ عن عمّه الأصمعیّ قال حدّثنی بعض اصحابنا عن **عبدالرّحمن** بن خالد بن ابی الحسن جمهور مولی المنصور قال اخرج الیّ بعض ولد سلیمان بن علیّ کتاباً بخطّ عبدالمطّلب واذا شبیه بخطّ النساء (الصبیان ـ خ ل) بسمك اللّهمّ ذکر حقّ عبدالمطّلب بن هاشم من اهل مکّة علی فلان بن فلان الحمیریّ من اهل زول صنعاء[1] علیه الف درهم فضّة طیّبة کیلاً بالجدید[2] ومتی دعاه بها اجابه شهد اللّه والملکان.

ویأتی فی احادیث باب (۱) حکم الرّهن والارتهان فی بیع النسیئة من أبوابه ج ۲۳ ما یناسب الباب.

(۷)
باب وجوب قضاء الدین مع الیسر وعدم سقوطه الّا بالأداء او الإبراء

۱۲۷۹ ۲۲۹۳۳ (۱) **تهذیب** ۱۸٤/٦: محمّد بن یعقوب عن **کافی** ۹٤/٥: عليّ بن ابراهیم عن ابیه (عن ابن ابی عمیر ـ کا خ) عن حنّان بن سدیر **الخصال** ۱۲: **العلل** ۵۲۸: حدّثنا محمّد بن الحسن (بن احمد بن الولید ـ الخصال) قال حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن العبّاس بن معروف عن الحسن بن محبوب عن حنّان بن سدیر (عن أبیه ـ کا ـ الخصال ـ العلل) عن ابی جعفر ﷺ قال کلّ ذنب یکفّره القتل فی سبیل اللّه ﷻ الّا الدّین (فانّه ـ الخصال) لا کفّارة له الّا اداؤه او یقضی (عن ـ العلل) صاحبه[3] او یعفو الذی له الحقّ.

۱۲۸۰ ۲۲۹۳٤ (۲) **فقیه** ۱۱۲/۳: روی عن أبان عن بشّار عن ابی جعفر ﷺ قال أوّل قطرة من دم الشّهید کفّارة لذنوبه الّا الدّین فانّ کفّارته قضاؤه.

---

۱. زول: مکان بالیمن فی بعض الحواشی.

۲. الجدید: ضرب من المسکوکات ـ المنجد.

۳. ای ولیّه او وارثه او الامام او المتبرّع ـ مرآت.

۱۲۷۸ (۴) عبدالرحمن بن خالد بن ابی الحسن جمهور از نزدیکان منصور گوید: «یکی از فرزندان سلیمان بن علی نوشته‌ای به خط حضرت عبدالمطلب به من نشان داد که آن شبیه خط زنان (کودکان) بود. در آن نوشته آمده بود: به نام خدا، این بیان حق عبدالمطلب بن هاشم از اهل مکه بر فلانی فرزند فلانی حمیری از اهل زول صنعاست. شخص حمیری هزار درهم نقرهٔ خالص جدید به صورت پیمانه بدهکار است و هروقت، عبدالمطلب آن را از وی درخواست کرد، پاسخ خواهد داد. خداوند و دو فرشته بر این مطلب گواهی می‌دهند.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب یکم از باب‌های رهن، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۷

وجوب پرداخت بدهی در صورت توان

۱۲۷۹ (۱) حنّان بن سدیر روایت می‌کند که امام باقر﵇ فرمود: «شهادت در راه خدا هر گناهی را می‌پوشاند، مگر بدهی، که آن کفاره‌ای ندارد جز پرداخت بدهکار یا پرداخت از جانب وی یا گذشت طلبکار.»

۱۲۸۰ (۲) بشّار روایت می‌کند که امام باقر﵇ فرمود: «نخستین قطره خون شهید گناهانش را می‌پوشاند، مگر بدهی که کفّارهٔ آن، پرداخت آن است.»

١٢٨١ ٢٢٩٣٥ (٣) **احتجاج الطبرسی** ٣١٤/١: روى عن موسى بن جعفر عن أبيه عن آبائه عليهم السلام عن الحسين بن عليّ عليهما السلام قال انّ يهوديّاً من يهود الشام وأحبارهم كان قد قرأ التّوراة والإنجيل والزبور وصحف الأنبياء عليهم السلام وعرف دلائلهم جاء الى مجلس فيه أصحاب رسول اللّه صلى الله عليه وآله وفيهم عليّ بن أبيطالب وابن عبّاس وابن مسعود وأبو سعيد[١] الجهنى فقال يا أُمّة محمّد ما تركتم لنبيّ درجة ولا لمرسل فضيلة إلّا أنحلتموها[٢] نبيّكم فهل تجيبونى عمّا أسألكم عنه فكاع[٣] القوم عنه فقال عليّ بن أبى‌طالب عليه السلام نعم ما أعطى اللّه تعالى نبيّاً درجة ولا مرسلاً فضيلة الّا وقد جمعها لمحمّد صلى الله عليه وآله (الى ان قال ص ٣٣٣) قال له اليهوديّ فانّ عيسى عليه السلام يزعمون أنّه أحيى الموتى باذن اللّه قال له عليّ عليه السلام لقد كان كذلك ومحمّد صلى الله عليه وآله سبّحت في يده تسع حصيات تسمع نغماتها فى جمودها ولا روح فيها لتمام حجّة نبوّته ولقد كلّمه الموتى من بعد موتهم واستغاثوه ممّا خافوا تبعته ولقد صلّى بأصحابه ذات يوم فقال ما هاهنا من بنى النّجّار أحد وصاحبهم محتبس على باب الجنّة بثلاثة دراهم لفلان اليهوديّ وكان شهيداً الخبر.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

١٢٨٢ ٢٢٩٣٦ (٤) **كافى** ٩٤/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ١٨٤/٦: أحمد ابن أبى عبداللّه عن محمّد بن عيسى عن عثمان بن سعيد عن عبدالكريم من أهل همدان عن **فقيه** ١١١/٣: (رجل يقال له ـ يب) **أبى** ثمامة[٤] قال قلت لأبى جعفر الثانى عليه السلام انّى أريد ان ألزم[٥] مكّة أو المدينة[٦] وعليّ دين فما تقول فقال ارجع (فأدّه ـ كا) إلى مؤدّى دينك وانظر ان تلقى اللّه تعالى وليس عليك دين انّ المؤمن لا يخون. **العلل** ٥٢٨: حدّثنا الحسين بن أحمد عن أبيه عن محمّد بن أحمد عن ابن عيسى عن عثمان بن سعيد قال حدّثنا عبدالكريم الهمدانى عن **أبى** ثمامة[٧] قال دخلت على أبى جعفر عليه السلام وقلت له جعلت فداك انّى رجل أريد ان ألازم مكّة وعليّ دين للمرجئة فما تقول قال (وذكر مثل ما فى تهذيب).

---

١. أبو معبد ـ خ.
٢. أى ادّعوتموها لنبيّكم.
٣. أى هابوا عنه ـ مجمع.
٤. أبى تمامة ـ خ.
٥. ألازم ـ فقيه.
٦. والمدينة ـ يب.
٧. أبى تمامة ـ خ.

۱۲۸۱ (۳) در کتاب احتجاج طبرسی از امام موسی بن جعفر﷣ از پدرش﷣ از نیاکانش﷩ از امام حسین﷣ روایت می‌شود که فرمود: «یکی از یهودیان اهل شام و از علمای آنان، تورات، انجیل، زبور و کتاب‌های پیامبران را خوانده بود و دلایل آنان را می‌شناخت. وی به مجلسی آمد که یاران پیامبر اکرمﷺ، از جمله علی﷣، ابن‌عباس، ابن‌مسعود و ابو سعید جهنی در آن بودند. عالم یهودی به یاران پیامبرﷺ گفت: ای امت محمدﷺ! شما تمام درجات پیامبران و همهٔ فضایل رسولان را به پیامبر خود نسبت می‌دهید. پس آیا به پرسش‌های من دربارهٔ وی پاسخ می‌دهید؟

یاران پیامبرﷺ از سخن وی به وحشت افتادند ولی علی﷣ فرمود: آری، خداوند به هیچ پیامبر درجه و به هیچ فرستاده‌ای فضیلتی نداد مگر آن‌که همهٔ آنها را برای محمدﷺ گرد آورد.

حدیث ادامه می‌یابد تا آنجا که دانشمند یهودی به امیرمؤمنان﷣ گفت: مسیحیان بر این باورند که عیسی﷣ با اجازهٔ خداوند، مرده زنده می‌کند.

علی﷣ فرمود: همین‌گونه است و در دست محمدﷺ نیز نُه دانه سنگریزه، تسبیح خدا را گفتند، به طوری که آهنگ آنها شنیده می‌شد. با این‌که آنها جامد و بی‌روح بودند و این کار به دلیل کامل شدن دلیل پیامبری وی بود.

همچنین مردگان ـ پس از مرگ ـ با پیامبرﷺ سخن می‌گفتند و از پی آمدهای آنچه می‌ترسیدند از وی یاری می‌خواستند. یک روز پس از برگزاری نماز، پیامبر اکرمﷺ رو به یاران خود کرد و فرمود: آیا از خاندان بنی نجّار کسی در اینجا نیست؟ یکی از وابستگان‌شان به خاطر سه درهم که به فلان یهودی بدهکار است بر درِ بهشت نگه داشته شده است و آن شخص شهید بود...»

۱۲۸۲ (۴) ابو ثمامه گوید: «به امام جواد﷣ گفتم: من بدهکارم و با این حال می‌خواهم ساکن مکه و مدینه شوم، شما در این باره چه نظری دارید؟

امام﷣ فرمود: به مکان پرداخت بدهی‌ات بازگرد و مواظب باش به گونه‌ای با خدا دیدار کنی که بدهی نداشته باشی. همانا مؤمن خیانت نمی‌کند.»

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است. با این تفاوت که در سؤال آن، این‌گونه آمده است: «من به مرجئه بدهکارم...»

١٢٨٣ ٢٣٩٢٧ (٥) **المناقب** ١٤٣/٤: قال وأصيب الحسين ﷺ وعليه دين بضعة وسبعون ألف دينار فاهتمّ عليّ بن الحسين ﷺ بدين أبيه حتّى امتنع من الطّعام والشراب والنّوم في أكثر أيّامه ولياليه فأتاه آتٍ في المنام فقال لا تهتمّ بدين أبيك فقد قضاه اللّه عنه بمال بجنس[١] فقال عليّ ﷺ واللّه ما أعرف في أموال أبي مالاً يقال له بجنس فلمّا كان من اللّيلة الثانية رأى مثل ذلك فسأل عنه أهله فقالت له امرأة من أهله كان لأبيك عبد روميّ يقال له بجنس استنبط له عيناً بذي خشب فسأل عن ذلك فأخبر به فما مضت بعد ذلك الّا أيّام قلائل حتّى أرسل الوليد بن عتبة ابن أبي سفيان إلى عليّ بن الحسين ﷺ يقول له انّه قد ذكرت لي عين لأبيك بذي خشب تعرف ببجنس فاذا أحببت بيعها ابتعتها منك قال عليّ بن الحسين ﷺ خذها بدين الحسين ﷺ وذكره له قال قد أخذته فاستثنى منها سقي ليلة السّبت لسكينة.

١٢٨٤ ٢٣٩٢٨ (٦) **العوالي** ٢٤١/٣: **أبو أمامة** الباهلي أنّ النّبيّ ﷺ خطب يوم فتح مكّة فقال العارية مردودة والمنحة[٢] مردودة والدّين مقضيّ والزعيم غارم.

١٢٨٥ ٢٣٩٢٩ (٧) **مستدرك** ٣٩٤/١٣: الشيخ شاذان بن جبرئيل القمي في كتاب الفضائل باسناده إلى **عبداللّه** بن مسعود عن رسول اللّه ﷺ في حديث طويل انّه قال رأيت على الباب السابع من الجنّة مكتوباً لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه عليّ ولي اللّه بياض القلب في اربع خصال عيادة المريض واتّباع الجنائز وشراء الأكفان وردّ القرض.

١٢٨٦ ٢٣٩٤٠ (٨) **امالي الصدوق** ٣٦٤: حدّثنا الحسن بن محمّد بن سعيد الهاشمي قال حدّثنا فرات بن ابراهيم بن فرات الكوفي قال حدّثني محمّد بن احمد بن عليّ الهمداني قال حدّثنا الحسن بن عليّ الشاميّ عن ابيه قال حدّثنا أبو جرير قال حدّثنا عطاء الخراسانيّ رفعه عن عبدالرّحمن بن غنم قال جاء جبرائيل الى رسول اللّه ﷺ بدابّة (الى ان قال) ثمّ مضى فمرّ على رجل يرفع حزمة[٣] من حطب كلّما لم يستطع ان يرفعها زاد فيها فقال من هذا يا جبرائيل فقال هذا صاحب الدَّين يريد ان يقضي فاذا لم يستطع زاد عليه.

---

١. بجنس ـ خ ـ يحنس ـ ك ورد في هامش المستدرك هكذا: في الطبعة الحجريّة بحنس وفي المصدر: بجنس وما أثبتناه (أي يحنس) هو الصواب وكذا في بقيّة الموارد وعين يحنس كانت للحسين بن عليّ ﷺ استنبطها له غلامٌ يقال له يحنّس الخ.
٢. أي العطيّة.
٣. اى ما يشدّ بحبل من الحطب وغيره.

۱۲۸۳ (۵) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده است: «امام حسین ﷺ با بیش از هفتاد هزار دینار بدهی شهید شد. پس امام سجاد ﷺ در بیشتر شب و روزها از اندوه بدهی پدر از آب و غذا و خواب خودداری می‌کرد تا این‌که یک شب به خوابش آمد و به وی گفت: از بابت بدهی پدرت غمگین نباش. خداوند زمینهٔ پرداخت آن را با مال بجنس فراهم کرد.

امام ﷺ پس از بیدار شدن از خواب با خود گفت: به خدا سوگند! من در میان اموال پدرم مالی به نام بجنس نمی‌شناسم! ولی شب بعد نیز همان خواب را دید. پس از این ماجرا از خانواده‌اش در این باره سؤال کرد. یکی از همسرانش به وی گفت: پدرت برده‌ای رومی به نام بجنس داشت که در منطقهٔ ذو خشب، چشمه‌ای برای امام حسین ﷺ احداث کرد.

امام سجاد ﷺ در این باره تحقیق کرد و وجود آن برایش اثبات شد. آن‌گاه چند روز بیشتر از این ماجرا نگذشت که ولید بن عتبة بن ابی‌سفیان به امام ﷺ پیام فرستاد که شنیده‌ام پدرت چشمه‌ای در منطقهٔ ذوخشب به نام بجنس دارد. اگر مایل به فروش آن هستی، من آن را از تو خریدم.

امام سجاد ﷺ فرمود: آن را ـ به استثنای آبیاری از آن در شب شنبه برای سکینه ـ در برابر بدهی پدرم بردار و برای ولید بیان کرد که میزان بدهی پدرش چه میزان است.»

۱۲۸۴ (۶) ابو امامه باهلی روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم ﷺ در سخنرانی‌اش در فتح مکه فرمود: عاریه، پس‌دادنی، بخشش، جبران کردنی، بدهی، پرداختنی و پیشوا، بدهکار است.»

۱۲۸۵ (۷) عبدالله بن مسعود از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که در بخشی از یک حدیث بلند فرمود: «بر درِ هفتم بهشت دیدم نوشته است: معبودی جز خدای یکتا نیست محمد فرستادهٔ خداست. علی ولیّ خداست. سفید و نورانی شدن قلب در چهار چیز است: عیادت از بیمار، تشییع جنازه، خریدن کفن‌ها و پرداخت قرض.»

۱۲۸۶ (۸) عبدالرحمان بن غنم گوید: «جبرئیل اسبی نزد پیامبر اکرم ﷺ آورد. حدیث ادامه می‌یابد تا آنجا که گوید: سپس پیامبر اکرم ﷺ حرکت کرد تا شخصی را مشاهده کرد که می‌خواهد بسته هیزمی را بلند کند ولی نمی‌تواند و هر بار که نمی‌تواند آن را بلند کند، بر آن می‌افزاید. پیامبر ﷺ با مشاهدهٔ آن مرد گفت: ای جبرئیل این کیست؟

جبرئیل پاسخ داد: این شخص بدهکار است که می‌خواهد بدهی‌اش را بپردازد؛ ولی نمی‌تواند، پس هروقت قدرت پرداخت نداشت، بر آن می‌افزاید.»

١٢٨٧ ٢٣٩٤١ (٩) **كافى** ٢٥٩/٥: عدّة من اصحابنا عن **تهذيب** ٢٠٨/٦: احمد بن محمّد عن محمّد بن اسماعيل عن محمّد بن عذافر عن عمر ابن يزيد عن ابى عبدالله عليه السلام قال اذا كان لرجل على رجل دين فمطله حتّى مات ثمّ صالح ورثته على شيء فالذى اخذ (ته ـ كا) الورثة لهم وما بقى فللميّت[١] (حتّى ـ كا) يستوفيه منه فى الآخرة وان هو لم يصالحهم على شيء حتّى مات ولم يقضَ عنه فهو (كلّه ـ كا) للميّت يأخذه به.

١٢٨٨ ٢٣٩٤٢ (١٠) **المقنع** ١٢٦: **فقه الرضا** عليه السلام ٢٦٨: اذا مات الرجل وله دين على رجل فان اخذه وارثه منه فهو له وان لم يعطه فهو للميّت فى الآخرة. **وتقدّم** فى رواية تحف العقول (١٦) من باب (١) تحريم التّكسّب بانواع المحرّمات من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله عليه السلام وامّا الوجوه الأربع فقضاء الدَّين والعارية والقرض واقراء الضيف واجبات فى السّنّة. **وفى** احاديث باب (٦٨) جواز القرض من مال اليتيم بنيّة الأداء ما يدلّ على ذلك.

وفى رواية سماعة (٣٤) من باب (١) كراهة الدين فانّه شين من أبواب الدين ج ٢٣ قوله عليه السلام يقضى بما عنده دَيْنَه ولا يأكل اموال النّاس الّا وعنده ما يؤدّى اليهم حقوقهم الخ ولاحظ سائر احاديث الباب و ـ احاديث باب (٢) تحريم حبس الحقوق. **ويأتى** فى الباب التالى وباب (٩) انّ الغريم اذا طالبه غريمه يجب عليه الايفاء **وباب** (١٠) انّ من كان عليه دين لغايب وجب عليه نيّة القضاء **وباب** (١٢) انّه يجب على الامام قضاء دين المؤمن المعسر وباب (١٩) استحباب تحليل الميّت والحىّ من الدّين **وباب** (٢٠) استحباب ضمانة دين الميّت للغرماء **وباب** (٢٩) استحباب قضاء الدين عن الابوين ما يناسب الباب.

وفى رواية ابراهيم بن عمر (٨) من باب (١٩) جواز تزويج غير الهاشمىّ الهاشميّة من أبواب التّزويج ج ٢٥ قوله عليه السلام وأداء الحقّ إلى صاحبه أن يأتيه به فى بيته او فى رحله فيقول‌ها وخذه.

---

١. فهو للميّت ـ يب.

۱۲۸۷ (۹) عمر بن یزید از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه بدهکاری امروز و فردا کرد تا طلبکار درگذشت، سپس وارثان وی با بدهکار به مقداری مصالحه کردند، پس آنچه وارثان می‌گیرند، مال آن هاست و بقیهٔ آن مال میّت است تا آن را در آخرت دریافت کند و اگر بدهکار با وارثان مصالحه نکرد تا خود نیز درگذشت و از جانب وی پرداخت نشد، پس همهٔ آن متعلق به طلبکار مرده است و بدهکار را به آن بازخواست می‌کنند.»

۱۲۸۸ (۱۰) در کتاب المقنع و فقه الرضا آمده است: «هرگاه شخص طلبکاری مرد، اگر وارثان وی آن را گرفتند، پس متعلق به آن هاست ولی اگر بدهکار آن را پرداخت نکرد، در آخرت برای طلبکار فوت شده است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت شانزده از باب یک از باب‌های کسب‌های روا و ناروا فرمودهٔ امام﷣ که: «جهات چهارگانه، پرداخت بدهی، عاریه، قرض دادن و پذیرایی از مهمان است که از سنت‌های لازم هستند.»

در روایات باب شصت و هشت مطالبی در ارتباط با این بحث هست.

در روایت سی و چهار از باب یکم از باب‌های دِیْن فرمودهٔ معصوم﷣ که: «با آنچه در اختیار دارد، بدهی‌اش را می‌پردازد و اموال مردم را نمی‌خورد مگر در صورتی که چیزی که با آن حقوق مردم را بپردازد، در اختیار داشته باشد.»

و بنگر سایر روایات باب و روایات باب دوم را.

می‌آید:

باب بعدی و باب نهم و دهم از باب‌های بدهکاری مناسب آن.

در روایات باب دوازدهم، نوزدهم، بیستم و بیست و نهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت هشتم از باب نوزدهم از باب‌های ازدواج فرمودهٔ پیامبر﷑ که: «... و رساندن حق به صاحب آن به این صورت که به خانه یا نزد وسایلش برود و بگوید: این را بگیر!»

(۸)

باب وجوب نيّة قضاء الدين مع العجز عن القضاء

۱۲۸۹ ۲۳۹۴۳ (۱) كافى ۹۵/۵: عدّة من اصحابنا عن التهذيب ۱۸۵/۶: احمد بن محمّد عن عبدالرّحمن بن ابى نجران عن الحسن بن عليّ بن رباط قال سمعت أبا عبداللّه ﷺ يقول من كان عليه دين فينوى[1] قضاءه كان معه من اللّه ﷻ حافظان يعينانه علي الأداء عن امانته فان قصرت نيّته عن الاداء قصّرا عنه من المعونة بقدر ما قصر[2] من نيّته. فقيه ۱۱۲/۳: قال الصادق ﷺ من كان وذكر مثله.

۱۲۹۰ ۲۳۹۴٤ (۲) فقه الرّضا ﷺ ۲٦۸: إعلم انّه من استدان ديناً ونوى قضاءه فهو فى أمان اللّه حتّى يقضيه فإن لم ينو قضاءه فهو سارق فاتّق اللّه وأدّ الى من له عليك وارفق بمن لك عليه حتّى تأخذه منه فى عفاف وكفاف. المقنع ۱۲٦: قال والدى عليّ بن الحسين ﷺ فى وصيّته الىّ اعلم يا بنىّ انّه من استدان وذكر نحوه.

۱۲۹۱ ۲۳۹٤٥ (۳) فقه الرضا ۲٥۷: روى: من كان عليه دين ينوى قضاءه ينصر من اللّه حافظاه يعيناه على الأداء فان قصرت نيّته نقصوا عنه من المعونة بمقدار ما يقصر (منه خ) من نيّته. المقنع ۱۲٦: اعلم انّ من كان عليه دين وذكر نحوه.

۱۲۹۲ ۲۳۹٤٦ (٤) عوالى اللئالى ۳٦۷/۱: قال رسول اللّه ﷺ ما يسرّنى انّ لى مثل اُحُد ذهباً يأتى علىّ ليلة وعندى منه دينار الّا ديناراً ارصده[3] لدين عَلَىّ.

۱۲۹۳ ۲۳۹٤۷ (٥) مستدرك ۳۹٤/۱۳: جعفر بن احمد القمىّ فى كتاب الغايات عن ابى موسى الأشعرىّ قال قال رسول اللّه ﷺ انّ اعظم الذنوب عنداللّه ان تلقاه بها بعد الكبائر الّتى نهى اللّه تعالى عنها ان يموت الرجل وعليه دين لا يدع له قضاء.

۱۲۹٤ ۲۳۹٤۸ (٦) كافى ۹٦/٥: علىّ (بن محمّد ـ كا) عن ابراهيم عن[4] اسحاق الاحمر عن عبداللّه بن حمّاد عن عمر بن يزيد تهذيب ۱۸۷/٦: محمّد بن يعقوب عن علىّ عن ابيه عن اسحاق الاحمر

---

۱. يريد ـ فقيه. ۲. نقص ـ يب. ۳. اى اعدّه له.
٤. ابراهيم بن اسحاق ـ خ كا.

باب ۸

وجوب اراده بر پرداخت بدهی در فرض عدم قدرت

۱۲۸۹ (۱) حسن بن علی بن رباط روایت می‌کند که امام صادق﴿ع﴾ فرمود: «هر بدهکاری تصمیم بر پرداخت بدهی خود داشته باشد، از جانب خدا دو فرشتهٔ نگهبان با اوست که وی را بر پرداخت امانتش یاری می‌کنند و اگر تصمیمش بر پرداخت ضعیف شود، به همان اندازه که از تصمیمش کاسته شده، آن دو فرشته نیز از یاری خود می‌کاهند.»

۱۲۹۰ (۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «بدان که! هرکس بدهکار شود و تصمیم بر پرداخت آن داشته باشد، وی در امان خداست تا بپردازد و اگر تصمیم بر پرداخت آن نداشته باشد، پس او دزد است. بنابراین از خدا بترس و بدهی‌ات را به طلبکار بپرداز و با بدهکارت با نرمش وملایمت رفتار کن تا حقّت را از وی با بزرگواری و خویشتن داری بگیری.»

در کتاب المقنع آمده است: «پدرم علی بن حسین﴿ع﴾ در سفارش خود به من فرمود: بدان، ای فرزند عزیزم! هرکس بدهی به عهده گیرد...» ادامهٔ عبارت المقنع، همانند عبارت فقه الرضاست.

۱۲۹۱ (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «از معصوم﴿ع﴾ روایت شده که هر بدهکاری تصمیم پرداخت بدهی‌اش را داشته باشد، از جانب خدا دو فرشتهٔ نگهبانِ وی، او را یاری می‌کنند و بر پرداخت بدهی به وی کمک می‌رسانند. پس اگر تصمیمش ضعیف شود به هر اندازه که از تصمیمش کاهش یابد به همان اندازه آنان از یاری و کمک خود می‌کاهند.»

در کتاب المقنع، نظیر این عبارت آمده است.

۱۲۹۲ (۴) در کتاب عوالی اللئالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم﴿ص﴾ فرمود: «اگر به اندازهٔ کوه احد طلا داشته باشم، خوشحال نیستم از این‌که یک شب بر من بگذرد و یک دینار از آن نزد من باشد، مگر دیناری که برای پرداخت بدهی خود آماده کرده‌ام.»

۱۲۹۳ (۵) ابو موسی اشعری روایت می‌کند که پیامبر اکرم﴿ص﴾ فرمود: «پس از گناهان کبیره که خداوند از آنها نهی کرده است، بزرگ‌ترین گناهی که با آن با خدا دیدار می‌کنی، این است که انسان، بدهکار بمیرد و برای پرداخت آن چیزی باقی نگذاشته باشد.»

۱۲۹۴ (۶) عمر بن یزید گوید: «شخصی نزد امام صادق﴿ع﴾ آمد و در حضور من از وی طلبش را درخواست کرد. امام﴿ع﴾ به وی فرمود: اکنون چیزی در اختیار ندارم ولی برای ما خِطر و وسمه[۱] خواهد آمد. آنها فروخته می‌شود و به تو پرداخت می‌کنم ان‌شاءالله.

---

۱. نام دو گیاه که با آن خضاب می‌کردند.

عن عبدالرّحمان بن حمّاد عن عمر بن يزيد قال اتى رجل أبا عبدالله ﷺ يقتضيه[۱] (وانا حاضر ـ كا) فقال (له ـ كا) ليس عندنا اليوم شيء ولكنّه يأتينا خِطرٌ[۲] ووسِمة فيبتاع[۳] ونعطيك ان شاء الله فقال له الرجل عدني فقال كيف أعِدُك وأنا لِما لا أرجو أرجىٰ منّي لما أرجو.

۱۲۹۵ ۲۳۹۴۹ (۷) **تهذيب** ۱۹۱/۶: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۹۹/۵: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن النضر بن شعيب بن **عبدالغفّار** الجازى عن أبى عبدالله ﷺ قال سألته عن رجل مات وعليه دين قال ان كان (أتى ـ كا) على يديه[۴] (أنفقه ـ يب) من غير فساد لم يؤاخذه الله ﷻ (عليه ـ خ كا) اذا علم بنيّته[۵] الأداء إلّا من كان لا يريد ان يؤدّى عن أمانته فهو بمنزلة السارق وكذلك الزكاة أيضاً وكذلك من استحلّ ان يذهب بمهور النساء.

۱۲۹۶ ۲۳۹۵۰ (۸) **كافى** ۹۹/۵: عليّ بن محمّد عن صالح ابن أبى حمّاد عن ابن **فضّال** عن بعض أصحابه عن أبى عبدالله ﷺ قال من استدان ديناً فلم ينو قضاءه كان بمنزلة السارق.

۱۲۹۷ ۲۳۹۵۱ (۹) **فقيه** ۱۱۲/۳: روى أبو **خديجة** عن أبى عبدالله ﷺ قال أيّما رجل أتى رجلاً فاستقرض منه مالاً وفى نيّته[۶] ألّا يؤدّيه فذلك اللّصّ العادى.

وتقدّم فى رواية أبى خالد (۲۷) من باب (۱۲) ما ورد فى جملة من الخصال المحرّمة من أبواب جهاد النفس ج۱۶ قوله ﷺ والذّنوب الّتى تكشف الغطاء الإستدانة بغير نيّة الأداء **وفى** أحاديث باب (۶۸) جواز القرض من مال اليتيم بنيّة الأداء من أبواب ما يكتسب به ج۲۲ ما يدلّ على ذلك.

ويأتى فى أحاديث باب (۱۰) أنّ من كان عليه دين لغايب وجب عليه نيّة القضاء من أبواب الدّين ج۲۳ **وباب** (۱۷) انّ المهر يجب بالدخول من أبواب المهور ج۲۶ ما يدلّ على ذلك.

---

۱. اى يطلب منه دينه. ۲. نبات يختضب به، وكذا الوسمة. ۳. فنباع ـ كا.
۴. بدنه ـ يب. ۵. من نيّته ـ يب. ۶. نفسه ـ خ.

آن مرد گفت: زمانی را برای آن مشخص کن.

امامﷺ فرمود: چگونه به تو وعده دهم، در حالی که من به آنچه امید ندارم امیدوارترم نسبت به آنچه به آن امید دارم!»

(۷) عبدالغفار جازی گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که بدهکار می‌میرد. امامﷺ فرمود: اگر بدون تقصیر از میان رفته است ـ در صورتی که تصمیم بر پرداخت داشته است ـ خداوند او را باز خواست نمی‌کند. آگاه باش که! هرکس تصمیم بر پرداخت ندارد به منزلهٔ دزد است و زکات نیز همین گونه است و به همین صورت است کسی که خوردن مهریهٔ زنان را حلال می‌شمارد.» ۱۲۹۵

(۸) ابن فضّال با واسطه از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس خود را بدهکار کند و تصمیم بر پرداخت آن نداشته باشد، به منزله دزد است.» ۱۲۹۶

(۹) ابو خدیجه روایت می‌کند که امام صادقﷺ فرمود: «هرکس نزد دیگری رود و مالی را از او قرض کند و تصمیم بر عدم پرداخت آن داشته باشد، پس او دزد و تجاوزگر است.» ۱۲۹۷

ارجاعات

گذشت:

در روایت بیست و هفت از باب دوازده از باب‌های جهاد با نفس فرمودهٔ امامﷺ که: «و گناهانی که پرده را بر می‌دارد، خود را بدهکار کردن بدون تصمیم بر پرداخت آن است.»

و در روایات باب شصت و هشتم از باب‌های کسب روا و ناروا، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب دهم از باب‌های بدهی و باب هفده از باب‌های مهریه، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

(۹)

باب انّ الغريم اذا طالبه غريمه يجب عليه الإيفاء ويحرم عليه المماطلة ان كان موسراً وان كان معسراً فيردّه ردّاً لطيفاً وحكم من امتنع من دفع الدّين

۱۲۹۸ ۲۳۹۵۲ (۱) **كافى ۹۷/۵**: عدّة من اصحابنا عن احمد بن ابى عبداللّه عن ابيه عن خلف بن حمّاد عن محرز عن **ابى بصير** عن ابى عبداللّه عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله الدين ثلثة، رجل كان له فأنظر واذا كان عليه فاعطى ولم يمطل فذلك له[۱] ولا عليه ورجل اذا كان له استوفى واذا كان عليه اوفى فذاك لا له ولا عليه ورجل اذا كان له استوفى واذا كان عليه مطل فذاك عليه و لا له.

۱۲۹۹ ۲۳۹۵۳ (۲) **فقيه ۱۰/۴**: (بالاسناد المتقدّم فى حديث مناهى النبىّ صلى الله عليه وآله) قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله من يمطل على ذى حقّ حقّه وهو يقدر على أداء حقّه فعليه كلّ يوم خطيئة عشّار.

۱۳۰۰ ۲۳۹۵۴ (۳) **فقيه ۲۷۲/۴**: من الفاظ رسول اللّه صلى الله عليه وآله الموجزة الّتى لم يسبق اليها: مطل الغنىّ ظلم.
مستدرك ۳۹۷/۱۳: الشيخ أبو الفتوح فى تفسيره عن النبىّ صلى الله عليه وآله مثله.

۱۳۰۱ ۲۳۹۵۵ (۴) **الدعائم ۵۱۲/۲**: عن ابى جعفر محمّد بن علىّ عليه السلام انّه قال لا تجوز شهادة المتّهم (الى ان قال) ولا مَن مطل غريماً وهو واجد.

۱۳۰۲ ۲۳۹۵۶ (۵) **امالى ابن الطوسى ۵۲۰**: حدّثنا الشيخ السعيد الامام المفيد أبو علىّ الحسن بن محمّد بن الحسن الطوسى رحمه الله قال اخبرنا الشيخ السعيد الوالد أبو جعفر محمّد بن علىّ الطوسى رحمه الله قال اخبرنا جماعة عن ابى المفضّل قال حدّثنا الفضل بن محمّد بن المسيّب البيهقى قال حدّثنا هارون بن عمرو **المجاشعى** قال حدّثنا محمّد بن جعفر بن محمّد قال حدّثنا أبى أبو عبداللّه عليه السلام قال المجاشعىّ وحدّثناه الرضا علىّ بن موسى عن ابيه موسى عن ابى عبداللّه جعفر بن محمّد عن آبائه عن اميرالمؤمنين علىّ بن ابى طالب عليه السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله لَىُّ الواجد بالدَّيْنِ يحلّ عرضه وعقوبته ما لم يكن دينه فيما يكره اللّه عزّ وجلّ.

---

۱. فذاك له ـ خ.

باب ۹

وجوب پرداخت بدهی با مطالبه و حرمت تأخیر در فرض توانگری و ردّ نیکو در فرض تنگدستی و حکم خودداری کننده از پرداخت بدهی

(۱) ابو بصیر از امام صادق﵇ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «بدهی بر سه ۱۲۹۸
گونه است: شخصی هرگاه طلبکار است مهلت می‌دهد و هرگاه بدهکار است می‌پردازد و به تأخیر نمی‌اندازد، پس این کار به سود اوست نه به زیانش و شخصی هرگاه طلبکار است می‌گیرد و هرگاه بدهکار است می‌پردازد، پس این کار نه به سود اوست و نه به زیانش و شخصی هرگاه طلبکار است، می‌گیرد و هرگاه بدهکار است، امروز و فردا می‌کند، پس این کار به زیان اوست نه به سودش.»

(۲) در حدیث نهی‌های پیامبرﷺ آمده است که آن حضرت فرمود: «هرکس در پرداخت ۱۲۹۹
حق کسی امروز و فردا کند، با این‌که قدرت بر پرداخت آن را دارد، هر روز گناه مالیات‌گیر برای اوست.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «یکی از سخنان کوتاه و پر معنای رسول خداﷺ ۱۳۰۰
که پیش از وی سابقه نداشته، این است: تأخیر انداختن توانگر در پرداخت بدهی، ظلم است.»

(۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق﵇ فرمود: «گواهی متّهم... ۱۳۰۱
و گواهی کسی که برای طلبکار خویش امروز و فردا می‌کند ـ در حالی که توانگر است ـ پذیرفته نیست.»

(۵) مجاشعی گوید: «محمد بن جعفر﵇ از پدرش امام صادق﵇ برای من روایت کرد و همچنین ۱۳۰۲
امام رضا﵇ از پدرش ـ موسی بن جعفر﵇ ـ از امام صادق﵇ از نیاکانش از امیر مؤمنان﵇ برای من روایت کرد که پیامبر اکرمﷺ فرمود: تأخیر توانگر در پرداخت بدهی، مجازات و ریختن آبروی او را حلال می‌کند، تا وقتی که بدهی او در مورد ناخشنودی خداوند نباشد.»

۱۳۰۳ ۲۳۹۵۷ (٦) **العوالي** ٧٢/٤: قال النّبيّ ﷺ ليّ[1] الواجد يحلّ عقوبته وعرضه. وقال ﷺ. مطل الغنيّ ظلم.

۱۳۰۴ ۲۳۹۵۸ (٧) **فقيه** ١١٣/٣: قال النبيّ ﷺ ليس من غريم[2] ينطلق من عنده غريمه راضياً الّا صلّت عليه دوابّ الأرض ونون البحور وليس من غريم ينطلق صاحبه غضبان وهو مليّ الّا كتب اللّه ﷻ بكلّ يوم يحبسه وليلة ظلماً.

۱۳۰۵ ۲۳۹۵۹ (٨) **تهذيب** ١٩٢/٦: محمّد بن احمد بن يحيى عن ابى اسحٰق عن عليّ بن سعيد عن عبداللّه بن القاسم **ثواب الاعمال** ١٦٧: حدّثنى محمّد بن الحسن ؓ قال حدّثنى محمّد بن الحسن الصّفّار عن ابراهيم ابن هاشم عن عليّ بن معبد عن عبداللّه بن القاسم عن عبداللّه بن سنان عن ابى عبداللّه ؑ قال قال النبيّ ﷺ ألف درهم أقرضها مرّتين احبّ اليّ من (ان ـ يب) اتصدّق بها مرّة وكما لا يحلّ لغريمك ان يمطلك وهو موسر فكذلك لا يحلّ لك ان تعسره اذا علمت انّه معسر.

۱۳۰۶ ۲۳۹۶۰ (٩) **فقه الرضا** ؑ ٢٥٧: روى كما لا يحلّ للغريم المطل وهو موسر كذلك لا يحلّ لصاحب المال ان يعسر المعسر.

۱۳۰۷ ۲۳۹۶۱ (١٠) **الدعائم** ٥٤٠/٢: عن جعفر بن محمّد ؑ انّه قال من امتنع من دفع الحقّ وكان موسراً حاضراً عنده ما وجب عليه فامتنع من ادائه وأبى خصمه الّا ان يدفع اليه حقّه فانّه يضرب حتّى يقضيه وان كان الذى عليه لا يحضره الّا فى عروض فانّه يعطيه كفيلاً او يحبس له ان لم يجد الكفيل الى مقدار ما يبيع ويقضى.

وتقدّم في رواية ثابت (١) من باب (٥٦) جملة من الحقوق الّتى تجب مراعاتها من أبواب جهاد النفس ج١٧ قوله ؑ وأمّا حقّ غريمك الذى يطالبك[3] فان كنت موسراً أعطيته وان كنت معسراً أرضيته بحسن القول ورددته عن نفسك ردّاً لطيفاً **وفي** رواية تحف العقول (٢) قوله ؑ وأمّا حقّ الغريم الطالب لك فان كنت موسراً أوفيته وكفيته وأغنيته ولم تردّده

---

١. لوى يلوى ليّاً دينه وبدينه: مطله. ٢. الغريم يطلق على الدائن والمدين.

٣. يطأ اليك ـ خ.

۱۳۰۳ (۶) در کتاب العوالي روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «تأخیر توانگر در پرداخت بدهی، مجازات وی و ریختن آبرویش را حلال می‌کند.»

و فرمود: «تأخیر توانگر در پرداخت بدهی ظلم است.»

۱۳۰۴ (۷) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هیچ بدهکاری نیست که طلبکارش راضی و خشنود از نزدش باز گردد، مگر آن‌که جنبنده‌های زمین و ماهیان دریا بر وی درود می‌فرستند.

و هیچ بدهکاری نیست که طلبکارش خشمگین از نزدش بازگردد، در حالی که توانگر است مگر آن‌که خداوند عزیز و باشکوه در برابر هر شب و روزی که حق او را نگه می‌دارد، برایش ظلمی ثبت می‌کند.»

۱۳۰۵ (۸) عبدالله بن سنان از امام صادقؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هزار درهم را دو بار قرض دهم، برای من محبوب‌تر است که یک بار آن را صدقه دهم و همان گونه که برای بدهکار در انتظار گذاشتن طلبکار جایز نیست؛ در حالی که توانگر است، به همین صورت جایز نیست او را در تنگنا قرار دهی در صورتی که بدانی تنگدست است.»

۱۳۰۶ (۹) در کتاب فقه الرضا آمده است که روایت شده: «همان گونه که برای بدهکارِ توانگر، تأخیر در پرداخت جایز نیست، به همین صورت برای طلبکار در تنگنا قرار دادن تنگدست، حلال نیست.»

۱۳۰۷ (۱۰) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ؑ فرمود: «هر توانگری که از پرداخت حق دیگران خودداری کند، در حالی که آنچه باید بپردازد در اختیار دارد و از پرداخت آن خودداری کند ـ در صورتی که طلبکار نیز جز به گرفتن حقش راضی نشود ـ بدهکار را می‌زنند تا آن را پرداخت کند.

و اگر بدهکار تنها جنس در اختیار دارد، آنها را در اختیار یک نفر کفیل می‌گذارد و اگر کفیلی نیافت اموالش توقیف می‌شود تا زمانی که آن را بفروشد و پرداخت کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجاه و ششم از باب‌های مبارزه با نفس فرمودهٔ معصومؑ که: «و حقِ طلبکارِ درخواست‌کننده این است که اگر توانگری، به وی بپردازی و اگر تنگدستی، وی را با سخن نیکو خشنود کنی و با لطف و مهربانی از خود باز گردانی»

وتمطله فانّ رسول اللّهﷺ قال مَطْل الغنىّ ظلم وان كنت معسراً أرضيته بحسن القول وطلبت اليه طلباً جميلاً ورددته عن نفسك ردّاً لطيفاً ولم تجمع عليه ذهاب ماله وسوء معاملته فانّ ذلك لؤم ولا قوّة الّا باللّه.

وفى رواية يونس (٦٠) من باب (٩٣) حرمة المؤمن وحقوقه من أبواب العشرة ج ٢٠ ورواية المفضّل (٦٨ و ٦٩) ما يناسب ذلك فراجع. وفى رواية تحف العقول (١٦) من باب (١) وجوب الاجتناب عن الحرام من أبواب ما يكتسب به ج ٢٢ قوله ﷺ وامّا الوجوه الاربع فقضاء الدَّين والعارية والقرض واقراء الضيف واجبات فى السنّة وفى رواية ابن ابى العلاء (١٥) من باب (٧٠) حكم الأخذ من مال الولد والأب قولهﷺ انت ومالك لابيك ولم يكن عند الرجل شىء أفكان رسول اللّهﷺ يحبس الأب للابن وفى باب (٧٤) جواز استيفاء الدين من مال الغريم الممتنع من الاداء ما يناسب الباب.

وفى احاديث باب (٢) تحريم حبس الحقوق من أبواب الدين ج ٢٣ وباب (٧) وجوب قضاء الدين والباب المتقدّم ما يدلّ على ذلك ويأتى فى رواية سلمة (٩) من باب (١٣) انّ المديون لا يلزم على بيع ما لابدّ منه قوله ﷺ لشريح انظر الى اهل المعك والمطل ودفع حقوق الناس من اهل المقدرة واليسار ممّن يدلى بأموال المسلمين الى الحكّام فخذللنّاس بحقوقهم منهم وبع فيها العقار والديار فانّى سمعت رسول اللّهﷺ يقول مَطْل المسلم الموسر ظلم للمسلم.

(١٠)

باب انّ من كان عليه دين لغايب وجب عليه نيّة القضاء والإجتهاد فى طلبه

١٣٠٨ ٢٢٩٦٣ (١) **تهذيب** ١٨٨/٦ : احمد بن محمّد عن فضالة عن أبان عن زرارة بن اعين قال سألت أبا جعفر ﷺ عن الرجل يكون عليه الدين لا يقدر على صاحبه ولا على ولىّ له ولا يدرى بأىّ ارض هو قال لا جناح عليه بعد ان يعلم اللّه منه انّ نيّته الاداء.

و در روایت دوم فرمودهٔ معصوم﴿ع﴾ که: «و حق طلبکار درخواست‌کننده این است که در صورت توانگری به وی بپردازی و او را کفایت و بی‌نیاز کنی و او را بازنگردانی و در انتظار نگذاری؛ زیرا پیامبر اکرم﴿ص﴾ فرمود: تأخیر توانگر در پرداخت بدهی، ظلم است و اگر تنگدستی، او را با سخن نیکو خشنود کنی و به زیبایی از وی درخواست کنی و با ملایمت و مهربانی او را بازگردانی و بدرفتاری با وی و از دست دادن مالش را برای وی با هم جمع نکنی و نیرویی جز به وسیلهٔ خداوند نیست.»

و در روایت شصتم از باب نود و سوم از باب‌های معاشرت و روایت شصت و هشتم و شصت و نهم مناسب با این بحث هست، بدان مراجعه کنید.

در روایت شانزدهم از باب یکم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا فرمودهٔ معصوم﴿ع﴾ که: «و جهات چهارگانه: پرداخت بدهی، عاریه، قرض دادن و پذیرایی از مهمان است که این در سنت‌های واجب است.»

و در روایت پانزدهم از باب هفتادم فرمودهٔ پیامبر﴿ص﴾ که: «تو و مالت متعلق به پدرت هستی و در حالی که پدرت چیزی در اختیار نداشت، آیا لازم بود پیامبر اکرم﴿ص﴾ پدر رابرای فرزندش حبس کند؟»

و در باب هفتاد و چهارم و روایات باب دوم، هفتم و باب پیشین، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

می‌آید:

و در روایت نهم از باب سیزدهم از باب‌های قضاوت فرمودهٔ معصوم﴿ع﴾ که: «توانگرانی که در پرداخت بدهی مردم کوتاهی و در مورد حقوق مردم امروز و فردا می‌کنند، کسانی که برای پایمال کردن حقوق دیگران به زمامداران رشوه می‌دهند، دربارهٔ آنان نیک بنگر و حق مردم را از آنان بگیر و برای این کار، مزارع و خانه‌های [زیادی] آنان را بفروش؟ چرا که من از رسول خدا﴿ص﴾ شنیدم که فرمود: کوتاهی مسلمان توانگر در پرداخت بدهی، ستم به مسلمان است.»

باب ۱۰

وجوب اراده بر پرداخت در صورت عدم دسترسی به طلبکار و تلاش برای یافتن وی

(۱) زرارة بن اعین گوید: «از امام باقر﴿ع﴾ سؤال کردم: شخص بدهکاری نه به طلبکار و نه به ولّی او دسترسی دارد و نمی‌داند او در کدام سرزمین است. ۱۳۰۸

امام﴿ع﴾ فرمود: در صورتی که خداوند بداند او تصمیم بر پرداخت دارد، گناهی بر او نیست.»

١٣٠٩ ٢٣٩٦٣ (٢) **كافي** ١٥٣/٧: (عليّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى بن عبيد ـ معلّق) عن **تهذيب** ٣٨٩/٩ **استبصار** ١٩٦/٤: **فقيه** ٢٤١/٤: يونس (بن عبدالرحمن ـ صا ـ فقيه) عن (ابى[1] ثابت و ـ كا ـ يب ـ صا) ابن عون عن معاوية بن وهب عن ابى عبدالله ﷺ فى رجل كان له على رجل حقّ ففقده ولا يدرى أينَ يطلبه ولا يدرى أحيّ هو أم ميّت ولا يعرف له وارثا ولا نسباً (له ـ يب ج ٩: صا) ولا بلداً[2] قال اطلب[3] قال ان (كان ـ فقيه) ذلك قد طال فأتصدّق[4] به قال اطلبه.[5] **تهذيب** ١٨٨/٦: احمد بن محمّد عن حمّاد بن عيسى عن معاوية بن وهب قال سئل أبو عبدالله ﷺ عن رجل كان له على رجل حقّ ففقد ولا يدرى احيّ هو (وذكر مثله).

١٣١٠ ٢٣٩٦٤ (٣) **تهذيب** ١٧٧/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن هشام بن سالم قال سأل حفص الأعور أبا عبدالله ﷺ وانا عنده جالس قال انّه كان لابى اجير كان يقوم فى رحاه وله عندنا دراهم وليس له وارث فقال أبو عبدالله ﷺ تدفع الى المساكين ثمّ قال رأيك فيها ثمّ اعاد عليه المسألة فقال له مثل ذلك فاعاد عليه المسألة ثالثة فقال أبو عبدالله ﷺ تطلب له وارثاً فان وجدت له وارثاً والّا فهو كسبيل مالك ثمّ قال ما عسى ان تصنع بها ثمّ قال توصى بها فان جاء لها طالب والّا فهى كسبيل مالك.

١٣١١ ٢٣٩٦٥ (٤) **فقيه** ٢٤١/٤: روى صفوان بن يحيى عن عبدالله بن جندب عن هشام بن سالم قال سأل حفص الأعور أبا عبدالله ﷺ وانا حاضر فقال كان لابى اجير وكان له عنده شىء فهلك الاجير فلم يَدَع وارثاً ولا قرابة وقد ضِقتُ بذلك كيف أصنع فقال رأيك المساكين رأيك المساكين فقلت جعلت فداك انّى قد ضِقتُ بذلك كيف أصنع فقال هو كسبيل مالك فان جاء طالبٌ أعطيته.

١٣١٢ ٢٣٩٦٦ (٥) **كافي** ١٥٣/٧: عليّ بن ابراهيم عن محمّد بن عيسى بن عبيد عن **تهذيب** ٣٨٩/٩: **استبصار** ١٩٧/٤: يونس (بن عبدالرحمن ـ يب ـ صا) عن هشام بن سالم قال سأل خطّاب الأعور أبا ابراهيم ﷺ وانا جالس فقال انّه كان عند ابى اجير يعمل عنده بالأجر ففقدناه وبقى له من اجره شىء ولا نعرف له وارثاً قال فاطلبوه قال قد طلبناه فلم نجده قال

---

١. ابن ثابت ـ صا خ.
٢. ولداً ـ فقيه.
٣. اطلبه بب ج٦ ـ صا ـ يطلب ـ فقيه.
٤. فيتصدّق به ـ فقيه.
٥. يطلب ـ فقيه.

۱۳۰۹ (۲) معاویة بن وهب گوید: «از امام صادقؑ سؤال شد: شخصی به دیگری بدهکار است ولی به وی دسترسی ندارد و نمی‌داند کجا به جستجوی وی بپردازد و نمی‌داند زنده است یا مرده و وارث و خویشاوند و شهر او را نمی‌شناسد.

امامؑ فرمود: جستجو کن.

گفت: اگر زیاد طول کشید، آیا آن را صدقه بدهم؟

امامؑ فرمود: دربارهٔ او جستجو کن.»

۱۳۱۰ (۳) هشام بن سالم گوید: «حفص اعور در حضور من از امام صادقؑ پرسید: پدرم کارگری داشت که در آسیابش کار می‌کرد. او بدون وارث درگذشت و چند درهم از ما طلبکار است.

امامؑ فرمود: آن را به بیچارگان بده.

حفص بار دیگر پرسش خود را تکرار کرد و گفت: نظرتان دراین باره چیست؟ امامؑ همان پاسخ نخست را تکرار کرد. حفص برای بار سوم پرسید و امامؑ این بار فرمود: از وارث او جستجو کن، اگر وارثی برایش یافتی [مال را به او بپرداز]؛ در غیر این صورت آن مال همانند مال خودت است. سپس فرمود: با آن چه کار خواهی کرد؟ و پس از آن فرمود: آن مال را اعلان می‌کنی که اگر جوینده‌ای به سراغ آن آمد [به وی پرداخت شود]؛ در غیر این صورت همانند مال خودت است.»

۱۳۱۱ (۴) هشام بن سالم گوید: «حفص اعور در حضور من به امام صادقؑ گفت: پدرم کارگری داشت. آن کارگر مقداری پول نزد پدرم داشت و بدون وارث و خویشاوند در گذشت. من از این بابت نگران هستم، چه کنم؟

امامؑ فرمود: نظر تو این است که باید به بیچارگان پرداخت. نظر تو این است که باید به بیچارگان پرداخت.

گفتم: فدایت شوم! من از این بابت در فشار هستم، چه کنم؟

امامؑ فرمود: آن مانند مال خودت هست. پس اگر جوینده‌ای آمد به وی بپرداز.»

۱۳۱۲ (۵) هشام بن سالم گوید: «در حضور من، خطّاب اعور از امام موسی بن جعفرؑ پرسید: پدرم کارگر روز مزدی داشت، که او ناپدید شد و مقداری از مزدش باقی ماند وبرای وی وارثی سراغ نداریم.

امامؑ فرمود: دربارهٔ وی جستجو و تحقیق کنید.

خطّاب گفت: تحقیق کردیم ولی او را نیافتیم.

امامؑ دستانش را حرکت داد و فرمود: بیچارگان.

خطّاب بار دیگر پرسش خود را تکرار کرد و امامؑ فرمود: تحقیق کن و بکوش، پس اگر به وی دست یافتی [به او می‌پردازی]؛ در غیر این صورت همانند مال خودت است تا جوینده‌ای به سراغ آن بیاید و اگر مرگت فرا رسید وصیت کن که اگر جوینده‌ای به سراغ آن آمد به او پرداخت شود.»

فقال مساكين وحرّك يديه قال فأعاد عليه قال اطلب واجهد[۱] فان قدرت عـليه والّا فـهو كسبيل مالك حتّى يجيىء له طالب وان حدث بك حدث فأوص به ان جاء له طالب ان يدفع اليه (قال الشيخ فى (صا) فالوجه فى هذا الخبر انّه انّما يكون كسبيل ما له اذا ضمن المال ولزمه الوصاءة به عند حضور الموت).

وتقدّم فى أحاديث باب (۸) وجوب نيّة قضاء الدين مع العجز ما يناسب ذلك. **ويأتى فى** أحاديث باب (۲) انّ من وجد لقطة فان كانت أقلّ من الدرهم فهى له من أبواب اللقطة ج ۲۳ **وباب** (۱۳) انّ ما أودعه رجل من اللّصوص يجب ردّه على صاحبه ان عرف والّا كان كاللّقطة ما يناسب ذلك. **وفى** رواية محمّد بن القاسم (۱۰) من باب (٦٤) حكم مال من مات ولا وارث له من أبواب الميراث ج ۲۹ قوله رجل صار فى يده مال لرجل ميّت لا يعرف له وارثاً كيف يصنع بالمال قال ما أعرفك لمن هو يعنى نفسه. **وفى** أحاديث باب (۸۰) حكم ميراث المفقود والمال المجهول المالك ما يناسب ذلك.

(۱۱)
باب وجوب إنظار المعسر وعدم جواز معاسرته وما ورد فى انّ الغريم المحارف لا عذر له حتّى يهاجر فى الأرض يلتمس ما يقضى به دينه

قال اللّه تعالى فى سورة البقرة (۲): ۲۸۰: ﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

۱۳۱۳ ۲۳۹٦۷ (۱) **كافى** ٣٥/٤: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن **معاوية** بن عمّار عن أبى عبداللّه عليه السلام قال من أراد ان يظلّه اللّه يوم لا ظلّ الّا ظلّه (قالها ثلاثاً فهابه الناس أن يسألوه فقال ـ كا) فلينظر معسراً او ليَدَع له من حقّه. **فقيه** ٣٢/٢: قال أبو عبداللّه عليه السلام (وذكر مثله الّا انّ فيه أو يَدَع). **تفسير العيّاشىّ** ١٥٣/١: عن معاوية بن عمّار الدهنى قال سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله من أراد (وذكر مثله).

---

۱. واجتهد ـ صا.

مرحوم شیخ طوسی﵀ می‌فرماید: «توضیح حدیث این است که آن مال وقتی همانند اموال اوست که آن را به عهده بگیرد و وصیت به آن، هنگام مرگ برای او لازم است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

در روایات باب دوم و سیزدهم از باب‌های اشیای گمشده، مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت دهم از باب شصت و چهارم از باب‌های میراث این گفته که: «مالی از مرده‌ای بدون وارث به دست شخص دیگری می‌افتد. با آن چه کند؟ امام﵇ فرمود: چه چیز این همه تو را به صاحب آن، که مال کیست آشنا کرده [= تو خودت خوب می‌دانی که مال کیست] مقصود امام﵇ این بود که آن مال متعلق به شخص امام﵇ است.»

و در روایات باب هشتاد مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۱

وجوب مهلت دادن به بدهکار تنگدست و وجوب تلاش برای پرداخت بدهی

خداوند متعال می‌فرماید:

و اگر تنگدست بود پس تا هنگام گشایش به وی مهلت دهید و صدقه دادن از جانب شما برای‌تان بهتر است، اگر بدانید.[1]

۱۳۱۳ (۱) معاویة بن عمار از امام صادق﵇ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس بخواهد در روزی ـ که سایه‌ای جز سایهٔ خدا نیست ـ خداوند بر او سایه افکند، (این جمله را امام﵇ سه مرتبه فرمود و مردم ترسیدند که از وی بپرسند تا این‌که ادامه داد) پس باید به بدهکار تنگدست فرصت دهد یا از حقّ خویش بگذرد.»

در سند دیگری امام صادق﵇ این حدیث را به پیامبر اکرمﷺ نسبت داده است.

---

۱. بقره ۲ / ۲۸۰.

۱۳۱۴ ۲۳۹۶۸ (۲) **كافى ۳۵/۴**: محمّد بن يحيى عن عبداللّه بن محمّد عن علىّ بن الحكم عن أبان بن عثمان عن **عبدالرحمن** بن ابى عبداللّه عن أبى عبداللّه ﷺ قال انّ رسول اللّهﷺ قال فى يوم حارّ وحنا[۱] كفّه من احبّ ان يستظلّ من فور جهنّم قالها ثلاث مرّات فقال الناس فى كلّ مرّة نحن يا رسول اللّه فقال من انظر غريما او ترك المعسر ثمّ قال لى أبو عبداللّه ﷺ قال لى عبداللّه بن كعب بن مالك انّ ابى اخبرنى انّه لزم غريما له فى المسجد فأقبل رسول اللّهﷺ فدخل بيته ونحن جالسان ثمّ خرج فى الهاجرة[۲] فكشف رسول اللّهﷺ ستره وقال يا كعب ما زلتما جالسين قال نعم بأبى وأمّى قال فاشار رسول اللّهﷺ بكفّه خذ النصف قال فقلت بأبى وأمّى ثمّ قال اتّبعه ببقيّة حقّك قال فأخذت النصف ووضعت له النصف.

۱۳۱۵ ۲۳۹۶۹ (۳) **امالى المفيد ۳۱۵**: حدّثنا الشيخ الجليل المفيد أبو عبداللّه محمّد بن محمّد بن النعمان قال حدّثنا أبوبكر محمّد بن عمر الجعابى قال حدّثنا أبو العبّاس احمد بن محمّد بن سعيد قال حدّثنا عبداللّه بن خراش قال حدّثنا احمد بن برد قال حدّثنا محمّد بن جعفر بن محمّد عن ابيه جعفر بن محمّد عن ابيه محمّد بن علىّ ﷺ عن ابى لبابة بن عبدالمنذر أنّه جاء يتقاضى[۳] أبا اليسر ديناً له عليه فسمعه يقول قولوا له ليس هو هنا فصاح أبو لبابة يا أبا اليسر اخرج الىّ فخرج اليه [قال:] فقال ما حملك على هذا قال العسر يا أبا لبابة قال: اللّه، قال: اللّه، قال أبو لبابة سمعت رسول اللّهﷺ يقول من احبّ ان يستظلّ من فور جهنّم قلنا كلّنا نحبّ ذلك يا رسول اللّه قال فلينظر غريماً له او فليدع المعسر.

۱۳۱۶ ۲۳۹۷۰ (۴) **مستدرك ۴۱۲/۱۳**: الشيخ أبوالفتوح الرازى فى تفسيره عن **ابى هريرة** عن رسول اللّهﷺ أنّه قال من أنظر معسراً او وضع له أظلّه اللّه تحت ظلّ عرشه يوم لا ظلّ الّا ظلّه.

۱۳۱۷ ۲۳۹۷۱ (۵) **مستدرك ۴۱۱/۱۳**: كتاب جعفر بن محمّد بن شريح الحضرمىّ عن حميد بن شعيب عن جابر بن يزيد الجعفى عن ابى جعفر ﷺ قال: سمعته يقول انّ نبىّ اللّهﷺ اطلع ذات

---

۱. اى عطفه ولواه.

۲. الهاجرة: نصف النهار فى القيظ او من عند زوال الشمس الى العصر لانّ الناس يستكنون فى بيوتهم كأنّهم قد تهاجروا شدّة الحرّ ـ المنجد.

۳. تقاضى الدين وغيره طلبه ـ المنجد.

۱۳۱۴ (۲) عبدالرحمان بن ابی عبدالله از امام صادقؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ در یک روز گرم، دستش را به‌هم پیچید و فرمود: چه کسی دوست دارد از فوران جهنم در پناه سایه قرار گیرد؟ پیامبرﷺ سه مرتبه این جمله را فرمود و هر بار مردم پاسخ می‌دادند: ما، ای رسول خداﷺ! آن‌گاه فرمود: «هرکس به بدهکاری مهلت دهد یا تنگدستی را رها کند.

آن‌گاه امام صادقؑ به عبدالرحمان فرمود: عبدالله بن کعب مالک برای من نقل کرد که پدرش به وی گفت: من در زمان پیامبر اکرمﷺ در مسجد النبیﷺ بدهکارم را گرفتم و از او جدا نشدم تا این‌که پیامبرﷺ آمد، وارد منزلش شد و ما هنوز نشسته بودیم. وقتی گرما به اوج خود رسید، پیامبرﷺ پرده را کنار زد و فرمود: ای کعب! تاکنون نشسته‌اید؟

کعب گفت: آری، پدر و مادرم فدایت! آن‌گاه پیامبرﷺ با دست اشاره کرد و فرمود: نصف حقّت را بگیر.

کعب گفت: چشم! پدر و مادرم فدایت!

آن‌گاه پیامبر اکرمﷺ فرمود: بقیهٔ حقّت را به تأخیر انداز.

کعب می‌گوید: من نصف حقّم را گرفتم و نصف آن را بخشیدم.»

۱۳۱۵ (۳) محمد بن جعفرؑ از پدرش ـ امام صادقؑ ـ از پدرش ـ امام باقرؑ ـ از ابولبابة بن عبدالمنذر روایت می‌کند که وی گفت: «من برای گرفتن طلبم از ابوالیسر به خانهٔ وی رفتم. وقتی به آنجا رسیدم، شنیدم که وی می‌گفت: به ابولبابه بگویید که ابوالیسر خانه نیست. من از بیرون خانه فریاد زدم: ای ابوالیسر! از خانه بیرون بیا.

وقتی ابوالیسر بیرون آمد، ابولبابه به وی گفت: چه چیزی تو را به این کار واداشت؟

ابو الیسر گفت: تنگدستی. ای ابولبابه!

ابولبابه گفت: تو را به خدا سوگند، راست می‌گویی؟

ابوالیسر گفت: به خدا سوگند! راست می‌گویم.

ابولبابه گفت: از رسول خداﷺ شنیدم که می‌فرمود: چه کسی دوست دارد از فوران آتش دوزخ به سایه پناه ببرد؟

گفتیم: همهٔ ما دوست داریم، ای رسول خداﷺ!

پیامبر اکرمﷺ فرمود: پس باید به بدهکار فرصت دهید یا از تنگدست بگذرید.»

۱۳۱۶ (۴) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش از ابوهریره روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس به تنگدستی در پرداخت بدهی‌اش فرصت دهد یا بدهی‌اش را ببخشد، در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ خدا نیست، خداوند او را در سایهٔ عرش خود پناه می‌دهد.»

۱۳۱۷ (۵) جابر بن یزید جعفی روایت می‌کند که امام باقرؑ فرمود: «یک روز پیامبر اکرمﷺ از اتاقش به بیرون نگاه کرد. مشاهده کرد شخصی، دیگری را نگه داشته است. هنگام شب بار دیگر به بیرون نگریست و آنها را دید هنوز آنجا هستند. پیامبر اکرمﷺ نزد آنان رفت و فرمود: چرا اینجا نشسته‌اید؟

یوم من غرفة له فاذا هو برجل یلزم رجلاً ثمّ اطلع من العشیّ فاذا هو ملازمه ثمّ انّ النبیّ ﷺ نزل الیهما فقال ما یقعدکما هیهنا قال احدهما یا رسول اللّه انّ لی قِبَلَ هذا حقّ قد غلبنی علیه فقال الآخر یا نبیّ اللّه له علیّ حقّ وانا معسر ولا واللّه ما عندی فقال رسول اللّه ﷺ من اراد ان یظلّه اللّه من فوح جهنّم یوم لاظلّ الّا ظلّه فلیُنظر معسراً او یَدَع له فقال الرجل عند ذلك قد وهبت لك ثلثاً واخّرتك بثلث الی سنة وتعطینی ثلثاً فقال النّبیّ ﷺ ما احسن هذا.

۱۳۱۸ ۲۳۹۷۲ (٦) **تفسیر العیّاشی** ١/١٥٤: عن **ابی الجارود** عن ابی جعفر ؑ قال قال رسول اللّه ﷺ من سرّه ان یقیه اللّه من نفحات جهنّم فلینظر معسراً او لیدع له من حقّه.

۱۳۱۹ ۲۳۹۷۳ (٧) وعن **القاسم** بن سلیمان عن ابی عبداللّه ؑ أنّ أبا الیسر رجل من الانصار من بنی سلیمة (قال ـ ظ) قال رسول اللّه ﷺ ایّکم یحبّ ان ینفصل من فور جهنّم فقال القوم نحن یا رسول اللّه فقال من أنظر غریماً او وضع لمعسر.

۱۳۲۰ ۲۳۹۷٤ (٨) وعن **أبان** عمّن اخبره عن ابی عبداللّه ؑ قال قال رسول اللّه ﷺ فی یوم حارّ من سرّه ان یظلّه اللّه فی ظلّ عرشه یوم لاظلّ الّا ظلّه فلینظر غریماً او لیدع لمعسر.

۱۳۲۱ ۲۳۹۷٥ (٩) وعن ابن سنان عن **أبی حمزة** قال ثلثة یظلّهم اللّه یوم القیامة یوم لاظلّ الّا ظلّه رجل دعته امرأة ذات حسن الی نفسها فترکها وقال انّی اخاف اللّه ربّ العالمین ورجل انظر معسراً او ترك له من حقّه ورجل معلّق قلبه بحبّ المساجد وان تصدّقوا خیر لکم یعنی ان تصدّقوا بما لکم علیه فهو خیر لکم فلیَدَع معسراً او لیَدَع له من حقّه نظراً قال أبو عبداللّه ؑ قال رسول اللّه ﷺ من انظر معسراً کان له علی اللّه فی کلّ یوم صدقة بمثل ماله علیه حتّی یستوفی حقّه.

۱۳۲۲ ۲۳۹۷٦ (١٠) **کافی** ٨/٩: بالاسناد المتقدّم فی باب انّ السنّه النبویّة حجّة من أبواب المقدّمات ج ١ عن **اسماعیل** بن جابر عن ابی عبداللّه ؑ انّه کتب بهذه الرسالة الی اصحابه وامرهم بمدارستها (الی ان قال) وایّاکم واعسار احد من اخوانکم المسلمین ان تعسروه بالشیء یکون لکم قِبَلَه وهو معسر فانّ أبانا رسول اللّه ﷺ کان یقول لیس لمسلم ان یعسر مسلماً ومن انظر معسراً اظلّه اللّه بظلّه یوم لاظلّ الّا ظلّه.

یکی از آنان گفت: ای رسول خداﷺ! من از این شخص طلبکارم و او مرا عاجز کرده است. دیگری گفت: ای پیامبر خداﷺ! او از من طلبکار است ولی من تنگدستم و به خدا سوگند! چیزی در اختیار ندارم.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: هرکس می‌خواهد در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایهٔ خداوند نیست خداوند او را از جوشش آتش دوزخ پناه دهد، پس باید به تنگدست در پرداخت بدهی‌اش فرصت دهد یا از آن بگذرد.

در آن هنگام طلبکار گفت: یک‌سوم طلب خویش را بخشیدم و یک‌سوم آن را تا یک سال تأخیر انداختم و یک‌سوم آن را به من بپرداز.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: این چه رفتار زیبایی است!»

۱۳۱۸ (۶) ابو جارود از امام باقرؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس که شادمان می‌شود خداوند او را از وزش‌های دوزخ حفظ کند، پس باید به بدهکار تنگدست فرصت دهد یا از حقش بگذرد.»

۱۳۱۹ (۷) قاسم بن سلیمان از امام صادقؑ از ابوالیسر ـ یکی از انصار از خاندان بنی سلمه ـ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ به یارانش فرمود: «کدامیک از شما دوست دارد که از فوران آتش دوزخ بر کنار باشد؟

آنان گفتند: ما، ای رسول خداﷺ!

پیامبر اکرمﷺ فرمود: هرکس به بدهکاری فرصت دهد یا از بدهی تنگدستی بگذرد [از فوران آتش دوزخ برکنار است]»

۱۳۲۰ (۸) ابان با واسطه از امام صادقؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ در یک روز گرم و سوزان فرمود: «هرکس دوست دارد که خداوند ـ در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست ـ او را در زیر سایهٔ عرش خود پناه دهد، پس باید به بدهکارش فرصت دهد یا از بدهی تنگدست بگذرد.»

۱۳۲۱ (۹) ابو حمزه گوید: «خداوند روز قیامت ـ روزی که پناهگاهی جز سایهٔ خدا نیست ـ بر سر سه گروه سایه می‌افکند: شخصی که او را زن زیبایی به سوی خود فراخواند و او آن زن را ترک کند و بگوید: به راستی من از خداوند، پروردگار جهانیان بیمناکم! شخصی که بدهکار تنگدستی را مهلت دهد یا از حقش بگذرد و شخصی که دل به دوستی مساجد بسته است و صدقه دادن بدهکاری برای شما بهتر است؛ یعنی اگر مال‌تان را صدقه دهید، برای شما بهتر است. پس باید بدهکار تنگدست را رها کند یا به وی مهلت دهد. امام صادقؑ از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: هرکس به بدهکار تنگدستی فرصت دهد، در هر روز نزد خداوند پاداش صدقه به اندازهٔ مالش را دارد تا وقتی که حقش را دریافت کند.»

۱۳۲۲ (۱۰) اسماعیل بن جابر روایت می‌کند که امام صادقؑ این نامه را برای یارانش نوشت و دستور داد آن را برای یکدیگر بخوانند. در بخشی از آن آمده است: «... و بپرهیزید از این‌که یکی از برادران مسلمان‌تان را به خاطر حقی که از وی طلبکارید، در فشار و تنگنا قرار دهید! در حالی که وی تنگدست است؛ زیرا جدّ ما ـ پیامبر اکرمﷺ ـ پیوسته می‌فرمود: مسلمان حق ندارد، مسلمانی را در فشار و تنگنا قرار دهد و هرکس به بدهکار تنگدستی فرصت دهد، خداوند او را در زیر سایهٔ خویش پناه می‌دهد، در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ او نیست.»

۱۳۲۳ ۲۳۹۷۷ (۱۱) **ثواب الاعمال** ۱۷٤: ابی‌ﷺ قال حدّثنا عبداللّه بن جعفر الحمیریّ عن یعقوب بن یزید عن الحسن بن محبوب عن حمّاد عن سدیر عن ابی جعفر ﷺ قال یبعث یوم القیامة قوم تحت ظلّ العرش ووجوههم من نور ورياشهم من نور جلوس على كراسيّ من نور قال فتشرّف لهم الخلائق فيقولون هؤلآء الأنبياء فينادى منادٍ من تحت العرش ان ليس هؤلآء بأنبياء قال فيقولون هؤلآء شهداء فينادى منادٍ من تحت العرش ان ليس هؤلاء شهداء ولكن هؤلآء قوم كانوا ييسرون على المؤمنين وينظرون المعسر حتّى ييسر. **تفسير العيّاشيّ** ۱۵٤/۱: عن حنّان بن سدير عن أبى جعفر ﷺ نحوه.

۱۳۲٤ ۲۳۹۷۸ (۱۲) **كافی** ۳۵/٤: عدّة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن علىّ بن أسباط عن يعقوب بن سالم عن أبى عبداللّه ﷺ قال **فقيه** ۲۳/۲: قال أبو عبداللّه ﷺ خلّوا سبيل المعسر كما خلّاه اللّه ﷻ.

۱۳۲۵ ۲۳۹۷۹ (۱۳) **كافی** ۳۵/٤: عدّة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن الحسن بن محبوب عن يحيى بن عبداللّه بن الحسن بن الحسين[1] عن ابىعبداللّه ﷺ قال **فقيه** ۳۲/۲: صعد رسول اللّهﷺ المنبر ذات يوم فحمد اللّه واثنى عليه وصلّى على أنبيائه صلّى اللّه عليهم ثمّ قال أيُّها الناس ليبلغ الشاهد منكم الغائب (ألا و ـ كا) من أنظر معسراً كان له على اللّه ﷻ فى كلّ يوم (ثواب ـ فقيه) صدقة بمثل ماله حتّى يستوفيه ثمّ[2] قال أبو عبداللّه ﷺ (قال اللّه ﷻ ـ فقيه) ﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ أنّه معسر فتصدّقوا عليه بمالكم [عليه ـ كا] فهو خير لكم.

۱۳۲٦ ۲۳۹۸۰ (۱٤) **مستدرك** ٤۱۲/۱۳: الشيخ أبو الفتوح الرازى فى تفسيره عن بريدة قال قال رسول اللّهﷺ من أقرض وأنظر المعسر يكتب له فى كلّ يوم صدقة ومن أنظر كتب اللّه له صدقة وله فى كلّ يوم مثل ماله عليه قلت يا رسول اللّهﷺ قلت فى الأوّل يكتب له فى كلّ يوم صدقة ثمّ قلت يكتب له مثل ماله عليه فى كلّ يوم صدقة قال نعم قلت الاوّل قبل الأجل والثّانى بعده.

---

۱. الحسن ـ خ.
۲. و ـ فقيه.

۱۳۲۳ (۱۱) سدیر از امام باقر﷣ روایت می‌کند که فرمود: «روز قیامت گروهی با چهره‌هایی از نور و لباس‌هایی از نور و نشسته بر کرسی‌هایی از نور در زیر سایهٔ عرش، برانگیخته می‌شوند. بندگان در حضور آنان مشرف می‌شوند و می‌گویند: اینان پیامبر هستند. پس ندادهنده‌ای از زیر عرش ندا می‌دهد: اینها پیامبر نیستند.

بار دیگر مردم می‌گویند: اینان شهیدان هستند. پس ندادهنده‌ای از زیر عرش ندا می‌دهد: اینها شهید نیستند بلکه آنان گروهی هستند که بر مؤمنان آسان می‌گرفتند و به بدهکار تنگدست فرصت می‌دادند تا در کارش گشایش به وجود آید.»

۱۳۲۴ (۱۲) یعقوب بن سالم روایت می‌کند که امام صادق﷣ فرمود: «بدهکار تنگدست را رها کنید، همان‌گونه که خداوند او را رها کرده است.»

۱۳۲۵ (۱۳) یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسین (حسن) از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «روزی پیامبر اکرمﷺ بر فراز منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبرانش ـ که درود خدا بر آنان باد ـ فرمود: ای مردم! باید حاضران به غایبان برسانند. بدانید که! هرکس به بدهکار تنگدستی فرصت دهد، در هر روز نزد خداوند پاداش صدقه دادن به اندازهٔ مالش را دارد تا آن را دریافت کند.

آن‌گاه امام صادق﷣ گفت: خداوند متعال می‌فرماید: «اگر او تنگدست است پس باید تا زمان گشایش به وی فرصت دهید و صدقه دادن بدهی برای‌تان بهتر است، اگر می‌دانید که او تنگدست است. پس مال‌تان را به وی صدقه دهید که برای‌تان بهتر است.»

۱۳۲۶ (۱۴) بریده روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس به تنگدستی وام مدت‌دار دهد، در هر روز برایش پاداش صدقه‌ای نوشته می‌شود و هرکس به بدهکار فرصت دهد، خداوند در هر روز برایش پاداش صدقه‌ای به اندازهٔ مالش می‌نویسد.[1]

گفتم: ای رسول خداﷺ! نخست فرمودید که هر روز برایش پاداش صدقه‌ای نوشته می‌شود و سپس فرمودید: هر روز برایش پاداش صدقه‌ای به اندازهٔ مالش نوشته می‌شود.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: آری، اولی را دربارهٔ پیش از سررسید گفتم و دومی را در ارتباط با پس از آن.»

---

۱. متن عربی حدیث از روی عبارت فارسی تفسیر ابوالفتوح رازی ترجمه شده است و از این رو خالی از نوعی تشویش نیست.

۱۳۲۷ ۲۲۹۸۱ (۱۵) **وفيه** ۴۱۲: الصدوق في المقنع عن الصادق عليه السلام انّه قال انّ اللّه عزّوجلّ يحبّ انظار المعسر ومن كان غريمه معسراً فعليه ان ينظره الى ميسرة ان كان انفق ما اخذ في طاعة اللّه وان كان انفق ذلك في معصية اللّه فليس عليه ان ينظره الى ميسرة وليس هو من اهل الآية التى قال اللّه عزّوجلّ ﴿فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ **الهداية** ۸۰: عن الصادق عليه السلام نحوه.

۱۳۲۸ ۲۲۹۸۲ (۱۶) **مستدرك** ۴۱۲/۱۳: الشيخ أبو الفتوح في تفسيره عن **حذيفة بن اليمان** انّه قال اذا كان يوم القيامة يؤتى بعبد فيقول اللّهمّ انّي لااعلم في حيوتي عملاً غير انّك وهبتني في الدنيا مالاً فكنت اعين به الفقراء فاذا لم يكن عندهم ما يقضون به لم اعسر عليهم فيقول اللّه تبارك وتعالى انا اولى باعانتك فانّك ملهوف فتجاوزوا عن عبدي قال أبو مسعود الأنصاري اشهد انّ حذيفة سمع هذا من رسول اللّه صلى الله عليه وآله.

۱۳۲۹ ۲۲۹۸۳ (۱۷) **فقه الرّضا** عليه السلام ۲۶۸: وارفق بمن لك عليه حتّى تأخذه منه في عفاف وكفاف فان كان غريمك معسراً وكان انفق ما اخذ منك في طاعة اللّه فانظره الى ميسرة وهي ان يبلغ خبره الامام فيقضي عنه او يجد الرجل طَوْلاً فيقضي دينه وان كان أنفق ما اخذه منك في معصيه اللّه فطالبه بحقّك فليس هو من اهل هذه الآية اى ﴿فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾.

۱۳۳۰ ۲۲۹۸۴ (۱۸) **الجعفريّات** ۴۴: باسناده عن عليّ عليه السلام انّه قال صاحب الدين لايقيّد ولايضرب ولايضيّق عليه في شيء.

۱۳۳۱ ۲۲۹۸۵ (۱۹) **غرر الحكم** ۷۲۹: قال عليّ عليه السلام من ضيق الخلق البخل وسوء التّقاضي.

۱۳۳۲ ۲۲۹۸۶ (۲۰) **تفسير العيّاشيّ** ۱۵۴/۱: عن **اسحق بن عمّار** قال قلت لابى عبداللّه عليه السلام ما للرّجل ان يبلغ من غريمه قال لايبلغ به شيئاً اللّه انظره.

۱۳۳۳ ۲۲۹۸۷ (۲۱) **مستدرك** ۴۱۵/۱۳: السيّد فضل اللّه **الراوندي** في نوادره باسناده الصحيح عن موسى بن جعفر عن ابيه عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله اربعة لاعذر لهم رجل عليه دين محارَف[۱] في بلاده لاعذر له حتّى يهاجر في الأرض يلتمس ما يقضي به دينه الخبر. وتقدّم في رواية عبداللّه (۲) من باب (۲۷) استحباب اقالة النادم من أبواب ما يستحبّ للتّاجر

---

۱. المحارَف: المحروم الذى اذا طلب لا يرزق او يكون لايسعى في الكسب ـ المنقوص من الحظّ لا ينموله مالٌ.

۱۳۲۷ (۱۵) مرحوم صدوق در کتاب المقنع روایت می‌کند که امام صادق﵇ فرمود: «خداوند عزیز و با شکوه فرصت دادن به بدهکار تنگدست را دوست دارد و هرکس بدهکارش تنگدست است، بر اوست که تا زمان گشایش به وی فرصت دهد ـ در صورتی که آنچه گرفته، در راه اطاعت خداوند هزینه کرده است ـ ولی اگر آن را در نافرمانی خداوند مصرف کرده است، طلبکار وظیفه ندارد که تا زمان گشایش به وی فرصت دهد و او مصداق آیه‌ای نیست که خداوند می‌فرماید: «... پس باید تا زمان گشایش به وی فرصت داده شود.»

در کتاب الهدایه نیز شبیه این حدیث آمده است.

۱۳۲۸ (۱۶) حذیفة بن یمان گوید: «روز قیامت بنده‌ای آورده می‌شود، پس می‌گوید: «خدایا! من در زندگی دنیا برای خود عملی سراغ ندارم، به‌جز این‌که به من ثروتی عنایت فرمودی و من با آن به نیازمندان کمک می‌کردم و هرگاه آنان قدرت بر پرداخت بدهی خود نداشتند به آنان سخت‌گیری نمی‌کردم. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: من برای کمک به تو سزاوارترم؛ زیرا تو اندوهگین و دادخواه هستی. از بندهٔ من بگذرید.

ابو مسعود انصاری گوید: من گواهی می‌دهم که حذیفه این سخن را از پیامبر اکرمﷺ شنیده است.»

۱۳۲۹ (۱۷) در کتاب فقه الرضا آمده است: «به بدهکارت آسان گیر تا با بزرگواری و کفایت، حقّت را از وی بگیری. پس اگر بدهکارت تنگدست بود و مالی را که از تو گرفته در راه اطاعت خدا هزینه کرده است، تا زمان گشایش به وی فرصت بده و آن به اندازه‌ای است که گزارش وضع او به امام برسد تا بدهی‌اش را از جانب وی بپردازد یا خودش توانگر شود و بدهی‌اش را بپردازد و اگر مالی را که از تو گرفته در راه نافرمانی خدا مصرف کرده است، پس حقّت را از وی درخواست کن؛ زیرا او از اهل این آیه نیست «... پس باید تا زمان گشایش به وی فرصت دهید.»

۱۳۳۰ (۱۸) در کتاب جعفریات روایت می‌شود که علی﵇ فرمود: «بدهکار نه در بند می‌شود، نه زده می‌شود و نه در چیزی بر او سخت گرفته می‌شود.»

۱۳۳۱ (۱۹) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم روایت می‌شود که علی﵇ فرمود: «بخل و بد درخواستن از حق، از اخلاق زشت و ناپسند سرچشمه می‌گیرد.»

۱۳۳۲ (۲۰) اسحاق بن عمار گوید: «به امام صادق﵇ گفتم: انسان تا چه میزان حق دارد بدهکارش را در تنگنا قرار دهد؟

امام فرمود: هیچ سخت‌گیری به او نمی‌کند. خداوند به وی فرصت داده است.»

۱۳۳۳ (۲۱) سید فضل الله راوندی در کتاب النوادر از امام موسی بن جعفر﵇ از پدرش از نیاکانش﵈ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «چهار گروه عذر و بهانه‌ای ندارند: شخص بدهکاری که در شهر خود کسب و کار و در آمدی ندارد، بهانه‌ای ندارد تا این‌که در جستجوی مالی برای پرداخت بدهی‌اش، در زمین مهاجرت کند...»

ج ۲۳ قوله لم يأذن‌ﷺ لحكيم بن حزام في تجارته حتّى ضمن له اقالة النادم وانظار المعسر. وفي رواية ابن عبّاس (۱۸) من باب (۳) حكم اقراض المؤمن من أبواب الدّين ج ۲۳ قوله ﷺ فان رفق به في طلبه بعد أجله جاز على الصّراط كالبرق الخاطف اللّامع بغير حساب ولا عذاب وفي رواية ابن سنان (۸) من باب (۹) انّ الغريم إذا طالبه غريمه يجب عليه الايفاء قوله ﷺ لا يحلّ لك ان تعسره اذا علمت انّه معسر.

ويأتي في رواية أبي محمّد (۱) من الباب التالي قوله ﷺ نعم ينتظر بقدر ما ينتهي خبر المعسر إلى الإمام فيقضي عنه ما عليه من سهم الغارمين **ولاحظ** سائر أحاديث الباب. **وفي** أحاديث باب (۵) حبس المديون من أبواب الحجر ج ۲۳ ما يناسب ذلك فراجع.

(۱۲)

باب أنّه يجب على الامام قضاء الدّين عن المؤمن المعسر من سهم الغارمين أو غيره ان كان أنفقه في طاعة اللّه الّا المهر

قال اللّه تعالى في سورة التوبة (۹): ٦٠: ﴿إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَٰكِينِ وَٱلْعَٰمِلِينَ عَلَيْهَا وَٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِى ٱلرِّقَابِ وَٱلْغَٰرِمِينَ وَفِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

الأحزاب (۳۳): ٦: ﴿ٱلنَّبِىُّ أَوْلَىٰ بِٱلْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمْ وَأُوْلُواْ ٱلْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِى كِتَٰبِ ٱللَّهِ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُهَٰجِرِينَ إِلَّآ أَن تَفْعَلُوٓاْ إِلَىٰٓ أَوْلِيَآئِكُم مَّعْرُوفًا﴾ الآية.

۱۳۳٤ ۲۲۹۸۸ (۱) **تهذيب** ۱۸۵/٦: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ۹۳/۵: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن **محمّد** بن سليمان عن رجل من اهل الجزيرة يكنّى أبا محمّد قال سأل الرضا ﷺ رجل وانا اسمع فقال له جعلت فداك انّ اللّه ﷻ يقول ﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ اخبرني عن هذه النظرة الّتي ذكرها اللّه ﷻ في كتابه لها حدّ يعرف اذا صار هذا المعسر (اليه ـ كا) لابدّ له من ان ينتظر وقد اخذ مال هذا الرجل وانفقه على عياله وليس له غلّة ينتظر ادراكها ولا دين ينتظر محلّه ولا مال غائب ينتظر قدومه قال نعم

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب بیست و هفتم از باب‌های مستحبات تاجر این گفته که: «پیامبر اکرم ﷺ به حکیم بن حزام اجازه تجارت نداد تا این‌که به آن حضرت تعهد سپرد که معاملهٔ شخص پشیمان را بر هم زند و به بدهکار تنگدست فرصت دهد.»

و در روایت هجدهم از باب سوم از باب‌های دین و قرض فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «اگر پس از سر رسید در مطالبهٔ طلب خویش مدارا کند، همانند برق درخشان جهنده بدون حساب و مجازات از صراط عبور می‌کند.»

و در روایت هشتم از باب نهم فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «هرگاه بدانی که او تنگدست است، برای تو حلال نیست که به وی سخت‌گیری کنی.»

می‌آید:

و در روایت یکم از باب بعدی فرمودهٔ امام ﷺ که: «آری، به اندازه‌ای که گزارش تنگدستی بدهکار به امام برسد تا بدهی‌اش را از سهم بدهکاران بپردازد، منتظر می‌ماند.»

و سایر روایات باب را بنگر و در روایت باب پنجم از باب‌های حجر [= ممنوعیت]، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۲

وجوب پرداخت بدهی تنگدستان بر امام ﷺ از سهم بدهکاران

خداوند متعال می‌فرماید:

همانا صدقه‌ها ـ زکات ـ برای نیازمندان و بیچارگان و کارگزاران آن و کسانی که قلب‌هاشان الفت داده شده و بردگان و بدهکاران و در راه خدا و در راه ماندگان است. این فریضه‌ای از جانب خداست و خداوند دانای حکیم است.[۱]

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان بیشتر ولایت دارد و همسرانش، مادران‌شان هستند و خویشاوندان برخی نسبت به برخی دیگر از مؤمنان و مهاجران در کتاب خدا سزاوارترند مگر این‌که به دوستان‌تان نیکی کنید...[۲]

(۱) شخصی از اهل جزیره به نام ابو محمد گوید: «در حضور من شخصی به امام رضا ﷺ گفت: فدایت شوم! خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: و اگر بدهکار تنگدست است پس باید تا زمان گشایش فرصت داده شود. دربارهٔ این فرصت ـ که خداوند در قرآن بیان کرده است ـ به من بگو، که آیا حدّ و مرزی وجود دارد که هرگاه بدهکار تنگدست به آن مرحله رسید، ناچار باید به وی فرصت داد با این‌که او مال طلبکار را گرفته و برای خانواده‌اش هزینه کرده است و نه محصولی دارد که منتظر برداشت آن باشد و نه‌طلبی دارد که منتظر سررسیدش باشد و نه مالی در مکان دور دست دارد که منتظر آمدنش باشد. ۱۳۳۴

---

۱. توبه ۹ / ۶۰.

۲. احزاب ۳۳ / ۶.

ينتظر بقدر ماينتهي خبره إلى الامام فيقضي (عنه ـكا) ما عليه من سهم الغارمين اذا كان انفقه في طاعة اللّهِ ﷻ فان (وان ـيب) كان (قد ـكا) انفقه في معصية اللّه ﷻ فلا شيء له على الامام قلت فما لهذا الرجل الذي ائتمنه وهو لا يعلم فيما انفقه في طاعة اللّه ﷻ او في معصيته قال يسعي له في ماله فيردّه عليه وهو صاغر. **تفسير العيّاشيّ** ١٥٥/١ : عن عمر بن سليمان عن رجل من اهل الجزيرة قال سأل الرضا ؑ رجل فقال له جعلت فداك وذكر نحوه.

١٣٣٥ ٢٢٩٨٩ (٢) **المقنع** ١٢٦ : وان كان لك على رجل مال وكان معسراً وانفق ما اخذه منه في طاعة اللّه فَنَظِرَةٌ إلى مَيْسَرَةٍ وهو ان يبلغ خبره الامام فيقضي عنه دينه او يجد الرجل طوْلاً فيقضي دينه وان كان انفق ما اخذه منك في معصية اللّه فطالبه بحقّك فليس هو من اهل هذه الآية الّتي قال اللّه ﷻ ﴿فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾.

١٣٣٦ ٢٢٩٩٠ (٣) **تهذيب** ٢١١/٦ : محمّد بن احمد بن يحيى عن ابي عبداللّه عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي عن زياد بن محمّد بن سوقة عن عطا عن ابي جعفر ؑ قال قلت له جعلت فداك انّ عليّ ديناً اذا ذكرته فسد عليّ ما انا فيه فقال سبحان اللّه وما بلغك انّ رسول اللّهﷺ كان يقول في خطبته من ترك ضياعاً[١] فعليّ ضياعه ومن ترك ديناً فعليّ دينه ومن ترك مالاً فآكله فكفالة رسول اللّهﷺ ميّتاً ككفالته حيّاً وكفالته حيّاً ككفالته ميّتاً فقال الرجل نفّست[٢] عنّي جعلني اللّه فداك.

١٣٣٧ ٢٢٩٩١ (٤) **معاني الاخبار** ٥٢ : حدّثنا محمّد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني ؓ قال حدّثنا احمد بن محمّد بن يوسف بن سعيد الكوفي[٣] قال حدّثنا عليّ بن الحسن بن عليّ بن فضّال عن ابيه قال سألت الرضا ابا الحسن ؑ فقلت له لِمَ كُنّيَ النبيّﷺ بأبي القاسم فقال لأنّه كان له ابن يقال له قاسم فكُنّي به قال فقلت له ياابن رسول اللّه فهل تراني اهلاً للزيادة فقال نعم أما علمت انّ رسول اللّهﷺ قال انا وعليّ أبوا هذه الأمّة قلت بلى قال أما علمت انّ رسول اللّهﷺ أبٌ لجميع أُمّته وعليّ ؑ فيهم بمنزلته قلت بلى قال أما علمت انّ عليّاً قاسم الجنّة والنّار قلت بلى قال فقيل له أبو القاسم لأنّه أبو قاسم الجنّة والنّار فقلت له وما معنى ذلك فقال

---

١. الضياع العيال ومنه قولهﷺ من ترك ديناً او ضياعاً فعليّ ـ مجمع. ٢. اى أزلت عنّي غمّي وكربي.
٣. محمد بن محمد بن سعيد الكوفي ـ خ.

امام؈ فرمود: آری، به مقداری فرصت داده می‌شود تا گزارش وضعیت وی به امام برسد و امام بدهی او را از سهم بدهکاران پرداخت کند ـ در صورتی که آن مال را در راه اطاعت خدا هزینه کرده باشد ـ ولی اگر در نافرمانی خدا مصرف کرده، برایش چیزی بر امام نیست.

گفتم: در این صورت برای طلبکار ـ که به او اعتماد کرده و نمی‌داند در راه اطاعت خدا مصرف کرده یا در راه نافرمانی خدا ـ چه چیزی هست؟

امام؈ فرمود: بدهکار باید برای پرداخت مال وی تلاش کند و با حقارت آن را بازگرداند.»

۱۳۳۵ (۲) در کتاب المقنع آمده است: «اگر از کسی طلبکار بودی که تنگدست است و مالی را که از تو گرفته، در راه اطاعت خدا مصرف کرده است، پس باید تا زمان گشایش به وی فرصت داده شود و آن به اندازه‌ای است که وضعیت او به امام گزارش شود تا از جانب او بدهی‌اش را بپردازد یا بدهکار خود توانگر شود و بدهی‌اش را بپردازد و اگر مالی را که از تو گرفته، در راه نافرمانی خدا مصرف کرده است، پس حق خویش را از وی مطالبه کن؛ چرا که او از اهل این آیه نیست که خداوند می‌فرماید: **پس باید تا زمان گشایش مهلت داده شوند.**»

۱۳۳۶ (۳) عطا گوید: «به امام باقر؈ گفتم: فدایت شوم! من بدهی دارم که هروقت به یاد آن می‌افتم، حالم دگرگون می‌شود.

امام؈ فرمود: سبحان الله! ـ شگفتا ـ آیا این سخن پیامبرﷺ به تو نرسیده است که در سخنرانی‌اش پیوسته می‌فرمود: هرکس نان‌خورانی بر جای گذارد، پس نان‌خورانش برعهدهٔ من است و هرکس بدهی بر جای گذارد، پرداخت بدهی‌اش بر عهدهٔ من است و هرکس مالی بر جای گذارد، آن را صرف می‌کنم (برای وارثش وامی‌گذارم.)»

کفالت و تعهد پیامبر اکرمﷺ پس از مرگ، همانند کفالت وی در حال زندگی است و کفالت وی در حال حیات، همانند کفالت وی پس از مرگ است.

آن مرد با شنیدن این سخن گفت: غم و اندوهم را زدودی، خداوند مرا فدایت گرداند!»

۱۳۳۷ (۴) حسن بن علی بن فضّال گوید: «به امام رضا؈ گفتم: چرا کنیه پیامبر اکرمﷺ ابوالقاسم قرار داده شده است؟

امام؈ فرمود: زیرا پیامبر اکرمﷺ فرزندی به نام قاسم داشت، پس کنیهٔ حضرت از نام او گرفته شد.

به امام گفتم: ای فرزند رسول خداﷺ! آیا مرا شایستهٔ بیش از این نمی‌دانی؟

امام؈ فرمود: آری، آیا نمی‌دانی که پیامبر اکرمﷺ فرمود: من و علی؈ دو پدر این امت هستیم.

گفتم: آری.

امام؈ فرمود: آیا نمی‌دانی که رسول خداﷺ پدر همهٔ امتش است و علی؈ در میان آنان به منزلهٔ رسول خداست؟

انّ شفقة النّبیّ صلی الله علیه و آله علی أمّته شفقة الآباء علی الأولاد وافضل امّته علیّ بن ابی طالب علیه السلام ومن بعده شفقة علیّ علیه السلام علیهم کشفقته صلی الله علیه و آله لانّه وصیّه وخلیفته والإمام بعده فقال فلذلك قال صلی الله علیه و آله انا وعلیّ أبوا هذه الأمّة وصعد النّبیّ صلی الله علیه و آله المنبر فقال من ترك دیناً او ضیاعاً[1] فعلیّ والیّ ومن ترك مالاً فلورثته فصار بذلك اَولی بهم من آبائهم وامّهاتهم وصار اَولی بهم منهم بانفسهم وکذلك امیر المؤمنین علیه السلام بعده جری ذلك له مثل ما جری لرسول اللّه صلی الله علیه و آله.

۱۳۳۸ ۲۳۹۹۲ (۵) **کافی** ۱/۴۰۶: عدّة من اصحابنا عن احمد بن محمّد البرقی وعلیّ بن ابراهیم عن ابیه جمیعاً عن القاسم بن محمّد الاصبهانی عن سلیمان بن داود المنقری عن **سفیان** بن عیینة عن ابی عبداللّه علیه السلام انّ النّبیّ صلی الله علیه و آله قال انا اولی بکلّ مؤمن من نفسه وعلیّ اولی به من بعدی فقیل له ما معنی ذلك فقال قول النبیّ صلی الله علیه و آله من ترك دیناً او ضیاعاً فعلیّ ومن ترك مالاً فلورثته فالرّجل لیست له علی نفسه ولایة اذا لم یکن له مال ولیس له علی عیاله أمر ولانهی اذا لم یجر علیهم النفقة والنبیّ وامیرالمؤمنین علیهما السلام ومن بعدهما الزمهم هذا فمن هناك صاروا أولی بهم من انفسهم وما کان سبب اسلام عامّة الیهود الّا من بعد هذا القول من رسول اللّه صلی الله علیه و آله وانّهم أمنوا علی انفسهم وعلی عیالاتهم.

۱۳۳۹ ۲۳۹۹۳ (۶) **امالی المفید** ۱۸۷: حدّثنا الشیخ الجلیل المفید أبو عبداللّه محمّد بن محمّد بن النّعمان الحارثی قال حدّثنی احمد بن محمّد عن ابیه محمّد بن الحسن بن الولید القمی عن محمّد بن الحسن الصفّار عن العبّاس بن معروف عن علیّ بن مهزیار [عن محمّد بن اسماعیل] عن منصور ابن ابی یحیی قال سمعت أبا عبداللّه علیه السلام یقول صعد رسول اللّه صلی الله علیه و آله المنبر فتغیّرت وجنتاه والتمع لونه[2] ثمّ اقبل (علی الناس ـ خ) بوجهه فقال یامعشر المسلمین انّی انّما بعثت أنا والساعة کهاتین قال ثمّ ضمّ السبّابتین ثمّ قال یا معشر المسلمین انّ افضل الهدی هدی محمّد وخیر الحدیث کتاب اللّه وشرّ الامور محدثاتها ألا وکلّ بدعة ضلالة ألا وکلّ ضلالة ففی النار ایّها الناس من ترك مالاً فلاهله ولورثته ومن ترك کلّاً او ضیاعاً فعلیّ والیّ.

---

۱. ای عیالاً. ۲. التمع لونه: ای ذهب وتغیّر ـ المنجد.

گفتم: آری.

فرمود: آیا نمی‌دانی که علی‌ﷺ تقسیم‌کنندهٔ بهشت و دوزخ است؟

گفتم: آری.

فرمود: از این رو بـه پـیامبرﷺ، ابـوالقـاسم ـ پـدر تـقسیم‌کننده ـ گـفته مـی‌شود؛ زیـرا وی پـدر تقسیم‌کنندهٔ بهشت و دوزخ است.

گفتم: معنای این چیست؟

فرمود: مهربانی پیامبرﷺ بر امت خویش همانند مهربانی پدران بر فرزندان است و برترین امت وی، علی بن ابیطالب‌ﷺ است و پس از پیامبرﷺ مهربانی علی‌ﷺ بر امت، همانند مهربانی پیامبر بر امت است؛ زیرا علی وصیّ و جانشین و پیشوای پس از پیامبر است. به همین دلیل پیامبرﷺ فرمود: من و علی‌ﷺ دو پدر این امت هستیم و پیامبرﷺ بر فراز منبر فرمود: هرکس بدهی یا نان‌خوری بر جای گذارد، به عهدهٔ من و به سوی من است و هرکس مالی واگذارد، متعلق به وارثانش است.

به همین دلیل پیامبرﷺ نسبت به مردم از پدران و مادران‌شان سزاوارتر است و نسبت به آنان از خودشان نیز سزاوارتر است و همچنین پس از پیامبرﷺ آنـچه بـرای وی جـاری بـود، بـرای امـیر مؤمنان‌ﷺ جاری است.»

۱۳۳۸ (۵) سفیان بن عیینه از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «من نسبت به هر مومنی از خودش سزاوارترم و پس از من علی‌ﷺ سزاوارتر است. به امام صادق‌ﷺ گفته شد: معنای سخن پیامبرﷺ چیست؟ امام‌ﷺ فرمود: معنایش سخن دیگر پیامبرﷺ است که فرمود: هرکس بدهی یا نان‌خوری بر جای گذارد، برعهدهٔ من است و هرکس مالی واگذارد، برای وارثانش است. پس انسان بی‌مال، اختیاردار خود نیست و هرگاه هزینهٔ خانواده‌اش را نپردازد، حق امر و نهی آنان را ندارد ولی پیامبر اکرمﷺ و امیر مؤمنان‌ﷺ و سایر امامان پس از آن دو عهده‌دار آنان هستند و به همین دلیل نسبت به آنان از خودشان سزاوارترند و دلیل اسلام تودهٔ یهودیان همین سخن پیامبرﷺ بود؛ زیـرا آنان پس از این سخن، بر خود و خانواده‌شان احساس امنیت کردند.»

۱۳۳۹ (۶) منصور بن ابی یحیی از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ بر فراز منبر رفت و گونه‌هایش تغییر کرد و رنگ رخسارش پرید. آن‌گاه رو به مردم کرد و دو انگشت سبابه‌اش را کنار هم گذارد و فرمود: ای گروه مسلمانان! همانا من به پیامبری برانگیخته شدم در حالی که من و قیامت مثل این دو انگشت [به هم نزدیک] هستیم. سپس فرمود: ای گروه مسلمانان! بـه راسـتی برترین هدایت، هدایت محمدﷺ است و بهترین سخن، کتاب خداست و بدترین چیزها، تـازه‌های آنهاست. آگاه باشید! که هر بدعتی گمراهی است. آگاه باشید! که هر گمراهی در آتش است.

ای مردم! هرکس مالی واگذارد، متعلق به خاندان و وارثانش است و هرکس سربار و نان‌خوری بر جای گذارد، برعهدهٔ من و به سوی من است.»

۱۳۴۰ ۲۲۹۹۴ (۷) **تفسير القمّي** ۱۷۵/۲: وقوله ﴿اَلنَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ﴾ قال نزلت وهو أب لهم وازواجه امّهاتهم فجعل اللّه المؤمنين اولاد رسول اللّهﷺ وجعل رسول اللّهﷺ أباهم لمن لم يقدر ان يصون نفسه ولم يكن له مال وليس له على نفسه ولاية فجعل اللّه تبارك وتعالى لنبيّهﷺ الولاية على المؤمنين من انفسهم وقول رسول اللّهﷺ بغدير خمّ يا ايّها الناس ألست اولى بكم من انفسكم قالوا بلى ثمّ اوجب لامير المؤمنينؑ ما اوجبه لنفسه عليهم من الولاية فقال الا مَنْ كنت مولاه فَعَليّ مولاه فلمّا جعل اللّه النبيّ اباً للمؤمنين ألزمه مؤنتهم وتربية ايتامهم فعند ذلك صعد رسول اللّهﷺ المنبر فقال من ترك مالاً فلورثته ومن ترك ديناً او ضياعاً فعليّ والىّ فألزم اللّه نبيّه للمؤمنين مايلزمه الوالد وألزم المؤمنين من الطاعة له ما يلزم الولد للوالد فكذلك ألزم امير المؤمنينؑ ما ألزم رسول اللّهﷺ من بعد ذلك وبعده الأئمةؑ واحداً واحداً.

۱۳۴۱ ۲۲۹۹۵ (۸) **مستدرک** ۴۰۱/۱۳: جعفر بن احمد القمّي في كتاب الغايات عن جابر انّ النبيّﷺ خطب الناس الى ان قال ثمّ يقول اتتكم الساعة مصبحكم او ممسيكم من ترك مالاً فلورثته ومن ترك ديناً او ضياعاً فاليّ وعليّ.

۱۳۴۲ ۲۲۹۹۶ (۹) **فقيه** ۲۵۴/۴: روى النضر بن سويد عن يحيى الحلبيّ عن أيّوب بن عطيّة الحذّاء قال سمعت أبا عبداللّهؑ يقول كان رسول اللّهﷺ يقول أنا اولى بكلّ مؤمن من نفسه ومن ترك مالاً فللوارث ومن ترك ديناً او ضياعاً[۱] فإليّ وعليّ.

۱۳۴۳ ۲۲۹۹۷ (۱۰) **العوالي** ۴۲/۱ قال النبيّﷺ من ترك مالاً فلأهله ومن ترك ديناً فعليّ.

۱۳۴۴ ۲۲۹۹۸ (۱۱) **تفسير القمّي** ۹۳/۱: وأمّا قوله ﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ فانّه حدّثني ابي عن السكونيّ عن مالك بن مغيرة عن حمّاد بن سلمة عن جذعان عن سعيد بن المسيّب عن عايشة انّها قالت سمعت رسول اللّهﷺ يقول ما من غريم ذهب بغريمه الى والٍ من ولاة المسلمين واستبان للوالي عسرته الّا برئ هذا المعسر من دَيْنِه وصار دينه على والي المسلمين فيما في يديه من اموال المسلمين قالؑ ومن كان له على رجل مال اخذه

---

۱. اى اهلاً.

۱۳۴۰ (۷) دربارهٔ آیه: «پیامبر نسبت به مؤمنان سزاوارتر از خودشان است.» در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است: «پیامبر اکرمﷺ پدر امت و همسرانش، مادران آنان هستند؛ پس خداوند مؤمنان را فرزندان رسول خداﷺ و او را پدر آنان قرار داد. برای کسی که توان محافظت از خود را ندارد و مال ندارد و اختیاردار خود نیست، پس خداوند تبارک و تعالی برای پیامبرش ولایت بر مؤمنان نسبت به خودشان را قرار داد.

و سخن پیامبر اکرمﷺ که در غدیر خم فرمود: ای مردم! آیا اختیار من نسبت به شما بیش از اختیار خودتان نیست؟

آنان گفتند: آری. سپس پیامبرﷺ همان ولایتی را که برای خودش لازم کرده بود، برای امیر مؤمنانﷺ لازم کرد و فرمود: آگاه باشید! که هرکس من مولا و صاحب‌اختیار اویم، علیﷺ مولای اوست.

پس وقتی خداوند پیامبرﷺ را پدر مؤمنان قرار داد، هزینهٔ آنان و تربیت یتیمان‌شان را به عهدهٔ وی گذاشت. در این هنگام، پیامبر اکرمﷺ بر فراز منبر رفت و فرمود: هرکس مالی واگذارد، متعلق به وارثانش است و هرکس بدهی یا نان‌خوری بر جای گذارد، به عهدهٔ من و به سوی من است.

پس خداوند بر پیامبرش در ارتباط با مؤمنان آنچه واجب کرد، بر پدر واجب کرده است و بر مؤمنان نسبت به پیامبرﷺ واجب کرد، آنچه بر فرزند نسبت به پدر واجب می‌کند و همچنین پس از پیامبرﷺ بر علی واجب کرد آنچه بر پیامبر واجب کرده بود و به همین صورت پس از علیﷺ پیشوایان معصومﷺ به ترتیب.»

۱۳۴۱ (۸) جابر گوید: «پیامبر اکرمﷺ در بخشی از یکی از سخنرانی‌هایش فرمود: «صبحگاهان یا شامگاهان مرگ به سراغ‌تان می‌آید. هرکس مالی بر جای گذارد، پس برای وارث اوست و هرکس بدهی یا نان‌خوری واگذارد، پس برعهدهٔ من و به سوی من است.»

۱۳۴۲ (۹) ایوب بن عطیه حذّاء از امام صادقﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ پیوسته می‌فرمود: «اختیار من نسبت به هر مومنی از خودش بیشتر است و هرکس مالی بر جای گذارد، متعلق به وارث اوست و هرکس بدهی یا نان‌خوری واگذارد، به عهدهٔ من و به سوی من است.»

۱۳۴۳ (۱۰) درکتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبرﷺ فرمود: «هرکس مالی بر جای گذارد، متعلق به خاندانش است و هرکس بدهی واگذارد، به عهدهٔ من است.»

۱۳۴۴ (۱۱) دربارهٔ آیه: «**و اگر بدهکار، تنگدست باشد، پس باید تا زمان گشایش به وی فرصت داد.**» در تفسیر علی بن ابراهیم قمی آمده است: «عایشه از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: هیچ طلبکاری نیست که بدهکارش را نزد زمامداری از زمامداران مسلمانان ببرد و برای زمامدار، تنگدستی بدهکار ثابت شود، مگر آن‌که بدهکار تنگدست از بدهکاری پاک می‌شود و بدهی‌اش بر دوش زمامدار مسلمانان در اموالی که از آنان در اختیار دارد، می‌افتد.»

ولم ينفقه في اسراف او في معصية فعسر عليه أن يقضيه فعلى من له المال ان ينظره حتّى يرزقه اللّه فيقضيه وان كان الإمام العادل قائماً فعليه ان يقضى عنه دَيْنَه لقول رسول اللّه ﷺ مَن ترك مالاً فلورثته ومن ترك دَيْناً او ضياعاً فعليّ والىّ وعلى الامام ما ضمنه الرسول ﷺ وان كان صاحب المال موسراً تصدّق بماله عليه او تركه فهو خير له لقوله ﴿وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

۱۳۴۵ ۲۳۹۹۹ (۱۲) **كافى** ۹۴/۵: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۱۸۴/۶: احمد بن محمّد بن[1] عيسى عن العبّاس عمّن ذكره عن ابى عبداللّه ؑ قال (انّ ـ كا ۳۸۲) الامام يقضى عن المؤمنين الدّيون ما خلا مُهور النساء **كافى** ۳۸۲/۵: عدّة من اصحابنا عن احمد بن محمّد بن خالد عن محمّد بن عيسى عن المشرقيّ عن عدّة حدّثوه عن ابى عبداللّه ؑ مثله.

۱۳۴۶ ۲۴۰۰۰ (۱۳) **تهذيب** ۱۸۶/۶: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۹۴/۵: علىّ بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابى عمير **العلل** ۵۲۹: حدّثنا الحسين بن احمد عن ابيه عن محمّد بن احمد عن محمّد بن عيسى عن الهيثم عن ابن ابى عمير عن حمّاد (بن عثمان ـ كا ـ العلل) عن **الوليد** بن صبيح قال جاء رجل الى ابى عبداللّه ؑ يدّعى على المعلّى بن خنيس دَيناً عليه فقال ذهب بحقّى (قال ـ العلل) فقال له أبو عبداللّه ؑ ذهب بحقّك الذى قتله ثمّ قال للوليد قم إلى الرجل فاقضه من حقّه فانّى أُريد أن أبرّد[2] عليه جلده[3] وان كان بارداً.

وتقدّم فى أحاديث باب (۱۰) انّ الامام يقضى دين الغارمين من الزكوة من أبواب من يستحقّ الزكاة ج۹ وباب (۱۱) جواز تأديه دين الأب من الزكاة وباب (۱۲) جواز احتساب الدين من الزكاة ما يدلّ على ذلك.

ويأتى فى الباب التّالى ما يناسب الباب. وفى رواية جابر (۶) من باب (۲۰) استحباب ضمانة دين الميّت للغرماء قوله ﷺ ومن ترك ديناً فعلىّ. وفى رواية سماعة (۳) من باب (۴۶) حكم من تزوّج أمة على أنّها حرّة من أبواب نكاح العبيد ج۲۶ قوله فإن أبى الأب ان يسعىٰ

---

۱. محمّد بن احمد عن محمّد بن عيسى ـ خ ل كا.
۲. يبرد ـ يب.
۳. جلده الذى كان بارداً ـ كا.

علی بن ابراهیم گوید: «هرکس از دیگری مالی طلبکار باشد و بدهکار آن را اسراف و در راه نافرمانی خدا هزینه نکرده باشد، آن‌گاه نسبت به پرداخت آن در تنگنا قرار گیرد، طلبکار وظیفه دارد به وی فرصت دهد تا خداوند به او روزی دهد و بپردازد و اگر پیشوای دادگری بر سر کار است پس پرداخت آن برعهدهٔ اوست؛ به دلیل سخن پیامبر اکرم﵌ که فرمود: هرکس مالی واگذارد، برای وارثانش است و هرکس بدهی یا نان‌خوری بر جای گذارد، به عهدهٔ من و به سوی من است.

و آنچه پیامبر اکرم﵌ برعهده گرفته است، به عهدهٔ پیشوای جامعه است و اگر طلبکار توانگر است، طلبش را به بدهکار صدقه دهد یا او را رها کند، برایش بهتر است؛ به دلیل سخن خداوند که فرمود: «و صدقه دادن آن برای‌تان بهتر است اگر بدانید.»

۱۳۴۵ (۱۲) عباس با واسطه از امام صادق﵇ روایت می‌کند که فرمود: «پیشوای جامعه، بدهی‌های مؤمنان را از جانب آنان می‌پردازد؛ به‌جز مهریهٔ زنان را.» این حدیث از مشرقی با واسطهٔ تعدادی نیز روایت شده است.

۱۳۴۶ (۱۳) ولید بن صبیح گوید: «پس از کشته شدن معلی بن خنیس، شخصی نزد امام صادق﵇ ادعا کرد که معلّی به وی بدهکار بوده است و گفت: او حقّ مرا از میان برد. امام﵇ به وی فرمود: کسی که او را کشت حق تو را از میان برد. آن‌گاه امام﵇ به ولید فرمود: به سوی این مرد برو و حقش را بپرداز؛ زیرا من می‌خواهم پوست معلی را خنک کنم؛ هرچند پوست او خنک است. [کنایه از برداشتن عذاب از او].

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دهم، یازدهم و دوازدهم از باب‌های مستحقان زکات، مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

در روایت ششم از باب بیستم فرمودهٔ پیامبر اکرم﵌ که: «هرکس بدهی به‌جای گذارد، به عهدهٔ من است.»

فی ثمن ابنه قال فعلی الإمام أن یفتدیه ولا یملك ولد حرّ وفـی روایـة سـلمة بـن کـهیل (۱) من باب (۱) ما تضمنه العاقلة مـن أبـوابـها ج ۳۱ مـا یـدلّ عـلی انّ مـن لم تکـن له عاقلة فماعلیه من الدیة فعلی الإمام. وکذا فـی باب (۲) حکم القاتل خطأً إذا مـات قـبل دفع الدیة. وفـی روایة أبی ولّاد (۱) من بـاب (۵) انّ جـنایة الذمّیّ فـی أمـواله إذا کـان له مال وإلّا فعلی امام المسلمین قوله ﷺ فإن لم یکن لهم مال رجعت الجـنایة عـلی امـام المسلمین. وفی روایة أبی عبیدة (۱) من باب (۵) انّ الأعمی إذا فقأ عینَ صحیح متعمّداً من أبواب قصاص الطرف ج ۳۱ قوله ﷺ فإن لم یکن له مال فإنّ دیة ذلك علی الامام ولا یبطل حقّ امرء مسلم.

(۱۳)

باب أنّ المدیون لا یلزم علی بیع ما لابدّ له منه من مسکن وخادم وغیره ویلزم علی بیع ما یزید عن کفایته

۱۳۴۷ ۲۴۰۰۱ (۱) **تهذیب** ۱۸۶/۶: **استبصار** ۶/۳: محمّد بن یعقوب عـن **کـافی** ۹۶/۵: عـلیّ بـن إبراهیم عن أبیه عن النضر بن سوید **العلل** ۵۲۹: أبیؒ قال حدّثنا سعد بن عبداللّـه عـن إبراهیم بن هاشم عن النضر بن سوید (عن رجل ـ العلل) عن الحلبیّ عن أبی عبداللّه ﷺ قال لا تباع الدّار ولا الجاریة فی الدّین وذلك أنّه[۱] لابدّ للرجل (المسلم ـ العلل) من ظلّ یسکنه وخادم یخدمه.

۱۳۴۸ ۲۴۰۰۲ (۲) **تهذیب** ۱۸۷/۶: **استبصار** ۶/۳: محمّد بن یعقوب عـن **کـافی** ۹۷/۵: عـلیّ (بـن ابراهیم ـ کا ـ صا) عن ابیه ومحمّد بن اسماعیل عن الفضل بن شاذان جمیعاً عن ابن ابـی عمیر عن ابراهیم بن عبدالحمید عن عثمان بن زیاد[۲] قال قلت لابی عبداللّه ﷺ انّ لی علی رجل دیناً وقد اراد ان یبیع داره فیقضینی[۳] قال فقال أبو عبداللّه ﷺ أعیذك باللّه أن تخرجه من ظلّ رأسه (أعیذك باللّه أن تخرجه من ظلّ رأسه ـ یب صا).

---

۱. لأنّه ـ کا.   ۲. زرارة ـ یب صا.   ۳. فیعطینی ـ یب صا.

و روایت یکم از باب یکم از باب‌های عاقله بر این مطلب دلالت می‌کند که: «هرکس عاقله ندارد، دیه‌ای که بدهکار است، به عهدهٔ امام است.» و همچنین در باب دوم از باب‌های عاقله و در روایت یکم از باب پنجم فرمودهٔ معصومﷺ که: «اگر آنان مالی ندارند، جنایت به پیشوای مسلمانان بازمی‌گردد.»

و در روایت یکم از باب پنجم از باب‌های قصاص عضو فرمودهٔ امامﷺ که: «پس اگر او مال ندارد، دیهٔ آن به عهدهٔ امام است و حق شخص مسلمانی از میان نمی‌رود.»

باب ۱۳

استثناءهای پرداخت بدهی

۱۳۴۷ (۱) حلبی از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خانه و کنیز برای پرداخت بدهی فروخته نمی‌شود؛ به دلیل این‌که انسان ناگزیر از سقفی است که در آن ساکن شود و خدمتگزاری که به وی خدمت کند.»

۱۳۴۸ (۲) عثمان بن زیاد گوید: «به امام صادقﷺ گفتم: من از شخصی طلبکارم و او می‌خواهد خانه‌اش را بفروشد و بدهی‌اش را به من بپردازد.

امام صادقﷺ فرمود: پناه بر خدا، از این‌که او را از سقفی که بر سرش سایه می‌افکند بیرون کنی!»

۱۳۴۹ ۲۴۰۰۳ (۳) **كافى ۲۳۷/۵**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ۱۷۰/۷**: ۱۷۹: احمد بن محمّد (بن عيسى ـ يب ۱۷۹) عن (الحسن بن علىّ ـ يب ۱۷۹) بن فضّال عن **ابراهيم** بن عثمان (ابن زياد ـ يب ۱۷۹) عن ابى عبداللّه ﷺ قال قلت (له ـ كا يب ۱۷۰) رجل لى عليه دراهم وكانت داره رهناً فاردت أن أبيعها قال (له أبو عبداللّه ﷺ ـ يب ۱۷۹) أعيذك باللّه أن تخرجه من ظلّ رأسه.

۱۳۵۰ ۲۴۰۰۴ (٤) **استبصار ٦/۳**: علىّ بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابى عمير عن **ذريح المحاربىّ** عن ابى عبداللّه ﷺ انّه قال لا يخرج الرجل عن مسقط رأسه بالدَّين.

۱۳۵۱ ۲۴۰۰۵ (۵) **فقيه ۱۱۷/۳**: روى إبراهيم بن هاشم انّ محمّد بن ابى عمير ﷺ كان رجلاً بزّازاً فذهب ماله وافتقر وكان له على رجل عشرة آلاف درهم فباع داراً له كان يسكنها بعشرة آلاف درهم وحمل المال الى بابه فخرج اليه محمّد بن ابى عمير فقال ما هذا قال هذا مالك الذى لك علىّ ورّثته قال لا قال وهب لك قال لا قال فقال فهو ثمن ضيعة بعتها قال لا قال فما هو قال بعت دارى الّتى اسكنها لأقضى دينى فقال محمّد ابن ابى عمير ﷺ حدّثنى ذريح المحاربى عن ابى عبداللّه ﷺ انّه قال لا يخرج الرجل عن مسقط رأسه بالدين ارفعها فلا حاجة لى فيها واللّه انّى محتاج في وقتى هذا الى درهم وما يدخل ملكى منها درهم **العلل ۵۲۹**: حدّثنا محمّد بن الحسن قال حدّثنا علىّ **ابن ابراهيم** عن ابيه قال كان ابن ابى عمير رجلاً بزّازاً وذكر نحوه. **الاختصاص ۸٦**: أبو غالب احمد بن محمّد الزرارى قال حدّثنا محمّد بن المحسن[1] السجّاد قال حدّثنا علىّ بن ابراهيم **بن هاشم** عن ابيه قال كان ابن ابى عمير حبس سبع عشرة سنة فذهب ماله وكان له على رجل عشرة آلاف درهم وذكر نحوه.

۱۳۵۲ ۲۴۰۰٦ (٦) **كافى ۹٦/۵**: علىّ بن محمّد بن بندار عن **تهذيب ۱۸٦/٦**: احمد بن ابى عبداللّه عن ابيه عن عبداللّه بن المغيرة. **فقيه ۱۱۳/۳**: عن **بريد العجلى** قال قلت لابى عبداللّه ﷺ انّ علىّ ديناً (واظنّه قال ـ كا يب) لأيتام واخاف ان بعت ضيعتى بقيت ومالى شىء فقال لا تبع ضيعتك ولكن أعط بعضاً وامسك بعضاً.

---

۱. الحسن ـ ك.

۱۳۴۹ (۳) ابراهیم بن عثمان گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: من از شخصی مقداری درهم طلبکارم و خانه‌اش در برابر آن در گروی من است. می‌خواهم آن را بفروشم.

امام ﷺ فرمود: پناه بر خدا، از این‌که او را از زیر سقفی که بر سرش سایه افکنده بیرون کنی!»

۱۳۵۰ (۴) ذریح محاربی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «انسان را به خاطر بدهکاری از زادگاهش بیرون نمی‌کنند.»

۱۳۵۱ (۵) ابراهیم بن هاشم روایت می‌کند که: «محمد بن ابی‌عمیر پارچه‌فروش بود ولی اموالش را از دست داد و فقیر شد. در همین اوضاع، وی ده هزار درهم از شخصی طلبکار بود. بدهکار برای پرداخت بدهی‌اش خانهٔ مسکونی‌اش را به ده هزار درهم فروخت و آن را درِ خانهٔ محمد بن ابی‌عمیر آورد. محمد از خانه بیرون آمد و گفت: این چیست؟

آن مرد گفت: مالی که از من طلبکاری.

محمد پرسید: آیا آن را به ارث برده‌ای؟

آن مرد گفت: نه.

محمد پرسید: کسی آن را به تو بخشیده است؟

آن مرد گفت: نه.

محمد پرسید: آیا آن بهای مزرعه‌ای است که فروخته‌ای؟

آن مرد گفت: نه.

محمد پرسید: پس آن را از کجا آورده‌ای؟

آن مرد گفت: خانهٔ مسکونی‌ام را فروختم تا بدهی‌ام را بپردازم.

محمد بن ابی عمیر گفت: ذریح محاربی از امام صادق ﷺ برای من روایت کرد که فرمود: انسان را به خاطر بدهی از زادگاهش بیرون نمی‌کنند. آن را بردار من نیازی بدان ندارم. به خدا سوگند! من اکنون نیازمند یک درهم هستم، ولی از این مال حتی یک درهم را وارد خانه‌ام نمی‌کنم.»

در حدیث دیگری آمده است: «محمد بن ابی عمیر هفده سال زندانی شد و اموالش را از دست داد...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۱۳۵۲ (۶) برید عجلی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: من به یتیمان بدهکارم و می‌ترسم که اگر مزرعه‌ام را بفروشم، دست‌خالی بمانم.

امام ﷺ فرمود: مزرعه‌ات را نفروش بلکه بخشی از آن را بپرداز و بخشی را نگه‌دار.»

۱۳۵۳ ۲۴۰۰۷ (۷) فقیه ۱۱۸/۳: وكان شيخنا محمّد بن الحسن رضي الله عنه يروى انّها ان كانت الدّار واسعة يكتفى صاحبها ببعضها فعليه ان يسكن منها ما يحتاج اليه ويقضى ببقيّتها دينه وكذلك ان كفته دار بدون ثمنها باعها واشترى بثمنها داراً يسكنها ويقضى بباقى الثّمن دينه.

۱۳۵۴ ۲۴۰۰۸ (۸) تهذيب ۱۹۸/۶: استبصار ۷/۳: محمّد بن علىّ بن محبوب عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال سمعت جعفر بن محمّد عليهما السلام يقول وسئل عن رجل (كان ـ صا) عليه دين وله نصيب فى دار وهى (دار غلّة ـ صا) تغلّ غلّة[1] فربما بلغت غلّتها قوته وربما لم تبلغ حتّى يستدين فان هو باع الدار وقضى دينه بقى لا دار له فقال ان كان فى داره ما يقضى به دينه ويفضل منها ما يكفيه وعياله فليبع الدار والّا فلا. ويأتى فى رواية عبدالرّحمان (۱۵) من باب (۱) استحباب الوقوف والصدقات من أبوابها ج ۲۴ قوله عليه السلام فان أراد (الحسن) عليه السلام أن يبيع نصيباً من المال فيقضى به الدّين فليفعل ان شاء لا حرج عليه فيه وقوله عليه السلام وان كانت دار الحسن غير دار الصّدقة فبداله أن يبيعها فليبعها ان شاء لا حرج عليه فيه. وفى رواية احمد بن حمزة (۴) من باب (۸) حكم بيع الوقف قوله وقف ثمّ مات صاحبه وعليه دين لا يفى ماله اذا وقف فكتب عليه السلام يباع وقفه فى الدّين. وفى رواية سلمة بن كهيل (۱۵) من باب (۶) انّ القاضى عليه ان يواسى بين الخصوم من أبواب القضاء ج ۳۰ قوله عليه السلام لشريح انظر إلى أهل المعلك والمطل ودفع حقوق النّاس من أهل المقدرة واليسار ممّن يدلى بأموال المسلمين إلى الحكّام فخذ للنّاس بحقوقهم منهم وبع فيها العقار والدّيار فانّى سمعت رسول اللّه صلى الله عليه وآله يقول مَطْل المسلم الموسر ظلم للمسلم ومن لم يكن له عقار ولا دار ولا مال فلا سبيل عليه.

(۱۴)

باب أنّ من كان عليه دين قد فدحه يحلّ له أن يتضلّع من الطعام

۱۳۵۵ ۲۴۰۰۹ (۱) تهذيب ۱۹۴/۶: محمّد بن علىّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن علىّ بن اسماعيل عن رجل من أهل الشام أنّه سأل أبا الحسن الرضا عليه السلام عن رجل

---

۱. تغلّ غلّة اى تأتى بالغلّة ـ والغلّة: الدخل من كراء دار واجر غلام وفائدة ارض الخ ـ اللسان.

۱۳۵۳ (۷) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «استاد ما محمدبن حسن بن احمد روایت می‌کند که اگر خانه بزرگ است به طوری که صاحب آن می‌تواند به بخشی از آن بسنده کند، بنابراین وظیفه دارد در همان مقداری که نیاز دارد، ساکن شود و با بقیهٔ آن بدهی‌اش را بپردازد و همچنین اگر خانه‌ای ارزان‌تر برای وی کافی است، آن را بفروشد و با بهایش خانه‌ای برای سکونت خریداری کند و با باقیماندهٔ آن بدهی‌اش را بپردازد.»

۱۳۵۴ (۸) مسعدة بن صدقه گوید: «از امام صادق﷣ سؤال شد: شخص بدهکاری از یک خانهٔ درآمد داری سهم دارد. گاهی درآمد آن خانه به اندازهٔ خوراک اوست و گاهی نیز از آن کمتر است و او باید قرض کند. پس اگر خانه را بفروشد و بدهی‌اش را بپردازد، بی‌خانه می‌ماند.

امام﷣ فرمود: اگر خانه‌اش به اندازه‌ای است که بدهی‌اش را بپردازد و افزودهٔ آن برای خود و خانواده‌اش کافی باشد، پس باید خانه‌اش را بفروشد، در غیر این صورت نه.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت پانزدهم از باب یکم از باب‌های وقف‌ها و صدقات فرموده معصوم﷣ که: «پس اگر حسن﷣ بخواهد بخشی از مال را بفروشد و با آن بدهی‌اش را پرداخت کند، اگر بخواهد باید انجام دهد و باکی در این باره بر او نیست.» و این گفته که: «و اگر خانهٔ حسن﷣ خانه غیر وقفی است پس تصمیم بگیرد آن را بفروشد، اگر می‌خواهد آن رابفروشد، مشکلی در این باره بر او نیست.»

و در روایت چهارم از باب هشتم این گفته به امام﷣ که: «شخص بدهکاری مالی را وقف کرد و مُرد و اموال دیگرش برای پرداخت بدهی‌اش کافی نیست.

امام در پاسخ مرقوم فرمود: وقف، فروخته و با آن بدهی‌اش پرداخت می‌شود.»

و در روایت پانزدهم از باب ششم از باب‌های قضا فرمودهٔ معصوم﷣ به شریح که: «توانگرانی که در پرداخت بدهی مردم کوتاهی و در مورد حقوق مردم امروز و فردا می‌کنند ـ کسانی که برای پایمال کردن حقوق دیگران به زمامداران رشوه می‌دهند ـ دربارهٔ آنان نیک بنگر و حق مردم را از آنان بگیر و برای این کار، مزارع و خانه‌های [زیادی] آنان را بفروش؛ چراکه من از رسول خداﷺ شنیدم که فرمود: کوتاهی مسلمان توانگر در پرداخت بدهی، ستم به مسلمانان است و هرکس مزرعه و خانه ندارد، اجباری در مورد او نیست.»

باب ۱۴

کیفیت خوراک بدهکار

۱۳۵۵ (۱) علی بن اسماعیل گوید: «یکی از اهالی شام از امام رضا﷣ سؤال کرد: بدهکارِ شخصی، بسیار سنگین شده است. با این حال، وی با مردم معاشرت دارد و مورد اعتماد مردم است و می‌تواند

علیه دین قد فدحه[1] وهو یخالط الناس وهو یؤتمن یسعه شراء الفضول من الطعام والشراب فهل یحلّ له أم لا؟ وهل یحلّ له أن یتضلّع[2] من الطعام أم لا یحلّ له الّا قدر ما یمسك به نفسه ویبلغه؟ قال لا بأس بما أكل. وتقدّم فی أحادیث الباب المتقدّم ما یناسب ذلك.

(۱۵)

باب أنّ ثمن كفن المیّت مقدّم علی دینه

۱۳۵۶ ۲۴۰۱۰ (۱) **تهذیب** ۱۸۸/۶: محمّد بن عیسی عن عبدالله بن المغیرة عن **اسماعیل** ابن أبی زیاد عن جعفر عن أبیه ﷺ قال قال رسول اللهﷺ انّ أول ما یبدأ به من المال الكفن، ثمّ الدَّین، ثمّ الوصیّة، ثمّ المیراث. **كافی** ۲۳/۷: **تهذیب** ۱۷۱/۹: علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن النّوفلیّ عن **فقیه** ۱۴۳/۴: **السكونیّ** عن أبی عبدالله ﷺ قال (قال ـ یب) أول شیء یبدأ به (وذكر مثله) **الجعفریّات** ۲۰۴: باسناده عن علیّ بن أبی طالب ﷺ عن رسول اللهﷺ مثله. **الهدایة** ۸۱: عن رسوله اللهﷺ نحوه. **الدعائم** ۳۹۲/۲: عن رسول اللهﷺ (نحوه). **الدعائم** ۲۳۲/۱: عن علیّ ﷺ (نحوه).

۱۳۵۷ ۲۴۰۱۱ (۲) **تهذیب** ۱۸۷/۶: الحسن بن محبوب عن علیّ بن رئاب عن **زرارة** قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل مات وعلیه دین بقدر كفنه قال: یكفن بما ترك الّا أن یتّجر علیه انسان فیكفّنه ویقضی بما ترك دینه.

۱۳۵۸ ۲۴۰۱۲ (۳) **كافی** ۲۳/۷: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد ومحمّد بن یحیی عن **تهذیب** ۱۷۱/۹: أحمد بن محمّد (جمیعاً ـ كا) عن **فقیه** ۱۴۳/۴: (الحسن ـ فقیه) ابن محبوب عن علیّ بن رئاب (عن معاذ ـ كا) عن **زرارة** قال: سألته عن رجل مات وعلیه دین بقدر ثمن كفنه قال: یجعل ما ترك فی ثمن كفنه الّا ان یتّجر علیه بعض النّاس فیكفّنه ویقضی ما علیه ممّا ترك **وتقدّم** فی احادیث باب (۱۵) انّ ثمن الكفن من اصل المال من أبواب تحنیط المیّت وتكفینه ج ۳ ما یدلّ علی ذلك.

---

۱. فدحه أثقله ـ مجمع. ۲. أی یمتلأ شبعاً.

خوراک و نوشابهٔ زیاد برای خودش تهیه کند، آیا این کار برای وی جایز است؟ و آیا برای وی جایز است خود را از غذا کاملاً سیر کند یا باید به اندازه‌ای غذا بخورد که فقط زنده بماند و او را نگه دارد؟

امام؈ در پاسخ فرمود: آنچه می‌خورد، اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین، مناسب با این بحث هست.

باب ۱۵

تقدم بهای کفن بر بدهی میّت

۱۳۵۶ (۱) اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادق؈ از پدرش؈ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «نخستین چیزی که از مال میّت برداشته می‌شود کفن است، سپس بدهی؛ آن‌گاه وصیت و پس از آن میراث.»

این حدیث با سندهای گوناگون روایت شده است.

۱۳۵۷ (۲) زراره گوید: «از امام صادق؈ سؤال کردم: شخصی درگذشت و به اندازهٔ بهای کفنش بدهکار است و به اندازه یکی از آنها بیشتر مال ندارد.

امام؈ فرمود: با آنچه بر جای گذاشته، [هزینه] کفن می‌شود مگر این‌که کسی با مال تجارت و او را کفن کند و با آنچه بر جای گذاشته بدهی‌اش را بپردازد.»

۱۳۵۸ (۳) زراره گوید: «از امام صادق؈ سؤال کردم: شخصی درگذشته و به اندازهٔ بهای کفنش بدهکار است و تنها به اندازهٔ یکی از آن دو مال دارد.

امام؈ فرمود: آنچه باقی گذاشته، در بهای کفنش مصرف می‌شود؛ مگر آن‌که بعضی از مردم با مال معامله و او را کفن کند و با آنچه بر جای گذاشته، بدهی‌اش را بپردازد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پانزدهم از باب‌های حنوط میّت، آنچه بر این باب دلالت می‌کند.

(۱۶)

باب كراهة الإستقصاء في الإستقضاء
واستحباب اطالة الجلوس والسكوت عند التّقاضي

۱۳۵۹ ۲٤۰۱۳ (۱) كافي ۵/۱۰۰: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن عليّ عن حمّاد بن عثمان تهذيب ۶/۱۹٤: محمّد بن عليّ بن محبوب عن العبّاس بن معروف عن محمّد بن يحيى الصيرفيّ عن حمّاد بن عثمان قال دخل رجل على أبي عبداللّه ﷺ (من أصحابه ـ يب) فشكا اليه رجلاً من أصحابه فلم يلبث أن جاء المشكوّ فقال له أبو عبداللّه ﷺ: ما لفلان[1] يشكوك فقال له يشكوني أنّي[2] استقضيت[3] (منه ـ كا) حقّي قال فجلس (أبو عبداللّه ﷺ ـ كا) مغضباً ثمّ قال: كأنّك اذا استقضيت[4] حقّك لم تسئ أرأيت ما حكى اللّه[5] ﷻ في كتابه ﴿وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلۡحِسَابِ﴾ اترى أنّهم[6] خافوا اللّه أن يجور عليهم؟ لا واللّه ما خافوا الّا الاستقضاء فسمّاه اللّه ﷻ سوء الحساب فمن استقضى به فقد أساء. مشكاة الانوار ۱۰٤: عن حمّاد بن عثمان قال كنت عند أبي عبداللّه ﷺ اذ دخل عليه رجل من أصحابنا فقال له أبو عبداللّه ﷺ: يشكوك فلان (وذكر نحوه). تفسير العيّاشيّ ۲/۲۱۰: قال محمّد بن عيسى وبهذا الاسناد انّ أبا عبداللّه ﷺ قال لرجل شكاه بعض اخوانه ما لأخيك فلان يشكوك فقال أيشكوني ان استقصيت حقّي قال فجلس مغضباً (وذكر نحوه).

۱۳۶۰ ۲٤۰۱٤ (۲) معاني الاخبار ۲٤۶: أبي ﷺ قال: حدّثنا سعد بن عبداللّه عن احمد بن محمّد عن أبيه عن محمّد بن يحيى عن حمّاد بن عثمان عن أبي عبداللّه ﷺ أنّه قال لرجل: يا فلان مالك ولأخيك قال جعلت فداك كان لي عليه شيء فاستقصيت[7] في حقّي فقال أبو عبداللّه ﷺ: أخبرني عن قول اللّه ﷻ ﴿وَيَخَافُونَ سُوٓءَ ٱلۡحِسَابِ﴾ أتراهم خافوا أن يجور عليهم أو يظلمهم لا ولكنّهم خافوا الاستقصاء والمداقّة. تفسير العيّاشيّ ۲/۲۱۰: عن حمّاد بن عثمان عن أبي عبداللّه ﷺ (نحوه) الّا انّ فيه لا واللّه خافوا.

---

۱. ما لأخيك فلان ـ يب. ۲. أن ـ يب. ۳. اى طلبت ـ استقصيت ـ خ كا.
٤. اي طلبت. استقصيت. خ كا. ۵. ارأيتك ما حكاه اللّه ـ يب.
۶. ويخافون سوء الحساب انّما خافوا ان يجور اللّه ـ يب.
۷. استقصى المسألة وفيها: بلغ الغاية في البحث عنها.

باب ۱۶

کراهت درخواست طلب از بدهکار

۱۳۵۹ (۱) حمّاد بن عثمان گوید: «یکی از یاران امام صادقؑ نزد وی آمد و از یکی دیگر از یاران امامؑ به وی شکایت کرد. طولی نکشید که فردی که از وی شکایت شده بود، نیز وارد شد و امام صادقؑ به وی فرمود: برای فلانی چه اتفاقی افتاده که از تو شکایت می‌کند؟

آن مرد گفت: وی از این شاکی است که من حقّم را از او (با پافشاری) درخواست کرده‌ام.

امامؑ با شنیدن این جمله با حالت خشم نشست و فرمود: گویا می‌پنداری با (پافشاری) در درخواست حقّت به وی بدی نکرده‌ای؟ آیا می‌بینی آنچه خداوند در کتابش بازگو کرده است؟ «و از سختی **حسابرسی بیمناک‌اند.**» آیا می‌پنداری که آنان از جور و ستم خداوند بیمناک‌اند؟ نه به خدا سوگند! آنها نمی‌ترسند مگر از درخواست پرداخت و خداوند آن را سختی حسابرسی نامیده است. پس هرکس (با پافشاری) حقش را درخواست کند، به تحقیق بدی کرده است.»

۱۳۶۰ (۲) حمّاد بن عثمان روایت می‌کند که امام صادقؑ به مردی فرمود: «میان تو و برادرت چه گذشت؟ آن مرد گفت: فدایت شوم! من مالی از وی طلبکار بودم پس با پافشاری حقم را از وی درخواست کردم. امامؑ فرمود: به من بگو، این‌که خداوند می‌فرماید: «**و از سختی حسابرسی می‌ترسند**»، آیا می‌پندارید که آنان از ظلم و ستم خداوند بیمناکند؟ نه بلکه آنان از پافشاری و پرسش‌های مکرر و دقت بسیار می‌ترسند.»

۱۳۶۱ ۲۴۰۱۵ (۳) **تفسير القمیّ** ۳۶۳/۱: وقوله ﴿وَ يَخَافُونَ سُوٓءَ الْحِسَابِ﴾ فانّه دخل رجل على أبی عبدالله ﷺ فقال أبو عبدالله ما لفلان يشكوك قال طالبته بحقّی فقال أبو عبدالله ﷺ وترى انّك اذا استقصيت عليه لم تسئ به أترى الذى حكى الله ﷻ فی قوله ﴿وَ يَخَافُونَ سُوٓءَ الْحِسَابِ﴾ اى يجور الله عليهم والله ما خافوا ذلك ولكنّهم خافوا الاستقصاء فسمّاه الله سوء الحساب.

۱۳۶۲ ۲۴۰۱۶ (۴) **الغرر** ۳۹۰: قال علیّ ﷺ خير الإخوان من لم يكن على إخوانه مستقصياً.

۱۳۶۳ ۲۴۰۱۷ (۵) **كافی** ۱۰۱/۵: **محمّد** بن يحيى رفعه الى ابی عبدالله ﷺ قال قال له رجل انّ لی على بعض الحسنيّين مالاً وقد اعيانی اخذه وقد جرى بينی وبينه كلام ولا آمن ان يجرى بينی وبينه فی ذلك ما أغتمّ له فقال له أبو عبدالله ﷺ ليس هذا طريق التقاضی ولكن اذا اتيته أطِلِ الجلوس والزم السكوت قال الرجل فما فعلت ذلك الّا يسيراً حتّى اخذت مالی.

(۱۷)

باب حكم النزول على الغريم والاكل من طعامه والشرب من شرابه والاعتلاف بعلفه وجواز استيفاء الدَّيْنِ من مال الغريم الممتنع بغير اذنه

۱۳۶۴ ۲۴۰۱۸ (۱) **تهذيب** ۲۰۴/۶: الحسين بن سعيد عن ابن ابی عمير عن **جميل بن درّاج** عن ابی عبدالله ﷺ فی الرجل يأكل عند غريمه او يشرب من شرابه او يهدی له الهديّة قال لا بأس به.

۱۳۶۵ ۲۴۰۱۹ (۲) **كافی** ۱۰۲/۵: عدّة من اصحابنا عن **تهذيب** ۱۸۸/۶: احمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن سماعة **تهذيب** ۲۰۴/۶: الحسين بن سعيد عن زرعة عن **سماعة** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل ينزل على الرجل وله عليه دين أيأكل من طعامه قال نعم يأكل من طعامه ثلاثة ايّام ثمّ لا[1] يأكل بعد ذلك شيئاً. **فقيه** ۱۱۵/۳: سأل سماعة أبا عبدالله ﷺ عن الرجل (وذكر مثله).

---

۱. ولا ـ فقيه.

۱۳۶۱ (۳) در تفسیر قمی دربارهٔ آیهٔ: «و از سختی حسابرسی می‌ترسند» آمده است: «شخصی نزد امام صادق؛ آمد. امام؛ به وی فرمود: برای فلانی چه اتفاقی افتاده، که از تو شکایت می‌کرد؟

آن مرد گفت: حقّم را از وی مطالبه کردم.

امام؛ فرمود: می‌پنداری که وقتی با پافشاری حقّت را از وی درخواست کنی، آیا به وی بدی نکرده‌ای؟ آیا این‌که خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «و از سختی حسابرسی می‌ترسند»، می‌پنداری که معنای آن این است که به آنان ستم می‌کند؟ به خدا سوگند! آنان از این نمی‌ترسند بلکه از دقت در حسابرسی می‌ترسند و خداوند آن را سختی حسابرسی نامیده است.»

۱۳۶۲ (۴) در غرر الحکم و درر الکلم از علی؛ روایت می‌شود که فرمود: «بهترین برادران کسی است که با پافشاری حقش را از برادرانش درخواست نکند.»

۱۳۶۳ (۵) محمد بن یحیی با واسطه روایت می‌کند که شخصی به امام صادق؛ گفت: «من از یکی از فرزندان امام حسن؛ مالی طلبکارم و گرفتن آن باعث رنج و زحمت من شده است. در این رابطه میان من و او سخنان تندی گذشته است و من مطمئن نیستم که دست به کاری نزنم که سبب ناراحتی او شود!

امام؛ فرمود: این راه مطالبهٔ حق نیست؛ بلکه وقتی نزد وی رفتی، مدت طولانی بنشین و سکوت کن.

آن مرد می‌گوید: من مدت کوتاهی بیشتر از این روش استفاده نکردم تا این‌که حقّم را گرفتم.»

باب ۱۷

حکم خوردن و آشامیدن از مال بدهکار و برداشتن حق از مال بدهکار بدحساب

۱۳۶۴ (۱) جمیل بن درّاج از امام صادق؛ روایت می‌کند که دربارهٔ خوردن و آشامیدن از مال بدهکار و هدیه گرفتن از وی فرمود: «اشکال ندارد.»

۱۳۶۵ (۲) سماعه گوید: «از امام صادق؛ سؤال کردم: شخص طلبکار به خانهٔ بدهکار می‌رود، آیا می‌تواند از غذای او بخورد؟

امام؛ فرمود: آری، سه روز از غذای او می‌خورد ولی پس از آن چیزی نخورد.»

۱۳۶۶ ۲۴۰۲۰ (۳) **کافی** ۱۰۲/۵: محمّد بن یحیی عن احمد بن محمّد عن **تهذیب** ۱۸۸/۶: الحسین بن سعید عن النضر (بن سوید ـ کا) عن القاسم (بن سلیمان ـ کا) عن **جرّاح المدائنیّ** عن ابی عبداللّه ﷺ انّه کرّه ان ینزل الرجل علی الرجل وله علیه دین وان کان (قد ـ کا) صرّها[1] له الّا ثلاثة ایّام.

۱۳۶۷ ۲۴۰۲۱ (٤) **تهذیب** ۲۰٤/٦: الحسین بن سعید عن ابن ابی عمیر عن حمّاد عن **الحلبیّ** عن ابی عبداللّه ﷺ انّه کرّه للرجل ان ینزل علی غریمه قال لا یأکل من طعامه ولا یشرب من شرابه ولا یعتلف من علفه.

۱۳۶۸ ۲۴۰۲۲ (٥) **الدعائم** ٦١/٢: عن **علیّ** صلوات اللّه علیه انّه قال لا یأخذ أحدکم رکوب دابّة ولا عاریة متاع من أجل قرض أقرضه وکان یکره ان ینزل الرجل علی غریمه أو یأکل من طعامه أو یشرب من شرابه أو یعلف من علفه. **وتقدّم** فی باب (٧٤) جواز استیفاء الدین من مال الغریم من أبواب ما یکتسب به ج ٢٢ ما یدلّ علی ذیل الباب **ویأتی** فی أحادیث باب (٢٠) جواز النزول علی اهل الخراج ثلاثة ایّام من أبواب المزارعة ج٢٣ ما یناسب ذلك.

(١٨)

باب کراهة مطالبة الغریم فی الحرم
وحکم من أقرض غیره دراهم ثمّ سقطت وجاءت غیرها

۱۳۶۹ ۲۴۰۲۳ (١) **تهذیب** ١٩٤/٦: محمّد بن علیّ بن محبوب عن محمّد بن الحسین عن جعفر بن بشیر عن سماعة بن مهران **کافی** ٢٤١/٤: عدّة من اصحابنا عن احمد بن محمّد عن شاذان بن الخلیل ابی الفضل عن **سماعة** بن مهران عن ابی عبداللّه ﷺ قال سألته عن رجل لی علیه مال فغاب عنّی زماناً فرأیته یطوف حول الکعبة (أ ـ کا) فأتقاضاه (مالی ـ کا) قال (قال ـ یب) (لا ـ کا) لا تسلّم علیه ولا تروّعه حتّی یخرج من الحرم. **وتقدّم** فی احادیث باب (١٥) حکم من کان له علی غیره دراهم فسقطت من أبواب الصرف ج٢٣ ما یدلّ علی ذیل الباب.

---

١. وزنها ـ یب. صرّها أی نقدها وجعلها فی الصرّة.

(۳) جرّاح مداینی گوید: «امام صادق ﷺ ناپسند می‌شمرد که شخص طلبکار بیش از سه روز بر ۱۳۶۶
بدهکار وارد شود؛ هرچند طلبش را گرفته باشد.»

(۴) حلبی گوید: «امام صادق ﷺ ناپسند می‌شمرد که شخصی بر بدهکارش وارد شود و می‌فرمود: ۱۳۶۷
از غذایش نمی‌خورد، از نوشیدنی‌اش نمی‌نوشد و از علوفه‌اش به حیوانش نمی‌دهد.»

(۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که علی ﷺ فرمود: «هیچ‌کس به خاطر قرضی که به ۱۳۶۸
دیگری داده است، بر مرکب وی سوار نمی‌شود و کالایی را از وی عاریه نمی‌کند و آن حضرت خوش نداشت که طلبکار بر بدهکارش وارد شود یا از غذایش بخورد یا از نوشیدنی‌اش بنوشد یا از علوفه‌اش به حیوانش دهد.»

ارجاعات

گذشت:

و در باب هفتاد و چهار از باب‌های کسب‌های روا و ناروا مطالبی هست که بر مطلب پایان این بحث دلالت می‌کند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

می‌آید:

و در روایات باب بیستم از باب‌های مزارعه، مطالبی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۸

کراهت مطالبه در حرم و حکم از رونق‌افتادن درهم‌های قرض داده شده

(۱) سماعة بن مهران گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: من از شخصی طلبکارم. مدتی او را ۱۳۶۹
ندیدم تا این‌که او را در اطراف کعبه مشاهده کردم. آیا طلبم را از وی درخواست کنم؟
امام ﷺ فرمود: به وی سلام نکن و او را نترسان تا از حرم خارج شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پانزدهم از باب‌های صرف، مطالبی هست که بر ذیل باب دلالت می‌کند.

(۱۹)

باب استحباب تحليل الميّت والحيّ من الدَّين

قال اللّه تعالى فى سورة البقرة (۲) ۲۸۰: ﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَن تَصَدَّقُواْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ﴾.

۱۳۷۰ ۲۴۰۲۴ (۱) **كافى** ۳۶/۴: علىّ بن ابراهيم عن ابيه ومحمّد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن ابن ابى عمير **تهذيب** ۱۹۵/۶: محمّد بن على بن محبوب عن يعقوب بن يزيد عن ابن ابى عمير عن **فقيه** ۱۱۶/۳: ابراهيم بن عبدالحميد (عن الحسن بن خنيس ـ كا ـ فقيه) قال قلت لابى عبداللّه ﷺ انّ لعبد الرّحمن بن سيّابة دَيْناً على رجل (و ـ فقيه ج ۳) قد مات و(قد ـ كا) كلّمناه (على ـ يب) ان يحلّله فأبى فقال ويحه أما يعلم انّ له بكلّ درهم عشرة (دراهم ـ يب) اذا حلّله فاذا[1] لم يحلّله فانّما له درهم بدل درهم.[2] **فقيه** ۳۲/۲: قيل للصادق ﷺ انّ لعبد الرّحمن بن سيّابة ديناً وذكر مثله. **ثواب الاعمال** ۱۷۴: ابى ﷺ قال حدّثنى سعد بن عبداللّه عن يعقوب بن يزيد عن ابن ابى عمير عن ابراهيم بن عبدالحميد قال قلت لابى عبداللّه ﷺ وذكر نحوه. **المقنع** ۱۲۶: وان مات رجل ولك عليه دين فجعلته فى حلّ منه كان لك بكلّ درهم عشرة وان لم تحلّه كان لك بكلّ درهم درهم.

۱۳۷۱ ۲۴۰۲۵ (۲) **مستدرك** ۴۱۰/۱۳: **الإمام العسكرىّ** ﷺ فى تفسيره عن النّبىّ ﷺ قال انّ اللّه تعالى يبعث يوم القيٰمة اقواماً تمتلئ من جهة السيّئات موازينهم فيقال لهم هذه السيّئات فاين الحسنات فيقولون يا ربّنا ما نعرف لنا حسنات فاذا النداء من قِبَلِ اللّه ﷻ لئن لم تعرفوا لأنفسكم عبادى حسنات فانّى اعرفها لكم واوفّرها عليكم ثمّ يأتى بصحيفة[3] صغيرة يطرحها فى كفّة حسناتهم فترجح سيّئاتهم بأكثر ممّا بين السماء والأرض فيقال لأحدهم خذ بيد أبيك وأمّك وإخوانك وأخواتك وخاصّتك وقراباتك وأخدامك ومعارفك فأدخلهم الجنّة فيقول أهل المحشر يا ربّ أمّا الذنوب فقد عرفناها فماذا كانت حسناتهم

---

۱. فإن ـ يب.
۲. بدل درهم درهم. يب. درهم بدرهم ـ فقيه ج ۳.
۳. يأتى الربح برقعة ـ خ.

باب ۱۹

استحباب بخشیدن بدهی مرده و زنده

خداوند متعال می‌فرماید:

و اگر بدهکار تنگدست است، پس باید تا زمان گشایش به وی مهلت داد و صدقه دادن شما برای‌تان بهتر است اگر بدانید.[۱]

۱۳۷۰ (۱) ابراهیم بن عبدالحمید (از حسن بن خنیس) روایت می‌کند که به امام صادق ﷺ گفت: «عبدالرحمان سیابه از شخصی طلبکار است که آن مرده است. ما با عبدالرحمان صحبت کردیم که او را حلال کند ولی او نپذیرفت.

امام ﷺ فرمود: بیچاره است! آیا نمی‌داند که اگر او را حلال کند، در برابر هر درهم برای او ده درهم است و در صورتی که او را حلال نکند، در برابر هر درهم تنها یک درهم برای اوست؟»

در کتاب المقنع آمده است: «اگر کسی که از او طلبی داری بمیرد و او را حلال کنی، در برابر هر درهم، ده درهم برای توست ولی اگر او را حلال نکنی، در برابر هر درهم، تنها یک درهم برای توست.»

۱۳۷۱ (۲) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری ﷺ روایت شده است که: «پیامبر اکرم ﷺ فرمود: خداوند تعالی در روز قیامت گروه‌هایی را برمی‌انگیزد که سراپا گناه هستند. به آنها گفته می‌شود: این همه گناه! پس نیکی‌های‌تان کجاست؟

آنان می‌گویند: پروردگارا، ما از برای خود نیکی سراغ نداریم!

در این هنگام از جانب خداوند ندایی به گوش می‌رسد: ای بندگان من! اگر شما برای خود خوبی و نیکی سراغ ندارید ولی من برای شما می‌شناسم و آنها را به طور کامل به شما تحویل می‌دهم. سپس برگهٔ کوچکی می‌آورد و آن را در کفهٔ نیکی‌های آنان می‌اندازد. به وسیلهٔ آن نیکی‌های آنان به اندازهٔ فاصلهٔ میان زمین و آسمان بر بدی‌های‌شان ترجیح می‌یابد. آن‌گاه به هر یک از آنان گفته می‌شود: دست پدر، مادر، برادران، خواهران، نزدیکان، خویشان، خدمتگزاران و آشنایانت را بگیر و آنان را وارد بهشت کن.

اهل محشر می‌گویند: پروردگارا! ما گناهان وی را می‌شناختیم ولی نیکی‌های آنها چه بود؟

خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: ای بندگان من! هر یک از آنان برای گرفتن باقیماندهٔ طلب خویش نزد برادرش رفت و بدهکار به وی گفت: آن را بگیر، به درستی که من تو را به دلیل دوستی با امیر مؤمنان ﷺ دوست دارم.

طلبکار گفت: من نیز تو را به دلیل دوستی با امیر مؤمنان ﷺ رها کردم و هر چه بخواهی، از مالم به تو می‌دهم.

---

۱. بقره ۲ / ۲۸۰.

فيقول اللّه ﷻ يا عبادي مشى احدهم ببقيّة دينه (عليه ـ خ) لأخيه الى أخيه فقال خذها فانّى أحبّك بحبّ عليّ بن ابى طالب ؏ فقال الآخر قد تركتها لك بحبّك عليّاً ؏ ولك من مالى ما شئت فشكر اللّه تعالى ذلك لهما فحطّ به خطاياهما وجعل ذلك فى حشو صحيفتهما وموازينهما وأوجب لهما ولوالديهما الجنّة الخبر.

۱۳۷۲ ۲۴۰۲۶ (۳) **المناقب ۱۱۸/۲**: قال لامير المؤمنين ؏ ابن الزبير انّى وجدت فى حساب ابى أنّ له على أبيك ثمانين ألف درهم فقال له إنّ أباك صادق فقضى ذلك ثمّ جاءه فقال غلطت فيما قلت انّما كان لوالدك على والدي ما ذكرته لك فقال والدك فى حلّ والذى قبضته منّى هو لك.

۱۳۷۳ ۲۴۰۲۷ (٤) **تهذيب ۱۸۹/٦**: الحسين بن سعيد عن ابن ابى عمير عن هيثم الصيرفى عن رجل عن ابي عبداللّه ؏ فى رجل كان له على رجل دين وعليه دين فمات الذى له عليه فسئل ان يحلّله منه أيّهما أفضل يحلّله منه او لا يحلّله قال دعه ذا بذا.

۱۳۷٤ ۲۴۰۲۸ (٥) **كافى ۳٦/٤**: عليّ بن محمّد بن عبداللّه عن احمد بن محمّد بن خالد عمّن ذكره عن الوليد بن ابى العلاء عن معتّب قال دخل محمّد بن بشر الوشّاء على ابن عبداللّه ؏ يسئله ان يكلّم شهاباً أن يخفّف عنه حتّى ينقضى الموسم وكان له عليه ألف دينار فأرسل اليه فاتاه فقال له قد عرفت حال محمّد وانقطاعه الينا وقد ذكر انّ لك عليه ألف دينار لم تذهب فى بطن ولا فرج وانّما ذهبت ديناً على الرجال ووضايع وضعها وأنا أحبّ ان تجعله فى حلّ فقال لعلّك ممّن يزعم انّه يقبض[۱] من حسناته وتعطاها فقال كذلك فى أيدينا فقال أبو عبداللّه ؏ اللّه أكرم وأعدل من أن يتقرب إليه عبده فيقوم في اللّيلة القرّة[۲] او يصوم فى اليوم الحارّ او يطوف بهذا البيت ثمّ يسلبه ذلك فيعطاه ولكن للّه فضل كثير يكافى المؤمن فقال فهو فى حلّ.

۱۳۷٥ ۲۴۰۲۹ (٦) **مستدرك ۳٦۷/۱۲**: الشيخ المفيد في الرّوضة على ما فى مجموعة الشهيد عن الحسين بن المختار عن زيد الشّحّام قال كنت عند ابى عبداللّه ؏ اذ سئل عن رجل من اهل الكوفة فقيل له مات فقال رحمه اللّه ولقّاه نضرة وسروراً فقال رجل من القوم اخذ منّى دنانير فرزق ولاية فغلبنى عليها فتغيّر لذلك وجه ابى عبداللّه ؏ وقال أترى اللّه يأخذ وليّاً

---

۱. يقتصّ ـ خ.　　۲. اى البارده.

به همین دلیل خداوند از آن دو سپاسگزاری کرد، گناهان‌شان را بخشید و آن را در وسط نامهٔ اعمال و میزان آنها قرار داد و بهشت را بر آنان و پدر و مادرشان واجب کرد...»

۱۳۷۲ (۳) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده است: «فرزند زبیر به امیر مؤمنان ﷺ گفت: من در حساب‌های پدرم مشاهده کردم که وی هشتاد هزار درهم از پدرت طلبکار بوده است.

امیر مؤمنان ﷺ فرمود: پدرت راستگوست. آن‌گاه آن را به وی پرداخت کرد. پس از مدتی بار دیگر فرزند زبیر نزد علی ﷺ آمد و گفت: سخن پیشین من اشتباه بود؛ بلکه پدرت از پدر من آن مبلغ را طلبکار بود.

علی ﷺ فرمود: من پدرت را حلال کردم و پولی را که از من گرفتی، مالِ خودت.»

۱۳۷۳ (۴) هیثم صیرفی با واسطه از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که از حضرت پرسیدم: «مردی از شخصی طلبکار است و نسبت به شخص دیگری بدهکار است. پس آن شخص اول از دنیا می‌رود [و طلب این شخص دیگر قابل وصول نیست، با فرض عدم مالی که به ارث گذارد] پس به سراغ شخص دوم که نسبت به او بدهکار است می‌رود و می‌گوید که [من می‌خواستم از او بگیرم و به تو بدهم و او مُرد] تو از پولی که از من طلب داری بگذر و مرا حلال کن. آیا آن شخص او را حلال کند یا اینکه از طلبش نگذرد و از او بگیرد، کدام بهتر است؟ امام ﷺ فرمود: او را رها کن [و از طلبت بگذر] این در مقابل آن- [طلب او که از بین رفت تو هم از طلبی که از او داری بگذر]»

۱۳۷۴ (۵) معتّب گوید: «محمد بن بشر وشّاء هزار دینار به شهاب بدهکار بود؛ به همین دلیل نزد امام صادق آمد و از حضرت خواست با شهاب صحبت کند و تا پایان موسم حج به وی فرصت دهد. امام ﷺ به دنبال شهاب فرستاد و او آمد. آن‌گاه به وی فرمود: تو محمد بن بشر و وابستگی و علاقه‌اش را به ما می‌دانی. او می‌گفت هزار دینار به تو بدهکار است که آن را در راه شکم و شهوت هزینه نکرده است؛ بلکه آن را به اشخاصی قرض داده و به گروهی بخشیده است و من دوست دارم که وی را حلال کنی.

آن‌گاه فرمود: شاید تو از کسانی باشی که می‌پندارند از نیکی‌های او کاهش می‌یابد و به تو داده می‌شود.

شهاب گفت: این گونه به ما رسیده است.

امام ﷺ فرمود: خداوند بزرگوارتر و عادل‌تر از این است که بنده‌اش به او نزدیکی و تقرب جوید، در شب سرد به عبادت پردازد یا در روز گرم روزه بگیرد یا گرد این خانه طواف کند و سپس آنها را از وی سلب کند و به دیگری بدهد بلکه فضل و بخشش خداوند فراوان است و برای مؤمن تلافی می‌کند.

شهاب گفت: او را حلال کردم.»

۱۳۷۵ (۶) زید شحّام گوید: «نزد امام صادق ﷺ بودم که امام ﷺ سراغ شخصی از اهل کوفه را گرفت. گفته شد که وی مرده است. امام ﷺ فرمود: خداوند او را رحمت کند! و به او شادابی و شادمانی دهد!

یکی از حاضران در مجلس گفت: او به حکمرانی محلی رسید و به مقداری از دینارهای من دست یافت و آنها را از من گرفت.

فيلقيه في النار لأجل دنانيرك فقال انّه كان يحسن الى اخوانه فقال الرجل هو من ذلك في حلّ فقال له أبو عبدالله ﷺ فالّا كان ذلك قبل الآن. وتقدّم في رواية معاوية (١) من باب (١١) وجوب انظار المعسر قوله ﷺ من أراد ان يظلّه الله يوم لا ظلّ الّا ظلّه (الى أن قال) فلينظر معسراً أو ليَدَع له من حقّه.

(۲۰)

باب استحباب ضمانة دين الميّت للغرماء وضمانة من حضره الموت وبرائة ذمّة الميّت اذا رضى به الغرماء

۱۳۷۶ ۲۴۰۲۰ (١) **كافي** ٩٩/٥: ٢٥/٧: محمّد بن يحيى عن احمد بن محمّد عن **تهذيب** ١٨٧/٦: الحسن بن محبوب عن **عبدالله** بن سنان عن ابى عبدالله ﷺ في الرجل يموت وعليه دين فيضمنه ضامن للغرماء فقال اذا رضى (به ـ كا ٩٩: يب) الغرماء فقد برئت ذمّة الميّت. **فقيه** ١١٦/٣: روى الحسن بن محبوب عن الحسن بن صالح الثوريّ عن ابى عبدالله ﷺ مثله.

۱۳۷۷ ۲۴۰۲۱ (٢) **تهذيب** ١٨٨/٦: احمد بن محمّد عن فضالة عن أبان عن **اسحاق** بن عمّار عن ابى عبدالله ﷺ في الرجل يكون عليه دين فحضره الموت فيقول وليّه عليّ دينك قال يبرؤه ذلك وان لم يوفّه وليّه من بعده وقال أرجو أن لا يأثم وإنّما إثمه على الذى يحبسه.

۱۳۷۸ ۲۴۰۲۲ (٣) **المقنع** ١٢٦: واذا كان للرّجل على رجل مال فضمنه رجل عند موته وقَبِل الذى له الحق ضمانه فقد برئ الميّت منه ولزم الضّامن ردّه عليه. **فقه الرضا** ﷺ ٢٦٨: وان كان لك على رجل مال (وذكر نحوه).

۱۳۷۹ ۲۴۰۲۳ (٤) **وسائل** ٤٢٤/١٨: محمّد بن الحسن في الخلاف ـ**العوالى** ٢٤١/٣ عن **ابى سعيد** الخدريّ قال كنّا مع رسول اللهﷺ في جنازة فلمّا وضعت قال (هل ـ ئل ـ ك) على صاحبكم من دين قالوا نعم درهمان فقالﷺ صلّوا على صاحبكم فقال عليّ ﷺ هما عليّ يا رسول الله وأنا (لهما ـ خ) ضامن فقام رسول اللهﷺ فصلّى عليه ثمّ أقبل على عليّ ﷺ فقال جزاك الله عن الاسلام خيراً وفكّ رهانك كما فككت رهان أخيك. **مستدرك** ٤٣٦/١٣: ابن ابى جمهور في درر اللئالى عن ابى **سعيد** الخدريّ قال كنّا مع رسول اللهﷺ (وذكر مثله).

با شنیدن این سخن، رنگ رخسار امام صادق ﷺ دگرگون شد و فرمود: آیا می‌بینی که خداوند یکی از اولیا را مواخذه می‌کند و به خاطر دینارهای تو در آتش می‌اندازد؟ او به برادرانش نیکی می‌کرد.

آن مرد گفت: من او را حلال کردم.

امام صادق ﷺ فرمود: چرا این کار را پیش از این نکردی؟»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب یازدهم از باب‌های دِیْن، فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «هرکس می‌خواهد ـ در روزی که سایه‌ای جز سایهٔ خداوند نیست ـ خدا بر سر وی سایه افکند... پس باید به تنگدست فرصت دهد یا از حق خویش نسبت به وی بگذرد.»

باب ۲۰

استحباب به عهده گرفتن بدهی میت و انسان در حال مرگ

۱۳۷۶ (۱) عبدالله بن سنان روایت می‌کند که: «امام صادق ﷺ دربارهٔ شخصی که بدهکار می‌میرد و دیگری بدهی او را برای طلبکاران به عهده می‌گیرد، فرمود: در صورت رضایت طلبکاران، میّت بی‌حساب می‌شود.»

این حدیث از حسن بن صالح ثوری نیز روایت شده است.

۱۳۷۷ (۲) اسحاق بن عمار از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که: «امام صادق ﷺ دربارهٔ شخص بدهکاری که مرگش فرا می‌رسد و در آن حال ولیّ وی می‌گوید: بدهی‌ات به عهدهٔ من، فرمود: این کار بدهکار را بی‌حساب می‌کند؛ هرچند ولّی‌اش پس از او آن را نپردازد و فرمود: امیدوارم که گناه نکند. همانا گناهش برعهدهٔ کسی است که بدهی‌اش را نپرداخته است.»

۱۳۷۸ (۳) در کتاب *المقنع* آمده است: «هرگاه هنگام مرگ بدهکار، شخصی بدهی او را برعهده بگیرد و طلبکار نیز بپذیرد، به تحقیق، مرده بی‌حساب می‌شود و بر ضامن لازم است که آن را بپردازد.»

در کتاب *فقه الرضا* نظیر آن آمده است.

۱۳۷۹ (۴) ابو سعید خدری گوید: «همراه پیامبر اکرم ﷺ در تشییع جنازه‌ای شرکت کردیم. هنگامی که جنازه بر زمین گذاشته شد، پیامبر ﷺ پرسید: آیا این دوست شما بدهی دارد؟

گفتند: آری، دو درهم بدهکار است.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: بر جنازهٔ دوست خود نماز بگزارید.

علی ﷺ گفت: ای رسول خدا! آن دو درهم به عهدهٔ من. من ضامن آن هستم. آن‌گاه رسول خدا ﷺ به پاخاست و بر وی نماز گزارد. پس از نماز، روی به علی ﷺ کرد و فرمود: خداوند از جانب اسلام به تو پاداش نیک دهد و ذمّه ات را آزاد کند، همان‌گونه که ذمّهٔ برادرت را آزاد کردی.»

۱۳۸۰ ۲۴۰۲۴ (۵) **مستدرک** ۴۰۴/۱۳: الشیخ أبو الفتوح فی تفسیره عن **ابی قتادة** قال اتـی بـجنازة فوضعت حتّی یصلّی علیها رسول اللّهﷺ فقال رسول اللّهﷺ لاصحابه صلّوا علیه فانّی لا اصلّی علیها فقالوا ولِمَ یا رسول اللّه فقال لأنّ علیه دیناً فقال أبو قتادة فانا اضمن ان اقضی دینه فقال الرسولﷺ بتمامه وکماله قال بتمامه وکماله فصلّی علیه الرسولﷺ قال أبو قتادة الدّین الذی کان علیه سبعة عشر او ثمانیة عشر درهماً.

۱۳۸۱ ۲۴۰۲۵ (۶) **وسائل** ۴۲۴/۱۸: محمّد بن الحسن فی الخلاف عن **جابر** بن عبداللّه انّ النـبیّﷺ کان لا یصلّی علی رجل علیه دین فاتی بجنازة فقال (هل ـ خ) علی صاحبکم دین فقالوا نعم دیناران فقال صلّوا علی صاحبکم فقال أبو **قتادة** هما علیّ یا رسول اللّه قال فصلّی عـلیه (قال ـ خ) فلمّا فتح اللّه علی رسول اللّه قال انا اولی بالمؤمنین من انفسهم فمن ترک مـالاً فلورثته ومن ترک دیناً فعلیّ. **مسـتدرک** ۴۳۷/۱۳: ابن ابی جمهور فـی درر اللـئالی عـن **جابر** بن عبداللّه مثله.

۱۳۸۲ ۲۴۰۲۶ (۷) **العوالی** ۲۲۲/۱: قال النبیّﷺ لأبی قتادة لمّا ضمن الدینارین هما علیک والمـیّت منهما بریء.

۱۳۸۳ ۲۴۰۲۷ (۸) **کافی** ۳۳۲/۸: (حمید بن زیاد عن ابی العبّاس عبیداللّه بن احمد الدهقان عن علیّ ابن الحسن الطّاطری عن محمّد بن زیاد بیّاع السابری ـ معلّق) عن أبان عن **فضیل وعبید** عن ابی عبداللّهﷺ قال لمّا حضر محمّد بن اسامة الموت دخلت علیه بنو هاشم فقال لهم قد عرفتم قرابتی ومنزلتی منکم وعلیّ دین فاحبّ ان تضمنوه عنّی فقال علیّ بن الحسینﷺ أما واللّه ثلث دینک علیّ ثمّ سکت وسکتوا فقال علیّ بن الحسینﷺ علیّ دینک کلّه ثمّ قال علیّ بن الحسینﷺ اما انّه لم یمنعنی ان أضمنه أوّلاً إلّا کراهیّة ان یقولوا سبقنا.

۱۳۸۴ ۲۴۰۲۸ (۹) **ارشاد المفید** ۲۵۹: اخبرنی أبو محمّد الحسن بن محمّد قال حدّثنی جـدّی قـال حدّثنا أبو نصر قال حدّثنا محمّد بن علیّ بن عبداللّه قال حدّثنی ابی قال حدّثنا عبداللّه بن هارون قال حدّثنی **عمرو** بن دینار قال حضرت زید بن اسامة بن زید الوفاة فجعل یبکی فقال له علیّ بن الحسینﷺ ما یبکیک قال یبکینی انّ علیّ خمسة عشر الف دینار ولم اترک لها وفاء قال فقال له علیّ بن الحسینﷺ لا تبک فهی علیّ وانت منها بریء، فقضاها عنه.

۱۳۸۰ (۵) ابو قتاده گوید: «جنازه‌ای بر زمین گذاشته شد تا پیامبر اکرمﷺ بر آن نماز گزارد. پیامبر اکرمﷺ به یارانش فرمود: شما بر او نماز گزارید، من بر او نماز نمی‌خوانم.

پرسیدند: چرا؟ ای رسول خداﷺ!

پیامبرﷺ فرمود: چون وی بدهکار است.

ابوقتاده گفت: من پرداخت بدهی او را به عهده می‌گیرم.

پیامبر فرمود: به طور تمام و کامل؟

ابو قتاده گفت: به طور تمام و کامل. آن‌گاه پیامبر اکرمﷺ بر او نماز گزارد. ابو قتاده می‌گوید: بدهی او هفده یا هجده درهم بود.»

۱۳۸۱ (۶) جابر بن عبدالله گوید: «پیامبر اکرمﷺ بر مردگان بدهکار نماز نمی‌خواند. روزی جنازه‌ای برای نماز آورده شد. پیامبرﷺ فرمود: آیا دوست شما بدهکار است؟ گفتند: آری، دو دینار.

پیامبرﷺ فرمود: بر دوست خود نماز گزارید.

ابو قتاده گفت: آن دو دینار به عهدهٔ من، ای رسول خدا!

آن‌گاه پیامبر اکرم بر وی نماز گزارد ولی پس از آن‌که خداوند پیامبر اکرمﷺ را بر مشرکان به پیروزی رساند، آن حضرت فرمود: من نسبت به مؤمنان از خودشان به آنها سزاوارترم. هرکس مالی بر جای گذارد، متعلق به وارثان اوست و هرکس بدهی واگذارد، برعهدهٔ من است.»

۱۳۸۲ (۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «وقتی ابوقتاده دو دینار را به عهده گرفت، پیامبر اکرمﷺ به وی فرمود: آن دو دینار به عهدهٔ توست و مرده نسبت به آنها بی حساب است.»

۱۳۸۳ (۸) فضیل و عبید از امام صادقؑ روایت می‌کنند که فرمود: «وقتی مرگ محمد بن اسامه فرا رسید، بنی هاشم نزد وی رفتند. محمد به آنان گفت: شما به خوبی خویشاوندی و موقعیت مرا در میان خود می‌دانید. من بدهکار هستم و دوست دارم از جانب من بدهی‌ام را برعهده بگیرید.

امام سجادؑ فرمود: به خدا سوگند! بدان که یک‌سوم بدهی‌ات را من برعهده گرفتم. آن‌گاه امامؑ ساکت شد و دیگران نیز سخنی نگفتند. آن‌گاه برای بار دوم امام سجادؑ سکوت را شکست و فرمود: تمام بدهی‌ات برعهدهٔ من. سپس فرمود: بدانید که مانع من از به عهده گرفتن تمام بدهی در همان بار نخست چیزی نبود مگر ناخرسندی از این‌که بگویند: نسبت به ما پیش دستی کرد.»

۱۳۸۴ (۹) عمرو بن دینار گوید: «هنگام مرگ زید بن اسامه بن زید بالای سرش حاضر شدم. زید در آن حال شروع به گریستن کرد. امام سجادؑ به وی فرمود: چرا می‌گریی؟ زید گفت: من پانزده هزار دینار بدهکارم و از خود چیزی بر جای نگذاشته‌ام که با آن بدهی‌ام پرداخت شود.

امام سجادؑ فرمود: گریه نکن؛ بدهی‌ات برعهدهٔ من و تو نسبت به آن بی‌حسابی. آن‌گاه امامؑ آن را از جانب وی پرداخت.»

۱۳۸۵ ۲۴۰۳۹ (۱۰) **المناقب ٦٥/٤**: عمرو بن دينار قال دخل الحسين (بن عليّ ﷺ ـ خ ك) على أسامة بن زيد وهو مريض وهو يقول واغمّاه فقال له الحسين ﷺ وما غمّك يا أخي قال دَيْني وهو ستّون ألف درهم فقال الحسين ﷺ هو عليّ قال أنّي [أخشى] ان أموت فقال الحسين ﷺ لن تموت حتّى أقضيها عنك قال فقضيها قبل موته.

۱۳۸٦ ۲۴۰۴۰ (۱۱) **كافي ٩٧/٥**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن يوسف بن السخت **تهذيب ٢١١/٦**: محمّد بن عليّ بن محبوب عن يوسف بن السخت عن عليّ بن محمّد بن سليمان (عن النوفليّ ـ يب) عن أبيه عن عيسى بن عبداللّه قال احتضر عبداللّه (بن الحسين ﷺ ـ يب) فاجتمع عليه غرماؤه فطالبوه بدين لهم فقال لا[1] (مال ـ كا) عندي فأعطيكم[2] ولكن ارضوا بمن[3] شئتم من ابني[4] عمّي عليّ بن الحسين ﷺ وعبداللّه بن جعفر ﷺ فقال الغرماء (أمّا ـ يب ـ فقيه) عبداللّه بن جعفر فمليّ[5] مطول و(أمّا ـ فقيه) عليّ بن الحسين ﷺ فرجل لا مال له صدوق وهو أحبّهما الينا فأرسل إليه فأخبره الخبر فقال ﷺ أضمن لكم المال إلى غلّة ولم تكن له غلّة (تجمّلاً ـ كا) فقال القوم قد رضينا وضمنه فلمّا أتت الغلّة أتاح[6] اللّه ﷺ له المال فأدّاه. **فقيه ٥٥/٣**: روى أنّه احتضر عبداللّه بن الحسن فاجتمع إليه (وذكر مثله).

وتقدّم في رواية معاوية (٣٣) من باب (١) كراهة الدين من أبوابه ج٢٣ قوله انّ رجلاً من الأنصار مات وعليه ديناران فلم يصلّ عليه النبيّ ﷺ وقال صلّوا على صاحبكم حتّى ضمنها عنه بعض قرابته.

(٢١)

باب أنّ المقتول إذا كان عليه الدّين ولم يترك مالاً يجب قضاء دينه من ديته

۱۳۸۷ ۲۴۰۴۱ (۱) **كافي ٢٥/٧**: **تهذيب ١٦٧/٩**: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار

---

١. ما ـ يب. ٢. ما أعطيكم ـ يب فقيه. ٣. بما ـ خ.

٤. بني عمّي عليّ بن الحسين أو عبداللّه بن جعفر ـ يب من أخي وبني عمّي عليّ بن الحسين أو عبداللّه بن جعفر ـ فقيه. ٥. مليّ ـ خ. ٦. اي يسّر اللّه له بالمال ـ يب.

۱۳۸۵ (۱۰) عمرو بن دینار گوید: «امام حسین ﷺ به عیادت اسامة بن زید رفت و او را غمگین یافت. امام ﷺ به وی فرمود: ای برادر! چه چیز تو را غمگین کرده است؟ اسامه گفت: شصت هزار درهم بدهکارم.

امام ﷺ فرمود: آن به عهدهٔ من.

اسامه گفت: می‌ترسم [بدهکار] بمیرم.

امام ﷺ فرمود: نخواهی مُرد تا من آن را از جانب تو بپردازم.

عمرو گوید: امام حسین ﷺ پیش از مرگ اسامه، بدهی‌اش را پرداخت کرد.»

۱۳۸۶ (۱۱) عیسی بن عبدالله گوید: «هنگامی که مرگ عبدالله بن حسین فرارسید، طلبکارانش گرد وی جمع شدند و هر یک طلب خود را درخواست کردند.

عبدالله گفت: من چیزی ندارم که به شما بپردازم ولی به هر یک از دو عموزاده‌ام ـ امام سجاد ﷺ و عبدالله بن جعفر ـ که راضی هستید، بگویید تا بدهی مرا به عهده گیرد.

طلبکاران گفتند: عبدالله بن جعفر پولدار است ولی به تأخیر می‌اندازد و امام سجاد ﷺ مال ندارد ولی بسیار راستگوست و از این دو نفر، وی نزد ما محبوب‌تر است.

عبدالله به دنبال امام ﷺ فرستاد و او را در جریان گذاشت. امام سجاد ﷺ فرمود: من آن را به عهده می‌گیرم تا زمان برداشت محصول بپردازم. امام ﷺ در حالی این سخن را گفت که محصولی نداشت و تنها برای اظهار توانگری این سخن را گفت (یا برای به عهده گرفتن بدهی این سخن را گفت). طلبکاران پذیرفتند و امام سجاد ﷺ آن را ضمانت کرد. هنگام برداشت محصول، خداوند مال را برای امام ﷺ فراهم کرد و آن را پرداخت.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی و سوم از باب یکم از باب‌های بدهی این گفته که: «یکی از انصار با دو دینار بدهی درگذشت و پیامبر اکرم ﷺ بر وی نماز نخواند و فرمود: بر دوست خود نماز بخوانید. تا این‌که یکی از خویشانش، بدهی او را به عهده گرفت.»

باب ۲۱

وجوب پرداخت بدهی مقتول مفلس از دیه‌اش

۱۳۸۷ (۱) یحیی ازرق گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخص بدهکاری ـ بدون بر جای گذاشتن مال ـ کشته می‌شود و خانواده‌اش دیهٔ وی را از قاتل می‌گیرند. آیا باید بدهی او را بپردازند؟

عن **تهذیب ۲۴۵/۹: فقیه ۱۶۷/۴**: صفوان (بن یحیی ـ کا فقیه) (عن یحیی ـ کا ـ یب) **الأزرق** عن أبی الحسن ﷺ فی الرجل قُتِلَ[۱] وعلیه دین ولم یترك مالاً فأخذ أهله الدّیة من قاتله، علیهم أن یقضوا[۲] دینه قال نعم قلت وهو لم یترك شیئاً قال انّما أخذوا الدیة[۳] فعلیهم ان یقضوا دینه. **تهذیب ۱۹۲/۶**: الصفّار عن أیّوب بن نوح عن صفوان بن یحیی عن عبدالحمید بن سعید قال سألت أبا الحسن الرضا ﷺ عن رجل قتل (وذکر مثله).

۱۳۸۸ ۲۴۰۴۲ (۲) **تهذیب ۳۱۲/۶**: محمّد بن الحسن الصفّار عن معاویة بن حکیم عن علیّ بن الحسن بن رباط عن **یحیی** الأزرق عن أبی الحسن ﷺ قال سألته عن رجل قتل وعلیه دین فأخذ أولیاؤه الدّیة أیقضی دینه قال نعم انّما أُخذوا دیته.

۱۳۸۹ ۲۴۰۴۳ (۳) **فقیه ۱۱۹/۴**: محمّد بن أسلم الجبلی عن **تهذیب ۱۸۰/۱۰**: یونس (بن عبدالرّحمن ـ یب ج ۶ ـ فقیه) عن (عبداللّه ـ فقیه) ابن مسکان عن **أبی بصیر** قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن رجل یقتل[۴] وعلیه دین ولیس له مال فهل لأولیائه ان یهبوا دمه لقاتله وعلیه دین فقال انّ أصحاب الدین هم الخصماء[۵] للقاتل فان وهب أولیاؤه دمه للقاتل ضمنوا الدّیة[۶] للغرماء والاّ فلا. **المقنع ۱۸۸**: سأل أبو بصیر أبا عبداللّه ﷺ عن رجل (وذکر نحوه) **تهذیب ۳۱۲/۶**: محمّد بن الحسن الصفّار عن محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب عن محمّد بن أسلم الجبلیّ وذکر مثله سنداً ومتناً الی قوله للقاتل (ثمّ قال) فان وهبوا اولیاؤه دیة القاتل فجایز وان ارادوا القود[۷] فلیس لهم ذلك حتّی یضمنوا الدین للغرماء والاّ فلا.

(۲۲)

باب انّ من مات حلّ ماله وما علیه من الدّین

۱۳۹۰ ۲۴۰۴۴ (۱) **تهذیب ۱۹۰/۶**: محمّد بن یعقوب عن **کافی ۹۹/۵**: أبی علیّ الاشعریّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن بعض اصحابه عن خلف بن حمّاد عن اسماعیل بن ابی قرّة[۸] عن **ابی بصیر** قال قال (لی ـ کا) أبو عبداللّه ﷺ اذا مات الرجل حلّ مالَهُ وما علیه من الدین.

---

۱. یقتل ـ فقیه ـ یب ۲۴۵. ۲. یقضون ـ کا. ۳. دیته به ـ فقیه ـ دیته ـ یب ۲۴۵.
۴. قتل ـ یب ج ۱۰. ۵. الغرماء ـ یب ج ۱۰. ۶. الدین ـ فقیه.
۷. القود: القصاص وقتل القاتل بدل القتیل ـ المنجد. ۸. ابی فروة ـ یب.

امامؑ فرمود: آری.

گفتم: او مالی از خود بجا نگذاشته است.

امامؑ فرمود: همانا آنان دیه را گرفته‌اند، پس باید بدهی‌اش را بپردازند.»

عبدالحمید بن سعید، نظیر این حدیث را از امام رضاؑ روایت کرده است.

۱۳۸۸ (۲) یحیی ازرق گوید: «از امام موسی بن جعفرؑ سؤال کردم: شخص بدهکاری کشته می‌شود و اولیایش دیهٔ او را می‌گیرند. آیا بدهی‌اش را بپردازند؟ امامؑ فرمود: آری، همانا دیهٔ وی را گرفته‌اند.»

۱۳۸۹ (۳) ابو بصیر گوید: «از امام صادقؑ سؤال کردم: شخص بدهکاری بدون بر جای گذاشتن مال کشته می‌شود. آیا اولیای وی می‌توانند خونش را به قاتلش ببخشند با این‌که وی بدهکار است؟

امامؑ فرمود: طلبکاران، درخواست‌کنندگان از قاتل هستند. پس اگر اولیای مقتول خون مقتول را ببخشند، ضامن دیه (بدهی) او برای طلبکاران هستند؛ در غیر این صورت نه.»

محمد بن اسلم جبلی پاسخ امامؑ را این گونه روایت می‌کند که: «طلبکاران درخواست کنندگان از قاتل هستند، پس اگر اولیای مقتول دیه را بر قاتل ببخشند، جایز است و اگر بخواهند قصاص کنند، این کار برای آنان جایز نیست تا این‌که بدهی را برای طلبکاران به عهده بگیرند؛ در غیر این صورت نه.»

باب ۲۲

حالّ شدن دیون و مطالبات میّت

۱۳۹۰ (۱) ابو بصیر از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «وقتی شخصی بمیرد، دیون و مطالبات او حالّ می‌شود.»[= زمان پرداخت آن فرا می‌رسد]

۱۳۹۱ ۳٤٠٤٥ (۲) فقیه ۱۱۶/۳: قال الصّادق ﷺ اذا مات الميّت حلّ مالُهُ وما عليه.

۱۳۹۲ ۳٤٠٤٦ (۳) تهذیب ۱۹۰/۶: محمّد بن احمد بن يحيى عن بنان بن محمّد عن ابيه عن ابن المغيرة عن السكونيّ عن جعفر عن ابيه ﷺ انّه قال اذا كان على الرجل دين (الى اجل ـ يب) ومات الرجل حلّ الدين. فقيه ۱۱۶/۳ روى اسماعيل بن مسلم عن ابى عبداللّه عن ابيه ﷺ انّه كان يقول وذكر مثله.

۱۳۹۳ ۳٤٠٤۷ (٤) فقه الرضا ﷺ ۲۵۷: واذا كان على رجل دين الى اجل فاذا مات الرجل فقد حلّ الدين.

۱۳۹٤ ۳٤٠٤۸ (۵) تهذیب ۱۹۰/۶: الحسين بن سعيد قال سألته عن رجل أقرض رجلاً دراهم الى اجل مسمّى ثمّ مات المستقرض ايحلّ مال القارض عند موت المستقرض منه او للورثة من الأجل ما للمستقرض فى حياته فقال اذا مات فقد حلّ مال القارض.

(۲۳)

باب جواز قبول الهديّة والصلة ممّن عليه الدّين وكذا كلّ منفعة يجرّها القرض من غير شرط واستحباب احتسابها له ممّا عليه

۱۳۹۵ ۳٤٠٤۹ (۱) التهذیب ۲۰٤/۶: محمّد ابن ابى عمير عن جميل بن درّاج عن ابيعبداللّه ﷺ قال قلت اصلحك اللّه انّا نخالط نفراً من اهل السواد[۱] فنقرضهم القرض ويصرفون الينا غلّاتهم فنبيعها لهم بأجر ولنا فى ذلك منفعة قال فقال لابأس ولا اعلمه الّا قال ولو لا ما يصرفون الينا من غلّاتهم لم نقرضهم فقال لا بأس. فقيه ۱۸۰/۳: جميل بن درّاج عن رجل قال قلت لابى عبداللّه ﷺ اصلحك اللّه وذكر مثله.

۱۳۹۶ ۳٤٠۵٠ (۲) الدّعائم ۶۱/۲: عن ابى جعفر محمّد بن علىّ صلوات اللّه عليه انّه سئل عن الرّجل يكون له على الرجل الدراهم او المال فيهدى اليه الهديّة قال لا بأس بها.

---

۱. سواد البلدة: حولها من الريف والقرى ومنه سواد العراق لما بين البصرة والكوفة ولما حولهما من القرى ـ المنجد.

۱۳۹۱ (۲) در کتاب من لایحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق؈ فرمود: «با مرگ انسان، دیون و مطالبات وی حالّ می‌شود.»

۱۳۹۲ (۳) سکونی از امام صادق؈ روایت می‌کند که امام باقر؈ فرمود: «هنگامی که انسان بدهکار بمیرد، دیون او حالّ می‌شود.»

اسماعیل بن مسلم نیز این حدیث را روایت کرده است.

۱۳۹۳ (۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هنگامی که انسان بدهی مدت داری داشته باشد و بمیرد، زمان بدهکاری‌اش فرا می‌رسد.»

۱۳۹۴ (۵) حسین بن سعید گوید: «از وی [امام؈] سؤال کردم: شخصی تا زمان مشخصی تعدادی درهم به دیگری قرض می‌دهد و سپس قرض گیرنده می‌میرد. آیا با مرگ وام گیرنده، زمان پرداخت مال قرض دهنده فرامی‌رسد یا این‌که همان مدتی که برای وام گیرنده بود، برای وارثانش نیز هست؟

امام؈ فرمود: با مرگ بدهکار، زمان پرداخت مال قرض‌دهنده حالّ می‌شود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲۳

جواز پذیرش هدیه و منافع دیگر از سوی طلبکار بدون اشتراط آن ضمن عقد قرض

۱۳۹۵ (۱) جمیل بن درّاج گوید: «به امام صادق؈ گفتم: خداوند کارهایت را سامان بخشد! ما با گروهی از اهالی، میان کوفه و بصره معاشرت و معامله داریم. ما به آنها قرض می‌دهیم و آنان محصول‌شان را نزد ما می‌آورند تا برایشان بفروشیم و برای این کار مزد می‌گیریم و این کار به سود ماست.

امام؈ فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: اگر محصول‌شان را نزد ما نیاورند؛ ما به آنان قرض نمی‌دهیم.

امام؈ فرمود: اشکال ندارد.»

در نقل دیگری، جمیل بن درّاج با واسطه این حدیث را روایت کرده است.

۱۳۹۶ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادق؈ سؤال شد: شخصی از دیگری درهم یا چیز دیگری طلبکار است و بدهکار برای او هدیه می‌آورد.

امام؈ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۳۹۷ (۳) **کافی** ۲۵۵/۵: **تهذیب** ۲۰۱/۶: علیّ بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن ابی
۲۴۰۵۱ ایّوب عن **محمّد** بن مسلم (وغیره ـ کا) قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرجل یستقرض من الرجل قرضاً ویعطیه الرهن إمّا خادماً وإمّا آنیة وامّا ثیاباً فیحتاج الی شیء من منفعته[1] فیستأذنه فیه فیأذن له قال اذا طابت نفسه فلا بأس قلت انّ من عندنا یروون ان کلّ قرض یجرّ منفعة فهو فاسد قال او لیس خیر القرض ما جرّ منفعة. **فقیه** ۱۸۱/۳: وسأل أبا عبداللّه ﷺ **محمّد** بن مسلم عن الرجل یستقرض وذکر مثله.

۱۳۹۸ (۴) **کافی** ۲۵۵/۵: **تهذیب** ۲۰۲/۶: **استبصار** ۹/۳: محمّد بن یحیی عن محمّد بن
۲۴۰۵۲ الحسین عن صفوان عن ابن بکیر عن **محمّد** بن عبدة[2] قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن القرض یجرّ المنفعة قال خیر القرض الذی یجرّ المنفعة. **المقنعة** ۹۵: وقد سأل الباقر ﷺ وذکر نحوه.

۱۳۹۹ (۵) **کافی** ۲۵۵/۵: علیّ بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن بشر بن مسلمة وغیر
۲۴۰۵۳ واحد عمّن اخبرهم عن ابی جعفر ﷺ قال خیر القرض ما جرّ منفعة.

۱۴۰۰ (۶) **تهذیب** ۱۹۷/۶: **استبصار** ۹/۳: محمّد بن علیّ بن محبوب عن ایّوب بن نوح عن
۲۴۰۵۴ الحسن بن علیّ بن فضّال عن **بشیر** (بشر ـ خ ل) بن سلمة[3] عن ابی عبداللّه ﷺ قال قال أبو جعفر ﷺ خیر القرض ما جرّ المنفعة.

۱۴۰۱ (۷) **تهذیب** ۲۰۵/۶: الصفّار عن محمّد بن عیسی عن **علیّ** بن محمّد وقد سمعت من
۲۴۰۵۵ علیّ قال کتبت الیه القرض یجرّ المنفعة هل یجوز ام لا فکتب ﷺ یجوز ذلك.

۱۴۰۲ (۸) **تهذیب** ۲۰۳/۶: الحسین بن سعید عن صفوان عن ابن مسکان عن **ابی بصیر** عن
۲۴۰۵۶ ابی جعفر ﷺ قال قلت له الرجل یأتیه النبط[4] باحمالهم فیبیعها لهم بالأجر فیقولون له أقرضنا دنانیره فانّا نجد من یبیع لنا غیرك ولکنّا نخصّك باحمالنا من اجل انّك تقرضنا قال لا بأس به انّما یأخذ دنانیر مثل دنانیر ولیس بثوب ان لبسه کَسَرَ ثمنه ولا دابّة ان رکبها کَسَرَها وانّما هو معروف یصنعه الیهم.

---

۱. من امتعته ـ فقیه. ۲. بن عبده ـ کا. ۳. مسلمة ـ خ ل ـ مسلم ـ صا.

۴. النبط: جیل من الناس کانوا ینزلون سواد العراق ثمّ استعمل فی اخلاط الناس وعوامّهم.

۱۳۹۷ (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادقؑ سؤال کردم: شخصی از دیگری قرض می‌کند و برده یا ظرف یا لباس رهن می‌گذارد. طلبکار به استفاده از رهن نیاز پیدا می‌کند؛ از این رو از بدهکار اجازه می‌گیرد و او نیز به وی اجازه می‌دهد.

امامؑ فرمود: در صورت رضایت بدهکار، اشکال ندارد.

گفتم: فقهای شهر ما بر این باورند که هر وام سود آوری باطل است.

امامؑ فرمود: آیا بهترین قرض، قرض سودآور نیست؟»

۱۳۹۸ (۴) محمد بن عبده گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ قرض سود آور سؤال کردم. امامؑ فرمود: بهترین قرض، قرض سود آور است.»

مرحوم مفید در کتاب «المقنعه» نظیر این حدیث را از امام باقرؑ روایت کرده است.

۱۳۹۹ (۵) بشر بن مسلمه و تعداد دیگری، از شخصی روایت می‌کنند که امام باقرؑ فرمود: «بهترین قرض، قرض سود آور است.»

۱۴۰۰ (۶) بشیر (بشر) بن سلمه از امام صادقؑ روایت می‌کند که امام باقرؑ فرمود: «بهترین قرض، قرض سود آور است.»

۱۴۰۱ (۷) علی بن محمد گوید: «به امامؑ نوشتم: آیا قرض سودآور جایز است یا نه؟ امامؑ نوشت: آن جایز است.»

۱۴۰۲ (۸) ابو بصیر گوید: «به امام باقرؑ گفتم: نبطیان[1] اجناس‌شان را نزد شخصی می‌آورند و او با گرفتن مزد، آنها را برای‌شان می‌فروشد. آنها به وی می‌گویند: به ما تعدادی دینار قرض بده زیرا اشخاص دیگری نیز هستند که اجناس ما را بفروشند، ولی ما به این دلیل آنها را اینجا می‌آوریم که تو به ما وام می‌دهی.

امامؑ فرمود: اشکال ندارد؛ همانا در برابر دینارهایش، دینارهایی همانند آنها می‌گیرد و مثل لباس و حیوان نیست که با پوشیدن و سوار شدن قیمتش کاهش یابد، بلکه تنها کار نیکی است که برای آنها انجام می‌دهد.»

---

۱. ساکنان روستاهای میان کوفه و بصره.

۱۴۰۳ ۲٤-۵۷ (۹) **استبصار** ۱۰/۳: الحسین بن سعید عن **تهذیب** ۲۰۵/۶: صفوان عن **فقیه** ۱۸۱/۳: **اسحق بن عمّار** قال قلت لابی ابراهیم[۱] ﷺ الرجل یکون له عند الرجل المال قرضاً (فیعطیه ـ فقیه) فیطول مکثه عند الرجل لایدخل علی صاحبه منه منفعة فینیله الرجل الشیء بعد الشیء کراهة[۲] ان یأخذ ماله حیث لایصیب منه منفعة ایحلّ ذلك له فقال لا بأس اذا لم یکن[۳] بشرط.

۱۴۰۴ ۲٤-۵۸ (۱۰) **تهذیب** ۱۹۱/۶: **استبصار** ۹/۳: محمّد بن یعقوب عن **کافی** ۱۰۳/۵: محمّد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن موسی بن سعدان عن الحسین ابن ابی العلاء عن **اسحاق** بن عمّار عن ابی الحسن ﷺ قال سألته عن الرجل یکون له علی[۴] رجل مال قرضاً فیعطیه الشیء من ربحه مخافة ان یقطع ذلك عنه فیأخذ ماله من غیر ان یکون شرط علیه قال لابأس به[۵] ما لم یکن شرطا.

۱۴۰۵ ۲٤-۵۹ (۱۱) **کافی** ۱۰۳/۵: عدّة من اصحابنا عن احمد بن محمّد وسهل بن زیاد عن **تهذیب** ۲۰۲/۶: **فقیه** ۱۱۵/۳: **استبصار** ۱۰/۳: (الحسن ـ یب ـ فقیه) بن محبوب عن هذیل بن حنّان[۶] اخی جعفر بن حنّان[۷] الصّیرفیّ قال قلت لابی عبدالله ﷺ إنّی دفعت الی اخی[۸] جعفر (بن حنّان ـ یب ـ صا) مالاً (کان لی ـ یب ـ صا) فهو یعطینی ما أنفقه وأحجّ به[۹] وأتصدّق وقد سألت مَنْ عندنا[۱۰] فذکروا انّ ذلك فاسد لایحلّ وأنا أحبّ ان أنتهی (فی ذلك ـ یب ـ صا ـ فقیه) الی قولك (فما تقول ـ یب ـ صا) فقال (لی ـ کا) اکان یصلك قبل ان تدفع الیه مالك قلت نعم قال خذ منه ما یعطیك وکلْ (منه ـ کا ـ یب) واشرب وحجّ وتصدّق (منه ـ یب ـ صا) فاذا قدمت العراق فقل (انّ ـ یب ـ صا) جعفر بن محمّد ﷺ أفتانی بهذا.

---

۱. لابیعبدالله ـ خ.
۲. کراهیة ـ خ.
۳. لم یکونا شرطاه ـ فقیه.
٤. مع ـ یب صا.
۵. بذلك ـ کا.
۶. حیّان ـ کا.
۷. حیّان ـ کا.
۸. لاخی ـ فقیه.
۹. منه ـ کا فقیه.
۱۰. قِبَلنا ـ کا.

۱۴۰۳ (۹) اسحاق بن عمار گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ (امام صادق ﷺ) گفتم: شخصی مالی را به دیگری قرض داده و مدت زیادی است که از آن سودی نبرده است. بدهکار برای این‌که صاحب مال، آن را از وی نگیرد، پی در پی برای وی هدیه می‌برد؛ چراکه وی از مالش استفاده‌ای نبرده است. آیا این کار جایز است؟

امام ﷺ فرمود: در صورتی که بدون شرط باشد، اشکال ندارد.»

۱۴۰۴ (۱۰) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی مالی را به دیگری قرض داده است. بدهکار از ترس این‌که آن مال را از وی بگیرد، درصدی از سود آن را به صاحب مال می‌دهد ـ بدون این‌که با وی شرط کرده باشد.

امام ﷺ فرمود: تا وقتی که شرط نکنند، اشکال ندارد.»

۱۴۰۵ (۱۱) هذیل بن حنّان برادر جعفر بن حنّان صیرفی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: من مالی را به برادرم جعفر داده‌ام. او نیز به من مقداری می‌بخشد که آن را هزینهٔ زندگی می‌کنم و حج می‌روم و صدقه می‌دهم. این مسئله را از فقهای شهرمان سؤال کردم، آنان گفتند: این باطل و حرام است ولی من دوست دارم که دراین باره به نظر شما عمل کنم. در این باره چه می‌فرمایید؟

امام ﷺ فرمود: آیا پیش از آن‌که مالت را دراختیار وی قرار دهی، به تو نیکی می‌کرد؟

گفتم: آری.

امام ﷺ فرمود: آنچه به تو می‌دهد، بگیر، بخور، بنوش، حج گزار و صدقه بده و وقتی به عراق رسیدی، بگو: جعفر بن محمد ﷺ این گونه به من فتوا داد.»

١٤٠٦ ٢٤٠٦٠ (١٢) **كافى** ٢٥٥/٥: أبو علىّ الأشعرىّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان **تهذيب** ٢٠٣/٦: الحسين بن سعيد عن صفوان عن **عبدالرّحمن** بن الحجّاج قال سألت أباالحسن عليه السلام عن الرجل يجيئنى فأشترى له المتاع من الناس وأضمن عنه ثمّ يجيئنى بالدراهم فآخذها واحبسها[١] عن صاحبها وآخذ الدراهم الجياد وأعطى دونها فقال اذا كان يضمن فربما اشتدّ[٢] عليه فعجّل[٣] قبل ان يأخذ(ه ـ كا) ويحبس بعد ما يأخذ فلابأس (به ـ يب).

١٤٠٧ ٢٤٠٦١ (١٣) **تهذيب** ٢٠٣/٦: الحسين بن سعيد عن يوسف بن عقيل عن **محمّد** بن قيس عن ابى جعفر عليه السلام قال من أقرض رجلاً ورقاً فلا يشترط الّا مثلها فإن جوزى[٤] اجود منها فليقبل ولا يأخذ أحد منكم ركوب دابّة او عارية متاع يشترطه من أجل قرض ورقه.

١٤٠٨ ٢٤٠٦٢ (١٤) **تهذيب** ١٩٢/٦: محمّد بن الحسن **الصّفّار** قال كتبت الى الأخير عليه السلام رجل يكون له على رجل مائة درهم فيلزمه فيقول له أنصرف اليك الى عشرة ايّام وأقضى حاجتك فان لم أنصرف فلك علىّ ألف درهم حالّة من غير شرط وأشهد بذلك عليه ثمّ دعاهم الى الشهادة فوقّع عليه السلام لا ينبغى لهم ان يشهدوا الّا بالحقّ ولا ينبغى لصاحب الدين ان يأخذ الّا الحقّ إن شاء اللّه.

١٤٠٩ ٢٤٠٦٣ (١٥) **كافى** ١٠٣/٥: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ١٩٠/٦: **استبصار** ٩/٣: احمد بن محمّد (بن عيسى ـ يب صا) عن محمّد بن يحيى عن **غياث** بن ابراهيم عن جعفر[٥] عن ابيه عليهما السلام (قال ـ كا) انّ رجلاً اتى عليّاً عليه السلام فقال (له ـ كا) انّ لى على رجل ديناً فاهدى الىّ (هديّة ـ كا) قال (عليه السلام ـ كا) احسبه من دينك (عليه ـ كا).

١٤١٠ ٢٤٠٦٤ (١٦) **تهذيب** ٢٠٤/٦: **استبصار** ١٠/٣: الحسين بن سعيد عن صفوان وعلىّ بن النعمان عن **يعقوب** بن شعيب عن ابى عبداللّه عليه السلام قال سألته عن الرجل يسلم فى بيع أو تمر عشرين ديناراً ويقرض صاحب السلم عشرة دنانير او عشرين ديناراً قال لا يصلح اذا كان قرضاً يجرّ شيئاً فلا يصلح (يب ـ قال وسألته عن رجل يأتى حريفه[٦] وخليطه فيستقرضه الدنانير

---

١. فأحبسها ـ يب. ٢. شدّد ـ يب. ٣. يعجل ـ يب.
٤. اى أعطى. ٥. عن ابى عبداللّه عليه السلام قال ـ كا.
٦. اى معامله فى حرفته ـ خليطه: اى شريكه وجليسه.

(۱۲) عبدالرحمان بن حجاج گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: از مردم برای شخصی به‌صورت نسیه جنس می‌خرم و ضامن او می‌شوم. پس از مدتی وی درهم هایی را که بدهکار است، نزد من می‌آورد. من درهم‌های مرغوب را برای خود برمی‌دارم و به طلبکاران درهم‌های نامرغوب می‌دهم. ۱۴۰۶

امام ﷺ فرمود: در صورتی که ضمانت کند، به طوری که گاهی [از سوی فروشندگان کالا] تحت فشار قرار گیرد و به ناچار پیش از دریافت درهم از آن مرد، آن را بپردازد و گاهی پس از تحویل آن را نگه دارد، اشکال ندارد.»

(۱۳) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس درهم، وام دهد پس شرط نمی‌کند؛ مگر دریافت مثل آن را. آن‌گاه اگر بهتر از آن به وی داده شد، باید بپذیرد و هیچ‌کس به خاطر قرض دادن درهم نباید به صورت شرط بر مرکب وام گیرنده سوار شود یا کالایی را از وی عاریه کند.» ۱۴۰۷

(۱۴) محمد بن حسن صفّار گوید: «به امام اخیر[1] نوشتم: شخصی صد درهم از دیگری طلبکار است و او را از این جهت در فشار قرار می‌دهد. بدهکار می‌گوید: ده روز دیگر نزد تو می‌آیم و بدهی‌ات را می‌پردازم؛ در غیر این صورت تو هزار درهم بدون مدت و بدون شرط از من طلبکار خواهی بود. ۱۴۰۸

طلبکار نیز برای این مطلب گواه می‌گیرد و سپس گواهان را برای گواهی دادن فرا می‌خواند.

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: برای گواهان شایسته نیست که جز به حقّ شهادت دهند و برای طلبکار شایسته نیست مگر آن‌که حقّ بگیرد ـ ان‌شاءالله.»

(۱۵) غیاث بن ابراهیم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که: «امام باقر ﷺ فرمود: شخصی نزد علی ﷺ آمد و گفت: من مالی را از کسی طلبکارم و او هدیه‌ای برای من می‌آورد. ۱۴۰۹

امیر مؤمنان ﷺ فرمود: آن را به حساب طلبت بگذار.»

(۱۶) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی بیست دینار بابت پیش‌خرید خرما یا جنس دیگری می‌پردازد و ده دینار یا بیست دینار نیز به فروشنده وام می‌دهد. ۱۴۱۰

امام ﷺ فرمود: شایسته نیست! هرگاه وام، سودآور باشد، شایسته نیست!

و سؤال کردم: شخصی از طرف معامله و شریکش تعدادی دینار به صورت وام درخواست می‌کند و او به وی وام می‌دهد ولی اگر رابطهٔ شراکت و معامله با هم نداشتند و درخواست کننده سودش به وی نرسیده بود، به او قرض نمی‌داد.

---

۱. علامه مجلسی از پدرش نقل می‌کند که مقصود، آخرین امامی است که رو در رو از وی روایت می‌شود و غالباً این عنوان بر امام هادی ﷺ گفته می‌شود و گاهی نیز بر امام حسن عسکری ﷺ و در موارد نادر، بر امام زمان (عج) اطلاق می‌شود.

فيقرضه ولو لا ان يخالطه ويحارفه ويصيب عليه لم يقرضه فقال ان كان معروفاً بينهما فلا بأس وان كان انّما يقرضه من اجل انّه يصيب عليه فلا يصلح) قال الشيخ ﷺ في **الاستبصار** الوجه في هذا الخبر احد شيئين احدهما ان نحمله على ضرب من الكراهيّة والثاني ان نحمله على انّه اذا شرط ذلك فلا يجوز.

۱۴۱۱ ۲۴۰۶۵ (۱۷) **الدعائم** ۵۳/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سئل عن الرجل يسلم في بيع عشرين ديناراً على ان يقرض صاحبه عشرة دنانير او ما اشبه ذلك قال لايصلح لانّه قرض يجرّ منفعة.

۱۴۱۲ ۲۴۰۶۶ (۱۸) **فيه** ۶۱/۲: عن ابي جعفر محمّد بن عليّ صلوات اللّه عليه انّه سئل عن الرجل يقرض لمنفعة قال كلّ قرض جرّ منفعة فهو رباً.

۱۴۱۳ ۲۴۰۶۷ (۱۹) **قرب الاسناد** ۲۶۵: باسناده عن موسى بن جعفر ﷺ قال وسألته عن رجل اعطى رجلاً مأة درهم على ان يعطيه خمسة دراهم او أكثر أو أقلّ قال وشاركني قال هذا الربا المحض.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

وتقدّم في رواية قاسم بن محمّد (۱۸) من باب (۹۳) حرمة المؤمن وحقوقه من أبواب العشرة ج ۲۰ قوله ﷺ للمسلم على اخيه ثلثون حقّاً لابرائة له منها الّا بالأداء او العفو (الى ان قال) ويقبل هديّته ويكافئ صلته ويشكر نعمته.

وفي رواية العيون (۱۶) من باب (۱۰) ماورد في انواع السحت من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ قوله ﷺ ﴿أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ﴾ قال هو الرجل الذي يقضي لأخيه الحاجة ثمّ يقبل هديّته.

وفي رواية جميل (۱) من باب (۱۷) حكم النزول على الغريم من أبواب الدّين ج ۲۳ قوله الرجل يأكل عند غريمه او يشرب من شرابه او يهدى له الهديّة قال لابأس به.

ويأتي في احاديث الباب التالي ما يناسب ذلك.

ولاحظ أحاديث باب (۳) حكم الانتفاع من العين المرهونة من أبواب الرّهن ج ۲۳.

امام﷣ فرمود: اگر آن، کار نیکی میان آن دو است، اشکال ندارد و اگر تنها به این دلیل به او وام می‌دهد که از سوی وام گیرنده سودی به او رسد، شایسته نیست.»

مرحوم شیخ طوسی﵀ در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «این حدیث را به یکی از این دو گونه می‌توان توجیه کرد: نخست آن‌که، آن را بر نوعی از کراهت حمل کنیم و دوم این‌که آن را به صورتی حمل کنیم که آن را شرط کرده است؛ از این رو جایز نیست.»

۱۴۱۱ (۱۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق﷣ سؤال شد: «شخصی برای پیش‌خرید کالایی بیست دینار می‌پردازد به این شرط که ده دینار یا مشابه آن به فروشنده وام دهد.

امام﷣ فرمود: شایسته نیست؛ چون این قرض، سودآور است.»

۱۴۱۲ (۱۸) در همان کتاب روایت می‌شود که: «از امام باقر﷣ دربارهٔ شخصی سؤال شد که برای منفعتی وام می‌دهد. امام﷣ فرمود: هر قرض سودآوری، رباست.»

۱۴۱۳ (۱۹) در کتاب قرب الاسناد آمده است: «از امام موسی بن جعفر﷣ سؤال کردم: شخصی صد درهم به دیگری می‌دهد، به این شرط که پنج درهم ـ یا کمتر یا بیشتر ـ به او بدهد و او را شریک کند.

امام﷣ فرمود: این ربای خالص است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت هجدهم از باب نود و سوم از باب‌های معاشرت فرمودهٔ پیامبر اکرمﷺ که: «مسلمان بر برادر مسلمانش سی حقّ دارد که جز با انجام آنها یا بخشش صاحب حقّ از عهدهٔ آنها خارج نمی‌شود... و هدیه‌اش را بپذیرد و نیکی‌اش را جبران کند و در مقابل نعمتش، سپاسگزاری کند.»

و در روایت شانزدهم از باب دهم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، در تفسیر آیهٔ: «بسیار حرام خوران» این گفته که امام﷣ فرمود: «مقصود کسی است که نیاز برادرش را برطرف می‌کند و آن‌گاه هدیه‌اش را می‌پذیرد.»

در روایت یکم از باب هفدهم از باب‌های دین، از امام﷣ سؤال شد: «شخصی از مال بدهکارش می‌خورد یا می‌نوشد یا بدهکار برای وی هدیه می‌آورد. امام﷣ فرمود: اشکال ندارد.»

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب سوم از باب‌های رهن، مناسب با این بحث خواهد آمد؛ ملاحظه کنید.

(٢٤)

باب جواز قضاء الدين باكثر منه
واجود مع التراضي من غير شرط سابق وحكم
من دفع عمّا فى ذمّته من الدّين طعاماً او نحوه ثمّ يتغيّر السعر

١٤١٤ ٢٤٠٦٨ (١) كافى ٢٥٤/٥: تهذيب ٢٠١/٦: علىّ بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن ابى عبداللّه ﷺ قال اذا اقرضت الدراهم ثمّ اتاك[1] بخير منها فلابأس اذا[2] لم يكن بينكما شرط.

١٤١٥ ٢٤٠٦٩ (٢) الدّعائم ٦١/٢: عن علىّ صلوات اللّه عليه انّه قال من أقرض ورقاً فلا يشترط الّا (ردّ ـ خ) مثلها فان قضى اجود منها فليقبل.

١٤١٦ ٢٤٠٧٠ (٣) وعن جعفر بن محمّد[3] صلوات اللّه عليه انّه سئل عن الرجل يقرض الرّجل الدراهم الغلّة فيردّ عليه الدراهم الطازجة[4] طيّبة بها نفسه قال فلا بأس بذلك.

وتقدّم فى باب (٤٤) من اشترى طعاماً فتغيّر سعره من أبواب البيع وشروطه ج ٢٢ مايدلّ على حكم ذيل الباب.

وفى احاديث باب (٧) جواز استيفاء المُسْلَم فيه، بزيادة عمّا شرط ونقصان عنه من أبواب السلف ج ٢٣ مايناسب الباب وكذا فى احاديث باب (٢٣) جواز قبول الهديّة والصّلة ممّن عليه الدّين من أبوابه ج ٢٣.

(٢٥)

باب جواز تعجيل قضاء الدّين بنقيصة منه وتعجيل بعضه
بزيادة فى اجل الباقى

١٤١٧ ٢٤٠٧٢ (١) تهذيب ٢٠٧/٦: الحسين بن سعيد عن فضالة عن فقيه ٢١/٣: أبان عن محمّد بن مسلم عن ابى جعفر ﷺ (وابن ابى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن ابى عبداللّه ﷺ انّهما

---

١. جاءك ـ يب. ٢. ان ـ يب. ٣. أبى جعفر محمّد بن علىّ ـ خ.
٤. الطازجة ـ الطازجيّة ـ خ ـ الدراهم الطازجيّة اى البيض الجيّدة وكأنّه معرّب (تازه) بالفارسيّة ـ مجمع.

باب ۲۴

جواز پرداخت بدهی به مقدار بیشتر و مرغوب‌تر و پرداخت مواد خوراکی به‌جای بدهی

۱۴۱۴ (۱) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه درهم قرض دادی و بدهکار درهم‌های بهتری پرداخت کرد ـ در صورتی که شرط نکرده باشید ـ اشکال ندارد.»

۱۴۱۵ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیر مؤمنان ﷺ فرمود: «هرکس درهم قرض دهد، پس نباید شرط کند مگر بازپرداخت مثل آنها را ولی اگر بدهکار بهتر از آن را پرداخت، باید بپذیرد.»

۱۴۱۶ (۳) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی درهم‌های معیوب قرض می‌دهد و بدهکار با رضایت خاطر، درهم‌های سالم و نو به‌جای آن می‌پردازد.

امام ﷺ فرمود: این کار اشکالی ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در باب چهل و چهار از باب‌های خرید و فروش مطالبی هست که بر ذیل باب دلالت می‌کند.

و در روایات باب هفتم از باب‌های پیش‌فروش و همچنین باب بیست و سوم از باب‌های بدهی، مطالبی مناسب با این بحث هست.

باب ۲۵

جواز نقد کردن بدهی با کاهش آن و نقد کردن بخشی از آن با افزایش مدت بقیه

۱۴۱۷ (۱) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ و حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کنند که: «شخص طلبکار پیش از سررسید، نزد بدهکار می‌رود و می‌گوید: فلان مبلغ از طلب مرا به صورت نقد بپرداز و بقیهٔ آن را به تو می‌بخشم. یا می‌گوید: بخشی از آن را به صورت نقد به من بپرداز تا بر مدت بقیه برای تو بیفزایم.

قالا ـ یب) فی الرجل یکون علیه[1] دین الی اجل مسمّی فیأتیه غریمه فیقول (له ـ فقیه) انقد لی[2] (من الذی لی ـ یب ـ فقیه) کذا وکذا وَأَضَعُ عنك[3] بقیّته او یقول انقدلی[4] بعضاً[5] وامدّ لك[6] فی الاجل فیما بقی (علیك ـ کا) قال لا أری به بأساً ما لم[7] یزد علی رأس ماله (شیئاً ـ یب فقیه) یقول الله ﷻ ﴿فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَٰلِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾ کافی ۲۵۹/۵: علیّ بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حمّاد عن الحلبیّ عن ابی عبدالله ؑ قال سئل عن الرجل وذکر مثله.

۱۴۱۸ ۲۴۰۷۳ (۲) تفسیر العیّاشیّ ۱۵۳/۱: عن الحلبیّ عن ابی عبدالله ؑ عن الرجل یکون علیه الدین الی اجل مسمّی فیأتیه غریمه فیقول انقدنی فقال لا أری به بأساً لانّه لم یزد علی رأس ماله وقال الله ﷻ ﴿فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَٰلِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾.

۱۴۱۹ ۲۴۰۷۴ (۳) الدعائم ۶۲/۲: عن جعفر بن محمّد ؑ انّه سئل عن الرجل یکون له علی الرجل الدّین الی اجل مسمّی فیأتیه غریمه فیقول عجّل لی کذا وکذا وأضع عنك بقیّته او أمُدّ لك فی الاجل قال لابأس به ان هو لم یزدد علی رأس ماله ولابأس ان یحطّ الرجل دیناً له الی اجل ویأخذ مکانه.

۱۴۲۰ ۲۴۰۷۵ (۴) تهذیب ۲۰۶/۶: الحسین بن سعید عن فضالة عن أبان کافی ۲۵۸/۵: الحسین بن محمّد عن معلّی بن محمّد عن الحسن بن علیّ عن أبان عمّن حدّثه عن ابی عبدالله ؑ قال سألته عن الرجل یکون له علی الرجل دَین فیقول له قبل ان یحلّ الأجل عجّل لی النصف من حقّی علی ان اضع عنك النصف ایحلّ ذلك لواحد منهما قال نعم.

۱۴۲۱ ۲۴۰۷۶ (۵) مستدرك ۴۴۴/۱۳: ابن ابی جمهور فی درر اللئالی عن النبیّ ﷺ انّه قال لکعب بن مالك وقد تقاضی غریماً له اترك الشطر واتبعه ببقیّته فخذه. وتقدّم فی احادیث باب (۳۳) جواز تعجیل الحقّ بنقص منه من أبواب البیع ج ۲۲ ما یناسب ذلك.

---

۱. له ـ کا. ۲. انقدنی ـ کا. ۳. لك ـ فقیه.
۴. انقدنی ـ کا. ۵. بعضه ـ کا. ۶. ای أزید لك.
۷. انّه لم یزدد ـ کا.

آن دو امام‌ﷺ در این باره فرمودند: تا وقتی که بر اصل مال خود چیزی نیفزاید، اشکالی در آن نمی‌بینم. خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «اصل اموال‌تان متعلق به شماست. نه ستم می‌کنید و نه مورد ستم واقع می‌شوید.»

۱۴۱۸ (۲) حلبی از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که: «شخص طلبکار پیش از سررسید، نزد بدهکار می‌رود و می‌گوید: طلب مرا به صورت نقد بپرداز.

امام‌ﷺ فرمود: اشکالی در آن نمی‌بینم؛ زیرا بر اصل مال خویش چیزی نیفزوده است. خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «اصل اموال‌تان متعلق به شماست. نه ستم می‌کنید و نه مورد ستم واقع می‌شوید.»

۱۴۱۹ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق‌ﷺ سؤال شد: «شخصی که از دیگری طلب مدت‌داری دارد، نزد بدهکار می‌رود و می‌گوید: فلان مبلغ از طلب مرا نقد بپرداز و بقیه را به تو می‌بخشم یا بر مدت آن می‌افزایم. امام‌ﷺ فرمود: در صورتی که بر اصل مالش نیفزاید، اشکال ندارد و اشکال ندارد که انسان از طلب مدت‌دار خود بکاهد و به صورت نقد دریافت کند.»

۱۴۲۰ (۴) ابان از شخصی روایت می‌کند که گفت: «از امام صادق‌ﷺ سؤال کردم: طلبکار پیش از سر رسید به بدهکار می‌گوید: نصف طلب مرا نقد بپرداز تا از نصف دیگر آن بگذرم. آیا این کار برای آنها جایز است؟

امام‌ﷺ فرمود: آری.»

۱۴۲۱ (۵) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی روایت می‌کند: «پیامبر اکرم‌ﷺ به کعب بن مالک که طلب خویش را از بدهکار درخواست کرد، فرمود: از بخشی از آن بگذر و بقیه آن را بگیر.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و سوم از باب‌های خرید و فروش، مناسب با این بحث هست.

(۲۶)

باب ما يستحبّ ان يعمل لقضاء الدين وسوء الحال

۱۴۲۲ ۳٤۰۷۷ (۱) **كافى** ٣١٦/٥: (عدّة من اصحابنا ـ معلّق) عن سهل بن زياد عن منصور بن العبّاس عن **اسماعيل** بن سهل قال كتبت الى ابى جعفر صلوات اللّه عليه انّي قد لزمنى دين فادح[1] فكتب أكثر من الاستغفار ورطّب لسانك بقراءة انزلناه.

۱۴۲۳ ۳٤۰۷۸ (۲) **امالى الصدوق** ٣١٧: حدّثنا محمّد بن بكران النقّاش قال حدّثنا احمد بن محمّد الهمدانى مولى بني هاشم قال حدّثني عبيد بن حمدون الرواسى قال حدّثنا حسين بن نصر عن ابيه عن عمرو بن شمر عن **جابر** عن ابى جعفر الباقر ﷺ عن عليّ بن الحسين عن الحسين بن عليّ عن عليّ ابن ابى طالب ﷺ قال شكوت الى رسول اللّه ﷺ ديناً كان عليّ فقال يا عليّ قل «اللّهمّ أغننى بحلالك عن حرامك وبفضلك عمّن سواك» فلو كان عليك مثل صبير[2] ديناً قضى اللّه عنك وصبير جبل باليمن ليس باليمن جبل أجلّ ولا أعظم منه.

۱۴۲۴ ۳٤۰۷۹ (۳) **فقه الرضا** ﷺ ٣٩٩: واذا وقع عليك دين فقل «اللّهمّ أغننى بحلالك عن حرامك وأغنني بفضلك عمّن سواك» فانّه نروى عن رسول اللّه ﷺ لو كان عليك مثل صبير ديناً قضاه اللّه عنك والصبير جبل باليمن يقال لا يرى جبل أعظم منه وروى أكثر من الاستغفار وارطب لسانك بقرائة إنّا انزلناه في ليلة القدر.

۱۴۲۵ ۳٤۰۸۰ (٤) **فقه الرضا** ﷺ ٢٥٧: أروى انّه شكا رجل الى العالم ﷺ دَيناً عليه فقال له العالم ﷺ أكثر من الصلاة.

۱۴۲۶ ۳٤۰۸۱ (٥) **مكارم الاخلاق** ٣٤٧: عن **الحسين بن خالد** قال لزمني دين ببغداد ثلاثمأة ألف وكان لى دين عند الناس أربعمأة ألف فلم يدعنى غرمائى أخرج لأستقضى مالى على الناس وأعطيهم قال فحضر الموسم فخرجت مستتراً وأردت الوصول الى ابى الحسن ﷺ فلم أقدر فكتبت اليه أصف له حالى وما عليّ وما لى فكتب اليّ في عرض كتابى قل فى دبر كلّ صلاة ـ اللّهمّ إنّى أسألك يا لا إله الاّ أنت بحقّ لا إله الاّ أنت أن ترحمنى بلا إله الاّ أنت

---

۱. اى ثقيل صعب.
۲. مثل ثبير ـ ك ق.

باب ۲۶

استحباب دعاهای ادای دین و برطرف شدن گرفتاری

۱۴۲۲ (۱) اسماعیل بن سهل گوید: «به امام باقر﵇ نوشتم: بدهی بسیار سنگینی برعهده دارم. امام﵇ نوشت: زیاد استغفار کن و زبانت را با خواندن سورهٔ انا انزلناه، مرطوب نگه‌دار.»

۱۴۲۳ (۲) جابر از امام باقر﵇ از امام سجاد﵇ از امام حسین﵇ روایت می‌کند که امیر مؤمنان﵇ فرمود: «نزد پیامبر اکرمﷺ از بدهکاری شکایت کردم. پیامبرﷺ فرمود: ای علی! بگو: خدایا! با حلال خود مرا از حرامت و با فضل و بخشش خود مرا از دیگران بی‌نیاز کن. پس اگر به اندازهٔ کوه صبیر وام داشته باشی، خداوند آن را برایت می‌پردازد.»

صبیر بزرگ‌ترین کوه یمن است که در آنجا کوهی بزرگ‌تر از آن نیست.

۱۴۲۴ (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «هرگاه بدهکار شدی بگو: خدایا! با حلال خود مرا از حرامت و با فضل و بخشش خود مرا از دیگران بی‌نیاز کن؛ زیرا ما از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کنیم که فرمود: اگر به اندازهٔ کوه صبیر وام داشته باشی، خداوند آن را برای تو می‌پردازد.»

و صبیر بزرگ‌ترین کوه یمن است که کوهی بزرگ‌تر از آن در یمن وجود ندارد.

و روایت شده است: «بسیار استغفار کن و زبانت را با خواندن سورهٔ ﴿انا انزلناه فی لیلة القدر﴾، مرطوب نگه دار.»

۱۴۲۵ (۴) در کتاب فقه الرضا آمده است: «شخصی نزد امام موسی بن جعفر از بدهکاری شکایت کرد. امام﵇ فرمود: بسیار نماز بخوان.»

۱۴۲۶ (۵) حسین بن خالد گوید: «در بغداد سیصد هزار درهم بدهکار بودم و چهار صد هزار درهم از مردم طلبکار بودم ولی طلبکاران مرا رها نمی‌کردند تا طلب‌های خود را از مردم بگیرم و به آنها بپردازم. در موسم حج برای رسیدن به امام موسی بن جعفر﵇ مخفیانه خارج شدم ولی نتوانستم به امام﵇ دست یابم. ناچار نامه‌ای به وی نوشتم و در آن، وضعیت خود و طلبکاری و بدهکاری‌ام را توضیح دادم. امام﵇ در گوشه نامه‌ام مرقوم فرمود: پس از هر نماز بگو: خدایا! ای کسی که معبودی جز تو نیست. به حق این‌که معبودی جز تو نیست، از تو درخواست می‌کنم به خاطر این‌که خدایی جز تو نیست به من رحم کنی!

ای کسی که خدایی جز تو نیست. به حق این‌که خدایی جز تو نیست، از تو درخواست می‌کنم تا به خاطر این‌که خدایی جز تو نیست، از من خشنود شوی!

ای کسی که خدایی جز تو نیست، از تو درخواست می‌کنم که مرا به خاطر این‌که خدایی جز تو نیست، بیامرزی!

اللّهمّ إنّی أسألك يا لا إله الّا أنت بحقّ لا إله الّا أنت ان ترضى عنّی بلا إله الّا أنت اللّهمّ إنّی أسألك يا لاإله الّا أنت أن تغفر لی بلا إله الّا أنت ـ اعد ذلك ثلاث مرّات فی دبر كلّ صلاة فريضة فانّ حاجتك تقضى ان شاء اللّه قال الحسين فادمتها فواللّه ما مضت بی الّا اربعة اشهر حتّى اقتضيت دينی وقضيت ما علیّ واستفضلت مأة الف درهم.

۱۴۲۷ (۶) **مستدرك ۲۸۹/۱۳**: عن كتاب نثر اللئآلی لعلیّ بن فضل اللّه الحسينی (الحسنی ـ خ ل) **الرّاوندی** انّ رجلا شكا الى عيسى ﷺ ديناً عليه فقال له قل «اللّهمّ يا فارجَ الهمّ ومنفّس الغمّ ومذهب الاحزان ومجيب دعوة المضطرّين ورحمان الدنيا والآخرة ورحيمهما أنت رحمانی ورحمان كلّ شیء فارحمنی رحمة تغنينی بها عن رحمة من سواك وتقضی بها عنّی الدَّين» فلو كان عليك ملء الأرض ذهباً لاداّه اللّه عنك بمنّه.
۲۴۰۸۲

۱۴۲۸ (۷) **مستدرك ۲۸۹/۱۳**: **وفيه وفی غيره**: فی أدعية السرّ بسندها المعروف عن النّبیّ ﷺ أنّه قال قال اللّه تعالى له فی ليلة الاسراء يا محمّد ومن ملأه همّ دين من امّتك فلينزل بی وليقل «يا مبتلی الفريقين أهل الفقر وأهل الغنى وجازيهم بالصبر فی الذی ابتلاهم[۱] به، ويا مزيّن حبّ المال عند عباده وملهم الأنفس الشحّ والسخاء وفاطر الخلق على الفظاظة واللين، غمّنی دين (فلان بن فلان) وَفَضَحَنی بمنّه علیّ به وأعيانی باب طلبته الّا منك يا خير مطلوب اليه الحوائج يا مفرّج الأهاويل فرّج همّی واهاويلی فی الّذی لزمنی من دَين فلان بتبسيركه لی[۲] من رزقك فاقضه يا قدير ولا تهمّنی[۳] بتأخير أدائه ولا بتضييقه علیّ ويسّر لی أداءه فانّی به مسترقٌ فافكك رقّی من سعتك الّتی لا تبيد ولا تغيض أبداً» فانّه اذا قال ذلك صرفت عنه صاحب الدين وأدّيت عنه دينه[۴].
۲۴۰۸۳

۱۴۲۹ (۸) **مستدرك ۲۸۹/۱۳**: الشيخ ابراهيم **الكفعمی** فی جنّته عن الصادق ﷺ ما من نبیّ الّا وقد خلّف فی أهل بيته دعوة مجابة وقد خلّف فينا النّبیّ ﷺ دعوتين مجابتين واحدة لشدائدنا وهی يا دائماً لم يزل (يا ـ خ) الهی واله آبائی يا حیّ يا قيّوم صلّ على محمّد
۲۴۰۸۴

۱. ابتليتهم ـ خ. ۲. بتيسير كيلی ـ خ. ۳. تهنّی ـ خ.
۴. وأدّيت اليه عنه ـ خ.

پس از هر نماز واجب، این را سه مرتبه تکرار کن ـ ان‌شاءالله ـ حاجتت بر آورده خواهد شد.

حسین گوید: به خدا سوگند! بیش از چهار ماه از خواندن این دعا نگذشت که طلب‌هایم را از مردم گرفتم و بدهی‌هایم را پرداختم و صد هزار درهم نیز برایم باقی ماند.»

۱۴۲۷ (۶) درکتاب نثر اللئالی تالیف علی بن فضل الله حسینی (حسنی) راوندی روایت می‌شود که: «شخصی از بدهکاری به عیسی؈ شکایت کرد. وی فرمود: بگو: خدایا! ای برطرف کنندهٔ اندوه و زدودندهٔ غم و نابودکنندهٔ ناراحتی‌ها و اجابت‌کنندهٔ دعای بینوایان و رحمان دنیا و آخرت و رحیم آن دو، تو رحم کننده به من و رحم‌کننده به هر موجودی هستی؛ پس به من رحم کن، رحمتی که مرا از رحمت غیر تو بی‌نیاز کند و به خاطر آن بدهی مرا بپرداز!

پس اگر به اندازهٔ همهٔ زمین طلا بدهکار باشی، خداوند به لطف خود آن را برایت پرداخت می‌کند.»

۱۴۲۸ (۷) در همان کتاب و در کتاب‌های دیگر آمده است: «در دعاهای معراج از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که خداوند متعال در شب معراج فرمود: ای محمد! هرکس از امت تو را اندوه بدهکاری فرا گیرد، باید به من پناه آورد و بگوید: ای آزمایش‌کنندهٔ هر دو گروه، تنگ‌دستان و توانگران و پاداش‌دهندهٔ آنان به خاطر پایداری در آنچه آنان را با آن آزموده است! ای زینت‌دهندهٔ دوستی مال برای بندگانش و الهام‌بخش بخل و بخشندگی به افراد و آفرینندهٔ خلق بر درشتی و نرمی! بدهی من به فلانی، مرا اندوهگین ساخته است و منت نهادن وی بر من، مرا رسوا کرده است و همهٔ درهای درخواست آن به‌جز درخواست از تو مرا آزرده و ناتوان کرده است. ای بهترین کسی که نیازها از او خواسته می‌شود، ای برطرف‌کنندهٔ وحشت‌ها و نگرانی‌ها، اندوه و وحشت مرا در مورد بدهی فلانی با آسان و فراوان کردن روزی‌ات بر من، برطرف گردان و آن را پرداخت کن! ای توانا! و با تأخیر در پرداخت آن و وارد ساختن فشار آن بر من، مرا اندوهگین نساز و پرداخت آن را برای من آسان گردان! من برده و دربند هستم. بردگی مرا با قدرت خویش که هرگز نه نابود می‌شود و نه افول می‌کند، بگشا.

هرگاه این دعا را بخواند، حتماً طلبکار را از وی بازمی‌گردانم و بدهی را برایش می‌پردازم.»

۱۴۲۹ (۸) کفعمی در کتاب جنة المأوی روایت می‌کند که امام صادق؈ فرمود: «هیچ پیامبری نیست مگر آن‌که دعای اجابت شده‌ای را در میان خاندانش باقی می‌گذارد و پیامبر اکرمﷺ در میان ما دو دعای اجابت شده باقی گذاشت. یکی برای گرفتاری‌ها و سختی‌های‌مان و آن این است: ای جاودانه‌ای که همواره بوده است. ای خدای من و خدای پدرانم! ای زنده! ای برپادارندهٔ هستی! بر محمد و خاندان محمد درود بفرست و برای من چنین و چنان کن!

دعای دوم برای برآورده شدن نیازهای‌مان و پرداخت بدهی‌های‌مان است و آن این است:

وآل محمّد وافعل بی (کذا وکذا) وثانية لحوائجنا وقضاء ديوننا وهی يا من يكفی من كلّ شیء ولا يكفی منه شیء يا ربّ صلّ علی محمّد وآله واقض عنّی الدين وافعل بی (كذا وكذا).

۱٤۳۰ ۲٤۰۸۵ (۹) **مستدرك** ۲۹۰/۱۳: السيّد هبة اللّه **الراوندی** فی مجموع الرائق فی خواصّ القرآن الطّلاق من قرأها علی المريض سكنته (الی أن قال) وعلی المدين خلّصته. سورة العاديات: قراءتها للخائف أمان (الی أن قال) وللمديون تقضی عنه ديونه. ورواه الشهيد فی مجموعته عن الصادق ﷺ هكذا: من أدمن قراءتها قضی دينه من حيث لا يحتسب.

۱٤۳۱ ۲٤۰۸٦ (۱۰) **مستدرك** ۲۹۰/۱۳: القطب **الراوندی** فی لبّ اللّباب عن معاذ بن جبل أنّ النبیّ ﷺ علّمه هذه الآية يعنی آية الملك وقال ما علی الأرض مسلم يدعو بهنّ وهو مهموم أو مكروب أو عليه دين الّا فرّج اللّه همّه ونفّس غمّه وقضی دينه ثمّ يقول بعد ذلك يا رحمن الدّنيا والآخرة ورحيمهما تعطی منهما ما تشاء وتمنع منهما ما تشاء اقض عنّی دَينی وفرّج همّی فلو كان عليك ملء الأرض ذهباً ديناً لأدّاه عنك. **وتقدّم** فی رواية الحذّاء (۲۲۱) من باب (۲۲) ماورد فی فضائل سور القرآن من أبواب فضائل القرآن ج ۱۹ ما يدلّ علی ذلك.

(۲۷)

باب أنّه يجوز للمسلم استيفاء دينه من الذمّیّ من ثمن خمر أو خنزير وحكم الذمّیّ اذا أسلم أو مات وعليه دين وله خمر أو خنزير

۱٤۳۲ ۲٤۰۸۷ (۱) **تهذيب** ۱۹۵/٦: محمّد بن علیّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن يحيی عن ابن أبی نصر عن **داود** بن سرحان قال: سألت أبا عبداللّه ﷺ عن رجل كانت له علی رجل دراهم فباع خنازير او خمراً وهو ينظر فقضاه قال لابأس امّا للمقضیّ فحلال وامّا للبايع فحرام. **وتقدّم** فی أحاديث باب (۷۹) جواز أخذ الجزية من ثمن الخمر والخنزير من أبواب الجهاد ج ۱٦ ما يناسب ذلك. **وفی** أحاديث باب (۷) أنّ الكافر اذا باع خمراً أو خنزيراً فأسلم جاز له قبض الثمن من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ ما يدلّ علی ذلك.

ای کسی که از هر چیزی کفایت می‌کنی و هیچ‌چیز از تو کفایت نمی‌کند! ای پروردگار من، بر محمد و خاندانش درود بفرست و بدهی مرا بپرداز و با من چنین و چنان کن!»

۱۴۳۰ (۹) سید هبة الله راوندی در کتاب مجموع الرائق فی خواص القرآن گوید: «هرکس سورهٔ طلاق را بر بیمار بخواند، وی را آرامش می‌دهد.. و هرکس بر بدهکار بخواند، او را از بدهی رهایی می‌بخشد.

خواندن سورهٔ العادیات آرام بخش ترسان است.. و بدهی‌های بدهکار را برای او می‌پردازد.»

و شهید اول از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس بر خواندن سورهٔ العادیات مداومت کند، بدهکاریش بدون محاسبه پرداخت می‌شود.»

۱۴۳۱ (۱۰) قطب راوندی در کتاب لب اللباب روایت می‌کند که: «پیامبر اکرم ﷺ آیه ملک را به معاذ بن جبل آموخت و فرمود: بر روی زمین، مسلمان گرفتار یا اندوهگین یا بدهکاری نیست که خداوند را این‌گونه بخواند، مگر آن‌که خدا گرفتاری‌اش را برطرف می‌کند و اندوهش را می‌زداید و بدهی‌اش را می‌پردازد.

آن‌گاه پس از آن بگوید: ای گسترانندهٔ رحمت در دنیا و آخرت و دارای رحمت ویژه در آن دو، دنیا و آخرت را به هر که بخواهی می‌بخشی و از هر که بخواهی بازمی‌داری. بدهی مرا از دوش من بردار و گرفتاری و اندوهم را بر طرف کن.

پس اگر به اندازهٔ زمین طلا بدهی داشته باشی، خداوند آن را به‌جای تو می‌پردازد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دویست و بیست و یکم از باب بیست و دوم از باب‌های فضایل قرآن آنچه بر این باب دلالت می‌کند؛ هست.

باب ۲۷

جواز پرداخت بدهی از بهای شراب و خوک

از سوی کافر ذمی در حال کفر و پس از مسلمان شدن

۱۴۳۲ (۱) داود بن سرحان گوید: «از امام صادق ؑ سؤال کردم: شخصی از دیگری تعدادی درهم طلبکار است. بدهکار در حضور طلبکار، شراب و خوک می‌فروشد و بدهی‌اش را می‌پردازد.

امام ؑ فرمود: برای طلبکار حلال است ولی برای فروشنده حرام است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتاد و نهم از باب‌های جهاد و در روایات باب هفتم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مناسب با این بحث هست.

(۲۸)

باب أنّه اذا كان لاثنين ديون فاقتسماها فما حُصّل لهما وما ذهب عليهما

۱۴۳۳ ۲۴۰۸۸ (۱) **تهذيب** ۲۰۷/٦: الحسين بن سعيد عن عليّ بن النعمان عن **فقيه** ۲۳/۳: (عبدالله ـ فقيه) ابن مسكان عن **سليمان** بن خالد قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجلين كان لهما مال (منه ـ فقيه) بأيديهما ومنه متفرّق عنهما فاقتسما بالسويّة ماكان في أيديهما وماكان غائباً (عنهما ـ يب) فهلك نصيب أحدهما ما[1] كان عليه[2] غائباً واستوفى الآخر (فعليه أن ـ يب) يردّ[3] على صاحبه قال: نعم ما يذهب بماله[4].

۱۴۳۴ ۲۴۰۸۹ (۲) **دعائم الاسلام** ۸۷/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: في الشريكين اذا افترقا واقتسما ما في أيديهما وبقي الدين الغائب فتراضيا أن صار لكلّ واحد منهما حصّة[5] في شيء منه فهلك بعضه قبل أن يصل قال: ما هلك فهو عليهما معاً ولا تجوز قسمة الدين.

۱۴۳۵ ۲۴۰۹۰ (۳) **قرب الاسناد** ۲٦۳: عبدالله بن الحسن العلوي باسناده عن موسى بن جعفر ﷺ قال: سألته عن رجلين اشتركا في السلم أيصلح لهما أن يقتسما قبل أن يقبضا؟ قال لابأس. **وسائل** ۲۷۱/۱۸: ورواه **عليّ** بن جعفر في كتابه.

۱۴۳٦ ۲۴۰۹۱ (٤) **تهذيب** ۱۹۵/٦: محمّد بن عليّ بن محبوب، عن محمّد بن يحيى، عن **غياث**، عن جعفر، عن أبيه، عن عليّ ﷺ في رجلين بينهما مال منه بأيديهما ومنه غائب عنهما اقتسما[6] الذي في أيديهما واحتال[7] كلّ واحد منهما بنصيبه (من الغائب ـ يب ۱۸۵) فاقتضى أحدهما ولم يقتض الآخر فقال: ما اقتضى أحدهما فهو بينهما (و ـ يب ج ٦) ما يذهب بينهما[8] **تهذيب** ۱۸۵/۷: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن بعضهم عن **أبي حمزة** قال سئل أبو جعفر ﷺ عن رجلين (وذكر مثله).

---

۱. ممّا ـ فقيه. ۲. عنه ـ فقيه. ۳. أيردّ ـ فقيه.
٤. ماله ـ فقيه. ٥. حصّته ـ خ. ٦. فاقتسما ـ خ.
۷. احتال ـ خ. ۸. ما يذهب بماله ـ يب ج ۷.

باب ۲۸

حکم تقسیم طلب مشترک

۱۴۳۳ (۱) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق‌﷣ سؤال کردم: بخشی از اموال مشترک میان دو نفر در اختیار آنان است و بخش دیگری از آن را از مردم طلبکار هستند. آنان همهٔ اموال مشترک خود ـ موجود و غیر موجود ـ را میان هم تقسیم می‌کنند. یکی از آنان سهم خود را از مردم وصول می‌کند ولی سهم دیگری از میان می‌رود. آیا کسی که سهم خود را وصول کرده، باید چیزی به شریک خود بپردازد؟

امام‌﷣ فرمود: آری، مال او از میان نمی‌رود.»

۱۴۳۴ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «دو شریک از هم جدا می‌شوند و مال موجود را میان خود تقسیم می‌کنند؛ آن‌گاه هر یک از آنان بخشی از طلب‌های‌شان را از مردم با رضایت هم برمی‌دارند ولی بخشی از طلب تلف می‌شود و به دست صاحبش نمی‌رسد.

امام‌﷣ فرمود: آنچه نابود شده به زیان هر دوی آنهاست و تقسیم دیْن، صحیح نیست.»

۱۴۳۵ (۳) عبدالله بن حسن علوی با اسنادش روایت می‌کند که از امام موسی بن جعفر‌﷣ سؤال کردم: «دو نفر به طور مشترک کالایی را پیش‌خرید می‌کنند، آیا جایز است پیش از تحویل، آن را تقسیم کنند؟

امام‌﷣ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۴۳۶ (۴) غیاث از امام صادق‌﷣ از پدرش‌﷣ از علی‌﷣ روایت می‌کند که: «دو شریک اموال موجود را تقسیم می‌کنند و طلب‌های‌شان را به یکدیگر حواله می‌دهند.[1]

آن‌گاه یکی از آنان سهم خود را وصول می‌کند و دیگری وصول نمی‌کند. امام در این باره فرمود: هرچه یکی از آنان وصول کند، مال هر دوی آنهاست و هر چه از میان برود، از هر دوی آنهاست.»

---

۱. طلب‌های دو شریک در تمام موارد، مشترک میان آنهاست. معنای این سخن آن است که در یک مورد این شریک سهم خود را به دیگری واگذار می‌کند و در مورد دیگر برعکس.

۱۴۳۷ (۵) تهذيب ۲۱۲/۶: فقيه ۵۵/۳: روى غياث ابن ابراهيم عن جعفر بن محمّد عن ابيه ۲٤-۹۲
عن آبائه (عن علىّ ـ فقيه) عليهم السلام في رجلين بينهما مال منه بأيديهما ومنه غائب عنهما، فاقتسما الذى بأيدهما واحتال[1] كلّ واحد منهما بنصيبه فقبض أحدهما ولم يقبض الآخر فقال: ما قبض (أحدهما ـ فقيه) فهو بينهما وما ذهب فهو بينهما.

۱۴۳۸ (۶) تهذيب ۱۸٦/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبداللّه بن جبلة وجعفر ۲٤-۹۳
ومحمّد بن عبّاس عن علا عن محمّد بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام قال: سألته عن رجلين بينهما مال بعضه غائب[2] وبعضه بأيديهما، فاقتسما الذى بأيديهما واحتال كلّ واحد منهما بحصّته من الغائب فاقتضى أحدهما ولم يقتض الآخر فقال ما اقتضى أحدهما فهو بينهما ما يذهب بماله. تهذيب ۱۸٦/۷: عنه عن محمّد بن زياد عن معاوية بن عمّار قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن رجلين (وذكر مثله).

۱۴۳۹ (۷) تهذيب ۱۸٦/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن عبداللّه بن ۲٤-۹٤
سنان عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: سألته عن رجلين بينهما مال منه دين ومنه عين فاقتسما العين والدين فتَوى[3] الّذى كان لأحدهما من الدين أو بعضه وخرج الذى للآخر أيردّ على صاحبه قال: نعم ما يذهب بماله.

(۲۹)

باب استحباب قضاء الدّين عن الأبوين وتأكّده بعد الموت

۱۴۴۰ (۱) كافى ۱٦۳/۲: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن علىّ عن ۲٤-۹۵
عبداللّه بن سنان وسائل ۳۷۱/۱۸: الحسين بن سعيد فى كتاب الزهد عن النضر وفضالة عن عبداللّه بن سنان (عن حفص ـ ئل) عن محمّد بن مسلم عن أبى جعفر عليه السلام قال انّ العبد ليكون بارّاً بوالديه فى حياتهما ثمّ يموتان فلا يقضى عنهما الدين[4] ولا يستغفر لهما فيكتبه اللّه عاقّاً وانّه ليكون (عاقّاً لهما ـ كا) فى حياتهما غير بارّبهما فاذا ماتا قضى عنهما الدين[5]

---

۱. احال ـ خ. ۲. غائب عنهما ـ خ يب. ۳. فتوى: اى هلك وتلف.
٤. ديونهما ـ كا. ۵. دينهما ـ كا.

۱۴۳۷ (۵) غیاث بن ابراهیم از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از نیاکانش ﷺ از علی ﷺ روایت می‌کند که: «بخشی از اموال دو شریک در اختیارشان است و طلب‌هایی نیز از مردم دارند. اموال موجودشان را تقسیم می‌کنند و طلب‌های‌شان را به یکدیگر حواله می‌دهند. یکی از آنان سهم خود را وصول می‌کند و سهم دیگری به دستش نمی‌رسد.

علی ﷺ دراین باره فرمود: دریافتی هر یک میان‌شان تقسیم می‌شود و اموال از دست رفته، از هر دو رفته است.»

۱۴۳۸ (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر ﷺ یا امام صادق ﷺ سؤال کردم: بخشی از اموال دو شریک در اختیارشان است و بخش دیگری از آن را طلبکارند. اموال موجودشان را تقسیم می‌کنند و طلب‌های‌شان را به یکدیگر حواله می‌دهند. یکی از آنان سهم خود را وصول می‌کند و سهم دیگری به دستش نمی‌رسد.

امام ﷺ فرمود: دریافتی هر یک، میان‌شان تقسیم می‌شود. وصول‌کننده سهم شریکش را نمی‌برد.»

نظیر این حدیث را معاویة بن عمار از امام صادق ﷺ روایت کرده است.

۱۴۳۹ (۷) عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: بخشی از اموال مشترک میان دو شریک عین جنس است و بخش دیگر، طلب از دیگران. آنها عین و طلبکاری را با هم تقسیم می‌کنند. آن‌گاه یکی از آنان تمام طلب خود را وصول می‌کند و تمام یا بخشی از طلب دیگر وصول نمی‌شود. آیا وصول‌کننده باید چیزی به دیگری بپردازد؟

امام ﷺ فرمود: آری، مال او از دست نمی‌رود.»

باب ۲۹

استحباب پرداخت بدهی پدر و مادر به ویژه بعد از فوت آنان

۱۴۴۰ (۱) محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «به راستی شخصی در زمان زندگانی پدر و مادرش نسبت به آنان نیکوکار است ولی پس از مرگ‌شان بدهی‌های‌شان را نمی‌پردازد و برای آنان درخواست آمرزش نمی‌کند، از این رو خداوند او را در زمرهٔ حق‌ناشناسان پدر و مادر قرار می‌دهد.

شخص دیگری در زمان زندگانی پدر و مادر به آنان نیکی نمی‌کند ولی پس از مرگ‌شان، بدهی آنان را می‌پردازد و برای‌شان درخواست آمرزش می‌کند؛ از این رو خداوند او را از نیکوکاران نسبت به پدر و مادر قرار می‌دهد.»

واستغفر لهما فيكتبه اللّه ﷻ بارّاً (ئل ـ قال وقال أبو عبداللّه ﷺ ان أحببت أن يزيد اللّه في عمرك فسُرّ أبويك وقال البرّ يزيد في الرّزق).

۱۴۴۱ ۲۴۰۹۶ (۲) **مستدرك** ۴۱۴/۱۳: **القطب الراوندي في دعواته** عن الصادق ﷺ قال يكون الرجل عاقّاً لوالديه في حياتهما فيصوم[1] عنهما بعد موتهما ويصلّي (عنهما ـ خ) ويقضي عنهما الدين فلا يزال كذلك حتّى يكتب بارّاً ويكون بارّاً في حياتهما فاذا ماتا لايقضي دينهما ولا يبرّهما بوجه من وجوه البرّ فلا يزال كذلك حتّى يكتب عاقّاً.

۱۴۴۲ ۲۴۰۹۷ (۳) **كافي** ۱۶۳/۲: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن اسماعيل بن بزيع عن حنّان بن سدير **أمالي الصّدوق** ۳۷۳: حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل قال حدّثنا عليّ بن الحسين السعد آبادي عن أحمد بن محمّد بن خالد قال حدّثنا أبو القاسم الكوفي عن **حنّان بن سدير** عن أبيه قال قلت لابي جعفر (الباقر ـ الأمالي) ﷺ هل يجزي الولد والده؟ فقال ليس له جزاء الّا في خصلتين: (أن ـ أمالي الصدوق) يكون الوالد مملوكاً فيشتريه (ابنه ـ كا) فيعتقه أو يكون عليه دين فيقضيه عنه. **وسائل** ۳۷۲/۱۸: الحسين بن سعيد في كتاب الزهد عن بعض أصحابنا عن حنّان بن سدير عن **سالم الحنّاط** عن أبي جعفر ﷺ (نحوه).

۱۴۴۳ ۲۴۰۹۸ (۴) **جامع الاحاديث** ۸۷: حدّثنا أحمد بن عليّ قال حدّثنا محمّد بن الحسن عن محمّد بن الحسن الصّفّار عن إبراهيم بن هاشم عن النوفليّ عن **السكونيّ** عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه ﷺ قال قال رسول اللّه ﷺ سيّد الأبرار يوم القيامة رجل برّ والديه بعد موتهما.

وتقدّم في أحاديث باب (۱۲) استحباب التطوّع بالصّلاة عن الميّت من أبواب قضاء الصلوات ج ۶ مايناسب ذلك. **وفي** رواية هشام (۵۵) من باب (۴۴) اطعام الطّعام من أبواب ما يتأكّد استحبابه من الحقوق (ج ۹) قوله ﷺ من أحبّ الأعمال الى اللّه تنفيس كربة المؤمن أو قضاء دينه **وفي** رواية أبي حمزة (۵۶) قوله ﷺ ثلث خصال هنّ من أحبّ الاعمال إلى اللّه مسلم أطعم مسلماً من جوع وفكّ عنه كربه وقضى عنه دينه. **وفي** رواية جعفر بن أحمد (۵۸) نحوه.

---

۱. فيقوم ـ خ.

محمد بن مسلم همچنین از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «اگر دوست داری که خداوند بر عمرت بیفزاید پس پدر و مادرت را شادمان کن و فرمود: نیکی، روزی را افزایش می‌دهد.»

۱۴۴۱ (۲) قطب راوندی در کتاب الدعوات روایت می‌کند که: «امام صادق ﷺ فرمود: شخصی در زمان زندگانی پدر و مادر نسبت به آنان حق‌نشناس است ولی پس از مرگ‌شان پیوسته از جانب آنان روزه می‌گیرد، نماز می‌خواند و بدهی‌شان را می‌پردازد تا این‌که از نیکوکاران نوشته می‌شود و شخصی در زمان زندگانی پدر و مادر نسبت به آنان نیکوکار است ولی پس از مرگ‌شان بدهی‌شان را نمی‌پردازد و به هیچ وجه به آنان نیکی نمی‌کند. این وضع پیوسته ادامه می‌یابد تا از حق ناشناسان پدر و مادر قرار داده می‌شود.»

۱۴۴۲ (۳) سدیر گوید: «به امام باقر ﷺ گفتم: آیا فرزند می‌تواند به پدرش پاداش دهد؟ امام ﷺ فرمود: برای پدر پاداشی نیست مگر در دو چیز: پدر برده باشد و فرزند او را بخرد و آزاد کند یا بدهکار باشد و فرزند بدهی‌اش را از جانب وی بپردازد.»

سالم حنّاط نیز نظیر این حدیث را روایت کرده است.

۱۴۴۳ (۴) سکونی از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ از نیاکانش ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «سرور نیکوکاران در روز قیامت کسی است که به پدر و مادرش، پس از مرگ‌شان نیکی کند.»

ارجاعات

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

گذشت:

در روایات باب دوازدهم از باب‌های قضای نماز، مناسب با این بحث هست.

در روایت پنجاه و پنجم از باب چهل و چهارم از باب‌های استحباب حقوق فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «از محبوب‌ترین اعمال نزد خداوند، زدودن اندوه مؤمن یا پرداخت بدهی‌اش است.»

و در روایت پنجاه و ششم فرمودهٔ امام ﷺ که: «سه کار از محبوب‌ترین کارها نزد خداوند است، این‌که مسلمانی به مسلمان گرسنه‌ای غذا دهد، اندوهش را بزداید و بدهی‌اش را بپردازد.»

و در روایت پنجاه و هشتم مانند آن.

و در روایت سی و چهارم از باب یکم از باب‌های بدهی فرمودهٔ امام معصوم ﷺ که: «بر دوش خود قرض نمی‌کند، مگر آن‌که مالی در برابر آن داشته باشد... مگر در صورتی که ولی داشته باشد که پس از وی بدهی‌اش را بپردازد.»

می‌آید:

و در روایات باب یکم از باب‌های وقف‌ها و صدقات، مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت پنجاهم از باب دوم از باب‌های ازدواج فرمودهٔ امام ﷺ که: «به درستی که روز قیامت زیر دست خداوند سایه‌ای است که جز پیامبر یا جانشین پیامبر یا مؤمن پرداخت‌کنندهٔ بدهی مؤمن، از آن بهره‌مند نمی‌شود.»

وفی روایة سماعة (۳٤) من باب (۱) کراهة الدَّین من أبوابه ج ۲۳ قوله ﷺ لا یستقرض علی ظهره الّا وعنده وفاء (إلی أن قال) الّا أن یکون له ولیّ یقضی دینه من بعده الخ. ویأتی في أحادیث باب (۱) استحباب الوقوف والصدقات من أبوابها ج ۲٤ ما یمکن أن یناسب الباب. وفی روایة الحسن (۵۰) من باب (۲) بدو التزویج وفضله من أبوابه ج ۲۵ قوله ﷺ انّ للّه ظلاًّ تحت یده یوم القیامة لا یستظلّ تحته الّا نبیّ أو وصیّ نبیّ أو مؤمن قضی مغرم مؤمن الخ.

(۳۰)

باب حکم دین المملوک

۱٤٤٤ ۲٤۰۹۹ (۱) **تهذیب ۲۰۰/٦**: محمّد بن الحسن الصفّار عن محمّد بن الحسین عن وهیب بن حفص عن أبی جعفر ﷺ قال سألته عن الرّجل یشارك الرجل علی السلعة ویولّیه علیها قال: ان ربح فله وان وضع فعلیه قال وسألته عن مملوك یشتری ویبیع قد علم بذلك مولاه حتّی صار علیه مثل ثمنه قال: یستسعی فیما علیه. **استبصار ۱۲/۳**: بهذا الاسناد عن أبی جعفر ﷺ قال سألته عن مملوك وذکر مثله ـ حمله الشیخ علی ما لم یأذن له فی الإستدانة.

۱٤٤۵ ۲٤۱۰۰ (۲) **تهذیب ۲۲۹/۷**: محمّد بن أحمد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن ابن فضّال عن عثمان بن غالب عن روح بن عبدالرحیم عن أبی عبداللّه ﷺ عن رجل مملوك استتجره مولاه فاستهلك مالاً کثیراً قال لیس علی مولاه شیء ولکنّه علی العبد ولیس لهم أن یبیعوه ولکنّه یستسعی وان حجر علیه مولاه فلیس علی مولاه شیء ولا علی العبد.

۱٤٤٦ ۲٤۱۰۱ (۳) **تهذیب ۱۹٦/٦**: محمّد بن علیّ بن محبوب عن محمّد بن عیسی عن عثمان بن عیسی عن ظریف بیّاع الأکفان قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن غلام لی کنت أذنت له فی الشراء والبیع فوقع علیه مال الناس وقد أعطیت به مالاً کثیراً فقال أبو عبداللّه ﷺ: ان بعته لزمك ما علیه وان أعتقته فالمال علی الغلام وهو مولاك.

١٤٤٧ ٢٤١٠٢ (٤) **كافي** ٣٠٣/٥: بعض أصحابنا عن **تهذيب** ١٩٩/٦: **استبصار** ١١/٣: محمّد بن الحسين (بن أبي الخطّاب ـ يب صا) عن عثمان[١] بن عيسى عن **ظريف الأكفانيّ** قال: كان أذن لغلام له في الشراء والبيع فأفلس ولزمه دين فأخذ بذلك الدين الذي (كا ـ صا) عليه وليس يساوي ثمنه ما عليه من الدين فسأل أبا عبداللّه عليه السلام فقال ان بعته لزمك (الدّين ـ كا) وان أعتقته[٢] لم يلزمك الدين فاعتقه[٣] فلم[٤] يلزمه شيء.

١٤٤٨ ٢٤١٠٣ (٥) **كافي** ٣٠٣/٥: **تهذيب** ٢٠٠/٦: **استبصار** ١٢/٣: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن عاصم بن حميد عن **أبي بصير** عن أبي جعفر عليه السلام قال قلت له رجل[٥] يأذن لمملوكه في التجارة فيصير عليه دين قال ان كان أذن له أن يستدين فالدين على مولاه وان لم يكن أذن له أن يستدين فلا شيء على المولى ويستسعي العبد في الدين.

١٤٤٩ ٢٤١٠٤ (٦) **كافي** ٣٠٣/٥: حميد بن زياد عن **تهذيب** ١٩٩/٦: **استبصار** ١١/٣: الحسن بن محمّد (بن سماعة ـ يب صا) عن ابن محبوب عن (عليّ ـ يب صا) بن رئاب عن **زرارة** قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل مات وترك عليه ديناً وترك عبداً له مال في التّجارة وولداً وفي يد العبد مال ومتاع وعليه دين استدانه العبد في حياة سيّده في تجارته[٦] وانّ[٧] الورثة وغرماء الميّت اختصموا فيما في يد العبد من المال والمتاع وفي رقبة العبد فقال أرى أن ليس للورثة سبيل على رقبة العبد ولا على ما في يده[٨] من المتاع والمال الّا أن يضمنوا دين الغرماء جميعاً فيكون العبد وما في يده[٩] (من المال ـ كا) للورثة فان أبوا كان العبد وما في يده[١٠] (من المال ـ صا) للغرماء يقوّم العبد وما في يده[١١] من المال ثمّ يقسّم ذلك بينهم بالحصص فان عجز قيمة العبد وما في يده[١٢] عن أموال الغرماء رجعوا على الورثة فيما بقي لهم ان كان الميّت ترك شيئاً (قال ـ كا ـ صا) وان فضل من قيمة العبد وما (كان ـ كا ـ يب)

---

١. عمر ـ خ ل يب. ٢. أعتقت ـ صا. ٣. فعتقه ـ يب ـ يعتقه ـ صا.
٤. ولم ـ يب ـ صا. ٥. الرجل ـ يب ـ صا. ٦. تجارة ـ يب صا.
٧. فانّ ـ يب. ٨. يديه ـ يب ـ صا. ٩. يديه ـ يب ـ صا.
١٠. يديه ـ يب ـ صا. ١١. يديه ـ يب ـ صا. ١٢. يديه ـ يب ـ صا.

فی یده[1] عن دین الغرماء ردّ[2] علی الورثة. ویأتی فی أحادیث باب (٤٦) حکم من أعتق عبداً وعلیه دین وحکم دینه اذا مات سیّده او باعه من أبواب العتق ج ٢٤ ما یناسب ذلك.

(۳۱)

باب عدم جواز بیع الدّین بالدّین وحکم ما لو بیع بأقلّ منه

١٤٥٠ ٣٤١٠٥ (١) **الدعائم** ٣٣/٢: عن رسول اللّهﷺ انّه نهی عن الکالی بالکالی وهو بیع الدّین بالدّین وذلك مثل ان یسلم الرجل فی الطعام الی وقت معلوم فاذا حضر الوقت فلم یجد الذی علیه الطعام طعاماً فیشتریه من الّذی هو له علیه بدین الی اجل آخر فهذا دین انقلب الی دین آخر ومنه ان یسلم الرجل فی الطعام ولا یدفع الثمن ویبقی دیناً علیه فذلك دین بدین ولهذا نظائر کثیرة.

١٤٥١ ٣٤١٠٦ (٢) **کافی** ١٠٠/٥: **تهذیب** ١٨٩/٦: احمد بن محمّد (بن عیسی ـ یب) عن الحسن بن علیّ عن محمّد بن الفضیل عن ابی حمزة قال سئل[3] عن رجل کان له علی رجل دین فجاءه رجل فاشتری[4] منه بعرض ثمّ انطلق الی الذی علیه الدّین فقال له أعطنی ما لفلان علیك فانّی قد اشتریته منه فکیف یکون القضاء فی ذلك فقال (له ـ یب) أبو جعفرﷺ یردّ علیه الرجل الذی علیه الدین ماله الذی اشتراه (به ـ کا) من الرجل الذی له (علیه ـ یب) الدین.

١٤٥٢ ٣٤١٠٧ (٣) **کافی** ١٠٠/٥: محمّد بن یحیی وغیره عن **تهذیب** ١٩١/٦: محمّد بن احمد (بن یحیی ـ یب) عن محمّد بن عیسی عن محمّد بن فضیل قال قلت للرضاﷺ رجل اشتری دیناً علی رجل ثمّ ذهب الی صاحب الدین فقال له ادفع الیّ ما لفلان علیك فقد اشتریته منه قال یدفع الیه قیمة ما دفع الی صاحب الدّین وبرئ الذی علیه المال من جمیع ما بقی علیه.

---

١. یدیه ـ یب ـ صا. ٢. ردّه ـ یب ـ ردّوه ـ صا. ٣. سألت أبا جعفرﷺ ـ کا.
٤. فاشتراه ـ کا.

باب ۳۱[1]

عدم جواز معاملهٔ دین با دین و حکم معاملهٔ دین با کمتر از آن

۱۴۵۰ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «پیامبر اکرمﷺ از معاملهٔ کالی به کالی نهی کرد و آن معاملهٔ دیْن به دیْن است. مثل این‌که شخصی تا تاریخ معینی مواد خوراکی پیش‌خرید می‌کند. سپس هنگام سررسید، فروشنده، مواد خوراکی در اختیار ندارد؛ از این رو آن را به صورت نسیه تا تاریخ معینی از خریدار می‌خرد. پس مواد خوراکی خود دیْن بود که با دیْن دیگری معامله شد.

و مثل این‌که شخصی مواد خوراکی پیش‌خرید کند، بدون آن‌که بهای آن را بپردازد، بلکه دیْن به عهدهٔ خریدار باشد و برای آن مثال‌های فراوانی وجود دارد.»

۱۴۵۱ (۲) ابو حمزه گوید: «از امام باقرؑ سؤال کردم: شخصی از دیگری طلبکار است. آن‌گاه فرد سومی طلب او را در برابر کالا می‌خرد. سپس نزد بدهکار می‌رود و به وی می‌گوید: بدهی‌ات به فلانی را به من بپرداز؛ زیرا من آن را از وی خریده‌ام. پرداخت این دیْن چگونه است؟

امامؑ فرمود: بدهکار آنچه شخص سوم با آن بدهی‌اش را از طلبکار خریده است به وی می‌پردازد.»

۱۴۵۲ (۳) محمد بن فضیل گوید: «به امام رضاؑ گفتم: شخصی طلب دیگری را خرید. آن‌گاه به سراغ بدهکار رفت و به وی گفت: بدهی‌ات به فلانی را به من بپرداز زیرا من آن را از وی خریده‌ام.

امامؑ فرمود: بدهکار قیمت آنچه خریدار به طلبکار داده است به خریدار می‌دهد و نسبت به باقیماندهٔ آن بی‌حساب می‌شود.»

---

۱. باب ۳۰ به دلیل اینکه مربوط به بردگان بود، ترجمه نشد.

كتاب الرّهن وأبوابه

(١)

باب حكم الرّهن والإرتهان
في بيع النسيئة والسّلم والقرض وغيرها من الحقّ

قال اللّه تعالى في سورة البقرة (٢): ٢٨٣: ﴿وَإِن كُنتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَـٰنٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ ٱلَّذِى ٱؤْتُمِنَ أَمَـٰنَتَهُۥ وَلْيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ﴾.

١٤٥٣ ٢٤١٠٨ (١) **فقيه ٥٥/٣**: سأل **داود** بن سرحان أبا عبداللّه عليه السلام عن الكفيل والرّهن في بيع النسيئة قال لابأس (به ـ يب) **تهذيب ٢١٠/٦**: احمد بن محمّد عن ابن ابي نصر عن **داود** بن سرحان عن ابي عبداللّه عليه السلام قال سألته (وذكر مثله).

١٤٥٤ ٢٤١٠٩ (٢) **تهذيب ٤٢/٧**: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن العلاء عن **محمّد بن مسلم** عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن السّلَم في الحيوان وفي الطّعام ويؤخذ الرّهن فقال نعم استوثق من مالك ما استطعت قال وسألته عن الرّهن والكفيل في بيع النسيئة فقال لابأس به. **فقيه ١٦٨/٣**: روى العلاء عن محمّد بن مسلم عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن الرهن والكفيل (وذكر مثله).

١٤٥٥ ٢٤١١٠ (٣) **الدعائم ٥٢/٢**: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه قال ولا بأس بأخذ الرهن والكفيل في السّلم وبيع النسيئة.

١٤٥٦ ٢٤١١١ (٤) **كافي ٢٣٣/٥**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ١٧٩/٧، ١٦٨**: احمد بن محمّد (بن عيسى ـ يب ١٧٩) عن عليّ بن الحكم (عن ابي أيّوب ـ يب ١٧٩) عن محمّد بن مسلم عن

فصل پنجم: باب‌های رهن

باب ۱

حکم رهن دادن و رهن گرفتن در معاملهٔ نسیه و پیش‌فروش و وام و موارد دیگر

خداوند تعالی می‌فرماید:

و اگر در مسافرت بودید و نویسنده‌ای نیافتید، پس رهن بگیرید و اگر به یکدیگر اعتماد کردید، پس شخصی که به او اعتماد شده، باید امانتش را بپردازد و از پروردگارش پروا کند.[1]

۱۴۵۳ (۱) داود بن سرحان از امام صادقﷺ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ کفیل گرفتن و رهن گرفتن در معاملهٔ نسیه فرمود: «اشکال ندارد.»

۱۴۵۴ (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام صادقﷺ یا امام باقرﷺ دربارهٔ رهن گرفتن در پیش‌خرید حیوان و مواد خوراکی سؤال کردم. امامﷺ فرمود: آری تا می‌توانی در مقابل مالت وثیقه بگیر.»

و دربارهٔ رهن و کفیل گرفتن در معاملهٔ نسیه سؤال کردم، امامﷺ فرمود: «اشکال ندارد.»

۱۴۵۵ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادقﷺ فرمود: «رهن و کفیل گرفتن در پیش‌خرید و نسیه، اشکال ندارد.»

۱۴۵۶ (۴) ابو حمزه گوید: «از امام باقرﷺ دربارهٔ رهن و کفیل گرفتن در معاملهٔ نسیه سؤال کردم. امامﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

---

۱. بقره ۲ / ۲۸۳.

ابی حمزة عن ابی جعفر ﷺ قال سألته عن الرهن[1] والكفيل[2] فی بيع النسيئة قال لابأس به.

۱۴۵۷ ۳۴۱۱۲ (۵) تهذيب ۴۲/۷: الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن سماعة قال سألته عن الرّهن يرتهنه الرجل فی سلفه اذا اسلف فی طعام او متاع او (فی ـ يب) حيوان فقال لا بأس بان تستوثق من مالك. فقيه ۱۶۶/۳: سأله سماعة عن الرهن (وذكر مثله).

۱۴۵۸ ۳۴۱۱۳ (۶) تهذيب ۱۷۵/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان عن يعقوب بن شعيب قال سألته عن الرجل يكون له على الرجل تمر او حنطة او رمّان وله ارض فيها شیء من ذلك فيرتهنها حتّى يستوفی الذی له قال يستوثق من ماله.

۱۴۵۹ ۳۴۱۱۴ (۷) كافی ۲۳۳/۵: تهذيب ۱۶۸/۷: علیّ بن ابراهيم عن ابيه عن اسماعيل بن مرّار عن يونس عن معاوية (بن عمّار ـ كا) قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يسلم فی الحيوان (أ ـ كا) والطعام ويرتهن الرّهن قال لابأس تستوثق من مالك.

۱۴۶۰ ۳۴۱۱۵ (۸) كافی ۲۳۳/۵: تهذيب ۱۶۸/۷: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان عن يعقوب بن شعيب قال سألته عن رجل يبيع بالنسيئة ويرتهن قال لابأس.

۱۴۶۱ ۳۴۱۱۶ (۹) مستدرك ۴۱۸/۱۳: الشيخ أبو الفتوح فی تفسيره عن النبیّ ﷺ انّه ابتاع طعاماً من يهودیّ نسيئة ورهن عليه درعه[3].

۱۴۶۲ ۳۴۱۱۷ (۱۰) مستدرك ۴۱۸/۱۳: ابن ابی جمهور فی درر اللئالی وفی الحديث الصحيح انّ النبیّ ﷺ رهَن درعه من يهودیّ بشعير اخذه لقوت اهله.

۱۴۶۳ ۳۴۱۱۸ (۱۱) مستدرك ۴۱۸/۱۳: الشيخ الطبرسی فی مجمع البيان عن ابی رافع قال نزل برسول اللهﷺ ضيف فبعثنی الی يهودیّ فقال قل انّ رسول اللهﷺ يقول بعنی كذا وكذا من الدّقيق واسلفنی الی هلال رجب فأتيته فقلت له فقال والله لاابيعه ولا أسلفه الاّ برهن فاتيت رسول اللهﷺ فاخبرته فقال والله لو باعنی واسلفنی لقضيته وانّی لأمين فی السماء وأمين فی الأرض اذهب بدرعی الحديد اليه الخبر.

---

۱. الرهون ـ يب ۱۶۸. ۲. التكفيل ـ يب ۱۶۸.

۳. الدرع قميص من زَرَد الحديد يلبس وقاية من سلاح العدوّ ـ المنجد.

۱۴۵۷ (۵) سماعه گوید: «از امام﷣ دربارهٔ رهن گرفتن در پیش‌خرید مواد خوراکی یا کالا یا حیوان، سؤال کردم. امام﷣ فرمود: اشکال ندارد که در برابر مالت وثیقه بگیری.»

۱۴۵۸ (۶) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام﷣ سؤال کردم: شخصی از دیگری خرما یا گندم یا انار طلبکار است. بدهکار در زمین خودش مقداری از این محصولات را دارد؛ از این رو طلبکار رهن می‌گیرد تا حقش را دریافت کند.

امام فرمود: برای مالش وثیقه بگیرد.»

۱۴۵۹ (۷) معاویة بن عمار گوید: «از امام صادق﷣ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که حیوان و مواد خوراکی پیش‌خرید می‌کند و برای آن رهن می‌گیرد. امام﷣ فرمود: اشکال ندارد، برای مالت وثیقه بگیر.»

۱۴۶۰ (۸) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام دربارهٔ شخصی سؤال کردم که نسیه می‌فروشد و در برابر بهای جنس فروخته شده رهن می‌گیرد. امام﷣ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۴۶۱ (۹) شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیرش روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ از یک یهودی مواد خوراکی خرید و زره‌اش را به رهن گذاشت.»

۱۴۶۲ (۱۰) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی در حدیث صحیحی روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ در برابر مقداری جو که از یک یهودی برای غذای خانواده‌اش گرفت، زره‌اش را به رهن گذاشت.»

۱۴۶۳ (۱۱) ابو رافع گوید: «یک روز برای پیامبر اکرمﷺ مهمان آمد. آن حضرت مرا به سوی یکی از یهودیان فرستاد و دستور داد به او بگویم: همانا رسول خدا می‌گوید: فلان مقدار آرد به صورت نسیه تا اول ماه رجب به من بفروش.

وقتی پیام آن حضرت را به مرد یهودی رساندم، گفت: به خدا سوگند! بدون رهن گرفتن، هرگز چیزی به صورت نسیه به وی نمی‌فروشم.

من نزد پیامبر اکرمﷺ بازگشتم و ماجرا را برای او بازگفتم. آن حضرت فرمود: به خدا سوگند! اگر نسیه به من می‌فروخت، حتماً به وی می‌پرداختم؛ زیرا من در آسمان و زمین امین هستم. زره آهنی مرا نزد او ببر.»

١٤٦٤ ٣٤١١٩ (۱۲) **البحار** ٧٢/٤٣: من كتاب المناقب المذكور عن ابى الفرج محمّد بن احمد المكّىّ عن المظفّر بن احمد بن عبدالواحد عن محمّد بن الحلواني عن كريمة بنت احمد بن محمّد المروزي واخبرني ايضاً به عاليا قاضي القضاة محمّد بن الحسين البغدادي عن الحسين بن محمّد بن عليّ الزينبيّ عن الكريمة فاطمة بنت احمد بن محمّد المروزيّة بمكّة حرسها اللّه تعالى عن ابى عليّ زاهر بن احمد عن معاذ بن يوسف الجرجاني عن احمد بن محمّد بن غالب عن عثمان بن ابى شيبة عن [بن] نمير عن مجالد عن ابن عبّاس قال خرج اعرابى (الى ان قال) (قالت فاطمة عليها السلام لسلمان) يا سلمان خذ درعي[1] هذا ثمّ امض به الى شمعون اليهوديّ وقل له تقول لك فاطمة بنت محمّد صلى الله عليه وآله اقرضني عليه صاعاً من تمر وصاعاً من شعير أردّه عليك انشاء اللّه تعالى قال فاخذ سلمان الدرع ثمّ اتى به الى شمعون اليهوديّ فقال له يا شمعون هذا درع فاطمة بنت محمّد صلى الله عليه وآله تقول لك اقرضني عليه صاعاً من تمر وصاعاً من شعير أردّه عليك ان شاء اللّه قال فأخذ شمعون الدرع الخبر.

١٤٦٥ ٣٤١٢٠ (۱۳) **المناقب** ٣٣٩/٣: ورهنت (فاطمة عليها السلام) كسوة لها عند امرأة زيد اليهوديّ في المدينة واستقرضت الشعير فلمّا دخل زيد داره قال ما هذه الانوار في دارنا قالت لكسوة فاطمة فأسلم في الحال وأسلمت امرأته وجيرانه حتّى أسلم ثمانون نفساً.

١٤٦٦ ٣٤١٢١ (١٤) **عقاب الاعمال** ٢٨٥: ابي رحمه الله قال حدّثني سعد بن عبداللّه عن يعقوب بن يزيد عن مروك بن عبيد **المحاسن** ١٠٢: البرقيّ عن مروك بن عبيد عن بعض اصحابنا عن ابي عبداللّه عليه السلام قال من كان الرّهن عنده اوثق من اخيه المسلم فأنا منه برىء (وفي نسخة الوسائل ـ فالله منه بريء) مستدرك ٤١٨/١٣: الصدوق في كتاب الاخوان عن ابي عبداللّه عليه السلام مثله الاّ أنّ فيه فالله منه بريء.

١٤٦٧ ٣٤١٢٢ (١٥) **تهذيب** ١٧٨/٧: **فقيه** ٢٠٠/٣: روى أبو الحسين محمّد بن جعفر الأسدي (رض ـ فقيه) عن موسى بن عمران النخعي عن عمّه (عليّ بن ـ يب) الحسين بن يزيد النوفليّ عن **عليّ بن سالم** عن ابيه قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن الخبر الذي روى انّ من كان بالرهن

---

۱. درع المرأة قميصها او ثوب تلبسها في بيتها ـ المنجد.

۱۴۶۴ (۱۲) ابن عباس روایت می‌کند که: «... حضرت فاطمه ﷺ به سلمان فرمود: ای سلمان! لباس مرا نزد شمعون یهودی ببر و بگو: فاطمه ﷺ دختر محمدﷺ می‌گوید: در برابر این لباس یک صاع [= سه کیلوگرم] خرما و یک صاع جو به من قرض بده ـ ان‌شاءالله ـ آن را به تو پرداخت خواهم کرد.

سلمان لباس حضرت فاطمه ﷺ را نزد شمعون برد و به وی گفت: ای شمعون! این لباس حضرت فاطمه ﷺ دختر پیامبرﷺ است. وی می‌گوید: در برابر این لباس یک صاع خرما و یک صاع جو به من قرض بده ـ ان‌شاءالله ـ آن را پرداخت خواهم کرد. شمعون لباس را گرفت...»

۱۴۶۵ (۱۳) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب آمده است: «حضرت فاطمه ﷺ لباسش را نزد همسر زید یهودی به رهن گذاشت و جو قرض کرد. وقتی زید وارد خانه شد، گفت: این نور از کجاست که در خانهٔ ماست؟

همسرش گفت: آن از لباس فاطمه است.

زید در همان حال مسلمان شد و به دنبال او، همسرش و همسایگان‌شان مسلمان شدند؛ به طوری که در این ماجرا هشتاد نفر مسلمان شدند.»

۱۴۶۶ (۱۴) مروک بن عبید با واسطه از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «نزد هرکس رهن مطمئن‌تر از برادر مسلمانش باشد، من از او بیزارم (یا خدا از او بیزار است)!»

۱۴۶۷ (۱۵) سالم گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ این روایت که می‌گوید: هرکس به رهن بیش از برادر مومنش اعتماد داشته باشد، من از وی بیزارم، سؤال کردم. امامﷺ فرمود: این وقتی است که قائم ما اهل بیتﷺ ظهور کند.

گفتم: مقصود از روایتی که می‌گوید: سود مؤمن بر مؤمن رباست، چیست؟ امامﷺ فرمود: این در زمانی است که قائم ما اهل‌بیتﷺ ظهور کند ولی امروز اشکال ندارد انسان به برادر مؤمنش جنس بفروشد و از او سود ببرد.»

او ثق منه بأخيه المؤمن فانا منه بريء فقال ذاك اذا ظهر الحقّ وقام قائمنا اهل البيت عليهم السلام قلت فالخبر الذى روى انّ ربح المؤمن على المؤمن ربا ما هو فقال ذلك اذا ظهر الحقّ وقام قائمنا اهل البيت عليهم السلام (عجّل اللّه فرجه ـ فقيه) فأمّا اليوم فلا بأس ان يبيع من الأخ المؤمن ويربح عليه.

وتقدّم فى احاديث باب (٥) حكم من دخل لاخيه فى امر كانت مضرّته لنفسه اعظم من أبواب فعل المعروف ج ١٨ ما يناسب الباب وفي روايه أبان (٢٠) من باب (٩٥) ما ورد فى أنّ خير النّاس انفعهم للنّاس من أبواب العشرة ج ٢٠ قوله عليه السلام من كان وصل لأخيه بشفاعة فى دفع مغرم او جرّ مغنم ثبّت اللّه عزّ وجلّ قدميه يوم تزلّ فيه الأقدام. وفي رواية ابن سنان (٢١) من باب (١) انّه لا بأس بالسّلم إذا ذكر الجنس من أبواب السلف ج ٢٣ قوله عليه السلام نعم أستوثق من مالك.

وفي رواية ابن علوان (٢٢) من باب (١) كراهة الدين من أبوابه ج ٢٣ قوله عليه السلام لقد قبض رسول اللّه صلى الله عليه وآله وانّ درعه مرهونة عند يهوديّ. وفي رواية ابن عيسى (٣٠) قوله ولكن أريد وثيقة قال فشقّ (عليّ بن الحسين عليهما السلام) له من ردائه هدبة فقال هذه الوثيقة الخ. وفي رواية ابن مسلم (٣) من باب (٢٣) جواز قبول الهديّة ممّن عليه الدّين قوله: الرجل يستقرض من الرجل قرضاً ويعطيه الرّهن إمّا خادماً وإمّا آنية وإمّا ثياباً...

ويأتي في رواية اسماعيل (٦) من باب (٢) كراهة التعرّض للكفالات من أبواب الضمان ج ٢٣ قوله عليه السلام لا تتعرّضوا للحقوق فإذا لزمتكم فاصبروا لها.

(٢)

باب انّه لا رهن الّا مقبوضاً ولا بأس برهن الدّور والأرضين والحُليّ والطّعام وغيرها من الأموال وجواز كون قيمته اقلّ من الدين

١٤٦٨ ٢٤١٢٢ (١) تهذيب ١٧٦/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس عن ابى جعفر عليه السلام قال لا رهن الّا مقبوضاً تفسير العيّاشيّ ١٥٦/١: عن محمّد بن عيسى عن ابى جعفر عليه السلام مثله. الدعائم ٨٢/٢: روينا عن جعفر بن محمّد صلوات اللّه عليه نحوه.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجم از باب‌های انجام کار نیک، مناسب با این بحث هست.

در روایت بیستم از باب نود و پنجم از باب‌های معاشرت فرمودهٔ معصوم﷣ که: «هرکس با شفاعت کردن زیانی را از برادرش دور کند یا سودی به او برساند و از این راه به وی نیکی کند، در روزی که گام‌ها در آن روز می‌لغزند، خداوند قدم‌هایش را استوار می‌کند.»

و در روایت بیست و یکم از باب یکم از باب‌های پیش‌فروش فرمودهٔ معصوم﷣ که: «آری، برای مالت وثیقه بگیر.»

در روایت بیست و دوم از باب یکم از باب‌های بدهی فرمودهٔ معصوم﷣ که: «پیامبر اکرمﷺ رحلت کرد و زره‌اش نزد یکی از یهودیان رهن بود.»

در روایت سی‌ام این گفته که: «امام سجاد﷣ نخی از عبایش را جدا کرد و فرمود: این وثیقه است.»

و در روایت سوم از باب بیست و سوم این گفته که: «شخصی از دیگری وام می‌گیرد و در مقابل آن برده یا ظرف یا لباس نزد او به رهن می‌گذارد...»

می‌آید:

و در روایت ششم از باب دوم از باب‌های ضمان فرمودهٔ معصوم﷣ که: «حقوق دیگران را به عهده نگیرید و هرگاه به عهده شما لازم شد، در انجام آنها بردبار باشید.»

باب ۲

توقف رهن بر قبض و جواز رهن اجناس گوناگون و جواز کمتر بودن آن از بدهی

(۱) محمد بن قیس از امام باقر﷣ روایت می‌کند که فرمود: «بدون قبض، رهن تحقق نمی‌یابد.» ۱۴۶۸

محمد بن عیسی نیز این حدیث را از امام باقر﷣ روایت کرده است.

١٤٦٩ ٣٤١٢٤ (۲) الدّعائم ۸۲/۲: وعن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه قال لا بأس برهن الدّور والأرضين المشاع منها والمقسوم ولا بأس برهن الحُليّ والطّعام والأموال كلّها إذا قبضت وان لم تقبض فليست برهن وان قبضت ثمّ جعلت على يد الراهن فليست برهن لانّ ردّها خروج من الرّهن. وتقدّم في رواية ابن عيسى (۳۰) من باب (۱) كراهة الدين من أبوابه ج ۲۳ قوله عليه السلام فشقّ له من ردائه هدبة فقال له هذه الوثيقة الخ. ويأتي في رواية إسحاق (۳) من باب (۷) حكم بيع الرهن اذا غاب صاحبه من أبوابه ج ۲۳ قوله عليه السلام ان كان في الرهن نقصان فهو أهون يبيعه فيوجر فيما نقص من ماله ولاحظ باب (۹) انّ الرّهن اذا تلف بتفريط المرتهن ضمنه. وفي رواية ابن أبي يعفور (۱) من باب (۱۲) حكم ما لو اختلف الراهن والمرتهن في الرهن قوله عليه السلام وان كان الرهن أقلّ ممّا رهن به أو أكثر واختلفا الخ.

(۳)

باب حكم الانتفاع من العين المرهونة

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

١٤٧٠ ٣٤١٢٥ (۱) كافي ۲۳۵/۵: تهذيب ۱۷۳/۷: محمّد بن يحيى (العطّار ـ يب) عن محمّد بن الحسين عن فقيه ۲۰۰/۳: صفوان (بن يحيى ـ فقيه) عن اسحاق بن عمّار قال سألت أبا ابراهيم عليه السلام عن الرجل يرهن[۱] العبد أو الثّوب أو الحُليّ أو متاعاً من متاع البيت[۲] فيقول صاحب المتاع[۳] للمرتهن أنت في حلّ من لبس هذا الثوب (أو الحليّ ـ يب ج۷) فالبس (الثوب ـ كا ـ فقيه) وانتفع بالمتاع واستخدم الخادم قال هو له حلال اذا أحلّه[۴] (له ـ فقيه) وما أحبّ ان يفعل قلت فارتهن[۵] داراً لها غلّة لمن الغلّة قال لصاحب الدار قلت فارتهن أرضاً بيضاء فقال (له ـ فقيه) صاحب الأرض ازرعها لنفسك فقال (هو حلال ـ فقيه) ليس هذا مثل هذا يزرعها لنفسه[۶] فهو له حلال كما احلّه (له ـ كا ـ يب) (الّا ـ كا) انّه[۷] يزرع بماله ويعمرها تهذيب ۲۰۵/۶: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان وعليّ بن رباط

---

۱. يرتهن ـ يب.
۲. أو متاع البيت ـ فقيه.
۳. الرهن ـ يب ج۶.
۴. اذن له ـ يب ج۷.
۵. فان رهن ـ يب.
۶. بما له ـ فقيه.
۷. لانّه ـ فقيه ـ يب.

۱۴۶۹ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق﵇ فرمود: «به رهن گذاشتن خانه و زمین چه به صورت مشاع چه افراز شده اشکال ندارد و به رهن گذاشتن زیور آلات و مواد خوراکی و هر گونه مال در صورت تحویل اشکال ندارد و بدون تحویل دادن آن، رهن نیست و اگر تحویل داده شود و سپس دراختیار راهن قرار گیرد، رهن نیست زیرا باز گرداندن آن خارج شدن از رهن است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی‌ام از باب یکم از باب‌های بدهی فرمودهٔ معصوم﵇ که: «امام سجاد﵇ یک تار عبایش را جدا کرد و به وی فرمود: این وثیقه است.»

می‌آید:

در روایت سوم از باب هفتم از باب‌های رهن فرمودهٔ امام﵇ که: «اگر در رهن کمبودی است، آن آسان‌تر است. آن را می‌فروشد و در برابر کمبود آن، پاداش داده می‌شود.»

و باب نهم را بنگر.

و در روایت یکم از باب دوازدهم از باب‌های رهن فرمودهٔ امام﵇ که: «و اگر رهن کمتر یا بیشتر از مالی باشد که در مقابل آن رهن گذاشته شده و با هم اختلاف کنند....»

باب ۳

حکم استفاده کردن از کالای به رهن گذاشته شده

۱۴۷۰ (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر﵇ سؤال کردم: شخصی برده یا لباس یا زیورآلات یا یکی از وسایل خانه را رهن می‌گذارد (یا می‌گیرد) و صاحب جنس به رهن‌گیرنده می‌گوید: پوشیدن این لباس یا زیور برای تو حلال است؛ پس بپوش و از وسیلهٔ خانه استفاده کن و برده را به کار گمار.

امام﵇ فرمود: هرگاه برایش حلال کند، برایش حلال است ولی من دوست ندارم این کار را بکنند.

گفتم: خانهٔ درآمدداری را رهن می‌کند، در آمد آن متعلق به کیست؟

امام﵇ فرمود: برای صاحب‌خانه.

گفتم: زمین سفید و خالی را رهن می‌کند و صاحب زمین به وی می‌گوید: برای خودت کشت کن.

امام﵇ فرمود: این حلال است و مثل آن [صورت پیشین] نیست. برای خودش کشت می‌کند، پس آن برایش حلال است، آن‌گونه که برایش حلال کرده است که با مال خودش کشت کند و آن را آباد سازد.»

عن اسحاق بن عمّار عن العبد الصالح ﷺ قال سألته عن الرجل وذكر مثله الى قوله وما احبّ له ان يفعل. المقنع ۱۲۹: وان رهن رجل عند رجل داراً لها غلّة وذكر نحوه.

۱۴۷۱ ۲۴۱۲۶ (۲) الدعائم ۸۳/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال الرهن لا ينتفع به وما انتفع به من الرّهن حسب بما هو فيه وقوصص به.

۱۴۷۲ ۲۴۱۲۷ (۳) مستدرك ۴۲۶/۱۳: ابن ابى جمهور درر اللئالى عن النبىّ ﷺ انّه قال الراهن والمرتهن[1] ممنوعان من التصرّف فى الرهن. وتقدّم فى رواية ابن مسلم (۳) من باب (۲۳) جواز قبول الهديّة ممّن عليه دين من أبوابه ج۲۳ قوله فيحتاج الى شىء من منفعته (اى منفعة الرهن) فيستأذنه فيه فيأذن له قال اذا طابت نفسه فلا بأس ويأتى فى أحاديث باب (۵) أنّ الرّهن اذا كان جارية هل للرّاهن أن يطأها ما يناسب الباب فلاحظ.

(۴)

باب انّ فوائد الرهن للراهن الّا مع شرط كونها رهناً مع الاصل فان استوفاها المرتهن يحتسب للراهن ممّا عليه

۱۴۷۳ ۲۴۱۲۸ (۱) كافى ۲۳۵/۵: تهذيب ۱۶۹/۷: علىّ بن ابراهيم عن ابيه عن عبداللّه بن المغيرة عن ابن سنان عن ابى عبداللّه ﷺ قال قضى اميرالمؤمنين صلوات اللّه عليه فى كلّ[2] رهن له غلّة انّ غلّته تحسب لصاحب الرهن ممّا عليه.

۱۴۷۴ ۲۴۱۲۹ (۲) المقنع ۱۲۹: وان رهن رجل عند رجل داراً لها غلّة فالغلّة لصاحب الدار.

۱۴۷۵ ۲۴۱۳۰ (۳) فقيه ۱۹۶/۳: روى الحسن بن محبوب عن ابراهيم الكرخىّ قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرجل رهن بماله ارضاً او داراً لهما غلّة كثيرة فقال على الذى ارتهن الارض والدّار بماله أن يحسب لصاحب الارض والدّار ما اخذ من الغلّة ويطرحه عنه من الدّين له.

---

۱. والمرهون ـ خ.
۲. رجل رهن رهناً له غلّة ـ يب.

۱۴۷۱ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق﵇ فرمود: «از رهن استفاده نمی‌شود و هر استفاده‌ای از رهن شود، به حساب بدهی رهن گذاشته و از آن کاسته می‌شود.»

۱۴۷۲ (۳) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «رهن دهنده و مرتهن هر دو از تصرف در رهن، ممنوع هستند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سوم از باب بیست و سوم از باب‌های بدهی این گفته که: «مرتهن به منافع رهن نیاز پیدا می‌کند و از صاحب آن اجازه می‌گیرد. او نیز به وی اجازه می‌دهد.

امام﵇ فرمود: هرگاه رضایت کامل داشته باشد، اشکال ندارد.»

می‌آید:

در روایات باب پنجم مناسب با این بحث خواهد آمد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۴

حکم مالکیت منافع رهن

۱۴۷۳ (۱) ابن سنان از امام صادق﵇ روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان﵇ دربارهٔ هر رهن درآمد داری حکم کرد که درآمدش به حساب صاحب رهن گذاشته شود.»

۱۴۷۴ (۲) در کتاب المقنع آمده است: «اگر شخصی خانهٔ درآمدداری را نزد دیگری رهن گذارد، در آمد آن متعلق به صاحب خانه است.»

۱۴۷۵ (۳) ابراهیم کرخی گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که خانه یا زمین پردرآمدی را به رهن می‌گذارد. امام﵇ فرمود: بر مرتهن خانه و زمین لازم است آنچه از درآمد آن را برمی‌دارد، به حساب صاحب زمین و خانه گذارد و از بدهی‌اش کم کند.»

۱۴۷۶ ۲۴۱۳۱ (۴) الدعائم ۸۴/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال في كراء الدّوابّ والدّور المرهونة وغلّة الشجر والضياع المرهونة ذلك كلّه للرّاهن الّا ان يشترط المرتهن ان يكون رهناً مع الأصل.

۱۴۷۷ ۲۴۱۳۲ (۵) كافي ۲۳۵/۵: تهذيب ۱۶۹/۷: عليّ بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابى نجران عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس عن ابى جعفر ﷺ (قال ـ كا) انّ اميرالمؤمنين ﷺ قال في الأرض البور[1] يرتهنها الرجل ليس فيها ثمرة فزرعها وانفق[2] عليها (من ـ يب) ماله انّه يحتسب[3] له نفقته وعمله خالصاً ثمّ ينظر نصيب الأرض فيحسبه من ماله الّذى ارتهن به الأرض حتّى يستوفى (من ـ يب) ماله فاذا استوفى ماله فليدفع الأرض الى صاحبها.

۱۴۷۸ ۲۴۱۳۳ (۶) فقيه ۱۹۷/۳: روى محمّد بن قيس عن ابى جعفر ﷺ قال ان رهن رجل ارضاً فيهاثمرة فانّ ثمرتها من حساب ماله وله حساب ما عمل فيها وانفق منها فاذا استوفى ماله فليدفع الأرض الى صاحبها المقنع ۱۲۹: فإن رهن وذكر نحوه.

۱۴۷۹ ۲۴۱۳۴ (۷) عوالى اللئالى ۲۳۴/۳: وروى عن النبىّ ﷺ انّه قال لا يغلق الرهن،[4] الرهن من صاحبه الذي رهنه له غنمه وعليه غرمه.

۱۴۸۰ ۲۴۱۳۵ (۸) وفيه ۲۲۱/۱: قال ﷺ لا يغلق[5] الرهن، الرهن لصاحبه له غنمه وعليه غرمه.

وتقدّم في رواية اسحاق (۱) من الباب المتقدّم قوله فان رهن داراً لها غلّة لمن الغلّة قال لصاحب الدار. وفى رواية الدعائم (۲) ما يناسب ذلك. ويأتي في احاديث الباب التّالى وما يتلوه ما يناسب الباب وفى رواية ابى العبّاس (۱۱) من باب (۸) انّ الرّهن اذا ضاع فهو من مال الرّاهن قوله ﷺ وقضى فى كلّ رهن له غلّة أنّ غلّته تحسب لصاحب الرهن ممّا عليه.

---

۱. البور: الارض التى لم تزرع. ۲. فيزرعها وينفق ـ يب. ۳. يحسب ـ يب.

۴. الراهن ـ لك.

۵. لايغلق الرهن اى لا يملك. غلق الرهن في يد المرتهن: صار ملكه وذلك اذا عجز الراهن عن افتكاكه في الوقت المشروط ـ المنجد.

(۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق؛ روایت می‌شود که دربارهٔ کرایهٔ حیوان، خانه، محصول درخت و مزرعه‌های رهن گذاشته شده فرمود: «همهٔ آنها متعلق به رهن دهنده است مگر آن‌که رهن‌گیرنده شرط کند که همراه اصل مال رهن باشد.» ۱۴۷۶

(۵) محمد بن قیس از امام باقر؛ روایت می‌کند که: «امیر مؤمنان دربارهٔ زمین بایر بدون محصولی که شخصی آن را رهن کرده و با هزینهٔ خودش آن را کشت می‌کند، فرمود: هزینه و مزد کارش را حساب می‌کند، سپس سهم زمین را از محصول به دست می‌آورد و به حساب طلبش که زمین را برای آن رهن کرده است، می‌گذارد تا به این صورت مالش را دریافت کند. پس وقتی مالش را دریافت کرد، باید زمین را به صاحبش تحویل دهد.» ۱۴۷۷

(۶) محمد بن قیس از امام باقر؛ روایت می‌کند که فرمود: «اگر شخصی زمین محصول داری را به رهن گذارد، محصول آن به حساب بدهی او گذاشته می‌شود و آنچه مرتهن کار کرده و هزینه کرده به حساب وی گذاشته می‌شود؛ پس وقتی که مالش را دریافت کرد، باید زمین را به صاحبش تحویل دهد.» ۱۴۷۸

(۷) در کتاب عوالی اللئالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم؛ فرمود: «به رهن گذاشتن چیزی، آن را از مالکیت صاحبش خارج نمی‌کند. فایده‌اش متعلق به او و هزینه‌اش برعهدهٔ اوست.» ۱۴۷۹

(۸) در همان کتاب از پیامبر اکرم؛ روایت می‌شود که فرمود: «به رهن گذاشتن چیزی، آن را از مالکیت صاحبش بیرون نمی‌کند. فایده‌اش برای اوست و هزینه‌اش برعهده او.» ۱۴۸۰

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پیشین این گفته که: «اگر خانهٔ درآمدداری را به رهن گذاشت، درآمد آن از کیست؟ امام؛ فرمود: متعلق به صاحب خانه است.»

و در روایت دوم مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در روایات باب بعدی و باب پس از آن مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت یازدهم از باب هشتم فرمودهٔ معصوم؛ که: «دربارهٔ هر رهن درآمد داری حکم کرد که درآمدش به حساب صاحب رهن گذاشته شود.»

(٥)

باب انّ الرهن اذا كان جارية هل للراهن ان يطأها ام لا وأنّها اذا ولدت او انتجت الدابّة والغنم هل تكون الاولاد مع الأمّهات رهن ام لا

١٤٨١ ٣٤١٢٦ (١) **كافي ٥/٢٣٧**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ٧/١٦٩**: احمد بن محمّد عن صفوان عن فقيه ٣/٢٠١: العلاء عن **محمّد** بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام (قال سألته ـ فقيه) فى رجل[1] رهن[2] جاريته (قوماً ـ كا ـ يب) أيحلّ له ان يطأها قال (فقال ـ خ) انّ الذين ارتهنوا (ها ـ كا ـ فقيه) يحولون بينه وبينها[3] قلت ارأيت ان قدر عليها[4] خالياً (ولم يعلم الذين ارتهنوها ـ فقيه) قال نعم لا أرى به[5] بأساً.

١٤٨٢ ٣٤١٢٧ (٢) **كافي ٥/٢٣٥**: **تهذيب ٧/١٦٩**: عليّ (ابن ابراهيم ـ يب) عن ابيه (عن ابن ابى عمير ـ كا) عن حمّاد عن **الحلبيّ** قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن رجل رهن جاريته عند قوم (وذكر مثله الّا أنّ فيه لا أرى هذا عليه حراماً).

١٤٨٣ ٣٤١٢٨ (٣) **الدّعائم ٢/٨٤**: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه قال إذا رهن الرجل الجارية وأراد ان يطأها بغير اذن المرتهن لم يكن له ذلك وان وصل إليها فوطئها فلا شىء عليه وان علقت[6] منه فقضى[7] الدَّين من ماله وردّت إليه وكانت أمّ ولد إذا ولدت.

١٤٨٤ ٣٤١٢٩ (٤) **الدّعائم ٢/٨٣**: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه قال إذا كانت الأمة أو الدابّة أو الغنم رهناً فولدت الأمة ولداً أو أنتجت الدابّة أو توالدت الغنم فأولادهنّ[8] رهن مع الأمّهات.

(٦)

باب حكم مؤنة الدابّة المرهونة وركوبها ولبنها

١٤٨٥ ٣٤١٤٠ (١) **كافي ٥/٢٣٦**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد و**تهذيب ٧/١٧٦**: احمد بن محمّد

---

١. عن الرجل ـ فقيه. ٢. أرهن ـ يب ـ يرهن ـ فقيه. ٣. وبين ذلك ـ خ كا.
٤. على ذلك ـ يب. ٥. بذلك ـ يب. ٦. أي حبلت.
٧. قضى ـ ك. ٨. فالأولاد رهن مع الأمّهات ـ خ.

باب ۵

حکم بچه‌دار شدن کنیز یا حیوانِ به رهن گذاشته شده[1]

۱۴۸۴ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرگاه کنیز یا چهار پا یا گوسفند به رهن گذاشته و کنیز صاحب فرزند شد یا چهار پا و گوسفند بچه زایید، پس فرزندان آنها همراه مادران‌شان در رهن هستند.»

باب ۶

حکم شیر حیوان رهن گذاشته شده و سوار شدن بر آن و هزینه‌اش

۱۴۸۵ (۱) ابو ولّاد گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی چهار پا و شتر را در برابر مالش رهن می‌کند. آیا می‌تواند سوار آن شود؟

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

امام علیه السلام فرمود: اگر به آن علوفه می‌دهد، می‌تواند سوار آن شود و اگر راهن علوفهٔ آن را تامین می‌کند، مرتهن حق ندارد سوار آن شود.»

۱. سه روایت نخست این باب ترجمه نشد.

عن (الحسن ـ یب) (ابن محبوب ـ کا) عن أبی ولّاد قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل یأخذ الدّابّة والبعیر رهناً بماله (أ ـ کا) له ان یرکبها (قال ـ کا) فقال ان کان یعلفها فله ان یرکبها وان کان الذی رهنها عنده یعلفها فلیس له ان یرکبها. فقیه ۱۹۶/۳: الحسن بن محبوب عن أبی ولّاد قال سألت (وذکر مثله الّا انّه أورد جمیع الضمائر بالتثنیة).

۱۴۸۶ ۲۴۱۴۱ (۲) تهذیب ۱۷۶/۷: محمّد بن علیّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن البرقیّ عن عبدالله بن المغیرة عن السکونیّ عن جعفر عن أبیه عن آبائه عن علیّ ﷺ قال قال رسول الله ﷺ الظهر یرکب إذا کان مرهوناً وعلی الذی یرکبه نفقته والدَّرّ[1] یشرب إذا کان مرهوناً وعلی الذی یشرب (الدرّ ـ فقیه) نفقته فقیه ۱۹۵/۳: اسماعیل بن مسلم عن جعفر بن محمّد عن ابیه عن آبائه عن علیّ بن ابیطالب ﷺ مثله.

۱۴۸۷ ۲۴۱۴۲ (۳) جامع الاحادیث ۷۹: حدّثنا محمّد بن عبدالله قال حدّثنا محمّد بن محمّد بن الاشعث عن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر عن ابیه عن آبائه ﷺ قال قال رسول الله ﷺ الرهن یرکب اذا کان مرهوناً وعلی الذی یرکب الظهر نفقته.

۱۴۸۸ ۲۴۱۴۳ (۴) وفیه ۸۱: بهذا الاسناد قال ﷺ الرهن محلوب ومرکوب.

۱۴۸۹ ۲۴۱۴۴ (۵) عوالی اللئالی ۲۳۴/۳: قال النّبیّ ﷺ الرهن محلوب ومرکوب وعلی الذی یحلب ویرکب النفقة.

(۷)

باب حکم بیع الرهن اذا غاب صاحبه او لا یعلم لمن هو من الناس

۱۴۹۰ ۲۴۱۴۵ (۱) کافی ۲۳۴/۵: عِدّة من اصحابنا عن احمد بن محمّد بن خالد عن ابیه عن ابن بکیر تهذیب ۱۶۹/۷: احمد بن ابی عبدالله عن ابیه عن ابن بکیر عن عبید بن زرارة فقیه ۱۹۷/۳: القاسم بن سلیمان عن عبید بن زرارة عن ابی عبدالله ﷺ فی رجل رهن رهناً الی (غیر ـ کا ـ یب) وقت (مسمّی ـ کا) ثمّ غاب هل له وقت یباع فیه رهنه قال لا حتّی یجیء [صاحبه ـ کا].

---

۱. أی اللبن.

۱۴۸۶ (۲) سکونی از امام صادق‌ﷺ از پدرش‌ﷺ از نیاکانش‌ﷺ از علی‌ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «مرکب به رهن گذاشته شده را می‌توان سوار شد و هزینهٔ آن به عهده کسی است که بر آن سوار می‌شود و شیر حیوان به رهن گذاشته شده نوشیده می‌شود و هزینه‌اش به عهدهٔ کسی است که شیرش را می‌نوشد.»

۱۴۸۷ (۳) موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر از پدرش‌ﷺ از نیاکانش‌ﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «مرکب به رهن گذاشته شده را سوار می‌شوند و هزینهٔ آن به عهدهٔ کسی است که سوارش می‌شود.»

۱۴۸۸ (۴) با همان سند از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «حیوان به رهن گذاشته شده دوشیده می‌شود و بر آن سوار می‌شوند.»

۱۴۸۹ (۵) در کتاب عوالی اللئالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «حیوان به رهن گذاشته شده دوشیده می‌شود و بر آن سوار می‌شوند و هزینه‌اش به عهدهٔ کسی است که آن را می‌دوشد و بر آن سوار می‌شود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۷

حکم فروش رهن

۱۴۹۰ (۱) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق‌ﷺ سؤال شد: شخصی چیزی را برای مدت معینی به رهن گذاشت و سپس ناپدید شد. آیا برای وی مهلتی است که پس از آن رهن او فروخته شود؟

امامﷺ فرمود: نه، تا این‌که صاحبش بیاید.»

۱۴۹۱ ۲۴۱۴۶ (۲) **تهذیب** ۱٦۹/۷: الحسین بن سعید عن صفوان عن ابن بکیر **قرب الاسناد** ۱۷۲: محمّد بن الولید عن **عبدالله بن بکیر** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجل رهن رهناً ثمّ انطلق فلا یقدر علیه أیباع الرهن قال لا حتّی یجیء (صاحبه[1] ـ یب)

۱۴۹۲ ۲۴۱۴۷ (۳) **کافی** ۲۳۳/۵: **تهذیب** ۱٦۸/۷: أبو علیّ الاشعریّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن **فقیه** ۱۹۷/۳: صفوان (ابن یحیی ـ فقیه) عن **اسحاق بن عمّار** قال سألت أبا ابراهیم ﷺ عن الرجل یکون عنده الرهن فلا یدری لمن هو من الناس (فقال لا[2] احبّ ان یبیعه حتّی یجیء صاحبه قلت لا یدری لمن هو من الناس ـ یب ـ کا) فقال فیه فضل او نقصان قلت فان کان فیه فضل او نقصان (ما یصنع ـ فقیه) قال ان کان فیه نقصان فهو اهون یبیعه[3] فیوجر فیما[4] نقص (من ماله ـ کا ـ یب) وان کان فیه فضل فهو اشدّهما[5] علیه یبیعه ویمسک فضله حتّی یجیئ صاحبه.

۱۴۹۳ ۲۴۱۴۸ (٤) **الدعائم** ۸۳/۲: عن جعفر بن محمّد صلوات الله علیه انّه قال اذا کان الرهن الی اجل وغاب الراهن لم یبع الرهن الّا ان یحضر او یکون له وکیل او جعل بیعه أن غاب عن وقت الأجل الی من هو فی یدیه او الی غیره.

۱۴۹٤ ۲۴۱۴۹ (۵) **المقنع** ۱۲۸: اذا رهن رجل عندك رهناً علی ان یخرجه الی اجل فلم یخرجه فلیس لك ان تبیعه فانّ الرّهن رهن الی یوم القیٰمة فان اشترط انّه ان لم یحمل فی یوم کذا وکذا فبعه فلا بأس ان تبیعه اذا جاء الاجل ولم یحمل وان کان فیه فضل فبعه وأمسك ما فضل حتّی یجیئ صاحبه فردّ علیه وان کان فیه نقصان فعلی الله الأجر.

۱۴۹۵ ۲۴۱۵۰ (٦) **کافی** ۲۳٦/۵: **تهذیب** ۱۷۰/۷: أبو علیّ الأشعریّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن **فقیه** ۲۰۰/۳: صفوان (بن یحیی ـ فقیه) عن **محمّد بن ریاح**[6] القلا قال سألت أبا الحسن ﷺ عن رجل هلك اخوه وترك صندوقاً (فیه ـ کا ـ فقیه) رهون بعضها علیه اسم صاحبه وبِکَمْ هو رهن وبعضها لا یدری لمن هو ولا بِکَمْ (هو ـ کا ـ فقیه) رهن ما تری[7] فی هذا الذی لا یعرف صاحبه فقال هو کمالِه. **المقنع** ۱۲۹: سئل أبوالحسن ﷺ عن رجل وذکر مثله.

---

۱. الراهن ـ قرب الاسناد ـ خ. ۲. ما ـ یب. ۳. لیبعه ـ یب.
٤. بما بقی ـ فقیه. ۵. اشدّ ممّا هو علیه ـ یب. ٦. ریاح ـ یب خ ط.
۷. فما تری ـ خ.

۱۴۹۱ (۲) عبدالله بن بکیر گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی چیزی را به رهن گذاشت و رفت به طوری که به وی دسترسی نیست. آیا رهن او فروخته می‌شود؟

امام ﷺ فرمود: نه، تا این‌که صاحبش بیاید.»

۱۴۹۲ (۳) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: مالی نزد شخصی رهن است و صاحبش را نمی‌شناسد.

امام ﷺ فرمود: من دوست ندارم آن را بفروشد تا صاحبش را بیابد.

گفتم: نمی‌داند آن مال کدام یک از مردم است.

امام ﷺ فرمود: آن مال، کمتر از طلب اوست یا بیشتر؟

گفتم: در هر دو صورت چه کار باید کند؟

امام ﷺ فرمود: اگر آن مال، کمتر از طلب اوست، راحت‌تر است؛ آن را می‌فروشد و به مقداری که از طلبش کمتر است، پاداش می‌برد و اگر بیشتر از طلب اوست، این صورت برای وی مشکل‌تر است؛ آن را می‌فروشد و افزودهٔ آن را نگه می‌دارد تا صاحبش بیاید.»

۱۴۹۳ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «هرگاه چیزی تا مدتی به رهن گذاشته شود و راهن ناپدید شود، رهن فروخته نمی‌شود؛ مگر این‌که صاحبش حاضر شود یا وکیلی داشته باشد یا در صورت عدم حضور خود هنگام سررسید، اختیار فروش آن را به مرتهن و یا دیگری داده باشد.»

۱۴۹۴ (۵) در کتاب المقنع آمده است: «هرگاه شخصی چیزی را نزد تو به رهن گذارد به این شرط که هنگام سررسید، آن را آزاد کند، ولی آزاد نکرد، تو حق فروش آن را نداری؛ چرا که رهن تا روز قیامت، رهن است. پس اگر شرط کرد که در صورت عدم پرداخت بدهی در فلان تاریخ آن را بفروش، در صورت عدم پرداخت بدهی هنگام سررسید، فروش آن اشکال ندارد. پس اگر بیشتر از بدهی است، آن را بفروش و افزودهٔ آن را نگه دار تا صاحبش بیاید و آن را به وی بپردازی و اگر کمتر از بدهی است، پاداش تو با خداست.»

۱۴۹۵ (۶) محمد بن ریاح قلا گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی برادرش می‌میرد و صندوقی بر جای می‌گذارد که در آن رهن‌های مردم است. روی برخی از آنها اسم صاحبش و مبلغی که در رهن آن است، نوشته شده است و برخی دیگر صاحبش و مبلغی که در رهن آن است، معلوم نیست. نظرتان دربارهٔ آنهایی که صاحبان‌شان ناشناخته است، چیست؟ امام ﷺ فرمود: آنها همانند مال خود اوست.»

(۸)

باب انّ الرهن اذا ضاع فهو من مال الرّاهن واذا تلف بعضه كان الباقی رهناً علی جمیع الحقّ وحكم دعوی المرتهن ضیاع الرهن

۱۴۹۶ ۳۴۱۵۱ (۱) فقیه ۱۹۵/۳: روی محمّد ابن ابی عمیر عن جمیل بن درّاج قال قال أبوعبداللّه ﷺ فی رجل رهن عند رجل رهناً فضاع الرّهن قال هو من مال الراهن ویرتجع المرتهن علیه بماله.

۱۴۹۷ ۳۴۱۵۲ (۲) فقیه ۱۹۸/۳: روی حمّاد عن الحلبیّ عن ابی عبداللّه ﷺ فی الرجل یرهن عند الرجل الرّهن فیصیبه توی[۱] او ضیاع قال یرجع بماله علیه.

۱۴۹۸ ۳۴۱۵۳ (۳) كافی ۲۳۵/۵: تهذیب ۱۷۰/۷: استبصار ۱۱۸/۳: علیّ بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن حمّاد عن الحلبیّ (عن ابی عبداللّه ﷺ ـ صا) فی الرجل یرهن عند الرجل (رهناً ـ صا) فیصیبه شیء او یضیع[۲] قال یرجع (المرتهن ـ صا) بماله علیه.

۱۴۹۹ ۳۴۱۵۴ (٤) الدعائم ۸۳/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال اذا هلك الرهن فهو من مال الرّاهن والدّین علیه بحاله وان ادّعی الذی هو فی یدیه مرهون انّه ضاع ولا بیان له علی ذلك وكذّبه الراهن لم یقبل قوله انّه ضاع الّا ببیّنة.

۱۵۰۰ ۳۴۱۵۵ (۵) تهذیب ۱۷۲/۷: استبصار ۱۲۰/۳: محمّد بن علیّ بن محبوب عن بنان عن[۳] محمّد (بن علیّ ـ یب) عن فقیه ۱۹۶/۳: علیّ بن الحكم عن أبان بن عثمان عن أبی عبداللّه ﷺ قال فی الرهن إذا ضاع من عند المرتهن من غیر ان یستهلكه رجع فی حقّه[٤] علی الراهن فأخذه وان استهلكه ترادّا[۵] الفضل (فیما ـ خ یب ـ صا) بینهما. تهذیب ۱۷۲/۷: استبصار ۱۲۰/۳: محمّد بن یعقوب عن كافی ۲۳٤/۵: الحسین بن محمّد عن معلّی بن محمّد عن (الحسن بن علیّ ـ كا) الوشّاء عن أبان عمّن أخبره عن أبی عبداللّه ﷺ (انّه ـ خ) قال (وذكر مثله).

---

۱. توی ای خسارة.
۲. ضاع ـ كا.
۳. بن ـ صا.
٤. بحقّه ـ فقیه.
۵. ترادّ ـ كا.

باب ۸

حکم تلف مال رهن

۱۴۹۶ (۱) جمیل بن درّاج روایت می‌کند که امام صادق ﷺ دربارهٔ نابود و تلف شدن رهن فرمود: «تلف آن از مال رهن دهنده است و مرتهن مالش را از رهن گذارنده درخواست می‌کند.»

۱۴۹۷ (۲) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ وارد شدن خسارت به رهن و نابود شدن آن فرمود: «مرتهن از راهن مال رهن گرفته را درخواست می‌کند.»

۱۴۹۸ (۳) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ وارد شدن خسارت به رهن یا نابود شدن آن فرمود: «مرتهن از راهن مال رهن گرفته را مطالبه می‌کند.»

۱۴۹۹ (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه رهن نابود شود، از مال رهن گذارنده رفته است و بدهی وی به حال خود باقی است و اگر مرتهن بدون گواه و دلیل نابودی، رهن را ادعا کند و رهن گذارنده، او را تکذیب کند، ادعای تلف از سوی مرتهن بدون بیّنه پذیرفته نیست.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۵۰۰ (۵) ابان بن عثمان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ تلف شدن رهن نزد مرتهن بدون دخالت وی فرمود: «حقش را از گرودهنده درخواست می‌کند و آن را می‌گیرد و اگر مرتهن آن را نابود کرده باشد، افزودهٔ [بدهی یا رهن] میان آنها ردّ و بدل می‌شود.»

در سند دیگری، ابان این حدیث را با واسطه از امام صادق ﷺ نقل می‌کند.

۱۵۰۱ ۳۴۱۵۶ (۶) **تهذيب** ۱۷۰/۷: **استبصار** ۱۱۸/۳: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد وفضالة عن **فقيه** ۱۹۷/۳: أبان عن عبيد بن زرارة قال قلت لأبى عبداللّه ﷺ رجل رهن سوارين فهلك أحدهما قال يرجع إليه فيما بقى وقال ﷺ فى رجل رهن عنده داراً فاحترقت أو انهدمت قال يكون ماله فى تربة الأرض ـ**فقيه** (۱۹۸/۳) وقال ﷺ فى رجل رهن عنده رجل مملوكاً فجذم أو رهن عنده متاعاً فلم ينشر ذلك المتاع ولم يتعاهده ولم يحرّكه فأكِلَ ـ يعنى أكله السوس ـ هل ينقص من ماله بقدر ذلك قال لا **المقنع** ۱۲۸: فان رهن رجل عند رجل داراً (وذكر نحو ما فى الفقيه).

۱۵۰۲ ۳۴۱۵۷ (۷) **تهذيب** ۱۷۱/۷: **استبصار** ۱۱۹/۳: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن أبان عن رجل عن أبىعبداللّه ﷺ فى رجل رهن عند رجل داراً فاحترقت أو انهدمت قال يكون ماله فى تربة الأرض وقال فى رجل (رهن ـ يب) عنده مملوك فجذم[1] او رهن عنده متاع فلم ينشر المتاع ولم يتعاهده ولم يحرّكه فتآكل هل ينقص من ماله بقدر ذلك قال لا.

۱۵۰۳ ۳۴۱۵۸ (۸) **فقيه** ۱۹۵/۳: روى صفوان بن يحيى عن اسحاق بن عمّار عن ابى ابراهيم ﷺ قال قلت له الرجل يرتهن العبد فيصيبه عور[2] او ينقص من جسده شىء على من يكون نقصان ذلك قال على مولاه قلت انّ الناس يقولون اذا رهنت العبد فمرض او انفقأت[3] عينه فاصابه نقصان فى جسده ينقص من مال الرجل بقدر ما ينقص من العبد قال ارأيت لو انّ العبد قتل على من يكون جنايته قال جنايته فى عنقه.

۱۵۰۴ ۳۴۱۵۹ (۹) **كافى** ۲۳۴/۵: عدّة من اصحابنا عن **تهذيب** ۱۷۲/۷: **استبصار** ۱۲۱/۳: احمد بن محمّد (وسهل بن زياد ـ كا) عن (احمد بن محمّد ـ يب ـ كا) ابن ابى نصر عن حمّاد بن عثمان عن اسحاق بن عمّار قال قلت لابى ابراهيم ﷺ الرجل يرهن الغلام او الدار فتصيبه الآفة على من يكون قال على مولاه ثمّ قال أرأيت (انّه ـ يب) لو قتل (هذا ـ يب) قتيلاً على من يكون قلت هو فى عنق العبد قال ألاترى لِمَ يذهب (من ـ يب ـ صا) مال هذا ثمّ قال أرأيت

---

۱. اى اصابه الجذام. ۲. اى ذهب حسّ احدى عينيه ـ أى صيّره اعور.
۳. اى انشقّت وانفلقت ـ اللسان.

۱۵۰۱ (۶) عبید بن زراره گوید: «به امام صادق گفتم: شخصی دو النگو به رهن می‌گذارد و یکی از آنها نابود می‌شود.

امام فرمود: باقیماندۀ طلب از وی درخواست می‌شود.[۱]

و نیز دربارۀ شخصی که خانه‌ای را رهن می‌گذارد و می‌سوزد یا ویران می‌شود، امام فرمود: طلبِ رهن‌گیرنده به زمین خانه تعلق می‌گیرد.

و دربارۀ شخصی که برده‌ای نزد دیگری می‌گذارد و آن برده جذام می‌گیرد یا کالایی را به رهن می‌گذارد و مرتهن نه آن را بازمی‌کند و نه به آن سرکشی می‌کند و نه آن را حرکت می‌دهد تا این‌که سوس آن را می‌خورد، آیا طلبش به مقدار آن کاهش می‌یابد؟

امام فرمود: نه.»

۱۵۰۲ (۷) ابان با واسطه از امام صادق دربارۀ شخصی که خانه‌ای را نزد دیگری به رهن می‌گذارد، آن‌گاه آن خانه آتش می‌گیرد یا ویران می‌شود، روایت می‌کند که فرمود: «طلب مرتهن به زمین خانه تعلق می‌گیرد.

و سؤال شد: شخصی برده‌ای را رهن می‌گیرد و آن جذام می‌گیرد یا کالایی را رهن می‌گیرد و بدون آن‌که مرتهن آن را باز کند یا به آن سرکشی کند یا آن را حرکت دهد، کالا خورده می‌شود. آیا از طلبش به مقدار آن کاسته می‌شود.

امام فرمود: نه.»

۱۵۰۳ (۸) اسحاق بن عمار گوید: «به امام موسی بن جعفر گفتم: شخصی برده‌ای را به رهن می‌گیرد و آن برده کور می‌شود یا یکی دیگر از اعضایش را از دست می‌دهد. نقص عضو او به عهدۀ کیست؟

امام فرمود: بر صاحب آن برده.

گفتم: مردم می‌گویند: هرگاه برده‌ای را رهن گذاشتی و آن برده بیمار یا چشمش کور شد و در بدنش نقصانی پدید آمد، به اندازه‌ای که قیمت برده کاهش یافته، از طلب مرتهن کاسته می‌شود.

امام فرمود: به من بگو که اگر بردۀ دیگری را بکشد، جنایت او برعهدۀ کیست؟ اسحاق گفت: جنایت برده بر گردن خود اوست.»

۱۵۰۴ (۹) اسحاق بن عمار گوید: «به امام موسی بن جعفر گفتم: شخصی برده یا خانه‌ای را رهن می‌گذارد، آن‌گاه آفتی به آن می‌رسد. زیان وارد بر آن به عهدۀ کیست؟

امام فرمود: بر صاحب آن. سپس ادامه داد: به من بگو که اگر برده شخصی را بکشد، برعهدۀ کیست؟

گفتم: به گردن خود برده است.

---

۱. در متن «یرجع الیه» است که اشتباه است و در منبع «یرجع علیه» است.

لو كان ثمنه مائة دينار فزاد وبلغ مأتي دينار لمن كان يكون قلت لمولاه قال (و ـ يب ـ صا) كذلك يكون عليه ما يكون له.

۱۵۰۵ ۲۴۱۶۰ (۱۰) **تهذيب** ۱۷۳/۷ : **استبصار** ۱۲۱/۳ : محمّد بن يعقوب عن **كافي** ۲۳۶/۵ : محمّد بن جعفر الرزّاز عن محمّد بن عبدالحميد عن سيف بن عميرة عن منصور بن حازم عن **سليمان بن خالد** عن ابى عبدالله عليه السلام قال اذا ارتهنت[۱] عبداً او دابّة فماتا[۲] فلا شيء عليك وان هلكت الدابّة او ابق الغلام فانت ضامن ـ قال الشيخ رحمه الله فالمعنى فيه ان يكون سبب هلاكها او إباقه شيئاً من جهة المرتهن فامّا اذا لم يكن ذلك بشيء من جهته لم يلزمه شيء وكان حكمه حكم الموت سواء.

۱۵۰۶ ۲۴۱۶۱ (۱۱) **فقيه** ۱۹۹/۳ : روى احمد بن محمّد ابن ابى نصر البزنطيّ **تهذيب** ۱۷۵/۷ : **استبصار** ۱۱۹/۳ : محمّد بن عليّ بن محبوب عن ابن ابى نصر عن داود بن الحصين عن **ابى العبّاس** (الفضل بن عبدالملك ـ فقيه) عن ابى عبدالله عليه السلام قال سألته عن رجل رهن[۳] (عنده ـ فقيه ـ صا) آخر عبدين فهلك احدهما أيكون حقّه فى الآخر قال نعم قلت او داراً فاحترقت أيكون حقّه في التربة قال نعم (قلت ـ فقيه) او دابّتين (فهلكت احداهما أ ـ فقيه) يكون حقّه فى احدهما[۴] قال نعم (قلت ـ فقيه) او متاعاً يفسد[۵] من طول ما تركه او طعام يفسد[۶] او غلاماً فاصابه جدرى[۷] فعمى او ثياباً تركها مطويّة لم يتعاهدها ولم ينشرها حتّى هلكت قال هذا (نحو واحد ـ فقيه) (يجوز اخذه ـ يب ـ صا) (و خ صا) يكون حقّه عليه (يب وسألته كيف يكون الرهن بما فيه اذا كان حيواناً او دابّة او ذهباً او فضّة او متاعاً وأصابه جائحة حريق[۸] او لصوص فهلك ماله اجمع سوى ذلك وقد هلك من بين متاعه وليس له على مصيبته بيّنة قال اذا ذهب متاعه كلّه فلم يوجد له شيء فلا شيء عليه وقال ان ذهب من بين ماله وله مال فلا يصدّق وقضى فى كلّ رهن له غلّة[۹] ان غلّته تحسب لصاحب الرهن ممّا عليه.

---

۱. رهنت ـ كا. ۲. فمات ـ كا. ۳. رهنه ـ يب.
٤. فى الأخرى ـ فقيه. ۵. فهلك ـ فقيه. ۶. تفسد ـ فقيه.
۷. الجدرى مرض يسبّب بثوراً حمراً بيض الرؤوس تنتشر في البدن. ۸. اى بليّة حريق.
۹. اى دخل.

امام ﷺ فرمود: آیا نمی‌اندیشی که چرا مال راهن برود؟ سپس فرمود: به من بگو که اگر قیمت برده صد دینار بود، آن‌گاه افزایش قیمت یافت و به دویست دینار رسید، افزودهٔ آن برای کیست؟

گفتم: برای صاحب برده است.

امام ﷺ فرمود: هر چه به سود اوست به زیان او هم هست.»

۱۵۰۵ (۱۰) سلیمان بن خالد از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه برده یا چهار پایی را به رهن گرفتی و آنها مُردند، چیزی بر عهدهٔ تو نیست و اگر چهارپا هلاک شود یا برده بگریزد، بر عهدهٔ توست.»

مرحوم شیخ طوسی ﷺ می‌فرماید: «مقصود از حدیث این است که علت هلاکت چهار پا و فرار برده از طرف مرتهن باشد ولی اگر مرتهن در آن دخالتی نداشته باشد، چیزی برعهدهٔ او نیست و حکم آن با حکم مرگ یکسان است.»

۱۵۰۶ (۱۱) ابوالعباس ـ فضل بن عبدالملک ـ گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی دو برده نزد دیگری به رهن می‌گذارد. آن‌گاه یکی از آنها هلاک می‌شود. آیا حق مرتهن به دیگری تعلق می‌گیرد؟

امام ﷺ فرمود: آری.

گفتم: خانه‌ای را رهن می‌گیرد و آن خانه می‌سوزد. آیا حق طلبکار به زمین آن تعلق می‌گیرد؟

امام ﷺ فرمود: آری.

گفتم: دو چهارپا را رهن می‌گذارد و یکی از آنها هلاک می‌شود. آیا حق طلبکار به دیگری تعلق می‌گیرد؟

امام ﷺ فرمود: آری.

گفتم: یا کالایی را رهن می‌گذارد که بر اثر رها شدن به حال خود در زمان طولانی فاسد می‌شود یا مواد خوراکی فاسد می‌شود یا برده‌ای بر اثر ابتلا به بیماری آبله کور می‌شود یا پارچه‌ای به دلیل عدم سرکشی و باز شدن می‌پوسد. [در صورتی که مالک از مرتهن این گونه خواسته باشد.]

امام ﷺ فرمود: همهٔ اینها یک‌گونه‌اند و برداشتن آنها جایز است و حق طلبکار به آنها تعلق می‌گیرد.

و سؤال کردم: در صورتی که رهن حیوان حلال‌گوشت یا مرکب‌سواری یا طلا یا نقره یا جنس باشد و دچار آتش‌سوزی یا سرقت شود و همهٔ اموال رهن‌گیرنده غیر از آن نابود و آن نیز در میان اموال او تلف شود و برای مصیبت وارد آمده بیّنه نداشته باشد، حکم رهن و حق طلبکار متعلق به آن چیست؟

امام ﷺ فرمود: در صورتی که همهٔ اموالش نابود شود و هیچ چیز برایش باقی نمانده باشد، چیزی برعهدهٔ او نیست.

و فرمود: اگر از بین اموال او رهن تلف شده و برای او اموالی باقی مانده باشد، پس تصدیق نمی‌شود.

و امام دربارهٔ هر رهن درآمدداری حکم کرد که درآمد آن به حساب صاحب رهن گذاشته می‌شود.»

۱۵۰۷ ۳۴۱۶۲ (۱۲) **تهذیب** ۱۷۳/۷: الحسين بن سعيد عن **فقيه** ۱۹۸/۳: فضالة عن **أبان** عن رجل عن ابى عبدالله ﷺ قال سألته كيف يكون الرهن بما فيه ان كان حيواناً او دابّة (او ذهباً ـ يب) او فضّة او متاعاً فاصابته (جائحة ـ يب) حريق او لصّ[۱] فهلك ماله او نقص متاعه وليس له على مصيبته بيّنة قال اذا ذهب متاعه كله فلم يوجد له شيء فلا شيء عليه (قال ـ فقيه) وان قال ذهب من بين مالي[۲] وله مال فلا يصدّق عليه.

۱۵۰۸ ۳۴۱۶۳ (۱۳) **المقنع** ۱۲۹: فان رهن (رجل) عنده رهنا فضاع او اصابه شيء رجع بماله عليه فان هلك بعضه وبقى بعضه فانّ حقّه فى ما بقى.

(۹)

باب انّ الرهن اذا تلف بتفريط المرتهن ضمنه ويردّ الفضل الى الراهن ان كان الرهن اكثر من ماله وان كان اقلّ فيردّ الراهن الفضل الى المرتهن

۱۵۰۹ ۳۴۱۶۴ (۱) **كافى** ۲۳٤/۵: عدّة من اصحابنا عن سهل بن زياد و **تهذيب** ۱۷۱/۷: **استبصار** ۱۱۹/۳: احمد بن محمّد عن (الحسن ـ يب ـ صا) بن محبوب عن **ابى حمزة** قال سألت أبا جعفر ﷺ عن قول على ﷺ فى الرهن يترادّان الفضل قال كان على ﷺ يقول ذلك قلت كيف يترادّان (الفضل ـ يب ـ صا) قال ان كان الرهن افضل ممّا رهن به ثمّ عطب ردّ المرتهن الفضل على صاحبه وان كان لا يسوى[۳] ردّ الراهن ما ينقص[۴] من حقّ المرتهن قال وكذلك (كان ـ كا ـ صا) قول على ﷺ فى الحيوان وغير ذلك ـ حمله الشيخ على ما اذا هلك الرهن بتفريط من جهة المرتهن من تضييع وغير ذلك.

۱۵۱۰ ۳۴۱۶۵ (۲) **كافى** ۲۳٤/۵: **تهذيب** ۱۷۱/۷: **استبصار** ۱۱۹/۳: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان عن **ابن بكير** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرهن فقال ان كان اكثر من

---

۱. فاصابه حريق او لصوص ـ فقيه. ۲. وان قال ذهب من بيتى مال ـ يب.
۳. يساوى ـ يب. ٤. ما نقص ـ كا.

۱۵۰۷ (۱۲) ابان از شخصی روایت کرد که گفت: «از امام صادق﵇ سؤال کردم: اگر رهن حیوان حلال‌گوشت یا مرکب‌سواری یا طلا یا نقره یا جنس باشد و دچار آتش‌سوزی یا دستبرد شود و مال رهن‌دهنده نابود شود یا کاهش یابد و برای مصیبت وارده بیّنه نداشته باشد، حکم رهن و حقّ طلبکار متعلق به آن چیست؟

امام﵇ فرمود: هرگاه همهٔ اموال رهن‌گیرنده نابود شود و چیزی برای او باقی نماند، چیزی برعهدهٔ او نیست ولی اگر بگوید: آن، از میان اموالم نابود شد و مال داشته باشد، تصدیق نمی‌شود.»

۱۵۰۸ (۱۳) در کتاب «المقنع» آمده است: «اگر نزد شخصی چیزی رهن گذاشته و آن تلف یا گرفتار حادثه‌ای شود، گروگیرنده حقش را از گرودهنده درخواست می‌کند و اگر بخشی از آن نابود شود و قسمتی از آن باقی بماند، حقّ رهن‌گیرنده به باقیماندهٔ آن تعلق خواهد گرفت.»

باب ۹

حکم تلف شدن رهن با کوتاهی رهن‌گیرنده

۱۵۰۹ (۱) ابو حمزه گوید: «از امام باقر﵇ دربارهٔ این سخن علی﵇ که دربارهٔ رهن فرمود: «افزوده را به یکدیگر می‌پردازند» سؤال کردم. امام﵇ بیان داشت: علی﵇ پیوسته این سخن را می‌فرمود. گفتم: چگونه افزوده را به یکدیگر می‌پردازند؟

امام﵇ فرمود: اگر رهن بیش از مالی باشد که برایش به رهن گذاشته شده است و سپس هلاک شود، مرتهن افزودهٔ آن را به صاحبش می‌پردازد و اگر رهن به اندازهٔ آن نباشد، رهن گذارنده آنچه از حقّ مرتهن کمتر است می‌پردازد.

امام﵇ فرمود: سخن علی﵇ دربارهٔ حیوان و چیزهای دیگر، این‌گونه بود.»

مرحوم شیخ طوسی﵀ این حدیث را بر صورتی حمل کرده است که رهن به دلیل کوتاهی مرتهن ـ مانند از میان بردن آن یا غیر از آن ـ نابود شود.

۱۵۱۰ (۲) ابن بکیر گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ رهن سؤال کردم. امام﵇ فرمود: اگر ارزش رهن بیش از مال گروگیرنده باشد، آن‌گاه نابود شود، گروگیرنده باید افزودهٔ آن را به صاحبش بپردازد و اگر ارزش رهن کمتر از مال گروگیرنده باشد و نابود شود، گروگذارنده باید مقدار باقیمانده مال مرتهن را به وی بپردازد و اگر ارزش رهن به اندازهٔ مالی باشد که برایش به رهن گذاشته شده است، چیزی بر او نیست.»

محمد بن قیس از امام باقر﵇ روایت می‌کند که: «امیر مؤمنان﵇ دربارهٔ رهن وقتی که بیشتر باشد، حکم کرد...» ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

مال المرتهن فهلك ان يؤدّى الفضل الى صاحب الرهن وان كان (الرهن ـ فقيه ـ يب) أقلّ من ماله وهلك[1] الرهن أدّى اليه[2] صاحبه فضل ما له وان كان الرهن سواء[3] (ما رهنه ـ فقيه) فليس عليه شيء **فقيه ۱۹۹/۳**: روى **محمّد** بن قيس عن ابى جعفر عليه السلام قال قضى اميرالمؤمنين عليه السلام فى الرهن اذا كان اكثر وذكره مثله. **المقنع ۱۲۹**: فان ضيّعه المرتهن من غير أن ضاع فانّ عليه أن يردّ على الراهن الفاضل ان كان فيه وان كان ساوى مقدار حقّه وذكر نحوه.

۱۵۱۱ ۲۴۱۶۶ (۳) **كافى ۲۳٤/۵**: عدّة من اصحابنا عن **تهذيب ۱۷۲/۷**: **استبصار ۱۲۰/۳**: احمد بن محمّد (وسهل بن زياد ـ كا) عن احمد بن محمّد بن ابى نصر عن حمّاد بن عثمان عن اسحٰق بن عمّار **فقيه ۱۹۹/۳**: صفوان بن يحيى عن **اسحٰق** بن عمّار قال سألت أبا ابراهيم عليه السلام عن الرّجل يرهن الرهن بمأة درهم وهو يساوى ثلاثمأة درهم فهلك[4] أعَلَى الرّجل ان يردّ على صاحبه مأتى درهم قال نعم لأنّه اخذ رهنا فيه فضل وضيّعه قلت فهلك نصف الرهن قال على حساب ذلك (كا ـ فقيه ـ قلت فيترادّان الفضل قال نعم).

۱۵۱۲ ۲۴۱۶۷ (٤) **فقيه ۱۹٦/۳**: روى محمّد بن حسّان عن ابى عمران الأرمنى عن **عبداللّه** بن الحكم قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن رجل رهن عند رجل رهنا على الف درهم والرّهن يساوى الفين فضاع قال يرجع عليه بفضل ما رهنه وان كان انقص ممّا رهنه عليه رجع على الراهن بالفضل وان كان الرّهن يساوى ما رهنه عليه فالرّهن بما فيه.

۱۵۱۳ ۲۴۱۶۸ (۵) **جامع الاحاديث ۸۱**: حدّثنا محمّد بن عبداللّه قال حدّثنا محمّد بن محمّد بن الاشعث عن **موسى** بن اسماعيل بن موسى بن جعفر عن ابيه عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله الرّهن بما فيه ان كان فى يد المرتهن اكثر ممّا اعطى ردّ على صاحب الرهن الفضل وان كان فى يد المرتهن اقلّ ممّا أعطى الراهن ردّ عليه الفضل وان كان الرهن بمثل قيمته فهو بما فيه. **وتقدّم** فى احاديث الباب المتقدّم **ويأتى** فى احاديث الباب التّالى ما يدلّ على ذلك فلاحظ.

---

۱. فهلك ـ فقيه. ۲. الى صاحبه ـ يب ـ فقيه. ۳. يسوى ـ فقيه.
٤. فيهلك ـ كا ـ فيهلكه ـ فقيه.

در کتاب المقنع آمده است: «پس اگر مرتهن رهن را نابود کند ـ بدون آن‌که خودش از میان برود ـ وظیفه دارد که اگر افزوده دارد، آن را به رهن گذارنده بپردازد و اگر با مقدار حقش برابر است...» ادامهٔ عبارت، همانند حدیث پیشین است.

۱۵۱۱ (۳) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر ؈ سؤال کردم: شخصی در مقابل صد درهم چیزی را با ارزش سیصد درهم به رهن می‌گذارد. جنس به رهن گذاشته شده نابود می‌شود. آیا مرتهن باید دویست درهم به صاحب آن بپردازد؟

امام ؈ فرمود: آری؛ زیرا چیز بیشتری را به رهن گرفته و آن را تباه کرده است.

گفتم: نیمی از رهن نابود می‌شود.

امام ؈ فرمود: به همین روش محاسبه می‌شود.

گفتم: آیا باید افزوده را به یکدیگر بپردازند؟

امام ؈ فرمود: آری.»

۱۵۱۲ (۴) عبدالله بن حکم گوید: «از امام صادق ؈ سؤال کردم: شخصی در برابر هزار درهم چیزی را با ارزش دو هزار درهم نزد دیگری به رهن می‌گذارد. آن‌گاه مال به رهن گذاشته شده نابود می‌شود. امام ؈ فرمود: رهن گذارنده افزودهٔ آنچه را به رهن گذاشته، از مرتهن درخواست می‌کند و اگر رهن کمتر از مالی باشد که برای آن به رهن گذاشته شده است، مرتهن افزودهٔ حق خویش را از رهن گذارنده درخواست می‌کند و اگر با هم برابر باشند، پس رهن در مقابل مالی است که برایش رهن گذاشته شده است.»

۱۵۱۳ (۵) موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر ؈ از پدرش ؈ از نیاکانش ؈ روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «رهن در برابر بدهی است که برای آن به رهن گذاشته شده است. اگر در اختیار مرتهن بیشتر از بدهی است که پرداخته، افزودهٔ آن را به راهن می‌پردازد و اگر در اختیار وی کمتر است، رهن گذارنده افزودهٔ حق مرتهن را به وی می‌پردازد و اگر رهن و مالی را که مرتهن پرداخته است از نظر ارزش برابر باشند، پس رهن در برابر بدهی است.»

ارجاعات

گذشت و می‌آید:

در روایات باب پیشین و روایات باب بعدی، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند؛ ملاحظه کنید.

(۱۰)

باب انّ الراهن اذا استعار الرهن وتلف عنده فليس على المرتهن شيء

۱۵۱۴ ۲۴۱۶۹ (۱) **كافی** ۲۳٦/۵: محمّد بن يحيى عن بعض اصحابنا عن منصور بن العبّاس **تهذيب** ۱۷۷/۷: محمّد بن احمد بن يحيى عن ابى عبداللّه عن منصور بن العبّاس عن الحسن بن على بن يقطين عن عمرو بن ابراهيم عن خلف بن حمّاد عن اسماعيل بن ابى قرّه عن ابى بصير عن ابى عبداللّه عليه السلام فى رجل استقرض من رجل مأة دينار و (أ ـ يب) رهنه حليّاً[1] بمأة الدينار ثمّ (انّه ـ كا) اتاه[2] الرجل فقال (له ـ كا) أعرنى الذهب[3] الذى رهنتك عارية فأعاره (ايّاه ـ يب) فهلك الرهن عنده (أ ـ كا) عليه شيء لصاحب القرض فى ذلك قال هو على صاحب الرهن (هو ـ يب) الّذى رهنه وهو الّذى اهلكه وليس لمال هذا توى[4].

(۱۱)

باب جواز شراء المرتهن الرهن من الرّاهن

۱۵۱۵ ۲۴۱۷۰ (۱) **كافی** ۲۳۷/۵: (محمّد بن يحيى ـ معلّق) عن **تهذيب** ۱۷۰/۷: احمد بن محمّد عن محمّد بن عيسى عن منصور بن حازم عن هشام بن سالم عن ابى عبداللّه عليه السلام قال سئل عن الرجل يكون له الدّين على الرجل ومعه الرهن أيشترى الرهن منه قال نعم. **تهذيب** ۱۲۳/۷: الحسين بن سعيد عن ابن ابى عمير عن **فقيه** ۱٤۳/۳: حمّاد عن الحلبىّ قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن الرجل (وذكر مثله الّا انّ فيه ايشتريه قال نعم).

---

۱. اى ما يزيّن به من مصوغ المعدنيّات او الحجارة الكريمة.

۲. أتى ـ يب.

۳. الرهن ـ يب.

٤. اى تلف.

باب ۱۰

حکم تلف شدن رهن نزد راهن

۱۵۱۴ (۱) ابو بصیر گوید: «از امام صادقﷺ سؤال شد: شخصی صد دینار از دیگری وام می‌گیرد و به اندازهٔ صد دینار جواهراتی نزد وی به رهن می‌گذارد، آن‌گاه جواهرات خود را عاریه می‌گیرد و آنها تلف می‌شود. آیا راهن در این مورد چیزی به وام دهنده بدهکار است؟

امامﷺ فرمود: خسارت رهن به عهدهٔ صاحب آن است؛ زیرا او آن را نابود کرده است و برای وام‌دهنده تلف و زیانی نیست.»

باب ۱۱

جواز خرید مال به رهن گذاشته شده توسط مرتهن

۱۵۱۵ (۱) هشام بن سالم گوید: «از امام صادقﷺ سؤال شد: شخصی از دیگری طلبکار است و در مقابل آن به رهن گرفته است. آیا می‌تواند رهن را از راهن بخرد؟

امامﷺ فرمود: آری.»

نظیر این حدیث را حلبی نیز از امام صادقﷺ روایت کرده است.

(۱۲)

باب حكم مالَوِاختلف الرّاهن والمرتهن فی الرّهن فقال الرّاهن رهنته بمائةٍ وقال المرتهن بألفٍ وما لَوِ اختلف القابض والمالك فقال احدهما أنّه رهن والآخر انّه وديعة

۱۵۱۶ ۳٤۱۷۱ (۱) **كافی** ۲۳۷/۵: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد عن غير واحد **تهذيب** ۱۷٤/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان **فقيه** ۱۹۹/۳: روى فضالة عن أبان (عن **ابن ابی يعفور** ـ كا ـ يب) عن ابی عبداللّه ﷺ قال اذا اختلفا فی الرهن فقال احدهما رهنته بألف (درهم ـ كا ـ فقيه) وقال الاخر (رهنته ـ فقيه) بمأة درهم فقال[1] يسأل صاحب الألف البيّنة فان لم يكن له بينة حلف صاحب المأة وان كان الرّهن اقلّ ممّا رهن (به ـ فقيه) او اكثر (أ ـ يب) واختلفا (فی الرهن ـ فقيه) فقال (احدهما ـ كا ـ يب) هو رهن وقال الآخر هو (عندك[2] ـ كا) وديعة فقال[3] يسأل[4] صاحب الوديعة البيّنة فان لم يكن له بيّنة حلف صاحب الرهن. **استبصار** ۱۲۳/۳: الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان عن **ابن ابی يعفور** عن ابی عبداللّه ﷺ قال اذا اختلفا فی الرهن فقال احدهما هو رهن وذكر مثله.

۱۵۱۷ ۳٤۱۷۲ (۲) **كافی** ۲۳۸/۵: محمّد بن يحيى عن **استبصار** ۱۲۲/۳ احمد بن محمّد عن **فقيه** ۱۹۵/۳: (الحسن ـ فقيه ـ صا) بن محبوب **تهذيب** ۱۷٦/۷: محمّد بن علیّ بن محبوب عن الحسن بن محبوب عن **عباد** بن صهيب قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن متاع فی يد رجلين[5] احدهما يقول استودعتكه والآخر يقول رهن (قال ـ كا ـ صا) فقال القول (فيه ـ صا) قول الذی يقول انه[6] رهن عندی الّا ان يأتی الّذی ادّعی[7] انّه (قد ـ فقيه) اودعه بشهود.

۱۵۱۸ ۳٤۱۷۳ (۳) **المقنع** ۱۲۹: وان قال احدهما هو رهن وقال الآخر هو وديعة عندك فانّه يسأل صاحب الوديعة ببيّنة فان لم تكن له بيّنة حلف صاحب الرهن.

---

۱. فانه ـ فقيه. ۲. عنده ـ صا. ۳. فانه ـ فقيه.
٤. علی ـ يب صا. ۵. فی يدی الرجلين ـ فقيه. ٦. هو ـ فقيه.
۷. ادّعاه ـ يب صا.

باب ۱۲

حکم اختلاف در مالی که در برابرش به رهن گرفته شده است و اختلاف در رهن بودن یا ودیعه بودن چیزی

۱۵۱۶ (۱) ابن ابی یعفور گوید: «هرگاه رهن گذارنده و مرتهن در رهن با یکدیگر اختلاف کنند و یکی از آنان بگوید: آن را در برابر هزار درهم به رهن گذاشتی و دیگری بگوید: در مقابل صد درهم رهن گذاشتم، امام صادق ﷺ در این باره فرمود: از مدعی هزار درهم درخواست بیّنه می‌شود، پس اگر بیّنه نداشته باشد مدعی صد درهم سوگند داده می‌شود. هرچند رهن کمتر یا بیشتر از مالی باشد که در برابر آن به رهن گذاشته شده است و می‌گوید: هرگاه در اصل رهن بودن اختلاف کنند، پس یکی از آنان بگوید: رهن است و دیگری بگوید: آن نزد تو ودیعه است. امام ﷺ فرمود: از مدعی ودیعه، بیّنه درخواست می‌شود پس اگر بیّنه نداشت، مدعی رهن سوگند یاد می‌کند.»

۱۵۱۷ (۲) عباد بن صهیب گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: کالایی در اختیار دو نفر است. یکی از آنان می‌گوید: آن را نزد تو ودیعه گذاشتم و دیگری می‌گوید: آن رهن است. امام ﷺ فرمود: سخن کسی که می‌گوید: نزد من به رهن است، پذیرفته می‌شود؛ مگر آن‌که مدعی امانت بودن آن، گواه بیاورد.»

۱۵۱۸ (۳) در کتاب المقنع آمده است: «اگر یکی از آنان بگوید: آن رهن است و دیگری بگوید: آن نزد تو ودیعه است، از مدعی ودیعه بودن درخواست بیّنه می‌شود؛ پس اگر بیّنه نداشت، مدعی رهن بودن سوگند می‌خورد.»

۱۵۱۹ ۳۴۱۷۴ (٤) **الدعائم** ٥٢٦/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال فی الثوب يدّعيه الرجل فی يدی الرجل فيقول الذی هو فی يديه هو لك عندی رهن ويقول الآخر بل هو لی عندك وديعة فقال القول قوله وعلى الذی هو فی يديه البيّنه انّه رهن عنده.

۱۵۲۰ ۳۴۱۷۵ (٥) **تهذیب** ۱۷٤/۷: **استبصار** ۱۲۱/۳: الحسين بن سعيد عن صفوان وفضالة عن العلاء **كافی** ۲۳۷/٥: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن علی بن الحكم عن العلاء (بن رزين ـ كا) عن **محمّد بن مسلم** عن ابی جعفر ﷺ فی رجل يرهن[1] عنده صاحبه رهنا لا بيّنة بينهما فيه ادّعى[2] الذی عنده الرهن انّه بالف (درهم ـ يب صا) وقال صاحب الرهن انّما[3] (هو ـ كا) بمأة قال البيّنة على الذی عنده الرهن انّه بالف (درهم ـ يب ـ صا) فان لم يكن له بيّنة فعلى الراهن اليمين (يب ـ وقال فی رجل رهن عند صاحبه رهنا فقال الذی عنده الرّهن ارتهنته عندی بكذا وكذا وقال الآخر انّما هو عندك وديعة فقال البيّنة على الذی عنده الرهن انّه يكون بكذا وكذا فان لم يكن له بيّنة فعلى الذی له الرهن اليمين).

۱۵۲۱ ۳۴۱۷۶ (٦) **تهذیب** ۱۷٤/۷: **استبصار** ۱۲۲/۳: الحسين بن سعيد عن محمّد بن خالد عن ابن بكير والنضر[4] عن القاسم بن سليمان جميعاً عن عبيد بن زرارة عن ابی عبداللّه ﷺ فی رجل رهن عند صاحبه رهنا لا بيّنة بينهما فادّعى الذی عنده الرهن انّه بالف وقال صاحب الرهن هو بمأة فقال البيّنة على الذی عنده الرهن انّه بالف فان لم يكن له بيّنة فعلى الذی له الرهن اليمين انّه بمأة.

۱۵۲۲ ۳۴۱۷۷ (٧) **المقنع** ۱۲۹: فان اختلف رجلان فی الرهن فقال احدهما رهنته بالف درهم وقال الآخر بمأة درهم فانّه يسأل صاحب الالف البيّنة فان لم يكن له بيّنة حلف صاحب المأة.

۱۵۲۳ ۳۴۱۷۸ (٨) **الدعائم** ۸۳/۲: عن ابی جعفر محمّد بن علی وابی عبداللّه جعفر بن محمّد ﷺ انّهما قالا فی الذی عنده الرهن يدّعی انّه رهن فی يديه بالف ويقول الراهن بل هو بمأة قالا القول قول الراهن مع يمينه وعلى الّذی هو فی يديه البيّنة بما ادّعى من الفضل فان ادّعى انّه ضاع وكذّبه الرّاهن ولا بيّنة له واختلفا فی قيمته فالقول قول الذی هو عنده مع يمينه وعلى صاحب الرهن البيّنة فيما ادّعى من الفضل.

---

۱. رهن ـ يب. ۲. فادّعى ـ كا. ۳. انه ـ يب صا.

٤. عن النضر ـ صا.

۱۵۱۹ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق‌ﷺ سؤال شد: «لباسی از شخصی در اختیار دیگری است. کسی که آن لباس در اختیارش است می‌گوید: این از سوی تو نزد من رهن است و دیگری می‌گوید: این لباس از سوی من نزد تو امانت است.

امام صادق‌ﷺ در این باره فرمود: سخن مدعی ودیعه بودن پذیرفته است و کسی که آن لباس در اختیارش است، باید بیّنه بیاورد که آن نزد وی رهن است.»

۱۵۲۰ (۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقرﷺ سؤال شد: شخصی کالایی را نزد دیگری به رهن می‌گذارد. مرتهن می‌گوید: آن در برابر هزار درهم در رهن است و صاحب آن می‌گوید: آن در برابر صد درهم و هیچ کدام بیّنه ندارند. امامﷺ فرمود: بیّنه به عهدهٔ مدعی رهن بودن آن در برابر هزار درهم است؛ پس اگر وی بیّنه نداشت، رهن گذارنده باید سوگند یاد کند و از امامﷺ سؤال شد: کالایی از کسی نزد دیگری است. کسی که آن کالا در اختیار اوست، می‌گوید: آن را در مقابل فلان مبلغ نزد من به رهن گذاشتی و صاحب آن می‌گوید: آن نزد تو امانت است. امامﷺ در این باره فرمود: بیّنه به عهدهٔ مدعی در رهن بودن آن در مقابل فلان مبلغ است و اگر بیّنه نداشت صاحب مال باید سوگند یاد کند.»

۱۵۲۱ (۶) عبید بن زراره گوید: «از امام صادق‌ﷺ سؤال شد: شخصی کالایی نزد دیگری به رهن گذاشته است. مرتهن مدعی است که آن، در مقابل هزار درهم در رهن گذاشته شده است و صاحب آن مدعی است آن را در برابر صد درهم به رهن گذاشته است و هیچ یک از آنها بیّنه ندارند. امامﷺ فرمود: بیّنه به عهدهٔ گروگیرنده است که مدعی است در مقابل هزار درهم به رهن گذاشته شده است؛ پس اگر بیّنه نداشت، صاحب رهن باید سوگند یاد کند که در مقابل صد درهم رهن گذاشته است.»

۱۵۲۲ (۷) در کتاب المقنع آمده است: «اگر دو نفر در رهن اختلاف کردند، پس یکی از آنان بگوید: آن را در برابر هزار درهم رهن گذاشتی و دیگری بگوید: در مقابل صد درهم رهن گذاشتم، از مدعی هزار درهم، درخواست بیّنه می‌شود؛ پس اگر بیّنه نداشت، مدعی صد درهم سوگند یاد می‌کند.»

۱۵۲۳ (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقرﷺ و امام صادق‌ﷺ دربارهٔ این‌که مرتهن ادعا می‌کند در برابر هزار درهم رهن گرفته است و راهن ادعا می‌کند در برابر صد درهم رهن داده است، روایت می‌شود که آن دو امامﷺ فرمودند: «سخن راهن همراه سوگندش پذیرفته است و به عهدهٔ مرتهن است تا برای افزوده‌ای که ادعا می‌کند بیّنه بیاورد و اگر مرتهن ادعا کند رهن تلف شده و راهن بدون بیّنه وی را تکذیب کند و در قیمت آن با هم اختلاف کنند، پس سخن مرتهن همراه با سوگندش پذیرفته است و راهن باید برای افزوده‌ای که ادعا می‌کند، بیّنه بیاورد.»

١٥٢٤ ٢٤١٧٩ (٩) تهذيب ١٧٥/٧: استبصار ١٢٢/٣: محمّد بن علي بن محبوب عن احمد بن محمّد عن النوفليّ عن السّكونيّ عن جعفر عن ابيه عن عليّ عليه السلام في رهن اختلف فيه الرّاهن والمرتهن فقال الرّاهن هو بكذا وكذا وقال المرتهن هو بأكثر (قال عليّ عليه السلام - يب - صا) (انّه - فقيه) يصدّق المرتهن حتّى يحيط بالثّمن لأنّه امينه. فقيه ١٩٧/٣: روى اسماعيل بن مسلم عن جعفر بن محمّد (وذكر مثله سنداً ومتناً) حمله الشيخ رحمه الله على الافضلية لا الوجوب.

ويأتي في أحاديث الباب التّالي ما يناسب ذلك. وفي رواية اسحاق (١) من باب (٤) انّ المال اذا تلف فقال المالك هو دين من أبواب الوديعة ج ٢٣ قوله رجل استودع رجلا الف درهم فضاعت فقال الرجل كانت عندي وديعة وقال الآخر انّما كانت عليك قرضاً فقال عليه السلام المال لازم له الّا ان يقيم البيّنة أنّها كانت وديعة. ولاحظ باب (١٨) انّ البيّنة على المدّعى من أبواب القضاء ج ٣٠.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(١٣)

باب انّه اذا مات الرّاهن وعليه ديون اكثر من تركته قسّم الرّهن وغيره على الديّان بالحصص وجواز استيفاء الدين من الرّهن اذا خاف المرتهن جحود الوارث وحكم مالو اقرّ بالرّهن وادّعى ديناً

١٥٢٥ ٢٤١٨٠ (١) تهذيب ١٧٧/٧: فقيه ١٩٦/٣: روى محمّد بن حسان عن ابي عمران الأرمنيّ عن عبدالله بن الحكم قال سألت ابا عبدالله عليه السلام عن رجل افلس وعليه دين لقوم وعند بعضهم رهون وليس عند بعضهم فمات ولا يحيط ماله بما عليه من الدّين قال يقسّم جميع ما خلّف من الرهون وغيرها على ارباب الدّين بالحصص.

١٥٢٦ ٢٤١٨١ (٢) تهذيب ١٧٨/٧: فقيه ١٩٨/٣: روى محمّد بن عيسى بن عبيد عن سليمان بن حفص المروزي قال كتبت الى ابي الحسن عليه السلام في رجل مات وعليه دين ولم يخلف شيئاً الّا رهناً في يد بعضهم فلا يبلغ ثمنه اكثر من مال المرتهن (ايّاه - يب) أيأخذه بماله او هو

۱۵۲۴ (۹) سکونی از امام صادق﷣ از پدرش﷣ روایت می‌کند که از امیر مؤمنان﷣ سؤال شد: «راهن و مرتهن در مبلغی که برایش رهن گذاشته شده است، با یکدیگر اختلاف می‌کنند. راهن مبلغی را ادعا می‌کند و مرتهن بیش از آن را. امیر مؤمنان﷣ در این باره فرمود: به اندازهٔ بهای رهن، مرتهن تصدیق می‌شود؛ زیرا وی امین راهن است.»

مرحوم شیخ طوسی﵀ این حدیث را بر بهتر بودن تصدیق مرتهن حمل کرده است نه وجوب آن.

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بعدی، مناسب با این بحث خواهد آمد.

در روایت یکم از باب چهارم از باب‌های ودیعه این گفته که: «شخصی نزد دیگری هزار درهم دارد که تلف شد. کسی که مال در اختیارش بود، می‌گوید: نزد من ودیعه بود و صاحب مال می‌گوید: قرض بود. امام﷣ فرمود: مال بر عهدهٔ کسی است که در اختیارش بود؛ مگر آن‌که بیّنه بیاورد که ودیعه بود.»

باب هجدهم از باب‌های قضا را بنگر.

باب ۱۳
احکام رهن پس از فوت راهن

۱۵۲۵ (۱) عبدالله بن حکم گوید: «از امام صادق﷣ سؤال کردم: شخص مفلسی به گروهی بدهکار است. برخی از طلبکاران وی رهن دارند و بعضی نه. آن‌گاه وی می‌میرد و مالش پاسخگوی بدهی‌هایش نیست.

امام﷣ فرمود: تمام آنچه بر جای گذاشته ـ رهن و غیر رهن ـ میان طلبکاران به نسبت تقسیم می‌شود.»

۱۵۲۶ (۲) سلیمان بن حفص مروزی گوید: «برای امام موسی بن جعفر﷣ نوشتم: میّت بدهکاری، دارایی ندارد جز مالی که نزد برخی طلبکاران رهن گذاشته است.

و آن رهن نیز تنها به اندازهٔ حق مرتهن است. آیا مرتهن آن را به‌جای حق خویش بر دارد یا این‌که همهٔ طلبکاران در آن شریک هستند؟

امام﷣ در پاسخ مرقوم فرمود: همهٔ طلبکاران نسبت به آن یکسان هستند و به نسبت میان خود تقسیم می‌کنند و به امام﷣ نوشتم: پس از مرگ شخصی، فردی نزد وارثان وی ادعا می‌کند که از میّت، مالی طلبکار است که در مقابل رهن گرفته است.

وسائر الديّان فيه شركاء فكتب ﷺ جميع الديّان فى ذلك سواء يتوزّعونه[1] بينهم بالحصص (و ـ يب) قال وكتبت اليه فى رجل مات وله ورثة فجاء رجل وادّعى عليه مالا وانّ عنده رهنا فكتب ﷺ ان كان له على الميّت مال ولا بيّنة له عليه فليأخذ ماله ممّا فى يده وليردّ الباقى على ورثته ومتى اقرّ بما عنده اخذ به وطولب بالبيّنة على دعواه واوفى حقّه بعد اليمين ومتى لم يقم البيّنة والورثة ينكرون[2] فله عليهم يمين علم يحلفون باللّه ما يعلمون انّ له على ميّتهم حقّا.

ويأتى فى رواية حريز (۱) من باب (۳) انّ من استعار شيئاً فرهنه بغير اذن المالك كان للمالك انتزاعه من أبواب العارية ج ۲۳ ما يدلّ على ذلك **ولاحظ** باب (۱) صحّة الاقرار من البالغ العاقل ولزومه له من أبواب الاقرار ج ۲٤ **وفى** رواية عبدالرحمن (۱) من باب (۲۳) ثبوت الحقّ على المنكر اذا لم يحلف من أبواب القضاء ج ۳۰ قوله ﷺ فمن ثمّ صارت عليه اليمين مع البيّنة فان ادّعى بلابيّنة فلا حقّ له الخ.

(۱٤)

باب حكم من رهن مال الغير بغير اذنه

۱۵۲۷ ۳٤۱۸۲ (۱) **كافى** ۲۲۷/۷ : محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۱۱۰/۱۰ : أحمد بن محمّد عن على بن الحكم عن موسى بن بكر عن **على عن سعيد** قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن رجل اكترى حماراً ثمّ اقبل به الى اصحاب الثياب فابتاع منهم ثوباً او ثوبين وترك الحمار (عندهم ـ فقيه) فقال يردّ الحمار على[3] صاحبه ويتبع الذى ذهب بالثوبين وليس عليه قطع انّما هى خيانة. **العلل** ۵۳۸ : أبى ﷺ قال حدثنا سعد بن عبداللّه عن احمد بن محمّد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن فضالة عن موسى بن بكر مثله سنداً ومتناً. **فقيه** ٤۵/٤ : روى موسى بن بكر عن زرارة عن ابى جعفر ﷺ قال سألته عن رجل وذكر مثله الّا انّه اسقط قوله (او ثوبين). **ويأتى** فى احاديث باب (۳) انّ من استعار شيئاً فرهنه بغير اذن المالك من

---

۱. يوزّعون ـ فقيه. ۲. منكرون ـ فقيه. ۳. الى ـ العلل.

امام‌ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: اگر از میّت، طلبکار است و برای آن بیّنه ندارد، باید مالش را از رهن بردارد و باقیماندهٔ آن را به وارثان میّت تحویل دهد ولی وقتی که به وجود رهن نزد خود اقرار کرد، بدان بازخواست و برای اثبات ادعایش از او بیّنه درخواست می‌شود و [در صورت اقامهٔ بیّنه] پس از ادای سوگند، حقش به وی پرداخت می‌شود و در صورت عدم اقامهٔ بیّنه و انکار وارثان وی، می‌تواند آنان را در مورد آگاهی ازحق خود سوگند دهد و آنان به خدا سوگند یاد می‌کنند که نمی‌دانند وی برعهدهٔ میّت آنان حقّی دارد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت یکم از باب سوم از باب‌های عاریه مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند و باب یکم از باب‌های اقرار را نیز بنگر.

در روایت یکم از باب بیست و سوم از باب‌های قضا فرمودهٔ معصوم‌ﷺ که: «به همین دلیل افزون بر بیّنه سوگند نیز به عهدهٔ اوست؛ پس اگر بدون بیّنه ادعا کند، حقی نخواهد داشت...»

باب ۱۴

حکم به رهن گذاشتن مال دیگری بدون اذن وی

۱۵۲۷ (۱) علی بن سعید گوید: «از امام صادق‌ﷺ سؤال کردم: شخصی الاغی کرایه می‌کند، سپس با آن به بازار لباس فروشان می‌رود و یک یا دو دست لباس می‌خرد و الاغ را نزد آنان به رهن می‌گذارد. امام‌ﷺ فرمود: الاغ به صاحبش تحویل داده می‌شود و کسی که دو دست لباس را برده، مورد تعقیب قرار می‌گیرد ولی دستش قطع نمی‌شود، چون این خیانت است.»

موسی بن بکر بدون واسطه این حدیث را از امام صادق‌ﷺ و با واسطه از زراره با اندکی تفاوت از امام باقرﷺ روایت کرده است.

أبواب العارية ج ٢٤ ما يدلّ عـلى ذلك **ولاحـظ** بـاب (١) تـحريم الغـصب ووجـوب ردّ المغصوب الى مالكه من أبواب الغصب ج ٢٤.

(١٥)

باب حكم من رهن عبداً اوامة فأعتقه وله مال غيره

(١) **الدعائم** ٢/٨٤: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه قال من رهن عبداً او أمة ثمّ اعـتقه وله ١٥٢٨ ٢٤١٨٣
مال غيره اخذ من ماله فقضى دينه واعتق ما اعتق ولم ينتظر به الأجل ولا يجعل مكانه رهنا وكذلك ان كاتبه او دبّره الّا ان يكون ثمنه مكاتبا او مدبّرا فيه وفاء.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب سوم از باب‌های عاریه، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند و باب یکم از باب‌های غصب را نیز بنگر.[1]

---

۱. از آنجا که باب ۱۵ مربوط به بردگان بود، ترجمه نشد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

كتاب الحجر وأبوابه

(١)

باب انّ الصغير والسّفيه والمجنون محجورون عن التصرّف حتّى تزول عنهم الموانع فيدفع اليهم أموالهم وبيان حدّ ارتفاع الحجر عنهم

قال اللّه تعالى فى سورة النّساء (٤): ٥ و ٦: ﴿وَلَا تُؤْتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ ٱلَّتِى جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمْ قِيَـٰمًا وَٱرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَٱكْسُوهُمْ وَقُولُوا۟ لَهُمْ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ۝ وَٱبْتَلُوا۟ ٱلْيَتَـٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُوا۟ ٱلنِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَٱدْفَعُوٓا۟ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ﴾.

١٥٢٩ ٣٤١٨٤ (١) **كا** ٦٨/٧: (محمّد بن يحيى ـ معلّق عن) **تهذيب** ١٨٣/٩: أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن عيسى عن **فقيه** ١٦٣/٤: منصور (بن حازم ـ فقيه) عن **هشام** (ابن سالم ـ يب) عن ابى عبداللّه ﷺ قال انقطاع يتم اليتيم الاحتلام[١] وهو اشدّه وان احتلم ولم يؤنس منه رشد[٢] وكان سفيها او ضعيفا فليمسك عنه وليّه ماله.

١٥٣٠ ٣٤١٨٥ (٢) **الدعائم** ٦٦/٢: عن جعفر بن محمّد صلوات اللّه عليه انّه قال فى ولىّ اليتيم اذا قرأ القرآن واحتلم واونس منه الرشد دفع اليه ماله وان احتلم ولم يكن له عقل يوثق به لم يدفع اليه وانفق منه بالمعروف عليه.

---

١. بالاحتلام ـ كا.   ٢. رشده ـ فقيه.

فصل ششم: باب‌های حجر

باب ۱

محجور بودن صغیر و سفیه و دیوانه

خداوند تعالی می‌فرماید:

اموال‌تان را که خداوند سامان‌بخش زندگی‌تان قرار داده است، در اختیار سفیهان قرار ندهید و از آن اموال، خوراک و پوشاک آنان را تامین کنید و به طور پسندیده با آنان سخن گویید. یتیمان را تا هنگام رسیدن به سن ازدواج بیازمایید؛ پس اگر احساس کردید که به مرحلهٔ رشد رسیده‌اند، اموال‌شان را در اختیارشان قرار دهید.[1]

۱۵۲۹ (۱) هشام بن سالم از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «پایان یتیمی یتیم احتلام است و آن مرحلهٔ نیرومندی اوست. اگر محتلم شد و رشد و نیروی تشخیص در وی احساس نشد و سفیه و ناتوان بود، سرپرست او نباید مالش را در اختیارش بگذارد.»

۱۵۳۰ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق‌ؑ دربارهٔ سرپرست یتیم فرمود: «هرگاه یتیم قرآن را فراگرفت و محتلم شد و در او رشد و قدرت تشخیص احساس شد، سرپرستش مالش را در اختیار او می‌گذارد و اگر محتلم شد ولی عقل قابل اعتمادی نداشت، مالش در اختیار وی قرار داده نمی‌شود و از آن به طور پسندیده و متعارف، هزینه‌هایش پرداخت می‌شود.»

---

۱. نساء ۴ / ۶_۵.

۱۵۳۱ ۲۴۱۸۶ (۳) **کافی ۶۸/۷**: حمید بن زیاد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن علی بن رباط والحسین بن هاشم و**تهذیب ۱۸۴/۹**: **فقیه ۱۶۴/۴**: صفوان بن یحیی عن **عیص** بن القاسم عن ابی عبداللّه ﷺ قال سألته عن الیتیمة متی یدفع الیها مالها قال اذا علمت انّها لا تفسد ولاتضیع فسألته ان کانت قد تزوّجت[۱] فقال اذا تزوّجت[۲] فقد انقطع ملک الوصیّ عنها.

۱۵۳۲ ۲۴۱۸۷ (۴) **تهذیب ۲۳۲/۶**: **فقیه ۱۹/۳**: روی **الاصبغ** بن نباتة عن امیرالمؤمنین ﷺ انّه قضی ان الحجر[۳] علی الغلام (المفسد ـ فقیه) حتی یعقل وقضی (علیّ ـ فقیه) ﷺ فی الدّین انّه یحبس صاحبه فان تبیّن افلاسه والحاجة فیخلّی سبیله حتّی یستفید مالا وقضی (علیّ ـ فقیه) ﷺ فی الرجل یلتوی علی غرمائه انّه یحبس ثمّ یأمر به فیقسم ماله بین غرمائه بالحصص فان ابی باعه فیقسّمه[۴] بینهم.

۱۵۳۳ ۲۴۱۸۸ (۵) **تفسیر القمی ۱۳۱/۱**: **ابی الجارود** عن ابی جعفر ﷺ فی قوله ﴿وَلَا تُؤْتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ﴾ فالسّفهاء النّساء والولد اذا علم الرجل ان امرأته سفیهة مفسدة وولده سفیه مفسد لا ینبغی له ان یسلّط واحداً منهما علی ماله الذی جعله اللّه له قیاما یقول معاشا.

۱۵۳۴ ۲۴۱۸۹ (۶) **تفسیر العیاشی ۲۲۰/۱**: عن **یونس بن یعقوب** قال سألت أبا عبداللّه ﷺ فی قول اللّه ﴿وَلَا تُؤْتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ﴾ قال من لا تثق به.

۱۵۳۵ ۲۴۱۹۰ (۷) **وفیه ۲۲۰**: عن **ابراهیم** بن عبدالحمید قال سألت أبا جعفر ﷺ عن هذه الآیة ﴿وَلَا تُؤْتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ﴾ قال کلّ من یشرب المسکر فهو سفیه.

۱۵۳۶ ۲۴۱۹۱ (۸) **الدعائم ۶۶/۲**: روینا عن **علیّ** صلوات اللّه علیه انّه بلغه عن عبداللّه بن جعفر تبذیر فاخذ بیده واتی به عثمان فقال له احجر علی هذا فقال له عثمان کیف احجر علی رجل شریکه الزبیر بن العوام وما ادری لهذا القول مخرجا من الحقّ وقد روینا عن عثمان انّه مرّ بسبخة[۵] اشتراها عبداللّه بن جعفر بستّین الفا فقال ما یسرّنی انّها لی بنعلی هذه ثمّ لقی علیاً ﷺ فقال ألا تأخذ علی ید ابن اخیک وتحجر علیه اشتری سبخة بستّین الفا ما یسرّنی

---

۱. زوّجت ـ فقیه. ۲. زوّجت ـ یب. ۳. یحجر ـ فقیه.
۴. فقسّمه ـ فقیه. ۵. ای ارض ذات نزّ وملح.

۱۵۳۱ (۳) عیص بن قاسم گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: چه وقت مال دختر یتیم در اختیارش قرار داده می‌شود؟

امام ﷺ فرمود: هروقت بدانی که وی مال را نابود و تباه نمی‌کند.

سؤال کردم: اگر ازدواج کند [مالش در اختیارش قرار داده می‌شود]؟

امام ﷺ فرمود: با ازدواج وی اختیار وصی دربارهٔ او پایان می‌یابد.»

۱۵۳۲ (۴) اصبغ بن نباته گوید: «امیر مؤمنان ﷺ حکم کرد که پسربچه تا هنگام رسیدن به مرحلهٔ درک و تعقل محجور است و حکم کرد که بدهکار زندانی می‌شود؛ آن‌گاه اگر تنگدستی و نیازمندی وی ثابت شد، آزاد می‌شود تا مال به دست آورد و بدهی‌اش را بپردازد و دربارهٔ بدهکاری که در پرداخت بدهی‌اش کوتاهی کرده بود، حکم کرد که وی را زندانی کنند، سپس به وی دستور دهند تا اموالش را میان طلبکاران به نسبت تقسیم کند و اگر از انجام این کار خودداری کرد، می‌فروشد و میان طلبکاران تقسیم می‌کند.»

۱۵۳۳ (۵) ابو الجارود در تفسیر آیهٔ: «اموال‌تان را در اختیار سفیهان قرار ندهید»، از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مقصود از سفیهان، زنان و فرزندان هستند. هرگاه شخصی بداند که همسر و فرزندش سبک‌مغز و تباه‌کنندهٔ اموال است، برای وی شایسته نیست که هر یک از آنان را بر مالش مسلط کند که خداوند آن را سامان‌بخش زندگی قرار داده است.»

۱۵۳۴ (۶) یونس بن یعقوب گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ این سخن خداوند سؤال کردم: «اموال‌تان را در اختیار سفیهان قرار ندهید!»

امام ﷺ فرمود: [مقصود از سفیه] کسی است که به وی اعتماد نداری.»

۱۵۳۵ (۷) ابراهیم بن عبدالحمید گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ این آیه سؤال کردم: «اموال‌تان را در اختیار سفیهان قرار ندهید!»

امام ﷺ فرمود: هر شرابخواری، سفیه است.»

۱۵۳۶ (۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «علی ﷺ خبردار شد که عبدالله بن جعفر، بخشی از مال خود را هدر داده است. امام ﷺ دست او را گرفت، نزد عثمان آورد و به وی گفت: این مرد را از تصرف در اموالش ممنوع کن!

عثمان گفت: چگونه مردی را محجور کنم که با زبیر بن عوام شریک است؟

نویسنده کتاب دعائم الاسلام می‌گوید: من برای این سخن عثمان توجیه صحیح و حقی نمی‌یابم. برای ما روایت شده که عثمان از زمین شوره زاری عبور کرد که عبدالله بن جعفر آن را شصت هزار درهم خریده بود. عثمان گفت: من خوشحال نمی‌شوم که این زمین در مقابل این کفش‌هایم مال من باشد! سپس با علی ﷺ دیدار کرد و به وی گفت: چرا دست برادرزاده‌ات را نمی‌گیری و او را از تصرف در اموالش ممنوع نمی‌کنی؟ او زمین شوره‌زاری را به شصت هزار درهم خریده است که من خوشحال نمی‌شوم آن زمین در مقابل این کفش‌ها مال من باشد. عثمان در اینجا به علی ﷺ

انّها لی بنعلی هذه وهو هیهنا یامره بالحجر علیه والاخذ علی یدیه وعندما اتاه (بـه ـ خ) الوصیّ صلوات اللّه علیه یامره بالحجر علیه اعتلّ[1] فی ترک ذلک بان الزبیر شریکه ولیس فی شرکة الزبیر ایّاه مایسقط الواجب عنه وهذا بیّن لمن تدبّره.

۱۵۳۷ ۳٤۱۹۲ (۹) **فقیه** ١٦٤/٤: وقد روی عن **الصادق** ﷺ انّه سئل عن قول اللّه ﷻ ﴿فَإِنْ ءَانَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوٓاْ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ﴾ قال ایناس الرشد حفظ المال.

۱۵۳۸ ۳٤۱۹۳ (۱۰) **تفسیر القمی** ۱۳۱/۱: واما قوله ﴿وَٱبْتَلُواْ ٱلْيَتَٰمَىٰ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغُواْ ٱلنِّكَاحَ فَإِنْ ءَانَسْتُم مِّنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوٓاْ إِلَيْهِمْ أَمْوَٰلَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَآ إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَن يَكْبَرُواْ﴾ قال من کان فی یده مال الیتامی فلا یجوز له ان یعطیه حتّی یبلغ النکاح فاذا احتلم وجب علیه الحدود واقامة الفرائض ولا یکون مضیّعا ولا شارب الخمر ولا زانیاً فاذا آنس منه الرشد دفع الیـه المـال واشهد علیه وان کانوا لایعلمون انّه قد بلغ فانّه یمتحن بریح ابطه او نبت عانته فاذا کان ذلک فقد بلغ فیدفع الیه ماله اذا کان رشیداً ولا یجوز ان یحبس علیه ماله ویعلّل انّه لم یکبر.

۱۵۳۹ ۳٤۱۹٤ (۱۱) **فقه الرضا** ﷺ ۳۳۲: أروی عن **العالم** لایُتْمَ بعد احتلام فاذا احتلم امتحن فی امر الصغیر والوسیط والکبیر فان اونس منه رشداً دفع الیه ماله والّا کان علی حالته الی ان یأنس منه الرشد.

۱۵٤۰ ۳٤۱۹٥ (۱۲) **الجعفریات** ۱۱۳: باسناده عن **علیّ** ﷺ قال قال رسول اللّهﷺ لا طلاق الّا من بعد نکاح (الی ان قال) ولا یُتْمَ بعد تحلّم.

۱٥٤۱ ۳٤۱۹٦ (۱۳) **العوالی** ۱۲۰/۲: روی انّ رجلا کان عنده مال کثیر لابن اخ له یتیم فلمّا بلغ الیتیم طلب المال فمنعه منه فترافعا الی النبیّﷺ فامره بدفع ماله الیـه فـقال اطـعنا اللّـه واطـعنا الرسول ونعوذ باللّه من الحوب[2] الکبیر ودفع الیه ماله فقال النبیّﷺ ﴿وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ﴾ ویطع ربّه هکذا فانّه یحلّ داره ای جنّته فلمّا اخذ الفتی ماله انفقه فی سبیل اللّه فقال النبیّﷺ ثبت الاجر وبقی الوزر فقیل کیف یا رسول اللّه فقال ثبت للغلام الاجر ویبقی الوزر عـلی والده وجاء فی حدیث آخر الرضا لغیره والتعب علی ظهره.

---

۱. ای تعلّل واعتذر. ۲. الحوب: الاثم العظیم.

دستور می‌دهد که عبدالله را محجور کند و دستش را بگیرد ولی هنگامی که جانشین پیامبرﷺ به وی دستور می‌دهد که عبدالله را محجور کند، به بهانهٔ شریک بودن عبدالله با زبیر آن را ترک می‌کند؛ در حالی که شراکت زبیر با عبدالله وظیفهٔ عثمان را ساقط نمی‌کند و این مطلب برای هرکس که بیندیشد، روشن است.»

۱۵۳۷ (۹) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که از امام صادقؑ دربارهٔ این آیه: «**پس اگر احساس کردید که به مرحلهٔ رشد رسیده‌اند، اموال‌شان را در اختیارشان قرار دهید.**» سؤال شد. امامؑ فرمود: «مقصود از احساس رشد، حفظ مال است.»

۱۵۳۸ (۱۰) دربارهٔ آیه: «**و یتیمان را تا هنگام رسیدن به سن ازدواج بیازمایید. پس اگر احساس کردید که به مرحلهٔ رشد رسیده‌اند، اموال‌شان را در اختیارشان قرار دهید و از بیم بزرگ شدن آنان اموال‌شان را با اسراف و شتاب نخورید.**» در تفسیر قمی آمده است: «هرکس مال یتیمان را در اختیار دارد، برای وی جایز نیست که آن را در اختیارشان قرار دهد تا به سن ازدواج برسند. پس وقتی که یتیم محتلم شد، اجرای حدود دربارهٔ وی و انجام واجبات برای او واجب می‌شود و برای او لازم است که تباه کنندهٔ اموال و شرابخوار و زناکار نباشد. پس هنگامی که احساس شد به مرحله رشد رسیده است اموال وی در اختیارش قرار داده و بر آن گواه گرفته می‌شود و اگر معلوم نباشد که بالغ شده است، با بدبوشدن زیر بغل و روییدن مو بر شرمگاه و ظهار، آزمایش می‌شود. اگر چنین بود، حتماً وی بالغ شده است و در صورت رشید و عاقل بودن، اموالش در اختیارش قرار داده می‌شود و جایز نیست که به بهانهٔ بزرگ نشدن اموالش را از وی بازدارند.»

۱۵۳۹ (۱۱) در کتاب فقه الرضا از امام موسی بن جعفرؑ روایت می‌شود که فرمود: «پس از احتلام، هیچ‌کس یتیم نیست. وقتی که یتیم محتلم شد، در مورد کارهای کوچک، متوسط و بزرگ آزمایش می‌شود. پس اگر احساس شد که به مرحلهٔ رشد و تشخیص رسیده است، مالش در اختیارش گذاشته می‌شود. در غیر این صورت، بر همان وضع پیشین باقی می‌ماند تا احساس شود که به مرحلهٔ رشد و تشخیص رسیده است.»

۱۵۴۰ (۱۲) در کتاب جعفریات از علیؑ روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «طلاقی نیست مگر پس از ازدواج... و هیچ‌کس پس از احتلام، یتیم نیست.»

۱۵۴۱ (۱۳) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «در زمان پیامبر اکرمﷺ شخصی اموال فراوانی از برادرزادهٔ یتیمش در اختیار داشت. وقتی آن یتیم به مرحلهٔ بلوغ رسید، اموالش را درخواست کرد ولی عمویش آن را در اختیار وی قرار نداد. سرانجام برای قضاوت نزد پیامبر اکرمﷺ رفتند. آن حضرت دستور داد اموال برادرزاده‌اش را در اختیار وی قرار دهد. آن مرد گفت: از خدا و از پیامبرﷺ پیروی کردیم و از گناهان بزرگ به خداوند پناه می‌بریم. آن‌گاه اموال برادرزاده‌اش را به وی تحویل داد. در این هنگام پیامبر اکرمﷺ فرمود: هرکس نفسش از حرص و بخل، بازداشته شود و از پروردگارش مثل این شخص پیروی کند، همانا او در خانه‌اش - یعنی بهشت - سکنی خواهد گزید. وقتی آن جوان اموالش را تحویل گرفت، آنها را در راه خدا انفاق کرد و پیامبر اکرمﷺ فرمود: پاداش ثابت شد و گناه باقی ماند.

گفته شد: ای رسول خداﷺ! این‌که فرمودید چگونه است؟

پیامبر اکرمﷺ فرمود: پاداش برای این جوان ثابت شد و گناه آن برای پدرش باقی است.»

و در حدیث دیگری آمده است: «خشنودی خدا برای دیگری است و رنج و گرفتاری آن بر دوش وی.»

۱۵۴۲ ۳۴۱۹۷ (۱۴) فقیه ۱۶۴/۴: قال أبو عبداللّه ﷺ اذا بلغت الجارية تسع سنين دفع اليها مالها وجاز امرها فى مالها واقيمت الحدود التامّة لها وعليها.

وتقدّم فى احاديث باب (۱۲) اشتراط التكليف بالبلوغ وبيان حدّه من أبواب المقدّمات ج ۱ ما يدلّ على ذلك. وفى رواية النضر (۱) من باب (۲۲) ماورد فى إعداء الدّاء من أبواب احكام الدوابّ ج ۲۱ قوله ﷺ ولا يُتْمَ بَعْدَ ادراك وفى احاديث باب (۱۱) اشتراط البلوغ والعقل والرشد فى جواز البيع من أبواب البيع ج ۲۲ ما يناسب ذلك وفى رواية ابن سنان (۳۴) من باب (۱) تحريم اخذ الربا من أبوابه ج ۲۳ قوله ﷺ فحرّم اللّه ﷻ على العباد الرّبا لعلّة فساد الأموال كما حظر على السفيه أن يدفع اليه ماله لِما يتخوّف عليه من فساده حتّى يؤنس منه رشده.

ويأتى فى احاديث الباب التالى وباب (۶۴) عدم جواز دفع الوصىّ مال اليتيم اليه قبل البلوغ من أبواب الوصيّة ج ۲۴ وباب (۷۳) حكم وصيّة من لم يبلغ والسّفيه والمجنون ما يدلّ على ذلك. ولاحظ باب (۵۱) انّ الولاية على الصغير لأبيه وجدّه من قبل الأب من أبواب عقد النكاح ج ۲۵ وباب (۱۳) اشتراط البلوغ فى وجوب الحدّ تامّاً من أبواب الاحكام العامّة للحدود ج ۳۰ فانّ فيهما ما يناسب ذلك.

(۲)

باب انّ الرّقّ محجور عليه فى التّصرف فى المال الّا باذن المالك وكذا المكاتب المشروط

۱۵۴۳ ۳۴۱۹۸ (۱) الدعائم ۳۰۷/۲: عن على وابى جعفر وابى عبداللّه ﷺ انّهم قالوا العبد لا يملك شيئاً الّا ما ملّكه مولاه ولا يجوز ان يعتق ولاان يتصدّق ولا يهب ممّا فى يديه الّا ان يكون المولى أباح له ذلك او اقطعه مالا من ماله او أباح له ما فعله فيه او جعل عليه ضريبة[۱] يؤدّيها اليه واباح له ما اصاب بعد ذلك.

---

۱. ضريبة العبد: ما يؤدّى لسيّده من الخراج المقدّر عليه.

(۱۴) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق﷣ فرمود: «هنگامی که دختر به نه سالگی رسید، اموالش به وی تحویل داده می‌شود و تصرفات وی در مالش صحیح و گذراست و همهٔ حدود ـ چه به سود و چه به زیان وی ـ دربارهٔ او جاری می‌شود.» ۱۵۴۲

ارجاعات

گذشت:

در روایـات بـاب دوازدهـم از بـاب‌های مـقدمات عـبادات، مـطالبی هست کـه بـر ایـن بـحث دلالت می‌کند.

در روایت یکم از باب بیست و دوم از باب‌های احکام حیوانات فرمودهٔ معصوم﷣ که: «پس از بلوغ هیچ‌کس یتیم نیست.»

و در روایات باب یازدهم از باب‌های خرید و فروش، مناسب با این بحث هست.

و در روایت سی و چهارم از باب یکم از باب‌های ربا فرمودهٔ امام﷣ که: «خداوند ربا را به دلیل تباه ساختن اموال بر بندگان حرام کرد؛ همان گونه که تحویل اموال سفیه را به وی به دلیل ترس از تباه کردن اموال از سوی وی ممنوع کرد تا این‌که از وی احساس رشد شود.»

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب شصت و چهارم از باب‌های وصیت و باب هفتاد و سوم آنچه بر این باب دلالت می‌کند، هست و باب پنجاه و یکم از باب‌های عقد ازدواج و باب سیزدهم از بـاب‌های احکام عمومی حدود را بنگر که مناسب با این بحث است.

۱۵۴۴ ۲۴۱۹۹ (۲) مستدرك ۴۳۰/۱۳: البحار عن كشف المناقب عن ابى مطر عن امير المؤمنين عليه السلام في حديث قال ثمّ اتى اصحاب التمر فاذا خادمة تبكى فقال ما يبكيك قالت باعنى هذا الرجل تمرا بدرهم فردّه موالى وابى ان يقبله فقال خذ تمرك وأعطها درهما فانّها خادم ليس لها امر الخبر.

وتقدّم فى احاديث باب (۲۱) انّ المملوك يملك فاضل ضريبته من أبواب بيع العبيد ج ۲۳ ما يناسب ذلك ويأتي في احاديث باب (۴۷) ما ورد فيمن اوصى بثلث ماله لعبده من أبواب الوصيّة ج ۲۴ وباب (۴۸) ان المكاتب اذا أوصى او اوصى له صحّت بقدر ما اعتق منه وباب (۷۴) أنّ المملوك لا وصيّة له الّا باذن سيّده وباب (۷) أنّ المكاتب لايجوز له التزويج ولا الحجّ الّا باذن مولاه من أبواب المكاتبة ج ۲۴ ما يناسب ذلك. وفى رواية ابى خديجة (۲۹) من باب (۲) انّ من وجد لقطة فان كانت اقلّ من الدرهم فهي له من أبواب اللّقطة ج ۲۳ قوله عليه السلام ما للمملوك واللّقطة المملوك لا يملك من نفسه شيئاً.

(۳)

باب انّ غريم المفلس إذا وجد متاعه بعينه هل له أن يأخذه أم لا

۱۵۴۵ ۲۴۲۰۰ (۱) كافي ۲۴/۷: تهذيب ۱۶۶/۹: استبصار ۱۱۶/۴: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن فقيه ۱۶۷/۴: (محمّد ـ فقيه) ابن أبي عمير عن جميل عن بعض أصحابنا عن أبي عبداللّه عليه السلام فى رجل باع متاعاً من رجل فقبض المشترى المتاع ولم يدفع الثمن ثمّ مات المشترى والمتاع قائم بعينه قال إذاكان المتاع قائماً بعينه ردّ إلى صاحب المتاع وقال ليس للغرماء أن يخاصموه[1].

۱۵۴۶ ۲۴۲۰۱ (۲) تهذيب ۱۹۳/۶: استبصار ۸/۳: محمّد بن أحمد بن يحيى عن العبّاس عن حمّاد بن عيسى عن عمر بن يزيد عن أبي الحسن عليه السلام قال سألته عن الرجل يركبه[2] الدين فيوجد متاع رجل عنده بعينه قال لايحاصّه[3] الغرماء.

---

۱. أن يخاصّوه ـ يب خ ـ صا خ. ۲. ركبه الدين صار مديوناً ـ المنجد. ۳. أى لا يجعل لهم نصيب منه.

باب ۳[1]

حق تقدّم طلبکار نسبت به عین مال خویش در اموال مفلس

(۱) جمیل با واسطه روایت می‌کند که از امام صادق‌ؑ سؤال شد: «شخصی کالایی را بدون ۱۵۴۵
پرداخت بهای آن می‌خرد و پس از تحویل گرفتن آن می‌میرد در حالی که هنوز آن کالا به حال اول خود باقی است.

امام‌ؑ فرمود: در صورتی که آن کالا به حال خود باقی است به صاحبش ـ فروشنده ـ تحویل داده می‌شود و طلبکاران حق ندارند دربارهٔ آن با وی به نزاع بپردازند.»

(۲) عمر بن یزید گوید: «از امام موسی بن جعفر ؑ سؤال کردم: کالای شخصی نزد بدهکارِ [ور ۱۵۴۶
شکسته] بدون تغییر موجود است.

امام‌ؑ فرمود: دیگر طلبکاران سهمی در آن ندارند.»

۱. باب ۲ ترجمه نشد.

۱۵۴۷ ۳۴۲۰۲ (۳) الدّعائم ۶۷/۲: عن عليّ صلوات اللّه عليه أنّه قال إذا أفلس الرجل وعنده متاع رجل بعينه فهو أحقّ به.

۱۵۴۸ ۳۴۲۰۳ (٤) وفيه ۶۷/۲: عن جعفر بن محمّد صلوات اللّه عليهما أنّه سئل عن القوم يكون لهم عَلَى الرّجل دين فأدرك رجل منهم بعض سلعته في يديه ما حاله فقال ﷺ يخيّر أهل الدَّين بأن يعطوا الذي أدرك متاعه ماله ويأخذوا المتاع أو يسلّموا إليه ما أدرك من متاعه قيل له فان اختاروا أخذ المتاع فربحوا فيه أو وضعوا ما حالهم قال ﷺ الربح والوضيعة[1] للّذي عليه الدَّيْن وله عليه ما بقي.

۱۵۴۹ ۳۴۲۰٤ (٥) تهذيب ۱۹۳/۶: استبصار ۸/۳: محمّد بن عليّ بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن أبي ولّاد قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن رجل باع من رجل متاعاً إلى سنة فمات المشتري قبل ان يحلّ ماله وأصاب البائع متاعه بعينه (أ ـ يب) له أن يأخذه إذا حقّق له قال فقال ان كان عليه دين وترك نحواً ممّا عليه فليأخذان حقّق له فانّ ذلك حلال له ولو لم يترك نحواً من دينه فانّ صاحب المتاع كواحد ممّن له عليه شيء يأخذ بحصّته ولا سبيل له على المتاع.

۱۵۵۰ ۳۴۲۰۵ (۶) تهذيب ۱۶۶/۹: استبصار ۱۱۶/٤: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى عن شعيب عن أبي بصير عن أبي‌عبداللّه ﷺ انّه سئل عن رجل كانت عنده مضاربة أو وديعة أو أموال أيتام أو بضايع وعليه سلف لقوم فهلك وترك ألف درهم أو أكثر من ذلك والذي للناس عليه أكثر ممّا ترك فقال يقسم لهؤلاء الذين ذكرت كلّهم على قدر حِصَصِهِم أموالهم.

وتقدّم في أحاديث باب (۱۳) انّه اذا مات الراهن وعليه ديون أكثر من تركته قسّم الرهن من أبواب الرهن ج ۲۳ ما يناسب ذلك ويأتي في رواية السكوني (۱) من باب (۱۱) حكم من كان بيده مال مضاربة فمات من أبوابها ج ۲۳ قوله ﷺ ان سمّاه بعينه قبل موته فقال هذا لفلان فهو له وان مات ولم يذكره فهو اسوة الغرماء.

---

۱. الوضيعة: الخسارة والنقيصة.

۱۵۴۷ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیر مؤمنان ﷺ فرمود: «هرگاه شخصی مفلس شود و کالای دیگری بدون تغییر نزد وی موجود باشد، صاحبش به آن سزاوارتر است.»

۱۵۴۸ (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «گروهی از یک نفر طلبکارند. یکی از آنان کالای خود را نزد وی می‌یابد. حکم آن چیست؟ امام ﷺ فرمود: طلبکاران می‌توانند طلب کسی را که کالایش را یافته بپردازند و آن را بردارند یا کالایش را به وی تحویل دهند.

گفته شد: اگر طلبکاران کالا را برداشتند و در آن سود یا زیان کردند، چه حکمی دارد؟ امام ﷺ فرمود: سود و زیان آن برای بدهکار است و باقیماندهٔ طلب صاحب کالا نیز برعهده اوست.»

۱۵۴۹ (۵) ابو ولّاد گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی کالایی را به صورت نسیه به مدت یک سال به دیگری می‌فروشد و پیش از سررسید، خریدار می‌میرد. فروشنده کالای خود را بدون تغییر در اموال او می‌یابد. آیا برای وی جایز است در صورت امکان آن را بردارد؟

امام ﷺ فرمود: اگر میّت بدهکار است و اموال بر جای مانده از وی در حدود بدهکاری‌اش است، در صورت امکان فروشنده می‌تواند آن را بردارد؛ زیرا این کار برای وی حلال است ولی اگر میّت به اندازهٔ بدهکاری‌اش از خود مال برجا نگذاشته است، پس صاحب آن کالا همانند یکی از طلبکاران است، به نسبت طلبش دریافت می‌کند و نسبت به کالا حقّی ندارد.»

۱۵۵۰ (۶) ابو بصیر گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: نزد شخصی مال مضاربه یا ودیعه یا اموال یتیمان یا سرمایهٔ دیگران وجود دارد اموالی نیز به دیگران بدهکار است. این شخص می‌میرد و هزار درهم یا بیشتر بر جای می‌گذارد ولی بیش از آن به مردم بدهکار است.

امام ﷺ فرمود: اموال همهٔ اینها که گفتی، در میان‌شان به نسبت طلب‌شان تقسیم می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سیزدهم از باب‌های رهن مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

در روایت یکم از باب یازدهم از باب‌های مضاربه فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «اگرپیش از مرگ به طور مشخص از او نام ببرد و بگوید: این متعلق به فلانی است، مال او خواهد بود ولی اگر بمیرد و سخنی از وی به میان نیاورد، پس او نیز همانند دیگر طلبکاران خواهد بود.»

(٤)

باب ماورد في التفليس وتقسيم مال المفلس على غرمائه

۱۵۵۱ ۲٤۲۰٦ (۱) **تهذيب** ٦/٢٩٩: أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد عن محمّد بن يحيى الخزّاز عن غياث بن إبراهيم عن جعفر عن أبيه عليهما السلام انّ عليّاً عليه السلام كان يفلّس[1] الرجل إذا التوى[2] على غُرمائه ثمّ يأمر (به ـ خ يب) فيقسّم ماله بينهم بالحصص فإن أبى باعه فقسّمه[3] (بينهم ـ يب ـ صا) يعني ماله. **تهذيب** ٦/٢٩٩: محمّد بن عليّ بن محبوب عن يعقوب بن يزيد عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن اسحاق بن عمّار عن جعفر عن أبيه مثله. **كافي** ٥/١٠٢: محمّد بن يحيى عن **استبصار** ٣/٧: أحمد بن محمّد ابن فضّال عن عمّار عن أبي عبدالله عليه السلام قال كان أمير المؤمنين عليه السلام يحبس الرّجل (وذكر مثله).

۱۵۵۲ ۲٤۲۰۷ (۲) **كافي** ٧/٤٣١: **تهذيب** ٦/٢٨٨: محمّد بن يحيى عن عليّ بن اسماعيل عن محمّد بن عمر[4] عن عليّ بن الحسين[5] عن حريز عن أبي عبيدة قال قلت لأبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام رجل دفع إلى رجل ألف درهم يخلطها بماله ويتّجر بها (قال ـ يب) فلمّا طلبها منه قال ذهب المال وكان لغيره معه مثلها ومال كثير لغير واحد فقال (له ـ كا) كيف صنع أولئك قال أخذوا أموالهم (نفقات ـ كا) فقال أبو جعفر وأبو عبدالله عليهما السلام جميعاً يرجع عليه[6] بماله ويرجع هو على أولئك بما أخذوا.

۱۵۵۳ ۲٤۲۰۸ (۳) **الدّعائم** ٢/٦٨: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام انّه قال المفلس إذا قام عليه الغُرماء فإنّه يبدأ منهم بقبض حقّه ممّا وجد في يديه كلُّ عامل عمل فيه (بأُجرته ـ خ) أو أجير استوجر عليه بأجرته أو بثمن دابّته ان كان عليه قد عُمِلَت فيه أو ما أشبه ذلك ويكون الغرماء بعد ذلك أُسْوَةً.

---

١. فلّس القاضي فلاناً: حكم بافلاسه. المنجد ـ اي نادى عليه انّه فلس ـ اللسان.
٢. التوى أي تثاقل ـ اللسان. ٣. فيقسم ـ خ. ٤. عمرو ـ كا.
٥. الحسن ـ كا. ٦. إليه ـ كا.

باب ۴

حکم مفلس شدن و تقسیم اموال مفلس بین طلبکاران

۱۵۵۱ (۱) غیاث بن ابراهیم از امام صادق‌ؑ از پدرش‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه شخصی در پرداخت بدهی‌هایش کوتاهی می‌کرد، امیر مؤمنان‌ؑ به مفلس بودن وی حکم می‌کرد. سپس به وی دستور می‌داد تا اموالش را در میان طلبکارانش به نسبت تقسیم کند و اگر از این کار خودداری می‌کرد، خود، آن را می‌فروخت و میان طلبکاران تقسیم می‌کرد.»

عمار از امام صادق‌ؑ نیز نظیر این حدیث را روایت کرده است.

۱۵۵۲ (۲) ابو عبیده گوید: «به امام باقرؑ و امام صادق‌ؑ گفتم: شخصی هزار درهم برای تجارت به کسی می‌دهد که افراد زیادی اموال‌شان را به وی می‌سپارند. او نیز همهٔ آن اموال را با هم یکی و با آنها تجارت می‌کند. شخصی که هزار درهم به وی سپرده وقتی مالش را درخواست می‌کند، وی می‌گوید: مال از میان رفته است.

سپرده گذار می‌گوید:دیگران اموال‌شان را چه کردند؟

مرد تاجر می‌گوید: آنان اموال‌شان را گرفتند.

امام باقرؑ و امام صادق‌ؑ هر دو در این باره فرمودند: سپرده گذار از مرد تاجر مالش را درخواست می‌کند و او نیز از دیگران آنچه گرفته‌اند، درخواست می‌کند.»

۱۵۵۳ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق‌ؑ فرمود:«هنگامی که طلبکاران علیه مفلسی به پا می‌خیزند، نخست هرکس که در اموال موجود او حقّی دارد، حقش را برمی‌دارد. کسی که در آن کاری انجام داده و یا کارگری که برای آن اجیر شده، اجرتش را می‌گیرد یا اگر با حیوانش در آن کاری انجام داده، بهای آن را می‌گیرد و نظیر آن. آن‌گاه طلبکاران یکسان خواهند بود.»

١٥٥٤ (٤) وفيه ٧١/٢: وسئل جعفر بن محمّد عليهما السلام عن معنى التفليس فقال إذا ضُرِبَ على يديه
٢٤٢٠٩ ومنع من البيع والشراء فذلك التفليس ولا يكون ذلك الّا من سلطان.

وتقدّم في أحاديث باب (١٣) أنّ المديون لايلزم على بيع مالا بدّله مِنهُ من أبواب الدين ج ٢٣ وباب (١٥) أنّ ثمن كفن الميّت مقدّم على دَيْنِه وباب (٢١) أنّ المقتول إذا كان عليه الدّين ولم يترك مالاً يجب قضاء دينه من ديته وباب (٢٢) أنّ من مات حلّ ماله وما عليه من الدين ما يناسب ذلك وكذا في أحاديث باب (١٣) حكم ما اذا مات الراهن وعليه ديون أكثر من تركته من أبواب الرهن ج ٢٣. وفي رواية الأصبغ (٤) من باب (١) أنّ الصغير والسفيه والمجنون محجورون من أبواب الحجر ج ٢٣ قوله عليه السلام انّه أي صاحب الدَّين يحبس ثمّ يأمر به فيقسّم ماله بين غرمائه بالحصص.

ويأتي في رواية السكوني (٢) من الباب التّالي قوله عليه السلام انّ عليّاً عليه السلام كان يحبس في الدّين ثمّ ينظر فان كان له مال أعطى الغرماء الخ. وفي رواية السكوني (١) من باب (١١) حكم من كان بيده مال مضاربة فمات من أبوابها ج ٢٣ قوله عليه السلام وإن مات ولم يذكره فهو أُسْوَةُ الغرماء.

(٥)

باب حبس المديون وحكم المفلس

١٥٥٥ (١) تهذيب ١٩٦/٦: محمّد بن الحسن الصفّار عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن
٢٤٢١٠ يحيى عن غياث عن أبيه انّ عليّاً عليه السلام كان يحبس في الدين فإذا[١] تبيّن له افلاس وحاجة خلّى سبيله حتّى يستفيد مالاً. تهذيب ٢٩٩/٦: استبصار ٤٧/٣: محمّد بن عليّ بن محبوب عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن يحيى عن غياث بن ابراهيم عن جعفر عن أبيه عليهما السلام انّ عليّاً عليه السلام (وذكر مثله).

١٥٥٦ (٢) تهذيب ٣٠٠/٦: استبصار ٤٧/٣: محمّد بن عليّ بن محبوب عن إبراهيم بن هاشم
٢٤٢١١ عن النوفليّ عن السّكوني عن جعفر عن أبيه عليهما السلام انّ عليّاً عليه السلام كان يحبس في الدَّيْن ثمّ ينظر

١. فان ـ يب الثاني.

(۴) در همان کتاب روایت شده که از امام صادق﵇ دربارهٔ معنای حکم کردن به مفلس شدن شخصی سؤال شد. امام﵇ فرمود: «هنگامی که محجور و از خرید و فروش بازداشته شود، این، همان حکم به مفلس شدن اوست و این کار تنها از سوی حاکم انجام می‌پذیرد.» ۱۵۵۴

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سیزدهم، پانزدهم، بیست و یکم و بیست و دوم از باب‌های بدهی و همچنین باب سیزدهم از باب‌های رهن، مناسب با این بحث آمده است.

و در روایت چهارم از باب یکم از باب‌های حجر فرمودهٔ معصوم﵇ که: «بدهکار بازداشت می‌شود، سپس به وی دستور داده می‌شود تا اموالش را به نسبت میان طلبکاران تقسیم کند.»

می‌آید:

در روایت دوم از باب بعدی فرمودهٔ معصوم﵇ که: «علی﵇ بدهکار را بازداشت و سپس دربارهٔ وی تحقیق می‌کرد، پس اگر مال داشت، به طلبکاران پرداخت می‌کرد.»

و در روایت یکم از باب یازدهم از باب‌های مضاربه فرمودهٔ امام﵇ که: «پس اگر مُرد و نامی از او به میان نیاورد، همانند دیگر طلبکاران است.»

باب ۵

بازداشت بدهکار و حکم مفلس

(۱) غیاث گوید: «علی﵇ بدهکار را بازداشت می‌کرد، پس آن‌گاه که تهیدستی و نیاز او روشن می‌شد، رهایش می‌کرد تا مالی به دست آورد.» ۱۵۵۵

در سند دیگری غیاث بن ابراهیم، این حدیث را از امام صادق﵇ از پدرش﵇ روایت کرده است.

(۲) سکونی از امام صادق﵇ از پدرش﵇ روایت می‌کند که فرمود: «علی﵇ بدهکار را بازداشت، آن‌گاه دربارهٔ او تحقیق می‌کرد. اگر مال داشت به طلبکاران می‌پرداخت و اگر مالی نداشت که به طلبکاران بپردازد به آنان می‌گفت: هر کاری که می‌خواهید با او بکنید. اگر می‌خواهید، آن را اجیر کنید و اگر می‌خواهید، او را به کار گمارید.» ۱۵۵۶

فان كان له مال أعطى الغرماء وان لم يكن (له ـ يب) مال دفعه إلى الغرماء فيقول لهم اصنعوا به ما شئتم آجَرُوه[1] وان شئتم استعملوه[2] وذكر الحديث.

۱۵۵۷ ۳۴۲۱۲ (۳) الدّعائم ۷۱/۲: عن عليّ ﷺ انّه قال لاحَبْسَ على معسر[3] قال اللّه ﷻ ﴿وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ﴾ فالمعسر إذا أثبت عدمه لم يكن عليه حبس وان كان الذى عليه من الدّين من شيء وصل إليه فالبيّنة عليه فى دعوى العدم، ان دفع ذلك خصمه، وان كان فى شيء لم يصل إليه كدين لزمه من جناية أو كفالة أو حوالة أو صداق امرأة أو ما أشبه ذلك فالقول قوله مع يمينه ما لم يظهر له مال او تقوم عليه بيّنة.

۱۵۵۸ ۳۴۲۱۳ (٤) الدّعائم ۵۳۹/۲: عن عليّ ﷺ انّه قال لا حبس على معسر في الدّين.

۱۵۵۹ ۳۴۲۱٤ (۵) تهذيب ۲۹۹/٦: ابن قولويه عن أبيه عن سعد عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن أبيه عن عبداللّه بن المغيرة تهذيب ٤٥٤/٧: محمّد بن عليّ بن محبوب عن بنان عن أبيه عن عبداللّه عن السكونيّ عن جعفر (بن محمّد ـ يب ج ۷) عن أبيه عن عليّ ﷺ انّ امرأة استعدت على زوجها انّه لا ينفق عليها وكان زوجها معسراً فأبى (عليّ ﷺ ـ يب ج ۷) ان يحبسه وقال ﴿فَإِنَّ مَعَ ٱلْعُسْرِ يُسْرًا﴾.

۱۵٦۰ ۳۴۲۱۵ (٦) الجعفريّات ۱۰۸: باسناده عن عليّ ﷺ انّ امرأة استعدت عليّاً على ﷺ[4] زوجها فأمر عليّ ﷺ بحبسه وذلك الزّوج لا ينفق عليها اضراراً بها فقال الزوج احبسها معى فقال عليّ ﷺ لك ذلك انطلقى معه (لا يكون عليك حدّاً[5]. في نسخة من الجعفريّات هكذا).

۱۵٦۱ ۳۴۲۱٦ (۷) العوالى ۲۲۱/۱: قال النّبيّ ﷺ للدّيّان من أعسر خذوا ما وجدتم ليس لكم الّا ذلك.

وتقدّم فى أحاديث باب (۷) انّه على الامام ان يخرج المحبسين فى الدَّيْن أو التُّهمة إلى الجمعة من أبواب صلوة الجمعة ج ٦ ما يناسب الباب وفى أحاديث باب (۱۱) وجوب انظار المعسر من أبواب الدين ج ۲۳ مايدلّ على ذلك وفى رواية الأصبغ (٤) من باب (۱) انّ الصغير والسفيه والمجنون محجورون من أبواب الحجر ج ۲۳ قوله وقضى عليّ ﷺ في الدّين انّه يحبس صاحبه فان تبيّن افلاسه والحاجة فيخلّى سبيله حتّى يستفيد مالاً.

---

۱. فآجروه ـ خ صا. ۲. فاستعملوه ـ خ صا. ۳. مفلس ـ خ.
٤. على عليّ ـ خ. ۵. لا.... عليك احداً ـ خ ـ في المستدرك ذكر الحديث الى قوله انطلقي معه.

۱۵۵۷ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «علی؛ فرمود: تهیدست، بازداشت نمی‌شود. خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «و اگر تنگدست بود، پس باید تا زمان گشایش به وی فرصت دهید.» پس مفلس هرگاه نداری خود را به اثبات رساند، بازداشت نمی‌شود. اگر بدهی او به خاطر چیزی باشد که گرفته است، پس مدعی تهیدستی باید بیّنه اقامه کند؛ در صورتی که طلبکار منکر آن باشد و اگر بدهی او در ارتباط با چیزی باشد که به دست او نرسیده است ـ مانند بدهی به خاطر جنایت یا ضمانت یا حواله یا مهریهٔ همسر و امثال آن ـ تا پیش از آشکار شدن مالی برای وی یا اقامه بیّنه علیه او سخن وی همراه با سوگندش پذیرفته است.»

۱۵۵۸ (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که امیر مؤمنان؛ فرمود: «بدهکار مفلس، بازداشت نمی‌شود.»

۱۵۵۹ (۵) سکونی از امام صادق؛ از پدرش؛ روایت می‌کند که فرمود: «زنی علیه شوهرش به امیر مؤمنان؛ شکایت کرد که وی نفقهٔ او را نمی‌پردازد و شوهر آن زن مفلس بود؛ از این رو علی؛ از بازداشت کردن او خودداری کرد و این آیه را تلاوت کرد: «پس حتماً همراه سختی، آسانی هست.»

۱۵۶۰ (۶) در کتاب جعفریات روایت می‌شود که: «در زمان علی؛ مردی برای در تنگنا و فشار قرار دادن همسرش به وی نفقه نمی‌داد. آن زن در این باره از شوهرش به علی؛ شکایت کرد. امیر مؤمنان؛ دستور داد او را بازداشت کنند. آن مرد گفت: همسرم را با من بازداشت کن. علی؛ به مرد گفت: تو این حق را داری. آن‌گاه به زن گفت: همراه او برو!

در برخی از نسخه‌ها آمده است که علی؛ در ادامه فرمود: حدّی بر تو نیست.»

۱۵۶۱ (۷) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرم؛ به کسانی که از مفلسی طلبکار بودند، فرمود: «هر چه یافتید بردارید، شما جز این، حق دیگری ندارید.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتم از باب‌های نمازجمعه و باب یازدهم از باب‌های بدهی، آنچه بر این باب دلالت می‌کند، هست.

در روایت چهارم از باب یکم از باب‌های حجر این گفته که: «علی؛ حکم کرد که بدهکار بازداشت شود. پس اگر مفلس بودن و نیازمندی وی ثابت شد، آزاد می‌شود تا مالی به دست آورد.»

ويأتي في باب (١٤) من يجوز حبسه او يجب او يخلّد في السّجن من أبواب حدّ المحارب والمرتدّ ج ٣١ ما يدلّ على ذلك فلاحظ.

(٦)

باب أنّ المفلس لا يمنع من النكاح ولا لزوجته ان تمنعه من نكاح غيرها

١٥٦٢ ٢٤٢١٧ (١) الدّعائم ٧١/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال ليس يمنع المفلس من النكاح ولا لزوجته ان تمنعه من نكاح غيرها لمكان مهرها وهي كأحد الغرماء وما قضى من ديونه أو فعل وهو قائم الوجه[١] لم يرجع عليه.

وتقدّم في رواية الجعفريّات (٦) من الباب المتقدّم ما يناسب ذلك.

(٧)

باب ماورد في أنّ الدائن بعد التفليس أولى من المقارض ومن الغرماء الأوّلين والمقارض أولى من الّذين داينوه قبل التفليس وحكم من ابتاع عبداً أو متاعاً فتصدّق بالمتاع أو أعتق العبد قبل استيفاء البايع الثمن

١٥٦٣ ٢٤٢١٨ (١) الدّعائم ٦٨/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال في رجلٍ لحقه دين ففلّس لغرمائه ثمّ أعطاه بعد التفليس رجل مالاً قراضاً فربح في مال القراض أو لم يربح ماحاله فقال عليه السلام الذين داينوه بعد التفليس أولى من المقارض ومن غرمائه الأوّلين والمقارض أولى من الذين داينوه قبل التفليس وان كان المُقارَض لم يفلّس وهو يتّجر بوجهه الّا انّه معدم فقال هذا المتاع بعينه وهذا المال بعينه لفلان فانّه يصدّق وصاحب أصلِ المالِ القِراضِ أولي به.

---

١. اى غير مفلس.

می‌آید:

و در باب چهاردهم از باب‌های حدّ محارب و مرتد آنچه بر این دلالت می‌کند، هست؛ ملاحظه کنید.

باب ۶

حکم ازدواج مفلس

۱۵۶۲ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «از ازدواج مفلس جلوگیری نمی‌شود و همسرش نیز حق ندارد به خاطر مهریه‌اش از ازدواج او با زن دیگری جلوگیری کند و همسر جدیدش مانند یکی از طلبکاران است؛ با این تفاوت که وی از بدهی‌هایی که پرداخت شده است یا اموالی که پیش از مفلس شدن به دست آورده، مهریه‌اش را درخواست نمی‌کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت ششم از باب پیشین مناسب با این مطلب هست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۷

حکم دین و مضاربه بعد از تفلیس مفلس پرداخت بهای آن

۱۵۶۳ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «بدهی، شخصی را فرا می‌گیرد تا این‌که حکم به مفلس شدن او می‌شود. پس از مفلس شدن، فردی مالی برای مضاربه در اختیار او می‌گذارد و او از آن مال سودی به دست می‌آورد یا نمی‌آورد. حکم آن چیست؟

امام ﷺ فرمود: کسانی که پس از مفلس شدن به وی وام داده‌اند، از مضاربه‌کننده و طلبکاران پیش از مفلس شدن سزاوارترند و مضاربه‌کننده نسبت به وام‌دهندگان پیش از مفلس شدن سزاوارتر است و اگر عامل در مضاربه ورشکسته نشده باشد و به طور معمول تجارت کند ولی مالی در اختیار نداشته باشد، آن‌گاه بگوید: این کالای معین یا این مال معین متعلق به فلانی است، سخن او تصدیق می‌شود و صاحب مال مضاربه‌ای به مال خود سزاوارتر است.»

۱۵٦٤ ۲٤۲۱۹ (٢) وفيه ٦٩/٢: وعنه ﷺ انّه قال من ابتاع عبداً أو أمة أو متاعاً فتصدّق بالمتاع أو أعتق العبد أو الأمة فلمّا قام عليه البائع لم يجد عنده مالاً ولم يكن له مال قال أمّا العتق والصدقة فيردّان والبائع أحقّ بعبده حتّى يستوفى الثمن الذى باعه به وان كان فى ثمن العبد فضل إذا بيع أعتق منه بحساب ذلك الفضل وان كان فى الصدقة فضل مضى ذلك الفضل لمن تصدّق به عليه.

(٨)

باب أنّه لا يجوز العتق والهبة والصدقة لمن عليه دين يحيط بماله وحكم من باع أمواله فى خفية من الغرماء

۱۵٦۵ ۲٤۲۲۰ (١) الدّعائم ٧٠/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال لايجوز عتق رجل وعليه دين يحيط بماله ولا هبته ولا صدقته ان كانت الديون الّتى عليه حالّة أو الى أجل قريب أو بعيد الّا أن يأذن له غرماؤه وان قال هذه الجارية ولدت منّى يريد ان يمنعها من ان تباع لم يصدّق الّا ان يكون ذلك معلوماً مشهوراً فأمّا بيعه وابتياعه فجائز.

۱۵٦٦ ۲٤۲۲۱ (٢) الدّعائم ٧٠/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال واذا لحق الرجل دين وله عروض ومنازل فباعها فى خفية من الغرماء ثمّ تغيّب أو هلك وقد علم المشترى انّ عليه ديناً أو لم يعلم أو تغيّب البائع وقام الغرماء على المشترى فقال باع منّى ليقضيكم قال ان كان يوم باع قائم الوجه لم يفلّس به ولم يضرب على يديه وباع بيعا صحيحا ممّن لم يتّهم ان يكون الجاء ذلك اليه ويثبت[1] بيعه بالبينة العدول[2] جاز بيعه وكذلك يقبل اقراره مالم يفلس فاذا افلس لم يقبل الّا ببيّنة اذا دفعه الغرماء.

---

١. ثبت ـ خ. ٢. العادلة ـ خ.

۱۵۶۴ (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که به امام صادق؛ گفته شد: «شخصی برده یا کنیز یا کالایی را می‌خرد و کالا را صدقه می‌دهد یا برده و کنیز را آزاد می‌کند سپس وقتی فروشنده به سراغ او می‌آید، مالش را نزد او نمی‌یابد و مال دیگری نیزندارد.

امام؛ فرمود: آزاد کردن برده و صدقه بازگردانده می‌شود و فروشنده به بردهٔ خود سزاوارتر است تا از راه فروش آن به مالش برسد. اگر پس از فروش برده، بهایش بیش از حق او بود به نسبت افزوده از آن، برده آزاد می‌شود و اگر در مالی که صدقه داده افزوده‌ای نسبت به مال فروشنده بود، آن افزوده به صدقه گیرنده تحویل داده می‌شود.»

باب ۸
تصرفات مفلس

۱۵۶۵ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق؛ فرمود: «آزاد کردن برده، بخشش و صدقه دادن از سوی بدهکاری که بدهی، تمام مالش را فراگرفته، جایز نیست چه بدهی‌اش بدون مدت باشد یا مدت‌دار چه سررسید آن نزدیک یا دور باشد. مگر این‌که طلبکارانش اجازه دهند و اگر بگوید: این کنیز از من فرزند دار شده است و با این سخن بخواهد از فروش آن جلوگیری کند، تصدیق نمی‌شود؛ مگر آن‌که این مطلب معلوم و مشهور باشد ولی خرید و فروش او جایز است.»

۱۵۶۶ (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که به امام صادق؛ گفته شد: «بدهکاری که بدهی، او را فراگرفته و کالا و خانه‌هایی داشته باشد و آنها را مخفیانه، به دور از چشم طلبکاران بفروشد و مخفی شود یا بمیرد ـ خواه خریدار بداند که او بدهکار است یا نداند ـ طلبکاران به سراغ خریدار روند و او بگوید: اینها را به من فروخت تا بدهی شما را بپردازم. امام؛ فرمود: اگر او در هنگام فروش اعتبار داشت و مفلس و ممنوع التصرف نشده بود و فروختن با بیع صحیحی که متهم نیست در این که پناهی برای فرار از دیْن طلبکاران به بایع داده باشد و بیع واقعی او را با شهود عادل، ثابت می‌کند بیع او جایز است.

و همچنین اقرار وی پیش از مفلس شدن پذیرفته می‌شود ولی پس از مفلس شدن اقرار وی بدون بیّنه پذیرفته نیست؛ در صورتی که طلبکاران سخن او را انکار کنند.»

كتاب الضّمان وأبوابه

(١)

باب انه يجوز لصاحب الدين طلب الكفيل من المديون

١٥٦٧ ٢٤٢٢٢ (١) **البحار** ٢٥٧/١٠: ما وصل الينا من اخبار علي بن جعفر عن اخيه موسى عليه السلام قال سألته عن الرجل يسلف في الفلوس ايصلح له ان يأخذ كفيلا قال لابأس.

وتقدّم في رواية الدّعائم (١٠) من باب (٩) انّ الغريم اذا طالبه غريمه يجب عليه الايفاء من أبواب الدين ج ٢٣ قوله عليه السلام وان كان الذى عليه لايحضره الّا فى عروض فانه يعطيه كفيلا او يحبس له ان لم يجد الكفيل. وفي احاديث باب (١) حكم الرهن والارتهان في بيع النسيئة من أبواب الرّهن ج ٢٣ مايدل على ذلك.

(٢)

باب كراهة التعرّض للكفالات والحقوق

١٥٦٨ ٢٤٢٢٣ (١) **كافي** ١٠٣/٥: علي بن ابراهيم عن ابيه ومحمّد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعا عن ابن ابى عمير عن حفص بن البختري قال ابطأت عن الحجّ فقال لى أبو عبدالله عليه السلام ما ابطأبك عن الحجّ فقلت جعلت فداك تكفّلت برجل فخفر بى[1] فقال مالك

---

١. اى نقض عهدى وغدر بى.

فصل هفتم:

باب‌های ضمان و کفالت و حواله

باب ۱

جواز درخواست ضامن از سوی طلبکار

۱۵۶۷ (۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم سؤال کردم: شخصی مقداری فلوس وام می‌دهد، آیا شایسته است کفیل بگیرد؟ امامؑ فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب نهم از باب‌های بدهی فرمودهٔ امامؑ که: «اگر بدهکار تنها کالا داشته باشد، پس آن را به کفیل می‌دهند یا برای وی نگهداری می‌شود.»

و در روایات باب یکم از باب‌های رهن، مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲

کراهت کفیل شدن و به عهده گرفتن حقوق دیگران

۱۵۶۸ (۱) حفص بن بختری گوید: «از حج عقب ماندم. امام صادقؑ به من فرمود: چه چیز تو را از حج عقب انداخته است؟ گفتم: فدایت شوم! کفیل شخصی شدم و او به من خیانت و با من پیمان‌شکنی کرد. امامؑ فرمود: تو را با کفالت چه کار؟ آیا نمی‌دانی کفالت، امت‌های پیشین را هلاک کرد؟ سپس ادامه داد: گروهی بسیار گناه کردند. آن‌گاه از آن بیمناک شدند و به شدت ترسیدند و گروه دیگری آمدند و گفتند: گناهان‌تان به عهده ما. پس خداوند بر آنان عذاب فرستاد و فرمود: آنان از من ترسیدند و شما بر من جرأت و جسارت یافتید.»

والكفالات أما علمت انّها اهلكت القرون الأولى ثمّ قال انّ قوما اذنبوا ذنوبا كثيرة فاشفقوا منها وخافوا خوفا شديداً وجاء آخرون فقالوا ذنوبكم علينا فانزل اللّه ﷻ عليهم العذاب ثمّ قال تبارك وتعالى خافونى واجترأتم علىّ.

۱۵۶۹ ۳۴۲۲۴ (۲) **فقيه** ۵۴/۳: قال الصادق ؏ لابى العبّاس **الفضل** بن عبدالملك ما منعك من الحجّ قال كفالة تكفّلت[۱] بها قال مالك وللكفالات[۲] أما علمت انّ الكفالة هى التى اهلكت القرون الاولى **تهذيب** ۲۰۹/۶: احمد بن محمّد عن الوشّاء عن ابى الحسن الخزّاز قال سمعت أبا عبداللّه ؏ يقول لابى العبّاس **الفضل** بن عبدالملك (وذكر مثله). **الخصال** ۱۲: حدّثنا ابى ؓ قال حدثنا سعد بن عبداللّه عن احمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن على الوشّاء عن ابى الحسن **الحذّاء** قال سمعت أبا عبداللّه ؏ يقول لابى العبّاس البقباق ما منعك (وذكر مثله).

۱۵۷۰ ۳۴۲۲۵ (۳) **فقيه** ۵۵/۳: قال الصادق ؏ الكفالة خسارة غرامة ندامة.

۱۵۷۱ ۳۴۲۲۶ (٤) **المقنع** ۱۲۷: اعلم انّ الكفالات خسارة وندامة وغرامة واعلم انّها اهلكت القرون الاولى.

۱۵۷۲ ۳۴۲۲۷ (۵) **تهذيب** ۲۱۰/۶: محمّد بن احمد بن يحيى عن يعقوب بن يزيد عن ابن ابى عمير عن داود الرقّى قال قال أبو عبداللّه ؏ مكتوب فى التوراة كفالة ندامة غرامة.

۱۵۷۳ ۳۴۲۲۸ (٦) **فقيه** ۱۰۳/۳: روى **اسماعيل** بن جابر عن ابى عبداللّه ؏ انه قال لا تتعرّضوا للحقوق فاذا لزمتكم فاصبروا لها. **وتقدّم** فى رواية الجرجانى (۲) من باب (۵) حكم من دخل لأخيه فى أمر كانت مضرّته لنفسه اعظم من منفعة اخيه من أبواب فعل المعروف ج ۱۸ قوله ؏ لا توجب على نفسك الحقوق واصبر على النّوائب **وفى** رواية اسمعيل (۳) قوله ؏ لا تعرّض للحقوق واصبر على النائبة **وفى** رواية اسماعيل (٦) قوله ؏ يا بنىّ إيّاكم والتّعرّض للحقوق واصبروا على النّوائب.

---

۱. كفلت ـ يب ـ الخصال. ۲. والكفالات ـ يب ـ الخصال.

۱۵۶۹ (۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق﷡ به ابوالعباس فضل بن عبدالملک فرمود: «چه چیز تو را از حج بازداشت؟

ابوالعباس گفت: کفالتی که آن را به عهده گرفتم.

امام﷡ فرمود: تو را با کفالت چه کار؟ آیا نمی‌دانی کفالت همان چیزی است که امت‌های پیشین را نابود کرد؟»

ابوالحسن حذّا نیز این حدیث را روایت کرده است.

۱۵۷۰ (۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق﷡ فرمود: «کفالت، خسارت، پرداخت تاوان و پشیمانی در پی دارد.»

۱۵۷۱ (۴) در کتاب المقنع آمده است: «بدان که کفالت، خسارت، پشیمانی و تاوان به دنبال دارد و بدان که کفالت، امت‌های پیشین را هلاک کرد.»

۱۵۷۲ (۵) داود رقّی روایت می‌کند که امام صادق﷡ فرمود: «در تورات نوشته شده است که کفالت، پشیمانی و تاوان به دنبال دارد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۵۷۳ (۶) اسماعیل بن جابر از امام صادق﷡ روایت می‌کند که فرمود: «حقوق دیگران را برعهده نگیرید و هرگاه برعهدهٔ شما لازم شد، در ادای آنها بردبار باشید.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوم از باب پنجم از باب‌های نیکی کردن فرمودهٔ امام﷡ که: «حقوق را بر خود واجب نکن و در برابر بلاها و گرفتاری‌ها بردباری پیشه کن!»

و در روایت سوم فرمودهٔ معصوم﷡ که: «حقوق را برعهده نگیر و در برابر بلاها بردباری پیشه کن!»

و در روایت ششم فرمودهٔ معصوم﷡ که: «ای فرزندان عزیزم! از به عهده گرفتن حقوق بپرهیزید و در مقابل بلاها شکیبایی کنید.»

(۳)

باب أنّ الكفيل يحبس حتّى يأتى بالمكفول او يؤدّى ما عليه ويحلّ له المسألة ان لم يكن له مال

۱۵۷۴ ۳٤۲۲۹ (۱) **كافى ٥/١٠٥**: محمّد بن يحيى عن احمد بن محمّد عن ابن فضّال عن **عمّار** عن ابى عبداللّه ؑ قال اتى أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه برجل تكفّل[1] بنفس رجل فحبسه فقال اطلب صاحبك **تهذيب ٦/٢٠٩**: محمّد بن على بن محبوب عن يعقوب بن يزيد عن ابن فضّال عن عمّار[2] بن مروان عن جعفر عن ابيه عن علىّ ؑ انّه اتى برجل وذكر مثله.

۱۵۷۵ ۳٤۲۳۰ (۲) **فقيه ٣/٥٤**: روى سعد بن طريف عن **الأصبغ** بن نباتة قال قضى أمير المؤمنين ؑ فى رجل تكفّل بنفس رجل ان يحبس وقال له اطلب صاحبك.

۱۵۷٦ ۳٤۲۳۱ (۳) **تهذيب ٦/٢٠٩**: محمّد بن على بن محبوب عن الحسن بن موسى الخشّاب عن غياث بن كلّوب بن فيهس البجلىّ عن **اسحاق** بن عمّار عن جعفر عن ابيه ؑ انّ عليّاً ؑ اتى برجل كفل برجل بعينه فاخذ بالمكفول فقال احبسوه حتّى ياتى بصاحبه.

۱۵۷۷ ۳٤۲۳۲ (٤) **فقه الرضا** ؑ ٢٥٦: روى اذا كفل الرّجل بالرّجل حبس الى أن يأتى صاحبه.

۱۵۷۸ ۳٤۲۳۳ (٥) **الدّعائم ٢/٦٤**: عن **ابى جعفر** محمّد بن على ؑ انّه قال اذا تحمّل الرجل بوجه الرّجل الى اجل فجاء الاجل من قبل ان ياتى به وطلب الحمالة[3] حبس الّا ان يؤدّى عنه ما وجب عليه ان كان الذى يطلب به معلوما وله ان يرجع به عليه وان كان الذى قد طلب به (مالا ـ خ) مجهولا، ما لابدّ[4] فيه من احضار الوجه كان عليه احضاره الّا ان يموت وان مات فلا شىء عليه.

۱۵۷۹ ۳٤۲۳٤ (٦) **المقنع ١٢٧**: اذا كان لرجل على صاحبه حقّ فضمنته بالنفس فعليك تسليمه وعلى الإمام ان يحبسك حتّى تسلّمه.

---

١. قد كفل ـ يب.　　٢. عامر ـ ئل.

٣. الحمالة بالفتح الدية والغرامة الّتى يحملها قوم عن قوم.

٤. مالا بدّ منه فيه من الاحضار كان ـ خ ل.

باب ۳

حکم کفیل در صورت عدم احضار مکفول یا عدم پرداخت بدهی او

۱۵۷۴ (۱) عمار از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی را نزد امیر مؤمنان ﷺ آوردند که از دیگری کفالت کرده بود. علی ﷺ او را بازداشت کرد و فرمود: به جستجوی دوستت بپرداز.»

۱۵۷۵ (۲) اصبغ بن نباته گوید: «امیر مؤمنان ﷺ دربارهٔ کسی که از دیگری کفالت کرده بود، حکم کرد که بازداشت شود و به وی فرمود: به جستجوی دوستت بپرداز.»

۱۵۷۶ (۳) اسحاق بن عمار از امام صادق ﷺ از پدرش روایت می‌کند که فرمود: «شخصی را نزد علی ﷺ آوردند که از شخص معینی کفالت کرده بود، آن‌گاه کفیل گرفته شد. امام ﷺ فرمود: او را بازداشت کنید تا دوستش را بیاورد.»

۱۵۷۷ (۴) در کتاب فقه الرضا روایت می‌شود که: «هرگاه شخصی از دیگری کفالت کند، بازداشت می‌شود تا کفالت شده بیاید.»

۱۵۷۸ (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی آبرو و شرافت دیگری را به عهده گیرد [و از بدهی وی کفالت کند]، آن‌گاه پیش از آن‌که او را بیاورد زمان پرداخت وام فرا رسد و آنچه کفالت کرده مطالبه شود، او را بازداشت می‌کنند تا بدهی کسی را که از او کفالت کرده بپردازد و کفیل می‌تواند آنچه می‌پردازد، از بدهکار درخواست کند. این در صورتی است که بدهی وی معلوم باشد ولی اگر مالی را که از او درخواست می‌کنند مجهول باشد به طوری که چاره‌ای جز احضار بدهکار نباشد، کفیل موظف به احضار اوست؛ مگر آن‌که بدهکار مرده باشد که در این صورت، کفیل، وظیفه‌ای ندارد.»

۱۵۷۹ (۶) در کتاب المقنع آمده است: «هرگاه برعهدهٔ شخصی حقی باشد و تو از خود وی کفالت کنی، وظیفه داری او را تحویل دهی و حاکم نیز موظف است تو را بازداشت کند تا او را تحویل بگیرد.»

۱۵۸۰ ۲٤۲۳۵ (۷) **الدّعائم** ۲/ ٦۳: روينا عن جعفر بن محمّد عن ابيه عن آبائه انّ رسول اللّهﷺ قال لرجل من بنى هلال سأله وقال يا رسول اللّه أنّى رجل كنت تحمّلت بحمالة فقال رسول اللّهﷺ لا تحلّ المسألة الّا لثلاثة لرجل تحمّل بحمالة حتّى يصيبها ورجل اصابته جائحة ورجل اصابته فاقة شديدة. **ويأتى فى** احاديث **الباب التّالى وباب** (٦) انّ من اطلق القاتل من يد الولىّ يحبس ما يدلّ على ذلك.

(٤)

باب حكم ما اذا قال الكفيل ان جئت به والّا فعلىّ كذا او قال علىّ كذا ان لم ادفعه اليك

۱۵۸۱ ۲٤۲۳٦ (۱) **تهذيب** ٦/ ۲۱۰: محمّد بن أحمد بن يحيى عن **كافى** ٥/ ۱۰٤: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد الكندى عن احمد بن الحسن الميثمى عن ابان بن عثمان عن **ابى العبّاس** قال قلت لابى عبداللّهﷺ رجل كفل لرجل بنفس رجل فقال ان جئت به والّا عليك[1] خمسمأة درهم قال عليه نفسه ولا شىء عليه من الدراهم فان قال علىّ خمسمأة درهم ان لم ادفعه اليك[2] قال تلزم الدراهم ان لم يدفعه اليه.

۱۵۸۲ ۲٤۲۳۷ (۲) **تهذيب** ٦/ ۲۰۹: احمد بن محمّد عن ابن ابى نصر عن **فقيه** ۳/ ٥٤: داود بن الحصين عن **ابى العبّاس** عن ابى عبداللّهﷺ قال سألته عن الرجل يكفل بنفس الرّجل الى أجل فان لم يات به فعليه كذا وكذا درهما قال ان جاء به الى أجل[3] فليس عليه مال وهو كفيل بنفسه ابداً الّا ان يبدأ بالدّراهم فان بدأ بالدّراهم فهو له[4] ضامن ان لم يات به الى الاجل الذى اجّله. **السرائر** ٤۷۸: عن جامع **البزنطى** صاحب الرضاﷺ قال سألت أبا عبداللّهﷺ عن الرجل (وذكر نحوه).

---

۱. فعلىّ ـ يب. ۲. اليه ـ يب. ۳. الأجل ـ فقيه.
٤. لها ـ فقيه.

(۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق‌ﷺ از پدرش‌ﷺ از نیاکانش‌ﷺ روایت می‌شود که: ۱۵۸۰
«شخصی از پیامبر اکرمﷺ درخواست کمک کرد و گفت: ای رسول خداﷺ! من حقّی را به عهده گرفته‌ام.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: درخواست کمک، حلال نیست مگر برای سه کس: برای شخصی که مالی را برعهده گرفته است تا این‌که آن را فراهم سازد، شخصی که به بلای بزرگی گرفتار شده است و شخصی که به شدت فقیر و نیازمند شده است.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب ششم مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۴

حکم تعهد کفیل به پرداخت بدهی یا احضار مکفول

(۱) ابوالعباس گوید: «به امام صادق‌ﷺ گفتم: فردی از شخص دیگری برای نفر سوم کفالت ۱۵۸۱
می‌کند. شخصی که برایش کفالت کرده، می‌گوید: اگر او را آوردی [که هیچ]؛ در غیر این صورت پانصد درهم برعهدهٔ توست (یا کفالت کننده می‌گوید: اگر او را آوردم [که هیچ]؛ در غیر این صورت پانصد درهم برعهدهٔ من است.)

امامﷺ فرمود: آوردن آن فرد برعهدهٔ کفیل است و از درهم‌ها چیزی برعهدهٔ او نیست.

گفتم: اگر بگوید: پانصد درهم برعهدهٔ من است اگر او را به تو تحویل ندهم.

امامﷺ فرمود: اگر او را تحویل ندهد، درهم‌ها برعهدهٔ اوست.»

(۲) ابو العباس گوید: «از امام صادق‌ﷺ سؤال کردم: مردی کفیل ذات شخصی می‌شود که او را تا ۱۵۸۲
مدتی حاضر کند و اگر او را نیاورد، فلان مبلغ درهم به عهدهٔ اوست. امامﷺ فرمود: اگر سروقت او را آورد، مالی برعهدهٔ او نیست، بلکه او همواره کفیل ذات آن شخص است؛ مگر این‌که ابتدا سخن از درهم به میان آورد. اگر ابتدا از درهم سخن به میان آورد، پس در صورتی که آن فرد تا مدت معین ندارد، ضامن مال است.»

این حدیث از بزنطی نیز روایت شده است.

(۵)

باب انّه لاكفالة فى حدّ

۱۵۸۳ ۲٤۲۳۸ (۱) كافى ۲۵۵/۷: تهذيب ۱۲۵/۱۰: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن ابيه عن النوفلىّ عن السكونى عن ابى عبداللّه ﷺ قال قال رسول اللّه ﷺ لا كفالة فى حدّ.

۱۵۸٤ ۲٤۲۳۹ (۲) فقيه ۵٤/۳: روى سعد بن طريف عن الاصبغ بن نباتة قال قضى امير المؤمنين ﷺ انّه لا كفالة فى حدّ.

۱۵۸۵ ۲٤۲٤۰ (۳) الدعائم ٦۵/۲: عن علىّ صلوات اللّه عليه انّه قال لا كفالة فى حدّ من الحدود.

(٦)

باب انّ من اطلق القاتل من يد الولىّ يحبس حتّى يأتى بالقاتل فإن مات فعليه الدّية

۱۵۸٦ ۲٤۲٤۱ (۱) كافى ۲۸٦/۷: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۲۲۳/۱۰: احمد بن محمّد (وعلى بن ابراهيم عن ابيه جميعا ـ كا) عن (الحسن ـ يب) فقيه ۸۰/٤: ابن محبوب عن ابى ايّوب عن حريز عن ابى عبداللّه ﷺ قال سألته عن رجل قتل رجلا عمداً فرفع[1] الى الوالى فدفعه الوالى الى اولياء المقتول ليقتلوه فوثب[2] عليهم قوم فخلّصوا القاتل من ايدى الاولياء فقال ارى أن يحبس الّذين خلّصوا القاتل من ايدى الأولياء (ابداً ـ فقيه) حتّى يأتوا بالقاتل قيل (له ـ فقيه) فان مات القاتل وهم فى السجن قال ان مات فعليهم الدّية (كا ـ فقيه ـ يؤدّونها (جميعا ـ كا) الى اولياء المقتول).

---

۱. فدفع ـ يب.
۲. وثب الى نهض وقام بسرعة.

باب ۵

عدم پذیرش کفالت در حدود

۱۵۸۳ (۱) سکونی از امام صادق‌ علیه السلام روایت می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «کفالت دربارهٔ حدود پذیرفته نیست.»

۱۵۸۴ (۲) اصبغ بن نباته گوید: «امیر مؤمنان علی علیه السلام حکم کرد که در حدود، کفالت پذیرفته نیست.»

۱۵۸۵ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که علی علیه السلام فرمود: «در هیچ حدی از حدود، کفالت پذیرفته نیست.»

باب ۶

حکم فراری دادن قاتل

۱۵۸۶ (۱) حریز گوید: «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: شخصی مرتکب قتل عمد می‌شود. حاکم به پروندهٔ او رسیدگی می‌کند و او را به اولیای مقتول می‌سپارد تا قصاص کنند. هنگام اجرای حکم قصاص گروهی یورش می‌برند و قاتل را از چنگ اولیای مقتول نجات می‌دهند.

امام علیه السلام فرمود: نظرم این است که آزادکنندگان قاتل از دست اولیای مقتول بازداشت شوند تا قاتل را تحویل دهند.

گفته شد: اگر قاتل مُرد و آنان هنوز در زندان بودند؟

امام علیه السلام فرمود: اگر قاتل مُرد، آنان باید دیه بپردازند.»

(۷)

باب حكم من كان له على رجل دين فمات وجاء بعض الورثة فيقول للمديون أنت فى حلّ من حصتى وحصّته بقيّة الورّاث وانا ضامن لرضاهم واشتراط كون الضّامن مليّاً الّا مع علم المضمون له

۱۵۸۷ ۲٤۲٤۲ (۱) **كافى** ۲۵/۷ : محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۱۶۷/۹ : احمد بن محمّد عن ابن فضّال عن **الحسن بن الجهم** قال سألت الحسن عليه السلام عن رجل مات وله علىّ دين وخلّف وُلداً رجالا ونساء وصبياناً فجاء رجل منهم فقال انت فى حلّ ممّا[۱] لابى عليك من حصّتى وانت فى حلّ ممّا لإخوتى واخواتى وأنا ضامن لرضاهم عنك قال تكون فى سعة من ذلك وحلّ قلت فان لم يعطهم قال كان ذلك فى عنقه قلت فان رجع الورثة علىّ فقالوا أعطنا حقّنا فقال لهم ذلك فى الحكم الظاهر فامّا(ما ـ يب) بينك وبين اللّه عزّ وجلّ فانت منها فى حلّ اذا كان الرجل الذى احلّ[۲] لك يضمن (لك ـ كا) عنهم رضاهم فيحتمل الضّامن[۳] لك قلت فما تقول فى الصبىّ لأمّه ان تحلّل قال نعم اذا كان لها ما ترضيه (به ـ يب) او تعطيه قلت فان لم يكن لها قال فلاقلت فقد سمعتك تقول انّه يجوز تحليلها فقال انّما أعنى (بذلك ـ كا) اذا كان لها (مال ـ كا) قلت فالأب يجوز تحليله على ابنه فقال (له ـ كا) ما كان لنا مع ابى الحسن عليه السلام امر يفعل فى ذلك ما شاء قلت فان الرّجل ضمن لى (عن ذلك ـ كا) (على ـ يب) الصبىّ وانا من حصّته فى حلّ فان مات (الرجل ـ كا) قبل ان يبلغ الصبىّ فلا شىء عليه قال الأمر جائز على ما شرط لك.

(۸)

باب انّه لا يلزم المضمون عنه ان يدفع الى الضّامن أكثر ممّا دفع

۱۵۸۸ ۲٤۲٤۳ (۱) **كافى** ۲۵۹/۵ : محمّد بن يحيى عن احمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن عيسى عن ابن بكير **تهذيب** ۲۱۰/۶ : **عمر بن يزيد** قال سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن رجل ضمن على رجل ضماناً ثمّ صالح عليه قال ليس له الّا الّذى صالح عليه.

---

۱. من مال ابى ـ يب.　۲. حلّلك ـ يب.　۳. لما ضمن ـ يب.

باب ۷
حکم کفالت برخی از ورثه سهم برخی دیگر را از طلب میت

۱۵۸۷ (۱) حسن بن جهم گوید: «از امام رضا[1] ﷺ سؤال کردم: شخصی که از من طلبکار است می‌میرد و از خود، فرزندان دختر و پسر و کوچک و بزرگ برجای می‌گذارد. یکی از وارثان او نزد من می‌آید و می‌گوید: من سهم خود را از حق پدرم بر تو حلال کردم و از جانب خواهران و برادرانم نیز حلال هستی و من کفالت می‌کنم که رضایت آنان را جلب کنم.

امام ﷺ فرمود: تو نسبت به آن، آزاد و حلال هستی.

گفتم: اگر به آنها نپردازد [تکلیف چیست؟]

امام ﷺ فرمود: آن به گردن اوست.

گفتم: اگر وارثان میّت به من مراجعه کردند و گفتند: حق ما را بپرداز.

امام ﷺ فرمود: آنان در حکم ظاهری چنین حقی دارند، ولی تو میان خود و خدای خود از ناحیهٔ آن آزاد و حلال هستی. هنگامی که شخص حلال کنندهٔ تو جلب رضایت آنان را برای تو کفالت کند، پس ضامن به‌جای تو بار آن را به دوش می‌کشد.

گفتم: دربارهٔ کودک چه می‌فرمایید؟ آیا مادرش می‌تواند حلال کند؟

امام ﷺ فرمود: آری، هنگامی که چیزی داشته باشد که با آن رضایتش را جلب کند یا به وی بپردازد.

گفتم: اگر مادرش چیزی نداشته باشد.

امام ﷺ فرمود: در این صورت جایز نیست.

گفتم: از شما شنیدم که فرمودید: مادرش می‌تواند حلال کند؟ امام ﷺ فرمود: مقصود من موردی بود که مال داشته باشد.

گفتم: آیا پدر می‌تواند مال فرزندش را حلال کند؟

امام ﷺ فرمود: ما با وجود پدرم امام موسی بن جعفر ﷺ از خود اختیاری نداشتیم. او هر کاری که می‌خواست، انجام می‌داد.

گفتم: آن مرد از جانب آن کودک برای من کفالت کرد که سهم وی برای من حلال باشد. پس اگر قبل از بالغ شدن کودک فوت کند، چیزی برعهدهٔ او نیست؟

امام ﷺ فرمود: آن‌گونه که با تو شرط کرد، جایز و صحیح است.»

باب ۸
عدم لزوم پرداخت مضمون عنه بیش از آنچه که ضامن پرداخته است

۱۵۸۸ (۱) عمر بن یزید گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی مالی را برای دیگری کفالت و سپس با طلبکار بر آن مصالحه می‌کند.

امام ﷺ فرمود: او تنها به همان مقدار حق دارد که بر آن مصالحه کرده است.»

---

۱. در متن «سالت الحسن» آمده است که اشتباه است و «ابا الحسن» صحیح است.

۱۵۸۹ ۲۴۲۴۴ (۲) **تهذیب** ۲۰۶/۶: الحسين بن سعيد عن محمّد بن خالد عن ابن بكير عن **عمر بن يزيد** قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن رجل ضمن ضماناً ثمّ صالح على بعض ما صالح عليه قال ليس له الّا الذى صالح عليه **تهذيب** ۲۱۰/۶: محمّد بن على بن محبوب عن بنان بن محمّد عن صفوان عن **ابن بكير** قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن رجل ضمن عن رجل ضماناً ثمّ صالح على بعض ما صالح عليه قال ليس عليه الّا الذى صالح عليه. **السرائر** ۴۹۰: من كتاب عبداللّه بن بكير نحوه الّا انّ فيه (ثمّ صالح على بعض ما ضمن عنه).

(۹)

باب انّه لاغرم على الضّامن بل يرجع على المضمون عنه

۱۵۹۰ ۲۴۲۴۵ (۱) **تهذيب** ۲۰۹/۶: محمّد بن على بن محبوب عن محمّد بن عيسى عن الحسن بن على بن يقطين **كافى** ۱۰۴/۵: محمّد بن يحيى عن بعض اصحابنا عن الحسن بن على بن يقطين عن **فقيه** ۵۴/۳: الحسين بن خالد قال قلت لابى الحسن ﷺ جعلت فداك قول الناس الضامن غارم قال (فقال ـ كا يب) ليس على الضامن غرم، (انّما ـ فقيه) الغرم على من اكل المال.

۱۵۹۱ ۲۴۲۴۶ (۲) **فقه الرضا** ﷺ ۲۵۷: روى ليس على الضّامن غرم، الغرم على من اكل المال.

۱۵۹۲ ۲۴۲۴۷ (۳) **العوالى** ۲۴۱/۳: روى أبو امامة الباهلى انّ النبىّ ﷺ خطب يوم فتح مكّة فقال العارية مردودة والمنحة [۱] مردودة والدّين مقضىّ والزعيم غارم. فيه ۲۵۷/۲: قال ﷺ الزعيم غارم. **مستدرك** ۴۳۵/۱۳: ورواه فى درر اللّئالى عنه ﷺ مثله. **وتقدّم** فى احاديث الباب المتقدّم ما يدلّ على ذلك.

(۱۰)

باب حكم من وعد الغريم بزيادة عن حقّه ان لم ينصرف اليه فى المدّة المعيّنة

۱۵۹۳ ۲۴۲۴۸ (۱) **كافى** ۳۰۷/۵: **محمّد** بن يحيى قال كتب محمّد الى ابى محمّد ﷺ رجل يكون له

---

۱. ما يمنح الرجل أخاه ناقة او شاة يحلبها زمانا وأيّاماً ثم يردّها.

(۲) عمر بن یزید گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی مالی را کفالت می‌کند و سپس با طلبکار بر بخشی از آنچه کفالت کرده، صلح می‌کند. ۱۵۸۹

امام ﷺ فرمود: او تنها به همان مقداری حق دارد که بر آن صلح کرده است.»

این حدیث از ابن بکیر نیز روایت شده است.

باب ۹

رجوع ضامن به مضمون عنه

(۱) حسین بن خالد گوید: «به امام موسی بن جعفر ﷺ گفتم: فدایت شوم! آیا این سخن مردم که می‌گویند: ضامن باید غرامت بپردازد، صحیح است؟ ۱۵۹۰

امام ﷺ فرمود: غرامتی به عهدهٔ ضامن نیست. همانا غرامت به عهدهٔ کسی است که مال را خورده است.»

(۲) در کتاب فقه الرضا آمده است که روایت شده: «غرامتی به عهده ضامن نیست، غرامت به عهده کسی است که مال را خورده است.» ۱۵۹۱

(۳) ابو امامه باهلی گوید: «پیامبر اکرم ﷺ در بخشی از سخنرانی خویش، روز فتح مکه فرمود: عاریه بازگردانده می‌شود و منحه[۱] بازگردانده می‌شود و بدهی پرداخت می‌شود و غرامت بر عهدهٔ پیشوا و رهبر است.» ۱۵۹۲

و در بخش دیگری نیز فرمود: «غرامت برعهدهٔ پیشوا و رهبر است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۱۰

حکم تعهد به پرداخت مالی بیشتر از بدهی در صورت عدم پرداخت بدهی در تاریخ معین

(۱) محمد بن یحیی گوید: «به امام حسن عسکری ﷺ نوشتم: شخصی از دیگری صد درهم طلبکار است و او را برای پرداخت بدهی‌اش در تنگنا قرار می‌دهد. از این رو بدهکار می‌گوید: ده روز ۱۵۹۳

---

۱. شتر یا گوسفندی که انسان برای استفاده از شیرش آن را مدتی در اختیار دیگران می‌گذارد ـ م.

على رجل مائة درهم فيلزمه فيقول له انصرف اليك الى عشرة ايّام واقضى حاجتك فان لم انصرف فلك علىّ الف درهم حالّة من غير شرط واشهد بذلك عليه ثمّ دعاهم الى الشهادة فوقّع ﷺ لا ينبغي لهم ان يشهدوا الّا بالحقّ ولا ينبغي لصاحب الدين ان ياخذ الّا الحقّ ان شاء اللّه.

(۱۱)

باب أنّ من احتال بدنانير جاز أن يأخذ بدلها دراهم وحكم الحوالة بالطّعام قبل قبضه

۱۵۹٤ ۲٤۲٤۹ (۱) **تهذيب** ۱۰۲/۷: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن عيسى **كافى** ۲٤٥/٥: على بن ابراهيم عن أبيه عن حمّاد بن عيسى عن حريز (وفضالة وصفوان عن العلاء ـ يب) عن **محمّد بن مسلم** قال سألته عن رجل كانت له على[1] رجل دنانير فأحال عليه[2] رجلاً آخر[3] بالدنانير أيأخذها[4] دراهم (بسعر اليوم ـ كا) قال نعم (ان شاء ـ يب ج ۷ ـ كا) **تهذيب** ۲۱۲/٦: أحمد بن محمّد عن **فقيه** ٥٦/۳: البزنطى[5] عن **داود بن سرحان** قال سألت أبا عبداللّه ﷺ عن رجل (وذكر مثله).

وتقدّم في أحاديث باب (٤۱) حكم بيع المبيع قبل قبضه من أبواب البيع ج ۲۲ ما يدلّ على ذلك.

(۱۲)

باب حكم الرجوع على المحيل

۱۵۹۵ ۲٤۲۵۰ (۱) **فقيه** ۱۹/۳، ۵۵: وسأل **أبو أيّوب** (الخزّاز ـ فقيه ۱۹) أبا عبداللّه ﷺ عن الرجل يحيل الرجل بالمال أيرجع عليه قال لا يرجع عليه أبداً الّا أن يكون قد أفلس قبل ذلك **تهذيب** ۲۳۲/٦: روى **أبو أيّوب** الخزّاز انّ أبا عبداللّه ﷺ سئل عن الرّجل (وذكر مثله).

---

۱. عند ـ فقيه.
۲. له على رجل آخر بدنانيره فيأخذ بها دراهم أيجوز ذلك ـ فقيه.
۳. اسقط في يب ج ٦ قوله (آخر).
٤. أيأخذ بها ـ خ يب ج ٦.
۵. عن ابن أبى نصر ـ يب.

دیگر نزد تو می‌آیم و بدهی‌ات را می‌پردازم؛ در غیر این صورت هزار درهم بدون مدت و بدون قید و شرط به تو بدهکارم. آن‌گاه بر این مطلب گواه می‌گیرد. پس از مدتی گواهان را برای ادای شهادت فرا می‌خواند.

امام در پاسخ مرقوم فرمود: شایسته نیست شهادت دهند مگر به حق و برای طلبکار جز گرفتن حق جایز نیست، ان‌شاءالله.»

باب ۱۱

حکم گرفتن درهم به‌جای دینار توسط حواله داده شده

(۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام سؤال کردم: شخصی از دیگری دینار طلبکار است، پس شخص سومی را برای گرفتن دینار به او حواله می‌دهد. آیا حواله گیرنده می‌تواند به قیمت روز درهم بگیرد؟ ۱۵۹۴

امام فرمود: آری.»

این حدیث از داود بن سرحان نیز روایت شده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب چهل و یکم از باب‌های خرید و فروش، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۱۲

حکم عدم مراجعه حواله داده شده به حواله دهنده پس از حواله

(۱) ابو ایوب خزّاز از امام صادق سؤال کرد: «شخصی طلبکار خود را برای گرفتن طلبش به دیگری حواله می‌دهد. آیا حواله گیرنده می‌تواند به حواله دهنده مراجعه کند؟ ۱۵۹۵

امام فرمود: هرگز به او مراجعه نمی‌کند، مگر آن‌که بدهکار پیش از آن مفلس شده باشد.»

این حدیث از منصور بن حازم نیز روایت شده است.

تهذيب ۲۱۲/٦: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۱۰٤/٥: حميد (بن زياد ـ يب) عن الحسن (بن محمّد ـ كا) عن جعفر بن سماعة عن أبان عن منصور بن حازم قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يحيل على الرجل الدراهم[1] (وذكر مثله).

۱۵۹٦ ۳٤۲۵۱ (۲) **تهذيب** ۲۱۱/٦: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ۱۰٤/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن جميل[2] (عن الحلبى ـ يب) عن زرارة عن أحدهما ﷺ فى الرجل يحيل الرجل بمال كان له على رجل آخر فيقول له الذى احتال برئت من مالى عليك قال إذا أبرأه فليس له ان يرجع عليه وان لم يبرئه فله ان يرجع على الذى أحاله، **كافى** محمّد بن يحيى عن **تهذيب** أحمد بن محمّد عن عليّ بن حديد عن جميل عن زرارة (عن أحدهما ﷺ ـ كا) مثله.

۱۵۹۷ ۳٤۲۵۲ (۳) **الدّعائم** ٦۳/۲: عن ابن ابى جعفر محمّد بن على صلوات الله عليهما انّه قال فى رجل كانت له على رجل دراهم فاحاله بها على رجل آخر قال ان كان حين احاله ابرأه فليس له ان يرجع عليه وان لم يبرأه فله ان ياخذ ايّهما شاء اذا تكفّل له المحال عليه.

۱۵۹۸ ۳٤۲۵۳ (٤) **فيه** ٦٤/۲: عن **ابى جعفر** ﷺ انّه قال اذا كان لرجل على رجل دين فكفل له به رجلان فله ان ياخذ ايّهما شاء فان احاله احدهما لم يكن له ان يرجع على الثانى اذا أبرأه.

۱۵۹۹ ۳٤۲۵٤ (٥) **تهذيب** ۲۱۲/٦: الحسن بن محمّد بن سماعة عن **عقبة** بن جعفر عن ابى الحسن ﷺ قال سألته عن الرجل يحيل الرجل بمال على الصيرفى ثمّ يتغيّر حال الصيرفى أيرجع على صاحبه اذا احتال ورضى قال لا.

(۱۳)

باب انّ من ضمن لأخيه حاجة يستحبّ له ان يسعى فى قضائها

۱٦۰۰ ۳٤۲۵۵ (۱) **امالى الشيخ الطوسى** ٦٤۸: حدثنا الشيخ أبو جعفر محمّد بن الحسن بن على بن الحسن الطوسى ﷺ قال اخبرنا الحسين بن عبيد الله عن هارون بن موسى قال حدثنا

---

۱. بالدراهم ـ كا.
۲. حمّاد ـ يب.

۱۵۹۶ (۲) زراره روایت می‌کند که: «شخصی طلبکار خود را برای گرفتن طلبش به بدهکارش حواله می‌دهد. آن‌گاه حواله گیرنده حقش را به بدهکار می‌بخشد. امام باقر﷣ یا امام صادق﷣ در این باره فرمود: وقتی او را بخشید، دیگر نمی‌تواند به او مراجعه کند و اگر او را نبخشد، می‌تواند به حواله‌دهنده مراجعه کند.»

۱۵۹۷ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق﷣ سؤال شد: «شخصی از دیگری درهم طلبکار است. بدهکار او را به شخص سومی حواله می‌دهد.

امام﷣ فرمود: اگر طلبکار هنگام حواله گرفتن با محیل تسویه‌حساب کند، پس از آن حق ندارد به وی مراجعه کند و اگر با او تسویه‌حساب نکند، از هر یک که بخواهد می‌تواند حقش را درخواست کند؛ در صورتی که محال علیه، آن را برعهده گرفته باشد.»

۱۵۹۸ (۴) در همان کتاب از امام باقر﷣ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه شخصی از دیگری طلبکار باشد و دو نفر طلب او را کفالت کنند، طلبکار از هر کدام که بخواهد، درخواست می‌کند. آن‌گاه اگر یکی از آنان به او حواله دهد ـ در صورتی که دومی را ببخشد ـ دیگر نمی‌تواند به وی مراجعه کند.»

۱۵۹۹ (۵) عقبة بن جعفر گوید: «از امام موسی بن جعفر﷣ سؤال کردم: شخصی طلبکار خود را برای گرفتن حقش به صراف حواله می‌دهد ولی وضعیت صراف دگرگون و ورشکسته است. آیا طلبکار می‌تواند بار دیگر به بدهکار خود مراجعه کند در صورتی حواله گرفته و به آن راضی شده است؟ امام﷣ فرمود: نه.»

باب ۱۴

استحباب به عهده گرفتن کار دیگران

۱۶۰۰ (۱) ابو جناده حصین بن مخارق سلولی از امام صادق﷣ از پدرش روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس عهده دار انجام کاری برای برادرش شود، خداوند به نیاز او توجه نمی‌کند تا آن کار را انجام دهد.»

أبو العبّاس احمد بن محمّد بن سعيد الهمداني قال حدثنا أبو اسحاق يعقوب بن يوسف بن زياد الضبّيّ قال حدثنا أبو جنادة الحصين بن مخارق السلولي عن جعفر بن محمّد عن ابيه عليهما السلام قال قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله من ضمن لاخيه حاجة لم ينظر اللّه عزّوجلّ في حاجته حتّى يقضيها.

(١٤)

باب انّه اذا تكفّل رجلان لرجل بشيء على انّ كل واحد منهما كفيل بصاحبه بما عليه فاخذ احدهما فللمأخوذ ان يرجع بالنصف على شريكه

١٦٠١ (١) الدعائم ٢/٦٤: عن ابى جعفر محمّد بن على عليهما السلام انّه قال اذا تكفّل رجلان لرجل
٣٤٢٥٦ بمائة دينار على انّ كلّ واحد منهما كفيل بصاحبه بما عليه فأخذ احدهما فللمأخوذ ان يرجع بالنصف على شريكه فى الكفالة وان احبّ رجع على المكفول عنه واذا أخذ الرجل من الرجل كفيلا بنفسه ثم اخذ منه بعد ذلك كفيلا آخر لزمتهما الكفالة جميعا.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(١٥)

باب حكم العبد المأذون فى التجارة اذا كفل بكفالة

١٦٠٢ (١) الدعائم ٢/٦٥: عن ابى جعفر محمّد بن على عليهما السلام انّه قال اذا كفل العبد المأذون له
٣٤٢٥٧ فى التجارة بكفالة لم يلزمه ذلك الّا ان يأذن له السيّد فى الكفالة.

باب ۱۴

حکم کفالت دو نفر از یک نفر و از خودشان

۱۶۰۱ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام باقر؊ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه دو نفر برای شخصی صد دینار بر عهده بگیرند، به طوری که هرکدام در آنچه بر عهده گرفته است، کفیل دیگر شود، آن‌گاه مال از یکی از آنها گرفته شود، وی می‌تواند نصف آن را از کفیل دیگر درخواست کند و اگر دوست داشته باشد می‌تواند به کسی که کفیل وی شده نیز مراجعه کند.

و هرگاه شخصی از دیگری درخواست کفیل کند و سپس کفیل دیگری از وی درخواست کند برای هر دوی آنها کفالت ثابت می‌شود.»

باب ۱۵

حکم کفیل شدن عبد مأذون در تجارت

۱۶۰۲ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام محمد باقر؊ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه عبدی که اذن در تجارت دارد کفیل شود، تعهدی برای او به وجود نمی‌آید مگر آن‌که مولایش به او اذن در کفالت بدهد.»

كتاب الصلح وأبوابه

وحكم المشتبهات والمشتركات

(١)

باب انّ الصلح جائز بين الناس

الّا ما احلّ حراما او حرّم حلالا

١٦٠٣ ٢٤٢٥٨ (١) **كافى** ٢٥٩/٥: **تهذيب** ٢٠٨/٦: على (بن ابراهيم ـ كا) عن ابيه عن ابن ابى عمير عن **حفص** بن البخترى عن ابى عبدالله ﷺ قال الصلح جائز بين الناس.

١٦٠٤ ٢٤٢٥٩ (٢) **فقيه** ٢١/٣: قال **رسول الله**ﷺ الصلح جائز بين المسلمين الّا صلحا احلّ حراما او حرّم حلالا. **جامع الاحاديث** ٩٢: حدثنا الحسن ابن حمزة العلوى قال حدثنا على بن محمّد ابن ابى القاسم عن ابيه عن هارون بن مسلم عن **مسعدة** بن صدقة عن الصادق ﷺ عن ابيه عن آبائه ﷺ عن رسول الله ﷺ نحوه. **عوالى اللّئالى** ٢٤٣/٣: روى انّ النبىّ ﷺ قال لبلال بن الحارث اعلم انّ الصلح (وذكر نحوه).

وتقدّم فى رواية عمر (١) من باب (٨) انّه لايلزم المضمون عنه أن يدفع الى الضامن أكثر ممّا دفع من أبواب الضمان ج ٢٣ قوله ﷺ ليس له الّا الّذى صالح عليه **ويأتى** فى أحاديث الباب التّالى من الآيات والأخبار ما يناسب ذلك **وفى** رواية سلمة (١٥) من باب (٦) انّ القاضى عليه ان يواسى بين الخصوم من أبواب القضاء ج ٣٠ قوله ﷺ انّ الصلح جايز بين المسلمين الّا صلحاً حرّم حلالاً أو حلّل حراماً.

فصل هشتم:

باب‌های صلح و حکم مشتبهات و مشترکات

باب ۱

جواز صلح

۱۶۰۳ (۱) حفص بن بختری از امام صادق﵇ روایت می‌کند که فرمود: «صلح در میان مردم جایز است.»

۱۶۰۴ (۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «صلح در میان مسلمانان روا و گذراست مگر صلحی که حرامی را حلال یا حلالی را حرام کند.»

مسعدة بن صدقه از امام صادق﵇ از پدرش﵇ از نیاکانش﵈ از پیامبر اکرمﷺ نیز این حدیث را روایت کرده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب هشتم از باب‌های ضمان فرمودهٔ امام﵇ که: «او بیشتر از آنچه بر آن مصالحه کرده است، حق ندارد.»

می‌آید:

و در روایات باب بعدی، مناسب با این بحث خواهد آمد.

در روایت پانزدهم از باب ششم از باب‌های قضاء فرمودهٔ معصوم﵇ که: «صلح در میان مسلمانان روا و جایز است؛ مگر صلحی که حلالی را حرام یا حرامی را حلال کند.»

(٢)

باب ما ورد فى فضل الصّلح واصلاح ذات البين وذمّ من لا يُصلح

قال اللّه تعالى في سورة البقرة (٢): ١٨٢ و٢٢٤ و٢٢٨: ﴿فَمَنْ خَافَ مِن مُّوصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَآ إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾. ﴿وَلَا تَجْعَلُوا۟ ٱللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَـٰنِكُمْ أَن تَبَرُّوا۟ وَتَتَّقُوا۟ وَتُصْلِحُوا۟ بَيْنَ ٱلنَّاسِ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾. ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِى ذَٰلِكَ إِنْ أَرَادُوٓا۟ إِصْلَـٰحًا﴾.

النّساء (٤): ١٢٨ و ١٢٩: ﴿وَإِنِ ٱمْرَأَةٌ خَافَتْ مِنۢ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَآ أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَٱلصُّلْحُ خَيْرٌ وَإِن تُصْلِحُوا۟ وَتَتَّقُوا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا﴾.

الأعراف (٧): ١٤٢: ﴿وَقَالَ مُوسَىٰ لِأَخِيهِ هَـٰرُونَ ٱخْلُفْنِى فِى قَوْمِى وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ ٱلْمُفْسِدِينَ﴾.

الأنفال (٨): ١: ﴿يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَنفَالِ قُلِ ٱلْأَنفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَصْلِحُوا۟ ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾.

الشعراء (٢٦): ١٥١ و١٥٢: ﴿وَلَا تُطِيعُوٓا۟ أَمْرَ ٱلْمُسْرِفِينَ ۝ ٱلَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾.

النّمل (٢٧): ٤٨: ﴿وَكَانَ فِى ٱلْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ﴾.

الحجرات (٤٩): ٩ و ١٠: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱقْتَتَلُوا۟ فَأَصْلِحُوا۟ بَيْنَهُمَا ۝ إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا۟ بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾.

١٦٠٥ (١) **كافى ٢٠٩/٢**: محمّد بن يحيى عن احمد بن محمّد عن ابن محبوب عن هشام بن
٣٤٢٦٠ سالم عن أبى عبداللّه ﷺ قال لأن أصلح بين اثنين أحبّ اليّ من ان أتصدّق بدينارين. **ثواب الأعمال ١٧٨**: حدّثنى محمّد بن موسى بن المتوكّل ﷺ قال حدّثنى عبداللّه بن جعفر الحميرى عن محمّد بن الحسين بن ابى الخطّاب عن الحسن بن محبوب عن ابى حمزة الثّمالى عن ابى عبداللّه ﷺ قال كان امير المؤمنين ﷺ يقول (وذكر مثله وزاد) قال رسول اللّهﷺ اصلاح ذات البين افضل من عامّة الصلاة والصيام.

باب ۲

فضیلت صلح و آشتی دادن میان مردم

خداوند تعالی می‌فرماید:

و هر کس چنین پندارد که از وصیت موصی به وارث او ستمی رفته است و به اصلاح آن بپردازد بر او گناهی نیست اگر چه به خطا رفته باشد؛ زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است![1]

و برای نیکی کردن و پرهیزگار نبودن و سازش ندادن مردم با یکدیگر به خداوند سوگند یاد نکنید و خداوند شنوا و آگاه است.[2]

و شوهران‌شان ـ در صورت تصمیم به سازش داشتن ـ به بازگرداندن آنها در این مدت سزاوارترند.[3]

و اگر زنی از ناسازگاری یا روی گرداني شوهرش بیمناک است، پس باکي نیست که آنان میان خود آشتي استواری برقرار کنند و سازگاری بهتر است و اگر سازش کنید و پرهیزگار باشید همانا خداوند بخشنده و مهربان است.[4]

موسی به برادر خود هارون گفت: تو اکنون جانشین من و پیشوای قوم باش و راه صلاح پیش‌گیر و پیرو تباهکاران مباش.[5]

از تو دربارهٔ انفال سؤال می‌کنند. بگو: انفال متعلق به خدا و پیامبر است. پس از خدا پروا کنید و در میان خود صلح و آشتي برقرار کنید و از خدا و پیامبرش پیروی کنید، اگر مؤمن هستید.[6]

و از رفتار رؤسای مسرف و ستمگر پیروی نکنید که آن مردم در زمین همه‌گونه فساد می‌کنند و هیچ گونه به اصلاح مردم نمی‌پردازند.[7]

و در شهر قوم صالح نُه نفر از رؤسای قبیله بودند که دایم در زمین به فتنه و فساد برمی‌خواستند و هرگز قدمی به صلاح خلق برنمی‌داشتند.[8]

و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند، پس میان آنان آشتي برقرار کنید.

همانا مؤمنان برادر یکدیگرند پس میان برادران‌تان آشتي برقرار کنید و از خدا بترسید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید.[9]

۱۶۰۵ (۱) هشام بن سالم از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «آشتی دادن میان دو نفر را بیشتر از دو دینار صدقه دادن دوست می‌دارم.»

ابوحمزه ثمالی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که امیر مؤمنان پیوسته می‌فرمود: «آشتی دادن میان دو نفر را بیشتر از دو دینار صدقه دادن دوست می‌دارم و پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آشتی دادن مردم برتر از یک سال نماز و روزه است.»

---

۱. بقره ۲/ ۱۸۲. ۲. بقره ۲ / ۲۲۴. ۳. بقره ۲ / ۲۲۸.

۴. نساء ۴ /۱۲۹- ۱۲۸. ۵. اعراف ۷/ ۱۴۲. ۶. انفال ۸ / ۱.

۷. شعراء ۲۶/ ۱۵۲-۱۵۱. ۸. نمل ۲۷/ ۴۸. ۹. حجرات ۴۹ / ۱۰ ـ ۹.

۱۶۰۶ ۳۴۲۶۱ (۲) **کافی ۲/۲۰۹**: محمّد بن یحیی عن احمد بن محمّد عن محمّد بن سنان عن حمّاد بن ابی طلحة عن **حبیب الأحوال** قال سمعت أبا عبداللّه ؑ یقول صدقة یحبّها اللّه اصلاح بین الناس اذا تفاسدوا وتقارب بینهم اذا تباعدوا. عنه عن محمّد بن سنان عن حذیفة بن منصور عن ابی عبداللّه ؑ مثله.

۱۶۰۷ ۳۴۲۶۲ (۳) **تفسیر القمیّ ۲/۱۶۲**: حدّثنی ابی عن القاسم بن محمّد عن سلیمان بن داود المنقریّ عن حمّاد قال سألت أبا عبداللّه ؑ عن لقمان وحکمته الّتی ذکرها اللّه ؏ فقال اما واللّه ما اوتی لقمان الحکمة بحسب ولا مال ولا اهل ولا بسط فی جسم ولا جمال ولکنّه کان رجلا قویّا فی امر اللّه (الی ان قال) ولم یمرّ برجلین یختصمان او یقتتلان الّا اصلح بینهما ولم یمض عنهما حتّی یحابّا[1] الخبر.

۱۶۰۸ ۳۴۲۶۳ (٤) **عقاب الاعمال ۳۳۹**: بالاسناد المتقدّم فی باب عیادة المریض من أبواب ما یتعلّق بالمرض ج۳ عن ابی هریرة و**عبداللّه بن عباس** قالا خطبنا رسول اللّه ﷺ (الی ان قال) ومن مشی فی صلح بین اثنین صلّی علیه ملائکة اللّه حتّی یرجع واُعطی اجر لیلة القدر ومن مشی فی قطیعة بین اثنین کان علیه من الوزر بقدر ما لمن اصلح بین اثنین من الاجر مکتوب علیه لعنة اللّه حتّی یدخل جهنّم فیضاعف له العذاب.

۱۶۰۹ ۳۴۲٦٤ (٥) **ارشاد القلوب ۱٦٥**: قال رسول اللّه ﷺ ما عمل رجل عملا بعد اقامة الفرائض خیر من اصلاح بین الناس یقول خیراً ویتمنّی خیراً.

۱۶۱۰ ۳۴۲٦٥ (٦) **نهج البلاغة ۲/۹٦۸**: من وصیّة علیّ ؑ للحسن والحسین ؉ لمّا ضربه ابن ملجم لعنه اللّه قال اوصیکما وجمیع وُلْدی واهلی ومن بلغه کتابی بتقوی اللّه ونظم امرکم وصلاح ذات بینکم فانّی سمعت جدّکما ﷺ یقول صلاح ذات البین افضل من عامّة الصلاة والصیام الخبر.

۱۶۱۱ ۳۴۲٦٦ (۷) **تهذیب ۹/۱۷٦**: الحسین بن سعید بن حمّاد بن عیسی عن عمرو بن شمر عن جابر عن ابی جعفر ؑ وابراهیم بن عمر عن ابان رفعه الی **سلیم بن قیس الهلالی** ؓ قال سلیم

---

۱. ای احبّ کلّ واحد منهما صاحبه.

۱۶۰۶ (۲) حبیب احول از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که می‌فرمود: «آشتی دادن میان مردم ـ هنگامی که روابطشان به تیرگی می‌گراید ـ و نزدیک کردن آنان به یکدیگر ـ هنگامی که از هم فاصله می‌گیرند ـ صدقه‌ای است که خداوند آن را دوست دارد.»

حذیفة بن منصور نیز این حدیث را روایت کرده است.

۱۶۰۷ (۳) حماد گوید: «ازامام صادق‌ﷺ دربارهٔ لقمان و حکمتش که خداوند از آن یاد کرده است، سؤال کردم. امام‌ﷺ فرمود: به خدا سوگند! بدان که به دلیل برتری نژاد، زیادی مال و خاندان، نیروی بدنی و زیبایی به لقمان حکمت داده نشد، بلکه او در کار خدا محکم و استوار بود... هرگز از دو نفر نمی‌گذشت که با هم نزاع و زد و خورد می‌کردند، مگر آن‌که میان‌شان آشتی می‌داد و از آنان جدا نمی‌شد، مگر آن‌که آن دو دوست‌دار یکدیگر می‌شدند...»

۱۶۰۸ (۴) ابو هریره و عبدالله بن عباس گویند: «پیامبر اکرمﷺ در بخشی از سخنرانی خویش فرمود: هرکس در جهت آشتی گام بردارد، تا هنگام بازگشت، فرشتگان خدا بر وی درود می‌فرستند و پاداش شب قدر به وی داده می‌شود و هرکس در جهت قطع ارتباط میان دو نفر گام بردارد، گناهش به اندازهٔ پاداش اصلاح‌گر میان دو نفر است و لعنت خداوند برای وی نوشته می‌شود تا وارد دوزخ شده و عذابش دوچندان شود.»

۱۶۰۹ (۵) در کتاب ارشاد القلوب روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «پس از انجام واجبات، هیچ‌کس عملی بهتر از اصلاح میان مردم انجام نداده است، سخن خیر می‌گوید و آرزوی خیر می‌کند.»

۱۶۱۰ (۶) در نهج البلاغه روایت می‌شود که علی‌ﷺ پس از ضربت خوردن از ابن ملجم ـ که لعنت خدا بر او باد ـ در وصیت خود به امام حسن‌ﷺ و امام حسین‌ﷺ فرمود: «شما دو نفر و همهٔ فرزندان و خاندانم و هرکس را که نوشته‌ام به دستش می‌رسد، به تقوای الهی، نظم کارهای‌تان و برقراری صلح و دوستی میان خودتان سفارش می‌کنم؛ زیرا من از جدّ شما شنیدم که می‌فرمود: برقراری صلح و دوستی میان مردم، برتر از یک سال نماز و روزه است...»

۱۶۱۱ (۷) سلیم بن قیس هلالی گوید: «من در هنگام وصیت امیر مؤمنان‌ﷺ به فرزندش امام حسن‌ﷺ حضور داشتم. وی امام حسین‌ﷺ و محمد حنفیه و همهٔ فرزندانش، بزرگان شیعه و خاندانش را بر وصیت خود گواه گرفت... تا آنجا که امام به فرزندش فرمود: ای حسن! تو را و همهٔ فرزندان و خاندانم را و مومنانی را که نوشته‌ام به دست‌شان می‌رسد، به پرهیزگاری خداوند ـ پروردگارتان ـ سفارش می‌کنم؛ و هرگز نمیرید تا آن‌که مسلمان باشید. همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید؛

شهدت وصيّة أمير المؤمنين عليه السلام حين اوصى الى ابنه الحسن واشهد على وصيّته الحسين عليه السلام ومحمّداً وجميع وُلْدِه ورؤساء شيعته واهل بيته (الى ان قال) ثمّ انّى أوصيك يا حسن وجميع ولدى واهل بيتى ومن بلغه كتابى من المؤمنين بتقوى اللّه ربّكم ﴿وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ﴾ ﴿وَٱعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ ٱللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُواْ﴾ فإنّى سمعت رسول اللّه صلى الله عليه وآله يقول صلاح ذات البين افضل من عامّة الصلوة والصوم وان البغضة حالقة الدّين وفساد ذات البين ولا قوّة الّا باللّه. **الدعائم ۳۴۸/۲**: وعن علىّ بن الحسين ومحمّد بن علىّ عليهما السلام أنّهما ذكرا وصيّة علىّ عليه السلام فقالا اوصى الى ابنه الحسن (الى ان قال) عليه السلام واوصيك يا حسن وذكر نحوه الى قوله والصيام.

۱۶۱۲ ۳۴۲۶۷ (۸) **كافى ۲۰۹/۲**: محمّد بن يحيى عن احمد بن محمّد عن ابن سنان عن **مفضّل** قال قال أبو عبداللّه عليه السلام اذا رأيت بين اثنين من شيعتنا منازعة فافتدها من مالى.

۱۶۱۳ ۳۴۲۶۸ (۹) **كافى ۲۰۹/۲**: محمّد بن يحيى عن احمد بن محمّد عن محمّد بن سنان **تهذيب ۳۱۲/۶**: محمّد بن الحسن الصفّار عن محمّد بن الحسين ابن ابى الخطاب عن محمّد بن سنان عن **ابى حنيفة** سابق[1] (الحاجّ ـ كا) قال مرّ بنا المفضّل وانا وختنى نتشاجر فى ميراث فوقف علينا ساعة ثمّ قال (لنا ـ كا) تعالوا الى المنزل فأتيناه فأصلح بيننا بأربعمأة درهم فدفعها[2] الينا من عنده حتّى (اذا ـ كا) استوثق كلّ واحد منّا من صاحبه (ثمّ ـ يب) قال اما انّها ليست من مالى ولكن أبو عبداللّه عليه السلام أمرنى اذا تنازع رجلان[3] من اصحابنا فى شىء ان اصلح بينهما وافتديها[4] من ماله فهذا من مال ابى عبداللّه عليه السلام.

۱۶۱۴ ۳۴۲۶۹ (۱۰) **كافى ۲۱۰/۲**: علىّ عن ابيه عن ابن ابى عمير عن على بن اسماعيل عن **اسحاق بن عمّار** عن ابى عبداللّه عليه السلام فى قول اللّه عزّ وجلّ ﴿وَلَا تَجْعَلُواْ ٱللَّهَ عُرْضَةً لِّأَيْمَـٰنِكُمْ أَن تَبَرُّواْ وَتَتَّقُواْ وَتُصْلِحُواْ بَيْنَ ٱلنَّاسِ﴾ قال اذا دعيت لصلح بين اثنين فلا تقل علىّ يمين الّا أفْعَلَ. وتقدم فى رواية يونس (۳۲) من باب (۱۲) ما ورد فى جملة من الخصال المحرّمة من

۱. سابق ـ خ ـ كا ـ السابق ـ يب. ۲. ودفعها ـ يب. ۳. الرجلان ـ يب.
۴. افتديهما ـ يب.

زیرا من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: برقراری صلح و دوستی میان مردم برتر از یک سال نماز و روزه است و به راستی کینه و دشمنی، ریشه‌کن کنندهٔ دین و تباه‌کنندهٔ روابط است و نیرویی نیست مگر به وسیلهٔ خداوند.»

۱۶۱۲ (۸) مفضل روایت می‌کند که امام صادق ؛ فرمود: «هرگاه میان دو تن از شیعیان ما نزاعی مشاهده کردی به وسیلهٔ مال من آن را بر طرف کن.»

۱۶۱۳ (۹) ابو حنیفه ـ کارواندار حج ـ گوید: «من و یکی از خویشاوندانم دربارهٔ میراث با هم نزاع می‌کردیم. مفضل که از آنجا می‌گذشت، مدتی ما را تماشا کرد، سپس گفت: به خانه من بیایید. وقتی به منزل وی رفتیم، با پرداخت چهار صد درهم ما را با یکدیگر صلح و آشتی داد. وقتی که اعتماد هر یک از ما نسبت به دیگری جلب شد، مفضل گفت: بدانید که این مال، مال من نیست بلکه امام صادق ؛ به من دستور داد که هرگاه دو نفر از شیعیان دربارهٔ چیزی با هم اختلاف می‌کنند، میان آنان صلح و آشتی برقرار سازم و از مال آن حضرت برای رفع نزاع هزینه کنم. پس این مال از امام صادق ؛ است.»

۱۶۱۴ (۱۰) در تفسیر آیه: «برای نیکی نکردن و پرهیزگار نبودن و میان مردم آشتی ندادن به خداوند سوگند یاد نکنید.»

اسحاق بن عمار از امام صادق ؛ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه برای صلح و آشتی دادن میان دو نفر فراخوانده شدی، نگو که سوگند یاد کردم که این کار را انجام ندهم.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی و دوم از باب دوازدهم از باب‌های جهاد با نفس فرمودهٔ معصوم ؛ که: «ملعون است! ملعون است! کسی که برادرش برای صلح و آشتی پیشقدم شود و او با وی صلح نکند.»

أبواب جهاد النّفس ج١٦ قوله ﷺ ملعون ملعون رجل يبدأه أخوه بالصلح فلم يصالحه. ويأتى فى رواية ابن مسلم (١) من باب (١٢) حكم من اكترى دابّة الى مسافة فقطع بعضها وأعيت من أبواب الاجارة ج ٢٤ قوله ولكن انظر قدر ما بقى من الموضع وقدر ما ركبته فاصطلحا عليه ففعلا وفى رواية ابن مسلم (٣) قوله ﷺ وقلت للآخر ليس لك ان تأخذ كلّ الذى عليه اصطلحا فترادّا بينكما.

وفى رواية علىّ بن الحسن (٢١) من باب (٥) انّ من اوصى باكثر من الثلث بطلت الوصيّة فى الزائد من أبواب الوصايا ج ٢٤ قوله فاعترض فيها ابن اخت له وابن عمّ له فاصلحنا أمره بثلاثة دنانير.

(٣)

باب جواز الكذب فى الإصلاح دون الصدق فى الإفساد

١٦١٥ ٣٤٢٧٠ (١) كافى ٢/٢١٠: عدّة من اصحابنا عن احمد بن محمّد بن خالد عن ابن محبوب عن معاوية بن وهب او معاوية بن عمّار عن ابى عبدالله ﷺ قال قال ابلغ عنّى كذا وكذا فى اشياء امر بها قلت فابلّغهم عنك واقول عنّى ما قلت لى وغير الّذى قلت قال نعم انّ المصلح ليس بكذّاب انّما هو الصلح ليس بكذب.

١٦١٦ ٣٤٢٧١ (٢) كافى ٢/٢٠٩: علىّ بن ابراهيم عن ابيه عن عبدالله بن المغيره عن معاوية بن عمّار عن ابى عبدالله ﷺ قال المصلح ليس بكاذب كافى ٢/٣٤٢: عدّة من اصحابنا عن احمد بن محمّد بن خالد عن أبيه عن عبدالله بن المغيرة مثله سنداً ومتناً الّا انّ فيه ليس بكذّاب.

١٦١٧ ٣٤٢٧٢ (٣) الجعفريّات ١٧١: باسناده عن علىّ بن أبيطالب ﷺ قال: قال رسول الله ﷺ: لا يصلح الكذب الّا فى ثلاثة مواطن كذب الرجل لامرأته وكذب الرجل يمشى بين الرجلين ليصلح بينهما وكذب الإمام عدوّه فانّ الحرب خدعة. وتقدّم فى غير واحد من احاديث باب (٣٨) وجوب الصدق وحرمة الكذب من أبواب جهاد النفس ج ١٧ ما يدل على ذلك.

می‌آید:

در روایت یکم از باب دوازدهم از باب‌های اجاره این گفته که: «بلکه در مسافت باقیمانده و مسافت پیموده شده با آن مرکب دقت کن و بر اساس آنان با هم مصالحه کنید. پس آنان چنین کردند.»

و در روایت سوم فرمودهٔ معصوم﷣ که: «و به فرد دیگر گفتم: تو حق نداری همهٔ آنچه برعهدهٔ اوست، بگیری. با هم مصالحه کنید و مبلغ افزوده را میان خودتان ردّ و بدل کنید.»

و در روایت بیست و یکم از باب پنجم از باب‌های وصایا این گفته که: «پس یکی از خواهرزاده‌ها و یکی از برادرزاده‌هایش به وی اعتراض کردند. آن‌گاه ما کار او را به سه دینار اصلاح کردیم.»

باب ۳

حکم دروغ گفتن برای برقراری صلح و راست گفتن در تیره کردن روابط

۱۶۱۵ (۱) معاویة بن وهب یا معاویة بن عمار گوید: «امام صادق﷣ دستوراتی به من داد و در ضمن آنها فرمود: از طرف من، فلان پیام را برسان.

گفتم: پیام شما را می‌رسانم. آیا افزون بر آنچه شما فرمودید، از خودم نیز سخنانی بر آنها بیفزایم؟

امام﷣ فرمود: آری، اصلاح‌گر دروغگو نیست. همانا آن برقرار کردن صلح و دوستی است و دروغ نیست.»

۱۶۱۶ (۲) معاویة بن عمار از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «برقرار کنندهٔ صلح و دوستی، دروغگو نیست.»

نظیر این حدیث از عبدالله بن مغیره نیز روایت شده است.

۱۶۱۷ (۳) در کتاب جعفریات از امیرمؤمنان﷣ روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «دروغ جز در سه مورد شایسته نیست: دروغ مرد به همسرش، دروغ گفتن کسی که در جهت آشتی دادن دو نفر گام برمی‌دارد و دروغ زمامدار جامعه با دشمنانش؛ چرا که جنگ نیرنگ و فریب است.»

ارجاعات

گذشت:

در تعدادی از روایات باب سی و هشتم از باب‌های مبارزه با نفس، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

(٤)

باب جواز الصلح مع علم المتنازعين بما وقع النزاع فيه
ومع جهلهما اذا تراضيا لا مع علم احدهما وجهل الآخر

١٦١٨ ٢٤٢٧٣ (١) **تهذيب** ٢٠٦/٦: الحسين بن سعيد عن صفوان وفضالة عن العلاء بن رزين عن **محمّد بن مسلم** عن ابى جعفر ﷺ وصفوان عن **منصور** بن حازم عن ابى عبدالله ﷺ انّهما قالا فى رجلين كان لكلّ واحد منهما طعام عند صاحبه ولا يدرى كلّ واحد منهما كم له عند صاحبه فقال كلّ واحد منهما لصاحبه لك ما عندك ولي ما عندي فقال لا بأس بذلك اذا تراضيا (وقال منصور فى حديثه ـ يب) وطابت (به ـ يب ـ فقيه) انفسهما. **فقيه** ٢١/٣: روى العلاء عن **محمّد بن مسلم** عن ابى جعفر ﷺ قال فى رجلين وذكر مثله. **كافى** ٢٥٨/٥: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن حمّاد عن حريز عن **محمّد بن مسلم** عن أحدهما ﷺ انّه قال فى رجلين (وذكر مثله).

١٦١٩ ٣٧٢٧٤ (٢) **تهذيب** ١٨٧/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن ابن رباط عن **منصور** بن حازم قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن رجلين لكلّ واحد منهما طعام عند صاحبه لا يدرى هذاكم له على هذا ولا يدرى هذاكم له على هذا فقال كلّ واحد منهما لصاحبه لك ما عندك ولى ما عندى ورضيا بذلك قال لابأس اذا رضيا بذلك وطابت به انفسهما.

١٦٢٠ ٢٤٢٧٥ (٣) **تهذيب** ٢٠٦/٦: الحسين بن سعيد عن ابن ابى عمير عن حمّاد عن **الحلبى** عن ابى عبدالله ﷺ وغير واحد عن ابى عبدالله ﷺ فى الرجل يكون عليه الشيء فيصالح فقال اذا كان بطيبة نفس من صاحبه فلا بأس.

١٦٢١ ٢٤٢٧٦ (٤) **كافى** ٢٥٩/٥: عليّ بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابى عمير **تهذيب** ٢٠٦/٦: الحسين بن سعيد عن ابن ابى عمير (والقاسم بن محمّد ـ يب) عن **فقيه** ٢١/٣: **عليّ** ابن ابى حمزة قال قلت لابي الحسن ﷺ (رجل ـ يب فقيه) يهوديّ او نصرانيّ كانت له عندي اربعة آلاف درهم فهلك[١] أ (يجوز ـ كا ـ يب) لى ان اصالح ورثته ولا اعلمهم كم كان قال لا (يجوز ـ يب ـ فقيه) حتّى تخبرهم.

---

١. فمات ـ يب ـ فقيه.

باب ۴

عدم جواز مصالحه در صورت آگاهی یکی و جهل دیگری

۱۶۱۸ (۱) محمد بن مسلم از امام باقر‌ﷺ و منصور بن حازم از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کنند که: «دربارهٔ دو نفر که هر یک از دیگری مقداری مواد خوراکی طلبکار است و مقدار آن را نمی‌دانند، از این رو هر یک به دیگری می‌گوید: آنچه از من نزد توست، مال تو و آنچه تو نزد من داری، مال من. امام‌ﷺ فرمود: در صورت رضایت آن دو، اشکال ندارد.»

حدیث منصور، «و تمایل درونی آنها» را اضافه دارد.

۱۶۱۹ (۲) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق‌ﷺ سؤال کردم: دو نفر هریک نزد دیگری مقداری مواد خوراکی دارند و هیچ‌یک از آنان مقدار آن را نمی‌دانند، از این رو هر یک از آنان به دیگری می‌گوید: آنچه از من نزد توست، برای تو و آنچه من از تو طلبکارم، مال من و به آن راضی می‌شوند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

امام‌ﷺ فرمود: در صورت رضایت و تمایل درونی آنان، اشکال ندارد.»

۱۶۲۰ (۳) حلبی و دیگران از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کنند که: «دربارهٔ شخصی که چیزی بدهکار است و با طلبکار بر سر آن مصالحه می‌کند، امام‌ﷺ فرمود: در صورتی که با رضایت کامل طلبکار باشد، اشکال ندارد.»

۱۶۲۱ (۴) علی بن حمزه گوید: «به امام موسی بن جعفر‌ﷺ گفتم: یک نفر یهودی یا مسیحی چهار هزار درهم از من طلبکار است و می‌میرد. آیا برای من جایز است بدون آگاه کردن وارثان او از میزان بدهی خود، با آنان مصالحه کنم؟

امام‌ﷺ فرمود: جایز نیست، تا این‌که آنان را آگاه کنی.»

(۵)

باب جواز اصطلاح الشريكين
اذا كان المال ديناً وعيناً على أن يعطى
أحدهما الآخر رأس المال وله الربح وعليه الخسران

۱۶۲۲ ۳٤۲۷۷ (۱) **تهذيب** ۲۰۷/٦: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير **كافي** ۲۵۸/۵: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي‌عمير عن **فقيه** ۱٤٤/۳: حمّاد عن الحلبيّ **تهذيب** ۲۵/۷: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن حديد عن أبي المغرا[1] عن الحلبيّ (وعليّ بن النعمان عن **أبي الصباح** جميعاً ـ يب ج٦) عن أبي عبداللّه ﷺ في رجلين اشتركا في مال فربحا (فيه ـ كا يب) (ربحاً ـ فقيه ـ يب) وكان من المال[2] دين وعين فقال أحدهما لصاحبه أعطني رأس المال والربح لك[3] وما توى[4] فعليك فقال ﷺ لا بأس (به ـ يب فقيه) إذا اشترط[5] (عليه ـ يب ج۷) وإن كان شرطاً يخالف كتاب اللّه (فهو ـ يب ج۷) ردّ الى كتاب اللّه ﷻ. **تهذيب** ۲۵/۷: وقال في الحيوان كلّه شرط ثلاثة أيّام للمشتري وهو بالخيار فيها اشترط أو لم يشترط وعن رجل اشترى شاة فأمسكها ثلاثة أيّام ثمّ ردّها قال إن كان تلك الثلاثة أيّام شرب لبنها ردّ معها ثلاثة أمداد وإن لم يكن لها لبن فليس عليه شيء.

۱۶۲۳ ۳٤۲۷۸ (۲) **تهذيب** ۱۸۷/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صالح بن خالد وعبيس بن هشام عن ثابت بن شريح عن داود **الأبزاريّ** عن أبي عبداللّه ﷺ قال سألته عن رجلين اشتركا في مال وربحا فيه وكان المال عيناً وديناً فقال أحدهما لصاحبه أعطني رأس مالي ولك الربح وعليك التّوى قال لا بأس إذا اشترطا فان كان شرطاً يخالف كتاب اللّه ردّ الى كتاب اللّه.

---

۱. أبي المعزا ـ يب ۲۵، ج۷. ۲. وكان المال ديناً عليهما ـ يب ج۷، وكان من المال دين وعليهما دين ـ كا.
۳. ولك الربح وعليك التوى ـ كا. ٤. التوى: الضّياع والخسارة ـ المنجد.
۵. اشترطا فاذا كان شرط يخالف كتاب اللّه فهو ردّ ـ كا.

باب ۵

جواز صلح دو شریک

۱۶۲۲ (۱) ابوالصباح گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: دو نفر با هم درمالی شریک می‌شوند و سود می‌برند. بخشی از آن مال، جنس است و بخش دیگری طلب و دیْن. یکی از آنان به دیگری می‌گوید: اصل مال را به من بده و سود و زیان آن، مال تو.

امام ﷺ فرمود: در صورتی که شرط کند، اشکال ندارد و اگر شرطی مخالف با کتاب خدا باشد، به کتاب خدا بازگردانده می‌شود.

و فرمود: در همهٔ حیوانات تا سه روز معامله برای خریدار مشروط است و او اختیار بر هم زدن معامله را دارد چه شرط کند یا نه و دربارهٔ مردی که گوسفندی را خرید و پس از سه روز باز گرداند، فرمود: اگر در آن سه روز از شیرش استفاده کرده است، همراه آن سه مُدّ تحویل می‌دهد و اگر شیر نداشته است، چیزی به عهدهٔ او نیست.»

۱۶۲۳ (۲) داود ابزاری گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: دو نفر در مالی با هم شریک می‌شوند و سود می‌برند و آن مال جنس است و طلب و دیْن. پس یکی از آنان به دیگری می‌گوید: اصل مالم را به من بده و سود و زیان آن برای تو.

امام ﷺ فرمود: در صورتی که باهم شرط کنند، اشکال ندارد. پس اگر شرطی مخالف با کتاب خدا باشد، به کتاب خدا باز گردانده می‌شود.»

(٦)

باب أنّ من كان عنده المال لأيتام هلكوا فيأتيه وارثهم فيصالحه على ان يأخذ بعضاً ويدع بعضاً هل يبرء منه ام لا وحكم من اوصى بدين فيجيىء من يدّعى عليه الشيء فيقيم عليه البيّنة او يحلف

١٦٢٤ ٣٤٢٧٩ (١) **تهذيب** ١٩٢/٦ و٣٤٣: محمّد بن احمد بن يحيى عن ابى عبدالله الرّازى عن الحسن بن على ابن ابى حمزة عن صندل[١] عن عبدالرّحمن بن الحجّاج وداود بن فرقد جميعا عن ابى عبدالله ﷺ قالا سألناه عن الرجل يكون عنده المال لأيتام فلا يعطيهم حتّى يهلكوا فيأتيه وارثهم ووكيلهم فيصالحه على ان ياخذ بعضاً ويدع بعضاً ويبرؤه ممّا كان أ يبرأ منه قال نعم. **السرائر** ٤٨٤: من كتاب نوادر المصنّفين تصنيف محمّد بن على بن محبوب الاشعرى الجوهرى القمى عن احمد بن الحسن[٢] عن ابيه عن ابن ابى عمير عن **عبدالرحمن** بن الحجّاج قال سألته عن الرّجل وذكر نحوه.

١٦٢٥ ٣٤٢٨٠ (٢) **تهذيب** ١٨٩/٦: احمد بن محمّد بن عيسى عن **محمّد بن سهل** عن ابيه قال سألت أبا الحسن الرضا ﷺ عن رجل اوصى بدين فلا يزال يجيىء من يدّعى عليه الشيء فيقيم عليه البيّنة او يحلف كيف تأمر فيه فقال: أرى ان يصالح عليه حتّى يؤدّى امانته.

(٧)

باب جواز الصلح على طحن الحنطة بدراهم وقفيز منه

١٦٢٦ ٣٤٢٨١ (١) **تهذيب** ٢٠٧/٦: الحسين بن سعيد عن ابن ابى عمير عن **فقيه** ٢١/٣: حمّاد عن **الحلبيّ** عن ابى عبدالله ﷺ فى الرجل يعطى اقفزة من حنطة معلومة يطحنها بدراهم[٣] فلما فرغ الطّحّان من طحنه نقد (ه ـ فقيه) الدراهم وقفيزاً منه وهو شيء (قد ـ فقيه) اصطلحوا عليه فيما بينهم قال لا بأس به وان لم يكن ساعره على ذلك.

---

١. متدل ـ يب ٣٤٣. ٢. الحسين ـ ئل. ٣. يطحنون بالدراهم ـ فقيه.

باب ۶

حکم مصالحه با وارثان متوفی و طلبکاران موصی

۱۶۲۴ (۱) عبدالرحمان بن حجاج و داود بن فرقد گویند: «از امام صادق؈ سؤال کردیم: مقداری از مال یتیمان نزد شخصی هست و او نمی‌پردازد تا یتیمان می‌میرند. آن‌گاه نزد وارثان و وکلای آنان می‌رود و با آنان مصالحه می‌کند که بخشی از آن را بپردازد و از بخش دیگر آن بگذرند و او را نسبت به گذشته حلال کنند. آیا نسبت به آن بی‌حساب می‌شود؟

امام؈ فرمود: آری.»

۱۶۲۵ (۲) سهل گوید: «از امام رضا؈ سؤال کردم: شخصی به مقداری بدهکاری وصیت می‌کند ولی پیوسته اشخاصی می‌آیند و ادعای طلبکاری از وی می‌کنند و برای ادعای خود، بیّنه اقامه می‌کنند یا سوگند می‌خورند. در این باره چه دستوری می‌دهید؟

امام؈ فرمود: نظر من این است که بر آن مصالحه شود تا امانت هایش پرداخت شود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۷

جواز مصالحه بر آرد کردن گندم

۱۶۲۶ (۱) حلبی گوید: «از امام صادق؈ سؤال کردم: شخصی چند قفیز گندم را به آسیابان می‌دهد تا در برابر چند درهم آرد کند. وقتی آسیابان آنها را آرد می‌کند، درهم‌ها و یک قفیز آرد به وی می‌دهد و آن چیزی است که میان مردم، متداول و معروف است.

امام؈ فرمود: اشکال ندارد، هرچند با او تعیین نرخ نکرده باشد.»

(۸)

باب حكم ما اذا كان بين اثنين درهمان فقال أحدهما هما لى وقال الآخر هما بينى وبينك

۱۶۲۷ ۳٤۲۸۲ (۱) **تهذيب** ۲۰۸/٦: محمّد بن عليّ بن محبوب عن **فقيه** ۲۲/۳: **عبداللّه بن المغيرة** عن غير واحد من أصحابنا عن أبي عبداللّه عليه السلام في رجلين كان معهما[۱] درهمان فقال أحدهما الدرهمان لي وقال الآخر هما بيني وبينك (قال ـ يب) فقال (أبو عبداللّه عليه السلام ـ يب) أمّا (الّذي قال هما بيني وبينك فقد[۲] أقرّ بأنّ ـ فقيه) أحد الدرهمين ليس[۳] له (فيه شيء ـ يب) وأنّه لصاحبه ويقسّم[٤] الدرهم الثّاني بينهما (نصفين ـ يب ۲۰۸).

تهذيب ۲۹۲/٦: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبي اسحاق عن ابن أبي عمير عن **محمّد** ابن أبي حمزة عمّن ذكره عن أبي‌عبداللّه عليه السلام في رجلين (وذكر مثله). **المقنع** ۱۳۳: واذاكان بين رجلين وذكر نحو ما في الفقيه.

(۹)

باب حكم ما إذا تداعيا عيناً وأقام كلّ منهما بيّنة

۱۶۲۸ ۳٤۲۸۳ (۱) **كافي** ٤۱۹/۷: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۲۳٤/٦: **استبصار** ۳۹/۳: **أحمد بن** محمّد (بن يحيى ـ يب) عن **فقيه** ۲۳/۳: ابن فضّال عن أبي جميلة عن سمّاك بن حرب عن (تميم ـ كا يب صا) **ابن طرفة** انّ رجلين عرفا[٥] بعيراً فأقام كلّ واحد منهما بيّنة فجعله أميرالمؤمنين عليه السلام[٦] بينهما.

۱۶۲۹ ۳٤۲۸٤ (۲) **الدّعائم** ٥۲۲/۲: عن عليّ صلوات اللّه عليه أنّه قضى في البيّنتين تختلفان في الشيء الواحد يدّعيه الرجلان انّه يقرع بينهما فيه اذا عدلت بيّنة كلّ واحد منهما وليس في أيديهما فأمّا ان كان في أيديهما فهو فيما بينهما نصفان بعد أن يستحلفا فيحلفا أم ينكلا

---

۱. بينهما ـ يب ۲۹۲.
۲. قد أقرّ انّ احد الدرهمين ليس له فيه شيء ـ يب ۲۹۲.
۳. فليس ـ يب.
٤. فيقسم الآخر بينهما ـ فقيه ـ وأمّا الآخر فبينهما ـ يب ۲۹۲.
٥. ادّعيا ـ فقيه.
٦. عليّ عليه السلام ـ فقيه.

باب ۸

حکم نزاع دو نفر بر سر دو درهم

۱۶۲۷ (۱) عبدالله بن مغیره از تعدادی از شیعیان روایت می‌کند که: «دو نفر دو درهم در اختیار دارند و یکی از آنان می‌گوید: هر دو درهم مال من است و دیگری می‌گوید: آنها مال هر دوی ماست. امام صادق ﷺ در این باره فرمود: کسی که می‌گوید: آن دو درهم مال هر دوی ماست، به تحقیق اعتراف کرده است که یکی از آنها مال او نیست و مال دیگری است و درهم دیگر میان آنها به دو نیم تقسیم می‌شود.»

این حدیث از محمد ابن ابی حمزه نیز با واسطه روایت شده است.

باب ۹

حکم ادعای دو نفر بر سر چیزی و اقامه بیّنه از سوی هر دو

۱۶۲۸ (۱) ابن طرفه گوید: «در زمان حضرت علی ﷺ دو نفر مالکیت شتری را ادعا کردند و هر دو برای ادعای خود بیّنه اقامه کردند. امیر مؤمنان آن شتر را میان آن دو تقسیم کرد.»

۱۶۲۹ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امیر مؤمنان ﷺ دربارهٔ دو نفر که با هم چیزی را ادعا و هر دو بیّنه اقامه کنند، این‌گونه حکم کرد که اگر بیّنه هر دو عادل است و آن چیز در اختیار هیچ‌یک از آنها نیست، میان‌شان قرعه انداخته می‌شود و اگر در اختیار هر دوی است، آنها سوگند داده می‌شوند و در صورت سوگند هر دو یا خودداری هر دو از سوگند، میانشان به دو نیم تقسیم می‌شود ولی اگر یکی از آنها سوگند یاد کند و دیگری خودداری نماید، آن چیز مال کسی است که سوگند خورده است و اگر آن چیز در اختیار یکی از آنان است، پس اقامه بیّنه به عهدهٔ مدّعی است.»

عن اليمين فان حلف أحدهما ونكل الآخر كان ذلك لمن حلف منهما وان كان فى يدى أحدهما فانّما البيّنة فيه على المدّعى.

(۱۰)

باب حكم ما اذا كان لواحد ثوب بعشرين درهماً ولآخر ثوب بثلاثين فاشتبها

۱۶۳۰ ۳۴۲۸۵ (۱) **تهذيب ۳۰۳/۶**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن موسى بن سعدان عن **تهذيب ۲۰۸/۶**: **فقيه ۲۳/۳**: الحسين ابن أبي العلا عن **اسحاق** بن عمّار قال[۱] قال أبو عبدالله ؈ فى الرجل يبضعه[۲] الرّجل ثلاثين درهماً فى ثوب وآخر عشرين درهماً فى ثوب فبعث[۳] الثوبين[۴] ولم يعرف هذا ثوبه ولا هذا ثوبه قال يباع الثوبان فيعطى صاحب الثلاثين ثلاثة أخماس الثمن والآخر خمسى الثمن (قال ـ فقيه ـ يب ۲۰۸) قلت فانّ صاحب العشرين قال لصاحب الثلاثين اختر أيّهما شئت قال قد أنصفه. **المقنع ۱۲۳**: سئل أبو عبدالله ؈ عن الرجل (وذكر نحوه).

(۱۱)

باب حكم من أودعه انسان دينارين وآخر ديناراً فامتزجت وضاع واحد

۱۶۳۱ ۳۴۲۸۶ (۱) **تهذيب ۱۸۱/۷**: محمّد بن أحمد بن يحيى عن إبراهيم بن هاشم عن الحسين بن يزيد النوفليّ عن إسماعيل بن أبي زياد **تهذيب ۲۰۸/۶**: **السكونى** عن الصادق[۵] عن أبيه عن آبائه؈ فى رجل استودع رجلاً دينارين واستودعه آخر ديناراً فضاع دينار منهما[۶] (قال ـ يب ج۶) يعطى[۷] صاحب الدينارين ديناراً ويقتسمان الدينار الباقى بينهما نصفين

---

۱. عن أبى عبدالله ؈ فى الرجل ـ يب ۳۰۳.

۲. الابضاع هو أن يدفع الانسان الى غيره مالاً ليبتاع متاعاً.

۳. فبعث ـ يب ۲۰۸.

۴. بالثوبين ـ يب ۳۰۳.

۵. عن جعفر عن أبيه عن علىّ؈ ـ يب ج۷.

۶. منها ـ يب ج۷.

۷. انّ لصاحب ـ يب ج۷ ـ فقضى انّ لصاحب الدينارين ـ يب ج۷.

باب ۱۰

حکم اشتباه شدن جنس دو نفر با ارزش‌های متفاوت

۱۶۳۰ (۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق؈ سؤال کردم: شخصی سی درهم و دیگری بیست درهم به یک نفر می‌دهند تا برای هر کدام لباسی بخرد. آن شخص دو لباس را با هم برای آنها می‌فرستد، ولی هیچ یک از آنها نمی‌تواند لباس خود را بشناسند.

امام؈ فرمود: هر دو لباس فروخته می‌شود و سه پنجم بهای آنها را به صاحب سی درهم می‌دهند و دو پنجم آن را به صاحب بیست درهم.

گفتم: صاحب بیست درهم به صاحب سی درهم می‌گوید: هر کدام را می‌خواهی بردار.

امام؈ فرمود: با وی با انصاف رفتار کرده است.»

باب ۱۱

حکم مخلوط شدن دو دینار و یک دینار نزد امانت‌دار و گم شدن یکی از آنها

۱۶۳۱ (۱) سکونی از امام صادق؈ از پدرش؈ از نیاکانش؊ روایت می‌کند که ایشان دربارهٔ شخصی که دو دینار و دیگری یک دینار نزد یک نفر ودیعه می‌گذارند و یکی از آنها گم می‌شود، فرمود: «از دو دینار باقی‌مانده یک دینار به صاحب دو دینار داده و یک دینار دیگر میان‌شان به طور مساوی تقسیم می‌شود.»

فقیه ۲۳/۳: فی روایة السکونی عن الصادق جعفر بن محمّد عن أبیه ﷺ (وذکر مثله).
المقنع ۱۳۳: قضی أمیرالمؤمنین ﷺ فی رجل استودع (وذکر نحوه).

(۱۲)

باب أنّ الرّجلین إذا تداعیا خُصّاً قضی به لمن إلیه معاقد القمط

۱۶۳۲ ۲۴۲۸۷ (۱) **کافی ۲۹۶/۵**: **تهذیب ۱۴۶/۷**: أبو علیّ الأشعریّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان بن یحیی عن منصور بن حازم عن أبی عبداللّه ﷺ قال سألته عن خُصّ[1] بین دارین فزعم[2] أنّ علیّاً ﷺ قضی (به[3] ـ یب ـ کا ۲۹۵) لصاحب الدار الذی من قبله (وجه ـ کا ۲۹۶ یب) القماط **کافی ۲۹۵/۵**: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن أبی المغرا[4] عن منصور بن حازم أنّه سأل أبا عبداللّه ﷺ عن حظیرة بین دارین (وذکر مثله). **فقیه ۵۶/۳**: سأل منصور بن حازم (وذکر مثله).

۱۶۳۳ ۲۴۲۹۰ (۲) **فقیه ۵۷/۳**: روی عمرو بن شمر عن جابر عن أبی جعفر عن أبیه عن جدّه عن علیّ ﷺ أنّه: قضی فی رجلین اختصما إلیه فی خصّ فقال انّ الخُصّ للّذی إلیه القمط (قال الصدوق ﷺ الخُصّ الطّنّ الذی یکون فی السواد بین الدور، والقمط هو شدّ الحبل، یعنی انّ الخُصّ هو الذی إلیه شدّ الحبل، وقد قیل انّ القماط هو الحجر الّذی یغلق منه علی الباب).

۱۶۳۴ ۲۴۲۹۱ (۳) **الدعائم ۵۲۳/۲**: عن علیّ صلوات اللّه علیه انّ رجلین اختصما إلیه فی حائط بین داریهما ادّعاه کلّ واحد منهما دون صاحبه، ولا بیّنة لواحد منهما، فقضی به للّذی یلیه القِمط أی الرباط ـ والعقد ان کان ذلك باللبن أو بالحجر نظر فان کان معقوداً ببناء أحدهما فهو له وان کان معقوداً ببنائهما معاً فهو بینهما معاً وکذلك ان لم یعقد[5] ببناء أحدهما[6] فانّه بینهما بعد ان یتحالفا ومن حلف منهما ونکل صاحبه عن الیمین کان لمن حلف إذا کان معقوداً إلیهما معاً أو غیر معقود وان کان من قصب نظر إلی الرباط[7] من قِبَل من هو فیقام مقام العقد.

---

۱. الخصّ بالضمّ والتشدید: البیت من القصب والجمع اخصاص ـ مجمع القِمط: حبل یشدّ به الأخصاص ـ مجمع.
۲. فذکر ـ فقیه. ۳. بها ـ فقیه. ۴. أبی المعزا ـ خ.
۵. ینعقد ـ خ. ۶. واحد منهما ـ خ. ۷. السماط ـ خ.

باب ۱۲

حکم دیوار میان دو خانه

۱۶۳۲ (۱) منصور بن حازم گوید: «از امام صادق‌ﷺ دربارهٔ دیواری از نی که دو خانه را از هم جدا می‌کند، سؤال کردم. امام‌ﷺ معتقد بود که امیر مؤمنان‌ﷺ حکم کردند که آن متعلق به صاحب خانه‌ای است که طنابی که با آن نی‌ها را می‌بندند به خانهٔ وی متصل و گره‌هایش به سوی آن باشد.»

۱۶۳۳ (۲) جابر از امام باقرﷺ از پدرش‌ﷺ از جدش‌ﷺ روایت می‌کند که: «دو نفر نزد امیرمؤمنان‌ﷺ دربارهٔ خصّ با هم نزاع کردند. امام‌ﷺ فرمود: خصّ متعلق به کسی است که قمطِ به طرف اوست.»

مرحوم صدوق‌ﷺ می‌فرماید: «خصّ، نی‌هایی است که در روستاهای میان کوفه و بصره خانه‌ها را از یکدیگر جدا می‌کند و قمط، بستن و گره زدن ریسمان است؛ یعنی دیواری از نی که دو خانه را از هم جدا می‌کند و متعلق به کسی است که ریسمانی که با آن نی‌ها را می‌بندند به آن طرف بسته شده باشد و گفته شده است که قماط، سنگی است که درِ خانه را به آن می‌بندند.»

۱۶۳۴ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «دو نفر دربارهٔ دیوار میان خانه‌های‌شان نزد امیر مؤمنان‌ﷺ با هم نزاع کردند و هر یک مدّعی مالکیت آن شدند، بدون آن‌که یکی از آنان برای ادعای خود بیّنه داشته باشد. امیر مؤمنان‌ﷺ در این نزاع به نفع کسی حکم کرد که طنابی که با آن نی‌ها را می‌بندند به خانهٔ او متصل باشد و اتصال خشت‌ها و سنگ‌ها به سوی خانه او باشد. اگر دیوار از خشت و سنگ باشد، بررسی می‌شود؛ در صورتی که به ساختمان یکی از آنان متصل باشد، مال اوست و اگر به ساختمان هر دوی آنان متصل باشد یا به ساختمان هیچ‌کدام متصل نباشد و هر دوی آنها سوگند یاد کنند، مال هر دوی آنها خواهد بود ولی اگر یکی از آنها سوگند یاد کند و دیگری خودداری کند، مالِ کسی است که سوگند یاد کرده است ـ خواه به ساختمان هر دو متصل باشد یا به ساختمان هیچ کدام متصل نباشد ـ و در صورتی که دیوار از نی باشد، بررسی می‌شود که ریسمان آنها به کدام طرف بسته شده است و همانند اتصال خشت و سنگ‌ها حکم می‌شود.»

(۱۳)

باب حدّ الطريق وتغييره وفتح الباب فيه وعدم جواز بيعه وتملّكه

۱۶۳۵ ۲٤۲۹۲ (۱) **تهذيب ۷/ ۱۳۰**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر والميثمي والحسن بن حمّاد عن[۱] **أبى العبّاس** البقباق عن أبى عبدالله ﷺ قال إذا تشاحّ قوم فى طريق فقال بعضهم سبع أذرع وقال بعضهم أربع أذرع فقال أبو عبدالله ﷺ لابل خمس أذرع.

۱۶۳۶ ۲٤۲۹۳ (۲) **الدّعائم ۲/ ۵۰۵**: وعن جعفر بن محمّد ﷺ انّه قال من أراد ان يحوّل باب داره عن موضعه أو ان يفتح معه باباً غيره فى شارع مسلوك نافذ فذلك له الّا ان يتبيّن أنّ فى ذلك ضرراً بيّناً وان كان ذلك فى رائغة[۲] غير نافذة لم يفتح فيها باباً ولم ينقله عن مكانه الّا ان يرضىٰ[۳] أهل الرّائغة.

۱۶۳۷ ۲٤۲۹٤ (۳) **الدّعائم ۲/ ۵۰۶**: وعنه ﷺ أنّه قال ليس لأحد أن يغيّر طريقاً عن حاله إذا كان سابلاً[٤] يمرّ عليه عامّة المسلمين فان كان لقوم بأعيانهم فاتّفقوا على نقله الى موضع آخر لا يضرّون فيه بأحد أو[۵] فى ملك من أباحهم ذلك فذلك جايز وكذلك ان أرادوا ان يحظروا الطريق أو يجعلوا عليها غَلْقاً فذلك لهم إذا كان الطريق لقوم بأعيانهم واتّفقوا على ذلك وليس لأحد أن يفعل ذلك بالسابلة.[۶]

۱۶۳۸ ۲٤۲۹۵ (٤) **الدّعائم ۲/ ۵۰۶**: وعنه ﷺ انّه قال فى الرجل يكون له الطّريق فى بستانٍ لرجلٍ فيريد ان يجعل له[۷] باباً قال ليس له ذلك الّا بإذن[۸] صاحب الطريق.

ويأتى فى رواية السكونى (۵) من باب (۸) حدّ حريم البئر من أبواب احياء الموات ج۲۳ قوله ﷺ والطّريق اذا يتشاحّ عليه اهله فحدّه سبعة اذرع وفى رواية الجعفريات والراوندي ومسمع بن عبدالملك نحوه.

---

۱. كلّهم عن أبان عن أبى العبّاس ـ نل.

۲. الرائغة: أى الطريق الّذى يعدل ويميل عن الطّريق الأعظم.

۳. الّا برضا ـ خ.

٤. أى واضحاً.

۵. ولا فى ملك ـ خ.

۶. السابلة: الطريق المسلوكة ـ المنجد.

۷. عليها ـ خ.

۸. إلّا أن يأذن ـ خ.

باب ۱۳

احکام مربوط به خیابان و کوچه

۱۶۳۵ (۱) ابوالعباس گوید: «گروهی با یکدیگر دربارهٔ راه با هم نزاع کردند. برخی گفتند: هفت ذراع است و گروهی دیگر گفتند: چهار ذراع است.

امام فرمود: نه بلکه پنج ذراع است.»

۱۶۳۶ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق روایت می‌شود که فرمود: «هرکس بخواهد محل درِ خانه‌اش را تغییر دهد یا بخواهد درِ دیگری در جاده اصلی و عمومی باز کند، این حق را دارد مگر آن‌که ثابت شود که این کار، زیان آشکاری دارد و اگر این کار را بخواهد در کوچهٔ فرعی بن‌بست انجام دهد، حقّ بازکردن در و تغییر محل آن را ندارد مگر با رضایت اهل آن کوچه.»

۱۶۳۷ (۳) در همان کتاب از امام صادق روایت می‌شود که فرمود: «خیابان عمومی و باز را هیچ‌کس حقّ ندارد تغییر دهد ولی کوچه بن‌بستی که متعلق به گروه معینی است، اگر همه آنان با هم توافق کردند که آن را به جای دیگری منتقل کنند ـ بدون آن‌که به کسی زیانی وارد سازد یا در ملک کسی باشد که به آنان اجازه داده است ـ این کار جایز است و همچنین اگر بخواهند ورود دیگران را به آن کوچه ممنوع کنند یا آن را ببندند، چنین حقی را دارند؛ در صورتی که کوچه متعلق به افراد معینی باشد و بر این کار با هم توافق کنند ـ ولی دربارهٔ خیابان عمومی و باز، کسی چنین حقی ندارد.»

۱۶۳۸ (۴) در همان کتاب روایت می‌شود که: «شخصی در میان باغ دیگری مسیری داشت و می‌خواست بر آن راه در بگذارد. امام صادق در این باره فرمود: چنین حقی ندارد مگر با اجازهٔ صاحب آن راه.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت پنجم از باب هشتم از باب‌های احیاء موات فرمودهٔ معصوم که: «هرگاه اهل جاده‌ای با هم نزاع کردند، حدّ آن هفت ذراع است.»

و در روایت جعفریات و راوندی و مسمع بن عبدالملک نیز مانند آن آمده است.

(١٤)

باب حكم الجدار اذا كان بين الدارين وسقط او هدمه صاحبه وحكم فتح الكوّة واطالة البنيان

١٦٣٩ ٣٤٢٩٦ (١) **الدعائم ٢/٥٠٤**: روينا عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه سئل عن جدار لرجل[١] وهو سترة فيما بينه وبين جاره سقط فامتنع عن بنائه قال ليس يجبر على ذلك الّا ان يكون وجب ذلك لصاحب الدّار الأخرى بحقّ او بشرط فى اصل الملك ولكن يقال لصاحب المنزل استر على نفسك في حقّك ان شئت قيل له فان كان الجدار لم يسقط ولكنه هدمه او اراد هدمه اضراراً بجاره لغير حاجة منه الى هدمه قال لا يترك وذلك انّ رسول اللّه صلى الله عليه وآله قال لا ضرر ولا إضرار فإن هدمه كلّف ان يبنيه.

١٦٤٠ ٣٤٢٩٧ (٢) **وعنه** عليه السلام انّه قال في جدار بين دارين لاحد صاحبي الدارين سقط فامتنع من ان يبنيه وقام عليه صاحب الدار الأخرى فى ذلك وقال كشفتَ عيالى اُسْتُر ما بيني وبينك قال عليه ان يستر ما بينهما ببنيان او غيره ممّا لا يوصل منه الى كشف شيء من عورته.

١٦٤١ ٣٤٢٩٨ (٣) **الدعائم ٢/٥٠٥**: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه سئل عن الجدار بين الرّجلين ينهدم فيدعو احدهما صاحبه الى بنيانه ويأبى الآخر قال أن كان ممّا ينقسم قسّم بينهما وبنى كلّ واحد منهما حقّه ان شاء او ترك ان لم يكن ذلك يضرّ بصاحبه وان كان ذلك ممّا لا ينقسم قيل له ابن او بع او سلّم لصاحبك إن رَضِيَ أن يبنيه ويكون له دونك وان اتّفقا على ان يبنيه الطّالب وينتفع به فان اراد الاخر الانتفاع به معه دفع اليه نصف النّفقة.

١٦٤٢ ٣٤٢٩٩ (٤) **الدعائم ٢/٥٠٥**: وعن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه قال ليس لأحد ان يفتح كوّة فى جداره ينظر منها الى شيء من داخل دار جاره فان فتح للضّياء فى موضع لا يرى منه لا يمنع من ذلك.

١٦٤٣ ٣٤٣٠٠ (٥) **وعنه** عليه السلام انّه سئل عن الرجل يطيل بنيانه فيمنع جاره الشمس قال ذلك له وليس هذا من الضرر الّذى يمنع منه ويرفع جداره ما احبّ اذا لم يكن فيه منظر ينظر منه اليهم.

---

١. جدار الرجل ـ خ.

باب ۱۴

احکام مربوط به دیوار مشترک

۱۶۳۹ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادقؑ سؤال شد: «دیواری که ساتر و حجاب میان دو خانه است، فرو می‌ریزد و صاحب آن دیوار از تجدید بنای آن خودداری می‌کند.

امامؑ فرمود: نمی‌توان او را مجبور به ساختن آن کرد مگر آن‌که صاحب خانهٔ دیگری به خاطر حقی یا شرط در اصل مالکیت این حق را داشته باشد ولی می‌توان به صاحب منزل دیگر گفت: اگر می‌خواهی، در حق خودت ساتر و حجابی برای خود ایجاد کن.

به امامؑ گفته شد: اگر دیوار فرو نریزد بلکه صاحب آن به خاطر زیان زدن به همسایه‌اش آن را خراب کند یا تصمیم به چنین کاری بگیرد، بدون آن‌که از خراب کردن آن سودی به وی برسد؟

امامؑ فرمود: نباید گذاشت چنین کاری انجام دهد؛ برای این‌که پیامبر اکرمؐ فرمود: زیان و زیان رساندن [در اسلام] نیست. پس اگر آن را ویران کرد، او را مجبور به تجدید بنای آن می‌کنند.»

۱۶۴۰ (۲) در همان کتاب از امام صادقؑ روایت می‌شود که: «دیوار میان دو خانه‌ای که متعلق به صاحب یکی از آن دو خانه بود، فرو ریخت و صاحبش از تجدید بنای آن خودداری کرد. صاحب خانهٔ دیگر مقابل او ایستاد و گفت: خانواده مرا آشکار کردی. میان من و خودت حجاب و ساتری ایجاد کن.

امام صادقؑ در این باره فرمود: او وظیفه دارد میان خودشان بنا یا چیز دیگری ایجاد کند تا چیزی از داخل خانه وی برای دیگران آشکار نباشد.»

۱۶۴۱ (۳) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادقؑ سؤال شد: «دیوار مشترک میان خانهٔ دو نفر خراب می‌شود و یکی از آنان برای ساختن آن دیگری را فرا می‌خواند؛ ولی او نمی‌پذیرد.

امامؑ فرمود: اگر آن دیوار قابل تقسیم به دو بخش است، هرکس بخواهد، قسمت خود را می‌سازد و هر که بخواهد آن را رها می‌کند ـ در صورتی که برای دیگری زیان نداشته باشد ـ و اگر آن دیوار قابل تقسیم به دو بخش نیست به آن شخص گفته می‌شود: یا بساز یا بفروش یا به همسایه ات واگذار کن. اگر راضی شد که آن را بسازد و دیوار به تنهایی مال خودش باشد [در این باره اشکالی نیست] و اگر با هم توافق کردند که درخواست‌کننده آن را بسازد و از آن بهره‌مند شود، پس در صورتی که شخص دیگر نیز می‌خواهد از آن بهره‌مند شود، باید نیمی از هزینهٔ آن را بپردازد.»

۱۶۴۲ (۴) در همان کتاب از امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمود: «هیچ‌کس حق ندارد در دیوارش پنجره‌ای باز کند که از آن چیزی از درون خانهٔ همسایه‌اش دیده می‌شود ولی باز کردن پنجره برای رسیدن نور در محلی که به خانهٔ همسایه دید ندارد، جلوگیری نمی‌شود.»

۱۶۴۳ (۵) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادقؑ سؤال شد: «شخصی دیوارش را بلند می‌سازد و همسایه‌اش را از نور خورشید محروم می‌کند.

امامؑ فرمود: وی حق این کار را دارد و این از زیان‌هایی نیست که از آن جلوگیری می‌شود و می‌تواند دیوارش را هر چه دوست دارد، بلند کند ـ در صورتی که در آن، محلی برای نگریستن به درون خانه همسایه نباشد.»

كتاب الشّركة وأبوابها

(١)

باب أنّ من شارك الرجل في السلعة فالربح والوضيعة بينهما إلّا مع الشرط

١٦٤٤ ٢٤٣٠١ (١) **تهذيب** ١٨٥/٧: أحمد بن محمّد عن محمّد بن عيسى عن منصور عن **هشام** بن سالم عن أبي عبدالله ﷺ قال سألته عن الرجل يشاركه الرجل في السلعة قال إنْ ربح فله وان وضع[1] فعليه.

١٦٤٥ ٢٤٣٠٢ (٢) **تهذيب** ١٨٧/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن وهيب عن **أبي بصير** عن أبي عبدالله ﷺ في رجل يشاركه الرجل في السلعة يدلّ عليها قال ان ربح فله وان وضع فعليه.

١٦٤٦ ٢٤٣٠٣ (٣) **تهذيب** ١٨٧/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان بن يحيى **فقيه** ١٣٩/٣: عن **اسحاق** بن عمّار قال قلت للعبد الصالح ﷺ[2] الرجل يدلّ الرجل على السلعة فيقول اشترها ولي نصفها فيشتريها الرجل وينقد من ماله قال له نصف الربح قلت فان وضع يلحقه[3] من الوضيعة شيء قال (نعم ـ فقيه) عليه (من ـ يب) الوضيعة كما أخذ[4] (من ـ يب) الربح.

---

١. اي وان خسر ـ الوضيعة: الخسارة.
٢. لأبي ابراهيم ﷺ رجل ـ فقيه.
٣. لحقه ـ فقيه.
٤. يأخذ ـ فقيه.

فصل نهم: باب‌های شرکت

باب ۱

حکم سود و زیان مال مشترک

۱۶۴۴ (۱) هشام بن سالم گوید: «از امام صادق﷣ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که در کالایی با دیگری شریک می‌شود. امام فرمود: اگر سود کند، برای او [نیز] هست و اگر زیان کند، به عهده او [نیز] هست.»

۱۶۴۵ (۲) ابو بصیر از امام صادق﷣ روایت می‌کند که: «دربارهٔ شخصی که در کالایی با دیگری شریک می‌شود و او را راهنمایی می‌کند، فرمود: اگر سود کند، برای او [نیز] هست و اگر زیان کند، به عهدهٔ او [نیز] هست.»

۱۶۴۶ (۳) اسحاق بن عمار گوید: «به امام موسی بن جعفر﷣ گفتم: شخصی کالایی را به دیگری نشان می‌دهد و به او می‌گوید: آن را بخر و نصف آن، مال من. آن مرد آن را می‌خرد و بهایش را از مال خود می‌پردازد.

امام﷣ فرمود: نیمی از سود آن برای اوست.

گفتم: اگر زیان کند، چیزی از آن دامنگیر وی می‌شود؟

امام﷣ فرمود: آری، زیان آن نیز برعهدهٔ اوست؛ همان‌گونه که سود را دریافت می‌کند.»

۱٦٤٧ ۲٤۳۰٤ (٤) تهذيب ٤٣/٧: أحمد بن محمّد عن ابن أبي نصر عن محمّد بن سماعة عن عبدالحميد بن عواض عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال: سألته عن الرجل يشتري الدابّة ليس عنده نقدها فأتى رجلا من أصحابه فقال يا فلان أنقد عنّي (ثمن هذه الدابّة ـ يب ٤٣) والربح بيني وبينك فنقد عنه فنفقت الدابّة[1] قال: الثمن عليهما (لأنّه ـ يب ٤٣: فقيه) لو كان ربح (فيها ـ يب ٤٣) لكان بينهما تهذيب ٦٨/٧: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن فقيه ١٣٨/٣: الحلبي (سئل ـ فقيه) عن أبي عبدالله ﷺ في رجل اشترى دابّة فلم يكن عنده ثمنها فأتى رجلا (وذكر مثله).

۱٦٤٨ ۲٤۳۰٥ (٥) تهذيب ١٨٦/٧: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صالح بن خالد وعبيس بن هشام عن ثابت بن شريح عن داود الأبزاري عن أبي عبدالله ﷺ قال: سألته عن رجل اشترى بيعاً ولم يكن عنده نقد فأتى صاحباً له فقال: أنقد عني والربح بيني وبينك فقال: ان كان ربحاً فهو بينهما وان كان نقصاناً فعليهما.

۱٦٤٩ ۲٤۳۰٦ (٦) تهذيب ٤٣/٧: محمّد بن الحسين عن صفوان عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ في الرجل يأتي الرجل فيقول له: أنقد عنّي في السلعة فيموت أو يصيبها شيء قال له الربح وعليه الوضيعة.

وتقدّم في أحاديث باب (٦) ثبوت خيار الشرط من أبواب الخيار ج۲۳ ما يدلّ على ذيل الباب وكذا في باب (١٢) حكم ما لو شرط الشريك في جارية أو غيرها الرّبح دون الخسران من أبواب بيع العبيد ج۲۳ وباب (٢٨) أنّه اذا كان لاثنين ديون فاقتسماها فما حصل لهما من أبواب الدين ج۲۳ وباب (٥) جواز اصطلاح الشريكين على أن يعطى أحدهما الآخر رأس المال وله الربح وعليه الخسران من أبواب الصلح ج۲۳ ويأتي في احاديث باب (١) صحّة المضاربة واستحبابها من أبواب المضاربة ج۲۳ وباب (٣) أنّه يثبت للعامل الحصّة المشترطة من الرّبح ما يناسب الباب.

---

١. اي هلكت الدابة.

۱۶۴۷ (۴) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقرؑ سؤال کردم: شخصی حیوانی را می‌خرد ولی مال در اختیار ندارد تا بهای آن را بپردازد. آن‌گاه یکی از دوستانش فرا می‌رسد. خریدار به وی می‌گوید: بهای این حیوان را بپرداز و سود آن مال هر دوی ما. او نیز بهای حیوان را می‌پردازد و پس از مدتی حیوان می‌میرد.

امامؑ فرمود: بهای آن به عهدهٔ هر دو است؛ زیرا اگر سود داشت، مال هر دو بود.»

این حدیث از حلبی نیز روایت شده است.

۱۶۴۸ (۵) داود ابزاری گوید: «از امام صادقؑ سؤال کردم: شخصی کالایی را می‌خرد ولی مالی در اختیار ندارد تا بهای آن را بپردازد تا این‌که یکی از دوستانش فرا می‌رسد، به وی می‌گوید: بهای آن را به‌جای من بپرداز و سود آن متعلق به هر دوی ما.

امامؑ فرمود: اگر سودی در کار است، برای هر دو است و اگر زیانی در میان است، به عهدهٔ هر دو است.»

۱۶۴۹ (۶) حلبی از امام صادقؑ روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که به دیگری می‌گوید: بهای حیوانی را برای من بپرداز، آن‌گاه آن حیوان می‌میرد یا آسیبی به آن می‌رسد، فرمود: «سود آن برای او نیز هست و زیان آن نیز برعهدهٔ او هست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب ششم از باب‌های خیار، مطالبی هست که بر ذیل باب دلالت می‌کند و همچنین در باب دوازدهم از باب‌های معاملهٔ بردگان و باب بیست و هشتم از باب‌های بدهی و باب پنجم از باب‌های صلح، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب اول و سوم از باب‌های مضاربه، مطالبی خواهد آمد که مناسب با این باب است.

(۲)

باب حرمة خيانة احد الشَريكين صاحبه وبيان جملة من حقوق الشريك وأنّ من ظهر عليه أنّ شريكه قد اختان شيئاً هل له أن ياخذ مثله خفاء أم لا وأن الشريك هل له أن يبيع سهمه بغير اذن شريكه أم لا؟

۱۶۵۰ ۲۴۳۰۷ (۱) **تهذيب** ٦/٣٥٠: الحسن بن محبوب عن حمّاد بن عيسى **تهذيب** ١٩٢/٧: محمّد بن علي بن محبوب عن العبّاس بن معروف عن حمّاد بن عيسى عن **الحسين** بن المختار قال: قلت لابي عبداللّه ﷺ الرجل يكون له الشريك فيظهر عليه قداختان[1] (منه خ) شيئاً أله أن يأخذ منه مثل الذى أخذ من غير أن يبين[2] له؟ فقال: شوه انّما اشتركا بأمانة اللّه (تعالى ـ ج٦) وانّى لأُحبّ له أن رأى (منه ـ ج٧) شيئاً من ذلك أن يستر عليه وما احبّ (له ـ ج٧) أن يأخذ منه شيئاً بغير علمه.

۱۶۵۱ ۲۴۳۰۸ (۲) **العوالى** ٢٤٤/٣: عن النبيّ ﷺ أنّه قال: من كان له شريك فى ربع[3] أو حائط فلا يبيعه حتى يأذن شريكه فان رضى أخذه وان كره تركه.

۱۶۵۲ ۲۴۳۰۹ (۳) **العوالى** ٢٤٥/٣: روى **السائب** بن أبى السائب قال: كنت شريكاً للنبيّ ﷺ فى الجاهليّة فلمّا قدم يوم فتح مكّة قال (أتعرفنى)؟ قلت: نعم أنت شريكى وأنت خير شريك كنت لا تدارينى[4] ولا تمارينى.[5]

۱۶۵۳ ۲۴۳۱۰ (٤) **فيه** ٢٤٥: قال النبيّ ﷺ يداللّه على الشريكين ما لم يتخاونا.

۱۶۵٤ ۲۴۳۱۱ (٥) **وفيه** ٢٤٥: عنه ﷺ قال يقول اللّه تعالى أنا ثالث الشريكين ما لم يخن أحدهما صاحبه فاذا خان أحدهما صاحبه خرجت من بينهما **مستدرك** ٤٥٢/١٣: وروى هذه الاخبار الثلاثة فى درر اللئالى أيضاً.

---

١. اى سرق منه.
٢. أن يبين ذلك فقال شوه لهما اشتركا ـ الشوه: القبح.
٣. اى المنزل ـ دار الاقامة.
٤. تدارء القوم: تدافعوا فى الخصومة ونحوها واختلفوا ـ المنجد. لاتدارى ـ ك.
٥. اى ولا تجادلنى.

باب ۲

بخشی از احکام شرکاء

۱۶۵۰ (۱) حسین بن مختار گوید: «به امام صادق؛ گفتم: یکی از دو شریک متوجه می‌شود که شریکش به او خیانت می‌کند. آیا برای وی جایز است که بدون آگاهی وی به مقداری که او برداشته، از مالش بردارد؟

امام؛ فرمود: زشت و ناپسند است! همانا آنان با پیمان و امانتی از سوی خدا با هم شریک شدند و من دوست دارم که اگر چیزی از این امور را مشاهده کرد، بر وی بپوشاند و دوست ندارم بدون آگاهی او، چیزی از او بردارد.»

۱۶۵۱ (۲) در کتاب عوالی اللئالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس در خانه یا باغی شریک دارد، آن را نفروشد تا از شریکش اجازه بگیرد که اگر شریکش بخواهد، آن را بردارد و اگر از آن ناخشنود بود، آن را رها کند.»

۱۶۵۲ (۳) سائب بن ابی سائب گوید: «من در زمان جاهلیت، شریک پیامبرﷺ بودم. در فتح مکه هنگامی که آن حضرت وارد مکه شد، به من فرمود: آیا مرا می‌شناسی؟

گفتم: آری. تو شریک من و بهترین شریک هستی. هرگز مانع رسیدن سود به من نمی‌شدی و با من جدال نمی‌کردی».

۱۶۵۳ (۴) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «دست خدا روی سر دو شریک است تا وقتی که به یکدیگر خیانت نکنند.»

۱۶۵۴ (۵) در همان کتاب از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که: «خداوند تعالی می‌فرماید: تا وقتی که دو شریک به یکدیگر خیانت نکنند، من با آنها هستم. هروقت یکی از آنان به دیگری خیانت کرد، من از میان آنها بیرون می‌روم.»

١٦٥٥ ٢٤٣١٢ (٦) **تحف العقول ٢٦٧**: قال **عليّ** بن الحسين عليه السلام في رسالته المعروفة برسالة الحقوق وأمّا حقّ الشريك فان غاب كفيته وان حضر ساويته ولا تعزم على حكمك دون حكمه ولا تعمل برأيك دون مناظرته وتحفظ عليه ماله وتنفي عنه[1] خيانته فيما عزّ أو هان فانّه بلغنا «أنّ يد اللّه عَلَى الشّريكين ما لم يتخاونا ولا قوّة الّا باللّه». **وفي** رواية ثابت (١) من باب (٥٦) جملة من الحقوق من أبواب جهاد النفس ما يقرب ذلك فراجع.

١٦٥٦ ٢٤٣١٣ (٧) **مستدرك ٤٥٢/١٣**: قال **ابن أبي جمهور** في درر اللئالي ـ في قوله في حديث السائب كنت لا تواري ولا تماري وهذان الوصفان المذكوران هنا للشريك هما من مكارم أخلاق الشريكين اذ الواجب على كلّ واحد منهما باعتبار محاسن الشركة والاختلاط والمعاملة أن يكون موصوفاً بذلك فلا يكتم شريكه ممّا هو من فوائد المال المشترك وزيادته ونمائه لأنّه أمينه فيجب عليه بذل الأمانة وايصالها الى مستحقّها وأن لا يخالفه فيما يهوى من التصرّفات الموجبة لتحصيل الفائدة والانتفاع بالمال المشترك فانّه بتمام ذلك تنتظم الشركة ويكون سبباً لصلاحها ودوامها وحصول الفائدة منها.

وتقدّم في رواية بريد (١) من باب (٣٠) حكم دفع الزّكاة الى الإمام من أبواب من يستحقّ الزّكاة ج٩ قوله عليه السلام فاذا اتيت ماله فلا تدخله الّا باذنه فانّ اكثره له فقل له يا عبداللّه أتأذن لي في دخول مالك **وفي** احاديث باب (٧٤) جواز استيفاء الدين من مال الغريم الممتنع من أبواب ما يكتسب به ج٢٢ ما يدلّ على بعض المقصود.

(٣)

باب أنّ الرجلين اذا استودعا شخصاً وديعة وقالا له لا تدفعها الى واحد منّا له أن لا يدفعها الى احدهما حتّى يجتمعا

١٦٥٧ ٢٤٣١٤ (١) **كافي ٤٢٨/٧**: **تهذيب ٢٩٠/٦**: الحسين بن محمّد (عن معلّى بن محمّد ـ يب) عن أحمد بن عليّ الكاتب عن **فقيه ١٠/٣**: ابراهيم بن محمّد الثقفيّ (عن عبداللّه بن أبي شيبة عن حريز عن عطاء بن السائب عن زاذان ـ كا يب) قال استودع رجلان امرأة وديعة وقالا

---

[1]. تنفي خيانته ـ خ.

۱۶۵۵ (۶) در کتاب تحف العقول در رسالهٔ حقوق امام سجاد آمده است: «حقّ شریک این است که اگر غایب بود، کارهایش را به انجام رسانی و اگر حاضر بود، با وی به‌سان خود رفتار کنی و بدون تصمیم گرفتن او تصمیم خود را عملی نسازی [یا هنگامی که او تصمیم می‌گیرد، تصمیم خود را عملی نسازی] و بدون مشورت با وی به نظر خود عمل نکنی و مال او را حفظ کنی و اندیشهٔ خیانت ـ کم و زیاد ـ را از خود دور کنی؛ زیرا برای ما روایت شده است که: همانا دست خدا بر سر دو شریک است تا وقتی که به یکدیگر خیانت نکنند و نیرویی جز نیروی خداوند نیست.»

و در روایت یکم از باب پنجاه و پنجم از باب‌های جهاد با نفس به آنچه به این بحث نزدیک است، مراجعه کنید.

۱۶۵۶ (۷) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی در توضیح سخن سائب که به پیامبر گفت: «... تو هرگز مانع رسیدن سودی به من نمی‌شدی و با من جدال نمی‌کردی.» می‌گوید: «این دو ویژگی که دراینجا برای شریک ذکر شده است، از اخلاق کریمانه و بزرگوارانهٔ دو شریک است؛ زیرا به اعتبار زیبایی‌های شراکت و معاشرت و معامله، بر هر یک از آنان واجب است که به این دو ویژگی آراسته باشند؛ پس آنچه سبب سودآوری و زیاد شدن و افزایش مال مشترک می‌شود، بر او نپوشانید زیرا او امین اوست و واجب است که امانت خود را بپردازد و به کسی که استحقاق آن را دارد برساند و در انجام کارهای سودآور با مال مشترک با شریک خود مخالفت نکند؛ چرا که با آنچه گفته شد، شراکت نظم می‌یابد و سبب سامان یافتن و استمرار و سودآوری آن می‌شود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سی‌ام از باب‌های مستحقان زکات فرمودهٔ معصوم به مأمور جمع‌آوری زکات که: «هنگامی که [برای گرفتن زکات] نزدیک اموالش می‌شوی، پس بدون اجازه وارد آن نشو؛ زیرا بیشتر آن متعلق به اوست. آن‌گاه بگو: ای بنده خدا! آیا به من اجازه می‌دهی وارد اموالت شوم؟»

و در روایات باب هفتاد و چهارم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، مطالبی هست که بر بعضی از مقصود دلالت می‌کند.

باب ۳

حکم شرط کردن تحویل گرفتن ودیعه از سوی ودیعه‌گذاران به صورت دسته جمعی

۱۶۵۷ (۱) زاذان گوید: «دو نفر امانتی نزد یک زن گذاشتند و به وی گفتند: آن را به هیچ یک از ما به تنهایی تحویل نده و هروقت با هم آمدیم آن را به ما تحویل بده. سپس رفتند و مدتی خبری از آنها نشد تا این‌که یکی از آنان آمد و به آن زن گفت: رفیق من مُرد، امانت مرا تحویل بده. آن زن از

لها لا تدفعيها[١] الى واحد منّا حتى نجتمع عندك ثمّ انطلقا فغابا فجاء أحدهما اليها فقال: أعطيني وديعتى فانّ صاحبى قد مات فأبت حتّى كثر اختلافه (اليها ـ فقيه) ثمّ أعطته ثمّ جاء الآخر فقال: هاتى وديعتى فقالت (المرأة ـ يب) أخذها صاحبك وذكر أنّك قد متّ فارتفعا الى عمر فقال لها (عمر ـ كا ـ يب) ما أراك الاّ (و ـ كا فقيه) قد ضمنت فقالت المرأة: أجعل عليّاً ﷺ بينى وبينه فقال (له ـ فقيه) (عمر ـ يب كا) اقض بينهما فقال عليّ ﷺ هذه الوديعة عندى[٢] وقد أمر تماها أن لا تدفعها الى واحد منكما حتّى تجتمعا عندها فأتنى بصاحبك ولم[٣] يضمنها وقال (عليّ ـ فقيه) (ﷺ ـ فقيه ـ كا) انّما أرادا أن يذهبا بمال المرأة.

١٦٥٨ (٢) **الدعائم** ٤٩٢/٢: عن عليّ ﷺ أنّ لصّين أتيا فى أيّام عمر الى امرأة موسرة من نساء ٢٤٢١٥
قريش فاستودعاها مأة دينار وقالا لها لا تدفعيها ولا شيئاً منها الى أحد منّا دون أحد فاذا اجتمعنا عندك جميعاً أعدتها الينا وأضمرا المكر بها ثمّ ذهبا وانصرف الواحد وقال انّ صاحبى قد عرض له أمر لم يستطع الرجوع معى وقد أمرنى بأن آتيك بأن تدفعى المال الىّ وجعل لى اليك علامة كذا وذكر لها أمراً كان بينها وبين الغائب وكانت امرأة فيها سلامة وغفلة فدفعت اليه المال فذهب به وجاء الثانى فقال لها (هاتى ـ خ) المال قالت قد جاء صاحبك بعلامة منك فدفعته اليه فقال ما ارسلته وقدّمها الى عمر فلم يدر ما يقضى بينهما وبعث بهما الى أميرالمؤمنين عليّ صلوات اللّه عليه فقال للرجل اذا كنتما قد أمرتماها جميعاً أن لا تدفع شيئاً الى أحد دون صاحبه فليس لك أن تقبض منها شيئاً دون صاحبك اذهب فأت به وخذا حقّكما فسقط ما فى يديه ومضى لسبيله.

(٤)

باب عدم جواز وطىء الأمة المشتركة وحكم من وطأها

١٦٥٩ (١) **تهذيب** ٣٠/١٠: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ١٩٥/٧: أحمد بن محمّد الكوفى عن ٢٤٢١٦
محمّد بن أحمد النهدى عن محمّد بن الوليد عن أبان بن عثمان عن اسماعيل بن

---

١. لا تدفعى ـ فقيه. ٢. عندها ـ فقيه. ٣. فلم ـ كا.

تحویل آن به وی خودداری کرد ولی آن مرد دست برنداشت و رفت و آمد کرد تا سرانجام آن زن امانت را به وی تحویل داد. پس از آن‌که وی امانت را گرفت، رفیقش آمد و به آن زن گفت: امانت مرا بیاور. آن زن گفت: دوستت گفت تو مرده‌ای و امانتی را گرفت.

میان آنان نزاع در گرفت و برای قضاوت در این ماجرا به عمر مراجعه کردند. عمر به آن زن گفت: نظر من این است، که تو ضامن هستی.

زن گفت: قضاوت میان ما را به علی‌ﷺ بسپار.

عمر به علی‌ﷺ گفت: میان این دو نفر قضاوت کن.

علی‌ﷺ به آن مرد گفت: امانتی شما نزد من (یا نزد این زن) حاضر است. شما خودتان به آن زن دستور دادید که به یکی از شما به تنهایی تحویل ندهد تا هر دو با هم بیایید. برو و دوستت را بیاور. بر این اساس علی‌ﷺ آن زن را بدهکار نکرد و فرمود: اینها می‌خواستند مال این زن را بخورند.»

۱۶۵۸ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «در زمان خلافت عمر دو نفر دزد، صد دینار نزد یکی از زنان توانگر قریش امانت گذاشتند و به وی گفتند: این صد دینار یا بخشی از آن را به هر یک از ما به تنهایی تحویل نده و در صورتی که با هم نزد تو آمدیم، آن را به ما تحویل بده. آنان از این کار خود نقشه‌ای در سر داشتند. سپس رفتند و پس از مدتی یکی از آنان بازگشت و گفت: برای دوست من کاری پیش آمده که نمی‌تواند برای گرفتن امانتی نزد تو بیاید. به من گفته است که به تو بگویم که به آن نشانی که میان تو و اوست، مال را به من تحویل دهی. چون آن زن، ساده و خوش‌باور بود، مال را به وی تحویل داد و آن مرد رفت. آن‌گاه نفر دوم آمد و به آن زن گفت: امانتی را بیاور.

آن زن گفت: دوستت آمد و فلان نشانی را داد و پول را گرفت و رفت.

مرد گفت: من او را نفرستاده بودم. آن‌گاه آن زن را نزد عمر برد. عمر نمی‌دانست چگونه میان آنها قضاوت کند، از این رو آنان را نزد علی‌ﷺ فرستاد. امیر مؤمنان‌ﷺ به آن مرد گفت: وقتی شما به آن زن گفته‌اید که امانت را به یکی از شما به تنهایی تحویل ندهد، تو حق نداری بدون حضور دوستت چیزی از وی بگیری. پس برو و دوستت را بیاور و با هم حقّ‌تان را بگیرید. آن مرد ناراحت و پشیمان رفت.»

عبدالرحمان الجعفی عن أبی جعفر ﷺ فی جاریة بین رجلین فوطئها[1] أحدهما دون الآخر فأحبلها قال: یضرب نصف الحدّ ویغرم نصف القیمة. **کافی** ۱۹۵/۷: حمید بن زیاد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن أحمد بن الحسن المیثمی عن أبان عن اسماعیل الجعفی عن أبی جعفر ﷺ فی رجلین اشتریا جاریة فنکحها أحدهما دون صاحبه قال یضرب نصف الحدّ ویغرم نصف القیمة اذا أحبل.

تهذیب ۳۰/۱۰: الحسن بن محمّد بن سماعة عن أحمد بن الحسن المیثمی عن أبان عن اسماعیل الجعفی عن أبی جعفر ﷺ فی رجلین اشتریا جاریة فنکحها أحدهما دون صاحبه قال یضرب نصف الحدّ ویغرم نصف القیمة اذا أحبل.

ویأتی فی احادیث باب (۱۲) تحریم وطیء الأمة المشترکة علی الشریک من أبواب نکاح العبید والإماء ج۲۶ وباب (۲۰) حکم من زنی بجاریة یملک بعضها من أبواب حدّ الزّنا ج ۳۰ ما یدلّ علی ذلک.

(۵)
باب حکم قسمة الدّین المشترک قبل قبضه
وحکم تقسیم الدّار الغائبة عن اصحابها

۱۶۶۰ ۲٤۲۱۷ (۱) **الدعائم** ۸۷/۲: عن **جعفر** بن محمّد ﷺ أنّه قال فی الشریکین اذا افترقا واقتسما ما فی أیدیهما وبقی الدین الغائب فتراضیا ان صار لکل واحد منهما حصّة[2] فی شیء منه فهلک بعضه قبل أن یصل قال ما هلک فهو علیهما معاً ولا تجوز قسمة الدین.

۱۶۶۱ ۲٤۲۱۸ (۲) **الدعائم** ۵۰۲/۲: عن **جعفر** بن محمّد ﷺ أنّه قال فی الدار تکون بین القوم غائبة عنهم قد عرفوها فاقتسموها علی الصفة وعرف کل واحد منهم حظّه منها قال یجوز ذلک علیهم وهو[3] مثل بیع الدار الغائبة اذا عرفها المتبایعان فان لم یعرفوها أو عرفها بعضهم ولم یعرف بعضهم لم یجز ذلک حتّی یحضروا القسمة أو من یقوم مقامهم وکذلک الأرض والشّجر.

وتقدّم فی أحادیث باب (۲۸) أنّه إذا کان لإثنین دیون فاقسماها فما حصل لهما وما ذهب علیهما من أبواب الدَّین ج۲۳ ما یدلّ علی ذلک.

---

۱. وطئها ـ کا. ۲. حصّته ـ خ. ۳. هی ـ خ.

باب ۵[1]

حکم تقسیم دین مشترک قبل از قبض و تقسیم خانه غایب

۱۶۶۰ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «دو شریک از هم جدا می‌شوند، اموال موجودشان را تقسیم و در مورد طلب‌های‌شان با هم توافق می‌کنند که هر یک بخشی از آنها را به عنوان سهم خود بردارد. آن‌گاه مقداری از آن طلب‌ها به دست صاحبش نمی‌رسد. امام صادق ﷺ در این باره فرمود: آنچه تلف شده به زیان هر دوی آنهاست و تقسیم دیْن جایز و صحیح نیست.»

۱۶۶۱ (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که: «گروهی خانهٔ مشترکی در دوردست دارند که همگی آن را می‌شناسند. آن‌گاه بدون حضور در خانه بر اساس ویژگی‌های آن، خانه را تقسیم می‌کنند؛ به طوری که هرکس سهم خود را می‌شناسد.

امام صادق ﷺ فرمود: این کار برای آنها جایز و صحیح است و آن مثل معاملهٔ خانهٔ غایب است ـ در صورتی که معامله کنندگان آن را بشناسند ـ ولی اگر تمام یا برخی از شرکا آن را نشناسند، تقسیم آن جایز نیست تا هنگام تقسیم، خودشان یا کسی از جانب آنها در آنجا حاضر شوند و زمین و درخت نیز همین حکم را دارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب بیست و هشتم از باب‌های بدهی، مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند، هست.»

---

۱. به دلیل آن‌که باب ۴ مربوط به بردگان است، آن را حذف کردیم.

(٦)

باب كراهة الشركة فى الملك

١٦٦٢ ٣٤٣١٩ (١) **الغرر ٨٣**: قال عليّ ﷺ الشركة فى الملك تؤدّى إلى الاضطراب.

١٦٦٣ ٣٤٣٢٠ (٢) **الدعائم ٨٥/٢**: روينا عن جعفر بن محمّد عن ابيه عن آبائه صلوات اللّه عليهم انّ رسول اللّهﷺ اجاز الشركة فى الرباع والأرضين واشرك رسول اللّهﷺ علياً ﷺ فى هديه.

(٧)

باب استحباب مشاركة من أقبل عليه الرزق

١٦٦٤ ٣٤٣٢١ (١) **نهج البلاغة ١١٧٨: الغرر ٤٥١**: قال على ﷺ شاركوا الّذى قد أقبل عليه الرزق فإنّه أخلق للغنى وأجدر باقبال الحظّ عليه. وتقدم فى أحاديث باب (٣٢) كراهة معاملة المحارف ومن لم ينشأ فى الخير من أبواب ما يستحبّ للتاجر ج ٢٣ ما يناسب ذلك.

مركز تحقيقات كامپيوترى علوم اسلامى

(٨)

باب كراهة مشاركة الذمّى وابضاعه وايداعه
وكراهة الاستعانة بالمجوسى ولو على ذبح شاة

١٦٦٥ ٣٤٣٢٢ (١) **كافى ٢٨٦/٥**: عدّة من اصحابنا عن **تهذيب ١٨٥/٧**: أحمد بن محمّد عن (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن ابن رئاب قال: قال أبو عبداللّه ﷺ: لا ينبغى للرجل المسلم أن يشارك الذمّىّ ولا يبضعه[1] بضاعة ولا يودعه وديعة ولا يصافيه[2] المودّة. **فقيه ١٤٥/٣**: ابن محبوب عن على بن رئاب قال سمعت أبا عبداللّه ﷺ يقول لا ينبغى للرجل منكم أن يشارك وذكر مثله. **قرب الاسناد ١٦٧**: احمد وعبداللّه ابنا محمّد بن عيسى عن **الحسن** بن محبوب مثل ما فى الفقيه سنداً ومتناً الّا انّ فيه لا ينبغى للرجل المؤمن منكم. **الدعائم ٨٦/٢**: عن جعفر بن محمّدﷺ أنه قال وذكر مثل ما فى قرب الاسناد.

---

١. والابضاع هو ان يدفع الانسان الى غيره مالا ليبتاع به متاعاً ولا حصّة له فى ربحه بخلاف المضاربة ـ المجمع.
٢. اى لا يخالصه.

باب ۶

کراهت شراکت در ملک

۱۶۶۲ (۱) در کتاب غررالحکم و درر الکلم از علی؛ روایت می‌شود که فرمود: «شراکت در ملک، موجب تشویش می‌شود.»

۱۶۶۳ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق؛ از نیاکانش؛ روایت می‌شود که: «پیامبر اکرم؛ شراکت در خانه و زمین را اجازه داد و آن حضرت، علی؛ را در قربانی خود شریک کرد.»

باب ۷

استحباب شراکت با انسان خوش روزی

۱۶۶۴ (۱) در نهج البلاغه و غرر الحکم و درر الکلم آمده است که علی؛ فرمود: «با کسی شراکت کنید که روزی به او روی می‌آورد؛ چرا که این کار برای بی‌نیاز شدن سزاوارتر و برای روی آوردن سود و بهره، شایسته‌تر است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب سی و دوم از باب‌های مستحبات تاجر، مناسب با این بحث هست.

باب ۸

کراهت شراکت با کافر ذمی

و سپردن سرمایه و امانت به وی و کمک خواستن از مجوسی

۱۶۶۵ (۱) ابن رئاب از امام صادق؛ روایت می‌کند که فرمود: «برای انسان مسلمان شایسته نیست که با کافر ذمّی شراکت کند و برای خرید جنس، سرمایه در اختیارش گذارد و به وی امانت بسپارد و با وی دوستی خالصانه برقرار کند.»

این حدیث با سندهای گوناگون و اندکی تفاوت روایت شده است.

۱۶۶۶ ۳۴۳۲۳ (۲) **کافی** ۲۸۶/۵ : **تهذیب** ۱۸۵/۷ : علیّ بن ابراهیم عن أبیه عن النوفلی عن **السکونی** عن أبی عبدالله ﷺ انّ امیرالمؤمنین صلوات الله علیه کرّه مشارکة الیهودی والنصرانی والمجوسی الّا أن تکون تجارة حاضرة لا یغیب عنها (المسلم ـ کا).

۱۶۶۷ ۳۴۳۲۴ (۳) **فقیه** ۱۰۰/۳ : وقال الصادق ﷺ لا تستعن بمجوسیّ ولو علی أخذ قوائم شاتك وانت ترید ان تذبحها. **امالی الطوسی** ۴۴۳ عن ابیه قال حدثنا الحسین بن عبید الله عن ابی محمد هارون بن موسی التلعکبری قال حدّثنا أبوالعبّاس بن عقدة قال حدثنی عبدالله بن ابراهیم بن قطیبة قال حدّثنا محمّد بن خالد البرقی قال حدثنا زکریّا المؤمن وهو ابن آدم القمی الاشعری عن **اسحاق** بن عبدالله بن سعد بن مالک الاشعری قال سمعت أبا عبدالله ﷺ یقول (وذکر نحوه). **ویأتی** فی احادیث باب (۱۷) جواز مشارکة المسلم المشرك من أبواب الغرس والزّرع ج ۲۳ ما یناسب ذلك.

(۹)

باب حکم من اشتری بعیراً بعشرة دراهم واشرك رجلا آخر بدرهمین بالرأس والجلد وحکم من اشتری بعیراً واستثنی البایع الرأس والجلد ثم بدا للمشتری أن یبیعه

۱۶۶۸ ۳۴۳۲۵ (۱) **کافی** ۲۹۳/۵ : **تهذیب** ۸۲/۷ و ۷۹: محمّد بن (أحمد بن ـ یب ۷۹) یحیی عن محمّد بن الحسین عن یزید بن اسحاق (شعر ـ کا یب ۷۹) عن **هارون** بن حمزة الغنوی عن أبی عبدالله ﷺ فی رجل شهد بعیراً مریضاً وهو یباع فاشتراه رجل بعشرة دراهم (فجاء ـ کایب ۸۲) وأشرك[۱] فیه رجلا (آخر ـ یب ۸۲) بدرهمین بالرأس والجلد فقضی أنّ البعیر برئ فبلغ ثمنه[۲] دنانیر (قال ـ کا یب ۷۹) فقال لصاحب الدرهمین (خذ ـ کا) خمس ما بلغ فأبی[۳] قال ارید الرأس والجلد (فقال ـ کا) لیس[۴] له ذلك هذا الضرار وقد أعطی حقّه اذا أعطی الخمس.

---

۱. واشترك فیه رجل ـ یب ۸۲. ۲. ثمانیة ـ یب. ۳. فان ـ یب.
۴. فلیس ـ یب ۸۴.

(۲) سکونی از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان‌ﷺ مشارکت با یهودی، مسیحی و مجوسی را ناپسند می‌شمرد مگر در صورتی که مسلمان شخصاً در تجارت او حضور داشته باشد.» ۱۶۶۶

(۳) اسحاق بن سعد بن مالک اشعری از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «حتی در گرفتن پاهای گوسفند هنگام سر بریدن آن، از مجوسی کمک نگیر.» ۱۶۶۷

این روایت در کتاب من لا یحضره الفقیه بدون ذکر سند به امام صادق‌ﷺ اسناد داده شده است.

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب هفدهم از باب‌های درخت‌کاری و زراعت، مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۹

حکم مشارکت در سر و پوست شتر

(۱) هارون بن حمزه غنوی گوید: «شخصی بر سر شتر مریضی حاضر شد و آن را به ده درهم خرید. آن‌گاه دو درهم از شخص دیگری گرفت و سر و پوستش را به وی فروخت. از قضا شتر خوب شد و بهایش به چندین دینار رسید. از این رو به صاحب دو درهم گفت: یک‌پنجم بهای آن مالِ تو ولی او نپذیرفت و گفت: من سر و پوست آن را می‌خواهم. ۱۶۶۸

امام صادق‌ﷺ در این باره فرمود: او چنین حقی ندارد، این زیان زدن است. وقتی صاحب شتر یک پنجم آن را به او بپردازد، حقّش را به وی پرداخته است.»

۱۶۶۹ ۲۴۲۳۶ (۲) **کافی** ۳۰۴/۵: **تهذیب** ۸۱/۷: علی بن ابراهیم عن أبیه عن النوفلی عن **السکونی** عن أبی عبدالله ﷺ قال اختصم الی أمیرالمؤمنین ﷺ رجلان اشتری أحدهما من الآخر بعیراً واستثنی البایع الرأس والجلد ثمّ بدا للمشتری أن یبیعه فقال للمشتری هو شریکك فی البعیر علی قدر الرأس والجلد **العیون** ۴۳/۲: بالاسناد المتقدم فی باب (۲۲) حرمة الزکاة المفروضة علی من انتسب الی هاشم بأبیه من أبواب من یستحقّ الزکاة ج ۹ عن داود بن سلیمان الفرّاء عن الرضا عن آبائه عن الحسین بن علیﷺ أنّه قال اختصم الی علی بن أبی طالب ﷺ رجلان احدهما باع الآخر بعیراً واستثنی الرأس والجلد ثمّ بدئ له أن ینحره قال هو شریکه فی البعیر علی قدر الرأس والجلد. **صحیفة الامام الرضا** ﷺ ۲۵۲: باسناده عن آبائه عن الحسین بن علیﷺ قال اختصم وذکر نحوه. **وتقدّم** فی أحادیث باب (۱۲) حکم ما لو شرط الشریك فی جاریة أو غیرها الربح دون الخسران من أبواب بیع العبید ج ۲۳ وغیر واحد من أحادیث أبواب الشرکة ج ۲۳ ما یناسب ذلك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۶۶۹ (۲) سکونی روایت می‌کند که امام صادقؑ فرمود: «در زمان امیر مؤمنانؑ شخصی شتری را از دیگری خرید و فروشنده سر و پوست آن را استثنا کرد و برای خود نگه داشت. سپس خریدار تصمیم به فروش آن گرفت؛ از این رو میان آنها اختلاف شد و برای رفع اختلاف به امیر مؤمنانؑ مراجعه کردند. علیؑ به خریدار فرمود: فروشنده به نسبت سر و پوست شتر با تو در آن شریک است.»

داود بن سلیمان فرّا از امام صادقؑ از نیاکانشؑ از امام حسینؑ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی شتری را به دیگری فروخت و سر و پوستش را برای خود نگه داشت. سپس خریدار تصمیم به سر بریدن آن گرفت. از این رو میان آنان اختلاف شد و برای رفع اختلاف به علیؑ مراجعه کردند. امیر مؤمنانؑ فرمود: به اندازهٔ سر و پوست شتر، فروشنده با خریدار در آن شریک است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم از باب‌های معاملهٔ بردگان و در بیشتر روایات باب‌های شرکت مناسب با این بحث هست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

كتاب المضاربة وأبوابها

(١)

باب صحّة المضاربة واستحبابها وانّ المالك اذا عيّن للعامل نوعاً من التصرّف او جهة للسّفر لم يجز له مخالفته فان خالف ضمن وان ربح كان بينهما وحكم تزكية المال الّذى يؤخذ مضاربة

١٦٧٠ ٣٤٣٢٧ (١) **كافى ٢٤١/٥**: أبو عليّ الأشعري عن محمّد بن عبدالجبّار عن محمّد بن اسماعيل عن علي بن النعمان عن **أبي الصّباح الكناني** عن أبي عبدالله ﷺ في الرجل يعمل بالمال مضاربة قال له الربح وليس عليه من الوضيعة شيء الّا أن يخالف عن شيء ممّا أمره صاحب المال.

١٦٧١ ٣٤٣٢٨ (٢) **تهذيب ١٨٩/٧**: الحسين بن سعيد عن **فقيه ١٤٣/٣**: محمّد بن الفضيل عن (أبي الصباح ـ فقيه) **الكناني** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن المضاربة يعطي الرجل المال يخرج به الى ارض وينهى[١] ان يخرج به الى أرض غيرها فعصى فخرج[٢] (به ـ يب) الى أرض اخرى فعطب المال فقال هو ضامن فان[٣] سلم وربح فالربح بينهما.

١٦٧٢ ٣٤٣٢٩ (٣) **تهذيب ١٨٧/٧**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن وهيب عن **أبي بصير** عن أبي عبدالله ﷺ في الرجل يعطي الرجل مالا مضاربة وينهاه أن يخرج به الى أرض اخرى فعصاه فقال هو له ضامن والربح بينهما اذا خالف شرطه وعصاه.

---

١. ونهى ـ يب. ٢. وخرج ـ فقيه. ٣. وان ـ خ.

فصل دهم: باب‌های مضاربه

باب ۱

استحباب مضاربه و عدم جواز تخلف عامل از شروط سرمایه‌گذار وحکم زکات مال مضاربه

۱۶۷۰ (۱) ابوالصباح کنانی روایت می‌کند که امام صادق‌ؑ دربارهٔ شخصی که با سرمایهٔ دیگران تجارت می‌کند، فرمود: «سود برای اوست و چیزی از زیان برعهدهٔ او نیست مگر در صورت مخالفت با دستورات صاحب مال.»

۱۶۷۱ (۲) ابوالصباح کنانی گوید: «از امام صادق‌ؑ سؤال کردم: شخصی برای مضاربه به دیگری مال می‌دهد تا با آن به سرزمین معینی مسافرت کند و او را از رفتن به جاهای دیگر نهی می‌کند ولی عامل با دستور او مخالفت می‌کند و به سرزمین دیگری می‌رود و مال نابود می‌شود.

امام‌ؑ فرمود: او ضامن است ولی اگر مال سالم مانده و سود کرده بود، سود میان‌شان تقسیم می‌شد.»

۱۶۷۲ (۳) ابو بصیر روایت می‌کند که: «امام صادق‌ؑ دربارهٔ شخصی که برای مضاربه مال در اختیار دیگری می‌گذارد و او را از رفتن به سرزمین دیگری نهی می‌کند ولی او از دستور او سر پیچی می‌کند، فرمود: در صورتی که با شرایط او مخالفت و سرپیچی کند، ضامن است ولی سود آن میان‌شان تقسیم می‌شود.»

۱۶۷۳ ۲۴۳۳۰ (۴) تهذیب ۱۹۱/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر وأبی شعیب عن أبی جمیلة عن زید الشحّام عن أبی عبداللّه ﷺ فی المضاربة اذا أعطی الرجل المال ونهی أن یخرج بالمال الی أرض أخری فعصاه فخرج به فقال هو ضامن والربح بینهما.

۱۶۷۴ ۲۴۳۳۱ (۵) تهذیب ۱۹۳/۷: محمّد بن الحسن الصفّار عن معاویة بن حکیم عن محمّد بن أبی عمیر عن جمیل عن أبی عبداللّه ﷺ فی رجل دفع الی رجل مالا یشتری به ضرباً من المتاع مضاربة فذهب فاشتری به غیر الذی أمره قال هو ضامن والربح بینهما علی ما شرط.

۱۶۷۵ ۲۴۳۳۲ (۶) تهذیب ۱۸۹/۷: الحسین بن سعید عن صفوان عن العلاء کافی ۲۴۰/۵: محمّد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن علی بن الحکم عن العلاء عن محمّد بن مسلم عن أحدهما ﷺ قال سألته عن الرجل یعطی المال مضاربة وینهی أن یخرج به فیخرج (به ـ یب) قال یضمن المال والربح بینهما.

۱۶۷۶ ۲۴۳۳۳ (۷) تهذیب ۱۹۰/۷: الحسین بن سعید عن ابن أبی عمیر عن حمّاد عن الحلبیّ عن أبی عبداللّه ﷺ فی الرجل یعطی الرجل مالا مضاربة فیخالف ما شرط علیه قال هو ضامن والربح بینهما.

۱۶۷۷ ۲۴۳۳۴ (۸) تهذیب ۱۸۸/۷: استبصار ۱۲۶/۳: أحمد بن محمّد (عن محمّد بن عیسی ـ یب) عن ابن أبی عمیر عن أبان ویحیی عن أبی المعزا عن الحلبی عن أبی عبداللّه ﷺ قال: المال الذی یعمل به مضاربة له من الربح ولیس علیه من الوضیعة شیء الاّ أن یخالف أمر صاحب المال.

۱۶۷۸ ۲۴۳۳۵ (۹) تهذیب ۱۸۹/۷: أحمد بن محمّد بن عیسی عن محمّد بن عیسی عن ابن أبی عمیر عن أبان ویحیی عن أبی المعزا عن الحلبیّ کافی ۲۴۰/۵: علی بن ابراهیم عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن حمّاد عن الحلبی عن أبی عبداللّه ﷺ (أنه قال ـ کا) فی[۱] الرجل یعطی الرجل

---

۱. عن ـ یب.

۱۶۷۳ (۴) زید شحّام گوید: «شخصی برای مضاربه، مال در اختیار دیگری می‌گذارد و او را از رفتن به‌جای دیگر نهی می‌کند ولی او سرپیچی می‌کند و به آنجا می‌رود، امام صادق‌ؑ در این باره فرمود: او ضامن است و سود، میان آن دو، تقسیم می‌شود.»

۱۶۷۴ (۵) جمیل گوید: «شخصی برای مضاربه، مالی دراختیار دیگری می‌گذارد تا با آن کالای خاصی را خریداری کند، ولی او کالای دیگری را می‌خرد. امام صادق‌ؑ در این باره فرمود: او ضامن است و سود بر اساس قرارداد میان‌شان تقسیم می‌شود.»

۱۶۷۵ (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقرؑ یا امام صادق‌ؑ سؤال کردم: شخصی برای مضاربه، مال در اختیار دیگری می‌گذارد و او را از مسافرت نهی می‌کند ولی او این کار را می‌کند.

امامؑ فرمود: ضامن مال است و سود، متعلق به هر دو است.»

۱۶۷۶ (۷) حلبی دربارهٔ شخصی که برای مضاربه، مال در اختیار دیگری قرار می‌دهد و عامل با قرارداد مخالفت می‌کند از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «او ضامن است و سود، میان‌شان تقسیم می‌شود.»

۱۶۷۷ (۸) حلبی از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «مالی که انسان با آن مضاربه می‌کند، در سودش شریک است؛ ولی چیزی از زیان برعهدهٔ او نیست، مگر آن‌که با دستور صاحب مال مخالفت کند.»

۱۶۷۸ (۹) حلبی دربارهٔ شخصی که مالی را در اختیار دیگری می‌گذارد و به وی می‌گوید: «به فلان سرزمین برو و خرید کن و از آنجا فراتر نرو» روایت می‌کند که امام صادق‌ؑ فرمود: «اگر از آن سرزمین بگذرد و مال تلف شود، او ضامن است و اگر در آنجا چیزی بخرد و زیان کند، زیانش به عهدهٔ اوست و اگر سود ببرد، میان‌شان تقسیم می‌شود.»

المال فيقول له ائت أرض كذا وكذا ولا تجاوزها (و ـ كا) اشتر منها قال ان جاوزها فهلك المال فهو ضامن وان اشترى شيئاً[1] فوضع (فيه ـ كا) فهو عليه وان ربح فهو بينهما.

۱۶۷۹ ۲۴۲۳۶ (۱۰) **تهذيب** ۱۹۱/۷: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله ﷺ أنّه قال في المال الذي يعمل به مضاربة له من الربح وليس عليه من الوضيعة شيء الّا أن يخالف أمر صاحب المال فانّ العبّاس كان كثير المال وكان يعطي الرجال يعملون به مضاربة ويشترط عليهم أن لا ينزلوا بطن وادٍ ولا يشتروا ذا كبد رطبة[2] فان خالفت شيئاً ممّا أمرتك به فأنت ضامن للمال.

۱۶۸۰ ۲۴۲۳۷ (۱۱) **النوادر لأحمد بن محمّد بن عيسى** ۱۶۲: أبي قال: قال أبو عبدالله ﷺ: وكان للعبّاس مال مضاربة فكان يشترط أن لا يركبوا بحراً ولا ينزلوا وادياً فان فعلتم فأنتم ضامنون وأبلغ ذلك رسول الله ﷺ فأجاز شرطه عليهم.

۱۶۸۱ ۲۴۲۳۸ (۱۲) **قرب الاسناد** ۲۶۲: عبدالله بن الحسن العلوي عن جدّه عليّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال: انّ العبّاس كان ذا مال كثير وكان يعطي ماله مضاربة ويشترط عليهم أن لا ينزلوا بطن وادٍ ولا يشتروا كبداً[3] رطبة وأن يهريق الماء على الماء فمن خالف عن شيء ممّا أمرت فهو له ضامن.

۱۶۸۲ ۲۴۲۳۹ (۱۳) **تهذيب** ۱۹۱/۷: الحسين بن سعيد عن فضالة عن رفاعة بن موسى **تهذيب** ۱۹۳/۷: محمّد بن الحسن الصفّار عن يعقوب بن يزيد عن الحسن بن عليّ الوشّاء عن رفاعة بن موسى (عن أبي عبدالله ﷺ ـ يب ۱۹۱) قال (سمعته يقول ـ يب ۱۹۳) المضارب يقول لصاحبه: ان (أنت ـ يب ۱۹۱) آذيته[4] أو أكلته فأنت له ضامن (قال ـ يب ۱۹۱) فهو (له ـ يب ۱۹۱) ضامن[5] اذا خالف شرطه.

۱۶۸۳ ۲۴۲۴۰ (۱۴) **المقنع** ۱۳۰: فان أعطى رجل رجلاً مالاً مضاربة ونهاه من أن يخرج من البلاد فخرج به فانّه يضمن المال ان هلك والربح بينهما.

---

۱. متاعا ـ كا. ۲. قال في الوافي: ذا كبد رطبة كناية عن الحيوان.
۳. لبد رطبة ـ خ ل. ۴. أدنته ـ خ. أدّيته ـ خ. ۵. يضمن ـ يب ۱۹۳.

۱۶۷۹ (۱۰) حلبی از امام صادق﵇ روایت می‌کند که دربارهٔ مالی که انسان با آن مضاربه می‌کند، فرمود: «در سود آن شریک است، ولی زیان آن برعهدهٔ او نیست، مگر آن‌که با صاحب مال مخالفت کند. همانا عباس ثروت فراوانی داشت و در اختیار مردم قرار می‌داد تا با آن مضاربه کنند و با آنها شرط می‌کرد در وسط درّه و مسیل توقف نکنند و حیوان نخرند و به آنها می‌گفت: اگر با یکی از شرایطی که گفتم مخالفت کردی، تو ضامن مال هستی.»

۱۶۸۰ (۱۱) محمد بن عیسی از امام صادق﵇ روایت می‌کند که فرمود: «عباس اموال خود را مضاربه می‌داد و با آنان شرط می‌کرد که از راه دریا مسافرت نکنند، در بیابان توقف نکنند و به آنان می‌گفت: اگر با شرایط من مخالفت کردید، شما ضامن هستید. وقتی این مطلب به پیامبر اکرمﷺ رسید، شرایط او را بر آنان اجازه فرمود.»

۱۶۸۱ (۱۲) علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر﵇ روایت می‌کند که فرمود: «عباس مال فراوانی داشت و آن را مضاربه می‌داد و با آنان شرط می‌کرد که در وسط بیابان توقف نکنند، حیوان نخرند و آب را روی آب بریزند [کنایه از اینکه در جایی منزل کنند که چشمه‌ای یا آبگاهی داشته باشد که آب‌های باقی‌مانده را که می‌خواهند عوض کنند، بر روی آب بریزند] و به آنها می‌گفت: هرکس با یکی از شرایط من مخالفت کرد، ضامن است.»

۱۶۸۲ (۱۳) رفاعة بن موسی گوید: «سرمایه گذاری به عامل گفت: اگر به آن آزار رساندی یا آن را خوردی، ضامن آن هستی.

امام﵇ در این باره فرمود: در صورت مخالفت با شرایط او، ضامن است.»

۱۶۸۳ (۱۴) در کتاب المقنع آمده است: «اگر شخصی برای مضاربه مالی را به دیگری دهد و او را از بیرون رفتن از شهرهایی نهی کند و او از آنها بیرون رود، در صورت تلف مال، ضامن است ولی سود آن میان‌شان تقسیم می‌شود.»

۱۶۸۴ ۳۴۳۴۱ (۱۵) **الدعائم ۸۶/۲**: عن عليّ ﷺ أنه قال: اذا خالف المضارب ما أمر به وتعدّي فهو ضامن لما نقص أو ذهب والربح بينهما على ما اتّفقا عليه.

۱۶۸۵ ۳۴۳۴۲ (۱۶) **فيه** ـ عن على ﷺ أنّه قال في المتضاربين وهما الرجلان يدفع أحدهما مالا من ماله الى الآخر ويتّجر فيه على أنّه ماكان فيه من فضل كان بينهما على ما تراضيا عليه واتّفقا قال: الربح بينهما على ما اتّفقا عليه والوضيعة على المال قال جعفر بن محمّد ﷺ: وكذلك لو كان لاحدهما من المال أكثر من مال صاحبه فالربح على ما اشترطاه والوضيعة على كلّ واحد منهما بقدر رأس ماله.

۱۶۸۶ ۳۴۳۴۳ (۱۷) **تهذيب ۱۸۸/۷: استبصار ۱۲۶/۳**: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبداللّه بن جبلة عن اسحاق بن عمّار عن أبي الحسن ﷺ قال: سألته عن مال المضاربة قال: الربح بينهما والوضيعة على المال.

۱۶۸۷ ۳۴۳۴۴ (۱۸) **الدعائم ۸۶/۲**: عن جعفر بن محمّد صلوات اللّه عليهما أنّه قال في الرجل يعطى الرجل مالا يعمل فيه (به ـ خ) على أن يعطيه ربحاً (معلوما ـ خ) مقطوعاً قال: هذا الربا محضاً وهذا انّما يجوز بين الرجل وعبده وليس بين الرجل وعبده ربا لأنّ المال ماله.

وتقدّم في أحاديث باب (۱۰) حكم الزكوة في المال المأخوذ مضاربة من أبواب ما تجب فيه الزكاة ج ۹ ما يدلّ على ذيل الباب وفي رواية ابن عذافر (۱) من باب (۲۴) استحباب اعطاء الدينار الى الغير ليتّجر لصاحبه من أبواب طلب الرزق ج ۲۲ قوله اعطى أبو عبداللّه ﷺ ابي الفاً وسبعمأة دينار فقال له اتّجر لي بها الخ.

ويأتي في أحاديث الباب التالي وما يتلوه ما يناسب ذلك. وفي رواية اسحاق (۱) من باب (۱۰) أنّه يجوز للأجير أن يشترى لآخر مضاربة من أبواب الاجارة ج ۲۴ قوله فيعطيه رجل آخر دراهم ويقول اشتر بهذا كذا وكذا وما ربحت بيني وبينك فقال ﷺ اذا أذن له الذي استأجره فليس به بأس.

۱۶۸۴ (۱۵) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیر مؤمنان﷣ فرمود: «هرگاه عامل در مضاربه با دستورات صاحب مال مخالفت و تجاوز کند، وی ضامن زیان و تلف آن است ولی سود آن بر اساس قرارداد، میان‌شان تقسیم می‌شود.»

۱۶۸۵ (۱۶) در همان کتاب روایت می‌شود که: «شخصی بخشی از اموال خود را به دیگری می‌دهد و با آن تجارت می‌کند، به این شرط که افزودهٔ آن بر اساس توافق میان‌شان تقسیم شود. امیر مؤمنان﷣ در این باره فرمود: سود آن بر اساس توافق میان‌شان تقسیم می‌شود و زیان آن به سرمایه تعلق می‌گیرد.

امام صادق﷣ فرمود: و همچنین اگر سرمایهٔ یکی بیش از سرمایهٔ دیگری باشد، پس سود آن بر اساس توافق آنها تقسیم می‌شود و زیان آن به نسبت سرمایهٔ هر کدام، به آنها تعلق می‌گیرد.»

۱۶۸۶ (۱۷) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفر﷣ دربارهٔ مال مضاربه سؤال کردم. امام﷣ فرمود: سود برای هر دوست و زیان آن به سرمایه تعلق می‌گیرد.»

۱۶۸۷ (۱۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «شخصی مال در اختیار دیگری می‌گذارد تا با آن تجارت کند و با او شرط می‌کند که سود معینی به صاحب مال بدهد. امام صادق﷣ در این باره فرمود: این ربای خالص است و این کار تنها میان انسان و برده‌اش جایز است و میان انسان و برده‌اش ربا نیست؛ زیرا مال، مالِ اوست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دهم از باب‌های موارد زکات، مطالبی است که بر ذیل باب دلالت می‌کند.

و در روایت یکم از باب بیست و چهارم از باب‌های طلب روزی این گفته که: «امام صادق﷣ هزار و هفتصد دینار به پدرم داد و فرمود: برای من با آن تجارت کن...»

می‌آید:

و در روایات باب بعدی و پس از آن مناسب با این بحث خواهد آمد.

و در روایت یکم از باب دهم از باب‌های اجاره این گفته به امام﷣ که: «شخص دیگری نیز تعدادی درهم به او می‌دهد و می‌گوید: به وسیلهٔ این، فلان چیز را بخر و سود آن، مال هر دوی ما. امام﷣ فرمود: در صورت اجازه کسی که او را اجاره کرده است، اشکالی ندارد.»

(٢)

باب أنّه يجوز للمالك أن يدفع أكثر المال قرضاً والباقي مضاربة ويشترط حصّة من ربح الجميع أو يجعل الباقي بضاعة فان تلف ضمن القرض

١٦٨٨ ٢٤٢٤٥ (١) **كافي ٣٠٧/٥**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ثعلبة بن ميمون عن **عبدالملك** بن عتبة قال قلت لا أزال أعطي الرجل المال فيقول: قد هلك أو ذهب فما عندك حيلة تحتالها لي فقال: أعط الرجل ألف درهم وأقرضها ايّاه وأعطه عشرين درهماً يعمل بالمال كلّه وتقول هذا رأس مالي وهذا رأس مالك فما أصبت منها[1] جميعاً فهو بيني وبينك، فسألت أبا عبداللّه ﷺ عن ذلك فقال: لا بأس به.

١٦٨٩ ٢٤٢٤٦ (٢) **تهذيب ١٨٨/٧: استبصار ١٢٧/٣**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن الجهم عن ثعلبة عن **عبدالملك** بن عتبة قال سألت بعض هؤلاء ـ يعني أبا يوسف وأبا حنيفة ـ فقلت: انّي لا أزال أدفع المال مضاربة الى الرجل فيقول: قد ضاع أو قد ذهب قال فادفع إليه أكثره قرضاً والباقي مضاربة، فسألت أبا عبداللّه ﷺ عن ذلك فقال: يجوز.

١٦٩٠ ٢٤٢٤٧ (٣) **تهذيب ١٨٩/٧: استبصار ١٢٧/٣**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن **عبدالملك** بن عتبة الهاشمي قال: سألت أبا الحسن موسى ﷺ هل يستقيم لصاحب المال اذا أراد الاستيثاق لنفسه أن يجعل بعضه شركة ليكون أوثق له في ماله؟ قال لا بأس به.

١٦٩١ ٢٤٢٤٨ (٤) **تهذيب ١٨٩/٧**: أحمد بن محمّد بن عيسى عن علي بن الحكم عن **عبدالملك** بن عتبة عن أبي الحسن موسى ﷺ قال: سألته عن رجل أدفع اليه مالا فأقول له: اذا دفعت المال وهو خمسون ألفاً عليك من هذا المال عشرة آلاف درهم قرض والباقي لي معك تشتري لي بها ما رأيت هل يستقيم هذا؟ هو أحبّ اليك أم أستأجره في مال بأجر معلوم؟ قال لا بأس به. **وتقدم في أحاديث باب (ثبوت خيار الشرط من أبواب الخيار ج ٢٣ ما يدلّ على بعض المقصود.**

---

١. منهما ـ خ.

باب ۲

جواز دادن بخشی از مال به عنوان قرض و بخش دیگر برای مضاربه

۱۶۸۸ (۱) عبدالملک بن عتبه گوید: «به او[۱] گفتم: هروقت سرمایه‌ای برای تجارت به کسی می‌دهم، می‌گوید: مال تلف شد یا از دست رفت. در این باره چه راه چاره‌ای داری که برای من چاره‌اندیشی کنی؟

وی گفت: هزار درهم به عنوان قرض و بیست درهم برای مضاربه به شخصی بده تا با همهٔ مال تجارت کند و به او بگو: این سرمایهٔ من و این سرمایهٔ تو. هر چه سود بردی، مالِ هر دو. در این باره از امام صادق‌ؑ سؤال کردم. امام‌ؑ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۸۹ (۲) عبدالملک بن عتبه گوید: «به برخی از فقهای اهل سنت ـ ابو یوسف و ابو حنیفه ـ گفتم: من برای مضاربه سرمایه در اختیار هرکس قرار دهم، می‌گوید: تلف شد یا از دست رفت. او گفت: بیشتر سرمایه را به عنوان قرض و بقیه را به عنوان مضاربه به وی بده. آن‌گاه در این باره از امام صادق‌ؑ سؤال کردم. امام‌ؑ فرمود: جایز است.»

۱۶۹۰ (۳) عبدالملک بن عتبه هاشمی گوید: «از امام موسی بن جعفر‌ؑ سؤال کردم: آیا برای صاحب مال جایز است برای اطمینان نفس، بخشی از مال خود را برای شراکت قرار دهد تا اطمینان بیشتری به مالش داشته باشد؟

امام‌ؑ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۹۱ (۴) عبدالملک بن عتبه گوید: «از امام موسی بن جعفر‌ؑ سؤال کردم: پنجاه هزار درهم مال در اختیار شخصی می‌گذارم و به وی می‌گویم: ده هزار درهم از این مال به عنوان قرض و با بقیهٔ مال من که در اختیار تو است، آنچه مصلحت می‌دانی، بخر. آیا این کار نزد شما محبوب‌تر است یا این‌که او را با اجرت معین برای تجارت با مال، اجیر کنم؟

امام‌ؑ فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب ششم از باب‌های خیار، مطالبی هست که بر بعضی از مقصود دلالت می‌کند.

---

۱. مرجع ضمیر در این حدیث مشخص نشده ولی از روایت بعدی فهمیده می‌شود که مقصود وی، فقهای اهل سنت است.

(۳)

باب أنه يثبت للعامل الحصّة المشترطة من الربح
ولا يلزمه ضمان الّا مع تفريط وحكم من ضمّن العامل

۱۶۹۲ ۲٤۲٤۹ (۱) **تهذيب** ۷/۵٦: الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن النضر بن سويد عن **فقيه** ۳/۱۳٤: عاصم بن حميد عن **أبى بصير** قال سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يقول للرجل: ابتع لى[۱] متاعاً والربح بينى وبينك. فقال: لا بأس (به ـ فقيه).

۱۶۹۳ ۲٤۲۵۰ (۲) **كافى** ۵/۲٤۰: على بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى نجران عن عاصم بن حميد **تهذيب** ۷/۱۹۰: الحسين بن سعيد عن النضر عن عاصم عن **محمّد** بن قيس عن أبى جعفر ﷺ قال قال أميرالمؤمنين صلوات الله عليه: من اتّجر مالا واشترط نصف الربح فليس عليه ضمان، وقال: من ضمّن تاجراً فليس له الّا رأس ماله وليس له من الربح شىء **تهذيب** ۷/۱۹۲: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن أسلم عن عاصم بن حميد عن **محمّد** بن قيس عن أبى **جعفر** ﷺ قال: من ضمّن (وذكر مثله).

۱۶۹٤ ۲٤۲۵۱ (۳) **تهذيب** ۷/۱۸۸: **استبصار** ۳/۱۲٦: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان عن عاصم بن حميد عن **محمّد** بن قيس عن أبى جعفر ﷺ قال: قضى علىّ ﷺ فى تاجر اتّجر بمال واشترط نصف الربح فليس على المضارب ضمان وقال أيضاً من ضمّن مضاربه فليس له الّا رأس المال وليس له من الربح شىء.

۱۶۹۵ ۲٤۲۵۲ (٤) **الدعائم** ۲/۸٦: عن علىّ ﷺ أنّه قال من أخذ مالا مضاربة فليس عليه فيه ضمان فان اتّهم استحلف وليس عليه من الوضيعة شىء.

۱۶۹٦ ۲٤۲۵۳ (۵) **تهذيب** ۷/۱۸٤: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان **كافى** ۵/۲۳۸: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد عن الحسن بن على عن أبان عن **محمّد** (بن مسلم ـ يب) عن أبى جعفر ﷺ قال سألته عن الرجل[۲] يستبضع المال فيهلك أو يسرق أ على صاحبه ضمان؟ قال: ليس عليه غرم بعد أن يكون الرجل أميناً.

---

۱. ابتاع لك ـ فقيه. ۲. الذى ـ كا.

باب ۳

سود برای عامل بدون ضمان مگر در صورت کوتاهی و حکم ضمانت از عامل

۱۶۹۲ (۱) ابو بصیر گوید: «از امام صادق﷣ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که به دیگری می‌گوید: کالایی را برای من بخر و سود آن نصف، نصف.

امام﷣ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۶۹۳ (۲) محمدبن قیس از امام باقر﷣ روایت می‌کند که امیر مؤمنان﷣ فرمود: «هرکس با مالِ [دیگری] به شرط نیمی از سود آن تجارت کند، ضمانتی برعهدهٔ او نیست و فرمود: هرکس تاجری را کفالت کند، غیر از سرمایه‌اش چیزی برای او نیست و سود به او تعلق نمی‌گیرد.»

۱۶۹۴ (۳) محمد بن قیس از امام باقر﷣ روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان﷣ دربارهٔ تاجری که با مال [دیگری] به شرط نیمی از سود تجارت می‌کرد، حکم کرد که ضمانتی به عهدهٔ تاجر نیست و فرمود: هرکس تجارت‌کننده با مالش را کفالت کند، غیر از سرمایه چیزی بر او نیست و سود به او تعلق نمی‌گیرد.»

۱۶۹۵ (۴) در کتاب دعائم الاسلام از امیر مؤمنان﷣ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس مالی را برای مضاربه بگیرد، ضمانتی برعهدهٔ او نیست. آن‌گاه اگر در معرض اتهام قرار گرفت، سوگند داده می‌شود و چیزی از زیان برعهدهٔ او نیست.»

۱۶۹۶ (۵) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر﷣ سؤال کردم: شخصی مالی را تحویل می‌گیرد تا برای صاحب مال کالایی بخرد ولی آن مال تلف می‌شود یا دزد به آن می‌زند آیا آن شخص ضامن است؟

امام﷣ فرمود: پس از امین بودن وی، غرامتی به عهدهٔ او نیست.»

۱۶۹۷ ۲۴۲۵٤ (٦) **تهذیب** ۱۸۸/۷: **استبصار** ۱۲۷/۳: أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن **الکاهلی** عن أبی الحسن موسی ؈ فی رجل دفع الی رجل مالا مضاربة فجعل[1] له شیئاً من الربح مسمّی، فابتاع المضارب متاعاً فوضع فیه قال: علی المضارب من الوضیعة بقدر ما جعل له من الربح. قال الشیخ؇ هذا الخبر محمول علی أنه اذا کان المال بینهما شرکة فانّه یکون الربح والنقصان بینهما وانما أطلق علیه لفظ المضاربة مجازاً أو لأنه کان المال کلّه من جهته وان جعل بعضه دیناً علیه لتصحّ الشرکة.

وتقدّم فی أحادیث باب (٦) ثبوت خیار الشرط من أبواب الخیار ج۲۳ ما یدلّ علی صدر الباب. **ویأتی** فی أحادیث باب (۱) أنّ الودیعة لا یضمنها المستودع مع عدم التفریط من أبواب الودیعة ج۲۳ **وباب** (۱) استحباب اعارة المؤمن متاع البیت والحلیّ وغیرهما من أبواب العاریة ج ۲٤ ما یناسب الباب.

(٤)

باب أنّه لا تصحّ المضاربة بالدَّین حتّی یقبض ویجوز للمالك أمر العامل بضمّ الربح الّذی فی یده الی رأس المال

۱۶۹۸ ۲۴۲۵۵ (۱) **کافی** ۲٤۰/۵: **تهذیب** ۱۹۲/۷: علیّ بن إبراهیم عن أبیه عن النوفلی عن **السکونیّ** عن أبی عبدالله ؈ قال: قال أمیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه فی رجل (یکون ـ یب ج٦ فقیه) له علی رجل مال فیتقاضاه ولا یکون عند (ما یقضیه ـ یب ج٦ فقیه) فیقول (له ـ یب ج٦): هو عندك مضاربة قال: لا یصلح حتّی یقبضه (منه ـ یب ج٦ فقیه) **تهذیب** ۱۹۵/٦: أحمد بن محمّد البرقی عن النوفلی عن **فقیه** ۱٤٤/۳: **السکونیّ** عن جعفر (بن محمّد ـ فقیه) عن أبیه عن (آبائه؈ قال: قال ـ فقیه) علیّ ؈ فی رجل (وذکر مثله).

وتقدّم فی روایة عذافر (۱) من باب (۲٤) استحباب اعطاء الدینار إلی الغیر لیتّجر

---

۱. یجعل ـ صا.

۱۶۹۷ (۶) کاهلی روایت می‌کند که امام موسی بن جعفر؈ دربارهٔ شخصی که برای مضاربه مالی را به شرط بخشی از سود در اختیار دیگری قرار می‌دهد و او کالایی می‌خرد و در آن زیان می‌کند فرمود: «به مقداری که برای عامل مضاربه سود قرار داده شده است، به همان نسبت زیان به عهدهٔ اوست.»

مرحوم شیخ طوسی؈ می‌فرماید: «این حدیث بر موردی حمل می‌شود، که مال به طور مشترک متعلق به هر دو باشد؛ زیرا در این صورت سود و زیان برای هر دو است و واژهٔ مضاربه را به طور مجاز در این مورد به کار برده است. یا این‌که همهٔ مال از طرف سرمایه‌گذار است ولی بخشی از آن را به وی وام داده است تا شراکت صحیح باشد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب ششم از باب‌های خیار، مطالبی هست که بر بحث ابتدای این باب دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات باب یکم از باب‌های ودیعه و باب یکم از باب‌های عاریه، مطالبی مناسب با این باب خواهد آمد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۴
حکم مضاربه با دین

۱۶۹۸ (۱) سکونی از امام صادق؈ روایت می‌کند که فرمود: «از امیرمؤمنان؈ سؤال شد: شخصی از دیگری طلبکار است و آن را درخواست می‌کند ولی بدهکار چیزی در اختیار ندارد تا آن را بپردازد؛ از این رو طلبکار به وی می‌گوید: طلب من نزد تو مضاربه باشد.

علی؈ فرمود: شایسته نیست، تا آن‌که آن را تحویل بگیرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب بیست و چهارم از باب‌های طلب روزی این گفته به امام؈ که: «برای تو صد دینار سود بردم. امام؈ از این سخن بسیار شادمان شد و سپس فرمود: آن را بر سرمایه‌ام بیفزا.»

لصاحبه من أبواب طلب الرزق ج ۲۲ قوله فقلت له قد ربحت لك فيها مائة دينار قال ففرح أبو عبدالله ﷺ بذلك فرحاً شديداً ثمّ قال أثبتها في رأس مالي.

(۵)

باب أنّ للعامل أن ينفق في السّفر من رأس المال وليس له ذلك في بلده

١٦٩٩ ٢٤٣٥٦ (۱) كافي ۲٤١/٥: محمّد بن يحيى عن العمركيّ بن عليّ تهذيب ۱۹۱/۷: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن أحمد الكوكبي عن العمركي (الخراساني يب) عن علي بن جعفر عن أخيه أبي الحسن ﷺ [1] قال: في المضارب[2] ما أنفق في سفره فهو من جميع المال واذا[3] قدم بلده[4] فما أنفق (فهو ـ يب ـ فقيه ـ كا الثاني) من[5] نصيبه. كافي ۲٤١/٥: علي بن ابراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبدالله ﷺ قال فقيه ١٤٤/٣: قال أميرالمؤمنين[6] صلوات الله عليه: (في ـ كا) المضارب (وذكر مثله).

(٦)

باب أنّه يجوز للعامل أن يزيد حصّة المالك من الربح

١٧٠٠ ٢٤٣٥٧ (۱) كافي ۲٤١/٥: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن غير واحد عن أبان بن عثمان عن اسحاق بن عمّار قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يكون معه المال مضاربة فيقلّ ربحه[7] فيتخوّف أن يؤخذ (منه ـ كا) فيزيد صاحبه على شرطه الذي كان بينهما وانّما يفعل ذلك مخافة أن يؤخذ منه قال: لا بأس (به ـ يب). تهذيب ۱۹۰/۷: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن أبان عن عبدالرحمن بن أبي عبدالله قال: سألت أبا عبدالله ﷺ (وذكر مثله).

---

١. موسى بن جعفر ـ يب. ٢. المضاربة ـ يب. ٣. فاذا ـ فقيه.
٤. بلدته ـ فقيه ـ كا الثاني. ٥. فمن ـ كا الاول. ٦. عليّ ﷺ ـ فقيه.
٧. بربحه ـ كا.

باب ۵

هزینه عامل مضاربه

(۱) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر﵇ روایت می‌کند که فرمود: «هزینهٔ عامل در مضاربه در سفر، از کل مال است و هنگامی که به شهر خود رسید، هزینه‌اش از سهم اوست.» ۱۶۹۹

سکونی از امام صادق﵇ از امیر مؤمنان﵇ نظیر این حدیث را روایت کرده است.

باب ۶

جواز افزایش سهمِ سود صاحب مال توسط عامل

(۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام صادق﵇ سؤال کردم: شخصی که مال مضاربه‌ای در اختیار دارد، کم سود می‌کند و می‌ترسد سرمایه از دستش گرفته شود؛ از این رو بر سهم صاحب مال نسبت به مقدار قرارداد می‌افزاید تا سرمایه از دستش گرفته نشود. ۱۷۰۰

امام﵇ فرمود: اشکال ندارد.»

این حدیث از عبدالرحمان بن ابی عبدالله نیز روایت شده است.

(۷)

باب أنّ العامل اذا اشترى أباه وظهر فيه
ربح عتق نصيبه من الربح وسعى العبد فى باقى ثمنه

۱۷۰۱ ۲٤۲٥۸ (۱) **كافى** ٢٤١/٥: على بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير **تهذيب** ٢٤٢/٨: محمّد بن على بن محبوب عن أيّوب بن نوح عن ابن أبى عمير عن **محمّد** بن ميسّر (عن أبى عبداللّه ﷺ ـ يب) قال: قلت لأبى عبداللّه ﷺ رجل دفع[1] إلى رجل ألف درهم مضاربة فاشترى أباه وهو لا يعلم (ذلك ـ يب ج۸) قال يقوّم فان زاد درهماً[2] واحداً أعتق واستسعى (فى مال ـ كا ـ يب ج۷: فقيه) الرجل **تهذيب** ١٩٠/٧: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن **فقيه** ١٤٤/٣: **محمّد** بن قيس قال قلت لأبى عبداللّه ﷺ (وذكر مثله).

ويأتى فى أحاديث باب (٥) انّ الرجل اذا ملك أحد الآباء أو الأولاد انعتق عليه من أبواب العتق ج ٢٤ ما يدلّ على ذلك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۸)

باب أنّ من صادقته امرأة ودفعت إليه مالاً يتّجر به فربح فيه
ثمّ تاب فله الربح ويردّ المال

۱۷۰۲ ۲٤۲٥۹ (۱) **كافى** ٣٠٦/٥: محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن محمّد بن عيسى **تهذيب** ٢٢٩/٧: الصفّار عن محمّد بن عيسى عن جعفر بن محمّد ابن[3] **أبى الصباح** عن أبيه عن جدّه قال قلت لأبى عبداللّه ﷺ فتى صادقته جارية فدفعت[4] إليه أربعة آلاف درهم ثمّ قالت[5] (له ـ كا) اذا فسد بينى وبينك ردّ[6] علىّ (هذه ـ كا) أربعة آلاف (درهم ـ يب) فعمل بها الفتى وربح (فيها ـ يب) ثمّ إنّ الفتى تزوّج[7] وأراد أن يتوب كيف يصنع؟ قال: يردّ عليها الأربعة آلاف درهم والربح له.

---

١. أعطي رجلاً ـ يب. ٢. درهم واحد ـ يب. ٣. عن ـ يب.
٤. ودفعت ـ يب. ٥. وقالت ـ يب. ٦. رددت ـ يب.
٧. خرج ـ يب.

باب ۸[1]

حکم اعطای سرمایه زنی به مرد مورد علاقه‌اش

(۱) ابوالصباح گوید: «به امام صادق گفتم: دختری عاشق جوانی می‌شود. آن دختر چهار هزار ۱۷۰۲
درهم در اختیار او می‌گذارد و می‌گوید: هروقت رابطهٔ دوستی میان ما به‌هم خورد، چهار هزار درهم را به من بپرداز. آن جوان با آن پول کار می‌کند و سود می‌برد. پس از مدتی آن جوان ازدواج می‌کند و تصمیم به توبه می‌گیرد. چه کار باید انجام دهد؟

امام فرمود: چهار هزار درهم به آن دختر می‌پردازد و سود آن، مال خودش است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. باب ۷ به دلیل آن‌که دربارهٔ بردگان بود، حذف شد.

۱۷۰۳ (۲) كافى ۳۰۷/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن تهذيب ۳۸۲/۶: (الحسن
۲۴۳۶۰
ـ يب) ابن محبوب عن الرباطى عن أبى الصباح مولى آل سام[1] عن جابر[2] قال: سألت أبا عبداللّه عليه السلام عن رجل صادقته امرأة فأعطته مالاً فمكث فى يده ما شاء اللّه ثمّ إنّه بعد خرج منه قال يردّ اليها[3] ما أخذ منها وان كان (له ـ يب) فضل فهو له.[4]

(۹)

باب حكم المضاربة بمال اليتيم والوصيّة بالمضاربة به

۱۷۰۴ (۱) تهذيب ۱۹۰/۷: الحسين بن سعيد عن محمّد بن خالد عن عبداللّه بن المغيرة عن
۲۴۳۶۱
منصور بن حازم عن بكر بن حبيب قال: قلت لابى جعفر عليه السلام رجل دفع مال يتيم مضاربة فقال ان كان ربح فلليتيم وان كان وضيعة فالذى أعطى ضامن.

۱۷۰۵ (۲) الدعائم ۳۶۴/۲: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه قال: اذا اتّجر الوصىّ بمال اليتيم لم
۲۴۳۶۲
يجعل له فى ذلك فى الوصيّة فهو ضامن لما نقص من المال والربح لليتيم.

وتقدّم فى احاديث باب (۱) وجوب الزكاة على البالغ من أبواب من تجب عليه الزكاة ج ۹ ما يناسب ذلك. وفى رواية سعيد (۱۷) من هذا الباب قوله عليه السلام فان اتّجر به فالربح لليتيم وان وضع فعلى الذى يتّجر به وفى رواية الحلبى (۱۸) قوله عليه السلام فاذا عملت بمال اليتيم فانت له ضامن والربح لليتيم. ولاحظ باب (۲) حكم زكاة مال اليتيم اذا كان عند من يتّجر به. وفى احاديث باب (۶۷) ما ورد فى التّجارة بمال اليتيم من أبواب ما يكتسب به ج ۲۲ ما يناسب ذلك.

ويأتى فى رواية اسمعيل (۱) من باب (۶۳) أنّه هل للوصىّ ان يعين مال اليتيم او يتّجر فيه من أبواب الوصيّة ج ۲۴ قوله هل للوصىّ أن يعيّنه او يتّجر فيه قال عليه السلام ان فعل فهو ضامن. ولاحظ باب (۶۷) أنّ من أذن لوصيّه فى المضاربة بمال ولده الصّغار من غير ضمان جاز له.

---

۱. مولى بسّام ـ يب. ۲. صابر ـ تل. ۳. عليها ـ يب.
۴. فله ـ يب.

(۲) جابر گوید: «از امام صادق؛ سؤال کردم: زنی عاشق مردی می‌شود. سپس آن زن مالی در اختیار آن مرد قرار می‌دهد. آن مال مدتی در اختیار آن مرد می‌ماند و سپس آن مال از دست او خارج می‌شود [یا دوستی آن زن با او به‌هم می‌خورد].[۱] ۱۷۰۳

امام؛ فرمود: آنچه از آن زن گرفته، می‌پردازد و اگر سودی به دست آورده، مال خود اوست.»

باب ۹

حکم مضاربه با مال یتیم و وصیت به آن

(۱) بکر بن حبیب گوید: «به امام باقر؛ گفتم: شخصی مال یتیم را برای مضاربه می‌دهد. ۱۷۰۴

امام؛ فرمود: اگر سود داشت، مال یتیم است و اگر زیان داشت، برعهدهٔ کسی است که مال را داده.»

(۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق؛ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه وصی با مال یتیم تجارت کند ـ بدون آن‌که در وصیت این اختیار به وی داده شده باشد ـ کاهش مال به عهدهٔ او و سود آن متعلق به یتیم است.» ۱۷۰۵

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم از باب‌های زکات‌دهندگان، مناسب با این بحث هست.

در روایت هفدهم از این باب فرمودهٔ معصوم؛ که: «هرکس با مال یتیم تجارت کند، سود آن متعلق به یتیم و کاهش آن به عهدهٔ تاجر است.»

در روایت هجدهم فرمودهٔ امام؛ که: «هرگاه با مال یتیم کار کردی، تو ضامن آن هستی و سود آن متعلق به یتیم است.»

و روایات باب دوم از باب‌های زکات‌دهندگان و روایات باب شصت و هفتم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا را بنگر.

می‌آید:

در روایت یکم از باب شصت و سوم از باب‌های وصیت این گفته که: «آیا وصی می‌تواند با مال یتیم معاملهٔ عینه یا تجارت کند؟ امام؛ فرمود: اگر چنین کرد، ضامن است.»

و باب شصت و هفتم از باب‌های وصیت را نیز بنگر.

---

۱. حدیث بر اساس تفسیر علامه مجلسی ترجمه شد. ملاذ الاخیار ۴۰۵/۱۰. احتمال دارد معنای این جمله این باشد: «سپس آن مرد تصمیم می‌گیرد خود را از آن وضع نجات دهد.»

(۱۰)

باب حكم وطىء العامل جارية المضاربة

۱۷۰۶ ۲۴۲۶۳ (۱) **تهذيب** ۱۹۱/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن محمّد بن زياد عن عبداللّه بن يحيى **الكاهلى** عن أبى الحسن عليه السلام قال: قلت رجل سألنى أن أسألك أنّ رجلا أعطاه مالا مضاربة يشترى له ما يرى من شىء فقال: اشتر جارية تكون معك والجارية انّما هى لصاحب المال ان كان فيها وضيعة فعليه وان كان فيها ربح فله، للمضارب أن يطأها قال: نعم.

(۱۱)

باب أنّ من كان بيده مال مضاربة فمات فان عيّنها لواحد بعينه فهى له والّا قسّمت على الغرماء بالحصص

۱۷۰۷ ۲۴۲۶۴ (۱) **تهذيب** ۱۹۲/۷: محمّد بن على بن محبوب عن أحمد عن البرقىّ عن النوفلىّ عن **السكونىّ** عن جعفر عن أبيه عن آبائه عن علىّ عليه السلام أنّه كان يقول: من يموت وعنده مال مضاربة (قال ـ يب) (انّه ـ فقيه) ان سمّاه بعينه قبل موته فقال هذا لفلان فهو له وان مات ولم يذكر (ه ـ فقيه) فهو أسوة الغرماء.[1] **فقيه** ۱۴۴/۳: كان علىّ عليه السلام يقول: (وذكر مثله).

۱۷۰۸ ۲۴۲۶۵ (۲) **الدعائم** ۸۷/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال: من كان له عند رجل مال قراض فاحتضر وعليه دين فان سمّى المال ووجد بعينه فهو للذى سمّى وان لم يوجد بعينه فما ترك فهو أسوة الغرماء (للغرماء ـ خ).

ويأتى فى رواية ابى بصير (۴) من باب (۲) انّ من أقرّ لوارث أو غيره بدين او شىء جاز اقراره من أبواب الاقرار ج ۲۴ قوله رجل معه مال مضاربة فمات وعليه دين واوصى أنّ هذا الذى ترك لاهل المضاربة أيجوز ذلك قال عليه السلام نعم اذا كان مصدّقاً.

---

۱. اى شركة للغرماء ـ مجمع.

باب ۱۱[1]

حکم مال مضاربه پس از مرگ عامل

۱۷۰۷ (۱) سکونی از امام صادق ﷺ از پدرش از نیاکانش از علی ﷺ روایت می‌کند که پیوسته می‌فرمود: «کسی که مال مضاربه در اختیار دارد و بمیرد، اگر آن را مشخص کند و بگوید: این متعلق به فلانی است، آن مال متعلق به وی خواهد بود و اگر بدون مشخص کردن آن مال بمیرد، او نیز همانند دیگر طلبکاران خواهد بود.»

۱۷۰۸ (۲) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هر بدهکاری که مال مضاربه در اختیار دارد، اگر هنگام مرگش آن مال را مشخص کند و یافت شود، پس آن متعلق به کسی است که از او نام برده است؛ ولی اگر آن مال یافت نشد، ماترک میّت متعلق به همهٔ طلبکاران خواهد بود.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

می‌آید:

در روایت چهارم از باب دوم از باب‌های اقرار این گفته که: «بدهکاری مال مضاربه در اختیار دارد و وصیت می‌کند که آنچه بر جای می‌گذارد از اهل مضاربه است و می‌میرد. آیا این جایز است؟ امام ﷺ فرمود: آری، در صورتی که به راستگویی معروف باشد.»

---

۱. باب ۱۰ به دلیل بحث درباره مسائل بردگان حذف شد.

(١٢)

باب انّ من اخذ مالاً مضاربة هل له ان يعطيه آخر بأقلّ ممّا أخذه ام لا

١٧٠٩ ٢٤٢٦٦ (١) **نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى** ١٦٣: وسئل أبو جعفر ﷺ عن رجل أخذ مالا مضاربة[١] أيحلّ له أن يعطيه آخر[٢] بأقلّ ممّا أخذه قال لا.

(١٣)

باب حكم من مات وعنده وديعة وعليه دين وعنده مضاربة لا يعرفون شيئاً منها بعينه

١٧١٠ ٢٤٢٦٧ (١) **الدعائم** ٨٧/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال في رجل مات وعنده وديعة وعليه دين وعنده مضاربة لا يعرفون شيئاً منها بعينه قال: ما أرى الدّين الاّ حقّاً واجباً عليه لأنه ضامن وليس هو مؤتمن وما سوى ذلك فليس عليه فيه ضمان والدّين مضمون وهو في الوديعة والمضاربة رجل مأمون.

---

١. فضاربه ـ خ. ٢. بعينه غيره ـ خ.

باب ۱۲

حکم اعطای مال مضاربه به شخص دیگر توسط عامل

۱۷۰۹ (۱) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی روایت می‌شود که از امام باقر ﷺ سؤال شد: «شخصی مال مضاربه‌ای تحویل می‌گیرد. آیا برای وی جایز است آن را با سود کمتری به دیگری واگذار کند؟ امام فرمود: نه.»

باب ۱۳

حکم اشتباه مال مضاربه و دیْن و ودیعه با یکدیگر در مال میّت

۱۷۱۰ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ﷺ دربارهٔ مرده‌ای که نزد او ودیعه، دیْن و مضاربه است، بدون آن‌که آنها به طور مشخص شناخته شود فرمود: «من دیْن را جز حقّ واجبی برعهدهٔ او نمی‌دانم؛ چون او ضامن است و امانت‌دار آن نیست ولی در مورد چیزهای دیگر او ضامن نیست و دیْن برعهده و ضمانت اوست و او در مورد ودیعه و مال مضاربه امانت‌دار است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

كتاب الغرس والزرع

والمزارعة والمساقاة وأبوابها

(١)

باب استحباب الغرس

قال اللّه تعالى فى سورة ابراهيم (١٤): ١٢: ﴿وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ﴾.

١٧١١ ٢٤٣٦٨ (١) **كافى** ٥/٧٤: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن ابن بكير عن زرارة عن أبى جعفر ؑ قال: لقى رجل أميرالمؤمنين ؑ وتحته وسق من نوى فقال له: ما هذا يا أباالحسن تحتك فقال: مائة ألف عذق[١] ان شاء اللّه قال: فغرسه فلم يغادر[٢] منه نواة واحدة.

١٧١٢ ٢٤٣٦٩ (٢) **كافى** ٥/٧٥: عدّة من اصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن محبوب عن **عبداللّه** بن سنان عن أبى عبداللّه ؑ قال: انّ أميرالمؤمنين ؑ كان يخرج ومعه أحمال النوى فيقال له: يا أباالحسن ما هذا معك فيقول: نخل ان شاء اللّه فيغرسه فلم يغادر منه واحدة.

١٧١٣ ٢٤٣٧٠ (٣) **مستدرك** ١٣/٢٦: الشيخ أبوالفتوح فى تفسيره عن جابر بن عبداللّه الأنصارى قال: دخل رسول اللّه ﷺ يوماً فى بستان امّ معبد فقال: هذه الغروس غرسها كافر أو مسلم؟ فقالت: يا رسول اللّه غرسها مسلم فقال ما من مسلم يغرس غرساً يأكل منه انسان او دابّة او طير الّا أن يكتب له صدقة الى يوم القيامة.

---

١. العذق كل غصن له شعب ـ المنجد. ٢. اى فلم يتخلّف.

فصل یازدهم: باب‌های درختکاری

و زراعت و مزارعه و مساقات

باب ۱

استحباب درخت‌کاری

خداوند تعالی می‌فرماید: «توکل‌کنندگان باید برخدا توکل کنند.»[1]

۱۷۱۱ (۱) زراره از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی امیر مؤمنان ﷺ را مشاهده کرد که بر روی یک وسق [= ۱۸۰ کیلوگرم] هستهٔ خرما نشسته است. سؤال کرد: این چیست که بر روی آن نشسته‌ای، ای ابوالحسن؟

امام ﷺ فرمود: یکصد هزار درخت خرما ـ ان‌شاءالله.

امام باقر ﷺ می‌فرماید: حضرت علی ﷺ هسته‌ها را کاشت و حتی یکی از آنها هدر نرفت و همه به درخت تبدیل شد.»

۱۷۱۲ (۲) عبدالله بن سنان از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان ﷺ با چند بار هستهٔ خرما بیرون می‌رفت. به وی گفته می‌شد: ای ابوالحسن! اینها که به همراه داری چیست؟

علی ﷺ در پاسخ می‌فرمود: درخت خرماست ـ اگر خدا بخواهد. آن‌گاه امام ﷺ آنها را می‌نشاند و حتی یکی از آنها هَدَر نمی‌رفت.»

۱۷۱۳ (۳) جابر بن عبدالله انصاری گوید: «روزی پیامبر اکرم ﷺ وارد باغ امّ‌معبد شد و پرسید: این نهال‌ها را مسلمان نشانده یا کافر؟

امّ معبد گفت: ای رسول خدا ﷺ! آنها را مسلمان کاشته است.

پیامبر ﷺ فرمود: هیچ مسلمانی نیست که نهالی بکارد و انسان یا حیوان یا پرنده از آن بخورد مگر آن‌که تا روز قیامت برای وی صدقه بنویسند.»

---

۱. ابراهیم ۱۴ / ۱۲.

۱۷۱٤ ۲٤۲۷۱ (٤) **كافى** ٥/٢٦٠: على بن ابراهيم عن أبيه عن النوفلى عن **السكونى** عن أبى عبدالله ﷺ قال: سئل النبىّ ﷺ أىّ المال خير قال: الزرع زرعه صاحبه وأصلحه وأدّى حقّه يوم حصاده قال:[1] فأىّ المال بعد الزرع خير قال رجل فى غنم له[2] قد تبع بها مواضع القطر يقيم الصلاة ويؤتى الزكاة قال: فأىّ المال بعد الغنم خير قال: البقر تغدو بخير وتروح بخير قال: فأىّ المال بعد البقر خير قال: الراسيات فى الوحل[3] (و ـ كا) المطعمات فى المحل نعم الشىء النخل من باعه فإنّما ثمنه بمنزلة رماد على رأس شاهق[4] اشتدّت به الريح فى يوم عاصف الّا أن يخلف مكانها قيل: يا رسول الله فأىّ المال بعد النخل خير قال: فسكت (قال فقام اليه رجل ـ كا) فقال له (رجل ـ فقيه ـ الخصال) (يا رسول الله ـ كا) فأين الابل قال: فيه الشقاء والجفاء والعناء وبعد الدار تغدو مدبرة وتروح مدبرة لا يأتى خيرها الّا من جانبها الأشأم[5] أما أنّها لا تعدم الأشقياء الفجرة. **فقيه** ٢/١٩٠: سئل النبى ﷺ (وذكر مثله). **أمالى الصدوق** ٢٨٦: حدثنا أبى قال: حدثنا على بن ابراهيم عن أبيه عن الحسين بن يزيد النّوفلىّ عن **اسماعيل** بن أبى زياد عن الصادق جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه ﷺ قال: سئل رسول الله ﷺ (وذكر مثل ما فى فقيه الّا أنّ فيه والمطعمات). **الخصال** ٢٤٦: حدثنا محمّد بن على ماجيلويه ﷺ قال حدثنا محمّد بن يحيى العطّار قال حدثنى محمّد بن أحمد عن ابراهيم بن هاشم عن الحسين بن يزيد النوفلى عن اسماعيل بن مسلم **السكونىّ** عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن علىّ ﷺ قال سئل رسول الله ﷺ أىّ المال خير (وذكر مثله). **معانى الاخبار** ١٩٧: حدثنا أبى ﷺ قال حدثنا على بن ابراهيم عن أبيه عن الحسين بن يزيد النوفلى عن **اسماعيل** بن أبى زياد عن الصادق جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه ﷺ قال: سئل رسول الله ﷺ أىّ المال خير (وذكر مثل ما فى الامالى).

١. قيل يا رسول الله ـ فقيه ـ قيل ـ الخصال.
٢. غنمه ـ فقيه ـ الخصال.
٣. قال فى البحار ـ اى النخيل الّتى نشبت عروقها فى الطين وثبتت فيه وهى تطعم فى المحل وهو بالفتح الجدب وانقطاع المطر والتخصيص بها لانها تحمل العطيّة اكثر من سائر الاشجار.
٤. اى الجبل المرتفع ـ اللسان ـ شاهقة ـ فقيه ـ الخصال.
٥. قال فى النهاية: فى صفة الابل ولا يأتى خيرها الا من جانبها الأشأم يعنى الشمال ومنه قوله ﷺ: اليد الشمال شؤمى تأنيث الأشأم ويريد بخيرها لبنها لانها انما تحلب وتركب من جانب الأيسر.

(۴) سکونی از امام صادق﴿ع﴾ روایت می‌کند که فرمود: «از پیامبر اکرم﴿ص﴾ سؤال شد: چه مالی بهتر ۱۷۱۴
است؟ پیامبر﴿ص﴾ پاسخ داد: زراعتی که صاحبش آن را کشت و به آن رسیدگی کند و در روز برداشت، حقّش را بپردازد.

گفته شد [گفت]: پس از زراعت چه مالی بهتر است؟

پیامبر﴿ص﴾ فرمود: دامداری که در میان گوسفندانش باشد و همراه آنها به جاهای با آب و علف برود و نمازش را بر پادارد و زکاتش را بپردازد.

گفت: پس از گوسفند چه مالی بهتر است؟

پیامبر﴿ص﴾ فرمود: گاو که صبح و شام سود می‌رساند و بهره می‌دهد.

گفت: پس از گاو داری چه مالی بهتر است؟

پیامبر اکرم﴿ص﴾ فرمود: نخل‌هایی که در گِل، ثابت و استوار می‌شوند و در زمان قحطی و خشکسالی مردم را سیر می‌کنند. چه خوب چیزی است درخت خرما! هرکس آن را بفروشد، بهایش همانند خاکستر است بر قلهٔ کوهی بلند که در یک روز طوفانی باد به آن می‌وزد، مگر آن‌که [درختان دیگری را] جایگزین آن سازد.

گفته شد: پس از درخت خرما چه مالی بهتر است؟

پیامبر اکرم﴿ص﴾ ساکت شد. در این هنگام یکی گفت: ای رسول خدا! پس جایگاه شتر کجاست؟

پیامبر﴿ص﴾ فرمود: در آن بدبختی و ظلم و رنج و زحمت و دوری از خانه است. صبح و شام به انسان زیان وارد می‌سازد. به خیر و نیکی آن نمی‌توان دست یافت مگر از جانب چپ. [چرا که از سمت چپ بر او سوار می‌شوند و آن سمت به زمین نزدیک‌تر است زیرا شتر به سمت چپ می‌خوابد] آگاه باشید که از دست تیره‌بختان تبهکار بیرون نمی‌رود!»

این حدیث با سندهای گوناگونی روایت شده است.

١٧١٥ ٣٤٣٧٢ (٥) **الجعفريات** ٢٤٦: باسناده عن علي ﷺ قال: قيل يا رسول اللّه أيّ المال خير قال: زرع زرعه صاحبه وأصلحه وأدّى حقّه يوم حصاده قيل يا رسول اللّه فأيّ المال خير بعد الزرع قال: أفضل الناس رجل في غُنَيْمَةٍ له يتبع بها مواقع المطر يقيم الصلاة ويؤتي الزكاة يعبد اللّه ولا يشرك به شيئاً قيل: يا رسول اللّه فأيّ المال بعد الغنم خير (وذكر نحوه الا أن فيه الراسخات بدل الراسيات). **كتاب الغايات** ٢١٣: عن جعفر بن محمّد عن ابيه عن آبائه ﷺ نحوه. **مستدرك** ٣٠٠/٨: القاضي القضاعي في الشهاب عن النبيّ ﷺ انه قال نعم المال النخل الرّاسيات في الوحل والمطعمات في المحل.

١٧١٦ ٣٤٣٧٣ (٦) **مستدرك** ٤٦٠/١٣: ابن أبي جمهور في درر اللئالي عن **أنس** بن مالك قال: قال رسول اللّه ﷺ: ما من مسلم يغرس غرساً أو يزرع زرعاً فيأكل منه انسان أو طير أو بهيمة الاّ كانت له به صدقة.

١٧١٧ ٣٤٣٧٤ (٧) وفي حديث آخر عن انس بن مالك قال: قال رسول اللّه ﷺ من بنى بنياناً بغير ظلم ولا اعتداء أو غرس غرساً بغير ظلم ولا اعتداء كان له أجراً جارياً ما انتفع به أحد من خلق الرّحمن.

١٧١٨ ٣٤٣٧٥ (٨) وعن **أبي أيّوب** الأنصاري انّ رسول اللّه ﷺ قال: من غرس غرساً فأثمر أعطاه اللّه من الأجر قدر ما يخرج من الثمرة.

١٧١٩ ٣٤٣٧٦ (٩) وعن **أنس** بن مالك انّ رسول اللّه ﷺ قال: ان قامت الساعة وفي يد أحدكم الفسيلة فان استطاع أن لا تقوم الساعة حتّى يغرسها فليغرسها.

وتقدم في رواية عبدالرحمن بن احمد بن عامر (١٥) من باب (٢) ما ورد في اختيار ايّام الأسبوع للسفر من أبوابه ج ٢١ قوله ﷺ ويوم الاحد يوم غرس وبناء وفي غير واحد من احاديث باب (٢٥) استحباب العمل باليد من أبواب طلب الرزق ج ٢٢ ما يناسب ذلك **وفي** رواية الفضل (٢) من هذا الباب قوله كان ﷺ يمصّ النّوى بفيه فيغرسه فيطلع من ساعته. **وفي** رواية الدعائم (٣) قوله ولقد كان يُرى ومعه القطار من الابل عليها النّوى فيقال له ما هذا يا أباالحسن فيقول نخل ان شاء اللّه فيغرسه فما يغادر منه واحدة.

ويأتي في أحاديث الباب التّالي وباب (٥) استحباب الزرع ما يناسب ذلك **وفي** رواية سيّابة (١٣) من هذا الباب قوله ﷺ ازرعوا واغرسوا فلا واللّه ما عمل الناس عملاً أحلّ

۱۷۱۵ (۵) در کتاب جعفریات از امیر مؤمنان ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «از پیامبر اکرم ﷺ سؤال شد: چه مالی بهتر است؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: زراعتی که صاحبش آن را کشت کند و به اصلاح آن بپردازد و در روز برداشت، حقّش را بپردازد.

گفته شد: ای رسول خدا! پس از زراعت، چه مالی بهتر است؟

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: برترین مردم کسی است که تعدادی گوسفند دارد. همراه آنها به دنبال محل‌های با آب و علف می‌رود. نمازش را بر پا می‌دارد و زکاتش را می‌پردازد، خداوند را عبادت می‌کند و چیزی را شریک او قرار نمی‌دهد.

گفته شد: ای رسول خدا! پس از گوسفند چه مالی بهتر است؟»

ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

قاضی قضاعی در کتاب الشهاب از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «چه خوب مالی است، درخت خرما! در گل فرو می‌رود و در زمان قحطی و خشکسالی مردم را غذا می‌دهد.»

۱۷۱۶ (۶) انس بن مالک از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هیچ مسلمانی نیست که نهالی را بکارد یا زراعتی را کشت کند، آن‌گاه انسان یا پرنده یا حیوانی از آن تغذیه کند، مگر آن‌که به خاطر آن پاداش صدقه‌ای داده شود.»

۱۷۱۷ (۷) انس بن مالک در حدیث دیگری از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس بدون ظلم و تجاوز به حقوق دیگران ساختمانی را بنا کند یا بدون ظلم و تجاوز نهالی بکارد، تا وقتی که یکی از آفریده‌های خداوند مهربان از آن بهره‌مند می‌شود، پاداش وی ادامه خواهد داشت.»

۱۷۱۸ (۸) ابو ایوب انصاری روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هرکس درختی بکارد و آن درخت به بار نشیند، خداوند به اندازهٔ میوه‌های آن درخت به وی پاداش می‌دهد.»

۱۷۱۹ (۹) انس بن مالک روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اگر در دست یکی از شما قلمهٔ درختی است و قیامت نزدیک شد، در صورتی که می‌تواند پیش از برپایی قیامت آن را بکارد، باید این کار را انجام دهد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت پانزدهم از باب دوم از باب‌های مسافرت فرمودهٔ امام ﷺ که: «و روز یکشنبه، روز درخت کاری و ساختمان‌سازی است.»

در تعدادی از روایات باب بیست و پنجم از باب‌های طلب روزی، مناسب با این بحث هست.

و در روایت دوم از این باب این گفته که: «پیامبر اکرم ﷺ هستهٔ خرما را با دهانش می‌مکید و آن را می‌کاشت، پس در همان لحظه شکوفه می‌داد.»

در روایت سوم این گفته که: «امیر مؤمنان ﷺ همراه قطاری از شتر با بار هستهٔ خرما مشاهده شد. از امام ﷺ سؤال شد: ای ابوالحسن! اینها چیست؟ پس امام ﷺ پاسخ داد: اینها نخل است ـ اگر خدا بخواهد. آن‌گاه آنها را کاشت و حتی یکی از آنها هدر نرفت.»

وأطيب منه واللّه ليزرعنّ الزّرع وليغرسنّ الغرس (النخل ـ يب) بعد خروج الدّجّال. وفى رواية أبى كهمس (٨) من باب (١) استحباب الوقوف والصدقات من أبوابها ج ٢٤ قوله ﷺ ستّة تلحق المؤمن بعد وفاته غرس يغرسه. **ولاحظ** رواية ضريس (١) من باب (١٨) استحباب اكثار التسبيحات الأربعة من أبواب الذّكر ج ١٩ فانّ فيه قوله مرّ ﷺ برجل يغرس غرساً فى حائط له فوقف عليه فقال ألا أدلّك على غرس أثبت أصلاً وأسرع إيناعاً وأطيب ثمراً وأبقىٰ انفاقاً قال بلىٰ فداك أبى وأمّى يا رسول اللّه فقال اذا أصبحت وأمسيت فقل سبحان اللّه والحمدللّه ولا اله الاّ اللّه واللّه أكبر.

(٢)

باب استحباب صبّ الماء فى أصول الشجر عند الغرس قبل التراب

١٧٢٠ ٢٤٢٧٧ (١) **العلل ٥٧٤**: حدّثنا أحمد بن محمّد بن عيسى العلوى الحسينى قال حدّثنا محمّد بن أسباط قال حدّثنا أحمد بن محمّد بن زياد قال حدّثنى أبو الطيّب أحمد بن محمّد بن عبداللّه قال حدّثنا عيسى بن جعفر العلوى العمرى عن آبائه عن عمر بن علىّ عن أبيه علىّ بن أبى طالب ﷺ انّ النّبىّ ﷺ قال مرّ أخي عيسى ﷺ بمدينة واذا فى ثمارها الدود فشكوا اليه ما بهم فقال دواء هذا معكم وليس تعلمون أنتم قوم اذا غرستم الأشجار صببتم التراب ثمّ صببتم الماء وليس هكذا يجب بل ينبغي أن تصبّوا الماء فى أصول الشجر ثمّ تصبّوا التراب لكي لا يقع فيه الدود فاستأنفوا كما وصف فذهب ذلك عنهم.

(٣)

باب استحباب تلقيح النخل وكيفيّته وغرس البسر اذا أينع

١٧٢١ ٢٤٢٧٨ (١) **كافى ٢٦٣/٥**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن [١] أحمد عن محمّد بن عيسى عن أحمد بن عمر الجلاّب عن الحضينى عن ابن عرفة قال: قال أبو عبداللّه ﷺ من أراد أن يلقّح

---

١. احمد بن محمّد بن عيسى ـ ئل.

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب پنجم مناسب با این بحث خواهد آمد.

در روایت سیزدهم از این باب، فرمودهٔ معصوم﷣ که: «زراعت کنید و درخت بکارید. نه به خدا سوگند! مردم کاری حلال‌تر و پاکیزه‌تر از آن انجام نمی‌دهند. به خدا سوگند! پس از خروج دجال، کشاورزی و درخت کاری رونق خواهد گرفت.»

و در روایت هشتم از باب یکم از باب‌های وقوف و صدقات فرمودهٔ امام﷣ که: «شش چیز است که پس از مرگ مؤمن بهره‌اش به وی می‌رسد، درختی که آن را کاشته است.»

و در روایت یکم از باب هجدهم از باب‌های ذکر این گفته که: «پیامبر اکرمﷺ از کنار مردی گذشت که در باغ خود مشغول کاشتن درختی بود. آن‌گاه پیامبر اکرمﷺ نزد او توقف کرد و فرمود: آیا تو را به درختی راهنمایی نکنم که ریشهٔ آن استوارتر است و زودتر به بار می‌نشیند و میوه‌اش گواراتر و پاکیزه‌تر و بادوام‌تر است؟

آن مرد گفت: آری، پدر و مادرم فدایت، ای رسول خدا!

پیامبر اکرمﷺ فرمود: هنگام صبح و شام بگو: خداوند پاک و منزه است و ستایش ویژهٔ خداوند است و معبودی جز خدای یکتا نیست و خداوند بزرگ‌تر است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۲

استحباب ریختن آب هنگام کاشتن درخت پیش از ریختن خاک

۱۷۲۰ (۱) عمر بن علی﷣ از پدرش امیر مؤمنان﷣ از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «برادرم عیسی﷣ وارد شهری شد که میوه‌هایش کرم‌خورده بود. مردم آن شهر از آن وضعیت به وی شکایت کردند. عیسی﷣ گفت: علاج این کار به دست شماست، ولی شما نمی‌دانید. شما گروهی هستید که هنگام نشاندن درخت ابتدا خاک می‌ریزید و پس از آن درخت را آب می‌دهید ولی این کار درست نیست بلکه شایسته است ابتدا در ریشهٔ درختان آب بریزید و سپس خاک اضافه کنید تا کرم به وجود نیاید.

آنان از آن پس طبق دستور حضرت عیسی﷣ عمل کردند و آن آفت از میان رفت.»

باب ۳

استحباب تلقیح نخل و کاشتن خرمای در حال رسیدن

۱۷۲۱ (۱) ابن عرفه روایت می‌کند که امام صادق﷣ فرمود: «وقتی میوه نخلی مرغوب نیست و عمل لقاح را نمی‌پذیرد، هنگام لقاح تعدادی ماهی کوچک را خشک و به طور متوسط نرم کند، سپس اندکی

النخيل اذا كانت لا يجود حملها ولا يتبعّل النخل فليأخذ حيتاناً صغاراً يابسة فليدقّها بين الدقّين ثمّ يذرّ فى كلّ طلعة منها قليلاً ويصرّ الباقى فى صرّة نظيفة ثمّ يجعل فى قلب النخلة ينفع باذن اللّه.

۱۷۲۲ ۲۴۲۷۹ (۲) **كافى** ۲۶۳: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن اسماعيل عن **صالح** بن عقبة قال: قال لى أبو عبداللّه ؑ: قد رأيت حائطك فغرست فيه شيئاً بعد قال: قلت: قد أردت أن آخذ من حيطانك وديّاً[1] قال أفلا أخبرك بما هو خير لك منه وأسرع قلت: بلى قال: اذا أينعت **البسرة** وهمّت أن ترطّب فاغرسها فانها تؤدّى اليك مثل الذى غرستها سواء، ففعلت ذلك فنبتت مثله سواء.

(۴)

باب حكم قطع شجر الفواكه والسدر واستحباب سقى الطلح والسدر

۱۷۲۳ ۲۴۲۸۰ (۱) **كافى** ۵/۲۶۴: (على بن ابراهيم عن أبيه مرسلاً معلّق) عن ابن أبى عمير عن الحسين بن بشير عن ابن **مضارب** عن أبى عبداللّه ؑ قال: لا تقطعوا الثمار فيبعث اللّه عليكم العذاب صبّاً.

۱۷۲۴ ۲۴۲۸۱ (۲) **كافى** ۵/۲۶۴: محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن أحمد بن الحسن عن عمرو بن سعيد عن مصدّق بن صدقة عن **عمّار** بن موسى عن أبى عبداللّه ؑ أنّه قال: مكروه قطع النخل وسئل عن قطع الشجرة قال: لا بأس قلت فالسدر قال لا بأس به انّما يكره قطع السدر بالبادية لأنّه بها قليل وأمّا هاهنا فلا يكره.

۱۷۲۵ ۲۴۲۸۲ (۳) **كافى** ۵/۲۶۳: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **أحمد** بن محمّد بن أبى نصر قال: سألت أبا الحسن ؑ عن قطع السدر فقال: سألنى رجل من أصحابك عنه فكتبت اليه قد قطع أبو الحسن ؑ سدراً وغرس مكانه عنباً.

---

۱. الودىّ الواحدة (وديّة) صغار الفسيل سمّى به لانه يخرج من النخل ثمّ يقطع منه فيغرس ـ المنجد.

از آن را در هر یک از شکوفه‌های آن بریزد و بقیهٔ آن را در کیسهٔ تمیزی ریخته و در قلب نخل بگذارد، این کار به اذن خدا سودمند خواهد بود.»

۱۷۲۲ (۲) صالح بن عقبه گوید: «امام صادق؈ به من فرمود: مشاهده کردم هنوز درختی در باغت نکاشته‌ای!

گفتم: تصمیم داشتم از باغ‌های شما قلمه بگیرم.

امام فرمود: آیا نمی‌خواهی چیزی به تو یاد دهم که برایت بهتر و سریع‌تر باشد؟

گفتم: آری.

امام؈ فرمود: هنگامی که خرما می‌رسد و می‌خواهد رطب شود، آن را بکار. همانا آن مثل آنچه کاشته‌ای به تو تحویل می‌دهد.

صالح گوید: من به دستور امام؈ عمل کردم، سپس مثل آنچه کاشته بودم، رویید.»

باب ۴

حکم قطع درختان میوه و سدر

و استحباب آب دادن به درختان بیابان و درخت سدر

۱۷۲۳ (۱) ابن مضارب از امام صادق؈ روایت می‌کند که فرمود: «درختان میوه را نبرید که در این صورت خداوند پیوسته بر شما عذاب می‌فرستد.»

۱۷۲۴ (۲) عمار بن موسی از امام صادق؈ روایت می‌کند که فرمود: «بریدن درخت خرما ناپسند است و از آن حضرت دربارهٔ بریدن درختان دیگر سؤال شد. امام؈ فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: بریدن درخت سدر چه حکمی دارد؟

امام؈ فرمود: اشکال ندارد. همانا بریدن درخت سدر در بیابان ناپسند است؛ زیرا در آنجا کم است ولی اینجا ناپسند نیست.»

۱۷۲۵ (۳) احمد بن محمد بن ابی‌نصر گوید: «از امام رضا؈ دربارهٔ بریدن درخت سدر سؤال کردم. امام؈ فرمود: یکی از دوستان تو در این باره از من سؤال کرد. من در پاسخ وی نوشتم: امام موسی بن جعفر؈ درخت سدری را برید و به‌جای آن درخت انگور کاشت.»

١٧٢٦ (٤) أمالي ابن الطوسي ٣٢٥: عن الشيخ المفيد أبي على الحسن بن محمّد الطوسي قال: ٢٤٢٨٣ حدثنا الشيخ السعيد الوالدﷺ قال أخبرنا ابن خشيش عن محمّد بن عبدالله[١] قال: حدثنا محمّد بن على بن هاشم الأبلّي قال حدثنا الحسن بن أحمد بن النعمان الوجيهي الجوزجاني نزيل قومس وكان قاضيها قال: حدثني يحيى بن المغيرة الرازي قال: كنت عند جرير بن عبدالحميد اذ جاءه رجل من أهل العراق فسأله جرير عن خبر الناس فقال: تركت الرشيد وقد كرب[٢] قبر الحسين ﷺ وأمر أن تقطع السدرة التي فيه فقطعت قال: فرفع جرير يديه فقال: الله أكبر جاءنا فيه حديث عن رسول اللهﷺ أنّه قال: لعن الله قاطع السدرة ثلاثاً فلم نقف على معناه حتّى الأن لأنّ القصد لقطعه تغيير مصرع الحسين ﷺ حتّى لا يقف الناس على قبره.

١٧٢٧ (٥) وسائل ٤٢/١٧: العيّاشي في تفسيره عن عطيّة العوفي عن ابي سعيد الخدري عن ٢٤٢٨٤ النبيّﷺ في حديث قال من سقى طلحة او سدرة فكأنّما سقى مؤمناً من ظمأ.

(٥)
باب استحباب الزرع وحرث الأرض له

قال تعالى في سورة ابراهيم (١٤): ١٢: ﴿وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ﴾.

١٧٢٨ (١) كافي ٢٦٠/٥: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن محبوب عن الحسن بن ٢٤٢٨٥ عمارة[٣] عن مسمع عن أبي عبدالله ﷺ قال لمّا هبط بآدم الى الأرض احتاج الى الطعام والشراب فشكا ذلك الى جبرئيل ﷺ فقال له جبرئيل: يا آدم كن حرّاثاً قال: مُعلّمي دعاء قال: قل اللّهمّ اكفني مؤنة الدنيا وكل هول دون الجنّة وألبسني العافية حتّى تهنّئني المعيشة.

١٧٢٩ (٢) تفسير العيّاشي ٤٠: عن جابر عن أبي جعفر ﷺ قال: قال رسول اللهﷺ: انّ الله حين ٢٤٢٨٦ أهبط آدم الى الأرض أمره أن يحرث بيده فيأكل من كدّه بعد الجنّة ونعيمها فلبث يجأر ويبكي على الجنّة مأتي سنة ثمّ انّه سجد للّه سجدة فلم يرفع رأسه ثلاثة أيّام ولياليها ثمّ قال: أي ربّ ألم تخلقني فقال الله: قد فعلت فقال: ألم تنفخ فيّ من روحك قال: قد فعلت

١. في نسخة المستدرك سند الامالي هكذا ـ أبو علي بن الشيخ الطوسي عن ابيه عن جماعة عن ابي المفضل.
٢. اي قلّبه.
٣. عمار ـ ئل خ.

۱۷۲۶ (۴) یحیی بن مغیره رازی گوید: «نزد جریر بن عبدالحمید بودم که مردی از اهل عراق آمد. جریر از وی درباره اخبار و حوادث سؤال کرد. آن مرد گفت: در حالی از هارون جدا شدم که قبر امام حسینؑ را زیر و رو کرد و دستور داد درخت سدری که در آنجا بود، بریدند. جریر با شنیدن این خبر دستانش را بلند کرد و گفت: الله اکبر! دربارهٔ این رویداد حدیثی از پیامبر اکرمﷺ به ما رسیده است. آن حضرت سه مرتبه فرمود: خداوند قطع کنندهٔ درخت سدر را لعنت کند! ما تاکنون به معنای این حدیث آگاه نبودیم؛ زیرا مقصود وی از بریدن درخت سدر دگرگون ساختن قبر امام حسینؑ است تا کسی بر سر قبر امامؑ نرود.»

۱۷۲۷ (۵) ابو سعید خدری از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که در بخشی از یک حدیث فرمود: «هرکس درختی را در بیابان یا درخت سدری را آب دهد، مثل آن است که مومنی را از تشنگی سیراب کرده باشد.»

باب ۵

استحباب زراعت و شخم زدن زمین برای زراعت

خداوند تعالی می‌فرماید: «و توکل‌کنندگان باید بر خدا توکل کنند.»[۱]

۱۷۲۸ (۱) مسمع از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «وقتی خداوند آدم را به زمین فرود آورد، به غذا و نوشیدنی نیاز پیدا کرد و آن را با جبرئیلؑ در میان گذاشت. جبرئیل به وی گفت: زراعت کن.

آدم گفت: پس دعایی به من بیاموز.

جبرئیل گفت: بگو: خدایا! نیازهای دنیا و هر وحشتی در راه بهشت را برای من کفایت کن و لباس عافیت و سلامت به من بپوشان تا زندگانی برای من شیرین و گوارا شود.»

۱۷۲۹ (۲) جابر از امام باقرؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هنگامی که خداوند آدمؑ را به زمین فرود آورد، به وی دستور داد با دست، زراعت کند و پس از اخراج از بهشت و نعمت‌های آن، از دست‌رنج خویش نان بخورد. پس آدمؑ دویست سال به خاطر دوری از بهشت گریه و زاری کرد. سپس سه شبانه‌روز برای خدا سجده کرد. آن‌گاه گفت: ای پروردگار من! مگر تو مرا نیافریدی؟

خداوند فرمود: من تو را پدید آوردم.

آدم گفت: مگر مرا در بهشت سکنی ندادی؟

خداوند فرمود: من این کار را انجام دادم.

---

۱. ابراهیم ۱۴ / ۱۲.

قال: ألم تسكني جنّتك قال: قد فعلت قال: ألم تسبق لي رحمتك غضبك قال اللّه: قد فعلت فهل صبرت أو شكرت قال آدم: لا اله الّا أنت سبحانك انّي ظلمت نفسي فاغفر لي انّك أنت الغفور الرحيم فرحمه اللّه بذلك وتاب عليه انّه هو التوّاب الرّحيم.

١٧٣٠ ٢٤٢٨٧ (٣) مستدرك ٤٦١/١٣: القطب الراوندي في قصص الأنبياء باسناده الى الصدوق عن محمّد بن الحسن بن الوليد عن محمّد بن الحسن الصفّار عن ابراهيم بن هاشم عن عمرو بن عثمان عن أبي جميلة عن (ابن ـ خ) عامر عن أبي جعفر ﷺ قال: قال رسول اللّهﷺ: انّ اللّه ﷻ حين أهبط آدم ﷺ من الجنّة أمره أن يحرث بيده فيأكل من كدّ يده بعد نعيم الجنّة الخبر.

١٧٣١ ٢٤٢٨٨ (٤) كافي ٣٩٣/٦: علي بن محمّد عن صالح ابن أبي حمّاد عن الحسين بن يزيد عن علي ابن أبي حمزة عن ابراهيم عن أبي عبداللّه ﷺ قال: ان اللّه تعالى لما أهبط آدم ﷺ أمره بالحرث والزرع وطرح اليه غرساً من غروس الجنة فاعطاه النخل والعنب والزيتون والرمّان فغرسها ليكون لعقبه وذريّته فأكل هو من ثمارها الخبر.

١٧٣٢ ٢٤٢٨٩ (٥) العلل ٥٧٤: حدثنا أحمد بن محمّد بن عيسى العلويّ الحسينيّ قال: حدثنا محمّد بن أسباط قال: حدثنا أحمد بن محمّد بن زياد قال: حدثني أبو الطيّب أحمد بن محمّد بن عبداللّه قال: حدثنا عيسى بن جعفر العلويّ العمريّ عن آبائه عن عمر بن عليّ عن أبيه عليّ بن أبي طالب ﷺ أنه سئل ممّا خلق اللّه الشعير فقال: انّ اللّه تبارك وتعالى أمر آدم ﷺ أن ازرع مما اخترت لنفسك وجاءه جبرئيل بقبضة من الحنطة فقبض آدم على قبضة وقبضت حوّاء على أخرى فقال آدم لحوّا لا تزرعي أنت فلم تقبل أمر آدم فكلّما زرع آدم جاء حنطة وكلّما زرعت حواء جاء شعيراً.

١٧٣٣ ٢٤٢٩٠ (٦) كافي ٢٦٠/٥: علي بن محمّد (محمّد بن محمّد ـ خ ل ـ ئل) عن سهل بن زياد رفعه قال: قال أبو عبداللّه ﷺ: انّ اللّه جعل أرزاق أنبيائه في الزرع والضرع[١] لئلا يكرهوا شيئاً من قطر السماء.

---

١. الضرع ج ضروع مدرّ اللّبن للشاء والبقر ونحوها وهو كثدي للمرأة.

آدم گفت: مگر رحمت تو نسبت به خشمت بر من پیشی نگرفت؟

خداوند فرمود: آری چنین کردم، پس آیا بردباری یا سپاسگزاری کردی؟

آدم گفت: خدایی جز تو نیست، پاک و منزه هستی، به یقین من به خودم ستم روا داشتم، پس مرا بیامرز، که تو خودت آمرزندهٔ مهربان هستی.

به این خاطر خداوند به او رحم کرد و توبه‌اش را پذیرفت، همانا خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.»

۱۷۳۰ (۳) ابن عامر از امام باقر﴿ع﴾ روایت می‌کند که پیامبر اکرم﴿ص﴾ فرمود: «خداوند عزیز و باشکوه پس از فرود آوردن آدم از بهشت، به وی دستور داد با دست، زراعت کند و پس از نعمت‌های بهشتی از دست رنج خویش بخورد...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۱۷۳۱ (۴) ابراهیم از امام صادق﴿ع﴾ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند هنگامی که آدم را بر زمین فرود آورد، به او دستور داد زمین را شخم بزند و زراعت کند و تعدادی از درخت‌های بهشت را به وی عنایت فرمود: درخت خرما، انگور، زیتون و انار. آدم﴿ع﴾ آنها را نشاند تا برای نسل او و فرزندانش باشد و از میوهٔ آنها بخورد...»

۱۷۳۲ (۵) عمر بن علی گوید: «از امیر مؤمنان﴿ع﴾ سؤال شد: خداوند چگونه جو را آفرید؟

امام﴿ع﴾ پاسخ داد: خداوند به آدم دستور داد: بکار آنچه برای خودت برگزیدی.

و جبرئیل مقداری گندم برای وی آورد. آدم یک مشت برداشت و حوا نیز یک مشت برداشت. آدم به حوا گفت: تو نکار ولی او به دستور آدم توجه نکرد. پس آنچه آدم کاشت، گندم شد و از آنچه حوا کشت کرد، جو پدید آمد.»

۱۷۳۳ (۶) سهل بن زیاد با واسطه از امام صادق﴿ع﴾ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند روزیِ پیامبرانش را در کشاورزی و دامداری قرار داد تا بارش باران برای‌شان ناخوشایند نباشد.»

۱۷۳۴ ۲۴۳۹۱ (۷) **کافی** ۲۶۰/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن بعض أصحابنا عن محمّد بن سنان **فقیه** ۱۶۰/۳: عن **محمّد** بن عطیّة قال: سمعت أبا عبداللّه ﷺ یقول: انّ اللّه ﷻ اختار لأنبیائه ﷺ الحرث والزرع کیلا[1] یکرهوا شیئاً من قطر السماء.

۱۷۳۵ ۲۴۳۹۲ (۸) **فقیه** ۱۶۰/۳: وسئل عن قول اللّه ﷻ ﴿وَعَلَى ٱللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ ٱلْمُتَوَكِّلُونَ﴾ قال الزّارعون. **تفسیر العیّاشی** ۲۲۲/۲: عن الحسن[2] بن ظریف عن محمّد عن أبی عبداللّه ﷺ فی قول اللّه (وذکر مثله).

۱۷۳۶ ۲۴۳۹۳ (۹) **کافی** ۲۶۰/۵: عدّة من أصحابنا عن **أحمد** بن أبی عبداللّه عن بعض أصحابنا قال: قال أبو جعفر ﷺ: کان أبی یقول: خیر الاعمال الحرث تزرعه فیأکل منه البرّ والفاجر أمّا البرّ فما أکل من شیء استغفر لك وامّا الفاجر فما أکل منه من شیء لعنه ویأکل منه البهائم[3] والطیر. **مستدرك** ۲۶/۱۳، ۴۶۱: **جعفر** بن أحمد القمی فی کتاب الغایات عن أبی جعفر ﷺ قال: کان أبی یقول: خیر الأعمال زرع یزرعه فیأکل منه البرّ والفاجر امّا البرّ فما أکل منه وشرب یستغفر له (وذکر نحوه).

۱۷۳۷ ۲۴۳۹۴ (۱۰) **کافی** ۲۶۱/۵: علی بن محمّد عن ابراهیم بن اسحاق عن الحسن بن السریّ عن الحسن بن ابراهیم عن **یزید** بن هارون قال: سمعت أبا عبداللّه ﷺ یقول: الزارعون کنوز الأنام یزرعون طیّباً أخرجه اللّه ﷻ وهم یوم القیامة أحسن الناس مقاماً وأقربهم منزلة یُدْعَونَ المبارکین.

۱۷۳۸ ۲۴۳۹۵ (۱۱) **تهذیب** ۳۸۴/۶: محمّد بن أحمد بن یحیی عن ابراهیم بن اسحاق عن الحسین بن أبی السریّ عن الحسن بن ابراهیم عن **یزید** بن هارون الواسطی قال: سألت جعفر بن محمّد ﷺ عن الفلّاحین فقال: هم الزارعون کنوز اللّه فی أرضه وما فی الاعمال شیء أحبّ الی اللّه من الزراعة وما بعث اللّه نبیّاً الّا زارعاً الا ادریس ﷺ فانّه کان خیّاطاً **مستدرك** ۲۶/۱۳، ۴۶۱: **جعفر** بن احمد القمیّ فی کتاب الغایات عن ابی جعفر ﷺ عن ابیه قال ما فی الأعمال شیء احبّ الی اللّه تعالی من الزّراعة وذکر مثله.

---

۱. لئلّا ــ فقیه. ۲. الحسین ــ خ. ۳. السباع والطیر ــ ك.

۱۷۳۴ (۷) محمد بن عطیه از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند برای پیامبرانش شخم زدن و زراعت را برگزید، برای این‌که بارش باران برای آنها ناخوشایند نباشد.»

۱۷۳۵ (۸) محمد از امام صادقﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ آیه: «و توکل کنندگان باید بر خدا توکل کنند.» فرمود: «مقصود از توکل کنندگان، کشاورزان هستند.»

۱۷۳۶ (۹) احمد بن ابی عبدالله از برخی شیعیان از امام باقرﷺ روایت می‌کند که می‌گفت: «پدرم پیوسته می‌فرمود: بهترین کارها کشتزاری است که آن را کشت کنی تا نیکوکار و تبهکار از آن بخورد. نیکوکار هر چه از آن می‌خورد، آن چیز برایت درخواست آمرزش می‌کند و تبهکار هر چه از آن می‌خورد، آن چیز او را لعنت می‌کند و حیوانات و پرندگان نیز از آن بهره‌مند می‌شوند.»

جعفر بن احمد قمی در کتاب الغایات از امام باقرﷺ روایت می‌کند که فرمود: «پدرم پیوسته می‌فرمود: بهترین کارها زراعت است. نیکوکار و تبهکار از آن استفاده می‌کنند. نیکوکار هر آنچه از آن بخورد و بیاشامد، برایش درخواست آمرزش می‌کند...»

ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

۱۷۳۷ (۱۰) یزید بن هارون از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «کشاورزان گنج‌های مردم هستند. غذاهای پاکیزه‌ای را که خداوند پدید آورده است، کشت می‌کنند و مقام آنان در قیامت از مقام همهٔ مردم نیکوتر است و جایگاه‌شان نزدیک‌تر و با نام‌های مبارک و فرخنده خوانده می‌شوند.»

۱۷۳۸ (۱۱) یزید بن هارون واسطی گوید: «از امام باقرﷺ دربارهٔ رستگاران سؤال کردم. امامﷺ فرمود: آنان کشاورزان هستند؛ گنج‌های خداوند در زمین و هیچ شغلی نزد خداوند محبوب‌تر از کشاورزی نیست. خداوند هیچ پیامبری را بر مردم مبعوث نکرد، مگر آن‌که کشاورز بود، به‌جز ادریس که خیاط بود.»

١٧٣٩ ٣٤٢٩٦ (١٢) كافى ٢٦١/٥: وروي أنّ أبا عبداللّه ﷺ قال: الكيمياء[١] الأكبر الزراعة.

١٧٤٠ ٣٤٢٩٧ (١٣) كافى ٢٦٠/٥: محمّد بن يحيى عن تهذيب ٣٨٤/٦: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ كا) عن فقيه ١٥٨/٣: محمّد بن خالد عن (ابن ـ فقيه) سيّابة عن أبي عبداللّه ﷺ قال: سأله رجل فقال (له ـ كا فقيه): جعلت فداك أسمع قوماً يقولون: انّ الزراعة مكروهة فقال (له ـ كا): ازرعوا واغرسوا فلا واللّه ما عمل الناس عملا أحلّ و(لا ـ كا يب) أطيب منه واللّه ليزرعنّ[٢] الزرع و(ليغرسنّ[٣] ـ كا يب) النخل بعد خروج الدجال. مستدرك ٢٦/١٣، ٤٦١: جعفر بن أحمد القمى فى كتاب الغايات عن أبى عبداللّه ﷺ قال: وسأله رجل وأنا عنده فقال: جعلت فداك (وذكر نحوه).

١٧٤١ ٣٤٢٩٧ (١٤) كافى ٢٦٢/٥: محمّد بن يحيى عن سلمة بن الخطّاب عن إبراهيم بن عقبة عن صالح بن عليّ بن عطيّة عن رجل ذكره عن أبي عبداللّه ﷺ قال: مرّ أبو عبداللّه ﷺ بناس من الأنصار وهم يحرثون فقال لهم: إحرثوا فانّ رسول اللّهﷺ قال: ينبت اللّه بالريح كما ينبت بالمطر قال: فحرثوا فجادت زروعهم.

١٧٤٢ ٣٤٢٩٨ (١٥) وسائل ٣٥/١٩: عليّ بن الحسين المرتضى فى رسالة المحكم والمتشابه نقلاً من تفسير النعمانيّ باسناده الآتي عن عليّ ﷺ ـ فى حديث ـ انّ معايش الخلق خمسة: الإمارة والعمارة والتجارة والاجارة والصدقات الى ان قال وأمّا وجه العمارة فقوله تعالى: ﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ ٱلْأَرْضِ وَٱسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾ فأعلمنا سبحانه أنّه قد أمرهم بالعمارة ليكون ذلك سبباً لمعايشهم بما يخرج من الأرض من الحبّ والثّمرات وما شاكل ذلك ممّا جعله اللّه معايش للخلق.

وتقدّم فى غير واحد من أحاديث باب (٢٥) استحباب العمل باليد من أبواب طلب الرزق ج ٢٢ ما يناسب ذلك. وفى أحاديث باب (١) استحباب الغرس من أبوابه ج ٢٣ ما يدلّ على ذلك. ويأتى فى أحاديث الباب التالي وما يتلوه ما يمكن ان يستفاد منه ذلك.

---

١. الكيمياء اكسير كانوا يزعمون انه يحيل المعادن ويجعلها ذهباً او فضّة وعلم الكيمياء عند المتأخرين يبحث فيه عن طبايع الاجسام وخاصيّاتها بواسطة الحلّ والتركيب.

٢. لنزرعنّ ـ يب.

٣. ولنغرسنّ ـ يب.

۱۷۳۹ (۱۲) در کتاب کافی روایت می‌شود که امام صادق﵇ فرمود: «بزرگ‌ترین کیمیاگری کشاورزی است.»

۱۷۴۰ (۱۳) سیّابه گوید: «شخصی به امام صادق﵇ گفت: فدایت شوم! از گروهی می‌شنوم که می‌گویند: کشاورزی ناپسند است.

امام﵇ فرمود: کشاورزی و باغداری کنید. نه، به خدا سوگند! مردم کاری حلال‌تر و پاکیزه‌تر از آن انجام نمی‌دهند. به خدا سوگند! پس از خروج دجال، کشاورزی و کاشتن درخت خرما رونق می‌گیرد. (یا پس از خروج دجال ما به کشاورزی و کاشتن درخت خرما می‌پردازیم).»

جعفر بن احمد قمی در کتاب الغایات نیز این حدیث را روایت کرده است.

۱۷۴۱ (۱۴) صالح بن علی بن عطیه از مردی ـ که او را نام برد ـ روایت می‌کند که: «امام صادق﵇ با گروهی از انصار برخورد کرد که مشغول شخم زدن بودند، امام﵇ به آنها فرمود: شخم بزنید؛ زیرا پیامبر اکرمﷺ فرمود: خداوند با هوا می‌رویاند همان‌گونه که با باران می‌رویاند.

آن مرد می‌گوید: آنان شخم زدند و زراعت‌شان نیکو شد.»

۱۷۴۲ (۱۵) سید مرتضی﵀ در رسالة المحکم و المتشابه به نقل از تفسیر نعمانی روایت می‌کند که امیر مؤمنان﵇ در بخشی از یک حدیث فرمود: «گذران زندگی مردم از پنج راه است: کارمندی برای حکومت، آبادانی زمین، بازرگانی، کارگری و صدقات... دلیل آباد کردن زمین ـ کشاورزی ـ این سخن خداوند است: «او شما را از زمین پدید آورد و از شما خواست تا آن را آباد کنید.»

پس خداوند به ما اعلام کرد که آباد کردن زمین را به مردم دستور داده است تا از این راه به وسیلهٔ حبوبات و میوه‌ها و چیزهای دیگری که زندگانی مردم به آن استوار است، گذران زندگانی کنند.»

ارجاعات

گذشت:

در تعدادی از روایات باب بیست و پنجم از باب‌های طلب روزی و باب یکم از باب‌های مزارعه، مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و از روایات باب بعدی می‌توان در این رابطه استفاده کرد.

روایت سوم از باب چهل و ششم از باب‌های معاشرت فرمودهٔ معصوم﵇ که: «مرد از زمین آفریده شده است و همت و تلاش او نیز در رابطه با زمین است.»

و روایت چهارم مانند آن.

و بنگر باب بیست و دوم را.

ولاحظ باب (٢٢) ما ورد في أنّ شرار النّاس الزّارعون. وفي رواية غياث (٣) من باب (٤٦) تحصين المرأة فى البيت من أبواب مباشرة النساء ج ٢٥ قوله ﷺ وانّ الرّجل خلق من الأرض وانّما همّته فى الأرض وفى رواية وهب (٤) نحوه.

(٦)

باب ما يستحبّ ان يقال عند الحرث والزرع والغرس

قال اللّه تعالى فى سورة إبراهيم (١٤): ٢٤، ٢٥، ٢٦: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِى ٱلسَّمَآءِ * تُؤْتِىٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍۭ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ ٱللَّهُ ٱلْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ ٱجْتُثَّتْ مِن فَوْقِ ٱلْأَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ﴾.

الواقعة (٥٦): ٦٣، ٦٤: ﴿أَفَرَءَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ * ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلزَّٰرِعُونَ﴾.

١٧٤٣ ٣٤٤٠٠ (١) كافي ٢٦٣/٥: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن على بن الحكم عن شعيب العقرقوفى عن أبى عبداللّه ﷺ قال: قال لى اذا بذرت فقل: «اللهمّ قَدْ بَذَرْتُ وَأَنْتَ الزّارع فَاجْعَلْهُ حبّاً متراكِماً».

١٧٤٤ ٣٤٤٠١ (٢) كافى ٢٦٢/٥: على بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن ابن أذينة عن ابن بكير قال: قال أبو عبداللّه ﷺ: اذا أردت أن تزرع زرعاً فخذ قبضة من البذر واستقبل القبلة وقل: ﴿أَفَرَءَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ * ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلزَّٰرِعُونَ﴾ ثلاث مرّات ثمّ تقول: «بل اللّه الزارع» ثلاث مرّات ثمّ قل: «اللّهمّ اجْعَلْهُ حبّاً مُباركاً وارزقنا فيه السلامة» ثمّ انثر القبضة التى فى يدك فى القراح (اى فى المزرعة).

١٧٤٥ ٣٤٤٠٢ (٣) مكارم الاخلاق ٣٥٣: عن أبى جعفر ﷺ قالم اذا أردت أن تزرع زرعاً فخذ قبضة من البذر بيدك ثمّ استقبل القبلة وقل: ﴿ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلزَّٰرِعُونَ﴾ ثلاث مرّات ثمّ قل: «اللّهمّ اجعله حرثاً مباركاً وارزقنا فيه السلامة والتمام واجعله حبّاً متراكباً ولا تحرمنى خير ما أبتغى ولا تفتنّى بما متّعتنى بحقّ محمّد وآله الطيّبين الطاهرين» ثمّ ابذر القبضة التى فى يدك ان شاء اللّه تعالى.

باب ۶

ذکرها و دعاهای هنگام کشاورزی

خداوند تعالی می‌فرماید:

آیا مشاهده نکردی خداوند چگونه مثال زد؟ سخن پاک همانند درخت پاکی است که ریشه‌اش ثابت و شاخه هایش در آسمان است. هر نوبت با اذن پروردگارش، میوه می‌دهد و خداوند برای مردم مثال‌هایی می‌زند تا شاید متوجه شوند و مَثَل سخنِ پلید، همانند درختِ پلیدِ کنده شده از روی زمین است که قرار ندارد.[1]

آیا آنچه می‌کارید، مشاهده کرده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟[2]

۱۷۴۳ (۱) شعیب عقرقوفی گوید: «امام صادق﷣ به من فرمود: هنگامی که بذر می‌کاری، بگو: خدایا! به تحقیق، من بذر می‌پاشم و تو رویاننده هستی؛ پس آن را دانه‌های متراکم قرار بده.»

۱۷۴۴ (۲) ابن بکیر روایت می‌کند که امام صادق﷣ فرمود: «هنگامی که تصمیم به کاشتن زراعتی گرفتی، مشتی از بذر بردار، رو به قبله بایست و سه مرتبه بگو: آیا آنچه می‌کارید مشاهده کرده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟ آن‌گاه سه مرتبه بگو: بلکه خدا رویاننده است و در ادامه بگو: خدایا! آن را دانه‌های با برکت قرار ده و به وسیلهٔ آن به ما سلامتی عنایت فرما. سپس آن بذری که در مشت داری، در مزرعه بپاش.»

۱۷۴۵ (۳) در کتاب مکارم الاخلاق از امام باقر﷣ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه تصمیم به کاشتن زراعتی کردی، با دست یک مشت بذر بردار، به طرف قبله بایست و سه مرتبه بگو: آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم! سپس بگو: خدایا، آن را کشتی با برکت قرار ده و به وسیلهٔ آن به ما سلامتی و بی‌نیازی عنایت فرما و آن را دانه‌های متراکم قرار بده و مرا از خیر آنچه می‌جویم محروم نکن و به آنچه مرا از آن بهره‌مند می‌سازی، آزمایش نکن. به حقّ محمد و خاندان پاک و پاکیزه‌اش.

سپس آنچه در مشت داری، بپاش ـ ان‌شاءالله تعالی.»

---

۱. ابراهیم ۱۴ / ۲۶ ـ ۲۴.
۲. واقعه ۵۶ / ۶۴ ـ ۶۳.

١٧٤٦ ٣٤٤٠٣ (٤) كافى ٥/٢٦٣: على بن محمّد رفعه قال: قال ﷺ اذا غرست غرساً أو نبتاً فاقرأ على كلّ عود أو حبّة «سبحان الباعث الوارث» فانّه لا يكاد يخطئ ان شاء اللّه.

١٧٤٧ ٣٤٤٠٤ (٥) كافى ٥/٢٦٣: محمّد بن يحيى رفعه عن أحدهما ﷺ قال: تقول اذا غرست أو زرعت: ﴿وَمَثَلُ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي ٱلسَّمَآءِ * تُؤْتِيٓ أُكُلَهَا كُلَّ حِينِۭ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾.

١٧٤٨ ٣٤٤٠٥ (٦) عدّة الداعى ٢٨١: رقية الدّود الذى يأكل المباطخ والزرع يكتب على أربع قصبات أو أربع رقاع ويجعل على أربع قصبات فى أربع جوانب المبطخة أو الزرع «أيّها الدّود أيّها الدّوابّ والهوامّ والحيوانات أخرجوا من هذه الأرض والزرع الى الخراب كما خرج ابن متى من بطن الحوت فان لم تخرجوا أرسلت عليكم شُواظٌ مِنْ نار ونُحاسٌ فَلا تَنْتَصِرانِ ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ خَرَجُواْ مِن دِيَـٰرِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ ٱلْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ ٱللَّهُ مُوتُواْ﴾ فماتوا ﴿فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾ ﴿فَخَرَجَ مِنْهَا خَآئِفًا يَتَرَقَّبُ﴾ ﴿سُبْحَـٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِۦ لَيْلاً مِّنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَى ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَا﴾ ﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَـٰهَا﴾ ﴿فَاَخْرَجْناهُمْ مِن جَنَّـٰتٍ وَعُيُونٍ * وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ * وَنَعْمَةٍ كَانُواْ فِيهَا فَـٰكِهِينَ﴾ ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ ٱلسَّمَآءُ وَٱلْأَرْضُ وَمَا كَانُواْ مُنظَرِينَ﴾ ﴿فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا * فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ ٱلصَّـٰغِرِينَ﴾ ﴿أَخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَّدْحُورًا﴾ ﴿فَلَنَأْتِيَنَّهُم بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُم مِّنْهَآ أَذِلَّةً وَهُمْ صَـٰغِرُونَ﴾. وتقدم فى رواية مسمع (١) من باب (٥) استحباب الزرع قوله ﷺ قل اللّهمّ اكفنى مؤنة الدّنيا وكلّ هول دون الجنّة والبسنى العافية حتّى تهنّئنى المعيشة.

(٧)

باب المزارعة وانّه يشترط فيها وفى المساقاة ان يكون النماء مشاعاً بينهما متساوياً فيه أو متفاضلا ولا يسمّى شيئاً للبذر ولا البقر ولا الأرض

١٧٤٩ ٣٤٤٠٦ (١) تهذيب ٧/٢٠١: الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن حمّاد بن عثمان

۱۷۴۶ (۴) علی بن محمد با واسطه از معصوم‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه بـه کـاشتن درخت و گـیاه مشغول شدی، این را بر هر نهال و دانه‌ای که می‌نشانی، بخوان: «پاک و منزه است بـرانگیزنده و بـه ارث بَرَنده.» پس اگر خدا بخواهد، هیچ یک از آنها هَدَر نخواهد رفت.»

۱۷۴۷ (۵) محمد بن یحیی با واسطه از امام باقرﷺ یا امام صـادقﷺ روایت مـی‌کند کـه فـرمود: «هـنگام درخت‌کاری یا زراعت می‌گویی: «و مَثَل سخن پاک همانند درخت پاکی است که ریشـه‌اش اسـتوار و شاخه‌هایش به طرف آسمان است، در هر نوبت به اذن پروردگارش میوه می‌دهد.»

۱۷۴۸ (۶) در کتاب عدة الداعی آمده است: «دعا برای دفع کرم‌هایی که خربزه و زراعت را می‌خورد، بـر روی چهار نی یا چهار تکه کاغذ دعای زیر نوشته می‌شود و در چهار گوشه مزرعه بـر روی چـهار نـی قـرار داده می‌شود. آن دعا این است: ای کرم‌ها، ای جنبنده‌ها، حشرات و حیوانات، از این زمـین و از ایـن کشـتزار بـه خرابه‌ها روید، همان‌گونه که یونس از شکم ماهی خارج شد. اگر بیرون نروید، شعله‌هایی از آتش یـا سـرب گداخته به‌سوی شما می‌فرستم و یاری نمی‌شوید.

«آیا کسانی را که از بیم مرگ از سرزمین خود خارج شدند در حالی کـه هـزاران نـفر بـودند، مشاهده نکردی؟ آنگاه خداوند به آنان گفت: بمیرید، پس مردند.»

«از آن بیرون رو که تو رانده شده‌ای.»

«پس از آنجا ترسان و منتظر بیرون رفت.»

«پاک و منزه است کسی که شبانه بنده‌اش را از مسجدالحرام به مسجدالاقصی حرکت داد.»

«روزی که قیامت را مشاهده می‌کنند، گویا جز یک بعدازظهر و یا پـیش‌ازظـهری [در دنـیا] درنگ نکرده‌اند.»

«آنان را از باغ‌ها و چشمه‌ها و کشتزارها و جایگاه‌های زیـبا و نـیکو و نـعمت‌هایی کـه در آن شادمان و خندان بودند، بیرون کردیم.»

«آسمان و زمین بر آنان گریه نکرد و به آنان فرصت داده نشد.»

«از آنجا فرود آی، تو نمی‌توانی در آنجا تکبّر ورزی.»

«بیرون رو؛ زیرا تو از خواران و ذلیلان هستی.»

«با حالت نکوهیده و رانده شده از آنجا بیرون رو.»

«حتماً سپاهیانی بر آنان فرود می‌آوریم که توان رویارویی با آن را نداشته باشند و آنان را از آن سرزمین با خواری و زبونی بیرون می‌کنیم.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از باب‌های مزارعه فرمودهٔ معصومﷺ که: «بگو: خدایا! نیازهای مرا در دنیا و هر وحشتی را در راه بهشت برای من کفایت کن و لباس عافیت بر من بپوشان تا زندگی برای من گوارا شود.»

باب ۷

شرایط و احکام مزارعه و مساقات

۱۷۴۹ (۱) حلبی از امام صادقﷺ روایت می‌کند که دربارهٔ پـذیرش زمـین فـرمود: «پـذیرش زمـین بـه ایـن

عن الحلبيّ عن أبی عبدالله ﷺ أنّه قال فی القبالة أن يأتی الرجل الأرض الخربة فيتقبّلها من أهلها عشرين سنة فان كانت عامرة فيها علوج فلا يحلّ له قبالتها الاّ أن يتقبّل أرضها فيستأجرها من أهلها ولا يدخل العلوج فی شیء من القبالة فانّه لا يحلّ، وعن الرجل يأتی الأرض الخربة الميتة فيستخرجها ويجری أنهارها ويعمرها ويزرعها ماذا عليه فيها؟ قال: الصّدقة قلت: فان كان يعرف صاحبها؟ قال: فليردّ اليه حقّه، وقال: لابأس بأن يتقبّل الرجل الأرض وأهلها من السلطان، وعن مزارعة أهل الخراج بالربع والنصف والثلث قال: (نعم ـ يب) لابأس (به ـ يب) قد قبّل رسول اللهﷺ (أهل ـ فقيه) خيبر أعطاها اليهود حين فتحت عليه بالخُبْر والخُبر هو النصف. فقيه ۱۵۸/۳ : حمّاد عن الحلبی عن أبی عبدالله ﷺ قال: سألته عن مزارعة أهل الخراج (وذكر مثله).

۱۷۵۰ ۲۴۴۰۷ (۲) الدعائم ۷۲/۲ : روينا عن جعفر بن محمّد صلوات الله عليه أنّه سئل عن المزارعة فقال: النفقة منك والأرض لصاحبها فما أخرج الله ﷻ من ذلك قسم على الشطر وكذلك قبّل[1] رسول اللهﷺ من[2] أهل خيبر حين أتوه وأعطاهم ايّاها على أن يعمروها على أنّ لهم نصف ما أخرجت.

۱۷۵۱ ۲۴۴۰۸ (۳) العوالی ۲۴۸/۳ : روی عبدالله بن عمر أنّ النبیّﷺ عامل أهل خيبر بشطر ما يخرج منها من ثمر أو زرع.

۱۷۵۲ ۲۴۴۰۹ (۴) كافی ۲۶۷/۵ : تهذيب ۱۹۷/۷ : استبصار ۱۲۸/۳ : علی بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبی عمير عن حمّاد عن الحلبیّ عن أبی عبدالله ﷺ قال: لاتقبل الأرض بحنطة مسمّاة ولكن بالنصف والثلث والربع والخمس لابأس (به ـ كا ـ صا) وقال لابأس بالمزارعة بالثلث والربع والخمس.

۱۷۵۳ ۲۴۴۱۰ (۵) تهذيب ۱۹۵/۷ : الحسين بن صفوان عن ابن مسكان وفضالة عن أبان جميعاً عن محمّد الحلبی وابن أبی عمير عن حمّاد عن عبيدالله الحلبیّ عن أبی عبدالله ﷺ قال لابأس بالمزارعة بالثلث والربع والخمس.

---

۱. فعل ـ خ.　　۲. مع ـ خ ـ لأهل ـ خ.

صورت است که شخصی به سرزمین ویرانی می‌رود و آن را از اهل آن به مدت بیست سال تحویل می‌گیرد ولی اگر آن سرزمین آباد بود که کافران در آن هستند، پذیرفتن آن حلال نیست؛ مگر آن‌که زمین آن را از اهل آن اجاره کند و کافران در هیچ قرارداد پذیرش زمینی داخل نمی‌شوند؛ زیرا آن جایز نیست و از امامؑ سؤال شد: شخصی به سرزمین ویران و مرده‌ای می‌رود و آن را زنده می‌کند، نهرهایش را روان می‌سازد و آن را آباد و در آن کشت می‌کند. چه چیز برعهدهٔ اوست؟

امامؑ فرمود: زکات.

حلبی گوید: گفتم: اگر صاحبش را می‌شناسد؟ [چه حکمی دارد؟]

امامؑ فرمود: حقّ صاحبش را به وی می‌پردازد.

و امامؑ فرمود: اشکالی ندارد که انسان زمین و اهل آن را از حاکم بپذیرد.

و از امامؑ دربارهٔ قرار داد مزارعه با اهل خراج به یک‌چهارم و نصف و یک‌سوم سؤال شد، امامؑ فرمود: آری، اشکال ندارد. به تحقیق، پیامبر اکرمﷺ پس از فتح خیبر آن سرزمین را به نصف به یهودیان واگذار کرد.»

۱۷۵۰ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادقؑ دربارهٔ مزارعه سؤال شد. امامؑ فرمود: «هزینه از تو و زمین از طرف صاحب زمین. آنچه خداوند از آن عنایت فرمود به دو بخش تقسیم می‌شود. هنگامی که اهل خیبر نزد پیامبر اکرمﷺ آمدند، آن حضرت به همین گونه سرزمین خیبر را به آنان واگذار کرد. پیامبرﷺ سرزمین خیبر را به آنان تحویل داد تا آن را آباد کنند و نصف محصول آن متعلق به آنها باشد.»

۱۷۵۱ (۳) عبدالله بن عمر گوید: «پیامبر اکرمﷺ به تیمی از محصول خیبر ـ میوه و زراعت ـ با اهل آنجا معامله کرد.»

۱۷۵۲ (۴) حلبی از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «زمین در برابر مقدار معینی از گندم پذیرفته نمی‌شود، بلکه به نصف و یک‌سوم و یک چهارم و یک پنجم اشکال ندارد و فرمود: مزارعه به یک‌سوم و یک چهارم و یک پنجم اشکال ندارد.»

۱۷۵۳ (۵) عبید الله حلبی از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «مزارعه به یک‌سوم و یک چهارم و یک پنجم اشکال ندارد.»

۱۷۵۴ ۲۴۴۱۱ (۶) **الدعائم ۷۲/۲**: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: لا بأس بالمزارعة بالثلث والربع والخمس وأقلّ وأكثر ممّا تخرج الأرض اذاكان صاحب الأرض لا يأخذ الرجل المزارع الّا بما أخرجت الأرض ولا ينبغي أن يجعل للبذر نصيباً وللبقر نصيباً ولكن يقول لصاحب الأرض: ازرع في أرضك ولك ممّا أخرجت كذا وكذا.

۱۷۵۵ ۲۴۴۱۲ (۷) **كافی ۲۶۷/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن الحسن بن محبوب عن **تهذيب ۱۹۷/۷**: الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن **عبدالله بن سنان** أنّه قال: في الرجل يزارع (فيزرع ـ كا) أرض غيره فيقول: ثلث للبقر وثلث للبذر وثلث للأرض قال: لا يسمّي شيئاً من الحبّ والبقر ولكن يقول: ازرع (ولي ـ يب) فيها كذا وكذا ان شئت نصفاً وان شئت ثلثاً.

۱۷۵۶ ۲۴۴۱۳ (۸) **النوادر لأحمد بن محمّد بن عيسى ۱۶۶**: **ابن مسلم** عن أبي جعفر ﷺ قال في رجل زرع أرض غيره فقال: ثلث للأرض وثلث للبقر وثلث للبذر قال: لا يسمّي بذراً ولا بقراً ولكن يقول: ازرع فيها كذا ان شئت نصفاً أو ثلثاً.

۱۷۵۷ ۲۴۴۱۴ (۹) **وفيه ۱۶۸**: قال أبو جعفر ﷺ والمزارعة على النصف جائزة قد زارع رسول اللهﷺ على أنّ عليهم المؤنة.

۱۷۵۸ ۲۴۴۱۵ (۱۰) **تهذيب ۱۹۴/۷**: الحسن بن محبوب عن خالد بن جرير عن **أبي الرّبيع الشاميّ** عن أبي عبدالله ﷺ أنّه سئل عن رجل يزرع أرض رجل آخر فيشترط عليه ثلثاً للبذر وثلثاً للبقر فقال: لا ينبغي أن يسمّي بذراً ولا بقراً ولكن يقول لصاحب الأرض أزرع في أرضك ولك منها كذا وكذا نصف أو ثلث أو ماكان من شرط ولا يسمّي بذراً ولا بقراً فانّما يحرّم الكلام. **فقيه ۱۵۸/۳**: روى عن **أبي الربيع** عن أبي عبدالله ﷺ في رجل يزرع في أرض رجل على أن يشترط للبقر الثلث وللبذر الثلث ولصاحب الأرض الثلث فقال لا يسمّي بقراً ولا بذراً ولكن يقول لصاحب الأرض أزارعك في أرضك ولك كذا وكذا ممّا أخرج الله ﷻ فيها.

۱۷۵۹ ۲۴۴۱۶ (۱۱) **كافی ۲۶۷/۵**: علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **الحلبيّ** قال: سئل أبو عبدالله ﷺ عن الرجل يزرع الأرض فيشترط للبذر ثلثاً وللبقر ثلثاً قال لا ينبغي أن يسمّي شيئاً فانّما يحرّم الكلام.

۱۷۵۴ (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق﷣ روایت می‌شود که فرمود: «مزارعه به یک‌سوم و یک چهارم و یک پنجم و کمتر و بیشتر از محصول زمین اشکال ندارد. در صورتی که صاحب زمین غیر از محصول زمین چیز دیگری از کشاورز درخواست نکند و شایسته نیست سهمی برای بذر قرار داده شود و سهمی برای گاو؛ بلکه به صاحب زمین می‌گوید: در زمین تو کشاورزی می‌کنم و فلان مقدار از محصول آن برای تو.»

۱۷۵۵ (۷) عبدالله بن سنان روایت می‌کند که: «شخصی زمین دیگری را مزارعه می‌کند و می‌گوید: یک‌سوم محصول برای گاو و یک‌سوم برای بذر و یک‌سوم برای زمین.

امام﷣ در این باره فرمود: از بذر و گاو نامی به میان نمی‌آید، بلکه می‌گوید: در زمین تو بنا بر فلان مقدار از محصول کشت می‌کنم. اگر می‌خواهی، نصف را معین کن و اگر خواستی، یک‌سوم.»

۱۷۵۶ (۸) محمد بن مسلم از امام باقر﷣ دربارهٔ شخصی روایت می‌کند که زمین دیگری را مزارعه می‌کند و می‌گوید: یک‌سوم محصول برای گاو و یک‌سوم برای بذر. امام﷣ فرمود: «نامی از بذر و گاو به میان نمی‌آورد، بلکه می‌گوید: در آن زمین بنابر فلان مقدار از محصول کشت می‌کنم. اگر می‌خواهی، نصف را معین کن و اگر خواستی، یک‌سوم.»

۱۷۵۷ (۹) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی روایت می‌شود که امام باقر﷣ فرمود: «مزارعه بر نصف جایز است. به تحقیق، پیامبر اکرمﷺ بر نصف مزارعه کرد؛ بنابراین‌که هزینهٔ آن بر کشاورزان باشد.»

۱۷۵۸ (۱۰) ابو ربیع شامی روایت می‌کند که از امام صادق﷣ سؤال شد: «شخصی زمین دیگری را مزارعه و با او شرط می‌کند که یک‌سوم محصول برای بذر و یک‌سوم برای گاو باشد.

امام﷣ فرمود: شایسته نیست از بذر و گاو نامی به میان آورد، بلکه به صاحب زمین می‌گوید: من در زمین تو کشت می‌کنم و فلان مقدار از محصول آن ـ نصف یا یک‌سوم یا هر شرط دیگری ـ متعلق به تو باشد و از بذر و گاو نامی به میان نمی‌آورد، همانا کلام حرام می‌کند.»

ابو ربیع شامی دربارهٔ شخصی که زمینی را به این شرط مزارعه می‌کند، که یک‌سوم محصول برای گاو و یک‌سوم آن برای بذر و یک‌سوم برای صاحب زمین باشد، از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: گاو و بذر نام برده نشود، بلکه به صاحب زمین می‌گوید: زمین تو را مزارعه می‌کنم و فلان مقدار از آنچه خداوند عنایت فرمود، متعلق به تو باشد.»

۱۷۵۹ (۱۱) حلبی گوید: «از امام صادق﷣ سؤال شد: شخصی زمینی را مزارعه می‌کند و برای بذر یک‌سوم محصول و برای گاو یک‌سوم شرط می‌کند.

امام﷣ فرمود: شایسته نیست از چیزی نام ببرد؛ زیرا کلام حرام می‌کند.»

۱۷۶۰ ۲۴۴۱۷ (۱۲) تهذیب ۲۰۲/۷: الحسین بن سعید عن صفوان وفضالة عن العلا عن محمّد بن مسلم قال: سألته عن الرجل یتکاری الأرض من السلطان بالثلث أو النصف هل علیه فی حصّته زکاة؟ قال: لا قال: وسألته عن المزارعة وبیع السنین فقال: لابأس.

۱۷۶۱ ۲۴۴۱۸ (۱۳) کافی ۲۶۷/۵: محمّد بن یحیی عن تهذیب ۱۹۷/۷: أحمد بن محمّد عن علی بن النعمان عن ابن مسکان عن سلیمان بن خالد قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل یزرع أرض آخر فیشترط (علیه ـ کا) للبذر ثلثاً وللبقر ثلثاً قال لا ینبغی أن یسمّی بذراً ولا بقراً فانّما یحرّم الکلام.

۱۷۶۲ ۲۴۴۱۹ (۱۴) وسائل ۴۳/۱۹: علی بن جعفر فی کتابه عن أخیه موسی بن جعفر ﷺ قال: سألته عن الرجل یعطی الأرض علی أن یعمرها ویکری أنهارها بشیء معلوم قال لابأس.

۱۷۶۳ ۲۴۴۲۰ (۱۵) کافی ۲۶۸/۵: تهذیب ۱۹۸/۷: محمّد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن صفوان عن یعقوب بن شعیب عن أبی عبدالله ﷺ قال: سألته عن الرجل یکون له الأرض من أرض الخراج فیدفعها الی الرجل علی أن یعمرها ویصلحها ویؤدّی خراجها وماکان من فضل فهو بینهما قال: لا بأس، قال: وسألته عن الرجل یعطی الرجل أرضه (و ـ کا) فیها رمّان[1] (أ ـ کا) ونخل (أ ـ کا) وفاکهة فیقول: اسق (من ـ یب) هذا (من ـ کا ـ فقیه) الماء واعمره ولك نصف ما أخرج[2] (اللّه ﷻ منه ـ فقیه) قال لابأس قال: وسألته عن الرجل یعطی الرجل الأرض (الخربة ـ فقیه) فیقول أعمرها وهی لك ثلاث سنین (أو اربع ـ فقیه) أو خمس سنین أو ما شاء اللّه قال لابأس (بذلك ـ فقیه) قال: وسألته عن المزارعة فقال النفقة منك والأرض لصاحبها فما أخرج اللّه منها من شیء قسم علی الشطر[3] وکذلك أعطی رسول اللّهﷺ أهل خیبر حین أتوه فأعطاهم ایّاها علی أن یعمروها (و ـ کا) (علی أنّ ـ یب) لهم النصف ممّا أخرجت فقیه ۱۵۴/۳: عن یعقوب بن شعیب عن أبی عبدالله ﷺ قال: سألته عن الرجل یعطی الرجل أرضه وفیها ماء ونخل وفاکهة (وذکر مثله الی قوله) أو ما شاء قال لابأس بذلك وزاد قوله قال: وسألته عن الرجل تکون له الأرض من أرض الخراج علیها خراج معلوم ربّما زاد وربّما نقص فیدفعها الی الرجل علی أن یکفیه خراجها ویعطیه مائتی درهم فی السّنة قال لا بأس.

---

۱. ماء ـ فقیه. ۲. خرج ـ یب. ۳. الشرط ـ یب.

۱۷۶۰ (۱۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام؛ سؤال کردم: شخصی زمینی را از حکومت به یک‌سوم یا نصف کرایه می‌کند. آیا به سهم او زکات تعلق می‌گیرد؟

امام؛ فرمود: نه.»

و از مزارعه و فروش محصول برای چند سال سؤال کردم. امام؛ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۷۶۱ (۱۳) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق؛ سؤال کردم: شخصی زمین دیگری را مزارعه و با او شرط می‌کند که یک‌سوم محصول برای بذر و یک‌سوم آن برای گاو باشد.

امام؛ فرمود: شایسته نیست از بذر و گاو نامی به میان آورد، همانا سخن حرام می‌کند.»

۱۷۶۲ (۱۴) علی بن جعفر گوید: «از برادرم ـ امام موسی بن جعفر؛ ـ سؤال کردم: شخصی زمینی را واگذار می‌کند که در برابر مبلغ مشخصی، آن را آباد کند و نهرهایش را روان سازد.

امام؛ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۷۶۳ (۱۵) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق؛ سؤال کردم: شخصی زمینی از زمین‌های خراج را در اختیار دارد و آن را به دیگری واگذار می‌کند تا آباد و اصلاح کند و خراجش را بپردازد و باقیماندهٔ آن میان‌شان تقسیم شود.

امام؛ فرمود: اشکال ندارد.

و سؤال کردم: شخصی زمینش را که در آن درخت انار، درخت خرما و سایر میوه‌هاست به دیگری واگذار می‌کند و می‌گوید: این را آبیاری و آباد کن و نصف محصول آن متعلق به تو.

امام؛ فرمود: اشکال ندارد.

و سؤال کردم: شخصی زمین ویرانی را به دیگری واگذار می‌کند و می‌گوید: آن را آباد کن و محصول سه سال یا پنج سال یا هر چه خدا بخواهد متعلق به تو.

امام؛ فرمود: اشکال ندارد.

و از امام؛ دربارهٔ مزارعه سؤال کردم، امام؛ فرمود: هزینهٔ آن از تو و زمین از صاحب زمین و آنچه خداوند عنایت فرمود، میان شما دو بخش می‌شود. وقتی اهل خیبر نزد پیامبر اکرم؛ آمدند، آن حضرت این گونه خیبر را به آنان واگذار کرد. پیامبر؛ خیبر را به آنان داد تا آن را آباد کنند و نصف محصول آن متعلق به آنان باشد.

و سؤال کردم: شخصی زمینی از زمین‌های خراج را در اختیار دارد. خراج آن معلوم است ولی گاهی کمتر و بیشتر می‌شود. او این زمین را به دیگری واگذار می‌کند، به این شرط که خراج آن را بپردازد و هر سال دویست درهم به صاحب زمین بدهد.

امام فرمود: اشکالی ندارد.»

١٧٦٤ (١٦) الدعائم ٢/٧٣: عن جعفر بن محمّدﷺ أنّه سئل عن المساقاة فقال: هو أن يعطى الرجل أرضه وفيها اشجار أو نخل فيقول: اسق هذا من الماء واعمره واحرثه ولك ممّا تخرج كذا وكذا بشيء يسمّيه فما اتفقا عليه من ذلك فهو جائز.
٢٤٤٢١

١٧٦٥ (١٧) أمالي ابن الطوسى ٣٤٢: أخبرنا الشيخ المفيد أبو على الحسن بن محمّد بن الحسن الطوسىﷺ قال: حدّثنا الشيخ السعيد الوالد أبو جعفر محمّد بن الحسن الطوسىﷺ قال: أخبرنا أبو الحسن أحمد بن محمّد بن هارون بن الصلت قال: أخبرني ابن عقدة قال: حدّثني الحسن بن القاسم قال: حدّثنا ثبير بن ابراهيم بن شيبان قال: حدّثنا سليمان بن بلال قال: حدّثني على بن موسى عن أبيه عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائهﷺ أنّ رسول اللّهﷺ دفع خيبر الى أهلها بالشطر فلمّا كان عند الصرام بعث عبداللّه بن رواحة فخرّصها عليهم، ثمّ قال: ان شئتم أخذتم بخرصنا وان شئتم أخذنا واحتسبنا لكم فقالوا: هذا الحقّ بهذا قامت السماوات والأرض. النوادر ١٦٣: احمد بن محمّد بن عيسى عن ابن مسكان عن محمّد الحلبى عن ابى عبداللّه ﷺ قال حدّثنى ابى انّ أباه حدّثه انّ رسول اللّهﷺ اعطى خيبر (بالنّصف ـ خ) ارضها ونخلها فلمّا ادركت (الثمرة ـ خ) بعث عبداللّه بن رواحه وذكر نحوه.
٢٤٤٢٢

وتقدّم فى احاديث باب (٥) جواز تقبّل احد الشريكين بحصّة شريكه من الثمرة والزرع من أبواب بيع الثمار ج ٢٣ مايدلّ على ذلك. ويأتى فى احاديث الباب التّالى وما يتلوه ما يناسب ذلك.

(٨)

باب ماورد فى ذكر الأجل فى المزارعة

١٧٦٦ (١) كافى ٥/٢٦٨: تهذيب ٧/١٩٧: علىّ (بن ابراهيم ـ كا) عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد عن الحلبىّ عن أبى عبداللّه ﷺ قال: قال: القبالة أن تأتى[1] الأرض الخربة فتقبلها[2] من أهلها عشرين سنة أو أقلّ من ذلك أو أكثر فتعمرها وتؤدّى[3] ما خرج عليها (قال ـ يب) فلابأس (به ـ كا).
٢٤٤٢٣

---

١. يأتى ـ يب. ٢. فيقبلها ـ يب. ٣. يعمرها ويؤدّى ـ يب.

(۱۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «از امام صادق‌ؑ دربارهٔ مساقات سؤال شد. امام فرمود: آن به این صورت است که شخصی زمینش را که در آن درخت یا نخل وجود دارد، به دیگری واگذار می‌کند و می‌گوید: این را آبیاری و آباد و در آن کشاورزی کن و فلان مقدار از محصول آن برای تو باشد ـ مقداری از محصول را که مشخص می‌کند و بر آن توافق می‌کنند ـ این جایز است.» ۱۷۶۴

(۱۷) سلیمان بن بلال از امام رضاؑ از پدرشؑ از امام صادقؑ از پدرشؑ از نیاکانشؑ روایت می‌کند که: «پیامبر اکرمﷺ سرزمین خیبر را در برابر نیمی از محصول آن به اهل آن واگذار کرد. هنگام برداشت محصول عبدالله بن رواحه را به آنجا فرستاد. عبدالله محصول آنجا را برای یهودیان تخمین زد، سپس به آنان گفت: اگر می‌خواهید، محصول را بر اساس تخمین ما بردارید و اگر نمی‌خواهید، ما آن را برمی داریم و برای شما محاسبه می‌کنیم. ۱۷۶۵

یهودیان گفتند: این حق است. بر اساس این [عدالت] آسمان‌ها و زمین استوار است.»

نظیر این حدیث از محمد حلبی نیز روایت شده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجم از باب‌های فروش میوه‌ها، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات دو باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۸

ذکر مدت در مزارعه

(۱) حلبی از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «پذیرش زمین به این صورت است که به سرزمین ویرانی بروی و آن را به مدت بیست سال یا کمتر یا بیشتر از اهلش بپذیری و آن را آباد کنی و خراجش را بپردازی. این کار اشکال ندارد.» ۱۷۶۶

۱۷۶۷ ۲۴۴۲۴ (۲) الدعائم ۷۳/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه سئل عن الرجل يعطى الأرض الخراب لمن يعمرها على أنّ للعامر غلّتها سنين معلومة قال: ذلك جائز ولا بأس أن يكون مع ذلك فيها علوج أو دوابّ لصاحبها ما اتّفقا عليه من ذلك فهو جائز.

۱۷۶۸ ۲۴۴۲۵ (۳) النوادر لأحمد بن محمّد بن عيسى ۱۶۸: سئل أبو عبدالله عليه السلام عن رجل ترك أيتاماً ولهم ضيعة يبيعون عصيرها لمن يجعله خمراً ويؤاجر أرضها بالطعام قال: أمّا بيع العصير ممّن يجعله خمراً فلا بأس وأمّا اجارة الأرض بالطعام فلا يجوز ولا يؤخذ منها شيئاً الّا أن يؤاجر بالنصف والثلث قال: لايؤاجر الأرض بالحنطة والشعير والأربع ـ وهو السرب[1] ولا بالنطاف وهو فضلات المياه ولكن بالذهب والفضّة (و ـ خ) اذا استأجرها بالذهب والفضّة فلا يؤجر بأكثر لأنّ الذهب والفضّة مضمون وهذا ليس بمضمون وهو ممّا أخرجت الأرض وان استبان لك ثمرة الأرض سنة أو أكثر صلح اجارتها والّا لم يصلح ذلك وان يقبل الرجل أرضاً على أن يعمرها ويردّها عامرة بعد سنين معلومة على أنّ له ما أكل منها فلابأس.

وتقدّم فى احاديث الباب المتقدّم ما يناسب ذلك.

ويأتى فى رواية الحلبىّ (۹) من باب (۱۲) ما يجوز اجارة الأرض به من أبواب المزارعة ج ۲۳ قوله الارض يأخذها الرجل من صاحبها فيعمرها سنين ويردّها الى صاحبها عامرة وله ما أكل منها قال عليه السلام لا بأس. **ولاحظ** باب (۱۴) جواز قبالة الارض فانّ فيه ما يناسب المقام.

(۹)

باب أنّ العمل على العامل والخراج على المالك الّا مع الشرط

۱۷۶۹ ۲۴۴۲۶ (۱) **كافى** ۲۶۸/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد وسهل بن زياد عن **تهذيب** ۱۹۸/۷: **فقيه** ۱۵۶/۳: الحسن بن محبوب عن ابراهيم الكرخى قال: قلت لأبى عبدالله عليه السلام أشارك العلج (المشرك ـ فقيه) فتكون من عندى الأرض والبذر والبقر ويكون على العلج

---

۱. الاربعاء وهو الشرب ـ خ.

۱۷۶۷ (۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «شخصی زمین ویرانی را به دیگری واگذار می‌کند تا در برابر چند سال معین بهره‌برداری از محصول آن، آن را آباد کند.

امام ﷺ فرمود: آن جایز است و اشکال ندارد کارگران غیرمسلمان یا حیواناتی از صاحب زمین در آن باشد، به هر صورت که توافق کنند، آن جایز است.»

۱۷۶۸ (۳) در کتاب نوادر احمد بن عیسی روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «آب انگورِ مزرعهٔ یتیمانی را به سازندگان شراب می‌فروشند و زمین آن مزرعه را در برابر حبوبات اجاره می‌دهند.

امام ﷺ فرمود: فروش آب انگور به سازندهٔ شراب اشکال ندارد ولی اجارهٔ زمین در برابر مواد خوراکی جایز نیست و چیزی از آن گرفته نمی‌شود مگر آن‌که به نصف یا یک‌سوم اجاره داده شود و فرمود: زمین در برابر گندم و جو و آبیاری آن و آب‌های زاید اجاره داده نمی‌شود بلکه در برابر طلا و نقره اجاره داده می‌شود و هنگامی که آن را به طلا و نقره اجاره کرد پس به مبلغی بیش از آن اجاره نمی‌دهد؛ زیرا طلا و نقره کفالت شده است و این کفالت نشده بلکه آن از محصول خودِ زمین است و اگر محصول زمین یک سال یا بیشتر برای تو آشکار شد، اجارهٔ آن صحیح است و در غیر این صورت اجاره آن شایسته نیست و اگر کسی زمینی را بپذیرد که آن را آباد کند و پس از چند سال به صورت آباد تحویل دهد به این شرط که محصول آن در آن مدت مال او باشد، اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

در روایت نهم از باب دوازدهم از باب‌های مزارعه این گفته که: «شخصی زمینی را از صاحبش می‌گیرد و آن را آباد می‌کند و آباد تحویل می‌دهد به این شرط که چند سال از محصولش بهره‌برداری کند.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

و باب چهاردهم را نیز بنگر که مناسب با این مقام هست.

باب ۹

حکم کار از عامل مزارعه و هزینه از مالک زمین مگر با شرط

۱۷۶۹ (۱) ابراهیم کرخی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: با کافران غیر عرب مشارکت می‌کنم. زمین و بذر و گاو از من و مراقبت و آبیاری کردن و کارکردن در زراعت با کافر تا به گندم و جو تبدیل شود و حکومت حقش را دریافت کند و باقیمانده به صورت یک‌سوم برای کافر و دو سوم برای من تقسیم شود؟

القيام والسقى[1] والعمل فى الزرع حتّى يصير حنطة (أ ـ فقيه) وشعيراً وتكون القسمة فيأخذ السلطان حقّه[2] ويبقى ما بقى على أنّ للعلج منه الثُلث ولى الباقى قال: لابأس بذلك قلت: فلى[3] عليه أن يردّ علىّ ما أخرجت (الأرض ـ كا يب) (من ـ يب ـ فقيه) البذر ويقسم الباقى قال: (لا ـ فقيه) انّما شاركته على أنّ البذر (والبقر والأرض ـ فقيه) من عندك وعليه السقى والقيام[4].

۱۷۷۰ ۲۴۴۲۷ (۲) **الدعائم** ۷۲/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال لابأس أن يعطى الرجل الرجل الأرض عليها الخراج على أن يكفيه خراجها اليه ويدفع اليه شيئاً معلوماً وان كان فيها نخل أو شجر فلا يعقد ذلك حتّى يبدو صلاح الثمرة الّا أن يكون فيها بعض البقول أو الرطاب أو الثمار أو ما كان ممّا يقع عليه البيع.

وتقدّم فى رواية يعقوب (۱) من باب (۵) جواز تقبّل احد الشريكين بحصّة شريكه من أبواب بيع الثمار ج ۲۳ قوله ﷺ النفقة منك والارض لصاحبها فما اخرج اللّه من شىء قسّم على الشرط الخ. **ولاحظ** أحاديث باب (۷) المزارعة والباب المتقدّم. **ويأتى** فى أحاديث باب (۱۳) جواز اشتراط خراج الارض على المستأجر **وباب** (۱۶) جواز المشاركة فى الزرع وباب (۱۷) جواز مشاركة المسلم المشرك فى المزارعة ما يناسب الباب.

(۱۰)

باب أنّه يجوز لصاحب الأرض والشجر أن يخرّص على العامل والعامل بالخيار فى القبول فان قبل لزمه زاد أو نقص

۱۷۷۱ ۲۴۴۲۸ (۱) **كافى** ۲٦٦/۵: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۱۹٦/۷: أحمد بن محمّد عن **فقيه** ۱۵۹/۳: **محمّد** بن سهل عن أبيه قال: سألت أبا الحسن (موسى ـ يب ـ كا) ﷺ عن الرجل يزرع[5] له الحرّاث الزعفران ويضمن له (على ـ يب ـ فقيه) أن يعطيه فى (كلّ ـ كا ـ يب) جريب أرض يمسح عليه (وزن ـ كا يب) كذا وكذا درهماً فربّما نقص وغرم وربّما (استفضل و ـ كا ـ يب) زاد قال: لابأس به اذا تراضيا.

---

۱. والسعى ـ فقيه. ۲. حظّه ـ يب ـ فقيه. ۳. فانّ ـ فقيه.
۴. وعليه القيام والسعى ـ فقيه. ۵. زرع ـ يب.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: آیا پیش از تقسیم محصول باید به مقداری که برای بذر داده‌ام به من بپردازد و باقیمانده تقسیم شود.

امام ﷺ فرمود: نه، همانا تو به این شرط با وی شریک شدی که بذر و گاو و زمین از تو باشد و آبیاری و مراقبت و کار از او.»

(۲) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «اشکال ندارد که شخصی ۱۷۷۰
زمین خراجی را به دیگری واگذار کند، به این شرط که خراج آن را بپردازد و چیز معینی نیز به او بدهد و اگر در آن نخل یا درخت میوه است، این معامله صحیح نیست تا ماندگاری میوه آشکار شود، مگر این‌که در آن زمین برخی از سبزی‌ها یا یونجه یا میوه یا چیز دیگری باشد، که معاملهٔ آن صحیح است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از باب‌های فروش میوه‌ها فرمودهٔ امام ﷺ که: «هزینه از تو و زمین از صاحب آن و آنچه خداوند عنایت فرمود بر اساس قرار داد تقسیم می‌شود...»

و روایات باب هفتم و باب پیشین را بنگر.

می‌آید:

در روایات باب سیزدهم، شانزدهم و هفدهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

باب ۱۰

جواز تخمین محصول از سوی صاحب زمین و اختیار عامل در پذیرش آن

(۱) سهل گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: کشاورزان برای شخصی زعفران ۱۷۷۱
می‌کارند و کفالت می‌کنند که در هر جریب مقدار معینی زعفران به وی تحویل دهند ولی گاهی محصول از این مقدار کمتر می‌شود و غرامت می‌پردازند و گاهی بیشتر می‌شود.

امام ﷺ فرمود: در صورت رضایت آنها اشکال ندارد.»

۱۷۷۲ ۲۴۴۲۹ (۲) **کافی** ۲۶٦/۵: (محمّد بن یحیی ـ معلّق) عن **تهذیب** ۱۹۷/۷: أحمد بن محمّد عن محمّد بن سهل (عن أبیه ـ کا) عن **عبدالله** بن بکیر عن أبی عبدالله ﷺ قال: سألته عن رجل یزرع له الزعفران فیضمن له الحرّات علی أن یدفع الیه من کلّ أربعین منّاً زعفران رطب منّاً ویصالحه علی الیابس اذا جفّف ینقص ثلاثة أرباعه ویبقی ربعه وقد جرّب قال: لا یصلح قلت: وان کان علیه أمین یحفظ به[۱] لم یستطع حفظه لأنّه یعالج باللّیل ولا یطاق حفظه قال: یقبّله الأرض أوّلاً علی أنّ لك فی کل أربعین منّاً منّاً.

۱۷۷۳ ۲۴۴۳۰ (۳) **تهذیب** ۲۰۵/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن عبدالله بن جبلة عن علا عن محمّد بن مسلم عن أبی جعفر وأبی عبدالله ﷺ قال: سألته عن الرجل یمضی ما خرّص علیه فی النخل قال: نعم قلت أرأیت ان کان أفضل ممّا خرّص علیه الخارص أیجزیه ذلك؟ قال: نعم.

۱۷۷٤ ۲۴۴۳۱ (٤) **تهذیب** ۲۲۸/۷: محمّد بن یعقوب[۲] عن محمّد بن عیسی بن عبید عن علی بن مهزیار قال: قلت له جعلت فداك: انّ فی یدی أرضاً والمعاملین قِبَلنا من الأکرة والسلطان یعاملون علی أنّ لکلّ جریب طعاماً معلوماً أفیجوز ذلك؟ قال: فقال لی: فلیکن ذلك بالذّهب قال: قلت: فانّ الناس انّما یتعاملون عندنا بهذا لا بغیره فیجوز أن آخذ منهم دراهم ثمّ آخذ الطعام؟ قال: فقال: وماتغنی[۳] اذا کنت تأخذ الطعام قال: فقلت: فانّه لیس یمکننا فی شیئك وشیئی الاّ هذا، ثمّ قال لی: علی أنّ له فی یدی أرضاً ولنفسی وقال له: علی أنّ علینا فی ذلك مضرّة یعنی فی شیئه وشیء نفسه أی لا یمکننا غیر هذه المعاملة قال: فقال لی: قد وسّعت لك فی ذلك فقلت له: انّ هذا لك وللنّاس أجمعین فقال لی: قد ندمت حیث لم أستأذنه لأصحابنا جمیعاً فقلت: هذه لعلّة الضّرورة فقال: نعم.

وتقدّم فی احادیث باب (۵) جواز تقبّل احد الشریکین بحصّة شریکه من الثمرة من أبواب بیع الثمار ج ۲۳ ما یدلّ علی ذلك.

---

۱. بحفظه ـ یب. ۲. وباسناده عن الصفّار ـ وسائل. ۳. تعنی ـ وسائل.

۱۷۷۲ (۲) عبدالله بن بکیر گوید: «از امام صادق﵇ سؤال کردم: برای شخصی زعفران کشت می‌شود. کشاورزان او کفالت می‌کنند که از هر چهل من زعفران تر یک من زعفران خشک تحویل دهند و بر زعفران خشک با هم مصالحه می‌کنند زیرا زعفران پس از خشک شدن سه‌چهارم آن کاهش می‌یابد و یک‌چهارم آن باقی می‌ماند و این مطلب تجربه شده است.

امام﵇ فرمود: شایسته نیست.

گفتم: حتی اگر انسان امینی را برای خشک کردن آن بگماریم، نمی‌تواند آن را حفظ کند؛ زیرا در شب انجام می‌شود.

امام﵇ فرمود: از ابتدا به این شرط زمین را به وی واگذار می‌کند که در هر چهل من زعفران، یک من برای تو باشد.»

۱۷۷۳ (۳) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر﵇ و امام صادق﵇ سؤال کردم: آیا تخمین خرمای نخل برای انسان صحیح و گذراست؟

امام﵇ فرمود: آری.

گفتم: اگر محصول نخلستان بیش از مقدار تخمین زده باشد، آیا برای وی حلال است؟

امام﵇ فرمود: آری.»

۱۷۷۴ (۴) محمد بن عیسی از علی بن مهزیار روایت می‌کند که: «به امام﵇ گفتم: فدایت شوم! زمینی در اختیار من است و نزد ما معامله کنندگان ـ اجاره کنندگان و حکومت ـ بر اساس مقدار مشخصی از محصول در هر جریب قرار داد می‌بندند. آیا این جایز است؟

امام﵇ فرمود: باید آن معامله با طلا باشد.

گفتم: مردم در محل ما تنها به همین صورت معامله می‌کنند نه به صورت‌های دیگر. آیا جایز است با آنها با درهم معامله کنم و سپس به‌جای آن مواد خوراکی تحویل بگیرم.

امام﵇ فرمود: هنگامی که مواد خوراکی تحویل می‌گیری، برای تو فایده‌ای ندارد. (یا از گرفتن درهم چه هدفی داری)؟

گفتم: همانا در زمین شما و زمین من شیوهٔ دیگری جز این ممکن نیست.

محمد بن عیسی گوید: علی بن مهزیار [در توضیح سخن خود] به من گفت: زمینی از امام و زمینی از خودم در اختیار من است.

آن‌گاه علی بن مهزیار به امام گفت: افزون بر آن، این کار برای ما زیان‌آور است.

یعنی در زمین امام﵇ و زمین خودش یا راه دیگری پیش روی ما برای معامله وجود ندارد.

امام﵇ فرمود: من این‌گونه معامله را به تو اجازه دادم.

محمد بن عیسی به علی بن مهزیار گفت: آیا امام﵇ به تو و به همه مردم اجازه داد؟

علی بن مهزیار به من گفت: از این‌که برای همهٔ شیعیان از امام اجازه نگرفتم، پشیمان شدم.

علی بن مهزیار به امام﵇ گفت: آیا این اجازه به دلیل ناچاری و ضرورت است؟

امام﵇ فرمود: آری.»

(۱۱)

باب أنّه يجوز لمن استأجر الأرض أن يزارع غيره بحصّة

۱۷۷۵ ۳٤٤۳۲ (۱) تهذيب ۱۹٤/۷: الحسين عن فضالة عن أبان عن اسماعيل بن الفضل عن أبي عبداللّه ﷺ قال: لابأس أن تستأجر الأرض بدراهم وتزارع الناس على الثلث والربع وأقلّ وأكثر اذاكنت لا تأخذ الرجل الّا بما أخرجت أرضك. المقنع ۱۳۰: لابأس بأن يستأجر وذكر نحوه.

۱۷۷٦ ۳٤٤۳۳ (۲) تهذيب ۲۰۰/۷: الحسين بن سعيد عن صفوان وفضالة عن فقيه ۱٥٥/۳: العلاء عن محمّد بن مسلم عن أحدهما ﷺ قال: سألته عن رجل استأجر (من رجل ـ يب) أرضا بألف درهم ثمّ آجر بعضها بمائتى درهم ثمّ قال له صاحب الأرض الذى آجره أنا أدخل معك فيها بما استأجرت فننفق جميعاً (جمعا ـ خ فقيه) فما كان (فيها ـ فقيه) من فضل كان بيني وبينك فقال لا بأس بذلك.

۱۷۷۷ ۳٤٤۳٤ (۳) كافي ۲٦۹/٥: حميد بن زياد عن تهذيب ۲۰۰/۷: الحسن بن محمّد (بن سماعة ـ يب) عن أحمد بن الحسن الميثمى قال: حدّثنى أبو نجيح المسمعى عن الفيض بن المختار قال: قلت لأبي عبداللّه ﷺ: جعلت فداك ما تقول في ارض أتقبّلها من السلطان ثمّ أؤاجرها اكرتى على أنّ ما أخرج اللّه منها من شىء كان لى من ذلك النصف والثلث بعد حقّ السلطان قال لا بأس به كذلك اعامل اكرتى. رجال الكشّى ۳٥٤: جعفر بن أحمد بن أيّوب عن أحمد بن الحسن الميثمى عن أبى نجيح عن الفيض بن المختار. وعنه عن عليّ بن اسماعيل عن أبى نجيح عن الفيض قال: قلت لأبى عبداللّه ﷺ: جعلت فداك (وذكر نحوه الى قوله قال لابأس) الّا أنّه أسقط قوله (بعد حقّ السلطان) وزاد قوله: قال له اسماعيل ابنه يا أبة لم تحفظ قال: فقال: يا بنىّ أو ليس كذلك اعامل اكرتى انّ كثيراً ماأقول لك الزمنى فلا تفعل الخبر. غيبة النعماني ۳۲٤: حدّثنا محمّد بن همام قال: حدّثنا حميد بن زياد قال: حدّثنى الحسن بن محمّد بن سماعة عن أحمد بن الحسن[1] الميثمى قال: حدّثنا أبو نجيح المسمعى

---

۱. الحسين ـ خ.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجم از باب‌های معاملهٔ میوه‌ها آنچه بر این بحث دلالت می‌کند، هست.

باب ۱۱

جواز انعقاد قرارداد مزارعه با دیگری از سوی مستأجر

۱۷۷۵ (۱) اسماعیل بن فضل از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «اشکال ندارد زمینی را به درهم اجاره کنی و به یک‌سوم یا یک چهارم یا کمتر یا بیشتر از محصول آن به دیگری مزارعه دهی، در صورتی که جز از محصول زمین از وی دریافت نکنی.»

۱۷۷۶ (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقرﷺ یا امام صادقﷺ سؤال کردم: شخصی به هزار درهم زمینی را اجاره می‌کند. سپس بخشی از آن را به دویست درهم اجاره می‌دهد. آن‌گاه صاحب زمین به او می‌گوید: من نیز در زمینی که اجاره کرده‌ای شریک می‌شوم، هزینه‌های آن را با هم می‌پردازیم و افزون بر آن را میان خودمان تقسیم می‌کنیم.

امامﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

۱۷۷۷ (۳) فیض بن مختار گوید: «به امام صادقﷺ گفتم: فدایت شوم! زمینی را از حکومت می‌پذیرم، سپس آن را به کارگرانم اجاره می‌دهم به این شرط که هرچه خداوند عنایت فرمود، پس از پرداخت حق حکومت، نصف یا یک‌سوم آن متعلق به من باشد. در این باره نظرتان چیست؟

امامﷺ فرمود: اشکال ندارد، من نیز با کارگرانم به همین گونه معامله می‌کنم.»

در گزارش دیگری از این حدیث، جملهٔ «پس از پرداخت حق حکومت» و جملهٔ پس از «اشکال ندارد»، حذف شده است و در پایان آن افزوده شده است: «اسماعیل فرزند امام صادقﷺ به پدرش گفت: پدر جان! فراموش کرده‌ای. امامﷺ فرمود: فرزند عزیزم! مگر من خود با کارگرانم این گونه معامله نمی‌کنم؟ چه بسیار به تو می‌گویم که همراه من باش ولی تو این کار را نمی‌کنی...»

عن الفيض بن المختار قال: قلت لأبي عبدالله ﷺ: جعلت فداك (وذكر نحو ما في الكشّي).

ويأتي في احاديث باب (۱۷) حكم ايجار المستأجر الرّحى والمسكن والاجير والارض والسفينة بأكثر ممّا استأجرها من أبواب الاجارة، ج ۲٤ وباب (۲۳) أنه يجوز للمستأجر ان يوجر العين للموجر وغيره اذا لم يشترط عليه استيفاء المنفعة بنفسه مايناسب الباب.

(۱۲)

باب ما يجوز اجارة الأرض به ومالا يجوز وخراج الأرض المستأجرة

۱۷۷۸ ۲٤٤۳٥ (۱) **كافي** ۲٦٤/٥: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن صفوان عن اسحاق بن عمّار عن **ابي بصير** عن أبي عبدالله ﷺ قال: لاتستأجر الأرض بالتمر ولا بالحنطة ولا بالشعير ولا بالأربعاء ولا بالنطاف قلت: وما الأربعاء قال: الشرب والنطاف فضل الماء ولكن تقبّلها بالذهب والفضّة والنصف والثلث والربع. **ويأتي** مثل هذا عن **تهذيب** ۱۹٥/۷ و **فقيه** ۱٥٥/۳: في باب (۲٥) جواز اجارة الارض بالذهب والفضّة من أبواب الاجارة ـ ج ۲٤.

۱۷۷۹ ۲٤٤۳٦ (۲) **كافي** ۲٦٤/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۱۹٥/۷: **استبصار** ۱۲۸/۳: أحمد بن محمّد (وسهل بن زياد ـ كا) عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر عن عبدالكريم عن سماعة عن **أبي بصير** عن أبي عبدالله ﷺ قال: لاتؤاجر[۱] الأرض بالحنطة ولا بالشعير ولا بالتمر ولا بالأربعاء[۲] ولابالنطاف ولكن بالذهب والفضّة لأنّ الذهب والفضّة مضمون وهذا ليس بمضمون. **تهذيب** ۱٤٤/۷: الحسن بن محمّد بن سماعة عن اسحاق عن **أبي بصير** عن أبي عبدالله ﷺ (وذكر مثله الى قوله ولا بالنطاف).

---

۱. تؤاجروا ـ كا ـ يؤاجر ـ يب ۱٤٤.

۲. والربيع جدول أو ساقية تجري الى النخل أو الزرع والجمع أربعاء بكسر الموحّدة ومنه الحديث: لاتستأجر الارض بالاربعاء ولا بالنطاف قلت: وما الاربعاء قال: الشرب والنطاف فضل الماء وفي حديث آخر: الاربعاء أن يسنّ مسناة فتحمل الماء ويسقي به الأرض ـ مجمع.

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب هفدهم از باب‌های اجاره و باب بیست و سوم مناسب با این باب هست.

باب ۱۲

مال الاجاره زمین و خراج آن

(۱) ابو بصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «زمین را در مقابل خرما، گندم، جو، اربعاء و نِطاف اجاره نکن! ۱۷۷۸

ابو بصیر پرسید: اربعاء چیست؟

امام ﷺ فرمود: آبیاری و نطاف آب افزوده است، بلکه زمین را در برابر طلا و نقره و نصف و یک‌سوم و یک‌چهارم محصول آن بپذیر.»

در باب بیست و پنجم از باب‌های اجاره نیز نظیر این حدیث خواهد آمد.

(۲) ابو بصیر از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «زمین را به گندم و جو و خرما و آبیاری و آب افزوده اجاره نکن، بلکه به طلا و نقره اجاره کن؛ برای این‌که طلا و نقره کفالت شده‌اند و اینها کفالت نشده‌اند.» ۱۷۷۹

۱۷۸۰ ۲۴۴۳۷ (۳) **کافی** ۲۶۵/۵: **تهذیب** ۱۹۵/۷: أبو علیّ الأشعریّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان عن ابن مسکان عن **فقیه** ۱۵۹/۳: **المقنع** ۱۳۰: **الحلبی** عن أبی عبدالله ؑ (أنّه ـ فقیه ـ المقنع) قال: لا تستأجر الأرض بالحنطة[1] ثمّ تزرعها حنطة.

۱۷۸۱ ۲۴۴۳۸ (٤) **کافی** ۲۶۵/۵: **تهذیب** ۱۹۵/۷: **استبصار** ۱۲۸/۳: علی بن ابراهیم عن صالح بن السندی عن جعفر بن بشیر عن موسی بن بکر عن **الفضیل** بن یسار قال: سألت أبا جعفر ؑ عن اجارة الأرض (المخابرة ـ صا[2]) بالطعام فقال[3] ان کان من طعامها فلا خیر فیه.

۱۷۸۲ ۲۴۴۳۹ (٥) **تهذیب** ۲۰۹/۷: **استبصار** ۱۲۸/۳: محمّد بن الحسن الصفّار عن أیّوب بن نوح عن صفوان عن **أبی بردة** قال: سألت أبا عبدالله ؑ عن اجارة الأرض المحدودة[4] (بالدراهم المعلومة قال: لا بأس قال: وسألته عن اجارتها ـ یب) بالطعام فقال:[5] ان کان من طعامها فلاخیر فیه.

۱۷۸۳ ۲۴۴۴۰ (٦) **تهذیب** ۱۹٦/۷: الحسین بن سعید عن فضالة عن أبی المعزا قال: سأل **یعقوب** الأحمر أبا عبدالله ؑ وأنا حاضر فقال أصلحك الله إنّه کان لی أخ فهلك وترك فی حجری یتیماً ولی أخ یلی ضیعة لنا وهو یبیع العصیر ممّن یصنعه خمراً ویؤاجر الأرض بالطعام فأمّا ما یصیبنی فقد تنزّهت فکیف أصنع بنصیب الیتیم؟ فقال: أمّا اجارة الأرض بالطعام فلا تأخذ نصیب الیتیم منه الّا أن یؤاجرها بالربع والثلث والنصف، وأمّا بیع العصیر ممّن یصنعه خمراً فلیس به بأس خذ نصیب الیتیم منه.

۱۷۸٤ ۲۴۴۴۱ (۷) **العلل** ۵۱۸: حدّثنا محمّد بن الحسن قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصفّار عن ابراهیم بن هشام عن اسماعیل بن مرّار عن **یونس** بن عبدالرحمن عن غیر واحد عن أبی جعفر وأبی عبدالله ؑ انّهما سئلا ما العلّة الّتی من أجلها لا یجوز أن یؤاجر الأرض بالطعام ویؤاجرها بالذهب والفضّة؟ قال: العلّة فی ذلك أنّ الذی یخرج منها حِنْطَة وشعیر ولا یجوز اجارة حنطة بحنطة ولا شعیر بشعیر.

---

۱. بحنطة ـ فقیه. ۲. المخابرة: أن یزرع علی النصف ونحوه.
۳. قال ـ یب ـ صا. ٤. المخابرة ـ صا. ٥. قال ـ صا.

۱۷۸۰ (۳) حلبی از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «زمینی را که در آن گندم می‌کاری به گندم اجاره نکن.»

۱۷۸۱ (۴) فضیل بن یسار گوید: «از امام باقرﷺ دربارهٔ اجاره کردن زمین به گندم و جو سؤال کردم. امامﷺ فرمود: اگر از محصول خودِ آن زمین است، خیری در آن نیست.»

۱۷۸۲ (۵) ابو برده گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ اجاره زمین معینی به تعداد مشخصی درهم سؤال کردم، امامﷺ فرمود: اشکال ندارد.

و دربارهٔ اجارهٔ زمین در مقابل گندم و جو سؤال کردم، امامﷺ فرمود: اگر از محصول آن زمین است، خیری در آن نیست.»

۱۷۸۳ (۶) ابو معزا گوید: «در حضور امام صادقﷺ بودم که یعقوب احمر به امامﷺ گفت: خداوند به کارهایت سامان دهد! برادرم درگذشت و کودک یتیمی نزد من بر جای گذاشت. برادر دیگری دارم که عهده دار مزرعه‌ای است که متعلق به ما و برادرزاده‌مان است. او آب انگور به سازندگان شراب می‌فروشد و زمین را در مقابل گندم و جو اجاره می‌دهد. من از سهم خود اجتناب می‌کنم ولی با سهم یتیم چه کنم؟

امامﷺ فرمود: از اجارهٔ زمین در مقابل گندم و جو سهم یتیم را نگیر مگر آن‌که به یک‌چهارم و یک‌سوم و نصف اجاره دهد ولی فروش آب انگور به شراب‌سازان اشکال ندارد، سهم یتیم را از آن بگیر.»

۱۷۸۴ (۷) یونس بن عبدالرحمان با واسطه از گروهی روایت می‌کند که از امام صادقﷺ و امام باقرﷺ سؤال شد: «دلیل این‌که اجارهٔ زمین در برابر گندم و جو صحیح نیست و در برابر طلا و نقره صحیح است، چیست؟

فرمودند: دلیل آن این است که محصول زمین، گندم و جو است و اجارهٔ گندم به گندم و جو به جو جایز نیست.»

١٧٨٥ ٢٤٤٤٢ (٨) **كافى** ٢٦٥/٥ : محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحجّال عن ثعلبة بن ميمون عن **بريد** عن أبى جعفر ﷺ، فى الرجل يتقبّل الأرض بالدنانير أو بالدراهم، قال: لا بأس.

١٧٨٦ ٢٤٤٤٣ (٩) **تهذيب** ٢٠٥/٧ : الحسن بن محمّد بن سماعة عن الحسين بن هاشم عن ابن مسكان عن **الحلبى** عن أبى عبداللّه ﷺ قال: سألته عن الأرض يأخذها الرجل من صاحبها فيعمرها سنين ويردّها الى صاحبها عامرة وله ماأكل منها، قال: لا بأس.

وتقدّم فى أحاديث باب (٧) المزارعة ما يناسب ذلك **وفى** رواية الحلبى (٤) من هذا الباب قوله ﷺ لاتقبل الأرض بحنطة مسمّاة ولكن بالنصف والثلث والربع والخمس لابأس به **وفى** أحاديث باب (٨) ماورد فى ذكر الأجل فى المزارعة **وباب** (٩) أنّ العمل على العامل والخراج على المالك ما يناسب المقام فلاحظ. **وفى** رواية الفيض (٣) من الباب المتقدّم قوله: ماتقول فى أرض أتقبّلها من السّلطان ثمّ أؤاجرها أكَرَتى على أنّ ما أخرج اللّه منها من شىء كان لى من ذلك النّصف والثّلث بعد حقّ السّلطان قال لا بأس به.

ويأتى فى الباب التالى وما يتلوه **وباب** (١٧) جواز مشاركة المسلم المشرك فى المزارعة ما يناسب ذلك. **وفى** أحاديث باب (١٧) حكم ايجار المستأجر الرحى والمسكن والاجير والارض والسّفينة بأكثر ممّا استأجرها به من أبواب الاجارة ج ٢٤ **وباب** (٢٦) جواز اجارة الأرض للزراعة بالذهب والفضّة وحكم اجارتها بالحنطة والشعير ما يدلّ على بعض المقصود فلاحظ.

(١٣)

باب جواز اشتراط خراج الأرض على المستأجر والعامل

١٧٨٧ ٢٤٤٤٤ (١) **كافى** ٢٦٥/٥ : عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ١٩٦/٧ : أحمد بن محمّد (وسهل بن زياد جميعا ـ كا) عن أحمد بن محمّد بن أبى نصر عن **داود** بن سرحان عن أبى عبداللّه ﷺ فى الرجل تكون له الأرض (من أرض الخراج ـ فقيه) عليها خراج معلوم (و ـ كا) ربما زاد وربما نقص فيدفعها الى رجل على أن يكفيه خراجها ويعطيه مأتى درهم فى السّنة قال: لابأس. **فقيه** ١٥٤/٣ : روى عن **يعقوب** بن شعيب عن أبى عبداللّه ﷺ قال: سألته عن الرجل تكون له الأرض (وذكر مثله).

۱۷۸۵ (۸) برید از امام باقر﵇ روایت می‌کند که دربارهٔ شخصی که زمین را با درهم و دینار اجاره می‌کند، فرمود: «اشکال ندارد.»

۱۷۸۶ (۹) حلبی گوید: «از امام صادق﵇ سؤال کردم: شخصی زمینی را از صاحبش می‌گیرد، آن را آباد می‌کند و چند سال محصولش را برداشت می‌کند و آباد به صاحبش تحویل می‌دهد.

امام﵇ فرمود: اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتم مناسب با این بحث هست.

و در روایت چهارم از این باب فرمودهٔ معصوم﵇ که: «زمین را در برابر مقدار معینی گندم اجاره نکن، ولی اجارهٔ آن در برابر نصف محصول و یک‌سوم ویک چهارم و یک پنجم اشکال ندارد.»

و در روایات باب هشتم و نهم مناسب با این مقام هست؛ ملاحظه کنید.

و در روایت سوم از باب پیشین این گفته که: «زمینی را از حکومت اجاره می‌کنم سپس آن را به کارگرانم اجاره می‌دهم به این شرط که هر چه خداوند عنایت فرمود، پس از پرداخت حق حکومت، نصف یا یک‌سوم آن متعلق به من باشد.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

می‌آید:

در دو باب بعدی و باب هفدهم از باب‌های مزارعه و باب هفدهم و بیست و ششم از باب‌های اجاره، مطالبی وجود دارد که بر بخشی از مقصود این بحث دلالت می‌کند؛ پس ملاحظه کنید.

باب ۱۳

جواز شرط کردن خراج بر اجاره کننده و عامل

۱۷۸۷ (۱) داود بن سرحان روایت می‌کند که از امام صادق﵇ سؤال شد: «شخصی زمینی از زمین‌های خراج را با خراج معین در اختیار دارد که گاهی کم و زیاد می‌شود. وی این زمین را به دیگری واگذار می‌کند، به شرط آن‌که خراج آن را بپردازد و سالانه دویست درهم به وی بدهد.

امام﵇ فرمود: اشکال ندارد.»

این حدیث از یعقوب بن شعیب نیز روایت شده است.

۱۷۸۸ ۳۴۴۴۵ (۲) تهذيب ۲۰۹/۷: محمّد بن الحسن الصفّار عن ايّوب عن صفوان قال: حدثني أبو بردة بن رجا قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن القوم يدفعون أرضهم الى رجل فيقولون له: كلها وأدّ خراجها قال: لابأس به اذا شاؤا أن يأخذوها أخذوها.

۱۷۸۹ ۳۴۴۴٦ (۳) فقيه ۱٥۸/۳: قال أبو الربيع: وقال أبو عبدالله ﷺ في رجل يأتي أهل قرية وقد اعتدي عليهم السلطان وضعفوا عن القيام بخراجها والقرية في أيديهم ولايدري لهم هي أم لغيرهم فيها شيء فيدفعونها اليه على أن يؤدّي خراجها فيأخذها منهم ويؤدّي خراجها ويفضل بعد ذلك شيء كثير فقال: لابأس بذلك اذا كان الشرط عليهم بذلك.

۱۷۹۰ ۳۴۴۴۷ (٤) المقنع ۱۳۰: ولا بأس أن يستأجر الرجل الأرض بخمس ما يخرج منها أو بدون ذلك أو بأكثر ممّا يخرج منها من الطعام والخراج على العلج.

۱۷۹۱ ۳۴۴۴۸ (٥) كافي ۲۷۰/٥: تهذيب ۱۹۹/۷: علي بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن ابراهيم بن ميمون قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن قرية لأناس من أهل الذمّة لا أدري أصلها لهم أم لا غير انّها في أيديهم وعليهم خراج فاعتدى عليهم السلطان فطلبوا اليّ فأعطوني أرضهم وقريتهم على أن أكفيهم السلطان بما قلّ أو كثر ففضل لي (بعد ذلك فضل ـ كا) بعد ما قبض السلطان ما قبض قال: لا بأس بذلك لك ما كان من فضل.

۱۷۹۲ ۳۴۴۴۹ (٦) النوادر لأحمد بن محمّد بن عيسى ۱٦۸: أبو عبدالله ﷺ سئل عن القرية في أيدي أهل الذمّة لا يدرى أهي لهم أم لا سألوا رجلا من المسلمين قبضها من أيديهم وأدّى خراجها فما فضل فهوله قال: ذلك جائز.

وتقدّم في أحاديث باب (٦) ثبوت خيار الشّرط من أبواب الخيار، ج ۲۳ وباب (۹) انّ العمل على العامل والخراج على المالك الاّ مع الشرط من أبواب المزارعة ج ۲۲ ما يدلّ على ذلك. وفي رواية الفيض (۳) من باب (۱۱) أنّه يجوز لمن استأجر الأرض أن يزارع غيره بحصّة قوله: أرض أتقبّلها من السلطان ثمّ أؤاجرها أكرتي على أنّ ما أخرج الله منها من شيء كان لي من ذلك النصف والثلث بعد حقّ السلطان قال ﷺ لا بأس به.

ويأتي في أحاديث باب (۱۷) جواز مشاركة المسلم المشرك ما يدلّ على ذلك فلاحظ. وفي رواية أبي الربيع (٥) من باب (۱۷) حكم ايجار المستاجر الرحي باكثر من الأجرة من

۱۷۸۸ (۲) ابو بردة بن رجا گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: گروهی زمین خود را به شخصی واگذار می‌کنند و به او می‌گویند: آن را برای خودت کشت کن و خراج آن را بپرداز.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد، هرگاه بخواهند آن را بگیرند، می‌گیرند.»

۱۷۸۹ (۳) ابو ربیع گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال شد: حاکم به اهل منطقه‌ای ظلم کرده است به طوری که آنان توان پرداخت خراج آن را ندارند. قریه در اختیار آنان است ولی معلوم نیست که ملک آنهاست یا دیگران نیز در آن سهمی دارند. به هر حال آنها قریه را به شخصی واگذار می‌کنند به این شرط که خراج آن را بپردازد. او نیز زمین را تحویل می‌گیرد و پس از پرداخت خراج آن، مال زیادی برایش باقی می‌ماند.

امام ﷺ فرمود: در صورتی که با آنان شرط کرده باشد، اشکالی ندارد.»

۱۷۹۰ (۴) در کتاب المقنع آمده است: «اشکال ندارد که انسان زمینی را به یک پنجم محصول آن یا کمتر یا بیشتر اجاره کند و خراج آن به عهدهٔ شخص کافر غیر عرب [صاحب زمین] باشد.»

۱۷۹۱ (۵) ابراهیم بن میمون گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: قریه‌ای در اختیار گروهی از اهل ذمّه است و نمی‌دانم اصل آن مال آن هاست یا نه. حاکم در گرفتن خراج از آنها زیاده روی می‌کند. آنها قریه و زمین‌های‌شان را به من واگذار می‌کنند، به این شرط که به کم یا زیاد، حاکم را از سر آنان باز دارم. پس از آنچه حاکم از من می‌گیرد، برای من مقداری باقی می‌ماند.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد، مقدار افزوده متعلق به توست.»

۱۷۹۲ (۶) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی روایت می‌شود که از امام صادق ﷺ سؤال شد: «قریه‌ای در اختیار اهل ذمّه است و معلوم نیست که ملک آن هاست یا نه. آنان از یکی از مسلمانان می‌خواهند، زمین را بگیرد و خراج آن را بپردازد و هر چه از محصول آن باقی ماند، متعلق به خود او باشد.

امام ﷺ فرمود: این جایز است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب ششم از باب‌های خیار و باب نهم از باب‌های مزارعه، آنچه بر این بحث دلالت می‌کند، هست.

در روایت سوم از باب یازدهم این گفته که: «زمینی را از حاکم تحویل می‌گیرم، سپس آن را به کارگرانم اجاره می‌دهم به این شرط که هر چه خداوند عنایت فرمود، پس از پرداخت حق حاکم، نصف یا یک‌سوم آن متعلق به من باشد.

امام ﷺ فرمود: اشکال ندارد.»

أبواب الاجارة ج ٢٤ قوله: الرجل يتقبّل الأرض من الدهاقين فيؤاجرها بأكثر ممّا يتقبّلها به ويقوم فيها بحظّ السلطان قال لابأس به.

(١٤)

باب جواز قبالة الأرض وعدم جواز قبالة جزية الرؤوس

١٧٩٣ ٣٤٤٥٠ (١) كافى ٢٦٩/٥: عدّة من اصحابنا عن تهذيب ١٩٩/٧: أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن سماعة (قال سألته ـ كا ـ يب) عن الرجل يتقبّل الأرض بطيبة نفس أهلها على شرط يشارطهم عليه (و ـ كا) ان هو رمّ فيها مرمّة أو جدّد فيها بناء فانّ له أجر بيوتها الاّ الّذى كان فى أيدى دهاقينها أوّلاً قال: اذا[1] كان قد دخل فى قبالة الأرض على أمر معلوم فلا يعرض لما فى أيدى دهاقينها الاّ أن يكون قد اشترط على أصحاب الأرض ما فى أيدى الدّهاقين فقيه ١٥٥/٣: سأل سماعة أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يتقبّل الأرض بطيبة نفس أهلها على (شرط ـ خ) ما يشارطهم عليه قال له اجر بيوتها الاّ الّذى كان فى ايدى دهاقينها الاّ ان يكون وذكر مثله.

١٧٩٤ ٣٤٤٥١ (٢) تهذيب ٢٠٢/٧: الحسين بن سعيد عن حمّاد بن[2] فقيه ١٥٥/٣: شعيب عن أبى بصير عن أبى عبدالله ﷺ قال: اذا تقبّلت أرضاً بطيب[3] نفس أهلها على شرط تشارطهم عليه فانّ لك كلّ فضل فى حرثها اذا وفيت لهم وانّك ان رممت فيها مرمّة وأحدثت فيها بناءً فانّ لك أجر بيوتها الاّ ماكان فى أيدى دهاقينها.

١٧٩٥ ٣٤٤٥٢ (٣) تهذيب ٢٠١/٧: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن يعقوب بن شعيب قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن الرجل يستأجر الأرض بشىء معلوم يؤدّى خراجها ويأكل فضلها ومنها قوته قال: لابأس.

١٧٩٦ ٣٤٤٥٣ (٤) تهذيب ٢٠١/٧: الحسين بن سعيد عن الحسن بن محبوب عن خالد بن جرير عن أبى الربيع الشامى عن أبىعبدالله ﷺ قال: سئل عن أرض يريد رجل أن يتقبّلها فأيّ وجوه

---

١. فان ـ يب. ٢. عن شعيب ـ ئل. ٣. بطيبة ـ فقيه.

می‌آید:

در روایات باب هفدهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

در روایت پنجم از باب هفدهم از باب‌های اجاره این گفته که: «شخصی زمینی را از دهقانان اجاره می‌کند و به مبلغ بیشتری اجاره می‌دهد و حق حاکم را می‌پردازد.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

باب ۱۴

جواز پذیرفتن زمین و عدم جواز به عهده گرفتن جزیه انسان‌ها

۱۷۹۳ (۱) سماعه گوید: «از امام سؤال کردم: شخصی زمینی را با رضایت کامل از اهل آن تحویل می‌گیرد و با آنها شرط می‌کند که اگر در آن تعمیری انجام داد یا بنایی ساخت، اجرت خانه‌ها متعلق به اوست مگر خانه‌هایی که از آغاز در اختیار دهقانان آن بوده است.

امام فرمود: هرگاه بر اساس مقدار معینی قبالهٔ زمینی را پذیرفت به آنچه در اختیار دهقان‌های آنجاست کاری نداشته باشد، مگر آن‌که آنچه در اختیار آنان است با صاحبان زمین شرط کرده باشد.»

۱۷۹۴ (۲) ابو بصیر از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه زمینی را با رضایت کامل اهل آن بر اساس قرار دادی پذیرفتی، پس از پرداخت حق آنان، باقیماندهٔ محصول آن متعلق به توست و اگر تو در آنجا تعمیری انجام دادی یا بنایی ایجاد کردی، اجرت خانه‌های آن مال توست، مگر خانه‌هایی که در اختیار دهقان‌های آنجاست.»

۱۷۹۵ (۳) یعقوب بن شعیب گوید: «از امام صادق سؤال کردم: شخصی زمینی را در برابر مقدار معینی از محصول آن اجاره می‌کند. خراج آن را می‌پردازد و مازاد محصول آن را بر می‌دارد و قوت و غذایش از آنجاست.

امام فرمود: اشکال ندارد.»

۱۷۹۶ (۴) ابو ربیع شامی گوید: «از امام صادق سؤال شد: شخصی می‌خواهد زمینی را بپذیرد، کدام یک از شیوه‌های پذیرش زمین حلال‌تر است؟

امام فرمود: زمین را در برابر مقدار معینی از محصول آن برای چند سال مشخص از صاحبانش می‌گیرد. آن‌گاه آن را آباد می‌کند و مالیات آن را می‌پردازد. پس اگر در آن کافران هستند، آنان در پذیرش زمین داخل نیستند؛ زیرا آن حلال نیست.»

این حدیث از خالد بن جریر نیز روایت شده است.

القبالة أحلّ قال: يتقبّل (الأرض ـ يب) من أربابها[1] بشيء معلوم[2] الى سنين مسمّاة فيعمر ويؤدّي الخراج (قال ـ يب) فان كان فيها علوج فلا يدخل العلوج في قبالته[3] فـانّ ذلك لا يحلّ. فقيه ۱۵۶/۳ : روى الحسن بن محبوب عن خالد بن جرير عن أبي الربيع الشامي ... قال: سئل أبو عبدالله ؑ عن أرض يريد (وذكر مثله).

وتقدّم في رواية ابن أبي نصر (۱) من باب (۵) وجوب الزّكاة فيما حصلت من الأراضي الخراجيّة من أبواب زكاة الغلّات ـ ج ۹: قوله: والناس يقولون: لا يصلح (تصحّ ـ خ ل) قبالة الأرض والنّخل وقد قبّل رسول اللّهﷺ خيبر وعلى المتقبّلين سوى قبالة الأرض العشر ونصف العشر في حصصهم. وفي روايته الأخرى (۲) ما يقرب ذلك. وفي كثير من أحاديث باب (۷) المزارعة من أبوابها ج ۲۳ ما يناسب ذلك. وفي رواية ابن بكير (۲) من باب (۱۰) انّه يجوز لصاحب الأرض والشجر أن يخرّص على العامل قوله: يقبّله الأرض أوّلاً على أنّ لك في كلّ أربعين منّاً منّاً. وفي رواية الفيض (۳) من باب (۱۱) انّه يجوز لمن استأجر الأرض أن يزارع غيره بحصّة قوله: ما تقول في أرض أتقبلها من السّلطان ثمّ أؤاجرها أكرتي (الى ان قال) لا بأس به كذلك اعامل أكرتي وفي أحاديث الباب المتقدّم وما تقدّم عليه والباب التـالي مـا يناسب ذلك، ولاحظ باب (۱۷) حكم ايجار المستأجر الرحى والمسكن والاجير والارض والسّفينة بأكثر ممّا استأجرها من أبواب الاجارة ج ۲۴ وفي رواية يونس (۴) من باب (۲۴) أنّ بيع العين لايبطل الإجارة قوله: رجل تقبّل من رجل أرضاً أو غير ذلك سنين مسمّاة الخ.

(۱۵)

باب حكم اجارة الأرض الّتي فيها شجر وقبالتها وحكم زكاة العامل في المزارعة والمساقاة والمستأجر

۱۷۹۷ ۲۴۴۵۴ (۱) تهذيب ۲۰۱/۷ : الحسين بن سعيد عن الحسن عن زرعة عن سماعة قال: سألته عن الرجل يستأجر الأرض وفيها نخل أو ثمرة سنتين أو ثلاثاً فقال: ان كان يستأجرها حين يبين طلع الثمرة ويعقد فلا بأس وان استأجرها سنتين أو ثلاثاً فلا بأس بأن يستاجرها قبل أن تطعم.

---

۱. أهلها ـ فقيه. ۲. مسمّى ـ فقيه. ۳. القبالة ـ فقيه.

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از باب‌های زکات غلأت این گفته که: «مردم می‌گویند: پذیرفتن زمین و درخت خرما شایسته نیست، در حالی که پیامبر اکرمﷺ سرزمین خیبر را واگذار کرد و کسانی که زمین را می‌پذیرند، افزون بر پرداخت قبالهٔ زمین موظف به پرداخت یک دهم و یک بیستم سهم خود ـ زکات ـ هستند.»

در روایت دیگری، روایت دوم نظیر این مطلب هست.

و در بسیاری از روایات باب هفتم از باب‌های مزارعه، مناسب با این بحث هست.

و در روایت دوم از باب دهم از باب‌های مزارعه این گفته که: «از ابتدا زمین را به این شرط به او واگذار می‌کند که در هر چهل من، یک من زعفران برای تو باشد.»

و در روایت سوم از باب یازدهم این گفته که: «دربارهٔ زمینی که از حاکم می‌گیرم و به کارگرانم کرایه می‌دهم... نظرتان چیست؟

امامؑ فرمود: اشکال ندارد، من نیز با کارگرانم این گونه رفتار می‌کنم.»

و در روایات دو باب پیشین و باب بعدی، مطالبی مناسب با این بحث وجود دارد و باب هفدهم از باب‌های اجاره را نیز بنگر.

و در روایت چهارم از باب بیست و چهارم از باب‌های اجاره این گفته که: «شخصی برای چند سال معین زمین یا چیز دیگری را از فردی می‌پذیرد...»

باب ۱۵

حکم اجاره زمینِ درخت‌دار و حکم زکات عامل در مزارعه و مساقات و مستأجر

۱۷۹۷ (۱) سماعه گوید: «از امام سؤال کردم: شخصی زمینی را که در آن نخل یا درخت میوه است به مدت دو یا سه سال اجاره می‌کند. امامؑ فرمود: اگر هنگام آشکار شدن میوه و بستن آن اجاره کند، اشکال ندارد و اگر آن را به مدت دو یا سه سال اجاره کند، اجارهٔ آن پیش از رسیدن میوه نیز اشکال ندارد.»

۱۷۹۸ ۲۴۴۵۵ (۲) النوادر لأحمد بن محمّد بن عيسى ۱۶۹: قال أبو عبداللّه ﷺ: وان استبان لك ثمرة الأرض سنة أو أكثر صلح اجارتها والّا لم يصلح ذلك.

وتقدّم في أحاديث باب (۵) وجوب الزكاة فيما حصلت من الأراضي الخراجيّة من أبواب زكاة الغلّات ـ ج ۹: ما يدلّ على حكم ذيل الباب. وفي غير واحد من أحاديث باب (۲) أنّه اذا أدرك بعض البستان جاز بيع ثمرته من أبواب بيع الثمار ج ۲۳ ما يناسب الباب. ويأتي في رواية سماعة (۱) من باب (۱۷) جواز مشاركة المسلم المشرك في المزارعة ما يناسب ذلك.

(۱۶)

باب جواز المشاركة في الزرع بأن يشترى من البذر ولو بعد زرعه

۱۷۹۹ ۲۴۴۵۶ (۱) تهذيب ۷/۱۹۸: أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن سماعة قال: سألته عن المزارعة قلت: الرجل يبذر في الأرض مائة جريب أو أقلّ أو أكثر من الطعام أو غيره فيأتيه رجل فيقول: خذ منّي نصف ثمن هذا البذر الذي زرعت في الأرض ونصف نفقتك عليّ وأشركني فيه قال: لابأس قلت: فان كان الذي يبذره فيه لم يشتره بثمن وانّما هو شيء كان عنده قال: فليقوّمه كما يباع يومئذ ثمّ ليأخذ نصف الثمن ونصف النفقة ويشاركه (ويأتي في الباب التالي مثل هذا في حديث عن ـ كا) فقيه ۳/۱۴۹: وسأل أبا عبداللّه ﷺ سماعة عن رجل يزارع ببذره في الأرض مائة جريب من الطعام أو غيره ممّا يزرع ثمّ يأتيه رجل آخر فيقول له: خذ منّي نصف بذرك ونصف نفقتك في هذه الأرض لأشاركك قال: لا بأس بذلك. السرائر ۴۸۰: من كتاب المشيخة تصنيف الحسن بن محبوب، أبو أيّوب عن سماعة بن مهران قال: سألت عن أبي عبداللّه ﷺ عن الرجل يزارع ببذره (وذكر نحوه) الّا أنّ فيه خذ منّي بذرك.

۱۸۰۰ ۲۴۴۵۷ (۲) نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ۱۶۵: ابن مسلم قال: سئل أبو جعفر ﷺ عن مزارعة المسلم المشرك يكون من المسلم البذر جريب وذكر نحو ما في الفقيه (وزاد) قلت: الذي زرعه في الأرض لم يشتره انّما هو شيء كان عنده قال يقوّمه قيمة كما يباع يومئذ ثمّ يأخذ نصف القيمة ونصف النفقة ويشاركه.

۱۷۹۸ (۲) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی روایت می‌شود که امام صادق‌؈ فرمود: «اگر میوهٔ زمین یک سال یا بیشتر برای تو آشکار شود، اجارهٔ آن شایسته است، در غیر این صورت جایز نیست.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجم از باب‌های زکات غلّات، مطالبی هست که بر ذیل باب دلالت می‌کند و در تعدادی از روایات باب دوم از باب‌های معاملهٔ میوه‌ها، مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

و در روایت یکم از باب هفدهم از باب‌های مزارعه آنچه مناسب با این باب هست.

باب ۱۶

جواز شریک شدن در زراعت پس از کشت

۱۷۹۹ (۱) سماعه گوید: «از امام؈ دربارهٔ مزارعه سؤال کردم و گفتم: شخصی صد جریب زمین یا کمتر یا بیشتر از آن را گندم یا جو یا بذر دیگری می‌کارد. پس از کاشت، شخص دیگری نزد او می‌آید و می‌گوید: بهای نصف بذری را که کاشته‌ای از من بگیر و نصف دیگر هزینه‌های آن نیز برعهدهٔ من و مرا در این کشت، شریک کن.

امام؈ فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: اگر صاحب بذر آن را نخریده و آن را از قبل داشته باشد، [حکم آن چیست]؟

امام؈ فرمود: آن را به همان گونه که معامله می‌شود، قیمت می‌کند و نصف بهای آن و نصف هزینه‌اش را می‌گیرد.»

با سند دیگری آمده است که سماعه از امام صادق؈ سؤال کرد: «شخصی صد جریب زمین را گندم یا جو یا چیز دیگری می‌کارد. پس از کاشت، شخص دیگری نزد او می‌آید و می‌گوید: نیمی از بذر و نیمی از هزینه‌هایت را در این زمین از من بگیر تا من با تو شریک شوم.

امام؈ فرمود: اشکالی در آن نیست.»

۱۸۰۰ (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر؈ دربارهٔ مزارعهٔ مسلمان و مشرک که مسلمان بذر را می‌دهد سؤال شد...» ادامهٔ این حدیث همانند حدیث پیشین است و در ادامهٔ آن آمده است: «گفتم: کسی که بذر را کاشته است، آن را نخریده، بلکه آن را داشته است.

امام؈ فرمود: مانند زمان فروش، آن را قیمت می‌کند، آن‌گاه نصف بهای آن و نصف هزینه‌های دیگر را می‌گیرد و او را شریک می‌کند.»

۱۸۰۱ ۳۴۴۵۸ (۳) **الدعائم** ۷۳/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ انّه سُئِل عن رجل احترث ارضاً فقال له رجل خذ منّى نصف البذر ونصف نفقتك وأشركنى فى الزّرع واتّفقا على ذلك فهو جائز.

(۱۷)

باب جواز مشاركة المسلم المشرك فى المزارعة على كراهيّة

۱۸۰۲ ۳۴۴۵۹ (۱) **كافى** ۲٦۸/۵: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن **سماعة** قال: سألته عن مزارعة المسلم المشرك فيكون من عند المسلم البذر والبقر وتكون الأرض والماء والخراج والعمل على العلج قال: لا بأس به قال وسألته عن المزارعة قلت: الرجل يبذر فى الأرض مائة جريب أو أقلّ أو أكثر طعاماً أو غيره فيأتيه رجل فيقول خذ منّى نصف ثمن هذا البذر الذى زرعته فى الأرض ونصف نفقتك علىّ وأشركني فيه قال: لابأس قلت: وان كان الذى يبذر فيه لم يشتره بثمن وانّما هو شىء كان عنده قال: فليقوّمه قيمة كما يباع يومئذ فليأخذ نصف الثمن ونصف النفقة ويشاركه.

۱۸۰۳ ۳۴۴٦۰ (۲) **تهذيب** ۱۹۴/۷: الحسين عن الحسن عن زرعة عن **سماعة** قال: سألته عن مزارعة المسلم للمشرك (وذكر مثله الى قوله على العلج قال: لابأس به) وزاد وسألته عن الأرض يستأجرها الرجل بخمس ماخرج منها أو بدون ذلك أو بأكثر ممّا خرج منها من الطعام والخراج على العلج قال لابأس **المقنع** ۱۳۰: سئل عن مزارعة المسلم المشرك وذكر نحوه.

۱۸۰۴ ۳۴۴٦۱ (۳) **نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى** ۱۷۰: وسئل أبو عبداللّه ﷺ عن المتقبّل أرضاً وقرية علوجاً بمال معلوم قال: أكره أن يسمّى العلوج فان (لم ـ خ) يسمّ علوجاً فلا بأس به.

وتقدّم فى رواية سماعة (۱۱) من باب (۴) ماورد من النهى عن بيع المحاقلة من أبواب بيع الثمار ج ۲۳ قوله: رجل زارع مسلماً أو معاهداً فأنفق فيه نفقة ثمّ بدا له فى بيعه أله ذلك قال يشتريه بالورق **ولاحظ** باب (۵) جواز تقبّل أحد الشريكين بحصّة شريكه **وفى** أحاديث باب (۸) كراهة مشاركة الذمّى من أبواب الشركة ج ۲۳ مايدلّ على ذلك، ويمكن أن يستدلّ على جواز ذلك باطلاقات الاحاديث الواردة فى صحّة المزارعة والمساقاة **وفى** رواية ابن مسلم (۲) من الباب المتقدّم قوله: سئل ﷺ عن مزارعة المسلم المشرك الخ.

۱۸۰۱ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق؈ سؤال شد: «شخصی زمینی را کشت می‌کند، آن‌گاه دیگری به او می‌گوید: نیمی از بذر و نیمی از هزینه‌ات را از من بگیر و مرا در زراعت خود شریک کن و بر آن توافق می‌کنند.

امام صادق؈ فرمود: این کار جایز است.»

باب ۱۷

جواز شراکت مسلمان و مشرک در مزارعه

۱۸۰۲ (۱) سماعه گوید: «از امام؈ دربارهٔ مزارعهٔ مسلمان و مشرک سؤال کردم به این صورت که بذر و گاو از مسلمان و زمین و آب و خراج و کار، از کافر باشد.

امام؈ فرمود: اشکال ندارد.

و از امام؈ دربارهٔ مزارعه سؤال کردم و گفتم: شخصی صد جریب زمین یا کمتر یا بیشتر از آن را بذر می‌کارد، آن‌گاه شخص دیگری نزد او می‌آید و می‌گوید: نیمی از بهای بذر کاشته شده و نیمی از هزینه‌های آن به عهدهٔ من و مرا در زراعت خود شریک کن.

امام؈ فرمود: اشکال ندارد.

گفتم: اگر کسی که بذر را کاشته، آن را نخریده و آن را از پیش داشته باشد؟

امام؈ فرمود: همان‌گونه که در آن زمان فروخته می‌شود، قیمت می‌کند و نصف بهای بذر و نصف هزینه را می‌گیرد و او را شریک می‌کند.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۸۰۳ (۲) سماعه گوید: «از امام؈ دربارهٔ مزارعهٔ مسلمان و مشرک سؤال کردم...» در این حدیث، پرسش نخست حدیث پیشین آمده است و این گونه ادامه می‌یابد: «و از امام؈ دربارهٔ زمینی سؤال کردم که شخصی آن را به یک پنجم از محصول آن یا به کمتر یا بیشتر اجاره می‌کند و مالیات آن بر صاحب زمین است. امام؈ در این باره فرمود: اشکال ندارد.»

۱۸۰۴ (۳) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی آمده است: «از امام صادق؈ دربارهٔ کسی که زمین و ساکنان کافر قریه‌ای را در برابر مبلغ معینی می‌پذیرد، سؤال کردم. امام؈ فرمود: نام بردن از کافران غیر عرب برای من ناخوشایند است. پس اگر نامی از کافران غیر عرب به میان نیاورد، اشکال ندارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یازدهم از باب چهارم از باب‌های معاملهٔ میوه‌ها این گفته که: «شخصی با مسلمان یا کافر معاهدهٔ مزارعه و مبلغی در این راه هزینه می‌کند، سپس تصمیم به فروش آن می‌گیرد، آیا چنین حقی دارد؟

امام؈ فرمود: با درهم آن را می‌خرد.»

باب پنجم را بنگر و در روایات باب هشتم از باب‌های شرکت، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند و می‌توان برای جواز این مطلب به اطلاقات روایات وارد شده در صحت مزارعه و مساقات استدلال کرد.

و در روایت دوم از باب پیشین این گفته که: «از امام؈ دربارهٔ مزارعهٔ مسلمان با مشرک سؤال شد...»

(۱۸)

باب حکم من أجار أرضاً وزاد السلطان على المستأجر

۱۸۰۵ ۳٤٤٦۲ (۱) تهذیب ۲۰۸/۷: احمد بن محمّد بن عیسی عن علی بن الحکم (عن الحکم ـ خ) بن مسکین عن سعید الکندی قال: قلت لأبی عبدالله ﷺ: انّی آجرت قوماً أرضاً فزاد السلطان علیهم قال أعطهم فضل ما بینهما قلت: أنا لا أظلمهم ولم أزد علیهم قال: انّهم انّما زادوا على أرضك.

(۱۹)

باب عدم جواز السخرة[1] الّا مع الشرط واستحباب الرفق بالفلّاحین وتحریم ظلمهم

۱۸۰٦ ۳٤٤٦۳ (۱) کافی ۲۸٤/٥: أبو علیّ الأشعری عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان تهذیب ۱٥٤/۷: الحسین بن سعید عن صفوان عن ابن مسکان عن الحلبیّ عن أبی عبدالله ﷺ قال: کان امیرالمؤمنین ﷺ یکتب الی عمّاله لا تسخروا المسلمین ومن سألکم غیر الفریضة فقد اعتدی فلا تعطوه وکان یکتب یوصی بالفلّاحین خیراً وهم الأکّارون. النوادر لأحمد بن محمّد بن عیسی ۱٦٤: عن أبی جعفر ﷺ قال: کان علی ﷺ یکتب (وذکر نحوه).

۱۸۰۷ ۳٤٤٦٤ (۲) کافی ۲۸۳/٥: حمید بن زیاد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن غیر واحد عن أبان ومحمّد بن یحیی عن عبدالله بن محمّد عن علی بن الحکم عن أبان تهذیب ۱٥۳/۷: الحسین بن سعید عن القاسم بن محمّد وفضالة بن أیّوب عن أبان عن اسماعیل (بن ـ یب) الفضل (الهاشمی ـ کا) قال: سألت أبا عبدالله ﷺ عن السخرة فی القری ومایؤخذ من العلوج والأکرة (اذا نزلوا ـ یب) (فی ـ کا) القری فقال اشترط[2] علیهم (ذلك ـ یب) فما اشترط

---

۱. السخرة وزان غرفة ماسخرت من خادم أودابّة بلا أجر ولا ثمن والسخری بالضمّ بمعناه وسخّرته فی العمل استعملته مجّاناً.
۲. یشترط ـ یب.

باب ۱۸

حکم اجاره زمین و افزایش خراج از سوی حاکم

(۱) سعید کندی گوید: «به امام صادق‌ﷺ گفتم: من زمینی را به گروهی اجاره دادم، آن‌گاه حاکم بر خراج آنان افزود. ۱۸۰۵

امامﷺ فرمود: افزودهٔ آن را به آنان بپرداز.

گفتم: من به آنان ستم نکرده‌ام و چیزی بر آنان نیفزوده‌ام.

امامﷺ فرمود: آنان بر خراج زمین تو افزوده‌اند.»

باب ۱۹

عدم جواز بیگاری کشیدن و استحباب مدارا با کشاورزان و ظلم نکردن به آنان

(۱) حلبی از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنانﷺ به کارگزاران خویش مرقوم می‌فرمود: مسلمانان را به بیگاری نکشید و هرکس افزون بر زکات چیزی از شما درخواست کند (یا هرکس درخواست کاهش زکات را کند)، از حق خود تجاوز کرده است، پس به وی ندهید! ۱۸۰۶

و امیر مؤمنانﷺ پیوسته در نامه‌هایش نیکی کردن به کشاورزان را سفارش می‌کرد و مقصود از آنان، کارگران روزمزد هستند.»

(۲) اسماعیل بن فضل هاشمی گوید: «از امام صادقﷺ دربارهٔ بیگاری کشیدن در روستاها و باج گرفتن از کافران و کارگران هنگام آمدن آنان به روستاها سؤال کردم. ۱۸۰۷

امامﷺ فرمود: با آنان شرط کن، پس هر چه از درهم‌ها و کارکردن و چیزهای دیگر با آنان شرط کنی، متعلق به توست ولی بدون قرار داد و شرط حق نداری چیزی از آنان بگیری، هرچند روشن و بدیهی باشد که هرکس به آن زمین یا دهکده پا می‌گذارد، از آنها آن چیز را می‌گیرد.

عليهم من الدراهم والسخرة وما سوى ذلك فهو[۱] لك وليس (لك ـ كا) أن تأخذ منهم شيئاً حتّى تشارطهم وان كان كالمستيقن[۲] انّ (كلّ ـ كا) من نزل تلك (الأرض أو ـ يب) القرية اخذ منه ذلك قال: وسألته عن رجل بنى فى حقّ له الى جنب[۳] جار (له ـ كا) بيوتاً أو داراً فتحوّل أهل دار جار له[۴] (اليه ـ يب) أله ان يردّهم وهم (له ـ يب) كارهون؟ فقال: هم أحرار ينزلون حيث شاؤوا ويتحوّلون حيث شاؤوا ـ.

۱۸۰۸ ۲٤٤٦٥ (۳) **كافى** ۲۸٤/۵: على بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير **تهذيب** ۱۵٤/۷ الحسين بن سعيد عن ابن أبى عمير عن جميل بن درّاج عن **علىّ الأزرق** قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: وصّى[۵] رسول الله صلى الله عليه وآله عليّاً عليه السلام عند موته فقال: يا علىّ لا يظلم الفلّاحون بحضرتك ولا يزداد[۶] على أرض وضعت عليها ولا سخرة على مسلم (يعنى الأجير ـ كا).

۱۸۰۹ ۲٤٤٦٦ (٤) **كافى** ۳۰٦/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد او غيره عن ابن محبوب عن عبدالعزيز العبدى عن **تفسير العيّاشى** ۲۸٤/۱: **عبدالله بن أبى يعفور** قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: من زرع حنطة فى أرض فلم يزك زرعه أو خرج زرعه كثير الشعير فبظلم عمله فى ملك رقبة الأرض أو بظلم لمزارعيه وأكرته لأنّ الله عزّ وجلّ يقول: ﴿فَبِظُلۡمٖ مِّنَ ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا عَلَيۡهِمۡ طَيِّبَٰتٍ أُحِلَّتۡ لَهُمۡ﴾ يعنى لحوم الابل والبقر والغنم وقال: انّ اسرائيل كان اذا أكل من لحم الابل هيّج عليه وجع الخاصرة فحرّم على نفسه لحم الابل وذلك (من ـ العيّاشى) قبل أن تنزل[۷] التوراة فلما نزلت التوراة لم يحرّمه ولم يأكله. **تفسير القمى** ۱۵۸/۱: حدّثنى أبى عن ابن محبوب عن **عبدالله بن أبى يعفور** قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: من زرع حنطة فى أرض (وذكر نحوه الى قوله ـ طيّبات احلّت لهم) وزاد ﴿وَبِصَدِّهِمۡ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ كَثِيرٗا﴾ هكذا أنزلها الله فاقرؤها هكذا: وما كان الله ليحلّ شيئاً

---

۱. فيجوز ـ يب. ۲. كالمتيقّن ـ يب. ۳. جانب ـ يب.
٤. جاره ـ يب. ۵. أوصى ـ يب. ٦. تزاد ـ يب.
۷. ينزل ـ العياشى.

و سؤال کردم: شخصی در ملک خود در کنار خانهٔ دیگری چند اتاق یا خانه‌ای می‌سازد و به آنجا نقل مکان می‌کند. آیا صاحب خانهٔ قبلی می‌تواند آنان را بر خلاف تمایل‌شان از آنجا براند؟

امام﷣ فرمود: آنان آزاد هستند در هر کجا که بخواهند ساکن می‌شوند و به هر کجا که بخواهند نقل مکان می‌کنند.»

(۳) علی ازرق از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ هنگام رحلت به علی﷣ سفارش کرد و فرمود: ای علی! مبادا در حضور تو به کشاورزان ستم شود و بر زمینی که تو خراج بسته‌ای، خراج آن افزایش داده شود و کارگر مسلمانی به بیگاری گرفته شود!» ۱۸۰۸

(۴) عبدالله بن ابی یعفور از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس در زمینی گندم بکارد و زراعتش رشد نکند یا جو در آن زیاد بروید، به دلیل تصاحب ظالمانهٔ زمین یا ستم به مزارعه کنندگان با وی یا ستم به کشاورزانش است؛ زیرا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «پس به دلیل ظلمی از سوی یهودیان، پاکی‌هایی که بر آنان حلال شده بود برای‌شان حرام کردیم.» ۱۸۰۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مقصود گوشت شتر و گاو و گوسفند است و می‌فرماید: یعقوب هرگاه گوشت شتر می‌خورد، پهلوهایش درد می‌گرفت. پس گوشت شتر را برخود حرام کرد و این ماجرا مربوط به پیش از فرود آمدن تورات بود ولی پس از نزول تورات، حضرت موسی﷣ آن را بر خود حرام نکرد و از آن نخورد.»

این حدیث با سند دیگری نیز از عبدالله بن ابی یعفور تا پایان آیهٔ قرآن روایت شده و این گونه ادامه می‌یابد: «و به دلیل جلوگیری بسیار آنان از راه خدا» خداوند این‌گونه این آیه را نازل فرمود و به همین صورت نیز آن را بخوانید و چنین نیست که خداوند در کتاب خود چیزی را حلال کند و پس از حلال کردن، آن را حرام کند و نه این‌که چیزی را حرام کند و پس از حرام کردن، آن را حلال کند.

في كتابه ثمّ يحرّمه من بعد ما أحلّه ولا أن يحرّم شيئاً ثمّ يَحلّه من بعد ما حرّمه قلت: وكذلك أيضاً قوله: ﴿وَمِنَ ٱلْبَقَرِ وَٱلْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَآ﴾ قال: نعم. قلت: فقوله ﴿إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَٰٓءِيلُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ﴾ قال: انّ اسرائيل كان و ذكر مثله.

(٢٠)

باب جواز النزول على أهل الخراج ثلاثة أيّام

١٨١٠ ٣٤٤٦٧ (١) **كافى** ٢٨٤/٥: على بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن **الحلبيّ** عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ينزل على أهل الخراج ثلاثة أيّام.

١٨١١ ٣٤٤٦٨ (٢) **كافى** ٢٨٤/٥: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن سهل بن زياد عن ابن محبوب عن ابن سنان **تهذيب** ١٥٣/٧: الحسين بن سعيد عن النضر عن **عبدالله بن سنان** عن أبي عبدالله عليه السلام قال: (سألته عن ـ يب) النزول على أهل الخراج (فقال ـ يب) ثلاثة أيّام (يب ـ روى ذلك عن النبيّ صلى الله عليه وآله) **فقيه** ١٥٢/٣: سأل أبا عبدالله عليه السلام **عبدالله** بن سنان عن النزول (وذكر مثل يب).

١٨١٢ ٣٤٤٦٩ (٣) **تهذيب** ١٥٣/٧: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن **محمّد** قال: سألته عن النزول على أهل الخراج فقال: ينزل عليهم ثلاثة أيّام. **مستدرك** ١٨١/١٣: الشيخ الطوسي في النهاية: روى عن أبي عبدالله عليه السلام أنّه سئل عن النزول (وذكر مثله) ثمّ قال ـ وروى ذلك عن النبيّ صلى الله عليه وآله. **قرب الاسناد** ٨٠: هارون بن مسلم عن مسعدة بن زياد عن جعفر عن أبيه أنّ رسول الله صلى الله عليه وآله أمر بالنزول على اهل الذمّة ثلاثة ايّام وقال اذا قام قائمنا اضمحلّت القطايع فلا قطايع.

وتقدّم في أحاديث باب (١٧) حكم النزول على الغريم من أبواب الدين ج ٢٣ ما يناسب ذلك.

ويأتي في أحاديث باب (٢٣) ما ورد في انّ حدّ الضيافة ثلاثة ايّام من أبواب الأطعمة ج ٢٩ ماله مناسبة بالمقام.

عبدالله بن ابی یعفور گوید: «گفتم: آیا این سخن خداوند نیز به همین گونه است؟ «پیه‌های گاو و گوسفند را بر آنان حرام کردیم.»

امامؑ فرمود: آری.

گفتم: این سخن خداوند چطور؟ «مگر آنچه یعقوب بر خود حرام کرد.»

امامؑ فرمود: همانا یعقوبؑ...»

ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

باب ۲۰

جواز سه روز مهمان اهل خراج شدن

(۱) حلبی از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «تا سه روز می‌توان مهمان اهل خراج شد.» ۱۸۱۰

(۲) عبدالله بن سنان از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «مهمان اهل خراج شدن تا سه روز است.» ۱۸۱۱

این حدیث بر اساس گزارش دیگر این گونه است: عبدالله بن سنان گوید: «از امام صادقؑ دربارهٔ مهمان شدن بر اهل خراج سؤال کردم. امامؑ فرمود: سه روز.»

(۳) محمد گوید: «از امامؑ دربارهٔ مهمان شدن بر اهل خراج سؤال کردم. امامؑ فرمود: تا سه روز می‌توان مهمان آنها شد.» ۱۸۱۲

این حدیث از پیامبر اکرمﷺ نیز روایت شده است.

مسعدة بن زیاد از امام صادقؑ از پدرشؑ روایت می‌کند که فرمود: «همانا پیامبر اکرمﷺ وارد شدن بر اهل ذمّه را تا سه روز دستور داد و فرمود: هنگام ظهور قائم ما (عج) واگذار کردن زمین‌های خراج پایان می‌یابد، پس زمین خراجی در کار نخواهد بود.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفدهم از باب‌های بدهی، مناسب با این بحث هست.

می‌آید:

در روایات باب دویست و سی‌ام از باب‌های خوراکی‌ها، مناسب با این مقام خواهد آمد.

(۲۱)

باب حكم ماذا اختلف صاحب الأرض والمزارع في أن الزّرع مزارعة أم لا

۱۸۱۳ ۲٤٤۷۰ (۱) الدعائم ۲/۷۳: عن جعفر بن محمّدﷺ أنّه سئل عن رجل زرع أرض رجل فقال: أذن لي في زرعها على مزارعة كذا وكذا وأنكر صاحب الأرض أن يكون أذن له فقالﷺ: القول (في ذلك ـ خ) قول صاحب الأرض مع يمينه الّا أن يكون علم به حين زرع أرضه وقامت بذلك عليه البيّنة فيكون القول قول المزارع مع يمينه في المزارعة الّا أن يأتي بما لا يشبه فيكون على المزارع مثل كراء الأرض ولا يقلع الزرع.

(۲۲)

باب ماورد في أنّ شرار النّاس الزّارعون

وتقدم في رواية الدعّائم (١٤) من باب (١) جملة ممّا يستحبّ للتاجر اويجب من أبواب ما يستحبّ للتاجر ج ۲۳ قولهﷺ: انّ شرّ هذه الأمّة التجّار والزّارعون الّا من شحّ على دينه.
وفي رواية جعفر بن أحمد (١٥) قولهﷺ: شرار النّاس الزّارعون والتّجّار الّا من شحّ منهم على دينه.

باب ۲۱

حکم اختلاف صاحب زمین و کشاورز در مزارعه بودن زمین

(۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امام صادق‌ؑ سؤال شد: «شخصی زمین دیگری را کشت می‌کند و می‌گوید: صاحب زمین بر اساس قرار داد مزارعه به فلان مقدار به من اجازه داد و صاحب زمین منکر اجازه دادن به اوست. ۱۸۱۳

امامؑ فرمود: [پیش از کشت] سخن مالک زمین همراه با سوگندش پذیرفته است مگر آن‌که صاحب زمین پس از کشت آگاه شود و بیّنه بر این مطلب گواهی دهد. در این صورت ادعای کشاورز همراه با سوگندش دربارهٔ مزارعه پذیرفته است. مگر آن‌که ادعای کشاورز متناقض باشد که در این صورت باید اُجرت المثل زمین را بپردازد و زراعتش کَنده نمی‌شود.»

باب ۲۲

نکوهش کشاورزان

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهاردهم از باب یکم از باب‌های مستحبات تاجر فرمودهٔ پیامبرﷺ که: «همانا بدترین این امت، بازرگانان و کشاورزان هستند مگر کسانی که به شدت بر دین خود ملتزم باشند.»

و در روایت پانزدهم فرمودهٔ پیامبر اکرمﷺ که: «بدترین مردم کشاورزان و بازرگانان هستند، مگر کسانی از آنان که به شدت بر دین‌شان ملتزم باشند.»

كتاب احياء الموات وأبوابه

وما يناسبه

(۱)

باب انّ من احيا أرضاً مواتاً أو غرس غرساً أو حفر وادياً فهى له ولو كان ذمّيّاً قضاءً من اللّهﷻ ورسولهﷺ وحكم شراء الارضين من اليهود والنصارى ومن اسلم

قال اللّه تعالى فى سورة الاعراف (۷): ۱۲۸: ﴿إِنَّ ٱلْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ وَٱلْعَـٰقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾.

۱۸۱٤ ۲٤٤۷۱ (۱) **كافى ۲۷۹/۵**: **تهذيب ۱۵۲/۷**: **استبصار ۱۰۸/۳**: على بن ابراهيم عن أبيه عن حمّاد عن حريز عن زرارة ومحمّد بن مسلم وأبى بصير وفضيل وبكير وحمران وعبدالرحمن بن أبى عبداللّه عن أبى جعفر وأبى عبداللّه عليهما السلام قالا: قال رسول اللّهﷺ: من أحيا (أرضاً ـ يب) مواتاً فهى له.

۱۸۱۵ ۲٤٤۷۲ (۲) **كافى ۲۷۹/۵**: على بن ابراهيم عن أبيه عن حمّاد عن حريز عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال: قال رسول اللّهﷺ: من أحيا مواتاً فهو له.

۱۸۱٦ ۲٤٤۷۳ (۳) **فقيه ۱۵۲/۳**: روى الحسن بن محبوب عن عبداللّه بن سنان عن أبى عبداللّه عليه السلام قال: سئل وأنا حاضر عن رجل أحيا أرضاً مواتاً فكرى فيها نهراً وبنى بيوتاً وغرس نخلا وشجراً فقال: هى له وله أجر بيوتها وعليه فيها العشر فيما سقت السماء أو سيل واد

فصل دوازدهم

باب‌های زمین و احیای موات

باب ۱

حکم مالک شدن زمین مرده به وسیله احیا و خریدن زمین از یهودیان و مسیحیان و مسلمانان

خداوند تعالی می‌فرماید:

قطعاً زمین ملک خداست، برای هر یک از بندگانش که بخواهد، آن را به ارث می‌گذارد و فرجام کار برای پرهیزگاران است.[1]

۱۸۱۴ (۱) زراره، محمد بن مسلم، ابو بصیر، فضیل، بکیر، حمران و عبدالرحمان بن ابی عبدالله از امام باقر﷣ و امام صادق﷣ روایت می‌کنند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس زمین مرده‌ای را آباد کند، آن زمین متعلق به اوست.»

۱۸۱۵ (۲) زراره از امام باقر﷣ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس زمین مرده‌ای را آباد کند، آن زمین متعلق به اوست.»

۱۸۱۶ (۳) عبدالله بن سنان گوید: «نزد امام صادق﷣ بودم که از وی سؤال شد: شخصی زمین مرده‌ای را آباد می‌کند، در آن نهر حفر می‌کند، اتاق می‌سازد و نخل و درخت می‌کارد.

امام﷣ فرمود: آن زمین متعلق به اوست و اجاره بهای اتاق‌های آن مال اوست و یک‌دهم محصولاتی را که با آب باران یا سیل یا چشمه آبیاری می‌شود باید بپردازد و محصولاتی که با دلو آبیاری می‌شود یک‌بیستم.»

---

۱. اعراف ۷ / ۱۲۸.

أو عين وعليه فيما سقت الدوالي والغرب[1] نصف العشر.

۱۸۱۷ ۳٤٤٧٤ (٤) **العوالى ١/٤٤**: قال النبيّ ﷺ: عادي الأرض[2] للّه ولرسوله ثمّ هي لكم منّي فمن أحيا مواتاً فهي له.

۱۸۱۸ ۳٤٤٧٥ (٥) **المجازات النبويّة ٢٥٥**: من ذلك قوله (النبيّ) عليه الصلاة والسلام: من أحيا أرضاً ميتة فهي له. وليس لعرق ظالم حقّ. **العوالى ٤٨٠/٣**: روى هشام بن عروة عن أبيه عن سعيد بن زيد بن نفيل أنّ النبيّ ﷺ قال: من أحيا أرضا (وذكر مثله).

۱۸۱۹ ۳٤٤٧٦ (٦) **العوالى ٤٨٠/٣**: في الحديث عن (النبيّ) ﷺ موتان الأرض[3] للّه ورسوله فمن أحيا منها شيئاً فهو له.

۱۸۲۰ ۳٤٤٧٧ (٧) **العوالى ٤٨٠/٣**: روى سمرة بن جندب أنّ النبيّ ﷺ قال: من أحاط حائطاً على أرض فهي له.

۱۸۲۱ ۳٤٤٧۸ (٨) **كافى ٢٧٩/٥**: **تهذيب ١٥٢/٧**: **استبصار ١٠٧/٣**: على بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن محمّد بن حمران عن محمّد بن مسلم قال: سمعت أبا جعفر ﷺ يقول: أيّما قوم أحيوا شيئاً من الأرض وعمروها فهم أحقّ بها وهي لهم.

۱۸۲۲ ۳٤٤٧۹ (٩) **تهذيب ١٤٩/٧**: الحسين بن سعيد عن فضالة عن جميل بن درّاج عن محمّد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ قال: أيّما قوم أحيوا شيئاً من الأرض أو عمروها فهم أحقّ بها.

۱۸۲۳ ۳٤٤۸۰ (١٠) **العوالى ٤٨٠/٣**: روى عن النبيّ ﷺ قال: من سبق الى ما لا يسبقه اليه مسلم فهو أحقّ به.

۱۸۲٤ ۳٤٤۸۱ (١١) **مستدرك ١١٢/١٧**: في درر اللئالي عن جابر الأنصاري أنّ رسول اللّه ﷺ قال: من أحيا أرضاً ميتة فله فيها أجر وما أكلت الدّوابّ منه فهو له صدقة.

---

١. اى الدلو العظيمة.

٢. والعادى القديم والبئر العادية القديمة كأنّها نسبة الى عاد قوم هود وكلّ قديم ينسبونه الى عاد ـ مجمع.

٣. المَوَتان من الارض: مالم يستخرج ولا أُعْتُمِرَ ـ الموتان يعني مواتها الذى ليس ملكا لا حد وفيه لغتان سكون الواو وفتحها مع فتح الميم.

۱۸۱۷ (۴) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «زمین‌های خشک و سخت متعلق به خدا و پیامبرﷺ است و سپس از طرف من، مال شماست. پس هرکس زمین مرده‌ای را آباد کند، متعلق به اوست.»

۱۸۱۸ (۵) در کتاب المجازات النبویه روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس زمین مرده‌ای را آباد کند، متعلق به اوست و ریشه‌های گیاهان و کارهای ظالمانه سبب ایجاد حقی نسبت به زمین نمی‌شود.»

این حدیث از سعید بن زید بن نفیل نیز روایت شده است.

۱۸۱۹ (۶) در کتاب العوالی روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «زمین‌های مرده متعلق به خدا و پیامبر است. هرکس چیزی از آن را آباد کند، آن زمین مال اوست.»

۱۸۲۰ (۷) سمرة بن جندب روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس به دور زمینی دیوار کشد، آن زمین مال اوست.»

۱۸۲۱ (۸) محمد بن مسلم از امام باقر؈ روایت می‌کند که فرمود: «هر گروهی که بخشی از زمین را زنده و آباد کنند، آنان به آن زمین سزاوارترند و آن متعلق به آن هاست.»

۱۸۲۲ (۹) محمد بن مسلم از امام باقر؈ روایت می‌کند که فرمود: «هر گروهی که بخشی از زمین را زنده یا آباد کنند، آنان به آن زمین سزاوارترند.»

۱۸۲۳ (۱۰) در کتاب العوالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به چیزی پیشی گیرد که هیچ مسلمانی به سوی آن پیشی نگرفته است، به آن سزاوارتر است.»

۱۸۲۴ (۱۱) جابر انصاری روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس زمین مرده‌ای را آباد کند، به خاطر آن پاداش خواهد داشت و هر چه حیوانات از آن بخورند، برای وی صدقه است.»

۱۸۲۵ ۲۴۴۸۲ (۱۲) **كافى** ۲۷۹/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن **تهذيب** ۱۵۲/۷: (الحسن ـ يب) بن محبوب عن هشام بن سالم عن **أبى خالد الكابلى** عن أبى جعفر ﷺ قال: وجدنا فى كتاب على ﷺ ﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ أنا وأهل بيتى الّذين أورثنا الأرض ونحن المتّقون والأرض كلّها لنا فمن أحيا أرضاً من المسلمين فليعمرها وليؤدّ خراجها إلى الإمام من أهل بيتى وله ما أكل منها فان تركها أو[1] أخرجها فأخذها رجل من المسلمين من بعده فعمرها وأحياها فهو أحقّ بها من الذى تركها فليؤدّ خراجها الى الامام من أهل بيتى وله ما أكل حتّى يظهر القائم ﷺ من أهل بيتى بالسيف فيحويها فيمنعها[2] ويخرجهم منها كما حواها رسول اللّهﷺ ومنعها الّا ما كان فى أيدى شيعتنا (فانّه ـ كا) يقاطعهم[3] على ما (كان ـ يب) فى أيديهم ويترك الأرض فى أيديهم. **تفسير العيّاشى** ۲۵/۲: عن أبى خالد الكابلى عن أبى جعفر ﷺ قال وجدنا (وذكر نحوه).

۱۸۲۶ ۲۴۴۸۳ (۱۳) **كافى** ۲۸۰/۵: **تهذيب** ۱۵۱/۷: **استبصار** ۱۰۷/۳: علىّ بن إبراهيم عن أبيه عن النوفلىّ عن **السكونىّ** عن أبى عبداللّه ﷺ قال: **فقيه** ۱۵۱/۳: قال النّبيّﷺ[4]: من غرس شجراً (بديّاً ـ فقيه) أو حفر وادياً (بدئاً ـ كا)[5] لم يسبقه إليه أحد أو[6] أحيا أرضاً ميتة فهى له قضاءً من اللّه ﷻ ورسولهﷺ. **المقنع** ۱۳۲: وقد قال النّبيّﷺ: من غرس شجراً بيده (وذكر نحوه).

۱۸۲۷ ۲۴۴۸۴ (۱۴) **نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى** ۱۶۷: وعن أبى جعفر ﷺ قال ومن اشترى أرض اليهود وجب عليه ما يجب عليهم من خراجها وأيّ أرض ادّعاها أهل الخراج لا يشتريها المشتري الّا برضاهم.

وتقدّم فى رواية ابن أبى نصر (۱) من باب (۵) وجوب الزّكاة فيما حصلت من الأراضى الخراجيّة من أبواب زكاة الغلّات ـ ج ۹: قوله ﷺ: من أسلم طوعاً تركت أرضه فى يده الخ.

---

۱. و ـ يب.　۲. ويمنعها ـ كا.　۳. فيقاطعهم ـ يب.

۴. رسول اللّه ـ كا.

۵. بديّاً ـ يب صا ـ البديّ: البئر الّتي حفرت في الاسلام وليست بعاديّة ـ مجمع.

۶. و ـ كا.

۱۸۲۵ (۱۲) ابو خالد کابلی از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «دربارهٔ آیه: «به راستی زمین متعلق به خداست به هر یک از بندگانش که بخواهد آن را ارث می‌دهد و سرانجام کار برای پرهیزگاران است.» در کتاب علیؑ آمده است: مقصود، من و خاندان من هستیم که زمین را برای ما به ارث گذاشت و پرهیزگاران، ما هستیم و همه زمین متعلق به ماست و هر یک از مسلمانان زمینی را زنده کند، پس باید آن را آباد کند و مالیاتش را به پیشوایی از خاندان من بپردازد و هر چه از آن بهره برداری کرد، مال اوست. آن‌گاه اگر آن را رها کرد یا ویران کرد و پس از او یکی دیگر از مسلمانان آن را به دست آورد و زنده و آباد کرد، پس او نسبت به شخص اول که آن را ترک کرده است به زمین سزاوارتر است و باید خراجش را به پیشوایی از خاندان من تحویل دهد و آنچه از آن بهره برداری می‌کند، مال اوست تا قائم (عج) از خاندان من با شمشیر ظهور کند و آن را تصرف کند و دیگران را از تصرف در آن باز دارد و آنان را بیرون کند، همان گونه که پیامبر اکرمﷺ آن را فتح کرد و از تصرف دیگران در آن جلوگیری کرد، البته زمین‌هایی که در اختیار شیعیان ماست، از این حکم بر کنار است. همانا حضرت مهدی (عج) آن زمین‌ها را بر اساس همان قراردادی که در اختیارشان است، به آنان واگذار می‌کند و زمین را به آنان می‌دهد.»

۱۸۲۶ (۱۳) سکونی از امام صادقؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس درخت تازه‌ای بکارد یا نهر جدیدی احداث کند که پیش از وی دیگری چنین کاری نکرده باشد یا زمین مرده‌ای را زنده و آباد کند، بر اساس حکم خداوند و پیامبرش آن متعلق به اوست.»

۱۸۲۷ (۱۴) در کتاب نوادر احمد بن محمد بن عیسی از امام باقرؑ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس زمین یهودیان را بخرد، خراجی که بر آنان واجب بود، بر او واجب می‌شود و هر زمینی را اهل خراج ادعا کنند، کسی بدون رضایت آنان خریداری نمی‌کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب پنجم از باب‌های زکات غلاّت فرمودهٔ معصومؑ که: «هرکس با میل و رغبت مسلمان شود، زمینش به او واگذاشته می‌شود.»

و در روایت دوم فرمودهٔ امامؑ که: «هرکس با میل و رغبت مسلمان شود، زمین وی در دستش رها می‌شود و از او یک دهم و یک بیستم ـ زکات ـ گرفته می‌شود.»

و دیگر روایات باب را بنگر.

وفي رواية ابن أبى نصر (٢) قوله ﷺ: من أسلم تطوّعاً تركت أرضه في يده وأخذ منه العشر ونصف العشر ولاحظ ساير أحاديث الباب. وفى جميع أحاديث باب (٨٦) حكم الشراء من أرض الخراج من أبواب الجهاد ج ١٦ ما يدلّ على ذلك فراجع وفى رواية ابن مسلم (٨) من هذا الباب قوله: وقد ظهر رسول اللّهﷺ على أهل خيبر فخارجهم على أن يترك الأرض فى أيديهم يعملونها ويعمرونها وما بها بأس ولو اشتريت منها شيئاً وأيّما قوم أحيوا شيئاً من الأرض أو عملوه فهم أحقّ بها وهى لهم وفى رواية أبى بصير (٩) قوله: سألت أبا عبداللّه ﷺ عن شراء الأرضين من أهل الذمّة فقال لا بأس بأن يشترى منهم اذا عملوها وأحيوها فهى لهم وقد كان رسول اللّهﷺ حين ظهر على خيبر وفيها اليهود خارجهم على أمر وترك الأرض فى أيديهم يعملونها ويعمرونها وفى رواية زرارة (١٧) قوله ﷺ لا بأس بأن يشترى أرض أهل الذمّة اذا عمروها وأحيوها فهى لهم. ويأتى فى الباب التالى ومايتلوه ما يدلّ على ذلك.

(٢)

باب حكم من عطّل أرضاً ثلاث سنين أو أخذت منه ولم يطلبها ثلاث سنين أو ترك مطالبة حقّ له عشر سنين

١٨٢٨ ٢٤٤٨٥ (١) كافى ٢٩٧/٥: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ٢٣٣/٧: سهل بن زياد عن الريّان بن الصلت أو رجل عن ريّان عن يونس عن العبد الصالح ﷺ قال: انّ الأرض للّه ﷻ جعلها (اللّه ﷻ ـ يب) وقفاً[1] على عباده فمن عطّل أرضاً ثلاث سنين متوالية لغير (ما ـ خ) علّة أخرجت من يده ودفعت الى غيره ومن ترك مطالبة حقّ له عشر سنين فلا حقّ له[2].

---

١. رزقاً ـ يب.

٢. أقول هذه بظاهرها تنافي ما تثبت سلطنة المالك على ملكه فلابدّ أن يحمل قوله (اخرجت من يده ودفعت الى غيره) على أنّ العامر يعمرها ويؤدّى حقّ مالكها. أو على أنّ الارض لم تكن ملكاً لمن عطّلها ثلاث سنين بل انّه أخذها ليحييها ويعمرها ولم يفعل شيئاً وقوله (من ترك مطالبة حقّ له عشر سنين فلا حقّ له) يحمل إمّا على الابراء أو الإعراض أو العجز عن الاثبات فتأمّل.

در همهٔ روایات باب هشتاد و ششم از باب‌های جهاد، مطالبی است که بر این بحث دلالت می‌کند؛ به آنها مراجعه کنید.

در روایت هشتم از این باب این گفته که: «و به تحقیق پیامبر اکرمﷺ بر اهل خیبر پیروز شد، آن‌گاه خراج آنان را این گونه تعیین کرد که سرزمین خیبر را در اختیار آنان به حال خود واگذارد، تا آنها در آن کار و آن را آباد کنند و در آن اشکالی نیست، هرچند از آنان خریداری کنی و هر گروهی که بخشی از زمین را زنده و آباد کنند یا در آن کار کنند، پس آنان به آن زمین سزاوارترند و متعلق به آنان است.»

در روایت نهم این گفته که: «از امام صادقؑ دربارهٔ خریدن زمین از اهل ذمّه سؤال کردم. امامؑ فرمود: در صورتی که در آن کار کنند و آن را زنده و آباد کنند، آن زمین متعلق به آنهاست و خریدن آن از ایشان اشکال ندارد.

به تحقیق پیامبر اکرمﷺ هنگام پیروزی بر خیبر با آنان قرارداد خراج بست و زمین را در اختیارشان باقی گذارد تا در آن کار کرده و آبادش کنند.»

در روایت هفدهم فرمودهٔ معصومؑ که: «خریدن زمین اهل ذمه اشکال ندارد در صورتی که آن را زنده و آباد کنند؛ زیرا در این صورت زمین متعلق به آنهاست.»

می‌آید:

در دو باب بعدی، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

باب ۲

حکم سه سال معطل گذاشتن زمین و ...

۱۸۲۸ (۱) یونس از امام موسی بن جعفرؑ روایت می‌کند که فرمود: «زمین متعلق به خداوند عزیز و باشکوه است که آن را وقف (روزیِ) بندگانش کرده است. پس هرکس بدون دلیل، سه سال پی در پی زمینی را بی‌استفاده رها کند، از دستش گرفته و به دیگری واگذار می‌شود و هرکس ده سال حقّ خود را مطالبه نکند پس از آن حقّی نخواهد داشت.»

١٨٢٩ ٢٤٤٨٦ (٢) **المقنع ١٢٣**: واعلم أنّ من ترك داراً أو عقاراً أو أرضاً في يد غيره فلم يتكلّم ولم يطلب ولم يخاصم في ذلك عشر سنين فلا حقّ له.

١٨٣٠ ٢٤٤٨٧ (٣) **كافى ٢٩٧/٥**: **تهذيب ٢٣٣/٧**: على بن ابراهيم عن أبيه عن اسماعيل بن مرّار عن **يونس** عن رجل عن أبي عبداللّه ﷺ قال: من اخذت منه أرض ثمّ مكثت ثلاث سنين لا يطلبها لا تحلّ له[1] بعد ثلاث سنين أن يطلبها.

١٨٣١ ٢٤٤٨٨ (٤) **وسائل ٤٣٤/٢٥**: محمّد بن الحسين الرضى فى نهج البلاغة قال: قال أمير المؤمنين ﷺ: الحقّ جديد وان طالت عليه الأيّام والباطل مخذول وان نصره أقوام.

وتقدّم فى أحاديث الباب المتقدّم ما يناسب ذلك فراجع. ويأتى فى الباب التالى أيضاً ما يناسب المقام.

(٣)

باب حكم من يأتى الأرض الخربة الّتى كانت لمالكها فيستخرجها ويجرى أنهارها ويعمرها

١٨٣٢ ٢٤٤٨٩ (١) **تهذيب ١٤٨/٧**: الحسين بن سعيد عن النضر عن هشام بن سالم عن **سليمان بن خالد** قال: سألت أبا عبداللّه ﷺ عن الرجل يأتي الأرض الخربة فيستخرجها ويجرى أنهارها ويعمرها ويزرعها ماذا عليه قال: عليه الصدقة قلت فان كان يعرف صاحبها قال: فليؤدّ اليه حقّه.

١٨٣٣ ٢٤٤٩٠ (٢) **نوادر أحمد بن محمّد بن عيسى ١٦٦**: **ابن مسلم**[2] قال: سألت أبا جعفر ﷺ عن أرض خربة عمرها رجل وكسح[3] أنهارها هل عليه فيها صدقة قال: ان كان يعرف صاحبها فليؤدّ اليه حقّه.

١٨٣٤ ٢٤٤٩١ (٣) **كافى ٢٧٩/٥**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد وأحمد بن محمّد جميعاً عن **تهذيب ١٥٢/٧**: **استبصار ١٠٨/٣**: الحسن بن محبوب عن **معاوية بن وهب** قال: سمعت

---

١. لم تحلّ له ـ كا.
٢. عن ابن مسكان عن الحلبى ـ ك.
٣. أى نقّاه ونظّفه ـ مجمع.

۱۸۲۹ (۲) در کتاب المقنع آمده است: «و بدان که هرکس خانه یا مزرعه یا زمینی را در اختیار دیگری قرار دهد و به مدت ده سال دربارهٔ آن سخن نگوید و مطالبه نکند و به مشاجره و نزاع نپردازد، حقی نخواهد داشت.»

۱۸۳۰ (۳) یونس با واسطه از شخصی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس زمینی از او گرفته شود و به مدت سه سال آن را مطالبه نکند، پس از آن حقّ مطالبهٔ آن را ندارد.»

۱۸۳۱ (۴) در کتاب نهج البلاغه از امیر مؤمنان ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «حق، پایدار است هرچند روزهایی بر آن بگذرد و باطل، بدون کمک و یاری رها خواهد شد هرچند گروه‌هایی آن را یاری کنند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پیشین، مناسب با این بحث هست؛ مراجعه کنید.

می‌آید:

و در باب بعدی، مناسب با این مقام خواهد آمد.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۳

حکم آبادکردن زمین مخروبه متعلق به دیگران

۱۸۳۲ (۱) سلیمان بن خالد گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: شخصی وارد زمین خرابه‌ای می‌شود و آن را آمادهٔ کشاورزی می‌کند؛ نهرهایش را جاری و آن را آباد و کشت می‌کند. چه چیزی به عهدهٔ او است؟

امام ﷺ فرمود: زکات.

گفتم: اگر صاحبش را بشناسد، [تکلیف او چیست]؟

امام ﷺ فرمود: حقش را به وی می‌پردازد.»

۱۸۳۳ (۲) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر ﷺ سؤال کردم: شخصی زمین خرابهٔ دیگری را آباد و نهرهایش را لای‌روبی می‌کند، آیا زکات بر او واجب است؟

امام ﷺ فرمود: اگر صاحبش را می‌شناسد، حقش را به وی بپردازد.»

۱۸۳۴ (۳) معاویة بن وهب از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس وارد زمینِ ویران بایری شود، آن‌گاه آن را آمادهٔ کشت کند، جویبارهایش را روان سازد و آن را آباد کند، باید زکات بپردازد و اگر آن زمین پیش از او مال شخص دیگری بوده است که از آنجا مسافرت کرده و آن زمین را

أبا عبدالله ﷺ يقول: أيّما رجل أتى خربة بائرة فاستخرجها وكرى أنهارها وعمرها فانّ عليه فيها الصدقة وان كانت أرض لرجل قبله فغاب عنها وتركها فأخربها ثمّ جاء بعد يطلبها[١] فانّ الأرض للّه ولمن عمرها.

وتقدّم فى رواية الكابلى (١٢) من باب (١) أنّ من أحيا أرضاً مواتاً فهى له قوله ﷺ: فان تركها أو أخربها فأخذها رجل من المسلمين من بعده فعمرها وأحياها فهو أحقّ بها من الذى تركها الخ فلاحظ. وفى سائر أحاديث الباب ما يناسب ذلك.

ويأتى فى باب (١) تحريم الغصب من أبوابه ج ٢٤ ما يدلّ على ذلك فراجع.

(٤)

باب أنّ الأرض المفتوحة عنوة مشتركة بين المسلمين

١٨٣٥ ٢٤٤٩٢ (١) تهذيب ١٤٧/٧: الحسين بن سعيد عن صفوان بن يحيى عن ابن مسكان عن محمّد الحلبىّ قال: سئل أبو عبدالله ﷺ عن السواد ما منزلته فقال: هو لجميع المسلمين لمن هو اليوم ولمن يدخل فى الإسلام بعد اليوم ولمن لم يخلق بعد فقلنا: الشراء من الدهاقين؟ قال: لا يصلح الّا أن يشترى منهم على أن يصيّرها للمسلمين فان شاء ولىّ الأمر ان يأخذها أخذها قلنا: فان اخذها منه قال يردّ اليه رأس ماله وله ما أكل من غلّتها بما عمل. ويأتى فى الباب التالى ما يناسب ذلك فراجع.

(٥)

باب أنّ المسلمين شركاء فى الماء والنّار والكلأ مالم يكن ملك أحد بعينه وجواز بيع الماء المملوك وكراهة بيع فضول الماء والكلأ واستحباب بذلها لمن يحتاج اليها

١٨٣٦ ٢٤٤٩٣ (١) تهذيب ١٤٦/٧: أحمد بن محمّد عن فقيه ١٥٠/٣: محمّد بن سنان عن أبى الحسن ﷺ قال: سألته عن ماء الوادى فقال: انّ المسلمين شركاء فى الماء والنّار والكلأ.

---

١. فطلبها ـ بب.

رها کرده است تا خراب شده و پس از آباد شدن بیاید و آن را مطالبه کند، پس زمین متعلق به خدا و مال کسی است که آن را آباد کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دوازدهم از باب یکم از باب‌های زمین و احیای موات فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «پس اگر آن را رها یا خراب کند و پس از او شخص دیگری آن را بردارد و آن را آباد و زنده کند، پس او نسبت به زمین سزاوارتر از کسی است که آن را رها کرده است.»

و در سایر روایات باب آنچه مناسب این هست.

می‌آید:

و در باب یکم از باب‌های غصب، مطالبی است که بر این بحث دلالت می‌کند؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۴

مالکیت زمین‌های فتح شده با غلبه نظامی

۱۸۳۵ (۱) حلبی گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ مالکیت سرزمین عراق سؤال شد، امام ﷺ فرمود: سرزمین عراق متعلق به همهٔ مسلمانان است؛ کسانی که امروز وجود دارند و کسانی که در آینده مسلمان می‌شوند و کسانی که هنوز به وجود نیامده‌اند.

گفتیم: خریدن آن از دهقانان چه حکمی دارد؟

امام ﷺ فرمود: شایسته نیست، مگر آن‌که برای این‌که در اختیار مسلمانان قرار بگیرد، خریداری شود. آن‌گاه اگر ولیّ امر بخواهد آن را بگیرد، می‌گیرد.

گفتیم: اگر از او گرفت [چه حکمی دارد]؟

امام ﷺ فرمود: اصل مالش را به وی بازمی‌گرداند و آنچه محصول از آن برداشت کرده، در برابر کارهایی است که انجام داده است.»

ارجاعات

می‌آید:

در باب بعدی مناسب با این بحث خواهد آمد؛ به آن مراجعه کنید.

باب ۵

مالکیت آب و آتش و علفزاری که ملک شخصی نباشد و ...

۱۸۳۶ (۱) محمد بن سنان گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ دربارهٔ آب نهرها و رودخانه‌ها سؤال کردم. امام فرمود: مسلمانان در آب و آتش و علفزار شریک هستند.»

۱۸۳۷ ۲۴۴۹۴ (۲) **مستدرك** ۱۱۴/۱۷: ابن أبی جمهور فی درر اللّئالی عن **ابن عبّاس** أنّ رسول اللّه‌ﷺ قال: النّاس شركاء فی ثلاث: النّار والماء والكلأ.

۱۸۳۸ ۲۴۴۹۵ (۳) **كافی** ۳۰۸/۵: محمّد بن یحیی عن محمّد بن احمد عن السندی بن محمّد عن **ابی البختری** عن ابی عبداللّه ؑ قال قال امیر المؤمنین ؑ لایحلّ منع الملح والنار. **قرب الاسناد** ۱۳۷: السندی بن محمّد البزّاز قال: حدّثنی أبو البختری عن جعفر بن محمّد عن أبیه عن علی ؑ مثله الّا انّ فی بعض نسخه زاد والماء.

۱۸۳۹ ۲۴۴۹۶ (۴) **الدعائم** ۲۰/۲: عن رسول اللّه‌ﷺ أنّه نهی عن بیع الماء والكلأ والنار.

۱۸۴۰ ۲۴۴۹۷ (۵) **كافی** ۲۹۳/۵: محمّد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن محمّد بن عبداللّه بن هلال عن عقبة بن خالد عن أبی عبداللّه ؑ قال: قضی رسول اللّه‌ﷺ بین أهل المدینة فی مشارب النخل أنّه لا یمنع نفع الشیء وقضیﷺ بین أهل البادیة أنه لا یمنع فضل ماء لیمنع به فضل كلأوقال لاضرر ولا ضرار.

۱۸۴۱ ۲۴۴۹۸ (۶) **الجعفریات** ۱۷۲: باسناده عن علی بن ابیطالب ؑ قال قال رسول اللّه‌ﷺ خمس لا یحلّ منعهنّ: الماء والملح والكلأ والنار والعلم وفضل العلم خیر من فضل العبادة وكمال الدّین الورع.

۱۸۴۲ ۲۴۴۹۹ (۷) **مستدرك** ۱۱۶/۱۷: ابن أبی جمهور فی درر اللّئالی عن النبیّﷺ أنّه قال من منع فضل الماء لیمنع به الكلأ منعه اللّه فضل رحمته یوم القیامة.

۱۸۴۳ ۲۴۵۰۰ (۸) **الخصال** ۱۰۶: حدّثنا أبو أحمد القاسم بن محمّد بن أحمد بن عبدویه السّرّاج الزّاهد الهمذانيّ بهمذان قال: أخبرنا الحسن بن عليّ بن نصر بن منصور الطوسي قال: حدّثنا محمّد بن عثمان بن كرامة قال: حدّثنا عبیداللّه بن موسی عن شیبان عن الأعمش عن أبی صالح عن **أبی هریرة** قال قال رسول اللّه‌ﷺ ثلاثة لا یكلّمهم اللّه ﷻ یوم القیامة ولا ینظر إلیهم ولا یزكّیهم ولهم عذاب ألیم: رجل بایع اماماً لا یبایعه الّا للدّنیا إن أعطاه منها ما یرید وفی له والّا كفّ، ورجل بایع رجلاً بسلعته بعد العصر فحلف باللّه ﷻ لقد أعطی بها كذا وكذا فصدّقه فأخذها ولم یعط فیها ما قال، ورجل علی فضل ماء بالفلاة یمنعه ابن السبیل.

۱۸۳۷ (۲) ابن عباس از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مردم در سه چیز با یکدیگر شریک هستند: آتش، آب و علفزار.»

۱۸۳۸ (۳) ابو البختری از امام صادقؑ روایت می‌کند که امیر مؤمنانؑ فرمود: «جلوگیری نمک و آتش از دیگران جایز نیست.»

در نسخه‌ای از یک گزارش این حدیث، «آب» نیز افزوده شده است.

۱۸۳۹ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ از فروش آب، علفزار و آتش نهی کرد.

۱۸۴۰ (۵) عقبة بن خالد از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ در میان اهل مدینه دربارهٔ آب‌های آبیاری نخل‌ها حکم کرد که از بهره‌برداری از آنها جلوگیری نشود و در میان صحرانشینان حکم کرد که آب‌های افزودهٔ خود را از دیگران باز ندارند تا به این وسیله آنان را از مازاد علفزار باز دارند و فرمود: [در اسلام] زیان و زیان رساندن به دیگران نیست.»

۱۸۴۱ (۶) در کتاب جعفریات از علیؑ روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «جلوگیری از پنج چیز جایز نیست: آب، نمک، علفزار، آتش و دانش و فضیلت علم، بهتر از فضیلت عبادت است و کامل کنندهٔ دین، ورع و اجتناب از گناهان است.»

۱۸۴۲ (۷) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس آب‌های اضافی را از دیگران باز دارد تا از این راه مانع بهره‌برداری آنان از علفزار شود، خداوند در قیامت رحمت افزودهٔ خویش را از او بازمی‌دارد.»

۱۸۴۳ (۸) ابو هریره از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند روز قیامت با سه گروه سخن نمی‌گوید و به آنها [از روی مهربانی] نگاه نمی‌کند و آنان را پاک نمی‌گرداند و برای ایشان عذاب دردناکی است: شخصی که تنها برای منافع دنیوی با پیشوایی بیعت کند، آن‌گاه اگر او را از دنیا بهره‌مند گرداند به بیعتش وفا می‌کند و در غیر این صورت از یاری او خودداری می‌کند و شخصی که پس از عصر کالایی را بفروشد و به خدا سوگند یاد کند که به فلان مبلغ آن را خریده است و خریدار سخن او را راست انگارد و به آن قیمت از او خریداری کند، در حالی که آن مبلغ را بابت آن نپرداخته است و شخصی که در بیابان آب اضافی دارد و آن را از در راه ماندگان جلوگیری می‌کند.»

۱۸۴۴ ۲۴۵۰۰ (۹) **کافی ۲۷۶/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد وسهل بن زياد عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر **تهذيب ۱۴۱/۷**: أحمد بن محمّد عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن **محمّد** بن (أحمد بن ـ يب) عبداللّٰه قال: سألت الرضا عليه‌السلام عن الرجل تكون له الضيعة وتكون لها حدود تبلغ حدودها عشرين ميلاً وأقلّ وأكثر[1] يأتيه الرجل فيقول[2] (له ـ كا) أعطني من مراعي ضيعتك وأعطيك كذا وكذا درهماً فقال: إذا كانت الضيعة له فلا بأس.

۱۸۴۵ ۲۴۵۰۱ (۱۰) **کافی ۲۷۶/۵**: حميد بن زياد عن الحسن بن محمّد بن سماعة عن جعفر بن سماعة عن أبان. **تهذيب ۱۴۱/۷**: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد وفضالة عن **فقيه ۱۴۸/۳**: أبان (بن عثمان ـ يب) عن **إسماعيل** بن الفضل قال: سألت أبا عبداللّٰه عليه‌السلام عن بيع الكلأ إذا كان سيحاً (فـ ـ كا) يعمد الرجل إلى مائه فيسوقه إلى الأرض فيسقيه الحشيش وهو الذي حفر النهر وله الماء (و ـ يب) يزرع به ماشاء[3] فقال: إذا كان الماء له يزرع[4] به ما شاء ويبيعه[5] بما أحبّ (كا ـ يب ـ قال: وسألته عن بيع حصائد الحنطة والشعير وسائر الحصائد فقال: حلال فليبعه ان شاء).

۱۸۴۶ ۲۴۵۰۲ (۱۱) **کافی ۲۷۷/۵**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ۱۴۱/۷**: سهل بن زياد عن عبيداللّٰه الدهقان عن **موسى** بن ابراهيم عن أبي الحسن عليه‌السلام قال: سألته عن بيع الكلأ والمراعي فقال: لا بأس به قد حمى رسول اللّٰه صلى‌الله‌عليه‌وآله النقيع[6] لخيل المسلمين.

وتقدّم في أحاديث باب (۷) أنّ لمالك الأرض أن يحمي المراعي لحاجته ويبيعها من أبواب البيع وشروطه، ج ۲۲ وباب (۸) جواز بيع الماء اذا كان ملكاً للبايع واستحباب بذله للمسلم تبرّعاً، وفي باب (۵) ماورد في منع قرض الخمير والخبز ومنع الملح من أبواب الدين ج ۲۳ ما يناسب ذلك.

---

۱. أو أقلّ أو أكثر ـ يب. ۲. ويقول ـ يب. ۳. يشاء ـ فقيه.
۴. فليزرع ـ كا ـ فقيه. ۵. وليتصدّق ـ يب.
۶. النقيع: موضع حماه رسول اللّٰه صلى‌الله‌عليه‌وآله لِنَعَم الفيء وخيل المجاهدين فلا يرعاها غيرها وهو موضع قريب من المدينة كان يستنقع فيه الماء ـ أي يجتمع ـ (النهاية).

۱۸۴۴ (۹) محمد بن (احمد بن) عبدالله گوید: «از امام رضا﷣ سؤال کردم: شخصی مزرعه‌ای دارد و محدودهٔ آن به بیست میل یا کمتر یا بیشتر می‌رسد. شخصی نزد او می‌آید و به وی می‌گوید: بخشی از علفزارهای مزرعه‌ات را به من واگذار کن و در مقابل آن فلان مقدار درهم به تو می‌دهم.

امام﷣ فرمود: در صورتی که مزرعه متعلق به اوست، اشکال ندارد.»

۱۸۴۵ (۱۰) اسماعیل بن فضل گوید: «از امام صادق﷣ سؤال کردم: آب سرزمینی در سطح زمین است. شخصی آن را کانال کشی و جدول‌بندی می‌کند، از این رو آن آب متعلق به اوست و با آن هر چه بخواهد می‌تواند بکارد ولی او با آن آب علف‌ها را آبیاری می‌کند. آیا می‌تواند آن علفزار را بفروشد؟

امام﷣ فرمود: در صورتی که آب متعلق به اوست و هر چه بخواهد، می‌تواند با آن بکارد و علفزار را به هر چه دوست دارد، می‌فروشد.

و از فروختن ساقه‌های باقیماندهٔ گندم و جو پس از درو سؤال کردم. امام﷣ فرمود: حلال است. اگر بخواهد، می‌تواند آنها را بفروشد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۸۴۶ (۱۱) موسی بن ابراهیم گوید: «از امام موسی بن جعفر﷣ دربارهٔ فروختن علفزار و چراگاه سؤال کردم. امام﷣ فرمود: اشکال ندارد. پیامبر اکرم﷜ منطقهٔ نقیع را برای استفادهٔ اسب‌های مسلمانان حمایت کرد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هفتم و هشتم از باب‌های خرید و فروش و باب پنجم از باب‌های بدهی، مناسب با این بحث هست.

(٦)

باب أنّه اذا تشاحّ أهل الماء حبس على الأعلى للزرع الى الشراك وللنخل الى الكعب ثمّ يدفع الى مايليه

۱۸٤۷ ۲٤٥۰۳ (۱) كافي ۲۷۸/۵: محمّد بن يحيى عن تهذيب ۱٤۰/۷: أحمد بن محمّد عن محمّد بن يحيى عن غياث بن ابراهيم عن أبى عبدالله ﷺ قال: قضى رسول اللّهﷺ فى سيل وادى مهزور[۱] أن يحبس الأعلى على الاسفل للنخل الى الكعبين وللزّرع الى الشراكين.

۱۸٤۸ ۲٤٥۰٤ (۲) كافى ۲۷۸/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن على بن أسباط عن على بن شجرة عن حفص بن غياث عن أبى عبدالله ﷺ قال: قضى رسول اللّهﷺ فى سيل وادى مهزور للنخل الى الكعبين ولأهل الزرع الى الشراكين.

۱۸٤۹ ۲٤٥۰٦ (۳) مستدرك ۱۱٦/۱۷: ابن أبي جمهور فى درر اللئالى عن النبىّﷺ أنّه قضى فى سيل وادى مهزور أن يحبس الأعلى على الذى أسفل فيه للنخل الى الكعب وللزرع الى الشراك.

۱۸۵۰ ۲٤٥۰۷ (٤) كافي ۲۷۸/۵: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد وعلى بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن ابن أبى عمير عن الحكم بن أيمن عن فقيه ۵٦/۳: غياث بن ابراهيم عن أبى عبدالله ﷺ (عن آبائه عن علىّﷺ ـ فقيه) قال (سمعته يقول ـ كا) قضى رسول اللّهﷺ فى سيل وادى مهزور أن يحبس الأعلى على الأسفل للنخل الى الكعبين وللزرع الى الشراكين[۲] ثمّ يرسل الماء الى أسفل من ذلك (كا ـ للزرع الى الشراك وللنخل الى الكعب ثمّ يرسل الماء الى أسفل من ذلك قال ابن أبى عمير: ومهزور موضع واد).

۱۸۵۱ ۲٤٥۰۸ (۵) فقيه ۵٦/۳: وفى خبر آخر للزرع الى الشراكين وللنخل الى الساقين وهذا على حسب قوّة الوادى وضعفه.

۱۸۵۲ ۲٤٥۰۹ (٦) تهذيب ۱٤۰/۷: محمّد بن يعقوب عن كافى ۲۷۸/۵: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن عبدالله بن هلال عن عقبة بن خالد عن أبى عبدالله ﷺ

---

۱. واد من أودية المدينة المنوّرة نزلته بنو قريظة ـ معجم البلدان ج ۵ ـ ۲۳٤.

۲. الماء للزرع الى الشراك وللنخل الى الكعب ـ فقيه.

باب ۶

حکم آبیاری با سیلاب

۱۸۴۷ (۱) غیاث بن ابراهیم از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ سیل رودخانه مهزور حکم کرد که کسی که بالاتر واقع شده، برای استفادهٔ خود بر کسانی که پایین‌تر قرار گرفته‌اند، آب را ببندد تا وقتی که در نخلستان آب به روی پا برسد و برای کشاورزی به بند کفش برسد.»

۱۸۴۸ (۲) حفص بن غیاث از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ سیل رودخانه مهزور حکم کرد که برای نخلستان‌ها آب روی پا را بگیرد و برای کشاورزی به بند کفش برسد.»

۱۸۴۹ (۳) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ آب سیل رودخانه مهزور این گونه حکم کرد که: «بالاتر، آب را بر پایین‌تر ببندد تا برای نخل، آب روی پاها را بگیرد و برای کشاورزی به بند کفش‌ها برسد.»

۱۸۵۰ (۴) غیاث بن ابراهیم از امام صادق﷣ از نیاکانش﷨ از امیر مؤمنان﷣ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ آب سیل رودخانهٔ مهزور این گونه حکم کرد که بالاتر، آب را بر پایین‌تر ببندد تا برای نخل، آب روی پاها را بگیرد و برای کشاورزی به بند کفش‌ها برسد و سپس آب را به پایین می‌فرستد.» ابن ابی عمیر گفته است مهزور نام محلی است که سیل در آن جاری می‌شود.

۱۸۵۱ (۵) در کتاب من لا یحضره الفقیه پس از نقل حدیث پیشین با اندکی تفاوت می‌فرماید: «در حدیث دیگری آمده است: برای کشاورزی تا بند کفش‌ها و برای نخل تا ساق پاها و این بر اساس کم و زیاد بودن آب نهر است.»

۱۸۵۲ (۶) عقبة بن خالد از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «پیامبر اکرمﷺ در آبیاری نخل با سیلاب این گونه حکم کرد که بالاتر، پیش از پایین‌تر آبیاری می‌کند تا آب به روی پاها برسد سپس

قال: قضى رسول اللّهﷺ في شرب النخل بالسيل أنّ الأعلى يشرب قبل الأسفل ويترك[۱] من الماء الى الكعبين ثمّ يسرح الماء الى الأسفل (و ـ يب) الذي يليه كذلك حتى تنقضي الحوائط ويفنى الماء.

(۷)

باب حكم صاحب العين اذا اراد ان يجعلها اسفل من موضعها وحكم حفر قناة بجنب قناة اخرى وعدم جواز تغيير مجرى النهر اذا يوجب ضرر الغير

۱۸۵۳ ۲۴۵۱۰ (۱) كافي ۲۹۳/۵: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن محمّد بن حفص عن رجل عن أبي عبداللّه ﷺ قال: فقيه ۵۸/۳: سألته[۲] عن قوم كانت لهم عيون في أرض قريبة بعضها من بعض فأراد الرجل أن يجعل عينه أسفل من موضعها التي كانت عليه وبعض العيون اذا فعل (بها فقيه) ذلك أضرّ (ت ـ فقيه) بالبقيّة[۳] (من العيون ـ كا) وبعض (بعضها فقيه) لا يضرّ من شدّة الأرض (قال ـ كا) فقال: ما كان في مكان شديد[۴] فلا يضرّ (ه ـ فقيه) وما كان في أرض رخوة بطحاء فانّه يضرّ (كا ـ وان عرض على جاره أن يضع عينه كما وضعها وهو على مقدار واحد قال: ان تراضيا فلا يضرّ وقال: يكون بين العينين ألف ذراع).

۱۸۵۴ ۲۴۵۱۱ (۲) كافي ۲۹۳/۵: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين (الحسن ـ خ) قال: كتبت الى أبي محمّد ﷺ: رجل كانت له قناة في قرية فأراد رجل أن يحفر قناة اخرى الى قرية له كم يكون بينهما في البعد حتّى لا يضرّ بالأخرى في الأرض اذا كانت صلبة أو رخوة؟ فوقّع ﷺ على حسب أن لا تضرّ احداهما بالأخرى ان شاء اللّه قال: وكتبت اليه ﷺ: رجل كانت له رحى على نهر قرية والقرية لرجل فأراد صاحب القرية أن يسوق الى قريته الماء في غير هذا النهر ويعطّل هذه الرحى أله ذلك أم لا؟ فوقّع ﷺ: يتّقي اللّه ويعمل في ذلك بالمعروف ولا يضرّ أخاه المؤمن فقيه ۱۵۰/۳: تهذيب ۱۴۶/۷: محمّد بن عليّ بن محبوب قال كتب

---

۱. ينزل ـ يب. ۲. سئل ـ فقيه. ۳. ببقيّتها ـ فقيه.
۴. جليد ـ فقيه.

آب را برای پایین‌تری و کسی که در کنار او قرار دارد رها می‌کند و به همین صورت ادامه می‌یابد تا آبیاری باغ‌ها به پایان رسد و آب تمام شود.»

باب ۷

حکم تغییر مسیر آب چشمه و حفر قنات نزدیک قنات دیگری

۱۸۵۳ (۱) محمد بن حفص از شخصی روایت می‌کند که گفت: «از امام صادق؛ سؤال کردم: چند چاه قنات نزدیک به هم در یک منطقه وجود دارد که هر یک از آنها متعلق به شخصی است. یکی از آنها تصمیم می‌گیرد که چاه قنات خود را به پایین‌تر از محل آن منتقل کند. برخی از چاه‌ها از این اقدام زیان می‌بینند و به برخی دیگر به دلیل سختی زمین، آسیبی وارد نمی‌شود.

امام؛ فرمود: چاه‌هایی که در زمین سخت قرار دارند، به آنها زیان نمی‌رسد و آنهایی که در زمین سست و شنی قرار دارند زیان می‌بینند.

گفتم: اگر به همسایهٔ خود پیشنهاد کند که او نیز محل چاهش را تغییر دهد تا فاصلهٔ پیشین حفظ شود؟

امام؛ فرمود: اگر هر دو راضی باشند، زیان ندارد.

و فرمود: میان دو چاه هزار ذرع ـ پانصد متر ـ باید فاصله باشد.»

۱۸۵۴ (۲) محمد بن حسین (حسن) گوید: «به امام حسن عسکری؛ نوشتم: شخصی در مزرعهٔ خود قناتی دارد، شخص دیگری تصمیم می‌گیرد قنات دیگری به مزرعهٔ خود جاری سازد. فاصلهٔ میان آن دو چقدر باید باشد تا در زمین سخت یا نرم به یکدیگر زیان نزنند؟

امام؛ در پاسخ مرقوم فرمود: به اندازه‌ای که به یکدیگر زیان نزنند ـ ان‌شاءالله.

رجل الى الفقيه عليه السلام في رجل كانت له رحى على نهر قرية والقرية لرجل او لرجلين[1] فاراد صاحب القرية ان يسوق الماء الى قريته في غير هذا النهر الذى عليه هذه الرحى ويعطّل هذه الرحى أله ذلك أم لا؟ فوقّع عليه السلام: يتّقي اللّه عزّوجلّ ويعمل في ذلك بالمعروف ولا يضارّ اخاه المؤمن وفي رجل كانت له قناة في قرية فاراد رجل (آخر ـ فقيه) ان يحفر قناة اخرى فوقه كم يكون[2] بينهما في البعد حتّى لا يضرّ بالأخرىٰ في أرض اذا كانت صعبة او رخوة؟ فوقّع عليه السلام (عليه ـ فقيه) على حسب ان لا يضرّ احدهما بالآخر ان شاء اللّه.

۱۸۵۵ ۲٤٥۱۲ (۳) **كافي ٥/٢٩٤**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن عبداللّه بن هلال عن **فقيه ٣/٥٨**: **عقبة** بن خالد عن أبي عبداللّه عليه السلام في رجل أتى جبلا فشقّ فيه[3] قناة (جرى ماؤها سنة ثمّ انّ رجلا أتى ذلك الجبل فشق منه قناة اخرىٰ ـ فقيه) فذهبت قناة الاخرىٰ[4] بماء قناة الأولى قال: (فقال ـ كا) يتقاسمان[5] بحقائب البئر ليلة ليلة فينظر أيّتهما[6] أضرّت بصاحبتها فان رئيت[7] الأخيرة أضرّت بالاولىٰ فلتعوّر[8] (فقيه ـ وقضى رسول اللّه صلى الله عليه وآله بذلك وقال: ان كانت الاولىٰ أخذت ماء الأخيرة لم يكن لصاحب الأخيرة على الاولىٰ سبيل).

۱۸۵٦ ۲٤٥۱۳ (٤) **كافي ٥/٢٩٦**: **تهذيب ٧/١٤٥**: محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن عبداللّه بن هلال عن عقبة بن خالد عن **فقيه ٣/٥٨**: أبي عبداللّه عليه السلام قال: يكون بين البئرين ان[9] كانت أرضاً صلبة خمسمائة ذراع وان كانت (أرضاً ـ كا ـ يب) رخوة فألف ذراع (يب ـ قال: وقضى رسول اللّه صلى الله عليه وآله في رجل احتفر قناة وأتى لذلك سنة ثمّ انّ رجلا حفر الى جانبها قناة فقضى أن يقاس الماء بجوانب البئر ليلة هذه وليلة هذه فان كانت الأخيرة أخذت ماء الاولىٰ عوّرت[10] الأخيرة وان كانت الأولىٰ أخذت ماء الاخيرة لم يكن لصاحب الاخيرة على الاولىٰ شيء).

---

۱. رجلين ـ يب.
۲. فما يكون ـ فقيه.
۳. منه ـ فقيه.
٤. الآخر بماء قنات الاوّل ـ فقيه.
٥. بقايسان ـ فقيه.
٦. ايّها ـ خ ايّهما ـ خ.
۷. كانت ـ فقيه.
۸. فليتغوّر ـ فقيه.
۹. اذا ـ يب.
۱۰. غوّرت ـ خ.

و به امام﷣ نوشتم: شخصی آسیابی در کنار نهر مزرعه‌ای دارد. صاحب مزرعه تصمیم می‌گیرد از نهر دیگری آب را به مزرعهٔ خود برساند و این آسیاب را تعطیل کند، آیا چنین حقّی را دارد یا نه؟

امام﷣ در پاسخ مرقوم فرمود: از خدا پروا کند و در این باره به طور پسندیده رفتار کند و به برادر مؤمنش زیان نرساند!»

این حدیث با اندکی تفاوت از محمد بن علی بن محبوب نیز روایت شده است.

(۳) عقبة بن خالد روایت می‌کند که: «شخصی از کوه، قناتی جاری ساخت. پس از آن شخص ۱۸۵۵
دیگری آمد و از همان کوه، قنات دیگری جاری کرد. قنات دوم، آب قنات اول را فرو برد. امام صادق﷣ در این باره فرمود: هر کدام یک شب قنات خود را به نوبت می‌بندند [یا با بستن قنات هر یک از آنها در یک شب، آنها را با هم مقایسه می‌کنند] و می‌بینند کدام یک از آنها به دیگری زیان می‌زند؛ اگر قنات دوم به قنات نخست زیان می‌زند، باید بسته شود و پیامبر اکرمﷺ به همین صورت حکم کرد و فرمود: اگر قنات اول، آب قنات دوم را گرفته است، صاحب قنات دوم نسبت به قنات اول حقّی ندارد.»

(۴) عقبة بن خالد از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «فاصلهٔ میان دو چاه در زمین ۱۸۵۶
سخت، پانصد ذرع [= دویست و پنجاه متر] و در زمین سست و نرم هزار ذرع [= پانصد متر] است. [باید باشد].

در زمان پیامبر اکرمﷺ شخصی قناتی حفر کرد و پس از یک سال شخص دیگری در کنار آن، قنات دیگری حفر کرد. رسول خداﷺ در این باره حکم کرد که هر یک از آنان یک شب قنات خود را می‌بندند و آب آن را در کناره‌های چاه با هم مقایسه می‌کنند؛ اگر چاه دوم، آب چاه نخست را گرفته است، قنات دوم بسته می‌شود و اگر قنات اول آب قنات دوم را می‌گیرد، صاحب قنات دوم نسبت به صاحب قنات اول حقّی ندارد.»

ويأتي في أحاديث الباب التّالى وباب (١٠) أنّ من كانت له نخلة في حائط الغير وفيه عياله وابى ان يستأذن ما يناسب الباب فلاحظ وفي رواية عقبة (١٣) من باب (١) ماورد فيمن له الشفعة وما فيه من أبوابها ج ٢٤ قوله ﷺ قضى رسول اللّهﷺ بالشفعة بين الشركاء في الأرضين والمساكن وقال: لا ضرر ولا ضرار.

(٨)

باب حدّ حريم البئر والعين والنّهر

١٨٥٧ ٢٤٥١٤ (١) **كافي** ٢٩٥/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ١٤٥/٧: أحمد بن محمّد عن البرقى عن محمّد بن يحيى عن حمّاد بن عثمان قال: سمعت أبا عبداللّه ﷺ يقول: حريم البئر العادية أربعون ذراعاً حولها. **وفي** رواية (اخرى ـ كا) خمسون ذراعاً الّا أن يكون الى عطن أو الى الطريق فيكون أقلّ من ذلك (الى ـ كا) خمسة وعشرين ذراعاً. **فقيه** ٥٧/٣: روى وهب بن وهب عن جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ أنّ عليّ بن أبيطالب ﷺ كان يقول: حريم البئر العادية خمسون ذراعاً (وذكر مثله). **قرب الاسناد** ٥٣: السندى بن محمّد عن أبى البخترى عن جعفر بن محمّد عن أبيه أنّ عليّ بن أبى طالب ﷺ كان يقول حريم البئر العادية خمسون ذراعاً (وذكر مثله).

١٨٥٨ ٢٤٥١٥ (٢) **فقيه** ١٥٠/٣: وقضى ﷺ أنّ البئر حريمها أربعون ذراعاً لا يحفر الى جنبها بئر اخرى لمعطن أو غنم.

١٨٥٩ ٢٤٥١٦ (٣) **أمالي الطوسي** ٣٧٧: أخبرنا الشيخ المفيد أبو علي الطوسي قراءة عليه عن شيخه قال أخبرنا الحفّار قال: حدّثنا اسماعيل قال: حدّثنا محمّد بن غالب بن حرب ـ التمتام قال: حدّثنا أبو عمر الحوضى[1] قال: حدّثنا الحسن ابن أبى جعفر عن معمّر عن الزهرى عن سعيد بن المسيّب عن **أبى هريرة** قال: قال رسول اللّهﷺ حريم البئر خمسة وعشرون ذراعاً وحريم البئر العادية خمسون ذراعاً وحريم عين السائحة ثلاثمائة ذراع وحريم بئر الزرع ستّمائة ذراع.

---

١. الحوصى ـ غ الحرصى ـ غ ـ الخرصى ـ خ.

ارجاعات

می‌آید:

در روایات باب بعدی و باب دهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

در روایت سیزدهم از باب یکم از باب‌های شفعه فرمودهٔ معصوم﷛ که: «پیامبر اکرمﷺ در میان شریکان در زمین و خانه حکم به شفعه کرد و فرمود: [در اسلام] زیان و زیان رساندن به دیگران نیست.»

باب ۸

حریم چاه و چشمه و نهر

۱۸۵۷ (۱) حمّاد بن عثمان از امام صادق﷛ روایت می‌کند که فرمود: «حریم چاه قدیمی، چهل ذرع از اطراف آن است.»

و در حدیث دیگری آمده است: «حریم چاه قدیمی، پنجاه ذرع است مگر آن‌که در کنار محل آب خوردن شتر و گوسفندان یا در کنار راه باشد که در این صورت کمتر از آن مقدار تا بیست و پنج ذرع است.»

این حدیث از وهب بن وهب و ابوالبختری از امام صادق﷛ از پدرش از امیر مؤمنان﷛ نیز روایت شده است.

۱۸۵۸ (۲) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که: «امیر مؤمنان﷛ حکم کرد که حریم چاه، چهل ذرع است و در کنار آن چاه دیگری برای آب دادن شتر و گوسفند حفر نمی‌شود.»

۱۸۵۹ (۳) ابو هریره از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «حریم چاه بیست و پنج ذرع و حریم چاه قدیمی، پنجاه ذرع و حریم چشمهٔ جاری، سیصد ذرع و حریم چاه کشاورزی، ششصد ذرع است.»

۱۸۶۰ ۲۴۵۱۷ (٤) **المختلف ٤٧٤**: عن **ابن الجنيد** روى عن رسول اللّهﷺ **أنّه** قال: حريم البئر اذا كان حفرت في الجاهليّة خمسون ذراعاً وان حفرت في أوّل الاسلام خمسة وعشرون ذراعاً. **مستدرك ١١٨/١٧**: ورواه ابن أبي جمهور في درر اللئالى عنهﷺ (مثله).

۱۸۶۱ ۲۴۵۱۸ (٥) **كافي ٢٩٦/٥**: **تهذيب ١٤٥/٧**: علي (بن ابراهيم ـ كا) عن ابيه عن النوفلي عن **السكوني** عن أبي عبداللّه ﷺ أنّ رسول اللّهﷺ قال: ما بين بئر المعطن[1] الى بئر المعطن أربعون ذراعاً وما بين بئر الناضح[2] الى بئر الناضح ستّون ذراعاً وما بين العين الى العين ـ يعني القناة ـ خمسمائة ذراع والطريق (اذا ـ يب) يتشاحّ[3] عليه أهله فحدّه سبعة أذرع **كافي ٢٩٥/٥**: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب ١٤٤/٧**: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن عبداللّه بن عبدالرحمن الاصمّ عن **مسمع** بن عبدالملك عن أبي عبداللّه ﷺ قال: قال رسول اللّهﷺ ما بين بئر المعطن (وذكر مثله الّا أنّه اسقط قوله يعني القناة) **الجعفريّات ١٥**: باسناده عن علي ﷺ قال: قال رسول اللّهﷺ: ما بين بئر العطن الى بئر العطن أربعون (وذكر مثله الّا أنّه ذكر فيه: والطريق الى الطريق اذا تضايق على أهله سبعة أذرع). **مستدرك ١١٧/١٧**: ورواه السيّد فضل اللّه الراوندي في نوادره باسناده الصحيح عن موسى بن جعفر عن آبائهﷺ عنهﷺ مثله.

۱۸۶۲ ۲۴۵۱۹ (٦) **المختلف ٤٧٤**: قال **ابن الجنيد**: قد جاء في الحديث عن رسول اللّهﷺ: انّ حريم بئر الناضح ستّون ذراعاً.

۱۸۶۳ ۲۴۵۲۰ (٧) **كافي ٢٩٦/٥**: علي بن ابراهيم عن أبيه رفعه قال: حريم النهر حافّتاه ومايليها.

وتقدم في رواية عقبة (٤) من الباب المتقدّم قوله ﷺ: يكون بين البئرين ان كانت أرضاً صلبة خمسمائة ذراع وان كانت رخوة فألف ذراع **ولاحظ** سائر أحاديث الباب فانّه يناسب المقام.

---

١. المعطن: مبرك الابل ومربض الغنم حول الماء ـ المنجد.

٢. نضح البعير الماء: حمله من بئر او نهر لسقي الزرع فهو ناضح والانثى ناضحة ـ مجمع.

٣. تشاحّ ـ يب كا ٢٩٥ ـ تشاحّ الخصمان على الشيء: اراد كلّ منهما ان يستأثر به.

۱۸۶۰ (۴) ابن جنید از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «حریم چاه حفر شده در جاهلیت، پنجاه ذرع و چاه حفر شده در آغاز اسلام، بیست و پنج ذرع است.»

ابن ابی جمهور در درر اللئالی نیز این حدیث را روایت کرده است.

۱۸۶۱ (۵) سکونی از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «فاصلهٔ دو چاهی که شتر و گوسفند از آن آب می‌خورند، چهل ذرع است و فاصلهٔ دو چاهی که با شتر از آن برای کشاورزی آب می‌کشند، شصت ذرع است و فاصلهٔ دو قنات، پانصد ذرع و کوچه‌ای که اهل آن درباره‌اش به نزاع بپردازند، هفت ذرع است.»

این حدیث از علی‌ؑ از پیامبر اکرمﷺ نیز روایت شده است با این تفاوت که جملهٔ پایانی آن به این صورت است: «و حدّ دو طرف کوچه وقتی بر اهلش تنگ باشد، هفت ذرع است.»

همچنین این حدیث از امام موسی بن جعفرؑ از نیاکانشؑ از پیامبر اکرمﷺ روایت شده است.

۱۸۶۲ (۶) ابن جنید گوید: «از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود: حریم چاهی که برای کشاورزی از آن آب می‌کشند، شصت ذرع است.»

۱۸۶۳ (۷) علی بن ابراهیم از پدرش با واسطه روایت می‌کند که معصومؑ فرمود: «حریم نهر، کناره‌های آن و اطرافش است.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت چهارم از باب پیشین فرمودهٔ معصومؑ که: «فاصلهٔ میان دو چاه در زمین سخت، پانصد ذرع و در زمین سست، هزار ذرع است.»

سایر روایات باب، که مناسب با این مقام است را بنگر.

(۹)

باب أنّ حريم النخلة الممرّ اليها ومدى جرائدها

۱۸٦٤ ۳٤٥۲۱ (۱) **كافي ۲۹٥/٥: تهذيب ۱٤٤/۷:** محمّد بن يحيى عن محمّد بن الحسين عن محمّد بن عبدالله بن هلال عن عقبة بن خالد أنّ النبيّ صلى الله عليه وآله قضى في هوائر[1] النخل أن تكون النخلة والنخلتان للرجل في حائط الآخر فيختلفون في حقوق ذلك فقضى فيها أنّ لكلّ نخلة من اولئك من الأرض مبلغ جريدة من جرائدها حين[2] بعدها.

۱۸٦٥ ۳٤٥۲۲ (۲) **فقيه ٥۸/۳:** قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حريم النخلة طول سعفتها.[3] **قرب الاسناد ٥۳:** السندي بن محمّد عن أبي البختري عن جعفر بن محمّد عن أبيه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله (وذكر مثله).

وتقدّم في احاديث باب (٥۷) من باع بستاناً واستثنى نخلة أو نخلات فله المدخل اليها من أبواب البيع ج ۲۲ ما يدلّ على ذلك.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۰)

باب أنّ من كانت له نخلة في حائط الغير وفيه عياله وأبى أن يستأذن أو يبيعها جاز قلعها ودفعها اليه فانّه لا ضرر ولا ضرار في الاسلام

۱۸٦٦ ۳٤٥۲۳ (۱) **فقيه ٥۹/۳:** روى الحسن الصيقل عن أبي عبيدة الحذّاء قال قال أبو جعفر عليه السلام كان لسمرة بن جندب نخلة في حائط بني فلان فكان اذا جاء الى نخلته نظر الى شيء من اهل الرجل يكرهه الرجل قال فذهب الرجل الى رسول الله صلى الله عليه وآله فشكاه فقال يا رسول الله انّ سمرة يدخل عليّ بغير اذني فلو أرسلت اليه فأمرته ان يستأذن حتّى تأخذ اهلي حذرها منه فأرسل اليه رسول الله صلى الله عليه وآله فدعاه فقال يا سمرة ما شأن فلان يشكوك ويقول يدخل بغير اذني

---

۱. الهوائر: من الهور بمعنى السقوط اي في مسقط الثمار للشجرة المستثناة.
۲. حتّى ـ يب.
۳. سعفها ـ قرب الاسناد.

باب ۹

حریم درخت خرما در ملک دیگران

۱۸۶۴ (۱) عقبة بن خالد روایت می‌کند که: «در زمان پیامبر اکرمﷺ در مواردی که یک یا دو نخل از شخصی در ملک دیگری بود و آنان با یکدیگر بر سر حقوق آن اختلاف می‌کردند، رسول خداﷺ دربارهٔ محل ریختن خرمای هر نخل این گونه حکم کرد که تا جایی که بلندترین شاخهٔ نخل به آنجا می‌رسد، به آن نخل اختصاص دارد.»

۱۸۶۵ (۲) در کتاب من لایحضره الفقیه آمده است: «پیامبر اکرمﷺ فرمود: حریم نخل به اندازهٔ بلندی شاخهٔ آن است.»

ابو البختری از امام صادقؑ از پدرشؑ از پیامبر اکرمﷺ این حدیث را روایت کرده است.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب پنجاه و هفتم از باب‌های خرید و فروش، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۰

عدم جواز زیان رساندن از سوی مالک نخل در ملک دیگران

۱۸۶۶ (۱) ابو عبیده حذّا از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «سمرة بن جندب در باغ فلان خاندان درخت خرمایی داشت و هرگاه برای سرکشی به نخلش به آنجا می‌رفت به خانوادهٔ صاحب باغ نگاه و این کار، صاحب باغ را ناراحت می‌کرد. از این رو صاحب باغ نزد پیامبر اکرمﷺ از این موضوع شکایت کرد و گفت: ای رسول خداﷺ! سمره بدون اجازهٔ من وارد حریم خانوادگی و خصوصی من می‌شود. ای کاش او را فرا می‌خواندی و به وی دستور می‌دادی هنگام ورود، اجازه بگیرد تا خانوادهٔ من خود را بپوشاند و احتیاط کند.

پیامبر اکرمﷺ سمره را فراخواند و به وی فرمود: فلانی را چه شده که از تو شکایت می‌کند و می‌گوید: بدون اجازهٔ او وارد می‌شوی و همسرش را در وضعیتی می‌بینی که برای وی ناخوشایند است.... ای سمره! هنگام ورود، اجازه بگیر.

سپس پیامبر اکرمﷺ به سمره فرمود: آیا شادمان نمی‌شوی که در مقابل این نخلت، درختی در بهشت متعلق به تو باشد؟

فترى من اهله ما يكره ذلك يا سمرة استأذن اذا انت دخلت ثمّ قال رسول اللّهﷺ يسرّك ان يكون لك عذق في الجنّة بنخلتك قال لا قال لك ثلاثة قال لا قال ما أراك يا سمرة الّا مضارّاً اذهب يا فلان فاقطعها واضرب بها وجهه.

۱۸۶۷ ۳٤٥٢٤ (۲) **كافى** ٢٩٢/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ١٤٦/٧: احمد بن محمّد بن خالد عن أبيه عن عبداللّه ابن بكير عن زرارة عن أبي جعفرؑ قال انّ سمرة ابن جندب (لعنه اللّه ـ يب) كان له عذق فى حائط لرجل[1] من الانصار وكان منزل الانصارى بباب البستان وكان يمرّ به الى نخلته ولا يستأذن فكلّمه الانصارى أن يستأذن اذا جاء فأبى سمرة فلمّا تأبّى جاء الأنصارى الى رسول اللّهﷺ فشكا اليه وخبّره الخبر فارسل اليه رسول اللّهﷺ وخبّره بقول الأنصارى وما شكا (اليه ـ يب) وقال ان[2] اردت الدخول فاستأذن فأبى فلمّا أبى ساومه حتّى بلغ به[3] من الثمن ما شاء اللّه فأبى ان يبيع فقال لك بها عذق يمدّ لك[4] فى الجنّة فأبى ان يقبل فقال رسول اللّهﷺ للانصارى اذهب فاقلعها وارم بها اليه فانّه لا ضرر ولا ضرار.

۱۸۶۸ ۳٤٥٢٥ (۳) **فقيه** ١٤٧/٣: روى ابن بكير عن زرارة عن أبي جعفرؑ قال انّ سمرة ابن جندب كان له عذق فى حائط رجل من الأنصار وكان منزل الأنصارى فيه الطريق الى الحائط فكان يأتيه فيدخل عليه ولا يستأذن فقال انّك تجيء وتدخل ونحن فى حال نكره أن ترانا عليه فاذا جئت فاستأذن حتّى نتحرّز ثمّ نأذن لك وتدخل قال لا افعل هو مالى ادخل عليه ولا استأذن فأتى الأنصارى رسول اللّهﷺ فشكا اليه وأخبره فبعث الى سمرة فجاء فقال له استأذن عليه فأبى وقال له مثل ما قال الانصارى فعرض عليه رسول اللّهﷺ ان يشترى منه بالثّمن فأبى عليه وجعل يزيده فيأبى ان يبيع فلمّا رأى ذلك رسول اللّهﷺ قال له لك عذق فى الجنّة فأبى ان يقبل ذلك فأمر رسول اللّهﷺ الانصارى ان يقلع النخلة فيلقيها اليه وقال لا ضرر ولا ضرار.

۱۸۶۹ ۳٤٥٢٦ (٤) **كافى** ٢٩٤/٥: على بن محمّد بن بندار عن احمد بن ابى عبداللّه عن أبيه عن بعض أصحابنا عن عبداللّه بن مسكان عن زرارة عن ابى جعفرؑ قال انّ سمرة بن جندب كان له عذق وكان طريقه اليه فى جوف منزل رجل من الانصار فكان يجيء ويدخل الى عذقه بغير

---

١. رجل ـ كا. ٢. فقال اذا ـ يب. ٣. له ـ يب.
٤. مذلّل ـ يب.

سمره گفت: نه.

پیامبر فرمود: در مقابل آن سه نخل برای توست.

سمره گفت: نه.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: ای سمره! من تو را جز کسی که دیگران را در زیان و تنگنا قرار می‌دهد، نمی‌بینم. ای فلانی! برو درختش را ببر و در مقابلش بینداز.»

۱۸۶۷ (۲) زراره از امام باقر؈ روایت می‌کند که فرمود: «سمرة بن جندب در باغ یکی از انصار درختی داشت و خانهٔ مرد انصاری و محل زندگی وی در کنار باغ بود. سمره از آنجا برای رسیدن به درختش می‌گذشت و اجازه نمی‌گرفت. مرد انصاری با وی در این باره گفتگو کرد تاهنگام ورود اجازه بگیرد، ولی سمره زیر بار نرفت. از این رو مرد انصاری نزد پیامبرﷺ ماجرا را بازگو و از سمره شکایت کرد. پیامبر اکرمﷺ سمره را فراخواند و سخنان مرد انصاری و شکایت او را به آگاهی وی رساند و به وی فرمود: هنگام ورود اجازه بگیر. این بار نیز سمره زیر بار نرفت. از این رو به‌ناچار پیامبر اکرمﷺ با سمره وارد معامله شد تا درخت او را خریداری کند ولی هر چه پیامبر اکرمﷺ بر بهای درخت می‌افزود، باز هم سمره از پذیرفتن آن خودداری می‌کرد. وقتی پیامبرﷺ از راضی کردن سمره به وسیلهٔ مال دنیا ناامید شد به وی فرمود: در مقابل درختت، درختی در بهشت برای تو خواهد بود که به تو یاری رساند [یا بر تو سایه افکند]. سمره باز هم نپذیرفت. سرانجام پیامبر اکرمﷺ به مرد انصاری گفت: برو درختش را از زمین برکن و آن را در مقابلش بینداز؛ زیرا زیان و زیان رساندن به دیگران [در اسلام] نیست.»

۱۸۶۸ (۳) زراره از امام باقر؈ روایت می‌کند که فرمود: «سمرة بن جندب در باغ یکی از انصار درخت خرمایی داشت. راه رسیدن به باغ از میان خانهٔ مرد انصاری می‌گذشت و سمره بدون اجازه وارد خانهٔ او می‌شد. مرد انصاری به سمره گفت: تو در حالی در خانه ما رفت و آمد می‌کنی که ما در وضعیتی هستیم که دوست نداریم ما را در آن حال مشاهده کنی. هنگام ورود، اجازه بگیر تا ما آماده شویم و سپس به تو اجازه دهیم و تو وارد شوی. سمره گفت: من چنین نمی‌کنم. آن مال من است. می‌خواهم بدون اجازه به آن سرکشی کنم. مرد انصاری نزد پیامبرﷺ رفت، ماجرا را برای وی بازگفت و از سمره شکایت کرد. پیامبرﷺ سمره را فراخواند و به وی گفت: برای سرکشی به درختت اجازه بگیر. ولی سمره نپذیرفت و همان سخنانی را که به مرد انصاری گفته بود، به پیامبرﷺ نیز گفت. پیامبر اکرمﷺ پیشنهاد خرید درختش را به وی داد ولی او باز هم نپذیرفت. پیامبرﷺ مرتب بر بهای آن می‌افزود ولی سمره نمی‌پذیرفت. وقتی پیامبرﷺ وضع را چنین دید به وی فرمود: در برابر آن، درختی در بهشت برای تو خواهد بود ولی سمره زیر بار نرفت. سرانجام پیامبر اکرمﷺ به مرد انصاری دستور داد، درخت را برکَند و در مقابلش بیندازد و فرمود: زیان و زیان رساندن به دیگران [در اسلام] نیست.»

۱۸۶۹ (۴) زراره از امام باقر؈ روایت می‌کند که فرمود: «سمرة بن جندب درختی داشت که راه رسیدن به آن از میان خانهٔ یکی از انصار می‌گذشت. از این رو وی بدون اجازه از خانه مرد انصاری به سوی درختش رفت و آمد می‌کرد. مرد انصاری به وی گفت: ای سمره! تو همواره در حالی سر می‌رسی که ما دوست نداریم در آن حال بر ما وارد شوی. پس هنگام ورود اجازه بگیر.

اذن من الانصاری فقال له الانصاری یا سمرة لا تزال تفاجئنا علی حال لا نحبّ ان تفاجئنا علیها فاذا دخلت فاستأذن فقال لا أستأذن فی طریق وهو طریقی الی عذقی قال فشکا الانصاری الی رسول اللّهﷺ فارسل الیه رسول اللّهﷺ فاتاه فقال له انّ فلاناً قد شکاك وزعم انّك تمرّ علیه وعلی اهله بغیر اذنه فاستأذن علیه اذا اردت أن تدخل فقال یا رسول اللّه أستأذن فی طریقی الی عذقی فقال له رسول اللّهﷺ خلّ عنه ولك مکانه عذق فی مکان کذا وکذا فقال لا قال فلك اثنان قال لا ارید فلم یزل یزیده حتّی بلغ عشرة اعذاق فقال لا قال فلك عشرة فی مکان کذا وکذا فأبی فقال خلّ عنه ولك مکانه عذق فی الجنّة قال لا ارید فقال له رسول اللّهﷺ انّك رجل مضارّ ولا ضرر ولا ضرار علی مؤمن قال ثمّ امر بها رسول اللّهﷺ فقلعت ثمّ رمی بها الیه وقال له رسول اللّهﷺ انطلق فاغرسها حیث شئت.

۱۸۷۰ ۲٤٥۲۷ (٥) **الدعائم ۴۹۹/۲**: روینا عن ابی جعفر محمّد عن ابیه عن آبائه عن علی ؑ انّ رسول اللّهﷺ قال: لا ضر ولا اضرار.

۱۸۷۱ ۲٤٥۲۸ (٦) **کافی ۲۹۲/٥**: محمّد بن یحیی عن **تهذیب ۱٤٦/۷**: احمد بن محمّد عن محمّد بن یحیی عن طلحة بن زید عن ابی عبداللّه ؑ قال انّ الجار کالنّفس غیر مضارّ ولا آثم.

وتقدّم فی غیر واحد من احادیث باب (۷۸) جملة من حقوق الجار من أبواب العشرة ج ۲۰ ما یدلّ علی حرمة اضرار المؤمن. **وفی** احادیث باب (۱۱) أنه یستحبّ لمن کان له نخلة فی حائط اخیه ان یبیعه به من أبواب بیع الثمار ـ ج۲۳: ما یناسب ذلك. **وفی** روایة الدعائم (۱) من باب (۱٥) حکم الجدار اذا کان بین الدارین وسقط من أبواب الصلح ج۲۳ قوله ؑ لا ضرر ولا إضرار فان هدمه (ای الجدار) کلّف ان یبنیه.

ویأتی فی روایة عقبة (۱۳) من باب (۱) ما ورد فی من له الشفعة من أبوابها ج ۲٤ قوله ؑ قضیﷺ بالشفعة بین الشرکاء فی الأرضین والمساکن وقال لا ضرر ولا ضرار. **وفی** باب (٤٤) کراهة الرجعة بغیر امساك من أبواب الطلاق ج۲۷ ما یدل علی ذلك **وفی** مرسلة المقنع (٤) من باب (۱٥) انّ الثور اذا قتل حماراً او جملاً هل علی صاحبه شیء ام لا من أبواب ما یوجب الضمان ج ۳۱ قوله فقال امیرالمؤمنین ؑ قضی النّبیّﷺ لا ضرر ولا ضرار ان کان صاحب البقرة ربطها علی طریق الجمل فهو له ضامن.

سمره گفت: من برای عبور از راه رسیدن به درختم، اجازه نمی‌گیرم.

مرد انصاری به پیامبر اکرمﷺ شکایت کرد و آن حضرت سمره را فراخواند و به وی فرمود: فلانی از تو شکایت کرده و معتقد است تو بدون اجازه بر او و خانواده‌اش وارد می‌شوی. هنگام ورودت اجازه بگیر.

سمره گفت: ای رسول خداﷺ! آیا در مسیر رسیدن به درختم، باید اجازه بگیرم؟

پیامبرﷺ فرمود: دست از آن درخت بردار تا در فلان مکان یک درخت به تو بدهم.

سمره گفت: نه.

پیامبرﷺ فرمود: دو درخت متعلق به تو باشد.

سمره گفت: نمی‌خواهم.

پیامبرﷺ همچنان بر تعداد درختان افزود تا به ده درخت رسید و به وی فرمود: ده درخت در فلان محل متعلق به تو باشد ولی سمره نپذیرفت.

پیامبر اکرمﷺ فرمود: دست از آن درخت بردار تا درختی در بهشت از آنِ تو باشد.

سمره گفت: نمی‌خواهم.

سرانجام پیامبر اکرمﷺ فرمود: تو مرد زیان‌رسانی هستی و زیان و زیان رساندن بر مؤمن نیست. سپس دستور داد درختش را برکنند و در مقابلش بیندازند و به وی فرمود: برو هر کجا می‌خواهی آن را بکار.»

(۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ از پدرشؑ از نیاکانش از علیؑ روایت می‌شود که پیامبر ۱۸۷۰
اکرمﷺ فرمود: «زیان و زیان رسانی نیست.»

(۶) طلحة بن زید از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «همسایه همانند خود انسان است؛ نه زیان ۱۸۷۱
رسان و نه گناهکار.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در تعدادی از روایات باب هفتاد و هشتم از باب‌های معاشرت و در روایات باب یازدهم از باب‌های فروش میوه، مناسب با این بحث هست.

و در روایت یکم از باب پانزدهم از باب‌های صلح فرمودهٔ معصومؑ که: «زیان و زیان‌رسانی نیست، پس اگر دیوار را ویران کرد، موظف به ساختن آن می‌شود.»

می‌آید:

در روایت سیزدهم از باب یکم از باب‌های شفعه فرمودهٔ معصومؑ که: «پیامبر اکرمﷺ میان شریکان در زمین و خانه، حکم به شفعه کرد و فرمود: زیان و زیان‌رسانی نیست.»

و در باب چهل و چهارم از باب‌های طلاق، مطالبی خواهد آمد که بر این بحث دلالت می‌کند.

و در روایت چهارم از باب پانزدهم از باب‌های موجبات ضمان فرمودهٔ امیر مؤمنانؑ که: «پیامبر اکرمﷺ حکم کرد که زیان و زیان رسانی نیست. اگر صاحب گاو آن را در راه شتر بسته است، ضامن آن است.»

(۱۱)

باب حكم الاستئذان على البيوت والدّار

۱۸۷۲ ۲٤٥۲۹ (۱) **تهذيب ۱٥٤/۷**: محمّد بن على بن محبوب عن أحمد بن محمّد عن الحسين عن النضر بن سويد عن القاسم بن سليمان فقيه ۱٥٤/۳: عن جرّاح المدائنى قال: سألت أبا عبداللّه ﷺ عن دار فيها ثلاث أبيات وليس لهنّ[1] حجر (ة ـ يب) قال: انّما الاذن على البيوت ليس على الدار اذن. (قال الصدوق؛ يعنى بذلك الدار الّتى تكون للغلّة وفيها السكان بالكرى أو بالسكنى فليس على مثلها من الدور اذن انّما الاذن على البيوت فأمّا الدار الّتى ليست للغلّة فليس لاحد أن يدخلها الّا باذن).

(۱۲)

باب حكم اخراج الجناح ونحوه الى الطريق والميزاب والكنيف

۱۸۷۳ ۲٤٥۳۰ (۱) **ارشاد المفيد ۳٦٥**: روى أبو بصير عن أبى جعفر ﷺ فى حديث طويل أنّه قال اذا قام القائم ﷺ سار الى الكوفة فهدم بها أربعة مساجد ولم يبق مسجد على وجه الأرض له شرف الّا هدمها وجعلها جمّاء[2] ووسّع الطريق الأعظم وكسر كلّ جناح خارج فى الطريق وأبطل الكنف والميازيب الى الطرقات ولا يترك بدعة الّا أزالها ولا سنة الّا أقامها ويفتح قسطنطنية والصين وجبال الديلم فيمكث على ذلك سبع سنين (مقدار ـ خ) كلّ سنة عشر سنين من سنينكم هذه، ثمّ يفعل اللّه ما يشاء قال: قلت له: جعلت فداك فكيف تطول السنين قال: يأمر اللّه تعالى الفلك باللبوث وقلّة الحركة فتطول الأيّام لذلك والسنون قال: قلت له: انّهم يقولون: انّ الفلك ان تغيّر فسد قال: ذلك قول الزنادقة، فأمّا المسلمون فلا سبيل لهم إلى ذلك وقد شقّ اللّه تعالى القمر لنبيّه ﷺ وردّ الشمس من قبله ليوشع بن نون ﷺ وأخبر بطول يوم القيامة وأنّه كألف سنة ممّا تعدّون.

---

۱. لها ـ يب.

۲. تجمّأ على الشيء أخذه فواراه. (لسان العرب: ۱/ ٥۰ جمأ).

باب ۱۱

حکم اجازه گرفتن برای ورود به خانه دیگران

(۱) جراح مداینی گوید: «از امام صادق ﷺ دربارهٔ خانه‌ای سؤال کردم که در آن سه بیت وجود دارد و در آن بیت‌ها حجره وجود ندارد، امام ﷺ فرمود: همانا اجازه گرفتن بر درِ بیوت لازم است، نه بر در خانه.» ۱۸۷۲

مرحوم صدوق ﷺ می‌فرماید: «مقصود امام ﷺ از این سخن خانه‌ای است که برای کسب درآمد است و در آن ساکنانی به صورت اجاره یا به طور مجانی زندگی می‌کنند. بر درِ چنین خانه‌ای، اجازه گرفتن لازم نیست و تنها اجازه برای ورود به بیوت لازم است و اما خانه‌هایی که برای کسب درآمد نیست، کسی بدون اجازه حق ورود به آنها را ندارد.»

باب ۱۲

حکم بیرون کردن بالکن و ناودان و فاضلاب در کوچه

(۱) ابو بصیر از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که در بخشی از یک حدیث بلند فرمود: «هنگامی که قائم (عج) ظهور کند، به سوی کوفه می‌رود و در آنجا چهار مسجد را ویران می‌کند و بر روی زمین هر مسجدی را که شرافتی دارد، خراب می‌کند و به ویرانه مبدّل می‌سازد و خیابان اصلی را توسعه می‌دهد و هر بالکنی را که در راه بیرون آمده است می‌شکند و فاضلاب و ناودان‌هایی که به راه سرازیر می‌شود، نابود می‌کند و دست از سر هیچ بدعتی برنمی‌دارد تا این‌که آن را نابود کند و هیچ سنتی نیست مگر آن‌که آن را بر پای دارد و قسطنطنیه و چین و کوه‌های دیلم را فتح می‌کند. آن‌گاه به همین صورت هفت سال درنگ می‌کند که هر سال آن به اندازهٔ ده سال از سال‌های شماست. سپس آنچه خداوند بخواهد، انجام می‌دهد. ۱۸۷۳

ابو بصیر گوید: به امام ﷺ گفتم: فدایت شوم! چگونه سال‌ها بلند می‌شود؟

امام ﷺ فرمود: خداوند به فلک دستور می‌دهد با درنگ و آهسته‌تر حرکت کند؛ به همین دلیل روزها و سال‌ها بلند و طولانی می‌شود.

به امام ﷺ گفتم: آنان می‌گویند: اگر فلک تغییر کند، نابود می‌شود.

امام ﷺ فرمود: این سخن کافران است ولی برای مسلمانان این سخنان جایز نیست. به تحقیق خداوند ماه را برای پیامبرش ﷺ دو نیم کرد و پیش از آن خورشید را برای یوشع بن نون بازگرداند و از طولانی بودن روز قیامت خبر داد و این‌که روز قیامت همانند هزار سال است از سال‌هایی که شما می‌شمارید.»

۱۸۷۴ ۲۴۵۲۱ (۲) **غيبة الطوسيّ** ۲۸۳: الفضل بن شاذان عن عبدالرحمان بن أبي هاشم عن عليّ بن أبي حمزة عن **أبي بصير** ـ في حديث له اختصرناه ـ قال: إذا قام القائم عليه السلام دخل الكوفة وأمر بهدم المساجد الأربعة حتّى يبلغ أسّها[1] ويصيّرها عريشاً كعريش موسى، وتكون المساجد كلّها جمّاء[2] لا شرف لها كما كانت على عهد رسول اللّه صلى الله عليه وآله ويوسّع الطريق الأعظم فيصير ستّين ذراعاً ويهدم كلّ مسجد على الطريق ويسدّ كلّ كوّة إلى الطريق وكلّ جناح وكنيف وميزاب إلى[3] الطريق ويأمر اللّه الفلك في زمانه فيبطئ في دوره حتّى يكون اليوم في أيّامه كعشرة من أيّامكم والشهر كعشرة أشهر والسنة كعشر سنين من سنينكم ثمّ لا يلبث الّا قليلاً حتّى يخرج عليه مارقة الموالي برميلة الدسكرة[4] عشرة آلاف شعارهم يا عثمان، يا عثمان، فيدعو رجلاً من الموالي فيقلّده سيفه فيخرج إليهم فيقتلهم حتّى لا يبقى منهم أحد ثمّ يتوجّه إلى «كابل شاه» ـ وهي مدينة لم يفتحها أحد قطّ غيره ـ فيفتحها ثمّ يتوجّه إلى الكوفة فينزلها وتكون داره ويبهرج[5] سبعين قبيلة من قبائل العرب (تمام الخبر). وفي خبر آخر يفتح قسطنطينة[6] والروميّة وبلاد الصين.

۱۸۷۵ ۲۴۵۲۱ (۳) **مستدرك** ۱۱۹/۱۷: القطب الراوندي في الخرائج روى أنّ الفرات مدّت على عهد علي عليه السلام فقال الناس: نخاف الغرق فركب وصلّى على الفرات فمرّ بمجلس ثقيف فغمز عليه بعض شبّانهم فالتفت اليهم وقال: «يا بقيّة ثمود يا صغار[7] الخدود هل أنتم الّا طغام لئام! من لي بهؤلاء الّا عبداً!؟» فقال مشايخ منهم: انّ هؤلاء شباب جهّال فلا تأخذنا بهم واعف عنّا قال: «لا أعفو عنكم الّا على أن أرجع وقد هدمتم هذه المجالس وسددتم كلّ كوّة وقلعتم

---

۱. اساسها ـ ك. ۲. جمّاً ـ ك. ۳. على ـ ك.

۴. الدسكره: بناء على هيئة القصر فيه منازل وبيوت الخدم والحشم ـ مجمع.

۵. البهرج: الشيء المباح. يقال بهرج دمه ـ وفي الحديث: أنّه بهرج دم ابن الحارث أي أبطله اللسان ۲۱۷/۲.

۶. القسطنطينيّة منسوب إلى قسطنطين ـ (هكذا ضبطت في المنجد).

۷. صغار الخدود: من الصغر: وهو الذلّ والوضاعة (لسان العرب: ۴۵۸/۴).

۱۸۷۴ (۲) ابو بصیر در حدیثی از معصوم﷣ روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که حضرت مهدی (عج) ظهور کند، وارد کوفه می‌شود و دستور می‌دهد مساجد چهارگانه را ویران کنند تا به پایه‌های آن برسد و سایه‌بان‌هایی همانند سایه‌بان حضرت موسی﷣ برای آنها قرار می‌دهد و همه مساجد را درهم می‌کوبد به طوری که ارتفاعی برای آنها نباشد، همانند زمان پیامبر اکرمﷺ و راه اصلی را توسعه می‌دهد و عرض آن را به شصت ذرع می‌رساند و هر مسجدی را که در مسیر قرار گیرد خراب می‌کند و هر پنجره، بالکن، فاضلاب و ناودانی را که به راه باز شود، می‌بندد و خداوند در زمان مهدی(عج) به فلک دستور می‌دهد آهسته حرکت کند؛ به طوری که هر شبانه‌روز در زمان او به اندازهٔ ده شبانه‌روز شماست و هر ماه، همانند ده ماه و سال، همانند ده سال از سال‌های شما ولی مدت زیادی درنگ نمی‌کند، تا این‌که در «رمیلة الدسکرة» یکی از موالی [غیر عرب‌ها] با ده‌هزار نفر علیه امام (عج) دست به آشوب می‌زنند و شعار آنان، یا عثمان! یا عثمان! است. حضرت مهدی (عج) یکی از پیروان غیر عرب خود را فرامی‌خواند و شمشیرش را به کمر وی می‌بندد و روانه جنگ با آنان می‌کند. او آشوب‌گران را می‌کشد، به طوری که احدی از آنان باقی نمی‌ماند. سپس متوجه کابل شاه می‌شود ـ شهری که هرگز به دست غیر مهدی(عج) فتح نشده است ـ و آنجا را فتح می‌کند. سپس به کوفه بازمی‌گردد و در آنجا ساکن می‌شود و خون هفتاد قبیله را مباح می‌کند...»

در حدیث دیگری آمده است: «قسطنطنیه و روم و چین را فتح می‌کند.»

۱۸۷۵ (۳) قطب راوندی در کتاب *الخرائج* روایت کرده است که: «در زمان امیر مؤمنان﷣ آب فرات بالا آمد. مردم گفتند: ما از غرق شدن می‌ترسیم.

علی﷣ سوار شد و به سوی فرات حرکت کرد. در راه بازگشت، از کنار مجلسی از قبیلهٔ ثقیف گذشت. جوانان ثقیف با مشاهدهٔ حضرت با حالت تمسخر با گوشهٔ چشم به امام﷣ اشاره کردند. علی﷣ رو به آنان کرد و فرمود: ای باقیماندهٔ قوم ثمود! ای ذلیلان اصحاب خدود! آیا شما جز فرومایگانی سرکش هستید؟ کیست که شرّ این بردگان را از من دور کند؟

پیران آنها گفتند: اینها جوان و جاهل هستند. ما را به اعمال اینها بازخواست نکن و از ما در گذر.

كلّ ميزاب وطممتم[١] كلّ بالوعة على الطريق فانّ هذا كلّه في طريق المسلمين وفيه أذى لهم» فقالوا: نفعل ومضى وتركهم ففعلوا ذلك كلّه الخبر.

١٨٧٦ ٣٤٥٣٢ (٤) الدعائم ٤٨٧/٢: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه نهى عن اخراج الجدار في طرقات المسلمين وقال: من أخرج جدار الدار الى طريق ليس له فانّ عليه ردّه الى موضعه وكيف يزيد الى داره ماليس له ولمن يترك ذلك وهل يترك فيها بل يرحل عن قريب عنها ويقدم على من لم يعذره ويدعها لمن لا يحمده ولا ينفعه ما أغفل الوارث عمّا يحلّ بالموروث يسكن داره وينفق ماله وقد غلقت رهائن المسكين وأخذ منه بالكظم فودّ أنّه لم يفارق ما قد خلّف.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

١. طمحتم ـ خ.

علی ﷺ فرمود: شما را نمی‌بخشم مگر به این شرط که هنگام بازگشت من، این مجالس را ویران و هر پنجره‌ای را مسدود و هر ناودانی را کنده و هر چاه فاضلابی را در مسیر پر کرده باشید؛ زیرا همهٔ اینها بر سر راه مسلمانان است و آنها را آزار می‌دهد.

آنان گفتند: انجام می‌دهیم.

امیر مؤمنان ﷺ آنان را رها کرد و رفت و آنها همهٔ این کارها را انجام دادند.»

۱۸۷۶ (۴) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ﷺ از داخل کردن دیوار خانه‌ها در راه‌های مسلمانان نهی کرد و فرمود: «کسی حق ندارد دیوار خانه‌اش را داخل کوچه قرار دهد و هرکس چنین کرد، باید آن را به محل خود بازگرداند. چگونه چیزی را که متعلق به او و متعلق به وارثانش نیست، به خانه‌اش می‌افزاید و آیا [چنین می‌پندارد که برای همیشه] در آن باقی خواهد ماند؟ بلکه به زودی از آن کوچ خواهد کرد و بر کسی وارد خواهد شد که عذرش را نمی‌پذیرد و آن خانه را برای کسانی وا می‌گذارد که او را ستایش نمی‌کنند و به او سودی نمی‌رسانند. چه غافل است وارث، از آنچه که بر سر صاحب مال می‌آید! در حالی وارث در خانهٔ انسان متوفی ساکن می‌شود و اموالش را خرج می‌کند که حقوق دیگران آن بینوا را گرفتار و او را اندوهگین و ناراحت کرده است و دوست داشت که هرگز از آنچه باقی گذاشته جدا نمی‌شد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

كتاب اللقطة وأبوابها

(١)

باب انّ أفضل ما يستعمله الانسان في اللّقطة تركها وجواز أخذها للفقير والغنيّ ما سوى المملوك في الحرم كانت او غيره وحكم اكل الضالّة وابوانها

١٨٧٧ ٢٤٥٢٤ (١) **تهذيب ٣٨٩/٦: استبصار ٦٨/٣**: الحسين بن سعيد عن ابن أبي عمير عن حمّاد عن الحلبيّ عن أبي عبدالله ﷺ في اللّقطة يجدها الرجل الفقير أهو فيها بمنزلة الغنيّ؟ قال: نعم واللّقطة يجدها الرجل ويأخذها قال: يعرّفها سنة فان جاء لها طالب والاّ فهي كسبيل ماله وكان عليّ بن الحسين ﷺ يقول لأهله: لا تمسّوها (قال الشيخ في صا والمراد منه انّ له التّصرّف في ذلك كما يتصرّف في مال نفسه ويكون ضامناً لصاحب المال اذا جاء وان كان تصدّق به بعد السنة لزمه غرامته).

١٨٧٨ ٢٤٥٣٥ (٢) **فقيه ١٨٦/٣**: سأل علي بن جعفر أخاه موسى بن جعفر ﷺ عن اللقطة يجدها الفقير هو فيها بمنزلة الغنيّ قال: نعم قال وكان عليّ بن الحسين ﷺ يقول هي لأهلها لا تمسّوها. **قرب الاسناد ٢٦٩**: عبدالله بن الحسن عن جدّه علي بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ نحوه الى قوله: نعم.

١٨٧٩ ٢٤٥٣٦ (٣) **فقيه ١٩٠/٣**: قال الصادق ﷺ: أفضل ما يستعمله الانسان في اللّقطة اذا وجدها ألاّ يأخذها ولا يتعرّض لها فلو أنّ الناس تركوا ما يجدونه لجاء صاحبه فأخذه وان كانت اللّقطة

فصل سیزدهم

باب‌های لقطه (اموال پیدا شده)

باب ۱

کیفیت برخورد با مال پیدا شده

(۱) حلبی گوید: «از امام صادق؛ سؤال شد: گمشده‌ای را که انسان می‌یابد، آیا باید همانند بی‌نیاز با آن رفتار کند؟ ۱۸۷۷

امام؛ فرمود: آری.

سؤال شد: چیز گمشده‌ای را که انسان برمی‌دارد، چه حکمی دارد؟

امام؛ فرمود: تا یک سال آن را اعلام می‌کند، اگر کسی به جستجوی آن آمد [به وی تحویل می‌دهد]؛ در غیر این صورت همانند مال خود اوست و امام سجاد؛ همواره به خانواده‌اش می‌فرمود: به آن دست نزنید.»

مرحوم شیخ طوسی؛ در کتاب الاستبصار می‌فرماید: «مقصود از حدیث این است که یابنده گمشده، حق تصرف در آن را دارد همان گونه که در مال خود تصرف می‌کند ولی هنگام آمدن صاحبش، ضامن آن است و اگر پس از یک سال آن را صدقه داده باشد، غرامت آن را باید بپردازد.»

(۲) علی بن جعفر از برادرش امام موسی بن جعفر؛ سؤال کرد: «شخص تنگدستی چیز گمشده‌ای را می‌یابد، آیا نسبت به آن همانند بی‌نیاز باید رفتار کند؟ ۱۸۷۸

امام؛ فرمود: آری.

و فرمود: علی بن حسین؛ همواره به خاندان خود می‌گفت: به آن دست نزنید.»

(۳) در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می‌شود که امام صادق؛ فرمود: «وقتی انسان چیز گمشده‌ای را می‌یابد، بهترین کاری که با آن می‌تواند انجام دهد، این است که آن را بر ندارد و کاری به ۱۸۷۹

دون درهم فهى لك لا تعرّفها وان وجدت فى الحرم ديناراً مطلساً[1] فهو لك لا تعرّفه وان وجدت طعاماً فى مفازة فقوّمه على نفسك لصاحبه ثمّ كله فان جاء صاحبه فردّ عليه القيمة وان وجدت لقطة فى دار وكانت عامرة فهى لأهلها وان كانت خراباً فهى لمن وجدها.

۱۸۸۰ ۲٤٥۳۷ (٤) **المقنع ۱۲۷**: اذا وجدت لقطة فلا تمسّها ولا تأخذها فلو أنّ الناس تركوا ما يجدونه لجاء صاحبه فأخذه. **وفيه ۱۲۸**: واللقطة إذا وجدها الغنىّ والفقير فهى بمنزلة واحدة.

۱۸۸۱ ۲٤٥۳۸ (٥) **تهذيب ۳۹۰/٦**: الحسين بن سعيد عن إبراهيم ابن أبى البلاد عن بعض أصحابه عن الماضى عليه السلام[2] قال: لقطة الحرم لا تمسّ بيد ولا رجل ولو أنّ الناس تركوها لجاء صاحبها فأخذها.

۱۸۸۲ ۲٤٥۳۹ (٦) **الدّعائم ۳۱۱/۱**: قال جعفر بن محمّد عليه السلام لا تلتقط اللقطة فى الحرم دعها مكانها حتّى يأتى من أضلّها فيأخذها.

۱۸۸۳ ۲٤٥٤۰ (۷) **تهذيب ۳۹۰/٦**: الحسين بن سعيد عن فضالة عن **الحسين** ابن أبى العلاء قال: ذكرنا لأبى عبدالله عليه السلام اللقطة فقال: لا تعرّض لها فانّ الناس لو تركوها لجاء صاحبها حتّى يأخذها.

۱۸۸٤ ۲٤٥٤۱ (۸) **فقه الرّضا عليه السلام ۲٦٦**: أفضل ما تستعمله فى اللقطة إذا وجدتها فى الحرم أو غير الحرم أن تتركها فلا تأخذها ولا تمسّها ولو أنّ الناس تركوا ما وجدوا لجاء صاحبها فأخذها.

۱۸۸٥ ۲٤٥٤۲ (۹) **الدّعائم ٤۹٥/۲**: روينا عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال: مرّ علىّ بن الحسين عليه السلام[3] ومعه مولى له على لقطة فأراد مولاه أخذها فنهاه عنها، وأبى[4] وأخذها ومشى قليلاً فوجد صاحبها فردّها عليه وقال لعلىّ بن الحسين عليه السلام[5]: أليس هذا خيراً فقال: انّك لو تركتها وتركها الناس لجاء صاحبها حتّى يأخذها.

---

۱. الطلس: المحو ويقال: طلست الكتاب أى محوته. (لسان العرب: ۱۲٤/٦).
۲. هو الامام موسى الكاظم عليه السلام. ۳. علىّ ابن أبى طالب ـ ك. ٤. فأبى ـ ك.
٥. لعلىّ عليه السلام ـ ك.

آن نداشته باشد. پس اگر مردم آنچه می‌یافتند، به حال خود رها می‌کردند، صاحبش می‌آمد و آن را برمی‌داشت و مال گمشده کمتر از درهم ـ بدون نیاز به اعلام آن ـ مال توست و اگر دینار ساییده شده‌ای را در حرم یافتی ـ بدون نیاز به معرفی و اعلام ـ مال توست و اگر در بیابانی غذایی را یافتی، قیمت آن را برای صاحبش به عهده بگیر و آن را بخور. آن‌گاه اگر صاحبش آمد، قیمتش را به وی بپرداز و اگر مال گمشده‌ای را در خانهٔ آبادی یافتی، متعلق به اهل آن خانه است و اگر در خانهٔ خرابی یافتی، پس آن متعلق به یابندهٔ آن است.»

۱۸۸۰ (۴) در کتاب المقنع آمده است: «هنگامی که مال گمشده‌ای را یافتی به آن دست نزن و آن را برندار؛ زیرا اگر مردم آنچه می‌یابند به حال خود رها کنند، صاحبش می‌آید و آن را بر می‌دارد.»

و در همان کتاب است: «تهیدست و توانگر وقتی مالی را یافتند، نسبت به آن یکسان هستند.»

۱۸۸۱ (۵) ابراهیم بن ابی بلاد از یکی از شیعیان، از امام موسی بن جعفر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «به مالی که در حرم پیدا می‌شود، هیچ دست و پایی نباید برسد. اگر مردم آنچه می‌یابند به حال خود رها می‌کردند، صاحبش می‌آمد و آن را برمی داشت.»

۱۸۸۲ (۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «مالی را که در حرم می‌یابی برندار. آن را در محل خود رها کن تا صاحبش بیاید و آن را بردارد.»

۱۸۸۳ (۷) حسین بن ابی العلا گوید: «نزد امام صادق ﷺ سخن از مال پیدا شده به میان آوردیم. امام ﷺ فرمود: کاری به آن نداشته باش؛ زیرا اگر مردم آنچه می‌یابند به حال خود رها کنند، صاحبش می‌آید تا آن را بردارد.»

۱۸۸۴ (۸) در کتاب فقه الرضا آمده است: «بهترین برخورد تو با مالی که در حرم یا غیر حرم می‌یابی، این است که آن را به حال خود رها کنی و برنداری و به آن دست نزنی. اگر مردم آنچه می‌یابند به حال خود رها می‌کردند، صاحبش می‌آمد و آن را برمی داشت.»

۱۸۸۵ (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق ﷺ فرمود: «علی بن حسین ﷺ به همراه یکی از دوستدارانش می‌رفت که چیزی را یافتند. آن مرد خواست آن را بر دارد که امام ﷺ او را نهی کرد، ولی آن مرد زیر بار نرفت و آن را برداشت و به راه افتادند. اندکی که رفتند، صاحب آن مال را یافت و آن را به وی تحویل داد. آن‌گاه به امام ﷺ گفت: آیا این کار بهتر نبود؟

امام ﷺ فرمود: اگر تو و دیگران آن را رها می‌کردید، صاحبش می‌آمد و آن را برمی‌داشت.»

۱۸۸۶ ۲۴۵۴۳ (۱۰) **کافی** ۱۳۷/۵: الحسين بن محمّد عن معلّى بن محمّد وعليّ بن محمّد القاشانى عن صالح ابن أبي حمّاد جميعاً عن الوشّاء عن أحمد بن عائذ عن **أبى خديجة** عن أبى عبدالله ﷺ قال: كان الناس فى الزمن الأوّل إذا وجدوا شيئاً فأخذوه احتبس فلم يستطع أن يخطو حتّى يرمى به فيجيء طالبه من بعده فيأخذه وانّ الناس قد اجترءوا على ما هو أكثر من ذلك وسيعود كما كان.

۱۸۸۷ ۲۴۵۴۴ (۱۱) **تهذيب** ۳۹۵/۶: الصفّار عن محمّد بن الحسين ابن أبى الخطّاب عن وهيب بن حفص عن أبى بصير عن **عليّ** ابن أبى حمزة عن العبد الصالح موسى بن جعفر ﷺ قال: سألته عن رجل وجد ديناراً فى الحرم فأخذه قال: بئسما صنع ما كان ينبغى له أن يأخذه قال قلت قد ابتلى بذلك قال يعرّفه قلت فانّه قد عرّفه فلم يجد له باغياً فقال: يرجع إلى بلده فيتصدّق به على أهل بيت من المسلمين فان جاء طالبه فهو له ضامن.

۱۸۸۸ ۲۴۵۴۵ (۱۲) **فقيه** ۱۸۶/۳: وفى رواية **مسعدة** بن زياد عن الصادق جعفر بن محمّد عن أبيه ﷺ انّ عليّاً صلوات الله عليه قال اياكم واللقطة فانّها ضالّة المؤمن وهى حريق من حريق جهنّم.

۱۸۸۹ ۲۴۵۴۶ (۱۳) **جامع الأحاديث** ۹۵: حدّثنا محمّد بن عبدالله قال حدّثنى أحمد بن محمّد بن سعيد عن الحسن بن عبيد الكندى عن النوفلى عن **السكونيّ** عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه ﷺ قال قال رسول الله ﷺ ضالّة المؤمن[۱] حرق النّار. **المجازات النبويّة** ۲۵۹: عنه ﷺ مثله **العوالى** ۴۸۵/۳: عن النّبيّ ﷺ مثله.

۱۸۹۰ ۲۴۵۴۷ (۱۴) **تهذيب** ۳۹۶/۶: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبى جعفر عن أبيه عن **فقيه** ۱۸۹/۳: **وهب** (بن وهب ـ فقيه) عن جعفر (بن محمّد ـ فقيه) عن أبيه ﷺ قال: سألته عن جُعْلِ[۲] الآبق والضّالّة قال لا بأس (وقال لا يأكل الضّالّة[۳] إلّا الضّالّون ـ يب).

---

۱. المسلم ـ خ ـ أى أخذ ضالّة المؤمن حرق النار.

۲. الجُعل بضمّ الجيم وسكون العين: ما يجعل للانسان على عمل يعمله.

۳. الضالّة ما ضلّ من البهيمة وفى المجمع الضالّة اسم البقر والابل والخيل ونحوها ولا يقع على اللقطة من غيرها وفى النهاية الضالّة هى الضايعة من كلّ ما يقتنى من الحيوان وغيره الخ.

۱۸۸۶ (۱۰) ابو خدیجه از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در زمان‌های گذشته وقتی مردم چیزی را که می‌یافتند بر می‌داشتند، در همانجا خشک‌شان می‌زد و تا آن را نمی‌انداختند، نمی‌توانستند گام بردارند. آن‌گاه صاحبش می‌آمد و آن را برمی‌داشت ولی مردم به کارهای بزرگ‌تر از آن جرأت یافته‌اند و به زودی اوضاع به صورت پیشین بازمی‌گردد!»

۱۸۸۷ (۱۱) علی بن ابی‌حمزه گوید: «از امام موسی بن جعفرﷺ سؤال کردم: شخصی یک دینار در حرم می‌یابد و آن را برمی دارد.

امامﷺ فرمود: کار بدی کرد. برای وی شایسته نبود که آن را بر دارد.

گفتم: اکنون که به این کار گرفتار شده چه کند؟

امامﷺ فرمود: آن را اعلام و معرفی می‌کند.

گفتم: آن را اعلام کرد و جوینده‌ای برای آن یافته نشد.

امامﷺ فرمود: به شهر خود بازمی‌گردد و آن را به یکی از خانواده‌های مسلمان صدقه می‌دهد. آن‌گاه اگر کسی به جستجوی آن آمد، وی ضامن آن است.»

۱۸۸۸ (۱۲) مسعدة بن زیاد از امام صادقﷺ از پدرش روایت می‌کند که امیر مؤمنانﷺ فرمود: «از آنچه می‌یابید دوری کنید زیرا آن گمشدهٔ مؤمن است و شعله‌ای از آتش دوزخ.»

۱۸۸۹ (۱۳) سکونی از امام صادقﷺ از پدرشﷺ از نیاکانشﷺ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «گمشده مؤمن، شعلهٔ آتش است.»

۱۸۹۰ (۱۴) وهب بن وهب از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «از پدرم دربارهٔ اجرت یافتن بردهٔ فراری و مال گمشده سؤال کردم. وی فرمود: اشکال ندارد.

و فرمود: مال گمشده را کسی جز گمراهان نمی‌خورند.»

۱۸۹۱ ۲٤٥٤۸ (۱۵) فقیه ۱۸٦/۳: روی أبو عبدالله محمّد بن خالد البرقیّ ﷺ عن وهب بن وهب عن جعفر بن محمّد عن أبیه ﷺ قال: لا یأکل من الضّالّة الاّ الضّالّون.

۱۸۹۲ ۲٤٥٤۹ (۱٦) الدعائم ٤۹٦/۲: عن جعفر[۱] بن محمّد ﷺ انّه قال لا یأکل الضّوالّ الاّ الضّالّون.

۱۸۹۳ ۲٤٥٥۰ (۱۷) فقیه ۲۷۲/٤: من الفاظ رسول الله ﷺ الموجزة التی لم یسبق الیها: لا یؤوی الضّالّة الاّ الضّالّ. العوالی ٤۸٤/۳: عن النبیّ ﷺ مثله.

۱۸۹٤ ۲٤٥٥۱ (۱۸) تهذیب ۳۹٤/٦: الحسین بن سعید عن النضر بن سوید عن القاسم بن سلیمان عن جرّاح المدائنی عن ابی عبدالله ﷺ قال الضوالّ لا یأکلها الاّ الضّالّون اذا لم یعرّفوها.

۱۸۹۵ ۲٤٥٥۲ (۱۹) قرب الاسناد ۲۷۰: عبدالله بن الحسن عن جدّه علی بن جعفر قال اخبرتنی جاریة لأبی الحسن موسی ﷺ وکانت توضّوه وکانت خادمة صادقة قالت وضّأته بقدید[۲] وهو علی منبر وأنا أصبّ علیه الماء فجری الماء علی التراب فاذا قرطان من ذهب فیهما درّ ما رأیت احسن منه فرفع راسه الیّ فقال هل رأیت فقلت نعم فقال خمّریه بالتّراب ولا تخبری احداً قالت ففعلت وما أخبرت احداً حتّی مات علیه السلام وعلی آبائه والسلام علیهم ورحمة الله وبرکاته.

ویأتی فی روایة ابن مسلم (٦) من الباب التالی قوله سألته عن اللقطة فقال لا ترفعها فان ابتلیت فعرّفها سنة وفی روایة الدعائم (۷) قوله سئل عن اللقطة فقال ان ترکتها فلم تعرّض لها فلا بأس. وفی روایة ابی خدیجة (۲۸) قوله المملوک یأخذ اللّقطة قال ﷺ وما للمملوک واللّقطة والمملوک لا یملک من نفسه شیئاً فلا یعرض لها المملوک فانّه ینبغی للحرّ ان یعرّفها سنة. ولاحظ سائر احادیث الباب فانها تدلّ علی جواز الأخذ وفی احادیث باب (۸) جواز التقاط العصی والشظاظ ما یدلّ علی ذلک وکذا فی احادیث باب (۹) حکم التقاط الشّاة والدّابّة.

---

۱. امیرالمؤمنین ـ ك.

۲. قال ابن الأثیر هو موضع بین مکّة والمدینة والقدید: اسم ماء بعینه. وفی الصحاح: وقدید: ماء بالحجاز ـ اللسان.

۱۸۹۱ (۱۵) وهب بن وهب از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مال گمشده را جز گمراهان نمی‌خورند.»

۱۸۹۲ (۱۶) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «اموال گمشده را به‌جز گمراهان کسی نمی‌خورد.»

۱۸۹۳ (۱۷) در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است: «از سخنان کوتاه و پرمعنی پیامبر اکرم ﷺ که پیش از وی سابقه نداشته، این است: مال گمشده را به‌جز گمراه، کسی به خانه نمی‌برد.»

این حدیث در کتاب العوالی نیز روایت شده است.

۱۸۹۴ (۱۸) جرّاح مدائنی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «اموال گمشده را بدون اعلام و معرفی، به‌جز گمراهان، کسی نمی‌خورد.»

۱۸۹۵ (۱۹) علی بن جعفر گوید: «یکی از کنیزان امام موسی بن جعفر ﷺ ـ که او را وضو می‌داد و خدمتگزار راستگو و درستکاری بود ـ گفت: در منطقهٔ قدید، امام ﷺ روی بلندی نشسته بود، من آب می‌ریختم و وی وضو می‌گرفت. همین طور که آب وضوی حضرت روی زمین می‌ریخت، ناگهان دو گوشوارهٔ طلا ـ که در آنها درّ به کار رفته بود و من زیباتر از آنها ندیده بودم ـ از زیر خاک‌ها نمایان شد. امام ﷺ با مشاهدهٔ آنها سرش را به سوی من بلند کرد و فرمود: آیا آنها را دیدی؟

گفتم: آری.

امام ﷺ فرمود: آنها را با خاک بپوشان و در این باره به احدی چیزی نگو!

من نیز همان کار را کردم و تا امام ﷺ زنده بود به احدی چیزی نگفتم. سلام بر او و پدرانش و بر همهٔ آنها، سلام و رحمت خدا و برکاتش نثار آنها باد.»

ارجاعات

می‌آید:

در روایت ششم از باب بعدی این گفته که: «از امام ﷺ دربارهٔ مال پیدا شده سؤال شد. امام فرمود: آن را برندار و اگر به آن گرفتار شدی، تا یکسال آن را اعلام و معرفی کن.»

و در روایت هفتم این گفته که: «از امام ﷺ دربارهٔ مال پیدا شده سؤال شد. امام ﷺ فرمود: اگر آن را به حال خود رها کنی و کاری به آن نداشته باشی، اشکال ندارد.»

و در روایت بیست و هشتم این گفته به امام ﷺ که: «برده‌ای مال گمشده‌ای را بر می‌دارد. امام ﷺ فرمود: برده را با مال پیدا شده چه کار؟ برده اختیار خودش را اصلاً ندارد، پس نباید به آن کاری داشته باشد؛ زیرا برای انسان آزاد شایسته است که تا یک سال آن را اعلام و معرفی کند.»

سایر روایات باب را بنگر که بر جواز برداشتن آن دلالت می‌کند.

و در روایات باب هشتم و نهم مناسب با این بحث خواهد آمد.

(٢)

باب انّ من وجد لقطة فان كانت أقلّ من الدرهم فهى له وان كانت أكثر يعرّفها سنة فى المشاهد فان جاء صاحبها دفعها اليه والّا تصدّق بها فان جاء صاحبها بعد ما تصدّق بها فرضى بالصدقة فله اجرها والّا يردّ الواجد عليه قيمتها وله ثوابها وان لم يتصدّق بها يجعلها فى عرض ماله حتّى يجيء لها طالب وان لم يجئ يوصى بها وحكم من اصاب بعض متاع رفيقه ولم يعرفه ولا بلده

١٨٩٦ ٢٤٥٥٣ (١) **تهذيب ٣٨٩/٦: استبصار ٦٨/٣**: الحسين بن سعيد عن فضالة عن أبان عن **الحسين** ابن كثير عن أبيه قال: سأل رجل أميرالمؤمنين ﷺ عن اللقطة فقال: يعرّفها فان جاء صاحبها[١] دفعها اليه والّا حبسها حولا فان لم يجئ صاحبها أو من يطلبها تصدّق بها فان جاء صاحبها بعد ما تصدّق بها ان شاء اغترمها[٢] الذى كانت عنده وكان الأجر له وان كره ذلك احتسبها والأجر له.

١٨٩٧ ٢٤٥٥٤ (٢) **تهذيب ٣٨٩/٦: استبصار ٦٨/٣: محمّد بن يعقوب عن كافى ١٣٧/٥**: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن ابى عمير عن **محمّد** ابن ابى حمزة عن بعض اصحابنا عن ابى عبداللّه ﷺ قال سألته عن اللّقطة قال تعرّف سنة قليلاً كان او كثيراً قال وما كان دون الدرهم فلا يعرّف.

١٨٩٨ ٢٤٥٥٥ (٣) **البحار ٢٧٥/١٠**: (ما وصل الينا من أخبار علىّ بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر ﷺ قال): وسألته عن الرجل يصيب اللقطة[٣] فيعرّفها سنة ثم يتصدّق بها ثمّ يأتيه[٤] صاحبها، ما حال الذى تصدّق بها ولمن الأجر؟ قال: عليه أن يردّها على صاحبها أو قيمتها قال: هو ضامن لها والأجر له إلّا أن يرضى صاحبها فيدعها وله أجره.[٥] **قرب الاسناد ٢٧٠**: عبداللّه بن الحسن عن جدّه علىّ بن جعفر مثله سنداً ومتناً.

---

١. طالبها ـ صا. ٢. أغرمها ـ صا. ٣. الفضّة ـ قرب الاسناد.
٤. فيأتي ـ قرب الاسناد. ٥. والاجر له ـ قرب الاسناد.

باب ۲

حکم مال پیدا شده

۱۸۹۶ (۱) حسین بن کثیر از پدرش روایت می‌کند که گفت: «شخصی از امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ مال پیدا شده سؤال کرد. امام علیه السلام فرمود: آن را اعلام و معرفی می‌کند اگر صاحبش آمد به وی تحویل می‌دهد، در غیر این صورت یک سال از آن نگهداری می‌کند، آن‌گاه اگر صاحبش یا کسی به جستجوی آن نیامد، آن را صدقه می‌دهد و پس از صدقه دادن اگر صاحبش آمد، در صورتی که بخواهد، از یابندهٔ آن غرامت می‌گیرد و پاداش صدقه برای یابنده خواهد بود و در صورتی که گرفتن غرامت برای وی ناخوشایند بود، آن را به حساب خدا می‌گذارد و پاداش برای وی خواهد بود.»

۱۸۹۷ (۲) محمد بن ابی حمزه از یکی از شیعیان روایت می‌کند که: «از امام صادق علیه السلام درباره مال پیدا شده سؤال کردم. امام علیه السلام فرمود: یک سال اعلام می‌شود، خواه زیاد باشد، خواه کم و فرمود: مال کمتر از یک درهم، اعلام نمی‌شود.»

۱۸۹۸ (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کردم: شخصی مالی را پیدا و به مدت یک سال آن را اعلام می‌کند، سپس آن را صدقه می‌دهد. آن‌گاه صاحبش می‌آید. وضعیت کسی که آن را صدقه داده چیست؟ و پاداش آن برای کیست؟

امام علیه السلام فرمود: یابنده وظیفه دارد آن مال را به صاحبش تحویل دهد.

و فرمود: او ضامن آن مال است و پاداش آن برای اوست، مگر صاحبش راضی شود و او را رها کند و پاداش برای وی باشد.»

۱۸۹۹ ۲٤٥٥٦ (٤) **تهذيب** ٦/٣٩٠: **استبصار** ٣/٦٨: الحسين بن سعيد عن فضالة (بن أيّوب ـ يب) عن العلاء عن **محمّد** بن مسلم عن أحدهما عليهما السلام قال: سألته عن اللّقطة قال: لا ترفعوها فان ابتليت فعرّفها سنة فان جاء طالبها والّا فاجعلها في عرض مالك يجرى عليها ما يجرى على مالك الى أن يجيء (لها ـ يب) طالب.

۱۹۰۰ ۲٤٥٥٧ (٥) **تهذيب** ـ قال وسألته عن الورق يوجد في دار فقال: ان كانت الدار معمورة فهي لأهلها وان كانت خربة فأنت أحقّ بما وجدت.

۱۹۰۱ ۲٤٥٥٨ (٦) **كافي** ٥/١٣٩: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن حمّاد عن حريز عن **محمّد بن مسلم عن أبي جعفر** عليه السلام قال: سألته عن اللّقطة فقال: لا ترفعها فان ابتليت بها فعرّفها سنة فان جاء طالبها والّا فاجعلها في عرض مالك تجرى عليها ما تجرى على مالك حتّى يجيء لها طالب فان لم يجئ لها طالب فأوص بها في وصيّتك.

۱۹۰۲ ۲٤٥٥٩ (٧) **الدعائم** ٢/٤٩٥: عن عليّ عليه السلام أنّه سئل عن اللّقطة فقال: ان تركتها فلم تعرّض لها فلا بأس وان أنت أخذتها فعرّفها سنة فان جاء لها طالب والّا فاجعلها في عرض مالك يجرى عليها ما يجرى على مالك حتّى يجيء لها طالب.

۱۹۰۳ ۲٤٥٦٠ (٨) **الدّعائم** ٢/٤٩٦: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه قال: اللقطة إذا وجدها الرجل عرّفها سنة ثمّ يجعلها في عرض ماله يجرى عليها ما يجرى على ماله حتّى يجد لها طالباً، وان مات أوصى بها، وان تصدّق بها فهو لها ضامن، فان جاء صاحبها وطالبه بها ردّها عليه أو قيمتها.

۱۹۰٤ ۲٤٥٦۱ (٩) **تهذيب** ٦/٣٨٩: **استبصار** ٣/٦٨: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ٥/١٣٧: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد ابن أبي نصر عن داود بن سرحان عن أبي عبداللّه عليه السلام أنّه قال في اللقطة: يعرّفها سنة ثمّ هي كسائر ماله. (قال الشيخ في صا والمراد منه أنّ له التصرّف في ذلك كما يتصرّف في مال نفسه ويكون ضامناً لصاحب المال إذا جاء وان كان تصدّق به بعد السنة لزمه غرامته).

۱۹۰٥ ۲٤٥٦۲ (١٠) **مستدرك** ١٧/١٢٧ **ابن أبي جمهور** في درر اللئالي عنه صلى الله عليه وآله أنّه قال من وجد لقطة فليشهد ذا عدل ولا يكتم ولا يغيب فان جاء صاحبها فليردّها والّا فهو مال اللّه يؤتيه من يشآء.

۱۸۹۹ (۴) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر یا امام صادق دربارهٔ مال پیدا شده سؤال کردم. امام فرمود: آن را برندارید و در صورت گرفتار شدن به آن، تا یک سال اعلام کن. پس اگر کسی به جستجوی آن آمد [به وی تحویل بده]؛ در غیر این صورت آن را در میان اموالت قرار بده و با آن همان گونه رفتار کن که با اموال خود رفتار می‌کنی تا این‌که کسی به جستجوی آن بیاید.»

۱۹۰۰ (۵) محمد بن مسلم گوید: «و از امام دربارهٔ درهم که در خانه‌ای یافت می‌شود، سؤال کردم. امام فرمود: اگر خانه آباد است، آن متعلق به اهل خانه است و اگر خانه ویران است، تو به آنچه یافته‌ای، سزاوارتری.»

۱۹۰۱ (۶) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر درباره مال پیدا شده سؤال کردم. امام فرمود: آن را برندار! و در صورت گرفتار شدن به آن تا یک سال آن را اعلام کن. پس اگر کسی به جستجوی آن آمد [به وی تحویل بده] در غیر این صورت آن را در میان اموالت بگذار و با آن همان گونه رفتار کن که با اموال خود رفتار می‌کنی تا این‌که کسی به جستجوی آن بیاید. پس اگر کسی به سراغ آن نیامد، در وصیت خود به آن وصیت کن.»

۱۹۰۲ (۷) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امیر مؤمنان دربارهٔ مال پیدا شده سؤال شد. علی فرمود: «اگر آن را به حال خود رها کنی و کاری به آن نداشته باشی، اشکال ندارد و در صورت برداشتن آن، تا یک سال آن را اعلام کن. پس اگر کسی به سراغ آن آمد [به وی تحویل بده] در غیر این صورت آن را در میان اموالت قرار بده و با آن همان گونه رفتار کن که با اموالت رفتار می‌کنی تا وقتی که کسی به سراغ آن بیاید.»

۱۹۰۳ (۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق فرمود: «هنگامی‌که شخصی چیزی را بیابد، تا یک سال اعلام می‌کند. آن‌گاه آن را در میان اموالش قرار می‌دهد و با آن همانند مال خویش رفتار می‌کند تا این‌که کسی به سراغ آن بیاید و هنگام مرگ به آن وصیت می‌کند و اگر آن را صدقه داد، ضامن آن است. پس اگر صاحبش یا کسی به جستجوی آن آمد، خودش یا قیمتش را به وی تحویل می‌دهد.»

۱۹۰۴ (۹) داود بن سرحان از امام صادق روایت می‌کند که: «دربارهٔ مال پیدا شده فرمود: یک سال آن را اعلام می‌کند و پس از آن، همانند دیگر اموالش است.»

مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: «مقصود از حدیث این است که یابنده حق تصرف در آن را دارد؛ همان گونه که در اموال خود تصرف می‌کند و در صورتی که صاحبش بیاید، برای وی ضامن آن است و اگر پس از یک سال آن را صدقه داد، غرامت آن به عهدهٔ اوست.»

۱۹۰۵ (۱۰) ابن ابی جمهور در کتاب درر اللئالی روایت می‌کند که پیامبر اکرم فرمود: «هرکس مالی را یافت، پس باید عادلی را گواه گیرد و آن را نپوشاند و غایب نشود. پس اگر صاحبش آمد، آن را به وی تحویل دهد و در غیر این صورت آن مال خداست که به هر که بخواهد، عنایت می‌کند.»

۱۹۰۶ ۲۴۵۶۳ (۱۱) **قرب الاسناد** ۲۶۹: عبدالله بن الحسن عن جدّه **علیّ** بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر عليه السلام قال: سألته عن اللقطة یصیبها الرجل قال: یعرّفها سنة ثمّ هی کسائر ماله وقال: کان علیّ بن الحسين عليه السلام یقول لأهله: لا تمسّوها.

۱۹۰۷ ۲۴۵۶۴ (۱۲) **العوالی** ۴۸۳/۳: روی **زید** بن خالد الجهنی قال: جاء رجل الی النبیّ صلى الله عليه وآله فسأله عن اللّقطة فقال: اعرف عقاصها[1] ووکائها ثمّ عرّفها سنة فان جاء صاحبها والّا فاستمتع بها فسأله عن ضالّة الغنم فقال: خذها انّما هی لك أو لأخیك أو للذئب فسأله عن ضالّة البعیر فقال: مالك ولها وغضب حتّی احمرّت وجنتاه أو وجهه وقال: مالك ولها معها حذائها وسقائها ترد المیاه وتأکل الشجر وفی بعض الروایات مالك ولها معها حذائها وسقائها حتّی یأتی ربّها.

۱۹۰۸ ۲۴۵۶۵ (۱۳) **تهذیب** ۳۹۶/۶: محمّد بن أحمد بن یحیی عن محمّد بن عبدالجبّار عن أبی القاسم عن **حنّان** قال: سأل رجل أبا عبدالله عليه السلام عن اللقطة وأنا أسمع فقال: تعرّفها سنة فان وجدت صاحبها والّا فأنت أحقّ بها وقال: هی کسبیل مالك وقال: خَیِّره اذا جاءك بعد سنة بین أجرها وبین أن تغرمها له اذا کنت أکلتها.

۱۹۰۹ ۲۴۵۶۶ (۱۴) **فقیه** ۱۸۸/۳: روی عن **حنّان** بن سدیر قال سأل رجل أبا عبدالله عليه السلام عن اللقطة وأنا أسمع فقال تعرّفها سنة فان وجدت صاحبها والّا فأنت أحقّ بها یعنی لقطة غیر الحَرَم.

۱۹۱۰ ۲۴۵۶۷ (۱۵) **قرب الاسناد** ۱۲۴: محمّد بن عبدالحمید وعبدالصمد بن محمّد جمیعاً عن **حنّان** بن سدیر قال سألت أبا عبدالله عليه السلام عن اللقطة قال: تعرّفها سنة فاذا انقضت فأنت أملك بها.

۱۹۱۱ ۲۴۵۶۸ (۱۶) **تهذیب** ۳۹۲/۶: محمّد بن یعقوب عن **کافی** ۱۳۹/۵: علی بن محمّد عن ابراهیم بن اسحاق عن عبدالله بن حمّاد عن **أبی بصیر** عن أبی جعفر عليه السلام قال: من وجد شیئاً فهو له فلیتمتّع به حتّی یأتیه طالبه فاذا جاء طالبه ردّه الیه.

---

۱. أی الوعاء الذی تکون فیه النفقة من جلد أو خرقة ـ النهایة.

۱۹۰۶ (۱۱) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر﷣ دربارهٔ شخصی سؤال کردم که مالی را می‌یابد. امام﷣ فرمود: یک سال آن را اعلام می‌کند و پس از آن، همانند دیگر اموالش است و فرمود: علی بن حسین﷣ پیوسته به خاندانش می‌گفت: به مال پیدا شده دست نزنید.»

۱۹۰۷ (۱۲) زید بن خالد جهنی گوید: «شخصی نزد پیامبرﷺ آمد و دربارهٔ مال پیدا شده سؤال کرد. پیامبر اکرمﷺ فرمود: ظرف آن و بند ظرفش را به خاطر بسپار و تا یک سال آن را اعلام کن. پس اگر صاحبش آمد [به وی تحویل بده] در غیر این صورت از آن بهره‌برداری کن. آن‌گاه دربارهٔ گوسفند گمشده سؤال کرد. پیامبر اکرمﷺ فرمود: آن را بگیر، همانا آن یا مال توست یا مال برادرت یا مال گرگ و دربارهٔ شتر گمشده سؤال کرد. پیامبر اکرمﷺ فرمود: تو را با شتر گمشده چه کار؟ و پیامبر اکرمﷺ طوری خشمگین شد که گونه‌ها یا رخسارش قرمز شد و فرمود: تو را با آن چه کار؟ کفش‌ها و مشک آبش همراه آن است، بر سر آب‌ها می‌رود و درختان را می‌خورد.»

و در برخی روایات آمده است: «تو با آن چه کار داری؟ کفش‌ها و مشک آبش همراهش است تا صاحبش بیاید.»

۱۹۰۸ (۱۳) حنّان گوید: «شنیدم که شخصی از امام صادق﷣ دربارهٔ مال پیدا شده سؤال کرد. امام﷣ فرمود: یک سال آن را اعلام می‌کنی. پس اگر صاحبش را یافتی [به وی تحویل می‌دهی]؛ در غیر این صورت تو از دیگران به آن مال سزاوارتری و فرمود: آن همانند مال توست و فرمود: وقتی پس از یک سال صاحبش آمد ـ در صورتی که آن را مصرف کرده‌ای ـ او را میان پاداش آن و میان گرفتن غرامت از تو مخیّر کن.»

۱۹۰۹ (۱۴) حنّان بن سدیر گوید: «شنیدم که شخصی از امام صادق﷣ دربارهٔ مال پیدا شده سؤال کرد. امام صادق﷣ فرمود: آن را تا یک سال اعلام کن. پس اگر صاحبش را یافتی [به وی تحویل می‌دهی] و در غیر این صورت تو از دیگران به آن مال سزاوارتری.

مقصود امام﷣ مال پیدا شده در غیر حرم است.»

۱۹۱۰ (۱۵) حنّان بن سدیر گوید: «از امام صادق﷣ دربارهٔ مال پیدا شده سؤال کردم. امام﷣ فرمود: آن را به مدت یک سال اعلام کن و پس از آن تو نسبت به آن، مالک‌تر هستی.»

۱۹۱۱ (۱۶) ابو بصیر از امام باقر﷣ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس چیزی را بیابد، مال اوست. پس باید از آن بهره‌برداری کند تا کسی به جستجوی آن بیاید. وقتی که به سراغ آن آمد، آن را به وی تحویل می‌دهد.»

۱۹۱۲ ۲٤٥٦۹ (۱۷) **الدعائم** ٤۹٤/۲: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن عليّ ﷺ أنّ رسول اللّهﷺ رأى ثمرةً ملقاةً فى طريق فتناولها ثمّ مرّ به سائل فناوله ايّاها وقال: لو لم تأتها لأتتك وعن عليّ صلوات اللّه عليه انّه دخل يوماً على فاطمة ﷺ فوجد الحسن والحسين ﷺ بين يديها يبكيان فقال: ما لهما فقالت: يطلبان ما يأكلان ولا شيء عندنا فى البيت قال: فلو أرسلت الى رسول اللّهﷺ قالت: نعم فأرسلت اليه تقول: يا رسول اللّه ابناك يبكيان ولم نجد لهما شيئاً فان كان عندك شيء فأبلغناه فنظر رسول اللّهﷺ فى البيت فلم يجد شيئاً غير تمر فدفعه الى رسولها فلم يقع منهما فخرج عليّ صلوات اللّه عليه يبتغى أن يأخذ سلفاً أو شيئاً بوجهه من أحد، فكلّما أراد أن يكلّم أحداً احتشم وانصرف فبينا هو يسير اذ وجد ديناراً فأتى به فاطمة صلوات اللّه عليها فأخبرها بالخبر فقالت: لو رهنته لنا اليوم فى طعام فان جاء طالبه رجونا أن نجد فكاكه ان شاء اللّه فخرج به ﷺ فاشترى دقيقاً ثمّ دفع الدينار رهناً بثمنه فأبى صاحب الدقيق عليه أن يأخذ رهناً وقال: متى تيسّر ثمنه فجئ به وأقسم أن لا يأخذه ثمّ مرّ بلحم فاشترى منه بدرهم ودفع الدينار الى القصّاب رهناً به فامتنع أيضاً عليه وأقسم أن لا يأخذ فأقبل الى فاطمة ﷺ باللحم والدقيق وقال: عجّليه فانّى أخاف أن رسول اللّهﷺ ما بعث لابنيه بالتمر وعنده اليوم طعام فعجّلته وأتى الى رسول اللّهﷺ فجاء به فإنّهم ليأكلون اذ سمعوا غلاماً ينشد بالله وبالاسلام من وجد ديناراً فأخبر عليّ ﷺ رسول اللّهﷺ بالخبر فدعا بالغلام فسأله فقال: أرسلنى أهلى بدينار أشترى لهم به طعاماً فسقط منّى ووصفه فردّه عليه رسول اللّهﷺ؛ فرفع اللقطة لمن ينشدها وينوى ردّها الى أهلها ووضعها فى موضعها مطلق مباح كما جاء عن رسول اللّهﷺ ولا بأس بتركها الى أن يأتى صاحبها.

۱۹۱۳ ۲٤٥۷۰ (۱۸) **تهذيب** ۳۹٥/٦: عليّ بن مهزيار عن محمّد بن رجاء الخيّاط **فقيه** ۱۸۷/۳: روى محمّد بن عيسى عن محمّد بن رجاء الخيّاط **كافى** ۲۳۹/٤: محمّد بن يحيى عن محمّد بن احمد عن محمّد بن عيسى عن محمّد بن رجاء الارّجانى قال كتبت الى الطيّب ﷺ[۱] انّى كنت فى المسجد الحرام فرأيت ديناراً فأهويت إليه لآخذه فاذا أنا بآخر ثمّ بحثت[۲] الحصى

---

۱. كتبت إليه ـ يب.   ۲. نحيت ـ يب.

۱۹۱۲ (۱۷) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق﵇ از پدرش از نیاکانش﵈ روایت می‌شود که امیرمؤمنان﵇ فرمود: «روزی پیامبر اکرمﷺ میوه‌ای را دید که در راه افتاده، آن را برداشت. سپس گدایی با وی برخورد کرد. پیامبرﷺ میوه را به وی داد و فرمود: اگر تو هم به سراغ میوه نیامده بودی، حتماً آن به سراغ تو می‌آمد.

همچنین فرمود: علی﵇ روزی بر فاطمه﵍ وارد شد و مشاهده کرد که امام حسن﵇ و امام حسین﵇ در مقابل وی می‌گریند. علی﵇ سؤال کرد: آنها چرا می‌گریند؟

فاطمه﵍ گفت: چیزی برای خوردن می‌خواهند و ما در خانه چیزی نداریم.

علی﵇ فرمود: ای کاش! به پیامبر اکرمﷺ پیام می‌فرستادی.

فاطمه گفت: باشد. آن‌گاه فاطمه به پدر پیام فرستاد، که دخترت می‌گوید: فرزندانت گریه می‌کنند و ما چیزی برای آنها نمی‌یابیم. پس اگر چیزی در اختیار داری به سوی ما بفرست. پیامبر اکرمﷺ خانه را نگریست و چیزی جز خرما نیافت. آن را به فرستادهٔ فاطمه﵍ داد ولی امام حسن﵇ و امام حسین﵇ از خوردن آن خودداری کردند. آن‌گاه علی﵇ از خانه خارج شد تا چیزی نسیه کند یا از کسی چیزی بگیرد، ولی هرگاه تصمیم می‌گرفت در این باره با کسی سخن گوید، خجالت می‌کشید و منصرف می‌شد. همین طور که گردش می‌کرد، ناگهان دیناری یافت. آن را برداشت، نزد فاطمه آمد و ماجرا را بازگو کرد. فاطمه گفت: ای کاش! امروز آن را برای گرفتن غذایی رهن می‌گذاشتی. امیدواریم که اگر صاحبش آمد ـ ان‌شاءالله ـ بتوانیم آن را از رهن آزاد کنیم.

علی﵇ از خانه خارج شد و مقداری آرد به صورت نسیه خرید و وقتی خواست آن دینار را در برابر بهای آن رهن گذارد، فروشنده از گرفتن رهن خودداری کرد و گفت: هروقت بهای آن را داشتی، بیاور و سوگند می‌خورم که آن را نپذیرم.

علی﵇ از آنجا به مغازهٔ قصابی رفت، یک درهم گوشت به صورت نسیه خرید و وقتی خواست دینار را در مقابل بهای آن رهن گذارد، مرد قصاب نیز از گرفتن آن خودداری کرد و سوگند یاد کرد که آن را نپذیرد. علی﵇ آرد و گوشت را نزد فاطمه﵍ آورد و فرمود: شتاب کن؛ زیرا من از این بیمناکم که پیامبر اکرمﷺ امروز غذای پخته نداشته است که برای فرزندانش خرما فرستاده است. فاطمه﵍ به سرعت غذا را آماده کرد و علی﵇ نزد پیامبرﷺ رفت و او را آورد. همگی آمادهٔ غذا خوردن شدند که ناگهان صدای غلامی را شنیدند که به خدا و اسلام سوگند می‌داد هرکس دیناری یافته است، خبر دهد. علی﵇ ماجرا را برای پیامبرﷺ بازگو کرد. آن حضرت غلام را نزد خود فراخواند و از او سؤال کرد. غلام گفت: اهل من، مرا با یک دینار روانه کردند تا برای‌شان مواد خوراکی تهیه کنم. آن‌گاه آن دینار از دست من افتاد و گم شد. غلام نشانی‌های دینار را گفت و پیامبر اکرمﷺ آن را به وی تحویل داد.

پس برداشتن مال پیدا شده برای کسی که آن را اعلام کند و تصمیم به تحویل دادن آن به صاحبش داشته باشد و قرار دادن آن در محل خودش مباح و جایز است؛ هم‌چنان‌که از پیامبر اکرمﷺ روایت شده که فرمود: رها کردن آن به حال خودش تا صاحبش بیاید، اشکال ندارد.»

۱۹۱۳ (۱۸) محمد بن رجاء ارجانی گوید: «به امام﵇ نوشتم: من در مسجدالحرام بودم که دیناری مشاهده کردم. پس برای برداشتن آن خم شدم که چشمم به دینار دوم افتاد. آن‌گاه در میان سنگریزه‌ها را جستجو کردم و سومین دینار را پیدا کردم. آنها را برداشتم و اعلام کردم ولی کسی آنها را نمی‌شناخت. در این باره نظرتان چیست؟

فاذا أنا بثالث فأخذتها فعرّفتها فلم يعرفها أحد فما ترى[1] فى ذلك (جعلت فداك قال ـ يب) فكتب ﷺ (الىّ ـ يب)[2] (قد ـ فقيه ـ يب) فهمت ما ذكرت من أمر الدنانير[3] (تحت ذكرى موضع الدينارين ثمّ كتب تحت قصّة الثالث ـ يب) فان كنت محتاجاً فتصدّق بثلثها[4] وان كنت غنيّاً فتصدّق بالكلّ.

۱۹۱٤ ۲٤٥۷۱ (۱۹) تهذيب ۳۹٤/٦: أحمد بن محمّد عن محمّد بن خالد عن الفضيل بن غزوان قال كنت عند أبي عبدالله ﷺ فقال له الطيّار انّ حمزة ابني وجد ديناراً فى الطواف قد انسحق كتابته قال هو له.

۱۹۱٥ ۲٤٥۷۲ (۲۰) المقنع ۱۲۷: ان وجدت فى الحرم لقطة فعرّفها سنة فان ظهر صاحبها والّا تصدّقت بها وان وجدتها فى غير الحرم فعرّفها سنة فان جاء صاحبها والّا فهى كسبيل مالك مالك وان كانت دون درهم فهى لك.

۱۹۱٦ ۲٤٥۷۳ (۲۱) فقه الرضا ﷺ ۲٦٦: فأمّا لقطة الحرم فانّها تعرّف سنة فان جاء صاحبها والّا تصدّقت بها وان كنت وجدت فى الحرم ديناراً مطلّساً[5] فهو لك لا تعرّفه ولقطة غير الحرم تعرّفها أيضاً سنة (وذكر مثل ما فى المقنع الّا انّ فيه فهى لك حلال).

۱۹۱۷ ۲٤٥۷٤ (۲۲) كافى ۱۳۸/٥: عدّة من أصحابنا عن تهذيب ۳۹۰/٦: أحمد بن محمّد عن عبدالله بن محمّد الحجّال عن ثعلبة (بن ميمون ـ كا) عن سعيد بن عمرو الجعفى[6] قال: خرجت إلى مكّة وأنا من أشدّ النّاس حالاً فشكوت إلى أبى عبدالله ﷺ فلمّا خرجت (من عنده ـ كا) وجدت على بابه كيساً فيه سبعمأة دينار فرجعت اليه من فورى ذلك فأخبرته فقال (لى ـ يب): يا سعيد اتّق الله ﷻ وعرّفه فى المشاهد وكنت رجوت أن يرخّص لى فيه. فخرجت وأنا مغتمّ فأتيت منى فتنحّيت عن الناس (وتقصّيت ـ كا) حتّى أتيت الموقوفة[7] فنزلت فى بيت متنحّياً عن الناس، ثمّ قلت: من يعرف الكيس (قال ـ كا) فأوّل صوت صوّتّه[8] فاذا رجل

---

۱. تأمرنى ـ يب. ۲. أنّي ـ فقيه. ۳. الدينارين ـ يب.
٤. بالثالث ـ خ يب. ٥. المطلّس: الدينار الّذى محيت كتابته.
٦. الخثعمى ـ يب. ۷. الماقوفة ـ يب الماقوفة: لعلّه اسم موضع او اسم لمحلّ الوقوف بمنى.
۸. صوّت ـ يب.

امام﷣ در پاسخ مرقوم فرمود: آنچه دربارهٔ ماجرای دینارها گفتی، فهمیدم. اگر نیازمند هستی، یک‌سوم آن را صدقه بده و اگر توانگر هستی، همهٔ آنها را صدقه بده.»

بر اساس گزارش دیگر، محمد بن رجا پاسخ امام﷣ را این گونه توضیح می‌دهد: «امام﷣ در زیر ماجرای دو دینار اول مرقوم فرمود: آنچه دربارهٔ دو دینار گفتی دانستم و سپس در زیر ماجرای سومین دینار مرقوم فرمود: اگر نیازمند هستی، یک‌سوم آن را صدقه بده و اگر بی‌نیازی، همهٔ آنها را صدقه بده.»

۱۹۱۴ (۱۹) فضیل بن غزوان گوید: «نزد امام صادق﷣ بودم که طیّار به امام﷣ گفت: فرزند من ـ حمزه ـ در طواف، دیناری یافت که نوشته هایش ساییده شده بود.

امام﷣ فرمود: آن متعلق به اوست.»

۱۹۱۵ (۲۰) در کتاب المقنع آمده است: «اگر در حرم، مالی را یافتی آن را تا یک سال اعلام کن. پس اگر صاحبش معلوم شد [به وی تحویل بده!] در غیر این صورت آن را صدقه بده! و اگر در غیر حرم چیزی را یافتی به مدت یک سال آن را اعلام کن، پس اگر صاحبش آمد، [آن را به وی تحویل بده!] در غیر این صورت همانند مال توست و اگر کمتر از درهم باشد، آن برای توست.»

۱۹۱۶ (۲۱) در کتاب فقه الرضا آمده است: «مال پیدا شده در حرم به مدت یک سال اعلام می‌شود. پس اگر صاحبش آمد [به وی داده می‌شود.] در غیر این صورت آن را صدقه می‌دهی و اگر در حرم دیناری یافتی که نوشته‌های آن ساییده شده، بدون اعلام مال توست و مال پیدا شده در غیر حرم را نیز یک سال اعلام می‌کنی...»

ادامهٔ عبارت، همانند عبارت المقنع است؛ با این تفاوت که در پایان آن آمده است: «آن، برای تو حلال است.»

۱۹۱۷ (۲۲) سعید بن عمرو جعفی گوید: «یک سال در حالی به مکه رفتم که از گرفتارترین و تنگدست‌ترین مردم بودم. سپس نزد امام صادق﷣ از وضع پریشان خود شکایت کردم. وقتی از نزد امام﷣ بیرون آمدم، نزدیک در خانهٔ امام﷣ کیسه‌ای یافتم که در آن هفتصد دینار بود. کیسه را برداشتم و شتابان نزد امام﷣ بازگشتم به این امید که به من اجازهٔ تصرف در آن را بدهد. وقتی ماجرا را برای امام﷣ بازگو کردم، فرمود: ای سعید! از خدا بترس و آن را در تمام مشاهد اعلام کن. با حال غم و اندوه آمدم تا وارد منا شدم. از مردم کناره گرفتم و تنها جدای از مردم در منطقهٔ موقوفه در خانه‌ای منزل گرفتم. آن‌گاه در جمع مردم حاضر شدم و گفتم: چه کسی این کیسه را می‌شناسد؟

على رأسي يقول: أنا صاحب الكيس (قال ـ كا) فقلت في نفسي أنت فلا كنت قُلتُ: فما علامة الكيس فأخبرني بعلامته فدفعته اليه قال: فتنحّى ناحية فعدّها فاذا الدنانير على حالها، ثمّ عدّ منها سبعين ديناراً فقال: خذها حلالاً خير (لك ـ يب) من سبعمأة حراماً فأخذتها ثمّ دخلت على أبي عبدالله عليه السلام فأخبرته كيف تنحّيت وكيف صنعت فقال: أما انّك حين شكوت اليّ أمرنا لك بثلاثين ديناراً، يا جارية هاتيها فأخذتها وأنا من أحسن قومي حالاً.

۱۹۱۸ ۳۴۵۷۵ (۲۳) مستدرك ۱۲۸/۱۷: القطب الراوندي في الخرائج روى أنّ رجلا دخل على الصادق عليه السلام وشكا اليه فاقته فقال له عليه السلام: طب نفساً فانّ الله يسهّل الأمر فخرج الرجل فلقى في طريقه همياناً فيه سبعمأة دينار (فأخذ منه ثلاثين ديناراً)[1] وانصرف الى أبي عبدالله عليه السلام وحدّثه بما وجد فقال له: اخرج وناد عليه سنة لعلّك تظفر بصاحبه، فخرج الرجل وقال: لا انادي في الأسواق وفي مجمع الناس وخرج الى سكّة في آخر البلد وقال: من ضاع له شيء فاذا رجل قال: ذهب منّي سبعمأة دينار في كذا قال: معي ذلك فلمّا رآه وكان معه ميزان فوزنها فكان كأن لم ينقص فأخذ منها سبعين ديناراً وأعطاها الرجل فأخذها وخرج الى أبي عبدالله عليه السلام فلمّا رآه تبسّم وقال ما هذه، هات الصرّة فأتى بها فقال: هذه ثلاثون وقد أخذت سبعين من الرجل وسبعون حلالا خير من سبعمأة حرام.

۱۹۱۹ ۳۴۵۷۶ (۲۴) كافي ۱٤۱/٥: (عدّة من أصحابنا عن ـ معلّق) سهل بن زياد عن فقيه ۱۸۷/۳: تهذيب ۳۹۳/٦: (الحسن ـ فقيه ـ يب) ابن محبوب عن صفوان (بن يحيى ـ فقيه) الجمّال أنّه سمع أبا عبدالله عليه السلام يقول: من وجد ضالّة فلم يعرّفها ثمّ وجدت عنده فانّها لربّها و[2] مثلها من مال الذي كتمها.

۱۹۲۰ ۳۴۵۷۷ (۲۵) كافي ۱۳۸/٥: محمّد بن يحيى عن محمّد بن أحمد عن موسى بن عمر عن فقيه ۱۸۹/۳: الحجّال عن داود بن أبي يزيد عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال (له ـ فقيه) رجل: انّي قد أصبت مالا وانّي قد خفت فيه على نفسي فلو أصبت صاحبه دفعته اليه وتخلّصت منه

---

۱. فأخذها ـ خ. ۲. أو ـ يب.

در نخستین ندا شخصی که بالای سر من ایستاده بود، گفت: من صاحب کیسه هستم. با خود گفتم: تو صاحب کیسه نیستی. آن‌گاه به آن مرد گفتم: نشانهٔ کیسه چیست؟ آن مرد نشانه‌های آن را بیان کرد و من کیسه را به وی تحویل دادم. آن مرد کیسه را گرفت، به گوشه‌ای رفت و پس از شمارش دینارها مشاهده کرد آنها دست‌نخورده باقی مانده است. آن‌گاه هفتاد دینار از آنها را شمرد و آنها را به من داد و گفت: اینها را بگیر. هفتاد دینار حلال برای تو بهتر از هفتصد دینار حرام است. آنها را گرفتم، نزد امام صادق ﷺ رفتم و ماجرا را به طور کامل برای امام ﷺ بازگو کردم. امام ﷺ فرمود: وقتی تو از وضع خود نزد ما شکایت کردی، من دستور دادم سی دینار به تو بپردازند. ای کنیز! آن دینارها را بیاور. آنها را گرفتم.

در آن هنگام من وضعم از همهٔ افراد قومم بهتر شد.»

۱۹۱۸ (۲۳) قطب راوندی در کتاب الخرائج روایت می‌کند که: «شخصی نزد امام صادق ﷺ رفت و از تنگدستی خود به وی شکایت کرد. امام ﷺ به وی فرمود: راضی باش زیرا خداوند کارها را آسان می‌کند. آن مرد وقتی از نزد امام صادق ﷺ خارج شد، در راه به کیسه پولی برخورد که در آن هفتصد دینار بود. آن مرد کیسه را برداشت، نزد امام صادق ﷺ بازگشت و ماجرا را برای امام ﷺ بازگو کرد. امام ﷺ به وی فرمود: بیرون برو و یک سال آن را اعلام کن تا شاید صاحبش را بیابی. آن مرد از نزد امام ﷺ خارج شد و با خود گفت: در بازار و مجامع عمومی مردم اعلام نمی‌کنم. آن‌گاه در انتهای شهر وارد کوچهٔ بن‌بستی شد و گفت: چه کسی چیزی گم کرده است؟ ناگهان مردی گفت: من در فلان محل هفتصد دینار گم کرده‌ام.

یابنده گفت: من آنها را یافته‌ام. آن مرد وقتی آنها را گرفت و وزن کرد، مشاهده کرد دست‌نخورده باقی مانده‌اند. آن‌گاه هفتاد دینار از آنها را جدا کرد و به شخص یابنده داد. آن مرد آنها را گرفت و نزد امام صادق ﷺ بازگشت. وقتی چشمان امام ﷺ به وی افتاد، با حال تبسم فرمود: این چیست؟ آن‌گاه به کنیزش دستور داد کیسه را بیاورد. کیسه‌ای را نزد امام ﷺ حاضر کردند و او فرمود: این سی دینار. از آن مرد نیز هفتاد دینار گرفتی و هفتاد دینار حلال، بهتر از هفتصد دینار حرام است.»

۱۹۱۹ (۲۴) صفوان جمال از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس گمشده‌ای را بیابد و آن را اعلام نکند، سپس نزد وی یافت شود، آن مال و به اندازهٔ آن از مال یابنده متعلق به صاحب آن مال است. [یا آن مال و یا به اندازه آن از مال یابنده متعلق به صاحب آن است.]»

۱۹۲۰ (۲۵) داود بن ابی یزید گوید: «شخصی به امام صادق ﷺ گفت: من مالی یافتم و از خودم بیمناکم. ای کاش! صاحبش را می‌یافتم و آن را به وی تحویل می‌دادم و از آن آزاد می‌شدم.

امام ﷺ فرمود: تو را به خدا سوگند! اگر او را بیابی، به وی تحویل می‌دهی؟

قال: (فقال: کا) له (أبوعبدالله ﷺ ـ کا): فوالله (ان ـ کا) لو أصبته کنت تدفعه الیه قال: ای والله قال ﷺ فلا والله[۱] ماله صاحب غیری قال: فاستحلفه أن یدفعه الی من یأمره قال: فحلف قال: فاذهب فاقسمه فی اخوانك ولك الأمن ممّا[۲] خفت (منه ـ کا) قال: فقسّمته[۳] بین اخوانی.

۱۹۲۱ (۲۶) **تهذیب** ۳۹۵/۶: الصفّار عن محمّد بن عیسی بن عبید عن یونس بن عبدالرّحمن قال: سئل أبوالحسن الرضا ﷺ وأنا حاضر فقال: جعلت فداك تأذن لی فی السؤال فانّ لی مسائل قال: سل عمّا شئت قال له: جعلت فداك رفیق کان لنا بمکّة، فرحل عنها الی منزله ورحلنا الی منازلنا فلمّا أن صرنا فی الطریق أصبنا بعض متاعه معنا فأیّ شیء نصنع به؟ قال: فقال تحملونه حتّی تحملوه الی الکوفة قال لسنا نعرفه ولا نعرف بلده ولا نعرف کیف نصنع قال اذاکان کذا فبعه وتصدّق بثمنه قال له: علی من جعلت فداك قال: علی أهل الولایة.
۲۴۵۷۸

۱۹۲۲ (۲۷) **کافی** ۳۰۹/۵: علی بن ابراهیم عن محمّد بن عیسی عن **یونس** بن عبدالرحمن قال: سألت عبداً صالحاً فقلت: جعلت فداك کنّا مرافقین لقوم بمکّة فارتحلنا عنهم وحملنا بعض متاعهم بغیر علم وقد ذهب القوم ولا نعرفهم ولا نعرف أوطانهم فقد بقی المتاع عندنا فما نصنع به؟ قال: فقال: تحملونه حتّی تلحقوهم بالکوفة فقال یونس: قلت له: لست أعرفهم ولا ندری کیف نسأل عنهم قال: فقال: بعه واعط ثمنه أصحابك قال: فقلت: جعلت فداك أهل الولایة؟ قال: فقال: نعم.
۲۴۵۷۹

۱۹۲۳ (۲۸) **تهذیب** ۳۹۱/۶: الحسین بن سعید عن فضالة بن أیّوب عن ابن بکیر عن زرارة قال: سألت أبا جعفر ﷺ عن اللقطة فأرانی خاتماً فی یده من فضّة قال: انّ هذا ممّا جاء به السیل وأنا أرید أن أتصدّق به.
۲۴۵۸۰

۱۹۲۴ (۲۹) **کافی** ۳۰۹/۵: الحسین بن محمّد عن معلّی بن محمّد عن الوشّاء **تهذیب** ۳۹۷/۶: محمّد بن أحمد بن یحیی عن محمّد بن عیسی عن الوشّاء عن أحمد بن عائذ عن **فقیه** ۱۸۸/۳:
۲۴۵۸۱

---

۱. فأنا والله ـ کا.
۲. فیما ـ فقیه.
۳. فقسّمه بین اخوانه ـ فقیه.

آن مرد گفت: آری، به خدا سوگند!

امام‎ فرمود: نه، به خدا سوگند، آن صاحبی جز من ندارد.

داود گوید: آن‌گاه امام او را سوگند داد تا به هرکس دستور می‌دهد، بپردازد.

آن مرد سوگند یاد کرد و امام فرمود: برو و آن را در میان برادرانت تقسیم کن و از آنچه می‌ترسیدی، در امان باش. آن مرد گوید: آن را در میان برادرانم تقسیم کردم.»

۱۹۲۱ (۲۶) یونس بن عبدالرحمان گوید: «در حضور من شخصی به امام رضا گفت: فدایت شوم! آیا اجازهٔ سؤال کردن به من می‌دهید؟ زیرا من پرسش‌هایی دارم.

امام فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس.

آن مرد گفت: ما در سفر مکه دوستی داشتیم، پس از آن‌که از هم جدا شدیم و او به طرف شهر خود رفت و ما نیز به سوی وطن خود آمدیم، در میان راه متوجه شدیم برخی از چیزهای او نزد ما مانده است. با آنها چه کنیم؟

امام فرمود: آنها را با خود ببرید تا در کوفه به وی بپیوندی.

آن مرد گفت: ما نه او را می‌شناسیم و نه شهرش را و نمی‌دانیم چه کار باید بکنیم؟

امام فرمود: حالا که این‌طور است، پس آنها را بفروش و بهایش را صدقه بده.

آن مرد گفت: به چه کسی صدقه بدهم فدایت شوم؟

امام فرمود: به اهل ولایت.»

۱۹۲۲ (۲۷) یونس بن عبدالرحمان گوید: «از امام موسی بن جعفر سؤال کردم: فدایت شوم! ما در مکه با گروهی هم کاروان بودیم. وقتی از هم جدا شدیم، بدون توجه برخی از چیزهای‌شان را با خود آوردیم و اکنون آنها رفته‌اند و ما نه خودشان را می‌شناسیم و نه شهرهای‌شان را و اینها بر روی دست‌مان مانده است. با آنها چه کنیم؟

امام فرمود: آنها را با خود ببرید تا در کوفه به آنها بپیوندید.

یونس گفت: من آنها را نمی‌شناسم و نمی‌دانم چگونه سراغ آنان را بگیرم.

امام فرمود: آنها را بفروش و بهایش را به دوستانت بده.

گفتم: مقصود شما اهل ولایت هستند؟

امام فرمود: آری.»

۱۹۲۳ (۲۸) زراره گوید: «از امام باقر دربارهٔ مال پیدا شده سؤال کردم. امام انگشتری نقره در دستش را به من نشان داد و فرمود: این از چیزهایی است که سیل با خود آورده است و من می‌خواهم آن را صدقه بدهم.»

۱۹۲۴ (۲۹) ابو خدیجه ـ سالم بن مکرم جمال ـ گوید: «ذریح محاربی از امام صادق دربارهٔ برده‌ای سؤال کرد که مال گمشده‌ای را برداشته است. امام فرمود: برده را با مال گمشده چه کار؟ برده از

أبی خدیجة (سالم بن مکرم الجمّال ـ فقیه) عن أبی عبداللّه ﷺ قال:[۱] سأله ذریح (المحاربی ـ کا) عن المملوك یأخذ اللقطة قال (و ـ کا یب) ما للمملوك واللّقطة (و ـ یب) المملوك لا یملك من نفسه شیئاً فلا یعرّض لها المملوك فإنّه ینبغی (للحرّ[۲] ـ فقیه) أن یعرّفها سنة (فی مجمع ـ فقیه ـ یب) فان جاء طالبها دفعها الیه والّا کانت فی[۳] ماله فان مات کانت میراثاً لولده ولمن ورثه (فان لم یجیء لها طالب کانت فی أموالهم هی لهم ـ کا ـ یب) وان جاء طالبها (بعد ـ فقیه ـ یب) (ذلك ـ فقیه) دفعوها الیه.

۱۹۲۵ ۲۴۵۸۲ (۳۰) تهذیب ۳۹۷/۶: محمّد بن أحمد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن العمرکی عن علی بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر ﷺ قال سألته عن الرجل یصیب درهماً أو ثوباً أو دابّة کیف یصنع؟ قال: یعرّفها سنة فان لم یعرف حفظها[۴] فی عرض ماله حتّی یجیء طالبها فیعطیها ایّاه وان مات أوصی بها وهو لها ضامن فقیه ۱۸۶/۳: سأل علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر ﷺ عن الرجل وذکر مثله قرب الاسناد ۲۶۹ عبداللّه بن الحسن عن جدّه علی بن جعفر عن أخیه موسی بن جعفر ﷺ نحوه.

۱۹۲۶ ۲۴۵۸۳ (۳۱) تهذیب ۳۹۷/۶: محمّد بن احمد بن یحیی عن محمّد بن موسی الهمدانی عن محمّد بن عیسی این عبید عن علی بن الحکم عن أبان بن عثمان عن أبان بن تغلب قال اصبت یوماً ثلاثین دیناراً فسألت أبا عبداللّه ﷺ عن ذلك فقال لی أین أصبته قال فقلت له کنت منصرفاً إلی منزلی فأصبتها قال فقال صر الی المکان الذی أصبت فیه فتعرّفه فان جاء طالبها بعد ثلثة أیّام فأعطه والّا تصدّق به.

وتقدّم فی کثیر من احادیث الباب المتقدّم ما یدلّ علی ذلك فلاحظ.

ویأتی فی احادیث الباب التّالی وما یتلوه ایضاً ما یدلّ علی ذلك وکذا فی باب (۵) حکم اللقطة اذا کانت جاریة وباب (۸) جواز التقاط العصی والشّظاظ وباب (۹) حکم التقاط الشّاة والدّابّة وباب (۱۲) انّ من اشتری باللّقطة بنت المالك لم تنعتق علیه ما یدلّ علی ذلك.

---

۱. أنّه ـ فقیه. ۲. له ـ کا. ۳. من ـ فقیه.
٤. جعلها ـ فقیه.

خود هیچ اختیاری ندارد، پس به آن کاری نداشته باشد. همانا برای آزاد شایسته است که تا یک سال آن را اعلام کند. پس اگر کسی به سراغ آن آمد، به وی تحویل می‌دهد در غیر این صورت در میان اموال اوست و اگر مُرد، میراث برای فرزندان و سایر وارثانش است. آن‌گاه اگر کسی به سراغ آن نیامد، در میان اموال‌شان است و مال آنهاست و اگر جوینده آن آمد، به وی تحویل می‌دهند.»

۱۹۲۵ (۳۰) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی درهم یا لباس یا چهارپایی می‌یابد، با آن چه کند؟

امام ﷺ فرمود: تا یک سال آن را اعلام کند. پس اگر شناخته نشد، در میان اموالش از آن نگهداری کند تا کسی به سراغ آن بیاید و به او تحویل دهد و هنگام مرگ به آن وصیت کند و او ضامن آن است.»

۱۹۲۶ (۳۱) ابان بن تغلب گوید: «یک روز سی دینار پیدا کردم. آن‌گاه در این باره از امام صادق ﷺ سؤال کردم. امام ﷺ فرمود: کجا آن را پیدا کردی؟

گفتم: هنگام رفتن به خانه آن را یافتم.

امام ﷺ فرمود: به همان محلی که آن را یافته‌ای برو و آن را اعلام کن. پس اگر تا سه روز کسی به سراغ آن آمد، آن را تحویل او بده و در غیر این صورت، آن را صدقه بده.»

ارجاعات

گذشت:

در بسیاری از روایات باب پیشین، مطالبی بر این بحث دلالت می‌کند.

می‌آید:

و در روایات دو باب بعدی و همچنین باب پنجم، هشتم، نهم و دوازدهم مطالبی که بر این بحث دلالت می‌کند، خواهد آمد.

(۳)

باب أنّ من وجد فی منزله شیئاً فهو لقطة اذا کان یدخله غیره والّا فهو له وکذا الصندوق

۱۹۲۷ ۲٤٥٨٤ (۱) **کافی** ۱۳۷/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد وأحمد بن محمّد جمیعاً عن **تهذیب** ۳۹۰/٦: **فقیه** ۱۸۷/۳: (الحسن ـ یب) بن محبوب عن جمیل بن صالح قال قلت:[1] لأبی عبدالله ﷺ: رجل وجد فی بیته[2] دیناراً قال: یدخل منزله غیره؟ قلت: نعم. کثیر قال: هذه لقطة قلت: فرجل (قد ـ یب) وجد فی صندوقه دیناراً قال: یدخل أحد یده فی صندوقه غیره أو یضع (غیره ـ کا) فیه شیئاً قلت: لا قال: فهو له.

(٤)

باب حکم ما لو وجد المال مدفوناً فی دار أو نحوها فی الحرم أو غیره

۱۹۲۸ ۲٤٥٨٥ (۱) **کافی** ۱۳۸/۵: علیّ عن أبیه عن **تهذیب** ۳۹۰/٦: (الحسن ـ یب) ابن محبوب عن العلاء بن رزین عن محمّد بن مسلم عن أبی جعفر ﷺ قال: سألته عن الدّار یوجد فیها الورق فقال: ان کانت معمورة فیها أهلها فهو لهم وان کانت خربة قد جلا عنها أهلها فالذی وجد المال (فهو ـ کا) أحقّ به.

۱۹۲۹ ۲٤٥٨٦ (۲) **المقنع** ۱۲۷: ان وجدت لقطة فی دار وکانت عامرة فهی لأهلها وان کانت خراباً فهی لك.

۱۹۳۰ ۲٤٥٨۷ (۳) **الدعائم** ٤۹۷/۲: عن علی ﷺ أنّه سئل عن الورق توجد فی الدار قال: ان کانت عامرة فهی لأهلها وان کانت خراباً فسبیلها سبیل اللّقطة.

۱۹۳۱ ۲٤٥۸۸ (٤) **تهذیب** ۳۹۱/٦: الحسین بن سعید عن صفوان عن اسحاق بن عمّار قال: سألت أبا ابراهیم ﷺ عن رجل نزل فی بعض بیوت مکّة فوجد فیها نحواً من سبعین درهماً مدفونة فلم تزل معه ولم یذکرها حتّی قدم الکوفة کیف یصنع؟ قال: یسأل عنها أهل المنزل لعلّهم یعرفونها قلت: فان لم یعرفوها قال: یتصدّق بها.

---

۱. عن أبی عبدالله ﷺ قال قلت له ـ فقیه.
۲. منزله ـ کا.

باب ۳

حکم مال پیدا شده در منزل و صندوق انسان

۱۹۲۷ (۱) جمیل بن صالح گوید: «به امام صادق گفتم: شخصی یک دینار در خانه‌اش می‌یابد.
امام فرمود: آیا غیر از او کسی به منزلش رفت و آمد می‌کند؟

گفتم: آری، بسیار.

امام فرمود: این گمشده است.

گفتم: شخصی در صندوقش یک دینار پیدا می‌کند.

امام فرمود: آیا غیر از او دیگری دستش را داخل آن می‌کند یا چیزی در آن می‌گذارد؟

گفتم: نه.

امام فرمود: آن متعلق به اوست.»

باب ۴

حکم پیدا کردن مال دفن شده

۱۹۲۸ (۱) محمد بن مسلم گوید: «از امام باقر دربارهٔ درهم‌هایی که در خانه پیدا می‌شود، سؤال کردم. امام فرمود: اگر آن خانه آباد است و اهلش در آن هستند، مال آن هاست و اگر خرابه است و اهلش از آن کوچ کرده‌اند، پس یابنده، به آن سزاوارتر است.»

۱۹۲۹ (۲) در کتاب المقنع آمده است: «اگر مال گمشده‌ای را در خانهٔ آبادی یافتی، آن متعلق به اهل خانه است و اگر خانه، خراب است، آن متعلق به توست.»

۱۹۳۰ (۳) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که از امیر مؤمنان دربارهٔ درهم هایی که در خانه‌ها پیدا می‌شود، سؤال شد. امام فرمود: «اگر خانه آباد است، آنها متعلق به اهل خانه است و اگر خانه، خراب است، همانند مال گمشده است.»

۱۹۳۱ (۴) اسحاق بن عمار گوید: «ازامام موسی بن جعفر سؤال کردم: شخصی در یکی از خانه‌های مکه منزل گرفت و در آنجا حدود هفتاد درهم یافت که در زمین دفن شده بود. آنها را برداشت و بدون آن‌که به کسی بگوید، به کوفه آورد. اکنون با آنها چه کند؟

امام فرمود: از اهل آن منزل دربارهٔ آنها سؤال کند، شاید آنها درهم‌ها را بشناسند.

گفتم: اگر آنها را نشناختند، تکلیف چیست؟

امام فرمود: آنها را صدقه دهد.»

۱۹۳۲ ۲٤٥۸۹ (٥) تهذيب ٣٩٨/٦: الحسن بن محمّد بن سماعة عن صفوان عن عاصم بن حميد عن محمّد بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال قضىٰ عليّ عليه السلام في رجل وجد ورقاً في خربة ان يعرّفها فان وجد من يعرفها والّا تمتّع بها.

وتقدّم في رواية محمّد بن مسلم (٥) من باب (٢) انّ من وجد لقطة فإن كانت اقلّ من الدرهم فهي له قوله ان كانت الدّار معمورة فهي لأهلها وان كانت خربة فانت أحقّ بما وجدت. ولاحظ رواية ابن غزوان (١٩) من هذا الباب.

(٥)

باب حكم اللّقطة اذا كانت جارية

۱۹۳۳ ۲٤٥۹۰ (١) تهذيب ٣٩٧/٦: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن العمركي عن علي بن جعفر قرب الاسناد ٢٦٩: عبدالله بن الحسن عن جدّه علي بن جعفر البحار ٢٨٧/١٠: ما وصل الينا من اخبار علي بن جعفر عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال سألته عن اللّقطة اذا كانت جارية هل يحلّ فرجها لمن التقطها قال لا انّما يحلّ له بيعها بما انفق عليها.

(٦)

باب أنّ من اشترى دابّة فوجد في بطنها مالا وجب أن يعرّفه البايع فان لم يعرفه فهو للمشترى وانّ من وجده في جوف سمكة فهو له ولم يلزمه ان يعرّفه البايع

۱۹۳٤ ۲٤٥۹۱ (١) تهذيب ٣٩٢/٦: محمّد بن يعقوب عن كافي ١٣٩/٥: محمّد بن يحيى عن عبدالله بن جعفر قال: كتبت الى الرجل عليه السلام أسأله عن رجل اشترى جزوراً أو بقرة للأضاحي فلمّا ذبحها وجد في جوفها صرّة فيها دراهم أو دنانير أو جوهر (ة ـ كا) لمن يكون ذلك؟ (قال ـ يب) فوقّع عليه السلام: عرّفها البايع فان لم يكن يعرفها فالشيء لك رزقك الله ايّاه.

۱۹۳۲ (۵) محمد بن قیس از امام باقر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان ﷺ دربارهٔ شخصی که در خرابه‌ای درهم یافته بود، حکم کرد که آن را اعلام کند. اگر کسی آن را شناخت [به او تحویل می‌دهد]؛ در غیر این صورت از آن بهره برداری می‌کند.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجم از باب دوم از باب‌های لقطه فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «... اگر خانه آباد است، آن متعلق به اهل خانه است و اگر خراب است، پس تو به آنچه یافته‌ای سزاوارتری.»

و روایت نوزدهم از همین باب را نیز بنگر.

باب ۶[1]

حکم مال پیدا شده در شکم حیوان

۱۹۳۴ (۱) عبدالله بن جعفر گوید: «به امام ﷺ نوشتم: شخصی شتر یا گاوی برای قربانی می‌خرد. پس از ذبح آن، در شکمش کیسه‌ای درهم یا دینار یا جواهر می‌یابد، آن متعلق به کیست؟

امام ﷺ در پاسخ مرقوم فرمود: آن را به فروشنده اعلام کند. اگر آن را نشناخت، پس آن، چیزی است که خداوند روزیِ تو کرده است.»

---

۱. باب ۵ به دلیل آنکه مربوط به بردگان بود، ترجمه نشد.

۱۹۳۵ ۲۴۵۹۲ (۲) **فقیه ۱۸۹/۳**: روی عن **عبداللّه** بن جعفر الحمیری قال: سألته ﷺ فی کتاب عن رجل اشتری جزوراً أو بقرة أو شاة أو غیرها للأضاحی أو غیرها فلمّا ذبحها وجد فی جوفها صرة فیها دراهم أو دنانیر أو جواهر أو غیر ذلک من المنافع لمن یکون ذلک وکیف یعمل به؟ فوقّع ﷺ عرّفها البایع فان لم یعرفها فالشیء لک رزقک اللّه ایّاه.

۱۹۳۶ ۲۴۵۹۳ (۳) **فقه الرضا** ﷺ ۲۶۶: فان وجدت فی جوف البهائم والطیور وغیر ذلک فتعرّفها صاحبها الذی اشتریتها منه فان عرفها فهو له والاّ فهی کسبیل مالک.

۱۹۳۷ ۲۴۵۹۴ (۴) **المقنع ۱۲۷**: ان وجدت فی جوف بقرة أو شاة أو بعیر شیئاً فعرّفها صاحبها الذی اشتریتها منه فان عرفها والاّ فهی کسبیل مالک.

۱۹۳۸ ۲۴۵۹۵ (۵) **کافی ۳۸۵/۸**: أحمد بن محمّد [بن أحمد] عن علی بن الحسن عن محمّد بن عبداللّه بن زرارة عن محمّد بن الفضیل عن **أبی حمزة** عن أبی جعفر ﷺ قال: کان فی بنی اسرائیل رجل عابد وکان محارفاً[۱] لا یتوجّه فی شیء فیصیب فیه شیئاً فأنفقت علیه امرأته حتّی لم یبق عندها شیء فجاعوا یوماً من الایّام فدفعت الیه نصلا من غزل وقالت له: ما عندی غیره انطلق فبعه واشتر لنا شیئاً نأکله فانطلق بالنصل الغزل لیبیعه فوجد السوق قد غلقت ووجد المشترین قد قاموا وانصرفوا فقال: لو أتیت هذا الماء فتوضّأت منه وصببت علیّ منه وانصرفت فجاء الی البحر واذا هو بصیّاد قد ألقی شبکته فأخرجها ولیس فیها الاّ سمکة ردیّة قد مکثت عنده حتّی صارت رخوة منتنة فقال له: بعنی هذه السمکة واعطیک هذا الغزل تنتفع به فی شبکتک قال: نعم. فأخذ السمکة ودفع الیه الغزل وانصرف بالسمکة الی منزله فأخبر زوجته الخبر فأخذت السمکة لتصلحها فلمّا شقّتها بدت من جوفها لؤلؤة فدعت زوجها فأرته ایّاها فأخذها فانطلق بها الی السوق فباعها بعشرین ألف درهم وانصرف الی منزله بالمال فوضعه فاذا سائل یدقّ الباب ویقول یا أهل الدار تصدّقوا رحمکم اللّه علی المسکین فقال له الرجل: ادخل فدخل فقال له: خذ احدی الکیسین فأخذ احدیهما وانطلق فقالت له امرأته: سبحان اللّه بینما نحن میاسیر اذ ذهبت بنصف یسارنا فلم یکن ذلک بأسرع

---

۱. المحارف: بفتح الراء: هو المحروم المحدود الذی اذا طلب فلا یرزق أو یکون لا یسعی فی الکسب، وهو خلاف المبارک (لسان العرب: ۴۳/۹).

۱۹۳۵ (۲) عبدالله بن جعفر حمیری گوید: «به وسیله نامه‌ای، از امامؑ سؤال کردم: شخصی شتر یا گاو یا گوسفند یا حیوان دیگری برای قربانی یا کار دیگری می‌خرد. پس از سر بریدن آن، کیسهٔ درهم یا دینار یا جواهر یا چیز باارزش دیگری در شکم آن می‌یابد. آن مال کیست؟ و با آن چه کار کند؟

امامؑ در پاسخ مرقوم فرمود: آن را به فروشنده اعلام کند، اگر او از آن بی‌اطلاع بود، متعلق به توست، خداوند آن را روزی تو کرده است.»

۱۹۳۶ (۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر در شکم چهارپایان، پرندگان و دیگر حیوانات چیزی یافتی، آن را به فروشنده اعلام کن، اگر آن را شناخت، متعلق به اوست و در غیر این صورت، حکم اموال تو بر آن جاری است.»

۱۹۳۷ (۴) در کتاب المقنع آمده است: «اگر درشکم گاو یا گوسفند یا شتر چیزی یافتی، آن را به فروشنده اعلام کن، اگر آن را شناخت [به وی تحویل بده]؛ در غیر این صورت، حکم اموال تو بر آن جاری است.»

۱۹۳۸ (۵) ابوحمزه از امام باقرؑ روایت می‌کند که فرمود: «در میان بنی‌اسرائیل عابد محروم و بدشانسی بود که به هر کاری رو می‌کرد، چیزی به دست نمی‌آورد از این رو همسرش هزینهٔ زندگی او رامی‌پرداخت تا این‌که اموال او نیز تمام شد. پس یک روز که گرسنه شدند و چیزی برای خوردن نداشتند، همسر آن عابد، کلاف نخی رشته شده به وی داد و گفت: من چیز دیگری نداشتم، برو و با آن چیزی بخر تا بخوریم. عابد برای فروش کلاف نخ به بازار رفت، ولی مشاهده کرد بازار را بسته‌اند و خریداران در حال پراکنده شدن هستند، با خود گفت: ای کاش بر سر آب می‌رفتم، با آن وضو می‌ساختم و به سر و صورتم می‌پاشیدم و آن‌گاه به خانه می‌رفتم. با این تصمیم به کنار دریا آمد. در آنجا مرد ماهیگیری را مشاهده کرد که پیش از آمدن وی تور انداخته بود ولی جز یک ماهی بی‌ارزش چیز دیگری صید نکرده بود که آن هم به قدری مانده بود که شل و بدبو شده بود. مرد عابد به وی گفت: این ماهی را در مقابل این کلاف نخ به من بفروش و برای تعمیر تور ماهیگیری‌ات از آن استفاده کن. مرد ماهیگیر پذیرفت. عابد کلاف نخ را به وی داد، ماهی را گرفت و به خانه آمد و ماجرا را برای همسرش بازگو کرد. وقتی همسرش شکم ماهی را برای تمیز کردن شکافت، در میان آن مرواریدی یافت. شوهرش را صدا زد و آن را به وی نشان داد. مرد عابد مروارید را به بازار برد و آن را به بیست هزار درهم فروخت. آن‌گاه با آن مال به خانه آمد. وقتی پول را بر زمین گذاشت، گدایی شروع به کوبیدن در کرد و گفت: ای اهل خانه! خداوند شما را رحمت کند، به بینوایی صدقه دهید. مرد عابد به وی گفت: وارد خانه شو. وقتی وارد شد به وی گفت: یکی از این دو کیسه درهم را بردار. مرد بینوا نیز یک کیسه را برداشت و رفت. همسرش با مشاهدهٔ این وضع گفت: سبحان الله! هنوز ما

من أن دقّ السائل الباب فقال له: ادخل فدخل فوضع الكيس في مكانه ثمّ قال: كل هنيئاً مريئاً انّما أنا ملك من ملائكة ربّك انّما أراد ربّك أن يبلوك فوجدك شاكراً ثمّ ذهب.

۱۹۳۹ ۲۴۵۹۶ (٦) **وسائل ٤٥٣/٢٥**: سعيد بن هبة اللّه الراوندي في (قصص الأنبياء) عن ابن بـابويه عن محمّد بن علي ماجيلويه عن محمّد بن أبي القاسم عن محمّد بن علي عن محـمّد بـن عبداللّه بن زرارة عن محمّد بن **الفضيل** عن **أبي حمزة** عن أبي جعفر ﷺ قال كان في بني اسرائيل عابداً وكان محارفاً تنفق عليه امرأته فجاعوا يوماً فدفعت اليه غزلا فـذهب فـلا يشتري بشيء فجاء الى البحر فاذا هو بصيّاد قد اصطاد سمكاً كثيراً فأعطاه الغزل وقال انتفع به في شبكتك فدفع اليه سمكة فرفعها وخرج بها الى زوجته فلمّا شقّها بدت مـن جـوفها لؤلؤة فباعها بعشرين ألف درهم.

۱۹٤٠ ۲٤٥۹۷ (٧) **أمالي الصدوق ٣٦٧**: حدّثنا محمّد بن القاسم الاسترآبادي قال حدّثنا جـعفر بـن أحمد قال حدّثنا أبو يحيى محمّد بن عبداللّه بن يزيد القمي قال حدّثنا سفيان بن عيينة عن **الزهري** قال كنت عند عليّ بن الحسين ﷺ فجاءه رجل مـن أصـحابه فـقال له عـليّ بـن الحسين ﷺ ما خبرك أيّها الرجل فقال الرجل خبري يا ابن رسول اللّه أنّي أصبحت وعليّ أربع مأة دينار دين لا قضاء عندي لها ولي عيالٌ ثقال ليس لي ما أعود عليهم به قال فبكى عليّ بن الحسين ﷺ بكاءاً شديداً فقلت (له ـ خ) ما يبكيك يا ابن رسول اللّه (فقال وهل يعدّ البكاء الّا للمصائب والمحن الكبار. قالوا كذلك يابن رسول اللّه ـ خ) قال فأيّة محنة ومصيبة أعظم على حرّ مؤمن من ان يرى بأخيه المؤمن خلّة فلا يمكنه سدّها ويشاهده على فاقة فلا يطيق رفعها قال: فتفرّقوا عن مجلسهم ذلك فقال بعض المخالفين وهو يطعن على عليّ بن الحسين ﷺ عجباً لهؤلاء يدعون مرّة أنّ السماء والأرض وكلّ شيء يـطيعهم وأنّ اللّـه لا يردّهم عن شيء من طلباتهم ثمّ يعترفون أخرى بالعجز عن اصلاح خواصّ إخوانهم فاتّصل ذلك بالرجل صاحب القصّة فجاء إلى عليّ بن الحسين ﷺ فقال له يابن رسول اللّه بـلغني عن فلان كذا وكذا وكان ذلك أغلظ عليّ من محنتي فقال عليّ بن الحسين ﷺ فقد أذن اللّه في فرجك، يا فلانة احملي سحوري وفطوري فحملت قرصتين فقال عليّ بن الحسين ﷺ للرّجل خذهما فليس عندنا غيرهما فانّ اللّه يكشف عنك بهما وينيلك خيراً واسعاً مـنهما

توانگر نشده، نیمی از ثروت‌مان رفت. طولی نکشید که همان مرد بینوا درِ خانه را زد. مرد عابد به وی گفت: وارد شو. مرد بینوا وقتی وارد شد، آن کیسه را در جای خود نهاد و گفت: با شادکامی و گوارایی بخورید. من فرشته‌ای از فرشتگان پروردگار تو هستم. خداوند می‌خواست تو را بیازماید، پس تو را سپاسگزار یافت. آن‌گاه رفت.»

۱۹۳۹ (۶) ابو حمزه از امام باقر﴿ع﴾ روایت می‌کند که فرمود: «در میان بنی‌اسرائیل عابد بدشانس محرومی بود که همسرش هزینهٔ زندگی او را می‌پرداخت. یک روز که گرسنه شدند، همسرش یک کلاف نخ به وی داد تا با آن چیزی بخرد. عابد رفت ولی چیزی نتوانست بخرد؛ از این رو به کنار دریا رفت. در آنجا ماهیگیری را دید که ماهیان زیادی صید کرده است. مرد عابد کلاف نخ را به او داد و گفت: در تور ماهی‌گیری‌ات از این استفاده کن. مرد ماهیگیر نیز یک ماهی به او داد. عابد آن را نزد همسرش آورد. وقتی شکم آن را پاره کرد، مرواریدی در آن یافت و به بیست هزار درهم فروخت.»

۱۹۴۰ (۷) زهری گوید: «نزد علی بن حسین﴿ع﴾ بودم که یکی از یارانش آمد. امام﴿ع﴾ به او گفت: اوضاعت چگونه است ای مرد؟

آن مرد گفت: ای فرزند رسول خدا﴿ص﴾! وضع من به صورتی است که از یک سو با چهارصد دینار بدهی صبح از خواب بیدار شدم و هیچ چیز برای پرداخت آن در اختیار ندارم و از سوی دیگر عیالوار هستم و چیزی ندارم که هزینهٔ آنان را بپردازم.

امام﴿ع﴾ از شنیدن وضعیت او به شدت گریست. من به وی گفتم: ای زادهٔ رسول خدا﴿ص﴾ چرا می‌گریی؟

امام﴿ع﴾ فرمود: مگر گریه برای مصیبت‌ها و سختی‌های بزرگ قرار داده نشده است؟

گفتم: همین طور است ای فرزند رسول خدا﴿ص﴾!

امام﴿ع﴾ فرمود: کدام رنج و مصیبت برای مؤمن سوزناک‌تر از این است که در زندگی برادر مؤمنش کمبودی ببیند و نتواند آن را بر طرف کند و او را نیازمند مشاهده کند و قدرت بی‌نیاز کردن او را نداشته باشد؟

آن‌گاه آنان از یکدیگر جدا شدند. از آن پس یکی از مخالفان زبان به شماتت و مسخره کردن امام سجاد﴿ع﴾ گشود و می‌گفت: شگفتا از کار اینها، یک بار ادعا می‌کنند که آسمان و زمین و همهٔ موجودات از آنان پیروی و اطاعت می‌کنند و خداوند هیچ‌یک از درخواست‌های‌شان را بدون پاسخ نمی‌گذارد و بار دیگر به ناتوانی خود از اصلاح کار نزدیک‌ترین یاران‌شان اعتراف می‌کنند.

وقتی این سخنان به گوش آن مرد تهیدست رسید، نزد امام سجاد﴿ع﴾ آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا﴿ص﴾! شنیده‌ام که فلانی چنین و چنان می‌گوید. این سخنان برای من سخت‌تر از رنجی است که از وضعیت خود تحمل می‌کنم.

امام﴿ع﴾ فرمود: به تحقیق خداوند اجازهٔ گشایش کار تو را صادر کرد. آن‌گاه به کنیز خود دستور داد غذای سحر و افطار روز بعد امام﴿ع﴾ را بیاورد. کنیز دو قرص نان خدمت امام﴿ع﴾ آورد. امام سجاد﴿ع﴾ به آن مرد گفت: این دو قرص نان را بگیر؛ زیرا من به‌جز آنها چیز دیگری در اختیار ندارم. همانا خداوند با این دو نان، اندوه تو را بر طرف می‌کند و تو را به خیر و نیکی فراوانی می‌رساند.

فأخذهما الرجل ودخل السوق لا يدري ما يصنع بهما يتفكّر في ثقل دينه وسوء حال عياله ويوسوس إليه الشيطان أين مواقع هاتين من حاجتك فمرّ بسمّاك قد بارت[۱] عليه سمكته قد أراحت[۲] فقال له سمكتك هذه بائرة عليك وإحدى قرصتيّ هاتين بائرة عليّ فهل لك أن تعطيني سمكتك البائرة وتأخذ قرصتي هذه البائرة فقال نعم فأعطاه السمكة وأخذ القرصة ثمّ مرّ برجل معه ملح قليل مزهود[۳] فيه فقال له هل لك ان تعطيني ملحك هذا المزهود فيه بقرصتي هذه المزهود فيها قال: نعم ففعل فجاء الرجل بالسمكة والملح فقال أصلح هذا بهذا فلمّا شقّ بطن السمكة وجد فيه لؤلؤتين فاخرتين فحمدالله عليهما فبينما هو في سروره ذلك اذ قرع بابه فخرج ينظر من الباب فاذا صاحب السمكة وصاحب الملح قد جاءا يقول كلّ واحد منهما له يا عبدالله جهدنا ان نأكل نحن أو احد من عيالنا هذا القرص فلم تعمل فيه اسناننا وما نظنّك الّا وقد تناهيت في سوء الحال ومرنت على الشقاء قد رددنا اليك هذا الخبز وطيّبنا لك ما اخذته منّا فاخذ القرصتين منهما فلمّا استقرّ بعد انصرافهما عنه قرع بابه فاذا رسول عليّ بن الحسين عليه السلام فدخل فقال انّه يقول لك انّ الله قد اتاك بالفرج فاردد الينا طعامنا فانّه لا يأكله غيرنا وباع الرجل اللؤلؤتين بمال عظيم قضى منه دينه وحسنت بعد ذلك حاله فقال بعض المخالفين ما اشدّ هذا التفاوت بينا عليّ بن الحسين عليه السلام لا يقدر ان يسدّ منه فاقة اذ أغناه هذا الغناء العظيم كيف يكون هذا وكيف يعجز عن سدّ الفاقة من يقدر على هذا الغناء العظيم، فقال عليّ بن الحسين عليه السلام: هكذا قالت قريش للنبيّ صلى الله عليه وآله كيف يمضي الى بيت المقدّس ويشاهد ما فيه من آثار الأنبياء من مكّة ويرجع اليها في ليلة واحدة من لا يقدر أن يبلغ من مكّة الى المدينة الّا في اثنى عشر يوماً وذلك حين هاجر منها ثمّ قال عليّ بن الحسين عليه السلام: جهلوا والله أمر الله وأمر أوليائه معه انّ المراتب الرفيعة لا تنال الّا بالتسليم لله جلّ ثناؤه وترك الاقتراح عليه والرّضا بما يدبّر بهم[۴] انّ أولياء الله صبروا على المحن والمكاره صبراً لم يساوهم فيه غيرهم فجازاهم الله عزّ وجلّ عن ذلك بأن أوجب لهم نجح جميع طلباتهم لكنّهم مع ذلك لا يريدون منه الّا ما يريده لهم.

---

۱. بارت السوق: كسدت. ۲. أراح اللحمُ: أنتن. ۳. الزهادة في الأشياء: ضدّ الرغبة.
۴. يدبّرهم به ـ خ.

آن مرد آن دو قرص نان را گرفت و وارد بازار شد ولی نمی‌دانست با آنها چه کار کند. از یک طرف به سنگینی بدهی خود و وضع پریشان و نامناسب خانواده‌اش می‌اندیشید و از سوی دیگری شیطان او را وسوسه می‌کرد که این دو قرص نان کجا و آن همه نیاز تو کجا؟ در همین فکر و خیال بود که به ماهی‌فروشی برخورد کرد که یک ماهی بو گرفته روی دستش باد کرده بود. آن مرد به ماهی‌فروش گفت: این ماهی روی دست تو مانده است و یکی از این دو قرص نان روی دست من باد کرده است، آیا حاضری ماهی‌ات را با نان بدون خریدار من معامله کنی؟ ماهی‌فروش گفت: آری. ماهی را داد و نان را گرفت. آن‌گاه آن مرد به راه خود ادامه داد تا به اندکی نمک بدون خریدار رسید به نمک‌فروش گفت: آیا حاضری این نمک بدون خریدار را با این نان بی‌خریدار من معامله کنی؟ نمک‌فروش گفت: آری و آنها را با هم معامله کردند، آن‌گاه آن مرد ماهی و نمک را به خانه آورد و با خود گفت: این ماهی را با این نمک درست می‌کنم. ولی وقتی شکم ماهی را شکافت دو مروارید گرانبها در آن یافت و شکر خدای را به‌جا آورد. در حالی که آن مرد در نهایت سرور و شادمانی بود ناگهان در خانه به صدا درآمد. وقتی درِ خانه را گشود، نمک‌فروش و ماهی‌فروش را پشت در خانه دید که آمده‌اند و می‌گویند: ای بنده خدا! ما و اعضای خانواده‌مان هر چه تلاش کردیم این نان را بخوریم، دندان‌هایمان در آن کارگر نشد. گمان می‌کنیم که تو به نهایت فقر و تنگدستی رسیده‌ای و به بدبختی و تیره‌روزی عادت کرده‌ای، از این رو این نان‌ها را برای تو بازگرداندیم و آنچه را که از ما گرفته‌ای برای تو حلال کردیم. آن مرد نان را از آنان گرفت و آنها رفتند. آن‌گاه وقتی به خانه آمد و نشست، بار دیگر کوبهٔ در به صدا درآمد. وقتی در را گشود، فرستادهٔ امام سجاد﵇ را پشت در دید. او را به داخل خانه دعوت کرد، وی به داخل خانه آمد و گفت: امام﵇ می‌فرماید: خداوند در کار تو گشایش داد، پس غذای ما را به خودمان برگردان؛ چرا که به‌جز ما کسی آنها را نمی‌خورد.

آن مرد نان‌های امام﵇ را برای وی فرستاد. آن‌گاه آن دو مروارید را به بهای زیادی فروخت و با آن بدهی‌اش را پرداخت کرد و پس از آن اوضاعش بهبود یافت.

یکی از مخالفان با مشاهدهٔ تغییر وضع او گفت: چقدر تفاوت زیاد است؟ در همان حال که علی بن حسین﵉ نمی‌توانست نیازهای روزانهٔ او را برطرف کند، ناگهان او را به چنین توانگری رساند. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ وکسی که می‌تواند شخصی را به این توانگری برساند، چگونه از رفع نیازهای روزمرهٔ خویش ناتوان است؟

امام سجاد﵇ با شنیدن این سخنان فرمود: قریش نیز دربارهٔ پیامبر اکرمﷺ نظیر این سخنان را می‌گفتند. آنان می‌گفتند: پیامبری که مسیر مکه تا مدینه را هنگام هجرت در دوازده روز می‌پیماید، چگونه در یک شب از مکه به بیت‌المقدس می‌رود و در آنجا آثار پیامبران را مشاهده می‌کند و همان شب به مکه بازمی‌گردد؟

سپس امام﵇ فرمود: به خدا سوگند! آنان از کار خدا و کار اولیای خدا نادان و بی‌خبرند. همانا درجات بلند و رفیع به دست نمی‌آید مگر با تسلیم در برابر خدا و تمایل و خشنودی به آنچه خدا انجام می‌دهد و رضایت به آنچه او تدبیر می‌کند. همانا اولیای خدا بر رنج و محنت‌ها و حوادث ناخوشایند به اندازه‌ای صبر و شکیبایی کردند که هرگز دیگران به پای آنها نمی‌رسند و خداوند نیز آنان را به خاطر آن، این‌گونه پاداش داد که همهٔ درخواست‌های‌شان را به اجابت برساند ولی با این حال آنان از خدا چیزی نمی‌خواهند مگر آنچه خداوند برای‌شان می‌خواهد.»

۱۹۴۱ ۲۴۵۹۸ (۸) **وسائل ۴۵۳/۲۵**: سعيد بن هبة اللّه الراوندى فى (قصص الانبياء) عن **حفص** بن غياث عن أبى عبداللّه ؑ قال: كان فى بنى اسرائيل رجل وكان محتاجاً فألحّت عليه امرأته فى طلب الرزق فابتهل الى اللّه فى الرزق فرأى فى النوم: أيّما أحبّ اليك درهمان من حلّ او ألفان من حرام فقال: درهمان من حلّ فقال: تحت رأسك فانتبه فرأى الدرهمين تحت رأسه فأخذهما واشترى بدرهم سمكة وأقبل الى منزله فلمّا رأته المرأة أقبلت عليه كاللّائمة وأقسمت أن لا تمسّها فقام الرجل اليها فلمّا شقّ بطنها اذا بدرّتين فباعهما بأربعين ألف درهم.

۱۹۴۲ ۲۴۵۹۹ (۹) **وسائل ۴۵۴/۲۵**: الحسن بن على العسكرىّ فى (تفسيره) فى حديث طويل أنّ رجلا فقيراً اشترى سمكة فوجد فيها أربعة جواهر ثمّ جاء بها الى رسول اللّه ﷺ وجاء تجّار غرباء فاشتروها منه بأربعماة ألف درهم فقال الرجل: ما كان أعظم بركة سوقى اليوم يا رسول اللّه ﷺ فقال رسول اللّه ﷺ هذا بتوقيرك محمّداً رسول اللّه ﷺ وتوقيرك عليّاً أخا رسول اللّه ووصيّه وهو عاجل ثواب اللّه لك وربح عملك الذى عملته.

(۷)

باب حكم ما لو غرقت السفينة وما فيها فأخذ الناس بعض المتاع من الساحل واستخرجوا بعضه بالغوص

۱۹۴۳ ۲۴۶۰۰ (۱) **كافى ۲۴۲/۵**: **تهذيب ۲۱۹/۷**: على بن ابراهيم عن أبيه عن النوفلى عن **السكونى** عن أبى عبداللّه ؑ قال: **فقيه ۱۶۲/۳**: كان أميرالمؤمنين ؑ يضمّن القصّار والصبّاغ والصّائغ[۱] احتياطاً على أمتعة الناس وكان لا يضمّن ؑ من الغرق والحرق والشيء الغالب واذا[۲] غرقت السفينة وما فيها فأصابه الناس فما[۳] قذف به البحر على ساحله فهو لأهله (وهم ـ كا ـ فقيه) احقّ به وما غاص عليه الناس وتركه صاحبه فهو لهم. **مستطرفات السرائر ۶۳**: نقلا من كتاب جامع البزنطى عن أميرالمؤمنين ؑ (نحوه).

---

۱. الصبّاغ والقصّار والصائغ ـ فقيه ـ الصبّاغ والصائغ والقصّار ـ يب. ۲. فاذا ـ يب.
۳. ممّا ـ يب.

۱۹۴۱ (۸) حفص بن غیاث از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «در میان بنی اسرائیل مرد تهیدستی بود که همسرش به او پافشاری می‌کرد که به دنبال روزی رود. آن مرد دربارهٔ روزی در پیشگاه خدا دعا و گریه و زاری کرد. در خواب دید که کسی به او گفت: کدام یک از این دو را بیشتر دوست داری، دو درهم از حلال یا دو هزار درهم از حرام؟ مرد عابد پاسخ داد: دو درهم از حلال. وقتی از خواب بیدار شد، دو درهم زیر سرش یافت. آنها را برداشت و با یکی از آنها یک ماهی خرید و به خانه آورد. وقتی همسرش او را دید، با قیافهٔ نکوهشگر جلو آمد و سوگند یاد کرد که به آن ماهی دست نزند. آن مرد خود به تمیز کردن آن پرداخت. وقتی شکم ماهی را پاره کرد در درون آن دو دُرّ یافت که به چهل هزار درهم فروخت.»

۱۹۴۲ (۹) در تفسیر منسوب به امام حسن عسکریﷺ آمده است: «در زمان پیامبر اکرمﷺ مردی یک ماهی خرید و در شکم آن چهار گوهر یافت. آن‌گاه آنها را نزد پیامبر اکرمﷺ آورد. از سوی دیگر، بازرگانان غریب از راه رسیدند و آنها را به چهارصد هزار درهم خریدند. آن مرد گفت: ای رسول خداﷺ! تجارت امروز من چه پربرکت بود!

پیامبر اکرمﷺ فرمود: این به خاطر احترام نهادن تو به محمد، رسول خداﷺ و احترام به علیﷺ برادر و جانشین رسول خداﷺ بود. این پیش‌پرداخت پاداش خدا به تو و سود کاری است که انجام داده بودی.»

باب ۷

حکم گرفتن اموال کشتی‌های غرق شده از دریا

۱۹۴۳ (۱) سکونی از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنانﷺ خیاط (یا صنعتگر)، رنگرز و زرگر را ـ به دلیل احتیاط بر کالای مردم ـ ضامن می‌کرد و از غرق شدن، آتش‌سوزی و رخدادهای غیراختیاری (یا حوادث غالب) آنها را ضامن نمی‌کرد، هرگاه کشتی و اجناس آن غرق می‌شد، آن‌گاه مردم به آن دست می‌یافتند، پس آنچه دریا به ساحل می‌انداخت، متعلق به اهل آن بود و آنان به آن سزاوارتر بودند و آنچه صاحبانش رها می‌کردند و مردم با فرو رفتن در دریا به دست می‌آوردند، متعلق به آنها بود.»

۱۹۴۴ ۳۴۶۰۱ (۲) تهذيب ۲۹۵/۶: محمّد بن أحمد بن يحيى عن أبى عبداللّه عن منصور بن العبّاس عن الحسن بن على بن يقطين عن اميّة بن عمرو عن الشعيرى قال: سئل أبو عبداللّه ﷺ عن سفينة انكسرت فى البحر فأخرج بعضها بالغوص وأخرج البحر بعض ما غرق فيها فقال: أمّا ما أخرجه البحر فهو لأهله اللّه أخرجه وأمّا ما أُخرج بالغوص فهو لهم وهم أحقّ به.

(۸)

باب جواز التقاط العصى والشظاظ والوتد والحبل والعقال وأشباهه على كراهية

۱۹۴۵ ۳۴۶۰۲ (۱) تهذيب ۳۹۳/۶: محمّد بن يعقوب عن كافى ۱۴۰/۵: على بن ابراهيم عن أبيه عن حمّاد عن حريز عن أبى عبداللّه ﷺ قال لا بأس بلقطة العصى والشظاظ[1] والوتد والحبل والعقال وأشباهه قال: وقال أبو جعفر ﷺ ليس لهذا طالب. فقيه ۱۸۸/۳: قال على ﷺ لا بأس وذكر مثله الى قوله وأشباهه.

۱۹۴۶ ۳۴۶۰۳ (۲) تهذيب ۳۹۴/۶: الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمّد عن أبان بن عثمان عن عبدالرحمن ابن أبى عبداللّه قال: سألت أبا عبداللّه ﷺ عن النعلين والأداوة والسوط يجدها الرجل فى الطريق أينتفع بها؟ قال لا يمسّه. فقيه ۱۸۸/۳: وسأله[2] داود ابن أبى يزيد عن الأداوة والنعلين. (وذكر مثله).

۱۹۴۷ ۳۴۶۰۴ (۳) فقه الرضا ﷺ ۲۶۶: ان وجدت أداوة أو نعلا أو سوطاً فلا تأخذه وان وجدت مسلّة[3] أو مخيطاً أو سيراً فخذه وانتفع به.

وتقدّم فى احاديث باب (۱) انّ افضل ما يستعمله الانسان فى اللّقطة تركها ما يناسب ذلك.

---

۱. اى عود يجعل فى عروتي الجوالقين اذا عكما على البعير ـ اللسان. ۲. اى أبا عبداللّه ﷺ.
۳. اى الابرة الكبيرة والمخيط الضخم ـ اللسان.

(۲) شعیری گوید: «از امام صادق‌ﷺ سؤال شد: یک کشتی در دریا می‌شکند و اجناس آن غرق می‌شود. برخی از آنها با غواصی و فرو رفتن در دریا به دست می‌آید و بعضی از آنها را دریا به بیرون می‌افکند. ۱۹۴۴

امام‌ﷺ فرمود: آنچه دریا خارج کند، متعلق به صاحبانش است. خداوند آن را بیرون آورده است ولی آنچه با فرورفتن در دریا خارج شود، متعلق به آن هاست و آنان به آن سزاوارترند.»

باب ۸

جواز پیدا شدن چیزهایی که کسی به جستجویش نمی‌پردازد

(۱) حریز از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «یافتن عصا و چوب‌هایی که گوشهٔ جوال می‌گذارند، میخ، ریسمان، پای‌بند شتر و مانند آن، اشکال ندارد و امام باقرﷺ فرمود: کسی به سراغ اینها نمی‌آید.» ۱۹۴۵

بخش نخست این حدیث، از علی‌ﷺ نیز روایت شده است.

(۲) عبدالرحمان بن ابی عبدالله گوید: «از امام صادق‌ﷺ سؤال کردم: کفش، مشک کوچک و تازیانه را انسان در راه می‌یابد. آیا می‌تواند از آن استفاده کند؟ ۱۹۴۶

امام‌ﷺ فرمود: به آنها دست نمی‌زند.»

این حدیث از داود بن ابی‌یزید نیز بدون ذکر تازیانه روایت شده است.

(۳) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر مشک آب یا کفش یا تازیانه‌ای را یافتی، آن را بر ندار و اگر جوال دوز یا سوزن یا دوال و تسمه‌ای یافتی، آن را بردار و استفاده کن.» ۱۹۴۷

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب یکم مناسب با این بحث هست.

(۹)

باب حكم التقاط الشاة والدابّة والبعير وماعلم من المالك اباحته

۱۹۴۸ ۲۴۶۰۵ (۱) **كافى ۵/۱۴۰:** على بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن ابى عبدالله **تهذيب ۶/۳۹۴:** الحسين بن سعيد عن ابن ابى عمير عن حمّاد عن **الحلبىّ** عن ابى عبدالله عليه السلام قال جاء رجل الى النبىّ صلى الله عليه وآله فقال (له ـ كا) يا رسول الله انّى وجدت شاة فقال (رسول الله صلى الله عليه وآله ـ كا) هى لك أو لأخيك أو للذئب فقال (يا رسول الله ـ كا) انّى وجدت بعيراً فقال (رسول الله صلى الله عليه وآله ـ يب) (معه حذاؤة وسقاؤه ـ كا) حذاؤه خفّه وسقاؤه كرشه فلا تهجه. **وسائل ۲۵/۴۵۷:** ورواه أحمد بن محمّد بن عيسى فى نوادره عن أبيه قال: سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وذكر مثله الّا أنّه قال بعد قوله أو للذئب: وما أحبّ ان أمسكها. **الدعائم ۲/۴۹۷:** عن على عليه السلام أنّه قال: (وذكر نحوه).

۱۹۴۹ ۲۴۶۰۶ (۲) **تهذيب ۶/۳۹۴:** الحسين بن سعيد عن فضالة عن معاوية بن عمّار عن ابى عبدالله عليه السلام قال: **فقيه ۳/۱۸۸:** سأل (رجل رسول الله صلى الله عليه وآله ـ يب) عن الشّاة الضّالّة بالفلاة فقال للسّائل: هى لك أو لأخيك أو للذّئب قال وما أحبّ ان أمسّها (قال ـ يب) و(سئل ـ يب) عن البعير الضّالّ (ايضاً ـ فقيه) فقال (للسّائل ـ يب ـ فقيه) مالك وله (بطنه وعاؤه و ـ فقيه) خفّه حذاؤه وكرشه سقاؤه خلّ عنه. **مستدرك ۱۷/۱۳۰:** **فقه الرضا** عليه السلام ـ سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن البعير الضّالّ فقال للسائل مالك وله خفّه حذاؤه وسقاؤه كرشه خلّ عنه.

۱۹۵۰ ۲۴۶۰۷ (۳) **قرب الاسناد ۲۷۳:** عبدالله بن الحسن عن جدّه على بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر عليه السلام **البحار ۱۰/۲۵۰:** ما وصل الينا من أخبار **على** بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر عليه السلام قال: سألته عن رجل أصاب شاة فى الصحراء هل تحلّ له؟ قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: هى لك أو لأخيك أو للذئب خذها فعرّفها[۱] حيث أصبتها فان عرفت فردّها على صاحبها وان لم تعرف (ها ـ البحار) فكلها وأنت ضامن لها ان جاء صاحبها يطلب[۲] ثمنها أن تردّه عليه. **الدعائم ۲/۴۹۷:** عن رسول الله صلى الله عليه وآله انّ رجلاً سأله فقال يا رسول الله اصبت شاة وذكر نحوه.

---

۱. فخذها (و ـ خ) عرّفها ـ خ. ۲. ويطلبها ان تردّ عليه ثمنها ـ البحار.

باب ۹

حکم یافتن گوسفند، چهارپا، شتر و آنچه می‌دانیم صاحبش مباح کرده است

۱۹۴۸ (۱) حلبی از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ! من گوسفندی یافتم.

پیامبر ﷺ فرمود: آن یا مال توست یا مال برادرت یا مال گرگ.

آن مرد گفت: من شتری یافتم.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: کفش و مشک آبش همراه آن است. کف پایش کفش اوست و شکنبه‌اش مشک آب آن است، پس آن را آشفته و مضطرب نکن.

در گزارش دیگری از این حدیث، پس از: «یا مال گرگ است» آمده است: «چقدر دوست‌داشتنی است، نگه داشتن آن.»

و در گزارش دیگری این حدیث از علی ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است.

۱۹۴۹ (۲) معاویة بن عمار از امام صادق ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «شخصی از پیامبر اکرم ﷺ دربارهٔ گوسفندِ گمشده در بیابان سؤال کرد. آن حضرت به وی فرمود: آن یا مال توست یا مال برادرت یا مال گرگ و چقدر دوست‌داشتنی است برداشتن آن.[1] و از شتر گمشده سؤال شد. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: تو با آن چه کار داری؟ شکمش ظرف غذایش است و کف پاهایش کفش‌هایش و شکنبه‌اش مشک آبش، آن را رها کن.»

در کتاب فقه الرضا آمده است: «از پیامبر اکرم ﷺ دربارهٔ شتر گمشده سؤال شد. پیامبر ﷺ به سؤال کننده فرمود: تو با آن چه کار داری؟ کف پایش کفش آن است و شکنبه‌اش مشک آبش؛ [پس] آزادش گذار.»

۱۹۵۰ (۳) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی در صحرا گوسفندی را می‌یابد. آیا برای وی حلال است؟ امام ﷺ پاسخ داد: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آن یا مال توست یا مال برادرت یا مال گرگ. آن را بگیر و در محلی که آن را یافته‌ای، اعلام کن. پس اگر شناخته شد، آن را به صاحبش تحویل می‌دهی و اگر شناخته نشد، آن را بخور و اگر صاحبش به سراغ آن آمد، تو ضامن پرداخت بهای آن هستی.»

در کتاب دعائم الاسلام نیز این حدیث از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است.

---

۱. مرحوم علامه مجلسی ﷺ به نقل از پدرش این گونه برداشت کرده که معنی این جمله این است: «من دوست ندارم به آن دست بزند»؛ آنگاه به آن اشکال کرده که این با جملهٔ: «آن مال توست» ناسازگار است و به توجیه آن پرداخته است. ملاذ الاخیار ۴۳۷/۱۰.

۱۹۵۱ ۳۴۶۰۸ (٤) **المقنع** ۱۲۷: ان وجدت شاة فی فلاة فخذها فإنّها لك أو لأخيك أو للذئب وان وجدت بعيراً فی فلاة فلا تأخذه ودعه فانّ بطنه وعاؤه وكرشه سقاؤه وخفّه حذاؤه. **فقيه الرضا** ﷺ ۲٦٦: فان وجدت شاة وذكر نحوه.

۱۹۵۲ ۳۴۶۰۹ (٥) **الجعفريّات** ۱٤۲: باسناده عن جعفر بن محمّد عن ابيه عن جدّه انّ عليّاً ﷺ قضى فی رجل وجد ناقة او بقرة او شاة فامسكها عنده حتّى نتجت اولاداً كثيرة ثم جاء فقضى ان تردّ الناقة او الشاة باولادها وقضى للذی كانت عنده يرعاها وتقوم عليه أجْرَ مِثْلِه.

۱۹۵۳ ۳۴۶۱۰ (٦) **كافی** ۱٤۰/٥: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد وسهل بن زياد عن **تهذيب** ۳۹۲/٦: (الحسن ـ يب) ابن محبوب عن **عبدالله** بن سنان عن أبی عبدالله ﷺ قال: من أصاب مالاً أو بعيراً فی فلاة من الأرض قد كلّت وقامت وسيّبها[1] صاحبها ممّا لم يتبعه[2] فأخذها غيره فأقام عليها وأنفق نفقة حتّى أحياها من الكلال ومن الموت فهی له ولا سبيل له عليها وانّما هی مثل الشیء المباح.

۱۹۵٤ ۳۴۶۱۱ (۷) **كافی** ۱٤۱/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۳۹۳/٦: سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن الأصمّ عن **مسمع** عن أبی عبدالله ﷺ قال: انّ أميرالمؤمنين ﷺ كان يقول فی الدابّة: اذا سرّحها أهلها أو عجزوا عن علفها أو نفقتها فهی للذی أحياها قال: وقضى اميرالمؤمنين ﷺ فی رجل ترك دابّته (فی مضيعة ـ كا) فقال: ان (كان ـ يب) تركها فی كلأ وماء وأمن فهی له (أن ـ يب) يأخذها متى شاء وان تركها فی غير كلأ و (لا ـ كا) ماء فهی لمن[3] أحياها.

۱۹۵۵ ۳۴۶۱۲ (۸) **تهذيب** ۳۹۳/٦: محمّد بن يعقوب عن **كافی** ۱٤۰/٥: محمّد بن يحيى عن عبدالله بن محمّد عن أبيه عن عبدالله بن المغيرة عن **السكونی** عن أبی عبدالله ﷺ: انّ أميرالمؤمنين ﷺ قضى فی رجل ترك دابّته من جهد قال: ان تركها فی كلأ وماء وأمن فهی له يأخذها حيث أصابها وان كان تركها فی خوف وعلى غير ماء ولا كلأ فهی لمن أصابها.

---

۱. ای تركها. ۲. لما لم تتبعه ـ يب. ۳. للذی ـ يب.

۱۹۵۱ (۴) در کتاب المقنع آمده است: «اگر در بیابانی گوسفندی را یافتی، آن را بگیر زیرا آن یا مال توست یا مال برادرت یا مال گرگ و اگر شتری را در بیابان یافتی، آن را نگیر و رهایش کن؛ زیرا شکمش ظرف غذای آن است، شکنبه‌اش مشک آبش و کف پاهایش کفش‌هایش.»

در کتاب فقه الرضا نیز نظیر آن آمده است.

۱۹۵۲ (۵) در کتاب جعفریات از امام صادق از پدرش از جدّش روایت می‌شود که: «در زمان امیر مؤمنان شخصی شتر یا گاو یا گوسفندی می‌یابد و از آن نگهداری می‌کند تا از آن فرزندان زیادی به وجود می‌آید. سپس صاحبش می‌آید. علی در این باره حکم کرد که شتر یا گوسفند را با فرزندانش تحویل صاحبش دهد و کسی که از آنها مراقبت کرده و کارهای‌شان را انجام داده، اجرت مثل آن کار برای اوست.»

۱۹۵۳ (۶) عبدالله بن سنان از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «هرکس در بیابان مال و شتری را بیابد که ناتوان و درمانده شده و صاحبش ـ به دلیل عدم توان همراهی آن ـ رهایش کرده است، آن‌گاه دیگری آن را بگیرد و به اصلاحش بپردازد و برای آن هزینه کند تا آن را از ناتوانی و مرگ نجات بخشد، آن متعلق به اوست و صاحبش حقی نسبت به آن ندارد بلکه آن همانند چیز مباح است.»

۱۹۵۴ (۷) مسمع از امام صادق روایت می‌کند که امیر مؤمنان پیوسته دربارهٔ حیوان می‌فرمود: «هرگاه حیوانی را صاحبانش رها کردند یا از تامین علوفه یا هزینهٔ آن درماندند، پس آن حیوان متعلق به کسی است که آن را زنده کند.»

و همچنین امام صادق فرمود: «امیر مؤمنان دربارهٔ کسی که چهار پایش را رها کرده بود، حکم کرد و فرمود: اگر آن را در جای اَمن و با آب و علف رها کرده است، آن متعلق به اوست. هر زمان که بخواهد، آن را می‌گیرد ولی اگر آن را در محل‌آب و علف رها کرده است، متعلق به کسی است که آن را زنده کند.»

۱۹۵۵ (۸) سکونی از امام صادق روایت می‌کند که فرمود: «امیر مؤمنان دربارهٔ کسی که حیوانش را به دلیل ناتوانی و بیماری رها کرده بود، حکم کرد و فرمود: اگر در محل امن و با آب و علف آن را رها کرده است، متعلق به اوست و هر کجا که آن را بیابد، می‌گیرد ولی اگر در محل ناامن و بی‌آب و علف رها کرده است، حیوان مال کسی است که آن را بیابد.»

۱۹۵۶ ۲٤٦۱۳ (۹) **تهذيب** ٦/۳۹۷: محمّد بن أحمد بن يحيى عن محمّد بن موسى الهمداني عن منصور بن العبّاس عن الحسن بن عليّ بن فضّال عن عبدالله بن بكير عن **ابن أبي يعفور** قال: قال أبوعبدالله ؛: جاء رجل من أهل المدينة فسألني عن رجل أصاب شاة قال: فأمرته أن يحبسها عنده ثلاثة أيّام ويسأل عن صاحبها، فان جاء صاحبها والّا باعها وتصدّق بثمنها.

۱۹۵۷ ۲٤٦۱٤ (۱۰) **المجازات النبويّة** ۳۷۳: من ذلك قوله (النبيّ) عليه الصلاة والسلام وقد سئل عن ضالّة الإبل فقال للسائل: مالك ولها، معها حذاؤها وسقاؤها ترد الماء وترعي الشجر حتّي يجيء ربّها فيأخذها. **وتقدّم** في غير واحد من أحاديث باب (۱) انّ أفضل ما يستعمله الانسان في اللقطة تركها ما يدلّ على حكم أكل الضّالّة وايوائها فلاحظ **وفي** رواية زيد بن خالد (۱۲) من باب (۲) انّ من وجد لقطة فان كانت أقلّ من الدّرهم فهي له قوله فسأله عن ضالّة الغنم فقال خذها انّما هي لك أو لاخيك أو للذئب فسأله عن ضالّة البعير فقال مالك ولها وغضب حتّى احمرّت وجنتاه أو وجهه وقال مالك ولها معها حذائها وسقائها ترد المياه وتأكل الشجر **وفي** بعض الروايات مالك ولها معها حذائها وسقائها حتّى يأتي ربّها. **وفي** رواية عليّ بن جعفر (۲۹) قوله الرجل يصيب درهماً أو ثوباً أو دابّة كيف يصنع قال ؛ يعرّفها سنة فان لم يعرف حفظها في عرض ماله حتّى يجيء طالبها فيعطيها ايّاه وان مات أوصى بها.

(۱۰)

باب حكم ما لو وجدت في الطريق سفرة فيها لحم وخبز وبيض وجبن وغيرها من المأكولات

۱۹۵۸ ۲٤٦۱٥ (۱) **كافي** ٦/۲۹۷: عليّ بن إبراهيم عن أبيه عن النوفليّ عن السكونيّ عن أبي عبدالله ؛: أنّ أميرالمؤمنين ؛ سئل عن سفرة وجدت في الطريق مطروحة كثير لحمها وخبزها وبيضها وجبنها وفيها سكّين فقال أميرالمؤمنين ؛: يقوّم ما فيها ثمّ يؤكل لأنّه يفسد وليس له بقاء فان جاء طالبها غرموا له الثمن قيل: يا أميرالمؤمنين لا يدري سفرة مسلم أو سفرة مجوسيّ فقال: هم في سعة حتّى يعلموا. (ورواه في **المحاسن** ٤٥۲ عن

۱۹۵۶ (۹) ابن ابی یعفور از امام صادق‌ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مردی از اهل مدینه از من سؤال کرد که شخصی گوسفندی یافته است. من به وی دستور دادم که آن را تا سه روز نزد خود نگهدارد و به جستجوی صاحبش بپردازد. پس اگر صاحبش آمد، [به وی تحویل دهد] در غیر این صورت، آن را بفروشد و بهایش را صدقه دهد.»

۱۹۵۷ (۱۰) در کتاب المجازات النبویه روایت می‌شود که: «از پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ شتر گمشده سؤال شد. آن حضرت به سؤال کننده فرمود: تو با آن چه کار داری؟ کفش‌ها و مشک آبش همراه آن است. بر سر آب می‌رود و خود را سیراب می‌کند و درختان را می‌چرد تا صاحبش بیاید و آن را بگیرد.»

ارجاعات

گذشت:

در تعدادی از روایات باب یکم مطالبی دربارهٔ تصرف در مال گمشده، هست.

در روایت دوازدهم از باب دوم از پیامبر اکرمﷺ دربارهٔ گوسفند گمشده سؤال شد. آن حضرت فرمود: «آن را بگیر. همانا آن یا مال توست یا مال برادرت یا مال گرگ. سپس دربارهٔ شتر گمشده سؤال کرد. پیامبر اکرمﷺ فرمود: تو با آن چه کار داری؟ پیامبر در بیان این جمله طوری خشمگین شد که گونه‌ها یا رخسارش سرخ شد و فرمود: تو با آن چه کار داری؟ کفش‌هایش و مشک آبش همراه آن است. وارد آب‌ها می‌شود و از آن می‌نوشد و درختان را می‌خورد.»

در برخی از روایات آمده است که: «تو با آن چه کار داری؟ کفش‌ها و مشک آبش همراه آن است تا صاحبش بیاید.»

و در روایت بیست و نهم این گفته که از امامﷺ سؤال شد: «شخصی درهم یا لباس یا حیوانی را می‌یابد، با آن چه کار کند؟ امامﷺ فرمود: یک سال آن را اعلام کند. آن‌گاه اگر کسی آن را نشناخت، در میان اموالش از آن نگهداری می‌کند تا کسی به سراغ آن بیاید و به وی تحویل بدهد و هنگام مرگ به آن وصیت می‌کند.»

باب ۱۰

حکم یافتن سفره با غذا در راه

۱۹۵۸ (۱) سکونی از امام صادقﷺ روایت می‌کند که فرمود: «از امیر مؤمنانﷺ دربارهٔ سفره‌ای سؤال شد که در راه افتاده است و در آن، گوشت، نان، تخم‌مرغ و پنیر فراوان وجود دارد و چاقویی نیز در آن دیده می‌شود. امیر مؤمنانﷺ فرمود: قیمت غذاهایی که در آن است به عهده گرفته و از آنها استفاده می‌شود زیرا آنها فاسد می‌شود و ماندنی نیست. سپس اگر کسی به سراغ آن آمد، بهایش را به وی غرامت می‌دهند.

النوفليّ عن السكونيّ عن أبي عبداللّه عليه السلام والراوندي في نوادره ٥٠) **الجعفريات ٢٧**: باسناده عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليهما السلام أنّ عليّاً عليه السلام سئل عن سفرة (وذكر نحوه إلّا أنّ فيه لا تعلم سفرة ذمّيّ ولا سفرة مجوسيّ.) **الدعائم ٤٩٧/٢**: عن عليّ صلوات اللّه عليه نحو ما في الجعفريّات.

١٩٥٩ ٢٤٦١٦ (٢) **فقه الرضا** عليه السلام ٢٦٦: ان وجدت طعاماً في مفازة فقوّمه على نفسك لصاحبه ثمّ كله فان جاء صاحبه فردّ عليه ثمنه والّا فتصدّق به بعد سنة.

(١١)

باب أنّ اللقيط حرّ وحكم النفقة عليه

١٩٦٠ ٢٤٦١٧ (١) **كافي ٢٢٤/٥**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن مثنّى عن زرارة عن أبي عبداللّه عليه السلام قال: اللّقيط لا يشترى ولا يباع.

١٩٦١ ٢٤٦١٨ (٢) **المقنع ١٢٨**: فان وجدت لقيطة فهي حرّة لا تسترقّ ولا تباع وان ولدت من الزنى فهو مملوك ـ أعني ولدها ـ ان شئت بعته والّا أمسكته.

١٩٦٢ ٢٤٦١٩ (٣) **كافي ٢٢٤/٥**: **تهذيب ٧٨/٧**: أحمد بن محمّد عن ابن فضّال عن مثنّى عن حاتم بن اسماعيل المدائنيّ عن أبي عبداللّه عليه السلام قال: المنبوذ حرّ فان أحبّ أن يوالي غير الذي ربّاه والاه، فان طلب منه الذي ربّاه النفقة وكان موسراً ردّ عليه وان كان معسراً كان ما أنفق عليه صدقة. **الدعائم ٤٩٨/٢**: عن جعفر بن محمّد صلوات اللّه عليهما انّه قال المنبوذ حرّ ان شاء جعل ولاءه للّذي ربّاه وان شاء جعله الى غيره وان طلب وذكر مثله.

١٩٦٣ ٢٤٦٢٠ (٤) **كافي ٢٢٥/٥**: محمّد بن يحيى عن **تهذيب ٧٨/٧**: أحمد بن محمّد (بن عيسى ـ كا) عن عليّ بن الحكم عن **عبدالرّحمن** العرزميّ (العزرمي ـ يب) عن أبي عبداللّه (عن ابيه عليهما السلام ـ كا) قال: المنبوذ حرّ فاذا كبر فان شاء تولّى[1] (الى ـ كا) الّذي التقطه والّا فليردّ عليه النفقة وليذهب فليوال[2] من شاء.

---

١. توالى ـ يب. ٢. فليتوال ـ يب.

گفته شد: ای امیر مؤمنان ﷺ معلوم نیست آن سفره متعلق به مسلمان است یا مجوسي؟

امیر مؤمنان ﷺ فرمود: آنان از این جهت آزادند تا وقتی که بدانند.»

این حدیث با سند دیگری نیز روایت شده است با این تفاوت که در آن آمده است: «معلوم نیست که آن سفرهٔ ذمّی است یا سفرهٔ مجوسی.»

۱۹۵۹ (۲) در کتاب فقه الرضا آمده است: «اگر غذایی را در بیابانی یافتی، پس قیمت آن را برای صاحبش به عهده بگیر و سپس آن را بخور، آن‌گاه اگر صاحبش آمد، بهایش را به وی بپرداز؛ در غیر این صورت، پس از یک سال آن را صدقه بده.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۹٦٤ ۲٤٦۲۱ (٥) **الدعائم** ۲/٤٩٨: روينا عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه أنّ عليّاً صلوات اللّه عليه قال المنبوذ حرّ.

۱۹٦٥ ۲٤٦۲۲ (٦) **كافى** ٥/۲۲٥: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ٧/٧٨: أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن **محمّد** (بن أحمد ـ كا) قال: سألت أبا عبداللّه ﷺ عن اللّقيطة قال: لا تباع ولا تشترى، ولكن استخدمها بما أنفقت عليها.

۱۹٦٦ ۲٤٦۲۳ (٧) **كافى** ٥/۲۲٥: **تهذيب** ٧/٧٨: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن حمّاد عن حريز عن **محمّد** بن مسلم قال: سألت أبا جعفر ﷺ عن اللقيط[1] فقال: حرّ لا يباع ولا يوهب.

وتقدّم فى رواية الحلبى (۲) من باب (٦۰) جواز بيع المملوك من أبواب ما يكتسب به ج۲۲ **قوله** ﷺ الّا جارية لقيطة فإنّها لا تشترى **وفى** رواية أبان (۳) قوله ﷺ فامّا اللّقيط فلا تشتره **وفى** رواية زرارة (٤) قوله قال ﷺ فى لقيطة وجدت قال حرّة لا تشترى ولا تباع **ويأتى** فى باب (٤٩) أنّ المنبوذ حرّ لا يباع من أبواب العتق ج۲٤ ما يدلّ على ذلك.

(۱۲)

باب أنّ من اشترى باللقطة بنت المالك لم تنعتق عليه وكان له عليه رأس ماله

۱۹٦٧ ۲٤٦۲٤ (۱) **تهذيب** ٦/۳۹۲: محمّد بن يعقوب عن **كافى** ٥/۱۳۹: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن بعض أصحابنا **فقيه** ۳/۱۸٧: عن **أبى العلاء**[2] قال: قلت لأبى عبداللّه ﷺ رجل وجد مالاً فعرّفه حتّى اذا مضت السنة اشترى به[3] خادماً فجاء طالب المال فوجد الجارية الّتى اشتريت[4] بالدراهم هى ابنته قال: ليس له أن يأخذ الّا دراهمه وليس له الابنة انّما له رأس ماله (و ـ يب ـ كا) انّما كانت ابنته مملوكة قوم.

---

۱. اللقيطة فقال حرّة لا تباع ولا توهب ـ يب.
۲. ابن ابى العلاء ـ فقيه.
۳. منه ـ يب ـ بها ـ فقيه.
٤. اشتراها ـ فقيه.

باب ۱۰: حکم یافتن سفره یا غذا در راه ۱۱۰۱

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۳)

باب أنّ ما أودعه رجل من اللّصوص يجب ردّه على صاحبه ان عرف والّا كان كاللّقطة

۱۹۶۸ ۳٤٦٢٥ (۱) **كافي** ۳۰۸/۵: عليّ بن ابراهيم [عن أبيه] عن عليّ بن محمّد القاساني **تهذيب** ۳۹٦/٦: الصفّار عن عليّ بن محمّد القاساني عن القاسم بن محمّد **استبصار** ۱۲٤/۳: محمّد بن عليّ بن محبوب عن عليّ بن محمّد بن شيره عن القاسم بن محمّد عن (أبي ايّوب عن ـ يب) **فقيه** ۱۹۰/۳: سليمان بن داود (المنقري ـ فقيه ـ يب) عن حفص بن غياث[۱] (قال: سألت[۲] ـ صا ـ فقيه ـ يب) أبا عبدالله ﷺ عن رجل من المسلمين أودعه رجل من اللّصوص دراهم أو متاعاً واللّصّ مسلم فهل[۳] يردّه[٤] عليه فقال:[۵] لا يردّ(ه ـ صا ـ يب ـ فقيه) (عليه ـ كا ـ فقيه) فان أمكنه أن يردّه[٦] على صاحبه[۷] فعل والّا كان في يده بمنزلة اللقطة يصيبها فيعرّفها حولاً فان[۸] أصاب صاحبها (ردّها عليه ـ يب ـ صا ـ كا) والّا تصدّق بها فان جاء (صاحبها ـ كا ـ فقيه ـ يب) بعد ذلك خيّره[۹] بين الأجر والغرم فان[۱۰] اختار الأجر فله (الأجر ـ كا ـ فقيه ـ يب) وان اختار الغرم غرم له[۱۱] وكان الأجر له. **المقنع** ۱۲۸: سأل حفص بن غياث النخعي القاضي، أبا عبدالله ﷺ عن رجل من المسلمين (وذكر مثله).

(۱٤)

باب أنّ من نوى أخذ الجعل على الضالّة فتلفت ضمن والّا لم يضمن

۱۹٦۹ ۳٤٦۲٦ (۱) **تهذيب** ۳۹٦/٦: محمّد بن أحمد بن يحيى عن موسى بن عمر عن الحسن بن الحسين الأنصاريّ عن **فقيه** ۱۸۹/۳: **الحسين** بن يزيد[۱۲] عن جعفر (بن محمّد ـ فقيه)

---

۱. رجل ـ كا.
۲. عن ابي عبدالله ﷺ قال سألته ـ كا.
۳. هل ـ كا ـ فقيه ـ صا.
٤. يردّ ـ كا ـ صا.
۵. قال ـ كا ـ فقيه ـ صا.
٦. يردّ ـ كا.
۷. اصحابه ـ يب.
۸. وان ـ صا.
۹. خيّر ـ فقيه.
۱۰. فاذا ـ كا.
۱۱. عليه ـ صا.
۱۲. زيد ـ يب.

باب ۱۳[1]

حکم اراده یابنده مال برگرفتن اجرت

۱۹۶۸ (۱) حفص بن غیاث گوید: «از امام صادق ﷺ سؤال کردم: سارقِ مسلمانی درهم یا کالایی نزد یکی از مسلمانان امانت می‌گذارد، آیا آن مال را به وی تحویل دهد؟

امام ﷺ فرمود: به وی تحویل نمی‌دهد. آن‌گاه اگر می‌تواند به صاحبش بازگرداند، این کار را بکند؛ در غیر این صورت، همانند مال گمشده‌ای در اختیار او خواهد بود. بنابر این آن را به مدت یک سال معرفی می‌کند، پس اگر صاحبش را یافت به وی تحویل می‌دهد و اگر صاحبش را نیافت، آن را صدقه می‌دهد. آن‌گاه اگر پس از صدقه دادن صاحبش آمد، او را در انتخاب پاداش صدقه یا گرفتن غرامت آزاد می‌گذارد. اگر پاداش را انتخاب کرد، پاداش برای اوست و اگر غرامت را برگزید، غرامت به وی می‌پردازد و پاداش برای امانت‌دار است.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

باب ۱۴

تصمیم گرفتن اجرت توسط یابنده مال

۱۹۶۹ (۱) حسین بن یزید از امام صادق ﷺ از پدرش ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «یابندهٔ مال گمشدهٔ شخصی، اراده داشت برای آن اجرتی دریافت کند ولی آن مال تلف شد. امیر مؤمنان ﷺ در این باره فرمود: او ضامن است و اگر اراده بر گرفتن اجرت نداشت و تلف می‌شد، ضامن نبود.»

---

۱. باب ۱۱ و ۱۲ به دلیل ارتباط با بردگان ترجمه نشد.

عن أبيه عليه السلام قال: كان أميرالمؤمنين عليه السلام يقول في الضّالّة: يجدها الرجل فينوى أن يأخذ لها جُعْلاً فتنفق[1] قال: هو ضامن (لها ـ فقيه) وان[2] لم ينو أن يأخذ لها جُعْلاً ونفقت[3] فلا ضمان عليه.

(۱۵)

باب حكم جُعْلِ الآبق ومن أخذ آبقاً فأبق منه

۱۹۷۰ ۲۴۶۲۷ (۱) الدّعائم ۴۹۸/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه سئل عن جُعْلِ[4] الآبق فقال: ليس ذلك بواجب، المسلم يردّ على المسلم يعني اذا لم يكن استؤجر على ذلك.

۱۹۷۱ ۲۴۶۲۸ (۲) وفيه ـ وعن جعفر بن محمّد عليه السلام أنّه قال ومن أتى بآبق فطلب الجُعْلَ فليس له شيء الّا أن يكون جعل له.

۱۹۷۲ ۲۴۶۲۹ (۳) وفيه ـ وعنه عليه السلام أنّه قال من أخذ آبقاً ليردّه فأبق منه فليس عليه شيء.

وتقدّم في رواية وهب (۱۲) من باب (۱) انّ أفضل ما يستعمله الانسان في اللقطة تركها قوله سألته عن جُعْل الآبق والضّالّة قال لا بأس ويأتي في باب (۲) انّه لا بأس بجعل الآبق والضالّة من أبواب الجعالة ج ۲۴ وباب (۴۲) انّ من أخذ آبقاً أو مسروقاً ليردّه إلى صاحبه فأبق أو هلك ولم يفرّط لم يضمن من أبواب العتق ج ۲۴ ما يناسب الباب.

(۱۶)

باب ما ورد في أنّ اللّقطة لا تباع ولا توهب

۱۹۷۳ ۲۴۶۳۰ (۱) الدعائم ۴۹۶/۲: عن جعفر بن محمّد بن عليّ صلوات اللّه عليهم أنّه قال: اللّقطة لا تباع ولا توهب.

وتقدّم في احاديث باب (۲) انّ من وجد لقطة فان كان اقلّ من الدرهم فهي له ما يدلّ على ذلك.

---

۱. فنفقت ـ فقيه. ۲. فان ـ فقيه. ۳. فنفقت ـ فقيه.

۴. الجُعْل: ما يجعل للانسان على عمل يعمله.

باب ۱۶[1]

حکم خرید و فروش جنس پیدا شده

(۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق علیه السلام روایت می‌شود که فرمود: «مالی که پیدا شده، نه فروخته و نه بخشیده می‌شود.» ۱۹۷۳

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوم آنچه بر این باب دلالت می‌کند، هست.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. باب ۱۵ ترجمه نشد.

(۱۷)

باب ماورد فی أنّ علیاً ﷺ بنی مربداً للضّوالّ ویعلفها من بیت المال

۱۹۷۴ ۲٤٦۳۱ (۱) **الدعائم ۲/٤۹۷**: عن علیّ ﷺ أنّه کان بنی للضّوالّ مربداً[۱] فکان یعلفها لا یسمنها ولا یهزلها یعلفها من بیت المال فکانت تشرف بأعناقها فمن أقام بیّنة علی شیء منها أخذه والّا أقرّها علی حالها لا یبیعها.

(۱۸)

باب ما ورد فی أنّ اللّقیط لا یورث ولا یرث من قبل أبویه

۱۹۷۵ ۲٤٦۳۲ (۱) **الدعائم ۲/۳۸٤**: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: فی اللقیط لا یورث ولا یرث من قبل أبویه ویرثه ولده ان کان ویرث ویورث من قبل الزوجیّة.

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

---

۱. المربد: الموضع الذی یحبس فیه الابل وغیره.

باب ۱۷

ساختن طویله‌ای برای حیوانات گمشده توسط امیر مؤمنان ﷺ

۱۹۷۴ (۱) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که: «امیر مؤمنان ﷺ طویله‌ای برای حیوانات گمشده ساخته بود و از بیت المال به مقداری به آنها علف می‌داد که نـه چـاق شـوند و نـه لاغـر بـمانند و گردن‌های آن حیوانات بالا نگه داشته می‌شد، پس هرکس برای یکی از آنها بیّنه اقامه می‌کرد، آن را تحویل می‌گرفت و در غیر این صورت آنها را به حال خود رها می‌کرد و نمی‌فروخت.»

باب ۱۸

حکم ارث بردن بچه سر راهی

۱۹۷۵ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «بچهٔ سرراهی برای پدر و مادرش ارث بر جای نمی‌گذارد و از آنان نیز ارث نمی‌برد ولی اگر فرزندی داشته باشد، از وی ارث می‌برد و از رابطهٔ زناشویی ارث بر جای می‌گذارد و ارث می‌برد.»

كتاب الوديعة وأبوابها

(١)

باب أنّ الوديعة لا يضمنها المستودع مع عدم التفريط وان كانت ذهباً أو فضّة الّا مع الشرط ويضمنها مع التفريط

١٩٧٦ ٢٤٦٣٣ (١) **تهذيب** ١٧٩/٧، ١٨٣: **كافى** ٢٣٨/٥: **استبصار** ١٢٦/٣: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير (عن ابن أبى يعفور ـ يب ١٨٣) عن حمّاد عن (**الحلبيّ** ـ يب ـ كا) عن أبى عبدالله ؑ قال: صاحب الوديعة والبضاعة مؤتمنان (كا ـ يب ١٨٣: صا ـ وقال اذا هلكت العارية عند المستعير لم يضمنه الّا أن يكون قد اشترط عليه) (كا ـ وقال فى حديث آخر اذا كان مسلماً عدلاً فليس عليه ضمان).

١٩٧٧ ٢٤٦٣٤ (٢) **فقيه** ١٩٣/٣: روى حمّاد عن **الحلبيّ** عن أبى عبدالله ؑ قال: صاحب الوديعة والبضاعة مؤتمنان وقال فى رجل استأجر أجيراً فأقعده على متاعه فسرق قال: هو مؤتمن.

١٩٧٨ ٢٤٦٣٥ (٣) **تهذيب** ٢١٨/٧: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن أبى المعزا عن **الحلبيّ** عن أبى عبدالله ؑ قال: فى الصّائغ والقصّار ما سرق منهم من شىء فلم يخرج منه على أمر بيّن انّه قد سرق فكلّ قليل له أو كثير فهو ضامن وان فعل فليس عليه شىء وان لم يفعل ولم يقم البيّنة وزعم أنّه قد ذهب الذى ادّعى عليه فقد ضمنه الّا أن يكون له على قوله البيّنة وعن رجل استأجر (وذكر مثله).

فصل چهاردهم: باب‌های ودیعه

باب ۱

امانی بودن و دیعه و رهن

۱۹۷۶ (۱) حلبی از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «کسانی که ودیعه و سرمایه به آنها واگذار می‌شود، امین و مورد اعتماد شمرده شده‌اند و فرمود: هنگامی که عاریه نزد عاریه گیرنده تلف شود، ضامن آن نیست؛ مگر آن‌که علیه او شرط شده باشد.»

و در حدیث دیگری افزوده شده است: «هرگاه عاریه گیرنده مسلمان باشد، ضمانتی متوجه او نیست.»

۱۹۷۷ (۲) حلبی از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: «کسی که ودیعه و سرمایه به آنها واگذار می‌شود، امانت‌دار به شمار آمده‌اند.»

و دربارهٔ شخصی که دیگری را اجیر کرد و برای حفاظت از اجناسش گمارد، ولی سارق به آن زد فرمود: «او امین به شمار آمده است.»

۱۹۷۸ (۳) حلبی از امام صادق‌ؑ روایت می‌کند که دربارهٔ زرگر و صنعتگر فرمود: «هر چه از آنها سرقت شود و دلیل روشنی از سوی آنان برای سرقت آن اقامه نشود، پس ضامن کم و زیاد آن هستند ولی اگر دلیل روشنی آورد، چیزی برعهدهٔ او نیست و اگر دلیل نیاورد و بیّنه اقامه نکرد و معتقد بود که مدّعی، خود، آن را برده است، ضامن آن است؛ مگر آن‌که برای سخن خود بیّنه داشته باشد.»

در ادامهٔ این حدیث، حدیث پیشین ذکر شده است.

۱۹۷۹ ۳٤٦۳٦ (٤) **الجعفريّات** ۱۷٤: باسناده عن علي ﷺ قال: قال رسول اللّهﷺ: ليس على المستودع ضمان. **الدعائم** ۲/٤۹۱: عن جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عن عليّ ﷺ عن رسول اللّهﷺ مثله.

۱۹۸۰ ۳٤٦۳۷ (٥) **الدعائم** ۲/٤۹۱: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال صاحب الوديعة والبضاعة مؤتمنان والقول قول المودَع اذا قال قد ذهبت الوديعة فان اتّهم استحلف.

۱۹۸۱ ۳٤٦۳۸ (٦) **المقنع** ۱۳۰: صاحب الوديعة والرهن مؤتمنان.

۱۹۸۲ ۳٤٦۳۹ (۷) **الدعائم** ۲/٤۹۱: عن عليّ ﷺ أنّه قال: ليس على مؤتمن ضمان.

۱۹۸۳ ۳٤٦٤۰ (۸) **الدعائم** ۲/٤۹۱: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: اذا أحرز الرجل الوديعة حيث يجب أن تحرز الودائع ثمّ تلفت أو سقطت منه من قبل ان يحرزها أو ضلّت أو نسيها أو هلكت من غير جناية منه عليها ولا استهلاك لها فلا ضمان عليه.

۱۹۸٤ ۳٤٦٤۱ (۹) **كافى** ٥/۲۳۹: **تهذيب** ۷/۱۷۹: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن حمّاد عن حريز عن زرارة قال: سألت أبا عبداللّه ﷺ عن وديعة الذّهب والفضّة قال: فقال: كلّما كان من وديعة ولم تكن مضمونة فلا تلزم.

۱۹۸٥ ۳٤٦٤۲ (۱۰) **وسائل** ۱۹/۸۰: وفي المقنع قال: سئل الصادق ﷺ عن المودع اذا كان غير ثقة هل يقبل قوله؟ قال: نعم ولا يمين عليه.

۱۹۸٦ ۳٤٦٤۳ (۱۱) **كافى** ٥/۲۹۸: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۷/۲۳۲: سهل بن زياد عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبداللّه ﷺ قال: (قال ـ كا) ليس لك أن تتّهم من ائتمنته ولا تأتمن الخائن وقد جرّبته. **قرب الاسناد** ۸٤: هارون بن مسلم عن مسعدة بن زياد قال: وحدّثني جعفر عن أبيه أنّ رسول اللّهﷺ قال ليس (وذكر مثله).

۱۹۸۷ ۳٤٦٤٤ (۱۲) **قرب الاسناد** ۷۲: هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة قال: قال أبو عبداللّه ﷺ ليس لك أن تأتمن من غشّك[1] ولا تتّهم من ائتمنت.

---

۱. خانك ـ ئل.

۱۹۷۹ (۴) در کتاب جعفریات از علی﵇ روایت می‌شود که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «امانت‌دار، ضامن نیست.»

این حدیث در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق﵇ از پدرش﵇ از نیاکانش از علی﵇ نیز روایت شده است.

۱۹۸۰ (۵) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق﵇ روایت می‌شود که فرمود: «کسی که ودیعه و سرمایهٔ تجارت به او سپرده می‌شود، امین به شمار آمده و سخن امانت‌دار دربارهٔ تلف ودیعه پذیرفته است و اگر مورد اتهام بود، سوگند داده می‌شود.»

۱۹۸۱ (۶) در کتاب المقنع آمده است: «امانت‌دار و مرتهن، امین شمرده‌شده‌اند.»

۱۹۸۲ (۷) در کتاب دعائم الاسلام از علی﵇ روایت می‌شود که فرمود: «کسی که امین شمرده شده، ضامن نیست.»

۱۹۸۳ (۸) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق﵇ روایت می‌شود که فرمود: «هرگاه کسی از ودیعه در جایی نگهداری کند که واجب است امانت‌ها در آنجا نگهداری و سپس تلف شود یا پیش از قرار دادن در صندوق بیفتد یا گم شود یا آن را فراموش کند یا نابود شود، بدون آن‌که امانت‌دار جنایتی بر آن وارد کند یا آن را نابود سازد، پس ضمانتی برعهدهٔ او نیست.»

۱۹۸۴ (۹) زراره گوید: «از امام صادق﵇ دربارهٔ ودیعهٔ طلا و نقره سؤال کردم. امام﵇ فرمود: هرگاه طلا و نقره از نوع ودیعهٔ بدون کفالت باشد، چیزی لازم نمی‌شود.»

۱۹۸۵ (۱۰) در کتاب المقنع آمده است: «از امام صادق﵇ سؤال شد: آیا سخن امانت‌دار غیر ثقه، پذیرفته است؟

امام﵇ فرمود: آری و سوگند نیز برعهدهٔ او نیست.»

۱۹۸۶ (۱۱) مسعدة بن صدقه از امام صادق﵇ روایت می‌کند که فرمود: «حق نداری کسی را که امین دانسته‌ای، متهم کنی. خائنی را که آزموده‌ای، امانت‌دار خود قرار نده.»

با سند دیگری، امام صادق﵇ این حدیث را به پیامبر اکرمﷺ نسبت داده است.

۱۹۸۷ (۱۲) مسعدة بن صدقه روایت می‌کند که امام صادق﵇ فرمود: «حق نداری خائن به خود را امانت‌دار قرار دهی و کسی را که امین خود قرار دادی، متهم نکن.»

١٩٨٨ ٣٤٦٤٥ (١٣) **تهذيب** ١٨١/٧: وقد روى أنّ رجلاً قال للصّادق عليه السلام انّي ائتمنت رجلاً على مال أودعته عنده فخانني (فيه ـ فقيه) وانكر مالي فقال: لم يخنك الأمين وانّما[1] ائتمنت (انت ـ فقيه) الخائن **فقيه** ١٩٥/٣: قال رجل للصادق عليه السلام: انّي ائتمنت (وذكر مثله).

١٩٨٩ ٣٤٦٤٦ (١٤) **كافي** ٢٩٩/٥: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ٢٣٢/٧: احمد بن محمّد عن معمّر بن خلّاد قال: سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: كان أبوجعفر عليه السلام يقول: لا[2] يخنك الأمين ولكن ائتمنت الخائن **وسائل** ٨٠/١٩: وفي المقنع قال: وروى أنّ الصادق عليه السلام قال (وذكر مثله).

١٩٩٠ ٣٤٦٤٧ (١٥) **كافي** ٢٣٩/٥: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ١٨٠/٧: **محمّد** بن الحسن (الصفّار ـ يب) قال كتبت الى ابي محمّد عليه السلام رجل دفع الى رجل وديعة فوضعها في منزل جاره فضاعت فهل يجب عليه اذا خالف أمره (أ ـ فقيه) وأخرجها من ملكه. فوقّع عليه السلام هو ضامن لها ان شاء اللّه **فقيه** ١٩٤/٣: روى عن محمّد بن عليّ بن محبوب قال كتب رجل الى الفقيه عليه السلام في رجل دفع الى رجل وديعة وأمره أن يضعها في منزله أو لم يأمره فوضعها الرّجل في منزل جاره (وذكر مثله).

وتقدّم في رواية ابن مسلم (٥) من باب (٣) أنّه يثبت للعامل الحصّة المشترطة من الربح من أبواب المضاربة ج ٢٣ قوله عليه السلام ليس عليه غرم بعد أن يكون الرجل أميناً. **ويأتي** في احاديث باب (١) استحباب إعارة المؤمن متاع البيت من أبواب العارية ج ٢٤ **وباب** (٢٠) انّ من استأجر دابّة فشرط أن لا يركبها غيره ثمّ خالف كان ضامناً من أبواب الاجارة ج ٢٤ **وباب** (٢١) أنّ من استأجر دابّة الى مسافة فتجاوزها او ركبها الى غيرها ضمن **وباب** (٢٨) انّ صاحب الحمّام لا يضمن الثّياب الّا أن تودع عنده فيفرّط **وباب** (٢٩) ثبوت الضمان على الملّاح والجمّال والمكاري والحمّال اذا فرّطوا **وباب** (٣٠) ما ورد في ضمان كلّ من يعطى الأجر ليصلح فيفسد كالقصّار والصبّاغ والصائغ **وباب** (٣١) انّ العين أمانة لا يضمنها المستأجر ما يناسب ذلك فراجع.

---

١. ولكنّك ـ فقيه. ٢. لم يخنك ـ يب.

۱۹۸۸ (۱۳) در کتاب التهذیب روایت می‌شود که شخصی به امام صادق گفت: «من شخصی را بر مالی امین دانستم و آن را نزد وی امانت سپردم، ولی او به من خیانت کرد و مالم را منکر شد.

امام فرمود: شخص امین به تو خیانت نکرد، بلکه تو خائن را امانت‌دار خود قرار دادی.»

۱۹۸۹ (۱۴) معمر بن خلّاد از امام موسی بن جعفر روایت می‌کند که امام باقر همواره می‌فرمود: «امین به تو خیانت نکرد، بلکه تو خائن را امانت‌دار خود قرار دادی.»

در کتاب المقنع این حدیث از امام صادق روایت شده است.

۱۹۹۰ (۱۵) محمد بن حسن صفار گوید: «به امام حسن عسکری نوشتم: شخصی امانتی به دیگری می‌سپارد و او آن را در خانهٔ همسایه‌اش می‌گذارد، سپس گم می‌شود. آیا در صورتی که شخص امانت‌دار از دستور صاحب آن مخالفت و آن را از ملک خود خارج کرده، ضامن آن است.

امام در پاسخ مرقوم فرمود: ضامن آن است ـ ان‌شاءالله.»

محمد بن علی بن محبوب گوید: «شخصی به امام نوشت: فردی امانتی به دیگری می‌سپارد و به او دستور می‌دهد آن را در منزل خود نگهدارد یا دستور نمی‌دهد ولی او آن را در خانهٔ همسایه‌اش می‌گذارد...» ادامهٔ این حدیث، همانند حدیث پیشین است.

ارجاعات

گذشت:

در روایت پنجم از باب سوم از باب‌های مضاربه فرمودهٔ معصوم که: «پس از آن‌که وی امین است، غرامت برعهدهٔ او نیست.»

می‌آید:

در روایات باب یکم از باب‌های عاریه و باب بیستم، بیست و یکم، بیست و هشتم، بیست و نهم، سی‌ام و سی و یکم از باب‌های اجاره، مناسب با این بحث خواهد آمد؛ بدان مراجعه کنید.

(۲)

باب حكم الاقتراض من الوديعة

۱۹۹۱ ۲٤٦٤٨ (۱) **تهذيب** ۱۸۰/۷: محمّد بن عليّ بن محبوب عن يعقوب بن يزيد عن **فقيه** ۱۹٤/۳: ابن أبي عمير عن حبيب الخثعميّ عن أبي عبدالله ﷺ قال: قلت له: الرجل يكون عنده المال وديعة يأخذ منه بغير اذن صاحبه فقال: لا يأخذ الّا أن يكون له وفاء قال: قلت: أرأيت ان وجد من يضمنه ولم يكن له وفاء وأشهد على نفسه الذى يضمنه يأخذ منه؟ قال: نعم.

۱۹۹۲ ۲٤٦٤۹ (۲) **قرب الاسناد** ۲۸٤: عبدالله بن الحسن عن جدّه عليّ بن جعفر عن اخيه موسى بن جعفر ﷺ قال: سألته عن رجل كانت عنده وديعة لرجل فاحتاج اليها هل يصلح له أن يأخذ منها وهو مجمع أن يردّها، بغير اذن صاحبها؟ قال: اذا كان عنده (وفاء ـ سرائر) فلا بأس أن يأخذ ويردّه. **السرائر** ٤۷۷: ومن ذلك ما استطرفناه من جامع البزنطى قال: سألته عن رجل كانت عنده وديعة (وذكر نحوه).

۱۹۹۳ ۲٤٦٥۰ (۳) **الدعائم** ٤۹۳/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال من كانت عنده وديعة فلا ينبغى ان ينفق منها شيئاً ولا ان يستلفه[1] ليردّه فان اضطرّ الى ذلك وكان مليّاً فأخذه فليعجّل ردّه فإنّه لا يدرى مابقى من أجله وان لم يكن مليّاً فلا ينبغى له ولا يحلّ له اكل شىء منها الّا باذن صاحبها وكذلك المضارب.

(۳)

باب أنّ من أنكر الوديعة ثمّ اقرّ ودفعها وربحها الى مالكها استحبّ له ان يعطيه نصف الربح وحكم من اودعه بعض اللّصوص مالاً

۱۹۹٤ ۲٤٦٥۱ (۱) **تهذيب** ۱۸۰/۷: محمّد بن عليّ بن محبوب عن ابن محبوب عن الحسن بن عمارة عن أبيه عن **فقيه** ۱۹٤/۳: **مـع** (ابن ـ فقيه) أبى سيّار قال: قلت لأبى عبدالله ﷺ: انّى كنت استودعت رجلاً مالاً فجحدنيه وحلف لى عليه ثمّ انّه جاءنى بعد ذلك بسنين[2] بالمال

---

۱. يسلفه ـ يستسلفه ـ خ.   ۲. بسنتين ـ فقيه.

باب ۲

حکم قرض کردن از امانت

۱۹۹۱ (۱) حبیب خثعمی گوید: «به امام صادقؑ گفتم: مالی نزد یک نفر امانت است، آیا بدون اجازهٔ صاحبش از آن بر دارد؟

امامؑ فرمود: از آن برندارد مگر آن‌که جایگزین آن را داشته باشد.

گفتم: بفرمایید که اگر قدرت پرداخت آن را نداشته باشد، ولی کسی آن را کفالت کند و او را بر خود شاهد بگیرد، آیا از آن بردارد؟

امامؑ فرمود: آری.»

۱۹۹۲ (۲) علی بن جعفر گوید: «از برادرم امام موسی بن جعفرؑ سؤال کردم: امانتی نزد شخصی است و به آن نیاز پیدا می‌کند. آیا بدون اجازهٔ صاحبش با تصمیم بر بازگرداندن آن شایسته است از آن بردارد؟

امامؑ فرمود: در صورتی که جایگزینش نزد او باشد، اشکال ندارد بردارد و بپردازد.»

۱۹۹۳ (۳) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمود: «کسی که امانتی نزد اوست، شایسته نیست چیزی از آن را مصرف کند و آن را قرض بگیرد تا بپردازد. پس اگر ناچار به این کار شد و توانگر بود، باید در بازگرداندن آن شتاب کند؛ چرا که نمی‌داند از عمرش چه میزان باقی مانده است و اگر توانگر نبود، برای وی شایسته نیست و خوردن چیزی از آن حلال نیست مگر با اجازهٔ صاحبش و مضاربه کننده نیز همین گونه است.»

باب ۳

حکم اعتراف به امانت پس از انکار آن و پرداخت آن با سودش و امانت گذاشتن مال به وسیله دزد

۱۹۹۴ (۱) مسمع بن ابی سیّار گوید: «به امام صادقؑ گفتم: من مالی را نزد شخصی امانت گذاشتم ولی انکار کرد و بر آن سوگند یاد کرد. آن‌گاه پس از چند سال آن مال را نزد من آورد و گفت: این اصل مالت و این چهار هزار درهم سودی که از آن برده‌ام. همهٔ اینها را بگیر و مرا حلال کن. من اصل مالم را از او گرفتم و از گرفتن سود آن خودداری کردم و مالی را که به وی امانت سپرده بودم، نزد او گذاشتم و از گرفتن آن خودداری کردم تا از نظر شما در این باره آگاه شوم. نظرتان چیست؟

الذى (كنت ـ يب) أودعته ايّاه فقال هذا مالك فخذه وهذه أربعة آلاف درهم ربحتها (فى مالك ـ يب) فهى لك مع مالك واجعلنى فى حلّ، فأخذت المال منه وأبيت أن آخذ الربح منه وأوقفته[١] المال الذى كنت استودعته وأبيت[٢] أن آخذه حتّى أستطلع رأيك فماترى (قال ـ يب) فقال: خذ نصف الربح وأعطه النصف وحلّه[٣] انّ هذا رجل تائب واللّه يحبّ التوّابين.

وتقدّم فى رواية حفص (١) من باب (١٣) حكم ما أودعه رجل من اللصوص من أبواب اللقطة ج ٢٣ ما يدلّ على ذيل الباب.

(٤)

باب أنّ المال اذا تلف فقال المالك هو دين وقال الآخر هو وديعة فالقول قول المالك مع يمينه الّا مع البيّنة

١٩٩٥ ٢٤٦٥٢ (١) **كافى** ٢٣٩/٥: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ١٧٩/٧: أحمد بن محمّد وسهل بن زياد (جميعاً ـ يب) عن أحمد بن محمّد ابن أبى نصر عن حمّاد بن عثمان عن **اسحاق** بن عمّار قال: سألت أبا الحسن ؈ عن رجل استودع رجلاً ألف درهم فضاعت فقال الرجل: كانت عندى وديعة وقال الآخر: انّما كانت عليك قرضاً قال ؈: المال لازم له الّا أن يقيم البيّنة انها[٤] كانت وديعة. **فقيه** ١٩٤/٣: سأل **اسحاق** بن عمّار أبا عبداللّه ؈ عن رجل استودع رجلاً ألف درهم فضاعت فقال له الرجل انّما كانت عليه قرضاً وقال الآخر: انّما كانت وديعة فقال: (وذكر مثله).

١٩٩۶ ٢٤٦٥٣ (٢) **كافى** ٢٣٨/٥: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ١٧۶/۶: احمد بن محمّد عن ابن ابى عمير عن الحسين بن عثمان عن **اسحاق** بن عمّار عن ابى عبداللّه ؈ فى رجل قال لرجل لى عليك الف درهم فقال (الرجل ـ كا) لا ولكنّها وديعة فقال أبو عبداللّه ؈ القول قول صاحب المال مع يمينه.

---

١. ووقفت ـ فقيه ـ أوقفت ـ ئل. ٢. وأبيت حتّى ـ خ يب. ٣. حلّله فانّ ـ فقيه.
٤. انّما ـ فقيه.

امامؑ فرمود: نصف سود را بگیر و نصف آن را به وی ببخش و او را حلال کن. این مرد توبه کرده است و خداوند بسیار توبه کنندگان را دوست دارد.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت یکم از باب سیزدهم از باب‌های لقطه آنچه بر ذیل باب دلالت می‌کند، هست.

باب ۴

حکم اختلاف در ودیعه بودن و وام بودن مال پس از تلف

(۱) اسحاق بن عمار گوید: «از امام موسی بن جعفرؑ سؤال کردم: شخصی هزار درهم نزد دیگری به امانت می‌گذارد و آنها گم می‌شود. کسی که درهم‌ها نزد او بوده، می‌گوید: نزد من امانت بود و صاحب آنها می‌گوید: به تو قرض داده بودم. ۱۹۹۵

امامؑ فرمود: مال به عهدهٔ اوست؛ مگر آن‌که بیّنه اقامه کند که نزد وی امانت بوده است.»

اسحاق بن عمار، این حدیث را با اندکی تفاوت از امام صادقؑ روایت کرده است.

(۲) اسحاق بن عمار روایت می‌کند که شخصی به دیگری می‌گوید: «من هزار درهم از تو طلبکارم و او می‌گوید: نه، بلکه امانت نزد من بود. امام صادقؑ در این باره فرمود: سخن صاحب مال همراه با سوگندش پذیرفته است.» ۱۹۹۶

وتقدّم فی احادیث باب (۱۲) حکم ما لو اختلف الرّاهن والمرتهن فی الرّهن من أبوابه ج ۲۳ ما يناسب ذلك فراجع.

(۵)

باب حكم ائتمان الخائن والمضيّع ومن ليس بثقة

۱۹۹۷ ۳٤٦٥٤ (۱) كافی ۲۹۹/۵: أبو عليّ الأشعريّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن الحسن بن عليّ الكوفی عن عبيس بن هشام عن ابی جميلة عن ابی حمزة عن ابی جعفر ﷺ قال من عرف من عبد من عبيداللّه كذباً اذا حدّث (وخُلفاً اذا وعَدَ ـ كا) وخيانة اذا ائتُمن ثمّ ائتمنه على أمانة (اللّه ـ يب) كان حقّاً على اللّه تعالى ان يبتليه فيها ثمّ لا يخلف عليه ولا يأجره تهذيب ۲۳۲/۷: أبو عليّ الاشعريّ عن الحسن بن عليّ الكوفی عن عبيس بن هشام عن أبی جميلة عن أبی جعفر ﷺ مثله. الاختصاص ۲۲۵: عن أبی حمزة الثمالی عن أبی جعفر الباقر ﷺ (مثل ما فی كا).

۱۹۹۸ ۳٤٦٥٥ (۲) الغرر ۳٦۵: قال عليّ ﷺ ثلاثة مهلكة الجرأة على السلطان وائتمان الخوّان وشرب السمّ للتجربة.

۱۹۹۹ ۳٤٦٥٦ (۳) فيه ۷۲٦: قال عليّ ﷺ: من علامات الخذلان ائتمان الخوّان.

۲۰۰۰ ۳٤٦٥۷ (٤) كافی ۲۹۹/۵: عليّ بن محمّد عن أحمد بن أبی عبداللّه عن محمّد بن عيسى عن خلف بن حمّاد عن زكريّا بن إبراهيم رفعه عن أبی جعفر ﷺ فی حديث له أنّه قال لأبی عبداللّه ﷺ من ائتمن غير مؤتمن فلا حجّة له على اللّه.

۲۰۰۱ ۳٤٦٥۸ (۵) كافی ۲۹۸/۵: (عدّة من أصحابنا عن ـ معلّق) سهل بن زياد عن محمّد بن الحسن بن شمّون عن محمّد بن هارون الجلّاب قال: سمعت أبا الحسن ﷺ يقول: إذا كان الجور أغلب من الحقّ لم يحلّ لأحد أن يظنّ بأحد خيراً حتّى يعرف ذلك منه.

۲۰۰۲ ۳٤٦٥۹ (٦) كافی ۳۰۱/۵: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن عليّ بن أسباط عن بعض أصحابنا عن عمرو ابن أبیالمقدام عن أبی عبداللّه ﷺ قال: ما اُبالی ائتمنت خائناً أو مضيّعاً مستدرك ۱۹/۱٤: الجعفريّات باسناده عن عليّ ﷺ قال: قال رسول اللّه ﷺ مثله.

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب دوازدهم از باب‌های رهن، به آنچه مناسب با این باب است، مراجعه کنید.

باب ۵

حکم امین قرار دادن خائن و تباه‌کننده مال و غیر معتمد

(۱) ابو حمزه از امام باقر؛ روایت می‌کند که فرمود: «هرکس از بنده‌ای از بندگان خدا دروغی در گفتار یا خلف وعده‌ای یا خیانتی در امانت هنگام سپردن امانت به وی سراغ داشته باشد و سپس او را بر امانتی (یا بر امانت خدا) امین قرار دهد، بر خداوند شایسته است که او را در مورد آن گرفتار کند و سپس آن را برای وی جبران نکند و به وی پاداش ندهد.» ۱۹۹۷

(۲) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم روایت می‌شود که امیرمؤمنان؛ فرمود: «سه چیز نابودکننده است: جرأت و جسارت بر حاکم، امین شمردن خیانتکاران و خوردن سم برای تجربه و آزمایش.» ۱۹۹۸

(۳) و فرمود: «از نشانه‌های شکست، امین قرار دادن خیانتکاران است.» ۱۹۹۹

(۴) زکریا بن ابراهیم با واسطه روایت می‌کند که امام باقر؛ در ضمن حدیثی به امام صادق؛ فرمود: «هرکس غیر امینی را امین قرار دهد، بر خداوند حجتی ندارد.» ۲۰۰۰

(۵) محمد بن هارون جلّاب از امام موسی بن جعفر؛ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه ظلم و جور بر حق غالب شد، جایز نیست که احدی به احدی گمان نیک برد تا آن‌که از وی نیکی مشاهده کند.» ۲۰۰۱

(۶) عمرو بن ابی المقدام از امام صادق؛ روایت می‌کند که فرمود: «برای من تفاوتی نمی‌کند که خیانتکاری را امین قرار دهم یا تباه کنندهٔ اموال را.» ۲۰۰۲

در کتاب جعفریات، از علی؛ از پیامبر اکرم؛ این حدیث روایت می‌شود.

٢٠٠٠٣ ٢٤٦٦٠ (٧) تفسير العيّاشيّ ١/٢٢٠: عن يونس بن يعقوب قال سألت أبا عبدالله عليه السلام في قول الله ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ﴾ قال من لا تثق به.

وتقدّم في أحاديث باب (٨) كراهة مشاركة الذمّيّ من أبواب الشركة ج ٢٣ ما يدلّ على ذيل الباب. وفي رواية مسعدة (١١) من باب (١) انّ الوديعة لا يضمنها المستودع من أبوابها ج ٢٣ قوله عليه السلام ولا تأتمن الخائن وقد جرّبته وفي رواية مسعدة (١٢) قوله عليه السلام ليس لك أن تأتمن من غشّك. وفي مرسلة تهذيب (١٣) قوله عليه السلام لم يخنك الأمين وانّما ائتمنت الخائن وفي رواية معمّر (١٤) قوله عليه السلام لم يخنك الأمين وانّما ائتمنت الخائن ويأتي في الباب التالي ما يناسب ذلك فلاحظ.

(٦)

باب أنّ من ائتمن شارب الخمر فليس له على الله عزّ وجلّ ضمان ولا أجر ولا خَلَفٌ وكذلك كلّ سفيه

قال الله تعالى في سورة النساء (٤): ٥: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾.

التوبة (٩): ٦١: ﴿وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾.

٢٠٠٠٤ ٢٤٦٦١ (١) كافي ٥/٣٠٠: عدّة من اصحابنا عن تهذيب ٧/٢٣١: أحمد بن محمّد عن ابن محبوب عن خالد بن جرير عن أبي الرّبيع عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال النبيّ صلى الله عليه وآله من ائتمن شارب الخمر على أمانة بعد علمه (فيه ـ كا) فليس له على الله عزّ وجلّ ضمان ولا أجر له ولا خَلَف.

٢٠٠٠٥ ٢٤٦٦٢ (٢) تفسير العيّاشي ١/٢٢٠: عن حمّاد عن أبي عبدالله عليه السلام فيمن شرب الخمر بعد أن حرّمها الله على لسان نبيّه صلى الله عليه وآله قال: ليس بأهل أن يزوّج اذا خطب وأن يصدّق اذا حدّث ولا يشفّع اذا شفع ولا يؤتمن على أمانة، فمن ائتمنه على أمانة فأهلكها أو ضيّعها فليس للّذى ائتمنه أن يأجره الله ولا يخلف عليه قال أبو عبدالله: انّي أردت أن أستبضع فلاناً بضاعة

۲۰۰۳ (۷) یونس بن یعقوب گوید: «تفسیر آیهٔ: «اموال‌تان را به سفیهان ندهید» را از امام صادق﵇ سؤال کردم. امام﵇ فرمود: مقصود کسی است که به وی اعتماد نداری.»

ارجاعات

گذشت:

در روایات باب هشتم از باب‌های شرکت، مطالبی هست که بر ذیل باب دلالت می‌کند.

و در روایت یازدهم از باب یکم از باب‌های ودیعه فرمودهٔ امام﵇ که: «خیانتکاری را که آزموده‌ای، امین قرار نده»

و در روایت دوازدهم فرمودهٔ معصوم﵇ که: «برای تو نیست که خیانتکار به خود را امین قرار دهی.»

و در روایت سیزدهم فرمودهٔ امام﵇ که: «امین به تو خیانت نکرد، بلکه تو خیانتکار را امین قرار دادی.»

و در روایت چهاردهم فرمودهٔ امام﵇ که: «امین به تو خیانت نکرد، بلکه تو خیانتکار را امین قرار دادی.»

می‌آید:

در باب بعدی، مناسب با این بحث خواهد آمد؛ پس ملاحظه کنید.

باب ۶

حکم امین قرار دادن شرابخوار و سفیه

خداوند تعالی می‌فرماید:

اموال‌تان را که خداوند سامان بخش زندگی‌تان قرار داده است به سفیهان ندهید و از آن اموال، روزی و پوشاک آنان را بپردازید و به طور پسندیده با آنها سخن گویید.[1]

و گروهی از آنان کسانی هستند که پیامبرﷺ را می‌آزارند و می‌گویند: او گوش (زودباور) است. بگو: گوش خوب به سود شماست. به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند، رحمت است.[2]

۲۰۰۴ (۱) ابو ربیع از امام صادق﵇ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «هرکس با آگاهی، شرابخواری را امانت‌دار قرار دهد، پس کفالت آن برعهدهٔ خداوند نیست و پاداش و جایگزین برای وی وجود نخواهد داشت.»

۲۰۰۵ (۲) حمّاد از امام صادق﵇ روایت می‌کند که دربارهٔ شرابخوار ـ پس از آن‌که خداوند شراب را بر زبان پیامبرشﷺ حرام کرده است ـ فرمود: «شرابخوار در صورت خواستگاری، شایستگی همسر دادن به وی را ندارد و در صورت سخن گفتن، شایستهٔ تصدیق سخنانش نیست و در صورت شفاعت،

---

۱. نساء ۴ / ۵. ۲. توبه ۹ / ۶۱.

الى اليمن فأتيت أباجعفر ﷺ فقلت: انّى أردت أن استبضع فلاناً فقال لى: أما علمت أنّه يشرب الخمر فقلت: قد بلغنى عن المؤمنين أنّهم يقولون ذلك فقال: صدّقهم لأنّ اللّه يقول [﴿يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ ثمّ قال: انّك ان استبضعته فهلكت أو ضاعت فليس على اللّه أن يأجرك ولا يخلف عليك فقلت وَلِمَ قال: لأنّ اللّه تعالى يقول:] ﴿وَلَا تُؤْتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ ٱلَّتِى جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمْ قِيَٰمًا﴾ فهل سفيه أسفه من شارب الخمر إنّ العبد لا يزال فى فسحة من ربّه ما لم يشرب الخمر فاذا شربها خرق اللّه عليه سرباله[1] فكان ولده وأخوه وسمعه وبصره ويده ورجله ابليس، يسوقه الى كلّ شرٍّ ويصرفه عن كلّ خير.

۲۰۰٦ ۲٤٦٦۳ (۳) **فقه الرضا** ﷺ ۲۸۰: وايّاك أن تزوّج شارب الخمر فان زوّجته فكأنّما قدت[2] الى الزنا ولا تصدّقه اذا حدّثك ولا تقبل شهادته ولا تأمنه على شيء من مالك فإن ائتمنته فليس لك على اللّه ضمان ولا تؤاكله ولا تصاحبه ولا تضحك فى وجهه ولا تصافحه ولا تعانقه وان مرض فلا تعده وان مات فلا تشيّع لجنازته.

۲۰۰۷ ۲٤٦٦٤ (٤) **تفسير العيّاشيّ** ۲۲۰/۱: عن ابراهيم بن عبدالحميد قال: سألت أبا جعفر ﷺ عن هذه الآية ﴿وَلَا تُؤْتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمْ﴾ قال: كلّ من يشرب المسكر فهو سفيه الخبر.

۲۰۰۸ ۲٤٦٦٥ (٥) **كافى** ۲۹۹/٥: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبى عمير عن حمّاد بن عيسى عن حريز قال: كانت لإسماعيل بن أبي عبداللّه ﷺ دنانير وأراد رجل من قريش أن يخرج الى اليمن فقال اسماعيل: يا أبت انّ فلاناً يريد الخروج الى اليمن وعندى كذا وكذا ديناراً فترى أدفعها اليه يبتاع لى بها بضاعة من اليمن؟ فقال أبو عبداللّه ﷺ: يا بنّى أما بلغك أنّه يشرب الخمر فقال اسماعيل: هكذا يقول الناس؟ فقال: يا بنيّ لا تفعل فعصى اسماعيل أباه ودفع اليه دنانيره فاستهلكها ولم يأته بشيء منها فخرج اسماعيل وقضى أنّ أبا عبداللّه ﷺ حجّ وحجّ اسماعيل تلك السّنة فجعل يطوف بالبيت ويقول: اللّهمّ اجرنى واخلف عليّ فلحقه أبو عبداللّه ﷺ فهمزه بيده من خلفه فقال له مه يا بنيّ فلا واللّه مالك على اللّه [هذا] حجّة

---

۱. اى القميص او كلّ ما يلبس. ۲. زوّجته ـ خ.

شفاعتش پذیرفته نمی‌شود و برای هیچ امانتی، امانت‌دار به شمار نمی‌آید. پس هرکس او را امانت‌دار امانتی قرار دهد، آن‌گاه او آن امانت را نابود یا تباه سازد، کسی که به وی امانت سپرده، شایستگی آن را ندارد که خداوند به وی پاداش دهد و برای او جبران نمی‌کند.»

امام صادق﷣ فرمود: «من تصمیم گرفتم سرمایه‌ای برای تجارت در یمن در اختیار فلانی قرار دهم. از این رو نزد پدرم امام باقر﷣ رفتم و به وی گفتم: من تصمیم گرفته‌ام سرمایه‌ای در اختیار فلانی قرار دهم.

پدرم به من فرمود: آیا نمی‌دانی او شرابخوار است؟

گفتم: از مؤمنان شنیده‌ام که این چنین می‌گویند.

امام باقر﷣ فرمود: آنان را تصدیق کن؛ زیرا خداوند می‌فرماید: «**ایمان به خدا دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند.**» سپس فرمود: اگر تو سرمایه در اختیار وی بگذاری و آن سرمایه نابود و تباه شود، بر خدا نیست تا به تو پاداش دهد یا آن را برای تو جبران کند.

گفتم: به چه دلیل؟

پدرم فرمود: زیرا خداوند تعالی می‌فرماید: «**اموال‌تان را که خداوند سامان‌بخش زندگی‌تان قرار داده است، به سفیهان ندهید.**» آیا سفیهی سفیه‌تر از شرابخوار هست؟ همانا انسان تا وقتی شراب ننوشد، همواره پروردگارش او را در آسایش قرار می‌دهد، پس وقتی شراب بنوشد، خداوند پوشش [و موانع میان او و شیطان] را پاره می‌کند و در نتیجه ابلیس، فرزند و برادر و گوش و چشم و دست و پایش می‌شود، او را به سوی هر بدی می‌راند و از هر خیر و نیکی بازمی‌دارد.»

۲۰۰۶ (۳) در کتاب **فقه الرضا** آمده است: «و از همسر دادن به شرابخوار بپرهیز. پس اگر به وی همسر دادی، گویا همسرش به سوی زنا شتافته است و در صورتی که سخنی با تو گوید، او را تصدیق نکن و شهادتش را نپذیر و او را بر چیزی از مالت امین قرار نده، پس اگر او را امین گرفتی، خداوند نسبت به تو ضمانتی ندارد و با او هم غذا نشو (یا با او کارهای‌تان را به یکدیگر نسپارید) و با او همنشینی نکن و به رویش لبخند نزن و با او دست نده و با او همدیگر را در آغوش نگیرید و اگر بیمار شد، به عیادتش نرو و اگر مُرد، در تشییع جنازه‌اش شرکت نکن.»

۲۰۰۷ (۴) ابراهیم بن عبدالحمید گوید: «تفسیر این آیه را از امام باقر﷣ سؤال کردم: «**و اموال‌تان را به سفیهان ندهید.**»

امام﷣ فرمود: هر شرابخواری سفیه است.»

۲۰۰۸ (۵) حریز گوید: «اسماعیل فرزند امام صادق﷣ تعدادی دینار داشت. یکی از قریش می‌خواست به یمن برود. اسماعیل به پدرش گفت: ای پدر! فلانی می‌خواهد به یمن برود و من فلان مقدار دینار دارم. آیا صلاح می‌دانی آنها را به وی بپردازم تا از یمن برای من اجناسی برای تجارت بخرد؟

امام﷣ فرمود: فرزند عزیزم! آیا نشنیده‌ای که او شراب می‌خورد؟

اسماعیل گفت: مردم این چنین می‌گویند.

امام﷣ فرمود: فرزندم! این کار را نکن.

اسماعیل با پدرش مخالفت کرد و دینارهایش را به آن مرد سپرد. او نیز آنها را نابود کرد و چیزی برای اسماعیل نیاورد. در آن سال این گونه اتفاق افتاد که امام صادق﷣ و اسماعیل هر دو به حج رفتند. اسماعیل گرد کعبه طواف می‌کرد و می‌گفت: خدایا! به من پاداش بده و آن مال را برای من جبران کن.

ولا لك أن يأجرك ولا يخلف عليك وقد بلغك أنّه يشرب الخمر فائتمنته فقال اسماعيل يا أبت انّى لم أره يشرب الخمر انّما سمعت الناس يقولون، فقال: يا بنيّ انّ اللّه ﷻ يقول في كتابه: ﴿يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾ يقول يصدّق اللّه ويصدّق للمؤمنين فاذا شهد عندك المؤمنون فصدّقهم ولا تأتمن شارب الخمر فانّ اللّه ﷻ يقول في كتابه: ﴿وَلَا تُؤْتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ﴾ فأيّ سفيه أسفه من شارب الخمر انّ شارب الخمر لا يزوّج اذا خطب ولا يشفّع إذا شفع ولا يؤتمن على أمانة فمن ائتمنه على أمانة فاستهلكها لم يكن للّذى ائتمنه على اللّه أن يأجره ولا يخلف عليه.

۲۰۰۹ ۲٤٦٦٦ (٦) **قرب الاسناد ٣١٥**: هارون بن مسلم عن مسعدة بن زياد قال سمعت أبا الحسن ؑ يقول لأبيه: يا أبة انّ فلاناً يريد اليمن أفلا أزوّده بضاعة[١] ليشترى لى بها عصب اليمن[٢] فقال له: يا بنيّ لا تفعل قال: ولِمَ قال: لأنّها اذا ذهبت لم تؤجر عليها ولم تخلف عليك لأنّ اللّه تبارك وتعالى يقول: ﴿وَلَا تُؤْتُوا۟ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ ٱلَّتِى جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمْ قِيَـٰمًا﴾ فأيّ سفيه أسفه بعد النّساء من شارب الخمر يا بنيّ انّ أبي حدّثني عن آبائه ؑ عن رسول اللّه ﷺ قال: من ائتمن غير أمين فليس له على اللّه ضمان لأنّه قد نهاه أن يأتمنه. **وسائل ٨٤/١٩**: ورواه الراوندى في الخرائج والجرائح مرسلاً نحوه الّا أنّه قال في أوّله: من ائتمن شارب الخمر فليس له على اللّه ضمان.

۲۰۱۰ ۲٤٦٦٧ (٧) **كافي ٣٠٠/٥**: عليّ بن إبراهيم [عن أبيه] عن محمّد بن عيسى عن يونس وعدّة من أصحابنا عن **تهذيب ٢٣١/٧**: أحمد ابن أبي عبداللّه عن أبيه (جميعاً ـ كا) عن يونس عن عبداللّه بن سنان وابن[٣] مسكان عن **أبي الجارود** قال: قال أبو جعفر ؑ إذا حدّثتكم بشيء فاسألوني[٤] عن كتاب اللّه ﷻ ثمّ قال في حديثه: انّ اللّه تعالى نهى عن القيل والقال وفساد المال وكثرة السّؤال فقالوا: يا ابن رسول اللّه (و ـ كا) أين هذا من كتاب اللّه ﷻ

---

١. بمال ـ خ ـ ببضاعة ـ خ. ٢. أي ضرب من برود اليمن. ٣. أو ابن ـ يب.
٤. فسلوني ـ يب.

در این حال امام صادق﵇ به وی رسید. از پشت، دستش را بر شانه وی زد و گفت: فرزندم، آرام گیر! نه، به خدا سوگند! تو حجتی بر خدا نداری و سزاوار پاداش نیستی و برای تو جبران نمی‌کند؛ زیرا تو شنیده بودی که وی شراب می‌نوشد و او را امانت‌دار خود قرار دادی.

اسماعیل گفت: پدر جان! من شرابخواری وی را ندیده بودم و تنها از مردم شنیده بودم که چنین می‌گفتند.

امام﵇ فرمود: فرزندم! خداوند عزیز و باشکوه در کتاب خود می‌فرماید: «**پیامبرﷺ به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند.**» مقصود این است که خداوند را راست و حقیقت می‌داند و سخن مؤمنان را تصدیق می‌کند. پس هرگاه مؤمنان نزد تو شهادت دادند، سخنان‌شان را تصدیق کن و شرابخوار را امین خود قرار نده؛ زیرا خداوند عزیز و باشکوه می‌فرماید: «**اموال‌تان را به سفیهان ندهید.**» پس کدام سفیهی از شرابخوار سفیه‌تر است؟ شرابخوار هرگاه به خواستگاری آمد نباید به وی همسر داده شود و هرگاه شفاعت کرد، شفاعتش پذیرفته نمی‌شود و برای هیچ امانتی، امانت‌دار به شمار نمی‌آید. پس هرکس امانتی به وی بسپارد، آن‌گاه وی آن را نابود کند، کسی که نزد وی امانت سپرده، سزاوار پاداش خدا نیست و آن را برایش جبران نمی‌کند.»

۲۰۰۹ (۶) مسعدة بن زیاد گوید: «شنیدم که امام موسی بن جعفر﵇ به پدرش می‌گفت: پدر جان! فلانی می‌خواهد به یمن برود. آیا سرمایه‌ای به وی ندهم تا برای من بُردهای یمنی عصب خریداری کند؟

امام صادق﵇ فرمود: ای پسر جان! این کار را نکن.

امام کاظم﵇ پرسید: به چه دلیل؟

امام صادق﵇ فرمود: زیرا در صورتی که آن مال نابود شود، برای آن پاداش نمی‌گیری و برای تو جبران نمی‌شود؛ چرا که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «**و اموال‌تان را که خداوند سامان بخش زندگی‌تان قرار داده است به سفیهان ندهید.**»

و بعد از زنان، کدام سفیهی سفیه‌تر از شراب‌خوار است؟ ای پسر جان! پدرم از نیاکانش برای من روایت کرد که پیامبر اکرمﷺ فرمود: هرکس غیر امینی را امین خود قرار دهد، پس خداوند نسبت به او ضمانتی ندارد؛ زیرا خداوند او را از امین گرفتن وی نهی کرد.»

در کتاب الخرائج و الجرائح نیز این حدیث روایت شده است با این تفاوت که ابتدای آن به این صورت است: «هرکس شرابخواری را امین خود بگیرد، پس خداوند نسبت به وی ضمانتی ندارد.»

۲۰۱۰ (۷) ابو جارود از امام باقر﵇ روایت می‌کند که فرمود: «هرگاه مطلبی برای شما گفتم، دلیل آن را از قرآن از من بخواهید. سپس فرمود: خداوند تعالی از قیل و قال و تباه کردن مال و پرسش فراوان نهی کرد.

گفتند: ای فرزند رسول خداﷺ! این مطلب از کجای قرآن فهمیده می‌شود.

قال: انّ اللّه ﷻ يقول في كتابه: ﴿لَّا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَىٰهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَٰحٍ بَيْنَ ٱلنَّاسِ ـ يب)﴾ ـ الآية ـ وقال (اللّه تعالى ـ يب): ﴿وَلَا تُؤْتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ ٱلَّتِى جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمْ قِيَٰمًا﴾ وقال ﴿لَا تَسْـَٔلُواْ عَنْ أَشْيَآءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ﴾.

٢٠١١ ٣٤٦٦٨ (٨) **تفسير القميّ** ١٣١/١: في رواية **أبي الجارود** عن أبي جعفر ﷺ في قوله: ﴿وَلَا تُؤْتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ﴾ فالسفهاء النساء والولد اذا علم الرجل أنّ امرأته سفيهة مفسدة وولده سفيه مفسد لا ينبغي له أن يسلّط واحداً منهما على ماله الذي جعله اللّه له (قياماً) يقول: معاشاً.

٢٠١٢ ٣٤٦٦٩ (٩) **الدعائم** ١٣٣/٢: عن الحسين[١] بن عليّ صلوات اللّه عليهما أنّه كتب الى معاوية كتاباً يقرعه فيه ويُبَكِّتُهُ بأمور صنعها، كان فيه: ثمّ ولّيت ابنك وهو غلام يشرب الشراب ويلهو بالكلاب فخُنْتَ أمانتك وأخْرَبْتَ[٢] رعيّتك ولم تؤدّ نصيحة ربّك فكيف تولّى على امّة محمّد من يشرب المسكر وشارب المسكر من (المنافقين و ـ ك) الفاسقين وشارب المسكر من الأشرار وليس شارب المسكر بأمين على درهم فكيف على الأمّة فعن قليل تردُ على عملك حين تطوى صحائف الاستغفار ـ وذكر باقي الحديث بطوله ـ.

وتقدّم في رواية ابن سنان (١٠) من باب (١١) اشتراط التكليف بالبلوغ من أبواب المقدّمات ـ ج ١: قوله ما السّفيه قال ﷺ السّفيه شارب الخمر. **وفي** رواية زيد (٨) من باب (٣٣) ما ورد في من لا يستجاب دعاؤه من أبواب الدعاء ج١٩ قوله ﷺ يا بنيّ انّ من ائتمن شارب الخمر على أمانة يؤدّها اليه لم يكن له على اللّه ضمان ولا أجر ولا خلف ثمّ ان ذهب ليدعو اللّه لم يستجب اللّه دعاءه. **وفي** أحاديث باب (٥) حكم ائتمان الخائن من أبواب الوديعة ـ ج٢٣: ما يناسب ذلك فراجع. **ويأتي** في احاديث باب (٦٤) عدم جواز دفع الوصيّ مال اليتيم اليه قبل البلوغ من أبواب الوصايا ـ ج ٢٤: ما يناسب ذلك **وكذا** في احاديث باب (٢٨) أقسام الخمر وأنواعه وحرمة شربه من أبواب الأشربة ج٢٩.

---

١. الحسن ـ خ.
٢. أخزيت ـ خ.

امام﷣ فرمود: خداوند عزیز و باشکوه در قرآن می‌فرماید: «در بسیاری از مناجات‌های آنها خیری نیست مگر کسی که به صدقه یا کار نیک یا آشتی دادن میان مردم دستور دهد.»

و می‌فرماید: «اموال‌تان را که خداوند سامان بخش زندگی‌تان قرار داده است به سفیهان ندهید.»

و می‌فرماید: «از مطالبی سؤال نکنید که اگر برای‌تان آشکار شود، ناراحت‌تان می‌کند.»

۲۰۱۱ (۸) ابو جارود از امام باقر﷣ روایت می‌کند که در تفسیر آیهٔ: «و اموال‌تان را به سفیهان ندهید» فرمود: «سفیهان، زنان و فرزندان هستند. هرگاه انسان بداند همسرش سفیهه و تباه‌کننده است و فرزندش سفیه و مفسد است، شایسته نیست که هر یک از آنها را بر مالش مسلط کند که خداوند قوام زندگی را به آن قرار داده است.»

۲۰۱۲ (۹) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام حسین﷣ نامه‌ای به معاویه نوشت و در آن نامه او را به خاطر انجام کارهایی سرزنش و نکوهش کرد. در بخشی از آن نامه آمده است: «سپس فرزندت را ولیعهد کردی، در حالی که وی جوانی شرابخوار و سگ‌باز است. پس با این کار در امانت خود خیانت و مردمت را خراب (خوار) کردی و با پروردگارت مخلصانه عمل نکردی. چگونه شرابخوار را حاکم و فرمانروای امت محمدﷺ قرار دادی در حالی که نوشندهٔ مواد مستی‌آور از (منافقان و) فاسقان است و شرابخوار از اشرار است و نوشندهٔ مست کننده‌ها حتی امین یک درهم نیست پس چگونه می‌تواند امین بر یک امت باشد؟ به زودی، زمانی که طومار توبه درهم پیچیده می‌شودو فرصت آن از بین می‌رود، بر کارهایت وارد می‌شوی.»

ارجاعات

گذشت:

در روایت دهم از باب یازدهم از باب‌های مقدمات فرمودهٔ معصوم﷣ که: «سفیه، شرابخوار است.»

در روایت هشتم از باب سی و سوم از باب‌های دعا فرمودهٔ امام﷣ که: «ای فرزند عزیزم! هرکس شرابخوار را امانت‌دار قرار دهد، آن‌گاه شرابخوار آن را به وی نپردازد، برای او ضمانت، پاداش و جبرانی بر خداوند نیست. سپس اگر برای دعا برود، خداوند دعایش را اجابت نمی‌کند.»

و در روایات باب پنجم از باب‌های ودیعه مناسب با این بحث هست؛ به آن مراجعه کنید.

می‌آید:

و در روایات باب شصت و چهارم از باب‌های وصایا و باب بیست و هشتم از باب‌های نوشیدنی‌ها مناسب با این بحث خواهد آمد.

(۷)

باب وجوب اداء الأمانة الى البرّ والفاجر وتحريم الخيانة

قال اللّه تعالی فی سورة البقرة: (۲): ۱۸۷، ۲۸۳: ﴿أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ ٱلصِّيَامِ ٱلرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَآئِكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ عَلِمَ ٱللَّهُ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَخْتَانُونَ أَنفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنكُمْ * وَإِن كُنتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُواْ كَاتِبًا فَرِهَٰنٌ مَّقْبُوضَةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ ٱلَّذِى ٱؤْتُمِنَ أَمَٰنَتَهُۥ وَلْيَتَّقِ ٱللَّهَ رَبَّهُۥ﴾.

النساء: (٤): ٥٨، ١٠٥، ١٠٧: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّواْ ٱلْأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِٱلْعَدْلِ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعًۢا بَصِيرًا * إِنَّآ أَنزَلْنَآ إِلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ بِمَآ أَرَىٰكَ ٱللَّهُ وَلَا تَكُن لِّلْخَآئِنِينَ خَصِيمًا * وَلَا تُجَٰدِلْ عَنِ ٱلَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ خَوَّانًا أَثِيمًا﴾.

المائدة: (٥): ١٣: ﴿فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَٰقَهُمْ لَعَنَّٰهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَٰسِيَةً يُحَرِّفُونَ ٱلْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ وَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِۦ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىٰ خَآئِنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَٱعْفُ عَنْهُمْ وَٱصْفَحْ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ﴾.

الانفال: (٨): ٢٧، ٥٨، ٧١: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَخُونُواْ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ وَتَخُونُوٓاْ أَمَٰنَٰتِكُمْ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ * وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً فَٱنۢبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَآءٍ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْخَآئِنِينَ * وَإِن يُرِيدُواْ خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُواْ ٱللَّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾.

يوسف: (١٢): ٥٢: ﴿ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّى لَمْ أَخُنْهُ بِٱلْغَيْبِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى كَيْدَ ٱلْخَآئِنِينَ﴾.

الحج: (٢٢): ٣٨: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾.

المؤمنون: (٢٣): ٨؛ المعارج: (٣٢): ٧٠: ﴿وَٱلَّذِينَ هُمْ لِأَمَٰنَٰتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَٰعُونَ﴾.

الاحزاب: (٣٣): ٧٢: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَٰنُ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾.

باب ۷

وجوب ردّ امانت به نیکوکار و تبهکار و حرمت خیانت

خداوند تعالی می‌فرماید:

در شب روزه‌داری، آمیزش با زنان‌تان برای شما حلال شده است. آنان لباسی برای شما هستند و شما لباسی برای آنان هستید. خداوند دانست که شما به خود خیانت می‌کردید پس به شما توجه کرد و از شما درگذشت...[۱]

و اگر شما در مسافرت بودید و نویسنده‌ای نیافتید، پس گروی تحویل گرفته شده میان‌تان باشد. آن‌گاه اگر یکدیگر را امین دانستید، باید کسی که امین دانسته شده، امانتش را بپردازد و باید از خداوند ـ پروردگارش ـ پروا کند...[۲]

قطعاً خداوند به شما دستور می‌دهد امانت‌ها را به صاحبانش تحویل دهید و هرگاه میان مردم قضاوت می‌کنید، به عدالت قضاوت کنید. چه خوب است آنچه خداوند شما را به آن اندرز می‌دهد! به راستی خداوند، شنوای بیناست.[۳]

همانا ما این کتاب را با مطالب حق بر تو فرستادیم تا در میان مردم به آنچه خداوند به تو نمایاند، قضاوت کنی و جانبدار خیانتکاران نباش.[۴]

از خیانتکاران به خودشان دفاع نکن؛ به راستی خداوند کسی را که بسیار خیانتکار و گناهکار است دوست ندارد.[۵]

پس آنان را به دلیل شکستن پیمان‌های‌شان لعنت کردیم و قلب‌های‌شان را سخت قرار دادیم، سخنان را از جایگاه خود تحریف می‌کنند و بخشی از اندرزهای داده شده به خود را فراموش کردند و پیوسته بر خیانتی از سوی همهٔ آنان ـ به جز اندکی از ایشان ـ آگاه می‌شوی. پس از ایشان درگذر و چشم‌پوشی کن؛ زیرا خداوند نیکوکاران را دوست دارد.[۶]

ای کسانی که ایمان آوردید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید و به امانت‌های خود خیانت نکنید در حالی که می‌دانید.[۷]

و اگر از خیانت گروهی بیمناک بودی، پیمان‌شان را به سوی‌شان بینداز تا مثل هم باشید. قطعاً خداوند خائنان را دوست ندارد.[۸]

اگر تصمیم به خیانت با تو گرفته‌اند، پس به تحقیق پیش از این به خدا خیانت کردند و خدا تو را بر آنان مسلط کرد و خداوند دانای با حکمت است.[۹]

و آن دادخواهی برای این است که بداند من در نهان به او خیانت نکردم و این‌که خداوند نیرنگ خائنان را به هدف نمی‌رساند.[۱۰]

قطعاً خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند. به درستی که خداوند هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد.[۱۱]

و کسانی که آنان امانت‌ها و پیمان‌های‌شان را مراعات می‌کنند.[۱۲]

ما پذیرش آن امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها پیشنهاد کردیم ولی آنان از پذیرش آن خودداری کردند و از آن ترسیدند و انسان آن را به عهده گرفت. به درستی که او بسیار ستمگر و نادان است.[۱۳]

---

۱. بقره ۲ / ۱۸۷. ۲. بقره ۲ / ۲۸۳. ۳. نساء ۴ / ۵۸.
۴. نساء ۴ / ۱۰۵. ۵. نساء ۴ / ۱۰۷. ۶. مائده ۵ / ۱۳.
۷. انفال ۸ / ۲۷. ۸. انفال ۸ / ۵۸. ۹. انفال ۸ / ۷۱.
۱۰. یوسف ۱۲ / ۵۲. ۱۱. حج ۲۲ / ۳۸. ۱۲. مومنون ۲۳ / ۸ ـ معارج ۷۰ / ۳۲.
۱۳. احزاب ۳۳ / ۷۲.

المؤمن: (٤٠): ١٩: ﴿يَعْلَمُ خَآئِنَةَ ٱلْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِى ٱلصُّدُورُ﴾.

التحريم: (٦٦): ١٠: ﴿ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلاً لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ ٱمْرَأَتَ نُوحٍ وَٱمْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَـٰلِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ ٱللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ٱدْخُلَا ٱلنَّارَ مَعَ ٱلدَّٰخِلِينَ﴾.

٢٠١٣ ٣٤٦٧٠ (١) **كافى** ١٣٤/٥: الحسين بن محمّد عن محمّد بن أحمد النّهدى عن كثير بن يونس عن **عبدالرّحمن** بن سيّابة قال: لمّا هلك أبى سيّابة جاء رجل من اخوانه الىّ فضرب الباب علىّ فخرجت اليه فعزّانى وقال لى: هل ترك أبوك شيئاً فقلت له: لا فدفع الىّ كيساً فيه ألف درهم وقال لى: أحسن حفظها وكُلْ فضلها، فدخلت الى امّى وأنا فرح فأخبرتها، فلمّا كان بالعشىّ أتيت صديقاً كان لأبى فاشترى لى بضايع سابرىّ وجلست فى حانوت فرزق اللّه جلّ وعزّ فيها خيراً كثيراً وحضر الحجّ فوقع فى قلبى فجئت الى امّى وقلت لها: انّها قد وقع فى قلبى أن أخرج الى مكّة فقالت لى: فردّ دراهم فلان عليه فهاتها وجئت بها اليه فدفعتها اليه فكأنّى وهبتها له فقال: لعلّك استقللتها فأزيدك قلت لا ولكن قد وقع فى قلبى الحجّ فأحببت أن يكون شيئك عندك، ثمّ خرجت فقضيت نسكى ثمّ رجعت الى المدينة فدخلت مع النّاس على أبى عبداللّه ﷺ وكان يأذن اذناً عامّاً فجلست فى مواخير الناس وكنت حدثاً فأخذ الناس يسألونه ويجيبهم فلمّا خفّ الناس عنه أشار الىّ فدنوت اليه فقال لى: ألك حاجة فقلت: جعلت فداك أنا عبدالرّحمن بن سيّابة فقال لى: ما فعل أبوك؟ فقلت: هلك قال: فتوجّع وترحّم قال: ثمّ قال لى أفترك شيئاً؟ قلت: لا قال: فمن أين حججت؟ قال: فابتدأت فحدّثته بقصّة الرجل قال: فما تركنى أفرغ منها حتّى قال لى: فما فعلت فى الألف؟ قال: قلت: رددتها على صاحبها قال: فقال لى قد أحسنت وقال لى: ألا أوصيك؟ قلت: بلى جعلت فداك فقال: عليك بصدق الحديث وأداء الأمانة تشرك الناس فى أموالهم هكذا وجمع بين أصابعه[١] قال: فحفظت ذلك عنه فزكّيت[٢] ثلاثمائة ألف درهم.

---

١. اى شبّك اصابع يده فى اصابع يده الأخرى.
٢. اى فصرت ذا مالٍ كانت زكاته ثلثمأة الف درهم.

«خیانت چشم‌ها و امور پنهان در سینه‌ها را می‌داند.»[۱]

«خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثال زد که همسر دو بندهٔ شایسته از بندگان ما بودند ولی به آنها خیانت کردند و شوهران‌شان در پیشگاه خدا برای آنان کاری انجام ندادند و گفته شد: همراه داخل شوندگان وارد آتش شوید.»[۲]

۲۰۱۳ (۱) عبدالرحمان بن سیّابه گوید: «پس از درگذشت پدرم ـ سیّابه ـ یکی از دوستان پدرم در خانهٔ ما آمد و در را کوبید. من پشت در رفتم. او به من تسلیت داد و گفت: آیا پدرت برای تو چیزی باقی گذاشت؟ گفتم: نه. وی کیسه‌ای شامل هزار درهم به من داد و گفت: از آن به خوبی نگهداری و سودش را هزینهٔ زندگی کن. من کیسه را گرفتم و با خوشحالی نزد مادرم رفتم و ماجرا را برای وی بازگو کردم. هنگام غروب نزد یکی دیگر از دوستان پدرم رفتم. او برای من اجناس سابری خرید. سپس در دکانی نشستم و با فروش آن، خداوند سود فراوانی روزي من کرد تا این‌که موسم حج فرا رسید و به دلم افتاد که به سفر حج روم، از این رو نزد مادرم آمدم و به وی گفتم: تمایل دارم به مکه بروم.

مادرم گفت: اول درهم‌های فلانی را بپرداز. من هزار درهم را برداشتم، نزد آن مرد بردم و به وی دادم به طوری که گویا آنها را به وی می‌بخشم. آن مرد گفت: شاید آنها برای تو کم بوده است، پس در این صورت بر آنها می‌افزاییم. گفتم: نه، بلکه تصمیم به حج گرفته‌ام و دوست دارم که مالت را به تو بپردازم. پول آن مرد را پرداختم و به حج رفتم. پس از انجام مناسک حج به مدینه رفتم و همراه مردم به دیدار امام صادق﷣ شتافتم. امام﷣ در آن زمان بار عمومی داده بود و من که جوان بودم، در انتهای مجلس نشستم. هرکس از امام﷣ سوالی می‌کرد و او پاسخ می‌داد. وقتی مجلس خلوت‌تر شد، با اشارهٔ امام﷣ نزدیک رفتم، وی از من پرسید: کاری داری؟ گفتم: فدایت شوم! من عبدالرحمان بن سیّابه هستم. امام﷣ فرمود: پدرت چه شد؟

گفتم: او درگذشت. امام﷣ از این خبر اظهار تأسف و برای وی درخواست رحمت کرد! سپس فرمود: آیا پدرت چیزی برای تو باقی گذاشت؟

گفتم: نه. امام﷣ فرمود: پس از چه راهی حج انجام دادی؟ من نیز ماجرای آن مرد را از آغاز برای امام﷣ بازگو کردم. امام﷣ فرمود: با هزار درهم وی چه کردی؟ گفتم: به صاحبش بازگرداندم. امام﷣ فرمود: کار نیکویی کردی. آن‌گاه فرمود: آیا مایلی نصیحتی به تو کنم؟ گفتم: آری، فدایت شوم! امام﷣ انگشتان ـهایش را درهم فرود برد و فرمود: بر تو باد به راستگویی و امانت‌داری تا این‌گونه در اموال مردم ـریک شوی.

عبدالرحمان گوید: من به این سفارش امام﷣ عمل کردم و بر اثر آن مالم به حدّی رسید که سیصد هزار درهم بابت زکات پرداختم.»

---

۱. مؤمن ۴۰ / ۱۹. ۲. تحریم ۶۶ / ۱۰.

۲۰۱۴ ۲۴۶۷۱ (۲) **کافی ۱۰۴/۲**: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن الحسن بن محبوب عن **أبی کهمس** قال: قلت لأبی عبداللّه ؈: عبداللّه بن أبی یعفور یقرؤك السّلام قال: علیك وعلیه السلام اذا أتیت عبداللّه فاقرأه السلام وقل له: انّ جعفر بن محمّد یقول لك: انظر ما بلغ به علیّ ؈ عند رسول اللّه ؈ فالزمه فانّ علیّاً ؈ انّما بلغ ما بلغ به عند رسول اللّه ؈ بصدق الحدیث وأداء الأمانة.

۲۰۱۵ ۲۴۶۷۲ (۳) **کافی ۱۰۴/۲**: (محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد بن عیسی ـ معلّق) عن عثمان بن عیسی عن **اسحاق** بن عمّار وغیره عن أبی عبداللّه ؈ قال: لا تغترّوا بصلاتهم ولا بصیامهم فانّ الرجل ربما لهج[1] بالصلاة والصوم حتّی لو ترکه استوحش ولکن اختبروهم عند صدق الحدیث وأداء الأمانة.

۲۰۱۶ ۲۴۶۷۳ (٤) **کافی ۱۰۵/۲**: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد بن عیسی عن **أبی طالب** رفعه قال: قال أبوعبداللّه ؈: لا تنظروا الی طول رکوع الرّجل وسجوده فانّ ذلك شیء اعتاده فلو ترکه استوحش لذلك ولکن انظروا الی صدق حدیثه وأداء أمانته.

۲۰۱۷ ۲۴۶۷٤ (٥) **امالی الصدوق ۲٤۹**: حدّثنا أبی قال: حدّثنی أحمد بن علیّ التفلیسی عن ابراهیم بن محمّد الهمدانی عن محمّد بن علیّ الهادی عن علیّ بن موسی الرضا عن الامام موسی بن جعفر عن الصّادق جعفر بن محمّد عن الباقر محمّد بن علیّ عن سیّد العابدین علیّ بن الحسین عن سیّد شباب أهل الجنّة الحسین عن سیّد الأوصیاء علیّ ؈ عن سیّد الأنبیاء محمّد ؈ قال: لا تنظروا الی کثرة صلاتهم وصومهم وکثرة الحجّ (والزکاة ـ اختصاص) والمعروف وطنطنتهم باللیل، انظروا الی صدق الحدیث وأداء الأمانة.
الاختصاص ۲۲۹: قال رسول اللّه ؈: لا تنظروا (وذکر نحوه).

۲۰۱۸ ۲۴۶۷٥ (٦) **کافی ۹۹/۲**: محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن **تهذیب ۳٥۰/٦**: (الحسن ـ یب) بن محبوب عن أبی ولّاد (الحنّاط ـ کا) عن أبی عبداللّه ؈ قال: (کان أبی ؈ یقول ـ یب) أربع من کنّ فیه کمل ایمانه وان[2] کان من[3] قرنه الی قدمه ذنوباً لم ینقصه ذلك قال:

---

۱. ای أغری بها ولزمها ـ المنجد. ۲. ولو ـ یب. ۳. مابین ـ یب.

(۲) ابو کهمس گوید: «به امام صادقؑ گفتم: عبدالله بن ابی یعفور به شما سلام می‌رساند. امامؑ فرمود: بر تو و بر او سلام باد! وقتی نزد عبدالله رفتی، به او سلام برسان و به وی بگو: جعفر بن محمدؑ به تو می‌گوید: در آنچه علیؑ را به پیامبرﷺ نزدیک کرد، بنگر و از آن جدا نشو. همانا علیؑ تنها با راستگویی و امانت‌داری به آن مقام و موقعیت نزد پیامبر دست یافت.» ۲۰۱۴

(۳) اسحاق بن عمار و دیگران از امام صادقؑ روایت می‌کنند که فرمود: «به نماز و روزهٔ آنان فریب نخورید زیرا چه بسا شخصی [بر اثر عادت] به نماز و روزه حرص و ولع پیدا می‌کند به طوری که از ترک کردن آن به وحشت می‌افتد، بلکه آنان را به راستگویی و امانت‌داری بیازمایید.» ۲۰۱۵

(۴) ابو طالب با واسطه از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «به رکوع و سجده‌های بلند شخص ننگرید؛ زیرا این چیزی است که به آن عادت کرده است و اگر آن را ترک کند، احساس وحشت می‌کند، بلکه به راستگویی وامانت‌داری او بنگرید.» ۲۰۱۶

(۵) ابراهیم بن محمد همدانی از امام جوادؑ از امام رضاؑ از امام موسی بن جعفرؑ از امام صادقؑ از امام باقرؑ از امام سجادؑ از امام حسینؑ ـ سرور جوانان اهل بهشت ـ از علیؑ ـ سرور جانشینان ـ از پیامبر اکرمﷺ ـ سرور پیامبران ـ روایت می‌کند که فرمود: «به زیادی نماز، روزه، زیادی حج، زکات، کارهای نیک و سروصداهای شبانهٔ آنان ننگرید، بلکه به راستگویی و امانت‌داری آنان بنگرید.» ۲۰۱۷

(۶) ابو ولّاد حنّاط از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «پدرم می‌فرمود: چهار چیز در هرکس باشد، ایمانش کامل می‌شود و اگر از فرق سر تا نوک پایش گناه باشد سبب کاستی آن نمی‌شود و آنها عبارتند از: راستگویی، پرداخت امانت به صاحبش، حیا و اخلاق نیکو.» ۲۰۱۸

(و ـ کا) هو[1] الصدق وأداء الأمانة والحياء وحسن الخلق. **أمالی ابن الطوسی ٤٤**: حدّثنا الشيخ السعيد أبو عليّ الحسن بن محمّد بن الحسن الطوسی‌ؒ عن شيخه‌ؒ قال: أخبرنا محمّد بن محمّد قال: أخبرنی أبوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه‌ؒ قال: حدّثنی أبی قال: حدّثنی سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن أبی ولّاد الحنّاط عن أبی عبدالله جعفر بن محمّد‌ؑ قال: أربع (وذكر مثله).

۲۰۱۹ ۲٤٦٧٦ (۷) **امالی الصدوق ۲٤۳**: حدّثنا الحسين بن أحمد بن ادريس قال: حدّثنا أبی عن محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعریّ عن محمّد بن آدم عن الحسن بن عليّ الخزّاز عن الحسين ابن أبی العلا عن الصادق جعفر بن محمّد‌ؑ قال: سمعته يقول: أحبّ العباد الى الله‌ؐ رجل صدوق فی حديثه محافظ على صلاته وما افترض الله عليه مع أداء الأمانة ثمّ قال‌ؑ: من أؤتمن على أمانة فأدّاها فقد حلّ ألف عقدة من عنقه من عقد النار فبادروا بأداء الأمانة فإنّ من أؤتمن على أمانة وكلّ به ابليس مائة شيطان من مردة أعوانه ليضلّوه ويوسوسوا اليه حتّى يهلكوه الّا من عصم الله‌ؐ **الاختصاص ۲٤۲**: الحسين بن ابی العلاء قال سمعت أبا عبدالله‌ؑ يقول: أحبّ العباد (وذكر نحوه) **المشكاة ۵۳**: نقلاً من (روضة الواعظين) قال: قال الصادق‌ؑ: أحبّ العباد (وذكر مثله).

۲۰۲۰ ۲٤٦٧٧ (۸) **كافی ۱۳۳/۵**: أبو عليّ الاشعریّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن صفوان بن يحيى عن اسحاق بن عمّار عن حفص بن قرط قال: قلت لأبی عبدالله‌ؑ امرأة بالمدينة كان الناس يضعون عندها الجواری فتصلحهنّ وقلنا: ما رأينا مثل ما صبّ عليها من الرزق فقال: انّها صدقت الحديث وأدّت الأمانة وذلك يجلب الرزق قال صفوان: وسمعته من حفص بعد ذلك.

۲۰۲۱ ۲٤٦٧٨ (۹) **كافی ۱۵۲/۲**: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن اسماعيل بن بزيع عن حنّان بن سدير عن أبيه عن أبی جعفر‌ؑ قال: قال أبو ذرّ‌ؓ: سمعت رسول الله‌ؐ يقول: حافّتا الصّراط[2] يوم القيامة الرّحِم والأمانة فاذا مرّ الوصول للرّحِم المؤدّی للأمانة نفذ الى الجنّة واذا مرّ الخائن للأمانة القطوع للرّحِم لم ينفعه معهما عمل وتكفّأ به الصراط فی النار.

---

۱. هی ـ يب.　　　۲. ای جانباه.

۲۰۱۹ (۷) حسین بن ابی العلا از امام صادق ؑ روایت می‌کند که فرمود: «محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند، انسان راستگو در گفتار و مراقب بر نماز و واجبات خداوند همراه با پرداخت امانت است. سپس فرمود: به هرکس امانتی سپرده شود و آن‌گاه آن را بپردازد، به یقین هزار گره از گره‌های آتش را از گردن خویش گشوده است، پس در پرداخت امانت شتاب کنید؛ زیرا هرکس بر امانتی امین شمرده شود، ابلیس صد شیطان از دستیاران سرکش خود را بر وی می‌گمارد تا او را گمراه و وسوسه کنند تا به هلاکت اندازند، مگر کسی که خداوند عزیز و باشکوه او را حفظ کند.»

۲۰۲۰ (۸) حفص بن قرط گوید: «به امام صادق ؑ گفتم: زنی در مدینه است که مردم کنیزان‌شان را نزد وی می‌گذارند و او آنها را اصلاح می‌کند و ما به یکدیگر می‌گوییم که هیچ‌کس را مثل او ندیده‌ایم که روزی بر او فرو ریزد.

امام ؑ فرمود: آن زن در گفتار راستگوست و امانت را می‌پردازد و این کار، روزی را زیاد می‌کند.»

۲۰۲۱ (۹) سدیر از امام باقر ؑ از ابوذر روایت می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «دو سوی صراط در روز قیامت، خویشاوندان و امانت است. پس هرگاه نیکوکار نسبت به خویشاوندان و پرداخت کنندهٔ امانت از روی آن عبور کند، به بهشت می‌رسد و وقتی خائن به امانت و قطع کنندهٔ پیوند خویشاوندی از روی آن عبور کند، با این دو کار هر کاری که انجام داده به او سود نمی‌رساند و صراط، وی را در آتش سرنگون می‌کند.»

۲۰۲۲ ۳٤٦٧۹ (۱۰) **مستدرک ٦/١٤**: الحسين بن سعيد في كتاب الزهد عن **حنّان** بن سدير عن أبيه عن أبي جعفر ﷺ قال: قال رسول اللّهﷺ: على حافّتي الصراط يوم القيامة الرَّحِم والأمانة فاذا مرّ عليه الوصول[۱] للرَّحِم والمؤدّي للأمانة لم يتكفأ به في النار.

۲۰۲۳ ۳٤٦۸۰ (۱۱) **تهذيب ٦/٣٥٠**: الحسن بن محبوب عن محمّد بن الفضيل عن **موسى** بن بكر عن أبي ابراهيمﷺ قال: أهل الأرض مرحومون ما يخافون،[۲] وأدّوا الأمانة وعملوا بالحقّ **المشكاة ٥٢**: من كتاب المحاسن عن الكاظمﷺ قال أنّ أهل الأرض لمرحومون (وذكر مثله).

۲۰۲٤ ۳٤٦۸۱ (۱۲) **أمالي المفيد ۲۲۷**: قال: أخبرني أبوالحسن عليّ بن خالد المراغيّ قال: حدّثنا القاسم بن محمّد بن حمّاد قال: حدّثنا عبيد بن يعيش قال: حدّثنا يونس بن بكير قال: أخبرنا يحيى ابن أبي حيّة أبو جناب الكلبي عن أبي العالية قال: سمعت **أبا أمامة** يقول: قال رسول اللّهﷺ ستّ من عمل بواحدة منهنّ جادَلَتْ عنه يوم القيامة حتّى تُدخله الجنّة تقول أي ربّ قد كان يعمل بي في الدنيا: الصلاة والزكاة والحجّ والصيام وأداء الأمانة وصلة الرحم.

۲۰۲٥ ۳٤٦۸۲ (۱۳) **الجعفريّات ١٦٦**: باسناده عن عليّﷺ من آوى اليتيم، ورحم الضعيف، وارتفق على والديه،[۳] ورفق على ولده، ورفق بمملوكه أدخله اللّه تعالى في رضوانه، ويسرّ عليه رحمته، ومن كفّ غضبه، وبسط رضاه، وبذل معروفه ووصل رحمه، وأدّىٰ أمانته جعله اللّه تعالى في نوره الأعظم يوم القيامة.

۲۰۲٦ ۳٤٦۸۳ (۱٤) **المشكاة ٥٣**: نقلاً من كتاب المحاسن عن بعض أصحابه رفعه قال: **قال لابنه**: يا بنيّ اداء[٤] الأمانة تسلم لك دنياك وآخرتك وكن أميناً تكن غنيّاً.

۲۰۲۷ ۳٤٦۸٤ (۱٥) **مستدرك ٨/١٤**: القطب الراوندي في قصص الأنبياء بإسناده الى الصدوق عن أبيه عن سعد بن عبداللّه عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن أخيه عن أبيه

---

١. الموصل ـ خ. ٢. ما تحابّوا ـ المشكاة. ٣. والده ـ خ.
٤. أدّ الأمانة ـ ك.

۲۰۲۲ (۱۰) سدیر از امام باقرؑ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «در روز قیامت در دو سوی صراط، خویشاوندان و امانت قرار دارند. پس هرگاه نیکی کننده به خویشان و پرداخت کنندهٔ امانت از روی آن عبور کند، او را به آتش نمی‌اندازد.»

۲۰۲۳ (۱۱) موسی بن بکر از امام موسی بن جعفرؑ روایت می‌کند که فرمود: «تا وقتی که اهل زمین بترسند و امانت را به اهلش بپردازند و به حقّ عمل کنند، مورد رحمت قرار دارند.»

در گزارش دیگر به‌جای «بترسند»، «همدیگر را دوست بدارند» آمده است.

۲۰۲۴ (۱۲) ابو امامه روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «شش کار است که هرکس به یکی از آنها عمل کند، روز قیامت از وی دفاع می‌کند تا او را وارد بهشت کند. می‌گوید: ای پروردگار! وی در دنیا به من عمل می‌کرد. آن شش کار عبارتند از: نماز، زکات، حج، روزه، پرداخت امانت و نیکی به خویشاوندان.»

۲۰۲۵ (۱۳) در کتاب جعفریات از علیؑ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس یتیم را پناه دهد، به ناتوان رحم کند، به پدر و مادرش کمک کند و به فرزند و برده‌اش مهربانی کند، خداوند تعالی او را در رضایت و خشنودی خود وارد می‌کند و رحمتش را به او می‌رساند و هرکس خشم خویش را بازدارد و خشنودی‌اش را بگستراند، نیکی‌اش را ببخشد، به خویشاوندانش نیکی کند و امانتش را بپردازد، روز قیامت خداوند او را در روشنایی بزرگ خود قرار می‌دهد.»

۲۰۲۶ (۱۴) در کتاب المشکاة به نقل از کتاب المحاسن روایت می‌شود که امامؑ به فرزندش فرمود: «ای فرزندم! امانت را بپرداز تا دنیا و آخرتت سالم بماند و امانت‌دار باش تا بی‌نیاز باشی.»

۲۰۲۷ (۱۵) جابر از امام باقرؑ روایت می‌کند که لقمان به فرزندش فرمود: «فرزندم! با صد نفر همنشینی و رفاقت کن و با یک تن دشمنی نکن. فرزندم! تنها بهره و اخلاق، برای تو مفید و سودمند است و

عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر ﷺ قال قال لقمان لابنه يا بنيّ: صاحب مائة ولا تعاد واحداً، يا بنيّ انّما هو خلاقك وخُلقك فخلاقك دينك، وخُلقك بينك وبين الناس، فلا تتبغّض اليهم وتعلّم محاسن الأخلاق، يا بنيّ كن عبداً للأخيار ولا تكن ولداً للأشرار، يا بنيّ أدّ الأمانة تسلم لك دنياك وآخرتك وكن اميناً فإنّ اللّه تعالى لا يحبّ الخائنين.

۲۰۲۸ ۳٤٦٨٥ (١٦) **قرب الاسناد** ١١٦: الحسن بن ظريف عن **الحسين** بن علوان عن جعفر عن أبيه قال: قال رسول اللّهﷺ الأمانة تجلب الغنى والخيانة تجلب الفقر.

۲۰۲۹ ۳٤٦٨٦ (١٧) **الغرر** ٤٠: قال عليّ ﷺ: الأمانة فضيلة لمن أدّاها.

۲۰۳۰ ۳٤٦٨٧ (١٨) **العوالى** ٢٥٠/٣: روى أنس بن مالك وابيّ بن كعب وأبو هريرة كلّ واحد على الانفراد عن النبيّﷺ أنّه قال: ادّ الأمانة الى من ائتمنك ولا تخُن من خانك.

۲۰۳۱ ۳٤٦٨٨ (١٩) **وفيه** ٢٥٠/٣: وكان عندهﷺ ودائع بمكّة فلمّا أراد أن يهاجر ودّعها امّ أيمن وأمر عليّاً ﷺ بردّها على أصحابها.

۲۰۳۲ ۳٤٦٨٩ (٢٠) **وفيه** ٢٥١/٣: وروى **سمرة** عنهﷺ أنّه قال: على اليد ما أخذت حتّى تؤدّى. **مستدرك** ٨/١٤: ورواه الشيخ أبوالفتوح في تفسيره عنه ﷺ مثله وفيه: حتّى تؤدّيه.

۲۰۳۳ ۳٤٦٩٠ (٢١) **المشكاة** ٥٢: (نقلاً من كتاب المحاسن) وسئل أبو عبداللّه ﷺ عن قول اللّه ﷻ ﴿إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ﴾ ما الذى عرض عليهنّ وما الذى حمل الانسان وما كان هذا قال: فقال: عرض عليهنّ الأمانة بين الناس وذلك حين خلق الخلق.

۲۰۳٤ ۳٤٦٩١ (٢٢) **نهج البلاغة** ٦٣٦: من كلام له ﷺ كان يوصى به أصحابه تعاهدوا أمر الصلاة وحافظوا عليها (الى أن قال): ثمّ أداء الأمانة فقد خاب من ليس من أهلها انّها عرضت على السّموات المبنيّة والأرضين المدحوّة والجبال ذات الطول المنصوبة فلا أطول ولا أعرض ولا أعلى ولا أعظم منها ولو امتنع شيء بطول أو عرض أو قوّة أو عزّ لا متنعن ولكن أشفقن من العقوبة وعقلن ما جهل من هو أضعف منهنّ وهو الانسان انّه كان ظلوماً جهولاً.

۲۰۳٥ ۳٤٦٩۲ (٢٣) **مستدرك** ٦/١٤: السيّد فضل اللّه **الراونديّ** في نوادره باسناده الصحيح عن موسى بن جعفر عن أبيه عن آبائهﷺ قال: قال رسول اللّهﷺ لا ايمان لمن لا أمانة له.

بهره‌ات دین توست و اخلاقت رابطهٔ میان تو و مردم. پس با آنان دشمنی نکن و زیبایی‌های اخلاق را فراگیر. فرزندم! بردهٔ نیکان باش ولی فرزند اشرار مباش. فرزندم! امانت را بپرداز تا دنیا و آخرتت سالم بماند و امانت‌دار باش که خداوند خیانتکاران را دوست ندارد.»

۲۰۲۸ (۱۶) حسین بن علوان از امام صادق﷣ از پدرش روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «امانت‌داری، توانگری به دنبال دارد و خیانت، تنگدستی.»

۲۰۲۹ (۱۷) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم روایت می‌شود که امیر مؤمنان﷣ فرمود: «امانت، فضیلتی است برای کسی که آن را بپردازد.»

۲۰۳۰ (۱۸) انس بن مالک، ابی بن کعب و ابو هریره هر یک جداگانه روایت می‌کنند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «امانت را بپرداز به کسی که تو را امین دانست و خیانت نکن به کسی که به تو خیانت کرد.»

۲۰۳۱ (۱۹) در کتاب العوالی روایت می‌شود که: «امانت‌هایی از مردم مکه نزد پیامبر اکرمﷺ بود. هنگام هجرت آنها را به امّ‌ایمن سپرد و به علی﷣ دستور داد آنها را به صاحبان‌شان بازگرداند.»

۲۰۳۲ (۲۰) سمره از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «انسان، ضامن و عهده دار هر چیزی است که بر آن تسلط یابد تا وقتی که آن را به صاحبش برساند.»

۲۰۳۳ (۲۱) در کتاب المشکاة به نقل از کتاب المحاسن روایت می‌شود که از امام صادق﷣ سؤال شد: «در این سخن خداوند: «ما این امانت را بر... پیشنهاد کردیم»، چه چیزی را به آنان پیشنهاد کرد و چه چیزی را انسان پذیرفت و آن چیست؟

امام﷣ فرمود: امانت‌داری میان مردم را به آنان پیشنهاد کرد و این کار در هنگام آفرینش موجودات بود.»

۲۰۳۴ (۲۲) در نهج البلاغه روایت می‌شود که علی﷣ در سفارش به یارانش فرمود: «در کار نماز مراقبت و بر آن محافظت کنید... سپس پرداخت امانت، به تحقیق خیانتکار، زیان‌کار است. به درستی که امانت‌داری به آسمان‌های مستحکم و زمین‌های گسترده و کوه‌های برافراشتهٔ استوار پیشنهاد شد که مرتفع‌تر، گسترده‌تر، بالاتر و بزرگ‌تر از آنها نیست و اگر قرار بود موجود بلند یا گسترده یا نیرومند یا عزیزی از پذیرش آن خودداری کند، به تحقیق اینها خودداری کردند و از مجازات ترسیدند و درک کردند آنچه ناتوان‌تر از آنان به آن جاهل بود که آن انسان است: همانا او بسیار ستمگر و نادان است.»

۲۰۳۵ (۲۳) سید فضل الله راوندی در کتاب نوادر خود از امام موسی بن جعفر﷣ از پدرش از نیاکانش﷩ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «کسی که امانت‌دار نیست، ایمان ندارد.»

۲۰۳۶ (۲۴) **کافی ۵/۱۳۲**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير **الخصال ۱۲۳**: حدّثنا أبي ﷺ قال: حدّثني عليّ بن موسى بن جعفر بن أبي جعفر الكميدانيّ عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد ابن أبي عمير عن الحسين بن مصعب (الهمدانيّ ـ كا ـ الخصال) قال: سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول: ثلاثة لا عذر لأحد فيها: أداء الأمانة الى البرّ والفاجر والوفاء بالعهد للبرّ[1] والفاجر وبرّ الوالدين برّين كانا أو فاجرين. **المشكاة ۵۳**: من سائر الكتب قال أبو عبدالله ﷺ ثلاثة لابدّ من أدائهنّ على كلّ حال الأمانة الى البرّ والفاجر وذكر مثله. **تهذيب ۶/۳۵۰**: الحسين بن سعيد عن ابن ابی عمیر عن الحسين بن مصعب مثله بتقديم وتأخير. **كافى ۲/۱۶۲**: عليّ بن ابراهيم عن أبيه ومحمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد جميعاً عن ابن محبوب عن مالك بن عطيّة عن **عنبسة** بن مصعب عن أبي جعفر ﷺ قال ثلاث لم يجعل الله ﷻ لأحد فيهنّ رخصة أداء الأمانة (وذكر مثله). **الخصال ۱۲۸**: حدّثنا أبي ﷺ قال: حدّثنا عبدالله بن جعفر الحميريّ عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب عن الحسن بن محبوب عن مالك بن عطيّة عن عنبسة بن مصعب قال سمعت أبا عبدالله ﷺ يقول: ثلاث لم يجعل الله لأحد من الناس فيهنّ رخصة برّ الوالدين (وذكر مثله بتقديم وتأخير). **وسائل ۱۹/۷۱**: ورواه الصدوق في المجالس عن أبيه عن عليّ بن موسى الكمنداني عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن أبي عمير.
۲۴۶۹۳

۲۰۳۷ (۲۵) **العيون ۱/۵۴**: حدّثنا أحمد بن الحسن القطّان قال: حدّثنا أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبدالله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول قال: حدّثنا عبدالله[2] بن أبي الهزيل وسألته عن الامامة فيمن تجب وما علامة من تجب له الامامة فقال: انّ الدليل على ذلك (الى أن قال) من مات ولا[3] يعرفهم مات ميتة جاهليّة ودينهم الورع والعفّة والصّدق والصلاح والاجتهاد وأداء الأمانة الى البرّ والفاجر وطول السجود وقيام الليل واجتناب المحارم وانتظار الفرج بالصبر وحسن الصحبة وحسن الجوار ثمّ قال تميم بن بهلول: حدّثني أبو معاوية عن الأعمش عن جعفر بن محمّد ﷺ في الامامة (مثله سواء).
۲۴۶۹۴

---

۱. الى البرّ ـ كا ج ۵.
۲. عن أبي معاوية عن الأعمش ـ ئل.
۳. ولم ـ خ.

۲۰۳۶ (۲۴) حسین بن مصعب همدانی از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «سه چیز است که هیچ‌کس نسبت به آنها معذور نیست: پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار، وفای به پیمان برای نیکوکار و تبهکار و نیکی به پدر و مادر، خواه نیکوکار باشند یا تبهکار.»

در کتاب المشکاة از امام صادق﷣ روایت می‌شود که فرمود: «سه کار است که در هر حال چاره‌ای از انجام‌شان نیست: پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار...»

ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

عنبسة بن مصعب از امام باقر﷣ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند در سه کار برای هیچ‌کس رخصت قرار نداده است...» ادامهٔ حدیث، همانند حدیث پیشین است.

این حدیث از عنبسة بن مصعب از امام صادق﷣ نیز با اندکی تفاوت روایت شده است. همچنین از محمد بن ابی عمیر نیز روایت شده است.

۲۰۳۷ (۲۵) تمیم بن بهلول از ابو معاویه از اعمش روایت می‌کند که از امام صادق﷣ سؤال کردم: «امام کیست و نشانهٔ امامت وی چیست؟

امام﷣ فرمود: دلیل بر آن... هرکس بدون شناخت امامان﷣ بمیرد، همانند زمان جاهلیت مرده است و آیین امامان، پرهیز از گناهان، خویشتن‌داری، راستگویی، خوبی، تلاش، پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار، سجده‌های بلند، عبادت شبانه، دوری از گناهان، انتظار فرج از راه صبر و همنشینی نیکو و خوب همسایه‌داری است.»

۲۰۳۸ ۲۴۶۹۵ (۲۶) **الدعائم** ۴۹۱/۲: روینا عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: الأمانة تؤدّى الى البرّ والفاجر.

۲۰۳۹ ۲۴۶۹۶ (۲۷) **الدعائم** ۴۸۸/۲: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه قال: النّاس كلّهم في دار الاسلام المخالفون وغيرهم أهل هُدْنَةٍ تردّ ضالّتهم وتؤدّىٰ أمانتهم ويُوفىٰ بعهدهم، انّ الأمانة تُؤدّىٰ الى البرّ والفاجر والعهد يُوفىٰ به للبرّ والفاجر فأدّ الأمانة الى من ائتمنك ولا تخن (الأمانة ـ خ) من خانك ولا تأخذ ممّن جحدك مالاً لك عليه شيئاً بوجه خيانة.

۲۰۴۰ ۲۴۶۹۷ (۲۸) **الاختصاص** ۲۴۱: قال الصادق ﷺ: انّ اللّه تبارك وتعالى أوجب عليكم حبّنا وموالاتنا وفرض عليكم طاعتنا ألا فمن كان منّا فليقتد بنا وانّ من شأننا الورع والاجتهاد وأداء الأمانة الى البرّ والفاجر وصلة الرحم واقراء الضيف والعفو عن المسيء ومن لم يقتد بنا فليس منّا وقال: لا تسفهوا فانّ أئمّتكم ليسوا بسفهاء.

۲۰۴۱ ۲۴۶۹۸ (۲۹) **فيه** ۲۴۱: قال الصادق ﷺ أدّوا الأمانة الى البرّ والفاجر فلو انّ قاتل عليّ ﷺ ائتمنني على امانة لأدّيتها إليه وقال ﷺ أدّوا الأمانة ولو الى قاتل الحسين بن عليّ ﷺ.

۲۰۴۲ ۲۴۶۹۹ (۳۰) **مستدرك** ۱۱/۱۴: القطب الراوندي في لبّ اللباب عن النبيّ ﷺ قال: انّ ثلاثة أشياء تؤدّىٰ الى البرّ والفاجر الرحم تواصل برّة أو فاجرة والأمانة والعهد.

۲۰۴۳ ۲۴۷۰۰ (۳۱) **بشارة المصطفى** ۲۹: أخبرنا الشيخ أبو البقاء ابراهيم بن الحسين بن ابراهيم البصريّ قال: حدّثنا أبوطالب محمّد بن الحسن بن عتبة قال: حدّثنا أبو الحسن محمّد بن الحسين بن أحمد قال: أخبرنا محمّد بن وهبان الدبيلي قال: حدّثنا عليّ بن أحمد بن كثير العسكري قال: حدّثني أحمد بن المفضّل أبو سلمة الاصفهاني قال: أخبرني راشد[1] بن عليّ بن وائل القرشي قال: حدّثني عبداللّه بن حفص المدني قال: أخبرني محمّد بن اسحاق عن سعيد[2] بن زيد بن أرطاة قال: لقيت كميل بن زياد وسألته عن فضل أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب ﷺ فقال: ألا اخبرك بوصيّة أوصاني بها يوماً هي خير لك من الدنيا بما فيها فقلت: بلى قال: قال لي: (الى أن قال): يا كميل افهم واعلم انّا لا نرخّص في ترك أداء

---

۱. عن أبي راشد ـ خ. ۲. سعد ـ خ.

۲۰۳۸ (۲۶) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امام صادق﷣ فرمود: «امانت به نیکوکار و تبهکار پرداخت می‌شود.»

۲۰۳۹ (۲۷) در همان کتاب از امام صادق﷣ روایت می‌شود که فرمود: «در کشور اسلامی همهٔ مردم ـ اعم از اهل سنت و کافران در حال صلح ـ گمشده‌شان تحویل داده می‌شود و امانت‌های‌شان پرداخت و به پیمان های‌شان عمل می‌شود، همانا امانت به نیکوکار و تبهکار پرداخت و به پیمان با نیکوکار و تبهکار عمل می‌شود. کسی که تو را امین دانست، امانتش را بازگردان و در امانت کسی که به تو خیانت کرده، خیانت نکن و از کسی که مالی را از تو انکار کرده است، چیزی از راه خیانت برمدار.»

۲۰۴۰ (۲۸) در کتاب الاختصاص از امام صادق﷣ روایت می‌شود که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی دوستی و ولایت ما را بر شما واجب کرد و پیروی از ما را بر شما فریضه قرار داد، بدانید که هرکس از ماست، باید به ما اقتدا کند. همانا پرهیز از گناهان، تلاش، پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار، نیکی به خویشان، پذیرایی از مهمان و بخشش گناهکار، از کارها و خصلت‌های ماست و هرکس به ما اقتدا نکند از ما نیست.»

و فرمود: «سفیه و سبک مغز نباشید چرا که پیشوایان‌تان سفیه نیستند.»

۲۰۴۱ (۲۹) در همان کتاب از امام صادق﷣ روایت می‌شود که فرمود: «امانت را به نیکوکار و تبهکار بپردازید. اگر قاتل علی﷣ امانتی به من می‌سپرد، آن را به وی بازمی‌گردانم و فرمود: امانت را ـ حتی به قاتل حسین بن علی﷣ ـ بپردازید.»

۲۰۴۲ (۳۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «سه چیز دربارهٔ نیکوکار و تبهکار انجام می‌شود: نیکی به خویشاوندان؛ نیکوکار باشند یا تبهکار، پرداخت امانت و وفای به پیمان.»

۲۰۴۳ (۳۱) سعید بن زید بن ارطاة گوید: «با کمیل بن زیاد دیدار کردم و از وی دربارهٔ فضایل علی﷣ پرسش کردم. کمیل گفت: آیا می‌خواهی سفارشی را که یک روز به من کرد به تو بگویم که برای تو بهتر است از همهٔ دنیا و آنچه در آن است؟

گفتم: آری.

کمیل گفت: امیر مؤمنان﷣ به من فرمود: ای کمیل! بدان و بیندیش که ما هرگز به کسی اجازهٔ

الأمانات لأحد من الخلق فمن روى عنّي في ذلك رخصة فقد أبطل وأثم وجزاؤه النّار بما كذب، أقسم لسمعت رسول اللّهﷺ يقول لي قبل وفاته بساعة مراراً ثلاثاً: يا أبا الحسن أدّ الأمانة الى البرّ والفاجر فيما قلّ وجلّ في الخيط والمخيط الخبر. مستدرك ۱۲/۱٤: ورواه في نهج البلاغة كما يوجد في بعض النسخ.

٢٠٤٤ ٢٤٧٠١ (٣٢) **كافي** ١٠٤/٢: محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن عليّ بن الحكم عن **الحسين** بن أبي العلاء عن أبي عبداللّه ﷺ قال انّ اللّه ﷻ لم يبعث نبيّاً الّا بصدق الحديث وأداء الأمانة الى البرّ والفاجر. **المشكاة** ٥٢: من كتاب المحاسن عن ابي عبداللّه ﷺ نحوه الى قوله الأمانة.

٢٠٤٥ ٢٤٧٠٢ (٣٣) **تهذيب** ٣٥١/٦: محمّد بن يعقوب عن **كافي** ١٣٣/٥: عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن اسماعيل بن مرّار عن يونس عن **عمر** بن أبي حفص قال: سمعت أبا عبداللّه ﷺ يقول: اتّقوا اللّه وعليكم بأداء الأمانة الى من ائتمنكم فلو أنّ قاتل عليّ (بن ابيطالب ـ كا) ﷺ ائتمنني على (أداء ـ يب) أمانة لأدّيتها اليه. **امالي الصدوق** ٢٠٤: حدّثنا ابي ﷺ قال حدّثنا سعد بن عبداللّه عن ابراهيم بن هاشم عن اسماعيل بن مرّار عن يونس بن عبدالرحمان عن عمر بن يزيد نحوه.

٢٠٤٦ ٢٤٧٠٣ (٣٤) **كافي** ١٣٣/٥: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ٣٥١/٦: أحمد بن محمّد عن محمّد بن سنان عن **عمّار** بن مروان قال: قال أبو عبداللّه ﷺ في وصيّة له: اعلم أنّ ضارب عليّ ﷺ بالسيف وقاتله لو ائتمنني (على سيف ـ يب) (واستنصحني ـ كا) و[1] استشارني ثمّ قبلت ذلك منه لأدّيت اليه الأمانة.

٢٠٤٧ ٢٤٧٠٤ (٣٥) **المشكاة** ٥٢: من كتاب المحاسن عن أبي عبداللّه ﷺ قال: اتّقوا اللّه وعليكم بأداء الأمانة الى من ائتمنكم فلو أنّ قاتل عليّ ائتمنني على الأمانة لأدّيتها اليه.

٢٠٤٨ ٢٤٧٠٥ (٣٦) فيه ٥٢: عن **عبداللّه** بن سنان قال: دخلت على أبي عبداللّه ﷺ وقد صلّى العصر وهو جالس مستقبل القبلة في المسجد فقلت: يا ابن رسول اللّه انّ بعض السلاطين يأمننا

---

١. أو ـ يب.

نپرداختن امانت‌ها را نمی‌دهیم. پس هرکس اجازهٔ مرا در این باره روایت کند، سخن باطلی گفته و گناهکار است و کیفر دروغش آتش است. سوگند یاد می‌کنم که پیامبر اکرمﷺ در لحظه‌ای پیش از رحلت سه مرتبه به من فرمود: ای ابوالحسن! امانت را به نیکوکار و تبهکار بپرداز، خواه کم باشد یا زیاد حتی در نخ و سوزن...»

۲۰۴۴ (۳۲) حسین بن ابی العلاء از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «خداوند هیچ پیامبری را برنمی‌انگیزد مگر به راستگویی و پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار.» این حدیث در کتاب المشکاة بدون: «به نیکوکار و تبهکار» آمده است.

۲۰۴۵ (۳۳) عمر بن ابی حفص از امام صادقؑ روایت می‌کند که فرمود: «از خدا پروا کنید و بر شما باد به پرداخت امانت به کسی که شما را امین قرار داد. پس اگر قاتل علیؑ امانتی به من بسپارد، آن را به وی تحویل می‌دهم.»

۲۰۴۶ (۳۴) عمار بن مروان روایت می‌کند که امام صادقؑ در یکی از وصیت هایش فرمود: «بدان که زنندهٔ علیؑ با شمشیر و کشندهٔ وی اگر شمشیری نزد من به امانت سپارد و با من مشورت کند و من آن را بپذیرم، امانتش را به وی بازمی‌گردانم.»

۲۰۴۷ (۳۵) در کتاب المشکاة به گزارش از کتاب المحاسن از امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمود: «تقوای الهی پیشه کنید و بر شما باد به پرداخت امانت به کسی که شما را امین دانسته پس اگر قاتل علیؑ امانتی به من بسپارد، آن را به وی بازمی‌گردانم»

۲۰۴۸ (۳۶) عبدالله بن سنان گوید: «در حالی که امام صادقؑ پس از انجام نماز عصر در مسجد به طرف قبله نشسته بود، نزد وی رفتم و به او گفتم: ای فرزند رسول خداﷺ! یکی از حاکمان، ما را بر اموال خود امین می‌داند و آنها را نزد ما امانت می‌سپارد و او به شما خمس نمی‌دهد آیا اموالش را به ... بپردازم؟

على الأموال يستودعناها وليس يدفع اليكم خمسكم أفنؤدّيها اليهم؟ قال: وربّ هذه القبلة (ثلاث مرّات) لو أنّ ابن ملجم قاتل أبى ـ فانّى أطلبه يتستّر[۱] لأنّه قتل أبى ـ ائتمننى على الأمانة لأدّيتها اليه.

۲۰۴۹ ۲۴۷۰۶ (۳۷) **أمالى الصدوق** ۲۰۳: حدّثنا أبى قال: حدّثنا علىّ بن موسى بن جعفر بن أبى جعفر الكميدانى عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن أبى عمير عن الحسين بن مصعب الهمدانى قال: سمعت الصادق جعفر بن محمّد عليه السلام يقول: أدّوا الأمانة ولو الى قاتل الحسين بن علىّ عليه السلام.

۲۰۵۰ ۲۴۷۰۷ (۳۸) **فيه** ۲۰۴: حدثنا جعفر بن محمّد بن مسرور قال: حدّثنا الحسين بن محمّد بن عامر عن عمّه عبداللّه بن عامر عن محمّد بن أبى عمير عن هشام بن الحكم عن حمران بن أعين عن أبى حمزة الثمالىّ قال: سمعت سيّد العابدين علىّ بن الحسين بن علىّ بن أبى طالب عليه السلام يقول لشيعته: عليكم بأداء الأمانة فو الّذى بعث محمّداً بالحقّ نبيّاً لو أنّ قاتل أبى الحسين بن علىّ بن أبى طالب عليه السلام ائتمننى على السيف الّذى قتله به لأدّيته اليه.

۲۰۵۱ ۲۴۷۰۸ (۳۹) **الدعائم** ۴۸۵/۲: عن جعفر بن محمّد صلوات اللّه عليهما أنّه قال: أدّوا الأمانة ولو الى قاتل الحسن[۲] بن علىّ فمن نال[۳] من رجل مسلم شيئاً من عرض أو مال وجب عليه الاستحلال من ذلك والتنصّل[۴] من كلّ ما كان منه اليه وان كان قد مات فليتنصّل من المال الى ورثته وليَتُبْ الى اللّه تعالى ممّا أتى اليه حتّى يطلع اللّه تعالى عليه بالندم والتوبة والتّنصّل، ثمّ قال عليه السلام: ولست آخذ بتأويل الوعيد فى أموال الناس ولكنّى أرى أن تؤدّى اليهم ان كانت قائمة فى يدى من اغتصبها (و ـ خ) يتنصّل اليهم منها وان فاتها[۵] المغتصب أعطى العوض منها فان لم يعرف أهلها تصدّق بها عنهم على الفقراء والمساكين وتاب الى اللّه تعالى ممّا فعل.

---

۱. أطلبه بترة ـ ك والترة: الطلب بالثار.
۲. الحسين ـ ك.
۳. تناول ـ خ.
۴. الانتصال ـ خ. تنصّل منه: اى برئ.
۵. فوّتها ـ خ.

امام﷣ سه مرتبه فرمود: سوگند به پروردگار این قبله! آن‌گاه ادامه داد: اگر ابن‌ملجم ـ قاتل پدرم که من به دلیل کشتن پدرم به دنبالش هستم و او مخفی می‌شود ـ امانتی را به من بسپارد به وی تحویل می‌دهم.»

۲۰۴۹ (۳۷) حسین بن مصعب همدانی از امام صادق﷣ روایت می‌کند که فرمود: «امانت را حتی به قاتل حسین بن علی﷣ بپردازید.»

۲۰۵۰ (۳۸) ابوحمزه ثمالی از امام سجاد﷣ روایت می‌کند که به شیعیان خود فرمود: «بر شما باد به پرداخت امانت. سوگند به خدایی که محمدﷺ را به حق به پیامبری مبعوث کرد! اگر قاتل پدرم ـ حسین بن علی بن ابیطالب﷣ ـ شمشیری را که با آن پدرم را کشت نزد من امانت گذارد، به وی تحویل می‌دهم.»

۲۰۵۱ (۳۹) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق﷣ روایت می‌شود که فرمود: «امانت را حتی به قاتل حسین (حسن) بن علی﷣ بپردازید. هرکس به چیزی از آبرو یا مال مسلمانی دستبرد زند، واجب است از حقّی که آن شخص برعهده وی دارد، از او درخواست حلالیت کند و از مسئولیت آن بیرون آید و پس از مرگ وی، نسبت به مال با وارثانش حساب خود را پاک کند و نسبت به کارهایی که با او انجام داده، باید در پیشگاه خداوند توبه کند تا پروردگار از پشیمانی و توبه و بیزاری وی از کارهای گذشته‌اش آگاه شود.

سپس فرمود: من تهدیدهای خداوند را دربارهٔ مال مردم تفسیر و توجیه نمی‌کنم ولی نظرم این است که اگر مال مردم در دست غاصب آن موجود است، آن را به آنان بپردازد و از زیر بار مسئولیت آن خارج شوند و اگر از دست غاصب بیرون رفته است عوض آن را بپردازد و اگر صاحبانش را نمی‌شناسد، از طرف آنان به نیازمندان و بینوایان صدقه دهد و از کارهای خود در پیشگاه خداوند توبه کند.»

۲۰۵۲ ۲۴۷۰۹ (۴۰) **المشکاة ۵۲**: من کتاب المحاسن عن أبی عبداللّه ﷺ قال: أدّوا الأمانة ولو الیٰ قاتل الحسین بن علیّ ﷺ.

۲۰۵۳ ۲۴۷۱۰ (۴۱) **کافی ۱۳۳/۵**: عدّة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن القاسم بن یحیی عن جدّه الحسن بن راشد عن محمّد بن مسلم عن أبی عبداللّه ﷺ قال: قال أمیرالمؤمنین صلوات اللّه علیه أدّوا الأمانة ولو الیٰ قاتل ولد الانبیاء.

۲۰۵۴ ۲۴۷۱۱ (۴۲) **الخصال ۶۱۴**: بالاسناد المتقدّم فی باب فضل الصلاة عن علیّ ﷺ فی حدیث الاربعمأة انّه قال: أدّوا الأمانة الی من ائتمنکم ولو الی قتلة أولاد الانبیاء ﷺ.

۲۰۵۵ ۲۴۷۱۲ (۴۳) **کافی ۲۳۶/۸**: أبو علیّ الأشعریّ عن محمّد بن عبدالجبّار عن ابن فضّال عن ابراهیم بن أخی أبی شبل عن أبی شبل قال: قال لی أبوعبداللّه ﷺ ابتداءاً منه: أحببتمونا وأبغضنا الناس وصدّقتمونا وکذّبنا النّاس ووصلتمونا وجفانا الناس فجعل اللّه محیاکم محیانا ومماتکم مماتنا أما واللّه مابین الرجل وبین أن یقرّ اللّه عینه الّا أن تبلغ نفسه هذا المکان وأومأ بیده الی حلقه فمدّ الجلدة، ثمّ أعاد ذلک فواللّه ما رضی حتّی حلف لی فقال: واللّه الّذی لا اله الّا هو لحدّثنی أبی محمّد بن علیّ ﷺ بذلک یا أبا شبل، أما ترضون أن تصلّوا ویصلّوا فیقبل منکم ولا یقبل منهم أما ترضون أن تزکّوا ویزکّوا فیقبل منکم ولا یقبل منهم أما تروضون أن تحجّوا ویحجّوا فیقبل اللّه جلّ ذکره منکم ولا یقبل منهم واللّه ما تقبل الصّلاة الّا منکم ولا الزکاة الّا منکم ولا الحجّ الّا منکم فاتّقوا اللّه ﷻ فانّکم فی هدنة وأدّوا الأمانة فاذا تمیّز الناس فعند ذلک ذهب کلّ قوم بهواهم وذهبتم بالحقّ ما أطعتمونا ألیس القضاة والأمراء وأصحاب المسائل منهم قلت: بلی قال ﷺ: فاتّقوا اللّه ﷻ فانّکم لا تطیقون الناس کلّهم انّ الناس أخذوا هاهنا وهاهنا وانّکم أخذتم حیث أخذ اللّه ﷻ انّ اللّه ﷻ اختار من عباده محمّداً ﷺ فاخترتم خیرة اللّه فاتّقوا اللّه وأدّوا الأمانات إلی الأسود والأبیض وان کان حروریّاً وان کان شامیّاً. **کافی ۲۳۷/۸**: عدّة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن فضّال عن إبراهیم بن أخی أبی شبل عن أبی شبل عن أبی عبداللّه ﷺ مثله.

۲۰۵۲ (۴۰) در کتاب المشکاة به نقل از کتاب محاسن از امام صادق روایت می‌شود که فرمود: «امانت را حتی به قاتل حسین بن علی بپردازید.»

۲۰۵۳ (۴۱) محمد بن مسلم از امام صادق روایت می‌کند که امیر مؤمنان فرمود: «امانت را حتی به قاتل فرزندان پیامبران بپردازید.»

۲۰۵۴ (۴۲) در کتاب الخصال از علی روایت می‌شود که در حدیث چهار صدگانه فرمود: «امانت را به کسی که شما را امین دانسته بپردازید، هرچند قاتل فرزندان پیامبران باشد.»

۲۰۵۵ (۴۳) ابو شبل گوید: «امام صادق بدون پیشینه سؤال فرمود: شما ما را دوست دارید و مردم با ما دشمنند. شما ما را تصدیق می‌کنید و مردم تکذیب می‌کنند و شما به ما نیکی می‌کنید و مردم به ما جفا می‌کنند؛ از این رو خداوند زندگی شما را همانند زندگی ما و مرگ شما را همانند مرگ ما قرار داد. آن‌گاه اشاره به زیر گلوی خود کرد و پوست آن را کشید و رها کرد و فرمود: به خدا سوگند! بدان که میان هر یک از شما و میان روشنی چشمش این مقدار فاصله است که جانش به اینجا رسد. امام این جمله را دوبار تکرار کرد ولی به خدا سوگند راضی نشد تا این‌که سوگند یاد کرد و فرمود: سوگند به خداوندی که معبودی جز اونیست، پدرم محمد بن علی این را برای من روایت کرد. ای ابوشبل! آیا خشنود نیستید از این‌که شما و آنها نماز می‌خوانید و نماز شما پذیرفته می‌شود و از آنها پذیرفته نمی‌شود؟ آیا خشنود نیستید از این‌که شما و آنها زکات می‌پردازید و زکات شما پذیرفته می‌شود و از آنها پذیرفته نمی‌شود؟ آیا خشنود نیستید که شما و آنها حج می‌گزارید و خداوند از شما می‌پذیرد و از آنان نمی‌پذیرد؟ به خدا سوگند! نماز و زکات و حج پذیرفته نمی‌شود، مگر از شما. پس تقوای الهی پیشه کنید و امانت را به صاحبش تحویل دهید چرا که شما در حال صلح و سازش هستید، پس آن‌گاه که مردم از یکدیگر جدا می‌شوند، در آن هنگام هر گروهی به سوی خواسته‌ها و امیال‌شان می‌روند و شما به سوی حق می‌روید تا وقتی که از ما پیروی کنید. آیا مگر قاضیان، فرماندهان و فتوا دهندگان از آنان نیستند؟

گفتم: آری.

امام فرمود: پس از خداوند پروا کنید زیرا شما قدرت رویارویی با همهٔ مردم را ندارید. آنان اینجا و آنجا را گرفته‌اند و شما جایی را گرفته‌اید که خدا گرفته است. خداوند از میان بندگانش محمد را برگزید و شما برگزیدهٔ خدا را انتخاب کردید. پس تقوا پیشه کنید و امانت را به سفید و سیاه بپردازید. هرچند از خوارج حروریه یا ناصبی‌های شام باشد.»

۲۰۵۶ ۲۴۷۱۳ (٤٤) **الدّعائم** ۴۹۱/۲: عن جعفر بن محمّد عليه السلام انّه أوصى قوماً من شيعته بوصيّة طويلة قال فيها: اتّقوا اللّه ربّكم وأدّوا الأمانة إلى الأبيض والأسود وان كان حروريّاً وان كان شاميّاً وان كان عدوّاً.

۲۰۵۷ ۲۴۷۱۴ (٤٥) **كافى** ۱۳۲/۵: عدّة من أصحابنا عن **تهذيب** ۳۵۱/۶: أحمد بن محمّد عن عليّ بن الحكم عن ابن بكير[۱] عن **الحسين** الشيباني عن أبي عبداللّه عليه السلام قال: قلت له رجل[۲] من مواليك يستحلّ مال بني أميّة ودماءهم وانّه وقع لهم عنده وديعة فقال: أدّوا الأمانات إلى أهلها وان كانوا مجوسيّاً[۳] فإنّ ذلك لا يكون حتّى يقوم قائمنا (أهل البيت ـ كا) عليه السلام فَيُحلُّ ويُحرِّم.

۲۰۵۸ ۲۴۷۱۵ (٤٦) **تهذيب** ۳۵۰/۶: الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن عثمان الحلبي عن أبيه عن محمّد بن على **الحلبي** قال: استودعني رجل من موالي بني مروان ألف دينار فغاب ولم أدر ما أصنع بالدنانير، فأتيت أبا عبداللّه عليه السلام فذكرت ذلك له وقلت أنت أحقّ بها فقال لا انّ أبي عليه السلام كان يقول: انّما نحن فيهم بمنزلة هدنة نؤدّى أماناتهم ونردّ ضالّتهم ونقيم الشهادة لهم وعليهم فاذا تفرّقت الأهواء لم يسع أحد المقام.

۲۰۵۹ ۲۴۷۱۶ (٤٧) **كافى** ۱۳۳/۵: محمّد بن يحيى عن **تهذيب** ۳۵۱/۶: أحمد بن محمّد بن عيسى عن محمّد بن خالد عن القاسم بن محمّد عن **محمّد** بن القاسم قال: سألت أبا الحسن (يعنى ـ كا) موسى عليه السلام عن رجل استودع رجلاً (من مواليك ـ صا ـ يب ج۷) مالاً له قيمة والرجل الذى عليه المال رجل من العرب يقدر على أن لا[۴] يعطيه شيئاً (ولا يقدر له على شيء ـ كا ـ يب ج۶) و(الرجل[۵] الذى استودعه ـ كا ـ يب ج۶) خبيث خارجيّ (شيطان ـ يب ج۷: صا) فلم أدَع شيئاً[۶] فقال لى قل له ردّه[۷] عليه فإنّه ائتمنه عليه بأمانة اللّه عليه السلام قلت: فرجل اشترى من امرأة من (بعض ـ يب ج۷) العبّاسيّين بعض قطائعهم فكتب عليها كتاباً أنّها[۸] قد قبضت

---

۱. بكر ـ يب. ۲. إنّ رجلاً ـ يب. ۳. مجوساً ـ يب.
۴. انّه لا ... ا ۵. المستودع رجل خبيث ـ يب ج۷ ـ صا.
۶. اى فلم ادع ... ل هذه الصفات الخبيثة الّا ذكرت له.
۷. يردّ ماله ـ يب. ... صا ـ يردّه ـ يب ج۷. ۸. بأنّها ـ يب ج۶.

۲۰۵۶ (۴۴) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادق ﷺ روایت می‌شود که وی در بخشی از یک سفارش بلند به شیعیان خود فرمود: «از خداوند که پروردگار شماست، پروا کنید و امانت را به سفید و سیاه بپردازید؛ هرچند از خوارج یا اهل شام یا دشمن شما باشد.»

۲۰۵۷ (۴۵) حسین شیبانی گوید: «به امام صادق ﷺ گفتم: یکی از شیعیان شما مال و جان بنی امیه را مباح می‌شمارد و یکی از آنان به وی امانتی سپرده است. امام ﷺ فرمود: امانت‌ها را به صاحبانش برسانید، هرچند مجوسی باشند، زیرا آن وضع به وجود نمی‌آید تا قائم ما اهل بیت ﷺ ظهور کند، پس حلال و حرام می‌کند.»

۲۰۵۸ (۴۶) حلبی گوید: «یکی از پیروان بنی مروان هزار دینار نزد من امانت گذاشت و ناپدید شد. من نمی‌دانستم با آن مال چه کنم. از این رو نزد امام صادق ﷺ رفتم و ماجرا را برای وی بازگو کردم و به امام ﷺ گفتم: شما به این مال سزاوارترید.

امام ﷺ فرمود: نه، همانا پدرم پیوسته می‌فرمود: ما در میان آنان در حال صلح و سازش هستیم، امانت‌های‌شان را می‌پردازیم و گمشده‌های‌شان را تحویل می‌دهیم و به سود و زیان آنان شهادت می‌دهیم. پس هرگاه امیال و خواسته‌ها از هم جدا شد، کسی از آنان حق ماندن ندارد.»

۲۰۵۹ (۴۷) محمد بن قاسم گوید: «از امام موسی بن جعفر ﷺ سؤال کردم: شخصی نزد یکی از دوستان شما مال گرانبهایی را به امانت می‌گذارد. امانت‌دار یکی از اعراب است که می‌تواند چیزی به وی ندهد و صاحب مال، مرد پلید خارجی (شیطانی) است.

محمد بن قاسم گوید: در توصیف صاحب مال، چیزی فروگذار نکردم.

امام ﷺ فرمود: به وی بگو: امانتش را به وی بازگرداند؛ زیرا آن مرد با امانتی که خداوند به انسان سپرده، او را امین شمرده است.

المال ولم تقبضه فيعطيها المال أم يمنعها؟ قال[1] (الى قل له ـ كا ـ يب ج٦) (أن ـ يب ج٦) يمنعها[2] أشدّ المنع فانّها[3] باعته ما لم تملكه. **تهذيب** ١٨١/٧: أحمد بن محمّد عن البرقىّ عن محمّد بن القاسم عن الفضيل قال: سألت أبا الحسن ﷺ عن رجل استودع (وذكر مثله) **استبصار** ١٢٣/٣: أحمد بن محمّد عن البرقى عن القاسم بن محمّد عن فضيل قال: سألت أبا الحسن ﷺ وذكر مثله الى قوله عليه بأمانة اللّه.

٢٠٦٠ ٢٤٧١٧ (٤٨) **الدعائم** ٤٨٧/٢: عن علىّ صلوات اللّه عليه أنه كتب الى رفاعة: أدّ أمانتك ووفّ صفقتك ولا تخن من خانك وأحسن الى من أساء اليك وكاف من أحسن اليك واعف عمّن ظلمك وادع لمن نصرك وأعط من حرمك وتواضع لمن أعطاك واشكر اللّه كثيراً على ما أولاك واحمده على ما أبلاك.

٢٠٦١ ٢٤٧١٨ (٤٩) **وفيه** ٤٨٨/٢: عن جعفر بن محمّد ﷺ أنّه سئل عن الرجل يكون له على رجل حقّ فيجحده ثمّ يستودعه مالاً أو يظفر به بمال هل له أن يقبض ما جحده؟ قال: لا، هذه خيانة لا يأخذ منه الّا ما دفع اليه أو وجب له بالحكم عليه.

٢٠٦٢ ٢٤٧١٩ (٥٠) **مستدرك** ١١/١٤: **القطب الراوندىّ** فى لبّ اللباب عن النبىّ ﷺ أنّه قال له رجل يا رسول اللّه انّ لى على فلان ديناراً وله عندى امانة أفلا اقضى دينى من أمانته قال أدّ الامانة الى من ائتمنك ولا تخن من خانك **وفيه** ـ الشيخ أبوالفتوح فى تفسيره عن النبىّ ﷺ مثله وأسقط السؤال.

٢٠٦٣ ٢٤٧٢٠ (٥١) **كافى** ١٣٣/٥: علىّ بن ابراهيم عن أبيه عن النوفلىّ عن السكونىّ عن أبى عبداللّه ﷺ قال: قال رسول اللّه ﷺ: ليس منّا من أخلف بالأمانة وقال: قال رسول اللّه ﷺ: الأمانة تجلب الرزق والخيانة تجلب الفقر.

٢٠٦٤ ٢٤٧٢١ (٥٢) **عقاب الاعمال** ٣٣٦: بالاسناد المتقدّم فى باب تأكّد استحباب عيادة المريض المسلم من أبواب ما يتعلّق بالمرض ـ ج٣: عن أبى هريرة وعبداللّه بن عبّاس قالا: خطبنا رسول اللّه ﷺ قبل وفاته (الى ان قال) من خان أمانة فى الدنيا ولم يردّها على أربابها مات

---

١. فقال ـ يب ج. ٢. ليمنعها ـ يب ج٧. ٣. فانّما ـ يب ج٦ و٧.

گفتم: شخصی از یکی از زنان بنی عباس برخی از زمین‌های واگذار شده به وی از سوی حکومت را می‌خرد و در قرار داد می‌نویسد که وی بهای زمین را دریافت کرد، در حالی که خریدار بها را به وی نداده است. آیا آن مال را به وی بپردازد، یا از او باز دارد؟

امام﷣ به من فرمود: به آن مرد بگو: به شدت از او بازدارد زیرا او چیزی را فروخته که مالک آن نبوده است.»

این حدیث از محمد بن قاسم از فضیل از امام موسی بن جعفر﷣ نیز روایت شده است.

۲۰۶۰ (۴۸) در کتاب دعائم الاسلام روایت می‌شود که امیر مؤمنان﷣ به رفاعه نوشت: «امانتت را بپرداز و به پیمانت وفا کن و به خیانت‌کننده‌ات خیانت نکن و به بدی‌کننده‌ات، نیکی کن و نیکیِ نیکی‌کننده‌ات را جبران کن و ستم‌کننده‌ات را ببخش و برای یاری‌کننده‌ات دعا کن و به محروم‌کننده‌ات ببخش و در برابر بخشنده‌ات فروتنی کن و از نعمت‌های خداوند به تو بسیار سپاسگزاری کن و او را بر موهبت‌هایش ستایش کن.»

۲۰۶۱ (۴۹) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام صادق﷣ سؤال شد: «شخصی حقّی برعهدهٔ دیگری دارد و او آن را انکار می‌کند، سپس منکر، مالی نزد صاحب حق به امانت می‌گذارد یا صاحب حق به مالی از وی دست می‌یابد، آیا می‌تواند آنچه وی پیش‌تر انکار کرده است، از او بردارد؟

امام﷣ فرمود: نه، این خیانت است. از او نمی‌گیرد مگر آنچه خود بپردازد یا با حکم حاکم بر او لازم شود.»

۲۰۶۲ (۵۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب روایت می‌کند که شخصی به پیامبر اکرمﷺ گفت: «ای رسول خداﷺ! من از فلانی یک دینار طلبکارم و او نزد من امانتی دارد. آیا می‌توانم طلب خود را از امانت وی بردارم؟

پیامبرﷺ فرمود: امانت را به کسی که تو را امین دانسته بپرداز و به خیانت کننده‌ات، خیانت نکن.»

این حدیث بدون ذکر پرسش در تفسیر ابوالفتوح رازی نیز آمده است.

۲۰۶۳ (۵۱) سکونی از امام صادق﷣ روایت می‌کند که پیامبر اکرمﷺ فرمود: «امانت‌داری، روزی را زیاد می‌کند و خیانت، تهیدستی به دنبال دارد.»

۲۰۶۴ (۵۲) ابو هریره و عبدالله بن عباس گویند: «پیامبر اکرمﷺ پیش از رحلت برای ما سخنرانی کرد و در بخشی از آن فرمود: هرکس در دنیا به امانتی خیانت کند و آن را به دست صاحبانش نرساند، بر غیر آیین اسلام می‌میرد و در حالی با خداوند دیدار می‌کند که بر وی خشمگین است و دستور داده می‌شود در آتش افکنده شود، پس او را برای همیشه در لبهٔ دوزخ می‌افکنند.»

على غير دين الاسلام ولقى ألله ﷻ وهو عليه غضبان فيؤمر به الى النار فيهوى به فى شفير جهنم أبد الآبدين.

٢٠٦٥ ٢٤٧٢٢ (٥٣) **وفيه** ٣٣٧: ومن اشترى خيانة وهو يعلم أنّها خيانة فهو كمن خانها فى عارها وإثمها.

٢٠٦٦ ٢٤٧٢٣ (٥٤) **وفيه** ـ ومن اشترى سرقة وهو يعلم أنّها سرقة فهو كمن سرقها في عارها وإثمها.

٢٠٦٧ ٢٤٧٢٤ (٥٥) **وفيه** ـ ومن خان مسلماً فليس منّا ولسنا منه فى الدّنيا والآخرة.

٢٠٦٨ ٢٤٧٢٥ (٥٦) **مستدرك** ١٢/١٤: الحسن بن علىّ بن شعبة فى تحف العقول عن رسول اللّهﷺ أنّه قال: ليس منّا من يحقّر الأمانة حتّى[١] يستهلكها اذا استودعها وليس منّا من خان مسلماً فى أهله وماله. **الاختصاص** ٢٤٨: قال رسول اللّهﷺ ليس منّا (وذكر مثله).

٢٠٦٩ ٢٤٧٢٦ (٥٧) **المشكاة** ٥٢: من كتاب المحاسن قال رسول اللّهﷺ ليس منّا من خان بالأمانة.

٢٠٧٠ ٢٤٧٢٧ (٥٨) **فقيه** ٩/٤: بالاسناد المتقدّم في حديث مناهى النبىّﷺ نهى رسول اللّهﷺ عن الخيانة وقال: من خان أمانة فى الدنيا ولم يردّها الى أهلها ثمّ أدركه الموت مات على غير ملّتى ويلقى اللّه وهو عليه غضبان وقالﷺ: ومن اشترى خيانة وهو يعلم فهو كالّذى خانها.

٢٠٧١ ٢٤٧٢٨ (٥٩) **أمالى المفيد** ٢٢٤: حدّثنا الشيخ الجليل المفيد أبو عبداللّه محمّد بن محمّد بن النعمان قال: أخبرنى أبو الطيّب الحسين بن محمّد النحوىّ التمّار قال: حدّثنا محمّد بن الحسن قال: حدّثنا أبو نعيم قال حدّثنا صالح بن عبداللّه قال: حدّثنا هشام عن أبى مخنف عن الأعمش عن أبى اسحاق السبيعى عن الأصبغ بن نباتةﷺ قال: انّ أميرالمؤمنينﷺ خطب ذات يوم فحمداللّه وأثنى عليه وصلّى على النبىّﷺ ثمّ قال: أيّها الناس: اسمعوا مقالتى وعُوا كلامى: انّ الخيلاء من التجبّر، والنخوة[٢] من التّكبّر وانّ الشيطان عدوّ حاضر يعدكم الباطل ألا انّ المسلم أخو المسلم فلا تنابزوا ولا تخاذلوا[٣] فانّ شرائع الدين واحدة وسبله قاصدة من أخذ بها لحق ومن تركها مرق[٤] ومن فارقها محق ليس المسلم بالخائن اذا ائتمن، ولا بالمُخلف اذا وعد، ولا بالكذوب اذا نطق، نحن أهل بيت الرحمة وقولنا الحقّ وفعلنا القسط، ومنّا خاتم النبيّين الخبر.

---

١. يعنى ـ الاختصاص.
٢. التموّه ـ خ ـ النخوة: الكبر والفخر ـ المنجد.
٣. تجادلوا ـ خ.
٤. غرق ـ خ.

۲۰۶۵ (۵۳) و در جای دیگر می‌فرماید: «و هرکس با آگاهی مال خیانتی را بخرد، او نیز در گناه و ننگ آن، همانند خیانتکار است.»

۲۰۶۶ (۵۴) و نیز فرمود: «هرکس با آگاهی مال دزدی را بخرد، او نیز در گناه و ننگ آن، همانند دزد است.»

۲۰۶۷ (۵۵) و همچنین فرمود: «هرکس به مسلمانی خیانت کند، در دنیا و آخرت نه او از ماست و نه ما از او هستیم.»

۲۰۶۸ (۵۶) در کتاب تحف العقول از پیامبر اکرم‌ﷺ روایت می‌شود که فرمود: «کسی که امانت را کوچک شمارد و به همین دلیل وقتی به او امانت می‌سپارند، آن را نابود می‌کند، از ما نیست و کسی که در مال و ناموس مسلمانی خیانت کند، از ما نیست.»

۲۰۶۹ (۵۷) در کتاب المشکاة به نقل از کتاب المحاسن روایت می‌شود که پیامبر اکرم‌ﷺ فرمود: «کسی که در امانت خیانت کند، از ما نیست.»

۲۰۷۰ (۵۸) در حدیث نهی‌های پیامبرﷺ آمده است که آن حضرت از خیانت نهی کرد و فرمود: «هرکس در دنیا به امانتی خیانت کند و آن را به دست صاحبش نرساند، سپس مرگش فرا رسد، به آیین من نمرده است و در حالی با خدا دیدار می‌کند که از وی خشمگین است و فرمود: هرکس با آگاهی، مال خیانتی را بخرد، همانند خیانتکار است.»

۲۰۷۱ (۵۹) اصبغ بن نباته گوید: «امیر مؤمنانؑ یک روز خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر اکرم‌ﷺ فرمود: ای مردم، سخن مرا بشنوید و در گفتارم بیندیشید و آن را حفظ کنید؛ همانا غرور و خودپسندی از سرکشی است و فخرفروشی از تکبر است و شیطان دشمنی است حاضر که به باطل وعده می‌دهد.

آگاه باشید! که مسلمان برادر مسلمان است. پس همدیگر را با نام‌های زشت نخوانید و یکدیگر را تحقیر نکنید (جدال نکنید). همانا سنت‌های دین یکسان است و راه‌هایش هموار و [پیمودنش] آسان است. هرکس در آنها گام نهد، به مقصد می‌رسد و هرکس آنها را رها کند، دور می‌شود و هرکس از آنها جدا شود، نابود می‌شود. مسلمان هرگاه امین شمرده شود، خیانت نمی‌کند و هرگاه وعده دهد، تخلف نمی‌کند و هنگام سخن گفتن دروغ نمی‌گوید. ما خاندان رحمت هستیم. گفتارمان حق است و کردارمان عدل و آخرین پیامبران از ماست.»

۲۰۷۲ ۲٤۷۲۹ (٦٠) **مستدرك ١٤/١٣**: القطب الراوندىّ في لبّ اللباب عن النبيّ صلى الله عليه وآله أنّه قال: انّ المؤمن ينطبع على كلّ شيء الّا على الكذب والخيانة.

۲۰۷۳ ۲٤۷۳۰ (٦١) **وفيه**: عنه صلى الله عليه وآله قال: علامة المنافق ثلاث: اذا حدّث كذب، واذا وعد أخلف، واذا ائتمن خان.

۲۰۷٤ ۲٤۷۳۱ (٦٢) **الغرر ٣٣**: قال عليّ عليه السلام: الخيانة رأس النفاق.

۲۰۷٥ ۲٤۷۳۲ (٦٣) **وفيه ٤١١**: رأس النفاق الخيانة.

۲۰۷٦ ۲٤۷۳۳ (٦٤) **وفيه ٣٧٠**: جانبوا الخيانة فانّها مجانبة الاسلام.

۲۰۷۷ ۲٤۷۳٤ (٦٥) **وفيه ٥٣**: الخيانة دليل على قلّة الورع وعدم الديانة.

۲۰۷۸ ۲٤۷۳٥ (٦٦) **وفيه ٣٦٤**: ثلاثة هنّ شين الدّين الفجور والغدر والخيانة.

۲۰۷۹ ۲٤۷۳٦ (٦٧) **وفيه ٢٧**: الخيانة صنو الإفك.

۲۰۸۰ ۲٤۷۳۷ (٦٨) **وفيه ١٤**: الخيانة اخو الكذب.

۲۰۸۱ ۲٤۷۳۸ (٦٩) **وفيه ٣١٥**: اذا احبّ اللّه سبحانه عبداً أحبّ[1] اليه الأمانة.

۲۰۸۲ ۲٤۷۳۹ (٧٠) **الخصال ٢٣٠**: حدّثنا الحسين بن أحمد بن ادريس رحمه الله قال: حدّثنا أبى عن محمّد بن أحمد عن أحمد بن الحسين بن سعيد عن الحسين بن الحصين عن **موسى** بن القاسم البجليّ باسناده يرفعه الى عليّ عليه السلام قال أربعة لا تدخل واحدة منهنّ بيتاً الّا خرب ولم يعمر (بالبركة ـ عقاب الاعمال) الخيانة والسرقة وشرب الخمر والزّنا. **عقاب الاعمال ٢٨٩**: أبى رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن ابراهيم عن أبيه عن النوفليّ عن السكونيّ عن الصادق جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول اللّه صلى الله عليه وآله أربعة (وذكر مثله). **أمالى الصّدوق ٣٢٥**: حدّثنا جعفر بن عليّ بن الحسن بن عليّ بن عبداللّه بن المغيرة الكوفى قال: حدّثنى جدّى الحسن بن عليّ عن جدّه عبداللّه بن المغيرة عن اسماعيل بن مسلم عن الصّادق جعفر بن محمّد (وذكر مثل ما فى عقاب الاعمال سنداً ومتناً).

---

١. حبّب ـ خ.

۲۰۷۲ (۶۰) قطب راوندی در کتاب لبّ اللباب از پیامبر اکرمﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مؤمن به هر چیز عادت می‌کند، مگر به دروغ و خیانت.»

۲۰۷۳ (۶۱) در همان کتاب از پیامبرﷺ روایت می‌شود که فرمود: «نشانه‌های منافق سه چیز است: دروغگویی هنگام سخن گفتن، تخلف هنگام وعده دادن و خیانت به هنگام امین شمرده شدن.»

۲۰۷۴ (۶۲) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم روایت می‌شود که علی‌ؑ فرمود: «خیانت، رأس نفاق است.»

۲۰۷۵ (۶۳) و نیز فرمود: «رأس نفاق، خیانت است.»

۲۰۷۶ (۶۴) و نیز فرمود: «از خیانت دوری کنید زیرا آن سبب دوری از اسلام است.»

۲۰۷۷ (۶۵) و نیز فرمود: «خیانت، دلیل بر کمی ورع و بی‌دینی است.»

۲۰۷۸ (۶۶) و فرمود: «سه چیز ننگ و عار دین است: گناه، نیرنگ و خیانت.»

۲۰۷۹ (۶۷) و فرمود: «خیانت، همزاد دروغ و افتراست.»

۲۰۸۰ (۶۸) و فرمود: «خیانت، برادر دروغ است.»

۲۰۸۱ (۶۹) و فرمود: «هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، امانت‌داری را محبوب وی می‌کند.»

۲۰۸۲ (۷۰) موسی بن قاسم با واسطه از امیر مؤمنانؑ روایت می‌کند که فرمود: «چهار چیز است که یکی از آنها وارد خانه‌ای نمی‌شود، مگر آن‌که آن را ویران کند و با برکت آباد نشود: خیانت، سرقت، شرابخواری و زنا.»

سکونی از امام صادقؑ از پدرشؑ از نیاکانشؑ از پیامبر اکرمﷺ این حدیث را روایت کرده است.

۲۰۸۳ ۲٤٧٤٠ (۷۱) الغرر ۳٥٤: قال عليّ ﷺ: توخّ الصدق والأمانة ولا تكذب من كذبك ولا تخن من خانك.

۲۰۸٤ ۲٤٧٤١ (۷۲) مستدرك ۱٤/۱٤: السيّد فضل اللّه في نوادره باسناده عن موسى بن جعفر عن آبائه ﷺ قال: قال رسول اللّه ﷺ: لا تخن من خانك فتكون مثله.

۲۰۸٥ ۲٤٧٤٢ (۷۳) مكارم الاخلاق ٤٥٥: عن عبداللّه بن مسعود قال: قال رسول اللّه ﷺ: يا ابن مسعود: لا تخوننّ أحداً في مال يضعه عندك أو أمانة ائتمنك عليها فانّ اللّه تعالى يقول ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا۟ ٱلْأَمَـٰنَـٰتِ إِلَىٰٓ أَهْلِهَا﴾.

۲۰۸٦ ۲٤٧٤٣ (۷٤) الجعفريّات ۱۷۱: باسناده عن عليّ ﷺ قال: قال رسول اللّه ﷺ: المكر والخديعة والخيانة في النار.

۲۰۸۷ ۲٤٧٤٣ (۷٥) الغرر ۱٥۰: قال عليّ ﷺ: ايّاك والخيانة فانّها شرّ معصية وانّ الخائن لمعذّب بالنّار على خيانته.

۲۰۸۸ ۲٤٧٤٤ (۷٦) وفيه ٤۱۱: رأس الاسلام الأمانة.

۲۰۸۹ ۲٤٧٤٥ (۷۷) فيه ۱۱۹: قال عليّ ﷺ أدّ الأمانة اذا ائتمنت ولا تتّهم غيرك اذا ائتمنته، فانّه لا ايمان لمن لا أمانة له.

وتقدّم في مرسلة الفقيه (۳۹) من باب (۲۱) دعائم الاسلام من أبواب المقدّمات ـ ج ۱: قوله ﷺ: انّ أفضل ما يتوسّل به المتوسّلون الإيمان باللّه ورسوله (الى أن قال): وأدّوا الأمانة الى من ائتمنكم. وفي رواية الجعفريّات (٦) من باب (٤) وجوب اتمام الصلوة من أبواب فضلها وفرضها ـ ج ٤: قوله ﷺ لا إيمان لمن لا أمانة له. وفي رواية محمّد بن عليّ (۱۲) من باب (۳۲) كراهة تمكين الصبيان من المساجد من أبوابها ج ٤ قوله ﷺ اذا كان المغنم دولاً والأمانة مغنماً ووو فليرتقبوا عند ذلك ريحاً حمراء او خسفاً او مسخاً.

وفي رواية ابن شاذان (٤۱) من باب (۱) فضل السجود من أبوابه ـ ج ٥: قوله ﷺ انّ من دين الأئمّة ﷺ أداء الامانة الى البرّ والفاجر وفي رواية ابي بصير (٤۲) قوله ﷺ عليكم بالورع (الى ان قال) واداء الامانة وفي رواية اسماعيل بن عمّار (٤٤) قوله ﷺ اوصيك بتقوى اللّه (الى ان قال) واداء الامانة.

۲۰۸۳ (۷۱) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم روایت می‌شود که امیر مؤمنان ﷺ فرمود: «تنها در پی راستی و امانت‌داری باش و به کسی که به تو دروغ می‌گوید، دروغ نگو و به کسی که به تو خیانت می‌کند، خیانت نکن.»

۲۰۸۴ (۷۲) در کتاب نوادر سید فضل الله از امام موسی بن جعفر ﷺ از نیاکانش ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «به خیانتکارت، خیانت نکن که تو نیز مثل او خواهی شد.»

۲۰۸۵ (۷۳) عبدالله بن مسعود گوید: «پیامبر اکرم ﷺ به من فرمود: هرگز به کسی که مالی نزد تو می‌گذارد یا تو را بر امانتی امین به حساب می‌آورد، خیانت نکن؛ چرا که خداوند تعالی می‌فرماید: «به تحقیق **خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به دست صاحبان آنها برسانید.**»

۲۰۸۶ (۷۴) در کتاب جعفریات از امیر مؤمنان ﷺ روایت می‌شود که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مکر و نیرنگ و خیانت، در آتش است.»

۲۰۸۷ (۷۵) در کتاب غرر الحکم و درر الکلم روایت می‌شود که علی ﷺ فرمود: «بپرهیز از خیانت چرا که آن بدترین معصیت است و خیانتکار به خاطر خیانتش با آتش، عذاب می‌شود.»

۲۰۸۸ (۷۶) و فرمود: «رأس اسلام، امانت‌داری است.»

۲۰۸۹ (۷۷) و فرمود: «هنگامی که امین به شمار آمدی، امانت را بپرداز و هنگامی که دیگری را امین دانستی، او را متهم نکن؛ چرا که کسی که امانت‌دار نیست، ایمان ندارد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ارجاعات

گذشت:

در روایت سی و نهم از باب بیست و یکم از باب‌های مقدمات فرمودهٔ پیامبر اکرم ﷺ که: «برترین وسیله‌ای که توسل جویندگان به آن توسل می‌جویند، ایمان به خدا و پیامبر اوست... و کسی که شما را امانت‌دار می‌شمارد، امانتش را به وی بپردازید.»

و در روایت ششم از باب چهارم از باب‌های فضیلت و وجوب نماز فرمودهٔ امام ﷺ که: «کسی که امانت‌دار نیست، ایمان ندارد.»

و در روایت دوازدهم از باب سی و دوم از باب‌های مساجد فرمودهٔ پیامبر اکرم ﷺ که: «هنگامی که غنیمت‌ها دست به دست و انباشته می‌شود و امانت، غنیمت به شمار می‌آید... پس در آن هنگام منتظر بادهای سرخ یا فرورفتن در زمین یا مسخ شدن به صورت حیوانات باشید.»

و در روایت چهل و یکم از باب یکم از باب‌های سجود فرمودهٔ امام ﷺ که: «به تحقیق از آیین امامان، پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار است.»

و در روایت چهل و دوم فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «بر شما باد به دوری از گناهان... و پرداخت امانت.»

و در روایت چهل و چهارم فرمودهٔ معصوم ﷺ که: «تو را به تقوای الهی... و پرداخت امانت و... سفارش می‌کنم.»

وفى رواية السّكونى (٢٢) من باب (٢) تحصين الأموال بالزكاة من أبواب فرضها ـ ج ٩: قولهﷺ: لا تزال امّتى بخير ما لم يتخاونوا وأدّوا الأمانة. وفى رواية داود (٢) من باب (١٠) وجوب اجتناب المحارم والمعاصى من أبواب جهاد النفس ج١٦ قوله ﷺ: لا تزال امّتى بخير ما تحابّوا وتهادوا وأدّوا الأمانة. وفى رواية ابن شاذان (١٣) من باب (١١) بيان الكبائر قوله ﷺ (فى حديث محض الاسلام) والايمان هو أداء الأمانة. وفى رواية جابر (١٩) من باب (١٢) ما ورد فى جملة من الخصال المحرّمة قوله ﷺ: وقلّت الأمانات وكثرت الخيانات الخ. وفى رواية ابن اسباط (٥) من باب (٢٤) حرمة التّعصّب قوله ﷺ: انّ اللّه يعذّب السّتّة بالسّتّة العرب بالعصبيّة والتّجّار بالخيانة. وفى رواية الجعفريات (٢٧) من باب (٣٣) ذمّ سوء الخلق ـ ج١٧: قولهﷺ ادناكم منّى واوجبكم علىّ شفاعة أصدقكم حديثاً واعظمكم امانة الخ.

وفى رواية احمد (٦٩) قول لقمان لابنه: يا بنىّ أدّ الأمانة تسلم لك دنياك وآخرتك، وكن أميناً تكن غنياً. وفى رواية الحسين بن خالد (١) من باب (٣٧) تحريم المكر والخديعة والخيانة والغشّ قولهﷺ ليس منّا من غشّ مسلماً وليس منّا من خان مسلماً.

وفى رواية ابن ابى العلاء (١٠) من باب (٣٨) وجوب الصدق قوله ﷺ: انّ اللّه تبارك وتعالى لم يبعث نبيّاً (قطّ) الّا بصدق الحديث وأداء الأمانة الى البرّ والفاجر. وفى رواية زيد (٢١) قولهﷺ: انّ أقربكم منّى غداً وأوجبكم علىّ شفاعة أصدقكم لساناً وآداكم للأمانة وفى رواية ابن محبوب (٣٠) قوله ﷺ: يجبل المؤمن على كلّ طبيعة الّا الخيانة والكذب، وفى رواية الراوندى (٣١) نحوه. وفى رواية جابر (٤٣) من باب (٥٤) وجوب طاعة اللّه قوله ﷺ: فواللّه ما شيعتنا الّا من اتّقى اللّه وأطاعه وما كانوا يعرفون يا جابر الّا بالتواضع والتخشّع والأمانة.

وفى رواية الحسين (٥٧) من باب (٦٠) وجوب الخوف من اللّه تعالى قوله ﷺ: وأدّوا الأمانة الى من ائتمنكم وأوفوا بعهد من عاهدتم. وفى رواية ابن بكير (١) من باب (٦٤) مكارم الاخلاق قوله ﷺ: انّ اللّه ﷻ خصّ الأنبياء بمكارم الاخلاق (الى أن قال): وصدق الحديث وأداء الأمانة، وفى رواية ابن مسكان (٣) نقلاً عن الكافى نحوه،

در روایت بیست و دوم از باب دوم از باب‌های وجوب زکات فرمودهٔ پیامبر اکرمﷺ که: «تا وقتی که امت من به یکدیگر خیانت نکنند و امانت‌های هم را بپردازند، پیوسته در خیر و نیکی به سر خواهند برد.»

در روایت دوم از باب دهم از باب‌های جهاد با نفس فرمودهٔ معصومؑ که: «تا وقتی که امت من یکدیگر را دوست بدارند و به یکدیگر هدیه دهند و امانت‌های هم را بپردازند، پیوسته در خیر و نیکی به سر می‌برند.»

در روایت سیزدهم از باب یازدهم فرمودهٔ امامؑ که: «و ایمان، پرداخت امانت است.»

و در روایت نوزدهم از باب دوازدهم فرمودهٔ معصومؑ که: «امانت‌داری، اندک و خیانت، فراوان می‌شود.»

و در روایت پنجم از باب بیست و چهارم فرمودهٔ امامؑ که: «خداوند شش گروه را به خاطر شش کار عذاب می‌کند: عرب را به دلیل عصبیت و بازرگانان را به دلیل خیانت.»

و در روایت بیست و هفتم از باب سی و سوم فرمودهٔ پیامبرﷺ که: «نزدیک‌ترین شما به من و کسی که بیش از همه شفاعتش بر من واجب است، راستگوترین و امانت‌دارترین شماست...»

در روایت شصت و نهم این گفتهٔ لقمان به فرزندش که: «ای فرزندم! امانت را بپرداز تا در دنیا و آخرتت سالم بمانی و امانت‌دار باش تا بی‌نیاز باشی.»

و در روایت یکم از باب سی و هفتم فرمودهٔ پیامبر اکرمﷺ که: «از ما نیست کسی که به مسلمانی نیرنگ زند و از ما نیست کسی که به مسلمانی خیانت کند.»

و در روایت دهم از باب سی و هشتم فرمودهٔ امامؑ که: «هرگز خداوند پیامبری را مبعوث نکرد، مگر با راستگویی و پرداخت امانت به نیکوکار و تبهکار.»

و در روایت بیست و یکم فرمودهٔ پیامبرﷺ که: «همانا نزدیک‌ترین شما به من در روز قیامت و کسی که بیش از همه شفاعتش بر من واجب است، راستگوترین شما در زبان و امانت‌دارترین شماست.»

در روایت سی‌ام فرمودهٔ امام معصومؑ که: «مؤمن بر هر طبیعتی سرشته شده است مگر خیانت و دروغ».

در روایت سی و یکم مانند آن.

و در روایت چهل و سوم از باب پنجاه و چهارم فرمودهٔ امامؑ که: «به خدا سوگند! شیعهٔ ما نیست مگر کسی که تقوای الهی پیشه و از خداوند پیروی کند و آنها تنها از راه فروتنی و خشوع و امانت‌داری شناخته می‌شوند.»

و در روایت پنجاه و هفتم از باب شصتم فرمودهٔ معصومؑ که: «و امانت را به کسی که امانت به شما سپرد، بپردازید و با هر که پیمان بستید به پیمانش وفا کنید.»

در روایت یکم از باب شصت و چهارم فرمودهٔ امامؑ که: «خداوند متعال اخلاق کریمانه را به پیامبران داد... و راستگویی و امانت‌داری.»

و در روایت سوم به نقل از کافی مانند آن.

وفي رواية ابن عطيّة (٤) وأبي قتادة (١٦) وأحمد والاصبغ (٣٤) والتمحيص (٣٥) وغيرها ما يدلّ على أنّ أداء الأمانة من مكارم الأخلاق.

وفي رواية أبي أسامة (٦٩) من باب (٦٧) وجوب تقوى اللّه ـ ج١٨: قوله ﷺ: عليك بتقوى اللّه وأداء الأمانة. وفي رواية فضيل (٦) من باب (٢) استحباب بثّ الحوائج الى اللّه تعالى من أبواب الدعاء ـ ج١٩: قوله ﷺ: اوصيك بتقوى اللّه وصدق الحديث وأداء الأمانة، وفي كثير من أحاديث باب (١) ما ورد في عشرة الناس بأداء الأمانة من أبواب العشرة ـ ج٢٠: ما يدلّ على ذلك، وفي أحاديث باب (٧٤) جواز استيفاء الدين من مال الغريم الممتنع من الأداء بغير اذنه من أبواب ما يكتسب به ـ ج٢٢: ما يدلّ على جواز الأخذ من وديعة من يمتنع من أداء القرض. وفي رواية اسماعيل (١) من باب (٥٠) كراهة اغتيال الرجل في معيشته بوكس كثير من أبواب ما يستحبّ للتاجر ـ ج٢٣: قوله لو كان ناصباً حلّ لي اغتياله فقال ﷺ ادّ الأمانة لمن ائتمنك وأراد منك النّصيحة ولو الى قاتل الحسين ﷺ. ولاحظ باب (٢) تحريم حبس الحقوق عن أهلها من أبواب الدّين ج٢٣ فانّ فيه ما يناسب الباب، وفي رواية عبدالغفّار (٧) من باب (٨) وجوب نيّة قضاء الدين قوله ﷺ: إلّا من كان لا يريد أن يؤدّي عن أمانته فهو بمنزلة السارق.

وفي رواية الحسين (١) من باب (٢) حرمة خيانة احد الشريكين صاحبه من أبواب الشركة ج٢٣ قوله: الرجل يكون له الشريك فيظهر عليه قد اختان (منه ـ خ) شيئاً أله أن يأخذ منه مثل الذى أخذ من غير أن يبيّن فقال: شوه انّما اشتركا بأمانة اللّه الخ، وفي أحاديث باب (٥) حكم ائتمان الخائن من أبواب الوديعة ج٢٣ وباب (٦) أنّ من ائتمن شارب الخمر فليس له على اللّه ضمان ما يناسب الباب.

ويأتي في رواية ابن مرازم (١) من باب (٦) تحريم الخيانة على الوكيل من أبواب الوكالة ـ ج٢٤: قوله ﷺ: يا هذا خيانتك وتضييعك على مالي سواء لأنّ الخيانة شرّها عليك (الى أن قال): من خان خيانة حسبت عليه من رزقه وكتب عليه وزرها.

وفي رواية زرارة (٢) من باب (١٤) من يجوز حبسه أو يجب من أبواب حدّ المحارب

و در روایت چهارم، شانزدهم، سی و چهارم و سی و پنجم و روایات دیگر، مطالبی هست که دلالت می‌کند بر این‌که امانت‌داری از اخلاق کریمانه است.

و در روایت شصت و نهم از باب شصت و هفتم فرمودهٔ امام﵇ که: «بر تو باد به تقوای الهی و پرداخت امانت.»

و در روایت ششم از باب دوم از باب‌های دعا فرمودهٔ امام﵇ که: «تو را به تقوای الهی، راستگویی و امانت‌داری سفارش می‌کنم.»

در بسیاری از روایات باب یکم از باب‌های معاشرت، مطالبی هست که بر این بحث دلالت می‌کند و روایات باب هفتاد و چهارم از باب‌های کسب‌های روا و ناروا، دلالت بر جواز برداشتن از امانت کسی می‌کرد که از پرداخت وام خود خودداری کند.

و در روایت یکم از باب پنجاه از باب‌های مستحبات تاجر فرمودهٔ امام﵇ که: «کسی که به تو امانت بسپارد و از تو انتظار خیرخواهی دارد، امانتش را به وی بپرداز؛ هرچند قاتل امام حسین﵇ باشد.»

و باب دوم از باب‌های بدهی را بنگر که در آن مناسب با این بحث هست.

و در روایت هفتم از باب هشتم از باب‌های بدهی فرمودهٔ امام﵇ که: «مگر کسی که تصمیم به پرداخت امانت وی ندارد پس او همانند دزد است.»

و در روایت یکم از باب دوم از باب‌های شرکت این گفته که: «شخصی می‌فهمد که شریکش مقداری به او خیانت می‌کند، آیا او نیز می‌تواند به مقداری که شریکش برمی‌دارد، بدون اطلاع او بردارد؟

امام﵇ فرمود: کار زشت و ناپسندی است. آنان براساس امانتی که خداوند به آنان سپرده با هم شریک شده‌اند.»

و در روایات باب پنجم و ششم از باب‌های ودیعه مناسب با این باب هست.

می‌آید:

در روایت یکم از باب ششم از باب‌های وکالت فرمودهٔ امام﵇ که: «ای مرد! خیانت تو و تباه کردن مال من توسط تو یکسان است؛ زیرا زیان خیانت به تو بازمی‌گردد... هرکس در مالی خیانت کند، به حساب روزی‌اش گذاشته و گناهش علیه وی نوشته می‌شود.»

و در روایت دوم از باب چهاردهم از باب‌های حد محارب این گفته که: «علی﵇ جز سه گروه را زندان نمی‌کرد: کسی که امانتی به وی سپرده شود، پس آن را نابود کند و اگر چیزی از وی می‌یافت، آن را می‌فروخت چه حاضر باشد یا غایب.»

ج ۳۱ قوله: كان علىّ عليه السلام لا يحبس فى السجن[1] الّا ثلاثة من ائتمن على أمانة فذهب بها وان وجد له شيئاً باعه غائباًكان أو شاهداً. وفي رواية سماعة (۲٤) من باب (۱) حرمة القتل من أبواب القصاص ج ۳۱ قوله عليه السلام ألا ومن كانت عنده أمانة فليؤدّها الى من ائتمنه عليها فانّه لا يحلّ دم امرئ مسلم ولا ماله الّا بطيبة نفسه. وما يدلّ على وجوب اداء الأمانة وحرمة الخيانة فى الأبواب المختلفة اكثر من هذا واكتفينا بما ذكر.

(۸)

باب حكم ما اذا اختلف المودَع والمستودع فى ردّ الوديعة

۲۰۹۰ ۳٤۷٤۷ (۱) الدعائم ۲/۴۹۱: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه قال: صاحب الوديعة والبضاعة مؤتمنان والقول قول المودَع اذا قال: قد ذهبت الوديعة فان اتّهم استحلف.

۲۰۹۱ ۳٤۷٤۸ (۲) وفيه ۲/۴۹۲: عن أبى جعفر محمّد بن علىّ عليهما السلام أنّه سئل عن رجل دفع الى رجل وديعة فقال المستودَع نعم قد استودعتنى ايّاها ولكن أمرتنى أن أدفعها الى فلان فأنكر المستودِع أن يكون أمره بذلك قال: البيّنة على المستودَع لأنّ صاحب الوديعة أمره أن يدفعها وعلى المستودِع اليمين أنّه ما أمره.

۲۰۹۲ ۳٤۷٤۸ (۳) وفيه ـ عن أبى جعفر عليه السلام أنّه قال فى رجل اودع رجلا وديعة وقال اذا جاء فلان فادفعها اليه فدفعها اليه فيما ذكر وانكر الذى كان امره بدفعها اليه ان يكون قبضها منه قال القول قوله أنّه دفعها مع يمينه ان اتّهم لانّ صاحب الوديعة قد اقرّ بانّه امره بدفعها.

(۹)

باب انّ من أودع صبيّاً او غلاماً او عبداً وديعة فتلف فعلى من ضمانها

۲۰۹۳ ۳٤۷٤۹ (۱) الدعائم ۲/۴۹۳: عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه قال: من أودع صبيّاً لم يبلغ الحلم وديعة فأتلفها فلا ضمان عليه وان استودعه غلاماً فقتله فالضّمان على عاقلته والقول فى القيمة قول العاقلة مع أيمانهم الّا أن يقيم مولى الغلام البيّنة على الأكثر فيأخذه.

---

۱. فى الدين ـ خ.

و در روایت بیست و چهارم از باب یکم از باب‌های قصاص فرمودهٔ پیامبرﷺ که: «آگاه باشید! و نزد هرکس امانتی است پس آن را به کسی که به وی سپرده، بپردازد؛ زیرا خون شخص مسلمان و مالش حلال نیست مگر با رضایت وی.»

و روایاتی که بر وجوب پرداخت امانت و حرمت خیانت در باب‌های گوناگون دلالت می‌کند، بیش از اینهاست و ما تنها به آنچه ذکر شد، بسنده کردیم.

باب ۸

حکم اختلاف در باز پس دادن امانت

۲۰۹۰ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمود: «امانت‌دار و کسی که سرمایهٔ مضاربه در اختیار اوست، امین به شمار آمده‌اند و در صورتی که امانت‌دار بگوید، ودیعه تلف شد، سخنش پذیرفته است و اگر متهم بود، سوگند داده می‌شود.»

۲۰۹۱ (۲) در همان کتاب روایت می‌شود که از امام باقرؑ سؤال شد: «شخصی مالی را نزد دیگری امانت می‌گذارد و امانت‌دار می‌گوید: تو به من امانت دادی ولی دستور دادی که آن را به فلانی تحویل دهم و امانت‌دهنده انکار می‌کند که چنین دستوری داده باشد. امامؑ فرمود: امانت‌گیرنده باید بیّنه اقامه کند، بر این‌که صاحب امانت به او دستور داده آن را تحویل دهد و امانت دهنده باید سوگند یاد کند که چنین دستوری نداده است.»

۲۰۹۲ (۳) در همان کتاب روایت می‌شود که: «شخصی مالی را نزد دیگری امانت سپرد و در ضمن سخنانش به امانت‌دار گفت: هرگاه فلانی آمد، آن را به وی تحویل بده ولی کسی که قرار بود امانت را تحویل بگیرد، منکر تحویل گرفتن آن است. امام باقرؑ در این باره فرمود: سخن امانت‌دار به این‌که آن را پرداخته است، همراه با سوگندش ـ در صورت متهم بودن ـ پذیرفته است زیرا صاحب امانت، اعتراف کرده که دستور به تحویل آن به وی داده است.»

باب ۹

حکم سپردن امانت نزد کودک و برده

۲۰۹۳ (۱) در کتاب دعائم الاسلام از امام صادقؑ روایت می‌شود که فرمود: «هرکس به کودکی که هنوز به حدّ احتلام و سنّ بلوغ نرسیده است، امانت بسپارد و کودک امانت را اتلاف کند، ضمانتی برعهدهٔ وی نیست و اگر برده‌ای را نزد او امانت بگذارند و آن برده را بکشد، کفالت آن برعهدهٔ عاقلهٔ کودک است و در صورت اختلاف در قیمت برده، سخن عاقله همراه با سوگند آنان پذیرفته است مگر آن‌که صاحب برده بیّنه اقامه کند بر بیش از آن. پس آن را دریافت می‌کند.»

۲۰۹۴ ۲٤۷٥۰ (۲) وفيه ـ عن جعفر بن محمّد عليهما السلام أنّه قال: من استودع عبداً وديعة فأتلفها فلا ضمان عليه وان كان العبد مأذوناً له في التجارة لم يلزم مولاه شيء الّا أن يكون أذن له في قبول الودائع أو تكون الوديعة في ضرب من التّجارة، ولكن تكون دَيْناً على العبد فمتى عتق طولب بها، ولو أقرّ العبد بالوديعة لم يجز اقراره.

(۱۰)

باب حكم ختم الوديعة بخاتم العقيق

۲۰۹٥ ۲٤۷٥۱ (۱) مستدرك ۲۱/۱٤: أصل زيد الزرّاد قال: سمعت أبا عبداللّه عليه السلام يقول: يا جارية اختمي على السفط بخاتمي العقيق فانّه لا يزال محفوظاً حتّى تؤدّى الينا وديعتنا. (السَّفَط ج اسفاط: وعاء كالقُفَّة او الجُوالق ـ ما يعبأ فيه الطيب وما أشبهه من اداوات النساء ـ المنجد).

قد تمّ بحمد اللّه الذى لا يُحصى نعمائه العادّون ولا يؤدّى حقّه المجتهدون المجلّد الثّالث والعشرون ويتلوه إن شاء اللّه تعالى المجلّد الرابع والعشرون نشكره مزيداً لنعمته ونحمده استسلاماً لعزّته ونستعينه فاقةً الى كفايته ونصلّى ونسلّم على رسوله نبىّ الرّحمة وسراج الأُمّة وعلى آله وأهل بيته مصابيح الظّلم وعصم الأُمم لا سيّما النّور الأتمّ وسلالة المجد الأقدم الإمام الّذى يملأ الأرض عدلاً وقسطاً بعد ما ملئت ظلماً وجوراً عجّل اللّه تعالى فرجه وأيّده ونصره أفقر العباد إلى رحمة ربّه الغنىّ أبو محمّد عبد المهدىّ إسماعيل بن قاسم المعزّىّ الملايرىّ عفا اللّه تعالى عنه وعن والديه وعن المؤمنين.

۱٤۲۰ هجرى قمرى

۲۰۹۴ (۲) از امام صادق؟ روایت شده که فرمود: «هرکس به برده‌ای امانت بسپارد و آن برده امانت را تلف کند، ضمانتی برعهدهٔ برده نیست؛ بلکه آن دین برعهدهٔ برده خواهد بود که هروقت آزاد شد، از وی مطالبه می‌شود و اگر برده اجازه تجارت داشته باشد به عهدهٔ صاحبش چیزی ثابت نمی‌شود، مگر آن‌که صاحبش اجازه پذیرفتن امانت به وی داده باشد یا امانت در رابطه با نوعی تجارت باشد و اگر برده به امانتی اعتراف کند، اقرارش بی‌اثر است.»

باب ۱۰

حکم مهر زدن بر امانت با انگشتری عقیق

۲۰۹۵ (۱) زید زرّاد از امام صادق؟ روایت می‌کند که فرمود: «ای کنیز! آن کیسه را با انگشتری عقیق مهر کن که در این صورت همواره محفوظ است تا امانت ما به دست‌مان بازگردد.»

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه

قرن اول

۱. ***قرآن کریم***

۲. ***الصحیفة السجادیة***. امام زین‌العابدین ؑ (۳۸ ـ ۹٤ ق)

قرن دوم

۳. ***کتاب الصّفین***. ابان بن تغلب (؟ ـ ۱٤۱ ق)

٤. ***الفضایل***. ابان بن تغلب (؟ ـ ۱٤۱ ق)

۵. ***توحید المفضّل***. مفضل بن عمر جعفی (؟ ـ ۱٦۰ ق)

٦. ***الرسالة الذهبیة***. للرضا ؑ معروف به ***طب امام رضا*** ؑ (؟ ـ ؟)

۷. ***صحیفة الامام رضا*** ؑ. منسوب به امام رضا ؑ (؟ ـ ؟)

۸. ***الفقه***، معروف به ***فقه الرضا*** ؑ. منسوب به امام رضا ؑ (؟ ـ ؟)

۹. ***اصل***. زید زراد (؟ ـ ؟)

۱۰. ***اصل***. علاء بن رزین (؟ ـ ؟)

۱۱. ***اصل***. عاصم بن حمید حناط (؟ ـ ؟)

۱۲. ***اصل***. درست بن ابی منصور (؟ ـ ؟)

۱۳. ***اصل***. جعفر بن محمد بن شریح حضرمی (؟ ـ ؟)

قرن سوم

۱٤. ***المناقب***. نصر بن مزاحم (۱۲۰ ـ ۲۱۲ ق)

۱۵ . *وقعة صفین*. نصر بن مزاحم (۱۲۰ ـ ۲۱۲ ق)

۱۶ . *المشیخة*. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹ ـ ۲۲۴ ق)

۱۷ . *النوادر*. حسن بن محبوب سراد (۱۴۹ ـ ۲۲۴ ق)

۱۸ . *المحاسن*. برقی (؟ ـ ۲۷۴ یا ۲۸۰ ق)

۱۹ . *الغارات*. ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی (؟ ـ ۲۸۳ ق)

۲۰ . *بصائر الدرجات*. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ ق)

۲۱ . *المزار*. محمدبن حسن بن فروخ صفار (؟ ـ ۲۹۰ ق)

۲۲ . *النوادر*. احمد بن محمد بن عیسی اشعری قمی (؟ ـ متوفی در عصر غیبت صغری)

۲۳ . *جامع الاحادیث النبویة*. ابو محمد جعفر بن احمد بن علی بن قمی (؟ ـ ؟)

۲۴ . *تفسیر العسکری*. منسوب به امام حسن عسکری ﷺ (؟ ـ ؟)

۲۵ . *طریق النجاة*. شیخ عزالدین حسن بن ناصر بن ابراهیم حداد عاملی (؟ ـ ؟)

۲۶ . *کتاب الزهد*. حسین بن سعید اهوازی (؟ ـ ؟)

۲۷ . *المؤمن*. حسین بن سعید اهوازی (؟ ـ ؟)

۲۸ . *کتاب الزیارات*. حسین بن سعید اهوازی (؟ ـ ؟)

۲۹ . *المناقب*. حسین بن سعید اهوازی (؟ ـ ؟)

قرن چهارم

۳۰ . *کتاب التاریخ*. ابن اعثم کوفی (؟ ـ ۳۱۴ ق)

۳۱ . *الفتوح*. ابن اعثم کوفی (؟ ـ ۳۱۴ ق)

۳۲ . *کتاب التفسیر*. محمد بن مسعود عیاشی (؟ ـ حدود ۳۲۰ ق)

۳۳ . *تفسیر القمی*. ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی (؟ ـ ۳۲۹ ق)

۳۴ . *الکافی*. شیخ کلینی (؟ ـ ۳۲۹ ق)

۳۵ . *کتاب التمحیص*. محمد بن همام اسکافی (۲۵۸ ـ ۳۳۶ ق)

۳۶ . *رجال الکشی*. محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی (؟ ـ حدود ۳۴۰ ق)

۳۷. *اثبات الوصیة*. علی بن حسین مسعودی (؟ ـ ۳۴۶ ق)

۳۸. *الاستغاثة*. علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ ق)

۳۹. *الابتداء*. علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ ق)

۴۰. *الانبیاء*. علی بن احمد کوفی (؟ ـ ۳۵۲ ق)

۴۱. *کتاب الاخلاق*. ابن قاسم کوفی (؟ - ۳۵۲ ق)

۴۲. *الایضاح*. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ ق)

۴۳. *دعائم الاسلام*. نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳۶۳ ق)

۴۴. *کامل الزیارات*. جعفر بن محمد بن قولویه (؟ ـ ۳۶۷ ق)

۴۵. *الغیبة*. محمد بن ابراهیم نعمانی (؟ ـ ۳۸۰ ق)

۴۶. *تفسیر النعمانی*. ابوعبدالله محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی (؟ ـ ۳۸۰ ق)

۴۷. *علل الشرایع*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۴۸. *عیون اخبار الرضا* ؏. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۴۹. *کمال الدین وتمام النعمة*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۰. *الهدایة*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۱. *الامالی*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۲. *معانی الاخبار*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۳. *التوحید*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۴. *الخصال*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۵. *ثواب الاعمال*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۶. *المقنع*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۷. *من لا یحضره الفقیه*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۸. *فضائل الاشهر الثلاثة*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۵۹. *مصادقة الاخوان*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۶۰. *فضائل الشیعه*، *صفات الشیعه*. شیخ صدوق (۳۰۶ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق)

۶۱. *المانعات (الاعمال المانعة من دخول الجنة)*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ـ؟)

۶۲. *العروس*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ـ؟)

۶۳. *تحف العقول*. ابن شعبه (؟ـ؟)

۶۴. *التمحیص*. ابن شعبه (؟ـ؟)

۶۵. *دلائل الامامة*. ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری (؟ـ؟)

۶۶. *الجعفریات*. محمد بن محمد اشعث (؟ـ؟)

۶۷. *طب الائمه (طب النبی)*. عبدالله و حسین پسران بسطام (؟ـ؟)

۶۸. *کتاب الدلائل*. عبدالله بن جعفر حمیری (؟ـ؟)

۶۹. *قرب الاسناد*. عبدالله بن جعفر حمیری (؟ـ؟)

۷۰. *تفسیر فرات*. فرات بن ابراهیم کوفی (؟ـ؟)

۷۱. *المسلسلات*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ـ؟)

۷۲. *الغایات*. جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ـ؟)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

قرن پنجم

۷۳. *نهج البلاغه*. سید رضی (۳۵۹ـ۴۰۶ ق)

۷۴. *المجازات النبویة*. سید رضی (۲۵۹ـ۴۰۶ ق)

۷۵. *کفایة الاثر*. خزاز رازی (؟ ـ حدود ۴۱۰ ق)

۷۶. *الارشاد*. شیخ مفید (۳۳۶ـ۴۱۳ ق)

۷۷. *الامالی*. شیخ مفید (۳۳۶ـ۴۱۳ ق)

۷۸. *الاختصاص*. شیخ مفید (۳۳۶ـ۴۱۳ ق)

۷۹. *الفرائض الشرعیة*. شیخ مفید (۳۳۶ـ۴۱۳ ق)

۸۰. *المقنعة*. شیخ مفید (۳۳۶ـ۴۱۳ ق)

۸۱. *تنزیه الانبیاء*. سید مرتضی (۳۵۵ـ۴۳۶ ق)

۸۲. *درر الفوائد*. سید مرتضی (۳۵۵ـ۴۳۶ ق)

۸۳. *المختصر*. سید مرتضی (۳۵۵ـ ۴۳۶ق)

۸۴. *رسالة المحکم والمتشابه*. سید مرتضی (۳۵۵ـ ۴۳۶ق)

۸۵. *انساب*. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲ـ ۴۵۰ق)

۸۶. *رجال*. احمد بن علی نجاشی (۳۷۲ـ ۴۵۰ق)

۸۷. *الاستبصار*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ق)

۸۸. *التبیان*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ق)

۸۹. *اختیار معرفة الرجال معروف به رجال الکشی*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ق)

۹۰. *تهذیب الاحکام*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ق)

۹۱. *الامالی*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ق)

۹۲. *الخلاف*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ق)

۹۳. *الغیبة*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ق)

۹۴. *المبسوط*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ق)

۹۵. *النهایة*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ق)

۹۶. *مصباح المتهجد*. شیخ طوسی (۳۸۵ـ ۴۶۰ق)

۹۷. *کنز الفوائد*. ابوالفتح کراجکی (؟ـ ۴۹۹ق)

قرن ششم

۹۸. *روضة الواعظین*. ابن فتال نیشابوری (؟ـ ۵۰۸ق)

۹۹. *تفسیر الکشاف*. جارالله زمخشری (۴۶۷ـ ۵۳۸ق)

۱۰۰. *مجمع البیان*. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ـ ۵۴۸ق)

۱۰۱. *اعلام الوری باعلام الهدی*. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ـ ۵۴۸ق)

۱۰۲. *نثر اللآلی*. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ـ ۵۴۸ق)

۱۰۳. *الوسیط*. فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ـ ۵۴۸ق)

۱۰۴. *مکارم الاخلاق*. حسن بن فضل طبرسی (؟ـ ۵۴۸ق)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

۱۰۵. *غرر الحکم و درر الکلم*. عبدالواحد بن محمد تمیمی (۵۱۰ ـ ۵۵۰ ق)

۱۰۶. *تفسیر روح الجنان*. ابوالفتوح رازی (حدود ۴۷۰ ـ نزدیک به ۵۵۴ ق)

۱۰۷. *الدعوات*. سید فضل‌الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ ق)

۱۰۸. *النوادر*. سید فضل‌الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ ق)

۱۰۹. *قصص الانبیاء*. سید فضل‌الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ ق)

۱۱۰. *لبّ اللّباب*. سید فضل‌الله راوندی (؟ ـ ۵۷۰ ق)

۱۱۱. *فضل الحولقة*. ابن عساکر (۴۹۹ ـ ۵۷۱ ق)

۱۱۲. *الخرائج و الجرائح*. قطب الدین راوندی (؟ ـ ۵۷۳ ق)

۱۱۳. *اسباب النزول*. قطب الدین راوندی (؟ ـ ۵۷۳ ق)

۱۱۴. *تهافت الفلاسفه*. قطب الدین راوندی (؟ ـ ۵۷۳ ق)

۱۱۵. *المناقب*. ابن شاذان قمی (پس از ۵۰۹ ـ ۵۸۴ ق)

۱۱۶. *قضاء حقوق المؤمنین*. ابوعلی بن طاهر صوری (؟ ـ ۵۸۵ ق)

۱۱۷. *مناقب آل ابیطالب*(ع). ابن شهر آشوب (۴۸۹ ـ ۵۸۸ ق)

۱۱۸. *السرائر*. محمد بن ادریس (۵۴۳ ـ ۵۹۸ ق)

۱۱۹. *جامع الاخبار*. تاج الدین شعیری (؟ ـ ؟)

۱۲۰. *الاحتجاج*. احمد بن علی طبرسی (؟ ـ ؟)

قرن هفتم

۱۲۱. *اربعون حدیثاً*. محمد بن عبدالله بن زهره حسینی (اوایل قرن هفتم)

۱۲۲. *مشکاة الانوار فی غرر الاخبار*. ابوالفضل علی طبرسی (اوایل قرن هفتم)

۱۲۳. *تنبیه الخواطر*. ورام بن ابی فراس (؟ ـ ۶۰۵ ق)

۱۲۴. *اسدالغابه*. ابن اثیر (۵۵۵ ـ ۶۳۰ ق)

۱۲۵. *الکامل*. ابن اثیر (۵۵۵ ـ ۶۳۰ ق)

۱۲۶. *اللباب*. ابن اثیر (۵۵۵ ـ ۶۳۰ ق)

۱۲۷. *المختصر*. ابن حاجب (۵۷۰ ـ ۶۴۶ ق)

۱۲۸. *مصباح الزائر*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۲۹. *الطرف من الانباء*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۰. *کشف المحجة*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۱. *اللهوف (الملهوف)*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۲. *فلاح السائل*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۳. *مهج الدعوات*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۴. *فرج المهموم*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۵. *امان من اخطار الاسفار والازمان*. سید علی بن طاووس (۵۸۹ ـ ۶۶۴ ق)

۱۳۶. *شرائع الاسلام*. محقق حلی (۶۰۲ ـ ۶۷۲ ق)

۱۳۷. *المعتبر*. محقق حلی (۶۰۲ ـ ۶۷۲ ق)

۱۳۸. *شرح نهج البلاغة*. کمال الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (؟ ـ ۶۷۹ ق)

۱۳۹. *فرحة الغری بصرحة الغری*. عبدالکریم بن طاووس (۶۴۸ ـ ۶۹۲ ق)

۱۴۰. *کشف الغمه*. علی بن عیسی اربلی (؟ ـ ۶۹۳ ق)

۱۴۱. *بشارة المصطفی*. عماد الدین طبری (؟ ـ زنده در ۶۹۸ ق)

قرن هشتم

۱۴۲. *المدارک*. علامه حلّی (؟ ـ ۷۲۶ ق)

۱۴۳. *منتهی المطلب*. علامه حلّی (؟ ـ ۷۲۶ ق)

۱۴۴. *مختلف الشیعه*. علامه حلّی (؟ ـ ۷۲۶ ق)

۱۴۵. *تذکرة الفقهاء*. علامه حلّی (؟ ـ ۷۲۶ ق)

۱۴۶. *الدرة الباهرة*. شهید اول (۷۳۴ ـ ۷۸۶ ق)

۱۴۷. *المزار*. شهید اول (۷۳۴ ـ ۷۸۶ ق)

۱۴۸. *الذکری (ذکری الشیعه فی احکام الشریعه)*. شهید اول (۷۳۴ ـ ۷۸۶ ق)

۱۴۹. *اربعون الشهید*. شهید اول (۷۳۴ـ ۷۸۶ ق)

۱۵۰. *المجموع الرائق*. سید هبة الله موسوی (؟ـ؟)

قرن نهم

۱۵۱. *التحصین*. ابن فهد حلّی (۷۵۷ـ ۸۴۱ق)

۱۵۲. *عدة الداعی ونجاح الساعی*. ابن فهد حلّی (۷۵۷ـ ۸۴۱ق)

۱۵۳. *اسرار الصلوة*. ابن فهد حلّی (۷۵۷ـ ۸۴۱ق)

۱۵۴. *ارشاد القلوب*. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ـ ۸۴۱ق)

۱۵۵. *اعلام الدین*. حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ـ ۸۴۱ق)

۱۵۶. *مختصر البصائر*. حسن بن سلیمان حلّی (۸۰۲ـ؟)

قرن دهم

۱۵۷. *غوالی اللئالی / عوالی اللئالی*. ابن ابی جمهور احسائی (حدود ۸۴۰ـ زنده در ۹۰۲ق)

۱۵۸. *جنة الامان الواقیة*. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ـ ۹۰۵ق)

۱۵۹. *مختصر*. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ـ ۹۰۵ق)

۱۶۰. *المصباح*. ابراهیم بن علی کفعمی (۸۶۴ـ ۹۰۵ق)

۱۶۱. *جامع المقاصد*. محقق کرکی (؟ ـ ۹۳۷ تا ۹۴۱ق)

۱۶۲. *شرح اللمعة*. شهید ثانی (۹۱۱ـ ۹۶۶ق)

۱۶۳. *اسرار الصلوة*. شهید ثانی (۹۱۱ـ ۹۶۶ق)

۱۶۴. *شرح النفلیة*. شهید ثانی (۹۱۱ـ ۹۶۶ق)

۱۶۵. *روض الجنان*. شهید ثانی (۹۱۱ـ ۹۶۶ق)

۱۶۶. *منیة المرید*. شهید ثانی (۹۱۱ـ ۹۶۶ق)

۱۶۷. *مسکّن الفؤاد*. شهید ثانی (۹۱۱ـ ۹۶۶ق)

۱۶۸. *حدیقة الشیعة*. احمد بن محمد مقدس اردبیلی (؟ـ ۹۹۳ق)

قرن یازدهم

۱۶۹. *مجمع البحرین*. طریحی (۹۷۹ـ ۱۰۸۵ق)

۱۷۰. *الوافی*. محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷ـ ۱۰۹۱ق)

۱۷۱. *مجمع البحرین فی فضائل السبطین*. سید ولی الله رضوی (؟ـ؟)

قرن دوازدهم

۱۷۲. *امل الامل*. محمد بن حسن حرّ عاملی (۱۰۳۳ـ ۱۱۰٤ق)

۱۷۳. *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*. محمد بن حسن حرّ عاملی (۱۰۳۳ـ۱۱۰٤ق)

۱۷٤. *مدینة معاجز*. سید هاشم بحرانی (؟ـ ۱۱۰۷ق)

۱۷۵. *تفسیر البرهان*. سید هاشم بحرانی (؟ـ ۱۱۰۷ق)

۱۷٦. *بحارالانوار*. مجلسی ثانی (۱۰۳۷ـ ۱۱۱۱ق)

۱۷۷. *حق الیقین*. مجلسی ثانی (۱۰۳۷ـ ۱۱۱۱ق)

۱۷۸. *مرآت العقول*. مجلسی ثانی (۱۰۳۷ـ ۱۱۱۱ق)

قرن چهاردهم

۱۷۹. *مستدرک الوسائل*. محدث نوری (۱۲۵٤ـ ۱۳۲۰ق)

۱۸۰. *جامع احادیث الشیعه*. حاج سیدحسین بروجردی (۱۲۹۲ـ ۱۳۸۰ق)

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فهرست موضوعات

سخن ناشر ۵

مقدمه ۷

فقه و روابط مالی ۷

حقایق شرعی و غیر شرعی در معاملات ۸

ماهیت‌شناسی عمل فقهی ۹

قرارداد و عقود معین ۹

مباحث عقد ۹

فقه معاملات و اقتصاد جامعه ۱۰

استناد به کتاب و سنت در معاملات ۱۱

منابع و مآخذ جامع احادیث الشیعه جلد ۲۳ ..... ۱۲

تدوین کنندگان جامع احادیث الشیعه جلد ۲۳ ..... ۱۵

۱ ـ برقی (؟ ـ ۲۷٤ یا ۲۸۰ ق) ۱۵

۲ ـ عبدالله اشعری قمی (؟ ـ متوفی در عصر غیبت صغری) ۱٦

۳ ـ محمد بن مسعود عیاشی (؟ ـ حدود ۳۲۰ ق) ۱۷

٤ ـ علی بن ابراهیم قمی (؟ ـ ۳۲۹ ق) ۱۸

۵ ـ شیخ کلینی (؟ ـ ۳۲۹ ق) ۱۸

٦ ـ کشّیّ (؟ ـ حدود ۳٤۰ ق) ۲۰

۷ ـ نعمان بن محمد تمیمی (۲۵۹ ـ ۳٦۳ ق) ۲۱

۸ ـ شیخ صدوق (۳۰٦ یا ۳۰۷ ـ ۳۸۱ ق) ۲۲

۹ ـ محمد بن محمد اشعث (؟ ـ ؟) ۲۳

۱۰ـ عبدالله بن جعفر حمیری (؟ ـ ؟) ۲۳
۱۱ـ ابن شعبه (؟ ـ ؟) ۲۴
۱۲ـ فرات بن ابراهیم کوفی (؟ ـ ؟) ۲۵
۱۳ـ ابی عبدالله کاتب نعمانی (؟ ـ ؟) ۲۵
۱۴ـ جعفر بن احمد بن علی قمی (؟ ـ ؟) ۲۶
۱۵ـ سید رضی (۳۵۹ـ۴۰۶ق) ۲۷
۱۶ـ شیخ مفید (۳۳۶ـ۴۱۳ق) ۲۸
۱۷ـ شیخ طوسی (۳۸۵ـ۴۶۰ق) ۲۹
۱۸ـ فضل بن حسن طبرسی (حدود ۴۶۹ـ۵۴۸ق) ۳۰
۱۹ـ حسن بن فضل طبرسی (؟ ـ ۵۴۸ق) ۳۱
۲۰ـ عبدالواحد بن محمد تمیمی آمُدی (۵۱۰ـ ۵۵۰ق) ۳۲
۲۱ـ ابن شهر آشوب (۴۸۹ـ۵۸۸ق) ۳۲
۲۲ـ محمد بن ادریس (۵۴۳ـ۵۹۸ق) ۳۳
۲۳ـ احمد بن علی طبرسی (؟ ـ ؟) ۳۴
۲۴ـ ابوالفضل علی طبرسی (؟ ـ اوایل قرن هفتم) ۳۴
۲۵ـ ورام بن ابی فراس (؟ ـ ۶۰۵ق) ۳۵
۲۶ـ عمادالدین طبری (؟ ـ زنده در ۶۹۸ق) ۳۵
۲۷ـ علامه حلّی (۶۴۸ـ۷۲۶ق) ۳۶
۲۸ـ ابن فهد حلّی (۷۵۷ـ۸۴۱ق) ۳۷
۲۹ـ حسن بن ابی الحسن دیلمی (؟ ـ ۸۴۱ق) ۳۸
۳۰ـ ابن ابی جمهور آحسائی (حدود ۸۴۰ـ زنده در ۹۰۲ق) ۳۸
۳۱ـ محمد محسن فیض کاشانی (۱۰۰۷ـ ۱۰۹۱ق) ۴۰
۳۲ـ حرّ عاملی (۱۰۳۳ـ ۱۱۰۴ق) ۴۱
۳۳ـ مجلسی ثانی (۱۰۳۷ـ ۱۱۱۱ق) ۴۳
۳۴ـ محدث نوری (۱۲۵۴ـ ۱۳۲۰ق) ۴۴
۳۵ـ حاج سید حسین بروجردی (۱۲۹۲ـ ۱۳۸۰ق) ۴۵
تشکر و اعتذار ۴۸
منابع و مآخذ تحقیق ۵۰

كتاب المعايش والمكاسب والمعاملات والتّجارات

أبواب البيع وشروطه وأحكامه وأقسامه وما يناسبه ٥٤

(١) باب أنّه لا بيع إلّا عن ملك عدا ما استثنى ٥٤

(٢) باب انّ من وجد عنده السّرقة فهو غارم إذا لم يأت بالشهود على بايعها ٦٠

(٣) باب انّ من باع ما يملك ومالايملك صحّ البيع فيما يملك خاصّة ٦٠

(٤) باب أحكام الشّراء من غير المالك مع عدم إجازته ٦٤

(٥) باب جواز بيع الوليّ مال اليتيم وجواريه مع المصلحة وجواز الشّراء منه ٦٦

(٦) باب انّ الأيتام إذا لم يكن لهم وصيّ ولا وليّ جاز أن يبيع مالهم ورقيقهم بعض ٦٨

(٧) باب انّ لمالك الأرض أن يحمى المراعى لحاجته ويبيعها ولا يجوز ذلك فى الأراضى ٧٠

(٨) باب جواز بيع الماء إذا كان ملكاً للبايع واستحباب بذله للمسلم تبرّعاً ٧٤

(٩) باب تحريم تملّك الطّريق وشرائه إلّا أن يكون ملكاً للبايع خاصّة ٧٨

(١٠) باب جواز شراء الذّهب بترابه من المعدن ٨٠

(١١) باب اشتراط البلوغ والعقل والرشد فى جواز البيع والشراء ٨٠

(١٢) باب انّه لا يصلح بيع المكيل والموزون والمعدود مجازفة ٨٤

(١٣) باب جواز الشّراء بكيل البايع إذا صدّقه المشترى إلّا أنّه لا يبيعه حتّى يكيله وجواز البيع ٨٦

(١٤) باب حرمة بخس المكيال والميزان وحكم البيع بمكيال مجهول أو بغير مكيال البلد ٩٠

(١٥) باب انّ صاحب الجوز إذا لا يستطيع عدّه فله أن يكيله بمكيال فيعدّ ما فيه ثمّ يكيل ١٠٠

(١٦) باب جواز بيع اللّبن فى الضّرع إذا ضمّ إليه شيء معلوم ١٠٢

(١٧) باب حكم إعطاء البقر والغنم بالضّريبة ١٠٤

(١٨) باب حكم بيع ما في بطون الأنعام وجعله ثمناً وما فى الأصلاب ١٠٦

(١٩) باب عدم جواز بيع الآبق منفرداً وجواز بيعه منضمّاً الى معلوم ١١٠

(٢٠) باب أنّه لا يجوز بيع ما يضرب الصيّاد بشبكته ولا ما فى الآجام من القصب والسمك ١١٢

کتاب شغل‌ها، کسب‌ها، داد و ستدها، تجارت‌ها، صنعت‌ها، مناصب دولتی و آنچه مناسب با آن‌هاست

فصل سوم: قرارداد و عقد بیع

بخش اول: باب‌های انعقاد، شرایط و اقسام بیع ۵۵

باب ۱: اشتراط ملکیت در بیع مگر در موارد استثنا ۵۵

باب ۲: مسؤولیت خریدار مال سرقتی چنان‌چه شاهدی بر خریدش اقامه نکند ۶۱

باب ۳: هر کسی ملک خود و ملک دیگری را بفروشد، بیع در ملک وی صحیح است ۶۱

باب ٤: احکام خرید از غیر مالک در صورت عدم اجازهٔ مالک ۶۵

باب ٥: خرید و فروش اموال یتیم توسط ولیّ ۶۷

باب ٦: خرید و فروش اموال یتیمان توسط مؤمنان عادل در صورت عدم وصی و ولیّ بر یتیم .. ۶۹

باب ۷: جواز حصار چراگاه‌ها و فروش آن‌ها به غیر از زمین‌های بیت المال ۷۱

باب ۸: جواز فروش آبی که ملک بایع است ۷۵

باب ۹: حرمت تملک راه و خرید و فروش آن، مگر این‌که ملک اختصاصی بایع باشد ۷۹

باب ۱۰: جواز خرید خاک طلای معدن ۸۱

باب ۱۱: شرط بلوغ، عقل و رشد متعاقدین در عقد بیع ۸۱

باب ۱۲: عدم جواز بیع مکیل، موزون و معدود بدون اندازه و شمارش ۸۵

باب ۱۳: جواز خرید با پیمانهٔ بایع آن‌گاه که مشتری آن را تأیید کند ۸۷

باب ۱٤: حرمت کم‌فروشی با پیمانه و ترازو ۹۱

باب ۱٥: پیمانه کردن گردو برای فروش ۱۰۱

باب ۱٦: جواز فروش شیر در پستان با ضمیمهٔ معلوم [بطلان بیع مجهول] ۱۰۳

باب ۱۷: حکم قرارداد گاو و گوسفندداری ۱۰۵

باب ۱۸: حکم فروش جنین و نطفهٔ حیوانات ۱۰۷

باب ۲۰: حکم بیع مجهولات و غیر مقدور و تسلیم ۱۱۳

(۲۱) باب جواز شراء التّبن بنسبة مقدار الطّعام وبيعه قبل أن يكال الطّعام ۱۱۸
(۲۲) باب اشتراط كون المبيع طلقاً وحكم بيع الوقف ۱۱۸
(۲۳) باب اشتراط تقدير الثّمن وحكم من اشترى جارية بحكمه فوطئها فأبى أن يقبل مالكها ۱۲۰
(۲۴) باب جواز بيع شيء مقدّر من جملة معلومة متساوية الأجزاء وحكم تلف بعضها ۱۲۲
(۲۵) باب أنّه يجوز أن يطرح لظروف السّمن والزّيت ما يحتمل الزّيادة والنّقصان ۱۲۲
(۲۶) باب انّه يجوز للمشترى أن يذوق ما يذاق قبل أن يشترى ويكره أن يذوق مالا يريد ۱۲۴
(۲۷) باب حكم بيع سمن الجواميس وشرائه ۱۲۶
(۲۸) باب انّ عبد الكافر إذا أسلم يباع من المسلمين ويدفع ثمنه إلى صاحبه ۱۲۶
(۲۹) باب جواز بيع النّسيئة بتأخير الثّمن سنة أو سنتين وحكم كون الأجل ثلاث سنين ۱۲۸
(۳۰) باب أنّ من باع شيئاً نسيئة وغير نسيئة جاز أن يشتريه من صاحبه حالاً بزيادة ونقيصة ۱۳۰
(۳۱) باب حكم من باع سلعته بثمن حالاً وبأزيد منه مؤجّلاً ۱۳۲
(۳۲) باب حكم من أمر الغير أن يشترى له بنقد ويزيده فوق ذلك نظرة ۱۳۶
(۳۳) باب جواز تعجيل الحقّ بنقص منه وعدم جواز تأجيله بزيادة فيه ۱۳۶
(۳۴) باب انّه يجوز أن يبيع ما ليس عنده حالاً إذا كان يوجد ۱۳۸
(۳۵) باب انّه يجوز للرّجل أن يساوم على ما ليس عنده ويشتريه فيبيعه بربح وغيره ۱۴۰
(۳۶) باب جواز بيع المرابحة ۱۴۸
(۳۷) باب جواز بيع الأمة مرابحة وإن وطأها ۱۵۰
(۳۸) باب انّ من اشترى المتاع الى أجل فباعه مرابحة كان للمشترى من الأجل مثل ماله ۱۵۲
(۳۹) باب استحباب اختيار بيع المساومة على غيرها وكراهة نسبة الرّبح الى المال و ۱۵۴
(۴۰) باب انّ للمشترى أن يبيع المتاع بربح قبل أن يؤدّى ثمنه ۱۵۶
(۴۱) باب حكم بيع المبيع قبل قبضه ۱۵۸
(۴۲) باب انّه يجوز لمن عليه الدّين أن يتعيّن من صاحبه ويقضيه على كراهيّة وان يضمن ۱۶۸
(۴۳) باب جواز بيع الشّيء بأضعاف قيمته واشتراط قرض أو تأجيل دين ۱۷۲
(۴۴) باب حكم من اشترى طعاماً فتغيّر سعره قبل أن يقبضه أو دفع طعاماً ونحوه عن اجرة ۱۷۶

باب ۲۱: جواز خرید کاه ۱۱۹
باب ۲۲: شرط طلق بودن مبیع ۱۱۹
باب ۲۳: شروط معین بودن ثمن ۱۲۱
باب ۲٤: کیفیت ایجاب و قبول بیع ۱۲۳
باب ۲۵: ارزش‌گذاری بر ظرف‌های روغن با رضایت طرفین، هنگام فروش آن ۱۲۳
باب ۲٦: جواز چشیدن مشتری کالای چشیدنی را ۱۲۵
باب ۲۷: حکم فروش روغن گاومیش ۱۲۷
باب ۲۹: جواز بیع نسیه ۱۲۹
باب ۳۰: جواز خرید همان کالای فروخته شدهٔ نقدی یا نسیه‌ای ۱۳۱
باب ۳۱: حکم فروش نقدی کالا به یک مبلغ و فروش نسیهٔ آن به مبلغ بیشتر ۱۳۳
باب ۳۲: حکم کسی که به دیگری دستور می‌دهد تا جنسی را نقداً بخرد و او از آن شخص بیشتر از آن مبلغ نسیه‌ای همان جنس را می‌گیرد ۱۳۷
باب ۳۳: جواز کوتاه کردن مدت دیْن و کاستن آن و عدم جواز طولانی کردن مدت دیْن با افزایش آن ۱۳۷
باب ۳٤: جواز فروش کالایی که نزد بایع نیست ۱۳۹
باب ۳۵: جواز بیع مساومه [= چانه‌زنی برای بالا بردن قیمت] ۱٤۱
باب ۳٦: جواز بیع مرابحه ۱٤۹
باب ۳۸: مدت زمان خرید مدت‌دار، برای مشتری در بیع مرابحه‌ای ۱۵۳
باب ۳۹: استحباب بیع مساومه ۱۵۵
باب ٤۰: جواز فروش مشتری مبیع را قبل از پرداخت ثمن آن ۱۵۷
باب ٤۱: حکم بیع مبیع قبل از قبض آن ۱۵۹
باب ٤۲: جواز تعیین دیْن بدهکار و پرداخت آن ۱٦۹
باب ٤۳: جواز فروش کالا به چند برابر قیمت ۱۷۳
باب ٤٤: حکم خرید طعامی که قبل از قبض، قیمت آن تغییر کرد ۱۷۷

(٤٥) باب أنّ الرجل إذا قال لآخر بع هٰذا بكذا وكذا وما ازددت عليه فهو لك فلا بأس به.......... ١٨٠
(٤٦) باب عدم ثبوت الضمان على المأمور أو الّذي يبيع للقوم بالأجر إلّا مع التّفريط ١٨٢
(٤٧) باب جواز أخذ السّمسار والدلّال الأُجرة على البيع والشراء ١٨٢
(٤٨) باب أنّه لا يجوز للدّلّال أن يبيع أمتعة مختلفة لأقوام شتّى صفقة واحدة ١٨٦
(٤٩) باب انّ من اشترى المتاع صفقة لا يجوز له بيع بعضها مرابحة وإن قوّمه حتّى يبيّن.......... ١٨٨
(٥٠) باب أن شراء السّلعة بدينار غير درهم الىٰ أجل يوجب فساد البيع ولٰكن شرائها بدينار.... ١٩٠
(٥١) باب لزوم ذكر صرف الدّراهم في بيع المرابحة ١٩٢
(٥٢) باب حكم فضول المكاييل والموازين.......... ١٩٤
(٥٣) باب انّه لا يجوز العَرَبون إلّا أن يكون نقداً من الثمن.......... ١٩٦
(٥٤) باب انّ من ابتاع الأرض بحدودها وما اغلق عليها بابها فله جميع مافيها ١٩٨
(٥٥) باب أنّ من اشترىٰ بيتاً فى دار بجميع حقوقه هل يدخل الأعلىٰ والأسفل أم لا ١٩٨
(٥٦) باب أنّ ثمرة النّخل للّذى أبرها إلّا أن يشترط المبتاع ٢٠٠
(٥٧) باب انّ من باع بستاناً واستثنى نخلة أو نخلات فله المدخل إليها والمخرج منها ومدىٰ.... ٢٠٠
(٥٨) باب حكم اختلاف البايع والمشترى فى قدر الثّمن.......... ٢٠٢
(٥٩) باب حكم ما إذا اختلف المتبايعان فى دفع الثمن ٢٠٤
(٦٠) باب حكم الإقالة بوضيعة من الثمن.......... ٢٠٤
(٦١) باب أنّ من قال لأحد اشترلي متاعاً بكذا وكذا ليس له أن يشتري لنفسه ثمّ يبيعه إيّاه..... ٢٠٦
(٦٢) باب أنّ من نقد عن المشترى الثّمن جاز له الشراء منه بربح ٢٠٦
(٦٣) باب حكم اشتراط المشترى على أنّ لا يكون عليه الوضيعة ٢٠٦
(٦٤) باب انّ من شرط نقداً خاصّاً فله شرطه وإلّا انصرف الىٰ نقد البلد.......... ٢٠٨
(٦٥) باب انّه يجوز للبايع أن يرشو وكيل المشترى حتّى لا يظلمه ولا يجوز أن يرشوه.......... ٢٠٨
(٦٦) باب انّه لا يجوز على مسلم غلط فى بيع ٢١٠
(٦٧) باب انّه إذا اشترى رجلان سلعة فذهبا أن يأتيا بالثمن فأتى به أحدهما كاملاً.......... ٢١٠
(٦٨) باب انّ من اشترى شيئاً بدينار فنقد فيه دراهم فله أن يبيعه مرابحة على الدينار.......... ٢١٠

باب ٤٥: نمايندگی در فروش كالای مالک ۱۸۱
باب ٤٦: امين بودن نماينده ۱۸۳
باب ٤٧: جواز اجرت سمسار و دلّال ۱۸۳
باب ٤٨: عدم جواز فروش كالاهای متعدد توسط دلّال در یک بیع ۱۸۷
باب ٤٩: عدم جواز بیع مرابحه‌ای بخشی از كالای خریداری شده ۱۸۹
باب ٥٠: فساد خرید كالا به دیناری كه یک درهم از آن استثنا شود ۱۹۱
باب ٥١: لزوم بیان نوع درهم در بیع مرابحه ۱۹۳
باب ٥٢: حكم زیاده بر پیمانه و وزن ۱۹۵
باب ٥٣: حكم عَرَبون [= پیش‌پرداخت] در بیع ۱۹۷
باب ٥٤: حكم بیع زمین و آنچه در آن است ۱۹۹
باب ٥٥: حكم خرید سقف و كف منزل ۱۹۹
باب ٥٦: مالكیت محصول خرما ۲۰۱
باب ٥٧: حكم فروش باغ و استثناء چند درخت ۲۰۱
باب ٥٨: حكم اختلاف بایع و مشتری در مقدار ثمن ۲۰۳
باب ٥٩: حكم اختلاف بایع و مشتری در پرداخت ثمن ۲۰۵
باب ٦٠: حكم اقاله با كم كردن ثمن ۲۰۵
باب ٦١: عدم جواز خرید نمایندۀ خرید، برای خودش ۲۰۷
باب ٦٢: جواز خرید از مشتری برای كسی كه از طرف مشتری پرداخت كرده‌است ۲۰۷
باب ٦٣: حكم شرط كردن مشتری به این‌كه زیان متوجه او نباشد ۲۰۷
باب ٦٤: انصراف معامله به پول رایج مگر در صورت شرط ۲۰۹
باب ٦٥: جواز پرداخت رشوه به وكیل مشتری برای جلوگیری از ظلم ۲۰۹
باب ٦٦: عدم جواز اشتباه در فروش ۲۱۱
باب ٦٧: حكم خرید كالا توسط دو نفر و آوردن پول كالا توسط یكی از آن دو ۲۱۱
باب ٦٨: حكم بیع مرابحه‌ای جنسی كه به دینار خریداری شده و به درهم پرداخت شود و بالعكس ۲۱۱

(۶۹) باب ماورد في بيع المال بلا شيء ۲۱۲
(۷۰) باب انّ من اشترى الظَّهر ولم يشترط الأحلاس والأقتاب فله الظَّهر مجرّدة منها ۲۱۴

أبواب ما يستحبّ للتّاجر وما يجب أو يحرم عليه وما يكره له ۲۱۶

(۱) باب جملة ممّا يستحبّ للتّاجر أو يجب عليه وجملة ممّا يكره له أو يحرم عليه ۲۱۶
(۲) باب ماورد في أنّ اللّه تعالى منّ على النّاس بنعمة الكتابة والقلم والحساب ۲۲۶
(۳) باب استحباب كتابة كتاب عند التّعامل والتّداين ۲۳۰
(۴) باب أنّ من سبق إلى مكان من السوق فهو أحقّ به إلى اللّيل وأنّ عليّاً عليه السلام كرّه أن يأخذ... .... ۲۳۶
(۵) باب استحباب الدّعاء بالمأثور عند دخول السّوق ۲۳۸
(۶) باب استحباب ذكر اللّه في الأسواق خصوصاً التّسبيح والشّهادتين ۲۴۶
(۷) باب استحباب التكبير ثلاثاً عند الشّراء وماورد من الدّعاء ۲۴۸
(۸) باب استحباب كتابة ماورد في أن يكتب على المتاع أو يجعل فيه ۲۵۲
(۹) باب استحباب الإحسان في البيع والسّماح ۲۵۴
(۱۰) باب استحباب كون الإنسان سهل البيع والشّراء والقضاء والإقتضاء ۲۵۴
(۱۱) باب استحباب الإعطاء راجحاً والأخذ ناقصاً ووجوب الوفاء في الكيل والوزن ۲۵۶
(۱۲) باب جواز سؤال المشتري البايع الزيادة بعد التوفية ۲۵۸
(۱۳) باب ماورد في أنّ الرّجل إذا قال للرّجل هلمّ أحسن بيعك يحرم عليه الرّبح... .... ۲۶۰
(۱۴) باب كراهة الرّبح على المؤمن إلّا أن يشتري للتّجارة أو بأكثر من مأة درهم... .... ۲۶۰
(۱۵) باب كراهة التّفرقة بين المماكس وغيره واستحباب التّسوية بين المبتاعين ۲۶۲
(۱۶) باب ماورد في أنّ صاحب السّلعة أحقّ بالسّوم وماورد من النّهي عن السّوم... .... ۲۶۴
(۱۷) باب استحباب البيع في أوّل السّوق وعند حصول الرّبح وكراهة ردّه ۲۶۴
(۱۸) باب استحباب مبادرة التّاجر إلى الصّلاة في أوّل وقتها وكراهة اشتغاله بالتّجارة عنها ۲۶۶
(۱۹) باب استحباب شراء الجيّد وبيعه وكراهة شراء الرّديء وبيعه ۲۷۴
(۲۰) باب أنّ من ضاق عليه المعاش فليشتر صغاراً وليبع كباراً وأنّ من اعيته الحيلة فليعالج... .... ۲۷۴
(۲۱) باب ماورد في أنّ شراء الحنطة ينفي الفقر وشراء الدقيق والخبز ينشيء الفقر... .... ۲۷۶

باب ۶۹: حکم بیع مال به عوض هیچ ۲۱۳
باب ۷۰: حکم بیع مرکبی که شرط وسایل و زین آن نشده باشد ۲۱۵

بخش دوم: باب‌های واجبات، مستحبات، محرمات و مکروهات تاجر در تجارت ۲۱۷

باب ۱: بعضی از احکام واجب، مستحب، حرام و مکروه تاجر ۲۱۷
باب ۲: امتنان الهی به نعمت نوشتن و قلم و حساب ۲۲۷
باب ۳: استحباب نوشتن قرارداد وام ۲۳۱
باب ٤: حق أولویت نسبت به محل کسب در بازار و... .... ۲۳۷
باب ٥: استحباب دعا هنگام ورود به بازار ۲۳۹
باب ٦: استحباب تسبیح خدا و شهادتین در بازار ۲٤۷
باب ۷: استحباب دعا هنگام خرید ۲٤۹
باب ۸: استحباب دعا برای حفاظت از کالا ۲۵۳
باب ۹: استحباب نیکی در معامله و گذشت از سود ۲۵۵
باب ۱۰: استحباب آسان‌گیری در خرید و فروش و پرداخت و دریافت ۲۵۵
باب ۱۱: استحباب افزون دادن و کم گرفتن ۲۵۷
باب ۱۲: جواز درخواست افزوده از سوی مشتری ۲۵۹
باب ۱۳: عدم جواز فریب دادن مؤمن در معامله و وعده به نیکی و احسان ۲٦۱
باب ۱٤: کراهت سود بردن از مؤمن مگر اینکه برای تجارت بخرد و... .... ۲٦۱
باب ۱۵: استحباب برخورد یکسان با همهٔ مشتریان ۲٦۳
باب ۱٦: تقدم صاحب کالا در نرخ گذاری و... .... ۲٦۵
باب ۱۷: استحباب فروش در ابتدای بازار و... .... ۲٦۵
باب ۱۸: استحباب نماز اول وقت برای تاجر و... .... ۲٦۷
باب ۱۹: استحباب خرید و فروش جنس مرغوب و کراهت خرید و فروش جنس نامرغوب.. ۲۷۵
باب ۲۰: راه گریز از تنگدستی ۲۷۵
باب ۲۱: حکم خرید و فروش گندم، آرد و نان ۲۷۷

(۲۲) باب ماورد فی أنّ رسول اللّهﷺ استحبّ تجارة البزّ وكرّه تجارة الحنطة ۲۷۸
(۲۳) باب استحباب المماكسة والتّحفّظ من الغبن وكراهة المماكسة فی شراء حوائج... .... ۲۷۸
(۲٤) باب كراهة الإستحطاط بعد الصفقة وكراهة قبول الوضيعة ۲۸۰
(۲٥) باب كراهة الحلف علی البيع والشّراء صادقاً وتحريمه كاذباً ۲۸٤
(۲٦) باب كراهة تحالف التجّار وتعاقدهم علی أن لا ينقصوا متاعهم من ربح الدّينار ديناراً... ۲۹۲
(۲۷) باب استحباب اقالة النّادم ۲۹٦
(۲۸) باب ماورد فی أنّ من سعادة المرء أن يكون متجره فی بلده ۲۹۸
(۲۹) باب كراهة ركوب البحر للتّجارة ۳۰۰
(۳۰) باب كراهة التّجارة فی أرض لايصلّی فيها إلّا علی الثّلج ۳۰٤
(۳۱) باب ماورد فی أنّ من أخرج ماله فی طاعة اللّه ﷻ أصابه من حلال... .... ۳۰٦
(۳۲) باب كراهة معاملة المحارف ومن لم ينشأ فی الخير ۳۰٦
(۳۳) باب كراهة معاملات ذوی العاهات ۳۱۰
(۳٤) باب كراهة معاملة الأكراد ومخالطتهم ۳۱۰
(۳٥) باب حكم الزّيادة وقت النّداء والدّخول فی سوم المسلم والنّجش ۳۱۲
(۳٦) باب كراهة دخول السّوق أوّلاً والخروج أخيراً ۳۱٤
(۳۷) باب كراهة تلقّی الركبان وحده مادون أربعة فراسخ وكراهة شراء ما يتلقّی والأكل منه ۳۱٦
(۳۸) باب حكم بيع المضطرّ والرّبح عليه فی المبايعة ۳۲۰
(۳۹) باب كراهة الشّكوی من عدم الرّبح ومن الإنفاق من رأس المال ۳۲۲
(٤۰) باب كراهة البيع فی الظّلال ۳۲٤
(٤۱) باب انّ من أمر الغير أن يشتری له هل يجوز له أن يعطيه من عنده أم لا ۳۲٤
(٤۲) باب انّ من جاءه الرّجل بالثّوب ليبيعه هل له أن يزيد فی قيمته أم لا ۳۲٦
(٤۳) باب ماورد فی انّ الحاضر لا يبيع لبادٍ ۳۲٦
(٤٤) باب انّ من لم يحسن أن يكيل لاينبغی له أن يكيل ۳۲۸
(٤٥) باب تحريم الإحتكار عند ضرورة المسلمين وبيان مافيه الحكرة ومايناسبه ۳۳۰

باب ۲۲: استحباب تجارت پارچه و کراهت تجارت گندم ۲۷۹
باب ۲۳: استحباب چانه زدن و فریب نخوردن ۲۷۹
باب ۲۴: کراهت چانه زدن پس از معامله و پذیرفتن تخفیف ۲۸۱
باب ۲۵: کراهت سوگند راست در خرید و فروش و حرمت سوگند دروغ ۲۸۵
باب ۲۶: کراهت هم‌پیمان شدن تاجران برای کاهش ندادن قیمت‌ها ۲۹۳
باب ۲۷: استحباب پذیرش اقالهٔ فرد پشیمان ۲۹۷
باب ۲۸: برتری تجارت در شهر محل سکونت ۲۹۹
باب ۲۹: کراهت تجارت دریایی ۳۰۱
باب ۳۰: کراهت تجارت در سرزمینی که در آن روی برف نماز به‌جا آورده می‌شود ۳۰۵
باب ۳۱: حکم مالی که در راه حلال و حرام هزینه می‌شود ۳۰۷
باب ۳۲: کراهت معامله با انسان محروم و کم‌شانس ۳۰۷
باب ۳۳: کراهت معامله با معلولان و دردمندان ۳۱۱
باب ۳۴: کراهت معامله با کردها و آمیختن با آنان ۳۱۱
باب ۳۵: حکم افزودن به قیمت در وقت ندا و وارد شدن در معامله برادر مسلمان ۳۱۳
باب ۳۶: کراهت زودتر از دیگران به بازار رفتن و دیرتر بازگشتن ۳۱۵
باب ۳۷: کراهت استقبال از کاروان تجارتی ۳۱۷
باب ۳۸: حکم معامله با مضطر و سود گرفتن از او ۳۲۱
باب ۳۹: کراهت شکایت از سود نبردن و از سرمایه خوردن ۳۲۳
باب ۴۰: کراهت فروختن در سایه ۳۲۵
باب ۴۱: حکم خرید و فروش وکیل از مال خود برای موکّل ۳۲۵
باب ۴۲: حکم فروختن جنس دیگران بیشتر از قیمت معین شده از سوی آنان ۳۲۷
باب ۴۳: حکم فروختن جنس توسط اهل شهر برای غریبه‌ها ۳۲۷
باب ۴۴: عدم جواز برای پیمانه کردن کسی که به خوبی پیمانه نمی‌کند ۳۲۹
باب ۴۵: تحریم احتکار ۳۳۱

(٤٦) باب ماورد فی أنّ الحكرة اشتراء طعام ليس في المصر غيره فيحتكره........ ٣٣٩
(٤٧) باب ماورد في إجبار المحتكر على بيع ما احتكره عند ضرورة النّاس وعدم جواز التسعير. ٣٤٣
(٤٨) باب استحباب ادّخار قوت السّنة وتقديمه على شراء العقدة واستحباب مواساة النّاس..... ٣٤٩
(٤٩) باب استحباب تجربة الأشياء، وملازمة مافيه الرّبح وما ينبغي أن يكتب من عليه حقّ...... ٣٥٣
(٥٠) باب كراهة إغتيال الرّجل في معيشته بوكس كثير........ ٣٥٥
(٥١) باب ماورد في رعاية ماهو أنفق للسّلعة عند البيع........ ٣٥٧
(٥٢) باب استحباب بيع المتاع قبل دخول مكّة لماورد في انّ اللّه تعالى أبى أن يجعل متجر..... ٣٥٧
(٥٣) باب استحباب الاستتار بالمعيشة وكتمها........ ٣٥٧
(٥٤) باب ماورد في انّ الخير عند حسان الوجوه........ ٣٥٩
(٥٥) باب ماورد في انّ من باع داراً فلم يجعل ثمنها في مثلها لم يبارك له........ ٣٥٩
(٥٦) باب ماورد في ذمّ الخيّاط الخائن وكيفيّة الخياطة والتّحذير عن السّقاطات........ ٣٥٩

أبواب الخيار........ ٣٦١
(١) باب ثبوت خيار المجلس للبايع والمشترى مالم يفترقا وسقوطه بالإفتراق بالأبدان........ ٣٦١
(٢) باب ماورد في انّ النّبيّ صلى الله عليه وآله إذا اشترى شيئاً قال للبايع أنت بالخيار........ ٣٦٧
(٣) باب ثبوت الخيار للمشتري في الحيوان ثلثة أيّام وسقوطه بتصرّفه واحداثه فيه........ ٣٦٧
(٤) باب أنّ العبد أو الحيوان إن تلف أو حدث فيه عيب في الثّلاثة كان من مال البايع........ ٣٧١
(٥) باب حكم نماء الحيوان في مدّة الخيار إذا فسخ المشترى........ ٣٧٥
(٦) باب ثبوت خيار الشّرط بحسب ماشرط إذا لم يخالف كتاب اللّه........ ٣٧٧
(٧) باب جواز اشتراط البايع مدّة معيّنة يردّ فيها الثّمن ويرتجع المبيع وحكم النّماء........ ٣٨٥
(٨) باب انّ من اشترى المتاع ولم يقبضه فان جاء بالثّمن ما بينه وبين ثلاثة أيّام فالبيع له........ ٣٨٩
(٩) باب انّ المبيع إذا تلف قبل القبض فهو من مال البايع........ ٣٩٣
(١٠) باب ثبوت خيار الرؤية فيما لم يرالمشترى كلّه........ ٣٩٣
(١١) باب حرمة غبن المؤمن خصوصاً المسترسل وثبوت الخيار للمغبون........ ٣٩٥
(١٢) باب ثبوت الخيار للمشترى إن وجد في المبيع عيباً ولم يبرء منه البايع وسقوطه........ ٣٩٧

باب ٤٦: حکم احتکار در صورت نبود فروشنده دیگر ۳٤۰

باب ٤٧: حکم اجبار احتکارکننده بر فروش هنگام نیاز مردم ۳٤٤

باب ٤٨: استحباب ذخیره مواد خوراکی برای یک سال ۳۵۰

باب ٤٩: استحباب تجربه مشاغل و انتخاب سودمند آنها ۳۵٤

باب ۵۰: کراهت ارزان خریدن مال دیگران ۳۵٦

باب ۵۱: استحباب پردازش کالا هنگام فروش ۳۵۸

باب ۵۲: استحباب تجارت قبل از وارد شدن به مکه ۳۵۸

باب ۵۳: استحباب مخفی کردن مال از دیگران برای معیشت ۳۵۸

باب ۵٤: خیر نزد نیکورویان است ۳٦۰

باب ۵۵: حکم فروختن خانه ۳٦۰

باب ۵٦: کیفیت دوزندگی و زایده‌های پارچه ۳٦۰

بخش سوم: باب‌های خیار ۳٦۲

باب ۱: خیار مجلس ۳٦۲

باب ۲: واگذاری خیار فسخ به طرف دیگر عقد توسط پیامبر اکرمﷺ ۳٦۸

باب ۳: خیار حیوان ۳٦۸

باب ٤: ضامن بودن فروشنده برده یا حیوان تا سه روز ۳۷۲

باب ۵: حکم فواید حیوان در زمان خیار در صورت فسخ خریدار ۳۷٦

باب ٦: خیار شرط ۳۷۸

باب ۷: شرط برگرداندن ثمن توسط فروشنده در مدت معین و پس گرفتن کالا ۳۸٦

باب ۸: خیار تاخیر ثمن ۳۹۰

باب ۹: حکم تلف کالا پیش از تحویل ۳۹٤

باب ۱۰: خیار رؤیت ۳۹٤

باب ۱۱: خیار غبن ۳۹٦

باب ۱۲: خیار عیب ۳۹۸

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(۱۳) باب حکم من اشترى ارضاً على انّها جربان معيّنة فتقصر ۴۰۱
(۱۴) باب انّ من اشترى مايفسد من يوم فان جاء إلى الليل بالثّمن وإلّا فللبايع الفسخ ۴۰۳
(۱۵) باب انّ صاحب الخيار إن أراد أن يبيع مالَهُ فيهِ الخيار فليوجب البيع على نفسه ثمّ يبيعه... ۴۰۳
(۱۶) باب انّ من اشترى شيئاً فوهب له شيء فأراد ردّ المبيع هل يردّ معه الهبة أم لا ۴۰۵

أبواب أحكام العيوب ۴۰۷
(۱) باب أقسام العيوب ومايردّ منه المملوك من أحداث السّنة ۴۰۷
(۲) باب انّ كلّ مازاد أو نقص ممّا هو في أصل الخلقة فهو عيب ۴۱۱
(۳) باب انّ الجارية إذا كانت مدركة فلم تحض ومثلها تحيض فهذا عيب تردّ منه ۴۱۳
(۴) باب انّ من اشترى جارية فوطأها ثمّ وجد فيها عيباً يأخذ الارش ولا يردّها............ ۴۱۳
(۵) باب انّ من اشترى جارية فوطئها ثمّ علم أنّها كانت حبلى يردّها........................ ۴۱۵
(۶) باب حكم من اشترى جارية وشرط البكارة ولم يجدها عذراء ۴۱۷
(۷) باب أنّ من اشترى زيتاً أو سمناً أو نحوهما فوجد فيه دردياً لم يعلم به كان له الرّدّ.......... ۴۱۷
(۸) باب حكم البراءة من العيوب وحكم ما لو ادّعى البايع البراءة وأنكر المشترى.............. ۴۲۱
(۹) باب جواز خلط المتاع الجيّد بغيره مالم يغطّ الجيّد الرّديء وجواز بلّه بالماء.............. ۴۲۱
(۱۱) باب حكم دار اشتريت وفيها زيادة من الطّريق ۴۲۵

أبواب الرّبا ومايناسبه ۴۲۷
(۱) باب تحريم أخذ الرّبا وأكله ودفعه وكتابته والشّهادة عليه وثبوت الكفر والقتل باستحلاله.. ۴۲۷
(۲) باب انّ الرّبا لا يكون إلّا فيما يكال أو يوزن ولا ينظر فيهما إلّا إلى العامّة فلا يؤخذ فيه...... ۴۴۹
(۳) باب جواز اقتراض الخبز عدداً وإعطاء الكبير بدلاً عن الصّغير وبالعكس........................ ۴۶۱
(۴) باب أنّه لابأس ببيع الثّوب بالغزل ولو متفاضلاً ۴۶۱
(۵) باب عدم حرمة الرّبا في المعدود والمذروع ولكن يكره ۴۶۱
(۶) باب أنّ الحنطة والشّعير جنس واحد فلا يجوز التّفاضل بينهما ۴۶۵
(۷) باب انّ البرّ بالسّويق والحنطة بالدّقيق ونحوهما مثلاً بمثل لابأس به ۴۶۹
(۸) باب انّه يجوز لمن كان له على آخر حنطة أن يأخذ بكيلها شعيراً أو تمراً ۴۷۱

باب ۱۳: حکم کم آمدن زمین از متراژ مورد معامله ۴۰۲
باب ۱٤: حکم خرید اجناسی که تا یک روز فاسد می‌شود ۴۰۴
باب ۱۵: حکم فروش جنس توسط صاحب خیار ۴۰۴
باب ۱٦: حکم بازگرداندن جنسی که به خریدار چیزی بخشیده شده است ۴۰٦

بخش چهارم: باب‌های احکام عیوب ۴۰۸
باب ۱: اقسام عیب ۴۰۸
باب ۲: هر زیادی و کاستی در اصل آفرینش عیب است ۴۱۲
باب ۷: حکم وجود ناخالصی در روغن زیتون و روغن ۴۱۸
باب ۸: حکم سلب مسئولیت فروشنده از عیب ۴۲۲
باب ۹: جواز مخلوط کردن کالای مرغوب و نامرغوب و مرطوب کردن کالا ۴۲۲
باب ۱۱: حکم خرید خانه‌ای که بخشی از راه در آن است ۴۲٦

بخش پنجم: باب‌های ربا ۴۲۸
باب ۱: حرام بودن رباخواری و ربا دادن و نوشتن و گواهی بر آن ۴۲۸
باب ۲: حکم ربا در کالاهای پیمانه‌ای و وزن‌کردنی ۴۵۰
باب ۳: جواز قرض کردن نان کوچک و پرداخت نان بزرگ ٤٦۲
باب ٤: حکم معامله پارچه با نخ ٤٦۲
باب ٥: عدم حرمت ربا در کالاهای شمردنی و متری ٤٦۲
باب ٦: حکم معامله گندم با جو ٤٦٦
باب ۷: حکم معامله گندم با آرد ٤۷۰
باب ۸: جواز دریافت جو یا خرما به جای گندم ٤۷۲

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

(٩) باب حكم بيع التّمر بالرّطب والزّبيب بالعنب والكرْم بالدّنّ ٤٧٣
(١٠) باب كراهة بيع اللحم بالحيوان ولا يصلح اسلاف الزّيت بالسّمن ٤٧٥
(١١) باب جواز قضاء الدّين بأجود منه وبأزيد من غير شرط ويحلّ للقابض ٤٧٥
(١٢) باب جواز بيع المختلفين متفاضلاً ومتساوياً يداً بيد ويكره نظرة ٤٨٣
(١٣) باب عدم جواز التّفاضل فى أصناف الجنس الواحد الرّبوى ٤٨٧
(١٤) باب جواز أكل عوض الهديّة وإن زاد عليها ٤٨٩
(١٥) باب عدم حرمة الرّبا بين الوالد والولد وبين السيّد والعبد والرّجل والأهل والمسلم ٤٩١
(١٦) باب ما يتخلّص به من الرّبا ٤٩٣
(١٧) باب حكم من أكل الرّبا وهو يرى أنّه حلال ثمّ تاب أو ورث مالاً فيه رباً ٤٩٧
(١٨) باب ماورد فى أنّ ربا الجاهليّة موضوع ٥٠٣
(١٩) باب ماورد فى أنّ الوزن وزن مكّة والمكيال مكيال المدينة ٥٠٣

أبواب الصّرف ومايناسبه ٥٠٥
(١) باب تحريم التّفاضل في بيع الفضّة بالفضّة والذّهب بالذّهب وجوازه فى بيع أحدهما بالآخر ٥٠٥
(٢) باب جواز بيع تراب الصّياغة من الذّهب والفضّة بهما وبالطّعام والصّدقة بثمنه ٥٠٧
(٣) باب حكم بيع الأشياء المصوغة من الذّهب والفضّة والمحلاّة بهما أو باحدهما ٥٠٩
(٤) باب جواز بيع الأسرب بالفضّة وإن كان فيه يسير منها ٥١٥
(٥) باب لزوم التّساوى فى الجنس الواحد وزناً وإن كان أحد الصّنفين أجود ٥١٥
(٦) باب انّه إذا حصل التّفاضل في الجنس الواحد وجب أن يكون مع النّاقص من غير جنسه ... ٥١٧
(٧) باب انّ من كان له على غيره دنانير جاز أن يأخذ بدلها دراهم وبالعكس ٥٢١
(٨) باب انّ من كان له على آخر دراهم فأمره أن يحوّلها دنانير أو بالعكس وساعره فقبل صحّ ... ٥٢٦
(٩) باب جواز إنفاق الدّراهم المحمول عليها والنّاقصة إن كانت معلومة وحكم الستوق ٥٢٨
(١٠) باب جواز إبدال درهم خالص بدرهم مغشوش واشتراط صياغة خاتم على صاحب المغشوش ٥٣٢
(١١) باب انّ المغشوش إذا بيع بجنسه فلابدّ من زيادة تقابل الغشّ وحكم البيع بدينار غير درهم ٥٣٢
(١٢) باب انّ الفضّة المغشوشة إذا لم يعلم قدرها لم تبع إلاّ بالذّهب وكذا الذّهب ٥٣٤

باب ۹: حکم معامله تمر با رطب، کشمش با انگور و آب انگور با درخت انگور ۴۷۴
باب ۱۰: کراهت معاملهٔ گوشت با حیوان و کره با روغن ۴۷۶
باب ۱۱: جواز بازپرداخت قرض به صورت افزوده ۴۷۶
باب ۱۲: جواز معاملهٔ دو کالای متفاوت با یکدیگر ۴۸۴
باب ۱۳: عدم جواز معامله گونه‌های مختلف از یک کالا ۴۸۸
باب ۱۴: جواز هدیه دادن به انگیزه دریافت هدیه برتر ۴۹۰
باب ۱۵: عدم حرمت ربای پدر و فرزند، زن و شوهر و کافر و مسلمان ۴۹۲
باب ۱۶: راه‌های فرار از ربا ۴۹۴
باب ۱۷: حکم رباخواری از روی ناآگاهی ۴۹۸
باب ۱۸: برداشته شدن ربای زمان جاهلیت ۵۰۴
باب ۱۹: معیار وزن و پیمانه ۵۰۴

بخش ششم: باب‌های صرف ۵۰۶

باب ۱: حکم معاملهٔ نقره با نقره، طلا با طلا و نقره با طلا ۵۰۶
باب ۲: جواز معاملهٔ خاک ساخت طلا و نقره با خود آنها و کالاهای دیگر و معاملهٔ خاک معدن بادینار ۵۰۸
باب ۳: حکم معاملهٔ کالاهای ساخته شده از طلا و نقره ۵۱۰
باب ۴: جواز معامله سرب با نقره ۵۱۶
باب ۵: لزوم تساوی انواع مختلف درهم و دینار در معامله با یکدیگر ۵۱۶
باب ۶: کیفیت معاملهٔ درهم ودینار در صورت عدم تساوی ۵۱۸
باب ۷: حکم تبدیل دینار در ذمه به درهم و برعکس ۵۲۲
باب ۸: حکم درخواست تبدیل طلب از سوی طلبکار ۵۲۷
باب ۹: حکم معامله با درهم‌های ناقص و ناخالص ۵۲۹
باب ۱۰: جواز تبدیل درهم سره به درهم ناسره ۵۳۳
باب ۱۱: حکم معاملهٔ درهم با نقره خالص ۵۳۳
باب ۱۲: حکم معامله درهم و دینار ناخالص که مقدار ناخالصی آن معلوم نیست ۵۳۵

(۱۳) باب انّ من أمر الغير أن يصرف له جاز أن يعطيه من عنده أرخص ممّا يجد له مع الإعلام.... ۵۳۶
(۱٤) باب جواز اقراض الدّراهم واشتراط دفعها بأرض أخرى ۵۳۸
(۱۵) باب انّ من كان له على غيره دراهم تنفق بين النّاس فسقطت فهل له عليه تلك الدّراهم..... ۵٤۰
(۱٦) باب اشتراط التّقابض في المجلس في صحّة الصّرف........ ۵٤۲
(۱۷) باب انّ من اشترى الدّراهم بالدّنانير ودفع إلى البايع فوق حقّه ليزن لنفسه صحّ الصّرف..... ۵۵۰
(۱۸) باب حكم من كان له على غيره دنانير أو دراهم ثمّ تغيّر السّعر قبل المحاسبة ۵۵۲
(۱۹) باب ثبوت ملك العوضين في الصّرف وجواز بيعه بربح وإن نقد عنه غيره........ ۵۵٦
(۲۰) باب ماورد في طرد أهل الذّمّة من الصّرف........ ۵۵٦

أبواب بيع الثّمار والأصول والزّرع ۵۵۸

(۱) باب حكم بيع الثّمار وأكل المارّة منها وحكم بيع الرّطبة ونحوها وورق الحنّاء والتّوت..... ۵۵۸
(۲) باب انّه إذا أدرك بعض البستان جاز بيع ثمرته أجمع وكذا لو أدرك بعض ثمار تلك الأرض . ۵۷۲
(۳) باب جواز بيع ثمرة النخل على الشّجر بالتّمر من غيرها وثمرة الكرم بالزّبيب من غيره..... ۵۷٤
(٤) باب ماورد من النّهي عن بيع المحاقلة والمزابنة والتّرخيص في بيع العرايا........ ۵۷۸
(۵) باب جواز تقبّل أحد الشّريكين بحصّة شريكه من الثّمرة والزّرع بوزن معلوم ۵۸٤
(٦) باب جواز بيع الثّمرة واستثناء كيل منها أو وزن أو عذق ۵۸۸
(۷) باب حكم من اشترى نخلاً ليقطعه للجذوع فيدعه فيحمل........ ۵۸۸
(۸) باب جواز بيع الزّرع قبل أن يسنبل قصيلاً وجواز تركه حتّى يسنبل مع الشّرط أو الإذن..... ۵۹۰
(۹) باب انّه لا بأس للمشتري أن يبيع الثّمرة قبل قبضها وقبل أن يدفع ثمنها........ ۵۹٤
(۱۰) باب انّه لا يصلح إعطاء الثّمن لشراء ثمرة لم تظهر........ ۵۹٦
(۱۱) باب انّه يستحبّ لمن كان له نخلة في حائط أخيه المسلم أن يبيعها به........ ۵۹٦

أبواب بيع العبيد والإماء ومايناسبها ٦۰٤

(۱) باب تحريم بيع الحرّ والحرّة وجواز بيع العبد والأمة وحكم شراء الرّقيق إذا ادّعى الحرّيّة... ٦۰٤
(۲) باب جواز الشّراء من رقيق أهل الذّمّة إذا أقرّوا لهم بالرّقّ........ ٦۰۵
(۳) باب حكم ابتياع ما يسبيه الظّالم من أهل الحرب وما يسرق منهم........ ٦۰٦

باب ۱۳: حکم پرداخت کسی که از وی درخواست درهم در ازای دادن دینار شده است و...... ۵۳۷
باب ۱۴: جواز قرض دادن درهم به شرط بازپرداخت در سرزمین دیگر ۵۳۹
باب ۱۵: حکم از رونق افتادن درهم‌های قرض داده شده ۵۴۱
باب ۱۶: شرط صحت تقابض در مجلس بیع صرف........ ۵۴۳
باب ۱۷: حکم پرداخت بیشتر خریدار درهم به عوض دینار به بایع درهم ۵۵۱
باب ۱۸: حکم تغییر قیمت دینار یا درهم قبل از تسویه با طلبکار ۵۵۳
باب ۱۹: جواز اشتراط خیار در صرف ۵۵۷
باب ۲۰: بازداشتن اهل ذمّه از صرافی ۵۵۷

بخش هفتم: باب‌های بیع میوه‌ها، درختان و زراعت ۵۵۹
باب ۱: حکم معاملهٔ میوه و خوردن رهگذر از آن و معاملهٔ رطب، برگ حنا، توت و مانند آن .. ۵۵۹
باب ۲: جواز فروش محصول باغ در صورت رسیدن بخشی از آن ۵۷۳
باب ۳: جواز معاملهٔ خرمای درخت با خرما و انگور با کشمش ۵۷۵
باب ۴: حکم معاملهٔ محاقله و مزابنه و عرایا و معاملهٔ کشت با گندم و زمین با گندم آن........ ۵۷۹
باب ۵: جواز خریدن یکی از شریکان محصول شریک دیگر را ۵۸۵
باب ۶: جواز فروش محصول به استثنای مقداری از آن ۵۸۹
باب ۷: حکم فروش میوه توسط مشتری قبل از قبض آن........ ۵۸۹
باب ۸: جواز معاملهٔ زراعت پیش از خوشه دادن........ ۵۹۱
باب ۹: حکم فروش میوه پیش از تحویل و پرداخت بهای آن ۵۹۵
باب ۱۰: حکم پرداخت ثمن برای خرید میوه‌ای که هنوز آشکار نشده است........ ۵۹۷
باب ۱۱: استحباب فروختن نخلی که انسان در ملک دیگری دارد به صاحب ملک ۵۹۷

(٤) باب جواز الشّراء من أولاد أهل الشّرك ونسائهم دون أهل الذّمّة ٦٠٨
(٥) باب جواز بيع أمّ الولد في ثمن رقبتها خاصّة مع إعسار مولاها أو موته ولا مال له سواها... ٦٠٨
(٦) باب حكم من اشترى جارية سرقت من أرض الصّلح أو غيرها ٦١٠
(٧) باب انّ الرّجل لا يملك من النّساء ذات محرم ويملك الذّكور ماعدا الوالد والولد... ٦١١
(٨) باب انّ الرّجل يجوز له أن ينظر إلى محاسن أمة يريد شرائها وحكم مسّها ٦١٣
(٩) باب انّه يستحبّ لمن اشترى رأساً أن يغيّر اسمه ويطعمه شيئاً حلواً ويتصدّق عنه... ٦١٣
(١٠) باب ماورد في استبراء الأمة عند البيع والشّراء ٦١٥
(١١) باب عدم جواز التّفرقة بين الأطفال وأمّهاتهم بالبيع حتّى يستغنوا إلّا مع التّراضي... ٦١٨
(١٢) باب حكم مالو شرط الشّريك في جارية أو غيرها الرّبح دون الخسران ٦٢٠
(١٣) باب حكم اشتراط عدم البيع والهبة والميراث في بيع الجارية وحكم شراء رقيق الأطفال... ٦٢١
(١٤) باب استحباب بيع المملوك إذا طلب البيع أو كره مولاه ٦٢٢
(١٥) باب حكم من اشترى عبداً فدفع إليه البايع عبدين ليختار أيّهما شاء فأبق أحدهما ٦٢٢
(١٦) باب حكم المملوكين المأذون لهما إذا اشترى كلّ منهما صاحبه من مولاه ٦٢٣
(١٧) باب انّ العبد إذا سأل مولاه أن يبيعه وشرط له مالاً لزمه إن كان له مال وإلّا فلا ٦٢٤
(١٨) باب حكم العبد المأذون له في التّجارة إذا دفع إليه مال ليشتري نسمة ويعتقها ويحجّ...... ٦٢٥
(١٩) باب حكم ما لو اقرّ ببيع عبده ثمّ مات فاقرّ العبد بالعبوديّة للوارث ٦٢٦
(٢٠) باب جواز شراء المملوك وماله وحكم زيادة مال المملوك على ما اشتراه به ٦٢٦
(٢١) باب انّ المملوك يملك فاضل ضريبته وارش جنايته وما وهب له ٦٢٦
(٢٢) باب انّ من باع عبداً وكان له مال هل يكون ماله للبايع أو للمشتري ٦٢٨
(٢٣) باب كراهة شراء السّودان إلّا النّوبة ٦٢٩

أبواب السّلف ٦٣٠

(١) باب انّه لابأس بالسّلم إذا ذكر الجنس ووصف بالطّول والعرض أو الكيل والوزن........ ٦٣٠
(٢) باب انّه يجوز للمشتري أن يأخذ من البايع في كلّ يوم أو شهر جزءاً من المبيع ٦٤٠
(٣) باب اشتراط كون وجود المسلم فيه غالباً عند حلول الأجل وإن كان معدوماً عند العقد...... ٦٤٢

بخش نهم: باب‌های سلف ۶۳۱

باب ۱: شرط بیان ویژگی‌های کالا و مدت آن در پیش‌فروش ۶۳۱

باب ۲: جواز تحویل گرفتن تدریجی کالا در پیش‌خرید ۶۴۱

باب ۳: وجود شرط برای کالای پیش‌فروش شده هنگام تحویل ۶۴۳

(٤) باب أنّ من لايقدر على أن يعطى جميع ما عليه من السّلم فلا بأس لصاحب الحقّ أن يأخذ... ٦٤٦
(٥) باب جواز إسلاف العروض المختلفة بعضها فى بعض على كراهيّة ٦٤٨
(٦) باب حكم جعل مافى الذّمة ثمناً فى السّلف ٦٤٨
(٧) باب جواز استيفاء المسلم فيه بزيادة عمّا شرط ونقصان عنه إذا تراضيا وطابت أنفسهما..... ٦٥٠
(٨) باب انّه إذا تعذّر وجود المسلم فيه عند الحلول كان له الفسخ وأخذ رأس المال ٦٥٤
(٩) باب حكم من باع طعاماً أو غيره بدراهم إلى أجلٍ وأراد عند الأجل أن يأخذ بدراهمه... ... ٦٦٢
(١٠) باب حكم من أسلف فى طعام قرية بعينها ٦٦٦
(١١) باب حكم اشتراط القرض فى بيع السّلم ٦٦٦

أبواب الدّين والقرض ٦٦٨

(١) باب كراهة الدّين فإنّه شين للدّين وهمّ باللّيل وذلّ بالنّهار واستحباب العياذ منه باللّه تعالى... ٦٦٨
(٢) باب تحريم حبس الحقوق عن أهلها وكراهة القرض من مستحدث النّعمة ٦٨٦
(٣) باب حكم إقراض المؤمن وبيان ثوابه ٦٨٨
(٤) باب جواز استقراض الرغيف الكبير واعطاء الصّغير وبالعكس وكذا الجوز وامثالهما ٧٠٠
(٥) باب ماورد فى منع قرض الخمير والخبز ومنع الملح والماعون واقتباس النار ٧٠٢
(٦) باب الإشهاد على الدّين وكتابته وماورد فى أنّ من أدان بغير بيّنة فلايستجاب دعاؤه بردّ... ٧٠٤
(٧) باب وجوب قضاء الدين مع اليسر وعدم سقوطه الاّ بالأداء او الإبراء ٧٠٦
(٨) باب وجوب نيّة قضاء الدين مع العجز عن القضاء ٧١٤
(٩) باب انّ الغريم اذا طالبه غريمه يجب عليه الإيفاء ويحرم عليه المماطلة ان كان موسراً..... ٧١٨
(١٠) باب انّ من كان عليه دين لغايب وجب عليه نيّة القضاء والإجتهاد فى طلبه ٧٢٢
(١١) باب وجوب إنظار المعسر وعدم جواز معاسرته وما ورد فى انّ الغريم المحارف لا عذر ٧٢٦
(١٢) باب أنّه يجب على الامام قضاء الدّين عن المؤمن المعسر من سهم الغارمين أو غيره........ ٧٣٦
(١٣) باب أنّ المديون لا يلزم على بيع ما لابدّ له منه من مسكن وخادم وغيره ويلزم على بيع... ٧٤٦
(١٤) باب أنّ من كان عليه دين قد فدحه يحلّ له أن يتضلّع من الطعام ٧٥٠
(١٥) باب أنّ ثمن كفن الميّت مقدّم على دينه ٧٥٢

باب ٤: حکم فرض عدم قدرت فروشنده بر تحویل همه کالای پیش‌فروش شده ٦٤٧
باب ٥: حکم پیش‌خرید کالا به وسیله کالا ٦٤٩
باب ٦: حکم پیش‌خرید با ثمن قرار دادن طلب (دِیْن) ٦٤٩
باب ٧: جواز دریافت جنس پیش‌خرید شده به صورت زیادتر یا کم‌تر و... با تراضی طرفین .. ٦٥١
باب ٨: حکم نایاب شدن کالای پیش‌فروش شده هنگام تحویل ٦٥٥
باب ٩: حکم فروختن کالا به فروشنده در مقابل طلب وی در معاملهٔ نسیه ٦٦٣
باب ١٠: حکم پیش خرید محصول مزرعهٔ معین ٦٦٧
باب ١١: حکم شرط کردن وام در پیش‌فروش ٦٦٧

فصل چهارم: باب‌های دین و قرض ٦٦٩
باب ١: حکم تکلیفی بدهکار ٦٦٩
باب ٢: تحریم بازداشتن حقوق دیگران و کراهت قرض کردن از تازه به دوران رسیده‌ها ٦٨٧
باب ٣: حکم قرض دادن به مؤمن و پاداش آن ٦٨٩
باب ٤: جواز قرض گرفتن نان‌بزرگ و پرداخت نان کوچک و همین‌طور گردو و... .... ٧٠١
باب ٥: حکم قرض ندادن خمیر، نان، وسایل خانه، نمک و آتش ٧٠٣
باب ٦: گواه گرفتن بر وام و نوشتن آن ٧٠٥
باب ٧: وجوب پرداخت بدهی در صورت توان ٧٠٧
باب ٨: وجوب اراده بر پرداخت بدهی در فرض عدم قدرت ٧١٥
باب ٩: وجوب پرداخت بدهی با مطالبه و حرمت تأخیر در فرض توانگری و ردّ نیکو ٧١٩
باب ١٠: وجوب اراده بر پرداخت در صورت عدم دسترسی به طلبکار و تلاش برای یافتن وی . ٧٢٣
باب ١١: وجوب مهلت دادن به بدهکار تنگدست و وجوب تلاش برای پرداخت بدهی ٧٢٧
باب ١٢: وجوب پرداخت بدهی تنگدستان بر امام از سهم بدهکاران ٧٣٧
باب ١٣: استثناءهای پرداخت بدهی ٧٤٧
باب ١٤: کیفیت خوراک بدهکار ٧٥١
باب ١٥: تقدم بهای کفن بر بدهی میّت ٧٥٣

(۱۶) باب كراهة الإستقصاء في الإستقضاء واستحباب اطالة الجلوس والسكوت عند التّقاضي. ۷۵٤
(۱۷) باب حكم النزول على الغريم والاكل من طعامه والشرب من شرابه والاعتلاف بعلفه..... ۷۵٦
(۱۸) باب كراهة مطالبة الغريم في الحرم وحكم من أقرض غيره دراهم ثمّ سقطت وجاءت..... ۷۵۸
(۱۹) باب استحباب تحليل الميّت والحيّ من الدَّين ۷٦۰
(۲۰) باب استحباب ضمانة دين الميّت للغرماء وضمانة من حضره الموت وبراءة ذمّة الميّت.... ۷٦٤
(۲۱) باب أنّ المقتول إذا كان عليه الدَّين ولم يترك مالاً يجب قضاء دينه من ديته ۷٦۸
(۲۲) باب انّ من مات حلّ ماله وما عليه من الدّين ۷۷۰
(۲۳) باب جواز قبول الهديّة والصلة ممّن عليه الدّين وكذا كلّ منفعة يجرّها القرض........ ۷۷۲
(۲٤) باب جواز قضاء الدين باكثر منه واجود مع التراضي من غير شرط سابق........ ۷۸۲
(۲۵) باب جواز تعجيل قضاء الدّين بنقيصة منه وتعجيل بعضه بزيادة في اجل الباقي........ ۷۸۲
(۲٦) باب ما يستحبّ ان يعمل لقضاء الدين وسوء الحال ۷۸٦
(۲۷) باب أنّه يجوز للمسلم استيفاء دينه من الذمّيّ من ثمن خمر أو خنزير وحكم الذمّيّ....... ۷۹۰
(۲۸) باب أنّه اذا كان لاثنين ديون فاقتسماها فما حُصّل لهما وما ذهب عليهما ۷۹۲
(۲۹) باب استحباب قضاء الدّين عن الأبوين وتأكّده بعد الموت ۷۹٤
(۳۰) باب حكم دين المملوك........ ۷۹۸
(۳۱) باب عدم جواز بيع الدّين بالدّين وحكم ما لو بيع بأقلّ منه ۸۰۰

كتاب الرّهن وأبوابه ۸۰۲

(۱) باب حكم الرّهن والارتهان في بيع النسيئة والسّلم والقرض وغيرها من الحقّ ۸۰۲
(۲) باب انّه لا رهن الاّ مقبوضاً ولا بأس برهن الدّور والأرضين والحُليّ والطّعام وغيرها...... ۸۰۸
(۳) باب حكم الانتفاع من العين المرهونة ۸۱۰
(٤) باب انّ فوائد الرهن للراهن الاّ مع شرط كونها رهناً مع الاصل فان استوفاها المرتهن.... ۸۱۲
(۵) باب انّ الرهن اذا كان جارية هل للراهن ان يطأها ام لا وأنّها اذا ولدت او انتجت الدابّة..... ۸۱٦
(٦) باب حكم مؤنة الدابّة المرهونة وركوبها ولبنها........ ۸۱٦
(۷) باب حكم بيع الرهن اذا غاب صاحبه او لا يعلم لِمَن هو من الناس ۸۱۸

باب ۱٦: کراهت درخواست طلب از بدهکار ۷۵۵
باب ۱۷: حکم خوردن و آشامیدن از مال بدهکار و برداشتن حق از مال بدهکار بدحساب ... ۷۵۷
باب ۱۸: کراهت مطالبه در حرم و حکم از رونق‌افتادن درهم‌های قرض داده شده ۷۵۹
باب ۱۹: استحباب بخشیدن بدهی مرده و زنده ۷٦۱
باب ۲۰: استحباب به عهده گرفتن بدهی میت و انسان در حال مرگ ۷٦۵
باب ۲۱: وجوب پرداخت بدهی مقتول مفلس از دیه‌اش ۷٦۹
باب ۲۲: حالّ شدن دیون و مطالبات میّت ۷۷۱
باب ۲۳: جواز پذیرش هدیه و منافع دیگر از سوی طلبکار بدون اشتراط آن ضمن عقد قرض ۷۷۳
باب ۲٤: جواز پرداخت بدهی به مقدار بیشتر و مرغوب‌تر و پرداخت مواد خوراکی به‌جای بدهی ۷۸۳
باب ۲۵: جواز نقد کردن بدهی با کاهش آن و نقد کردن بخشی از آن با افزایش مدت بقیه ۷۸۳
باب ۲٦: استحباب دعاهای ادای دین و برطرف شدن گرفتاری ۷۸۷
باب ۲۷: جواز پرداخت بدهی از بهای شراب و خوک از سوی کافر ذمی در حال کفر و پس از مسلمان شدن ۷۹۱
باب ۲۸: حکم تقسیم طلب مشترک ۷۹۳
باب ۲۹: استحباب پرداخت بدهی پدر و مادر به ویژه بعد از فوت آنان ۷۹۵
باب ۳۱: عدم جواز معاملهٔ دین با دین و حکم معاملهٔ دین با کمتر از آن ۸۰۱

فصل پنجم: باب‌های رهن ۸۰۳
باب ۱: حکم رهن دادن و رهن گرفتن در معاملهٔ نسیه و پیش‌فروش و وام و موارد دیگر ۸۰۳
باب ۲: توقف رهن بر قبض و جواز رهن اجناس گوناگون و جواز کمتر بودن آن از بدهی ۸۰۹
باب ۳: حکم استفاده کردن از کالای به رهن گذاشته شده ۸۱۱
باب ٤: حکم مالکیت منافع رهن ۸۱۳
باب ۵: حکم بچه‌دار شدن کنیز یا حیوانِ به رهن گذاشته شده ۸۱۷
باب ٦: حکم شیر حیوان رهن گذاشته شده و سوار شدن بر آن و هزینه‌اش ۸۱۷
باب ۷: حکم فروش رهن ۸۱۹

(۸) باب انّ الرهن اذا ضاع فهو من مال الرّاهن واذا تلف بعضه كان الباقى رهناً على جميع الحقّ... ۸۲۲
(۹) باب انّ الرهن اذا تلف بتفريط المرتهن ضمنه ويردّ الفضل الى الراهن ان كان الرهن اكثر... ۸۲۸
(۱۰) باب انّ الراهن اذا استعار الرهن وتلف عنده فليس على المرتهن شيء... ۸۳۲
(۱۱) باب جواز شراء المرتهن الرهن من الرّاهن... ۸۳۲
(۱۲) باب حكم ما لو اختلف الرّاهن والمرتهن فى الرّهن فقال الرّاهن رهنته بمائةٍ... ۸۳۴
(۱۳) باب انّه اذا مات الرّاهن وعليه ديون اكثر من تركته قسّم الرّهن وغيره على الديّان... ۸۳۸
(۱٤) باب حكم من رهن مال الغير بغير اذنه... ۸٤۰
(۱۵) باب حكم من رهن عبداً اوامة فأعتقه وله مال غيره... ۸٤۲

كتاب الحجر وأبوابه ... ۸٤٤

(۱) باب انّ الصغير والسّفيه والمجنون محجورون عن التصرّف حتّى تزول عنهم الموانع... ۸٤٤
(۲) باب انّ الرّقّ محجور عليه فى التّصرف فى المال الّا باذن المالك وكذا المكاتب المشروط .. ۸۵۰
(۳) باب انّ غريم المفلس إذا وجد متاعه بعينه هل له أن يأخذه أم لا... ۸۵۲
(٤) باب ماورد فى التفليس وتقسيم مال المفلس على غرمائه... ۸۵٦
(۵) باب حبس المديون وحكم المفلس... ۸۵۸
(٦) باب أنّ المفلس لا يمنع من النكاح ولا لزوجته ان تمنعه من نكاح غيرها... ۸٦۲
(۷) باب ماورد فى أنّ الدائن بعد التفليس أولى من المقارض ومن الغرماء الأوّلين... ۸٦۲
(۸) باب أنّه لا يجوز العتق والهبة والصدقة لمن عليه دين يحيط بماله وحكم من باع أمواله... ۸٦٤

كتاب الضّمان وأبوابه ... ۸٦٦

(۱) باب انه يجوز لصاحب الدين طلب الكفيل من المديون... ۸٦٦
(۲) باب كراهة التعرّض للكفالات والحقوق... ۸٦٦
(۳) باب أنّ الكفيل يحبس حتّى يأتى بالمكفول او يؤدّى ما عليه ويحلّ له المسألة... ۸۷۰
(٤) باب حكم ما اذا قال الكفيل أن جئت به والّا فعلىّ كذا او قال علىّ كذا ان لم ادفعه اليك... ۸۷۲
(۵) باب انّه لا كفالة فى حدّ... ۸۷٤
(٦) باب انّ من اطلق القاتل من يد الولىّ يحبس حتّى يأتى بالقاتل فإن مات فعليه الدّية... ۸۷٤

باب ۸: حکم تلف مال رهن ۸۲۳

باب ۹: حکم تلف شدن رهن با کوتاهی رهن گیرنده ۸۲۹

باب ۱۰: حکم تلف شدن رهن نزد راهن ۸۳۳

باب ۱۱: جواز خرید مال به رهن گذاشته شده توسط مرتهن ۸۳۳

باب ۱۲: حکم اختلاف در مالی که در برابرش به رهن گرفته شده است و اختلاف در رهن بودن. ۸۳۵

باب ۱۳: احکام رهن پس از فوت راهن ۸۳۹

باب ۱٤: حکم به رهن گذاشتن مال دیگری بدون اذن وی ۸٤۱

فصل ششم: باب‌های حجر ۸٤۵

باب ۱: محجور بودن صغیر و سفیه و دیوانه ۸٤۵

باب ۳: حق تقدّم طلبکار نسبت به عین مال خویش در اموال مفلس ۸۵۳

باب ٤: حکم مفلس شدن و تقسیم اموال مفلس بین طلبکاران ۸۵۷

باب ۵: بازداشت بدهکار و حکم مفلس ۸۵۹

باب ٦: حکم ازدواج مفلس ۸٦۳

باب ۷: حکم دِیْن و مضاربه بعد از تفلیس مفلس پرداخت بهای آن ۸٦۳

باب ۸: تصرفات مفلس ۸٦۵

فصل هفتم: باب‌های ضمان و کفالت و حواله ۸٦۷

باب ۱: جواز درخواست ضامن از سوی طلبکار ۸٦۷

باب ۲: کراهت کفیل شدن و به عهده گرفتن حقوق دیگران ۸٦۷

باب ۳: حکم کفیل در صورت عدم احضار مکفول یا عدم پرداخت بدهی او ۸۷۱

باب ٤: حکم تعهد کفیل به پرداخت بدهی یا احضار مکفول ۸۷۳

باب ۵: عدم پذیرش کفالت در حدود ۸۷۵

باب ٦: حکم فراری دادن قاتل ۸۷۵

(۷) باب حكم من كان له على رجل دين فمات وجاء بعض الورثة فيقول للمديون أنت في حلّ... ۸۷۶
(۸) باب انّه لا يلزم المضمون عنه ان يدفع الى الضّامن أكثر ممّا دفع ۸۷۶
(۹) باب انّه لاغرم على الضّامن بل يرجع على المضمون عنه ۸۷۸
(۱۰) باب حكم من وعد الغريم بزيادة عن حقّه ان لم ينصرف اليه في المدّة المعيّنة ۸۷۸
(۱۱) باب أنّ من احتال بدنانير جاز أن يأخذ بدلها دراهم وحكم الحوالة بالطّعام قبل قبضه ۸۸۰
(۱۲) باب حكم الرجوع على المحيل ۸۸۰
(۱۳) باب انّ من ضمن لأخيه حاجة يستحبّ له ان يسعى فى قضائها ۸۸۲
(۱٤) باب انّه اذا تكفّل رجلان لرجل بشيء على انّ كل واحد منهما كفيل بصاحبه ۸۸٤
(۱٥) باب حكم العبد المأذون في التجارة اذا كفل بكفالة ۸۸٤

كتاب الصلح وأبوابه وحكم المشتبهات والمشتركات ۸۸۶
(۱) باب انّ الصلح جائز بين الناس الّا ما احلّ حراما او حرّم حلالا ۸۸۶
(۲) باب ما ورد فى فضل الصّلح واصلاح ذات البين وذمّ من لا يُصلح ۸۸۸
(۳) باب جواز الكذب في الإصلاح دون الصدق في الإفساد ۸۹٤
(٤) باب جواز الصلح مع علم المتنازعين بما وقع النزاع فيه ومع جهلهما اذا تراضيا ۸۹۶
(٥) باب جواز اصطلاح الشريكين اذا كان المال ديناً وعيناً على أن يعطى أحدهما الآخر... ۸۹۸
(٦) باب أنّ من كان عنده المال لأيتام هلكوا فيأتيه وارثهم فيصالحه على ان يأخذ بعضاً ۹۰۰
(۷) باب جواز الصلح على طحن الحنطة بدراهم وقفيز منه ۹۰۰
(۸) باب حكم ما اذا كان بين اثنين درهمان فقال أحدهما هما لي وقال الآخر هما بيني وبينك .. ۹۰۲
(۹) باب حكم ما إذا تداعيا عيناً وأقام كلّ منهما بيّنة ۹۰۲
(۱۰) باب حكم ما اذا كان لواحد ثوب بعشرين درهماً ولآخر ثوب بثلاثين فاشتبها ۹۰٤
(۱۱) باب حكم من أودعه انسان دينارين وآخر ديناراً فامتزجت وضاع واحد ۹۰٤
(۱۲) باب أنّ الرّجلين إذا تداعيا خُصّاً قضى به لمن إليه معاقد القمط ۹۰۶
(۱۳) باب حدّ الطريق وتغييره وفتح الباب فيه وعدم جواز بيعه وتملّكه ۹۰۸
(۱٤) باب حكم الجدار اذا كان بين الدارين وسقط او هدمه صاحبه وحكم فتح الكوّة ۹۱۰

باب ۷: حکم کفالت برخي از ورثه سهم برخي ديگر را از طلب ميت ۸۷۷
باب ۸: عدم لزوم پرداخت مضمون عنه بيش از آنچه که ضامن پرداخته است ۸۷۷
باب ۹: رجوع ضامن به مضمون عنه ۸۷۹
باب ۱۰: حکم تعهد به پرداخت مالي بيشتر از بدهي در صورت عدم پرداخت بدهي در تاريخ معين ۸۷۹
باب ۱۱: حکم گرفتن درهم به‌جاي دينار توسط حواله داده شده ۸۸۱
باب ۱۲: حکم عدم مراجعه حواله داده شده به حواله دهنده پس از حواله ۸۸۱
باب ۱۳: استحباب به عهده گرفتن کار ديگران ۸۸۳
باب ۱٤: حکم کفالت دو نفر از يک نفر و از خودشان ۸۸۵
باب ۱۵: حکم کفيل شدن عبد مأذون در تجارت ۸۸۵

فصل هشتم: باب‌هاي صلح و حکم مشتبهات و مشترکات ۸۸۷
باب ۱: جواز صلح ۸۸۷
باب ۲: فضيلت صلح و آشتي دادن ميان مردم ۸۸۹
باب ۳: حکم دروغ گفتن براي برقراري صلح و راست گفتن در تيره کردن روابط ۸۹۵
باب ٤: عدم جواز مصالحه در صورت آگاهي يکي و جهل ديگري ۸۹۷
باب ۵: جواز صلح دو شريک ۸۹۹
باب ٦: حکم مصالحه با وارثان متوفي و طلبکاران موصي ۹۰۱
باب ۷: جواز مصالحه بر آرد کردن گندم ۹۰۱
باب ۸: حکم نزاع دو نفر بر سر دو درهم ۹۰۳
باب ۹: حکم ادعاي دو نفر بر سر چيزي و اقامه بيّنه از سوي هر دو ۹۰۳
باب ۱۰: حکم اشتباه شدن جنس دو نفر با ارزش‌هاي متفاوت ۹۰۵
باب ۱۱: حکم مخلوط شدن دو دينار و يک دينار نزد امانت‌دار و گم شدن يکي از آنها ۹۰۵
باب ۱۲: حکم ديوار ميان دو خانه ۹۰۷
باب ۱۳: احکام مربوط به خيابان و کوچه ۹۰۹
باب ۱٤: احکام مربوط به ديوار مشترک ۹۱۱

كتاب الشّركة وأبوابها ۹۱۲
(۱) باب أنّ من شارك الرجل فى السلعة فالربح والوضيعة بينهما الّا مع الشرط ۹۱۲
(۲) باب حرمة خيانة احد الشّريكين صاحبه وبيان جملة من حقوق الشريك ۹۱۶
(۳) باب أنّ الرجلين اذا استودعا شخصاً وديعة وقالا له لا تدفعها الى واحد منّا له أن لا يدفعها ۹۱۸
(٤) باب عدم جواز وطيء الأمة المشتركة وحكم من وطأها ۹۲۰
(٥) باب حكم قسمة الدّين المشترك قبل قبضه وحكم تقسيم الدّار الغائبة عن اصحابها ۹۲۲
(٦) باب كراهة الشركة في الملك ۹۲٤
(۷) باب استحباب مشاركة من أقبل عليه الرزق ۹۲٤
(۸) باب كراهة مشاركة الذّمّى وابضاعه وايداعه وكراهة الاستعانة بالمجوسى ۹۲٤
(۹) باب حكم من اشترى بعيراً بعشرة دراهم واشرك رجلا آخر بدرهمين بالرأس والجلد ۹۲٦

كتاب المضاربة وأبوابها ۹۳۰
(۱) باب صحّة المضاربة واستحبابها وانّ المالك اذا عيّن للعامل نوعاً من التصرّف او جهة للسّفر ۹۳۰
(۲) باب أنّه يجوز للمالك أن يدفع أكثر المال قرضاً والباقى مضاربة ويشترط حصّة ۹۳۸
(۳) باب أنه يثبت للعامل الحصّة المشترطة من الربح ولا يلزمه ضمان الّا مع تفريط ۹٤۰
(٤) باب أنّه لا تصحّ المضاربة بالدّين حتّى يقبض ويجوز للمالك أمر العامل بضمّ الربح ۹٤۲
(٥) باب أنّ للعامل أن ينفق فى السّفر من رأس المال وليس له ذلك فى بلده ۹٤٤
(٦) باب أنّه يجوز للعامل أن يزيد حصّة المالك من الربح ۹٤٤
(۷) باب أنّ العامل اذا اشترى أباه وظهر فيه ربح عتق نصيبه من الربح وسعى العبد فى باقى ثمنه ۹٤٦
(۸) باب أنّ من صادقته امرأة ودفعت إليه مالاً يتّجر به فربح فيه ثمّ تاب فله الربح ويردّ المال ... ۹٤٦
(۹) باب حكم المضاربة بمال اليتيم والوصيّة بالمضاربة به ۹٤۸
(۱۰) باب حكم وطيء العامل جارية المضاربة ۹٥۰
(۱۱) باب أنّ من كان بيده مال مضاربة فمات فان عيّنها لواحد بعينه فهى له والّا قسّمت ۹٥۰
(۱۲) باب انّ من اخذ مالاً مضاربة هل له ان يعطيه آخر بأقلّ ممّا أخذه ام لا ۹٥۲
(۱۳) باب حكم من مات وعنده وديعة وعليه دين وعنده مضاربة لا يعرفون شيئاً منها بعينه ۹٥۲

فصل نهم: باب‌های شرکت ۹۱۳
باب ۱: حکم سود و زیان مال مشترک ۹۱۳
باب ۲: بخشی از احکام شرکاء ۹۱۷
باب ۳: حکم شرط کردن تحویل گرفتن ودیعه از سوی ودیعه گذاران به صورت دسته جمعی .. ۹۱۹
باب ۵: حکم تقسیم دیْن مشترک قبل از قبض و تقسیم خانه غایب ۹۲۳
باب ۶: کراهت شراکت در ملک ۹۲۵
باب ۷: استحباب شراکت با انسان خوش روزی ۹۲۵
باب ۸: کراهت شراکت با کافر ذمی و سپردن سرمایه و امانت به وی و کمک خواستن از مجوسی........ ۹۲۵
باب ۹: حکم مشارکت در سر و پوست شتر ۹۲۷

فصل دهم: باب‌های مضاربه ۹۳۱
باب ۱: استحباب مضاربه و عدم جواز تخلف عامل از شروط سرمایه‌گذار و حکم زکات مال مضاربه ۹۳۱
باب ۲: جواز دادن بخشی از مال به عنوان قرض و بخش دیگر برای مضاربه ۹۳۹
باب ۳: سود برای عامل بدون ضمان مگر در صورت کوتاهی و حکم ضمانت از عامل ۹۴۱
باب ٤: حکم مضاربه با دین ۹۴۳
باب ٥: هزینه عامل مضاربه ۹۴۵
باب ٦: جواز افزایش سهمِ سودِ صاحب مال توسط عامل ۹۴۵
باب ۸: حکم اعطای سرمایه زنی به مرد مورد علاقه‌اش ۹۴۷
باب ۹: حکم مضاربه با مال یتیم و وصیت به آن ۹۴۹
باب ۱۱: حکم مال مضاربه پس از مرگ عامل ۹۵۱
باب ۱۲: حکم اعطای مال مضاربه به شخص دیگر توسط عامل ۹۵۳
باب ۱۳: حکم اشتباه مال مضاربه و دیْن و ودیعه با یکدیگر در مال میّت ۹۵۳

كتاب الغرس والزرع والمزارعة والمساقاة وأبوابها ۹۵۴

(۱) باب استحباب الغرس ۹۵۴

(۲) باب استحباب صبّ الماء في أصول الشجر عند الغرس قبل التراب ۹۶۰

(۳) باب استحباب تلقيح النخل وكيفيّته وغرس البسر اذا أينع ۹۶۰

(٤) باب حكم قطع شجر الفواكه والسدر واستحباب سقي الطلح والسدر ۹۶۲

(٥) باب استحباب الزرع وحرث الأرض له ۹۶٤

(٦) باب ما يستحبّ ان يقال عند الحرث والزرع والغرس ۹۷۲

(۷) باب المزارعة وانّه يشترط فيها وفي المساقاة ان يكون النماء مشاعاً بينهما متساوياً فيه ۹۷٤

(۸) باب ماورد في ذكر الأجل في المزارعة ۹۸۲

(۹) باب أنّ العمل على العامل والخراج على المالك الّا مع الشرط ۹۸٤

(۱۰) باب أنّه يجوز لصاحب الأرض والشجر أن يخرص على العامل والعامل بالخيار في القبول ۹۸٦

(۱۱) باب أنّه يجوز لمن استأجر الأرض أن يزارع غيره بحصّة ۹۹۰

(۱۲) باب ما يجوز اجارة الأرض به ومالا يجوز وخراج الأرض المستأجرة ۹۹۲

(۱۳) باب جواز اشتراط خراج الأرض على المستأجر والعامل ۹۹٦

(۱٤) باب جواز قبالة الأرض وعدم جواز قبالة جزية الرؤوس ۱۰۰۰

(۱٥) باب حكم اجارة الأرض الّتي فيها شجر وقبالتها وحكم زكاة العامل في المزارعة ۱۰۰۲

(۱٦) باب جواز المشاركة في الزرع بأن يشتري من البذر ولو بعد زرعه ۱۰۰٤

(۱۷) باب جواز مشاركة المسلم المشرك في المزارعة على كراهيّة ۱۰۰٦

(۱۸) باب حكم من أجار أرضاً وزاد السلطان على المستأجر ۱۰۰۸

(۱۹) باب عدم جواز السخرة الّا مع الشرط واستحباب الرفق بالفلّاحين وتحريم ظلمهم ۱۰۰۸

(۲۰) باب جواز النزول على أهل الخراج ثلاثة أيّام ۱۰۱۲

(۲۱) باب حكم ماذا اختلف صاحب الأرض والمزارع في أنّ الزّرع مزارعة أم لا ۱۰۱٤

(۲۲) باب ماورد في أنّ شرار النّاس الزّارعون ۱۰۱٤

فصل یازدهم: باب‌های درختکاری و زراعت و مزارعه و مساقات ۹۵۵
باب ۱: استحباب درخت‌کاری ۹۵۵
باب ۲: استحباب ریختن آب هنگام کاشتن درخت پیش از ریختن خاک ۹۶۱
باب ۳: استحباب تلقیح نخل و کاشتن خرمای در حال رسیدن ۹۶۱
باب ٤: حکم قطع درختان میوه و سدر و استحباب آب دادن به درختان بیابان و درخت سدر ... ۹۶۳
باب ٥: استحباب زراعت و شخم زدن زمین برای زراعت ۹۶۵
باب ٦: ذکرها و دعاهای هنگام کشاورزی ۹۷۳
باب ۷: شرایط و احکام مزارعه و مساقات ۹۷۵
باب ۸: ذکر مدت در مزارعه ۹۸۳
باب ۹: حکم کار از عامل مزارعه و هزینه از مالک زمین مگر با شرط ۹۸۵
باب ۱۰: جواز تخمین محصول از سوی صاحب زمین و اختیار عامل در پذیرش آن ۹۸۷
باب ۱۱: جواز انعقاد قرارداد مزارعه با دیگری از سوی مستأجر ۹۹۱
باب ۱۲: مال الاجاره زمین و خراج آن ۹۹۳
باب ۱۳: جواز شرط کردن خراج بر اجاره کننده و عامل ۹۹۷
باب ١٤: جواز پذیرفتن زمین و عدم جواز به عهده گرفتن جزیه انسان‌ها ۱۰۰۱
باب ١٥: حکم اجاره زمینِ درخت‌دار و حکم زکات عامل در مزارعه و مساقات و مستأجر . ۱۰۰۳
باب ١٦: جواز شریک شدن در زراعت پس از کشت ۱۰۰۵
باب ۱۷: جواز شراکت مسلمان و مشرک در مزارعه ۱۰۰۷
باب ۱۸: حکم اجاره زمین و افزایش خراج از سوی حاکم ۱۰۰۹
باب ۱۹: عدم جواز بیگاری کشیدن و استحباب مدارا با کشاورزان و ظلم نکردن به آنان ۱۰۰۹
باب ۲۰: جواز سه روز مهمان اهل خراج شدن ۱۰۱۳
باب ۲۱: حکم اختلاف صاحب زمین و کشاورز در مزارعه بودن زمین ۱۰۱۵
باب ۲۲: نکوهش کشاورزان ۱۰۱۵

كتاب احياء الموات وأبوابه وما يناسبه ۱۰۱۶
(۱) باب انّ من احيا أرضاً مواتاً أو غرس غرساً أو حفر وادياً فهي له ولو كان ذمّياً قضاءً...... ۱۰۱۶
(۲) باب حكم من عطّل أرضاً ثلاث سنين أو أخذت منه ولم يطلبها ثلاث سنين......... ۱۰۲۲
(۳) باب حكم من يأتي الأرض الخربة الّتي كانت لمالكها فيستخرجها ويجرى أنهارها...... ۱۰۲٤
(٤) باب أنّ الأرض المفتوحة عنوة مشتركة بين المسلمين ۱۰۲٦
(٥) باب أنّ المسلمين شركاء في الماء والنّار والكلأ مالم يكن ملك أحد بعينه........... ۱۰۲٦
(٦) باب أنّه اذا تشاحّ أهل الماء حبس على الأعلى للزرع الى الشراك................ ۱۰۳۲
(۷) باب حكم صاحب العين اذا اراد ان يجعلها اسفل من موضعها وحكم حفر قناة بجنب قناة.... ۱۰۳٤
(۸) باب حدّ حريم البئر والعين والنّهر.. ۱۰۳۸
(۹) باب أنّ حريم النخلة الممرّ اليها ومدى جرائدها ۱۰٤۲
(۱۰) باب أنّ من كانت له نخلة في حائط الغير وفيه عياله وأبى أن يستأذن أو يبيعها جاز..... ۱۰٤۲
(۱۱) باب حكم الاستئذان على البيوت والدّار.................................... ۱۰٤۸
(۱۲) باب حكم اخراج الجناح ونحوه الى الطريق والميزاب والكنيف.................. ۱۰٤۸

كتاب اللقطة وأبوابها.. ۱۰٥٤
(۱) باب انّ أفضل ما يستعمله الانسان في اللّقطة تركها وجواز أخذها للفقير والغنيّ......... ۱۰٥٤
(۲) باب انّ من وجد لقطة فان كانت أقلّ من الدرهم فهي له وان كانت أكثر يعرّفها سنة...... ۱۰٦۲
(۳) باب أنّ من وجد في منزله شيئاً فهو لقطة اذا كان يدخله غيره والاّ فهو له وكذا الصندوق .. ۱۰۷۸
(٤) باب حكم ما لو وجد المال مدفوناً في دار أو نحوها في الحرم أو غيره ۱۰۷۸
(٥) باب حكم اللّقطة اذا كانت جارية ۱۰۸۰
(٦) باب أنّ من اشترى دابّة فوجد في بطنها مالا وجب أن يعرّفه البايع فان لم يعرفه......... ۱۰۸۰
(۷) باب حكم ما لو غرقت السفينة وما فيها فأخذ الناس بعض المتاع من الساحل............ ۱۰۸۸
(۸) باب جواز التقاط العصى والشظاظ والوتد والحبل والعقال وأشباهه على كراهية ۱۰۹۰
(۹) باب حكم التقاط الشاة والدابّة والبعير وماعلم من المالك اباحته..................... ۱۰۹۲
(۱۰) باب حكم ما لو وجدت في الطريق سفرة فيها لحم وخبز وبيض وجبن وغيرها.......... ۱۰۹٦

فصل دوازدهم: باب‌های زمین و احیای موات ۱۰۱۷
باب ۱: حکم مالک شدن زمین مرده به وسیله احیا و خریدن زمین از یهودیان و مسیحیان و مسلمانان ۱۰۱۷
باب ۲: حکم سه سال معطل گذاشتن زمین و ۱۰۲۳
باب ۳: حکم آباد کردن زمین مخروبه متعلق به دیگران ۱۰۲۵
باب ٤: مالکیت زمین‌های فتح شده با غلبه نظامی ۱۰۲۷
باب ٥: مالکیت آب و آتش و علفزاری که ملک شخصی نباشد و ۱۰۲۷
باب ٦: حکم آبیاری با سیلاب ۱۰۳۳
باب ۷: حکم تغییر مسیر آب چشمه و حفر قنات نزدیک قنات دیگری ۱۰۳۵
باب ۸: حریم چاه و چشمه و نهر ۱۰۳۹
باب ۹: حریم درخت خرما در ملک دیگران ۱۰٤۳
باب ۱۰: عدم جواز زیان رساندن از سوی مالک نخل در ملک دیگران ۱۰٤۳
باب ۱۱: حکم اجازه گرفتن برای ورود به خانه دیگران ۱۰٤۹
باب ۱۲: حکم بیرون کردن بالکن و ناودان و فاضلاب در کوچه ۱۰٤۹

فصل سیزدهم: باب‌های لقطه (اموال پیدا شده) ۱۰۵۵
باب ۱: کیفیت برخورد با مال پیدا شده ۱۰۵۵
باب ۲: حکم مال پیدا شده ۱۰٦۳
باب ۳: حکم مال پیدا شده در منزل و صندوق انسان ۱۰۷۹
باب ٤: حکم پیدا کردن مال دفن شده ۱۰۷۹
باب ٦: حکم مال پیدا شده در شکم حیوان ۱۰۸۱
باب ۷: حکم گرفتن اموال کشتی‌های غرق شده از دریا ۱۰۸۹
باب ۸: جواز پیدا شدن چیزهایی که کسی به جستجویش نمی‌پردازد ۱۰۹۱
باب ۹: حکم یافتن گوسفند، چهارپا، شتر و آنچه می‌دانیم صاحبش مباح کرده است ۱۰۹۳
باب ۱۰: حکم یافتن سفره با غذا در راه ۱۰۹۷

(١١) باب أنّ اللقيط حرّ وحكم النفقة عليه ١٠٩٨
(١٢) باب أنّ من اشترى باللقطة بنت المالك لم تنعتق عليه وكان له عليه رأس ماله ١١٠٠
(١٣) باب أنّ ما أودعه رجل من اللّصوص يجب ردّه علي صاحبه ان عرف والّا كان كاللّقطة ١١٠٢
(١٤) باب أنّ من نوى أخذ الجعل على الضالّة فتلفت ضمن والّا لم يضمن ١١٠٢
(١٥) باب حكم جُعْلِ الآبِق ومن أخذ آبقاً فأبق منه ١١٠٤
(١٦) باب ما ورد في أنّ اللّقطة لا تباع ولا توهب ١١٠٤
(١٧) باب ماورد في أنّ علياً ﷺ بنى مربداً للضّوالّ ويعلفها من بيت المال ١١٠٦
(١٨) باب ما ورد في أنّ اللّقيط لا يورث ولا يرث من قبل أبويه ١١٠٦

كتاب الوديعة وأبوابها ١١٠٨
(١) باب أنّ الوديعة لا يضمنها المستودع مع عدم التفريط وان كانت ذهباً أو فضّة الّا مع الشرط ١١٠٨
(٢) باب حكم الاقتراض من الوديعة ١١١٤
(٣) باب أنّ من أنكر الوديعة ثمّ اقرّ ودفعها وربحها الى مالكها استحبّ له ان يعطيه نصف ١١١٤
(٤) باب أنّ المال اذا تلف فقال المالك هو دين وقال الآخر هو وديعة فالقول قول المالك ١١١٦
(٥) باب حكم ائتمان الخائن والمضيّع ومن ليس بثقة ١١١٨
(٦) باب أنّ من ائتمن شارب الخمر فليس له على اللّه ﷻ ضمان ولا أجر ولا خَلَفٌ ١١٢٠
(٧) باب وجوب اداء الأمانة الى البرّ والفاجر وتحريم الخيانة ١١٢٨
(٨) باب حكم ما اذا اختلف المودَع والمستودع في ردّ الوديعة ١١٦٤
(٩) باب انّ من أودع صبيّاً او غلاماً او عبداً وديعة فتلف فعلى من ضمانها ١١٦٤
(١٠) باب حكم ختم الوديعة بخاتم العقيق ١١٦٦

باب ۱۳: حکم اراده یابنده مال برگرفتن اجرت ۱۱۰۳
باب ۱٤: تصمیم گرفتن اجرت توسط یابنده مال ۱۱۰۳
باب ۱٦: حکم خرید و فروش جنس پیدا شده ۱۱۰۵
باب ۱۷: ساختن طویله‌ای برای حیوانات گمشده توسط امیر مؤمنان ؑ ۱۱۰۷
باب ۱۸: حکم ارث بردن بچه سر راهی ۱۱۰۷

فصل چهاردهم: باب‌های ودیعه ۱۱۰۹
باب ۱: امانی بودن ودیعه و رهن ۱۱۰۹
باب ۲: حکم قرض کردن از امانت ۱۱۱۵
باب ۳: حکم اعتراف به امانت پس از انکار آن و پرداخت آن با سودش و امانت گذاشتن مال به‌وسیله دزد ۱۱۱۵
باب ٤: حکم اختلاف در ودیعه بودن و وام بودن مال پس از تلف ۱۱۱۷
باب ٥: حکم امین قرار دادن خائن و تباه کننده مال و غیر معتمد ۱۱۱۹
باب ٦: حکم امین قرار دادن شرابخوار و سفیه ۱۱۲۱
باب ۷: وجوب ردّ امانت به نیکوکار و تبهکار و حرمت خیانت ۱۱۲۹
باب ۸: حکم اختلاف در باز پس دادن امانت ۱۱٦٥
باب ۹: حکم سپردن امانت نزد کودک و برده ۱۱٦٥
باب ۱۰: حکم مهر زدن بر امانت با انگشتری عقیق ۱۱٦۷

مآخذ و منابع جامع احادیث شیعه ۱۱٦۹

Sources of Shi'ite Jurisprudence

Volume 23

Translated

by

AHMAD ESMAEILTABAR , SEYYED AHMAD REZA HOSSEINI

and MOHAMMADHOSSEIN MEHVARY

TEHRAN

Publisher: Farhang -e- Sabz

2009